

تاریخ ایران باستان

حسن پیرنیا



مؤسسه انتشارات نگاه

تاریخ ایران باستان

۳

تاریخ ایران باستان

(تاریخ مفصل ایران قدیم)

حسن پیرنیا (مشیرالدوله)



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران، ۱۳۹۱

پیرنیا، حسن، ۱۲۵۲-۱۳۱۴.

تاریخ ایران باستان / حسن پیرنیا (مشیرالدوله).

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۶، ج ۳، مصور، جدول، عکس.

ISBN: 978-964-351-194-4 (ج. ۳)

ISBN: 978-964-351-195-1 (دوره)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

این کتاب در سال های مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.

کتابنامه.

نمایه.

۱. ایران - تاریخ - پیش از اسلام. الف. عنوان.

۱۳۸۶ ۹۵۵/۰۱ DSR۱۴۰/۹ الف پ

کتابخانه ملی ایران ۳۱۲۸۴-۸۶م

تاریخ ایران باستان (۳)

حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

چاپ هشتم: ۱۳۹۱، حروف نگار و صفحه آرا: افسانه یونانی

لیتوگرافی و چاپ: طیف نگار، صحافی: گلستان، شمارگان: ۱۱۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۱۹۴-۴

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۱۹۵-۱

حق چاپ محفوظ است.

* * *

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پلاک ۶۲، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست

جنگ با کاپادوکیه ۱۶۳۴	باب دوم. حکومت جانشینان اسکندر
جنگ با پی سیدیان ۱۶۳۴	فصل اول. نزاع مقدونی‌ها در اطراف نیش اسکندر
تسخیر سیرن ۱۶۳۵	مبحث اول. انتخاب پادشاه. نیابت سلطنت پردیکاس
تذکر ۱۶۳۶	مقدمه ۱۶۱۱
حمل نیش اسکندر ۱۶۳۶	دو دستگی در سپاه ۱۶۱۲
	قضایای بعد ۱۶۱۵
فصل دوم. درافتادن سرداران اسکندر بایکدیگر	روایت دیودور ۱۶۱۵
نیابت سلطنت آنتی پاتر	روایت ژوستین ۱۶۱۶
مبحث اول. مخاصمه آنتی پاتر و کراتر با پردیکاس	روایت کنت کورث ۱۶۱۸
مقدمه ۱۶۳۸	نتیجه ۱۶۲۱
جنگ اوْمِن با کراتر ۱۶۳۹	مبحث دوم. کارهای اولی پردیکاس
جنگ پردیکاس با بطلمیوس ۱۶۴۰	تقسیم ممالک ۱۶۲۱
مبحث دوم. نیابت سلطنت آنتی پاتر.	روایت دیودور ۱۶۲۱
تقسیم ثانوی ایالات	روایت ژوستین ۱۶۲۳
نیابت سلطنت آنتی پاتر ۱۶۴۳	روایت کنت کورث ۱۶۲۳
تقسیم ثانوی ایالات ۱۶۴۳	بی اثر گذاردن نقشه‌های اسکندر ۱۶۲۴
روایت آریان ۱۶۴۴	شورش یونانی‌های باختر ۱۶۲۵
جنگ آنتی گون با اوْمِن ۱۶۴۴	شورش یونان ۱۶۲۸
جنگ آنتی گون با آلستاس ۱۶۴۵	جدالها ۱۶۳۰
مبحث سوم. نیابت سلطنت پولیس پر خون	مذاکرات صلح ۱۶۳۲
دوام نزاع سرداران با یکدیگر	روایت ژوستین ۱۶۳۳

۱۶۷۸	جدال غَزَه
۱۶۷۹	بازگشت سلکوس به بابل
۱۶۸۰	نیکاتور و سلکوس
۱۶۸۰	بهره‌مندی دِمِتریوس
۱۶۸۱	آنتی‌گون و اَنَباط
۱۶۸۴	نتیجه

فصل پنجم. کشتار در خانواده اسکندر.

کارهای سلکوس

۱۶۸۵	قتل رکسانه و اسکندر
۱۶۸۵	پسر اسکندر
۱۶۸۶	قتل هرکول
۱۶۸۶	قتل کلئوپاتر خواهر اسکندر
۱۶۸۷	کارهای سلکوس

فصل ششم. اتحاد ثانوی جانشینان برضد آنتی‌گون

۱۶۸۸	مقدمه
۱۶۸۸	وقایع جنگ
۱۶۹۱	نتیجه

باب سوم - دولت اسالکه یا سلوکی‌ها

فصل اول. پادشاهان سلوکی

مبحث اول. سلکوس اول (نیکاتور)

۱۶۹۳	نام و نسب
۱۶۹۴	کارهای سلکوس
۱۷۰۱	صفات سلکوس و تأسیسات او
	مبحث دوم. آنتیوخوس اول (سوتر)
۱۷۰۵	نظری به‌دنای آنروز
۱۷۰۷	کارهای دیگر آنتیوخوس اول

۱۶۴۷	مقدمه
	ضدیت کاساندر و پولیس پرخون
۱۶۴۹	با یکدیگر
۱۶۵۲	اَلْمِیاس و اوری دیش
	مبحث چهارم. مخاصمه اومِن و
	آنتی‌گون با یکدیگر

۱۶۵۳	مقدمه
۱۶۵۴	سلکوس و پی‌تون
۱۶۵۴	سلکوس
۱۶۵۵	پی‌تون
۱۶۵۶	اومن و ولات ایالات علیا
۱۶۵۶	ولات در خوزستان
۱۶۵۸	شکست آنتی‌گون و رفتن او به همدان
۱۶۵۹	رفتن اومن به پارس
۱۶۶۱	جنگ اومن با آنتی‌گون
۱۶۶۴	آنتی‌گون پس از فتح
۱۶۶۶	حکایت دیودور راجع به سردار هندی

فصل سوم. کاساندر و اَلْمِیاس

۱۶۶۸	حملة کاساندر به اَلْمِیاس
۱۶۷۰	کشته شدن اَلْمِیاس
۱۶۷۱	روایت ژوستن
۱۶۷۱	پس از کشته شدن اَلْمِیاس

فصل چهارم. اتحاد اول جانشینان دیگر

برضد آنتی‌گون

۱۶۷۳	مقدمه
۱۶۷۳	آنتی‌گون و سلکوس
۱۶۷۴	مذاکرات و آغاز خصومت

مبحث سوم. آنتیوخوس دوم

- قیام باختر ۱۷۰۹
 قیام پارث ۱۷۰۹
 سایر وقایع ۱۷۱۰
 مبحث چهارم. سلکوس دوم (کالی نی کوس) ۱۷۱۱
 مبحث پنجم. سلکوس سوم (سوتر) ۱۷۱۳
 مبحث ششم. آنتیوخوس سوم کبیر ۱۷۱۴
 وقایع سلطنت این پادشاه ۱۷۱۴
 مبحث هفتم. پادشاهان دیگر سلوکی ۱۷۱۸

فصل دوم. اوضاع دولت سلوکی و تشکیلات آن

- مقدمه ۱۷۲۳
 در دولت سلوکی ۱۷۲۶
 دربار، تشکیلات اداری ۱۷۳۱
 قشون ۱۷۳۵
 رفتار ۱۷۳۶

فصل سوم. کوشش سلوکی ها برای

یونانی کردن مشرق

- در پارت و غیره ۱۷۴۳
 نتیجه ۱۷۴۶

باب چهارم - دول دیگر که بر خرابه های

دولت اسکندر تشکیل شدند

- مقدمه ۱۷۴۷

فصل اول. دول آسیای صغیر

مبحث اول. کاپادوکیه

- سلسله پادشاهان کاپادوکیه ۱۷۵۴

مبحث دوم. دولت بنت کاپادوکی

- مهرداد سوم ۱۷۵۷
 مهرداد چهارم ۱۷۵۸
 فرناک اول ۱۷۵۹
 مهرداد پنجم ۱۷۶۰
 مهرداد ششم ۱۷۶۰
 جنگ اول با روم ۱۷۶۲
 جنگ دوم ۱۷۶۳
 جنگ سوم ۱۷۶۵
 مبحث سوم. دولت پرگام ۱۷۷۰
 مبحث چهارم. بی تی نیه ۱۷۷۱

فصل دوم. مصر و بطلمیوس ها یا بطالسه

- مبحث اول. بطالسه ۱۷۷۴
 مبحث دوم. طرز حکومت بطالسه
 در مصر ۱۷۷۸

فصل سوم. مقدونیه ۱۷۸۲

جدول سنین سلطنت پادشاهان ممالکی

که پس از تجزیه شدن امپراطوری اسکندر

- تأسیس گشتند ۱۷۸۴

کتاب چهارم

دوره پارتی یا عکس العمل سیاسی

- مقدمه ۱۷۹۳
 منابع کتاب ۱۷۹۴
 آپ بیان اسکندرانی ۱۷۹۵
 آئینه، اُزیوس، آگائاس ۱۷۹۶
 آفریکانوس، اوتروپیوس، بطلمیوس

مبحث پنجم. اشک پنجم -

فرهاد اول ۱۸۲۸

مبحث ششم. اشک ششم - مهرداد اول

دولت سلوکی ۱۸۳۲
دولت باختر ۱۸۳۳
حمله به باختر ۱۸۳۴
تسخیر ماد بزرگ ۱۸۳۵
فروشانیدن شورش گرگان ۱۸۳۵
تسخیر خوزستان ۱۸۳۶
تسخیر پارس و بابل ۱۸۳۶
جنگ دوم با باختر ۱۸۳۷
جنگ بادولت سلوکی ۱۸۳۸
خصال مهرداد اول ۱۸۴۰
طرز حکومت اشکانی ۱۸۴۱

مبحث هفتم. اشک هفتم - فرهاد دوم

جنگ با دولت سلوکی ۱۸۴۳
بعد از جنگ ۱۸۴۷
نتیجه جنگ ۱۸۴۸
قصد حمله به سوریه ۱۸۴۸
حمله سکاها به پارت ۱۸۴۹
خصائل فرهاد دوم ۱۸۵۱

مبحث هشتم. اشک هشتم - اردوان دوم

نهضت مردمان شمال شرقی ۱۸۵۳
مغولستان ۱۸۵۵
نظری به جغرافیای آن ۱۸۵۵
تاریخ ۱۸۵۷
جنگ اردوان با طخاری ها ۱۸۶۰

کلودیوس ۱۷۹۷
پسیدونیوس، پوزانیاس ۱۷۹۸
پولی پن، دیون کاسیوس ۱۷۹۹
فروتو (مارکوس اورلیوس فرونتو)
کاپی تولینوس (یولیوس) ۱۷۹۹
لوئین (لوکیانوس) هرودیانوس،
لروبنای ادسی ۱۸۰۰

باب اول قسمت تاریخی

فصل اول. نظری به جغرافیای پارت -

نژاد پارتی ها - دودمان اشکانی

تذکر ۱۸۰۲
نظری به جغرافیای پارت ۱۸۰۳
خوارزم، مرو ۱۸۰۶
هرات، سیستان ۱۸۰۷
ساگارتی یا گرگان ۱۸۰۸
نژاد پارتی ها ۱۸۰۹
دودمان اشکانی ۱۸۱۳
تاریخ پارت ۱۸۱۵

فصل دوم. تأسیس دولت پارت و

راندن سلوکی ها از ایران

مبحث اول. اشک اول. ارشک ۱۸۱۶

مبحث دوم. اشک دوم. تیرداد اول

جنگ با سلکوس کالی نیکوس ۱۸۱۸
کارهای تیرداد در زمان صلح ۱۸۲۱
مبحث سوم. اشک سوم. اردوان اول ۱۸۲۳
مبحث چهارم. اشک چهارم. فری یا پت
اوضاع باختر ۱۸۲۶

فصل سوم. اوج اعتلای دولت پارت

مبحث اول. اشک نهم - مهرداد دوم (بزرگ)

ارمنستان و ارامنه ۱۸۶۸

مهرداد بزرگ و ارمنستان ۱۸۷۱

نخستین ارتباط ایران با روم ۱۸۷۲

مبحث دوم. اشک دهم - سنتروک ۱۸۷۴

مبحث سوم. اشک یازدهم -

فرهاد سوم ۱۸۸۰

مبحث چهارم. اشک دوازدهم -

مهرداد سوم ۱۸۸۵

مبحث پنجم. اشک سیزدهم -

اُرد اول ۱۸۸۷

مقدمه ۱۸۸۸

حرکت به طرف سوریه ۱۸۹۰

رفتن به بین النهرین ۱۸۹۰

مراجعت به سوریه ۱۸۹۰

آمدن سفرای اُرد ۱۸۹۱

رسیدن اخبار موحش ۱۸۹۲

آمدن پادشاه ارمنستان نزد کراسوس ۱۸۹۲

عبور از فرات ۱۸۹۳

آمدن آریام نیس ۱۸۹۴

راهنمایی آریام نیس ۱۸۹۵

خبر در رسیدن پارتی ها ۱۸۹۶

جنگ ۱۸۹۷

پس از کشته شدن کراسوس ۱۹۰۸

گفته های بعض مورّخین دیگر ۱۹۱۳

نتایج جنگ حرّان ۱۹۱۵

اهمیت این جنگ ۱۹۱۶

پس از جنگ حرّان ۱۹۱۸

حمله پارتی ها به سوریه ۱۹۱۸

روابط اُرد با روم ۱۹۲۰

حمله دولت پارت به رومی ها ۱۹۲۴

قتل اُرد ۱۹۲۹

سلطنت اُرد ۱۹۳۰

مبحث ششم. اشک چهاردهم - فرهاد چهارم

جنگ دوم روم با دولت پارت ۱۹۳۳

روایات دیگر ۱۹۴۷

جنگ سوم روم با ایران ۱۹۴۹

نتیجه ۱۹۵۱

فرار فرهاد به طرف سکاها و برگشتن او ۱۹۵۲

قضیه زن رومی ۱۹۵۴

رفتن شاهزادگان اشکانی به روم ۱۹۵۵

مسئله ارمنستان ۱۹۵۶

صفات فرهاد چهارم ۱۹۵۸

مبحث هفتم. اشک پانزدهم -

فرهادک (فرهاد پنجم) ۱۹۵۹

مبحث هشتم. اشک شانزدهم -

اُرد دوم ۱۹۶۱

مبحث نهم. اشک هفدهم -

وُئِن اول ۱۹۶۲

مبحث دهم. اشک هیجدهم -

اردوان سوم ۱۹۶۳

اُردوان و وُئِن ۱۹۶۳

احوال تی بریوس ۱۹۶۷

اُردوان و تی بریوس ۱۹۶۷

حمله فرس من به ارمنستان ۱۹۶۹

فرار اردوان به گرگان ۱۹۷۰

آمدن تیرداد به ایران ۱۹۷۱

فصل چهارم. دولت پارت در انحطاط است

مبحث اول. اشک بیست و سوم -

پاکر دوم. ۲۰۱۸

مبحث دوم. اشک بیست و چهارم - خسرو

لشکرکشی به مشرق. ۲۰۲۴

سایر کارهای تراژان. ۲۰۲۷

زمین لرزه. ۲۰۲۹

کارهای تراژان در ۱۱۶ م. ۲۰۳۰

شورش اهالی برضد رومی‌ها. ۲۰۳۳

خسرو و صفات او. ۲۰۳۶

مبحث سوم. اشک بیست و پنجم -

بلاش دوم. ۲۰۳۷

مبحث چهارم. اشک بیست و ششم - بلاش سوم

جنگ پارت با روم. ۲۰۴۱

جنگ روم با پارت. ۲۰۴۴

مبحث پنجم. اشک بیست و هفتم - بلاش چهارم

جنگ اول رومی‌ها با بلاش چهارم. ۲۰۴۸ ...

جنگ دوم رومی‌ها با بلاش چهارم. ۲۰۵۱ ...

نتیجه این جنگ روم. ۲۰۵۶

مبحث ششم. اشک بیست و هشتم - بلاش پنجم

و اشک بیست و نهم - اردوان پنجم

جنگ کاراکالا با اردوان. ۲۰۵۸

جنگ پارتی‌ها با رومی‌ها. ۲۰۶۴

قیام اردشیر پاپکان ساسانی بر اردوان. ۲۰۶۶

اردشیر پاپکان ساسانی. ۲۰۶۶

خروج اردشیر بر اردوان. ۲۰۶۸

جهت خروج اردشیر بر اردوان. ۲۰۷۰

زوال دولت پارت و انقراض سلسله

اشکانی ایران. ۲۰۷۱

روابط روم با اردوان. ۱۹۷۳

اغتشاشات در ایالت بابل. ۱۹۷۴

راندن اردوان در دفعه دوم. ۱۹۷۷

شورش سلوکیه. ۱۹۷۸

صفات اردوان. ۱۹۷۸

مبحث یازدهم. اشک نوزدهم -

بردان. ۱۹۷۹

مبحث دوازدهم. اشک بیستم -

گودرز. ۱۹۸۲

مبحث سیزدهم. اشک بیست و یکم -

وُنن دوم. ۱۹۸۶

مبحث چهاردهم. اشک بیست و دوم - بلاش اول

رفتن بلاش به ارمنستان. ۱۹۸۹

مسئله ارمنستان. ۱۹۹۱

مذاکرات دوستانه. ۱۹۹۳

جنگ تیرداد با روم. ۱۹۹۴

شورش گرگان. ۱۹۹۸

جنگ بلاش با روم. ۱۹۹۹

رفتن تیرداد به روم. ۲۰۰۶

وقایع دیگر سلطنت بلاش اول. ۲۰۰۹

روابط بلاش با وِشپاسیان. ۲۰۱۰

تاخت و تاز آلانها در شمال و غرب ایران. ۲۰۱۲

نژاد آلان‌ها. ۲۰۱۲

خود واقعه. ۲۰۱۴

مدت سلطنت بلاش اول. ۲۰۱۵

اهمیت سلطنت بلاش اول. ۲۰۱۶

صفات بلاش اول. ۲۰۱۷

جہات آن	۲۰۷۱
خاتمہ	۲۰۷۴

فصل پنجم. تاریخ پارت موافق مدارک شرقی

مبحث اول. گفته‌های حکیم ابوالقاسم

فردوسی در شاهنامه	۲۰۷۶
-------------------	------

مبحث دوم. مورخین و نویسندگان

قرون اولی اسلامی

۱. ابوجعفر محمد بن جریر بن زید الطبری	۲۰۸۰
روایت اوّل	۲۰۸۰
روایت دوّم	۲۰۸۱
روایت سوّم	۲۰۸۲
۳. ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی	۲۰۸۳
۴. ابوریحان بیرونی	۲۰۸۶
جدول اوّل	
جدول دوّم	۲۰۸۶
جدول سوّم	
جدول چهارم	۲۰۸۷
جدول پنجم	۲۰۸۷
۵. ابومنصور عبدالملک محمد ثعالبی	۲۰۸۷
۱. آق‌قور شاه اشکانی	۲۰۸۸
۲. سابور شاه بن آق‌قور شاه	۲۰۸۹
۳. جوذر بن سابور	۲۰۹۰
۴. ملک ایران شهر بن بلاش بن سابور اشکانی	۲۰۹۰
۵. ملک جوذر بن ایران شاه الاصر	۲۰۹۱
۶. ملک نرسی بن ایران شاه	۲۰۹۱
۷. ملک هرمزان بن بلاش	۲۰۹۱
۸. ملک فیروز بن هرمزان	۲۰۹۲
۹. ملک خسرة بن فیروز	۲۰۹۳

۱۰. ملک اردوان بن بهرام بن بلاش آخر ملوک الاشکانیّه	۲۰۹۳
۶. حمزة بن الحسن الاصفهانی	۲۰۹۴
۷. مطهر بن طاهر المقدسی	۲۰۹۵
۸. احمد بن محمد مشکوٰیّه	۲۰۹۶
۹. ابن اثیر	۲۰۹۶
نتیجه	۲۰۹۹

مبحث سوّم

۱. حمدالله مستوفی قزوینی	۲۱۰۲
۲. محمد خاوندشاه معروف به امیرخوند	۲۱۰۳
۳. غیاث الدین خواندمیر	۲۱۰۴
۴. مرحوم میرزا تقی خان سپهر لسان‌الملک	۲۱۰۵
اوّل. سلسله اشکانیان:	۲۱۰۶
دوم. سلسله اشغانیان:	۲۱۰۶

فصل ششم. مورخین و نویسندگان ارمنستان

ماراپاس کاتینا	۲۱۰۸
باردسّ	۲۱۱۲
آگاتانژ	۲۱۱۴
قطعه‌ای که به آگاتانژ نسبت می‌دهند	۲۱۱۷
شورش پارتی‌ها که در ارمنستان در	
این زمان وقوع یافت	۲۱۱۷
فوستوش بیزانسی	۲۱۲۰
لیروب‌نای اِدسی	۲۱۲۰
زنوب گلاگی	۲۱۲۳
ژان مامی گونیان	۲۱۲۴
موسی خورن	۲۱۲۴
از پولی‌کرات بند ۱۳	۲۱۲۵
از اِواگراس بند ۱۳	۲۱۲۵

از فیرمیلین اسقف قیصریه در کاپادوکیه -

بند ۷۶ ۲۱۲۷

خُرّه پود معروف به إله آزار

(بند ۶۹ - ۷۰) ۲۱۲۸

الیزه وارتابند، لازارفازی، ازنیک گُگی. ۲۱۳۰

فهرست شاهان اشکانی ایران ۲۱۳۱

فصل هفتم. استنباطات دیگر در باب اشکانیان

سلسله اشکانیان ارمنستان ۲۱۳۷

ضمایم کتاب چهارم ۲۱۴۲

اول. آذربایجان ۲۱۴۲

دوم. امرا و پادشاهان پارس ۲۱۴۴

سوم. دولت های خسرو و ادیان ۲۱۴۶

شاخه دوم. سلسله اشکانیان ارمنستان ۲۱۵۲

باب دوم - قسمت تمدنی

فصل اول. وسعت دولت اشکانی و تشکیلات آن

مبحث اول. وسعت دولت اشکانی. پایتخت

وسعت دولت اشکانی ۲۱۵۵

پایتخت ۲۱۵۷

مبحث دوم. تشکیلات، حکومت شاه، ممالک

تابعه، ترتیبات سلطنتی، ادارات، سپاه، اسلحه،

مسکوکات، ضرابخانه ها، تاریخ (تقویم)

حکومت شاه ۲۱۶۱

ممالک تابعه ۲۱۶۴

ترتیبات سلطنتی ۲۱۶۸

ادارات ۲۱۷۳

سپاه ۲۱۷۵

اسلحه ۲۱۸۲

بحریه ۲۱۸۲

مالیه ۲۱۸۲

مسکوکات اشکانی ۲۱۸۲

تاریخ (تقویم) ۲۱۹۱

فصل دوم. طبقات، مذهب، اخلاق و عادات،

زبان، خط، معارف

طبقات ۲۱۹۳

مذهب ۲۱۹۵

اخلاق و عادات ۲۱۹۹

خانواده پارتی ۲۱۹۹

زبان ۲۲۰۱

خط ۲۲۰۲

معارف ۲۲۰۲

فصل سوم. تجارت و صنعت، صنایع مستظرفه:

موسیقی، معماری، حجاری و زینت سازی

تجارت و صنعت ۲۲۰۳

صنایع مستظرفه ۲۲۰۴

معماری و حجاری و زینت سازی ۲۲۰۵

باب دوم

حکومت جانشینان اسکندر

فصل اول. نزاع مقدونی‌ها در اطراف نعش اسکندر

مبحث اول. انتخاب پادشاه. نیابت سلطنت پردیکاس

مقدمه
مرگ ناگهانی اسکندر و نبودن پسر بالغی از او که بر تخت نشیند و نیز وجود عده‌ای زیاد از سرداران اسکندر و رجال مقدونی که هیچ‌یک از آنها خود را کمتر از دیگری نمی‌دانست باعث گردید که پس از فوت اسکندر تشنجات و منازعات و جنگ‌های خونین بس طویلی در دولت او روی داد. رُکسانه^۱ آبتن بود و انتظار داشت وارثی برای اسکندر بزاید. از طرف دیگر اسکندر تازه استاتیرا^۲ دختر داریوش را ازدواج کرده بود و سه پسر هم از زنان غیر عقدی داشت. نخستین یعنی قدیم‌ترین آنها را برسین^۳ می‌نامیدند. این زن چنانکه بالاتر گفته شد دختر ارته‌باز ایرانی و بیوهٔ میمن سردار یونانی اُخس بود و پسر اسکندر از او هیراکلیس^۴ نام داشت. پس از فوت اسکندر علاوه بر نزاعی که بین سرداران او روی داد اشخاص دیگر هم داعیه سلطنت داشتند. یکی از آنها آریده^۵ برادر نامشروع اسکندر از رقاصه‌ای آریینا^۶ نام بود. دومی آل‌مپاس مادر اسکندر،

۱. رُکسانه را بعضی تصور می‌کنند یونانی شدهٔ روشنگ است که در داستان‌های ما ذکر کرده‌اند ولی باید در نظر داشت که در داستان‌های ما این زن را دختر داریوش سوم یا دارا دانسته‌اند و حال آنکه موافق تاریخ دختر اُکسیارتین بود.

2. Statira

3. Barsine

4. Héracleès

5. Arrhidée

6. Arinna

سومی کلثوپاتر^۱ خواهر او و ملکه مملکت اپیر. بعد سینان^۲ دختر فیلیپ دوم (پدر اسکندر) و اوری دیس^۳ دختر سینان و زن آریده. هنوز جسد اسکندر سرد نشده بود که نزاع بین سرداران او شروع گردید و شرح قضایا چنین است:

پس از فوت اسکندر قراولان مخصوص او دوستان و سرداران دودستگی در سپاه عمده اش را برای مشورت به قصر طلبیدند و در دنبال این اشخاص گروهی از سربازان هم وارد قصر شدند تا بدانند که با ملک اسکندر چه خواهند کرد. ازدحام به حدی بود که عده ای از سرداران نتوانستند داخل قصر شوند و بالاخره مجبور گشتند به وسیله جارچی ها اعلام دارند که کسی داخل قصر نشود مگر اینکه شخصی را به اسم بخوانند. ولی چون فرماندهی اشخاص موقتی بود این اعلام چندان مورد اعتنا واقع نشد. بعد زمانی در رسید که بی نظمی همه را خسته کرد و مجلس مشورت تشکیل یافت. در ابتدا مردم ناله کردند و اشک ها ریختند، ولی بالاخره حس کنجکاوی و نیز نگرانی از اینکه کی جانشین اسکندر خواهد شد غلبه کرد و مردم ساکت گشتند. در این وقت پردیگاس اشاره به تخت اسکندر و نیز تاج و ردا و اسلحه او که روی تخت گذارده شده بود کرده حلقه انگشتی را که اسکندر قبل از مرگش به او داده بود روی تخت پهلوی آن اشیا نهاد و بر اثر این اقدام باز صدای ضجه و ناله از مردم برخاست و اشک ها از چشمان سرازیر گردید. پس از آن پردیکاس رو به حضار کرده گفت: «چنانکه می بینید این انگشتی است که اسکندر اراده خود را با آن محتوم می داشت. این انگشتی است که روح مملکتش به آن مهر می شد. این انگشت را او به من داد و اینک من آنرا به شما رد می کنم. بی شک از تمام مصائبی که می توان از غضب خداوند انتظار داشت مصیبتی بزرگ تر از آنچه به ما رو داده وجود ندارد. با این حال اگر عظمت کارهایی را که اسکندر انجام داده در نظر گیریم جایز است به این عقیده باشیم که خدایان او را به بشر دادند تا کارهایی را که از طالعش بود انجام دهد و بعد به جایی که منشأ او است برگردد. چون در میان ما فقط چیزهایی از او مانده که فناپذیر است پس زودتر وظیفه خودمان را نسبت به نعش و نام او به جا آریم بی اینکه فراموش کرده باشیم که در چه شهر و در میان چه مردمانی هستیم. رفقا، چیزی که تفکرات و مراقبت های ما را همواره اقتضا می کند این است که به چه وسایل ما می توانیم در میان مغلوبین خود نتیجه فتوحاتمان را حفظ کنیم. زیرا البته می دانید که انبوه

1. Cléopâtre

2. Cynane

3. Eurydice

سربازانی که سر ندارند مانند جسمی هستند بی روح. شش ماه است که رُکسانه آبتن است باید از خدا بخواهیم که او پادشاهی به ما بدهد و چون این پادشاه به سنی رسید که مملکت را بتواند اداره کند خدایان سلطنت او را مبارک بدارند. عجالتاً کسی را انتخاب کنید که می خواهید مطیع او باشید». (کنت کورث، کتاب ۱۰، بند ۶).

پس از نطق پردیگاس، نه آرخ^۱ با او مخالفت کرده گفت: «کسی حق ندارد تعجب کند از اینکه سلطنت حق اعقاب اسکندر است. در انتظار پادشاهی بودن که هنوز نزاده و دیگری را که وجود دارد فدای چنین کسی کردن چیزی است که حتی با اوضاع حاضر موافق احوال مقدونی‌ها نیست. اسکندر پسری از برسین دارد و تاج حق او است...»

مردم را این سخن خوش نیامد و موافق معمول مقدونی‌ها صدای زدن نیزه‌ها به سپرها بلند شد و چون نه آرخ اعتنا به این صدا نکرده خواست از عقیده خود دفاع کند غوغا برخاست و نزدیک بود شورشی روی دهد. در این وقت بطلمیوس برخاسته چنین گفت: «واقعاً چنین نژادی لایق است که بر مقدونی‌ها حکومت کند! پسر رُکسانه یا برسین یعنی طفلی که اروپا نخواهد خواست حتی اسم او را به زبان آرد و شخصی که بنده‌ای بیش نخواهد بود! برای چه ما پارسی‌ها را مغلوب ساختیم و اکنون می‌خواهیم آنها بر ما حکومت کنند و حال آنکه داریوش و خشایارشا که شاهان قانونی بودند با هزاران سپاهی و چنان بحرّیه قوی بیهوده برای تحصیل این عنوان کوشیدند. عقیده من این است که در اطراف تخت اسکندر در این قصر اشخاصی جمع شوند که در مجالس مشورت او حضور می‌یافتند و این ترتیب در هر مورد که شوری لازم است رعایت شود. بعد هرچه را که اکثریت پذیرفت سرداران و صاحب منصبان لشکر همان را مجری دارند». عقیده بطلمیوس چند نفر طرفدار یافت ولی اعضای عمده مجلس عقیده پردیگاس را پذیرفتند. در این وقت آریستونوس^۲ گفت: «وقتی که از اسکندر پرسیدند کی را جانشین خود قرار می‌دهی جواب داد آنکه را که از همه لایق‌تر است و بعد انگشتر خود را به پردیگاس داد و حال آنکه او هنگام مرگ اسکندر تنها کسی نبود که پهلوی او بود و اسکندر نظری به همه کرده این ودیعه را به او سپرد. پس اراده اسکندر به سلطنت پردیگاس بوده». کسی تردید نداشت که آریستونوس حقیقت را گفت و بنابراین همه مانند یک نفر پردیگاس را دعوت کردند که پیش رفته انگشتر را بردارد ولی او بین جاه‌طلبی و شرم

حضور مردّد بود و نیز گمان می‌کرد که هر قدر اعتدال در پذیرفتن انگشتر نشان دهد بیشتر او را به برداشتن آن خواهند خواند. بنابراین او پس از تردید زیاد و تذبذب طولانی در اینکه چه باید بکند عقب رفت و در پس کرسی‌های درجه اول جا گرفت.

در این حال میل آگرا^۱ که یکی از جسورترین سرداران اسکندر بود چون عدم تصمیم پردیگاس را دید فریاد زد: «خدا نکند که ملک اسکندر و چنین بازگرانی بر چنین دوش‌هایی قرار گیرد. مردان چنین پیش آمدی را نخواهند پذیرفت. من نمی‌خواهم از اشخاصی سخن برانم که از پردیگاس برترند. مقصود من کسانی هستند که صاحب دلند (یعنی شجاعند) و برای آنها واجب است که کرهاً زیر بار چنین تکلیفی نروند، چه تفاوت نمی‌کند که شما پسر رُکسانه را هروقت که به دنیا آمد پادشاه بدانید یا پردیگاس را. زیرا او با عنوان قیمومت هم حاضر خواهد بود که بر تخت نشیند. بنابراین آیا پادشاهی هست که برای پردیگاس به از پادشاهی باشد که هنوز نزاده است؟ در میان این شتابندگی که از ما دیده می‌شود و حق است و لازم، فقط پردیگاس با صبر و حوصله انتظار وضع حملی را دارد و از حالا در شکم مادری تولّد پسری را پیش بینی می‌کند. تردید نداشته باشید که اگر لازم باشد حتی تولّد پسری را فرض کند خواهد کرد. اگر اسکندر می‌خواست که پردیگاس جانشین او گردد از تمامی اراده‌های او من این یکی را قابل اجرا نمی‌دانستم و می‌گفتم که نباید از این اراده اطاعت کرد. چرا نمی‌روید خزانه‌های اسکندر را تاراج کنید. زیرا ثروت اسکندر به مقدونی‌ها می‌رسد». میل آگرا پس از این نطق به طرف مردم رفت و آنها به او راه داده از عقبش روانه شدند تا چیزی را که پیشنهاد می‌کرد انجام دهند. در این وقت عده‌ای زیاد از سربازان با اسلحه دور مل آگرا جمع شده بودند و در مجلس مشورت جز مهمه و غوغا چیزی حکمفرما نبود که ناگاه شخصی از میان مردم که بیشتر مقدونی‌ها او را نمی‌شناختند ندا در داد: «چرا اسلحه برداشته‌اید و جنگ داخلی برای چه خوب است؟ و حال آنکه پادشاهی که در جستجوی او می‌باشید در میان شما است. آرّیده پسر فیلیپ و برادر اسکندر که آخرین پادشاه شما بود آیا با او در موقع مراسم قربانی حضور نداشت؟ او امروز یگانه وارث اسکندر است و حال او را فراموش کرده‌اید. او چه کرده است که مستحق چنین فراموشی گشته و او را از حقی که تمام ملل می‌شناسند محروم ساخته؟ اگر می‌خواهید پادشاهی مانند اسکندر داشته باشید دیگر چنین پادشاهی را نخواهید یافت ولی اگر

در جستجوی نزدیک‌ترین وارث او هستید کسی جز آرژیده وجود ندارد». وقتی که سخن گوینده به آخر رسید همه مثل اینکه فرمانی داده شده باشد ساکت گشته و بعد، از هر طرف فریاد کردند که آرژیده باید پادشاه شود و اشخاصی که مجلس مشورت را بی‌حضور او تشکیل کرده‌اند باید اعدام گردند. پی‌تون^۱ با این نقشه مخالفت کرده گفت: «ای مردم شما جز نام و یادگاری‌های اسکندر چیزی نمی‌بینید و همه چیز دیگر را فراموش کرده‌اید»^۲ ولی جمعیت با هلهله و فریادها اظهار کرد که جز آرژیده نباید کسی بر تخت نشیند. در این وقت مل‌آگر که دشمن پردیگاس و نیز منفور او بود دست آرژیده را گرفته شتابان او را به قصر برد و سربازان بدو آرژیده را فیلیپ نامیده پس از آن پادشاهش خواندند. این رأی رأی جمعیت بود. ولی بزرگان این عقیده را نپسندیدند. بنابراین پی‌تون خواست نقشه پردیگاس را مجری دارد و پیشنهاد کرد که پسر رُکسانه پادشاه گردد و پردیگاس و لئوناتوس که هر دو از خانواده سلطنتند قیم‌های او باشند. کراتر^۳ و آنتی‌پاتر^۴ کارهای اروپا را بگردانند و همه قسم یاد کنند که به پسر اسکندر از رُکسانه صادق و باوفا خواهند بود. همه این پیشنهاد را پذیرفته بدان عمل کردند. ولی مل‌آگر که از جان خود می‌ترسید از مجلس بیرون رفته با آرژیده برگشت و با نطق‌های مؤثر مردم را طرفدار او کرد. چنانکه سربازان او را پادشاه خوانده جامه اسکندر را بر او پوشیدند و مل‌آگر جوشن و اسلحه خود را برداشته در صف هواخواهان او قرار گرفت. پیاده نظام در این موقع بنای شادی و شمع را گذارده، زوین‌ها را به سپرها زد و گفت کسانی که بخواهند تاج را به شخصی دهند که از آن او نمی‌باشد معدوم خواهند گشت. نام فیلیپ سربازان را به وجد آورده بود زیرا برای فیلیپ پدر اسکندر ستایشی بزرگ داشتند (کنت کورث، کتاب ۱۰، بند ۷).

قضایای بعد

این قضایا را دیودور و ژوستن و کنت کورث چنین نوشته‌اند. دیودور
روایت دیودور گوید (کتاب ۱۸، بند ۲): در این سال (یعنی در سالی که مطابق ۳۲۳ ق. م است) پس از فوت اسکندر اغتشاش و هرج و مرج بزرگی در ممالک او روی داد، زیرا او اولادی نداشت و هریک از رجال و سردارانش می‌خواست جانشین او گردد. بنابراین فالانتر

1. Pitton

۲. بالاتر گفته شد که آرژیده ضعیف‌العقل بود.

3. Cratère

4. Antipater

پیاده نظام آرژیده پسر فیلیپ و برادر اسکندر را که ناقص العقل بود به سلطنت خواند. ولی اشخاصی از نظامیان که مورد احترام بودند سواره نظامی را که موسوم به دسته هیر^۱ بود با خود همراه کرده در ابتدا خواستند با پیاده نظام بجنگند. ولی بعد هیأتی از محترم‌ترین اشخاص لشکر انتخاب کرده به ریاست مل آگر نزد فالانژ پیاده نظام فرستادند. او مأموریت داشت که با مذاکره پیاده نظام را به اطاعت درآورد. ولی مل آگر به جای اینکه مأموریت خود را انجام دهد فالانژ را بسیار ستود و پیاده نظام را برضد مخالفین آن تحریک کرد. در نتیجه، مقدونی‌ها مل آگر را رئیس خود خوانده با اسلحه به قصد مخالفین خود حرکت کردند. دسته قراولان مخصوص از بابل بیرون آمدند تا با پیاده نظام طرف شوند و نزدیک بود جنگ درگیرد. ولی در این وقت اشخاصی که در قشون اسکندر و جاهت داشتند به میان افتاده با سخنان نرم و با موعظه از جنگ مانع گشتند. بعد همه قرار دادند که آرژیده پادشاه باشد و پردیگاس نایب‌السلطنه. پس از آن مهم‌ترین دوستان اسکندر و سران سپاه مقدونی ایالات را بین خودشان تقسیم و به آرژیده بیعت کردند.

این نویسنده قضایا را مشروح‌تر از دیودور ذکر کرده. او گوید (کتاب

روایت ژوستین

۱۳، بند ۲-۴): فوت اسکندر باعث خوشوقتی رجال و سرداران او

شد و موجب نگرانی آنها هم نیز. زیرا در میان آنها کسی نبود که دیگران با طیب خاطر مطیع او شوند و هرکس خود را کمتر از دیگری نمی‌دانست. از طرف دیگر همه روزه به خودسری سربازان می‌افزود و هیچ‌یک از رجال اسکندر نمی‌توانست پیش‌بینی کند که نظامیان با کی همراه خواهند بود. در این احوال پردیگاس عقیده داشت که باید منتظر شد تا رکسانه بزاید و شاید پس از آن وارث اسکندر معلوم گردد. ولی مل آگر می‌گفت: لزومی ندارد منتظر وضع حمل رکسانه شویم. اگر مقصودتان این است که پادشاهی داشته باشید، چند پادشاه در آسیای صغیر الآن موجودند: اگر طفلی را بخواهید پادشاه کنید در پرگام^۲ هراکل پسر اسکندر را که از برسین تولد شده خواهید یافت و هرگاه بخواهید پادشاه مردی باشد، آرژیده برادر اسکندر در اردو حاضر است و سربازان او را از جهت اینکه رؤف است و پسر فیلیپ، دوست دارند. دیگر اینکه رکسانه پارسی‌نژاد است و مقدونیه نمی‌تواند پادشاه خود را از میان مردمی انتخاب کند که با شمشیر آن را به اطاعت درآورده. اسکندر نمی‌خواست که او پادشاه شود زیرا تا نفس

۱. Hétaires (یعنی دسته رفقا و دوستان).

آخر اسم این طفل را نبرد. چنین بود عقیده مل آگر. ولی بطلمیوس با انتخاب آریده به سلطنت مخالفت کرده گفت او لایق پادشاهی نیست زیرا مادرش در لاریس^۱ زن بدعملی بود و دیگر اینکه آریده سخت ناخوش است. اگر او پادشاه شود فقط به اسم اکتفا کرده اختیارات را به دیگران خواهد داد. پس بهتر است از سرداران کسی را به سلطنت انتخاب کنیم که از حیث لیاقت از همه به اسکندر نزدیکتر باشد، مملکت را اداره و حدود آنرا حفظ کند نه اینکه تابع شخصی پادشاه‌نما یا محبوبین نالایق باشد. در نتیجه مشورت عقیده پردیگاس اکثریت یافت و قرار دادند که منتظر وضع حمل رکسانه شوند و اگر او پسری آورد آن پسر را پادشاه خوانده لئوناتوس، کراتر، آنتی پاتر و پردیگاس را قیم‌های او بدانند. پس از آن چهار نفر مذکور فی‌المجلس به پادشاه آینده با قسم بیعت کردند.

سواره نظام با رأی اکثریت موافقت کرد. ولی پیاده نظام از این جهت که آن را در انتخاب پادشاه شرکت نداده بودند مخالف این عقیده شد و آریده برادر اسکندر را فیلیپ نامیده به پادشاهی برگزید. وقتی که این خبر به سواره نظام رسید، آت تال^۲ و مل آگر را مأمور کردند که پیاده نظام را به نصایح آرام کنند. ولی آنها پنداشتند که با راضی داشتن پیاده نظام بر نفوذ و قدرتشان خواهند افزود. بنابراین مأموریتشان را فراموش کرده طرفدار پیاده نظام شدند. تحریک اشخاص زرنگ و تردست آتش شورش را تیزتر کرد و بالاخره شورش به قدری قوت یافت که پیاده نظام اسلحه برداشته به قصر یورش برد تا سواره نظام را مضمحل گرداند. سواره نظام از قصر فرار کرده به خارج بابل رفت و در سنگرها قرار گرفته به نوبت خود، پیاده نظام را سخت تهدید کرد. در این احوال آت تال خواست پردیگاس را بکشد تا مخالفین نابود گردند. ولی او کسانی را که حمله کردند از پای درآورد و پس از آن دیگران جرأت نکردند به او نزدیک شوند. بعد پردیگاس جرأت و جسارت غربی بر روز داده تقریباً تنها به میان پیاده نظام درآمد و سربازان را جمع کرده به آنها نمود که اگر سوء قصد بر ضد او اجرا می‌شد، چه عواقبی وخیم برای آنها می‌داشت. او به سربازان گفت: «شما بر ضد کی‌ها اسلحه برداشته بودید. آیا این اقدام شما بر ضد پارسی‌ها بود یا بر ضد دشمنانی دیگر. نه، شما می‌خواستید هموطنان، برادران و کسانی را که شریک مرارت‌ها و مشقات شما بودند بکشید. شما می‌خواستید شرف و شادی بزرگی برای دشمنان خودتان تدارک کنید. چه لذتی به آنان دست

می‌داد وقتی که می‌دیدید همان سربازانی که آنها را مغلوب ساخته‌اند اینک یکدیگر را نابود می‌کنند و ارواح خارجی‌هایی را که در میدان‌های جنگ افتاده‌اند شاد می‌دارند». پس از این نطق پیاده نظام آرام شد و حاضر گشت که عقیده پردیگاس را پیروی کرده او را رئیس خود بداند. بعد سواره نظام به پیاده نظام نزدیک شده پذیرفت که به آرزیده بیعت کند و اگر رُکسانه پسری آورد او را پادشاه قسمتی از مملکت بداند. همه این ترتیب را پذیرفتند. در این وقت نعل اسکندر را هم در میان جمعیت گذارده بودند تا بنمایند که او هم این قرارداد را تصدیق می‌کند. پس از آن آن‌تی‌پاتر والی مقدونیه و یونان گردید، کراتر رئیس مستحفظین خزانه شد و مل‌آگر و پردیگاس به اداره کردن مملکت و فرماندهی لشکر معین گشتند. بعد پردیگاس که کینه سران شورشیان را به دل داشت اعلام کرد که روز دیگر همه در موقع مراسم قربانی برای راحت روح اسکندر حاضر شوند و در آن روز بی‌اینکه مل‌آگر را قبلاً آگاه کرده باشد از پیش تمامی گروهان‌ها گذشته از سربازان، آنهایی را که شورش طلب می‌دانست یکایک طلبید و در خفا آنها را به دست جلادان سپرد.

پس از مراسم قربانی پردیگاس ایالات را بین رؤسا تقسیم کرد تا اولاً آنها را از خود راضی کرده در تحت اوامر خود درآورد. ثانیاً به این بهانه آنها را از مرکز حکومت دور کند. تقسیم ممالک به قرعه صورت گرفت و حکم قرعه چنین بود (بعد ژوستن اشخاص و ایالات را می‌نامد چنانکه بیاید).

روایت کنت کورث مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۰، بند ۷ و ۸): پردیگاس از هیجان سربازان ترسیده امر کرد درب اتاقی را که نعل اسکندر را در آن گذارده بودند ببندند. بر اثر این حکم بین نظامیانی که طرفدار پردیگاس بودند از یک طرف و مل‌آگر و پیاده نظام از طرف دیگر نزاع در گرفت و نزدیک بود جدالی روی دهد و حتی چند نفر زخمی شدند. ولی در این وقت قدیم‌ترین سربازان مقدونی کلاه خودهاشان را برداشتند تا بهتر شناخته شوند و از پردیگاس خواهش کردند که زد و خورد را موقوف بدارد و با پادشاه و جمعیتی که عده‌اش بیش تر است طرف نشود. پس از آن مل‌آگر می‌خواست که سربازان در اطراف نعل اسکندر بمانند. ولی آنها از ترس اینکه مبادا در دامی افتند از یکی از درهای قصر بیرون رفته خودشان را به فرات رسانیدند. در این احوال سواره نظام مقدونی، پردیگاس و لئوناتوس را پیروی کرد. در ابتداء پردیگاس می‌خواست از شهر خارج شود. ولی به این ملاحظه که تصور نکنند او روابط خود را با سایر قسمت‌های قشون قطع کرده در شهر بماند. در

این احوال مل آگر به گوش آریده - فیلیپ پادشاه جدید - همواره می‌خواند که مادامی که پردیگاس زنده است سلطنت او استوار نیست. بالاخره او اصرار را به جایی رسانید که به پادشاه پیشنهاد کرد چند نفر فرستاده پردیگاس را احضار کند و وقتی که او آمد توقیفش کرده بکشد و اگر نیامد فرستادگان مأور باشند که او را نابود گردانند. فیلیپ چنین عقیده‌ای نداشت. ولی چون غالباً خاموش بود، سکوت را مل آگر به رضایت میل کرده اشخاصی را نزد پردیگاس فرستاد تا او را نزد شاه بیاورند. پردیگاس در این موقع قوت قلب غریبی نشان داده فقط با پانزده نفر نزد فرستادگان آمد و آنها را بندگان مل آگر خوانده طوری جسورانه حرف زد که مأورین ترسیده فرار کردند. بعد پردیگاس نزد لئوناتوس رفت تا از کمک او قوتی یابد. مقدونی‌ها از اقدام مل آگر سخت متنفر شده خواستند از او انتقام بکشند و او چون از قصد آنها آگاه شد نزد آریده - فیلیپ رفت و پرسید که آیا این حکم پادشاه نبود که پردیگاس را بیاورند؟ پادشاه جواب داد که این حکم را من به اصرار مل آگر پذیرفتم و چون پردیگاس زنده است نباید این قضیه را باعث شورش قرار داد. پس از آن آریده - فیلیپ امر کرد که مجلس مشورت منحل گردد.

اگرچه در این وقت پادشاهی که بتواند زمام امور را به دست گیرد نبود ولی چون فیلیپ را پادشاه می‌دانستند باز ظاهراً درباری بود و سفرای مقیم بابل و سرداران و صاحب‌منصبان در آنجا جمع می‌شدند. در این احوال خبر رسید که پردیگاس با سواره‌نظام از شهر بیرون رفته و راه آذوقه را به شهر بسته است. بر اثر این وضع در شهر قحطی و گرسنگی پدید آمد و چون مردمی زیاد از ناامنی حول و حوش به شهر آمده بودند مقدونی‌ها ترسیدند که مبادا شورش در شهر برپا شود و قرار دادند رسولانی نزد سواره نظام فرستاده زمینه‌ای برای صلح تدارک کنند. رسولان که به ریاست پارساس^۱ نام تسالیانی بودند جواب آوردند که سواره نظام می‌گوید: مادامی که مقصّرین شورش را به ما تسلیم نکرده‌اند ما اسلحه را زمین نخواهیم گذاشت. پیاده نظام همین که این بشنید اسلحه برداشت و پادشاه چون دید که جنگ داخلی دارد شروع می‌شود، به میان جمعیت آمده گفت: برای احتراز از اینکه شما به جان یکدیگر بیفتید لازم است باز رسولانی بفرستید تا شاید این دفعه کار صلح انجام یابد. در این موقع او تاج خود را برداشته به دست راست گرفت و گفت من طالب این سلطنت نیستم. اگر کسی در

میان شما هست که بهتر از من می‌تواند امور را اداره کند تاج را بردارد. این حرف پادشاه و اشک‌هایی که از چشمان او سرازیر گشت باعث شد که جمعیت به رقت آمده گفت هر آن چه خواهی بکن. بعد رسولانی نزد سواره نظام رفته زمینه صلح را فراهم کردند. آشتی پیاده نظام با سواره نظام عملی گشت و قرار دادند که مل‌آگر رفیق پردیکاس در اداره کردن مملکت باشد. پردیکاس ظاهراً روی موافقت نشان داد. ولی در باطن می‌کوشید که مل‌آگر را نابود سازد. زیرا می‌دانست که او شخصی است ماجراجو و آرام نخواهد نشست. بالاخره یکی از سربازان را تحریک کرد که بلند شکایت کند از اینکه مل‌آگر همدوش پردیکاس گشته. این خبر به مل‌آگر رسید و او برآشفته با تشدد نزد پردیکاس رفت و سخت از سرباز مزبور شکایت کرد. پردیکاس چنان وانمود که از این قضیه خیلی متأسف است و بعد گفت اشخاصی که این سرباز را به چنین اقدامی تحریک کرده‌اند باید مجازات شوند و برای اجرای این امر مراسم «پاک کردن»^۱ باید اجرا گردد.

مراسم پاک کردن موافق عادات مقدونی چنین بود که سگی را کشته روده‌های آن را در دشتی به دو طرف می‌انداختند و بعد پیاده نظام و سواره نظام در دشت حاضر می‌شدند و بقیه مراسم پاک کردن به عمل می‌آمد. مل‌آگر با شادی این پیشنهاد را پذیرفت و تشریفات پاک کردن در روز معین به عمل آمد. بعد آرزیده - فیلیپ به تحریک پردیکاس با گروهانی به طرف پیاده نظام رانده گفت: تمام اشخاصی که باعث شورش شده بودند باید مجازات شوند. چون تمام لشکر و فیل‌های جنگی حاضر بودند پیاده نظام نتوانست اندک مخالفتی نشان دهد و پردیکاس از موقع استفاده کرده سیصد نفر را یکایک خواند و آنها از صف بیرون آمدند. بعد او در همان جا حکم کرد آنها را به پای فیل‌ها انداختند. از برای مل‌آگر این پیش آمد بکلی غیر مترقب بود. زیرا در یک آن تمام اشخاصی که برای او کار کرده بودند نابود شدند. در این روز کسی برضد مل‌آگر اقدامی نکرد و او در جای خود بماند. ولی فهمید که دشمنانش در قصد او هستند و کسی را که او پادشاه کرده آلت اجرای مقاصد بدخواهان او است. بنابراین از جان خود هراسناک گشته به معبدی پناه برد. ولی پناهگاهی در آن معبد هم نیافت. زیرا او را گرفته کشتند.

نتیجه

از آنچه تا اینجا ذکر شد چنین برمی‌آید که پس از منازعاتی که چند روز طول کشیده دو نفر را برای سلطنت انتخاب کرده‌اند: آرئیده - فیلیپ برادر نامشروع اسکندر و نیز پسری را که فرض می‌کردند رُکسانه خواهد آورد. پردیگاس هم نایب السلطنه و قیم دو پادشاه گردیده. از جریان وقایع نیز پیداست که سلطنت آرئیده - فیلیپ موقتی بوده یعنی تا وقتی که رُکسانه بزاید. بنابراین باوجود اینکه بعضی سرداران اسکندر برای پیشرفت خیالات خود می‌خواستند پسر رُکسانه پادشاه نشود، اکثریت به پسر او تمایل داشته و بالاخره این تمایل غلبه کرده. اگر این وضع ادامه می‌یافت و اشخاص جاه‌طلب پسر رُکسانه را تلف نمی‌کردند می‌شد گفت که سلسله سلطنت مقدونیه به سلسله مقدونی و ایرانی تبدیل یافت ولی چنانکه بیاید، منازعات به جنگ‌های داخلی بین سرداران اسکندر مبدل گردید و خانواده اسکندر به کلی نابود شدند، چنانکه احدی که به تخت نزدیک باشد نماند و از سرداران هم هریک در مملکتی والی و بعد رئیس مستقل یا پادشاه گردید. اینها در تاریخ به دیادوک‌ها^۱ یا جانشینان موسوم گشتند.

مبحث دوم. کارهای اولی پردیگاس

تقسیم ممالک

پس از اینکه پردیگاس به نیابت سلطنت انتخاب شد، تمام سرداران سپاه را به مجلس مشورتی طلبیده و ممالک را بین آنها

تقسیم کرد.

راجع به این مسئله بین مورّخین عهد قدیم اختلافاتی دیده می‌شود و بنابراین مجبوریم که روایت هریک را جداگانه ذکر کنیم.

مورّخ مذکور اسامی ایالات و اشخاص را چنین نوشته (کتاب ۱۸،

روایت دیودور

بند ۲):

مصر نصیب بطلمیوس پسر لاگوس^۲ گردید (این همان شخصی است که بالاتر مکرّر ذکر می‌

از او شده و نوشته‌اند که پسر نامشروع فیلیپ دوم پدر اسکندر بود. م. ۰).

سوریه به لائومدون می‌تی‌نی^۳ رسید. کیلیکیه به فیلو تاس^۴. ماد (بزرگ) به پی‌تون^۵.

1. Diadoques

2. Ptolémée Lagos

3. Laomédon de Mitylène

4. Philotas

5. Python

پافلاگوئیّه و کاپادوکیّه با آن ایالات دولت هخامنشی که اسکندر بدان جا قشون نکشیده بود (مانند پُنت، ارمنستان و غیره) به اِومِن^۱ (منشی اسکندر). پام فیلیّه و فریگیّه علیا و لیکیّه به آنتی گون^۲. کاریّه به کاساندر^۳. لیدیّه به مل آگر (از اینجا باید استنباط کرد که تقسیم ایالات قبل از کشته شدن او انجام یافته). فریگیّه سفلی یا هِلِس پونت به لئوناتوس^۴. در اروپا تراکیّه و صفحاتی که مجاور دریای سیاه‌اند به لیزیماک^۵. مقدونیّه با ولایات تابعه آن به آنتی پاتر. راجع به آسیای علیا قرار دادند که تغییری در ایالات آن ندهند. بنابراین صفحات مجاور این قسمت‌ها نیز در تحت اداره تاکیسیل^۶ ماندند (مقصود از آسیای علیا در اینجا افغانستان شرقی کنونی و صفحات مجاور رود سند است. م.). ایالتی که در نزدیکی پاراپامیزاد بود به اُکسیارتس ایرانی پدر رُکسانه والی باختر. رُخج و نیز گِندروزی (بلوچستان کنونی) به سی پرتیوس^۷. هرات و زَرَنگ (سیستان) به ستاسانور سولیانی^۸. باختر و سُغد به فیلیپ. پارت (خا^{۱۱} اسان) و گرگان به فراتافرَن ایرانی. پارس به پِست^۹. کرمان به تل پورِم^{۱۰}. ماده به آتراپس ایرانی (آریان در کتاب ۴، فصل ۱۸ او را آثروپاتس^{۱۲} نامیده و ژوستن در کتاب ۱۳، بند ۴ آثروپاتس^{۱۳}. معلوم است که مقصود دیودور از ماد در دفعه اولی ماد بزرگ است و در دفعه دوّم ماد کوچک. این ماد از اسم والی اش که آثروپات نام داشت بعدها موسوم به آثروپاتن گردید و به فارسی آثروپاتکان می گفتند. این نام در قرون بعد به آذرپاتکان و آذرپایگان و معرّب آن آذربایجان تبدیل یافته. م.). بابل به آر خون^{۱۴}. بین النهرین به آرک سیلاس^{۱۵}. تاکیسیل و پروس به پادشاهی مملکتشان ابقا شدند.

سیلکوس به فرماندهی سواره نظامی که ملّقب به هتر بود معین گردید. ریاست این سواره نظام در زمان اسکندر با هفس تیون و پس از آن با پردیگاس بود.

آزیده - فیلیپ مأمور شد که لوازم مراسم دفن اسکندر را تدارک کرده گردونه‌ای بسازد تا نعش اسکندر را به معبد آمون برند.

1. Euméne
3. Cassandre
5. Lysimaque
7. Sibiyrtilus
9. Peuceste
11. Atrapes
13. Atropatès
15. Arcésilas

2. Antigon
4. Léonnatus
6. Taxile
8. Stasanor Solien
10. Tlépolème
12. Athropatès
14. Archon

روایت ژوستین

در باب تقسیم ممالک روایت ژوستین در زمینه روایت دیودور است. ولی اختلافاتی نیز بین دو روایت موجود است که ذکر می‌کنیم.

مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۳، بند ۴):

ماد علیا (ماد کوچک یا آذربایجان) به آتروپات رسید (در بعضی نسخ کتاب ژوستین این نام را آکروپات نوشته‌اند که باید مصحف آکروپات باشد. زیرا اگر در گردی به معنی (آثر) و (آثر) است که به زبان کنونی پارسی آتش گوئیم. م). ماد سفلی (یعنی ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد) به پدر زن پردیگاس. شوش به سینوس^۱. لیکیه و پام فلیه به نه آرخ. لیدیّه به م آندر^۲. باختر به آمین تاس. سغد به سی‌ته‌اوس^۳. پارت به نیکانور^۴. گرگان به فیلیپ. ارمنستان به فراتافرن. مردم پلاشگ به آرخ‌خاص^۵. پارس به تلپ تولم^۶. بابل به په‌یست. ریاست لشکر به عهده سیلکوس پسر آنتیوخوس^۷ و ریاست قراول مخصوص پادشاه به کاساندر پسر آنتی‌پاتر. در باختر مجاور سند تغییری روی نداد. پی‌تون پسر آژنور^۸ به ریاست مستعمرات یونانی و مقدونی در هند منصوب گشت. ژوستین اسم اکسیارتس را اِکش تارخس^۹ نوشته. بالاخره مورخ مذکور گوید که این تقسیم ممالک برای عده‌ای از اشخاص باعث ارتقا گردید. زیرا اینها اگرچه برای حکومت معین شده بودند ولی پس از چندی ایالات را ممالک خودشان دانسته عنوان پادشاهی اختیار کردند و دولتهایی تشکیل یافت که به میراث به اعقاب آنها رسید.

روایت کنت کورث

تقسیم ایالات بین اشخاص موافق نوشته‌های این مورخ از این قرار بوده (کتاب ۱۰، بند ۱۰): مصر و آن قسمتی از افریقا که تسخیر

شده بود به بطلمیوس رسید (بطلمیوس پسر لاگس).

سوریّه به لائومدون و فینیقیّه نیز. کیلیکیّه به فیلو تاس. لیکیه و پام فلیه و فریگیّه بزرگ یا علیا به آنتی‌گون. کاریّه به کاساندر. لیدیّه به میناندر^{۱۰}. فریگیّه کوچک در نزدیکی هلس پونت به لئوناتوس. کاپادوکیّه و پافلاگوئیّه به اومین. او را هم مأمور کردند این مملکت را تا طرابوزان دفاع کند و با آربات بجنگد. زیرا این یگانه پادشاهی بود که نمی‌خواست تمکین کند (شرح

1. Scynus

3. Scythéus

5. Archas

7. Antiochus

9. Extarchès

2. Méandre

4. Nicanor

6. Tleptolème

8. Agénor

10. Ménandre

قضیه پایین تر بیاید). مادرا (مقصود ماد بزرگ است) به پی تون دادند. تراکیه را با مردمان مجاور دریای سیاه به لیزیماک. اما راجع به ولات هند و باختر و سُغدیان و سایر مردمان که در کنار اقیانوس سرخ سکنی داشتند قرار دادند همان اختیارات را دارا باشند (یعنی آنها را تغییر ندادند. مقصود از دریای سرخ در اینجا دریای عمان است. م.).

کنت کورث ارمنستان را در فهرست ایالات ذکر نکرده و این نظر صحیح است. زیرا اسکندر به ارمنستان نرفته بود. در باب آربات اگرچه کنت کورث تصریح نکرده که او در کدام قسمت آسیای صغیر پادشاه بوده ولی از نوشته های ژوستن (کتاب ۱۳، بند ۶) معلوم است که پردیگاس با آریآرات^۱ پادشاه کاپادوکیه جنگیده. بنابراین مقصود کنت کورث از آربات آریآرات پادشاه کاپادوکیه بوده یعنی این اسم را تصحیف کرده (شرح این قضیه پایین تر بیاید). دیودور اسم پادشاه کاپادوکیه را آریآرات نوشته، چنانکه بیاید.

چهار مورّخی که روایاتشان در این مبحث ذکر شده از مردمانی که در قفقازیه سکنی داشتند و هرودوت، چنانکه در پیش گذشت، مساکن آنها را جزء ایالت ۱۸-۱۹ دولت هخامنشی به شمار آورده، ذکر نکرده اند. بنابراین باید گفت که این قسمت دولت هخامنشی جزء دولت اسکندر نبوده. کلیتاً از تقسیم ایالات چنین برمی آید که این قسمت های دولت هخامنشی در زمان اسکندر جزء دولت او به شمار نمی آمده. زیرا اسکندر به آن جاها نرفته بود: پافلاگوئیّه، کاپادوکیه پُنت، ارمنستان، قفقازیه، لیبیا و حبشه مجاور مصر. در خاتمه کنت کورث گوید که هفت روز پس از فوت اسکندر رجال و سرداران مقدونی به فکر نعلش او افتادند و آن را به وسیله کلدانی ها و مصری ها بلسان کردند. بعد بطلمیوس نعلش را به منفیس پایتخت مصر برد و پس از چند سال آن را به اسکندریّه حمل کرده به خاک سپرد.

بالا تر گفته شد که اسکندر کراتر را مأمور کرد ده هزار نفر سرباز سالخورده و مجرب مقدونی را به اوطانشان برگرداند. این سردار مأموریت های دیگری نیز داشت. ولی پس از فوت اسکندر، زمانی که کراتر در کیلیکیّه بود، پردیگاس در یادداشت های اسکندر مطالعه کرده دید که مخارج دفن هفس تیون برای خزانه خیلی گران تمام شده و انجام دادن اموری که به عهده کراتر محوّل گشته مخارج زیاد به خزانه تحمیل خواهد کرد. این بود که خواست این کارها را ترک کنند و چون

بی اثر گذاردن

نقشه های اسکندر

نمی‌خواست از پیش خود به چنین امری دست بزند، مقدونی‌ها را جمع و با آنها مشورت کرد و مجلس مزبور مقرر داشت که این کارها را از آنجا که قابل اجرا نیست موقوف دارند. دیودور کارهای مذکور را چنین شرح داده (کتاب ۱۸، بند ۴): ۱. هزار کشتی جنگی در فینیقیه و سوریّه و کیلیکیّه و قبرس برای جنگ با قرطاجنه و مردمانی که در سواحل لیبیا و ایبری (اسپانیای کنونی) و جاهای دیگر تا جزیره سیسیل سکنی دارند، بسازند و این کشتی‌ها باید بزرگتر از تری‌رم‌ها باشند. ۲. راهی در امتداد تمام سواحل لیبیا تا ستون‌های هرقل (جبل طارق) ساخته شود. ۳. شش معبد بزرگ که هر یک می‌بایست به مبلغ هزار و پانصد تالان^۱ تمام شود بنا کنند. ۴. بنادری بسازند که تمام سفاین نور را جا دهد و کارخانه کشتی‌سازی نیز بسازند. ۵. مهاجرین زیاد به اروپا برند و از اروپا به آسیا آرند و بین مردمان مختلف به وسیله زواج و کارهای دیگر منافع مشترک ایجاد کنند.

بالاخره او می‌خواست برای پدرش فیلیپ یادگاری بسازد بزرگتر از هرم‌های مصری که از عجایب هفت‌گانه عالم قدیم به شمار می‌رفت. پس از خواندن یادداشت‌های اسکندر با وجود اینکه مقدونی‌ها احترامی بزرگ برای نام او داشتند قرار دادند ترتیب اثر به این لوايح ندهند، زیرا این چیزها را قابل اجرا نمی‌دانستند. بند پنجم را بعدها اجرا کردند ولی طور دیگر، چنانکه بیاید.

بعد پردیگاس به امور آسیای علیا (یعنی باختر و صفحات مجاور
شورش یونانی‌های باختر
سند) پرداخت، زیرا یونانی‌های این صفحات برضد او قیام کرده
لشکری بزرگ برای جنگ آراسته بودند. در اینجا دیودور قبل از
اینکه به وقایع این شورش بپردازد مختصری از جغرافیای آسیا، چنانکه در آن زمان تصوّر
می‌کردند، صحبت می‌دارد و گوید (کتاب ۱۸، بند ۵): کوه‌های توروس^۲ در کیلیکیّه به طرف
مشرق رفته از تمام قاره آسیا می‌گذرد و تا کوه‌های قفقاز (مقصود کوه‌های پاراپامیز است،
کوه‌های افغانستان شمالی کنونی) و اوقیانوس مشرق امتداد می‌یابد. این زنجیره کوه‌ها به
رشته‌هایی تقسیم می‌شود و در جاهایی اسامی مختلف دارد. بنابراین آسیا به دو قسمت شمالی
و جنوبی تقسیم شده. از رودهای آسیا نیز بعضی به طرف شمال جاری هستند و به دریای
کسپین (گرگان) و دریای سیاه و دریای شمال می‌ریزند و برخی به دریای هند و اوقیانوسی که

۱. نه میلیون فرنک طلا به پول کنونی.

مجاور قاره آسیا است و نیز به دریای سرخ (مقصود از دریای آخری خلیج پارس و دریای عمان است. م.). تقسیم ایالات موافق این حدود طبیعی بود، زیرا بعض ایالات در شمال واقع اند و برخی در جنوب. قسمت شمالی شامل رود تاناایس (یعنی سیحون. م.) و سُغد و باختر و هرات و نیز پارت است که مجاور دریای گرگان می باشد و ماد که بزرگترین ایالات است و اسامی دیگر زیادی دارد. بعد شامل ارمنستان و لیکائوتیه و کاپادوکیه. تمامی این صفحات آب و هوای سخت دارد. به ممالک مذکور به خط مستقیم این ایالات اتصال می یابند: فریگیه بزرگ (مقصود فریگیه علیا است. م.) فریگیه هلس پونت (یعنی فریگیه سفلی. م.) و از دو طرف دیگر لیدیّه و کاریّه. از لیدیّه به طرف مشرق فریگیه است و متوازی با آن پی سیدیّه که با لیکه هم حدّ می باشد. در کنار این ایالات شهرهای یونانی واقعند که ذکر اسمشان لزومی ندارد. این است فهرست اسامی که رو به شمال اند.

اما از ایالات جنوبی نخستین آنها از سلسله جبال قفقاز به طرف جنوب هند است (دیودور هم کوههای پاراپامیز یا شمال افغانستان را از سلسله جبال قفقاز می دانسته. م.). این مملکتی است وسیع و پر جمعیت که از مردمان مختلف مسکون گشته و عمده ترین این مردمان گانداریدها هستند. اسکندر به جنگ این مردم نرفت. زیرا از زیادی فیل هایشان ترسید. در مجاورت هند این ایالات واقعند: رُخج (قندهار کنونی)، گدروزی (بلوچستان)، کرمان، پارس بالاخص که شامل سوزیان (خوزستان) و سیت تاسین^۱ است (این ایالت نزدیک بابل بود). بعد بابل که تا عربستان کویر امتداد یافته می آید. وقتی که بالاتر (یعنی به طرف شمال) رویم به بین النهرین که بین فرات و دجله است می رسیم. در مجاورت بابل سوریه است و در همسایگی سوریه کیلیکیّه، پام فلیّه و سیل سوریه^۲ که شامل فینیقیّه می باشد. در ماوراء حدود سیل سوریه و کویرها نیل جاری است و این رود فینیقیّه را از مصر جدا می کند. مصر حاصل خیزترین تمام ایالات است. تمامی این ایالات دارای آب و هوای گرم است برعکس ایالات شمالی که سردسیرند. این است فهرست ممالکی که اسکندر تسخیر کرد و جانشینان او بین خودشان تقسیم کردند.

چنین است آسیایی که دیودور شرح داده و از آن به خوبی استنباط می شود که آسیای معلوم زمان دیودور (قرن اول میلادی) چه بوده و نیز کدام ایالات دولت هخامنشی در زمان

اسکندر جزء دولت او نبوده. پس از آن مورّخ مذکور گوید (کتاب ۱۸، بند ۷): یونانی‌هایی که به حکم اسکندر در آسیای علیا برقرار شدند، از دوری از یونان متأسف و نیز از اینکه اسکندر آنها را در اقصی بلاد مملکت خود نشانده بود ناراضی بودند. تا زمانی که اسکندر حیات داشت ترس مانع از اقدامی بود. ولی پس از فوت او این یونانی‌ها فیلون اینان^۱ را که بیست هزار پیاده و سه هزار سوار داشت و تمام این نظامیان در جنگ‌ها شجاعتشان را نموده بودند به ریاست انتخاب کردند. وقتی که خبر یاغی‌گری یونانیان به پردیگاس رسید او لشکری مرکب از سه هزار پیاده مقدونی و هشتصد سوار به ریاست پی‌تون نامی که از قراولان مخصوص اسکندر و دارای عقل و اطلاعات نظامی بود تشکیل کرد و احکامی صادر شد که ولات ده هزار پیاده و هشت هزار سوار به او بدهند. پی‌تون از این مأموریت خود خوشنود بود. زیرا خیالات دیگری داشت و می‌خواست یونانی‌ها را با خود همراه و قوّه‌شان را به قوّه خود افزوده در آسیای علیا پادشاه گردد. ولی پردیگاس که این نقشه او را قبل از وقت می‌دید به او حکم کرد به یونانی‌ها امان ندهد و اموال آنها را بین سربازان تقسیم کند. بعد پی‌تون با لشکر خود و قشونی که ولات داده بودند به قصد یاغیان حرکت کرد و توانست به تّوسط یک نفر اینانی، لی‌پودوروس نامی را که در میان یاغیان دارای قوّه سه هزار نفری بود، به طرف خود جلب و به این وسیله بهره‌مند شود. توضیح آنکه چون جنگ شروع شد، هنوز نتیجه نامعلوم بود که خائن مذکور بی‌جهت با سه هزار نفر یاغیان جدا شده یک بلندی را اشغال کرد. سایر قسمت‌ها همین که این بدیدند تصوّر کردند که او شکست خورده و رو به فرار گذاردند. سپس پی‌تون فاتح به وسیله جارچی‌ها اعلام کرد که مغلوبین اسلحه را داده و قسم صداقت یاد کرده به خانه‌های خودشان برگردند. طرفین قسم راستی و درستی نسبت به یکدیگر خوردند. در میان یونانی‌ها و مقدونی‌ها نسبت به یکدیگر اعتمادی پیدا شد و پی‌تون از اینکه نقشه او دارد اجرا می‌شود غرق شادی گشت. ولی در این احوال مقدونی‌ها احکام پردیگاس را به خاطر آورده و قسمشان را شکسته ناگهان بر یونانی‌ها تاختند و همه را از دم شمشیر گذرانیده اموال آنها را بین خودشان تقسیم کردند.

چنین بود عاقبت شورش یونانی‌های آسیای علیا. پی‌تون پس از فتح با مقدونی‌ها نزد پردیگاس رفت (۳۲۳ ق. م).

شورش یونان

پس از فوت اسکندر سکنه جزیره رُدِس ساخلوی مقدونی را از شهر خود رانده استقلال خود را اعلان کردند و آتن هم از موقع استفاده کرده به آن تی پاتِر اعلان جنگ داد. جهت این واقعه چنانکه دیودور نوشته (کتاب ۱۸، بند ۸) چنین بود: اسکندر چندی قبل از مرگش مصمم گشت اشخاصی را که یونانی ها از یونان رانده بودند به وطنشان برگرداند. بنابراین نیکانور ستاژیری^۱ را با حکمی به یونان فرستاد که این امر را به یونان ابلاغ کند. مقصود اسکندر این بود که ابهت خود را بنماید و دیگر در هر شهر یونانی یک عده طرفدار داشته باشد تا در موقع شورشی کارهای یونانی ها را عقیم گذارند. نیکانور در موقع بازی های اُلِمپ به یونان وارد شده حکم را داد در میان جمعیت کثیری خواندند. مفاد حکم چنین بود: «از اسکندر به تبعیدشدگان شهرهای یونان، جهت تبعید شما ما نبودیم ولی باعث خواهیم شد که شما به استثنای اشخاصی که مرتکب کفر شده اند به اوطان خودتان برگردید. ما به آن تی پاتِر نوشته ایم که اگر شهرهای یونان با این حکم مخالفت ورزند، او با قوه جبریّه آنها را مجبور دارد رانده گانشان را بپذیرند». تبعیدشدگان به عده بیست هزار نفر در اینجا بودند و معلوم است که چه شعف و شادی به آنها دست داد و اسکندر را در ازای این جوانمردی ستوده به عرش رسانیدند. اما شهرهای یونانی به دو قسمت تقسیم شدند: اغلب آنها مخالفتی با آن حکم نکردند ولی اتولیان^۲ و آتنی ها از این رفتار اسکندر بسیار ناراضی گشتند. زیرا اتولیان می ترسیدند که ایناد^۳ ها همین که برگشتند در صدد کشیدن انتقام از آنها برآیند و آتنی ها نمی خواستند جزیره سامُس را که بین خودشان تقسیم کرده بودند پس بدهند. آتنی ها، باوجود نارضامندی شان از اسکندر چون دیدند که نمی توانند با او بجنگند تصمیم گرفتند که عجالتاً ساکت بمانند تا موقع ستیزه برسد.

پس از آن به زودی اسکندر درگذشت و چون وارثی نداشت آتنی ها به این خیال افتادند که استقلالشان را اعلان کرده برتری سابقشان را در یونان برگردانند. نقشه آنها چنین بود که از پول زیادی که هارپالوس در آتن گذارده بود و از سپاهیان اجیر که به عده هشت هزار نفر در دماغه (تِنار) در پلوپونس اقامت داشتند و آنها را وُلات اسکندر به خودشان واگذارده بودند استفاده کنند. بنابراین آتنی ها به لئوستن^۴ امر کردند این عده را به خدمت خودش اجیر کند. زیرا می پنداشتند که آتنی پاتِر چون لئوستن را حقیر می شمارد اعتنایی به این اقدام او نخواهد

1. Nicanor de Stagire

2. Etoliens

3. Oeniades

4. Léosthène

کرد و آتنی‌ها فرصت خواهند یافت تجهیزات دیگر برای جنگ بکنند. لِئوستن چنین کرد و رئیس سپاه‌یانی شد که مجرّب و ورزیده بودند زیرا در آسیا جنگ‌های بسیار کرده بودند. این کارها در موقعی می‌شد که هنوز در یونان از مرگ اسکندر درست مطّلع نبودند. ولی به زودی اشخاصی از بابل وارد شده خبر دادند که به چشم خودشان فوت اسکندر را دیدند. پس از آن آتن اعلان جنگ داد و لِئوستن به اِتولی رفته مردم را با خود همراه کرد و هفت هزار نفر سپاهی از آنها گرفت. بعد لوکریان^۱ و فوسیدیان^۲ را دعوت کرد با او همداستان شوند تا از قید مقدونی‌ها برهند.

در آتن اشخاصی که دارایی داشتند برضدّ این جنگ بودند و صلح را ترجیح می‌دادند. ولی اشخاصی که چیزی نداشتند هنگامه طلب و ماجراجو بودند با نطق‌های پر حرارت مردم را به جنگ تحریک می‌کردند. نفع این نوع اشخاص در جنگ بود. زیرا در موقع جنگ جیره و مواجی به آنها می‌رسید و چنانکه دیودور گوید، فیلیپ دوّم مقدونی روزی راجع به این نوع اشخاص گفت: «برای آنها جنگ صلح است و صلح جنگ». بالاخره به واسطه زیادی عدّه این اشخاص طرفداران صلح در اقلیت ماندند و حکمی بدین مضمون صادر شد (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۱۰): «مردم آتن تمام یونانی‌ها را دعوت خواهند کرد که برای آزادی جنگ کنند. شهرها از ساخلوهای خارجی خلاصی خواهند یافت، بحرّیه‌ای از چهل تری‌رم و دویست تترارِم^۳ باید تجهیز گردد، تمامی آتنی‌ها باید تا سن ۴۰ سالگی در نظام خدمت کنند. از ده طایفه آتنی سه طایفه باید برای حفاظت آتیک بمانند و هفت طایفه دیگر برای خدمت در خارج خاک آتن حاضر شوند. رسولانی باید به شهرهای یونان رفته اعلام دارند که اگر آتنی‌ها در ازمنه سابق برای احترام یونان، وطن مشترک همه یونانی‌ها، با خارجی‌هایی که می‌خواستند یونان را برده کنند جنگیدند، اکنون حاضرند برای نجات یونانیان تمام هستی، ثروت و بحرّیه خودشان را به خطر اندازند». این فرمان امضا شد، ولی یونانی‌های متّوّر نسبت به اوضاع بدبین بوده می‌گفتند که این جنگ برای نام آتنی‌ها خوب است ولی برای منافع آنها مضرّ. به عقیده آنها موقع چنین جنگی نرسیده بود. زیرا آتن می‌بایست با لشکری طرف شود که عدّه‌اش زیاد بود و مغلوب نشدنی به نظر می‌آمد. در این وقت وضع اسفناک تب و بیچارگی تبی‌ها هم در

1. Locriens

2. Phocidiens

۳. Tetrarèmes (کشتی‌های جنگی که چهار صف پاروزن داشت و در چهار طبقه جا می‌گرفتند، بعکس تری‌رم که دارای سه طبقه بود).

نظر آنها مجسم می‌شد. باوجود این رسولان آتن به سایر جاهای یونان رفته شهرها و مردمان بسیار را با خودشان همراه کردند. در نتیجه یونانی‌ها سه قسمت شدند: یک قسمت طرفدار آتنی‌ها گردید. قسمت دیگر متحد مقدونیه و بخش سوم بی‌طرف ماند. ولی متحدین آتنی‌ها بیشتر بودند و به علاوه قسمت بزرگ تراکی‌ها و ایلیری‌ها از بغضی که نسبت به مقدونی‌ها داشتند طرفدار آتن گردیدند.

جدالها

آتنی‌ها کمکی که عبارت از پنج هزار پیاده نظام ملی و پانصد سوار و دوهزار سپاهی اجیر بود برای لئوستن فرستادند و او حرکت کرده داخل بَاسی شد. مردم این ولایت طرفدار مقدونی‌ها بودند. زیرا اسکندر پس از خراب کردن تب قسمتی از اراضی این شهر بدبخت را به آنها داده بود و بَاسیان می‌ترسیدند که در صورت فتح آتن این اراضی را از آنها پس بگیرند. لئوستن بابِ اُسیان جنگیده آنها را درهم شکست و بعد با سرعت خود را به تنگ ترموپیل رسانیده آنها را اشغال کرد و در اینجا منتظر مقدونی‌ها شد. اما آتنی‌پاتر که اسکندر او را در مقدونیه برای کارهای اروپا گذارده بود همین که خبر فوت اسکندر و تقسیم ایالات را شنید فوراً کس نزد کراتر که در کیلیکیه بود فرستاده خواست که او زودتر با قشون امدادی به مقدونیه برود. در همان وقت از فیلوتاس که والی فریگیه سفلی شده بود کمک طلبید و یکی از دختران خود را به او داد. بعد او قشونی در سیپ پاس^۱ برای حفظ مقدونیه گذارده خود برای جنگ با آتنی‌ها و متحدین آنها با سیزده هزار پیاده و ششصد سوار حرکت کرد. جهت کمی عده مقدونی‌ها از اینجا بود که اسکندر همواره قشون تازه نفس از مقدونیه می‌طلبید و این مملکت توانایی دادن قوه بیشتری را دیگر نداشت. او داخل تِسالی شد و قوه بحریه هم که مرکب از یکصد و ده تیری رم بود با او حرکت می‌کرد. این کشتی‌ها در زمان اسکندر مأمور شده بود که خزانه‌های پارس را به مقدونیه حمل کنند. تِسالی‌ها که در ابتدا طرفدار مقدونی‌ها بودند بعد به اغوای آتنی‌ها خواستند برای آزادی یونان بجنگند و سواره نظام خودشان را به کمک آتنی‌ها فرستادند. پس از آن جدالی روی داد و یونانی‌ها فتح کردند. توضیح آنکه آتنی‌پاتر شکست خورد و چون راه فرار به مقدونیه نداشت به شهر لامیا^۲ پناه برد. در آنجا او قشون شکست خورده را جمع کرد و به تدارک آذوقه و اسلحه و غیره پرداخت. در این انتظار که از آسیا کمکی برسد و

1. Sippas

۲. Lamia ، در جنوب تِسالی در کنار خلیج لامیاک واقع بود.

دوباره جنگ را شروع کند. ولی در این احوال لِثوُستن خود را به لامیا رسانیده شهر را محاصره کرد. یورش‌های آتنی‌ها و دفاع مقدونی‌ها به طول انجامید و بالاخره سردار آتنی چون دید شهر محکم است در این صدد برآمد که با قحطی و گرسنگی مقدونی‌ها را به تسلیم شدن مجبور دارد. با این مقصود خندق عریض دور شهر کند و ارتباط محصورین را با خارج برید. بر اثر این کار مقدونی‌ها در وضعی بسیار سخت واقع شدند و نزدیک بود شهر تسلیم گردد. ولی در این وقت قضیه‌ای روی داد که مقدونی‌ها از یأس بیرون آمدند: در جنگی که آتنی‌پاتر با محاصرین می‌کرد سنگی به سر سردار آتنی آمد و او بیهوش افتاد، بعد او را به اردو بردند و بعد از سه روز درگذشت. آتنی‌ها افتخارات زیاد برای او قائل شدند و بعد آتنی‌فیل^۱ نامی را که در فنّ سوق‌الجیشی بسیار ماهر بود سردار قشون کردند.

در این احوال به یونانی‌ها خبر رسید که لِثوُتاتوس با قشون زیادی به کمک مقدونی‌ها می‌آید و بر اثر آن آتنی‌فیل محاصره را ترک کرده به استقبال سردار مقدونی شتافت تا قبل از پیوستن دو لشکر مقدونی به یکدیگر کار مقدونی‌ها را بسازد. قشون یونانی در این وقت عبارت بود از بیست هزار نفر پیاده و سه هزار و پانصد سوار. زیرا بعض مردم یونانی موقتاً به خانه‌هایشان رفته بودند. پس از آن جنگی روی داد که به واسطه شجاعت تسّالی‌ها و مهارت مَنّ سردار تسّالی یونانی‌ها غلبه کردند و لِثوُتاتوس از زیادی زخمی که برداشته بود مُرد. روز دیگر آتنی‌پاتر در رسید و چون دید که قشون لِثوُتاتوس شکست خورده و عده یونانی‌ها بیشتر است جرأت نکرد جنگ کند و محلّ را تخلیه کرده به جاهای دشوار و سخت رفت و مواقع دیگری گرفت. مقدونی‌ها باوجود شکست‌های خود در خشکی در دریا تسلّط داشتند و آتنی‌ها برای اضمحلال قوای دریایی مقدونی ۱۷۰ کشتی مهیّا کرده بودند ولی چون مقدونی‌ها ۲۴۰ کشتی داشتند، در جنگ دریایی غلبه یافتند و کشتی‌های زیاد یونانی تلف گردید. پس از آن کراتر که در کیلیکیّه بود به طرف اروپا حرکت کرد و شش هزار نفر با خود داشت و چنانکه دیودور گوید این عده باقیمانده قشونی بود که اسکندر به آسیا برده بود. او در راه چهار هزار پیاده و هزار نفر کماندار و فلاخن‌دار پارسی و پانزده هزار سوار به قشون خود افزود و بعد به مقدونیّه درآمد به کمک آتنی‌پاتر رفت. قشون مقدونیّه در این وقت از حیث عده به چهل هزار پیاده سنگین اسلحه و سه هزار فلاخن‌دار و پنج هزار سوار رسید. ولی قوّه

یونانی‌ها بیش از ۲۰ هزار پیاده و سه هزار و پانصد سوار نبود، زیرا متحدین زیادی به خانه‌های خودشان برگشته یا از اردو خارج شده بودند. آنتی‌پاتر جنگ را شروع کرد و یونانی‌ها که در انتظار مراجعت یونانی‌های دیگر بودند در ابتدا از جنگ احتراز کردند ولی بعد که مجبور گشتند جنگ کنند سواره نظام خودشان را به کار انداخته برتری یافتند. آنتی‌پاتر چون بهره‌مندی سواره نظام یونانی را دید پیاده نظام کثیرالعدد خود را به جان پیاده نظام یونانی انداخت و آنها کشتاری زیاد کردند در نتیجه یونانی‌ها بی‌اینکه صفوف خودشان را بهم زنند، عقب نشسته مواقع محکمتری گرفتند و سواره نظام چون عقب‌نشینی پیاده نظام را دید نیز عقب نشسته به آن پیوست. از این زمان برتری با مقدونی‌ها شد و یونانی‌ها در نتیجه مشورت رسولانی نزد آنتی‌پاتر برای مذاکره صلح فرستادند، ولی آنتی‌پاتر جواب داد که باید هر شهر جداگانه رسولانی بفرستند و او حاضر نخواهد بود با تمام یونانی‌ها متفقاً صلح کند. بعد چون دید که یونانی‌ها این پیشنهاد را نمی‌پذیرند به شهرهای تسالی پرداخته یک به یک آنها را اشغال کرد و شهرها از راه اضطرار انفراداً با او صلح کردند. بعد سایر یونانی‌ها هم چنین کردند. عهد صلح زود بسته شد و آنتی‌ها و اتولیان تنها ماندند.

مذاکرات صلح
آنتی‌پاتر پس از اینکه متحدین آتن را از آن جدا کرد تمام قوای خود را برضد آنتی‌ها به کار برد و چون اینها دیدند که به واسطه کمی عده نمی‌توانند با مقدونی‌ها طرف شوند، قرار دادند رسولانی فرستاده صلح کنند. در این وقت دِماد^۱ آنتی را به سفارت انتخاب کردند. ولی او چون سه دفعه در ازای نقض قوانین محکوم گشته و بدنام بود، از پذیرفتن این مأموریت امتناع ورزید. بالاخره مردم آتن رفع این ننگ را از او کرده او را با فوسیون^۲ و چند تن دیگر به سفارت نزد آنتی‌پاتر فرستادند. سردار مقدونی گفت داخل مذاکره نخواهد شد مگر اینکه آنتی‌ها بلاشرط تسلیم شوند. جهت این بود که پس از محصور شدن مقدونی‌ها در لامیا آنتی‌ها در جواب پیشنهاد عهد صلح همین جواب را داده بودند. بالاخره آنتی‌ها مجبور شدند که بلاشرط کاملاً مطیع شوند.

بر اثر صلح، آنتی‌پاتر تغییری در وضع آتن و مال و ثروت اهالی نداد. ولی طرز حکومت را تغییر داد. آتن تا حال حکومت ملی داشت ولی آنتی‌پاتر در این وقت مقرر داشت که فقط اشخاصی می‌توانند رأی بدهند و در امور دولتی شرکت کنند که اموالی به ارزش دو هزار

درهم دارا باشند. بدین ترتیب اشخاص زیادی که پر حرارت و به قول دیودور آشوب طلب بودند در کنار ماندند. عده اشخاصی که این مبلغ را دارا بودند به نه هزار می‌رسید. اینها را آنتی‌پاتر صاحبان شهر آتن نامید و قرار شد که اینها امور خودشان را موافق قانون سُلن^۱ اداره کنند. بعد از زمین‌های زیاد در تراکیه به آنتی‌ها داده و تقریباً بیست و دو هزار نفر مهاجرت کرده در آن صفحه برقرار شدند و مقدونی‌ها ساخلوی در آتن به سرداری مِنیلوس^۲ گذاردند (۳۲۳ ق. م).

دیودور گوید که رفتار آنتی‌پاتر با سایر یونانی‌ها هم معتدل بود. راجع به سائس پردیگاس قرار داد که شهر و زمین‌ها از آن اهالی باشد و آنهایی که از جزیره مزبور ۴۳ سال قبل تبعید شده بودند به اوطانشان برگردند (کتاب ۱۸، بند ۱۸).

چون در باب سُلن ذکر شد مقتضی است بگوییم که او قانونگذار آنتی و یکی از هفت حکیم یونان به شمار می‌رفت. مدت زندگانی او را از ۶۴۰ تا ۵۵۸ ق. م نوشته‌اند. او روح ملیت آنتی‌ها را تقویت و بار فقر را بر فقرا سبک‌تر کرد. زیرا یک قانون اساسی به آتن داد که بیشتر حکومت ملی را تأیید می‌کرد و بر اثر آن هم آهنگی بین سکنه شهر ایجاد می‌شد. بعدها اسم او را به معنای حکیم و قانونگذار استعمال می‌کردند.

نوشته‌های این مورخ موافق روایت دیودور است. **روایت ژوستین** اینکه گوید که این جنگ در زمان حیات اسکندر شروع شده بود. اسکندر خیال داشت خود به شخصه به یونان رفته آنتی‌ها را تنبیه کند و با این مقصود امر کرده بود هزار کشتی برای این جنگ آماده سازند. تفاوت دیگر این است که اسکندر می‌خواست از تبعیدشدگان آنهایی که برخلاف قانون و از نظر خصوصی تبعید شده بودند به اوطانشان برگردند. موافق روایت ژوستین به لئوستن در موقع محاصره تیری از درون شهر اصابت کرد و از آن کشته شد و باز مورخ مذکور گوید که آنتی‌پاتر از کشته شدن لئوناتوس شاد گردید زیرا او را رقیب خود می‌دانست. با کشته شدن او رقیبش از میان رفت و لشکرش برای آنتی‌پاتر ماند (کتاب ۱۳، بند ۵). روایت ژوستین ناقص است. زیرا شرح شورش یونانیان را به کشته شدن لئوناتوس ختم کرده.

جنگ با کاپادوکیه کاپادوکیه در زمان اسکندر جزء دولت او به شمار نمی‌رفت، زیرا در اینجا آریارات^۱ نام پارسی سر اطاعت پیش نیاورد و چون اسکندر با داشتن دشمنی نیرومند مانند داریوش سوّم نمی‌توانست به اینطور دشمنان پردازد، متعزّض آریارات نگشت و او از فرصت استفاده کرده مقام خود را محکم ساخت. بعد پس از اینکه قشونی از بومی‌ها و خارجی‌ها به عدّه سی‌هزار پیاده و پانزده هزار سوار بیاراست، خود را پادشاه خواند و حاضر شد که با مقدونی‌ها جنگ کند. بنابراین پردیگاس بعد از فوت اسکندر و منازعات داخلی، زمانی که شورش یونانیان قوّت داشت، آرّیده - فیلیپ را برداشته با قشون پادشاهی به قصد جنگ با آریارات بیرون رفت. پس از آن جنگی بین فریقین در گرفت و در آن چهار هزار نفر از قشون کاپادوکی تلف و پنج‌هزار نفر اسیر شدند و خود آریارات هم گرفتار گردید. پردیگاس به قول دیودور (کتاب ۱۸، بند ۱۶) آریارات و خانواده او را به طور فضیحت آوری به صلیب کشید. ولی سایر مغلوبین را بخشید و پس از آن این ایالات را به اِومِن کاردیایی^۲ منشی اسکندر، چنانکه در مجلس مشورت در بابل مقرر گردیده بود، مفوّض داشت (۳۲۳ ق. م).

شرح مذکور مفاد نوشته‌های دیودور است. ولی ژوستن اگرچه قضایای این جنگ را به اختصار برگزار کرده باوجود این خبری را ذکر کرده که در کتاب ۱۸ دیودور نیست. اوگوید پردیگاس از جنگ با آریارات پادشاه کاپادوکیه و فتح خود نتیجه‌ای جز محاطرات و جراحت‌ها نبرد. زیرا خارجی‌ها (یعنی پارسی‌ها) چون از اردویشان رانده شدند به شهر برگشته سر اطفال و زنانشان را بریدند، شهر و اموال خود را آتش زدند و بعد برای اینکه برای دشمن جز آثار حریق چیزی باقی نگذارند بندگان‌شان را در آتش انداختند و خودشان هم در آتش رفته سوختند (کتاب ۱۳، بند ۶).

جنگ با پی‌سیدیان پس از آن پردیگاس به طرف پی‌سیدیه رفت تا دو شهری را که یاغی شده بودند مجازات کند. اهالی این شهر را لاراندیان و اِیسوریان^۳ می‌نامیدند. اینها در زمان اسکندر، بالا کروس^۴ پسر نیکانور^۵ را که فرمانده قشون و والی این ایالت بود کشته بودند. پردیگاس شهر لاراندیان را گرفته تمام مردان کارآمد را از دم شمشیر

1. Ariarathès

2. Eumène de Cardia

3. Larandéens. Isauriens

4. Balacrus

5. Nicanor

گذراند. سایرین را به مزایده گذاشته فروخت و شهرها را از بیخ و بُن برانداخت. شهر ایسوریان محکم بود و مقدونی‌ها آنرا محاصره کردند. دو روز جنگ‌های سخت شد و چون مقدونی‌ها تلفات زیاد داده بهره‌مندی نیافتند و از طرف دیگر می‌دانستند که آلات حرب در شهر زیاد است می‌خواستند شهر را رها کرده بروند. ولی روز سوم تلفات مدافعین زیاد شد و قحطی آذوقه در میان آنها افتاد.

در این احوال اهالی شهر تصمیم کردند که بمیرند و آزادی خودشان را از دست ندهند. بخصوص که یقین داشتند مقدونی‌ها به آنها امان نخواهند داد. در نتیجه این تصمیم، چون شب در رسید، زنان و اطفال را در خانه‌ای جمع کرده آنها را آتش زدند. بعد همین که آتش شعله کشید اموالشان را هم در آتش افکندند تا برای دشمن چیزی باقی نماند. پردیگاس از این قضیه در حیرت شد و خواست داخل شهر شود، ولی مدافعین مانع شده عده‌ای زیاد از مقدونی‌ها کشتند. این دفاع بر حیرت او افزود. زیرا نمی‌توانست بفهمد که چرا ایسوریان شهر را دفاع می‌کنند و حال آنکه زنان و اطفال خودشان را زیر خاکسترها دفن کرده‌اند. بعد پردیگاس و مقدونی‌ها قدری از شهر دور شدند و مدافعین همین که فرصت یافتند شتابان خودشان را نیز در آتش افکنده با سایرین در زیر خرابه‌های خانه‌هاشان مدفون گشتند. روز دیگر پردیگاس شهر بی‌سکنه را به سربازان خود برای غارت داد و آنها طلا و نقره زیاد در شهر یافتند، زیرا این شهر از شهرهای ثروتمند این صفحه بود (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۲۲).

این قضیه شباهت کامل به نوشته‌های ژوستن در باب سپاهیان آریارات دارد و معلوم نیست که کدام یک از دو مورخ مذکور در باب نسبت دادن این قضیه به محلی اشتباه کرده. چون دیودور به زمان واقعه از ژوستن نزدیک‌تر است باید روایت او صحیح‌تر باشد.

قصه هارپالوس^۱ بالاتر ذکر شده. پس از اینکه تمبرون^۲ او را کشت و تسخیر سیرن^۳ کشتی‌هایش را ضبط کرد، او با سربازان داوطلب به طرف سیرن رفت و در اینجا جنگ‌هایی با سیرنی‌ها و اهالی برقه کرد. مقصود او این بود که این قسمت افریقا را به تصرف درآورده در اینجا حکومت کند. اهالی سیرن و برقه مقاومت کردند و فتح و عدم بهره‌مندی به نوبت از طرفی به طرفی سیر می‌کرد تا آنکه بطلمیوس که والی مصر گردیده بود وارد شده لشکر و بحرّیه قوی به طرف سیرن فرستاد. در نتیجه تمبرون گرفتار شد

1. Harpalus

2. Thimbron

3. Cyrène

و سیرن تسخیر گردید. دیودور گوید از این زمان سیرن استقلال خود را از دست داده مطیع بطلمیوس گردید (کتاب ۱۸، بند ۲۱). از این عبارت روشن است که در زمان اسکندر سیرن و برفه جزو ممالک او به شمار نمی‌رفتند.

مورّخ مذکور بطلمیوس را پادشاه می‌خواند. ولی معلوم است که اشتباه کرده زیرا در این زمان او والی مصر بود و هنوز خود را پادشاه نمی‌دانست (۳۲۳ ق. م).

از آنچه تا اینجا راجع به قضایا گفته شد روشن است که بعضی
تذکر
قسمت‌های آسیای صغیر و شمال و شرق افریقا و نیز یونانی‌ها و اهالی تراکیه و ایلیریه از حکومت مقدونی‌ها راضی نبوده‌اند و نیز روشن است که کاپادوکیه و قسمت شمال شرقی آسیای صغیر و ارمنستان و قفقازیه جزء دولت اسکندر به شمار نمی‌رفتند. بالاتر گفته شد که آریه - فیلیپ، برادر پدری اسکندر، در مجلس
حمل نعش اسکندر
مشورت رجال و سرداران مقدونی مأمور گردید تدارک حمل نعش

او را دیده جنازه را به مصر ببرد. دیودور گوید (کتاب ۱۸، بند ۲۷): حمل نعش اسکندر و دفن آن چه از حیث مخارج گزاف و چه از جهت تشریفات و دبدبه و طنطنه در زمان خود جالب توجه خاصی گردید. اولاً تابوتی ساختند که آن را از زر ورقه شده پوشیدند و درون آن را از عطریات گوناگون انباشتند. این تابوت سرپوشی داشت از طلا که بر آن پارچه‌های زربفت گسترده و روی آن اسلحه اسکندر را گذارده بودند. بعد گردونه‌ای ساختند تا تابوت را در آن جا دهند. بالای این گردونه از زر طاقی زده بودند که به خاتم‌کاری‌ها از اوراقی از طلا به شکل فلس ماهی مزین بود. زیر این طاق اورنگی از طلا جا داده بودند و چهار پرده نقاشی اسکندر را می‌نمود که بر تختی قرار گرفته و چوگان سلطنت را به دست دارد و ملتزمین نظامی او در اطرافش جا گرفته‌اند. در درجه اول مقدونی‌ها بودند و بعد از آنها پارسی‌ها و پس از پارسی‌ها فیل‌های هندی با فیل‌بانان و کشتی‌های جنگی و غیره. در اینجا مجسمه فتح و علائم پیروزی را نیز به اشکال مختلف نموده بودند. گردونه به وسیله اسبابی به ۶۴ قاطر پر زور و تندرو بسته بود. هر کدام از قاطرها تاجی از زر بر سر داشت و از دو طرف فکین آنها زنگی از طلا آویزان بود. گردن قاطر را با طوق‌هایی مرصع به سنگ‌های قیمتی زینت داده بودند. در ثک گردونه رشته‌ای دارای زنگ‌های بزرگ بود و زنگ‌ها را با این مقصود آویخته بودند که در موقع حرکت جنازه مردم حول و حوش را آگاه دارد.

مردمان گوناگون برای تماشای این کبکبه به شهرهایی که در سر راه بود، می‌ریختند،

نزاع مقدونی‌ها در اطراف نعش اسکندر / ۱۶۳۷

مسافرین و صنعتگران و سربازان زیاد از عقب این دبدبه روانه بودند. آرزیده که تقریباً دو سال برای حرکت دادن جنازه صرف وقت کرد از بابل به طرف مصر رفت و بطلمیوس برای مراسم تشریفات با قشونش پیشاپیش کبکبه به طرف سوریه حرکت کرد. او احترامات فوق‌العاده بجا آورد و صلاح دانست که نعش را به معبد آمون نبرند بل آنرا در شهری که اسکندر بنا کرده و در این زمان تقریباً معروف‌ترین شهر دنیا بود دفن کنند. او معبدی در این شهر ساخت که از حیث زیبایی و عظمت شایان آن بود که جسد اسکندر را بپذیرد.

بعد دیودور تمجیدی زیاد از بطلمیوس می‌کند و گوید که خدایان و مردم حق‌شناسی او را نسبت به اسکندر قدر دانستند و پاداش او را دادند (یعنی به مقصودش که سلطنت مصر بود رسید. م.).

فصل دوم . در افتادن سرداران اسکندر با یکدیگر نیابت سلطنت آنتی پاتر

مبحث اول . مخاصمه آنتی پاتر و کراتر با پردیگاس

مقدمه پس از اینکه پردیگاس بر دشمنان خود غالب آمد دو زن گرفت یکی از آنها نیکه^۱ دختر آنتی پاتر بود و دیگری کلئوپاتر^۲ خواهر تنی اسکندر. شرح این قضیه چنین است: زمانی که پردیگاس اقتداری نداشت خواست به آنتی پاتر نزدیک شود و دختر او را خواستگاری کرد. بعد، وقتی که به اقتدار رسید خواست تخت مقدونیه را صاحب شود و با این نقشه لازم دید با خانواده سلطنت وصلت کند. ولی چون می ترسید که آنتی پاتر پی به نقشه او ببرد صلاح خود را در این دانست که هردو دختر را بگیرد و گرفت. بر اثر این رفتار، آنتی گون که یکی از سرداران قوی لشکر مقدونی بود به نقشه پردیگاس پی برد و پردیگاس از این زمان دشمن خونی آنتی گون گردیده خواست با دسایس او را نابود کند. آنتی گون از آنجا که سرداری بود محتاط و جسور، دشمنی خود را با پردیگاس آشکار ساخت و بعد در نهان حرکت کرده نزد آنتی پاتر که در یونان به معیت کراتر با مردم اتولیان می جنگید رفت و نقشه پردیگاس را افشاء کرده گفت که اگر آنتی پاتر به مقصود خود برسد شما و کراتر را نابود خواهد ساخت. آنها همین که این بشنیدند صلاح را در این دیدند که با مردم اتولیان متارکه ای منعقد دارند تا پس از جنگ با پردیگاس دوباره به آنها بپردازند و آنها را از یونان کوچ داده در اقصی بلاد آسیا بنشانند. بنابراین، متارکه ای انعقاد یافت و پس از آن آنتی پاتر نقشه جنگ را چنین کشید که کراتر با قشون مقدونی به آسیا رفته فرماندهی لشکر را به دست گیرد و آنتی پاتر با بطلمیوس والی مصر که دوست او بود اتحادی منعقد داشته با پردیگاس بجنگد (۳۲۳ ق. م). وقتی که این خبر به پردیگاس رسید سرداران

لشکر را جمع کرده به مشورت پرداخت که چه باید بکنند و پس از آن قشونی به اِومِن، منشی سابق اسکندر داده او را مأمور کرد به طرف هَلَس پونت (داردانیل) رفته مانع از عبور دشمن به آسیا شود و خودش به بطلمیوس والی مصر پردازد (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۲۵).

جنگ اِومِن با کراتر

پردیگاس بر اثر این تصمیم چند نفر سردار به اِومِن داد تا به وی کمک کند و او به طرف هَلَس پونت روانه شد. از سرداران مزبور دونفر نامی بودند: یکی آل‌ستاس^۱ برادر پردیگاس و دیگر نه‌اوپ‌تولم^۲. اینها دستور داشتند که تابع نظریات اومن باشند زیرا او در عملیات نظامی هنرمند به شمار می‌آمد و وفاداریش به محک تجربه رسیده بود. پس از ورود به هَلَس پونت اومن جاهای خالی قشون خود را پر کرد و اسب‌های زیاد از محل‌ها گرفت. باوجود این آنتی‌پاتر و کراتر توانستند قشون اروپایی مقدونیّه را به آسیا عبور دهند. در این احوال نه‌اوپ‌تولم که سرکرده عده زیادی از مقدونی‌ها بود، در نهان با آنتی‌پاتر داخل مذاکره شده دامهایی برای اومن گسترد و بر اثر کشف این خیانت مجبور گشت با اومن جنگ کند. نتیجه جدال چنین بود که تقریباً تمام قشون نه‌اوپ‌تولم کشته شد و نزدیک بود خود او هم به قتل برسد. پس از آن باقی مقدونی‌های نه‌اوپ‌تولم به طرف اومن رفتند. کمکی هم به او رسید و در نتیجه نه‌اوپ‌تولم فرار کرده با سیصد نفر سوار نزد آنتی‌پاتر رفت. بعد آنتی‌پاتر بنابر نتیجه مشورت با سرداران خود مصمم گردید که قشونش را دو قسمت کند. قسمتی با خود او به طرف کیلیکیّه برای جنگ با پردیگاس رود و قسمت دیگر به سرداری کراتر با اومن بجنگد و پس از غلبه بر او به طرف کیلیکیّه حرکت کرده به قشون آنتی‌پاتر ملحق گردد زیرا سرداران آنتی‌پاتر تصوّر می‌کردند که پس از بهم پیوستن لشکر آنتی‌پاتر و بطلمیوس بر لشکرهای پادشاهی یعنی لشکرهایی که در تحت فرماندهی پردیگاس بودند از حیث عده برتری خواهند داشت. بر اثر این خبر اومن در تهیّه جنگ شد و چون می‌دانست که سربازان او که از اقوام مختلف بودند نخواهند توانست در مقابل فالانژهای مقدونی آنتی‌پاتر پافشارند، توجه خود را به سواره نظام معطوف داشت و پس از آن به جنگ با کراتر شتافت. قوّه طرفین چنین بود: کراتر بیست هزار پیاده داشت که غالباً مقدونی‌های کارآزموده بودند و دو هزار سوار. بیست هزار سرباز که از اقوام مختلف بودند و پنج هزار سوار. ولی تمامی امیدواریش به سواره نظام بود. کراتر برای

تشویق لشکریان خود نطق مهیجی کرده به آنها گفت که در صورت فتح تمام دارایی دشمن را می‌توانند غارت کنند. پس از آن او حمله را شروع کرد و شجاعت‌ها نمود. ولی در حین گیرودار پای اسبش لغزید و به زمین افتاد و چون سواره نظام او با سرعت حرکت می‌کرد زیر سم ستوران مانده لگدمال و تلف شد. این سانحه دل دشمن را قوی کرد و سواره نظام اومن سخت حمله برده در جناح راست سپاه کراتر کشتاری زیاد کرد و بالاخره این قسمت سپاه کراتر به طرف پیاده نظام عقب نشست. چنین بود نتیجه در جناح راست سپاه کراتر. ولی در جناح چپ آن که به سرداری نه‌اوپ‌تولم بود، جدال با خود اومن شروع گردید. طرفین با یک اندازه حرارت به یکدیگر حمله کردند و جنگی سخت در گرفت. بعد هر دو سردار به قدری گرم کارزار شدند که زمام اسبشان را رها کرده به جدال تن به تن پرداختند. در این وقت اسب‌ها که بی‌مدیر مانده بودند سوارهای خودشان را به زمین زدند.

نه‌اوپ‌تولم و اومن از شدت درد و نیز از سنگینی اسلحه‌شان مدتی نمی‌توانستند حرکت کنند، ولی باز اومن زودتر برخاسته ضربتی به ساق پای نه‌اوپ‌تولم وارد کرد و او با وجود این زخم با زحمت زیاد به زانو درآمده سه زخم به بازو و و ران اومن زد. چون این زخم‌ها کاری نبود اومن با وجود خون‌آفری که از او می‌رفت، خود را به نه‌اوپ‌تولم رسانیده با ضربتی که به گلوی او وارد آورد کارش را بساخت.

پس از کشته شدن نه‌اوپ‌تولم، خبر آن دل‌سپاهیان او را ضعیف ساخت. اینها فرار کردند و بعد فرار به تمام سپاه آنتی‌پاتر سرایت کرد. اما اومن به همین بهره‌مندی قناعت ورزیده و نعره کراتر و نه‌اوپ‌تولم را به دست آورده امر کرد شیپور بازگشت بدمند. پس از آن او با فالانتر مقدونی‌ها داخل مذاکره شده که تسلیم شوند و آنها با شرایطی پذیرفتند. ولی پس از آنکه آذوقه وافر یافته رفع خستگی کردند برخلاف قولی که داده بودند به حرکت آمدند تا خودشان را به آنتی‌پاتر برسانند. در ابتدا اومن می‌خواست آنها را تعقیب و مجازات کند ولی بعد به واسطه ترسی که از شجاعت آنان داشت و نیز از خستگی جراحات‌هایی که برداشته بود از این خیال منصرف گشت و آنتی‌پاتر باقیمانده قشون خود را برداشته به طرف کیلیکیه روانه شد تا به موقع کمک بطلمیوس برسد (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۲۹-۳۳).

چنانکه بالاتر گذشت پردیگاس برحسب تصمیم مجلس مشورت عازم گردید خودش به جنگ بطلمیوس برود. او لشکرهای پادشاهی را به طرف کیلیکیه حرکت داده با دو پادشاه مقدونی در رأس آن

جنگ پردیگاس
با بطلمیوس

قرار گرفت. از دو پادشاه مزبور یکی آرزیده - فیلیپ برادر اسکندر متوفی بود که در این زمان فیلیپس می‌نامیدند و دیگری پسر اسکندر که از رکسانه زاده بود و نیز اسکندر نام داشت (به ترتیب تاریخ اسکندر چهارم). روشن است که تا نتیجه جنگ اومن با کراتر معلوم نبود، پردیگاس نمی‌توانست جداً در صدد رفتن به مصر باشد. زیرا از پشت سر خود اطمینان نداشت ولی پس از بهره‌مندی اومن این اطمینان حاصل شد. او با عجله عازم مصر گردید و پس از ورود به محلّی که در نزدیکی نیل بود معسکر خود را به مساحت کمی از پلوز زد. بعد او خواست ترعه‌ای را پاک کند. ولی در این احوال رود نیل طغیان کرده کارهای او را خراب کرد و بر اثر خشونت پردیگاس و این عدم بهره‌مندی بعض سرکرده‌ها و رؤسا که از او ناراضی بودند خدمت او را رها کرده نزد بطلمیوس رفتند. در این احوال پردیگاس صاحب‌منصبان خود را جمع و با وعده‌های زیاد آنها را رو به خود کرد و بعد، بی‌اینکه بگوید مقصد او کجا است حرکت کرده با سرعت خود را به نزدیکی محلّی موسوم به دیوار (قلعه) شتران در کنار نیل رسانید. در طلّیه آفتاب عبور از رود مزبور شروع شد: فیل‌ها پیشاپیش لشکر حرکت می‌کردند، بعد پیاده نظام و کسانی که حامل آلات قلعه‌گیری بودند و در آخر سواره نظام زبده. هنوز این لشکر نصف رود را نپیموده بود که بطلمیوس به کمک قلعه در رسید و شجاعت‌های او باعث شد که فیل‌ها زخم برداشته و فاقد فیل بانان‌شان گردیده نتوانستند کاری کنند. در این وقت کمکی به پردیگاس رسید و حمله او شدیدتر گشت. طرفین با نهایت ابرام جنگیدند و تلفات‌شان زیاد بود. موقع بطلمیوس بهتر بود، ولی از حیث عده پردیگاس برتری داشت. وقتی که روز به آخر رسید، پردیگاس محاصره را ترک کرده به اردویش برگشت و شبانه به طرف منفیس رفت. چون در اینجا نیل به دو قسمت شده جزیره‌ای تشکیل می‌کند، پردیگاس جزیره را محل امنی پنداشته خواست به آن درآید ولی عبور از رود مشکل بود و آب تا زیر چانه سپاهیان می‌آمد. در این احوال پردیگاس فیل‌ها را در پهلوی ستون پیاده نظام قرار داد تا فشار آب را کمتر کنند و سواره نظام را از طرف راست خود گماشت تا اگر آب رود سپاهیان پیاده نظام را ببرد آنها را جمع کرده به ساحل مقابل برسانند. صفوف مقدّم به سلامت به ساحل رسیده بودند که سانحه عجیبی روی داد. توضیح آنکه بستر رود عمیق‌تر گشت و سپاهیان در خطر بزرگ غرق شدن افتادند. دیودور گوید که جهت این سانحه از زیاد شدن آب نبود بل از اینجا بود که پس از گذشتن صفوف مقدّم آب‌ها و فیل‌ها می‌بایست بگذرند و آنها ماسه‌ ته رود را به حرکت آوردند و رود عمیق‌تر گشت. به هر حال در این وقت پردیگاس در موقع بسیار

بدی واقع شد و چون نمی توانست با عده کمی که از رود گذشته بودند با دشمن بجنگد فرمان بازگشت داد و بجز اشخاصی که می توانستند به شنا برگردند، باقیمانده قشون او غرق شدند یا طعمه جانوران نیل گردیدند (مقصود بزمجه های نیل است). این قضیه باعث نارضامندی شدید سپاه از پردیگاس گردید، بخصوص که بطلمیوس برای جذب قلوب سپاهیان پردیگاس امر کرد جسد مردگان را جمع کرده موافق عادات مقدونی بسوزند و استخوان های آنها را برای اقربایشان فرستاد. این اقدام بطلمیوس بر شدت نارضامندی از پردیگاس افزود و همین که شب در رسید صدای ناله و ضجه در اردو بلند شد: هزار نفر طعمه جانوران شده بودند و بی اندک نتیجه ای فاقد زندگانی. بالاخره شکایت ها به شورش مبدل گردید و سران سپاه جمع شده تقصیرات را بر پردیگاس وارد کردند و بعد صد نفر از سران سپاه به ریاست پی تون^۱ که یکی از سرداران نامی اسکندر بود شوریدند. پس از آن بر اثر توطئه، چند نفر سوار داخل چادر پردیگاس شده او را کشتند (۳۲۲ ق. م).

روز دیگر تمام سپاه در جایی جمع شدند و بطلمیوس به این مجمع آمده احترامات زیاد به مقدونی ها کرد و بعد آذوقه وافر به آنها داد. معلوم است که بر اثر این رفتارش سپاه پردیگاس طرفدار او گشتند و می خواستند او را قیّم هردو پادشاه کنند. ولی چون بطلمیوس نقشه های دیگر برای خود داشت پیشنهاد کرد که آریّده - فیلیپ و پی تون قیّم های پادشاه و دو رئیس مطلق لشکرها باشند (دیودور به جای پادشاه گوید «پادشاهان» ولی معلوم نیست که مقصود او چه بوده زیرا وقتی که آریّده قیّم می شد دیگر لفظ پادشاهان معنی نداشت. شاید مقصود او اسکندر و هراکل دو پسر اسکندر بوده، زیرا در مجلس مشورت بعضی اسم هراکل را هم برده بودند. م.).

پس از این واقعه خبر رسید که مقدونی ها در کاپادوکیّه فتح کرده اند. اومن نیز بر قشون آنتی پاتر غلبه کرده و کراتر و نه اوپ تولم کشته شده اند. دیودور گوید که اگر این خبر دو روز زودتر رسیده بود کسی جرأت نمی کرد دستش را بر پردیگاس بلند کند. ولی در این وقت بر اثر این خبر اومن را با پنجاه نفر از رؤسا نامی که از جمله آل ستاس برادر پردیگاس بود به اعدام محکوم کردند و دوستان صمیمی و خواهر او آتالانت^۲ نام را که زن آتالوس^۳ رئیس بحرّیه بود کشتند. آتالوس در نزدیکی پلوز بود و چون خبر مرگ زن خود و نیز پردیگاس را

1. Python

2. Atalante

3. Attalus

شنید با بحرّیه به صور رفت و آرَخ لائوس^۱ رئیس ساخلو اینجا او را گرم پذیرفته خزاین پردیگاس را که به مبلغ هشتصد تالان می‌رسید (تقریباً چهار میلیون و نیم فرنک طلا) با قلعه به او تحویل داد. آرَخ لائوس در صور بماند و دوستان پردیگاس را که از اردوی او فرار کرده بودند پذیرفته نگاهداری کرد (کتاب ۱۸، بند ۳۳-۳۷).

در اینجا مقتضی است بیفزاییم که در آخر این حکایت در نوشته دیودور تناقضی دیده می‌شود. در ابتدا او گفت که چون خبر بهره‌مندی اومن به پردیگاس رسید با حرارت عازم مصر شد و در آخر گوید که اگر خبر فتح اومن دو روز زودتر رسیده بود کسی جرأت نمی‌کرد پردیگاس را بکشد.

مبحث دوم. نیابت سلطنت آنتی پاتر. تقسیم ثانوی ایالات

پس از قضایایی که ذکر شد، آریده - فیلیپ و پی تون از مصر حرکت کرده به تری پارادیزیوم^۲ واقع در سوریه علیا درآمدند در اینجا اوری دیس^۳ (بعضی آدا نوشته‌اند) زن آریده که خواهرزاده اسکندر متوفی بود بنای دخالت به کارهای نیابت سلطنت گذارد و پی تون چون دید که این زن نفوذی در مقدونی‌ها یافته مجلسی منعقد داشت و از قیومت استعفا کرد. پس از آن مقدونی‌ها نیابت سلطنت را به آنتی پاتر دادند و او به تری پارادیزیوم وارد شده اوری دیس را که برضد او مشغول دسایس بود گرفته توقیف کرد. بر اثر این اقدام اغتشاشی در لشکر روی داد و بالاخره آنتی پاتر یک مجلس عمومی از مقدونی‌ها تشکیل کرده با نطق‌ها شورش را خوابانید و اوری دیس را با تهدید مجبور ساخت راحت بنشیند.

بعد، همین که آرامش برقرار گردید، آنتی پاتر به تقسیم ثانوی ایالات پرداخت و نتیجه چنین بود: مصر از آن بطلمیوس گردید، زیرا با شمشیر آنرا گرفته بود و کسی هم نمی‌خواست او را از مصر بیرون کند. سوریه به لائومِدون می‌تی‌لنی^۴ رسید. کیلیکیه به فیلوکسن^۵. بین‌النهرین و آربلیت به آمفی ماک^۶. شوش

1. Archélaüs

2. Triparadisium

3. Eurydice

4. Laomédon de Mitylène

5. Philoxène

6. Amphimaque

به آنتی‌گون^۱ زیرا او اوّل کسی بود که بر پردیگاس قیام کرد. پارس بالاخص به په‌سیست^۲. کرمان به تل‌پولم^۳. ماد به پی‌تون. پارت به فیلیپ. هرات وزرنگ (سیستان) به ستاساندر قبرسی^۴. باختر و سُغد به ستاسانور سولیوم^۵ که نیز از قبرس بود. پاراپامیزاد به اُکسیارتس پدر رکسانه. ممالک همجوار سند به پی‌تون پسر آژنور^۶. از هند قسمتی که آن طرف رود هیداسپ بود به تاکسیل، زیرا این نوع پادشاهان را نمی‌توانستند تغییر دهند. کاپادوکیّه به نی‌کانور. فریگیّه بزرگ (علیا) و لیکیه به آنتی‌گون. کاریّه به کاساندر. لیدیّه به کلیتوس. فریگیّه سفلی یا هِلَس‌پونت به آرّیده. آنتی‌گون به ریاست لشکر پادشاهی منصوب و مأمور گردید که اومن و آلتاس برادر پردیگاس را مطیع گرداند و برای اینکه آنتی‌گون نتواند برای خود کار کند آنتی‌پاتر، کاساندر پسر خود را به سمت فرمانده هزار نفر جزو ابواب جمعی او قرار داد. پس از این کارها آنتی‌پاتر با لشکرش و دو پادشاه (آرّیده و اسکندر چهارم) به مقدونیّه برگشت (دیودور، کتاب ۱۸ بند ۳۹-۴۰):

روایت آریان
روایت آریان در زمینه نوشته‌های دیودور است و باید از اینجا استنباط کرد که هردو از یک منبع استفاده کرده‌اند. ولی اختلافی هم هست. او گوید (جانشینان اسکندر، بند ۳۴) که شوش به سهم آنتی‌ژن افتاد، بابل به سلکوس رسید و لیکیه و پام‌فیلیّه، ولیکا اوتیه با فریگیّه علیا به آنتی‌گون. دیودور و آریان گویند که هِلَس‌پونت به آرّیده رسید. ظنّ غالب این است که از راه التباس آرّیده - فیلیپ برادر اسکندر را با شخصی (آرّیده‌اُس^۷ نام) مخلوط کرده‌اند.

تقسیم ثانوی ایالات که در این زمان روی داد (۳۱۹ ق. م) به منزله تقسیم دولت اسکندر بود و والی هر ایالتی در واقع خود را پادشاه آن ایالت، یا صحیح‌تر گفته باشیم، آن مملکت می‌دانست.

جنگ آنتی‌گون با اومن
آنتی‌گون پس از اینکه فرمانده کل لشکر پادشاهی شد مأمور گردید اومن را به اطاعت درآورد. اومن در این وقت در کاپادوکیّه با یکی از سرداران خود پردیگاس نام که بر او یاغی شده بود جنگ می‌کرد.

1. Antigone

3. Tlépolème

5. Stassanor de Solium

7. Arrhidaeus

2. Peuceste

4. Stassandre

6. Agénor

در نتیجه این جنگ پردیگاس کشته شد و اومن سپاهیان او را به طرف خود جلب و در قشونش داخل کرده قوی گشت. باوجود این آنتی گون از جنگ با او منصرف نگردیده در نهان با یکی از سرداران اومن، که آپولونید نام داشت داخل مذاکره شد و با هم قرار دادند که او در حین کارزار فرار کند. بعد جنگی روی داد و چون آپولونید در بحبوحه کارزار فرار کرده. نزد آنتی گون رفت، شکستی بزرگ به قشون اومن وارد آمد و هشت هزار نفر تلف شد (قابل ذکر است که آنتی گون در این جنگ سی فیل جنگی به کار برده بود). در این احوال اومن تصمیم گرفت به ارمنستان رفته مأمنی برای خود بیابد. ولی چون دشمن در تعقیب او بود و سپاهیانش فرار کرده نزد آنتی گون می رفتند مجبور گردید به قلعه‌ای که (نُرا) نام داشت و چنانکه پلوتارک گوید، بین کاپادوکیه و لیکا اوتیه واقع بود پناه ببرد. عده همراهان و دوستان او در این وقت به ۶۰۰ نفر سوار و پیاده می رسید و حال اینکه جنگ را با آنتی گون با بیست هزار نفر پیاده و پنج هزار نفر سوار شروع کرده بود. آنتی گون قلعه (نُرا) را محاصره کرد. ولی دیری نگذشت که به واسطه تغییر نقشه‌هایش صلاح خود را در این دید که با اومن کنار بیاید. جهت این بود که آنتی گون پس از بهره‌مندی در جنگ با اومن دریافت که لشکرش زیاد است و می تواند دعوی استقلال کرده از اطاعت آنتی پاتر خارج شود. بنابراین با اومن ملاقات و مذاکراتی کرد که او را با خود همراه کردند: شرایط اومن این بود: او را از تقصیراتی که به وی وارد می کردند مبری بدانند و ایالات سابقش را به او رد کنند. آنتی گون پیشنهاد اومن را به آنتی پاتر اطلاع داد و اومن هم هیأتی نزد او برای مذاکرات فرستاد. رئیس این هیأت شخصی بود هی پرونیم^۱ نام که تاریخ جانشینان اسکندر را نوشته است (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۴۰-۴۱).

جنگ آنتی گون با آلتاس

آنتی گون، پس از بهره‌مندی خود در جنگ با اومن در صدد جنگ با آلتاس برادر پردیگاس نایب السلطنه سابق و داماد او آتالوس برآمد و برای اینکه ناگهان بر دشمن بتازد در هفت شبانه‌روز، هفتاد و پنج فرسنگ راه رفته به شهر کری توپولیس^۲ واقع در پیسیدیّه رسید. آلتاس ۱۶ هزار پیاده و نهصد سوار داشت. آنتی گون چهل هزار پیاده، هفت هزار سوار و فیل‌های جنگی زیاد. باوجود این آلتاس ایستاد و با ابرام جنگید ولی محصور گشت و اگرچه از محاصره با

زحمات و مشقات زیاد بیرون جست، ولی بالاخره شکست خورد و بقیة السیف قشونش فرار کرد. اما آتالوس با چند نفر از سران سپاه اسیر گردید. بعد، آلتاس با نزدیکان و خدمه خود به شهر ترمس^۱ واقع در پیسیدیّه فرار کرده در آنجا یارانی زیاد از پیسیدیان یافت. زیرا آلتاس پس از مرگ پردیگاس برای اینکه لشکری با وفا داشته باشد نسبت به پیسیدیان نیکی‌های زیاد کرده آنها را مجذوب خود داشته بود. آنتی‌گون به طرف ترمس رفته رد کردن آلتاس را خواست و بر اثر این تکلیف نفاقی بین اهالی شهر روی داد: پیرمردان می‌گفتند برای خاطر یک نفر مقدونی وطن را خراب مکنید. جوانان جواب می‌دادند که تا آخرین نفس باید آلتاس را حفظ کرد. چون از مذاکرات نتیجه‌ای به دست نیامد پیرمردان شبانه هیأتی نزد آنتی‌گون فرستاده گفتند که حاضرند آلتاس را زنده یا مرده تسلیم کنند. ولی لازم است که او شهر را در محاصره دارد و پس از چند روز جنگ‌های مختصر به قشون خود دستور بدهد که فرار دروغی کنند. بدین ترتیب وقتی که جوانان به تعقیب فراریان پرداخته از شهر خارج شدند پیرمردان فرصت خواهند یافت آلتاس را گرفته به آنتی‌گون رد کنند. آنتی‌گون این نقشه را پذیرفت و چنان کرد که پیرمردان پیشنهاد کرده بودند. در نتیجه همین‌که پیرمردان جوانان را در خارج شهر مشغول کارزار دیدند با غلامان صدیق خود و بعض هموطنان که در تحت ریاست آلتاس خدمت نکرده بودند ناگهان به آلتاس حمله بردند. ولی نتوانستند او را اسیر کنند. زیرا آلتاس برای اینکه به دست آنتی‌گون نیفتد، خود را نابود ساخت و بعد پیرمردان جسد او را در نهان به خارج شهر حمل کرده به آنتی‌گون دادند. اما جوانان پس از مراجعت از جنگ از قضیه آگاه شده به قدری خشمناک گشتند که در ابتدا تصمیم گرفتند قسمتی از شهر را آتش زنند و پس از آن متفرق گشته ولایات دشمن را غارت کنند. بعد از این تصمیم برگشته از سوزاندن شهر منصرف گشتند. ولی به راهزنی پرداختند و قسمت بزرگی را از صفحات حول و حوش که متعلق به دشمن بود خراب کردند. آنتی‌گون جسد آلتاس را دفن نکرد و آنرا در حال تجزیه گذاشته از پیسیدیّه خارج شد و فقط پس از رفتن او جوانان جمع شده جسد آلتاس را که گندیده بود دفن کردند. دیودور در اینجا گوید: طرفه اثری است در نیکی که اشخاص را به این درجه مجذوب نیکی‌کننده می‌دارد!

آنتی‌گون پس از آن به طرف فریگیه رفت و چون در کریتوپولیس شنید که آنتی‌پاتر در

گذشته و پولیس پرِخون^۱ نایب السلطنه گردیده شاد شد. زیرا او خود را در آسیا قوی تر از سرداران دیگر اسکنذر می دید و امیدوار بود به اینکه امور آسیا را به تنهایی به دست خود گیرد (کتاب ۱۸، بند ۴۴-۴۷).

مبحث سوم. نیابت سلطنت پولیس پرِخون

دوام نزاع سرداران با یکدیگر

مقدمه
چون آنتی پاتر احساس کرد که زمان مرگش فرا رسیده یکی از سرداران اسکنذر را که مورد توجه بود و پولیس پرِخون نام داشت، به جای خود به نیابت سلطنت برگزید و پسر خود کاساندر را به رتبه (خیلی آرخ)^۲ ارتقا داد (۳۱۹-۳۱۸ ق.م). خیلی آرخ به یونانی به معنی رئیس هزار نفر است و دیودور گوید (کتاب ۱۸، بند ۴۸) که در دربار پارس این شغلی مهم و مقامی بلند و ارجمند بود و چون اسکنذر ترتیبات دربار پارس را پیروی می کرد این شغل را هم از پارسی ها اقتباس کرد^۳ و آنتی پاتر به همین جهت پسر خود را به این رتبه ترقی داد، ولی کاساندر از داشتن چنین رتبه ای راضی نشد، زیرا نمی خواست نیابت سلطنت از خانواده او خارج گردد. بنابراین غالباً به عنوان شکار بیرون رفته با دوستانش به کنکاش می پرداخت. کسانی را به شهرها فرستاده اشخاصی را تحریک و دعوت می کرد که با او همدست گردند و نیز رسولی نزد بطلمیوس گسیل داشته او را با بحریره اش به یاری خود می طلبید. چون این کارها در نهان می شد پولیس پرِخون اطلاعی از توطئه او نداشت و به کارهای خود مشغول بود. از جمله یکی از مقاصد اولی او این بود که آلُمپِیاس مادر اسکنذر را که پس از فوت او از ترس کینه توزی های آنتی پاتر فرار کرده به اپیر^۴ رفته بود، بخواند و تربیت پسر اسکنذر را از رُکسانه به او بسپارد. اما در آسیا آنتی گون چون خبر فوت آنتی پاتر را شنید به اجرای فکری که از دیرگاه در مغز خود می پرورید پرداخت و از آن جهت که خود را از تمامی وُلات و سرداران قوی تر می دید و ریاست کل قوای مقدونی را در آسیا آنتی پاتر به او تفویض کرده بود مصمم گشت که دیگر اطاعت از کسی نکند و

1. Polisperchon

2. Chiliarque

۳. زن قوی این است که رئیس هزار نفر را به پارسی قدیم هزار پَت می گفتند. بعضی تصوّر می کنند که وزیر اعظم را هزار پَت می گفتند.

4. Epire

ریاست قیم پادشاهان و حتی خود آنها را بر خود نپذیرد. با این مقصود او با اومن که در قلعه (نُرا) نشسته بود داخل مذاکره شد تا وی را جلب کند و دوستان خود را جمع کرده وعده‌های زیاد از ایالات و پول و غیره به آنها داد. بعد پس از اینکه آنها را کاملاً امیدوار کرد، نقشه خود را آشکار ساخته همه را دعوت کرد با او همدستان گردند تا او آسیا را درنور دیده ولات را در همه جا تغییر دهد و بعد ایالات را بین دوستان خود تقسیم کند.

در این احوال آرژیده^۱ بر اثر خبر قیام آنتی‌گون بر نایب السلطنه مضطرب گشته درصدد برآمد که ایالت خود یعنی فریگیه سفلی یا هِلَس پونت را مستحکم دارد و به شهرها ساخلو بگذارد. به این مقصود او به طرف مهم‌ترین شهر این ایالت که سیزیک^۲ نام داشت رفت و آن را محاصره کرد. ولی اهالی شهر ساخلو او را نپذیرفتند و با حيله فرصتی به دست آورده قوای خود را جمع کردند و بالاخره آرژیده بی‌اینکه از این کار خود نتیجه بگیرد به خانه خود برگشت.

آنتی‌گون همین‌که از قضایا آگاه شد تصمیم گرفت که اهالی سیزیک را جلب کند و قشونی به عده بیست هزار نفر به کمک آنها فرستاد. ولی این سپاه وقتی رسید که دیگر به آن احتیاجی نبود. باوجود این آنتی‌گون به مقصود خود که اظهار دوستی با اهالی سیزیک بود نائل گشت. پس از آن آنتی‌گون هیأتی نزد آرژیده فرستاده او را توبیخ کرد از اینکه یک شهر یونانی متحدی (یعنی سیزیک) را در محاصره گذارده بود و از اینکه داعیه استقلال دارد. در خاتمه هیأت رسولان از طرف آنتی‌گون اعلام کردند که آرژیده باید از ایالت خود خارج شود و به حکومت یک شهر که کاملاً برای اعاشه او کافی خواهد بود قناعت ورزد. آرژیده از این پیغام برخورد بیپسند و جواب داد که هرگز از ایالت خود خارج نخواهد شد و در شهرها ساخلو گذارده با آنتی‌گون خواهد جنگید. پس از این جواب آرژیده استحکاماتی در شهرها بناکرد و قسمتی را از قشون خود با سرداری به کمک اومن فرستاد تا او را از محاصره بیرون آرد و با او عقد اتحادی ببندد.

آنتی‌گون که می‌خواست انتقام از آرژیده بکشد قشونی نیرومند به قصد او فرستاد و خودش به طرف لیدیّه رفت تا کلیتوس را از آنجا بیرون کند. این والی چون اوضاع را چنین دید شهرهای مهم لیدیّه را محکم کرده به مقدونیّه رفت تا پادشاهان و نایب السلطنه را از یاغی‌گری

۱. چنین به نظر می‌آید که این آرژیده غیر از آرژیده برادر اسکندر بوده.

آنتی‌گون آگاه سازد. از طرف دیگر آنتی‌گون شهر رفس را گرفت و در اینجا به اشیل نامی از اهل رُدس که ششصد تالان از کیلیکیه به مقدونیه برای مخارج پادشاهان حمل می‌کرد برخورد و پول مزبور را به این عنوان که باید حقوق سپاهیان اجیر را بپردازد ضبط کرد. این اقدام آنتی‌گون قصد او را آشکار ساخت. زیرا به خوبی نمود که آنتی‌گون یاغی شده و برای خودش کار می‌کند. اما آنتی‌گون به این کارها اکتفا نکرده چند شهر دیگر را هم به زور یا با مذاکره گرفت. چنین بود در این زمان اوضاع آسیا. در افریقا هم چنانکه می‌دانیم بطلمیوس در مصر محکم نشسته بود. از وقتی که او پردیگاس را با لشکر پادشاهی شکست داد مصر را از آن خود دانست. بعد به فکر تسخیر سوریه و فینیقیه افتاد و نیکانور یکی از دوستان خود را به طرف سوریه فرستاد. این سردار لائومیدون والی مقدونیه را اسیر و این ایالت را به مصر ضمیمه کرد، سپس به فینیقیه پرداخته در آنجا ساخلو گذارد و با بهره‌مندی به مصر برگشت. اکنون مقتضی است که شمه‌ای از احوال خود مقدونیه گوئیم.

ضدیت کاساندر و پولیس پر خون با یکدیگر (۳۱۹ ق.م)

بالا تر گفته شد که کاساندر از اینکه مقدونی‌ها پولیس پر خون را برای نیابت سلطنت نامزد کرده بودند بسیار ناراضی بود و در ظاهر چنین می‌نمود که هیچ دلبستگی به این مقام ندارد و همواره مشغول تفریح و شکار است. ولی در باطن برای اجرای نقشه‌های عریض و طویل خود کار می‌کرد. پس از چندی او کارهای مقدماتی خود را انجام داده در نهان به شهر خرسونس رفت و از آنجا به هلس پونت درآمد. بعد به آسیا گذشت تا کمک آنتی‌گون را بطلبد و او را مطمئن سازد که بطلمیوس نیز با کاساندر است. آنتی‌گون پیشنهاد او را شتابان پذیرفت و به کاساندر سپاه بّری و بحری زیاد وعده کرد. نقشه آنتی‌گون چنین بود که با این اقدام حق‌شناسی خود را نسبت به خانواده آنتی‌پاتر نشان دهد و در همان حال بر ضد پولیس پر خون اشکالات و مرارت‌های زیاد ایجاد و از گرفتاری‌های او استفاده کرده در آسیا آقای مطلق گردد.

وقتی که پولیس پر خون از نقشه کاساندر آگاه شد رجال مقدونی و سران سپاه را برای مشورت دعوت کرد. زیرا موقع باریک بود و او نمی‌خواست مسئولیت را به تنهایی به عهده بگیرد. در مجلس مشورت چنین تشخیص دادند که کاساندر عملیات خود را از شهرهای یونانی شروع خواهد کرد. زیرا پدرش آنتی‌پاتر ساخلو‌هایی در آنجا داشت و دیگر اشخاصی زیاد که با آنتی‌پاتر قرابت داشتند حکام این شهرها بودند (در اینجا باید تذکر دهیم که

یونانی‌ها در دوره هخامنشی حکامی را که دربار ایران در مستعمرات یونانی منصوب می‌داشت تیران (یعنی جبار)^۱ می‌نامیدند. ولی در این زمان حکام مقدونی را اولیگارک^۲ می‌گفتند. اسم تغییر کرده بود ولی معنی همان بود. زیرا چه جابره و چه اولیگارک‌ها برضد حکومت ملی بودند. بنابراین اظهار مقدونی‌ها که برای آزاد کردن یونانی‌ها از قید پارسی‌ها و دادن حکومت ملی به آنها به آسیا آمده‌اند معلوم است که چقدر دور از حقیقت بوده. (م).

در مجلس مزبور پس از نطق‌های زیاد قرار دادند که یونان را از تحت نفوذ کاساندر بیرون آرند تا احتمال بهره‌مندی او در آنجا کمتر گردد و با این مقصود رسولان یونانی را که حاضر بودند خواسته به آنها گفتند: نظر به عطوفت پادشاهان نسبت به یونانی‌ها به وطن شما آزادی داده می‌شود. پس از آن پولیس پرخون به آژگسی‌ها نوشت که طرفداران آنتی‌پاتر را برانند و بعضی را کشته اموالشان را ضبط کنند. در همین وقت به المپیاس که از ترس کینه‌توزی آنتی‌پاتر به اپیر رفته بود نیز نوشت به مقدونیّه برگشته به تربیت اسکندر پسر اسکندر پردازد. بعد او نامه‌ای به اومن نوشته او را به کمک پادشاهان خواند و پول و قشون و همه نوع همراهی به او وعده کرد. المپیاس نیز که در اپیر بود از اومن پرسید که آیا صلاحش در ماندن در اپیر است یا باید به مقدونیّه برود. اومن جواب داد که تا نتیجه جنگ معلوم نشده بهتر است در اپیر بماند. در این وقت آنتی‌گون هم می‌خواست اومن را به طرف خود جلب کند، ولی از آنجا که او نسبت به خانواده اسکندر صادق و باوفا بود پیشنهادات آنتی‌گون را رد کرد (۳۱۸ ق. م).

بعد اومن با پانصد سوار و دو هزار پیاده از قلعه (نُرا) حرکت کرده و از کوه‌های توروس گذشته به کیلیکیّه درآمد و در آنجا مقدونی‌ها او را با آغوش باز پذیرفتند و حال آنکه چندی قبل او را به اعدام محکوم کرده بودند. از آنجا که اومن بلندی‌ها و پستی‌های زیاد در زندگانی خویش پیموده بود به این بازگشت اقبال اعتماد نکرده رویه معتدلی پیش گرفت. پانصد تالانی^۳ که پادشاهان به او می‌دادند قبول نکرد و حکومت را هم به عهده نگرفت. او گفت من از خانواده سلطنت نیستم و برای اینکه سرداران مقدونی و رؤسای قسمت آرژیروسید^۴‌ها از تمکین به او متنفر نباشند و بر او حسد نبرند به سرداران و رجال مقدونی گفت: من در خواب دیدم که اسکندر در دربار مشغول رتق و فتق امور بود. خوب است تختی ساخته تمامی علائم

1. Tyrans

2. Oligarques

۳. دو میلیون و هشتصد هزار فرنک طلا یا ۱۴ میلیون ریال.

۴. یعنی دسته‌ای که سپرهایشان نقره داشت و متفقد بودند.

سلطنتی را بر آن بگذاریم و دور تخت جمع شده امور را اداره کنیم. مقدونی‌ها چنین کردند: توضیح آنکه تختی ساختند که روزها دور آن جمع می‌شدند و کُندر برای اسکندر سوخته او را پرستش می‌کردند. بعد مقرر گردید مجالس مشورت هم در همین جا انعقاد یابد. او من خود را با سایرین مساوی می‌دانست و به همین جهت او بزودی مورد محبت رؤسای مقدونی گردید و به جمع‌آوری سپاهیان اجیر پرداخت و نفرات زیاد از یونان و کیلیکیه و فینیقیه و سیل سوریه و قبرس گرفت. عده سپاهیان او در این وقت به ده هزار پیاده و دو هزار سوار می‌رسید (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۵۵-۶۱).

در این احوال بطلمیوس با بحریره‌اش به زفیرویوم^۱ واقع در کیلیکیه درآمده سردار آرژیروسپیداها را به طرف خود خواند و مقدونی‌ها را اغوا کرد که گوش به حرف او من که سابقاً به مرگ محکوم شده است ندهند. ولی این تحریکات اثری نکرد. زیرا پادشاهان و نایب‌السلطنه و اُمپیراس به همه جا احکامی فرستاده بودند که اوامر او من را اطاعت کنند (همانجا، بند ۶۲).

آنتی‌گون از قوت یافتن او من هراسناک گردید. زیرا دانست که پادشاهان و پولیس پرخون می‌خواهند رقیبی خطرناک برای او بتراشند. بنابراین پس از تفکرات زیاد خواست توطئه‌ای برضد او ترتیب دهد. ولی آنتی‌ژن با یکی از سرداران لشکر پادشاهی مانع شده نگذاشت اشخاصی در آن داخل شوند و در نتیجه تیر آنتی‌گون به سنگ آمد. پس از آن کاساندر پیره بندر آتن را گرفت و پولیس پرخون به پلوپونس رفت تا شهر مِگال‌پولیس^۲ را بگیرد. زیرا اهالی آن طرفدار کاساندر بودند. ولی از جهت رشادت اهالی موفق نشد. قابل ذکر است که پولیس پرخون در این جنگ فیل‌های زیادی با فیل‌بانان هندی به کار برد. اما اهالی مِگال‌پولیس به وسیله تخته‌هایی که تعبیه کرده بودند میخ‌هایی در زیر خاک پنهان داشتند و این میخ‌ها به پاهای فیل‌ها فرو رفته آنها را از حرکت بازداشت و بعد از جهت زخم‌های زیاد برگشته به جان قشون خودی افتادند. خلاصه آنکه پولیس پرخون بهره‌مند نشد. بعد کلیتوس را با بحریره پادشاهی به هلس پونت فرستاد که نگذارد قشونی از آسیا به اروپا بگذرد. نیکانور هم از طرف کاساندر به آن طرف شتافت و در نزدیکی بیزانس جنگی بین متخاصمین روی داد و کلیتوس فاتح گردید. پس از این فتح چون او پنداشت که کسی نمی‌تواند در دریا با او ستیزه کند با

سپاهش به ساحل درآمد ولی آنتی‌گون چند کشتی حمل و نقل از اهالی بی‌زانس گرفته سپاهیان سبک اسلحه و فلاخن‌داران را در کشتی‌ها نشاند شبانه آنها را از آب گذرانند و بر سپاه کلیتوس تاخت. چون این حمله ناگهانی بود سپاه مزبور شکست خورد و بعد از اینکه نیکانور از طرف کاساندر نیز به کمک سپاه آنتی‌گون در رسید، تمامی بحریه کلیتوس به استثنای کشتی امیرالبحری نابود گشت و کلیتوس به طرف مقدونیه گریخته در راه به دست چند نفر سرباز لیزیماخ صاحب تراکیه افتاده و کشته شد. این فتح نام آنتی‌گون را بلند کرد و پس از آن او به طرف کیلیکیه رفت تا با اومن جنگیده نگذارد قوتش زیاد گردد. در این احوال اومن مشغول تسخیر فینیقیه بود. زیرا بطلمیوس آن را از دولت مقدونیه انتزاع کرده بود. ولی پس از آنکه دید فرصت این کارها را ندارد از سل سوریه گذشته به طرف دجله راند و در اینجا مورد حمله اهالی واقع شده عده‌ای از سربازان خود را از دست داد. در ایالت بابل او مورد حمله سلکوس گردید و وقتی که در کنار فرات بود چیزی نمانده بود که تمام قشونش تلف شود. زیرا ترعه‌ای در اینجا خراب شد و آب تمامی اردو را فرو گرفت، ولی او فوراً به سدّی پناه برده آب را برگردانید و خود و قشونش را نجات داد. بعد او با سپاهی مرکب از ۱۵۰۰۰ هزار پیاده و ۱۳۰۰ سوار به طرف پارس رفت تا به قشونش استراحت دهد و از ولّات ایالات و رؤسای قشون آسیای علیا (ایران تا سند) خواست که با پول و سرباز به کمک او آیند.

اما پولیس‌پرخون پس از شکست در می‌گال پولیس مورد تحقیر گردید. شهرهای زیادی در یونان از او برگشتند. آتن هم چون دید که پولیس‌پرخون و المپیاس ساخلو را از آتن برنمی‌دارند، به طرف کاساندر رفته قراردادی با او بست که به حال آتنی‌ها مفید بود. پس از انعقاد این قرارداد نیکانور که در بی‌زانس فاتح گشته بود وارد پیره بندر آتن شد. در ابتدا کاساندر او را گرم پذیرفت ولی بعد که دید او نقشه‌هایی برای خودش دارد، دشمنش دانسته نابودش کرد. سپس کاساندر با قشونش وارد مقدونیه گردیده طرفداران زیاد در آنجا یافت و شهرهای یونانی هم طرفدار اتحاد سابقشان با آنتی‌پاتر پدر کاساندر بودند. بنابراین در مقدونیه و یونان پولیس‌پرخون را شخصی نالایق دانستند و انظار همه به کاساندر متوجّه گردید (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۶۳-۷۵).

اُوری دیس زن آریده - فیلیپ در مقدونیه مورد احتراماتی بود که نسبت به مقام نیابت سلطنت مرعی می‌داشتند. بنابراین همین که شنید که المپیاس در تدارک است که به مقدونیه درآید رسولی نزد

المپیاس و
اُوری دیس

کاساندر فرستاده از او کمک طلبید و مقدونی‌های فعال را با هدایا و مواعید به طرف خود جلب کرد. ولی پولیس پر خون لشکری جمع کرده المپیاس را با اسکندر پسر اسکندر به مقدونیه آورد و جدالی داشت بین لشکر پولیس پر خون و سپاه آریده - فیلیپ در می گرفت که مقدونی‌های آریده به احترام نام اسکندر دست از جنگ کشیده و او را گرفته به پولیس پر خون تسلیم داشتند. اما اوری دیس فرار کرده به آمفی پولیس رفت و در آنجا توقیف شد. در نتیجه این وضع، المپیاس به تخت نشست ولی نتوانست این اقبال را با اعتدال و میانه روی تلقی و تحمّل کند. توضیح آنکه با اسرا خیلی بد رفتار کرد و بعد، چون دید که مقدونی‌ها از او به سبب کینه توزیش متنفر گشته‌اند، چند نفر را از اهل تراکیه اغوا کرد، آریده - فیلیپ را بکشند (۳۱۷ ق. م). دیودور گوید که سلطنت او شش سال و چهار ماه بود (کتاب ۱۹، بند ۱۱). اما راجع به اوری دیس که می گفت حقّ او به سلطنت بیش از حقّ المپیاس است، ملکه پس از بد رفتاری‌های زیاد با او یک شمشیر و یک کمند و عصاره شوکران^۱ برای او فرستاده پیغام داد که باید به یکی از این سه وسیله خود را بکشد. وقتی که اوری دیس از پیغام المپیاس آگاه شد او را لعنت و نفرین کرد و از خداوند خواست که روزی همان هدایا (یعنی همان سه چیز) را برای المپیاس بفرستند. پس از آن زخم‌های شوهر متوفای خود را پاک کرده و بی اینکه بگرید یا قوت قلب را از دست دهد کمربند خود را باز کرده خود را به آن آویخت و درگذشت.

المپیاس به این کینه توزی‌ها و شقاوت‌ها اکتفا نکرده نیکانور برادر کاساندر را کشت و قبر یوس برادر دیگر کاساندر را که درباره اش می گفتند در مرگ اسکندر دست داشته خراب کرد. بعد از این کارها المپیاس به اشخاص دیگر که از دوستان کاساندر بودند پرداخته صد نفر را انتخاب کرد و به دیار عدم فرستاد. در این موقع مقدونی‌ها به خاطر آوردند که حرف آخری آنتی پاتر چه پیش گویی صحیحی بوده. او قبل از اینکه درگذرد این کلمات را گفته بود: «مبادا بگذارید زنی بر تخت نشیند» (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۱۱).

مبحث چهارم. مخاصمه اومن و آنتی گون با یکدیگر

چنین بود وضع امور در مقدونیه و زمینه برای انقلابی تهیه می شد. اما در آسیا اومن کماکان طرفدار خانواده سلطنت بود و می خواست

مقدمه

پی تون والی ماد بزرگ و سلکوس والی بابل را به طرف خود جلب کند تا متحداً با آنتی گون بجنگند. سلکوس جواب داد که حاضر است به خانواده سلطنت کمک کند. ولی هیچ گاه حاضر نخواهد شد در تحت ریاست او من باشد. زیرا او را مجمع مقدونی ها به مرگ محکوم داشته. بعد سلکوس رسولی نزد آنتی ژن فرمانده آرژیروسپیدا فرستاده او را به طرف خود خواند ولی موفق نشد. در این احوال او من به کنار دجله درآمد، تا از آنجا به شوش رفته خزاین پادشاهی را به مصرف جنگ برساند و نیز قشون از ایالات دیگر آسیای علیا بطلبد. برای رفتن به شوش گذشتن از دجله لازم بود. سلکوس و پی تون با دوتری رم و چند کشتی دیگر خودشان را به معبر دجله رسانیده دوباره خواستند مقدونی های او من را از او برگردانند. ولی آنها باز تمکین نکردند. پس از آن سلکوس سدّ ترعه ای را شکست و آب اردوی او من را فرو گرفت. هر چند مخاطره بزرگ بود باز او من کرجی هایی تهیه و جمع کرده بیشتر سپاهیان را نجات داد. بعد او از دجله گذشته به خوزستان درآمد. ولی در اینجا چون آذوقه کم بود مجبور گردید قشون خود را به سه قسمت کند. هر قدر پیش می رفت قحطی شدید تر می شد چنانکه به قول دیودور به سربازان قدری برنج و کنجد و خرما می دادند. مورّخ مذکور جهت قحطی را نوشته (کتاب ۱۹، بند ۱۲-۱۳) شاید از لشکرکشی ها و غارت و خرابی هایی بوده که پی در پی روی می داده.

چون از این دو نفر ذکر شد مقتضی است برای شناساندن آنها
سلکوس و پی تون
 کلمه ای چند گفته شود:

این شخص نیرومند و شجاع بود و از این جهت در لشکرکشی ها و جنگ های اسکندر مورد توجه مخصوص او گردید و فرمانده هیپاس پیت ها یعنی سپاهیان پیاده نظامی که از حیث اسلحه مقام وسطی را بین سپاهیان سبک و سنگین اسلحه دارا بودند به او تفویض شد. بعد از مراجعت اسکندر از هند، وقتی که او در شوش جشن هایی برای زواج مقدونی ها با زنان ایرانی برپا داشته بود، سلکوس بنا به میل و حتی امر پادشاه مقدونی آپاما^۲ دختر اسپی تاین^۳ سردار ایرانی را گرفت (بنابراین سلسله سلوکی ها بعدها سلسله مقدونی و ایرانی به شمار می رفت چه اعقاب سلکوس از طرف پدر مقدونی و از طرف مادر ایرانی بودند. م.).

1. Séleucus

2. Apama

3. spitamène

بعد از فوت اسکندر و پس از آنکه پردیگاس به نیابت سلطنت رسید، سلکوس رئیس قسمتی از قشون مقدونی گردید. این دسته موسوم به سواره نظام هتر یعنی رققا بود. در مصر سلکوس صاحب منصبان این قسمت را بر پردیگاس شورانید و در نتیجه آنها داخل خیمه نایب السلطنه شده او را کشتند. بعد پیاده نظام مقدونی که از توطئه برضد پردیگاس بی خبر بود بر آنتی پاتر چیره گشت و نزدیک بود او را بکشد. ولی در این حال پرمخاطره سلکوس و آنتی گون دخالت کرده هنگامه را خوابانند. سپس سلکوس در ازای این خدمت، در موقع تقسیم ثانوی ایالات اسکندر والی بابل گردید و بی درنگ به بسط اقتدار و استحکام مقام خود پرداخت. کارهای دیگر او در ضمن وقایع بعد بیاید. ولی عجالتاً مقتضی است تذکر دهیم که چون تقسیم ثانوی ایالات در واقع امر تقسیم دولت اسکندر بین سرداران او بود، سلکوس در این زمان مالک الرقاب ایالت بابل به شمار می رفت بی اینکه عنوان پادشاهی داشته باشد.

چنانکه دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۱۴) او اصلاً یک نفر پارتی^۱

پی تون

بود و در تقسیم اولی و ثانوی ایالات، مملکت ماد (مقصود ماد

بزرگ است) و فرماندهی قشون ایالات آسیای علیا نصیب او گردیده بود. این شخص فیلتاس سلف خود را به قتل رسانیده ایالت او را به اوداموس^۲ برادر خود داد و بر اثر این اقدام ولات دیگر از او که فعال بود و خیالات دور و دراز داشت ترسیده جمع شدند و پس از جدالی او را از پارت راندند (لازم است در این مورد تذکر دهیم که به نظر ما دیودور در اینجا اشتباهی کرده زیرا به گفته خود او در تقسیم اولی ایالات فیلتاس والی کیلیکیه گردید و فراتافرن والی پارت. در تقسیم ثانوی موافق نوشته های او اسمی از کیلیکیه نیست و والی پارت فیلیپ است. پس چگونه فیلتاس را در اینجا والی پارت دانسته. شاید مقصود دیودور فیلیپ بوده و اشتباهاً خود او یا کاتبین بعد فیلیپ را فیلتاس کرده اند. پارتی بودن پی تون هم به نظر ما مشکوک است. م.). بر اثر این شکست، پی تون به ماد برگشت و بعد به بابل نزد سلکوس رفت تا از او کمک بطلبد. از طرف دیگر ولات ایالات علیا که پی تون را از پارت رانده بودند قواشان را جمع کرده در صدد برآمدند که به پی تون حمله کنند. چنین بود سوابق سلکوس و پی تون. اکنون مقتضی است به ذکر وقایع برگردیم.

اومن و ولات ایالات علیا^۱

در این موقع که قشون‌های ولات برای حمله به پی‌تون جمع و حاضر بودند، فرستادگان اومن در رسیدند و کمک ولات را خواستند. سابقاً احکامی هم از طرف سلطنت صادر شده بود که با اومن همه نوع همراهی کنند. بنابراین، ولات فوراً تکلیف اومن را پذیرفتند و در رأس ولات په سس‌تاس^۲ والی پارس قرار گرفت. بالاتر گذشت که این والی مقدونی زبان پارسی را آموخته بود و اهالی پارس او را دوست داشتند زیرا با پارسی‌ها موافق عادات آنها رفتار می‌کرد و نیز دیودور گوید که اسکندر فقط به او اجازه داده بود لباس پارسی بپوشد (کتاب ۱۹، بند ۱۴).

قوه په سس‌تاس در این وقت عبارت بود: از ده‌هزار کماندار و فلاخن‌دار پارسی، سه هزار نفر از اقوام مختلف که به اسلوب مقدونی مسلح بودند. ششصد سوار یونانی و تراکی و بیش از چهارصد نفر پارسی. پوله‌مون^۳ مقدونی که والی کرمان بود بر ۱۵۰۰ پیاده و ۷۰۰ سوار فرمان می‌داد. سی‌برتیوس والی رُخج ۱۰۰۰ پیاده و ۱۱۶ سوار فرستاده بود و اُکسیارتس والی پاراپامیزاد، پدر زن اسکندر، ۱۲۰۰ پیاده و ۴۰۰ سوار به سرداری آندروباز^۴. ستاسندر والی هرات و زرننگ (سیستان)، که به قشون باختری ملحق گردیده بود، بر قوه‌ای مرکب از ۱۵۰۰ پیاده و ۱۰۰۰ سوار ریاست می‌کرد. قوه‌ای هم اوداموس از هند آورده بود که از حیث عدّه به ۵۰۰ سوار، ۳۰۰۰ پیاده و ۱۲۰ فیل می‌رسید. بنابراین، قوای ولات تقریباً عبارت از ۱۸۰۰۰ پیاده و ۴۶۰۰ سوار بود.

پس از آن ولاتی که به کمک اومن آمده بودند در خوزستان جمع **ولات در خوزستان** شدند و راجع به فرمانده کل مذاکراتی به عمل آمد. چون بین په‌سستاس والی پارس و آنتی‌ژن رئیس آرژیروسپیدا توافق حاصل نشد، اومن از ترس اینکه مبادا جنگی بین آنها روی دهد پیشنهاد کرد که اصلاً فرمانده لزومی ندارد. ولات و سرداران همه روزه جمع شده امور را قطع و فصل کنند. این پیشنهاد پذیرفته شد. همه به شوش رفتند و اومن از خزانه‌داران پادشاهی پول گرفته حقوق شش ماهه مقدونی‌ها را پرداخت و دویست تالان به اوداموس داد به این عنوان که او فیل‌هایی از هند آورده و باید مخارج این کار را داد. ولی در باطن می‌خواست او را از خود راضی نگاه دارد. در این وقت آنتی‌گون در

۱. در این جا مقصود ایالات ایران غربی و شرقی است.

2. Peucestas

3. Polémon

4. Androbazus

بین النهرین بود و می خواست زودتر به اومن حمله کند. ولی پس از اینکه دانست ولات ایالات علیا با اومن همراه شده‌اند و جنگی که در پیش دارد سخت خواهد بود توقف کرده به تزئید قوای خود پرداخت (۳۱۷ ق. م).

بعد به قول دیودور (کتاب ۱۹، بند ۱۵) در این احوال، آنتی‌گون از بین النهرین حرکت کرده، به ایالت بابل نزد سلکوس و پی‌تون رفت و پلی بر دجله از کرجیها ساخته قشونش را از رود مزبور عبور داد. اومن نیز لشکر خود را به طرف دجله برد و به جایی رسید که از شوش به مسافت یک روز راه بود. دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۱۷) این محل در همسایگی کوهی بود که سکنه آنرا اوکسیان^۱ می‌نامیدند و این مردم استقلال خود را حفظ کرده‌اند. عرض این رود سه و در جاهایی چهار استاد است و عمق آن به بلندی فیلی می‌رسد. این رود از کوهستان بیرون رفته به مسافت هفتصد استاد جاری است و به دریای سرخ می‌ریزد (مقصود دیودور از دریای سرخ خلیج پارس است و چنانکه مکرر گذشت خلیج پارس، دریای عمان و دریای احمر را قدما دریای سرخ می‌نامیدند. از توصیف دیودور معلوم است که اومن به کنار کارون رسیده بود. م). اومن معسکر خود را در کنار این رود زده، سربازانی را تا دریا به قراولی گماشت، ولی چون عده‌ای زیاد برای قراولی لازم بود، او از په‌یستاس خواست که از پارس ده‌هزار کماندار بطلبد. در ابتدا په‌یستاس از جهت اینکه او را فرمانده کل نکرده بودند حاضر نشد این کار کند. ولی چون اومن به او فهماند که اگر آنتی‌گون فاتح گردد، نه فقط او والی نخواهد بود بل جانش هم در خطر است حاضر شد این عده را از پارس بخواهد و باوجود اینکه بعض دسته‌های پارسی به مسافت سی‌روز راه از په‌یستاس بودند، احکام به همه دسته‌ها در یک وقت رسید. جهت این سرعت را دیودور چنین بیان کرده (کتاب ۱۹، بند ۱۷): پارس مملکتی است که دارای وادی‌ها و تپه‌های زیاد است. براین تپه‌ها قراولان بومی را به مسافتی نزدیک از یکدیگر گماشتند. صدای قراولان رسا بود و مسافت را هم طوری معین کرده بودند که صدای یکی به دیگری می‌رسید. بنابراین هر قراولخانه مطلب را به قراولخانه دیگر می‌گفت و در نتیجه حکم در موعد مقرر به محل خود می‌رسید (از قرار نوشته‌های کل‌آمد^۲ در کتاب دوم او مبتکر چنین ترتیبی پارسی‌ها بوده‌اند. م).

آنتی‌گون با قشونش به طرف شوش رفته، ارگ آن را محاصره و شکست آنتی‌گون و رفتن او به همدان
 سلکوس را والی این ایالت کرد. بعد خواست پیش رود و به واسطه گرمای شدید عده‌ای زیاد از نفرات لشکرش تلف شد. پس از آن از رود کوپراتس^۱ که به قول دیودور به رود پس تیگر (کارون) می‌ریزد گذشت ولی او من از این حرکت دشمن آگاه شده پلی بر پس تیگر ساخت و با ۴۰۰۰ نفر پیاده و ۱۳۰۰ سوار از رود گذشته به اردوی دشمن حمله برد. بر اثر حمله مزبور که ناگهانی بود، قشون آنتی‌گون شکست خورده فرار کرد. عده‌ای بسیار در موقع فرار در رود غرق شدند و ۴۰۰۰ نفر اسیر گشتند. آنتی‌گون که شاهد شکست قشونش گردیده بود چون نتوانست علاجی بیندیشد به طرف شهر باداکس^۲ که در کنار رود اوله^۳ (کرخه) واقع بود، رفت (از این بیان معلوم است که آنتی‌گون در آن طرف رود کوپراتس مانده بود. م.). در اینجا استراحتی به باقی مانده قشون خود داد و بعد صلاح دید به همدان واقع در ماد برود تا ایالات علیا را تسخیر کند. دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۱۹) دو راه از اینجا به همدان هدایت می‌کرد: یکی راه شاهی (از دوره هخامنشی. م.) که از کوه‌های زیبا می‌گذشت ولی گرم و طویل بود چنانکه مسافرت چهل روز طول می‌کشید. دیگری راهی بود که از ولایت کوسیان یعنی از گردنه‌های تنگ می‌گذشت و آذوقه هم کم داشت ولی کوتاه‌ترین راه به شمار می‌رفت و خنک بود. اما گذشتن از این راه بی‌اجازه سکنة این کوه‌ها (مقصود کوسیان است) کاری بود مشکل. این مردم از ازمه قدیم استقلالشان را حفظ کرده‌اند. این‌ها در زیرزمین‌ها زندگانی می‌کنند و غذایشان میوه بلوط، قارچ و گوشت نمک زده (فورمه) حیوانات وحشی است. آنتی‌گون دلیل ترس دانست که با قرارداد یا هدایا اجازه عبور را بخرد و مصمم گشت جنگ‌کنان پیش برود. بر اثر این تصمیم نه‌آرخ با دسته تفتیشی روانه گشت و بعض بلندی‌ها را اشغال کرد. ولی از نبودن آذوقه در تنگنایی شدید واقع شد. خود آنتی‌گون که می‌خواست از معابر تنگ بگذرد حالش به مراتب بدتر بود. زیرا اهالی که ولایت خودشان را خوب می‌شناختند بلندی‌های مناسبی را اشغال کرده سنگ‌های بزرگ به زیر می‌غلطانیدند و تگرگ تیر بر دشمن می‌باریدند. در این احوال که آنتی‌گون راهی نمی‌یافت غرق تأسف گردید که چرا نصیحت پی‌تون را نشنید و با هدایا از کوسیان اجازه عبور را نخرید. باری در مدت ۹ روز آنتی‌گون با قشونش در مخاطره بزرگی

1. Copratès

2. Badacès

3. Eulèe

بود و تلفات زیاد داد تا خود را به صفحه مسکون ماد رسانید (شرحی که نوشته شده صراحتاً می‌رساند که پس از رفتن اسکندر به بابل کوشیان دوباره استقلال خود را به دست آورده و جانشینان اسکندر هم در این مدّت نتوانسته بودند از عهده آنان برآمده راه را باوجود اینکه کوتاه‌ترین راه از خوزستان به ماد بود، برای لشکرکشی‌ها باز کنند. م.).

لشکر آنتی‌گون، از جهت خستگی‌های حرکت و سختی راه ناراضی گشته بنای شکوه را گذاردند. بخصوص که در مدّتی کمتر از چهل روز سه شکست بزرگ خورده بودند. در این احوال آنتی‌گون دید که باید سربازان خود را از نو امیدوار گرداند و پی‌تون را باقشونی مأمور کرد تمام ماد را پیموده هر قدر بتواند اسب و مال بُنه از مردم بگیرد و چون ماد از حیث اسب و چهارپایان دیگر غنی بود، پی‌تون به سرعت این امر را انجام داده با دو هزار سوار و دو هزار اسب تمام یراق برگشت. به علاوه اسب‌های زیاد برای بُنه آورد و پانصد تالان^۱ هم از خزانه‌های پادشاهی برگرفت. با این عده آدم و اسب و مال بُنه، آنتی‌گون جاهای خالی قشون خود را پر کرد و باز مورد محبّت لشکریان خود شد.

اومن چون خبر یافت که آنتی‌گون به ماد رفته با سرداران خود شور رفتن **اُومِنْ به پارس** کرد که چه باید بکنند. آنتی‌ژن رئیس دسته آرژیروسپیداها صلاح را در این دید که به طرف دریا بروند (دیودور معلوم نکرده مقصود کدام دریا بوده. ولی باید دریای مغرب یا بحرالجزایر باشد. م.). ولی وُلات ایالات علیا گفتند که در این صورت ایالات آنها بی‌حفاظ خواهد ماند و چون اومن دید که تشّت آرا دارد بالا می‌گیرد پیشنهاد ولات ایالات علیا را از ترس پذیرفت. پس او کنار پس‌تیگر (کارون) را ترک کرده به طرف تخت جمشید (پرس‌پولیس) رفت و می‌بایست ۲۴ روز راه بیماید تا به مقصد برسد. در این راه جایی معروف به «نردبام»^۲ بود که آذوقه کم داشت و گردنه‌ای بسیار گرم تشکیل می‌داد. ولی سایر قسمت‌های راه چون صفحات کوهستانی رویدنی‌های زیاد و آذوقه وافر داشت. این صفحات دارای مال و غنایم زیاد بود و اومن در اینجاها په‌سستاس را به سمت مفتّشی پیش فرستاده مأمورش کرد اموال مردم را از آنها بگیرد و بعد تمامی آن را بین سرداران خود تقسیم کرد^۳. دیودور گوید که این مملکت از جنگی‌ترین پارسی‌های کماندار و فلاخن‌دار مسکون و سکنه آن از سکنه هر ایالت دیگر بیشتر است.

۱. دو میلیون و هفتصد هزار فرنک طلا یا ۱۳ میلیون ریال به پول کنونی.

2. Echelle

۳. رفتار مقدونی‌ها را با ایرانی‌ها می‌رساند.

اومن چون به مقر پادشاهی در پرس پولیس رسید خواست ضیافتی بزرگ بدهد و قربانی‌های زیاد برای اسکندر و پدر او فیلیپ بکند. با این مقصود حیوانات زیاد از تمام پارس طلبید. اومن تمام مدعوین را به چهار دایره‌ای که بزرگ‌ترش کوچک‌تر را شامل بود (یعنی دوایر متحد‌المرکز بودند) تقسیم کرد. محیط بزرگ‌ترین دایره ده استاد (۱۸۵۰ متر) بود و دور دایره چهارم دو استاد. خیمه‌های سرداران و سواره نظام و پارسی‌های ممتاز را در دایره چهارم زده بودند. در وسط این دایره محراب‌هایی برای اسکندر و پدر او فیلیپ ساخته بودند و به ریاحین و قالی‌های گرانبهای پارس زینت یافته بود.^۱ دیودور گوید که پارس از حیث همه نوع تجملات و اسباب ناز و نعمت غنی بود (کتاب ۱۹، بند ۲۲). این ضیافت درخشان باعث وجاهت په‌سستاس نزد افراد قشون گردید و اومن که دقیق بود فهمید که به سستاس می‌خواهد قشون را رو به خود کند و برای جلوگیری نامه‌ای از طرف المپیاس ساخته منتشر کرد. مضمون نامه چنین بود: المپیاس کاساندر را کشته و پسران اسکندر را در اختیار خود دارد. او اکنون ملکه مطلق مقدونیه است و پولیس پر خون با قشونی و فیل‌ها برای جنگ با آنتی‌گون به آسیا گذشته و حالا در کاپادوکیه است. این نامه را به زبان سریانی نوشته بودند و چنین می‌نمودند که این نامه را اُرن‌تس^۲ والی ارمنستان و دوست په‌سستاس فرستاده. پس از انتشار این نامه حسیات لشکریان تغییر کرد و همه امیدوار گشتند که فقط اومن از جهت پشتیبانی دربار می‌تواند هر آنچه خواهد بکند. در آخر ضیافت اومن از موقع محکم خود استفاده کرده سی‌برتیوس^۳ والی رُحج و دوست په‌سستاس را مقصّر دانست و دسته‌ای از سواره نظام به رُحج فرستاد تا ذخایر و پولی را که حمل می‌کردند توقیف و ضبط کنند. در این وقت سی‌برتیوس در مخاطره بزرگی واقع شد و اگر فرار نکرده بود به دست مردم تلف می‌گشت. پس از این اقدام بر نفوذ اومن افزود و او په‌سستاس را که مایوس گشته بود با مواعیدی به طرف خود جلب کرد. بعد با ولات عهد و پیمانی بست و برای آزمایش آنها چنین وانمود که پول ندارد و عده‌ای از ولات تقاضای او را پذیرفته چهارصد تالان (دو میلیون و دویست هزار فرنک طلا) به او دادند و از این زمان هواخواهان صادق او گشتند (زیرا علاوه بر جهات دیگر طلبکار هم بودند. م.).

۱. بنابراین نوع موارد، مقدونی‌ها برای اسکندر و فیلیپ ستایشی داشته‌اند.

2. Orontès

3. Sibertius

جنگ اومن با آنتی‌گون

در این وقت به اومن خبر رسید که آنتی‌گون می‌خواهد به پارس حمله کند و به استقبال او شتافت. ولی پس از ضیافتی که به سربازان خود داده بود از جهت شرب زیاد ناخوش شد و چند روز توقف کرد. بعد پس از بهبودی به سستاس و آنتی‌ژن را با پیش‌قراول فرستاد و خودش بر تخت روانی در پس‌قراول جا گرفت. وقتی که دو لشکر به یکدیگر نزدیک شدند جدالی واقع نشد. زیرا رودی با استحکامات طبیعی در وسط حائل بود. در این حال فریقین پنج روز به مسافت سه استاد (۵۵۰ متر) در مقابل یکدیگر ایستادند و آنتی‌گون رسولانی نزد سرداران و ولات فرستاده آنها را تطمیع کرد تا از اومن جدا شوند. مقدونی‌ها جواب رد دادند و مذاکرات و تهدید و تطمیع دوام داشت که اومن در رسیده از قضیه آگاهی یافت و درستی آنها را ستوده این مثل را آورد: «روزی شیری عاشق دختر جوانی شد و کس نزد پدر او فرستاده دختر را خواستگاری کرد. پدر گفت من حاضرم دختر خود را به شیر بدهم ولی از دندان‌ها و ناخن‌های تیز او می‌ترسم. زیرا چون شوهر دخترم گردد ممکن است رفتارش با او خیلی وحشی‌وار باشد. شیر چون این بشنید فوراً دندان‌ها و ناخن‌های خود را درآورد ولی پدر دختر همین که او را در این حال دید به آسانی نابودش ساخت». حالا موقع شما هم چنین است: آنتی‌گون امروز شما را به طرف خود جلب می‌کند ولی همین که زمام لشکر را به دست گرفت با یکایک شما همان کار پدر دختر را خواهد کرد. این سخن همه را پسند آمد و پس از کف‌زدن‌ها پراکندند. بعد شبانه چند نفر فراری از اردوی آنتی‌گون آمده خبر دادند که او در پاس دوم شب می‌خواهد حرکت کرده به گابی^۱ برود. زیرا در آنجا آذوقه و علوفه زیاد است. اومن از این خبر استفاده کرده چند نفر از داوطلبان را به صورت جاسوسی به اردوی آنتی‌گون فرستاد تا انتشار دهند که اومن می‌خواهد شبانه به اردوی دشمن حمله کند. آنتی‌گون باور کرد و صفوف قشون خود را بیاراست. ولی پس از چند ساعت آگاه شد که این یک حيله جنگی بوده و در واقع امر اومن شبانه حرکت کرده و به طرف گابی‌ین رفته. در این وقت او خواست اومن را تعقیب کند. ولی بعد دریافت که چون دشمن شش ساعت زودتر حرکت کرده به او نخواهد رسید. قسمتی را از قشون خود به پی‌تون سپرده گفت با تائی حرکت کند و خودش با سواره‌نظام از پی دشمن تاخت. در طلعه صبح او به پس‌قراول اومن رسید و چون اومن

پنداشت که تمام قشون آنتی‌گون با او است ایستاد و صفوف لشکرش را آراست ولی آنتی‌گون منتظر شد تا بقیه قشونش در رسید و جنگ را شروع کرد. قوه آنتی‌گون ۲۰۰۰۰ پیاده، ۸۵۰۰ سوار و ۶۵ فیل بود. قشون اومن از فالانترهای مقدونی، رُخجی‌ها و اهالی پاراپامیزاد، کمانداران و فلاخن‌داران پارسی و اقوام مختلف دیگر از قبیل تراکی‌های مهاجرنشین آسیای علیا و غیره ترکیب یافته بود. قوه اومن را دیودور ۳۵۰۰۰ پیاده، ۶۰۰۰ سوار و ۱۱۴ فیل نوشته (کتاب ۱۹، بند ۲۳) و از مردمانی که در قشون آنتی‌گون بودند اینها را نامیده: مادی‌ها، ارامنه، لیکیان، پامفیلیان، فریگیان، تارانتی‌های ایتالیا و غیره. اومن و آنتی‌گون هردو سرداران کارآزموده به شمار می‌آمدند و هریک تعبیه جدیدی به لشکر خود داده بود. پس از آن جدال شروع شد و چون شب در رسید متوقف گشت و بعد همین که ماه درآمد طرفین از نو باهم درآویختند. بالاخره اومن به اردوگاه خود عقب نشست و آنتی‌گون آقای دشت نبرد گردید. ولی باید گفت که تلفاتش بیش از کشتگان اومن بود. بعد آنتی‌گون به ماد رفت و تا ولایت گامارگ‌ها^۱ که آذوقه وافر داشت راند. اما اومن نخواست او را تعقیب کند و به گابی‌ین درآمد. سپس آنتی‌گون چون دید از عده لشکرش همه روزه می‌کاهد تصمیم گرفت ناگهان بر اومن در قشلاق بتازد. با راه معمولی طرفین به مسافت ۲۵ روز از یکدیگر بودند. ولی آنتی‌گون می‌توانست از بیراهه که برای عبور قشون بد بود طوری ناگهان بر اومن بتازد که او مجال نیابد لشکرش را به حال جنگ درآورد. او جد کرد که سربازان خود را به این حرکت راضی کند. ولی مقصودش حاصل نشد. زیرا باوجود اینکه سپرده بود شب‌ها آتش روشن نکنند لشکریان او به این امر اعتنا نکردند و اهالی کوهستان خبر حرکت او را به اومن رسانیدند. بعد جنگ در گرفت و رشادت‌های اومن از جهت خیانت‌های سردارانش بی‌اثر ماند. توضیح آنکه، چون گرد و غباری بزرگ در میدان جنگ برخاست آنتی‌گون از آن استفاده کرده قسمتی را از سواره نظامش به پشت صفوف دشمن فرستاد تا بار و بنه‌های قشون پادشاهی را با زنان و اطفال آرژیروسپیداها به دست آورد. در این حال جدال شروع شده بود و قوه‌ای در مقابل آرژیروسپیداها نمی‌توانست بایستد، ولی اومن در جناح چپ خود که با جناح راست آنتی‌گون می‌جنگید تنها ماند. زیرا په‌سستاس و سواره نظام شکست خورده از میدان جنگ خارج شدند. جناح راست در این وقت برای مقاومت ضعیف بود و فالانترها که تا حال بهره‌مند بودند،

از جهت اینکه در حمایت سواره نظام نبودند تنها ماندند. با وجود این اومن کوشید دسته‌های سواره نظام را جمع کند. ولی دسته‌های په‌سستاس امتناع ورزیدند و قشون مجبور گردید عقب بنشیند. در ارکان حرب هم در این وقت اختلاف و تشّت بود. زیرا اومن می‌خواست جنگ را از نو شروع کند. ولی ولات می‌خواستند به ایالاتشان برگردند. در این حال مقدونی‌های آرژیروسپید چون خبر یافتند که اردوگاه در دست دشمن است به فکر زنان و اطفال و اقربای خود افتاده به هیچ‌یک از دو شقّ مذکور حاضر نگشتند و در نهان با آنتی‌گون تبانی کرده اومن را به او تسلیم داشتند. بعد آنتی‌گون بنه‌های این سپاهیان را به خودشان پس داده پس از گرفتن بیعت عدّه آنها را در قشون خود داخل کرد. ولات هم برای حفظ منافع شخصی سردارشان را رها کردند. پس از آن آنتی‌گون که آقای اومن و تمامی لشکر او شده بود، آنتی‌ژن رئیس آرژیروسپیدها را توقیف و در صندوقی کرده دستور داد آن را آتش زدند. اوداموس را که از هند برای اومن فیل آورده بود کشت و سلبانوس^۱ و چند نفر دیگر را که با او دشمن بودند نابود کرد. آنتی‌گون می‌خواست اومن را نکشد زیرا چون او را سرداری لایق می‌دانست مایل بود از لیاقت او استفاده کند. ولی آرژیروسپیدها با کمال ابرام قتل او را خواستند و آنتی‌گون او را هم کشت. اما نظر به دوستی سابق امر کرد جسد او را بسوزانند و خاکسترش را در ظرفی برای دوستان اومن فرستاد (۳۱۷-۳۱۶ ق.م). پس از این کارها آنتی‌گون برای قشلاق به ماد رفت و اردوی خود را در دیهی در نزدیکی همدان زد. بعد او قشون خود را در تمامی ماد پراکند و مخصوصاً قسمتی را هم به رَگک^۲ (ری کنونی) فرستاد. دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۴۴) اسم این صفحه از بدبختی‌های بزرگی است که در ازمنه قدیم برای اهالی روی داده. در این ناحیه شهرهای آباد زیاد بود ولی زمین لرزه‌ها اهالی این صفحه را نابود ساخت و شکل زمین به قدری تغییر یافت که دریاچه‌ها و رودهایی که سابقاً وجود نداشت پدید آمد.

پلوتارک که کتابی در احوال اومن نوشته روایاتش راجع به کارهای او در زمینه نوشته‌های دیودور است. ولی او گوید (کتاب اومن، بند ۲۶): اومن فاتح بود. ولی آرژیروسپیدها از حبّ مال باعث شکست شدند و نامردانه فرماندهشان را به آنتی‌گون تسلیم کردند. قبل از تسلیم شدن، اومن از مقدونی‌ها خواست که خودشان او را نابود کنند اما آرژیروسپیدها این خواهش را هم نپذیرفته در قید به دست کسان آنتی‌گون سپردندش. وقتی که آنتی‌گون دانست که

چاره‌ای جز قتل او نیست در ابتدا می‌خواست او را از گرسنگی بکشد. ولی بعد چون دید که باید زود حرکت کند امر کرد در محبس سرش را بریدند. در همین جا مورخ مذکور گوید که خدایان انتقام او من را از مقدونی‌ها به دست خود آنتی‌گون کشیدند زیرا او چون آرژیروسپیدا را به این درجه بی‌حمیت و فقط در فکر تحصیل اندوخته دید، از آنها منتظر گشت و سخت ترسید. این بود که به سی‌برتیوس والی رُخج امر کرد چنان دسته آرژیروسپیدا را نابود سازد که احدی از آنها به مقدونیه برنگردد. اختلاف کَلّی که بین پلوتارک و آریان راجع به او من دیده می‌شود این است: چنانکه در صفحات پیشین این تألیف گذشت آریان گوید که او من در موقع زواج مقدونی‌ها با زنان پارسی در شوش آرتونیس^۱ دختر ارته‌باز، یعنی خواهر برسین را گرفت، ولی پلوتارک اسم این دختر ارته‌باز را ماریا^۲ نوشته و گوید همین دختر را برسین نیز می‌نامیدند (کتاب او من، بند ۱). بنابراین نوشته آریان و پلوتارک سه دختر ارته‌باز که به غیر ایرانی شوهر کردند اینها بودند: ۱. برسین زنِ مِمْن سردار یونانی اُخس که بعد زن غیر عقدی اسکندر شد و برای او پسری آورد هرکول یا هراکُلِس نام. ۲. آرتونیس به قول آریان یا ماریا به قول پلوتارک که زن او من گردید. ۳. ارته‌کام، به قول آریان که زن بطلمیوس شد. ولی باید در نظر داشت که این بطلمیوس به قول آریان بطلمیوس پسر لاگس، که والی مصر گردید نبود. این بطلمیوس ساموفیلاکس^۳ نام داشت.

آنتی‌گون پس از فتح
آنتی‌گون پس از فتح
رفت تا زمستان را در آنجا بگذراند و در این وقت دریافت که پی‌تون والی ماد می‌خواهد سربازان را برضد آنتی‌گون برانگیزد. چون در افتادن با چنین سرداری که اسکندر نیز قدر او را می‌دانست صلاح نبود آنتی‌گون روی خوش به کسانی که این اخبار را برای او می‌آوردند، نشان نداد و بعکس آنها را از اینکه میان دو دوست را به هم می‌زنند سرزنش کرد، ولی در نهان نقشه‌ای ریخت تا او را به دست آرد و با این قصد نامه‌ای به پی‌تون نوشته او را طلبید تا ریاست قشون تمامی ایالات علیا را به او بدهد. پی‌تون وعده‌های او را باور کرده آمد و همین که وارد شد آنتی‌گون او را گرفته به دیوان محاکمات فرستاد او را محکوم و بعد نابود کردند. بعد آنتی‌گون اُرنُتوبات^۴ مادی را والی ماد و هیپ‌پوسترات^۵ را

1. Artonis

2. Maria

3. Samophilax

4. Orontobate

5. Hippostrat

رئیس ساخلوی مرکب از ۳۵۰۰ سپاهی اجیر کرده پنج هزار تالان نقره شمش (۲۷ میلیون و نیم فرنگ طلا) برداشته به طرف پارس رفت. او بیست روز راه در پیش داشت تا به تخت جمشید درآید. پس از اینکه به پارس رسید مردم او را مانند پادشاهی پذیرفتند و آنتی‌گون به تغییر وولات پرداخت ولی تل‌پولم والی کرمان و ستاسانور والی ایالت دیگر را (که دیودور باز کرمان نوشته و باید اشتباه باشد) معزول نکرد. زیرا اینها قوی بودند و با یک حکم ممکن نبود آنها را منفصل کرد و دیگر اینکه این دو نفر ایالاتشان را خوب اداره کرده بودند و در میان مردم هواخواهان زیاد داشتند. در این وقت، اوی‌توس^۱ والی هرات شد و پس از مرگش که بزودی روی داد، او اگراس شجاع و زرنگ جانشین او گشت. ایالت پاراپامیزاد، کمافی‌السابق در دست اکسیارتیس پدر رُکسانه ماند. زیرا بیرون کردن او از آن صفحه از جهت دوری مستلزم قشونی نیرومند بود. بعد آنتی‌گون سی‌بُرتیوس والی رُخج را که با خود صمیمی و باوفا می‌دانست احضار کرده ریاست مقدونی‌های آرژیروسپیدا را به او محوّل داشت. نیّت او چنین بود که این دسته را معدوم سازد. زیرا اینها در قشون نفوذی یافته بودند و به علاوه چون به او من‌خیانت کرده بودند مورد اعتماد آنتی‌گون نبودند. در اینجا دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۴۸): «اگر خیانت برای پادشاهان خوب باشد برای خائنین سرچشمه بدبختی است». پس از آن آنتی‌گون چون می‌دانست که په‌یستاس والی پارس مورد محبّت پارسی‌ها است او را از ایالتش معزول کرد. پارسی‌ها را این عزل خوش نیامد و یکی از بزرگان پارس که تس‌پپاس^۲ (به پارسی چش‌پش) نام داشت آشکارا گفت که پارسی‌ها به کسی جز په‌یستاس اطاعت نخواهند کرد و در ازای این جرأت کشته شد. بعد آنتی‌گون آش‌کل پیودور^۳ را والی پارس کرده قشونی به او برای نگاهداشتن آن در اطاعت داده به طرف شوش رفت. در کنار رود کارون (پس‌تیگر) کسنوفیل خزانه‌دار شوش به استقبال آنتی‌گون آمده گفت که سلکوس مرا فرستاده تا هرآنچه امر تو است مجری دارم. با وجود اینکه در این وقت، آنتی‌گون باطناً از سلکوس ظنین بود و می‌ترسید که سلکوس از عبور او از دجله ممانعت کند به روی خود نیاورده چنین وانمود که او را دوست خود می‌داند. سپس آنتی‌گون وارد قلعه شوش گردید و تاکی را که پی‌تیوس لیدی به داریوش اوّل تقدیم کرده بود و از زر بود از خزانه شوش برگرفت. قضیه این تقدیمی و نیز پولی که پی‌تیوس می‌خواست به خشیارشا بدهد در صفحات

1. Evitus

2. Thespias

3. Asclépiodore

پیشین این تألیف از قول هرودوت (کتاب ۷، بند ۲۷-۲۸) ذکر شده. از حکایت دیودور روشن است که تا این زمان تا که مزبور را نر بوده بودند و آنتی‌گون در این وقت آن را برگرفته. نیز در این وقت او ذخایر زیادی از خزانه بیرون کشید. دیودور قیمت آن را پانزده هزار تالان نوشته^۱. مورخ مذکور گوید علاوه بر ذخایری که آنتی‌گون از خزانه‌های شوش و ماد به دست آورد مقدار پنج هزار تالان هم از فروش غنایم و تاج‌ها و نیز هدایایی که به او داده بودند تحصیل کرد. کلیتاً ثروتی که او به دست آورد معادل ۲۵ هزار تالان بود^۲.

قبل از ختم این مبحث حکایتی را که دیودور در خلال جنگ
حکایت دیودور
 اومن با آنتی‌گون ذکر کرده (کتاب ۱۹، بند ۳۳-۳۴) و راجع به
راجع به
 اخلاق هندی‌ها همسایگان ایرانی‌های آن زمان است درج
سردار هندی
 می‌کنیم:

ستوس^۳ نام هندی که سرداری در لشکر اومن بود؛ در جنگ شجاعت‌ها کرده کشته شد. این سردار دو زن داشت یکی را تازه گرفته بود و دیگری را در چند سال قبل. ولی هر دو به شوهرشان علاقه‌مند بودند. در هند رسم این است که زواج به میل پدر و مادر دختر نیست بل به رضایت خود او است ولی چون غالباً مزاجت در کودکی به عمل می‌آید بعد که دختر بزرگ می‌شود از کاری که شده است پشیمان می‌گردد. سابقاً در این موارد زنان از شوهران خود متنفر گردیده با مردان دیگر آمیزش می‌یافتند و شوهران خود را زهر می‌دادند. بر اثر این وضع فحشا زیاد شد و هر قدر هندی‌ها کوشیدند که زنان این عادت مذموم را ترک کنند با وجود مجازات‌های سخت بهره‌مند نشدند تا بالاخره قرار دادند که زن مرد متوفی با جسد شوهرش یکجا بسوزد و اگر یک زن بیوه نمی‌خواهد بسوزد باید برای تمام مدت عمر از زناشویی احتراز کند. بنابراین قانون می‌بایست یکی از زنان ستوس هم بسوزد. ولی در این وقت مشاجره بین دو زن او در گرفت و نزاع به محاکمه کشید. زن جوان‌تر می‌گفت که چون زن مسن‌تر آبتن است نباید موافق این عادت رفتار کند. چه زنان آبتن مستثنی هستند. زن بزرگ‌تر جواب می‌داد که در همه جا پیش قدمی و اولویت با بزرگ‌تر است. پس در اینجا هم او برای سوختن اولی است. سرداران اومن که قضات این محاکمه بودند، به وسیله اهل خبره

۱. هشتاد و دو میلیون فرنک طلا یا ۴۱۰ میلیون ریال.

۲. ۱۳۷ میلیون فرنک طلا یا ۶۸۵ میلیون ریال.

معلوم داشتند که زن بزرگ تر آبتن است و زن کوچک تر را محق دانستند. زن بزرگ تر همین که حکم محکمه را دانست بنای ضجه و شیون گذارد و تاج خود را برداشته درید مثل اینکه بدبختی بزرگی برای او روی داده ولی زن کوچک تر غرق شادی و شعف گردید و لباس عروسی بر تن کرده تاجی بلند بر سر گذارد. در این وقت اقربایش دور او را گرفته سرودهای گوناگون در تمجید و ستایش او خواندند و بدین نحو او را به طرف خرمن هیزم که می بایست آتش بزنند بردند. وقتی که او به خرمن نزدیک شد زینت های خود را کنده به دوستان و خدمه اش یادگار داد. زینت ها چنین بود: در انگشتهایش انگشترهای گران بها از جواهر گوناگون، بر سرش ستاره هایی از زر که از سنگ های قیمتی می درخشید و برگردنش گردن بند های کوچک و بزرگ آویزان. پس از اینکه زن خدمه اش را بوسید، به دست برادرش تکیه داده به خرمن صعود کرد و در میان تماشاچیان زیاد مانند پهلوانی عمر خود را به آخر رسانید. تمام لشکر که در زیر اسلحه بود قبل از اینکه به خرمن هیزم آتش بزنند سه دفعه دور آن گردید. زن جوان پهلوی جسد شوهرش خوابید و وقتی که شعله های آتش او را از هر طرف فرو گرفت ناله ای هم از او بر نیامد. این منظره همانقدر باعث رقت گردید که موجب ستایش زن شد. با وجود این بعض یونانی ها این عادت را تقبیح کرده گفتند که خیلی سخت است و بر توخس دلالت دارد.

فصل سوم. کاساندر و المپیاس

حمله کاساندر به المپیاس

در احوالی که ذکر شد کاساندر شهر (تِژِه)^۱ را در پلوپونس یونان محاصره کرده امیدوار بود آن را تسخیر کند که خبر بازگشت المپیاس را به مقدونیه و نیز کشته شدن اوری دیس و آریده - فیلیپ و قتل برادر کاساندر و خراب کردن قبر پوس را شنید. پس از آن او بی درنگ با اهالی تِژِه متارکه کرده به طرف مقدونیه روانه شد. چون تنگ ترمویل را اتولیان برای استرضای خاطر المپیاس گرفته بودند کاساندر نخواست معبر مزبور را بشکافد و از دریا قشون خود را به تسالی برد. وقتی که المپیاس آگاه گردید که کاساندر با لشکری نیرومند به مقدونیه می رود آریستونوئوس^۲ را سردار قشون پادشاهی کرده به او دستور داد راه را بر کاساندر ببندد و خودش اسکندر پسر اسکندر را با مادر او رکسانه برداشته به پیدنا^۳، که شهری در مقدونیه بود رفت. اشخاص دیگر هم از خانواده سلطنت و اقربای آنان و درباریان زیاد که وجودشان به کار جنگ نمی آمد با المپیاس حرکت کردند. برای دیگران روشن بود که توقف در پیدنا خطرناک است ولی المپیاس از آنجا که به مقدونی ها و یونانی ها امیدواری داشت در شهر مزبور بماند و حال آنکه قوه اش منحصر بود به چند سوار و چند فیلی که پولیس پر خون برای المپیاس گذارده بود. سایر فیل ها در حمله اولی کاساندر به مقدونیه به دست او افتاده بودند.

کاساندر از پِربِی^۴ گذشته به پیدنا رسید و در آن خندقی کند که از دو طرف به دریا می رسید. بعد استمداد از متحدین خود کرده عازم گردید شهری را که المپیاس و تمام دربار در آن اقامت داشتند محاصره کند. در این وقت به کاساندر خبر رسید که آسید^۵ پادشاه اپیر به کمک المپیاس می آید (بالا تر گفته شد که المپیاس از خانواده آسیدها بود. م.) و او قشونی بر ضد پادشاه مزبور فرستاد. بعد در اپیر بر آسیدها قیام کردند و نقشه او که کمک کردن به

1. Tegée

2. Aristonotis

3. Pydna

4. Perrhébie

5. Aeacide

المپاس بود عقیم ماند. اینکه سهل است مردم اپیر پادشاهشان را که غایب بود به تبعید محکوم کرده با کاساندر عهد اتحادی بستند.

در این وقت اوضاع دربار مقدونی وخیم بود و از هیچ طرف امیدی به نجات نمی رفت جز اینکه پولیس پر خون قوه ای با خود بیاورد ^۱ لالی از بدبختی المپاس و دربار این امید هم به زودی به یأس مبدل گردید. توضیح آنکه کاس^۱ رئیس قشونی که از طرف کاساندر مأمور بود در پربی با پولیس پر خون جنگ کند وارد شده با پول بیشتر سربازان او را تطمیع کرد و بر اثر این اقدام از قوه پولیس پر خون چندان کاست که دیگر نمی توانست کاری انجام دهد (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۳۵-۳۶).

چنین بود در این زمان (۳۱۷-۳۱۶ ق. م) احوال ملوک اسکندر: در آسیا آنتی گون برای سلطنت آن می جنگید، در اروپا کاساندر برای به دست آوردن تاج و تخت مقدونیه می کوشید. در مصر هم که بطلمیوس از دیر زمانی خود را پادشاه می دانست از امپراطوری اسکندر در این وقت سایه ای بیش باقی نمانده بود و این سایه هم داشت زوال می یافت. باعث حیرت و عبرت است که یک امپراطوری عظیم در ظرف شش یا هفت سال چگونه از آن اوج به این حضيض نشست و چسان سرداران اسکندر پس از او، تن امپراطوریش را پاره پاره کردند.

کاساندر المپاس را در پیدنا محصور داشت. او به سبب زمستان نمی خواست به شهر یورش برد و به این قناعت کرده بود که نگذارد کمکی به شهر برسد. بنابراین دیری نگذشت که بر اثر محاصره در شهر قحطی روی داد و سواران و سربازان زیاد با فیل ها تلف شدند. کوجه ها پر از جسد مردگان گردید و بعض بیگانگان به اکل میته پرداختند. بعد بهار در رسید و قحطی رو به شدت گذارد. اکثر سربازان از المپاس تمّی کردند که آنها را مرخص کند و او راضی شد زیرا نه می توانست از محاصره بیرون آید و نه قوت سربازان را بدهد. اینها بیرون آمده به اردوی کاساندر رفتند و او با گرمی آنها را پذیرفت تا این خبر در میان مقدونی ها انتشار یافته المپاس را رها کنند. بزودی امید او برآورده شد و تمام کسانی که مصمّم گردیده بودند برای محصورین بجنگند جانب المپاس را رها کرده طرفداران کاساندر شدند فقط دو نفر نسبت به او وفادار ماندند: یکی آریستونئوس صاحب شهر آمفی پولیس بود و دیگری مونی موس^۲ صاحب شهر ^۳ پلا. در این حال پر ملال المپاس مأیوس گردید از اینکه بتواند در مقابل

لا

1. Callas

2. Monimus

3. Pella

کاساندر مقاومت کند. زیرا همه به طرف او می‌رفتند و دوستان المپاس هم برای پافشاری کافی نبودند. بنابراین المپاس پس از فکر زیاد مصمم گشت یک کشتی با پنج صف پاروزن به دریا انداخته با دربار و دوستان خود از شهر فرار کند. ولی یک نفر فراری از شهر گریخته این خبر را به کاساندر رسانید و او این کشتی را گرفت.

کشته شدن المپاس پس از آن المپاس از هر طرف به کلی مأیوس گشته رسولانی نزد کاساندر فرستاد تا قراری به او بدهد. کاساندر در ابتدا می‌خواست که ملکه بی شرط تسلیم شود. ولی بالاخره پس از مذاکرات زیاد با اکراه پذیرفت که جانش در امان باشد. بعد قشون کاساندر وارد شهر شد و مونی موس هم شهر را تسلیم کرد. اما آریستونئوس حاضر نشد شهر آمفی‌پولیس را تسلیم‌دارد تا آنکه پس از کشمکش‌ها و زد و خوردی برحسب حکم المپاس شهر را تحویل داد و کاساندر هم به او امنیت جانی بخشید. ولی پس از چندی چون از او بیمناک بود به دست اقربایش نابودش ساخت. بعد کاساندر اقربا و کسان اشخاصی را که المپاس کشته بود تحریک کرد ملکه را در مجلسی مرگب از مقدونی‌ها محاکمه کنند. در نتیجه ملکه را در غیابش محاکمه و به اعدام محکوم کردند. پس از آن کاساندر چند نفر از محارمش را فرستاده به المپاس پیغام داد که فرار کرده به آتن برود. مقصود کاساندر نجات دادن ملکه نبود. او می‌خواست که المپاس فرار کرده در راه کشته شود و همه تقصیر را از خود او که فرار کرده بود بدانند. زیرا کاساندر می‌دانست که مقدونی‌ها احترامی بزرگ برای ملکه می‌ورزند و این را هم خوب می‌دانست که مقدونی‌ها تا چه اندازه زود از طرفی به طرفی می‌روند. المپاس این پیشنهاد کاساندر را نپذیرفت و اعلام کرد که حاضر است در مجلس مقدونی‌ها حضور یافته محاکمه شود. کاساندر به این امر راضی نشد. زیرا می‌دانست که اگر ملکه در مجلس محاکمه حاضر شود مردم خوبی‌های اسکندر و پدرش فیلیپ را به خاطر آورده او را بری خواهند دانست. بنابراین، دوستان نفر از سربازان صدیق خود برگزیده، مأمور کرد بروند و فوراً المپاس را بکشند. سربازان مزبور چون وارد قصر شدند از ابهت ملکه و احترامی که نسبت به او می‌ورزیدند نتوانستند امر را اجرا کنند و برگشتند. ولی اقربای اشخاصی که به حکم ملکه کشته شده بودند از راه کینه‌توزی و نیز برای اینکه طرف توجه کاساندر واقع شوند ملکه را گرفته سرش را از بدن جدا کردند بی‌اینکه او چنانکه در این موارد عادت زنان است فریادی برآورده باشد (۳۱۶ ق. م).

دیودور گوید: چنین بود عاقبت المپاس که در مدت عمرش آنهمه احترامات دیده بود

چنین بود مرگ دختر نئوپ تولم پادشاه اپیر، خواهر اسکندری که به ایتالیا قشون کشید. زن فیلیپ یکی از مقتدرترین پادشاهان اروپا و مادر اسکندری که آنقدر کارهای بزرگ و زیبا انجام داد (کتاب ۱۹، بند ۴۹-۵۱).

روایت ژوستین
این مورخ اگرچه وقایع مذکور را مختصرتر از دیودور نوشته ولی آخرین دقیقه المپاس را بیشتر نقاشی کرده. او گوید (کتاب ۱۴، بند ۶): وقتی که اشخاص مسلح با تهدید به منزل المپاس وارد شدند ملکه با زینت‌های سلطنتی به استقبال آنها شتافت. ابهت او و یادگارهایی که حضورش به خاطرهای می‌آورد، در مأمورین چنان اثر کرد که آنها را متوقف داشت. ولی اعوان و انصار دیگر کاساندر بالاخره ضربتشان را فرود آوردند. ملکه در مقابل آهنی که بر او بلند شده بود پس نرفت. فریادی که در این موارد عادت زنان است برنیاورد. مرگ را با استقامتی که در خور نژاد نامی‌اش بود پذیرفت. می‌توان گفت که در آخرین نفس مادر اسکندر خود اسکندر دیده شد. گویند وقتی که این ملکه افتاد پاهای خود را با گیسوان و جامه‌اش پوشید تا نظر مردان عفت او را نیازارد. کاساندر پس از نابود ساختن المپاس خواست تخت و تاج مقدونیه را تصاحب کند و برای اینکه قرابتی با خانواده سلطنت بیابد تسالونیک^۱ دختر فیلیپ دوم و خواهر اسکندر را گرفت. بعد در جلگه پالن^۲

پس از کشته شدن المپاس

شهری بنا کرد موسوم به کاساندریا که در مقدونیه از حیث جمعیت و خوبی اراضی و غیره اول شهر گردید. پس از آن کاساندر که از دیرگاه به قصد نابود کردن اسکندر، پسر اسکندر و مادر او رکسانه بود، خواست خیال خود را اجرا کند. ولی قبلاً لازم دید قدری تأمل کرده ببیند کشته شدن المپاس چه اثری در مردم می‌کند و نیز کارهای آنتی‌گون در آسیا به کجا می‌کشد. بنابراین مقتضی دید که عجلتاً اسکندر پسر اسکندر را که طفل بود با مادرش در جای مطمئن نگاهدارد تا موقع قتل هر دو برسد. با این مقصود او شهر آمفی‌پولیس را انتخاب کرده حاکم آن را گلو‌سیاس نامی از دوستان خود قرار داد. هم در این وقت اطفالی را که با اسکندر تربیت می‌شدند. از دور او پیرا کند و دستور داد با او چنان رفتار کنند که با طفل شخصی از سواد مردم می‌کنند. بعد او جوانان زبده مقدونی را طلبید تا قشونی ترتیب داده به پلوپونس برود. چنین بود اوضاع مقدونیه. اما پولیس‌پرخون که در ناکسیوم^۳ (از ولایت پربی) محصور بود، چون

1. Thessalonique

2. Pallène

3. Naxium (en Perrhébie)

خبر مرگ المپاس و وقایع دیگر مقدونیه را شنید فهمید که کار خانواده سلطنت یاس آور است و فرار کرده نزد آسید پادشاه سابق پیر رفت و بعد به اتولی درآمد تا با امنیت خاطر ناظر وقایع بعد باشد. اهالی او را گرم پذیرفتند (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۵۲).

اما کاساندر قشونی نیرومند جمع کرده به قصد اسکندر پسر پولیس پر خون به طرف یونان راند. زیرا یگانه کسی که لشکری داشت او بود و کاساندر می خواست منازعی نداشته باشد. او از تسالی به آسانی گذشت و تنگ ترموپیل را که اتولیان دفاع می کردند شکافته وارد ب اسی^۱ گردید. در اینجا باقی مانده اهالی تب که شهرشان را اسکندر پسر فیلیپ دوم زیر و زبر کرده بود نزد او آمدند و کاساندر آنها را دعوت کرد شهرشان را از نو بنا کنند. دیودور در اینجا گوید که این شهر بدبخت چندین دفعه در ازمنه گذشته زیر و زبر شده بود و اهالی آن محنت های زیاد دیده بودند. تپی ها پیشنهاد کاساندر را با شعف پذیرفتند و شهرهای مختلف یونانی هم همراهی کردند تا بعد از بیست سال این شهر به دست ب اسی ها از خرابه های خود برخاست و نه فقط آتنی ها بل یونانی های دیگر و حتی یونانی های ایتالیا و سیسیل نیز به بنای این شهر کمک کردند (کتاب ۱۹، بند ۵۴). کاساندر که به طرف پلوپونس می راند دانست که اسکندر پسر پولیس پر خون تنگ گرن^۲ را دفاع می کند و برای اینکه در این جای تنگ قوای خود را تلف نکند به مِگار رفته کشتی هایی ساخت و قشونش را با فیل ها به کشتی ها نشانده به اپیدور^۳ واقع در پلوپونس درآمد و از آنجا به آرگس رفته اهالی آن را مجبور کرد از اسکندر برگشته طرفدار او گردند. بعد در ولایت مسنی شهرهایی گرفت و چون اسکندر پسر پولیس پر خون نمی خواست جنگ کند ساخنوی در تحت ریاست مولیکوس^۳ در گرانی^۴ گذارده به مقدونیه برگشت^۵ (۳۱۵-۳۱۶ ق. م).

1. Béotie

2. Epidaure

3. Molycus

4. Granie

۵. برای دانستن محل های مذکور به نقشه یونان در این تألیف رجوع شود.

فصل چهارم. اتحاد اول جانشینان دیگر بر ضد آنتی‌گون

مقدمه جنگ‌هایی که در سال ۳۱۶-۳۱۷ ق.م خاتمه یافت مقدمات تجزیه امپراطوری اسکندر بود. قتل آریده - فیلیپ و اوری‌دیس و محکوم گشتن المپاس به اعدام ثابت کرد که جاه‌طلبی سرداران اسکندر نخواهد گذاشت دولت او ولو به شکلی که داشت یعنی به صورت اسمی بی‌رسم باقی بماند. رُکسانه با پسرش اسکندر در شهر آمفی‌پولیس محبوسند، کاساندر در مقدونیه مدّعی سلطنت است، لیزیماک مالک الرقاب تراکیه، آنتی‌گون پادشاه آسیا و بطلمیوس حکمران بالاستقلال مصر. اگر داعیه سلکوس را هم به سلطنت بابل در نظر گیریم روشن است که دولت اسکندر به پنج قسمت شده، هر کدام از قسمت‌ها دولتی است که از دولت دیگر تمکین ندارد. باوجود این، مادامی که پادشاه یعنی رُکسانه زنده است وحدت امپراطوری ولو صورتاً هنوز محفوظ است و اسم بی‌مستایی این قسمت‌ها یا دولت‌های مختلف را با یکدیگر ارتباط می‌دهد. ولی دیری نگذرد که این اسم را هم از میان بردارند و دولت‌هایی بوجود آیند که چندی امرار حیات کنند و بعضی آنها بدرخشند. ولی بعد در انحطاط افتاده جزء ایران پارتی یا دولت روم گردند. این است به طور اجمال عاقبت این دولت‌ها. اکنون مقتضی است که بیش از این از وقایع پیش نیفتیم و جریان تاریخ را متابعت کنیم.

آنتی‌گون و سلکوس آنتی‌گون پس از کارهایی که ذکر شد آس‌پیساس^۱ نامی را از اهل شوش والی این ایالت کرده خواست تمام ثروت خود را به کنار دریا حمل کند (دیودور اینجا هم معلوم نکرده که مقصودش کدام دریا است. ولی از فحوای کلام او بیاید که مقصودش دریای مغرب بوده). بنابراین با قشونش عازم بابل گردید. سلکوس او را مانند پادشاهی پذیرفت و ضیافتی برای تمام لشکر او داد. ولی وقتی که آنتی‌گون خواست معلوم دارد که عایدات سلکوس چیست، او صریحاً اظهار کرد که این مطلب به آنتی‌گون

ربطی ندارد و مقدونی‌ها این ایالت را در ازای خدماتش در زمان اسکندر به او داده‌اند. از این زمان بین او و آنتی‌گون خصومت افتاد و چون سلکوس ترسید که مبادا آنتی‌گون او را هم مانند پی‌تون نابود سازد با پنجاه نفر سوار فرار کرد تا نزد بطلمیوس رود. آنتی‌گون وقتی که شنید که سلکوس فرار کرده بسیار مشعوف گشت، چه سوابق دوستی مفصلی با او داشت و نمی‌خواست با او طرف شود و با فرار سلکوس ایالت ثروتمند بابل بی‌زحمت از آن او می‌شد. ولی بعد کلدانی‌ها نزد او رفته گفتند که اگر سلکوس جان به در برد روزی آقای آسیا خواهد بود و اگر آنتی‌گون با او بجنگد هلاک خواهد گشت. اگرچه آنتی‌گون به پیشگویی‌ها عقیده نداشت اما چون پیشگویی کلدانیان را درباره اسکندر به خاطر آورد بیمناک گردیده و به تعقیب سلکوس پرداخت. ولی به او نرسید (۳۱۵ ق. م). سلکوس خود را به مصر رسانیده بنای شکوه را از آنتی‌گون گذارد و گفت: این شخص به سبب بهره‌مندی‌هایش خود را باخته. او پی‌تون را کشت، ولات را تغییر داد، په‌ستاس را از پارس بیرون کرد و زود باشد که به تو پردازد. خلاصه، به قدری بطلمیوس را ترسانید که او در تدارک جنگ شد. بعد سلکوس رسولانی نزد کاساندر و لیزیماک فرستاد تا چیزهایی را که به بطلمیوس گفته بود به آنها هم برسانند و انتشار بدهند. آنتی‌گون چون از اقدامات سلکوس آگاه گردید به نوبت خود اشخاصی را نزد بطلمیوس و کاساندر و لیزیماک فرستاد تا نگذارند حرف‌های سلکوس مؤثر افتد. ولی نتیجه حاصل نشد. توضیح آنکه سه نفر مزبور برضد آنتی‌گون قیام کردند و جنگی شروع شد که خیلی طولانی بود و تا سال ۳۰۱ ق. م امتداد یافته دولت اسکندر را که قبل از این جنگ هم اسمی بی‌رسم بود بکلی از صفحه روزگار نابود کرد.

آنتی‌گون از بابل به کیلیکیه رفت و ده‌هزار تالان از کیندش به دست آورد. در این وقت عایدات خودش هم یازده هزار تالان بود^۱.

وقتی که آنتی‌گون در سوریه بود رسولان لیزیماک و کاساندر در
مذاکرات و
 رسیده به او گفتند که باید کاپادوکیه و لیکیه را به کاساندر واگذارد.
آغاز خصومت
 فریگیه سفلی (هلس پونت) را به لیزیماک، سوریه را به بطلمیوس
 و بابل را به سلکوس. بعد رسولان خواستند آنتی‌گون آنچه را که از جنگ با او من به دست
 آورده بود با کاساندر و لیزیماک و سلکوس تقسیم کند. بالاخره سفر اعلام داشتند که اگر

۱. دو مبلغ مذکور به ۱۱۵ میلیون فرنک طلا یا ۵۷۵ میلیون ریال پول کنونی [۱۳۱۰ شمسی. و] می‌رسید.

آنتی‌گون این تکالیف را نپذیرد همه به او اعلان جنگ خواهند داد. آنتی‌گون بی‌محابا جواب داد که برای جنگ کاملاً حاضر است. پس از آن سفر رفتند و سه سردار مزبور در تهیّه جنگ با آنتی‌گون شدند (۳۱۵ ق. م). میدان‌های این جنگ در یونان و آسیا بود. آنتی‌گون کوشید به اروپا برود. زیرا حس می‌کرد که جنگ قطعی در آنجا خواهد شد و دیگر مقدونیّه نیز دولت اسکندر بود. ولی دشمنانش به قدری او را در آسیا مشغول و گرفتار داشتند که مجال نکرد به اروپا بگذرد. بنابراین او سرداران خود را به یونان فرستاد. اما اوضاع یونان خیلی درهم و برهم و پیچیده بود. شهرهای یونان باهم ضدیت می‌کردند و در هر شهر حزب‌های گوناگون به جان یکدیگر افتاده بودند. کاساندر به اُلِیگارشی^۱ یعنی حکومت عدّه قلیل تکیه داده بود. پولیس‌پرخون و پسرش اسکندر که اکنون با آنتی‌گون متحد بودند چند محلّی بیش در پلوپونس نداشتند و کاساندر خیلی قوی بود. بنابراین آنتی‌گون خواست از اشکالاتی که کاساندر در اِتولی^۲ و ایلیریه در پیش داشت استفاده کند و نیز در یونان حکومت ملّی را در مقابل حکومت عدّه قلیل قوّت بدهد. با این مقصود، آریستودِم می‌لتی^۳ را به یونان فرستاد و او یونانی‌ها را تحریک کرد که آزادیشان را استرداد کنند. یونانی‌ها با حرارت به طرف او رفتند. بطلمیوس چون وضع را چنین دید برای جلب یونانی‌ها به آنها نوشت که او هم مانند آنتی‌گون طرفدار جدّی حکومت ملّی است و در این زمینه تلاش کرد. ولی سردار آنتی‌گون زمینه مساعدتری یافته اِتولیان را با خود همراه کرده بود.

دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۵۷): آنتی‌گون چون اهمیّت این جنگ را دریافت مردمان و شهرهای مختلف و پادشاهانی را که به دوستی آنها می‌توانست اعتماد داشته باشد به طرف خود جلب کرد و برای اینکه اوامر و اخبار زودتر برسد، پستی سریع با چاپارها و مشعل‌ها ترتیب داد (این همان ترتیبی بود که در دوره هخامنشی معمول می‌داشتند و ذکرش در کتاب دوّم این تألیف گذشت. اما مقصود از پادشاهان، پادشاهان آسیای صغیر و ایران و صفحات مجاور هند است که پایین‌تر ذکرشان بیاید. م).

بعد آنتی‌گون به فینیقیّه رفت تا بحرّیه‌ای تأسیس کند و پادشاهان و حکام فینیقیّه و سوریّه را خواسته در صیدا و جبل (بیب لُس) طرابلس سه کارخانه و در کیلیکیّه چهارمین و در رُدِس پنجمین را تأسیس کرد و هشت هزار نفر عمه به کار انداخت. چوب را برای کشتی‌ها از جبل

1. Oligarchie

2. Etolie

3. Aristodème de Milet

لبنان تحصیل می‌کردند و آنتی‌گون امیدوار بود که بزودی پانصد کشتی به دریا بپندازد (همانجا، بند ۵۸). بعد او خودش به یافه^۱ و غزه رفته آن دو شهر را که طرفدار بطلمیوس بودند گرفت. ساخلوی در آنجاها گذارد، به صور قدیم برگشت و در تدارک محاصره صور گردید. در این اوان آریستودیم مأمور آنتی‌گون در پلوپونس با اسکندر پسر پولیس پر خون عقد اتحاد بست و بطلمیوس فرستاده دیگر آنتی‌گون که برادر یا خواهرزاده او بود، در کاپادوکیه با آس کل پیودور^۲ والی کاساندر جنگ کرد و صاحب این ایالت شد. بعد به طرف بی‌تی تیه رفته با پادشاه آن عقد اتحاد بست (کتاب ۱۹ بند ۶۰). پس از این کارها آنتی‌گون مجلسی در آسیای صغیر تشکیل کرده کاساندر را مقصر دانست، از اینکه المپاس را کشته، با اسکندر پسر رکسانه خیلی بد رفتار می‌کند، تسالونیک را مجبور کرده زن او شود تاج و تخت مقدونیه را به دست آرد، آلتیان بدترین دشمنان مقدونیه را در شهری که ساخته (مقصود شهر کاساندریا است که ذکرش گذشت) جا داده و شهر تب را که مقدونی‌ها خراب کرده بودند از نو بنا می‌کند. این مجلس که مرکب از سربازان و مسافرین خارجه بود فرمانی صادر کرد که اگر کاساندر شهرهایی را که بنا می‌کند خراب نکند، اسکندر پسر رکسانه را به مقدونی‌ها ندهد و مطیع آنتی‌گون که نایب السلطنه است نگردد دشمن وطن است و تمامی یونانی‌ها از هر ساخلو خارجی آزادند و استقلال کامل دارند (۳۱۵ ق. م). این فرمان در همه جا انتشار یافت و مقصود آنتی‌گون این بود که در یونان طرفداران زیاد پیدا کند و در آسیای علیا همه را به اشتباه اندازد که او برضد اسکندر پسر اسکندر نیست. زیرا ولات عقیده داشتند که آنتی‌گون می‌خواهد او را از سلطنت خلع کند. بطلمیوس چون شنید که مجلس سربازان فرمانی راجع به آزادی یونان صادر کرده او نیز فرمانی به همان مضمون انتشار داد تا بنماید که کمتر از آنتی‌گون طرفدار آزادی و استقلال یونان نیست. زیرا می‌دید که در این مبارزه اهمیت یونان تا چه اندازه است. در خلال این احوال آنتی‌گون کشتی‌هایی که در رُدش می‌ساخت حاضر شد و او شهر صور را از خشکی و دریا در محاصره گذارده پس از پانزده ماه به واسطه قحطی و گرسنگی آن را مجبور کرد تسلیم شود. پس از این وقایع بطلمیوس لاگس (یعنی حکمران بالاستقلال مصر) با آساندر پادشاه کاریه که شهرهای زیاد در اطاعت خود داشت عقد اتحاد بست و در پلوپونس درصدد جنگ با اسکندر پسر پولیس پر خون برآمد. از طرف دیگر

کاساندر به پلوپونس رفته بهره‌مندی‌هایی یافت و پس از آن به اسکندر پسر پولیس‌پرخون که شکست خورده بود تکلیف کرد که اگر طرفدار او شود ریاست قشون خود را در پلوپونس به او خواهد داد. اسکندر که از ابتدا برای همین مقصود با کاساندر جنگ می‌کرد این پیشنهاد را پذیرفت و رئیس قشون پلوپونس گردید. سپس پولی‌کلیت، سردار سیلکوس و بطلمیوس، پری‌لائوس^۱ سردار آنتی‌گون را در کاریّه با حيله جنگی در خشکی و دریا شکست داد و پس از چندی در محلی موسوم به اِکْ رِگما^۲ که در سرحد مصر و فلسطین واقع بود ملاقاتی بین آنتی‌گون و بطلمیوس روی داد و چون آنتی‌گون پیشنهادات بطلمیوس را نپذیرفت، او به مصر برگشت (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۶۴). در ۳۱۴ ق.م اسکندر پسر پولیس‌پرخون را آلکسیون^۳ نامی که نقاب دوستی به رو داشت ولی باطناً دشمن بود، در سی‌کیون^۴ واقع در پلوپونس کشت و زن اسکندر کراتی‌زی‌پولیس^۵ نام بعد از شوهر فرماندهی قشون را به دست گرفت و از جهت رفتار خوش و نیکی‌هایی که به فقرا و ضعفا می‌کرد مورد محبت سربازان گردید. او بعد شورش را در شهر سی‌کیون برطرف کرد و در این شهر ملکه شد. عقل او را بسیار ستوده‌اند (همانجا، بند ۶۷).

در همین سال آنتی‌گون چون خبر یافت که کاساندر می‌خواهد به آسیا عبور کند پسرش دِمتریوس^۶ را با قشونی نیرومند و سردارانی مجرب که در زمان اسکندر در قشون‌کشی‌های او کار کرده بودند در سوریه گذارد تا جلو بطلمیوس مصری را بگیرد و خودش عازم آسیای صغیر شد. در این قشون که عده‌اش تقریباً به ۱۴۰۰۰ نفر می‌رسید ۴۰۰ نفر کماندار و فلاخن‌دار پارسی بودند و ۴۰ فیل هم به این سپاه ضمیمه شده بود. آنتی‌گون در آسیای صغیر به فریگیه رفت و در آن ولایت زمستان را گذراند (۳۱۴ ق.م).

در ۳۱۳ ق.م جنگ دوام داشت. کاساندر که کاریّه را تصرف کرده بود با آنتی‌گون آشتی کرد به این شرایط که قشون خود را به آنتی‌گون بدهد و تمامی شهرهای یونان را تخلیه کند. آنتی‌گون هم ایالات سابق او را پس بدهد. پس از بستن این عهد، کاساندر از انعقاد آن پشیمان گشته سیلکوس و بطلمیوس را به کمک خود طلبید. آنتی‌گون چون این خبر بشنید در خشم شده قشون بری و بحری به یونان فرستاد تا استقلال و آزادی آنرا برقرار کنند.

1. Périlaüs

3. Alexion

5. Cratisipolis

2. Ecregma

4. Sicyone

6. Démétrius

در ۳۱۲ ق.م بطلمیوس مصری بهره‌مندی‌هایی در سیرن و قبرس داشت. بعد به تحریک سلکوس خواست دمتریوس پسر آنتی‌گون را از سوریه بیرون کند و با این مقصود از اسکندریه به پلوژیوم درآمده از آنجا از راه کوه به غزه رفت و دمتریوس هم به همانجا شتافت (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۸۰).

جدال غزه

تمام دوستان دمتریوس به او نصیحت می‌دادند که با سرداری کار-
آزموده مانند بطلمیوس سرپنجه نرم نکنند، ولی او این پندها را نشنید و چون خیلی جوان بود خواست با یک نبرد قطعی کار را یکسره کند. بنابراین، سربازان را در یکجا جمع کرده با اینکه مهیج بود بر کرسی نطق برآمد و فریاد زد: «ای سربازان دلیر باشید» پس از این فریاد سکوت محض حکمفرما شد. دیودور گوید که این سکوت بجا بود زیرا ذره‌ای تقصیر نه از حیث فرماندهی قشون می‌توانستند به او وارد آرند و نه از جهت رفتار سیاسی‌اش و به علاوه دمتریوس قامتی داشت بلند و ظاهری شکیل، صبیح و جذاب. اهمیت موقع هم بر توجه همه به حرفهای او می‌افزود. زیرا دمتریوس می‌خواست با دشمنی قوی‌تر از خود و با دو سرداری مانند سلکوس و بطلمیوس که در جنگ‌های اسکندر کارآزموده شده بودند و در این زمان غیرمغلوب به شمار می‌رفتند نبرد کند. باری او سربازان را با نطقی که مناسب موقع بود به جنگ تشجیع کرد و نوید پادشاهی و غنائم زیاد به آنها داد و پس از آن فوراً سپاه خود را برای جنگ یاراست. دیودور راجع به ترکیب سپاه دمتریوس گوید که هزار نفر نیزه‌دار و کماندار و پانصد نفر فلاخن‌دار پارسی جزو آن بودند (کتاب ۱۹، بند ۸۱). وقتی که پیکار شروع شد در ابتدا دمتریوس بهره‌مند بود. ولی به زودی سلکوس و بطلمیوس جناح دشمن را احاطه کردند. جدالی سخت در گرفت و نیزه‌داران غالباً خرد شدند. بعد جنگ با شمشیر شروع گردید و از هر دو طرف رشادت‌ها نمودند. فیل‌های دمتریوس در ابتداء تلفات زیاد به دشمن وارد کردند. ولی بعد از زیادی زخم‌ها خشمناک گشته برگشتند و در صفوف خودی باعث خسارات شدند. بالاخره وقتی که فیل‌بانان از تیرهای دشمن افتادند، فیل‌ها فرار کردند و سواران نیز. در این وقت دمتریوس هر قدر کوشید که عده‌ای را از جنگی‌ها جمع کند بهره‌مند نشد: هرکس در فکر فرار بود و بالاخره خود دمتریوس هم از دشت نبرد خارج شده به غزه رفت. چون بعض سواران داخل شهر شده بودند تا بار و بئه خودشان را بردارند و بدین جهت دروازه‌های شهر باز مانده بود در میان این وحشت و اضطراب و همه‌همه و غوغا فراموش کردند دروازه‌ها را ببندند و در نتیجه بطلمیوس که در تعقیب دمتریوس بود داخل

شهر شده آن را تصرف کرد (۳۱۲ ق. م). دمتریوس از غزه فرار کرده به آزوتوس^۱ یعنی محلی بین غزه و آسکالون^۲ رفت (به نقشه فینیقیه و فلسطین در این تألیف رجوع شود) و بعد با دشمن داخل مذاکره شد که بگذارد جسد کشتگان را از میدان جنگ بردارند. بطلمیوس و سلکوس این اجازه را دادند و اسرایی را که از خانواده دمتریوس بودند با بار و بنه او پس فرستاده پیغام دادند که آنها برای چیزها جنگ نمی‌کنند. جهت جنگ این است که وقتی که ستیزه با پردیگاس و او من در گرفته بود آنتی‌گون با سلکوس و بطلمیوس اتحاد داشت. ولی پس از بهره‌مندی نخواست نتایج فتح را با متحدین خود تقسیم کند و سلکوس را از بابل براند. دیودور گوید که در این جنگ عده کشتگان ۵۰۰۰ نفر، عده اسرا ۸۰۰۰ نفر بود و بطلمیوس اسرا را به مصر فرستاد. بعد بطلمیوس داخل فینیقیه شده شهرهای آن را تصرف کرد و دمتریوس چون به واسطه فقدان سپاه نمی‌توانست کاری کند از پدر خود آنتی‌گون کمک طلبید و بعد به طرابلس رفته از شهرهای کیلیکیه قشون خواست.

بازگشت

سلکوس به بابل

سلکوس پس از شکست دمتریوس ۸۰۰ نفر پیاده و ۲۰۰ سوار از بطلمیوس گرفته به طرف بابل رفت تا ایالت سابق خود را به دست آورد. اگرچه عده‌ای که با خود داشت برای اجرای نقشه‌هایش خیلی کم بود. ولی امیدوار بود که بابلی‌ها چون او را می‌خواهند همراهی خواهند کرد و دیگر اینکه چون قوای آنتی‌گون پراکنده است تا او بخواهد قوه‌ای زیاد برضد او به کار اندازد سلکوس کار خود را کرده است. دوستان و رفقای او از جهت کمی عده جنگی‌های او نگران بودند و او را از رفتن به بابل منع می‌کردند. ولی سلکوس در جواب آنها چنین می‌گفت: «رفقای قدیم اسکندر باید نه به قوه تکیه دهند و نه به پول. زرنگی و مهارت آنها باید تکیه گاهشان باشد و دیگر اینکه خدایان به من خبر داده‌اند که عاقبت کارم خوب خواهد شد. زیرا هاتف معبد برانخیزد (در نزدیکی می‌لت) گفته است که من پادشاه خواهم شد و اسکندر هم در خواب همین آتیه با عظمت را به من نوید داده است. بالاخره انسان نمی‌تواند چیزهای بزرگ انجام بدهد مگر اینکه از مشقات و مخاطرات نهراسد» (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۹۰). مورخ مذکور گوید سلکوس با رفقای خود مانند اشخاص مساوی رفتار می‌کرد تا آنها را برای تحمّل زحمات و خطرات حاضر سازند.

سلکوس وقتی که وارد بابل شد عده زیادی از اهالی به استقبال او شتافته اظهار داشتند که برای خدمتگزاری حاضرند. زیرا در مدت چهار سال او والی آنها بود و با اهالی رفتاری خوش داشت. بعد بزودی پولی آرک^۱ که یکی از مدیران این ایالت بود وارد شده هزار نفر سرباز برای او آورد. طرفداران آنتی‌گون چون همراهی اهالی را با سلکوس دیدند جرأت نکردند با او ضدیت کنند و به ارگ بابل پناه بردند. سلکوس آنرا محاصره کرده گرفت. بعد دوستان خود را که پس از حرکت او به مصر گرفته در محبس انداخته بودند آزاد ساخت و چندان نیکی به مردم کرد که همه به او گرویده حاضر شدند جداً با او همراهی کنند.

نیکاتور و سلکوس
نیکاتور رئیس قشون ماد همین که شنید سلکوس به بابل آمده لشکری به عده ۱۰۰۰۰ پیاده و ۷۰۰۰ سوار از ماد و پارس و صفحات مجاور گرد آورده به قصد جنگ با او به طرف بابل رفت و سلکوس با ۳۰۰۰ پیاده و ۴۰۰ نفر سوار به جنگ او شتافت تا مجال به او ندهد و بعد برای اینکه ناگهان بر او بتازد پس از گذشتن از دجله در باتلاق‌هایی قشون خود را پنهان داشت. نیکاتور وقتی که به دجله رسید چون اثری از دشمن نیافت پنداشت که سلکوس به جاهای دوردست فرار کرده و عده سربازان او را حقیر شمرده به حفاظت و پاسبانی اردوی خود چندان توجه نکرد. سلکوس بر اثر این غفلت شبانه به اردوی او تاخته اختلالی پدید آورد و جنگی بین پارس‌ها و سلکوس روی داد که او اگر^۲ والی و چند نفر دیگر از رؤساکشته شدند. بقیه قشون نیکاتور از آنتی‌گون ناراضی گشته به سلکوس پیوست و نیکاتور از بیم اینکه سربازانش او را گرفته به سلکوس تسلیم کنند فرار کرده به کویر رفت. بعد سلکوس قشون نیکاتور را به قوه خود ضمیمه کرده ماد و خوزستان را گرفت و از این زمان تجمّلات و دبدبه پادشاهی را اتخاذ کرد (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۹۲). این واقعه در ۳۱۲ ق. م روی داد و سلوکی‌ها این سال را ابتدای تأسیس دولت سلوکی و مبدأ تاریخ قرار دادند.

بهره‌مندی دِمتریوس
بطلمیوس که پس از فتح غزه در سوریه نشسته بود وقتی که شنید دِمتریوس در کیلیکیه باقشونی به طرف سوریه می‌رود، سیس^۳ نام مقدونی را با قشونی برای دفع او فرستاد. ولی دِمتریوس به وسیله جاسوسانش اطلاع یافت که اردوی سردار مزبور چندان حفاظتی ندارد. بنابراین بار و بنه خود را در محلی گذارد و با

1. Polyarque

2. Evagre

3. Cillès

قشونی سبک اسلحه در طلوع صبح بر او تاخته بر تمامی قوه‌اش غالب آمد و خود سیلس را هم اسیر کرد. بعد او به پدرش آنتی‌گون نوشت که به سوریّه بیاید و او به کمک پسرش شتافت. در این احوال بطلمیوس با سرداران خود مشورت کرد در سوریّه بماند یا به مصر برگردد تا جنگ او با آنتی‌گون در مصر روی دهد. آنها گفتند که طرف شدن با عده‌ای بیشتر، آنهم در تحت فرماندهی سرداری مانند آنتی‌گون که تا حال غیر مغلوب بوده صلاح نیست. بر اثر این مصلحت‌بینی بطلمیوس شهرهای عمده فینیقیّه و فلسطین را مانند عکّه و یافّه و سامره^۱ و غزه خراب کرده به مصر برگشت.

آنتی‌گون و انباط
آنتی‌گون پس از اینکه بر تمام سوریّه و فینیقیّه تسلط یافت خواست با اعراب نبطی بجنگد. زیرا می‌پنداشت که نبطی‌ها با او دشمن‌اند. با این مقصود ۴۰۰۰ پیاده سبک اسلحه و ۶۰۰ سوار به سرداری آتنه^۲ نام داده گفت بر اعراب مزبور ناگهان بتازد و دارایی آنها را تصرف کند. دیودور در اینجا بدو اطلاعاتی راجع به این اعراب و مساکن و وضع زندگانی آنها می‌دهد که قابل توجه است. مورّخ مذکور گوید (کتاب ۱۹، بند ۹۴): اعراب نبطی در کویرهایی زندگانی می‌کنند و اسم وطن خود را به محل‌هایی می‌دهند که در آنجاها نه خانه‌ای دیده می‌شود نه رودی و نه چشمه‌ای که آب فراوانی به قشون دشمن بدهد. موافق قانونی هر عرب نبطی باید از بنا کردن خانه و بذرافشانی و کاشتن درخت‌های مشمر و خوردن شراب امتناع ورزد و هرکس برخلاف این قانون رفتار کند مستحقّ اعدام است. نبطی‌ها این قانون را مجری می‌دارند و معتقدند که هرکس این احتیاجات را برای خود ایجاد کند بنده اشخاصی می‌شود که این حوایج او را برآورند. شغل اینها تربیت شتر و گوسفند است و در کویرها زندگانی می‌کنند. تمام اعراب زندگانی بدوی دارند. ولی انباط که عده‌شان از ۱۰۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند غنی‌تر از اعراب دیگرند. زیرا تجّاری که از عربستان خوش‌بخت (عربستان جنوبی) مال التّجاره حمل می‌کنند، کُنْدر و مَرْمَک و عطریّات گرانبها به نبطی‌ها می‌فروشند و آنها این امتعه را در سواحل دریا به فروش می‌رسانند. انباط به استقلال خودشان بسیار علاقه‌مندند و هرگاه دشمنی به ولایت آنها نزدیک شود به کویرها فرار می‌کنند چنانکه به قلعه‌ای پناه برند. این کویرها فاقد همه‌چیز است و کسی غیر از خود انباط به این جاها دسترسی ندارد. در این کویرها انباط آب‌انبارهایی ساخته درش را گرفته‌اند

چنانکه بجز خودشان کسی از این آب‌انبارها اطلاعی ندارد و خودشان هم در مواقع لزوم موافق‌علاماتی می‌توانند این محل‌ها را یافته خود و حشمشان را سیراب کنند. غذای این اعراب گوشت است و شیر و چیزی که به طور طبیعی زمین به عمل می‌آورد. یک نوع درخت فلفل در مملکتشان می‌روید و عسل وحشی زیاد دارند و آنرا با آب مخلوط کرده می‌آشامند. پس از آن دیودور چنین گوید: روز عیدی نزدیک شد و انباط عازم گشتند به جایی که محل اجتماع همه است برای خرید و فروش بروند. این‌ها قبلاً زنان و کودکان و پسر مردان و خواسته‌های خودشان را در پطرا^۱ که در دو روز راه از ولایت معموره است جا دادند. این محلّ حصاری ندارد ولی قلعه‌ای محکم به شمار می‌آید. در این وقت آتنه موقع را مناسب دید به پطرا حمله کند و بنابراین از ولایتِ اِدومیان ۲۲۰۰ استاد (۷۳ فرسنگ) در سه شبانه‌روز پیموده در وسط شب وقتی که اعراب بی‌خبر بودند بر آنها تاخت. بعضی آنها را کشته برخی را اسیر کرد و مقدار زیادی گندر و مُرمگِی از انبارها بیرون کشیده و پانصد تالان^۲ پول برداشته زود از پطرا بیرون رفت تا مبادا کمکی به اعراب برسد و کار او سخت شود (دیودور گوید که فقط یک پاس شب توقف کرد). یونانی‌ها پس از بیرون رفتن از پطرا دویست استاد (هفت فرسنگ) راه رفته از شدت خستگی اردو زدند. زیرا یقین داشتند که دشمن اگر هم بخواهد آنها را تعقیب کند نخواهد رسید. اما اعرابی که به جشن‌های عید مشغول بودند همین که از واقعه پطرا آگاه شدند به محلّ مزبور شتافتند و پس از اینکه از زخمی‌ها کیفیات آن یادداشتند، به عده ۸۰۰۰ نفر به تعقیب دشمن پرداختند. از طرف دیگر اسرای بُبطی که در اردوی یونانی بودند همین که از نزدیک شدن انباط اطلاع یافتند فرار کرده خودشان را به آنها رسانیدند و محل و موقع دشمن را نشان دادند. در نتیجه اعراب شبانه بر یونانی‌ها که غرق خواب بودند تاختند و عده زیادی را از سپاهیان سر بریده یا با تیر از پای درآوردند. خلاصه آنکه از پیاده نظام کسی جان در نبرد و از سواران فقط پنجاه نفر فرار کرد. دیودور در اینجا گوید (کتاب ۱۹، بند ۹۵): چنین بود شکست فاحس آتنه پس از بهره‌مندی درخشانی که داشت. اشخاص عادی از بهره‌مندی خود به خواب می‌روند. بنابراین بعضی فلاسفه عقیده دارند که تحمّل بدبختی آسان‌تر از استفاده‌ای است که انسان می‌تواند از سعادت بکند. زیرا در موقع بدبختی آینده ما را نگران می‌دارد ولی در روزهای سعادت ما در فکر آینده نیستیم و همین بی‌قیدی ما را در غفلت می‌اندازد.

1. Petra

۲. دو میلیون و هفتصد و پنجاه هزار فرنک طلا یا سیزده میلیون و هفتصد و پنجاه هزار ریال.

پس از اینکه انباط به این خوبی دشمنان خود را تنبیه کردند، با مال و منال زیاد به پطرا برگشتند و نامه‌ای به خط سربانی به آنتی گون نوشته او را از جهت تعدّیش توبیخ و از خودشان دفاع کردند. آنتی گون چون می خواست نبطی‌ها را اغفال کند جواب داد که آنها محقّانند از خود دفاع کنند و تقصیر از آرنه است که برخلاف دستور او رفتار کرده ولی در باطن می خواست ناگهان بر اعراب بتازد. بعد هرچند انباط از جواب آنتی گون خوشنود گشته از نگرانی بیرون آمدند ولی احتیاط را هم از دست نداده بر بلندی‌ها دیده بانانی گماشتند تا اگر حمله‌ای از طرف آنتی گون بشود آگاه گردند. پس از اینکه آنتی گون به عقیده خودش اعراب را اغفال کرد ۴۰۰۰ پیاده کار آزموده با ۴۰۰۰ سوار برگزیده به پسرش دمتریوس داد و او را مأمور کرد ناگهان بر انباط تاخته آنها را سخت تنبیه کند. دمتریوس برای اینکه حرکت خود را پنهان بدارد از بیراهه سه روز راه پیمود. ولی دیده بانان انباط حرکت دشمن را دریافته با آتش‌ها این خبر را به هموطنان خود رسانیدند و آنها ساخلوی برای دفاع پطرا گذارده و حشمتان را به گله‌هایی تقسیم کرده به صحرا رفتند. دمتریوس به پطرا نزدیک شده آن را محاصره کرد و چون نتوانست قلعه را بگیرد یورش به روز دیگر محوّل گشت. در این روز وقتی که دمتریوس می خواست حمله کند یکی از اعراب نبطی فریاد زد: «ای دمتریوس پادشاه، چه از جان ما می خواهی، چرا با ما می جنگی؟ با مائی که مساکنمان در کویر است. نه آب داریم نه غله نه شراب و نه چیزی که مورد احتیاج شما باشد. ما بدین جاها که فاقد چیزهای ضروری زندگانی است پناه آورده ایم تا برده نشویم. ما یک زندگانی دور از تمدن برگزیده ایم و به شما هم آزاری نرسانیده ایم. از تو و از قدرت خواستاریم که بی عدالتی نسبت به ما روا مدارید. هدایای ما را پذیرفته دور شوید و ما را دوستان خود بدانید زیرا اگر هم بخواهی در اینجا روزی چند بمانی از جهت نبودن آب و آذوقه نخواهی توانست این کار کنی و دیگر تو قادر نیستی وضع زندگانی ما را تغییر دهی و اگر هم چند نفر اسیر بگیری، این‌ها بردگانی خواهند بود که نخواهند توانست در تحت قانونی دیگر زندگانی کنند».

دمتریوس پیشنهاد نبطی‌ها را پذیرفته لشکرش را از پطرا دور کرد و بعد فرستادگانی خواسته عهد صلح بست. پس از آن به ساحل دریاچه آسفالتیت^۱ عزیمت کرده و از آنجا به نزد پدرش رفت. آنتی گون پس از اینکه از گزارشات آگاه شد، پسرش را از عقد صلح سرزنش کرده گفت این بیگانگان آشتی را بر ضعف تو حمل خواهند کرد نه به جوانمردیت و بعد راجع

به دریاچه قیر پنداشت که می‌تواند عایدات زیادی از اینجا بردارد و با این مقصود هی‌پرونیوم^۱ مورخ را مأمور کرد که قیر این دریاچه را حمل کرده به انبارهایی برای فروش بریزد. او کشتی‌هایی ترتیب داده به این کار پرداخت. ولی اعراب به عدد ۶۰۰۰ نفر در کرجی‌هایی که از نی ساخته بودند حمله کرده تقریباً تمام کسان هی‌پرونیوم را کشتند و آنتی‌گون چون کارهای مهم‌تری داشت این قضیه را دیگر تعقیب نکرد (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۹۶-۱۰۰).

در این وقت نامه‌هایی از نیکاتور و از ایالات آسیای علیا به او رسیده بود و اینها بهره‌مندی‌های سلکوس را خبر می‌دادند. آنتی‌گون بر اثر وحشتی که برایش دست داد، دمتریوس را با ۵۰۰۰ نفر پیاده مقدونی و ۱۰۰۰۰ سپاهی اجیر و ۴۰۰۰ سوار به بابل فرستاد تا آن ایالت را تسخیر کرده به سوریّه برگردد. پاتروکل^۲ والی سلکوس در بابل، چون عدد قوای دشمن را دید، نخواست جنگ کند و از بابل بیرون رفته در کویر پنهان شد. بعضی دوستان سلکوس هم با آرخه‌لائوس^۳ نام بیرون رفتند و برخی به خوزستان درآمده در کنار خلیج پارس توقف اختیار کردند. دمتریوس به بابل رفته آن را خالی یافت و یک قلعه را گرفته در زیر قلعه دیگر معطل شد و بعد چون مدت غیبت او از سوریّه سرآمده بود نایبی با پاتروکل از طرف خود در بابل گذارده و ساخلوی مرکب از ۵۰۰۰ پیاده و ۱۰۰۰ سوار به او داده خود به سوریّه رفت در حالی که قلوب اهالی از جهت غارتی که سپاهیان او کرده بودند از او و پدرش برگشته بود.

چنین بود وقایع عمده اتحادی که برضد آنتی‌گون تشکیل یافت و از

نتیجه

آن به خوبی دیده می‌شود که در آسیا با وجود بهره‌مندی بطلمیوس در جنگ غزه بالاخره برتری با آنتی‌گون گردید. در اروپا هم هرچند کاساندر بسیار کوشید ولی باز در یونان بهره‌مندی‌هایی که به آن امیدوار بود نیافت. بنابراین کاساندر و بطلمیوس و لیزیماک در ۳۱۱ ق.م عهد صلحی با آنتی‌گون منعقد داشتند. شرایط این صلح چنین بود: ۱. کاساندر سپهسالار قشون اروپایی خواهد بود تا زمانی که اسکندر پسر رُکسانه به حدّ رشد برسد. ۲. لیزیماک به سمت پادشاه تراکیّه باقی خواهد ماند. ۳. بطلمیوس آقای مصر و شهرهای سرحدی آن و لیبیا و اعراب مجاور است. ۴. آنتی‌گون صاحب اختیار تمامی آسیا است. ۵. یونانی‌ها استقلال دارند.

راجع به این عهد صلح باید گفت که دیری نگذشت که هریک از متعاهدین بهانه‌ای برای نقض مواد آن یافتند تا بر مستملکات خودشان بیفزایند.

1. Hiéronymus

2. Patrocle

3. Archélaüs

فصل پنجم. کشتار در خانواده اسکندر. کارهای سلکوس

قتل رُکسانه و اسکندر
پسر اسکندر

پس از آن کاساندر چون دید که اسکندر پسر اسکندر بزرگ شده و در مقدونیه صحبت از این است که او را از محبس بیرون آورده بر تخت بنشانند از عاقبت این کار ترسید و هلاک خود را در آن دید. بنابراین به گلوسیاس^۱ رئیس محبس نوشت که سر رُکسانه و اسکندر را ببرد، تن آنها را پنهان دارد و چنان کند که اثری از این دو قتل نماند. این امر مجری گردید و کاساندر و لیزیماک و بطلمیوس و آنتیگون از این واقعه خوشنود شدند، چه آنها همواره نگران بودند که مبادا اسکندر پسر اسکندر بزرگ شده بر تخت نشیند و ملک پدر را از آنها بخواهد. از این زمان اشخاص مذکور امیدوار گشتند که بر ممالکی که در تصرفشان است بی منازع سلطنت خواهند کرد (۳۱۱ ق.م).

ژوستن شرح واقعه را طور دیگر نوشته. مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۵، بند ۲): چون کاساندر می‌دید که مردم مقدونیه احترامی بزرگ برای نام اسکندر دارند (مقصود پسر فیلیپ دوم است) و ممکن است که هراکل پسر چهارده ساله او را به تخت نشانند، دستور داد این پسر را با مادرش برسین^۲ (دختر آرتیباذ) بکشند و برای اینکه این راز در موقع مراسم دفن افشا نشود تن هر دو را در نهان چال کنند. بعد مثل اینکه برای کاساندر کم بود که اسکندر را کشت و مادرش اُلُمپاس و یکی از پسران او را هم نابود کرد. او خواست پسر دیگر اسکندر را نیز با مادرش رُکسانه بکشد و این دو نفر را هم به قتل رسانید. او می‌پنداشت که فقط از راه جنایات ممکن است دولت مقدونیه را به دست آورد (ژوستن چنانکه گذشت عقیده داشته که اسکندر پسر فیلیپ دوم بر اثر توطئه‌ای که در رأس آن آنتی پاتر قرار گرفته بود کشته شد). از نوشته‌های ژوستن چنین استنباط می‌شود که سر اسکندر و مادرش را بریده‌اند. ولی پوزانیاس در کتاب ۹، بند ۷ خود گوید که آنها را زهر دادند.

قتل هرکول

در باب پسر اسکندر از برسین که هراکل یا هرکول نام داشت روایت دیودور با نوشته‌های ژوستن تفاوت دارد. دیودور راجع به وقایع سنه‌ای که با سال ۳۱۰ ق. م مطابقت می‌کند، گوید (کتاب ۲۰، بند ۲۰): پولیس‌پرخون مانند پیش در پلوپونس بود. او فکر سلطنت را هنوز در مغز خود می‌پرورد و با کاساندر ضدیتی شدید داشت. بنابراین او هرکول پسر برسین را که در این هنگام ۱۷ ساله بود و در پرگام^۱ می‌زیست نزد خود طلبید تا او را به کمک اتولیان و دیگران بر تخت نشاند. سپس دیودور راجع به وقایع سال بعد نوشته (همانجا، بند ۲۸) که پولیس‌پرخون با قوای زیاد هرکول پسر اسکندر و برسین را به مقدونیه برد و کاساندر به استقبال پولیس‌پرخون شتافته در ستیم فالیا^۲ اردو زد. او دریافت که مقدونی‌ها مخالفتی با اینکه هرکول بر تخت نشیند ندارند. بنابراین سخت نگران گشته اشخاصی نزد پولیس‌پرخون فرستاد تا او را ملتفت سازند که اگر هرکول به تخت بنشیند آقا خواهد بود و پولیس‌پرخون باید اطاعت کند. ولی اگر او هرکول را نابود کند و با کاساندر بسازد می‌تواند با قشونی زیاد در پلوپونس حکمران باشد و هر دو باهم سلطنت کنند. با این وعده‌ها و نویدهای دیگر، پولیس‌پرخون اغوا شد و هرکول را به قتل رسانیده طرفدار کاساندر گردید.

قتل کِلثوپاتر

خواهر اسکندر

دیودور گوید (کتاب ۲۰، بند ۳۷): در خلال این وقایع (یعنی وقایع ۳۰۹ ق. م) کِلثوپاتر از سارد حرکت کرد تا نزد بطلمیوس برود. زیرا به طیب خاطر می‌خواست زن او گردد. این زن خواهر اسکندر فاتح پارس پسر فیلیپ دوم بود و بیوه اسکندر پسر پادشاه ایران که سفر جنگی به ایتالیا کرد. پس از مرگ شوهرش از جهت اینکه از خانواده سلطنت بود اشخاصی زیاد مانند: کاساندر، لیزیماک، آنتی‌گون، بطلمیوس و سرداران دیگر نامی اسکندر مایل بودند او را ازدواج کنند تا به وسیله این قرابت به تخت برسند. حاکم سارد که از طرف آنتی‌گون مأمور بود کِلثوپاتر را در تحت نظر داشته باشد مانع از حرکت او شد و موافق دستوری جدید به وسیله زنانی او را کشت. پس از آن، آنتی‌گون از بیم اینکه این قتل را به او نسبت دهند زنانی را که مقصّر دانستند، کشت و مراسم دفن ملوکانه‌ای برای جسد کِلثوپاتر ترتیب داد. چنین بود هلاک خواهر اسکندر که آنقدر اشخاص نامی خواهان ازدواج او بودند.

کارهای سلکوس

همین که دمتریوس از بابل خارج شد تا نزد پدر خود که در سوریه بود برود سلکوس با دبدبه و طُمطراق از ماد برگشت و چون دانست که آنتی‌گون به تدارکات جنگ با بطلمیوس مشغول است و فرصت نخواهد داشت به بابل بیاید توجه خود را به طرف ایالات شرقی ایران معطوف داشته در مدت ۹ سال چندان بهره‌مندی حاصل کرد که در ۳۰۲ ق. م مملکت وسیع او از طرف شمال تا رود سیحون و از مشرق تا پنجاب هند امتداد می‌یافت. در هند سلکوس به چندرگوت^۱ تا پادشاه قوی و نامی هندوستان که اسمش را یونانی‌ها ساندروکت^۲ توس^۳ نوشته‌اند برخورد و در ابتدا خواست با او بجنگد. ولی پس از قدری تأمل دید که این کاری است بس خطرناک و در نتیجه راضی شد که با او صلح کند به این شرط که نتیجه فتوحات اسکندر را در هند با قسمت بیشتر باختر و رُخج و بلوچستان، به پادشاه مزبور واگذارد و او در عوض ۵۰۰ فیل و مبلغ زیادی پول به سلکوس بدهد. بدین ترتیب عهد صلح بسته شد و سلکوس به عنوان وثیقه عهد و پیمان دختر خود را به پادشاه هند داد (پادشاه مزبور هند جد آسکا^۴ بود و این پادشاه هم در تاریخ به عظمت‌شان معروف است. م. ۰).

سلکوس وقتی که به توسعه قلمرو حکمرانی یا سلطنت خود مشغول بود به ممالک خود تشکیلاتی داد و برای اینکه ولات و حُکام نتوانند یاغی شوند ممالک وسیع خود را به هفتاد و دو قسمت تقسیم یعنی بعض ایالات و ولایات را کوچکتر کرد. بعد مقرر حکمرانی را از بابل به محلّ قدیم آپیس^۴ که در کنار راست دجله واقع بود و در کتاب دوم این تألیف کراراً ذکرش گذشته انتقال داد و آن را سلوکیه نامید (قسمتی از تیسفون یا مداین قرون بعد). تغییر مقرر حکمرانی از این جهت بود که نفوذ تمدن یونانی در شهری بزرگ مانند بابل با ابّهت تاریخی آن پیشرفت نداشت و سلکوس خواست محلی را که گمنام بود برای نشر تمدن یونانی پایتخت ممالک خود قرار دهد.

برای حفظ ارتباط وقایع این مطالب را اجمالاً در اینجا ذکر کردیم تا در جای خود یعنی وقتی که از دولت سلوکی صحبت خواهد بود مشروحاً به آن رجوع کنیم.

1. Tchandragupta

2. Sandrocottus

3. Asoka

4. Opis

فصل ششم. اتحاد ثانوی جانشینان بر ضد آنتی‌گون

مقدمه

بالا‌تر گفته شد که در سنه ۳۱۱ ق.م متّحدین اتحاد اوّل چون از عهده آنتی‌گون برنیامدند، به شرایطی که ذکر شده با او صلح کردند. ولی با این صلح آرامشی در دولت سابق اسکندر حاصل نشد. زیرا جاه‌طلبی هریک از سرداران نامی اسکندر مانند کاساندر و لیزیماک و بطلمیوس و نیز سلکوس که در صلح مزبور کنار مانده بود، مانع شد از اینکه هرکدام از آنها به آنچه دارند، قناعت ورزند. از طرف دیگر آنتی‌گون که جنگ‌های متّحدین با او رویهم رفته به برتری او خاتمه یافته بود برای سرداران دیگر خطرناک به نظر می‌آمد. بنابراین باز پس از چندی کشمکش‌ها شروع گردید.

وقایع جنگ

بطلمیوس در یونان موفق نگشت و میدان را به آنتی‌گون واگذار. از طرف دیگر آنتی‌گون چون سلکوس را قوی دید با او کنار آمده توجه خود را به طرف مغرب معطوف داشت و در ۳۰۸-۳۰۷ ق.م دِمتریوس را با ۲۵۰ کشتی و پنج هزار تالان از اِفس به یونان فرستاد. او پس از اینکه داخل پیره بندر آتن شد، آزادی و استقلال آتن را اعلام کرده اظهار داشت که برای آزادی یونان آمده و باید مقدونی‌ها را به آن طرف ترموپیل عقب بنشانند. شعف و شادی آتنی‌ها را حدّی نبود و آنتی‌گون و پسر او دِمتریوس را چنانکه دیودور گوید ناجی و بَل خدا دانستند. بطلمیوس از این پیشرفت آنتی‌گون مضطرب گردیده بحرّیه‌ای تشکیل داد تا به سورّیه حمله کند و آنتی‌گون دِمتریوس را احضار و مأمور کرد به قبرس برود. در سالامین قبرس دِمتریوس مِه‌نِلاس^۱ سردار بطلمیوس را محاصره کرد و بعد جنگی در اینجا روی داد که بطلمیوس بکلی شکست خورده جزیره قبرس و برتری دریا را از دست داد (۳۰۶ ق.م). پس از این جنگ آنتی‌گون و پسرش دِمتریوس رسماً خودشان را پادشاه خواندند. سایر جانشینان هم همین عنوان را اتخاذ کردند تا از آنتی‌گون که می‌خواست وحدت امپراطوری را از نو برقرار کند عقب نمانند. بنابراین باید

گفت که در این وقت تجزیه دولت اسکندر رسماً اعلام شد. یعنی اسماً هم وحدت آن از میان رفت. فقط لازم بود که عملاً هم این تجزیه را مجری دارند. بنابراین بین بطلمیوس، سلکوس، کاساندر و لیزیماک مذاکراتی شروع گردید که اتحادی برضد آنتی‌گون تشکیل دهند. بر اثر این اتحاد آنتی‌گون با لشکری مرکب از ۸۰۰۰ پیاده و ۸۰۰۰ سوار و بحرّیه‌ای از ۱۵۰ کشتی عازم تسخیر مصر شد. ولی از جهت اقدامات احتیاطی بطلمیوس موفق نگردید. بعد آنتی‌گون برای اینکه خطوط ارتباطیّه بطلمیوس را با یونان قطع کند دمتریوس را به جزیره رُدِس فرستاد. محاصره این جزیره یکسال طول کشید و به واسطه شجاعت و مهارت اهالی رُدِس آنتی‌گون بهره‌مندی کلّی نیافت. بخصوص که کاساندر و لیزیماک به این جزیره آذوقه می‌رسانیدند. بالاخره صلحی بین این جزیره و آنتی‌گون انعقاد یافت و اهالی متحدین آنتی‌گون گشتند بی‌اینکه برضد بطلمیوس باشند (۳۰۵ ق.م). پس از آن جنگ در یونان به طول انجامید و دمتریوس در اینجا بهره‌مند بود. بعد او به قدری قوت یافت که می‌خواست به مقدونیه قشون بکشد. زیرا در این وقت متحدی مانند پیروس^۱ پادشاه جوان اسپر داشت و دمتریوس خواهر او دی‌دامی^۲ را ازدواج کرده بود (این همان پیروس است که بعدها به ایتالیا قشون کشیده بهره‌مندی نیافت). بر اثر این اوضاع، کاساندر خواست با آنتی‌گون صلح کند ولی او چون به غلبه خود مطمئن بود امتناع ورزید. این امتناع متحدین را به وحشت انداخت. زیرا آنتی‌گون که آقای یونان و قسمتی بزرگ از آسیا بود، می‌توانست وحدت امپراطوری را از نو ایجاد کند. بنابراین متحدین قرار دادند به کاساندر کمک کنند و لیزیماک از بغاز داردانل گذشته، فریگیّه سفلی (هلس پونت) را تصرف کرد (۳۰۲ ق.م). آنتی‌گون در این وقت در سوریّه در شهری اقامت داشت که خودش آن را درکنار رود اُرُن‌تاس^۳ بنا کرده و نام آن را آنتی‌گونیا^۴ نهاده بود. بر اثر اوضاع جدید، آنتی‌گون از سوریّه به طرف آسیای صغیر حرکت کرده از کوه‌های بوروس گذشت و پسرش دمتریوس را برای کمک احضار کرد. دمتریوس که مشغول تسخیر تسالی بود از جهت احضار پدر با کاساندر قراردادی راجع به مشارکه بست به شرط اینکه مواد آن را آنتی‌گون امضا کند. بعد او با قوای برّی و بحرّیش به افس واقع در آسیای صغیر رفت (۳۰۲ ق.م). پس از ورود دمتریوس کار لیزیماک سخت شد و کمکی که کاساندر برای او فرستاده بود سالمّاً و به موقع نرسید. در این احوال او به هراکله

1. Pyrrhus

2. Deidameia

3. Orontas

4. Antigoneia

(اِرَگله کنونی) عقب نشست و در آنجا منتظر ورود قوای سِلکوس گردید (۳۰۲-۳۰۱ ق.م). در اینجا لیزیماک آمستریس^۱ بیوه دیونی سیوس^۲ را گرفت. این زن چنانکه گذشت دختر اُکُزائِرِس برادر داریوش سوم بود که زن کراتروس سردار اسکندر گردید و بعد از فوت او زن دیونی سیوس هراکله شد و اکنون بیوه بود. او دو پسر داشت و به نام آنها هراکله را اداره می کرد. یکی از آنها به کِلِ آرَخ موسوم بود و دیگری به اُکُزائِرِس.

در خلال این احوال، سِلکوس از آسیای علیا با لشکری مرگب از ۲۰۰۰۰ پیاده و ۱۲۰۰۰ کماندار و ۴۸۰ فیل وارد کاپادوکیه شد که در آنجا زمستان را گذرانیده در سال بعد جنگ را با متّحدین برضدّ آنتی گون شروع کند. آنتی گون در جلو قوّه ای نیرومند مانند قشون سِلکوس و لیزیماک مجبور گردید به فریگیه عقب نشیند. در این ولایت در محلی موسوم به ایپ سوس^۳ که درست نتوانسته اند با یکی از محلّ های کنونی مطابقت دهند جدالی روی داد که یکی از سخت ترین جنگ های این قرن بود. در ابتدا دِمتریوس سواره نظام دشمن را درهم شکست. ولی چون در تعقیب آن افراط کرده از میدان جنگ خارج شد، این بهره مندی نتیجه معکوس بخشید. توضیح آنکه سِلکوس در غیبت دِمتریوس از فیل های جنگی خود استفاده کرده قشون آنتی گون را شکست داد. خود او هم کشته شد (به روایتی آنتی گون خود را کشت) و امید تأسیس امپراطوری را به گور برد (۳۰۱ ق.م). درباب نتیجه این جنگ روایات مختلف است. پوزانیاس گوید (کتاب ۱، فصل ۱۶، بند ۱) که سِلکوس آنتی گون را شکست داد، بی اینکه گفته باشد آنتی گون چه شد. ولی از روایت دیگران یعنی پلوتارک (دمتریوس، بند ۲۹) و دیودور (کتاب ۲۱، بند ۱) صریحاً معلوم است که او در جنگ زخم های زیاد برداشته و از آن درگذشته. اگرچه باید گفت تناقضی بین روایات نیست. چه پوزانیاس به غلبه سِلکوس اهمیت داده و دیگران مردن آنتی گون را هم تصریح کرده اند.

پس از آن، فاتحین، ممالک او را بین خودشان تقسیم کردند: تراکیه با آسیای صغیر تا کوه های توروس از آن لیزیماک شد. کاساندر صاحب اختیار مقدونیه و یونان گردید. سوریّه را اگرچه در ۳۰۴ ق.م به بطلمیوس داده بودند و او در ۳۰۱ ق.م آنرا تسخیر کرده بود ولی چون بر اثر یک خبر دروغ راجع به شکست متّحدین آن را تخلیه کرده به مصر برگشته بود، متّحدینش گفتند که بطلمیوس چندان کمکی به آنها نکرده و سوریّه را به سِلکوس دادند.

1. Amestris

2. Dionysios

3. Ipsus

بنابراین بطلمیوس تمامی مستملکاتش را در خارج مصر از دست داد (۳۰۱ ق.م). دیودور راجع به این موقع گوید: آنتی گون که شخصی متعارف بود و مقتدرترین پادشاه زمان خود گردید با وجود این از مساعدت های اقبالش رضایت نداشت و چون خواست برخلاف عدالت ممالک پادشاهان دیگر را به دست آورد مملکت خود را از دست بداد و جانش را نیز... اشخاصی که دارای عقل اند باید از هر عیبی بخصوص از حرص احتراز جویند. این شهوت انسان را برای جلب منافع به ظلم تحریک کرده علت بدبختی ها برای مردم می شود. چون حرص سرچشمه تمام جنایات است نه فقط اشخاص متعارف بل پادشاهان بزرگ را هم دچار بلیاتی بی شمار می سازد (کتاب ۲۱، قطعه ای از قطعات باقیمانده).

نتیجه

از آنچه تا اینجا گفته شد این نتیجه به دست می آید: پس از مرگ اسکندر هنوز جسد او سرد نشده بود که منازعه در سر جانشین او بین سردارانش شروع گردید. بعد موقتاً این نزاع خوابید و ایالات دولت او بین سرداران نامی اش تقسیم شد (۳۲۳ ق.م). پس از آن دیری نگذشت که این سرداران به هم افتادند و در ۳۱۹ ق.م ایالات را از نو تقسیم کردند. این تقسیم غیر از تقسیم اولی بود و هریک از سرداران که دارای ایالتی شد خود را صاحب آن ایالت دانست و دولت اسکندر به مرور اسمی بی رسم گردید. چنانکه جانشینان از ۳۰۶ ق.م به بعد خودشان را پادشاه می خواندند. جاه طلبی و حرص در مواردی و ترس گم کردن ایالات در موارد دیگر باعث شد که سرداران به ایالات خود قناعت نورزیده باز به جان یکدیگر افتادند. مقدونیه، یونان، آسیای صغیر، سوریه، مصر، قبرس، جزایر یونانی، بابل، ماد، پارس و صفحات آسیای علیا میدان کشمکش ها و جنگ و جدال ها بودند تا بالاخره دو اتحاد بر ضد آنتی گون تشکیل یافت و پس از جنگ های عدیده و طولانی و خونریزی های زیاد، آنتی گون در ۳۰۱ ق.م معدوم و مستملکات او بین سایر جانشینان تقسیم گردید. از این زمان، دیگر اسمی از دولت اسکندر نیست و بر خرابه های امپراطوری اسکندر این دولت ها رسماً به وجود آمدند: ۱. مقدونیه با یونان. ۲. تراکیه با قسمتی از آسیای صغیر. ۳. دولت آساکه یا سلوکی ها در آسیای غربی و ایران. ۴. دولت بطالسه یا بطلمیوس ها در مصر و لیبیا و غیره.

بنابراین دولت اسکندر تا چهار سال پس از فوتش معناً وجود داشت. از ۳۱۹ ق.م وجودش اسمی بی رسم بود و در ۳۰۱ ق.م یعنی ۲۲ سال پس از فوتش این اسم هم زایل گردید. از دولتی که به وجود آمدند دولت سلوکی از حیث وسعت و جهاتی که پایین تر ذکر

خواهد شد از همه مهم‌تر بود و چون ایران تا بزرگ شدن دولت پارت از ممالک این دولت به‌شمار می‌رفت و سروکار ایرانی‌ها با سلوکی‌ها بود، باید برای فهم وقایع ایران و دانستن احوال آن در این زمان با تاریخ دولت سلوکی آشنا شویم و چون تاریخ دولت مزبور با تاریخ مقدونیّه و مصر و دولی که در آسیای صغیر بر خرابه‌های دولت اسکندر تشکیل شدند ارتباطی دارد به اندازه‌ای که برای تاریخ ایران لازم است یک نظر اجمالی هم به تاریخ دول مذکور بیفکنیم. ولی بدواً باید گفت که تاریخ دولی که بر خرابه‌های دولت اسکندر تشکیل گردیدند به قدر کفایت روشن نیست. اگرچه اخیراً به واسطه تحقیقات و کاوش‌ها کتیبه‌ها و آثاری به دست آمده که قدری تاریخ آنها را روشن‌تر ساخته. با وجود این تاریخ سلوکی‌ها و دول آسیای صغیر تاریک است و این تاریکی هم اثراتی در تاریخ این دوره ایران گذاشته که در جای خود معلوم خواهد بود. فقط راجع به مصر می‌توان گفت که اخیراً از زمانی که مصرشناسی ترقی کرده دوره بطالسه تاریخ مصر هم روشن‌تر از سابق گردیده و ظلمت آن کمتر از تاریکی دولت سلوکی است. جهت تاریک بودن تاریخ این دولت‌ها از جمله از اینجا است که نوشته‌های دیودور از کتاب ۲۱ تا کتاب ۴۰ گم شده و فقط قطعاتی مشوّش از کتب مزبور که به مورّخ مذکور نسبت می‌دهند باقی است. اگر این کتاب‌ها از میان نرفته بود یقیناً تاریخ این دوره روشن‌تر می‌بود. زیرا دیودور مشروحاً و مرتباً وقایع سنوات را ضبط می‌کرد و نوشته‌های ژوستن یا دیگران این فقدان را جبران نمی‌کند.

باب سوم

دولت اسالکه یا سلوکی‌ها

فصل اول. پادشاهان سلوکی

مبحث اول. سلکوس اول (نیکاتور)^۱

نام و نسب سلکوس، چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۱۵، بند ۴) پسر آنتیوخوس^۲ یکی از سرداران نامی فیلیپ دوم مقدونی بود و مادر او را لائودیس^۳ می‌نامیدند. به قول مورخ مزبور، آنتیوخوس شبی در خواب دید که آپلن (رب النوع آفتاب به عقیده یونانی‌ها) با زن او هم‌بستر گردید و پس از اینکه نطفه بسته شد او حلقه‌ای به زن داد که دارای نشان لنگر کشتی بود و به او گفت که این حلقه را به پسرش که می‌بایست متولد شود بدهد. این خواب را معجزه تصور کردند زیرا روز دیگر دربستر لائودیس حلقه‌ای با نشان مذکور یافتند و سلکوس وقتی که به دنیا آمد بر رانش نیز چنین نشانی داشت. بعد وقتی که اسکندر به آسیا می‌رفت لائودیس حلقه را به پسرش داده نژاد او را روشن ساخت. اعقاب او این نشان را در رانشان داشتند و آن را علامت خانواده‌شان می‌دانستند. ذکر این افسانه به قلم ژوستن نباید باعث حیرت شود. زیرا این مورخ که کتاب‌های تروک پومپه را خلاصه کرده این نوع افسانه‌ها را هم در مواردی در نوشته‌های خود گنجانده. افسانه مزبور بخوبی می‌نماید که سلکوس خواسته از اسکندر تقلید کرده نژاد خود را به یکی از خدایان

1. Nicator

2. Antiochus

3. Laodice

یونانی برساند و شاید بعدها همین معنی فکر سلوکی‌ها را در ایجاد پرستشی برای خودشان قوت داده. سلکوس اوّل لقب نیکاتور داشت که در یونانی به معنی فاتح است.

چنانکه بالاتر از قول دیودور گفته شد سلکوس یکی از سرداران کارهای سلکوس

اسکندر و مورد اعتماد او بود. اوّل دفعه‌ای که او طرف توجّه اسکندر گردید موقعی بود که پادشاه مقدونی در هند از رود هیداسپ گذشته با پُروس جنگ کرد و سلکوس مردانگی و شجاعت خود را در این جنگ نمود. پس از آن او نزد اسکندر مقرب گردید و وقتی که او پس از مراجعت از هند در شوش به سرداران نامی خود زن ایرانی می‌داد، سلکوس هم به امر اسکندر دختر سپی تاین^۱ سردار ایرانی را ازدواج کرد. این دختر که نامش آپامه^۲ بود بعدها ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی گردید. از اینجا است که سلسله سلوکی را بعضی مورّخین و نویسندگان سلسله مقدونی و ایرانی گفته‌اند. بعد از مرگ هفس تیون^۳ سردار محبوب اسکندر، شغل ریاست سواره نظام او به سلکوس محوّل گردید و پس از فوت اسکندر او معاون پردیگاس نایب‌السلطنه بود و شغل خیلی آرک^۴ را نیز داشت (بالاتر گفته شد که این شغل را اسکندر از ترتیبات دربار ایران اتخاذ کرده بود و خیلی آرک به زبان یونانی رئیس هزار نفر است. ظنّ قوی می‌رود که پارسی این لفظ یونانی هزارپت بوده که نیز به معنی رئیس هزار نفر است، این شغل در دربار ایران هخامنشی اهمیت زیاد داشته و درباره دارنده آن احتراماتی بزرگ مرعی می‌داشتند). بعد درباره سلکوس می‌دانیم که او به پردیگاس خیانت کرد. زیرا در مصر در موقع عبور قشون مقدونی از نیل محرّک شورش شد و در نتیجه سربازان مقدونی پردیگاس را به قتل رسانیدند. پس از آن از جهت خدمتی که سلکوس به آنتی‌پاتر کرده بود پس از اینکه او به نیابت سلطنت رسید در موقع تقسیم ممالک اسکندر ایالت بابل به سهم خدمتگزار افتاد و او از شغل خیلی آرک به نفع کاساندر پسر آنتی‌پاتر استعفا کرد. بعد بزودی او برضدّ اوّمین که مدافع حقوق خانواده سلطنت مقدونی یعنی اسکندر چهارم پسر اسکندر بود علم مخالفت بی‌فراشت و با آنتی‌گون همداستان گردید.

جنگ‌های آنتی‌گون با اوّمین در باب دوم این کتاب ذکر شده و احتیاجی به تکرار آن نیست. خلاصه آنتی‌گون بر اوّمین فائق آمد و پس از آن چون سلکوس را برای خود خطرناک می‌دید خواست بابل را از او بگیرد ولی او فرار کرده به بطلمیوس لاگّس والی مصر پناه برد و

1. Spitaménes

2. Apama

3. Hefestion

4. Chiliarque

بعد به وسیله لشکر کوچکی که از او گرفته بود به بابل برگشت و نیکاتور سردار آنتی‌گون را شکست داد. پس از آن او به خوزستان و ماد پرداخته یک به یک این ممالک را به دست آورد و بدین ترتیب سلطنت سلوکی تأسیس گشت (۳۱۲ ق.م). بعد در ۳۰۶ ق.م او رسماً خود را پادشاه خواند و چنانکه گذشت تا هند به طرف مشرق رفته به پادشاه بزرگ هند چان‌گوپتا برخورد و چون دید که نمی‌تواند با او ستیزه کند تمامی ولایاتی را که اسکندر در پنجاب هند تسخیر کرده بود با ایالات دیگر که ذکرش پایین تر بیاید، به پادشاه مزبور واگذار کرد. دختر خود را هم به حبالهٔ نکاح او درآورد و در عوض از پادشاه هند ۵۰۰ فیل گرفت. بعد سلکوس که در اتحاد دوم جانشینان برضد آنتی‌گون شرکت داشت با این فیل‌ها قشون او را در جنگ ایپ‌سوس در فریگیه درهم شکست و بر اثر آن، آنتی‌گون نابود گردید.

این است روایت دیودور. ولی ژوستن راجع به پادشاه مزبور هند اطلاعات بیشتری می‌دهد. اگرچه گفته‌های او در اینجا هم افسانه آمیز است. مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۵، بند ۴): «سلکوس مدت مدیدی در مشرق جنگ کرد و پس از تسخیر بابل تا باختر رانده بعد به هند رفت. پس از مرگ اسکندر این مملکت خود را از قید مقدونی‌ها خلاصی بخشیده حکام را نابود کرده بود (معلوم است که مقصود حکام اسکندر است). سان‌درا کوت‌ئوس زنجیرهایی را که وطن او را مقید داشته بود پاره کرد ولی پس از اینکه به وطنش آزادی داد جبار آن گردید (تیران «جبار» به زبان یونانی‌های قدیم یعنی پادشاهی که دارای حکومت مطلقه است). او امپراطوری هند را غصب کرد و مردم را پس از اینکه از قید خارجه آزاد ساخت مطیع خود گردانید. نژاد این شخص معلوم نبود، ولی اراده خدایان بر این قرار گرفته بود که او پادشاه امپراطوری گردد. اسکندر وقتی که در هند بود از جسارت او خشمگین گشته حکم قتلش را داد ولی او فرار کرده نجات یافت، بعد چون زیاد دویده خسته گردیده به خواب رفت. در این وقت شیری قوی هیکل به او نزدیک شده با زبانش عرق او را لیسید و همین که سان‌درا کوت‌ئوس بیدار گشت، شیر را نوازش کرده دور شد. این معجزه او را امیدوار ساخت که پادشاه خواهد شد و از راهزنان قشونی تشکیل و مردم را به قیام برضد خارجه تحریک کرد. بعدها وقتی که سان‌درا کوت‌ئوس می‌خواست با حکام اسکندر بجنگد، یک فیل وحشی که از حیث بزرگی جثه‌اش حیرت‌آور بود نزدیک شده وی را گرفت و بر پشتش نهاد. از این به بعد این فیل برای او راهنما و رفیق جنگی شد. بدین ترتیب سان‌درا کوت‌ئوس به تخت رسید. وقتی که سلکوس شالوده عظمت خود را می‌ریخت، او پادشاه هند بود و سلکوس با او

معاهده‌ای بسته خیالش را از طرف مشرق آسوده ساخت و به جنگ با آنتی‌گون پرداخت...» چنین است گفته‌های ژوستن و باید گفت که از روایات دیودور و ژوستن نمی‌توان دانست که کارهای سلکوس در ایران و در ممالک شرقی آن چگونه انجام شده و کیفیات چه بوده. ژوستن به اختصار گوید که بعد از تسخیر بابل سلکوس به طرف باختر راند و آنرا تصرف کرد. باید در اینجا حدس زد که چون سلکوس در میان سرداران مقدونی معتدل و به حق‌گزاری متمایل بوده و مردمان ایران از تاخت و تاز سرداران مقدونی در موقع درافتادن آنها با یکدیگر خسته شده بودند مقاومتی در مقابل سلکوس نکرده به خوشی او را پذیرفته‌اند. اما در باب هند باید بگوییم که در میان سند و گنگ دولت بزرگی وجود داشت که یونانی‌ها آنرا دولت پراسیان^۱ نامیده‌اند. در زمان اسکندر پادشاه این مملکت سلطانی نأندا^۲ نام بود و او وقتی که اسکندر در کنار رود هیفار توقف داشت سفارتی نزد وی فرستاد. درست معلوم نیست که مقصود او از فرستادن این سفارت چه بود به هر حال از آنچه بالاتر گفته شد معلوم است که پس از جنگ مقدونی‌ها با پروس، آنها دیگر نخواستند در هند پیشتر روند و اسکندر برگشت. پس از مرگ اسکندر پنجاب هند بین این اشخاص تقسیم شده بود: پی‌تون پسر آژنور^۳ والی مقدونی در طرف شمال شرقی، پادشاه باجگزار تا کسیل (بین سند و هیداسپ) و پروس پادشاه دست‌نشانده اسکندر که سایر صفحات کنار رود سند را داشت. مملکت کوچکی هم مجاور مملکت پروس بود که آن را سوفی‌تس^۴ می‌نامیدند و پادشاه آن عهد دوستی با اسکندر بسته بود. چنانکه استنباط می‌شود، دولت پراسیان قوی بوده و پس از مرگ ناندا که از خانواده سلطنت نبود مدعیان سلطنت زیاد بودند.

در اسناد هندی یکی از این مدعیان را یاواناس^۵ نامیده‌اند و دیگری را چان‌دراگوپتا. آخری بهره‌مند گردیده به تخت نشست و سلسله پادشاهان دودمان او را سلسله موریاس^۶ نامند. پلوتارک درباره او گوید (اسکندر، بند ۶۲) که با ۶۰۰۰۰۰ سپاهی تمام هند را درنوردید و آن را تسخیر کرد. از وقایعی که کیفیات آن را نمی‌دانیم همین قدر برمی‌آید که چون چان‌دراگوپتا دیده بود بعد از مرگ اسکندر رجال و سرداران او به هم افتاده‌اند از موقع استفاده و مملکت تا کسیل و پروس را هم به دولت خود ضمیمه کرده. بخصوص که در میان

1. Prasiens

2. Nanda

3. Pithon fils d'Agénor

4. Sophitès

5. Yavanas

6. Maurias

مقدونی‌های هند نیز نقاضت بوده یعنی بعضی طرفدار اوین یا هواخواهان سلطنت مقدونیه بودند و برخی طرفدار آنتی‌گون. این استنباط از اینجا تأیید می‌شود که اوداموس رئیس قشون مقدونی در پنجاب پروس را می‌کشد زیرا تصوّر می‌کند که او طرفدار آنتی‌گون است. به هر حال چان‌دراگوپتا به حکمرانی مقدونی‌ها در پنجاب هند خاتمه داد و مالک‌الرقاب تمام هند تا گنگ و ماورای آن گردید. او شهری بنا کرد که آنرا پاتالی‌پوترا^۱ نامید و دور آن حصاری محکم ساخت (جغرافیون یونانی این شهر را پالی‌بوثرا^۲ نامیده‌اند). از کیفیات جنگ سلکوس با چان‌دراگوپتا اطلاعی در دست نیست و هریک از نویسندگان حدسی می‌زنند، مثلاً دُرُی‌زن^۳ گوید که سلکوس تا پالی‌بوثرا راند، ولی گوت‌شمید^۴ گوید که از سند گذشت و دورتر رفت (بوشه لکلرک، تاریخ سلوکی‌ها، پاریس ۱۹۱۳، صفحه ۲۸-۲۹)^۵.

نتیجه جنگ دلالت می‌کند بر اینکه عقیده گوت‌شمید صحیح‌تر است. زیرا اگر سلکوس تا رود گنگ پیش رفته بود حاضر نمی‌شد آنهمه ولایات را به پادشاه هند واگذارد و دیگر اینکه خاطره چنین سفر جنگی برای اعقاب او می‌ماند. زیرا در این صورت او بر اسکندر برتری می‌یافت، چه اسکندر نتوانست از رود هیفار بگذرد. درباب ولایاتی که او به پادشاه هند واگذارد، استرابون اطلاعاتی می‌دهد که دیگران ذکر نکرده‌اند. او گوید که سلکوس تمامی صفحاتی را که در طرف راست رود سند بود، به ساندراکت‌توس (چان‌دراگوپتا) پس داد و گِذُرُزی^۶ (بلوچستان) و آراخوزی^۷ (افغانستان جنوبی) و مملکت پاراپامیزاد^۸ (افغانستان شمالی) را هم واگذارد و در ازای این واگذاری ۵۰۰ فیل از پادشاه هند گرفت. نوشته‌اند که با عقد عهد صلح، سلکوس برای اینکه وثیقه‌ای به پادشاه هند داده باشد دختر خود را به حباله نکاح او درآورد. در این باب دو خبر است: استرابون گوید که سلکوس مسئله زواج را در عهدنامه قید کرد (کتاب ۱۵، صفحه ۷۲۴)، ولی آپ‌پیان (یکی از مورّخین عهد قدیم که ذکرش پایین‌تر بیاید) نوشته: سلکوس با پادشاه هند جنگید تا وقتی که عهدنامه موّدت و نکاح را بست (کتاب سوریه، بند ۳۵). هر دو خبر گنگ است و معلوم نیست که سلکوس دختر پادشاه هند را گرفته یا دخترش را به او داده. چون سلکوس دو زن بیشتر نداشت یکی آپامای

1. Patalipoutra

2. Palibothra

3. Droysen

4. Gutschmid

5. A. Bouché Leclercq. Hist. des Séleucides, Paris 1913. p.28- 29.

6. Gedrosie

7. Arachosie

8. Parapamisade

ایرانی که ذکرش بالاتر گذشت و دیگری استراتونیس^۱ که پایین تر ذکرش بیاید و هندی نبود. دخترش هم، منحصر به فیلا^۲ نامی بود که زن آنتی گون گوناتاس^۳ گردید. بنابراین بعض نویسندگان تصوّر می کنند که مقصود ازدواج و نکاح در این عهدنامه زواج و نکاح بین هندی ها و مقدونی ها است. یعنی ساندراگت توس اجازه داده که مقدونی ها می توانند با هندی ها وصلت کنند نه اینکه دختری گرفته یا دختری داده باشد (بوشه لیکلرک، تاریخ سلوکی ها، صفحه ۳۰).

پس از انعقاد عهد صلح با پادشاه هند، سلکوس توجه خود را به طرف دشمنش آنتی گون معطوف داشته به کمک متحدین خود یعنی کاساندر و بطلمیوس و لیزیماک به طرف غرب رفت و چنانکه گذشت درایپ سوس واقع در فریگیّه جنگی بزرگ و شدید روی داد و آنتی گون در این گیرودار از پای درآمد (۳۰۱ ق.م). در تقسیم ملک اسکندر چنانکه بالاتر ذکر شد قسمت اعظم آسیا یعنی سوریه و بین النهرین و کلدّه قدیم و ارمنستان و قسمت شرقی آسیای صغیر و ایران تا مستملکات چان دراگوپتا به سهم سلکوس افتاد و او پادشاه امپراطوری بزرگی شده از متحدینش قوی تر گردید و از این زمان لیزیماک و بطلمیوس برضد او دست اتحاد به یکدیگر دادند. در این احوال سلکوس نفع خود را در این دید که به دمتریوس پسر آنتی گون نزدیک شود و دختر او استراتونیس را خواستگاری کرد. دمتریوس را این وصلت خوش آمد و با دخترش به سوریه رفت. پس از آن هر دو پادشاه روابط گرمی داشتند. ولی وقتی که سلکوس خواست کیلیکیّه را از دمتریوس بخرد و صور و صیدا را هم او واگذارد دمتریوس این پیشنهاد را نپذیرفت و بر ساخلوی این محل ها افزوده به طرف مغرب رفت (دمتریوس صاحب کیلیکیّه و این شهرها و شهرهایی در یونان بود و به همین جهت او را پولی اُرسی تس^۴ یعنی گیرنده شهرها می خواندند.م). پس از آن دیری نگذشت که دمتریوس بر تخت مقدونیه نشست. توضیح آنکه کاساندر مرد و فیلیپ پسر او نیز درگذشت و در مقدونیه دو پسر دیگر کاساندر بر تخت نشستند (۲۹۷ ق.م). یکی از آنها که آنتی پاتر نام داشت پس از چندی موافق اخلاق و حشیانه مقدونی ها مادر خود را کشت و دمتریوس از موقع استفاده کرده تاج و تخت مقدونی را از او گرفت و او را به قول دیودور نابود ساخت (۲۹۳ ق.م). بعد او به فاصله کمی به تدارک یک سفر جنگی به آسیای صغیر پرداخت و این اقدام باعث وحشت

1. Stratonice

2. Phila

3. Antigone Gonatas

4. Poliorcètès

لیزیماک و بطلمیوس گردید. در نتیجه پادشاه مصر با پیرووس پادشاه اِپیر در مذاکره شد که او با لیزیماک به مقدونیّه حمله برد و سلکوس کیلیکیّه را تصرف کند. مقدونی ها چون پیرووس را قوی دیدند و نیز صفات او را صفات اسکندر پنداشتند گفتند که او از همه به اسکندر شبیه تر است و باید چنین شخصی پادشاه مقدونیّه باشد. بنابراین دِمتریوس را رها کرده به طرف پیرووس رفتند و دِمتریوس مدّتی در کنار ماند ولی مایوس نگردید و پس از چندی لشکری جمع کرده به آسیای صغیر درآمد و شهر سارد را گرفت. آگاتوکل^۱ پسر لیزیماک قصد او را کرد ولی بهره‌مندی نیافت. بعد چون قشون دِمتریوس دچار قحطی آذوقه و علوفه گردید از راهی که اسکندر به داخله آسیای صغیر رفته بود حرکت کرد، تا تارسوس^۲ پیش رفت و در اینجا با داماد خود سلکوس داخل مذاکره شد. در ابتدا سلکوس می‌خواست با او همراهی کند ولی پاتروکل پسر لیزیماک رأی او را زد. زیرا به او گفت نباید به چنین شخصی جاه‌طلب و ناراحت اجازه دهی در حدود مملکت تو اقامت گزیند. سلکوس را این حرف مؤثر افتاد و در نتیجه سپاهی برداشته به قصد دِمتریوس به کیلیکیّه رفت. دِمتریوس با کمال رشادت به استقبال او شتافت و چند بار قوای سلکوس را درهم شکست ولی ناگهان ناخوش شد و مجبور گردید که با عده‌ای از همراهان خود فرار کند. بعد بزودی شفا یافت و با نهایت جسارت در سردهسته کوچکی از سپاهیان خود که نسبت به او وفادار بودند به سوریّه تاخت. سلکوس از عقب او رفت. وقتی که به او نزدیک شد دِمتریوس خواست به طرف ساحل دریا رود ولی موفق نگردید و تسلیم شد. در ابتدا سلکوس با دِمتریوس چنان رفتار کرد که با پادشاهی می‌کنند. ولی بعد او را به آپام^۳ یعنی شهری که در سوریّه در کنار رود اُرُون^۴ بنا کرده بود فرستاد و دو سال بعد دِمتریوس درگذشت. پلوتارک گوید (دِمتریوس، بند ۶۱)، که او سه سال در خرسونِس تراکیّه در تحت نظر بود و از تنبلی و عیش و عشرت و شرب زیاد درگذشت. مرگ او سایه بر نام سلکوس افکند و باعث تأسّف او شد. زیرا مردم می‌گفتند که دُرُمی خُت پادشاه تراکیّه، با اینکه بربر (غیر یونانی) بود با لیزیماک پادشاه سابق تراکیّه که اسیر وی گردید چنان رفتار کرد که به پادشاهی می‌برازید. اما دیودور گوید (قطعه‌ای از کتاب ۲۱): لیزیماک دوهزار تالان^۵ به سلکوس می‌داد که دِمتریوس را به قتل برساند. ولی او از جهت خویشی با

1. Agatoclès

2. Tarsus

3. Apamée

4. Orontès

۵. یازده میلیون و دویست هزار فرنک طلا یا ۵۶ میلیون ریال.

تنقّر این پیشنهاد را رد کرد. پلوتارک باز راجع به دِمتریوس گوید که او به آن تونیوس (یکی از زمامداران روم که شرح احوالش بیاید) شباهت زیاد داشت. دِمتریوس بهره‌مندی‌های درخشان و شکست‌های بزرگ در زندگانی خود دید. بلندی‌ها و پستی‌های زیاد پیمود. اقبال با او دمساز بود و ادبار نیز. یافته‌های خود را گم می‌کرد و ناگهان باز می‌یافت (کتاب دِمتریوس). اسارت دِمتریوس و وقایعی که پس از آن روی داد بر ابهت سلکوس افزود و او بر دو رقیب خود یعنی لیزیماک پادشاه تراکیه و بطلمیوس لاگوس پادشاه مصر برتری یافت. بعد، بطلمیوس که به کهولت رسیده بود، از سلطنت استعفا کرد. ولی تاج و تخت را به پسر ارشدش بطلمیوس کِرائونوس^۱ که از خواهر کاساندر بود نداد و پسر دیگر را که از زنی دیگر زاده و موسوم به بطلمیوس فیلاډلف^۲ بود جانشین خود کرد. بطلمیوس کِرائونوس فرار کرده به دربار لیزیماک رفت. در ابتدا او را خوب پذیرفتند. ولی بعد دسایسی بر علیه آگاتوکل پسر لیزیماک کرد و پدر اتهامات دروغی را باور داشته امر به قتل پسرش داد. زن و اطفال و دوستان آگاتوکل به سلکوس پناه بردند و بطلمیوس کِرائونوس هم بزودی به دربار سلکوس رفت. زیرا روابط دوستانه بین لیزیماک و بطلمیوس فیلاډلف از جهت وصلتی برقرار گردیده بود. بر اثر این وضع کدورتی بین سلکوس و لیزیماک روی داد و چون بی‌تقصیری آگاتوکل ثابت شده و مردم از لیزیماک متنقّر گشته بودند، سلکوس از این تنفر استفاده کرده به آسیای صغیر حمله برد. بعد او فاتحانه از لیدیّه و یوتیه و فریگیّه گذشت و در کُرپدیون^۳ نزدیکی سارد جدالی وقوع یافت که لیزیماک در آن کشته شد (۲۸۱ ق.م).

پس از مرگ لیزیماک سلکوس یگانه شخصی بود که از سرداران اسکندر باقی مانده بود. در این زمان او بزرگ‌ترین پادشاه عصر خود به شمار می‌رفت زیرا بر مستملکات وسیع خود مملکت لیزیماک را هم ضمیمه کرد. پس از آن در همان سال فتح، سلکوس چون خیلی پیر بود خواست از سلطنت ممالک وسیع خود استعفا کرده آن را به پسرش واگذارد و باقی عمر خود را در مقدونیّه سلطنت کند. زیرا این مملکت را که خانه خود می‌دانست خیلی دوست می‌داشت. ولی مقدر نبود که به مقدونیّه برسد و وقتی که می‌خواست از بغاز داردانل بگذرد در حالی که به روایتی مربوط به یک محراب قدیم گوش می‌داد، به دست بطلمیوس کِرائونوس کشته شد (۲۸۱ ق.م).

1. Ptolémée Kéraunos

2. Ptolémée Philadelphie

3. Koropédion

آپ بیان گوید (کتاب سوریه، بند ۶۳) که پس از این واقعه انتشار دادند: به سلکوس غیگوها گفته بودند که برای رفتن به اروپا شتاب نکند و مخصوصاً از آرگس (واقع در یونان) احتراز جوید. ولی چنین اتفاق افتاد که سلکوس در حین مسافرت از نزدیکی شهر لیزیماخیا^۱ که لیزیماک بنا کرده بود گذشت و در اینجا محرابی آرگس نام بود که در باب آن می گفتند یونانی هایی که از آرگس آمده می خواستند به جنگ ترووا^۲ بروند در اینجا ماندند. سلکوس به این روایت گوش می داد که بطلمیوس کیرائونوس از پشت ضربت خود را زد (معلوم است که این نوع غیگویی ها را پس از روی دادن واقعه انتشار می دهند.م).

صفات سلکوس و تأسیسات او

درباب سلکوس، بنابر آنچه مورّخین عهد قدیم نوشته اند، می توان عقیده داشت که یکی از عاقل تر و مآل بین ترین سردار اسکندر بوده به اندوختن مال حرص نداشته و مانند اکثر سرداران اسکندر غارت کردن و ایداء مردم راضی نمی شده. این صفات او را با شجاعت و عزمش باید جهات بهره مندی هایش دانست، چه مردمان گوناگون چون حقگزاری او را می دیدند، برای مصون ماندن از شرّ مقدونی های دیگر با میل به او می گرویدند.

درباب تأسیسات او در فصلی که راجع به تشکیلات دولت سلوکی است و بیاید، صحبت خواهیم داشت. عجالتاً همین قدر گوئیم که به قول آپ بیان مورّخ یونانی از قرن دوم میلادی او بیش از ۶۰ شهر بنا کرد. از جمله: ۱۶ شهر موسوم به آن تیوخیا^۳، یعنی انطاکیه به اسم آن تیوخوس پدر سلکوس، ۹ شهر موسوم به سلوکیه^۴ به نام خود او ۵ شهر به اسم لاودیسه^۵ مادر سلکوس، ۳ شهر به اسم آپام^۶ زن ایرانی او، یک شهر به نام ستراتونیسه^۷ زن دوم سلکوس دختر دِمتریوس. شهرهای دیگری هم سلکوس بنا کرد که به اسم اسکندر اسکندریه نامید یا به آنها اسامی شهرهای یونانی داد و یا بالاخره به نامی به یاد فتوحات خود موسوم داشت. درباب سلکوس تا به طرز رفتار سلوکی ها در مشرق برسیم عجالتاً به اختصار می توان گفت که در فنّ مملکت داری مشی او برخلاف سیاست اسکندر بود. اسکندر، چنانکه گذشت، پس از اینکه مشرق را تسخیر کرد فهمید که مقدونیه و یونان کوچک اند برای اینکه مشرق را

1. Lysimachia
3. Antiochiá
5. Laodicée
7. Stratonicee

2. Troie
4. Seleucia
6. Apaméa

نگاهدارند. این بود که خواست به وسیله اختلاط و امتزاج اهالی مشرق را به مغربی‌ها نزدیک کند و آنها را مساوی یکدیگر بداند. ولی سلکوس و سلوکی‌ها رفتارشان چنین نبود. بین مردمان شرقی و مقدونی‌ها فرق می‌گذاشتند: اینها آقا بودند و شرقی‌ها تبعه‌یابنده. یکی از جهات اینکه دولت سلوکی کم پایید همین نکته بود چنانکه در جای خود مشروحاً بیاید.

پایتخت او در ابتدا سلوکیه بود (در کنار راست دجله) که در قرون بعد با تیسفون اشکانی و ساسانی یک شهر شد، ولی بعد سلکوس انطاکیه را در کنار رود اَرُنَس در نزدیکی دریای مغرب، پایتخت کرد. سلکوس برای اینکه در ممالک او شورش‌های پی‌درپی روی ندهد و بتواند آنها را اداره کند مستملکاتش را به ۷۲ بخش تقسیم و برای هرکدام یک نفر والی (ساتراپ)^۱ معین کرد. بنابراین ایالت‌های او کوچک‌تر از ایالات هخامنشی و اسکندر بودند. ولی باید در نظر داشت که ایالات آسیای علیا یعنی ایران شمال شرقی و شرقی بیشتر به حال سابق باقی ماندند. بزرگ‌ترین ایالت دولت سلوکی را در مغرب «سلوکیدا» می‌نامیدند و آن عبارت بود از قسمت جنوب شرقی کیلیکیه و جنوب گُمّاژن و سوریه علیا. این قسمت چهار شهر بزرگ داشت: انطاکیه، سلوکیه پیه‌ری^۲، آپام آ، لادیس (گُمّاژن بین کیلیکیه و کاپادوکیه و بین التهرین واقع بود. سایر صفحات مذکور را در کتاب دوم این تألیف کراراً شناسانده‌ایم). از شهرهای دیگر دولت سلوکی و نیز از تشکیلات و ترتیبات آن عجالتاً می‌گذریم زیرا در این باب پایین‌تر صحبت خواهد بود.

بالاخره راجع به سلکوس باید گفت که او اهمیت زیاد به حفظ روابط دوستانه با مقدونیّه می‌داد و چنانکه بالاتر گذشت، ستراتونیس دختر دمتریوس را گرفت. بعد آنتیوخوس پسر سلکوس از آپامه زن ایرانی او که ولیعهد بود عاشق زن پدر خود گردید و به درجه‌ای این عشق شدّت یافت که می‌خواست خودکشی کند. در این احوال سلکوس برای ابراز محبت خود نسبت به آنتیوخوس ستراتونیس را به زنی او داد (بوشه لکلرک، تاریخ سلوکی‌ها، صفحه ۴۰). این کاری بود تنفرآور که شاید در تاریخ نظیر نداشته باشد. اگرچه بوشه لکلرک گوید (همانجا) که این کار اکنون موافق اخلاق ما تنفرآور است ولی برای مشرق مزده پرست اهمیتی نداشت و یک اقدام سیاسی عاقلانه بود. باری بدین نحو ولیعهد یا پادشاه آینده سلوکی با

۱. Satrape، یونانی شده خُشتر پَوان پارسی قدیم که به معنی شهریان است.

۲. Séleucie de Piérie، این سلوکیه در سوریه واقع و غیر از سلوکیه دجله بود.

خانواده سلطنت مقدونی خویشاوندی یافت. پس از آن سلکوس به این وصلت اکتفا نکرده دختر خود فیلیا را، به دایی مقدونی او آنتی‌گون گوناتاس^۱ داد.

راجع به آنتیوخوس ولیعهد دولت سلوکی نوشته‌اند (بوشه لکلرک، همانجا)، که قبل از جنگ ایپ‌سوس محل اقامتش در مرگیان^۲ (مروکنونی) در شهر نسا^۳ بوده و سکه‌هایی در اینجا به اسم سلکوس و آنتیوخوس با هم یافته‌اند. در اسنادی که با خطوط میخی نوشته شده نیز هر دو اسم قید شده (سیلوکو، آن‌تیوکو) و تاریخ این اسناد از سال ۲۳ تاریخ سلوکی است (یعنی از ۲۸۹ ق.م، زیرا مبدأ تاریخ سلوکی ۳۱۲ ق.م است.م.).

از کارهای سلکوس که راجع به مشرق است این اطلاعات نیز به دست آمده. پاتروکل^۴ امیرالبحر سلکوس تمام بحر خزر را در آن زمان پیموده و اکتشافاتی کرده ولی اشتباهی هم در اکتشافات او روی داده. توضیح آنکه پنداشته است که دریای گرگان (خزر کنونی) با اقیانوس هند اتصال می‌یابد. این اشتباه را چهار قرن بعد بطلمیوس کلودیوس^۵ (صاحب المَجِست) رفع کرده. نیز معلوم است که سلکوس چهار دفعه سفیری به پالی‌بوئرا^۶ پایتخت پادشاه هند چان‌گوپتا فرستاده. این سفیر جغرافیادان و مورّخی مِگاستن^۷ نام بود و کتبی موسوم به ایندیکا^۸ راجع به جغرافیا، شرایط طبیعی و عادات و اخلاق مردمان هند نوشته که دیودور و استرابون و آریان و دیگران اقتباساتی زیاد از او کرده‌اند. اما باید گفت که تمامی نوشته‌هایش را نمی‌توان معتبر دانست. کتب او هم گم شده و قطعاتی فقط از آن باقی است. ولی دیودور از مندرجات کتب او صحبت داشته (کتاب ۲، بند ۳۵-۴۲). از کارهایی که به سلکوس نیکاتور نسبت می‌دهند (پلین، کتاب ۶، بند ۳۴) این است که می‌خواسته دریای آزوو (پالوس م‌آتید)^۹ را با دریای خزر اتصال دهد زیرا در آن زمان تصوّر می‌کرده‌اند که دریای خزر با دریای عمان اتصال می‌یابد و نیز می‌پنداشته‌اند که به وسیله این کانال می‌توان از دریای آزوو به اقیانوس هند درآمد.

از آنچه گفته شد معلوم است که سلطنت سلکوس نیکاتور (سلکوس فاتح) از ۳۱۲ تا ۲۸۱ ق.م بود.

1. Antigone Gonatas

2. Margiane

3. Nisaea

4. Patroclès

5. Ptolémée Claudius

6. Palibothra

7. Mégasthène

8. Indica

9. Azow (Palus Méotide)

مبحث دوم. آنتیوخوس اول (سوژ)

او پسر سلکوس از آپامیه زن ایرانی‌ش بود و پس از او به تخت نشست (۲۸۱-۲۶۱ ق.م). قتل سلکوس بنای دولت جدید او را متزلزل ساخت، چه سپاه برّی و بحری او در جنگ‌ها شکست خورد و چنین به نظر می‌آمد که دولت جوان سلوکی واژگون خواهد شد. ولی وسعت مملکت و فقدان راه‌های خوب به آنتیوخوس پسر جوان ولی مجرب سلکوس کمک‌های گرانبها کرد. بدین معنی که به او فرصتی داد تا قوای خود را جمع‌آوری کرد. در ابتدا، او تمام حواش را به استحکام مقام خود در سوریه متوجه داشت و به آنتی‌گون گوناتاس پسر دمتریوس نزدیک شد و آنتی‌گون با بطلمیوس کراتونوس برای حفظ مقدونیه جنگیده او را به یونان وسطی راند (۲۸۰ ق.م).

سال بعد سانه بزرگی برای مقدونیه و یونان روی داد: مردمانی که در تاریخ به گالی‌ها معروف‌اند و آنها را از نژاد سِلتی^۲ می‌دانند و یونانیان آنها را گالاتیان^۳ می‌نامیدند، مقدونیه و یونان را معرض تاخت و تاز قرار دادند. اینها مردمی بودند قوی و سلحشور ولی دور از تمدن. استیلای اینها بر شبه جزیره بالکان وحشت و اضطرابی غریب در قلوب اهالی این مملکت افکند. بخصوص که می‌گفتند گالی‌ها یک قرن و اندی پیش به روم حمله کردند و رومی‌ها از راندن آنها عاجز گردیده با دادن پولی گزاف از روم خارجشان کردند. بطلمیوس کراتونوس به جنگ آنها رفت و کشته شد (۲۸۰ ق.م). پس از آن مقدونیه میدان تاخت و تاز آنها گردید. این مردمان وحشی کودکان را می‌کشتند، شهرها و دهات را غارت می‌کردند، ابنیه را آتش می‌زدند. سال بعد گالی‌ها از تنگه ترموبیل گذشته یونان را میدان قتل و غارت کردند و چندی بدین منوال گذشت تا بالاخره یونانی‌ها جمع شده و در نزدیکی دلف شکستی به گالی‌ها داده آنها را از یونان راندند.

دیودور گوید (قطعه‌ای از کتاب ۲۲): وقتی که بُرنُوس^۴ پادشاه گالی‌ها به معبدی در آمد به تقدیمی‌های طلا و نقره توجهی نکرد و فقط هیکل‌های خدایان را که از چوب و سنگ ساخته بودند برگرفته بسیار خندید از اینکه صورت خدایان را مانند صورت انسان می‌سازند و آن هم از چوب و سنگ. این گفته دیودور شایان توجه است و می‌رساند که گالی‌ها با وجود اینکه

1. Gauliois

2. Celtes

3. Galatiens

4. Brennos

از تمدن دور می‌زیستند راجع به خدا تصوّراتی داشته‌اند برتر از تصوّرات یونانی‌های متمدن. باری آسیای صغیر در ابتدا از حملات این مردم مصون بود. ولی اتّحادی که مردمان قسمت شمالی آسیای صغیر مانند بی‌تی‌ته و غیره تشکیل داده بودند و موسوم به اتّحاد شمالی بود خواستند از سلحشوری گالی‌ها استفاده کنند و آنها را به یاری خود طلبیدند. پس از آن آسیای صغیر هم میدان قتل و غارت و حریق گردید و گالی‌ها به قدری پیش رفتند که ناحیه‌ای در فریگیّه اشغال کردند. در این احوال آنتیوخوس اوّل مصمّم گشت با آنها جنگ کند و شکست فاحشی به آنها داد. توضیح آنکه قوّه گالی‌ها مرکّب از ۴۰۰۰۰ سوار زبده و ازابه‌های زیاد بود ولی فیل‌های جنگی آنتیوخوس باعث وحشت اسب‌های گالی گردید و پادشاه سلوکی فاتح گشت. پس از آن او جشن‌های بزرگی گرفت و به مناسبت این فتح او را سوتر خواندند که به معنی ناجی است. درباب ریختن گالی‌ها به مقدونیه و یونان و آسیای صغیر عقیده بعضی بر این است که این واقعه بر اثر فشار ژرمن‌ها بر گالی‌هایی که در کنار رود دانوب سکنی داشتند روی داد. فتنه گالی‌ها و تاخت و تاز آنها در مقدونیه و یونان و آسیای صغیر **نظری به دنیای آنروز** دارای اهمّیت بود. زیرا پدید آمدن اینها در این ممالک به عصر اسکندر که زمان جانشینان او و ابتدای دولت‌هایی که تشکیل شده بود نیز جزء آن به شمار می‌رود، خاتمه داد.

پس از آن بر خرابه‌های دولت اسکندر سه دولت باقی ماند: دولت سلوکی در آسیای غربی، دولت بطالسه در مصر و دولت مقدونیه و یونان در اروپا. اوّلی چه از حیث وسعت و چه از این جهت که این دولت مردمان آریایی نیرومند را شامل بود قوی‌تر به نظر می‌آمد. این سه دولت لشکر ملّی نداشتند و هر سه به یونانی‌های اجیر متوسل شده از این راه حوایج جنگی خودشان را رفع می‌کردند. از این جهت است که می‌بینیم هر سه بسیار مقیدند که نام و شهرت نیک در یونان داشته باشند و نیز از همین جهت بنای این دولت‌ها محکم نبود و زود دستخوش حوادث و دسایس می‌شدند. بعد از این سه دولت درجه اوّل، ممالکی نیز وجود داشتند که وقتی که اسکندر به آسیا آمده بود و حریفی نیرومند مانند داریوش سوّم در پیش داشت مجال نیافته بود به آنها پردازد و پس از مرگ اسکندر پردیگاس آنها را تهدید می‌کرد ولی نمی‌توانست کاملاً مطیع گرداند، چه درافتادن جانشینان اسکندر با یکدیگر فرصتی برای این کارها باقی نمی‌گذارد. نام این ممالک چنین است: ماد کوچک یا آتروپاتن^۱ (آذربایجان)،

ارمنستان، کاپادوکیه، پُنت کاپادوکی^۱ (در کنار دریای سیاه)، بی تی تیه و پرگام^۲. در باب این ممالک سخن در پیش است و ما در جای خود از آنها صحبت خواهیم داشت، عجلتاً در باب مادِ کوچک یا آتروپاتین گوئیم که والی آن آتروپات، در جنگ آخری داریوش سوم با اسکندر در گوگمل یکی از سرداران داریوش بود. پس از شکست طرفدار اسکندر گردید و والی مادِ کوچک شد. بعد در موقعی که اسکندر در شوش به مقدونی‌ها زن ایرانی می‌داد، پردیگاس دختر آتروپات را گرفت (آریان، کتاب ۲۹، فصل ۲۹، بند ۳۰- دیودور، کتاب ۱۸، بند ۳- ژوستین کتاب ۱۳، بند ۴- استرابون، کتاب ۱۱، صفحه ۵۲۳).

پس از فوت اسکندر معلوم است که با نیابت سلطنت پردیگاس، آتروپات به ایالت آذربایجان باقی ماند. زیرا در تقسیم اولی ایالات اسکندر در ۳۲۳ مادِ کوچک به سهم او افتاد. این بقای طولانی آتروپات در این مملکت اقتدار او را زیاد کرد. پس از آن دودمان او هم در اینجا به حکومت باقی بود و بمرور این مملکت دولتی شد که اسماً جزء دولت سلوکی به‌شمار می‌رفت، ولی در معنی مستقل بود. حتی چنانکه بوشه لکلزک گوید (تاریخ سلوکی‌ها، صفحه ۵۷) چون یونانی‌ها در اینجا رسوخی نداشتند آذربایجان پناهگاه مذهب زرتشت و تکیه گاه ایرانیّت در مقابل یونانیّت گردید.

بیش از این در اینجا از آذربایجان صحبت نخواهیم داشت زیرا نمی‌خواهیم از موضوع خارج شویم. وقایع بعد این مملکت در جای خود بیاید.

اینها بودند ممالکی که اسماً جزو دولت سلوکی به‌شمار می‌رفتند ولی در واقع امر اعتنایی به آن نداشتند و پادشاهانشان را حفظ کرده بودند. در اروپا هم دولت‌های کوچکی بودند مانند دولت تراکیه که در این زمان دولت سلتی به‌شمار می‌رفت. زیرا گالی‌ها در اینجا برقرار شده بودند و دول متحدۀ اِثلیانی^۳ و دول دیگر در یونان و نیز دولت اِپیر در زمان پیروس. بنابراین می‌توان گفت که بر خرابه‌های امپراطوری اسکندر علاوه بر سه دولت درجه اول مذکور یک سلسله دولت‌های درجه دوم تشکیل شده بود که مانند زنجیری از آذربایجان تا دریای آدریاتیک امتداد می‌یافتند. در بعض دولت‌هایی که در آسیای صغیر تشکیل شده بود نفوذ ایران پایدار بود. مثلاً در کاپادوکیه یک خانواده بزرگ ایرانی حکومت می‌کرد و پادشاهان دولت پُنت نسب خودشان را به شاهان هخامنشی می‌رسانیدند. در این باب سخن در پیش است.

1. Pont Capadoce

2. Pergame

3. Etoliens

کارهای دیگر آنتیوخوس اول

آنتیوخوس اول (سویرز) تقریباً تمام اوقات خود را صرف نگاهداری ممالک وسیع‌اش کرد و این کاری بود بس مشکل، چه آسیای صغیر از مرکز حکمرانی دور بود و بین سوریه و ایران مسافت‌های زیاد وجود داشت. آنتیوخوس ۱۹ سال در جنگ و جدال با ممالک تابعه یعنی شهرهای یونانی آسیای صغیر و بی‌تی‌یه و پرگام گذرانید. گه مغلوب گشت و گاهی غالب. ولی رویهم رفته وحدت دولت سلوکی را حفظ کرد. زمان سلطنت این پادشاه را در آسیای غربی و بطلمیوس لاگس را در مصر عصر طلایی استیلای عنصر یونانی بر مشرق قدیم می‌دانند و گویند که در تحت تأثیر این عنصر، پُرس کلدانی^۱ از روی مدارکی که به خط میخی بوده تاریخ کلدیه را نوشت (این کتاب چنانکه گفته شد مفقود گشته و اکنون فقط اوراقی از آن در دست است. پایین‌تر بیاید که بعضی او را ایرانی می‌دانند نه کلدانی و گویند که پُرس مصحّف فیروز است. م.م.).

ترجمه تورات را به زبان یونانی نیز بعضی به این زمان نسبت می‌دهند و گویند به توسط یهودی‌های مصر انجام شده. آنتیوخوس اول در اواخر عمر خود با مصر جنگید (۲۷۴ ق.م.). در ابتدا بطلمیوس موفق بود. ولی وقتی که آنتی‌گون گوناتاس پسر دیمتریوس و برادرزن آنتیوخوس داخل جنگ شد مصری‌ها در جزیره گُس شکست خوردند.

این جنگ را جنگ اول سوریه با مصر می‌نامند (۲۷۴-۲۷۱ ق.م.). در ۲۷۱ ق.م جنگی بین بطالسه مصر با مقدونیه شروع گردید. ولی آنتیوخوس دخالتی در این جنگ نکرد زیرا اولاً کارهای داخلی سلوکی به او مجالی برای دخالت نمی‌داد و دیگر اینکه در نفع او بود که بین دو رقیب او جنگ به درازا کشد. زیرا هریک غالب می‌آمد نظری به جزایر بحرالجزایر یونانی و آسیای صغیر می‌افکند.

این پادشاه ادبیات یونانی را دوست می‌داشت و به امر او اُدیسه^۲ تصنیف هومر شاعر معروف یونانی را انتشار دادند.

از فهرست کتب تروگ پومپه چنین استنباط می‌شود که آنتیوخوس اول پسر کوچک‌تر خود را که نیز آنتیوخوس نام داشت در زمان حیات ولیعهد کرده بود زیرا پسر بزرگ‌ترش سلکوس نام توطئه‌ای برضد پدر ترتیب داد و در ازای آن به قتل رسید. کتیبه‌های میخی بابلی

این روایت را تأیید می‌کند زیرا از ۲۸۰ تا ۲۶۸ ق.م در اسناد اسم آنتیوخوس و سلکوس ذکر شده، ولی از ۲۶۶ به بعد اسم آنتیوخوس، یعنی آنتیوخوس اول که پادشاه بوده و اسم آنتیوخوس پسر او که به جای سلکوس مقتول، ولیعهد گردیده بود مفقود است. مادر سلکوس مقتول و آنتیوخوس برادر او همان ستراتونیس بود که ذکرش بالاتر گذشت. کتیبه‌ای از شهر سی‌ر^۱ در آسیای صغیر به دست آمده که دلالت می‌کند بر اینکه آنتیوخوس اول یک زن دیگر هم که خواهر او بوده داشته. در اینجا مورخین دچار تردید گشته‌اند که لفظ خواهر را به چه معنی باید فهمید آیا واقعاً آنتیوخوس اول خواهری داشته که مجهوله است و مانند بطلمیوس فیلاذلف پادشاه مصر که خواهرش را ازدواج کرد او هم خواهرش را ازدواج کرده بود یا خواهر عنوان درباری ملکه (ستراتونیس) بوده. گمان قوی این است که خواهر را به معنی حقیقی این لفظ باید فهمید زیرا آنتیوخوس دوم هم لادیس نامی را گرفت و او از طرف پدر خواهر وی بود.

بعضی حدس می‌زنند که توطئه سلکوس برضد پدر، بر اثر همین اقدام آنتیوخوس اول بوده زیرا سلکوس به حمایت مادر آمده و بعد به قتل رسیده است.

اِثِن بیزانسی به مناسبت ذکر مستعمراتی که آنتیوخوس بنا کرده بود گوید که مستعمره‌ای به اسم زنش نسا^۲ نام بود و مستعمره دیگر به اسم خواهرش لادیس نام.

کلیتاً اخبار و روایات راجع به تاریخ سلوکی‌ها درهم و برهم است و در مواردی زیاد معلوم داشتن تاریخ وقایع مشکل. بخصوص که اسامی پادشاهان و اشخاص دیگر چند اسم است که همواره تکرار می‌شود و شهرهایی هم که سلکوس اول بنا کرده بود چنانکه گذشت، غالباً به اسم آنتیوخوس است یا سلکوس - لادیس است یا آپام^۳. بنابراین نمی‌توان مسائل را به طور قطعی حل کرد، ولی کلیتاً راجع به خانواده سلوکی این نظر حاصل می‌شود که سلوکی‌ها چند زن داشته و زواج را تا درجه دوم قرابت نسبی از طرف پدر جایز می‌دانسته‌اند (بوشه لکلرک، تاریخ سلوکی‌ها، صفحه ۷۳). بنابراین حق داشتیم بگوییم که مقدونی‌ها از حیث اخلاق و ترتیبات خانواده بر اکثر ملل آسیا مزیت نداشتند. در این باب باز صحبت خواهیم داشت. در اواخر عمرش آنتیوخوس پیش از مردن فیله تروس^۳ پادشاه پرگام (۲۶۲-۲۴۱ ق.م) و این مملکت را به تابعیت محض برگرداند. ولی از او^۴مین اول پادشاه پرگام (۲۶۲-۲۴۱ ق.م) در سارد شکست خورد (۲۶۲ ق.م - استرابون، کتاب ۱۳، صفحه ۶۲۴).

1. Sigée

2. Nesa

3. Philactros

مبحث سوم. آنتیوخوس دوم

پس از پدر به تخت نشست (۲۶۱-۲۴۶ ق.م) و پس از چندی عنوان «ته‌اس»^۱ را که به معنی خداوند یا خداوندگار است اتخاذ کرد. این کار ناشایست جالب توجه است، چه پادشاهان بزرگ آسور و ماد و شاهنشاهان هخامنشی که قبل از سلوکی‌ها بودند به عنوان آقای شاهان یا شاه بزرگ و شاه شاهان اکتفا کردند. اسکندر نیز چنانکه گذشت، خود را پسر خدا می‌دانست، نه خدا. بنابراین می‌توان گفت که سلوکی‌ها برای اول دفعه این عنوان را در آسیا داخل کردند. این عنوان را شهر می‌لت در آسیای صغیر به آنتیوخوس داد، چه او این شهر یونانی را از دست جباری تی‌مارخوس^۲ نام خلاصی بخشید و به آن آزادی داد.

آنتیوخوس دوم در ابتدای سلطنت جنگ پدر را با مصر ادامه داد (۲۵۸-۲۵۰ ق.م) ولی بالاخره طرفین صلح کردند و بطلمیوس فیلادلف پادشاه مصر دختر خود برنیس^۳ را برای پادشاه سلوکی به حباله نکاح درآورد و آنتیوخوس زن اولی خود را موسوم به لادیس که از طرف پدر خواهرش نیز بود با اینکه اولادی از او داشت از خود دور کرد. این جنگ را با مصر جنگ دوم نامند. در سلطنت این پادشاه از وسعت دولت سلوکی کاست.

در سال ۲۵۶ ق.م باختر با سغد و مرو متحد گشته، از دولت سلوکی جدا شد. قائد این کار دیودوت^۴ یونانی بود که در این قسمت ایران دولتی تشکیل کرد و این دولت چندی دوام یافته به دولت باختر و یونانی معروف گردید و بعد جزء دولت پارت شد (به این واقعه پایین تر رجوع خواهیم کرد). سلوکی‌ها در ابتدا متعزّض این دولت نشدند و بعد که خواستند آنرا به اطاعت درآورند، بنای آن محکم گشته بود.

قیام باختر

شش سال پس از قیام باختر پارتی‌ها هم از دولت سلوکی جدا شدند

قیام پارت^۵

(۲۵۰ ق.م). قائد این واقعه مهم آرشک بود که شرح آن در تاریخ دولت پارت بیاید. عجالتاً همین قدر گوئیم وقتی که آنتیوخوس دوم خبر قیام پارتی‌ها را شنید یقیناً به خیالش خطور نمی‌کرد که شالوده چه دولت مهیبی ریخته شد و چه قوم جوان تازه نفسی پا به عرصه تاریخ گذارد. مسلماً نمی‌توانست تصوّر کند که این قوم نیرومند که تا آن وقت در گمنامی می‌زیست، نقشه سیاسی آسیای غربی را به هم خواهد زد و تاریخ آنرا به مجرای دیگری خواهند انداخت.

1. Theos

2. Timarchos

3. Bérénice

۴. Diodote ، اسم او را ثودوت هم نوشته‌اند.

سایر وقایع

بالا تر گفته شد که آنتیوخوس لادیس زن اولی خود را طلاق داد. از آنجا که آنتیوخوس خیلی عیاش و شهوت پرست و فاسد الاخلاق بود، این زن بالاخره موفق شد که او را به طرف خود جلب و مسمومش کند (۲۴۶ ق.م). پس از فوت آنتیوخوس، جنگ درونی بشدتّی هرچه تمام تر در دولت سلوکی درگرفت و لادیس و پرنیس در سر تخت سلطنت با هم درافتادند. نفوذ زن اولی بیشتر بود، چه او پسری داشت سلکوس نام که می توانست بر تخت نشیند ولی نیروی زن دوم بر زن اول می چربید، چه اگر می توانست فرصتی به دست آرد مصر به حمایت او می آمد. لادیس موقع را تشخیص داده به دشمن خود حمله کرد و اشخاصی را بر آن داشت که طفل را دزدیدند. مادر طفل نیفسرد و چندان قوّت قلب نشان داد تا بهره مند گردید قسمت محکم قصر را اشغال کند. بعد دشمن او چون موقع وی را متین و محکم دید از در دوستی درآمد و پرنیس به سوگند او اطمینان کرد و در نتیجه به قتل رسید. در این احوال بطلمیوس دوم پادشاه مصر مرد و پسرش بطلمیوس سوم اورگت^۱ به تخت نشست. او پیاده نظامی زبده جمع کرده به طرف سوریه رفت. این جنگ را در تاریخ جنگ سوم سوریه نامیده اند (۲۴۶-۲۴۰ ق.م) و راجع به وقایع آن اطلاعات صحیح کم است. سنگی در نزدیکی سواکین به دست آمده و خطوطی بر آن نوشته شده که راجع به این جنگ است و مضمونش چنین: «او (یعنی بطلمیوس) پیاده، اسب و بحرّیه و فیل های حبشی و فیل های سکنه تروگ لود (محلّی است در کنار دریای احمر) که خود او و پدرش در این صفحات به دست آورده و برای جنگ تجهیز کرده بودند جمع کرده به آسیا رفت و تمام صفحات این طرف فرات را گرفت... بعد، از فرات گذشته بین النهرین و شوش و پارس و ماد و تمام ولایات را تا باختر تسخیر کرد... و از راه کانال ها قشون فرستاد...» پس از این جمله ذکر وقایع قطع می شود ولی به طور اجمال از وقایع دیگر معلوم است که حوادثی در مصر روی داده و پادشاه مزبور مجبور شده که برگردد. بنابراین سفر جنگی او ناخت و تازی بوده نه تسخیر دائمی مملکتی. با این حال نیز محقق است که مصری ها بهره مند گشته اند بنادر زیادی به دست آرند. به هر حال معلوم نیست که آخرین مرحله جنگ در چه تاریخ بوده و چه نتیجه داده. از وقایع سلطنت آنتیوخوس نیز این است که دختر خود ستراتونیس را به آریارات^۲ پسر آریارامن^۳ پادشاه کاپادوکیه داد و این قضیه می رساند که او چون نمی توانسته از عهده پادشاه

کاپادوکیه برآید از راه وصلت می خواسته او را طرفدار خود گرداند (دیودور، کتاب ۳۱، بند ۱۹ - استرابون، کتاب ۱۲، صفحه ۵۳۴).

به هر حال او با این اقدام سلطنت پادشاه کاپادوکیه و پسرش را که بعدها آریارات سوم می نامیدند شناخت.

مبحث چهارم. سلکوس دوم (کالی نی کوس)^۱

او بعد از پدر به تخت نشست (۲۴۶-۲۲۶ ق.م). راجع به مرحله دوم جنگ سوم سوریّه با مصر که بعد از فوت آنتیوخوس دوم شروع شده بود، همین قدر معلوم است که سلکوس دوم پسر آنتیوخوس با مصری ها جنگ کرده شکست خورد و بحرّیه او هم از جهت طوفانی در دریا معدوم گردید. در این احوال سخت سلکوس برادر خود آنتیوخوس هی پراکس^۲ را به کمک طلبید. او در این وقت چهارده ساله و نزد مادر خود بود. وقتی که بطلمیوس این خبر شنید و نیز دانست که قشونی به طرف مصر حرکت کرده خواستار صلحی برای ده سال شد و حال آنکه آنتیوخوس و مادر او خیال نداشتند به سلکوس کمک کنند. زیرا ملکه آنتیوخوس را بیشتر دوست می داشت و می خواست او بر تخت نشیند و با این مقصود از تمام مملکت یاری می طلبید. بنابراین جنگ با مصر باز به شدّت درگرفت و در ابتدا سلکوس بر دشمنان خود فایز آمده راه خود را صاف کرد. ولی وقتی که مهرداد دوم پادشاه پُنت به طرفداری آنتیوخوس برخاست و گالی ها را به کمک طلبید، قوه متحد پُنتی و گالی عرصه را بر سلکوس تنگ کردند و در آن سیرا^۳ واقع در فریگیه (آنقرای کنونی پایتخت ترکیه) جنگی روی داد که سپاهیان اجیر گالی قوای سلکوس را تارومار کردند و ۲۰۰۰۰ نفر از سپاه او در این جنگ کشته شد (۲۳۵ ق.م.؟). در ابتدا شایع گردید که سلکوس هم در این جنگ کشته شده ولی بعد معلوم شد که فرار کرده به کیلیکیّه رفته است و در آنجا مشغول جمع آوری باقی مانده لشکر شکست - - خورده اش می باشد. بر اثر این جنگ، ولایات آسیای صغیر در طرف شمال کوههای «توروس» به طور قطعی از دولت سلوکی جدا شدند و در اینجا، آنتیوخوس هی پراکس برادر سلکوس دوم به تخت نشست. ولی مقام او محکم نبود، چه

۱. Seleucus II (Callinocos)، در یونانی به معنی فاتح درخشان است.

2. Antiochus Hiérax

۳. Ancyra، به یونانی آنکورّا.

گالّی ها که قوّه و قدرت خود را خوب حسّ کرده بودند او را راحت نمی گذاردند و از این جهت مقام او متزلزل بود. در این احوال دو برادر صلاح خود را در این دیدند که صلح کنند و هریک به امور مملکت خود پردازد. پس از آن سلکوس دوّم به طرف پارتی ها که از دیرزمانی از دولت سلوکی جدا شده بودند متوجّه شد. وقایع این جنگ در جزء تاریخ پارت بیاید. در اینجا همین قدر لازم است گفته شود که سلکوس دوّم در این لشکرکشی به پارت بهره مندی نداشت، چه در ابتدا از ارشک شکست خورده به طرف بیابان های کویر رفت. ولی بزودی با دیودوت پادشاه باختر که نیز از دولت سلوکی جدا شده و استقلال خود را اعلام کرده بود متحد گشته با قوّه ای برگشت و سلکوس عقب نشسته به سوریه مراجعت کرد. بالاتر گفته شد که در آسیای صغیر دولت هایی به وجود آمدند که در حقیقت از دولت سلوکی تمکین نداشتند و یکی از آنها پرگام بود. در اینجا شخصی آتالوس نام در حدود ۲۴۰ ق.م به تخت نشست و به کارهای دولت رونقی داد. از کارهای او جنگ های سختی بود که با گالّی ها کرد و آنها را از سواحل آسیای صغیر به کوه های این مملکت براند. پس از آن در صدد توسعه متصرّفات خود برآمد و به متصرّفات آنتیوخوس هی پراکس تجاوز کرد. کار او در این زمان به قدری مشکل شد که نگاهداری سارد هم سخت بود. در این احوال، آنتیوخوس هی پراکس خواست گم کرده های خود را در سوریه باز یابد و با این مقصود به بین النهرین تاخت، ولی در اینجا هم از سلکوس شکست خورد و به کاپادوکیّه گریخت. بعد در ۲۲۹ ق.م با آتالوس جنگ کرد و در چهار جدال پی در پی شکست خورد. بالاخره او فرار کرده به تراکیّه رفت و در اینجا به دست گالّی ها کشته شد.

بر اثر این وقایع، مقام آتالوس در آسیای صغیر محکم گردید. بخصوص که به واسطه فوت سلکوس ممکن نبود از طرف دولت سلوکی قوّه ای به آسیای صغیر حمله کند. کلیتاً تاریخ آسیای غربی در این زمان مندمج و تاریک است و سنوات وقایع هم به طور تقریبی معین شده. چنین به نظر می آید که در این زمان منازعات و جنگ ها بین دولت های آسیای صغیر و سوریه زیاد بوده و وضع ثابتی در هیچ جا وجود نداشته.

سلکوس دوّم در ۲۲۷ یا ۲۲۶ از اسب افتاد و مرد. این سلکوس لقب (کالّی نی کوس) اختیار کرده بود که در یونانی به معنی فاتح درخشان است. ولی از ذکر وقایع معلوم است که این لقب به او نمی برازیده زیرا اکثر وقایع این زمان به عدم بهره مندی او تمام شده. در زمان او تقریباً تمام آسیای صغیر از تصرف سلوکی ها بیرون آمد، ولایات جنوبی سوریه هم جدا

شدند و در تصرّف خانواده سلوکی فقط شمال سوریه داخلی و کیلیکیه و لادیس در کنار دریای مغرب باقی ماندند. در ایران هم از آنچه بالاتر گفته شده می‌دانیم که آذربایجان و پارت و باختر از دولت سلوکی جدا شده بودند و مستملکات سلوکی فقط تا همدان و تخت جمشید (پرس پولیس) امتداد می‌یافت. در این صفحات نیز چنانکه از وقایع برمی‌آید ایلات و عشایر کوهستانی که مواقع محکم داشتند از جانشینان اسکندر و بعدتر از سلوکی‌ها تمکین نداشتند چنانکه کوسیان در وقت عبور آنتی‌گون از صفحه آنها از او باج خواستند. او موفق نشد آنها را به اطاعت درآورد و بعد از دادن تلفات زیاد پشیمان گردید که چرا هدایا و پولی به آنها نداد و این قدر خسارت به او وارد آمد.

در خاتمه مقتضی است گفته شود که چون سلکوس دید از عهده پادشاه پُنت بر نمی‌آید، موافق عادت دیرین سلوکی‌ها خواهر خود را که لادیس نام داشت به مهرداد دوم پُنت داد تا با این وصلت او را طرفدار خود گرداند. خواهر دیگرش چنانکه گذشت، زن آریارات کاپادوکیه بود.

مبحث پنجم. سلکوس سوم (سوتر)

بعد از پدر به تخت نشست (۲۲۶-۲۲۳ ق.م). اسم او اسکندر بود. ولی پس از آنکه به سلطنت رسید خود را سلکوس نامید و لقب سوتر که به معنی ناجی است اختیار کرد. او را کرائونوس^۱ نیز خوانده‌اند که به همان معنی است. وقایع این سلطنت کوتاه جنگ‌هایی است که او با آتالوس پادشاه پرگام کرد با این تیت که آسیای صغیر را به اطاعت برگرداند. بنابراین او دولت خود را به هزمیاس کاری^۲ وزیر اعظم سپرده به طرف آسیای صغیر رفت و از کوههای توروس گذشت. ولی بزودی از خیانتی درگذشت. پولیب گوید که دو نفر در این خیانت شرکت داشتند: آپاتوریوس^۳ گالی و نیکاتور نامی، ولی ازب (اوسویوس) گالی خائن را نیکاتور نامیده.

عقیده بعضی این است که در کشتن او آتالوس پادشاه پرگام دست داشته و او اطرافیان سلکوس را با پول خریده بود، ولی حقیقت امر معلوم نیست. به هرحال پس از کشته شدن سلکوس آخه‌اوس^۴ که زمامدار دولت سلوکی بود قتل را مجازات داد و با اینکه مردم

1. Keraunos

2. Hermias de Carie

3. Apatourios

4. Acheeus

پذیرفتن تاج را به او تکلیف می‌کردند از قبول سلطنت امتناع ورزیده آن را برای آنتیوخوس برادر سلکوس که در این وقت در بابل یا در سلوکیه دجله بود ذخیره کرد (پولی یوس، کتاب ۶ بند ۴۸).

مبحث ششم. آنتیوخوس سوم کبیر

بعد از برادر به تخت نشست (۲۲۳-۱۸۷ ق.م). تقریباً از این زمان در اوضاع عالم آن روز تغییراتی مهم روی می‌دهد. در مشرق دولت جوان پارت به تدریج قوت می‌یابد و ممالک ایران را در تحت اقتدار خویش درآورده در آسیا عامل مهمی می‌گردد. در مغرب دولت روم پس از اینکه تمام ایتالیا را در تحت تسلط خود درآورد و قسمتی از جزیره سیسیل را ضمیمه کرد به بهانه آنکه دزدان دریایی ایلیری^۱ به تجار آن خسارت وارد می‌کنند، قدم به شبه جزیره بالکان می‌گذارد و بسط دولت روم در مشرق شروع می‌شود. مقارن این زمان سه پادشاه نامی که معاصر بودند یعنی بطلمیوس^۲ در مصر، آنتی‌گون^۳ در مقدونیه و کِلِامِن^۴ در اسپارت به نوبت در می‌گذرند و جاهای آنان را جوانان بی تجربه می‌گیرند. فقط در دولت سلوکی آنتیوخوس سوم که کبیرش خوانده‌اند چندی کفایتی نشان می‌دهد ولی او هم تا آخر بهره‌مند نیست.

وقایع سلطنت

این پادشاه

آنتیوخوس همین که بر تخت نشست به آخه‌اوس پسرعموی خود دستور داد جنگ را با آتالوس ادامه دهد تا قسمت آسیای صغیر را در آن طرف کوههای توروس برگرداند. او پادشاه پرگام را از سارد بیرون کرد و شهرهای یونانی را به اطاعت درآورد. از کارهای آنتیوخوس این بود که مولون^۵ نامی را والی ماد و شخصی را که آلکساندر نام داشت رئیس قشون پارس کرده بود. اینها خواستند مانند آذربایجان و کاپادوکیه و پُنت و باختر و پارت از دولت سلوکی جدا شوند. بخصوص که امیدوار بودند آخه‌اوس را هم با خودشان همراه کنند زیرا او هم مانند آنها از وزیر آنتیوخوس هرمیاس^۶ ناراضی بود. بنابراین شورش در ایران روی داد. پادشاه بنابر نصیحت وزیر اعظمش دو نفر از سرداران خود را به قصد شورشیان فرستاد ولی آنها بهره‌مند

1. Illyrie

2. Ptolémée Evergète

3. Antigone Dozon

4. Cléomène

5. Molon

6. Hermias

نشندند و مولون سلوکیه را محاصره کرد. مقارن این احوال آنتیوخوس با مهرداد دوم پادشاه پُنت عهد اتحادی بست و دختر او لادیس نام او را گرفت (۲۲۱ ق.م).

آخه‌اوس هم خواهر او را ازدواج کرد تا بتواند در مقابل نفوذ وزیر اعظم مقاومت کند بعد آنتیوخوس نظر خود را به طرف سیل سوریّه افکند زیرا می‌خواست آن را از مصر جدا کرده تصاحب کند. ولی سردار مصری تنگ‌های بروخی^۱ و گِرا^۲ را گرفت و کار آنتیوخوس مشکل گردید. بعد چون اخبار موحد از طرف ایران رسید از جنگ با مصر صرف نظر کرده به انطاکیه برگشت. مولون پس از بهره‌مندی، خود را پادشاه خواند و آنتیوخوس خودش با لشکری به طرف مشرق رفت و با مولون جنگیده او را شکست داد. بعد، این سردار یاغی درگذشت (۲۲۰ ق.م). پس از آن پادشاه سلوکی به آذربایجان درآمد و در این احوال آخه‌اوس یاغی شده خود را پادشاه خواند. در ۲۱۸ ق.م آنتیوخوس به سیل سوریّه درآمد. او در ابتدا بهره‌مند بود ولی بعد پادشاه مصر آنرا پس گرفت.

پس از آن آنتیوخوس به قصد آخه‌اوس حرکت و سارد را محاصره کرد. او را به پادشاه سلوکی تسلیم کردند و با زجر کشته شد. سپس آنتیوخوس به طرف ایران راند تا تسلط خود را در ممالک آن برقرار کند (۲۱۲-۲۰۴). در این موقع پارت و باختر و ارمنستان با هم متحد شدند. پادشاه سلوکی به سوفن^۳ درآمد و آرساموستا^۴ را محاصره کرد. خشیارشا (کِسِرْ کِسِس) امیر این صفحه مطیع گشت و خواهر آنتیوخوس را که آنتیوخیس^۵ نام داشت گرفت. بعد پادشاه سلوکی به ماد^۶ رفت و معبد آناهیتا (ناهید) را غارت کرده ذخایر آن را ربود. از آنجا به پارت لشکر کشید و اردوان اول شاه پارت در مقابل لشکر ۱۲۰۰۰۰ نفری آنتیوخوس صلاح خود را در آن دید که همواره عقب نشسته پادشاه سلوکی را به جاهای سخت ایران بکشد. با وجود این آنتیوخوس با زحمات زیاد پیش رفت و هکاتوم پولیس^۷ شهر «صد دروازه» را تسخیر کرد. بعد با مشقات زیاد به گرگان درآمد و چنانکه پولی‌بیوس گوید شهر سی‌زُکس^۸ را گرفت (تصوّر می‌کنند که این همان شهر زادراکرت است که در قشون‌کشی اسکندر به گرگان ذکرش گذشت م.). نوشته‌های پولی‌بیوس در اینجا قطع می‌شود (کتاب ۱۰، بند ۲۸-).

1. Brochi

2. Gerrha

۳. Sophène، ارمنستان کوچک را سوفن می‌نامیدند.

4. Arsamosta

5. Antiochis

۶. مقصود ماد بزرگ است.

7. Hécatompolis

8. Syrinx

۳۱). ولی از مفاد نوشته‌های ژوستن (کتاب ۴۱، بند ۵) صریحاً برمی‌آید که پارتی‌ها پادشاه سلوکی را خسته کرده‌اند به این معنی که نه داخل جنگ شده و نه سر اطاعت پیش آورده‌اند. بالاخره آنتیوخوس پس از یأس از اینکه پارت را مطیع کند با اردوان داخل مذاکره صلح شد تا او را متحد خود گرداند. شرط این عقد صلح چنین بود که اردوان در جنگی که آنتیوخوس با پادشاه باختر در پیش داشت بی‌طرف بماند. این شرط در نفع اردوان نیز بود. زیرا او می‌خواست که دولت باختر ضعیف باشد تا از پشت سر پارت را تهدید نکند. بدین نهج آنتیوخوس با اردوان کنار آمده از پارت به طرف باختر رفت. این عقد صلح می‌رساند که از این زمان سلوکی‌ها استقلال پارت را شناخته‌اند. زیرا قبل از آن پارتی‌ها را یاغی می‌دانستند و در این وقت پادشاه سلوکی شاه پارت را طرف مذاکره و معاهده اتحاد قرار داده. بعضی نویسندگان (بوشه لیکلرک، تاریخ سلوکی‌ها، صفحه ۱۶۲) می‌نویسند که مقصود از عقد عهد گویا این بوده که پارت دست‌نشانده‌گی خود را نسبت به آنتیوخوس بشناسد ولی مدرکی برای این حدس نیافتیم زیرا پولی بیوس که در این باب چیزی نمی‌گوید و از نوشته‌های ژوستن هم چنین حدسی بر نمی‌آید. چون در تاریخ پارت در باب این وقایع صحبت خواهد بود، عجالاً به همین چند سطر اکتفا کرده می‌گذریم (۲۰۸ ق.م).

پس از آن، آنتیوخوس به طرف باختر رانده با پادشاه آن اوتی‌دم^۱ جنگ کرد و غالب آمد. ولی بعد از تسخیر بلخ (باختر)^۲ چون دید که مردمان شمالی از نژاد تورانی آلتایی به باختر فشار می‌آورند و صلاح در این است که از اوتی‌دم یونانی در مقابل این مردمان وحشی تقویت کند، با او قراردادی بسته مانند پادشاه دست‌نشانده‌اش شناخت و تقویتی هم از او کرد (شرح قضیه در تاریخ پارت بیاید).

بعد آنتیوخوس تا هند راند و در اینجا با پادشاه هند سوفازانوس^۳ عهد موّدت بسته و سپس به طرف خلیج پارس رفته به جزیره بحرین کنونی درآمد. پس از آن اهالی گِرا^۴ (القطیف) را مطیع کرده به سوریه برگشت (۲۰۵-۲۰۴).

پس از مراجعت به سوریه آنتیوخوس سیل سوریه را از مصری‌ها گرفت و بعد، از جهت قوت یافتن دولت سلوکی بین دول آسیای صغیر با دول اروپایی اتحادی برقرار شد. توضیح آنکه آتال پادشاه پرگام با رومی‌ها عهد اتحادی بست و پادشاه بی‌تی‌ئه با پادشاه مقدونیه.

1. Euthydème
3. Sophagasenos

2. Bactre
4. Gerrha

در این احوال بطلمیوس چهارم پادشاه مصر درگذشت و بطلمیوس پنجم به تخت نشست. بر اثر این واقعه چون آنتیوخوس همواره نظری به سیل سوریه داشت با فیلیپ پنجم پادشاه مقدونیه برضد مصر متحد شد و غزه را گرفت. رومی‌ها به بهانه اینکه حامی مصر و پرگام هستند با پادشاه سلوکی داخل مذاکره شدند ولی بر اثر فتح آنتیوخوس در سیل سوریه این قسمت سوریه به طور قطعی از مصر جدا شد. با وجود این رومی‌ها ساکت نشسته بنای ضدیت را گذاشتند تا آنکه بالاخره کار به جنگ کشید و در جنگ دریایی در کوریکوس^۱ غلبه با رومی‌ها بود. سلکوس پسر آنتیوخوس هم در پرگام شکست خورد و بعد قشون رومی با تأثی پیش آمده در تحت سرداری سی پیون^۲‌ها از هلس پونت گذشت و در ماگنزی^۳ (در آسیای صغیر) جنگی سخت روی داد که در آن رومی‌ها غالب آمدند (۱۹۰ ق.م). بر اثر این جنگ آنتیوخوس آسیای صغیر را بکلی فاقد شد و مجبور گردید پسر کوچک ترش آنتیوخوس را به رومی‌ها گروگان بدهد. بعد متحدین ممالکی را که از پادشاه سلوکی به دست آورده بودند بین خودشان تقسیم کردند و آنتیوخوس پسرش سلکوس را نایب السلطنه کرده به طرف مشرق رفت. جهت رفتن آنتیوخوس به طرف مشرق از اینجا بود که پس از غلبه رومی‌ها و از دست دادن آسیای صغیر ممالک دیگر به حرکت آمده از دولت سلوکی جدا شدند. مثلاً در ارمنستان که جدا شده و آنتیوخوس آنرا به اطاعت درآورده بود دو نفر از رؤسای قشون او، آرتاکسیاس^۴ و زاریادریس^۵ نامان، دوباره اعلان استقلال دادند. ظن قوی می‌رود که پارس هم در این زمان با خوزستان همدست گردیده و جدا شده؛ زیرا تقریباً ۳۰ سال بعد یکی از ولات سلوکی صفحه مسن^۶ را در مغرب بابل در مقابل پارسی‌ها دفاع می‌کرد (یوشه لکلرک، تاریخ سلوکی‌ها، صفحه ۲۲۲). زرننگ (سیستان)، بلوچستان، رنج (افغانستان جنوبی) هم جزء دولت باختر گردیدند تا بعد با خود باختر جزء دولت پارت شوند. بنابراین می‌توان گفت که دولت سلوکی در شمال آسیای صغیر را گم کرد و در مشرق ممالکی را که در این طرف دجله واقع بودند. در این احوال طبیعی بود که آنتیوخوس دوباره با قشونی به طرف مشرق برود. تا شاید مانند سفر اول بهره‌مندی‌هایی داشته باشد ولی این دفعه زمانی که در عیلام (خوزستان) بود درگذشت. راجع به او گفته‌اند که به عیلام رفته بود تا ذخایر معبد «بِل» را بر باید چنانکه در همدان ذخایر معبد ناهید را ربود.

1. Corycos
3. Magnésie
5. Zariadris

2. Les Scipions
4. Artaxias
6. Mesène

بین استرابون و دیودور و ژوستن اختلاف در این است که بعضی آنها گویند این عمل ناشایست را کرد و درگذشت و برخی به این عقیده اند که اجل فرصتش نداد این کار کند. به هرحال فوت او در ۱۸۷ ق.م روی داد.

مبحث هفتم. پادشاهان دیگر سلوکی

از اینجا به بعد، افکندن یک نظر اجمالی به تاریخ سلوکی ها برای اشخاصی که می خواهند با تاریخ ایران آشنا باشند کافی است زیرا اگر وقایع دولت سلوکی به تاریخ ایران مربوط است که در تاریخ دولت پارت ذکر خواهد شد و هرگاه نیست، صحبت داشتن از آن معترضه ای خواهد بود که لزومی ندارد. افکندن یک نظر اجمالی هم برای این است که وقایع عمده آن زمان به طور کلی در نظر خواننده باشد.

دولت سلوکی پس از اینکه از رومی ها شکست یافت و آسیای صغیر و ایالاتی زیاد در ایران و در مشرق اقصای آن زمان از دست داد از ابهتی که داشت افتاد. چنانکه ممالک تابعه آن به سوریّه و کیلیکیّه و بین النهرین منحصر گردید. سلوکی های بعد از آنتیوخوس سوم با وجود این احوال امیدوار بودند که ایالات گم شده را برگردانند ولی به چند جهت موفق نگشتند. اولاً دولت پارت در مشرق همواره قوت می گرفت و پس از اینکه اشکانیان دولت باختر را تابع خود کرده از پشت سرشان مطمئن شدند، به طرف مغرب متوجه گردیده یکایک ایالات سلوکی را در ایران از آنها ستانند تا به فرات رسیدند. فشار مردمان تورانی آلتایی (یعنی زردپوست های مغولی نژاد) به سکاها و آن طرف و این طرف سیحون و راندن آنها به طرف ایران چندی دولت پارت را سخت در فشار گذارد و اشکانیان را به شدت گرفتار کارهای شرقی داشته فرصتی به سلوکی ها داد. ولی نبودن پادشاهانی که بتوانند از موقع استفاده کنند و اختلاف و تشّت شدید در دودمانشان مانع شد از اینکه ایالات ایران را پس بگیرند. بنابراین پارتی های جوان کارهای خودشان را در شمال و مشرق تسویه کرده و جلو مردمان شمالی را گرفته باز به طرف مغرب متوجه گشتند و از این زمان یک دولت قوی در این طرف فرات تا هند رقیب سلوکی ها گردیده آنها را از ایران براند و بعد خود دولت سوریّه را در تحت تهدید گذارد (شرح این وقایع در تاریخ پارت بیاید).

ثانیاً دولت روم که در صدد جهانگیری در آسیا بود و جدّاً این نقشه را تعقیب می کرد

سیاستش چنین اقتضا داشت که دولت بزرگی در آسیا وجود نداشته باشد تا به مرور دول کوچک آنرا مطیع خود گردانند. معلوم است که روم با این نظر قوت دولت سلوکی را برای خود مضرّ می‌دانست و در هر جا چه در آسیای صغیر و چه در مصر و جاهای دیگر مساعی خود را بر ضدّ دولت سلوکی به کار می‌برد و به تضعیف و یا کوچک کردن آن می‌کوشید.

دولت روم در این کار به قدری با متانت و پافشاری پیش رفت که به مقاصد خود کاملاً رسید، چه در ابتدا از دول کوچک آسیای صغیر بر ضدّ سلوکی‌ها تقویت کرد تا دولت سوریه را ضعیف ساخته از بین ببرد و بعد تمام آسیای صغیر و سوریه را در تحت اقتدار خود درآورد. ثالثاً رقابت سلوکی‌ها با بطالسه مصر و جنگ‌های پی‌درپی این دو دولت با یکدیگر از قوای هر دو دولت کاست و بالاخره هر دو ضمیمه امپراطوری روم گردیدند. در اینجا هم رومی‌ها همان سیاست دیرین خودشان را پیش گرفته به مقصود رسیدند.

رابعاً ضدّیت یهودی‌ها را با پادشاهان سلوکی و منازعات و زد و خوردهای جدیدی که بین آنها روی داد می‌توان بی‌تردید یکی از علل ضعف دولت سلوکی دانست. جهت این بود که سلوکی‌ها یونانیّت را در آسیا ترویج و تشویق می‌کردند و یهودی‌ها حاضر نبودند سُنن ملّی خودشان را از دست داده تابع این جریان گردند. ضدّیت و مخالفت یهود با سلوکی‌ها و بعد با رومی‌ها مدّت‌ها طول کشید تا در زمان تیتوس امپراطور روم (۷۹-۸۱ ق.م) به خراب شدن بیت المقدس، قتل و غارت اهالی، پریشانی و پراکندگی یهود خاتمه یافت و پس از آن فلسطین دیگر کمر راست نکرد.

چنین بود جهات ضعف دولت سلوکی که بالاخره به انحطاط و انقراضش منتهی گشت. ولی باید گفت که با وجود این جهات باز دولت سلوکی می‌توانست به حیات خود ادامه داده به آن زودی زوال نیابد. ولی دو علّت مانع آمده آنرا از صفحه روزگار محو کرد. این دو علّت را می‌توان منشأ تمام جهاتی که ذکر شده دانست، چه اگر نیک بنگریم تمام جهات مذکور از این دو علّت ناشی گردیده بود: اولاً دولت سلوکی دولت ملّی نبود یعنی تکیه گاهی از خود مردمان ممالک تابعه نداشت. این دولتی بود که از ملل و مردمان مختلف گوناگون ترکیب یافته بود و این مردمان دولت سلوکی را از خودشان نمی‌دانستند چنانکه دولت سلوکی هم آنها را از خود نمی‌دانست (پایین تر از این موضوع باز صحبت خواهیم داشت).

ثانیاً پس از آنتیوخوس سوّم دیری نگذشت (از ۱۴۵ ق.م تقریباً) که اختلاف و نقاری شدید در دودمان سلوکی افتاد. مدّعیان سلطنت زیاد شده به جان یکدیگر افتادند و زنان جاه‌طلب به این تشّت و ضدّیت‌ها دامن زدند تا کار به جایی رسید که سوریه را هم به دو

قسمت تقسیم کردند: در سوریه علیا یک پادشاه سلوکی (آنتیوخوس نهم) به تخت نشست و در سِیل سوریه پادشاهی دیگر از همان خانواده (آنتیوخوس هشتم).

معلوم است که از بودن دشمنانی قوی در خارج، از ضعف دولت سلوکی و نفاق در خود دودمان چه نتیجه می‌بایست حاصل شود. نتیجه این شد که از ۹۶ ق.م دولت سلوکی در انحطاط کامل افتاد تا اینکه در ۶۴ ق.م زوال یافته ایالتی از دولت روم گردید.

چنین بود احوال این دولت در زمان پادشاهانی که بعد از آنتیوخوس سوم کبیر آمدند و اسمشان در فهرستی که بیاید ذکر شده.

وقایع سلطنت آنها به طور کلی این است: پس از اینکه رومی‌ها آنتیوخوس سوم را شکست داده به موجب عهدنامه آپامه^۱ تمام مستملکات دولت سلوکی را در آسیای صغیر از او انتزاع کردند، دیری نگذشت که اومن پادشاه پرگام مقتدرترین پادشاه مشرق گردید و برای اینکه به هرج و مرج دولت سلوکی نهایی بدهد آنتیوخوس چهارم را به تخت نشاند. این پادشاه آخرین سلوکی بود که به سیاست خارجه پرداخت.

بعد، دولت پارت در زمان مهرداد اول (تقریباً ۱۷۴-۱۳۶ ق.م) توسعه یافته ماد و پارس و خوزستان را به تصرف آورده سلوکیه را هم از سلوکی‌ها انتزاع کرد. این شکست برای آنها چقدر دردناک بود: سلوکی‌ها خودشان را حامیان یونانیت می‌دانستند و باگم کردن سلوکیه دجله یک ایالت یونانی را از دست دادند. بنابراین یونانی‌های این صفحات دِمتریوس را به کمک طلبیدند و او آمد و شکست خورد و اسیر گردید (۱۴۰ ق.م). در این وقت اوضاع دولت سلوکی بسیار درهم و برهم است: در سوریه اغتشاش حکمفرما است، در کُماژن سامِس^۲ نامی، سلسله حکمرانان کُماژن را تأسیس می‌کند. در اُسُران^۳ اُسُرَاس^۴ و آبگاره‌ها دولت اُسُران (یا اِدِس - اورفا) را می‌سازند (ظن قوی این است که اُسُرَاس مصحف خسرو است و آبگار یا آبکار مصحف اکبر). آنتیوخوس هفتم با یهودی‌ها از یک طرف و با پارتی‌ها از طرف دیگر در گیرودار است. اول او شکستی به فرهاد دوم اشکانی پسر مهرداد اول می‌دهد ولی همین که فرهاد دِمتریوس دوم را از زندان رها می‌کند، آنتیوخوس شکست خورده کشته می‌شود. بعد نزاعی سخت درمی‌گیرد و دِمتریوس دوم هم کشته می‌شود. پس از آن دیری نمی‌گذرد که دولت سلوکی قطعه قطعه می‌شود و شهرهای سوریه و فینیقیه استقلال می‌یابند.

1. Apamée

2. Samès

3. Osroène

4. Osroès

5. Les Abgares

همه جا اشخاصی داعیه سلطنت دارند و می‌خواهند دولت‌هایی تشکیل کنند. در این زمان پارتی‌ها از همه قوی‌تراند و دولت پارت نزدیک است سوریه را هم از سلوکی‌ها بگیرد. ولی در این وقت مردمان شمالی به پارت حمله می‌کنند و فرهاد دوم در جنگی با آنها کشته می‌شود. عموی فرهاد اردوان هم در جنگی با یوئه‌چی‌ها می‌افتد. ولی مهرداد دوم (۱۲۸-۸۸ ق.م) دولت پارت را از نو مقتدر می‌کند. نیروی او سکاها و ساک‌ها را به طرف هند می‌راند، بر باختر و ساکستان (سیستان) دست می‌یابد و ارمنستان تحت‌الحمايه پارت می‌شود. با وجود این احوال آنتیوخوس هشتم خوش‌بخت است که مهرداد دوم در فکر عبور از فرات نیست. ولی ایران پارتی برای سلوکی‌ها تهدیدی است بزرگ و مخاطره‌ای قطعی که هر زمان می‌تواند به حیات دولت سلوکی خاتمه دهد. در این وقت دولت سلوکی مرده است و جسد او در حال تجزیه. هم در این زمان دولت یهود در فلسطین بسط می‌یابد. روم به آسیای صغیر رسیده با مهرداد ششم پونت درمی‌افتد. پارتی‌ها می‌خواهند سوریه را اشغال کنند و در انتظارند که ببینند جنگ روم با دولت پونت به کجا می‌کشد. اوضاع سوریه به قدری بد است که اهالی تاج را به تیگران ارمنی دست‌نشانده مهرداد دوم اشکانی می‌دهند و او که اُسُران را قبلاً گرفته بود همین که صاحب سوریه می‌گردد با مهرداد اشکانی ستیزه کرده قسمت شمالی بین‌النهرین را اشغال می‌کند. ولی طولی نمی‌کشد که از جهت اتحادی که با مهرداد ششم پونت کرده بود با رومی‌ها طرف می‌شود و از لوکولوس سردار رومی شکست می‌خورد. بعد باز موقتاً سلوکی‌ها بر تخت سوریه می‌نشینند ولی این بازگشت سلوکی‌ها به تخت سوریه روشن کردن خانه است زیرا دیری نمی‌گذرد که به دست رومی‌ها منقرض می‌شوند. از این زمان دوره جدیدی در شرف شروع شدن است. دولت جهانی روم حس می‌کند که ایران پارتی برای آسیای غربی تهدیدی است بزرگ و در صدد برمی‌آید که فرات را برای دفاع محکم سازد تا مشرق را در کنار این رود متوقف دارد. شرح وقایع این دوره به تاریخ ایران پارتی راجع است و در جای خود مشروحاً بیاید. چنین بود وقایع عمده این زمان و این است فهرست اشخاصی که بعد از آنتیوخوس سوم تا انقراض سلوکی‌ها در سوریه سلطنت کردند:

۱. سلکوس چهارم اپی فان (۱۸۷-۱۷۵ ق.م)،

۲. غاصبی هلیودور^۱ نام (۱۷۴)،

۳. آنتیوخوس چهارم اپی فان (۱۷۵-۱۶۴)،

۴. آنتیوخوس پنجم اُوپاتر^۱ (۱۶۴-۱۶۲)،
 ۵. دِمتریوس سوتر (۱۶۲-۱۵۰)،
 ۶. آلکساندر بالاس (۱۵۰-۱۴۵)،
 ۷. دِمتریوس دوم نیکاتور دو دفعه سلطنت کرد (۱۴۵-۱۴۹ و ۱۳۹-۱۲۵)،
 ۸. آنتیوخوس ششم دیونیس اِپی فان (۱۴۵-۱۴۲)،
 ۹. تری فون^۲ یا دیودوت (۱۴۲-۱۳۸)،
 ۱۰. آنتیوخوس هفتم سی دت (۱۳۸-۱۲۹)،
 ۱۱. آلکساندر زی پناس^۳ (۱۲۸-۱۲۳)،
 ۱۲. آنتیوخوس هشتم گری پُس^۴ (۱۲۵-۹۶)،
 ۱۳. آنتیوخوس نهم سزیک^۵ (۱۱۶-۹۵)،
 ۱۴. سلکوس ششم اِپی فان (۹۶-۹۵)،
 ۱۵. فیلیپ (۹۲-۸۳)،
 ۱۶. آنتیوخوس دهم فیلادلف (۹۲)،
 ۱۷. دِمتریوس سوم فیلوپاتر (۹۵-۸۸)،
 ۱۸. آنتیوخوس یازدهم دیرنيس (۸۹-۸۴)،
 ۱۹. آنتیوخوس دوازدهم مقدس (۹۴-۸۳)،
 ۲۰. تیگران پادشاه ارمنستان (۸۰-۹۶)،
 ۲۱. آنتیوخوس آسیایی (۶۸-۶۴)،
- از فهرست مزبور و سنوات سلطنت معلوم است که از ۱۶۲ تا ۱۲۵ ق.م تخت از دست به دست می‌گشت و حکومت ثابتی وجود نداشت. بعد سوریه به دو قسمت شد: شمالی با کیلیکیه و جنوبی با سِل سوریه و در هر کدام پادشاهانی جداگانه سلطنت کردند. پس از فوت آنتیوخوس سیزدهم پومپه سردار رومی سوریه را گرفت و آن را ایالتی از روم کرد. بنابر آنچه گذشت دولت سلوکی به دست سلکوس نیکاتور در ۲۱۲ ق.م تأسیس شد و در ۶۴ ق.م زوال یافت. پس مدّت دوام آن ۱۴۸ سال بود.

1. Eupator

۲. Triphon، بعضی فیلوپاتر نوشته‌اند.

3. Zibénas

4. Gripos

5. Syzique

فصل دوم. اوضاع دولت سلوکی و تشکیلات آن

مقدمه

قبل از ختم این باب مقتضی است شمه‌ای از اوضاع و تشکیلات دولت سلوکی گفته شود و چون دولت آنتی‌گون، اول دولتی بود که پس از اسکندر بر خرابه‌های دولت او تأسیس شد ولو اینکه دیر نپایید باید این شمه را از اوضاع این دولت شروع کنیم.

می‌گوییم شمه‌ای، زیرا اطلاعات مبسوطی در این باب در دست نیست و کلیتاً چنانکه بالاتر گفته شد، اوضاع دولی که از خرابه‌های امپراطوری اسکندر برخاستند تاریک است بخصوص در قسمتی که راجع به آسیا است. با وجود این سعی می‌کنیم چیزهایی را که مورّخین و نویسندگان عهد قدیم جسته و گریخته ذکر کرده‌اند نقل کنیم. موافق آنچه از وقایع این زمان برمی‌آید یا از آنچه آرّیان، پولی‌بیوس، آپیان^۱ و پوسیدونیوس^۲ نوشته‌اند مستفاد می‌گردد، رویهم رفته اوضاع دولت آنتی‌گون و تشکیلات سلوکی‌ها چنین بوده: از وقایع این زمان اسکندر معلوم است که او در تشکیلات دولت هخامنشی تغییری نداد و همان گزده‌ای را که داریوش اول ریخته بود پیروی کرد. چون شرح این تشکیلات در قسمت تمدّنی تاریخ دولت هخامنشی ذکر شده، تکرار را لازم نمی‌دانیم. فقط باید این نکته را تذکر دهیم که وقتی که اسکندر خواست از مصر به طرف فینیقیّه حرکت کند، علاوه بر والی و رئیس قشون، یک نفر را هم برای امور مالیه معین کرد و در زمان جانشینان اسکندر و سلوکی‌ها دیده می‌شود که این مأمور در ایالات دیگر هم هست و وقتی که پولی باید از محلی به قشون یا به کسی داده شود حکمی به این مأمور مالیه یا خزانه‌دار صادر می‌شود که فلان قدر وجه بپردازد. این یک اصلاحی است که در زمان اسکندر و جانشینان او شده است زیرا در دوره هخامنشی امور مالی هر ایالت به عهده والی بود و احکام به او صادر می‌شد. اما اینکه خزانه‌داران ایالت در

۱. Appien، مورّخ یونانی از قرن دوم میلادی که تاریخ خوبی برای روم نوشته.

۲. Poseidonius، مورّخ و فیلسوف رواقی که در سوریه تولد یافته بود و زمان زندگانش را بین ۱۳۵ و ۵۰ ق.م می‌دانند.

تحت ریاست وُلات بوده‌اند یا استقلال داشتند مدرکی برای اظهار عقیده نداریم. ظنّ قوی این است که چون وُلات با اختیارات وسیعه به ایالات می‌رفتند و غالباً اینها از مرکز هم تمکین درستی نداشتند، اگر هم حقاً مأمورین مالیّه در ایالات می‌بایست استقلال داشته باشند، اجرای آن عملی نبود و در واقع امر، وُلات در زمان جانشینان اسکندر و سلوکی‌ها همان وُلات دوره هخامنشی بوده‌اند یعنی با همان اختیارات و اقتدار و بل بیشتر، زیرا چنانکه گذشت اشخاصی زیاد از این وُلات ظاهراً والی بودند ولی از همان زمان تقسیم اوّلی ممالک اسکندر دولت‌هایی بر خرابه‌های امپراطوری اسکندر بنا گردید و خود دولت سلوکی هم یکی از آنها بود. از وقایعی که راجع به زمان پس از اسکندر ذکر شد معلوم است که در آسیا دو دولت تشکیل گردید: دولت آنتی‌گون و دولت سلکوس. آنتی‌گون دولت خود را پس از شکست اوّین در گابی پُن (اصفهان کنونی) در ۳۱۷ ق.م تشکیل کرد و سلکوس از وقتی که در ۳۱۲ ق.م از مصر به بابل برگشت. او بزودی ممالک علیای آسیا یعنی ایران و مشرق اقصی را از آنتی‌گون گرفت ولی باز قسمت‌هایی از آسیای صغیر و سوریه برای او باقی ماند. می‌گوییم قسمت‌هایی، زیرا تمام صفحات آسیای صغیر حاضر نبود از آنتی‌گون تمکین کنند. مثلاً پی‌سیدیّه مطیع نشده بود، بی‌تی‌ته از ۳۱۵ ق.م به کالسدون و آستاکس^۱ حمله کرد و اگرچه این دو شهر به وسیله سردار آنتی‌گون نجات یافتند، با وجود این بی‌تی‌ته مستقل ماند. بعد مقارن جنگ ایپ‌سوس (۳۰۱ ق.م) کاپادوکیّه هم از دولت آنتی‌گون جدا شد.

آنتی‌گون چنانکه بالاتر گذشت از ۳۰۶ عنوان پادشاهی اختیار کرد. در این وقت هنوز پرستش جانشینانی که خودشان را پادشاه خواندند شروع نشده بود یا به تازگی داشت شروع می‌شد. بنابراین اطلاعی نداریم که آنتی‌گون از تبعه‌اش خواسته باشد که او را بپرستند. ظنّ قوی این است که در این زمان هنوز به این کار دست نزده بودند، زیرا در آسیا برخلاف مصر رسم نبود پادشاه را بپرستند. ولی در اینکه طرز حکومت مطلقه بود شکی نیست، زیرا از نوشته‌های دیودور خصوصاً بند ۵۰ کتاب ۱۸ او این نظر تأیید می‌شود منتها پادشاه دوستان خود را به مجلس مشورت دعوت می‌کرد تا نقشه خود را به همدستی آنها انجام دهد. این مسئله که تشکیل ایالات چگونه بود؟ در این باب هم اطلاعات خیلی کم است. همین قدر می‌بینیم که مورّخین یونانی وُلات ایالات سابق ایران را در این زمان ساتراپ می‌نامند (یونانی شده

خُشترَپَوان یا شهربان، در ایران قدیم شهر به معنی مملکت استعمال می‌شد) و ایالات را ساتراپی مثلاً آنتی‌گون از کاریه یک ساتراپی تشکیل می‌کند و آن را به آساندر می‌دهد تا او را به طرف خود جلب کند (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۷۵) و بعد یک ساتراپی دیگر از فریگیه سفلی یا هلس‌پونت می‌سازد (دیودور، کتاب ۲۰، بند ۱۹). کلّیتاً لفظ ساتراپ و ساتراپی در این زمان خیلی رایج است و اولی به معنی والی، دومی به معنی ایالت است.

نیز نمی‌دانیم که در زمان آنتی‌گون ایالات کوچک‌تر شده بود یا مانند زمان اسکندر در ایالات سابق دولت هخامنشی تغییری نداده بودند. ولی شکی نیست که علاوه بر والی یک نفر رئیس قشون هم مانند زمان هخامنشی‌ها در ایالت بوده و ظنّ قوی این است که این رئیس قشون را مانند بطالسه در مصر ستراتژ^۱ می‌نامیدند. از سایر مأمورین دولت در ایالات خبری نداریم همین قدر دیده می‌شود که خزانه‌دارانی در شهرهای بزرگ بوده‌اند ولی نمی‌دانیم اختیارات اینها چه بوده.

در دولت آنتی‌گون اراضی زیادی در ایالات از آن پادشاه بود ولی صاحبان اراضی وسیعه در میان اشخاص متفرّق نیز بودند. اینها قانوناً از طرف دولت دارای اراضی شده بودند ولی عملاً مالک واقعی به شمار می‌رفتند و رعایایی که در املاک اربابی سکونت داشتند، به ملک تعلق داشته بنده مالک بودند یعنی آزاد نبودند از ملکی به ملکی بروند و در موقع فروش ملک رعایا هم جزء آن فروخته می‌شدند.

در زمان جانشینان حکامی هستند که ایالت آنها موروثی است. اینها امرا یا پادشاهان دست‌نشانده‌اند مثلاً مهرداد پسر آری‌برزن^۲ امیر شهر کیوس که ذکرش پایین‌تر بیاید. اسکندر او را از ایالتش راند. با وجود این او تمکین نکرد و بعد دِمتریوس پسر آنتی‌گون ایالتش را به او رد کرد (۳۰۸ یا ۳۰۹ ق.م).

کلّیتاً از مطالعه در اوضاع زمان آنتی‌گون این معنی بخوبی مشاهده می‌شود که آنتی‌گون محبّ یونان بوده، آزادی داخلی شهرهای یونانی را حفظ می‌کرده و آنها را متحدین خود می‌خوانده ولی نباید تصوّر کرد که او مایل بوده دولّ متّحده در آسیا تشکیل کند. بعکس او از این معنی همیشه احتراز داشت. مقصود از آزادی داخلی آن بود که شهرهای یونانی امور شهریشان را خودشان اداره می‌کردند و قوانین ملّی آنها رعایت می‌شد ولی در امور که

راجع به دولت بود می‌بایست احکام پادشاه را رعایت کنند (نظیر خودمختاری^۱ که در مواردی شاهان هخامنشی به شهرهای یونانی می‌دادند). این است آنچه اجمالاً در باب دولت آنتی‌گون می‌توان گفت. بیش از این هرچه نوشته شود تصوّراتی است که مدرک ندارد یا از یک قضیه جزئی نتیجه کلی گرفته شده و این‌طور نتیجه گرفتن منطقی نیست. کلیتاً اوضاع دولت آنتی‌گون از حیث تشکیلات و ترتیبات اساساً تفاوتی با اوضاع زمان هخامنشی نداشته، الا اینکه چون او خود را مقدونی و یونانی می‌دانست مقدونی‌ها و یونانی‌ها آقا بودند و سایر مردمان تبعه مغلوب. یونانی‌ها هم که آنقدر سنگ آزادی به سینه می‌زدند و به آن می‌بالیدند، بالاخره چون نیک بنگریم، آزادی را برای خودشان می‌خواستند نه از برای دیگران. نیز چنین بود رفتار سایر جانشینان و سرداران اسکندر با مردمان مغلوب و چنانکه بالاتر گذشت، در بعض موارد که می‌خواستند قشون را راضی نگاهدارند ملاحظه داشتند از اینکه اموال مردم را غارت و بین سربازان تقسیم کنند (رفتار اومین در پارس و آنتی‌گون در ماد، چنانکه بالاتر گذشت). پس از جنگ ایپ‌سوس جای آنتی‌گون را در آسیای صغیر لیزیماک گرفت ولی جنگ تکانی به آسیای غربی داده بود و از جمله در این وقت بود که کیوس در درّه آمیناس^۲ (کیوک ایرماق) و ایریس^۳ (باشیل ایرماق) شالوده دولت پُنت را ریخت (دیودور، کتاب ۲۰، بند ۴ - پلوتارک، دِمتریوس بند ۴). کاپادوکیه را آریارات برادرزاده آریاراتی که پردیگاس به صلیب کشید تسخیر کرد (دیودور، کتاب ۳۱، بند ۱۹) و بی‌تی‌تیّه را زی‌پ‌تیس^۴ (۹۴۷ ق.م). دیده نمی‌شود که لیزیماک طرز نوینی در تشکیلات آورده باشد طرز حکومت و اسلوب مملکت‌داری همان بود که بالاتر گفته شد. ولی نظر به اینکه بین لیزیماک و رقبای او جنگ ادامه داشت، طرفداران هریک از آنها با طرفداران دیگری خصومت می‌ورزیدند و این وضع کشمکش‌هایی در شهرهای آسیای صغیر ایجاد می‌کرد. شهرهای یونانی آسیای صغیر هم در همین حال بودند چنانکه لیزیماک ۱۲ شهر یونیه را یکی کرده مانند بلوکی به رئیس قشون (سُتراژ) سپرد ولی نباید تصوّر کرد که او خودمختاری شهرهای مزبور را ملغی داشت. آنها به همان خودمختاری خود باقی بودند.

سلکوس، چنانکه بالاتر گفته شد، پس از شکست دادن نیکاتور
در دولت سلوکی
 سردار آنتی‌گون و عدم بهره‌مندی دِمتریوس در بابل به تسخیر

1. Autonomie

2. Aminias

3. Iris

4. Zipoetis

ماد و پارس و خوزستان پرداخت و بعد باختر را تصرف کرد. آپ بیان گوید که او بین النهرین، ارمنستان، پارت، عربستان (یعنی بادیه‌های عرب در میان بین‌النهرین و سوریه)، ولایت تپوری‌ها (طبرستان)، رُحَج و سایر ولایات را تاهند داشت. چون بالاتر شرح کارهای او گفته شده تکرار را لازم ندانسته می‌گذریم. پایتخت دولت سلوکی در ابتدا بابل بود و می‌بایست هم‌چنین باشد زیرا شهر تاریخی بابل به وسیله راههایی که به هر سمت می‌رفت، با تمام قسمت‌های آسیای معلوم آن زمان ارتباط می‌یافت. در حوالی ۳۰۵ ق.م سلکوس در محلی موسوم به اُپیس که در کنار راست دجله واقع بود سلوکیه را بنا کرد. این شهر چندی بعد به قدری بزرگ و مهم شد که دارای چهارصد هزار نفر جمعیت گردید. جای بابل را از حیث تجارت و روابط بین‌المللی گرفته در آسیا بزرگ‌ترین شهر یونانی گشت و در قرون بعد، چنانکه بیاید، با تیسفون اشکانی و ساسانی اتصال یافت و اعراب آن را مدائن خواندند. دولت سلوکی، چنانکه در ابتدا تأسیس شده بود، در دل قاره آسیای معلوم آن زمان واقع بود و به دریای مغرب دسترسی نداشت. ولی شکست قطعی آنتی‌گون این نقص را رفع کرد، چه دولت سلوکی بر سوریه دست یافته انطاکیه را بنا کرد. با بنای این شهر، انطاکیه سوریه و سلوکیه کنار دجله در سر شاهراهی واقع شدند که روابط بین‌المللی را اداره می‌کرد. از این زمان دولت سلوکی با دولت بطالسه که در سر راه هند واقع بود، بنای رقابت را گذارد و هم از این زمان سرچشمه جدید برای ثروت‌مندی دولت اولی ایجاد شد. این دو نقطه یعنی انطاکیه در کنار رود اُرن‌تس در همسایگی دریای مغرب و سلوکیه در کنار دجله به قدری مهم بود که می‌توان گفت تا زمانی که این دو شهر را دولت سلوکی داشت دولتی بزرگ به شمار می‌رفت و همین که ایران پارتی سلوکیه را از آن انتزاع کرد، دولت سلوکی یک دولت متعارف سریانی گردید. دولت سلوکی در زمان اقتدارش داعیه حکمرانی را بر تمام آسیا داشت و مستملکاتش را بر تمام راههای فرعی که به شاهراه مذکور منتهی می‌شد توسعه می‌داد.

اکنون باید دید که تشکیلات این دولت در زمان اعلی درجه وسعتش چه بوده. اولاً باید گفت این یک دولت وسیع ناجور است^۱ یعنی از ملل مختلف گوناگون ترکیب یافته و غیر از مصر، قفقازیه و قسمت‌های هند، تقریباً تمام دولت هخامنشی را شامل و کانون‌های تمدن قدیم بشر را حاوی است: بابل، شوش، اورشلیم، صور و صیدا، همدان، تخت‌جمشید،

۱. جور را بعضی فصیح نمی‌دانند ولی این تصور مبنایی ندارد. این کلمه از ریشه فارسی صحیح است.

خرابه‌های نینوا و ترووا زیر آسمان درخشان این دولت واقع‌اند. این تغییر شکلی است که روزگار به دولت هخامنشی داده و اگر دولت سلوکی در زمان سلکوس اول تمامی آن دولت جهانی را نمی‌نماید لاقلاً بیشتر ممالک آنرا شامل است. معلوم است که کار مدیران دولت سلوکی با چنین ممالکی وسیع خیلی مشکل بود. مشکل‌تر از کار مدیران دولت هخامنشی زیرا هخامنشی‌ها در جهان‌بانی خود به دو قوم جوان و تازه نفسی مانند مادی‌ها و پارسی‌ها که در قلب دولت آنها جا گرفته بودند تکیه می‌دادند. پارتی‌ها، گرگانی‌ها، باختری‌ها و سُغدی‌ها هم ایرانی بودند ولی سلوکی‌ها در آسیا بیگانه‌اند. اگر اسکندر امیدوار بود که در تسلط خود بر آسیا، بر مقدونیه تکیه کند، دولت سلوکی این مقدونیه را هم ندارد. بنابراین پایه ملی در دولت سلوکی نیست. چنانکه در مصر هم دولت بطالسه پایه ملی ندارد. بعضی‌گویند که سلکوس این نقص بزرگ دولت خود را فهمید و این بود که می‌خواست پس از تسلط بر آسیا به مقدونیه برگشته تخت آنرا تصاحب کند. ولی اگر واقعاً چنین نقشه‌ای هم داشت و عمر او هم برای اجرای این نقشه وفا می‌کرد، باز سلکوس قادر نمی‌بود تکیه گاهی قوی برای نگاهداشتن آسیا در مقدونیه بیابد زیرا قوم کوچک مقدونی نمی‌توانست آسیا را در اطاعت خود نگاهدارد چنانکه استقلال خودش را هم نتوانست حفظ کند و تاریخ مقدونیه پس از اسکندر پر است از کشمکش‌های داخلی و نبودن ارکان ثابتی که بتواند قوای ملی را جمع کند و متوجه خارجه دارد. فی‌الواقع باید گفت که فقط فیلیپ دوم و اسکندر قوامی به دولت مقدونیه دادند و الا تاریخ آن بعد از اسکندر دارای همان خصایصی بود که قبل از فیلیپ دوم داشت و قوای مملکت بیهوده صرف نزاع داخلی می‌شد. بهترین شاهد این معنی تاریخ مقدونیه است پس از مرگ اسکندر، با وجود اینکه سرداران مهم و مقرب او همه مقدونی بودند دو سال هم نتوانستند دولت او را به معنی واقعی این لفظ برپا و استوار دارند.

سلوکی‌ها چون دریافتند که تسلط آنها بر آسیا با نداشتن تکیه گاه ملی و قشونی که از این تکیه گاه بیرون آید بس مشکل است خواستند به یک اصل دیگر متوسل شده وحدتی در میان ملل و اقوام مختلفی که تبعشان بودند ایجاد کنند و با این مقصود مسئله پرستش پادشاه سلوکی را پیش کشیدند زیرا تصوّر کردند که اگر بطالسه در مصر موفق شدند خودشان را در نظر مصری‌ها به درجه الهیت ارتقاء بدهند آسیایی‌ها هم همین اصل را خواهند پذیرفت ولی فراموش کردند که گذشته‌های ملل را در نظر گیرند. در مصر این یک مؤسسه ملی مصری‌ها بود که فراغت خود را زاده «نیت» مادر خدایان و برادر «را» رب‌النوع آفتاب بدانند. چنانکه به

شاهان هخامنشی هم این عنوان را می‌دادند ولی در آسیا احدی از شاهان آن از زمان سومر و اکد گرفته تا زمان بابل و آسور و شاهان ماد و هخامنشی چنین داعیه‌ای نداشتند. مردمان آسیایی پادشاهان را نه خدا می‌دانستند، نه اولاد یا اقربای او. آنها فقط عقیده داشتند که نصب شاهان به سلطنت از طرف خدا است. شاهان به اراده خدا مملکت را اداره می‌کنند و به فضل خدا بر دشمنان غالب می‌آیند (در ایران مثلاً فروهر بالای سر شاه پرواز می‌کند - حجاری‌های بیستون و تخت جمشید). بنابراین باید گفت که «عبادت شاه» یعنی پرستش شاه و قربان کردن برای او و تشکیلاتی برای پرستش او در زمان حیات و بعد از مرگش معمول و مقرر نبود و در دفعه اول که به این وضع در آسیا برمی‌خوریم در زمان سلوکی‌ها است. اکنون باید دید که این مذهب شاهی که سلوکی‌ها در آسیا پدید آوردند یا این بدعت ناشایست چیست. بعضی مانند گرنمان^۱ تصوّر کرده‌اند که داعیه الوهیت سلوکی‌ها شدیدتر از داعیه الوهیت بطالسه بوده. زیرا پادشاه سلوکی خودش را خدا می‌دانست، چنانکه می‌گفتند زُوس سلکوس نیکاتور (یعنی خدای بزرگ سلکوس نیکاتور) یا آپُلُن آنتیوخوس سوتر (یعنی خدای آفتاب آنتیوخوس سوتر). برخی مانند کیزست^۲ عقیده دارند که بطلمیوس برای مصری‌ها در حال حیاتش خدایی بود اما سلوکی فقط شخصی است مقدس و کاهنان مخصوصی برای تقدیس خود دارد ولی بعد از مرگش او را خدا می‌دانند. بنابراین ممکن است او را در زمان حیاتش هم خدا بخوانند و پادشاه نامند. حل این مسئله به واسطه فقدان مدارک کافی مشکل است و هنوز این مسئله کاملاً روشن نشده است. بنابراین برای اظهار عقیده بهتر است به خود اوضاع و احوال رجوع کرده بینیم از آن چه برمی‌آید. از اوضاع زمان اسکندر صراحتاً می‌بینیم که او اول کسی است که در آسیا خود را پسر خدا می‌داند و از اطرافیان خود می‌خواهد درباره او این عنوان را استعمال کنند و او را پرستند. چون در جای خود (باب اول، کتاب سوم) مشروحاً احوال اسکندر را ذکر کرده‌ایم در اینجا تکرار زاید است. همین قدر گوئیم که ایراد بعض یونانی‌ها بر اسکندر به پیشقدمی کالیس‌تن فیلسوف (همشیره‌زاده ارسطو) این بود که به اشخاص فوق‌العاده باید بعد از مرگشان عنوان خدایی داد و برای آنها پرستشی ایجاد کرد. اسکندر هم از این قاعده خارج نیست. ولی برخی داعیه اسکندر را به الوهیت پذیرفته پیشنهاد می‌کردند که در حال حیاتش هم برای او کُندر بسوزند و او را پرستند. بعد از اسکندر جانشینان بلافاصله او یعنی نسل اول

جانشینانش این مسئله را کنار گذاشتند زیرا دیدند با اینکه با هم درافتاده‌اند این مسئله پیشرفت ندارد. بنابراین بعدها این مسئله طرح شد و قوت گرفت. چنانکه در مصر بظلمیوس چهارم تشکیل دستگاه پرستش بطلسه را به انجام رسانید و در آسیا آنتیوخوس دوم خود را خدا خوانده همان دستگاه را تشکیل کرد. ولی باید گفت که شهر یونان ایلون^۱ در آسیای صغیر خیلی زودتر برای سلکوس احترام آلهی را از قبیل قربانی‌های همه ماهه و اعیاد و غیره قائل شد. در شهرهای دیگر یونانی دیرتر پرستشی برای پادشاهان سلوکی برقرار کردند. چنانکه می‌بینیم: آنتیوخوس اول کاهنی مخصوص برای پرستش خود دارد. شهرهای یونیه عید تولد آنتیوخوس را مانند همین عید اسکندر گرفته برای او معبدی برپا می‌کنند، مراسم پرستش را بجا می‌آورند و چنانکه برای خدایانشان بازی‌هایی ترتیب می‌دهند، برای آنتیوخوس اول و پسر او و زنش ستراتونیس هم مجامع بازی تشکیل می‌کنند. در از میر معبدی است به نام آفرودیت ستراتونیس (یعنی خدای و جاهت ستراتونیس) و آنتیوخوس حق بست به این معبد می‌دهد. در انطاکیه پارس تاریخ احکام و فرامین به اسم کاهن پادشاهان زنده و مرده معین می‌گردد و کاهن سلکوس چهارم فیلوپاتر، چون کاهن پادشاه زنده است، از کاهنان پادشاهان متوفی جدا است. نیز دیده می‌شود که پادشاهان سلوکی قانع نیستند به اینکه نسبت به آنها فقط این تقدیس و احترامات را بجا آرند، بل می‌خواهند که برای پرستش آنها تشکیلاتی داده شود مثلاً از زمان آنتیوخوس دوم مقرر است که در کرسی هر ایالتی (ساتراپی) کاهنانی بلندمرتبه از مرد و زن برای پرستش پادشاه و ملکه باشند و اسامی هر دو در اسناد معاملات محلی درج گردد. اینها است و امثال اینها آنچه از وقایع و اسناد برمی‌آید و از آن بخوبی می‌توان استنباط کرد که پادشاهان سلوکی از ابتدا خودشان را به مقام الوهیت ارتقا دادند. بعدها آنتیوخوس دوم به پیشنهاد شهر می‌لت عنوان خدایی اتخاذ کرد و پس از آن تشکیلاتی برای پرستش پادشاه (خدا به قول آنها) داده شد. این کار در آسیا سابقه نداشت و باید گفت با استیلای عنصر یونانی بر مشرق قدیم و نفوذ تمدن یونان در آن «پرستش پادشاه» یا «مذهب پادشاهی» ایجاد شد ولی نیز باید گفت که تفاوتی بین معتقدات یونانی‌های اروپایی و یونانی‌های آسیایی حاصل است. یونانی‌های اروپایی اشخاص فوق‌العاده یا چنانکه می‌گفتند پهلوانان^۲ را پس از مرگشان به درجه الوهیت ارتقا می‌دادند. ولی شهرهای یونانی آسیای صغیر پادشاهان زنده سلوکی را هم

به این مقام می‌رسانیدند و بعد پادشاهان سلوکی خواستند که پرستشی هم بر آنها مقرر گردد. این است آنچه با مدرک می‌توان در باب این موضوع گفت و قبل از گذشتن از این مطلب باید علاوه کنیم که پرستش پادشاهان سلوکی نتیجه‌ای را که آنها از آن انتظار داشتند نبخشید، چه دولت سلوکی با این عنوان وحدتی در آسیا ایجاد نکرد. ولی اثرات این بدعت ناشایست در ایران ماند؛ چنانکه بعضی اشکانیان به تقلید از یونانی‌ها و سلوکی‌ها خودشان را خداوند یا خداوندگار خواندند (در اینجا لازم است بگوییم که این عقیده علمایی است که در تاریخ اشکانیان تحقیقاتی کرده‌اند ولی ما سگه‌ای که بر آن این عنوان را نقش کرده باشند نیافتیم و گراور چنین سگه‌ای را هم ندیده‌ایم. سگه‌ای هست، چنانکه در جای خود بیاید که بر آن «پسر خدا» نقش شده نه خدا و این تقلیدی است از اسکندر. زیرا اشکانیان خودشان را جانشینان هخامنشی‌ها و اسکندر می‌دانستند.م). ساسانیان هم برای اینکه از اشکانیان عقب نمانده باشند، در میان ایزدان جا گرفتند. در اینکه این عنوان از اثر سلطه سلوکی‌ها بر ایران بود جای تردید نیست. زیرا در دولت ماد و هخامنشی این عنوان را نمی‌یابیم و شاهان هخامنشی که آنقدر کتیبه‌ها نویسانده‌اند، بالاترین عناوینشان «شاه شاهان» و «شاه این زمین پهناور» است. در کلد و بابل و آسور هم، چنانکه گذشت، این عنوان سابقه نداشت.

دربار «پادشاه - خدای» سلوکی (به قول سلوکی‌ها) مانند دربار «پادشاه - خدای» بطالسه (به قول بطالسه) مرگب بود از اقربا،

دوستان، صاحب منصبان درباری، مستخدمین خانه شاهی، یعنی طبیب، پیشخدمت، مأمورین و غیره. پادشاه مجلس مشورتی داشت و یکی از وزرا وزیر اعظمش بود و نیز دفترخانه‌ای برای مکاتبات. بیش از این اطلاعی که مبتنی بر مدارکی باشد نداریم.

آب‌پیان گوید (تاریخ سوریه، بند ۶۲) که دولت سلوکی به ۷۲ تشکیلات اداری ایالت تقسیم شده بود ولی تمامی این ۷۲ ایالت فقط ۱۸ ایالت

هخامنشی را شامل بود و موافق کتیبه نقش رستم داریوش اول عدّه ایالات ایران هخامنشی بی‌پارس ۲۹ است. بنابراین باید گفت که اولاً دولت سلوکی در زمان سلکوس اول تمام دولت هخامنشی را شامل نبود و ثانیاً او ایالات را خرد کرده بود چنانکه سوریه تنها دارای ۹ ایالت بود. ولی بعضی ایالات آسیای علیا یعنی قسمت اعظم ایران و شرق اقصی به وسعت خود باقی مانده بودند. با صرف نظر از این معنی، چون آب‌پیان گوید که عدّه ایالات ۷۲ است ولی در مقایسه می‌بینیم که عدّه ۳۰ است باید گفت که مورّخ مزبور در اینجا اشتباه کرده یا او

قسمت‌های ایالات یعنی ولایات را ایالت نامیده. به هر حال در زمان سلکوس اول ایالات دولت سلوکی اینها بودند:

اول، در آسیای صغیر: فریگیه سفلی یا کوچک، لیدیّه، کاریّه، فریگیه علیا یا بزرگ. دوم، در سوریه: انطاکیه، سلوکیه پیه‌ری، آپامه، لادیسه، سل سوریه یا سوریه جنوبی، سامیره، فینیقیّه، یهودیه (ایدومه)، کُماژن (بین کیلیکیه و کاپادوکیه و فرات). سوم، در این طرف فرات: بین النهرین، بابل، پاراپوتامی^۱ خلیج سرخ (خلیج فارس)، شوش. چهارم، فلات ایران: پارس، ماد با آذربایجان، پارت، مرو، باختر، سُغد، پاراپانیزاد یا پاراپامیزاد، گذرزی یا بلوچستان، رُخج یا افغانستان جنوبی کنونی (قسمت بزرگ این دو ولایت را سلکوس به سان دُرَاکُت داد)، هرات، سیستان، کرمان.

والی ایالت را ساتراپ می‌نامیدند (یونانی شده خَشَرِپَوَن) و ایالت را ساتراپی. اگر ایالت به چند قسمت تقسیم می‌شد، هر کدام از قسمت‌ها را اِپارِخی^۲ می‌گفتند و رئیس چنین قسمت را اِپارِخ^۳. گاهی اِپارخ را هم ساتراپ می‌نامیدند ولی ساتراپ‌ها نوعاً حاکم کشوری ایالت‌اند و رئیس قشون و امین مالیّه و فرورازک^۴ یعنی قلعه بیگی یا دژبان و کاهن مذهب شاهی و غیره از او پایین‌ترند. ولی ممکن است که ستراتیژ یا رئیس قشون حاکم کشوری هم باشد. اراضی واقع در ایالات بر دو نوعند. نوعی به وسیله ولّات و مأمورین جزء اداره می‌شوند و اراضی پادشاهی هم جزو این نوع است. از این اراضی صورتی ترتیب داده‌اند که در دفاتری ضبط می‌شود. سکنه این اراضی متعلّق به زمین‌اند و حق ندارند از جایی به جایی روند. بنابراین سکنه اراضی را می‌توان با خود اراضی فروخت یا بخشید. نوع دیگر اراضی است که در بعض صفحات واقع است. این اراضی وسیع در تصرّف مردمانی است که اسماً تبعه و رسماً مستقلند یا در ید اقتدار اشخاصی است که اگرچه ظاهراً حکومت پادشاه را می‌شناسند ولی در واقع پادشاه‌اند مثلاً در فریگیه و ارمنستان و پُنت و کاپادوکیه نجبای محلی یا بزرگان پارسی در قلعه‌ای در مرکز متصرّفات خود نشسته، جمعی از رعایا و بردگان خود را اداره می‌کنند. اوّین بعد از غلبه بر کراتر عدّه زیادی از این نوع محلّ‌های محکم را از صاحبان آنها گرفته به صاحب منصبان خود داد. ولی اینها هم همین که جای صاحبان سابق را گرفتند مانند آقایان سابق شدند. در جاهای دیگر مانند لی‌کاوتیه و لیکیه و پی‌سیدیّه و پام‌فیلیّه و نیز در آسیای

1. Parapotamie

2. Eparchie

3. Eparche

4. Phrourarque

وسطی ممکن بود مردمی دارای اراضی باشند و در این مواقع این مردم موافق عادات و قوانین خودشان رفتار کرده از دور اسمی از والی یا حکومت پادشاه می‌شنیدند ولی در واقع مستقل بودند. بالاخره یک نوع اراضی متعلق به معبدی بود. در این صورت یک امارت روحانی یا مذهبی تشکیل می‌شد و این امیر روحانی من تبع زیادی از درجات مختلف داشت. مثلاً استرابون از این دول کوچک روحانی صحبت داشته گوید که در کاپادوکیه معبدی بود به نام مابلون آگمانا^۱ که شش هزار بنده خدمتگار داشت و معبد دیگری وناسا^۲ نام در خاک زوُس آسبام اوس^۳ دارای سه هزار بنده بود (کتاب ۱۲، صفحه ۵۳۷). او گوید که این کاهنان بلندمرتبه که در آن واحد ارباب بودند و بعضی از سلسله پادشاهان به شمار می‌رفتند از حیث مقام بعد از پادشاه (یعنی پادشاه سلوکی) می‌آمدند چنانکه در مواقع جشن‌های بزرگ «رب النوع یا ربّة النوع» می‌توانستند تاج بر سر گذارند. اینها واقعاً پادشاهانی بودند که از دسترنج بندگان و رعایای بسیارشان زندگانی می‌کردند. اطلاعاتی که استرابون می‌دهد یقیناً راجع به معابدی است که از ازمه پیش (از زمان هخامنشی‌ها یا قبل از آن) بوده. برای اطلاع این معابد را هم ذکر می‌کنیم. معبد آپلن در داُستراکون^۴، آرته میس پراسیا^۵ در کاستابالا^۶، معبد معروف آگگ دیستی^۷ در فریگیه و معبد آلبا^۸ در کیلیکیه و مِن آر کائس^۹ در پی سیدیّه و زوُس آب رت تنوس^{۱۰} در میسیّه و غیره.

از کلیه تشکیلات سلوکی می‌توان به این نتیجه رسید که سلوکی‌ها در ابتدا خواستند تشکیلات داریوش اول را پیروی کنند یعنی در رأس ایالات (هرجا که باشد) والی یا نماینده حکومت مرکزی را جا دهند و پادشاهان دست‌نشانده در تحت نظارت وُلات واقع شود. ولی بعد مجبور شدند که به ترتیب کوروش بزرگ یعنی به ترتیبی که نزدیک به ملوک الطوائفی باشد برگردند و برای جاهایی که پادشاه دست‌نشانده دارد وُلاتی معین نکنند (به اسم دست‌نشانده اکتفا ورزند). این وضع از رفتار آنتیوخوس سوم بخوبی دیده می‌شود. او با پادشاهان سوفن (ارمنستان کوچک)، باختر و غیره با مذاکره کنار می‌آید و حتی با بعضی آنها وصلت می‌کند و به این قانع است که این پادشاهان او را بزرگ تر خود بدانند. جهت چیست؟

1. Mâ Bellon à Comana

2. Venasa

3. Zeus Asbamaeos

4. Dastracon

5. Artémis pérasia

6. Castabala

7. Agdisti

8. Olba

9. Mên Arkaios

10. Zeus Abrettenus

چرا مرکزیت داریوش اول که در دولت هخامنشی برقرار بود، در این زمان به این ترتیب تبدیل یافت؟

جهت همان است که بالاتر گفتیم. دولت سلوکی پایه ملی ندارد. دولت سلوکی در آسیا بیگانه است و سلوکی‌ها حس می‌کنند که نمی‌توانند آسیا را طور دیگر نگاهدارند از این جهت است که پادشاهان سلوکی به شهرهای یونانی و مخصوصاً به شهرهای یونانی آسیای صغیر اهمیت می‌دهند و آنها را پشتیبان خودشان یا بهتر گفته باشیم از خودشان می‌دانند و به علاوه سعی وافی دارند که در داخله مملکتشان مهاجرنشین یونانی بنشانند و شهرهای یونانی را زیاد کنند. شهرهای یونانی در سواحل دریای اژه یا بحرالجزایر از نظر دیگر هم مهم بود. راههای تجارتی آسیا از هند به این سواحل نیز منتهی می‌شد و دولت سلوکی وقتی که هنوز آسیای صغیر را داشت به این راهها اهمیت می‌داد ولی جهت عمده اهمیت شهرهای یونانی همان است که گفته شد و این نظر نه فقط با دولت سلوکی صدق می‌کند بلکه دولت بطالسه هم همین حال را دارد و در مصر بیگانه است. بنابراین آن دولت هم سعی دارد که در خارج مصر با داشتن جزایر یونانی و قبرس و شهرهای یونانی آسیای صغیر و بالاخره با جلب یونان اروپایی به طرف خود تکیه گاهی بیابد و مهاجرین یونانی را از هر طرف به مصر خوانده شهرهایی برای آنها بسازد. معلوم است که یونانیان از این وضع دولت سلوکی و بطالسه و احتیاجی که حس می‌کنند اینها به آنها دارند استفاده می‌کنند و نمی‌گذارند به حقوق آنها تخطی شود: حقوق و اختیارات پادشاهی نسبت به شهرهای یونانی محدود است. پادشاهان سلوکی امتیازاتی به شهرهای یونانی می‌دهند، حق مصونیت برای آنها قائل می‌شوند، آثاری برای شهرها برپا می‌دارند، منافع معابد را تأمین می‌کنند، تعارفات بین پادشاهان و شهرها رد و بدل می‌شود. بعضی شهرها خودمختاری داخلی دارند و در بعضی محلها مأمورین دولت داخل نمی‌شوند. کلیتاً سلوکی‌ها عنصر یونانی را تشویق می‌کنند تا اولاً آنها زمان آنتی‌گون را که محب یونان بود فراموش کنند. ثانیاً به طرف بطالسه که نیز خواهان آنها بودند و ثالثاً (این جهت مهم‌تر از دو جهت دیگر است) تکیه گاهی برای خود در آسیا بیابند. یونانی‌ها هم در مواقعی کمک‌های ذی‌قیمت به سلوکی‌ها کردند مثلاً به آنتیوخوس اول وقتی که کار او بس مشکل بود و نیز به سلکوس دوم، چنانکه گذشت. ولی معلوم است که این کمک‌ها در آسیای صغیر می‌توانست مؤثر واقع شود ولی از جدا شدن مردمان آسیای علیا (ایران و آسیای اقصی) نمی‌توانست جلوگیری کند. این اندازه اثر هم در ابتدای سلطنت این سلسله دیده می‌شود، اما

بعدها ضعف دولت سلوکی از جهت نداشتن پایهٔ ملّی همواره روزافزون گردید چنانکه این دولت نتوانست بیش از ۱۴۸ سال به حیات خود ادامه دهد و از این مدّت هم فقط چند سال را می‌توان زمان اوج دولت سلوکی دانست. باقی تاریخ این دولت، چنانکه بالا تر گفته شد، تاریخ تجزیهٔ آنست.

دولت سلوکی اگر می‌خواست تکیه‌گاهی در آسیا داشته باشد می‌بایست به قدری شهر و مستعمره در آسیای صغیر و در سوریه و در بین‌النهرین و ایران و شرق اقصی بسازد و عنصر یونانی و مقدونی در اینجاها بنشانند که اکثریت اهالی یونانی و مقدونی گردند. این کار کاری بود محال، چه دولت سلوکی وسایل بنا کردن این قدر شهر و مستعمره را نداشت و دیگر اینکه این قدر مقدونی یا یونانی که ممکن بود در اینجاها نشاند وجود نداشت؛ بخصوص اگر به خاطر آوریم که بطالسه هم در مصر به چنین عناصری احتیاج مبرم داشتند و یونانی‌ها را همواره به مصر جلب می‌کردند.

از وضع قشون سلوکی چندان اطلاعی نداریم. ولی به طور کلی می‌توان گفت که لشکر سلوکی از سپاهیان اجیر و سپاه چریک بومی ترکیب می‌شد. سپاهیان اجیر آنهایی بودند که کسبشان اجیر شدن به این و آن برای جنگ بود. سپاه بومی را از مردمان مختلف که تابع سلوکی‌ها بودند می‌گرفتند. اما اینکه آنها را به جبر به جنگ حرکت می‌دادند یا موافق میل خود آنها، این مسئله معلوم نیست. این مسئله نیز که آیا سلوکی‌ها قشون دائمی داشته‌اند روشن نیست و بین محققین اختلاف است ولی چنین به نظر می‌آید که غیر از ساخلوهای انطاکیّه و جایی که اسلحه‌خانه سلوکی بوده، در جاهای دیگر قشون دائمی وجود نداشته. از زمین‌های دولتی در بعض جاها مستعمره نظامی تشکیل می‌شد و بنابراین بعضی تصوّر کرده‌اند که در این جاها افرادی در وقت صلح به زراعت می‌پرداختند و هنگام جنگ برای خدمت حاضر می‌شدند ولی عقیده‌ای که به حقیقت نزدیک باشد این است که در این زمین‌ها نظامیان از کار افتاده را می‌نشانند.

بومی‌هایی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند، متنوّع بودند. مثلاً در جنگ رافیا که سلوکی‌ها در ۲۱۷ ق.م با مصری‌ها کردند سپاهیان بومی از این ملل و اقوام بودند: لیدی‌ها - پارسی‌ها - تراکی‌ها - کادوسی‌ان - کردوک‌ها (کُردها) - داهی‌ها - کوسی‌ان - اعراب -

کیلیکی‌ها. اسلحه اینها اسلحه ملّی خودشان بود ولی لباسشان به طرز لباس مقدونی. اسلوب جنگ کردن اینها هم گمان می‌کنیم، همان اسلوب سابقشان بوده؛ زیرا در مواردی که از بودن سپاهیان پارس در لشکرهای جانشینان و سلوکی‌ها ذکر می‌شود می‌بینیم که آنها تیراندازان یا فلاخن‌دارانند یعنی پارسی‌ها را برای جنگیدن از دور به جنگ می‌برند: اگر این موارد را مصادیق قاعده کلی فرض کنیم، باید به این عقیده باشیم که سلوکیان نمی‌خواستند بومی‌ها به جنگ تن به تن عادت کنند و در اینجا باید حرف کوروش بزرگ را که کزنفون در کتاب «تربیت کوروش» نقل می‌کند، یاد آور شویم. مورّخ مذکور گوید: «او (یعنی کوروش) عقیده داشت که این اسلحه (یعنی فلاخن) شایان برده‌ها است ولی نه از این جهت که فلاخن‌داران وقتی که با سایر قسمت‌های قشون مخلوط‌اند مفید نباشند بل از این جهت که آنها بی‌سپاهیان دیگر هرگز نمی‌توانند از عهده یک مشت سربازانی که برای جنگ تن به تن مسلّح شده‌اند برآیند» (کتاب ۷، فصل ۴). بالاخره باید گفت که چون در دولت سلوکی ترتیب گذاشتن تاج و تخت از پادشاهی به خلفش معین نبود چه بسا که ساختن انطاکیّه در زمان ضعف دولت سلوکی در این مسئله دخالت و پادشاهی را معین می‌کرد.

این است آنچه که می‌توان راجع به تشکیلات دولت سلوکی گفت و
رفتار متأسفانه خیلی کم است. از وضع رفتار سلوکی‌ها در ایران هم اطلاعات ما خیلی کم است. ما نمی‌دانیم زمانی که دولت سلوکی قدرت داشت و هنوز ممالک ایران جدا نشده بودند سلوکی‌ها یا مقدونی‌ها چگونه با ایرانی‌ها رفتار می‌کردند، ولی اگر اخلاق و عادات و درجه تمدّن مقدونی‌ها را، چنانکه در باب اوّل و دوّم این کتاب نموده‌ایم، در نظر گیریم به این نتیجه می‌رسیم که از حیث طرز زندگانی بین مقدونی‌ها و ایرانیان تفاوت‌های اساسی نبوده: نجای هر دو ملّت جنگ، ورزش، شکار کردن، خوب خوردن، زیاد آشامیدن، بردن غنایم، تعدّد زنان را دوست داشتند. تعدّد زنان و ازدواج اقربای نزدیک می‌رساند که خانواده مقدونی بر خانواده ایرانی امتیازی نداشته یا اگر داشته خیلی کم بوده. اما سواد مردم اکثراً در این زمان از دو حال خارج نیستند؛ ساکنین دهات یا ایلات و عشایر. سکنه دهات باز در هر دو ملّت به زمین متعلّق‌اند و آزاد نیستند بی‌اجازه اربابی نزد ارباب دیگر روند. عشایر و ایلات بالنسبه آزادند؛ زیرا مقید داشتن آنها نه موافق طرز زندگانشان است و نه زیر بار این قید می‌روند. بعد می‌بینیم که اسکندر با احترام به بعض عادات و اخلاق ایرانیان می‌نگرد و صریحاً به مقدونی‌های سرکش می‌گوید که ما نباید فقط

اخلاق و عادات خودمان را بر خارجی‌ها تحمیل کنیم بلکه باید بعضی اخلاق و عادات آنها را هم بپذیریم. عقاید مذهبی ایرانیان از جمله چیزهایی بوده که اشخاص فکور یونانی و مقدونی با نظر احترام به آن می‌نگریستند. مجرد و لامکان بودن خدا، جاویدان بودن روح و مخصوصاً تأکید به راستگویی توجه یونانیان و مقدونی‌ها را جلب می‌کرده. اسکندر با وجود فتوحاتی که نسبت به ایرانی‌ها کرده بود ایرانی‌ها را پست‌تر از مقدونی‌ها نمی‌دانست. اگر چنین نبود، زواج مقدونی‌ها را با زنان ایرانی هرگز تجویز نمی‌کرد تا چه رسد به اینکه آنها را تشویق کند و دیگر در ضیافت‌ها و جشن‌ها جای اول را بعد از سرداران و رجال مقدونی به بزرگان ایران نمی‌داد. دادن جای دوم هم معلوم است که طبیعی است؛ زیرا ملت مقدونی خود را ملت غالب می‌دانست. بعد از اسکندر هم می‌بینیم ترتیب چنین است و در ضیافت اُومن در پارس جاهای دوم متعلق به پارسی‌ها است. ممکن است گفته شود که این کارهای اسکندر و نزدیک کردن ایرانیان را به خود به درجه‌ای که محارم و مستحفظین خودش را هم از میان آنها انتخاب می‌کرد از نظر سیاسی بوده. در این تردیدی نیست که نظر سیاسی دخالت داشته ولی زواج مقدونی‌ها با زنان ملل دیگر آسیا هم این نظر را تأمین می‌کرد و انتخاب زنان ایرانی منحصراً می‌رساند که اسکندر فقط زنان این ملت را لایق همسری با مقدونی‌ها می‌دید و دیگر باید به خاطر آورد که اسکندر فقط دو یا سه زن عقدی داشت و اینها تماماً ایرانی بودند. اگر مقدونی‌ها درباب پوشیدن لباس ایرانی به او ایراد می‌کنند، همیشه حرفشان این است که ما ایرانیان را شکست داده‌ایم چرا باید لباس مغلوبین را دربر کنیم. بنابراین صحبت از غلبیت و مغلوبیت است نه از پستی نژاد یا اخلاق و عادات. بعد از اسکندر می‌بینیم که با وجود نزاع سرداران برای تعیین پادشاه باز بالاخره تقریباً همه رُکسانه را ملکه می‌دانند. انتظار دارند که او بزاید و حتی اسم پسر اسکندر از زن غیر عقدی او برسین که نیز ایرانی است برده می‌شود. از طرف دیگر آپامه زن سلکوس که دختر ایرانی است، ملکه و مادر ولیعهد دولت سلوکی است و سلکوس برای جاویدان کردن اسم آپامه، چند شهر را به اسم او می‌نامد. بعد باز هم می‌بینیم که زنان ایرانی حتی پس از مرگ شوهر اولیشان خواستگار دارند: آمِس‌تیریس برادرزاده داریوش سوم پس از فوت کراتروس سردار اسکندر زن دیونی‌سیوس امیر هراکله (ارگله) می‌شود و پس از فوت اولی‌زماک پادشاه تراکیه دست او را می‌طلبد. این مورد، اگر نظایر داشته باشد، نشان می‌دهد که زواج زنان ایران تعبّدی یا فقط به حکم اسکندر نبوده، بل مقدونی‌ها همسری زنان ایرانی را با خودشان با میل می‌پذیرفتند.

درباب اخلاق و عادات ما می‌خواهیم قدری دورتر رفته بنابر شواهد تاریخی مدعی شویم که اخلاق پارسی‌ها و مادی‌ها ملایم‌تر از اخلاق مقدونی‌ها بوده؛ زیرا اخلاق مقدونی‌ها در بعض موارد واقعاً حیرت‌انگیز است. مثلاً در تاریخ ایران قدیم هیچ به این دو مورد بر نمی‌خوریم که کسی از پادشاهان یا نجای ایران مادرش را کشته باشد یا پسر خود را کشته و جسد او را ناقص کرده برای مادر پسر فرستاده باشد. حتی هرودوت می‌گوید، «گویند که هیچ‌گاه یک نفر پارسی پدر یا مادر خود را نکشته و اگر چنین قضایایی روی داده همیشه معلوم گردیده که قاتلین اطفالی بوده‌اند که آنها را دور انداخته‌اند یا اولاد طبیعی. گویند واقعاً محال است که پدری به دست اولادش کشته شده باشد» (کتاب ۱، بند ۱۳۷) و حال آنکه در تاریخ بطالسه در مصر که مقدونی بودند، به هر دو مورد مذکور بر می‌خوریم (پایین‌تر بیاید). بنابر آنچه گفته شد و نیز بنابر مواردی که در باب اول این کتاب ذکر کرده‌ایم و خواننده می‌تواند این نوع موارد را در نظر آرد اسکندر و مقدونی‌ها نمی‌توانستند ایرانیان را از نژادی پست‌تر یا از حیث اخلاق و عادات مردمی پایین‌تر از خودشان بدانند ولی در این هم تردیدی نیست که با وجود این نظر، بنا به حق غالب نسبت به مغلوب که در آن عهد مخصوصاً اهمیت داشته ایرانیان را با خودشان مساوی نمی‌دانستند و دیگر اینکه عنصر یونانی را بر ایرانی ترجیح می‌دادند. به عبارت دیگر باید گفت که مقدونی‌ها و یونانی‌ها آقا بودند و ایرانی‌ها تبعه مغلوب و حقوقی که مقدونی‌ها به یونانی‌ها می‌دادند، به ایرانی‌ها داده نمی‌شد مگر اینکه در شهرهای یونانی ایرانیان با یونانی‌ها مخلوط می‌شدند. در این صورت ممکن بود که ایرانیان نیز حقوق سکنه شهر یونانی را بیابند.

آنچه گفته شد کلیاتی بود که از موارد جزئی به دست می‌آید و موافق این کلیات می‌توانیم بی‌تردید بگوییم رفتار سلوکی‌ها با ایرانیان مانند رفتار آقایانی با تبعشان بوده یا مثل رفتار مردمان غالب نسبت به مردمان مغلوبی که از فاتحین خود از حیث نژاد و اخلاق و عادات تفاوت‌های اساسی ندارند. اما در باب تشکیلات دولت سلوکی در خلاصه به این نتیجه می‌رسیم که اولاً مرکزیت دوره هخامنشی بخصوص مرکزیت زمان داریوش اول در دوره سلوکی عقب رفت و آثار ملوک الطوائفی پدید آمد. ثانیاً پرستش پادشاه یا چنانکه می‌گفتند «عبادت پادشاه» ایجاد شد. پایین‌تر خواهیم دید که این دو بدعت چه آثاری در ایران گذارد. اکنون موقع آن است که ببینیم استیلای عنصر مقدونی و یونانی در آسیا چه اثراتی داشت.

فصل سوم. کوشش سلوکی‌ها برای یونانی کردن مشرق

چنانکه بالاتر گفته شد، سلوکی‌ها عامل بزرگ یونانی کردن مشرق بودند. جهت آنرا چون به قدر کفایت روشن کرده‌ایم تکرار را زاید می‌دانیم. آپ بیان گوید که سلوکی‌های اوّل تقریباً شصت شهر در مشرق بنا کردند و می‌افزاید که فهرست او کامل نیست^۱. آنتی‌گون اوّل کسی بود که مهاجرت یونانی‌ها را به مشرق شروع کرده شهر آنتی‌گونیا^۲ را در کنار رود اُرُن‌تِس در سوریه ساخت و نیز لاگویند که شهر^۳ را او بنا کرد و بعدها آن را آپاما^۴ نامیدند و اسکندریه ایسوس که اکنون آن را آلکساندرت^۵ نامند و در کنار دریای مغرب است نیز از او است. به هر حال شهرهایی که در زمان سلکوس اوّل و سایر سلوکی‌ها ساخته شد اینها بودند: اوّل، در چهار ایالت سوریه سلوکی این چهار شهر بنا شد: آن‌تیوخیا^۶ (انطاکیّه)، سلوکیّه پیه‌ری^۷ لا‌ادیسه^۸، آپاما. انطاکیّه پایتخت به شمار می‌رفت ولی چنانکه بیاید، سلوکیّه کنار دجله از آن بزرگ‌تر بود. اسم انطاکیّه از اسم پدر سلکوس است که آنتیوخوس نام داشت و آنرا در کنار رود اُرُن‌تِس قدیم ساخته‌اند. سکنه اوّلی انطاکیّه را از آنتی‌گونیا به عدّه ۵۳۰۰ نفر آوردند و بعد، از شهر هراکله (اِرگله) آسیای صغیر و قبرس و جاهای دیگر. این شهر چهار محله داشت و هر کدام از دیگری به وسیله خندقی جدا می‌شد. به همین جهت است که استرابون شهر مزبور را «چهار شهره»^۹ می‌نامد؛ ولی آنتیوخوس اِپی‌فان تمام شهر را با خندق مشترکی محصور ساخت. چون در این شهر حفریّات مرثّب و مسلسلی نشده است نمی‌توان نظر ثابتی راجع به قسمت‌های آن داشت ولی معلوم است که بعضی بناهای آن از زمان امپراطوران روم بوده. اهالی این شهر از یونانی‌ها، مقدونی‌ها، سریانی‌ها ترکیب یافته بود.

1. Appiens Syr. S 7 et suiv.

3. Pella

5. Alexandrette

7. Antiochia

9. Tetrapolis

2. Antigoniea

4. Apama

6. Antiochia

8. Laodicée

یهودی‌ها اینجا هم مانند اسکندرئیه مصر زیاد بودند و یوسف فلاویوس گوید که سلکوس اول به آنها همان حقوق یونانی‌ها را داد (کتاب ۱۲، بند ۱۱۹). یونانی‌ها به هیجده دِم^۱ تقسیم می‌شدند و هر دِم (یا جماعت) مجلس مشورتی داشت. راجع به انطاکیه بالاخره باید گفت که از حیث علوم و فنون به پای اسکندرئیه و شهر پرگام در آسیای صغیر نمی‌رسید. انطاکیه مرکز خوش‌گذرانی و عیش و عشرت بود و معلوم است که چون پایتخت به شمار می‌رفت، سلوکی‌ها آن را با معابد و ابنیه و عمارات عالی آراسته بودند.

بعد از انطاکیه سلوکیه می‌آمد. این شهر بندر بزرگ سوریه سلوکی محسوب می‌شد. بعضی مانند دیودور سیسیلی گویند که اهالی آنتی‌گونیای را به اینجا نقل کردند (کتاب ۲۰، بند ۴۸). این شهر هم در کنار رود اُرُن‌تس ساخته شده بود و به آن اسم پیه‌ری^۲ (شهر مقدونی) را داده بودند تا از سلوکیه‌های دیگر ممتاز باشد.

بعد از سلوکیه شهر لادیسه را باید نامید و نام آن از اسم مادر سلکوس است. این شهر یا بندر در دامنه کوهی واقع بود که تاک زیاد داشت.

بالاخره شهر آپاما در دامنه کوهی به طرف رود اُرُن‌تس در میان چمن‌های حاصلخیز بنا شده بود و اسلحه‌خانه سلوکی به شمار می‌رفت. اسم این شهر از اسم آپامیه، دختر شپی‌تامن، زن ایرانی سلکوس است که در موقع زواج مقدونی‌ها با زنان ایرانی نصیب او گردید و با او سلطنت کرد. این شهر در ابتدا پَنام داشت (نام شهری در مقدونیه) و سربازان از کارافتاده مقدونی را بدینجا می‌فرستادند.

دوم، بین سوریه و فرات: از انطاکیه سوریه راهی از شهر سیرُوس^۳ گذشته در کنار فرات به سلوکیه دیگر می‌رسید و این سلوکیه را پلی با شهر آپامای دیگر وصل می‌کرد. این آپاما را (آپامای پل) یا زُگما^۴ می‌نامیدند.

یک راه نظامی از اینجا به طرف کارکمیش، پایتخت قدیم هیت‌ها می‌رفت و کارکمیش یونانی شده اِوُرُپس^۵ نام داشت؛ زیرا قصبه‌ای که در مقدونیه مولد سلکوس اول بود چنین نامیده می‌شد.

از پالمیرا (تَدْمُر) راهی به دورا^۶ در کنار فرات هدایت می‌کرد و نیکاتور که از طرف

1. Dêmes
3. Cyrrhos
5. Europos

2. Pierie
4. Zeugma
6. Doura

آنتی‌گون به جنگ سلکوس رفت در اینجا مستعمره‌ای بنا کرد که معروف به *اُورُپس* گردید (امروز این محل را *صالحیه* نامند). این محل در کنار چپ رود فرات در صفحه‌ای موسوم به *پاراپوتامی*^۱ واقع بود. بنابر آنچه گفته شد، سوریه داشت مقدونیه دیگر می‌شد و در هر جا شهرهایی به اسم شهرهای مقدونی بنا می‌کردند ولی محل این شهرها را غالباً نمی‌توانند درست با یکی از محل‌های کنونی مطابقت دهند. آپ‌پیان شهرهایی را می‌نامد که از این جمله‌اند و باید نی‌سه‌فوریون^۲ را هم که با کالنی‌کن^۳ آنتیوخوس دوم یکی می‌دانند از این شهرها دانست.

سوم، در بین‌النهرین: شهری بنا کردند که بعدها آن را *اُسُران* می‌نامیدند و بعد *ترادس* (اورفا). این شهر در ابتدا به *انطاکیه کالنی‌ره*^۴ موسوم بود و عنوان نیم بربری را هم به او داده بودند. در بلوکی که به اسم شهر مقدونی می‌گدنی^۵ نام داشت، شهر نی‌سیب^۶ (نصیبین قرون بعد) بنا شده بود. این شهر را هم *انطاکیه* می‌نامیدند. نیکاتور شهری هم به این اسم در بادیه‌های بین سوریه و بین‌النهرین بنا کرده بود. در کنار دجله نزدیکی سی‌تاسه^۷ شهر آپلنی^۸ را بنا کرده این صفحه را سی‌تاسین^۹ نامیدند. سی‌تاسه تلّی است در نزدیکی بغداد و حالا آن را *کارکوف* (عقرقوف) نامند. در ناحیه سی‌تاسین هم شهری بود آپاما نام. در اینجا بی‌موقع نیست بفرماییم که شهر تیسفون در این زمان اردوگاهی بود و بعدها در زمان دولت بزرگ پارت پایتخت اشکانی شد (پولیب کتاب ۵، بند ۴۵). در جنوب نزدیک‌تر به خلیج پارس چند شهری به اسم آپامه مه‌سن^{۱۰} در جایی که دجله به دو شعبه منشعب می‌شود و *سلوکیه* *اِریتره*^{۱۱} و *انطاکیه* *خاراکس*^{۱۲} بنا شده بود (پلین، کتاب ۶، بند ۱۳۹).

از تمام شهرهای کنار دجله یا در نزدیکی آن معروف‌تر *سلوکیه* بود که از حیث زیبایی و عظمت تمام شهرهای دیگر را تحت‌الشعاع گذارده بود. از ابتدا این شهر از حیث عظمت از *انطاکیه* سوریه یعنی پایتخت سلوکی می‌گذشت و فقط از قرون اول میلادی به بعد از آن کوچک‌تر بود. بنابراین، وقتی که *سلوکیه* مطلق می‌گویند مقصود این *سلوکیه* است که در

1. Parapotamie

3. Callinicon

5. Migdonie

7. Sittacée

9. Sittacène

11. Seleucie d'Erythrée

2. Nicéphorion

4. Antioche Callirhè

6. Nissibe

8. Apollonie

10. Apamée de Mesène

12. Apamée de Mesène

نزدیکی محل تیسفون واقع بود و بعدها با تیسفون یکی شد. شهر مزبور در محلّ آپیس قدیم در جایی واقع بود که فرات و دجله به هم بیش از هر جای دیگر نزدیک می‌شوند و راه فلات ایران به دریای مغرب است. بنابراین سلوکیّه دجله زود رو به ترقی گذارد و شهری معظم گردید چنانکه استرابون این شهر را بلافاصله بعد از اسکندریّه مصر جا می‌دهد و گوید که ۶۰۰ هزار نفر سکنه داشت. می‌توان گفت که سلوکیّه پایتخت قسمت شرقی دولت سلوکی بود و ولیعهد وقتی که نیابت سلطنت را داشت در این شهر اقامت می‌کرد. موادّ بنایی این شهر را از بابل آورده بودند و قسمتی از سکنه‌اش هم از این شهر نامی بنی‌سام بود. از این به بعد بابل رو به انحطاط گذارد و سلوکی‌ها همین مقصود را تعقیب می‌کردند زیرا عقیده داشتند که تمدّن یونانی در شهری معظم و قدیم مانند بابل که در هر گوشه‌اش آثار گذشته‌های مفصل تاریخی دارد و حافظ سنن باستانی سامی‌ها و مرکز تمدّن مشرق قدیم است، پیشرفت‌های مطلوب را نخواهد داشت.

سلوکیّه بارویی داشت که بر پایه‌های آجری قرار گرفته بود و دور آن خندقی کنده بودند. آجر و باروها را از بابل آورده بودند. اهالی شهر مانند انطاکیّه از مردمان مختلف ترکیب شده بود و یونانی‌ها از حیث نفوذ بر دیگران برتری داشتند. در اینجا علوم و صنایع یونانی ترویج می‌شد و در دوره پارتی هم شهر علمی و صنعتی به شمار می‌رفت.

دیوژن بابلی^۱ که اصلاً از سلوکیّه بود، در این شهر فلسفه رواقی را ترویج می‌کرد. جانشین او آپلودور^۲ هم این عقیده فلسفی را می‌آموخت. سکنه آسیایی در این شهر زیاد بود و مردمانی مانند سریانی‌ها، پارتی‌ها، پارسی‌ها، آرامنه و هندی‌ها در اینجا اقامت داشتند. یهودی‌های زیادی در این شهر برقرار شدند و حسّ ضدّ یهودی هم در اینجا مانند انطاکیّه باعث اغتشاشاتی گشت (یوسف فلاویوس، تاریخ قدیم یهود، کتاب ۱۸، بند ۹).

مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۸ ق.م) سلوکیّه را از سلوکی‌ها گرفت. آنتیوخوس هفتم (۱۳۸-۱۲۹ ق.م) آن را پس گرفت ولی نتوانست نگهدارد و بزودی از دست داد.

چهارم، به فلات ایران هم سلوکی‌ها مهاجرت مقدونی‌ها و یونانی‌ها را تشویق کردند ولی نه به قدر سوریّه و بین‌النهرین. شهرهای فلات اینها بودند:

در ماد شهر قدیم رَگَ‌بارِی را اِوَرُپُس نامیدند (استرابون، کتاب دهم). در نزدیکی دربند

بحر خزر (دروازه کَشِیْن) یک آپاما و در سرحد پارس یک لادیس بنا کردند (معلوم نیست در کدام سرحد پارس) و بجای هراکله اسکندر که ایرانی‌ها خراب کرده بودند آخائیس را ساختند.

آپ پیان از بنای شهرهای سُ تیرا، کال لیوپ، خاریس، هِکاتوم پی لس در پارت و غیره (شهر صد دروازه) و آخه^۱ سخن می‌راند. در خوزستان شوش قدیم را سلوکیه^۲ (یعنی سلوکیه گرخه) نامیدند. در پارس آنتیوخوس اول یک شهر انطاکیه نام بنا کرد و از ماگنزی^۳، در کنار رود مَآندر در آسیای صغیر، ستون‌های مرمر بدانجا برد. تصوّر می‌کنند که این انطاکیه همان شهری است که یونانی‌ها آنرا (پرس پُلیس) می‌نامیدند (تخت جمشید کنونی). در واحه مرو همان آنتیوخوس انطاکیه مرگیان^۴ را بنا کرد (استرابون، کتاب ۱۱). آپ پیان گوید که شهری موسوم به آلکساندر و پولیس^۵ در هند بود.

پنجم، سلوکی‌ها نه فقط در جاهایی که شهرهای یونانی نداشت شهرهایی بنا می‌کردند بلکه در آسیای صغیر هم که مهاجرین یونانی زیاد داشت باز مهاجرینی می‌نشانند. بنابراین شهرهایی موسوم به سلوکیه و انطاکیه در قسمت آسیای صغیر خیلی زیاد است. مثلاً سلوکیه کیلیکیه، پام فیلیه و سلوکیه آهن در پی سیدیّه و غیره. به بعض شهرهای سابق هم اسم دیگر دادند مثلاً آدنه^۶ و تارس^۷ را انطاکیه نامیدند. اسامی آپاما و لادیس و انطاکیه در سایر جاهای آسیای صغیر هم کم نیست. با وجود شهرهای زیادی که سلوکی‌ها بنا کردند مملکت آنها به قدری وسیع بود که مسافت‌هایی زیاد خارج از این شهرها می‌ماند و معلوم است که با ۶۰ شهر یا بیشتر ممکن نبود این همه ممالک را از دریای مغرب تا باختر یونانی کرد؛ بخصوص که همین یونانی‌ها هم بعد از چندی در میان اقوام آسیایی حل شدند.

سلوکی‌ها علاوه بر احداث شهرها و نشانیدن یونانی‌ها در آنها، مانند بطالسه مستعمرات نظامی هم می‌ساختند. این نوع مستعمرات در زمان سلوکی‌ها زیاد است ولی چنین به نظر می‌آید که مقصود آنها از ایجاد این مستعمرات نشانیدن سربازانی در آنها بوده که از کار افتاده بودند. ولی بعضی با این نظر همراه نیستند و تصوّر می‌کنند که سکنة این مستعمرات عبارت بوده‌اند از اشخاص جنگی و پادشاهان سلوکی در موقع احتیاج این اشخاص را برای جنگ

1. Soteira, Calliope, Charis, Hécatompyles, Achaea

2. Séleucie d'Evlaeos

3. Magnésie

4. Antioche de Margiane

5. Alexandropolts

6. Adana

7. Tarse

تجهیز می‌کردند. به هر حال مسلم است که این نوع مستعمرات مانند مستعمرات بطالسه در مصر متفرّق و پراکنده نبود بل در جاهایی جمع بودند و صورت و شکل شهری را داشتند. بعض اوقات مهاجرین نظامی را در شهری که وجود داشت جمع می‌کردند و در این صورت اینها طبقه‌ای از ساکنین شهر به شمار می‌رفتند و زمین‌های آنها جزو اراضی شهر محسوب می‌شد. گاهی دهات نظامی به تدریج با طول زمان مبدّل به شهری می‌شد و می‌توان گفت که شهرهای بسیاری در ابتدا دهات نظامی بودند.

از کتیبه‌هایی که در آسیای صغیر یافته‌اند صریحاً برمی‌آید که اخلاق و عادات یونانی‌ها در شهرهای یونانی تغییر نمی‌کرد. مثلاً پارچه پوست آهو که در محلی موسوم به دورا (صالحیه کنونی) یافته‌اند و راجع به مسئله میراث است می‌نماید که در زمان پارتی‌ها هم به قوانین و عادات یونانی دست نخورده بود. حق مالکیت و تصرّف هم موافق قوانین یونانی مجری می‌گشت. شهرهای یونانی چنانکه بالاتر گفتیم حقوق سیاسی و خودمختاری داشتند و به مرور بومی‌ها با یونانی‌ها دارای حقوقی می‌شدند و بدین ترتیب سکنه مخلوطی از یونانی و بومی تشکیل می‌شد. به واسطه فقدان مدارک نمی‌توان گفت روابط این جماعت‌های مخلوط با یکدیگر چه بود ولی از تاریخ بطالسه در مصر و اوضاع آن زمان روشن دیده می‌شود که این اختلاط باعث نفوذ مشرق بر یونانیان گردید. مثلاً کومون^۱ که تحقیقاتی در کتیبه‌های دورا (صالحیه) کرده عقیده دارد که زواج یونانی‌ها با اقربای نزدیک خودشان و بخصوص زواج بین دو نفری که از طرف پدر برادر و خواهر بودند از نفوذ مشرق بوده و چنین است نیز عقاید مذهبی مشرق که در شهرهای یونانی آسیای صغیر مؤثر بود. در باب زواج یونانی‌ها با اقربای نزدیک باید گفت مشکل است دارای این عقیده باشیم که منحصراً از نفوذ مشرق بوده؛ زیرا در مقدونیه نیز چه در زمان اسکندر و چه بعد از او می‌بینیم که این نوع زواج‌ها به عمل می‌آید و موارد زواج برادر با خواهرزاده و حتی با خواهر در خانواده سلطنتی مقدونی و سلوکی و بطالسه کم نیست. عنوان فیلادلف مؤید همین نظر است؛ زیرا این لفظ در یونانی به معنی محب خواهر است و پادشاهانی که خواهرشان را ازدواج می‌کردند این لقب داشتند (به فهرست پادشاهان مقدونی و سلوکی و بطالسه پایین‌تر رجوع شود).

از آنچه بالاتر گفته شد معلوم است که حامی یونانیت در مشرق سلوکی‌ها بودند و در تحت

لوائ سلوکی عنصر یونانی در مشرق انتشار می‌یافت. ولی از وقتی که دولت سلوکی به جهاتی که بالاتر ذکر شد در انحطاط افتاد کار یونانی شدن مشرق هم سست گردید. با وجود این باز می‌بینیم که تقریباً در مدت نیم قرن یونانی‌های باختر پیشرفت‌های زیاد دارند. جهت این است که پادشاهان دولت یونانی و باختری حامی آنها هستند. دِمتریوس پسر اِوتی‌دم که داماد و متحد آنتیوخوس سوم بود در ابتدا قدرتی از خود نموده در مشرق تا کوه‌های هی‌مالایا در جنوب تا مصب سند و در شمال تا مملکت سِرا^۱ها (چینی‌ها) و فرینیان یا فونیان^۲ (هونها) راند و پنجاب از نو برای یونانی‌ها و یونانیت باز شد. اسم چاکله به اِوتی‌دمی^۳ یا تبدیل یافت و در رُحج و گِدُرُزیا (بلوچستان) شهر دِمتریاس^۴ تأسیس گردید. ولی در ۱۷۵ ق.م اِوِکراتیداس^۵ نامی تخت باختر را از دِمتریوس، که می‌خواست «غیر مغلوبش» خوانند گرفت و او مجبور گردید به مستملکات هندش اکتفا ورزد. بعد دیری نگذشت که دولت پارت ممالکی را که از حرکت مردمان زردپوست اورال و آلتایی زیر و زبر شده بود تسخیر کرد. شرح این وقایع به دوره پارتی تاریخ ایران راجع است. عجالتاً همین قدر گوئیم که دولت باختر در زیر ضربت‌های پارتی‌ها سقوط کرد و فقط وادی رود سند بسان یگانه کانون تمدن یونانی باقی ماند ولی بعدها این کانون هم در زیر ضربت سکاها زوال یافت. اگرچه زبان یونانی روی مسکوکات باقی ماند و معرفت یونانی در ردیف معرفت شرقی یک‌چندی در اینجا پایید اما بالاخره از میان رفت. در آسیای غربی هم شهرهای یونانی و مقدونی با انحطاط و انقراض دولت سلوکی ضعیف گشته در ایران در تحت تابعیت دولت پارت و در سوریه و آسیای صغیر به اطاعت رومی‌ها درآمدند. در ایران تا یکی دو سه قرن این شهرها وجود داشتند ولی خُرد خُرد با بومی‌ها مخلوط می‌شدند، تا آنکه بکلی ضعیف شده قومیت خود را از دست دادند چنانکه نه فقط امروز بل هزار سال پیش هم ذکر ی از یونانی بودن آنها نیست و حتی مطابقت دادن این شهرها با یکی از محل‌های کنونی کاری است بس مشکل و اگر حدس‌هایی می‌زنند تقریبی است. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که استیلای عنصر یونانی و مقدونی آثاری قابل دوام در ایران نگذارد و یونانیت در ایران و شرق اقصی ذره‌ای به عمق نرفت.

1. Sères

3. Euthydémia

5. Eucratidas

2. Phryniens, Founiens

4. Démétrias

نتیجه

چنانکه گذشت بند پنجم نقشه‌های اسکندر این بود که مردمانی از آسیا به اروپا برد و از اروپا به آسیا آرد تا شرق به غرب نزدیک شود. جانشینان او اجرای این فکر را عملی ندانسته به واسطهٔ مخارج زیاد از آن منصرف شدند. بعد آنتی‌گون و سلوکی‌ها نظر به اینکه خودشان را در آسیا بیگانه دیدند یونانی کردن مشرق را پیش کشیدند یعنی از نقشه اسکندر آوردن مردمان اروپایی را به مشرق و ایجاد مستعمرات یونانی در آسیای غربی و ایران و باختر تشویق کردند. این نصف همان نقشه اسکندر بود ولی طور دیگر اجرا شد: اسکندر می‌خواست بازواج و ایجاد منافع مشترک نزدیکی و بعد وحدتی میان شرقی‌ها و غربی‌ها ایجاد شود. آنها بعکس عناصری در شرق نشانند که خودشان را آقا و شرقی‌ها را تبعه یا بنده می‌دانستند. معلوم است که با این ترتیب ایجاد منافع مشترک محال بود زیرا در این حال منافع یک طرف برضد منافع طرف دیگر است. بنابراین مستعمراتی ایجاد شد که چندی پایید تا از میان رفت. خلاصه آنکه مشرق به مغرب نزدیک نشد. مغرب چندی بر مشرق قدیم برتری یافت تا پارتی‌ها روی کار آمدند. پس از آن مشرق قدیم به دو بخش تقسیم شد: قسمت غربی تا فرات و قسمت شرقی در این طرف فرات تا سند و سیحون. در این طرف فرات به واسطهٔ زوال سلطه مغرب بر مشرق خود یونانیت هم سست گردیده زایل شد و غربیان در میان شرقیان منحل گردیدند. اما در آن طرف فرات، یونانیت به واسطه سلطه روم و بیزانس خیلی دیرتر پایید. ولی در آنجا هم بالاخره در زیر ضربت‌های عرب و بعد ترک و تاتار یونانیت مضمحل شد و مردمانی که از مغرب زمین آمده بودند غالباً در میان بومیان تحلیل رفتند.

در قسمت شرقی تمدن یونانی یک ذره به عمق نرفت و آثاری هم از خود نگذشت. در قسمت غربی در بعض صفحات از خود اثراتی گذاشت که از تاریخ این صفحات (مصر و سوریه) و تاریخ تمدن اسلامی دیده می‌شود و باید به این قسمت‌ها رجوع کرد.

این است خلاصه نتیجه‌ای که از روابط مغرب با مشرق به واسطه آمدن اسکندر به ایران حاصل شد. اگر در یک قسمت این نظر اجمالی از وقایع پیش افتادیم جز این چاره نبود. ولی معلوم است که کتاب چهارم این تألیف و کتاب دیگر وقایع را شرح خواهد داد و ما پس از ذکر وقایع دوره اشکانی و ساسانی باز به این مطلب رجوع خواهیم کرد تا مطالبی که در اینجا ناگفته مانده گفته آید.

باب چهارم

دول دیگر که بر خرابه‌های

دولت اسکندر تشکیل شدند

مقدمه

دولت سلوکی بزرگ‌تر و مهم‌ترین دولتی بود که بر خرابه‌های امپراطوری اسکندر تشکیل گردید و چون بعضی جاهاى تاریخ آن با تاریخ ایران رابطه تام داشت، اول به ذکر آن پرداختیم. بعد از دولت مزبور، تاریخ سایر دول که نیز از قسمت‌های دولت اسکندر تشکیل یافتند چندان اهمیتی برای تاریخ ایران ندارد و می‌توانستیم از اینجا فوراً به تاریخ ایران برگردیم. ولی چون در آسیای صغیر مدّت‌ها پس از انقراض دولت هخامنشی نفوذ ایران برقرار بود و دولت‌هایی در این قسمت تشکیل شد که سلسله پادشاهان بعضی آنها نسبشان را به شاهان هخامنشی می‌رسانیدند، مقتضی است نظری هم به این دولت‌ها بیفکنیم؛ بخصوص که در تاریخ ایران پارتی به وقایع این ممالک برخوایم خورد و به جای آنکه در آنجا از موضوع خارج شده به طور معترضه مطالبی را بگوییم بهتر است قبل از دخول به تاریخ دولت پارت خواننده را با موضوع آشنا سازیم.

فصل اول. دول آسیای صغیر

مبحث اول. کاپادوکیه

کاپادوکیه یونانی شده گت پَتَوَک پارسی قدیم است و داریوش اول در کتیبه‌های بیستون و نقش رستم و تخت جمشید این مملکت را چنین نامیده. کاپادوکیه قدیم در قسمت شرقی آسیای صغیر واقع و حدود آن چنین بود: در شمال دریای سیاه، در جنوب کوههای توروس^۱ کیلیکیه، از طرف مشرق رود فرات و از سمت مغرب رود هالیس (قزل ایرماق کنونی). بیشتر این مملکت فلاتی است مسطح که رویدنی کم دارد و آب و هوای آن برّی^۲ است. قسمت‌های حاصل خیزش در طرف جنوب شرقی در دامنه کوهها به طرف فرات است و در شمال در سواحل دریای سیاه. این قسمت شمالی را نویسندگان و مورّخین قدیم پُنت کاپادوکی یا به اختصار پُنت نامیده‌اند. از رودهای مملکت رود هالیس (قزل ایرماق) و ایریس (یاشیل ایرماق) قابل ذکر است و به رود دؤم رود پر آب لیکوس^۳ می‌ریزد (لیکوس را با زاب بزرگ یا علیا مطابقت داده‌اند. م.). این رودها قابل کشتی‌رانی نیست. تاریخ کاپادوکیه قبل از قرن سیزدهم ق.م مجهول است. ولی در این قرن این مملکت مورد حمله هیت‌ها واقع شد و از این عهد آثاری در کاپادوکیه هست. بعد آسوری‌ها به این مملکت آمدند و بعضی تصوّر می‌کنند که نام سوریه که یونانی‌ها به ولایتی نزدیک سی‌نوپ داده بودند و نیز اینکه بعدها یونانی‌ها کاپادوکیه را لیکُ‌سیری^۴ یعنی سوریه سفید می‌نامیدند از تسلط آسوری‌ها بر این مملکت بوده است. بعد از انقراض آسور کاپادوکیه جزو دولت ماد شد و پس از آن جزو دولت هخامنشی. لیکائونیه^۵ که بعدها قسمتی از آسیای صغیر بود، در ابتدا جزو کاپادوکیه بود؛ زیرا اهالی آن از حیث زبان و اخلاق و عادات تفاوتی با اهالی کاپادوکیه نداشتند. درباب مردم

1. Taurus

2. Continental

3. Lycus

4. Leucosyrie

5. Lycaonie

کاپادوکیه عقیده اهل فنّ این است که هند و اروپایی یا آریایی به معنی اعم بوده‌اند. مذهبشان به مذاهب مردمان غربی آسیای صغیر شباهت داشته و خدایان این مردم که اختصاص به خودشان داشت عبارت بودند از: خدای آسمان که کیفر نقض قول را می‌داد، خدای ماه، رَبَّةُ النَّوعِ بزرگ طبیعت که «ما» می‌نامیدند. در موقع باده‌نوشی‌ها برای ستایش این رَبَّةُ النَّوعِ، مردان به خودشان زخم می‌زدند و دختران ناموسشان را قربان می‌کردند. مذهب پارسی‌ها هم به اینجا سرایت کرده بود: خدای پارسی‌ها را ستایش می‌کردند و اسامی ماه‌ها پارسی بود.

بنابر آثار، درجه تمدّن این مردم، پست به نظر می‌آید. شهرها کم‌اند و اهالی غالباً مملوک نجبا یا معابد. اسامی شهرهایی که در تاریخ ذکر می‌شود چنین است: تیانا، مازاکا، آماسیا^۱ بر رود ایریس. ولی در عوض عدّه دهات و قصبات بزرگ زیاد بود. از زمانی که کاپادوکیه جزء دولت هخامنشی شد بیشتر در تاریخ معروف گردید و از ولّات پارسی در این مملکت اسم داتام بیشتر شهرت دارد. اسکندر، چنانکه بالاتر ذکر شد، به کاپادوکیه دست نزد و آریارات پادشاه آن استقلال خود را حفظ کرد. ولی بعد از فوت اسکندر چنانکه در جای خود ذکر شد، پردیگاس با آریارات جنگید و او را گرفته کشت. پس از آن کاپادوکیه از دست به دست می‌گشت تا مقارن اوایل قرن سوّم ق.م آزاد شد و استقلال خود را بازیافت. در این زمان کاپادوکیه به ده ایالت تقسیم می‌شد. دیودور سیسیلی راجع به تاریخ کاپادوکیه چنین گوید (قطعه‌ای از کتاب ۳۱): «پادشاهان کاپادوکیه نسبشان را به کوروش می‌رسانند و نیز گویند که از نژاد هفت نفر پارسی‌اند که سمردیس (گئومات) مَغ را کشتند. درباب سلسله نسبشان عقیده آنها چنین است: آتس سا خواهر کبوجیه پدر کوروش زن فارناک (فارناس) پادشاه کاپادوکیه شد (دیودور کبوجیه را کامبیز نوشته‌م). و پسری آورد گالوس^۲ نام. او پسری داشت موسوم به سمردیس که پدر آرتامن بود (چون سمردیس یونانی شده بردی است پس باید گفت بردی نام.م). آرتامن پسری داشت موسوم به آنافاس که از حیث شجاعت و جسارت شهرتی داشت و یکی از کشندگان سمردیس مَغ به شمار می‌رفت (اطلاعی که دیودور می‌دهد در اینجا با کتیبه بیستون داریوش اوّل موافقت نمی‌کند؛ زیرا شاه مزبور این اسم را ذکر نکرده‌م). از این جهت است که پادشاهان کاپادوکیه نسبشان را به کوروش و آنافاس می‌رسانند و گویند که آنافاس در ازای خدمت، والی کاپادوکیه شد با این امتیاز که از دادن مالیات معفو باشد.

آنافاس پسرى داشت نیز آنافاس نام و این شخص دو پسر از خود گذاشت داتام و آریمنه^۱. داتام به تخت نشست (از اینجا معلوم است که کاپادوکیه پادشاهان دست‌نشانده داشته‌م). او از حیث شجاعت و حسن اداره‌اش نامی بود. با پارسی‌ها جنگ درخشانى کرد و در دشت نبرد مُرد (این روایت دیودور با روایت کرنلیوس نپوس^۲ که در صفحات ۱۱۴۱ - ۱۱۴۸ ذکر شد موافقت ندارد زیرا داتام در تمام جنگ‌ها غالب آمد و بالاخره به دست مهرداد خائن کشته شد.م). بعد از داتام پسر او آریامنس^۳ به جایش نشست و او پدر آریارات و هولوفرن^۴ نامان بود. آریامنس پس از عمر پنجاه ساله درگذشت، بی‌اینکه کاری که در خاطرها بماند کرده باشد. پس از او پسر بزرگ‌ترش آریارات به تخت نشست و گویند که چون او برادرش را فوق‌العاده دوست می‌داشت وی را به بلندترین مقام رسانید. بعد او را به کمک پارسی‌ها به جنگ مصری‌ها فرستاد و هولوفرن^۵ در ازای رشادت‌هایی که کرده بود، مورد عنایت‌های مخصوص اُخس (اردشیر سوم) گردیده با افتخار برگشت و وقتی که مرد، دو پسر داشت: آریارات و آری‌سس^۵. چون برادر هولوفرن یعنی پادشاه کاپادوکیه وارثی نداشت آریارات پسر ارشد هولوفرن را پسر خود خواند. در این زمان اسکندر مقدونی با پارسی‌ها جنگید و بعد مرد. پس از آن پردیگاس نایب‌السلطنه مقدونی اُومن را برای حکومت به کاپادوکیه فرستاد و او این مملکت و ممالک مجاور را به اطاعت درآورد. در این وقت آریارات، پسر آخرین پادشاه کاپادوکیه، مأیوس گشته با دوستانش به ارمنستان رفت. مدت کمی پس از آن چون پردیگاس و اُومن کشته شدند و آنتی‌گون و سلکوس در جاهای دیگر مشغول بودند، آریارات از آردآت^۶ پادشاه ارمنستان قوه‌ای گرفته آمین‌تاس سردار مقدونی را کشت و مقدونی‌ها را از کاپادوکیه رانده تخت موروثی را به دست آورد. آریارات سه پسر داشت که بزرگ‌ترشان آریامنس بعد از پدر به تخت نشست. این شخص با آنتیوخوس سلوکی که عنوان «خداوند» داشت وصلت کرد یعنی برای پسر بزرگ‌ترش آریارات نام ستراتونیس دختر آنتیوخوس را گرفت و چون اولاد خود را خیلی دوست می‌داشت، آریارات را در زمان حیات خود تاج‌بر سرگذازد و در اداره کردن مملکت با خود شریک کرد. آریارات پس از فوت پدر به خودی خود به سلطنت رسید و وقتی که می‌مرد، تخت را برای پسرش که آریارات نام داشت و در

1. Arimné

۲. Cornelius Nepos، نویسنده رومی که ذکرش در جلد اول این تألیف گذشت.م.

3. Ariamnés

4. Holopherne

5. Arysès

6. Ardoate

صغر سنّ بود گذارد. او دختر آنتیوخوس کبیر (سوم) را که آنتیوخوس نام داشت گرفت و این زن خیلی حيله‌ور بود. توضیح آنکه چون اولادی نداشت به شوهرش وانمود که دو پسر دارد: آریارات و هولوفرن، ولی پس از چندی برخلاف انتظار حامل گشته دو دختر آورد و نیز پسری که او را مهرداد نامیدند. در این وقت او به شوهرش اعلام کرد که او را به اشتباه انداخته بود و سابقاً اولادی نداشته و از دو پسر دروغی، ارشدش را با حقوق کمی به روم فرستاد و کوچک‌تر را به یوئیه. این کار کرد تا این پسر ها با پسر حقیقی او در سر تخت منازعه نکنند. مهرداد هم پس از اینکه به رشد رسید، خود را آریارات نامید. او تربیت یونانی یافته بود و صفات خوبی داشت.»

«مهرداد پدرش را خیلی دوست داشت، پدرش هم او را نیز. محبت پدر و فرزند چنان بود که پدرش خواست او را در زمان حیات خود بر تخت نشاند ولی پسر نپذیرفت و گفت که تا والدینش زنده هستند سلطنت نخواهد کرد. این مهرداد را یونانی‌ها از جهت محبتش به پدر فیلوپاتر^۱ خوانده‌اند. مهرداد بعد از پدر به تخت نشست. او را از جهت رفتار خوب و ترقی‌اتش در فلسفه زیاد می‌ستودند. کاپادوکیه که از برای یونانی‌ها مملکتی مجهول بود از این زمان مقرر اشخاصی با معرفت گردید. این پادشاه با رومی‌ها هم عهد مودّت و اتحاد را تجدید کرد. صحبت از پادشاهان کاپادوکیه که نسبشان را به کوروش می‌رسانیدند دیگر بس است.» (بعد دیودور به مطالب دیگر می‌گذرد. م.).

در قطعه دیگر از کتاب ۳۱ خود دیودور باز از کاپادوکیه صحبت کرده چنین گوید: آریارات که لقب فیلوپاتر داشت (یعنی مهردادی که ذکرش گذشت) چون به تخت اجدادش نشست، برای پدرش مراسم دفن باشکوهی ترتیب داد. به دوستان و سران سپاه و تمام تبعه‌اش عطوفت‌های زیاد کرد و مورد محبت جمعی گردید. میتروبازان^۲ را آریارات بر تخت اجدادش نشاند. آرتاکسیاس پادشاه ارمنستان، بی‌اینکه خست و حرص خود را پنهان دارد، رسولانی نزد آریارات فرستاده خواهش کرد که با او همدستان شده یکی از دو جوانی را که در اختیارش بودند بکشد و سوفن^۳ را تصرف کند ولی آریارات از این پیشنهاد که دلالت بر بی‌حمیتی می‌کرد تنفّری زیاد اظهار و رسولان را توبیخ و ملامت کرده نامه‌ای به آرتاکسیاس نوشت و به او توصیه کرد از این سوء قصد بپرهیزد. این اقدام آریارات باعث ستایشی بزرگ برای او شد و میتروبازان به واسطه درستی و تقوای آریارات بر تخت اجدادش نشست» (از

۱. Philopator، محب پدر.

2. Mithrobazanès

3. Sophène

فحوای کلام دیودور معلوم است که میتروبازان پادشاه سوفن بوده و به حمایت آریآرات به تخت موروئی رسیده - سوفن چنانکه بالاتر گفته شد، نام ارمنستان کوچک بود.م).

بعد دیودور در قطعه‌ای از کتاب سی و یکمش راجع به این پادشاه کاپادوکیه چنین نوشته: «در المپیاد یکصد و پنجاه و پنجم آریآرات تاجی از ده هزار سکه طلا به وسیله سفرایی به روم فرستاد تا محبت خود را به رومی‌ها بنماید و اظهار بدارد که از جهت دوستی با رومی‌ها از وصلت با خانواده دیمتریوس (پادشاه مقدونی) امتناع ورزید. چون فرستاده روم گراکخوس^۱ اظهارات سفرا را تصدیق کرد، سنای روم آریآرات را بسیار ستود و تاج را پذیرفته هدایایی گرانبها تر برای آریآرات فرستاد. در همین وقت سفرای دیمتریوس را به سنا وارد کردند. آنها هم تاجی از ده هزار سکه طلا با قاتلین اُکتاوی^۲ در زنجیر آورده بودند. سنا مدتی شور کرد که چه کند بالاخره تاج را پذیرفت ولی قاتلین را که ایزوکرات و لپ‌تین نام داشتند رد کرد» (از قضیه دیمتریوس چون راجع به تاریخ مقدونیه و روم است می‌گذریم. ولی باید گفت که سالی که دیودور راجع به فرستادن سفرای کاپادوکیه به روم ذکر می‌کند یعنی المپیاد ۱۵۵ با سلطنت دیمتریوس مطابقت ندارد زیرا این تاریخ سنه ۱۵۶ ق.م می‌شود و سلطنت دیمتریوس دوم پادشاه مقدونی را بین ۲۳۹ و ۲۲۹ ق.م می‌دانند. این هم معلوم است که مقصود دیودور از دیمتریوس، دیمتریوس اول پولی‌اُزیست^۳ پسر آنتی‌گون که ذکرش بالاتر گذشت، نبوده زیرا او بین ۲۹۴ و ۲۸۷ سلطنت کرد.م).

باز قطعه‌ای از کتاب ۳۱ دیودور: «هولوفرن، چون برادر خود آریآرات را از کاپادوکیه راند نتوانست مملکتش را اداره و محبت مردم را جلب کند. او به پول حریص بود و اشخاص زیادی را هلاک کرد. او به تیموته^۴ تاجی به قیمت پنجاه تالان^۵ داد و تاجی دیگر به ارزش ۶۵ تالان^۶ به دیمتریوس داد و افزود که وقتی دیگر به آنها چهارصد تالان خواهد داد. بعد چون دید که مردم کاپادوکیه از او ناراضی‌اند، بنای غارت اموال آنها گذارد و دارایی اشخاص ممتاز را ضبط کرد. پس از اینکه بدین منوال پولی زیاد جمع کرد چهارصد تالان به مردم پری‌پن‌یان^۷ به ودیعه سپرد تا در موقع بوالهوسی‌های اقبال به کارش آید. اهالی پری‌پن‌یان بعدها این پول را به او رد کردند...».

1. Gracchus

2. Octave

3. Démétrius I Poliorcète

4. Timothé

۵. ۲۸۰ هزار فرنک طلا یا ۱۴۰۰۰۰۰ ریال. ۶. ۳۳۶ هزار فرنک طلا یا ۱۶۸۰۰۰۰ ریال.

7. Prieniens

نیز قطعه‌ای از کتاب ۳۱ مورخ مزبور: «همین که هولوفرن دید که کارهایش رو به انحطاط است، سربازان اجیر را مرخص کرد زیرا از شورش آنها بیمناک بود و چون در این زمان پول نداشت، معبد ژوپی تر (خدای بزرگ رومی‌ها) را غارت کرد. این معبد بر کوهی آریادنه^۱ نام واقع و از دیرزمانی پناهگاه (بست) بود. او این معبد را غارت کرده حقوق عقب افتاده زیردستانش را پرداخت».

چنین است مضامین نوشته‌های دیودور که به ما رسیده است. از تاریخ از منه بعد کاپادوکیه معلوم است که آریارات سوم لقب مقدس داشت (۲۲۱-۱۶۳ ق.م). او به معیت آنتیوخوس سلوکی با روم جنگید و بعد از شکست آنتیوخوس مجبور گردید سهمی از غرامات جنگ را به عهده بگیرد. پس از آن او متحد باوفای پرگام و روم شد. در ۱۸۲ ق.م منازعه او با فرناک پادشاه پُنت باعث جنگی در آسیای صغیر گردید که به تمام دول آن سرایت کرد (شرحش پایین تر بیاید) در نتیجه آریارات قسمت‌های ارمنستان را که در تصرف داشت به ارمنستان بزرگ و سوفی واگذار. بعد از فوت آریارات چهارم (۱۵۶-۱۳۱) کاپادوکیه دچار اغتشاشات داخلی گردیده در تحت نفوذ دولت پُنت درآمد. ولی پس از اینکه پومپه سردار روم مهرداد ششم پُنت را شکست داد، کاپادوکیه تابع روم گردید و خانواده آری‌بُرزن ایرانی از طرف رومی‌ها به سلطنت برقرار شد. آنتونیوس یکی از زمامداران سه گانه روم که معاصر «اوکتاریوس اوگوست^۲» و «لپید^۳» بود حکومت را به آرخه‌لائوس پسر سردار مهرداد داد و او چندی در کاپادوکیه ریاست داشت تا در زمان تی‌بریوس^۴ امپراطور روم کاپادوکیه ایالتی از دولت روم گردید و پس از تقسیم دولت روم به قسمت شرقی و غربی ایالتی از دولت بیزانس بود تا سلجوقی‌ها روی کار آمدند و این مملکت را جزو دولت خود کردند. کاپادوکیه از جهت بودنش در مدت قرون زیادی در تحت اداره رومی‌ها و دولت بیزانس، وقتی که به سلجوقی‌ها رسید، یونانی شده بود. ولی آثار کمی که از یونانیت به دست آمده معلوم می‌دارد که تمدن یونانی در اینجا هم به عمق نرفته است.

چون از پادشاهان کاپادوکیه اشخاص زیاد آریارات نام داشتند برای احتراز از التباس و اشتباه خواننده در فهرستی جداگانه که پایین تر بیاید اسامی آنها را موافق تاریخ سلطنتشان با اعداد ترتیبی ذکر کرده‌ایم (زیرا چنانکه کراراً گفته شده، در عهد قدیم ذکر اسامی پادشاهان با اعداد ترتیبی معمول نبود).

1. Ariadne

2. Octavius Augustus

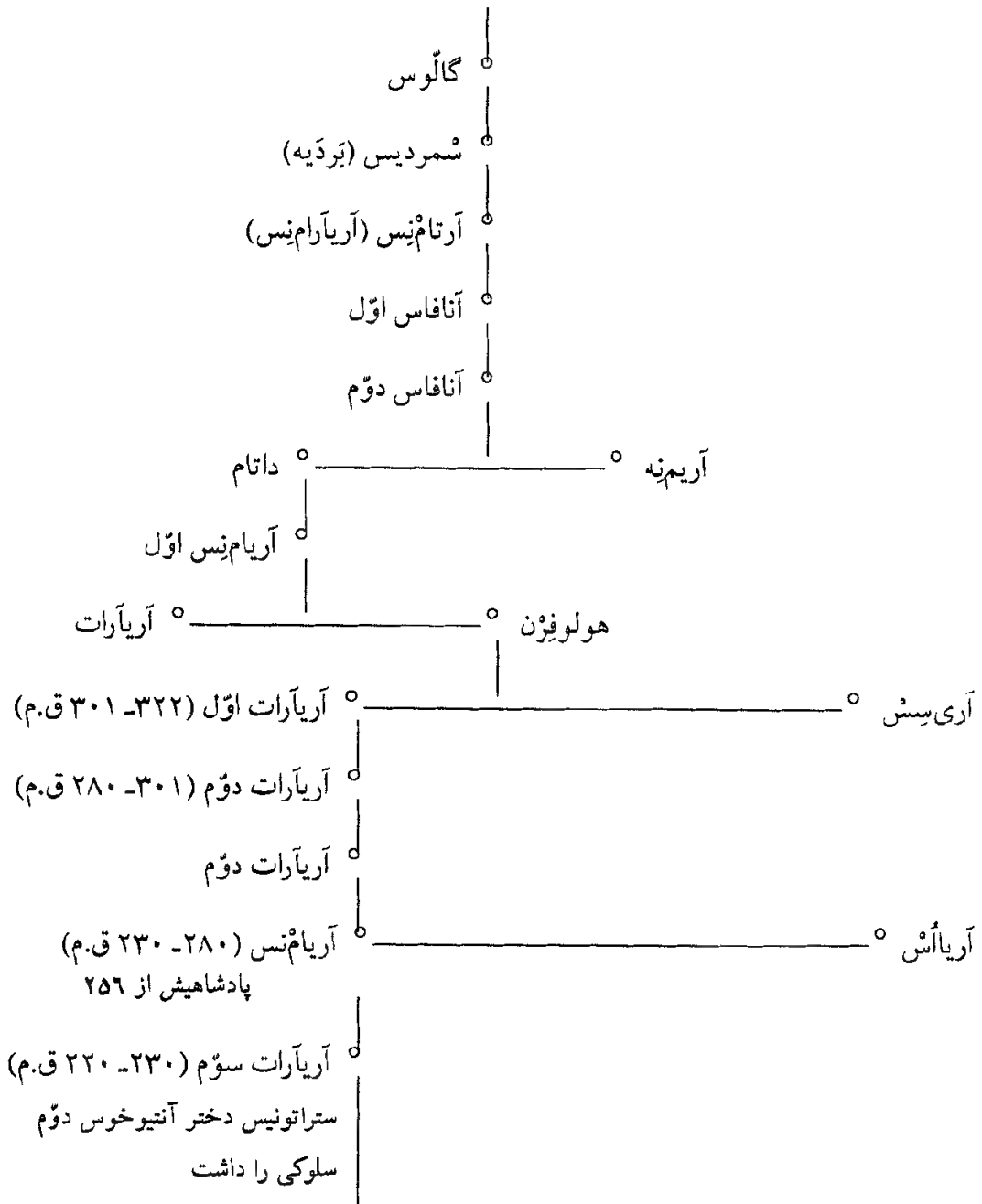
3. Lépidé

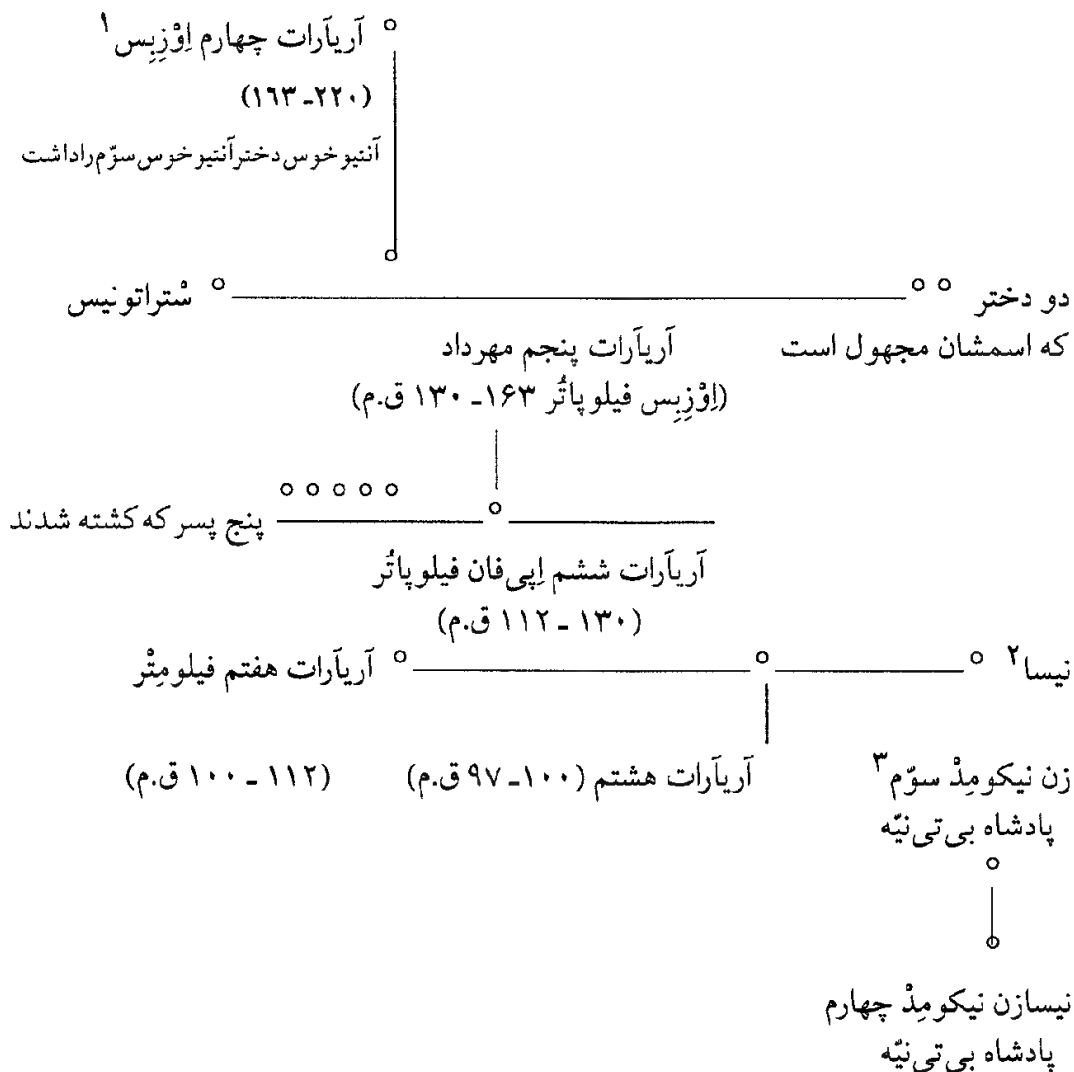
4. Tiberius

سلسلہ پادشاہان کا پادوکہ^۱

فرناک کا پادوکی

آٹس سا خواہر کبوجیہ دوّم





مبحث دوم. دولت پنت کاپادوکی

یکی از سلسله‌های پادشاهانی که نسبشان را به پارسی‌ها می‌رسانیدند و واقعاً هم پارسی نژاد بودند، دودمان پادشاهان پنت بود. چنانکه بالاتر گفته شد پنت به آن قسمتی از کاپادوکیه اطلاق می‌شد که در کنار دریای سیاه واقع است و به همین جهت پنت را صحیحاً کاپادوکیه پنتی می‌نامیدند.^۴

1. Eusebès

2. Nisa

3. Nicomède III

4. Cappadoce Pontique

از اجداد این سلسله یعنی نخستین جدی که نامش در تاریخ ذکر می شود مهرداد نامی بود پسر اُرنْتُبات^۱. بعضی نسب او را به یکی از رؤسای شش خانواده درجه اول پارسی که در واقعه بردیای دروغی از هم قسم های داریوش بودند می رسانند (بوشه لکلرک^۲ - تاریخ سلوکی ها)^۳ و برخی گویند که نسب او به خود داریوش می رسد (آپ پیان، جنگ های مهرداد، کتاب ۱۲، بند ۱۱۲ و بعد). ممکن است که هر دو روایت صحیح باشد؛ زیرا چنانکه می دانیم، شاهان هخامنشی زنان خود را از میان خانواده درجه اول پارسی انتخاب می کردند و بنابراین ممکن بود که نسب مهرداد به داریوش و هم به یکی از رؤسای خانواده های مذکور منتهی شده باشد. نیاکان مهرداد از ولات پارسی به شمار می رفتند و در اداره شان محل های زیادی در کنار دریای سیاه داشتند. خود مهرداد در زمان اردشیر دوم (باحافظه) هخامنشی یک شهر یونانی را که در کنار دریای مرمره واقع و موسوم به کیوس^۴ بود گرفت (تقریباً ۳۸۷ ق.م) و بعد تمایلی زیاد به تمدن یونانی یافت چنانکه نوشته اند به خرج خود مجسمه ای برای افلاطون ساخت و آن را در آکادمی^۵ آتن گذارد. پسر این مهرداد آری بُرزن نام داشت و به قدری محب یونانی ها بود که آنها عنوان افتخاری «آتنی» و «اسپارتی» به او دادند. پس از آن آری بُرزن به امید کمک یونانی ها با سه سردار ایران یعنی آرتاباز^۶ و داتام و اُرونْت همدست شده بر اردشیر دوم یاغی شد. ولی اشخاص مذکور بزودی دریافتند که امیدشان بیجا بوده، زیرا یونانی ها نتوانستند کمکی مؤثر بکنند و دربار ایران آری بُرزن و تمامی متحدین او را شکست داده قوای آنها را تارومار ساخت. مهرداد پسر آری بُرزن که باید مهرداد دومش نامید به اشاره اردشیر دوم هخامنشی، دامی برای داتام گسترد و چنانکه گذشت خائنه او را کشت. بعد به پدرش خیانت کرده او را به اردشیر سوم تسلیم کرد.

پس از آن دیگر اطلاع مهمی از این خانواده تا زمان اسکندر نداریم. در این وقت که اسکندر به آسیا آمد شهر کیوس را از مهرداد گرفت. ولی او تمکین نکرد و چون اسکندر دشمنی نیرومند مانند داریوش سوم در مقابل خود می دید اعتنا به امرایی مانند مهرداد نکرد؛ بخصوص که مهرداد دور از راهی که اسکندر می پیمود اقامت داشت.

1. Mithridates fils d'Orontobates

2. Boucher Leclercque, Histoire des Séleucides

3. Cios

۴. Académie، جایی که افلاطون تدریس می کرده.

5. Artabazos

6. Oronte

پس از فوت اسکندر، وقتی که جانشینان او به هم افتادند، مهرداد طرفدار آنتی‌گون گردید. ولی یکسال قبل از جنگ ایپ‌سوس، یعنی در ۳۰۲ ق.م آنتی‌گون از مهرداد ظنین شده گمان برد که امیر ایرانی با دشمن او کاساندر راهی دارد و او را گرفته کشت.

پسر این مهرداد که نیز مهرداد نام داشت (مهرداد سوّم) دوست صمیمی دیمتریوس پسر آنتی‌گون گردید. پلوتارک راجع به این مهرداد چنین گوید (دیمتریوس، بند ۵): او نسبت به آنتی‌گون خیلی متواضع بود و رفتارش نشان نمی‌داد که بدخواه او باشد. ولی از جهت خوابی که آنتی‌گون دید از او هم بدگمان شد. آنتی‌گون شبی در خواب دید که تخم طلا می‌افشاند و این بذرافشانی حاصل طلا می‌دهد. بعد او از این مزرعه رفت و چون برگشت دید که خوشه‌ها را تمام چیده‌اند و شنید که گفتند: «طلاها را مهرداد ربود و به طرف دریای سیاه فرار کرد». بر اثر این خواب آنتی‌گون دیمتریوس را نزد خود خواند و پس از اینکه به قید قسم قول گرفت که راز او را به مهرداد نگوید خوابش را برای او بیان کرده گفت که باید مهرداد را هم مانند پدرش نابود ساخت. دیمتریوس از آنجا که رفیق مهرداد بود از این تصمیم پدرش بسیار مغموم گشت و چون نمی‌توانست به واسطه قسمی که خورده بود شفاهاً چیزی به مهرداد بگوید او را صحبت‌کنان به کنارش کشید و در آنجا بانوک نیزه‌اش بر زمین نوشت: «مهرداد فرار کن». پس از آن مهرداد دریافت که برای او خطری هست و شبانه فرار کرده به کاپادوکیه رفت و در آنجا مملکتی به دست آورده مؤسس سلسله‌ای شد که در نسل هشتم به دست رومی‌ها معدوم گردید. آنتی‌گون چون کارهای مهم دیگر داشت فرصت نیافت او را تعقیب کند و بزودی در جنگ ایپ‌سوس شکست خورده کشته شد (۳۰۱ ق.م). بعد، وقتی که لیزیماک و سلکوس و کاساندر به تقسیم ترکّه آنتی‌گون مشغول بودند مهرداد از موقع استفاده کرده وادی رود هالیس (قزل ایرماق) را که قسمت‌هایی را از کاپادوکیه و پافلاگوئیّه شامل بود تصرف کرد و بعد چون دید که اقبال با سلکوس است قبل از جنگ کوروپدیون^۱ طرفدار او گردید و پس از آن خود را پادشاه خواند.

پس از جنگ مزبور سلکوس خواست این سلسله جدید را براندازد و با این مقصود لشکری به سرداری دیودور به قصد او فرستاد ولی مهرداد سپاهی از شهر هیراکله (ارگله) به کمک طلبید و سردار مزبور را شکست داد. بعد چیزی نگذشت که سلکوس را بطلمیوس کراتونوس

کشت و پسرش آنتیوخوس به قدری گرفتار تشکیلات و ترتیبات دولت جوان سلوکی بود که فرصت نیافت به مهرداد پردازد. بنابر آنچه گفته شد مهرداد سوّم از این خانواده اوّل کسی بود که خود را پادشاه خواند از این جهت است که او را بعضی مهرداد اوّل گویند و برخی مهرداد سوّم. ما ترتیب آخری را متابعت کرده‌ایم. باری آنتیوخوس از راه مآل‌اندیشی نخواست با مهرداد سوّم درافتد و استقلال او را در پُنت شناخت. بعد دیری نگذشت که مهرداد هم حق‌شناسی خود را به او نمود. توضیح آنکه بطلمیوس دوّم پادشاه مصر خواست تمامی قسمت‌های آسیای صغیر را تصاحب کند و لشکری به آن طرف فرستاد. آنتیوخوس به موقع کاری برای دفاع مستملکات خود نکرد. ولی مهرداد سپاهی از گالّی‌هایی که ذکرشان گذشت آراسته مصری‌ها را شکست داد و کشتی‌های آنها را خراب کرده لنگرهای کشتی‌ها را به یادگار این فتح برگرفت. پس از آن سپاهیان اجیر گالّی در آسیای صغیر برقرار شدند و کرسی ولایتشان را که به اسم گالّی‌ها گالاتیا^۱ نام داشت «آنکورا»^۲ نامیدند و آنکورا در یونانی به معنی لنگر کشتی است (این شهر را اکنون آنقره نامند و چنانکه معلوم است پایتخت ترکیه می‌باشد). در ۲۶۶ ق.م مهرداد سوّم درگذشت و پسرش آری‌برزن به جای او نشست. او شهر آماستریس (هُماشتر) را به قلمرو سلطنت خود ضمیمه کرد. ولی جالب توجه است که خود را دست‌نشانده خانواده سلوکی دانست و ضرب سکه طلا را موقوف داشت. جانشینان او هم همین سیاست را دنبال کردند. جهت درست معلوم نیست ولی می‌توان حدس زد که خانواده مهرداد با مردم گالّی دائماً در جنگ و ستیز بودند و نمی‌توانستند با سلوکی‌ها هم درافتند.

مهرداد چهارم

آری‌برزن در ۲۴۹ ق.م درگذشت و پسرش مهرداد چهارم که نوجوان بود گرفتار یاغی‌گری سپاهیان اجیرش یعنی گالّی‌ها گردید ولی ده سال پس از جلوس به تخت توانست ترتیبی به دولت خود داده اطاعت نظامی را در سپاهش استوار کند. ضمناً باید گفت که شهر هراکله در موقع گرفتاری‌های مهرداد چهارم کمک‌های گرانبها به او کرد.

در زمان مهرداد چهارم عادات جدیدی در این دودمان داخل شد و بالاخره این سلسله ایرانی را یونانی کرد. جهت از جمله این بود که خانواده پادشاهان پُنت با سلوکی‌ها وصلت کرد

1. Galatia

۲. Ancyra، «ث» را باید «کاف» خواند، زیرا رومی‌ها به جای کاف یونانی این حرف را می‌نوشتند ایگرک هم در یونانی تلفظ "u" فرانسوی را داشت.

و مهرداد چهارم لادیس دختر آنتیوخوس دوم خواهر سلکوس دوم را گرفت و فریگه علیا جهیز زنش گردید. پس از آن برادر کوچک تر سلکوس که آنتیوخوس هی پراکس^۱ نام داشت به تحریک مادرش بر برادر بزرگ تر یاغی شد و مهرداد به کمک آنتیوخوس شتافته از جهت رشادت سپاهیان اجیر گالی، در آنقره شکستی فاحش به سلکوس داد.

در این جنگ بیست هزار نفر مقدونی تلف شد و زن غیر عقدی سلکوس که میستا^۲ نام داشت اسیر گردید. او را به بازار برده فروشی در شهر رُدِس فرستادند ولی چون خود را نامید، رُدِسی ها او را شناختند و باز خریده نزد سلکوس روانه داشتند.

پس از سلکوس دوم، آنتیوخوس مذکور به تخت نشست اما خوش بخت نبود. زیرا در جنگی با مردم گالی کشته شد و پس از آن آنتیوخوس سوم که کبیرش خوانده اند به تخت سلوکی رسید. در این وقت پسرعموی او آخِهلثوس نام بر او یاغی شد و خود را پادشاه آسیای صغیر خواند و چون مهرداد چهارم نمی دانست کدام یک از طرفین فاتح خواهد شد، به هریک از دو پادشاه مزبور یکی از دختران خود را داد ولی بزودی آخِهلثوس اسیر و معدوم گردید و زن او از اهمیت افتاد. اما زن آنتیوخوس چون ملکه ماند، مورد ملاحظه مهرداد بود و از این جهت این پادشاه پُنت متحد بسیار نزدیک داماد خود گردید. بعد در ۱۹۰ ق.م آنتیوخوس از رومی ها در ماگنزی شکست خورد و مهرداد باز از راه احتیاط منتظر وقایع شده کمکی به وی نکرد. پس از چندی مهرداد از مرضی درگذشت و یک دولت مشکل نیرومندی برای پسر خود فرناک گذاشت. مدت سلطنت مهرداد چهارم را شصت سال نوشته اند.

این پادشاه پُنت در ۱۸۳ ق.م شهر سی نوپ یونانی را گرفت و **فَرناک اوّل** سواحل دریای سیاه را به تصرف درآورده به گالاتیا دست انداخت ولی بعد از سپاه کاپادوکی و پرگامی شکست خورد. موقع فرناک خیلی باریک بود، اما دخالت رومی ها او را نجات داد. توضیح آنکه رومی ها چون نمی خواستند دولتی نیرومند در آسیا باشد، اِومِنس پادشاه پرگام را مجبور کردند قشون خود را از پُنت بیرون برد. این دخالت سنای روم تمام پادشاهان آسیای صغیر را دچار تشویش و اضطراب کرد و بر اثر آن پنچ پادشاه یعنی پادشاهان پرگام، کاپادوکیه، بی تی ئه، ارمنستان و پُنت بین خودشان عهد صلح ابدی بستند. فرناک در ۱۶۹ ق.م درگذشت. از مورّخین عهد قدیم پولی بیوس او را خیلی بد

توصیف کرده چنانکه گوید: «از تمامی پادشاهانی که قبل از من بودند غداری مانند او نبود» (کتاب ۲۷، فصل ۱۷، بند ۱).

پس از فرناک برادر او مهرداد به تخت نشست. او را **اورگت**^۱ **مهرداد پنجم** می خواندند که به یونانی به معنی خیر است. از او چیزی در تاریخ نمانده جز اینکه لادیس دختر آنتیوخوس چهارم را که ملقب به اپیفان بود گرفت و از این نکاح پسری تولد یافت که مهردادش نامیدند. در ۱۲۱ ق.م مهرداد پنجم را در سی‌نوپ کشتند و پسر او را که در تاریخ معروف به مهرداد (اوپاثر یا مهرداد ششم است بر تخت نشانیدند) (اوپاثر به یونانی یعنی دارای پدر خوب). این پادشاه پُنت که از نوادر روزگار بود دشمن نیرومندی برای رومی‌ها گردید و کارهایی کرد که واقعاً حیرت آور است و اگر کوچکی پُنت و بزرگی روم را در نظر گیریم شاید بی نظیر باشد. او را هانیبال^۲ ثانوی گفته‌اند. (هانیبال یکی از سه بزرگ‌تر سردار تاریخ عالم است که از طرف دولت قرطاجنه لشکر به ایتالیا کشید و روزگار رومی‌ها را تیره و تاریک کرد. لشکرکشی‌های او از کوه‌های پی‌رینه و آلپ^۳ در زمستان و شکست‌های پی‌درپی که به رومی‌ها داد از شاهکارهای فنون جنگی است). شرح کارهای او در اینجا خارج از موضوع می‌باشد، اما شرح احوال مهرداد ششم این است:

این پادشاه در سن یازده سالگی به تخت نشست. در بدو سلطنت **مهرداد ششم** احوالی داشت بس مشوّش و دل‌خراش: نه فقط نزدیکان و مستحفظین او می‌خواستند به هر وسیله که باشد او را از تخت دور کنند بل مادرش هم برضد او بود. بالاخره او در میان آن همه شداید طاقت فرسا مجبور گردید فرار کرده سرگردان از جایی به جایی برود: نه منزل و مأوایی داشت و نه پناهگاهی. هفت سال تمام به این وضع گذرانید و در این مدت چیزهای زیاد آموخت. اولاً در اسب‌سواری و تیراندازی سرآمد اقران خود گردید، در فن شکار کسی حریف او نمی‌شد، از حیث جثّه و زورمندی مثل و مانند نداشت، چنانکه یک نفر رومی نمی‌توانست سلاح او را دربر کند. مهرداد می‌توانست روزی یکصد میل را پیماید^۴ و گردونه‌ای را که به ۱۶ اسب قوی می‌بستند بخوبی اداره کند. زبان‌هایی را که در مملکت او حرف می‌زدند آموخته بود و روان حرف می‌زد و حال آنکه عدّه این زبان‌ها و

۱. Evergetes (نیکوکار).

2. Hannibale

3. Pyrénées, Alpes

۴. تقریباً ۲۶ فرسنگ.

لهجه‌ها را ۲۲ نوشته‌اند. محب صنایع یونان بود مخصوصاً موسیقی یونانی را بسیار دوست می‌داشت و ادبیات یونانی را خوب می‌دانست. اطلاعات زیادی هم از انواع جواهر و اسباب و اشیای عتیقه داشت و کلیتاً وقتی که در صفات گوناگون او، چنانکه از تاریخ معلوم است، می‌نگریم به این عقیده می‌شویم که از اجداد خود از طرف پدر و مادر یعنی از ایرانی‌های قدیم و نیز از مقدونی‌ها ارث برده بود. اکنون باید دید که چه کرد.

وقتی که مهرداد ششم پس از هفت سال در بدری به مملکت خود برگشت و زمام امور را به دست گرفت صلاح خود را در آن ندید که با روم طرف شود و تمام توجه خود را به تسخیر ولایاتی که در شمال و مشرق دریای سیاه واقع بود معطوف داشت. در این راه یونانی‌های قریم^۱ و کنار دریای آزووف از دل و جان به کمک او شتافتند زیرا شهرهای اینها همواره در معرض تاخت و تاز مردمان وحشی شمال از قبیل سکاه و سارمات‌ها بودند و یونانی‌های مزبور مهرداد را یک نفر مقدونی می‌دانستند: اولاً او زبان یونانی را بخوبی حرف می‌زد و دیگر تشکیلات و ترتیبات لشکر او به همان طرز و اسلوب فالانژهای مقدونی بود و بالاخره دو سردار نامی او یعنی دیوفانت^۲ نه‌آپ‌تولم^۳ یونانی بودند.

مهرداد بزودی نشان داد که سرداری است ماهر و زیرک، چه با لشکری مرکب از ده هزار نفر یک قشون هشتاد هزار نفری مردمان سکایی و سارماتی را شکست داد. بر اثر این فتح شهرهای یونانی او را آقای خود دانستند و حدود مملکت این پادشاه در سواحل شمالی دریای سیاه به رود عظیم دنیپر^۴ رسید. پس از آن مهرداد به توسعه مملکت خود در آسیای صغیر پرداخته ارمنستان کوچک را ضمیمه کرد، تیگران پادشاه ارمنستان را محرّک شد که پارتی‌ها را از آنجا بیرون کند و برای اتحاد، دختر خود را که کِلثوپاثر نام داشت به تیگران داد. سپس گاهی بازور و گاهی با حيله و تزویر صاحب کاپادوکیّه و پافلاگونه گردید و پس از بیست سال سلطنت به قدری قوی شد که در آسیای صغیر کسی نمی‌توانست با او طرف شود و پس از آنتیوخوس کبیر احدی به این مقام نرسیده بود. پادشاهان آسیای صغیر که ممالکشان را از دست داده بودند شکایت مهرداد را به روم بردند ولی روم در این وقت به واسطه جنگ‌های داخلی یا اجتماعی^۴ نمی‌توانست کاری بکند.

1. Grimée

2. Diophantus; Neoptolème

3. Dnieper

4. Guerre sociale

پس از چندی بالاخره دولت روم سو^۱ را مأمور کرد که به آسیای صغیر رفته مهرداد را به تخلیه کاپادوکیه و پافلاگونیه مجبور گرداند. پادشاه پُنت مأمور روم را خیلی گرم پذیرفت و هر دو صفحه را تخلیه کرده وعده داد که قریم را هم تخلیه کند. ولی همین که سولّا از آسیای صغیر رفت مهرداد هر دو صفحه مذکور را از نو اشغال کرد و به توسعه ممالک خود از طرف قریم ادامه داد. دولت روم باز مأموری آک ویلیوس^۲ نام به آسیای صغیر فرستاد و مهرداد معذرت خواست. ولی چون مأمور روم از مقدار هدایای مهرداد راضی نبود راپورت مساعدی به دولت روم نداد و این نکته باعث شد که دولت مذکور به پادشاه پُنت اعلان جنگ کرد.

این جنگ برای رومی‌ها مشکل بود زیرا تمام آسیای صغیر طرفدار **جنگ اوّل با روم** سلسله ایرانی گردید. یونانی‌ها که از حکومت روم ناراضی بودند حتی خود رومی‌هایی که تحصیلداران عوارض به شمار می‌رفتند و نیز کسانی از رومی‌ها که منافعشان غلبه پُنت را اقتضا می‌کرد تماماً طالب فتح مهرداد بودند. در بهار ۸۸ ق.م لشکر مهرداد به سرداری آرخه لائوس و نه‌آپ تولم یونانی بی‌تیّه را اشغال کرد و پس از آن دیری نگذشت که تمام آسیای صغیر در تحت فرمان پادشاه پُنت درآمد. بر اثر این وقایع آک ویلیوس رومی را گرفته نزد مهرداد آوردند و او خیلی بی‌رحمانه با او رفتار کرد. توضیح آنکه گفت چون این رومی از طلا هیچ‌گاه سیر نمی‌شد در حلق او چندان طلای ذوب شده بریزند تا شکمش از طلا پُر شود. این امر اجرا شد و پس از آن مهرداد شقاوتی نسبت به رومی‌ها بروز داد که در تاریخ کمتر نظیر دارد: وقتی که در افس بود امر کرد ایتالیایی‌ها و رومی‌های آسیای صغیر را قتل عام کنند و بر اثر این حکم ۸۰,۰۰۰ (و به روایتی ۱۵۰,۰۰۰) ایتالیایی و رومی را نابود کردند. شکی نبود که بعض مقتولین به واسطه حرص بی‌پایانی که برای غارت اموال مردم ابراز کرده بودند باعث این کشتار گشتند ولی مردم زیادی هم بی‌تقصیر قربانی حرص و طمع رومی‌های غارتگر شدند. به هر حال باید گفت که این قتل عام نام مهرداد ششم را پست کرده و او را از پادشاهانی می‌دانند که در شقاوت کمتر نظیر داشته‌اند. پس از آن مهرداد چون دید که از طرف رومی‌ها حرکتی نمی‌شود به خیال تصرف تخت اسکندر افتاد و پسر خود را با لشکری جرّار به اروپا فرستاد. او با بهره‌مندی تراکیّه و مقدونیّه را از قوای دشمن جاروب کرد و در همان اوان بحرّیه مهرداد کشتی‌های روم را از بحرالجزایر براند. بزودی پس از این بهره‌مندی‌ها، آتن و شبه جزیره پلوپونس از جهت ناراضمندی از

رومی‌ها با طیب خاطر طرفدار مهرداد شدند و از عجایب روزگار اینکه همان یونان که با خشیارشا آن جنگ‌های نامی کرد اکنون با شعف و شادی یکی از اعقاب این شاه را به آقایی پذیرفت (جلد دوم این تألیف).

بهره‌مندی‌های مهرداد دوام داشت تا آنکه در ۸۷ ق.م سو‌بالشکری مرگب از ۳۰,۰۰۰ نفر مأور دفع او شد. این سردار رومی در لاپیر پیاده شد با سرعت خود را به یونان وسطی رسانید بعد آخه‌لائوس سردار مهرداد را شکست داده آتن را محاصره کرد. آتنی‌ها سخت پا فشردند ولی بالاخره مجبور گشتند تسلیم شوند. در این وقت وضع سولاً هم در روم خوب نبود زیرا دشمنانش سخت به او حمله می‌کردند و اگر مهرداد می‌گذاشت سرداران او جنگ دفاعی پیش گرفته امرار وقت کنند، سولاً به واسطه طول مدت مجبور می‌گشت به جای خود کسی را معین کرده به ایتالیا برود و با این پیش‌آمد کارهای مهرداد بهتر می‌شد. ولی چون پادشاه پُنت دور از میدان جنگ بود و نمی‌توانست قضایا را خوب بسنجد به سرداران خود امر کرد به سولاً حمله کنند. در نتیجه فالانترهای پُنت نتوانستند از عهده لژیون‌های رومی برآیند: در خرونه^۱ واقع در بَاسی یونان شکستی بزرگ نصیب قشون مهرداد گردید و این فتح باعث شد که سولاً به سمت سرداری باقی بماند (۸۶ ق.م). سال بعد سولاً فتح دیگری در اُرخومین^۲ در اسپارت کرد و یونان مجبور شد از نو متحد روم گردد. پس از آن مهرداد درخواست صلح کرد و عهدهی بسته شد که به موجب آن پادشاه پُنت از نتیجه فتوحاتش دست کشید و به عنوان غرامت سه هزار تالان^۳ پرداخت (۸۴ ق.م).

ده سال از قضایایی که ذکر شد گذشت و این مدت را مهرداد **جنگ دوم** صرف تجدید قوای خود کرد تا از نو به رومی‌ها بتازد و آنها را از آسیای صغیر براند. دولت روم هرچند از تدارکات مهرداد آگاه بود ولی به واسطه نزاع داخلی بین مارکوس ماریوس^۴ و سولاً قادر نبود حرکتی کند. بالاخره سرتوریوس^۵ یکی از سرداران ماریوس در اسپانیا به مهرداد پیشنهاد کرد که او طرفدار ماریوس گردد و در عوض چهار ولایت: بی‌تی‌ئه، پافلاگوئیئه، کالائیئه و کاپادوکیئه از آن او باشد. مهرداد تصوّر کرد که چنین موقعی را نباید از دست بدهد. بنابراین طرفدار ماریوس گردیده به سنای روم اعلان جنگ داد و نتیجه فتوحات سابق خود را از نو به دست آورد. از طرف دیگر سرتوریوس از طرف

1. Chéronée

2. Orchomène

۳. تقریباً هفده میلیون فرننگ طلا یا ۸۵ میلیون ریال.

4. Marcus Marius

5. Sertorius

مارکوس ماریوس مأمور شد تشکیلات نظامی قشون مهرداد را تکمیل کند ولی در این وقت در اسپانیا سرتوریوس را کشتند و دولت روم هم تمام توجه خود را به طرف مهرداد معطوف داشت. بر اثر این وضع لوکولوس^۱ با لشکری مأمور شد که کار مهرداد را بسازد (این شخص در تاریخ معروف است از این حیث که سفره رنگین داشته و ضیافت‌های بزرگ و درخشان می‌داده. نیز باید گفت که سردار قابل‌لی هم بود).

قبل از ورود لوکولوس به آسیای صغیر، مهرداد سردار رومی را که مارکوس کوت تا^۲ نام داشت در خشکی و دریا (در کالسدون یا قاضی کوی کنونی) شکست داد و شهر سی‌زیکوس^۳ را محاصره کرد. تصمیم مهرداد بر تسخیر این شهر برای او شوم بود: لوکولوس در جایی اردوی خود را زد که خطوط ارتباطیه لشکر مهرداد را تهدید می‌کرد و در همین احوال بحرّیه پُنت که در دریای سیاه بی‌منازع بود به واسطه طوفانی از کار افتاد و لشکر پُنت دچار گرسنگی و نیز قحطی آذوقه شد. بر اثر این وضع دویست هزار نفر از لشکر مهرداد تلف شد و مابقی را او به کشتی‌ها نشانده به طرف سی‌نوپ راند. لوکولوس او را دنبال کرد و مهرداد به محل کابریا^۴ عقب نشست. در اینجا او دو شکست خورد. با دوهزار نفر فرار کرده به ارمنستان رفت و به تیگران پادشاه ارمنستان که دامادش بود پناهنده شد. اما لوکولوس به پُنت درآمده با پافشاری چند شهر ساحلی آن را گرفت و این جنگ‌ها دو سال به طول انجامید. بعد سردار رومی از تیگران خواست که مهرداد را تسلیم کند ولی او این تکلیف را رد کرد و لوکولوس داخل ارمنستان شده شهر تیگران‌ثرت^۵ را محاصره کرد. تیگران با قوّه زیادی به کمک شهر مزبور شتافت و چون عدّه رومی‌ها را دید گفت این عدّه برای سفارتی خیلی زیاد و برای جنگ کم است. با وجود این از عدّه کم رومی‌ها شکست خورد. پس از آن تیگران می‌خواست صلحی با رومی‌ها منعقد دارد ولی مهرداد مانع شد و فرماندهی لشکر ارمنی را به زور به دست گرفت. در این زمان مهرداد شصت سال داشت و با وجود این در سواری و جنگ بخصوص در جنگ تن به تن، چنان مهیب بود که بالاتر ذکرش گذشت. مهرداد سواره نظامی تشکیل کرد که به لژیون‌های رومی آسیب زیاد می‌رسانید و هرچند رومی‌ها می‌کوشیدند که با او در دشت نبرد رو برو شوند موفق نمی‌شدند. مهرداد همان اسلوب را به کار می‌برد که معروف به جنگ و

1. Lucullus

2. Marcus Cotta

3. Cizicus

4. Cabria

۵. Tigranocerte، ثُرْت در زبان ارمنی به معنی گرد پارسی است، بنابراین تیگران ثرت، یعنی قلعه تیگران، این شهر در نزدیکی بتلیس کنونی بود. خرابه‌های آنرا اکنون آسکی شهر نامند.

گریز است و چنانکه بیاید، سواران پارتی با همین اسلوب کراراً نسبت به لژیون‌های نیرومند رومی فاتح گشتند. اگرچه لوکولوس می‌توانست در مقابل چنین سواره نظامی سواره نظامی هم از رومی‌ها تشکیل کند ولی چنین نکرد زیرا گرفتاری‌هایی برای او پیش آمد: چون اموال مردم را غارت و خودش آنرا ضبط می‌کرد، در روم از او ناراضی شدند. از طرف دیگر در میان لژیون‌های رومی نخوت لوکولوس و اطاعت نظامی شدیدی که او از زیردستان می‌خواست باعث ناراضمندی زیاد گردید و برادرزنش که پوبلیوس کلودیوس^۱ نام داشت، پرداخت به اینکه شورش برضد او برپا کند. در این احوال لوکولوس خواست کار نمایانی بکند و با این مقصود به ارمنستان حمله کرد ولی فصل زمستان و برف و یخ زیاد در اینجاهای عاری از آذوقه اردوی رومی را مختل و ضعیف گردانید و نزدیک بود شورش روی دهد که سردار رومی حکم عقب‌نشینی را داد. مهرداد که بیدار کار خود بود، بی‌درنگ از موقع استفاده کرده به پس‌قراول رومی‌ها حمله برد و پس از غلبه بی‌مانع داخل مملکت خود شد. همین‌که مردم پُنت از مراجعت او آگاه شدند همه مانند یک نفر به کمک او قیام کردند و بر اثر این احوال تری‌اریوس^۲ رئیس ساخلوی رومی در پُنت فرار کرده به کابریا^۳ رفت ولی در آنجا قبل از اینکه لوکولوس به کمک او برسد با تمامی سپاهش معدوم گشت. پس از آن مهرداد باز پادشاه پُنت گردید. اینکه سهل است بی‌تی‌تیه و کاپادوکیه هم او را آقای خودشان دانستند. با این وضع سردار رومی نتوانست کاری بکند و چاره را در این دید که عقب‌نشسته به طرف سواحل دریا برود (۷۳ ق.م). رومی‌ها برای او کمکی نفرستادند زیرا اغتشاشات داخلی و جنگ با راهزنان دریایی سیسیل و کریت مانع بود و دزدان مزبور قوتی بزرگ یافته خطوط ارتباطیه بحرّیه روم را قطع کرده بودند. باری مهرداد هشت سال تمام از طرف رومی‌ها نگرانی نداشت و لوکولوس جرأت نمی‌کرد به وی حمله کند. چون مهرداد هم نمی‌خواست رومی‌ها را به جنگ بطلبد، پیش‌قراولان هر دو طرف در مقابل یکدیگر ایستاده بودند بی‌اینکه جدالی کنند.

اوضاع چنین بود تا در روم پومپه^۴ روی کار آمد و دزدان دریایی را قلع و قمع کرد. پس از آن او به سمت سرداری لشکر روم به آسیا آمد و برخلاف سلفش از کارهای دیپلوماسی آغاز کرد. اوّل قدمی که برداشت این بود که با دولت ایران یعنی پارتی‌ها داخل مذاکره شده آنها را بی‌طرف کرد. بعد اشخاصی را نزد

جنگ سوم

1. Publius Claudius

2. Triarius

3. Cabria

4. Pompée

تیگران پادشاه ارمنستان که پسر تیگران مذکور و از طرف مادر نوه مهرداد بود فرستاد تا بین نوه و جدّ نقاری تولید کنند و آنها بهره‌مند شدند. بر اثر این اقدامات مهرداد تنها ماند و پومپه در ۶۶ ق.م با لشکری زیاد از سرحدّ دولت پُنت گذشت. در ابتدا مهرداد از در صلح وارد شد و بعد چون دید که پومپه برای بستن پیمانی حاضر نیست همان اسلوب جنگ و گریز را پیش گرفت یعنی عقب‌نشینی اختیار کرد و در همان حال به رومی‌ها آسیب زیاد می‌رسانید. پومپه چون از رفتار لوکولوس آموخته بود که نباید داخل ارمنستان گردیده در بیغوله‌های این مملکت دچار آن‌همه مرارت شود راه دیگری پیش گرفته مهرداد راتا رود لیکوس^۱ (زاب بزرگ یا علیا) تعقیب و کنار جنوبی رود مزبور را اشغال کرد. مهرداد هم در مقابل او اردو زد. در اینجا پومپه دسته‌ای فرستاد که راه عقب‌نشینی مهرداد را بگیرد و بعد منتظر شد تا دسته دیگر راه ارمنستان را برای مهرداد سدّ کرد. پس از آن حکم یورش را داد و مهرداد باز عقب نشست و به دسته دوّمی که راه را گرفته بود برخورد. در اینجا سپاه مهرداد بین دو قشون واقع شده شکست خورد و بئنه و خزانه او به دست رومی‌ها افتاد. ولی خود پادشاه پُنت با کمّی از هواخواهان و زن غیر عقدی خود از میان گیرودار جسته به طرف ارمنستان رفت. بعد بزودی معلوم شد که مهرداد در ارمنستان پناهگاهی نخواهد داشت زیرا پادشاه ارامنه تازه از جنگی با پارتی‌ها پس از مرارت‌های زیاد خلاصی یافته بود و نمی‌خواست با رومی‌ها داخل جنگی جدید شود. این بود که با آنها داخل مذاکره شده قیمتی برای سرّ مهرداد معین کرد. ولی پادشاه پُنت به موقع آگاه شده به طرف قفقازیه گریخت و از آنجا به طرف دریای آزووف رفت. در ابتدا پومپه تصوّر کرد که تعقیب او آسان است و تا رود فازیس^۲ (ریون کنونی) او را تعقیب کرد ولی به او نرسید. در این حال غضب خود را متوجّه تیگران کرده شهر آرتاکساتاراکه پایتخت ارمنستان بود گرفت و این دولت را مجبور کرد خسارتی به مبلغ شش هزار تالان (۳۸۰,۰۰۰ ریال) بپردازد. خود ارمنستان هم تابع روم گردید. بعد پومپه خواست مهرداد را دست‌گیر کند و با این مقصود تا رود کورا (کوروش) تاخت و با مردم آلان که ذکرشان پایین‌تر بیاید جنگ کرد. بعد به طرف دریای سیاه رفت و باز اثری از مهرداد نیافت. در این حال تصمیم کرد به طرف دریای خزر برود ولیکن در عرض راه دید که باید با مارها جنگ کند^۳ و خسارت زیادی هم از مردمان کوهستانی گرجستان به او رسید. این بود که بی‌بهره‌مندی برگشت. اما

1. Lycus

2. Phasis

۳. باید مقصود دشت مغان باشد که در تابستان مار زیاد دارد.

مهرداد به شبه جزیره قریم رفت و پسرش را که ماخارس^۱ نام داشت و بر پدرش یاغی شده خود را پادشاه پارتی کاپیوم^۲ می خواند شکست داد و از نو پادشاه آن شد (سابقاً هم این محل جزو مستملکات پُنت به شمار می رفت). در این وقت مهرداد یک پیرمرد بقاعده بود ولی برعکس دیگران هر قدر سنش بالا می رفت گویی بر جد و همت او می افزود. زیرا با سالخوردگی که داشت ذره ای از پای نمی نشست و همواره نقشه های بزرگ برای طرف شدن با رومی ها می کشید. از جمله آنکه لشکری مرکب از ۳۶،۰۰۰ نفر سکایی به ترتیب لژیون های رومی تشکیل کرد (معلمین و مشاقان این سپاه رومی های فراری بودند) و بعد بحریره ای هم ترتیب داده در صدد برآمد که از راه اروپای شرقی و جنوب شرقی و آلپ های یولیانی به نفس ایتالیا حمله برد. این نقشه به قدری عجیب و متهورانه بود که همین که افشا شد باعث بهت و تشویش سربازان او گردید زیرا هیچ نمی توانستند تصور کنند که او در این کار بهره مند گردد. بزودی این حال سربازان او به یاسی شدید و پس از آن به شورش مبدل گردید فرناک پسر مهرداد از موقع استفاده کرده در رأس شورشیان قرار گرفت و بر پدر یاغی شد. مهرداد در این وقت به واسطه مرضی نتوانست کاری کند و شورشیان او را محاصره کردند. او در ابتدا خواست داخل مذاکره شده جان خود را نجات دهد ولی پسرش راضی نشد. بالاخره موقعی رسید که وضع مهرداد کاملاً یأس آور گردید و او تصمیم کرد که با زهر به حیات خود خاتمه دهد تا به دست دشمنانش نیفتد. بر اثر این تصمیم زهری را که از زمان شکست آخریش با خود داشت در کاسه ای ریخت و حاضر شد که آنرا بیاشامد ولی در این وقت دو دختر او مهرداد و نسا^۳ نامان که یکی از آنها نامزد پادشاه مصر بود و دیگری نامزد پادشاه قبرس نزد پدر آمده اصرار کردند که با پدرشان بمیرند تا در تحت اختیار مطلق برادر واقع نشوند. مهرداد راضی شد و آنها از کاسه زهر آشامیدند و درگذشتند. بعد مهرداد از همان کاسه آشامید ولی زهر اثر نکرد زیرا از دیرگاهی از ترس اینکه او را مسموم کنند زهر می خورد تا طبیعتش را به زهر عادت دهد. مهرداد چون از اثر زهر چیزی احساس نکرد گردشی زیاد کرد تا مگر کمکی به زهر کند. این اقدام هم مفید نیفتاد. در این حال او به یکی از صاحب منصبان خود که گالی بود و بی توویتوس^۴ نام داشت رجوع کرد و از او خواستار شد که آخرین خدمت را به او کرده نابودش سازد تا نقشه دشمنانش عقیم بماند (یعنی دشمنانش وجد و شعف به دست آوردن او نداشته باشند). صاحب منصب مزبور از خواهش مهرداد در اندوه شد ولی بالاخره نتوانست

1. Machares

2. Particapaeium

3. Mithridate et Nyssa

4. Bituitus

تمنای او را رد کند و شمشیر خود را کشیده در دل مهرداد فروبرد. فرناک نعش پدرش را نزد پومپه فرستاد و او با وجود اینکه مهرداد را بدترین دشمن خود و رومی‌ها می‌دانست خودش را جوانمردتر از فرناک نسبت به مهرداد نشان داده امر کرد جنازه او را دفن کنند. پس از آن او فرناک را در بوسفور کیمری که در کنار بُغاز کِرچ کنونی واقع بود به سمت پادشاه کوچکی شناخت و لشکر خود را برداشته به سوریّه رفت. چنین بود مرگ مهرداد که در ۶۹ سالگی درگذشت و از دولت کوچک پُنت مملکتی ساخت که وسیع و قوی بود چنانکه چهل سال تمام در مقابل رومی‌ها ایستاد و هر چندگاهی از رومی‌ها شکست خورد ولی در عوض به سرداران مجزّب رومی هم مانند کاسیوس^۱، مانیوس آکوئیلیوس^۲، آپ پیوس^۳، کُت تا^۴ تری یاریوس^۵ شکست‌های فاحش داد. مکرّر در جنگ‌ها زخم برداشت ولی دائماً عزم و همتش با مهارت جنگی او مقابلی می‌کرد. مرگ او باعث جشن‌های ملی در روم گردید و رسول پومپه، وقتی که خبر مرگ او را برای رومی‌ها می‌برد سر خود را با تاجی از برگ‌های درخت غار^۶ زینت داد (نوعی از برگ‌های این درخت امتیازی بود که به فاتحین داده می‌شد.م) و بعد وقتی که پومپه خواست مراسم فتح خود را چنانکه در روم معمول بود بگیرد چیزی که تمام انظار اهالی روم را به خود جلب می‌کرد صورت مهرداد بود که بر بستر مرگ دخترانش افتاده درگذشته بود. این جشن‌ها و این مراسم فتح و اظهار شادی و شعف از خودکشی پادشاهی بود که در پیری همه او را رها کرده بودند.

درباره مهرداد ششم باید گفت که تبعه‌اش او را بسیار دوست داشتند. زیرا اهالی آسیای صغیر او را از اعقاب داریوش بزرگ می‌دانستند و وقتی آنها تبعه این شاه بودند. یونانی‌های اروپا و آسیای صغیر نیز به او می‌گرویدند زیرا خون مقدونی و یونانی هم در عروقش جاری بود و به علاوه زبان یونانی را دوست می‌داشت. از نویسندگان قرون اخیر راسین^۷ شاعر و ادیب معروف فرانسوی از قرن هفدهم در نمایشی حزنانگیز^۸ او را به طور مؤثری ستوده و این تصنیف خود را «مهرداد»^۹ نامیده^{۱۰}.

1. Cassius

2. Manius Aquilius

3. Oppius

4. Cotta

5. Triarius

6. Laurier

7. Racine

8. Tragédie

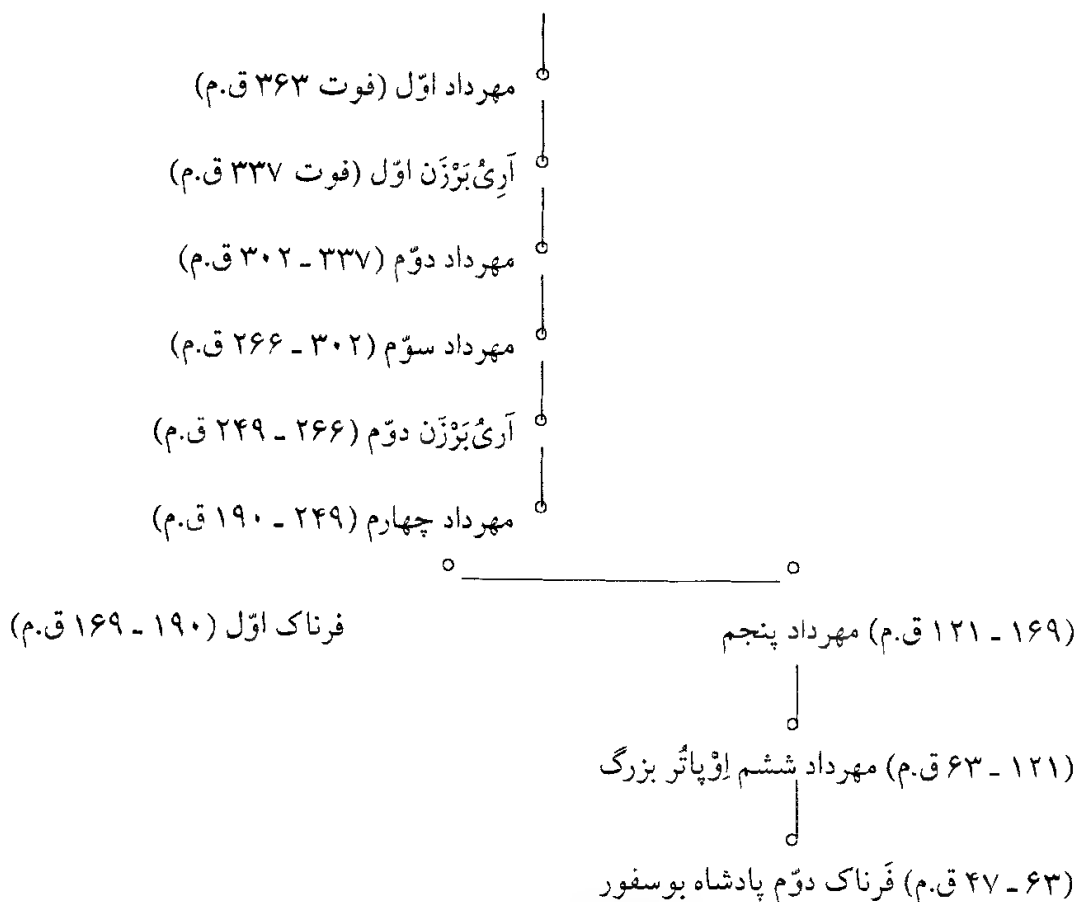
9. Mithridate

۱۰. اینک ترجمه متنور یک قطعه از تصنیف راسین که موسوم به مهرداد است:

چنانکه بالاتر گفته شد لقب مهرداد فیلوپاثر بود (محب پدر) و او را به مناسبت این لقب اُوپاثر بزرگ نیز می خوانند (اُوپاثر به یونانی یعنی کسی که پدر خوب دارد). در دوره استیلای عنصر مقدونی و یونانی بر مشرق، مهرداد قوی ترین شخصی است که مشرق به وجود آورد. ولی چنانکه از حیث قوت و چابکی و عزم در عصر خود نظیر نداشت متأسفانه در شقاوت هم بی نظیر بود. در خاتمه زاید نیست بیفزاییم که جنگ‌های او را آپ‌پیان^۱ شرح داده و ما هم بیشتر روایات او را پیروی کرده‌ایم.

بنابر آنچه گفته شد شجره نسبت پادشاهان پُنت چنین بود:

اُرنْت‌بات



«تا توانستم انتقام خود را از روم کشیدم. فقط از مرگ من رشته نقشه‌های من گسیخت. چون دشمن رومی و ظلم او بودم، ننگ تابعیت او را هیچ‌گاه نپذیرفتم. می‌توانم بر خود بیالم که در میان اشخاص نامی که همجو من، با روم کینه ورزیده‌اند، نه رومی بر کسی به بهایی گراتر غالب آمد و نه کسی روزگار او را بیش از من تیره و تاریک کرد.»

۱. آپ‌پیان نویسنده یونانی است که پایین تر ذکرش بیاید.

مهرداد ششم اولاد زیادی داشته و اسامی نوزده نفر آنها معلوم است: آریآرات پادشاه کاپادوکیه، ارتافرن، ماخاریش پادشاه بوسفورقریم، فرناک که دست‌نشانده رومی‌ها گردید. از دختران اسامی اینها ذکر شده: آتینایس، نسا، مهرداد، دری‌په‌تی‌نا، کلثوپاترن زن تیگران پادشاه ارمنی، اُوپاترا، اُرساباریس، لادیسسه، مهرداد، آرکاثیاس، کُسی‌فار، اُکزائتر، داریوش - کوروش^۱ (یوستی، نام‌های ایرانی، صفحه ۴۰۱، طبع ماربورگ سنه ۱۸۹۵).

مبحث سوم. دولت پرگام

پرگاموس^۲ شهری بود در میسینه آسیای صغیر بر رود سیلی‌نوس^۳ و کُتی‌ئیس^۴ که اکنون به پرگاما چای معروفند و به رود کالیک می‌ریزند. اهالی این شهر عقیده داشتند که مهاجرین آرکادی (از پلوپونس) هستند. شهر مزبور چنانکه معلوم است جزء دولت هخامنشی بود. پس از اسکندر به دست لیزیماک سردار او افتاد و او خزانه خود را که تا نه هزار تالان (۴۹ میلیون و نیم فرنگ طلا) برآورد کرده‌اند در اینجا حفظ می‌کرد. بعد از فوت لیزیماک خزانه‌دار او که موسوم به فی‌له‌تر^۵ بود شهر پرگام را گرفت و خزانه آنرا تصرف و دولتی تأسیس کرد که به دولت پرگام معروف گردید (۱۸۲ ق.م). فی‌له‌تر با بهره‌مندی استقلال پرگام را در مقابل سلوکی‌ها و اهالی بی‌تی‌تیه حفظ کرد. برادرزاده و جانشین او اُومن اوّل حدود دولت پرگام را توسعه داد و نسبت به آنتیوخوس پادشاه سوریه فاتح گردید. بعد از او آتالوس اوّل به تخت نشست. عنوان شاهی اختیار کرد و به وسیله اتحادی با رومی‌ها مستملکات خود را محفوظ داشت. در زمان پسران او یعنی اُومن دوّم و آتالوس دوّم (فیلادلف)، پرگام درخشندگی خود را از دست نداد. این شهر مرکز علوم و صنایع آسیای صغیر محسوب می‌شد و اُومن دوّم کتابخانه‌ای در اینجا تأسیس کرد که دارای دویست هزار جلد کتاب گردید. آخرین پادشاه پرگام آتالوس سوّم فیلمتر^۶ یعنی محبّ مادر (۱۳۸ - ۱۳۳ ق.م) اختلال مشاعر داشت. این پادشاه با وجود اینکه دارای اقبایی بود به موجب وصیت‌نامه‌ای دولت

1. Athénaïs, Nyssa, Mithridatis, Drypétina, Cléopatre, Eupatora, Orsabaris, Laodicé, Mithridatis, Arkathias, Xiphares, Oxathres, Dareios, Kyros.

2. Pergamus

3. Sélinos

4. Kteios

5. Philétère

6. Philométer

خود را به رومی‌ها واگذار و اگرچه بعدها آریستونیک^۱ پسر آتالوس از زن غیر عقدی او صحت این وصیت‌نامه را تردید و تکذیب می‌کرد با وجود این موفق نگردید. توضیح آنکه رومی‌ها او را کشته پرگام را تصرف کردند و آن را کرسی ایالتی به نام آسیای بالاخص^۲ قرار دادند (۱۳۰ ق.م). در زمان رومی‌ها هم شهر پرگام بی‌نام و درخشندگی نبود و فقط در دوره دولت بیزانس رو به انحطاط رفت. اکنون به جای این شهر شهر کوچکی است که ترک‌ها آنرا برگام^۳ نامند. در شهر برگام یک هیأت آلمانی حفاریات و کاوش‌هایی کرده و از ۱۸۷۰ میلادی به بعد آثار نفیسی به دست آمده. در خاتمه بی‌مورد نیست بیفزاییم: کاغذ پوست آهو را که در اروپا پارِشمن^۴ گویند، از اسم این شهر که آنرا پرگامن نیز می‌نامیدند آمده است (پارِشمن را در زبان لاتین پرگامین می‌گفتند) و نیز باید در نظر داشت که اسم ارگک شهر داستانی «ترووا» را هم یونانی‌ها برگام ضبط کرده‌اند و بنابراین نباید این شهر داستانی را با پرگام مذکور که شهر تاریخی و پایتخت یکی از دول مهم و نامی آسیای صغیر بود مخلوط کرد (اولریخس - تاریخ و صنایع پرگام، طبع لپزیک سنه ۱۸۸۳)^۵.

مبحث چهارم. بی‌تی‌نیه

بی‌تی‌نیه مملکتی بود در شمال آسیای صغیر در کنار دریای سیاه. اهالی این مملکت در عهد قدیم خودشان را «بیرین» می‌نامیدند و از این جهت این سرزمین هم «بیری‌نیه» نام داشت. ولی در قرون بعد از تراکیه مردمی به اینجا آمدند که به «بی‌تی‌نی‌های تراکی»^۶ معروف بودند و به این جهت این قسمت آسیای صغیر به بی‌تی‌نیه معروف گردید. در زمان استرابون چنانکه او گوید حدود بی‌تی‌نیه چنین بود: در مشرق پافلاگونیّه و اراضی ماریاندین‌ها و اپیک‌ت‌ها - در شمال دریای سیاه - در غرب پروپونتید یا دریای مرمره - در جنوب میسیّه آسیای صغیر. کرنفون گوید که ماریاندین‌ها جزء بی‌تی‌نیه بودند. تا نیمه قرن ششم ق.م. بی‌تی‌نی‌ها مستقل بودند. بعد در زمان کروزوس برای مدت کمی جزء دولت لیدیّه گردیدند. پس از آن جهانگیری‌های کوروش بزرگ آمد و بی‌تی‌نیه جزء دولت هخامنشی گردید.

1. Aristonic

2. Asia Propria

3. Bergamo

4. Parchemin

5. Ulrichs, Perg. Geschichte und kunst. Leipzig 1883.

6. Trakes Bithunoi

کوروش تشکیلات بی‌تی‌ته را تغییر نداد و فقط باجی برای آن مقرر داشت. بعدها هم بی‌تی‌ته جزء دولت هخامنشی بود تا اسکندر به آسیا آمد. پس از او، زی‌پت^۱ (۳۲۷-۲۷۹ ق.م) والی بی‌تی‌ته یا پادشاه آن استقلال این مملکت را در زمان جانشینان اسکندر حفظ کرد شهری ساخت که موسوم به زی‌په‌ته گردید و از حیث ثروت معروف بود. پسر او که نی‌کُمِد^۲ اول نام داشت شهر نی‌کُمِدی را ساخت (۲۷۹-۲۵۰ ق.م). چون تاریخ این مملکت خارج از موضوع این تألیف است و ارتباطی با تاریخ ایران ندارد به اجمال کوشیده‌هیم قدر گوئیم که از پادشاهان دیگر بی‌تی‌ته اینها معروف بودند: زی‌ه‌لاس^۳ (۲۵۰-۲۲۹ ق.م)، پروزیاس اول^۴ (۲۲۹-۱۸۲ ق.م)، پروزیاس دوم (۱۸۲-۱۴۹ ق.م)، نی‌کُمِد دوم (۱۴۹-۹۵ ق.م)، نی‌کُمِد سوم (۹۵-۷۴ ق.م). اینها برای آبادی مملکشان و توسعه آن کوشیدند گاهی با سلوکی‌ها و گاهی با پرگام و پُنت‌کاپادوکی و غیره جنگیدند و وقتی که بی‌تی‌ته در شرف گم کردن استقلالش بود، پافلاگوئیّه نیز جزء آن به شمار می‌رفت. در زمان نی‌کُمِد سوم رومی‌ها نفوذ زیادی در اینجا یافتند و او را با وجود اینکه تبعه‌اش از سلطنت خلع کرده بودند بر تخت نشانیدند. این پادشاه قبل از مرگ مملکت خود را بر حسب وصیت‌نامه‌ای به رومی‌ها واگذار و آنها این قسمت آسیای صغیر را در ابتدا به «ایالت آسیا» ضمیمه کردند و بعد ایالتی از بی‌تی‌ته و پُنت را ساختند که به نام بی‌تی‌ته و پُنت موسوم گردید^۵. در زمان اوگوست قیصر روم بی‌تی‌ته استقلال یافت و بعد استقلالش محدود گشت. مقارن این زمان بی‌تی‌ته از زمین‌لرزه‌ها خیلی صدمه دید و در قرن سوم میلادی دستخوش غارت و چپاول‌های مردمان سکایی گردید. بعدها در تحت اداره روم و بیزانس امرار حیات می‌کرد و تمدن یونانی داشت تا در زمان سلجوقی‌ها از تصرف بیزانس خارج شد. توضیح آنکه سلیمان اول سلجوقی این قسمت آسیای صغیر را گرفته پایتخت خود را در شهر نیکه^۶ قرار داد. در قرون بعد در زمان استیلای ترک‌های عثمانلو در آسیای صغیر عثمان و اورخان تمامی بی‌تی‌ته را اشغال و شهر پروزیاد^۷ را که اکنون «بروسا» نامند پایتخت خود کردند. این شهر تا زوال دولت بیزانس به دست ترک‌ها، پایتخت ترکیه بود.

1. Zipoetès

2. Nicomede I.

3. Zialas

4. Prusias I.

5. provincia Bithynia et Pontius

6. Nicée

7. Prusiade

اکنون بی‌تی‌تیه قدیم بین دو ولایت ترکیه در آسیای صغیر تقسیم شده: اولاً خداوندگار از قسمت غربی آن و ثانیاً کاستامونی از قسمت شرقیش.

از شهرهای بی‌تی‌تیه که در تاریخ ایران مکرّر ذکری از آنها شده و پایین تر هم ذکرشان بیاید اینها بودند: ۱. داس‌کی‌لی‌یون^۱ (اکنون قلعه‌ای است موسوم به دیاس‌کلی)، ۲. هیراکله پُنت که به قول استرابون و پوزانیاس شهر مهمّ و ثروتمندی بود (اکنون آنرا اِرِگله نامند)، ۳. آستاک (در نزدیکی خرابه‌های ایزمید)، ۴. پروزید (اُسگوب کنونی)، ۵. پروزیاد که از شهر کیوس ایجاد شد و بعدها (از قرن ۱۴ میلادی) باز آنرا کیوس نامیدند. ۶. پروزیاد که به قول استرابون در زمان کرزوس بنا شده است و اکنون موسوم به به روسیه است. ۷. کلودیوپولیس^۲ ۸. آپام^۳ که اکنون معروف به موداکیّه است ۹. نیکه، ۱۰. نیکومدی، ۱۱. کالسدون که در ۶۷۵ ق.م بنا شده است و اکنون آن را کادیکیّه یا قاضی‌کوی نامند (مختصر مذکور از کتاب کلین‌تون^۴ موسوم به فاستی هِلّه‌نی‌کی^۵ که مجموعه اطلاعاتی نویسندگان عهد قدیم راجع به بی‌تی‌تیه است اقتباس شده. م.).

1. Dascilion

2. Claudiopolis

3. Apamée

4. Clinton

5. Fasti Hellenici, Oxford, 1830 - 1841.

فصل دوم . مصر و بطلمیوس ها یا بطالسه

مبحث اول . بطالسه

مصر در تقسیم اولی و ثانوی ممالک اسکندر چنانکه گذشت نصیب بطلمیوس لاگس گردید و بعد هم چنانکه ذکر شد او توانست این مملکت را حفظ کرده در آن سلطنت کند. سلسله او اعقابش را در تاریخ لاژید^۱ نامیده اند که در اصل لاگید است (زیرا بطلمیوس اول، صاحب مصر، پسر لاگس بود و گاف یونانی در زبان فرانسوی به ژ تبدیل می یابد). اسکندریه در زمان بطالسه مرکز علوم و فنون شد و بطلمیوس لاگس در شهر مزبور یک کتابخانه و یک موزه تأسیس کرد. بعدها علما و شعرا زیاد به اسکندریه آمده از این تأسیسات استفاده می کردند.

مانِثُن^۲ مورّخ مصری در این زمان تاریخ مصر را به زبان یونانی نوشت (به جلد اول این تألیف رجوع شود). بطلمیوس اول در ۲۸۳ ق. م درگذشت و به جای او پسرش بطلمیوس دوم فیلا دلف نشست (فیلا دلف به معنی محبّ خواهر است و او را از جهت اینکه خواهرش را ازدواج کرده بود، چنین نامیده اند. م.). پدرش او را خوب تربیت کرد، ولی پادشاهی بود پرورده ناز و نعمت، سست و در همان حال شقی. در سیاست خارجه هیچ گاه به جنگ متوسّل نمی شد و سعی داشت با دخالت های به موقع و مذاکرات ماهرانه مقاصد خود را انجام دهد. این بطلمیوس فینیقیه، لیکیه و کاریه را حفظ و در کارهای یونان دخالت کرد تا از بزرگ شدن مقدونیه ممانعت کند. او نیز روابط تجارّتی با روم برقرار داشت چنانکه موادّ خام از روم به مصر می آمد و در کارخانه های آن مملکت به کار می رفت. در دربار او علمای زیادی بودند از جمله مانِثُن مصری و اِراُستن^۳ یونانی و کالّی ماک^۴ و ته اُگريت^۵ معروفند. این پادشاه

1. Lagides

2. Manéthon

3. Eratosthène

4. Callimaque

5. Théocrite

کتاب دوست بود و علوم طبیعی را ترویج می‌کرد. در زمان او در کتابخانه اسکندریه عده کتب به قدری زیاد شد که کتابخانه جدیدی در موزه بنا کردند و نیز در زمان او بناهای زیادی در مصر ساختند. دختر او را که زن آنتیوخوس دوم سلوکی بود کشتند و این قضیه باعث جنگی شد که در زمان خلف او شروع گردید و خاتمه یافت.

پسر فیلادلف، بطلمیوس سوم اورگت (۲۴۷-۲۲۱ ق.م)، سلکوس دوم را شکست داد و سوریه و کیلیکیه را به مصر ضمیمه کرد. بعد شورش در مصر به این جنگ خاتمه داد و موافق عهد صلح چهار هزار تالان نقره و ظروف گرانبها به او رسید. گویند در میان غنایمی که به دست او افتاد نقاشی‌های مقدس مصری‌ها بود که کبوجیه هخامنشی در زمان تسلط پارسی‌ها بر مصر از این مملکت برده بود. در این زمان بطلمیوس سوم این اشیاء را به مصری‌ها پس داد و از این جهت او را اورگت خواندند که به یونانی به معنی نیکوکار است. این خبر اگر صحیح باشد دلالت دارد بر اینکه کبوجیه این اشیاء را به ایران برده در خزانه گذاشته بود و سلوکی‌ها آنرا از خزانه ایران برگرفته به سوریه آورده بودند. این بطلمیوس سیرن^۱ را به مصر برگردانید. توضیح آنکه این ولایت را به ماگاس^۲ برادر فیلادلف داده بودند و اورگت چون پرنس^۳ دختر ماگاس را برای پسرش گرفت، سیرن هم ضمیمه مصر شد. بعضی این واقعه را به سلطنت فیلادلف مربوط داشته‌اند. ذکر سیرن کراراً بالاتر گذشته. این مستعمره یونانی جزو دولت هخامنشی گردید و پس از زوال آن گهی مستقل بود و گاهی جزء مصر.

در زمان بطلمیوس سوم مقدونیه از مصر شکست خورد و موقتاً سلطه بطالسه بر دریاها برقرار شد. ولی در نیمه دوم سلطنت او مصر قدرت سابق خود را از دست داد و نفوذ مقدونیه در یونان بالا گرفت.

پس از بطلمیوس سوم بطلمیوس چهارم فیلوپاتر به تخت نشست (۲۲۱-۲۰۴ ق.م). در این وقت دولت بطالسه نیمی از قدرت خود را فاقد شده بود و پادشاهان به زندگانی ملایم و عیش و عشرت حریص بودند. فیلوپاتر پادشاهی بود سخت، عیاش و دائم‌الخمر و چنانکه نوشته‌اند فقط وقتی هوشیار بود که برای مراسم آداب مذهبی حاضر می‌شد. از این جهت او را ثری فن نامیده‌اند که به معنی سست یا گرم و نرم است. در زمان او معشوقه‌اش آگاتوکل نفوذی زیاد در امور دولتی داشت و بعد از او زنان بدعملی موسوم به هتربا بر او مسلط بودند. در این

1. Cyrène

2. Magas

3. Bérénice

زمان سوریّه قوّت گرفت و مصر چند شهر در آنجا از دست داد (صور و غیره). فلسطین نیز از مصر جدا شد و نیز در این زمان دولت بطالسه در یونان با مقدونیه ضدیت می‌کرد تا به جنگ فیلیپ پادشاه مقدونیه با اتولیان یونانی خاتمه دهد. از کارهای او معبدی است که برای هومر شاعر حماسی معروف یونان ساخت.

پس از فیلوپاتر پسرش بطلمیوس پنجم اپی‌فان به تخت نشست (۲۰۴-۱۸۱ ق. م). چون صغیر بود قیّم او آگاتوکلّه خواست تاج و تخت را تصاحب کند ولی موفق نگردید. بعد تِه‌له‌پولم نامی، اگرچه دارای مقام نیابت سلطنت شد ولی بهره‌مندی نداشت. این بطلمیوس آلت دست وزرای خود بود و در زمان او دولت مصر ضعیف گردید. تراکیّه، فینیقیّه و سل‌سوریّه از مصر جدا شدند. رومی‌ها در این موقع به حمایت اپی‌فان آمدند و او کلثوپاتر دختر آنتیوخوس پادشاه سلوکی را گرفت. کاهنان مصری از این جهت که در زمان اپی‌فان از دادن مالیات معفوگشته بودند و این پادشاه توجّهی به مذهب آنها داشت از او حمایت می‌کردند. در سیاست خارجه اپی‌فان به رومی‌ها کمک می‌کرد چنانکه در جنگ روم با آنتیوخوس سلوکی و اتولیان، با رومی‌ها همراهی کرد. اپی‌فان از زهر درگذشت و پس از او پسرش بطلمیوس ششم فیلومتر (۱۸۱-۱۴۶ ق. م) پادشاه شد و به واسطه صغر سنّ او، مادرش زمام امور را به دست گرفت. در زمان این پادشاه آنتیوخوس چهارم پادشاه سوریّه به مصر حمله کرده معابد آنرا غارت کرد و بعد خواست در منفیس به سمت پادشاه مصر تاجگذاری کند. ولی اهالی اسکندریّه برادر فیلومتر را که اورگت می‌نامیدند بر تخت نشاندند. پس از آن، آنتیوخوس دوباره به مصر حمله برد و جنگ بدین ترتیب خاتمه یافت که قبرس از آن سوریّه گردید. از سنه ۱۷۰ ق. م هردو برادر مصر را اداره می‌کردند. ولی پس از چندی نفاق بین آنها افتاد و چون غلبه با اورگت بود، فیلومتر به روم رفت و رومی‌ها کمک کرده او را به تخت برگردانیدند. اورگت خواست قبرس را تصرف کند بهره‌مند نشد و بعد فیلومتر او را بخشیده سیرن را به او داد. جنگ با سوریّه لُبا بهره‌مندی برای فیلومتر پیش می‌رفت. ولی وقتی که او به مصر برمی‌گشت، به پادشاه سابق سوریّه اسکندر وّاس برخورد و به دست او کشته شد.

پس از او تخت به بطلمیوس هفتم اورگت دوّم رسید (۱۴۶-۱۱۷ ق. م). در بدو سلطنت یکی از سرداران که یهودی و اسمش اُنیاس^۱ بود خواست تخت را برای پسر بطلمیوس ششم

نگاه‌دارد. ولی بطلمیوس هفتم فائق آمد و برادرزاده خود را که اِوپاتِر نام داشت با تمام ناراضی‌ها کشت. در این موقع اشخاص زیادی از علما و رجال اسکندریه نابود گردیدند.

در ۱۳۰ ق. م بطلمیوس هفتم زن خود کلئوپاتِر نام را که خواهرش نیز بود و از او پسری داشت طلاق داده دختر خود را که نیز کلئوپاتِر نام داشت، ازدواج کرد. بر اثر این قضیه اهالی اسکندریه شورش و به قصر حمله برده آنها را آتش زدند و پادشاه فرار کرده به جزیره قبرس رفت. در اینجا او کاری کرد که شاید در تاریخ بی نظیر باشد. توضیح آنکه پسرش را کشته و جسد او را ناقص کرده برای مادر پسر مقتول فرستاد. بر اثر این رفتار وحشیانه باز شورشی روی داد و بالاخره طرفین صلح کردند و پس از آن سلطنت بطلمیوس هفتم به آرامش گذشت. از کارهای او تصحیح تصنیفات هومر شاعر حماسی معروف یونان است و دیگر تحقیقاتی که راجع به صفحات مصر می‌کرده و خودش هم در این تحقیقات شرکت داشت. قابل ذکر است که در زمان او خارج کردن کاغذ حصیری از مصر ممنوع گشت و چون بر اثر این حکم کاغذ در خارجه کم و گران شد کاغذ پوست آهو را اختراع کردند. پس از فوت این پادشاه زنش زمامدار گردید. او می‌بایست یکی از دو پسرش را همکار خود قرار دهد و چون ملکه پسر بزرگ‌تر را که به بطلمیوس هشتم سوتر دؤم لاتیرا^۱ موسوم بود دوست نمی‌داشت و او را در زمان سلطنت شوهرش به قبرس فرستاده بود، پسر کوچک‌تر را که موسوم به بطلمیوس نهم اسکندر بود برای همکاری برگزید. مردم در این موقع دخالت کرده از ملکه خواستند که پسر بزرگ‌تر را از قبرس برای معاونت در زمامداری بخواهد و پسر کوچک‌تر را به سمت والی به قبرس بفرستد او راضی شد ولی قبلاً پسر بزرگ‌تر را مجبور کرد زن و خواهر خود را که کلئوپاتِر نام داشت طلاق بدهد زیرا این زن را خیلی جاه‌طلب می‌دانست. پس از آن، این ملکه بالاتیرا امور دولت بطالسه را اداره می‌کرد تا آنکه لاتیرا برخلاف میل مادرش به آنتیوخوس سیزیکی کمک کرد و این قضیه باعث شد که ملکه قشون را به پسر بزرگ‌تر شورانیده پسر کوچک‌تر را بر تخت نشانید. لاتیرا که والی قبرس شده بود پس از چندی بنابر دسائس ملکه مجبور گردید از قبرس بیرون رود و پس از آن اعلان جنگ به مادرش داد. در ابتدا اسکندر می‌خواست از سلطنت استعفا کند ولی ملکه مانع شده گفت محکم در جای خود بنشین. بعد طولی نکشید که اسکندر مادرش ملکه را کشت و از جهت نارضامندی مردم فرار کرد که به

قبرس برود ولی در راه درگذشت (۸۹ ق. م) و لاتیرا را از قبرس خوانده بر تخت نشانیدند. در این احوال بطلمیوس آپی^۱ ئن^۱ که پسر ای رن معشوقه اورگت دوم بود درگذشت و به موجب وصیت نامه سیرن را به رومی ها داد. در ۸۵ ق. م سفرای روم نزد لاتیرا رفته کمک او را برضد مهرداد ششم پُنت درخواست کردند ولی جواب مساعد نشیدند.

پس از فوت لاتیرا (۸۱ ق. م) دختر او که زن اسکندر بود شش ماه امور دولت را اداره کرد و بعد ناپسری او که بطلمیوس دهم اسکندر دوم نام داشت. این پادشاه در جزیره گس بزرگ شده بود و چندی در دربار مهرداد ششم پُنت اقامت داشت ولی بعد فرار کرده نزد سردار رومی سولا رفت و او به بطلمیوس دهم نصیحت داد زن پدر خود را که ملکه بود ازدواج کند. این زواج بسیار شوم بود. او پس از زواج زنش را کشت و بر اثر این قضیه مردم شوریده بطلمیوس را کشتند. پس از آن رومی ها دخالت کرده اسکندر سوم پسر بطلمیوس نهم را از زن غیر عقدی بر تخت نشانیدند. سلطنت او خیلی کوتاه بود و پس از آن چند نفر سلطنت کردند تا اینکه در ۳۰ ق. م رومی ها از مصر ایالتی تشکیل داده آن را جزء دولت روم دانستند. راجع به اشخاصی که بعد از بطلمیوس دهم سوتر دوم سلطنت کردند بین مورّخین اختلافی دیده می شود. ولی ظن غالب این است که اسامی اشخاص چنین بوده: برنيس سوم بطلمیوس دوازدهم اسکندر دوم (۸۰ ق. م)، بطلمیوس سیزدهم اول^۲ (۸۰-۵۱ ق. م)، برنيس چهارم (۵۵ ق. م)، کلثوپاتر ششم (۵۱-۳۰ ق. م).

اگر سال ۳۰۶ ق. م را که بطلمیوس اول عنوان پادشاهی اختیار کرد اول سلطنت بطالسه در مصر بدانیم دوام دولت آنها ۲۷۶ سال بود. ولی چنانکه در جای خود گذشت، بطلمیوس اول لاگس از وقتی که والی مصر گردید، این مملکت را از آن خود می دانست (۳۲۳ ق. م).

مبحث دوم. طرز حکومت بطالسه در مصر

این مسئله که تشکیلات دولت بطالسه در مصر چه بوده و آنها که اصلاً مقدونی بوده اند در مصر چه مقصودی را تعقیب می کردند، باوجود تحقیقات زیاد و آثاری که از کاغذهای حصیری و غیره به دست آمده روشن نیست و از محققینی که راجع به تاریخ این

دوره مصر تبعات کرده‌اند چنانکه ژوگه^۱ گوید، در این باب دو عقیده مختلف اظهار شده است: ویلکن^۲ دارای این عقیده است که مقصود بطالسه از استیلای بر مصر این بود که تا بتواند ثروت زیادی از این مملکت بیرون بکشند و به وسیله این اندوخته‌ها بحریه و قشونی نیرومند ترتیب داده در سیاست بین‌المللی دریای مغرب (مدیترانه) اهمیت یابند بنابراین مصر از نظر بطالسه فقط منبع عایدات آنها می‌باشد و مقصود بطلمیوس‌های مصر بکلی خارج از مصر است. موافق این عقیده حکومت بطالسه بر مصر وسیله است و جهانگیری در خارج مصر مقصود. محقق دیگر روستوت زف^۳ عقیده دیگر دارد. او می‌گوید: مقصود بطالسه یا لاگیدها این بود که از مصر دولتی قوی و با ثروت تشکیل دهند تا بتوانند در مقابل حملاتی که از خارج می‌شد مقاومت کنند. بنابراین عقیده نیرومند و ثروت مصر مقصود بود؛ جنگ‌های دفاعی وسیله تحصیل این نیرومندی و ثروت. در مقابل این دو عقیده متباین نیز عقیده‌ای اظهار شده که بطالسه اولی خیلی جاه‌طلب بودند و می‌خواستند مانند اسکندر تمامی عالم آن روزی را در تحت اقتدارشان درآورند.^۴

به هر حال، یعنی بیرون کشیدن ثروت مملکت و ریختن آن را به صندوق‌های مالیه و خزانه دولت بطالسه چه مقصود بدانیم و چه وسیله، این موضوع محرز است که مصر همیشه ثروت مند بوده و حتی در زمان انحطاط و ضعف دولت بطالسه یعنی در زمانی که بطلمیوس‌ها تمامی مستملکات خارج از مصرشان را گم کرده بودند، عایدات آنها به قول سیسرون^۵ (استرابون، کتاب ۱۷) به دوازده هزار و پانصد تالان نقره می‌رسیده (۷۵ میلیون فرنک طلا یا ۳۷۵ میلیون ریال). راجع به حکومت بطالسه در مصر این نظر حاصل می‌شود که حکومت و ادارات طوری تشکیل شده بود که حتی المقدور بیشتر ثروت مملکت را به دست آرند. از طرف دیگر باید در نظر داشت که ملت مصر مردمی بود قانع و کم خرج و این نکته هم کمک بزرگی به اجرای مقصود بطالسه می‌کرد. مثلاً دیودور گوید (کتاب یک، بند ۸۰) که نگاهداری طفلی از زمان تولدش تا حد بلوغ به بیست درهم تمام می‌شد (درهم یونانی تقریباً معادل یک فرنک طلا یا دو ریال بود) و به همین جهت عادت زشت و وحشیانه دور افکندن کودکان نوزاد که در یونان آنقدر متداول بود، در مصر وجود نداشت چنانکه استرابون

1. P. Jouguet. L'impérialisme Macédonien et l'hellénisation de l'Orient, Paris 1926. p. 281.

2. U. Wilcken

3. M. Rostotzeff

4. Kornemann L VII 1916. p. 229.

5. Cicéron

باحسرت این صفت خوب مصری‌ها را ذکر می‌کند. دیودور این صفت مصری‌ها را جهت زیادی جمعیت مصر می‌داند و محققین تصوّر می‌کنند که جمعیت مصر در این دوره بین پنج و هفت میلیون نفر بود و چون فلاح مصری هم از زمان‌های گذشته ممارست طولانی در ایجاد صنایع داشته، این جهات و آمدن یونانی‌ها به مصر خصوصاً بعد از استیلای بطالسه، بر ثروت مصر می‌افزود.

در باب رفتن یونانیها به مصر در دوره هخامنشی آنچه لازم بود در جای خود گفته شده. در اینجا همین قدر باید یادآور شویم که در هر مورد یکی از عوامل عمده شورش‌های مصر برضد ایران یونانی‌ها بودند. جنگ‌های اردشیر اول و اردشیر دوم و سوم مشروحاً در جای خود بیان شده است و در تمامی این جنگ‌ها یونانیان و سپاهیان اجیر آنها دست قوی داشتند، با وجود این، تا دولت هخامنشی برپا بود، یونانی‌ها نمی‌توانستند در مصر استیلا یابند و دیر یا زود از سرداران ایران و گاهی هم از قشون اجیر یونانی که در خدمت دولت ایران بودند شکست خورده مجبور می‌شدند از مصر خارج شوند ولی اشخاص غیر نظامی یونانی در همان زمان هم در مصر زیاد بودند. بعد از استیلای بطالسه به مصر یونانی‌ها گروه گروه به مصر درآمدند و شهرهای زیاد قدیم سکنه یونانی یافت. اینکه سهل است شهرهای تازه با سکنه یونانی پدید آمد. به خود اسکندرپّه که پایتخت مصر بود نمی‌توان اسمی دیگر جز شهر یونانی داد. یونانی‌ها اینجا هم مانند آسیا شهرهای خود را موافق قوانین و عادات ملّی خود اداره می‌کردند؛ خودمختاری داخلی داشتند و در ابتدا با اهالی مخلوط نمی‌شدند. اگرچه در اینجا هم مانند آسیا به مرور زمان اختلاط و امتزاج پیش آمد و بالاخره محیط غلبه کرد و یونانی‌ها هم در میان اهالی حلّ گردیده از میان رفتند ولی این اختلاط و امتزاج در اینجا دیرتر از ایران و شرق اقصی وقوع یافت؛ زیرا اولاً دولت بطالسه بیش از دولت سلوکی‌ها و یونانی و باختری پایید، ثانیاً بعد از رفتن بطالسه جای آنها را رومی‌ها گرفتند. طرز حکومت بطالسه در مصر استبداد صرف بود. بطلمیوس یا فرعون مقدونی نه فقط بر جان و مال اهالی تسلّط داشت بل بر روح مصری‌ها حکومت می‌کرد زیرا او خود را خدا می‌دانست و در این راه بطالسه نه فقط از نظر و معتقدات مصری‌ها که فراعنه خودشان را خدا می‌دانستند استفاده می‌کردند، بل سابقه‌ای را که اسکندر ایجاد کرده بود و پرستشی که مقدونی‌ها برای اسکندر پس از مرگش داشتند زمینه مساعدی برای این داعیه بطالسه تدارک می‌کرد. ترتیب ادارات بطالسه چیزی بود ترکیبی، یعنی طرزی بود که از وضع ادارات مصر قدیم اقتباس و با شرایطی که از استیلای

بطالسه مقدونی بر مصر حاصل شده بود و با مقصود بطلمیوس‌ها در بیرون کشیدن ثروت مملکت موافقت داشت تلفیق کرده بودند. کلیتاً اگر بخواهیم در چند کلمه طرز حکومت بطالسه را بر مصر خلاصه کنیم باید بگوییم که بطلمیوس اول یعنی سرسلسله لاگیدها نصیحت ارسطو را به اسکندر خوب به خاطر سپرده به موقع عمل گذارد: فیلسوف مزبور به اسکندر گفته بود که او باید برای مقدونی‌ها فرمانده و برای مردمان دیگر آقا باشد. بعد از بطلمیوس اول «لاگس» هم حکومت بطالسه بر مصر بر همین پایه قرار گرفته بود و چون تمامی تاریخ مصر را در این دوره در نظر گیریم می‌بینیم که بطالسه چیز تازه‌ای در زندگانی مصری‌ها داخل نکردند و آنها به همان اوضاع سابقشان باقی ماندند.

اگر بخواهیم بیش از این از اوضاع مصر در زمان بطالسه صحبت داریم از موضوع این تألیف خیلی دور خواهیم افتاد و لزومی هم ندارد زیرا ارتباط این موضوع با تاریخ ایران که وقتی این مملکت زرخیز را داشت به همین اندازه است که ذکر شد و بل کمتر. درباب اسکندریه نیز اجمالاً گوییم که این شهر یکی از سه شهر نامی دنیای آن روز بود: روم، اسکندریه، انطاکیه و استرابون اسم اسکندریه را بعد از روم ذکر کرده. چنانکه بالاتر گفته شد این شهر یونانی، چندی مرکز علوم و صنایع به شمار می‌رفت و دانشمندان و شعرا و ادبای زیاد برای استفاده از کتابخانه و موزه این شهر بدانجا می‌رفتند.

فصل سوم. مقدونیه

از احوال مقدونیه شرح مشروحی در کتاب دوم این تألیف و نیز در موقع جنگ‌های اسکندر با ایران و در زمان جانشینانش (در باب دوم از کتاب سوم این تألیف) گفته شد و اگر بخواهیم بیش از آنچه نوشته‌ایم از مقدونیه صحبت داریم خارج از موضوع ما یا تاریخ ایران خواهد بود. بنابراین در اینجا فقط از این نظر که رشته وقایع به طور کلی در دست خواننده باشد سطوری چند بر آنچه بالاتر گفته شده است افزوده به کتاب سوم خاتمه می‌دهیم.

پیروس در مقدونیه فقط یکسال و نیم سلطنت کرد و پس از لیزیماک تا ۲۸۱ ق.م تخت مقدونیه را در تصرف داشت. در ۲۸۱ ق.م بطلمیوس کِرائونوس پسر بطلمیوس لاگوس، سرسلسلهٔ بطالسه، به خرسونس رفته از آنجا به مقدونیه درآمد و پادشاه شد. در همین سال مردم گالی (گالات‌ها) به مقدونیه حمله کردند و در یکی از جنگ‌های بطلمیوس کِرائونوس کشته شد. پس از آن در مقدونیه اختلال و هرج و مرجی روی داد و چند نفر به تخت نشسته هر کدام یکی دو ماه تقریباً سلطنت کردند. این اوضاع دوام یافت تا آنکه پیروس آنتی‌گون گوناتاس را شکست داد. ولی او در ۲۷۲ دوباره به مقدونیه برگشت و تا آخر عمرش (۲۳۹ ق.م) مقدونیه و یونان را داشت. پس از آنتی‌گون مذکور پسرش دِمتریوس به تخت نشست و بعد آتن استقلال یافت. در سال‌های بعد منازعات و جنگ‌های زیاد بین مقدونیه و یونان روی داد تا آنکه شهرهای بسیاری از یونان بر ضد مقدونی‌ها با رومی‌ها متحد گشتند. ستیزه بین طرفین به جدال کینوسکفال^۱ منتهی گشت و سردار رومی فلامی نی‌نوس^۲ فاتح گشت (۱۹۷ ق.م). موافق عهد صلح فیلیپ پادشاه مقدونیه متعهد شد هزار و پانصد تالان^۳ وجه بابت خسارت بپردازد و در امور یونان هم دخالت نکند. موافق این عهد تسالی و کُرنت هم از مقدونیه جدا شدند. بعد روابط فیلیپ با رومی‌ها بهتر گردید، زیرا به آنها در جنگی که با آنتیوخوس سوم

1. Cynoscéphales

2. Flaminius

۳. تقریباً نه میلیون فرانک طلا یا ۴۵ میلیون ریال.

سلوکی داشتند کمک کرد ولی چون رومی‌ها بسیار مراقب مقدونیه بودند بالاخره فیلیپ به تنگ آمده در نهان به تدارک جنگی با آنها پرداخت و در زمان سلطنت پسرش پرسیه که از زن غیر عقدی بود (۱۷۹-۱۶۸ ق.م) جنگ‌های مقدونیه با رومی‌ها شروع گردید. پرسیه نتوانست از فتحی که در ابتدا کرده بود استفاده کند و احوال جنگ به طول انجامید تا در ۱۶۸ ق.م پُل‌امیل سردار رومی در پیدنا پرسیه را شکست داد و او را برای نمودن فتح خود به روم برد. پس از آن مقدونیه به چهار جمهوری تقسیم گردید و در این حال امرار حیات می‌کرد تا آنکه شخصی که معروف به فیلیپ دروغی است خواست استقلال مقدونیه را برگرداند. در این وقت رومی‌ها باز دخالت کرده از مقدونیه با ایلیریه و تِسالیّه ایالتی بزرگ تشکیل داده آنرا جزء دولت روم کردند (۱۴۸ ق.م). بنابراین از زمانی که مقدونیه پس از جنگ‌های خشیارشا با یونان از دولت هخامنشی جدا شد (۴۸۰ ق.م) تا زمان ضمیمه گشتن به روم (۱۴۸ ق.م) عمرش ۳۳۲ سال بود.

چنان بود احوال ملک اسکندر در زمان جانشینانش و پس از تجزیه دولت او در سال‌های بعد که ذکر شد. از وقایع آنچه با تاریخ ایران ارتباط مستقیمی داشت مشروحاً و مابقی را به طور اجمال ذکر کردیم. وقایع نوع دوم هرچند با تاریخ ایران ارتباطی ندارد با وجود این دانستن آن برای فهم اوضاع آن زمان به طور کلی مقتضی است و برای تاریخ ایران هم بی‌فایده نیست. اکنون موقع آن رسیده که به تاریخ ایران برگردیم.

چون، چنانکه گذشت، عده دولت‌هایی که بر خرابه‌های امپراطوری اسکندر بنا شدند زیاد بود و عده سلسله‌های سلطنتی و پادشاهان این سلسله‌ها نیز زیاد برای اینکه خواننده بتواند هنگام رجوع جای هر کدام از سلسله‌ها یا پادشاهان را زود بیابد فهرستی به این کتاب سؤم ضمیمه کردیم. جای پادشاهان در این فهرست موافق تاریخ است و معاصر بودن یا نبودن آنها با یکدیگر حتی المقدور منظور شده.

فهرست پادشاهان آذربایجان می‌بایست ضمیمه شود؛ زیرا این دولت نیز بر خرابه‌های دولت اسکندر بنا شد. ولی چون ارتباط آذربایجان با دولت پارت بیشتر است مناسب‌تر دیدیم که فهرست مزبور را در آخر کتاب چهارم در جزء سایر فهرست‌ها قرار دهیم.

سنین سلطنت پادشاهان ممالکی که پس از تجزیه شدن امپراطوری اسکندر
تأسیس گشتند (از ۳۰۶ تا ۵۰ ق.م)

پارت	آسیای سلوکی	کاپادوکیه	پُنت کاپادوکی
	سلکوس اول نیکاتور ۲۸۰-۳۰۶	آریارات دوم ۲۸۰-۳۰۱	مهرداد سوم ۲۸۰-۳۰۱
	آنتیوخوس اول سوتر ۲۸۰-۲۶۱		
		۲۸۰-۲۳۰	
	آنتیوخوس تئوس ۲۴۶-۲۶۱	آریارات سوم تقریباً ۲۵۷-۲۲۰	آری بُزَن ۲۶۶-۲۴۹
اشک اول - ارشک ۲۵۰-۲۴۸			مهرداد چهارم ۲۴۹-۱۹۰

سنین سلطنت پادشاهان ممالکی که پس از تجزیه شدن امپراطوری اسکندر
تأسیس گشتند (از ۳۰۶ تا ۵۰ ق.م)

پُرگام	بی تی تیه	مصر بطالیسه	مقدونیه
	زی په تس ۲۷۹-۳۲۷	بطلمیوس اول سویر ۲۸۵-۳۰۶	کاساندر ۲۹۷-۳۰۶
			فیلیپ چهارم ۲۹۷ آن تی پاتر آلکساندر دیمتریوس پولی ازیست ۲۸۷-۲۹۴
فیله تر ۲۶۳-۲۸۳		بطلمیوس دوم فیلادلف ۲۴۶-۲۸۵	پیروس ۲۸۶-۲۸۷ لیزیماک ۲۸۱-۲۸۶ سلکوس نیکاتور ۲۸۰-۲۸۱
			بطلمیوس - کرائونوس ۲۷۹-۲۸۰
اومین ۲۴۱-۲۶۳	نی کومید ۲۵۰-۲۷۹		سنوات فترت ۲۷۵-۲۷۹
			آنتی گون گوناتاس ۲۳۹-۲۷۵
	زیه لاس ۲۲۹-۲۵۰		

پارت	آسیای سلوکی	کاپادوکیه	پُنت کاپادوکی
اشک دۆم - تیرداداول ۲۱۴-۲۴۸	سلکوس گالی نی کوس ۲۲۶-۲۴۶ آنتیوخوس هی پراکس (وفات ۲۲۷) سلکوس سوم سوتر ۲۲۳-۲۲۶ آنتیوخوس سوم کبیر ۱۸۷-۲۲۳		
اشک سوم - اردواناول ۱۹۶-۲۱۴		آریارات چهارم ۱۶۳-۲۲۰	
اشک چهارم - فری یاپت ۱۸۱-۱۹۶	سلکوس چهارم ۱۷۵-۱۸۷		فرناک ۱۶۹-۱۹۰
اشک پنجم - فرهاداول ۱۷۴-۱۸۱			
اشک ششم - مهرداداول ۱۳۶-۱۷۴	آنتیوخوس چهارم ۱۶۴-۱۷۵ آنتیوخوس پنجم اُوپاتر ۱۶۲-۱۶۴ دِمتریوس اول سوتر ۱۵۰-۱۶۲ آلکساندر بالاس ۱۴۵-۱۵۰ دِمتریوس دۆم نیکاتور ۱۲۵-۱۴۶	آریارات پنجم (مهرداد) ۱۳۰-۱۶۳	مهرداد پنجم ۱۲۱-۱۶۹

پَرگام	بی تی نیّه	مصر بطالیسه	مقدونیّه
آتال اوّل		بطلمیوس سوّم اوزگیت ۲۲۱-۲۴۶	
۱۹۷-۲۴۱	پروسیاس اوّل		دیمتریوس دوم ۲۲۹-۲۳۹
	۱۸۲-۲۲۹		آنتی گون دُسن ۲۲۰-۲۲۹
		بطلمیوس چهارم فیلوپاثر ۲۰۳-۲۲۱	
اوین دوّم			فیلیپ پنجم ۱۸۰-۲۲۰
۱۵۹-۱۹۷		بطلمیوس پنجم اِپی فان ۱۸۱-۲۰۳	
	پروسیاس دوّم	بطلمیوس فیلویتیر ۱۴۵-۱۸۱	پریسه ۱۶۸-۱۷۸
۱۴۹-۱۸۲			
آتال دوّم	نی کومد دوّم	بطلمیوس هفتم اِوپاثر ۱۴۵	
۱۳۸-۱۵۹	۹۵-۱۴۹	بطلمیوس هشتم	

پارت	آسیای سلوکی	کاپادوکیه	پُنت کپادوکی
	تری فون و آنتیوخوس ششم ۱۴۲-۱۴۵		
اشک هفتم - فرهاد دوم ۱۲۷-۱۳۶	آنتیوخوس هفتم سی‌ده‌س ۱۲۹-۱۳۸	آریارات ششم ۱۱۲-۱۳۰	
			مهرداد ششم اوپاثر ۶۳-۱۲۱
اشک هشتم - اردوان دوم ۱۲۴-۱۲۷	آلکساندر دوم زابی‌ناس ۱۲۳-۱۲۸		
اشک نهم - مهرداد دوم ۷۶-۱۲۴	سلکوس پنجم ۱۲۵ آنتیوخوس هشتم گریوس ۹۵-۱۲۵	آریارات هفتم ۱۰۰-۱۱۲	
	آنتیوخوس نهم سیزیکی ۹۵-۱۱۶	آریارات هشتم ۹۶-۱۰۰	
	آنتیوخوس دهم ۸۳-۹۴ سلکوس ششم ۹۵-۹۶ فیلیپ اول ۸۳-۹۲ دیمتریوس سوم ۸۸-۹۵ آنتیوخوس دوازدهم ۸۴-۸۹ تیگران ۶۹-۸۴		
اشک دهم - سندروگ ۶۷-۷۶	آنتیوخوس دوازدهم ۶۵-۶۹		

مقدونيّه	مصر بطاليسه	بي تي نيّه	پرگام
	اؤزگت دوّم ۱۴۲-۱۴۵		آتال سوّم ۱۲۹-۱۳۸
	بطلمیوس دهم سوتر دوّم ۱۰۷-۱۱۶ بطلمیوس یازدهم آلکساندر اوّل ۸۸-۱۰۷ بطلمیوس دهم سوتر دوّم ۸۸-۸۰ برنیس چهارم ۵۵ کلئوپاتر ششم ۵۱-۳۰ برنیس سوّم بطلمیوس دوازدهم آلکساندر دوّم ۸۰ بطلمیوس سیزدهم- اوّل ۸۰-۵۱	نیکومید سوّم ۷۴-۹۵	

کتاب چہارم

دورۂ پارٹی یا عکس العمل سیاسی

مقدمه

چنان بود دوره مقدونی و یونانی تاریخ ایران که گفته شد. اینک داخل دوره ای می شویم که دوره عکس العمل سیاسی ایران است یعنی دوره ای که در آن بی بهره مندی های ماراثن و سالامین و شکست های ایسوس و گوگمل^۱ تلافی می شود و ایران استقلال خود را که در آخر دوره هخامنشی از دست داده بود برگردانیده دوباره آقای بخش بیشتر مشرق معلوم آن زمان می گردد. در سر بخش دیگر مشرق و رسانیدن خود به حدود دولت هخامنشی با دولت جهانی روم دست پنجه نرم می کند و اگر در این راه بهره مندی های دوره هخامنشی ها را ندارد لااقل رومی ها را در مدت تقریباً سیصد سال در کنار فرات متوقف می دارد.

در این مدت مدید دولت ایران مبارز نیرومند و حریف پرزور امپراطوری روم است، چنانکه خود رومی ها اذعان دارند که دنیای معلوم آن زمان بین این دو دولت تقسیم شده. نام مخصوص این دولت که تا اینجا دولت ایرانش نامیدیم چیست؟ دولت ماد و دولت پارس هم دولت های ایران بودند. پس چنانکه به هریک از آنها نامی داده شده این دولت هم در تاریخ نامی دارد. این دولت ایران دولت پارت است یعنی دولت یکی از اقوام ایرانی که تا این زمان پا به عرصه تاریخ نگذاشته بود و از نیمه قرن سوم ق. م از تاریکی قرون گذشته بیرون آمده در مدت تقریباً پنج قرن کارهای بزرگ انجام داد. سلوکی ها را از ایران راند، جلو سیل مردمان شمال شرقی را که به طرف خراسان جاری بود گرفت و آن به سوی دیگر متوجه گردید. به فتوحات رومی ها در مشرق خاتمه داده برای اول دفعه به آنها فهماند که برای جهانگیریشان حدی است. این دولت یکی از بزرگترین دولی است که در ایران تشکیل شده و از حیث مدت عمرش طولانی ترین دولتی که تا زمان ما در ایران به وجود آمده. اکنون بهتر است به ذکر وقایع این دوره بپردازیم؛ زیرا از این راه اوضاع و احوال این دولت بهتر و بیشتر روشن خواهد بود.

1. Marathon, Salamine, Issus, Gaugamèles

منابع کتاب

قبل از شروع به مطلب باید تذکر دهیم که مبانی این کتاب بیشتر بر سرچشمه‌های غربی است یعنی بر کتبی که مورّخین و نویسندگان یونانی و رومی نوشته‌اند و تحقیقاتی که دانشمندان اروپایی در مسکوکات اشکانی و نیز در آثاری که از دوره پارتی پیدا شده کرده‌اند. جهت آن است که مورّخین و نویسندگان قرون اوّلی اسلامی از ایرانی و عرب چنانکه خودشان گفته‌اند و اگر هم نمی‌گفتند معلوم بود، اطلاعات کمی از این دوره داشته‌اند و چه بسا که این دوره را با دوره جانشینان اسکندر و سلوکی‌ها مخلوط کرده و به یک نام کلی که «ملوک الطّوائف» باشد قناعت ورزیده بالاخره چیزی هم نگفته‌اند (در جای خود، وقتی که از این نوع نویسندگان و نوشته‌های آنان صحبت خواهیم داشت این نکته روشن خواهد بود). امّا مورّخین و نویسندگان یونانی و رومی که نامشان پایین‌تر گفته خواهد شد نظر به روابطی که دولت سلوکی یا امپراطوری روم با دولت پارت داشته‌اند و از جهت جنگ‌هایی که بین این دولت‌ها روی داده وقایع بسیاری را نوشته‌اند و دیگر اینکه در زمان قیصره اوّلی روم نظری بود که مقام پارت را حقّاً با مقام روم مساوی می‌دانستند و حتّی عقیده داشتند که دنیای معلوم آن روز بین دو دولت رومی و پارتی تقسیم شده. از این رو مورّخین رومی عادت کرده بودند که گاهی در باب وضع دولت پارت و عادات و اخلاق اشکانیان در کتب خود اطلاعاتی بدهند، چه مربوط به رومی‌ها باشد چه نباشد. این نظر باعث گردیده که دیوکاس سیوس و یوسف فلاویوس و تاسی توس زمان‌های تاریخی را از ۶۹ ق. م تا ۷۲ میلادی به طور کامل برای ما شرح داده‌اند.

امّا وقایع پارت را قبل از ۶۹ ق. م دو کس شرح داده. یکی ژوستین است که کتابهای تروگ پومپه را خلاصه کرده و دیگری پلوتارک. کتاب‌های اوّلی به سنه ۹ ق. م خاتمه می‌یابد؛ ولی به واسطه بی‌مراقبتی ژوستین یا تروگ پومپه وقایع قسمتی از ۹۴ تا ۵۵ ق. م ذکر نشده. نویسنده دیگر یعنی پلوتارک جنگ‌های کراسوس و آنتونیوس را با اشکانیان شرح می‌دهد. راست است که باوجود نوشته‌های این مورّخین و نویسندگان دیگر تاریخ پارت باز کاملاً روشن نیست و به زمان‌هایی می‌رسیم که نوشته‌های راجعه به آن گم شده است مثلاً زمان‌های بین ۹۴ و ۶۹ ق. م و نیز بخش‌هایی بین ۷۲ و ۲۲۷ ق. م. ولی منبع مهمّ دیگری که موجود است یعنی مسکوکات اشکانی خصوصاً از سنه ۳۷ ق. م که سکه‌ها دارای تاریخ شده است کمک گرانمایی به محقّق می‌کند و تحقیقات در جاهایی که در دوره پارتی جزء دولت هند و سکایی بوده نیز تا اندازه‌ای تاریخ این دوره را روشن می‌سازد و بالاخره باید بیفزاییم که

علاوه بر دو منبعی که ذکر شد یعنی نوشته‌های مورّخین و نویسندگان غربی و مسکوکات اشکانی، باید سرچشمه ارمنی را هم در نظر گرفت. مورّخین و نویسندگان ارمنستان کتبی از خود باقی گذاشته‌اند که برای تاریخ دولت پارت بی‌فایده نیست. راست است که این کتب را از حیث اهمیت و اعتبار نمی‌توان در ردیف کتب یونانی و رومی گذارد؛ ولی از این حیث که ارمنستان یعنی مملکتی که باعث آن همه منازعات و جنگ‌ها بین پارتی‌ها و رومی‌ها بود چه نظری به ایران پارتی داشت و چگونه ارامنه طرفدار و حامی سلسله اشکانی بودند از نوشته‌های نویسندگان آن بیشتر روش است.

چون از آنچه در باب سرچشمه‌های تاریخ پارت گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که منبع مهمّ باز همان کتب نویسندگان یونانی و رومی است باید آنها را به اختصار شناساند تا معلوم باشد اینها کی‌ها بوده‌اند، در چه زمان می‌زیسته‌اند و چه نوشته‌اند. بعض این نوع مورّخین و نویسندگان را که اطلاعاتی راجع به پارت داده‌اند در مدخل این تألیف شناسانده‌ایم. مثلاً تروگ پومپه، یوسف فلاویوس، تاسی توس، پلوتارک، ژوستن، ایزب یا اوسویوس، آمین مارسلن، استرابون و ایزیدور خاراکی. بنابراین در اینجا تکرار زاید است و فقط باید اشخاصی را شناساند که در مدخل این تألیف شناسانده نشده‌اند. ترتیب ذکر اسامی این اشخاص موافق ترتیب الفبا یعنی برخلاف ترتیبی است که در مدخل اتخاذ شده و در تقدّم و تأخّر آنها زمان زندگانشان در نظر بوده؛ زیرا گمان می‌کنیم که با این ترتیب برای خواننده پیدا کردن اسامی در موقع رجوع آسانتر باشد. به هر حال اشخاص این‌ها اینند:

آپ پیان اسکندرانی^۱ این مورّخ یونانی در ابتدای قرن دوم میلادی به دنیا آمد و معاصر تراژان و هادریان امپراطوران روم بود^۲. در روم به وکالت مرافعه می‌پرداخت، بعد دارای شغل مهمّی در مصر شد و به زبان یونانی تاریخ روم را از زمان‌های قدیم تا زمان خودش نوشت. در این تألیف تاریخ ممالکی را که ضمیمه روم شدند، قبل از الحاق آنها نوشته است و آن دارای ۲۴ کتاب بود. مدارک بسیار خوبی در دست داشته، ولی بعض جاهای این مدارک را صحیحاً نقل نکرده. اسلوب انشا ساده ولی خشک است. از کتب او فقط قسمتی باقی مانده و برای تاریخ ایران هم مورد استفاده است (چنانکه بیاید)، تاریخ دولت پُنت کاپادوکی را هم موافق نوشته‌های او ذکر کردیم.

1. Appien d'Alexandrie

۲. اواخر قرن یکم و اوایل قرن دوم میلادی.

از نحوئیون یونانی است. در شهر نِوکراتیس^۱ مصر به دنیا آمد و آینه
(به یونانی آثنائیس)^۲ زندگانی او در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی بود (در ابتدا در اسکندریه و بعد در روم). تألیفی دارد موسوم به «ضیافت حکما» که دارای ۱۵ کتاب است و حاکی از عادات و اخلاق و زندگانی خانواده‌ای و عمومی یونانی‌ها و نیز علوم و صنایع. افق نظر مؤلف چنانکه از نوشته‌هایش دیده می‌شود تنگ است ولی کتابهایش در عالم قدیم سرچشمه اطلاعات علمی به شمار می‌رفت و جایگیر تصنیفات و تألیفات بود که گم شده بود. بعضی کتاب‌های آینه که راجع به رجال است اطلاعات تاریخی نیز می‌دهد و برای مقایسه با کتاب‌های دیگران مفید است.

مورّخی است که در تاراگن شهر اسپانیایی در آخر قرن چهارم میلادی تولّد یافت و در اوایل قرن پنجم م. در سلک روحانیون مسیحی درآمد. او از مریدان سنت اگوستن^۴ یکی از معروف‌ترین آباء کلیسای کاتولیک بود و تألیفی راجع به تاریخ کرده که در آن خواسته به شهادت وقایع صحت نظر استادش را برساند. خطوط جلی تاریخ او این است که پذیرفتن دین مسیح ضرری به زندگانی تاریخی مردمان نرسانیده. از تألیفات او دیده می‌شود که به منابعی که در زبان لاتینی نوشته شده بود دسترسی داشته و از مندرجات آن خوب مطلع بوده ولی منابع یونانی و شرقی را بد می‌دانسته. جایی از نوشته‌های او برای تاریخ دولت پارت، چنانکه بیاید، مورد استفاده است.

نویسنده یونانی که در ۵۳۶ میلادی در االی^۵ (آسیای صغیر) تولّد یافت و در اسکندریه و بیزانس درس خواند. پس از آن به تحصیل در رشته حقوق پرداخت و وکیل مرافعه گردید. تاریخ در گذشتن او ۵۸۲ میلادی است. تألیفات دارد که از جمله تاریخ سلطنت ژوستینین^۷ امپراتور بیزانس است و شامل زمانی از ۵۵۲ تا ۵۵۸. این کتاب را ذیل کتاب پروکوپ می‌دانند.

در قرن سوم میلادی می‌زیست و در جنگ‌های امپراتور روم آفریکانوس^{۱۱} (سکستویولیوس)^{۱۱} سپ‌تیم‌سور^۸ با مدعی او پُوسِنیوس نیگر^۹ و نیز آدیابن^{۱۰} و خسرون^{۱۲} که جزء دولت پارت بودند شرکت داشت (شرح این

1. Neucratis

2. Athénaios

3. Orosius

4. Saint - Augustin

5. Eolie

6. Agathias

7. Justinien

8. Septimus Severus

9. Poscennius Niger

10. Adiabéne

11. Africanus (Sextus Julius)

12. Chosroène

جنگ‌ها در جای خود بیاید). از جهت تألیفی که کرده معروف است. او تاریخ وقایع را از ابتدای خلقت عالم تا ۲۲۱ میلادی معلوم داشته و ضمناً تواریخ را به حساب سال شماری عیسوی با حساب‌هایی که قبل از آن بوده مقایسه کرده ولی از این تألیف قسمت کمی باقی است و مابقی گم شده. از تألیفات دیگرش هم قطعاتی باقی مانده. برای تاریخ دولت پارت نیز از نوشته‌های او می‌توان اطلاعاتی تحصیل کرد.

۱. اُتروپیوس
مورّخ رومی که با ژولیان امپراطور روم به جنگ شاپور دوم ساسانی رفت و در ۳۷۰ م درگذشت. تاریخ روم را به اختصار از ابتدای بنای آن تا درگذشتن یویان^۲ امپراطور روم یعنی ۳۶۴ میلادی نوشته. اسلوب انشایش ساده است و قضاوت‌هایش بی طرفانه. زاید است گفته شود که اطلاعاتی نیز به تاریخ دولت پارت و زمان‌های دیگر ایران از نوشته‌های او به دست می‌آید.

**بطلمیوس
کلودیوس^۳**
عالم هندسه و هیئت‌دان معروف یونانی که در نیمهٔ اوّل قرن دوم میلادی در اسکندریه مصر می‌زیست. از تألیفاتش اطلاعاتی راجع به زندگانی او به دست نمی‌آید. معروف‌ترین تألیف او به یونانی به **مِگالِه سونتاکسیس^۴** (مجموعهٔ بزرگ) موسوم است و این تألیف را اکنون به اسمی که اعراب به آن داده‌اند **الْمَجِیْسُ** نامند. این تألیف از ۱۳ کتاب ترکیب شده است و حاوی تمامی چیزهایی است که از حیث علوم ریاضی (مخصوصاً هندسه) و هیئت باعث شهرت بطلمیوس گردیده. تألیف دیگرش جغرافیای او است که دارای هشت کتاب است. هیئت بطلمیوس چنانکه معلوم است حالا به هیئت قدیم معروف است و از زمان کُپرنیک^۵ هیئت‌دان لهستانی که در نیمهٔ اوّل قرن پانزدهم میلادی درگذشته هیئت بطلمیوس را باطل می‌دانند. اما جغرافیایش برای تاریخ عهد قدیم اهمیتی به سزا دارد و برای تاریخ قدیم ایران هم مفید است.

۶. پُسیدونیوس
عالم معروف یونانی در ریاضیات و هیئت در شهر آپامِه سوریه در ۱۳۵ ق. م تولد یافت و در ۵۰ ق. م در روم درگذشت. مدّتی در جزیرهٔ رُدِس سکنی گزیده بود. او معلّم سیسرون نطّاق معروف روم به شمار می‌رود و معروف است از این حیث که دوم شخصی بوده که خواسته بزرگی کُره زمین را معلوم دارد (اوّل

1. Eutropius

2. Jovien

3. Ptolémée (Claudius)

4. Megalé Suntaxis

5. Copernic

6. Posidonius

شخص اِراُستِن یونانی بود که ذکرش در جلد اوّل این تألیف گذشت). نتیجه زحمات او چنین است که محیط کره زمین از ۱۸۰ هزار تا ۲۴۰ هزار استاد ولی چون نمی‌دانند استاد یونانی صحیحاً چند متر است طول این مسافت را هم نمی‌توانند صحیحاً معین کنند (استاد را ۱ ز ۴۹ تا ۸۵ متر می‌دانند، ولی محققاً معلوم نیست). به طور کلی روشن است که اسلوب اِراُستِن عالی‌تر از اسلوب پُسیدونِیوس بوده. از کارهای دیگر پُسیدونِیوس نیز این است که می‌خواسته مسافت زمین را تا ماه و آفتاب معلوم دارد و به این نتیجه رسیده است که مسافت اوّلی مساوی ۵۲ و یک هشت شعاع زمین است و مسافت دوّمی معادل ۱۳۰۹۸ برابر همان شعاع. ولی معلوم نیست که به چه وسیله و با کدام اسلوب به این نتیجه رسیده است. این عالم تحریراتی هم راجع به تاریخ دارد؛ زیرا وقایع را از فوت اسکندر تا چند سال قبل از اینکه درگذرد نوشته است. ولی فقط قسمت‌هایی از این تألیفش مانده است و باقی مفقود. از نوشته‌های او برای تاریخ ایران پس از اسکندر نیز می‌توان اطلاعاتی به دست آورد.

سیّاح و نویسنده یونانی از قرن دوّم میلادی. محلّ تولّدش درست پوزانیاس^۱ معلوم نیست. گمان می‌رود که در لیدیّه آسیای صغیر به دنیا آمده و

جوانی‌اش را آنجا به سر برده. کتاب‌های او توصیف یونان است. ده کتاب دارد که هر کدام راجع به یک ولایت یونانی است. اطلاعات تاریخی و داستانی و افسانه‌ها و روایات مردم عوام در کتاب‌های او زیاد است ولی کلیّه کتاب‌هایش یکنواخت نیست: در بعضی بیشتر کار کرده در برخی کمتر، در بعضی ساده لوح است در برخی شکاک. چون داستان‌ها و روایات مردم در کتاب‌های او زیاد است از این جهت گاهی کتاب او یگانه منبع اطلاعاتی است راجع به این قسمت‌ها. طرز انشایش را نمی‌پسندند: از چیزنویسی مورّخین قدیم مانند توسیدید و هرودوت و غیره خیلی دور است. چون در صفحات پیشین ذکر کردیم از این نویسنده شد بی‌اینکه او را بشناسانیم، در اینجا به جبران این نقص پرداختیم.

حقوق‌دان و وکیل مرافعه که در زمان مازک‌اورل^۲ و لوئیوس پولی‌ین^۳ و روس^۴ امپراطوران روم در روم می‌زیست (قرن دوّم میلادی).

تألیفی دارد موسوم به حیل‌های جنگی^۵ که در آن موارد و نظایر انواع حیل‌ها را جمع کرده و

1. Pausanias

2. Marc - Auréle

3. Polyen

4. Lucius Verus

5. Strategemata

بلکه از این موضوع هم تجاوز کرده انواع تقلبات و کارهای پست جامعه را شرح داده. کتاب او اهمیت تاریخی دارد؛ زیرا محققین عقیده دارند که مواد تألیفش را با دقت و تحقیقی زیاد جمع کرده. تألیف دیگری نیز دارد که راجع به مقدونیه و شهر تب و فن تعبیه الجیشی است.

دیون کاسیوس^۱ (اسم او را بیشتر دیوکاسیوس نویسند) مورخ یونانی است که در ۱۶۰ میلادی در شهر نیکه در بی‌تی‌ئه آسیای صغیر به دنیا آمد و

در ۲۳۵ درگذشت. او در ۱۸۰ به روم رفت و عضو مجلس سنا شد. در زمان الکساندر سِورِ والی^۲ روم در افریقا بود و بعد به مشاغل مهم دیگر معین گردید. او گوید دِمون (شیطان) به خوابش آمد و او را تشویق کرد که کتب تاریخی بنویسد. بنابراین او تاریخ روم را نوشت و آن از آمدن اِنه^۳ به ایتالیا است تا زمان آلکساندر سِورِ (۲۲۹ میلادی).

دیون کاسیوس ۲۲ سال از عمر خود را صرف این تاریخ کرده و ۸۰ کتاب نوشته، ولی عده بسیار کمی از کتب او در زمان ما باقی است. در باب تاریخ او باید گفت آنچه راجع به تاریخ قدیم روم است چندان مورد اعتماد نیست. به پیشگویی‌ها و تفال و تطیر معتقد است، ولی وقایعی را که به زمان او نزدیک بوده درست نوشته. از حیث انشا دیون کاسیوس از توسیدید مورخ یونانی که ذکرش در جلد اول این تألیف گذشت تقلید کرده. از کتب او می‌توان اطلاعاتی زیاد راجع به تاریخ دولت پارت به دست آورد.

فرونتو نویسنده رومی که بعد از ۱۷۵ میلادی درگذشت. در روم معلّم فصاحت بود و دو قیصر روم مارک اورل و لوئیوس وروس از شاگردان او بودند. در ۱۴۳ میلادی به رتبه قنصولی رسید. در قرن نوزده میلادی از دفاتر قدیم شهر میلان (در ایتالیا) قطعاتی از مکاتبه او با مارک اورل به دست آمده و آن معلوم می‌دارد که ادبیات لاتینی را خوب می‌دانسته. از نوشته‌های او در یکی دو مورد اطلاعات کمی راجع به روابط رومی‌ها با پارتی‌ها به دست می‌آید.

کاپی تولینوس^۴ یکی از نویسندگان رومی است که تاریخ وقایع زمان امپراطورهای روم را نوشته‌اند و به «نویسندگان تاریخ اوگوست‌ها» معروفند. کاپی تولینوس در زمان دیوکلشین^۵ می‌زیسته (قرن سوم میلادی) و

1. Dion - Cassius

3. Enée

5. Capitolinus (Julius)

2. Proconsul

4. Marcus Aurelius Fronto

6. Dioclétien

تاریخ امپراطورهای روم را موسوم به آن تونن^۱ مارک اورل - لوئیوس وروس - ماکرن^۲ و دوماک سی من^۳ و سه گردیان^۴ نوشته. بعضی قسمت های کتاب کاپی تولینوس برای تاریخ اشکانی هایی که با بیشتر این امپراطورها معاصر بوده اند مفید است.

بزرگترین سوفسطایی یونانی به شمار می رود. او را وُلْتِر^۵ عهد قدیم گفته اند. در ۱۲۵ م. در ساموسات (که در ساحل فرات در شمال شرق انطاکیه واقع است) از والدین فقیر تولد یافت و پس از آموختن زبان یونانی در انطاکیه نطق محکمه عدلیه گردید. بعد معلّم فنّ فصاحت و بلاغت بود و به این سمت به مسافرت های زیاد در آسیای صغیر، یونان، مقدونیه، ایتالیا و گالیا پرداخته، نطق های زیاد در موقع جشن های عمومی کرد. تألیفاتی زیاد راجع به فلسفه و فنّ فصاحت و بلاغت و تاریخ دارد. از تحریرات او کتابی است که بعد از خاتمه جنگ رومی ها با پارتی ها در ۱۶۵ م. نوشته و اشخاصی را که می خواسته اند تاریخ این جنگ را مانند توسیدید و هرودوت بنویسند ولی لیاقت این کار نداشته اند انتقاد کرده.

مورّخ یونانی که در اسکندریه به دنیا آمده بود. زمان حیات او را از هرودیانوس^۷ ۱۷۰ تا ۲۴۱ م. می دانند. در روم سکنی گزید و تاریخ روم را از فوت آن تونن تا گردیان سوم به یونانی نوشت. این تاریخ از هشت کتاب ترکیب یافته و به زبان خوبی نوشته شده. مؤلف خیلی بی طرف است ولی متأسفانه تاریخ وقایع را تصریح نکرده. راجع به دولت پارت از نوشته های او می توان اطلاعاتی یافت.

نویسندگان ارمنستان همانند که در مدخل این تألیف اسامیشان ذکر شده: ماراپاس کاتینا، بارزسن، آگاتانژ، فوستوس بیزانسی، زنوب گلاگی، موسی خورن، الیزه وارتابند و لازارفاری. در اینجا فقط اسم یک نفر را باید ذکر کنیم.

موسی خورن مورّخ ارمنستان اسم این نویسنده را گروپنا^۸ ذکر کرده و گفته که از اهل سوریّه بود و پسر آپشاتار^۹ معاصر آبگار (اکبر) اوخاما^{۱۰} پادشاه اِدِس (اِدِس) یا اورفه پایتخت دولتی بود که خسرون نام داشت و

1. Antonin

3. Maximin

5. Voltère

7. Herodianus

9. Apschatar

2. Macrin

4. Gordiène

6. Lucien (Lukianus)

8. Ghéroupna

10. Abgar Ouchama

پادشاهان خسرون دست نشانده اشکانیان بودند). لرونا تاریخ آبگاریو پسرش را که سندر وگ می نامیدند نوشت. این نویسنده در قرن اول میلادی می زیسته و بعضی او را از شاگردان بار دسن می دانند. عقیده اکثر علما بر این است که نوشته های او گم شده ولی تقریباً در ۶۰ سال قبل در کتابخانه پاریس نوشته هایی پیدا شد که موافق مندرجات آن نسبتش را به لرونا دادند زیرا اطلاعاتی که موسی خورن می دهد با نوشته او موافق است. این نوشته شرح مکاتبه ای است که آبگار با مسیح علیه السلام کرده. نقادان ارامنه این نوشته را از سرتا پا غیر معتبر می دانند و گویند از لرونا نیست ولی این نظر هنوز به جهاتی محقق نگردیده. بهر حال جاهایی از نوشته های لرونا به اشکانیان و بخصوص به اشکانیان ارمنستان مربوط می باشد و بنابراین جا دارد که از مفاد آن آگاه باشیم.

باب اول قسمت تاریخی

فصل اول. نظری به جغرافیای پارت - نژاد پارتی‌ها دودمان اشکانی

پارت در عهد قدیم مملکتی بود که اکنون آن را خراسان نامیم. داریوش
تدگر
اول در کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید و نقش رستم، چنانکه در
جای خود گذشت، آن را پَرثَوَ۱ نامیده و نویسندگان یونانی اسم این مملکت را، پارثیا -
پارثوآیا^۲ نوشته‌اند.

بنابر املائی این اسم در زبان پارسی قدیم و نظر به اینکه یونانی‌ها برحسب تلفظی که
ایرانی‌های قدیم از این اسم می‌کردند، نام این مملکت را با حرف تِتا^۳ ضبط کرده‌اند.
می‌بایست پارت را حالا پارث بنویسیم و تلفظ کنیم ولی از آنجا که امروز (ث) و (س) به یک
نحو تلفظ می‌شوند و چنین تلفظ وجه اشتباه دارد، چنانکه شنونده از لفظ (پارث) (پارس)
می‌فهمد، ناچاریم برای احتراز از چنین التباسی بزرگ پارث را پارت بنویسیم و تلفظ کنیم. از
این جهت است که مؤلف از املائی کتیبه‌های داریوش راجع به اسامی که حَتّی المقدور در
جاهای دیگر این تألیف رعایت کرده در اینجا منحرف گردیده.

وقتی که به مدارک ارمنی تاریخ پارت رسیدیم معلوم خواهد شد که پارت بالاخص را

1. Parthia

2. Parthuaia

۳. تِتا را حالا در زبان‌های اروپایی با « th » می‌نویسند.

پهل شاهسدان^۱ می‌گفتند و از این جا منسوب به پارت را پهلوی یا پهلوانی. بنابراین باید عقیده داشت که موافق موازین فقه‌اللغه پارسی پَرْتُو اسم پارت به پارسی قدیم به مرور زمان به پهلُو مبدل شده بود و پَرْت مشتق از پَرْتُو به پهل. به همین مناسبت نویسندگان ارمنستان موافق تلفظ زمان خود از این اسم آنرا پَهل می‌نامیدند.^۲

نویسندگان قرون اولی اسلامی نام پارت را هیچ ذکر نمی‌کنند. پادشاهان این دوره را اشکانی یا اشغانی می‌نامند و خود دوره را به اسم «ملوک الطوائف» یاد می‌کنند (اگرچه این اسم در نظر آنها شامل دوره بعد از اسکندر است تا روی کار آمدن ساسانیان). بنابر آنچه گفته شد این نتیجه حاصل می‌شود که اسم پارت در زبان پارسی قدیم پَرْتُو بوده (کتیبه‌های داریوش اول) بعد پَرْت گردیده و به مرور پَرْتُو به پهلُو و پَرْت به پهل تبدیل یافته و در دوره اشکانیان و ساسانیان این لفظ به همین معنی استعمال می‌شده.

این را هم باید بگویم که چون اسم این مملکت در ایران موافق مدارک اروپایی به پارت یا پارت مصطلح و مانوس گشته و نمی‌خواهیم خرق اجماع کنیم همان اسم را می‌نویسیم ولی این تذکر هم لازم بود تا اصل اسم به زبان پارسی صحیح معلوم باشد.

از جنوب شرقی دریای گرگان (خزر) صفحه باریکی به طرف مشرق امتداد دارد و این منطقه از طرف شمال و جنوب بین کویرها و بیابان‌های لم‌بزرع واقع است. می‌گوییم صفحه باریک، زیرا نسبت به کویرهای اطراف عرض و طول آن خیلی کم است، چه طول این صفحه از غرب به شرق تا رود هریرود ۵۱۴ و از شمال به جنوب تا کویر ۳۲۲ کیلومتر یا میل ایرانی است.^۴

نظری به جغرافیای پارت^۳

چهار زنجیره کوه از جنوب شرقی دریای گرگان به طرف مشرق به طور متوازی امتداد یافته و چون این زنجیره‌ها از یکدیگر جدا هستند وادی‌هایی در میان زنجیره‌ها تشکیل شده.

۱. یعنی پَهل شاهستان.

۲. «ث» پَرْتُو به «ه» تبدیل یافته. نظایر آن در پارسی زیاد است. مثل میثُر «آفتاب»، که مهر شده، سپَتر - سپهر شده، پوئُر «پسر» - پوهُر (در زمان ساسانیان) و غیره. بعد «ر» پَرْتُو به لام تبدیل یافته. نظایر قلب «ر» به «ل» یا بعکس در پارسی خیلی زیاد است بخصوص در زبان عوام الناس مثل: لیره - ريله، دیوار - دیقال و غیره و غیره. پس پَرْتُو پَهل هو شده. از این مرحله تغییر سند داریم: بعض نویسندگان ارمنی پهلوانی را موافق تلفظ زمان خود پَل هوونی ضبط کرده‌اند، چنانکه بیاید. بعد بالاخره پَهلُو پَهلُو شده است، یعنی برای آسانی تلفظ «ل» و «ه» پس و پیش شده‌اند. همین‌طور پَرْت به پَره و پَله و پَهل تبدیل یافته.

۳. از کتاب فرازر «خراسان» استفاده شده و نیز از جغرافیای مفصل ایران تألیف آقای مسعود خان کیهان، جلد اول، طبع تهران ۱۳۱۰.

۴. غالباً شش کیلومتر را یک فرسنگ می‌دانند.

اطراف این وادی‌ها درختان زیاد دارد، خاک دامنه کوهها حاصل خیز است و آب‌های فراوان که از کوهها جاری است رودهای بزرگی به وجود آورده.

در این صفحه نویسندگان عهد قدیم دو مملکت را اسم می‌برند گرگان و پارت، ولی به طور قطع نمی‌توان حدود این دو مملکت را معین کرد. چیزی که محقق به نظر می‌آید این است که گرگان در سمت شمال و غرب این صفحه بوده و پارت در طرف جنوب و شرق. یعنی بزرگ‌ترین قسمت وادی‌های رود اترک و گرگان جزء مملکت گرگان بوده و کم‌ترین قسمتش جزء پارت. هرودوت پارتی‌ها را با خوارزمی‌ها، سُغدیان، هراتی‌ها، گرگانی‌ها، زرنگی‌ها (سیستانی‌ها) و ثامانیان^۱ مربوط می‌دارد (کتاب سوم، بند ۹۳، ۱۱۷). ولی داریوش بزرگ در کتیبه‌های خود پارت را با زرننگ، هرات، ساگارتی (که در کویر لوت بود) و گرگان ارتباط می‌دهد. معلوم است که نمی‌توان تمامی مردمانی را که هرودوت می‌نامد یا تمام سرزمین‌هایی که داریوش ذکر می‌کند جزء پارت دانست. ذکر اسامی مردمان یا ایالات با هم فقط از این جهت است که این مردمان و قسمت‌ها به یکدیگر نزدیک بوده‌اند. بنابراین و بنابر آنچه از نویسندگان عهد قدیم استنباط می‌شود پارت خراسان کنونی بوده یعنی تقریباً از دامغان کنونی شروع شده به هریرود امروز منتهی می‌گشته. بعضی، چنانکه کراراً در کتب دیگر این تألیف ذکر شده، در بند دریای گرگان (دروازه دریای کسپین) را حد فاصل بین پارت و ماد می‌دانستند. به هر حال بی‌تردید می‌توان گفت که پارت عهد قدیم عبارت از ولایات کنونی بوده: دامغان، شاهرود، جوی، سبزوار، نیشابور، مشهد، بجنورد، قوچان، دره گز، سرخس، اسفراین، جام، باخزر، خواف، ترشیز، تربت حیدری. طول این ولایات از طرف مغرب به مشرق تقریباً ۴۸۰ کیلومتر است و عرض آنها تقریباً ۲۰۰ کیلومتر. بنابراین سطح پارت بالاخص تقریباً معادل ۹۶ هزار کیلومتر مربع بوده که بیش از سه برابر مملکت بلژیک کنونی می‌شود.^۲

صفحه‌ای که ذکرش گذشت از کوهستان‌هایی در شمال و جلگه‌هایی در جنوب بدین ترتیب ترکیب یافته: اولاً سه رشته کوه است یکی موسوم به دامن کوه یا کوههای اکراد که دامنه‌اش به سمت کویر خوارزم امتداد دارد. دیگری به نام آلاداغ و میرابی در وسط و سومی به اسم جغتای یا کوههای جوی در جنوب. این سه زنجیره کوهها با هم متوازی‌اند. رشته

1. Thamaniens

۲. سطح بلژیک کنونی معادل ۲۹۴۵۶ کیلومتر مربع است، ۳۶ کیلومتر مربع معادل یک فرسنگ مربع است.

کوههای اولی آبهایی را که به اترک می‌ریزند از آب‌های تجن رود جدا می‌کند و زنجیره‌های کوههای مرکزی و جنوبی آب‌های گرگان رود را از آب‌های نیشابور. تشکیل این سه زنجیره سه وادی ایجاد کرده: وادی مشهد بین کوههای اکراد و آلاداغ و میرابی. وادی میان آباد بین آلاداغ و کوه جغتای یا جوین. وادی نیشابور میان جغتای و میرابی. عده رودها هم موافق جلگه‌ها سه است: رود تجن^۱، رود نیشابور، رود میان‌آباد. آب‌های رود تجن و نیشابور غالباً برای زراعت به کار می‌رود ولی در باب میان‌رود عقیده این است که به گرگان رود می‌ریزد. بلندی این کوهها زیاد نیست. باوجود این به بلندی ۶ هزار پا می‌رسد و در جاهایی چراگاههای خوب دارد، ولی برعکس کوههای گرگان، از حیث روئیدنی و جنگل غنی نیست، وادی‌ها خیلی حاصل‌خیز است بخصوص وادی مشهد و نیشابور که خاکش برای زراعت بسیار مناسب است و حاصل‌های خوب می‌دهد. بالاتر گفته شد که یکی از رشته‌های کوه موسوم به کوه‌های اکراد است باید تذکر دهیم که این مردم را شاه‌عبّاس بزرگ از کردستان کوچانیده به عده ۱۵ هزار نفر در اینجا نشاند تا جلو تاخت و تازهای اوزبک و تاتار را بگیرند. معلوم است که بعدها عده نفوس آنها بیشتر شد و اکنون بیشتر اکراد بین وادی مشهد و کویر خوارزم سکنی دارند.

پارت اصلی چنانکه از نوشته‌های جغرافیون و مورّخین قدیم دیده می‌شود همین کوهستان و جلگه‌ها بوده که توصیف شد. این جاها قنوات زیاد احداث شده و در بعض جاها رشته چاهها تا نیم فرسنگ از کوهها امتداد دارد. آثار محل‌ها نشان می‌دهد که اینجاها در عهد قدیم آبادتر بوده و زراعت و فلاح حاصل‌های وافرتری به برزگر می‌داده. زیادی است گفته شود که این جلگه‌های حاصل‌خیز نسبت به کویرهای خوارزم و لوت چقدر امتیاز داشته و بی‌جهت نبوده که سیل مردمان صحراگرد شمالی به این صفحات جاری بوده. این صفحات از حیث درختان میوه‌گوناگون غنی است و از معدنیات مس و سرب و آهن و نمک و فیروزه زیاد دارد. ولی جای حیرت است که اسم فیروزه در کتب قدما برده نشده است. آب و هوای این صفحات معتدل است. اگرچه ژوستن گوید سخت است ولی از اطلاعات کنونی این نتیجه حاصل می‌شود که زمستان از آبان تا فروردین امتداد دارد و سرما در شب شش یا هفت درجه (صد درجه‌ای) از صفر پایین‌تر نمی‌آید، و حال آنکه در روز میزان الحراره ۲۰-۲۵ درجه بالای صفر نشان می‌دهد. تابستان بعکس، خیلی گرم است، بخصوص در جاهایی که دامنه

کوهها به طرف کویرها امتداد دارد. در این جاها بادهای خسته کننده و مضرّ از طرف کویر می‌وزد و در بعضی مواقع اثرات این بادهای قابل تحمّل نیست. ولی در کوهستانها گرمای تابستان ملایم و معتدل است.

این است به‌طور اجمال نتیجه نظری به جغرافیای پارت قدیم. اکنون باید دید که ممالک مجاور پارت کدام بودند. پارت را این صفحات محدود می‌ساخته: از طرف شمال خوارزم و مرو. از سمت مشرق هرات. از طرف جنوب زرننگ (سیستان) و ساگارتی (در کتیبه داریوش اساگارتی^۱) و از سمت مغرب گرگان این ممالک را باید یکایک تحدید کنیم زیرا در تاریخ ایران چه قبل از این کتاب و چه بعد کراراً از این صفحات صحبت بوده و خواهد بود.

مملکتی است در شمال پارت که از شمالی‌ترین زنجیره‌های کوههای

خوارزم

آن به طرف رود جیحون امتداد می‌یابد. اسم صفحه مذکور در کتیبه‌های داریوش اول «خوارزمیش» و در کتب نویسندگان قدیم خوارزمیس است. این صفحه خشک و لم‌یزرع همیشه به همین صفت توصیف گشته. در عهد قدیم در این صفحه مردمان صحراگردی از نژادهای مختلف سکنی داشتند و امروز از جیحون تا تجن ترکمان‌ها در این دشت‌ها پراکنده‌اند. جمعیت این صفحه در هر زمان کم بوده چنانکه وامبری^۱ که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به این صفحات مسافرت کرده عقیده داشته که عده نفوس ترکمان‌ها از دریای گرگان تا بلخ تقریباً ۲۰۰ هزار خانوار یا یک میلیون نفر است. بنابراین می‌توان گفت که پارتی‌ها از این طرف خطری مشاهده نمی‌کردند، مگر وقتی که مردمانی دیگر از آن طرف جیحون با مردمان این طرف روز مزبور متحد می‌شدند.

این صفحه را داریوش اول در کتیبه بیستون مرگوش نامیده و با

مَرَو

باختر اسم برده ولی جغرافیون قدیم آن را مرگیانا^۲ نامیده و جداگانه ذکر کرده‌اند. مثلاً استرابون (کتاب ۱۱، فصل ۱۰، بند ۲) و بطلمیوس (کتاب ۶، بند ۱۱) و ایزیدور خاراکی (پارت، بند ۱۴). چنانکه راولین شُن در باب این صفحه گوید (ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۱۰) مرگوش‌گه جزء باختر محسوب می‌شد و گاهی ولایتی مستقل بود. صفحه مزبور بر رود مرغاب واقع است و اکنون آن را مرو می‌نامند.

مرغاب رودی است که از کوههای پاراپامیز (افغانستان شمالی) شروع شده تقریباً به طرف

شمال جاری است. سرچشمه این رود ۳۶ درجه و ۵۰ دقیقه عرض شمالی در کوهها است و به طرف کویر جریان دارد. پهنای رود قبل از اینکه به مرو برسد ۷۳ متر است و عمق آن پنج پا. در عهد قدیم به وسیله سدها و ترعه‌ها آب این رود را تا هفت فرسنگ تقریباً (چهل کیلومتر) از جریان طبیعی منحرف می‌داشتند و واحه‌ای تشکیل می‌شد که محیط آن ۲۷۲ و قطرش ۸۰ کیلومتر بود (محیط ۴۵ فرسنگ و قطر تقریباً ۱۴ فرسنگ). این صفحه که آن را از هر طرف کویرهایی در احاطه داشت حاصلخیزترین صفحه معلوم به شمار می‌رفت مخصوصاً تاک‌های این صفحه معروف بود. زیرا یک نفر با دو دست خود نمی‌توانست ساقه تاک را بغل کند و طول خوشه‌های آن به نود سانتیمتر (تقریباً ۱۳ گره و نیم یا نه عشر گز کنونی) می‌رسید. مرگیان را اگر صفحه جداگانه‌ای تصوّر کنیم از نظر نظامی قوی نبود ولی چون جمعیت زیاد داشت برای پارت مهیب به شمار می‌آمد.

در خاتمه می‌افزاییم که نام مرغاب را نویسندگان قدیم مارگوس^۱ ضبط کرده‌اند.

هَرات اسم این صفحه در کتیبه‌های داریوش اول هَرای وَاست و یونانی شده آن آریا^۲، زیرا نویسندگان قدیم نام آن را چنین ضبط کرده‌اند.

این صفحه‌ای است که از طرف جنوب به پارت می‌پیوندد. قسمت بیشترش کوهستان و به طور کلی مانند کوهستان‌های پارت است اگرچه از حیث اندازه کوچک‌تر می‌باشد. اهالی آن جنگی بوده‌اند ولی چون سکنه پارتی این ولایت بیشتر بوده پارتی‌ها از این طرف وحشی نداشتند.

در کتیبه‌های داریوش اول اسم این مملکت زَرَنگ بوده است و سیستان یونانی شده آن دُرانگیانا^۳ یا دُرانگه^۴. این مملکت در جنوب وادی هرات واقع است و تا دریاچه هامون یا سیستان (زرنگ) امتداد می‌یابد. صفحه مزبور بیشتر کوهستانی است و رودهای کوچکی از کوههای پاراپامیز^۵ به دریاچه سیستان جاری است. چون جمعیت سیستان در عهد قدیم زیاد نبود و چنین به نظر می‌آید که جنگی نیز نبودند، پارت از این طرف هم واهمه‌ای نداشت. در جای خود این مطلب بیاید که نام این مملکت که زرنگ بود از نیمه دوم ق. م از جهت آمدن سک‌ها (سکاها) به اینجا مبدل به سیستان شد

1. Margus

2. Aria

3. Drangiana

4. Drangae

(ساکستان - سَکستان - سَگستان - سَجستان - سیستان). با وجود این اکنون هم دریاچه سیستان را دریاچه زرننگ نیز نامند. بنابراین جنگی نبودن اهالی این مملکت را باید شامل ازمنه‌ای کرد که هنوز سَک‌ها در اینجا برقرار نشده بودند.

ساگارتی‌ها
این صفحه وسیع را داریوش اول (آساگارتی‌یه) نامیده و نویسندگان قدیم آن را (ساگارتی‌ها) ضبط کرده‌اند. این مملکت از طرف جنوب پارت را محدود می‌سازد و از طرف مغرب با سیستان هم حدّ است. اگر از قسمتی که به تون و طبس می‌پیوندد صرف نظر کنیم باقی قسمت‌های این صفحه خشک و بی‌آب و علف است. در کویرهای نمک‌زار این صفحه غزال و گورخر زیاد یافت می‌شود. اهالی این مملکت مردمانی بودند صحراگرد که از شکار گورخر و غزال زندگانی می‌کردند و چون جمعیت این صفحه کم بود از این طرف هم پارتی‌ها نگرانی نداشتند. راست است که اهالی می‌توانستند تاخت و تاز به صفحات هم حدّ و آباد پارت بکنند ولی چون عده‌شان زیاد نبود از عهده پارتی‌ها ممکن نبود برآیند. هرودوت مردم این صفحه یا ساگارتی‌ها را طایفه‌ای از پارسی‌ها دانسته و گوید که به زبان پارسی حرف می‌زدند. عده سپاهیان که این طایفه به دولت هخامنشی می‌داد هشت هزار نفر بود. اسلحه مسین و آهنین استعمال نمی‌کردند. اسلحه‌شان عبارت بود از شمشیرهای کوتاه و کمند. بعد نویسندۀ مزبور شرح می‌دهد که در جنگ چگونه با کمند اسب یا انسان را گرفته هلاک می‌کنند (کتاب ۷، بند ۸۵). ظنّ قوی این است که کمند را اهالی در زمان صلح هم به کار می‌برده‌اند به این معنی که شکار را به وسیله آن می‌گرفته‌اند.

گرگان
نام آن در کتیبه‌های داریوش اول و هُرگان است و نویسندگان عهد قدیم اسم گرگان را (هیرکانیا) ضبط کرده‌اند. این صفحه‌ای است که از طرف شمال غربی و مغرب به پارت می‌پیوندد و عبارت است از دو وادی گرگان رود و اترک. اگرچه از حیث طبیعت این مملکت شباهت زیاد به پارت دارد ولی از حیث جنگل و ثروت‌های دیگر از پارت خیلی غنی‌تر و آب و هوایش معتدل‌تر و کلیتاً مطلوب‌تر است. کوه‌ها پر از درختان است، چراگاه‌های خوب زیاد دارد، گل‌ها و ریاحین جلگه‌ها را زینت داده، خاک به اعلیٰ درجه حاصلخیز است و میوه‌ها و ثمرات گوناگون بار می‌آورد بخصوص تاک و درخت انجیر که در عهد قدیم معروف بود.

آریان و دیودور و دیگران از قول سرداران اسکندر از این درختان بسیار تمجید کرده‌اند (صفحات جلد دوم این تألیف). استرابون نیز (در کتاب ۱۱، فصل ۷، بند ۲) توصیف ثروت

این صفحه را کرده چنانکه گوید: آسمان با این سرزمین مساعدت‌های بسیار کرده. گرگان از حیث مساحت تقریباً نصف پارت بالاخص است و اگرچه این مملکت به واسطه وفور نعمت می‌تواند جمعیت زیادی را قوت بدهد ولی دیده نمی‌شود که در عهد قدیم هم عده نفوسش با حاصلخیزی آن مطابقت داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت که پارت از این طرف هم نگرانی نداشته.

چنین بود موقع پارت و صفحات مجاور آن در عهد قدیم و باید گفت که این وضع جغرافیایی مساعد بود با اینکه مردمی نیرومند پیرورد؛ زیرا این مردم همسایگان قوی نداشتند تا بتوانند سلطه خویش را بر پارت تحمیل کنند و مانع از رشد آن شوند. بنابراین بعض نویسندگان اظهار حیرت کرده‌اند که چرا این مردم در دوره‌های زیاد در گمنامی مانده زودتر پا به صحنه تاریخ نهاده‌اند؛ زیرا نه در دوره آسوری‌ها و مادی‌ها ذکری که درخور این مردم باشد از آن می‌شود و نه در دوره هخامنشی. در زمان اسکندر پارتی‌ها مطیع‌اند و فقط در ۲۵۰ ق. م بر سلوکی‌ها قیام می‌کنند. جهت باید چنین باشد که آسوری‌ها بدینجا نیامده بودند. زیرا چنانکه در جای خود گفته شد، آسوری‌ها دماوند و قدری بعدتر کویرلوت را آخر دنیا تصور می‌کرده‌اند (در جلد اول این تألیف). اما اینکه چرا در دوره مادی و هخامنشی ذکری که درخور این مردم باشد از آنها نمی‌شود؟ این معنی منحصر به این مورد نیست. مکرر گفته‌ایم که تا آمدن اسکندر به ایران نویسندگان عهد قدیم جغرافیای مشرق ایران را درست نمی‌دانند و به وقایع آن علاقه‌مند نیستند.

بنابراین، نمی‌دانیم وقایع این مملکت چه بوده و چرا این مردم کارهایی که در تاریخ ضبط شده و آن را بلند و نامی کرده باشد از خود بروز نداده. شاید داده ولی چون از مغرب آسیا دور بوده در خاطرها نمانده تاضبط شود. با وجود این کتزیاس در یکی دو مورد ذکری از پارتی‌ها می‌کند (جلد اول این تألیف - اگر بتوان نوشته‌های این نویسنده را مورد اعتماد قرار داد).

در باب نژاد پارتی‌ها اگر به نوشته‌های مورّخین و جغرافیّون قدیم رجوع کنیم می‌بینیم که عقیده آنها از سه شق خارج نیست. بعضی

مانند ژوستن که کتاب‌های تروگ پومپه را خلاصه کرده عقیده دارند که پارتی‌ها از مردمان سکایی بوده‌اند و به زبان سکایی «پارت» به معنی تبعید شده است (کتاب ۴۱، بند ۱). برخی مثل استرابون (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۳) گویند که پارتی‌ها از مردم داه بوده‌اند و این مردم

نیز سکایی. در ابتدا اینها بالای پالوس^۱ مِ اوتید^۱ یعنی دریای آزو و کنونی سکنی داشتند. بعد از آنجا کوچیده به طرف خوارزم رفته در همسایگی گرگان سکنی گزیدند. پس از آن از آنجا هم کوچیده به خراسان کنونی درآمدند. موافق این عقیده بعضی از هموطنان اولی آنها در وطن قدیمشان باقی ماندند. بالاخره عقیده‌ای هم اظهار شده که از آریان است. موافق آن، وقتی که سِزُس تریس^۲ فرعون نامی مصر به مملکت سکائیّه قشون کشید در مراجعت پارتی‌ها را آورده در کوههای واقع در مشرق دریای گرگان نشاند. این عقیده آخری را باید بکلی کنار گذاشت، زیرا اکنون مسلم است که قشون‌کشی سِزُس تریس به سکائیّه افسانه است و هیچ‌گاه فرعونی از مصر در قشون‌کشی خود به طرف شمال از مملکت هیت‌ها هم نگذشته تا چه رسد به اینکه به اروپای جنوب شرقی قشون کشیده باشد. مصری‌ها این افسانه را اختراع کرده‌اند تا نام پادشاهشان را بلند کنند و بگویند که قبل از داریوش بزرگ فرعون آنها به سکائیّه رفته و با بهره‌مندی از آنجا برگشته. چون در این باب در جلد اول این تألیف صحبت داشته‌ایم تکرار را زاید دانسته می‌گذریم. بنابراین می‌ماند دو عقیده دیگر که موافق هر دو پارتی‌ها سکایی بوده‌اند. در باب این دو عقیده باید در نظر داشت که نویسندگان قدیم برای تعیین نژاد قومی به عادات و اخلاق یا طرز زندگانی و جنگ و غیره یعنی به چیزهایی که مشاهده می‌کردند متکی شده می‌گفتند فلان قوم از فلان ملت است. بنابراین در مورد پارتی‌ها هم همین کار کرده‌اند و چون طرز زندگانی و عادات و اخلاق آنها را به طرز زندگانی و عادات و اخلاق سکایی شبیه یا نزدیک یافته‌اند اینها را هم سکایی دانسته‌اند. ولی اکنون می‌دانیم که این چیزها را نمی‌توان پایه عقیده‌ای قرار داد. زیرا چنانکه در جلد اول این تألیف گفته شد ممکن است دو قومی که از نژادهای مختلف هستند از جهت یکی بودن احتیاجات طبیعی یا همجواری و یا آمیزش با یکدیگر دارای یک نوع زندگانی باشند.

بنابراین نباید قضاوت نویسندگان قدیم را مناط دانسته بگوییم که پارتی‌ها سکایی بودند. یعنی باید وسایلی را که تحقیقات علمای عهد جدید در اختیار ما می‌گذارد در نظر گرفته ببینیم واقعاً پارتی‌ها سکایی بوده‌اند یا نه. در جلد اول این تألیف گفته شد که تعیین نژاد قومی در

۱. Palus Méotide (دریایی است که به دریای سیاه به واسطه بغاز کرچ که در عهد قدیم یونانی‌ها آنرا بغاز بوسفور کیبری می‌نامیدند، وصل می‌شود. اگرچه بالاتر کراراً این دریا را شناسانیده‌ایم باز این تذکر را لازم دانستیم).

بعضی موارد کاری است بس مشکل و پایه‌ای که کاملاً بی‌عیب باشد یافت نمی‌شود تا بتوان آنرا مبنای قضاوت قرار داد. ولی در همانجا نیز افزودیم که پایه‌ای که بالنسبه به پایه‌های دیگر بی‌عیب‌ترین آنها است باز زبان است. زیرا به تجربه ثابت گردیده که پایه‌ای بهتر از زبان وجود ندارد. بنابر تحقیقات علمای جدید و عصر ما پارتی‌ها به زبان پهلوی تکلم می‌کردند، متنها به زبان پهلوی شمالی که با پهلوی جنوبی جزئی تفاوتی دارد ولی زبانی جداگانه محسوب نیست چنانکه امروز هم لهجه‌های مختلف در زبان پارسی موجود است ولی کسی نمی‌گوید شیرازی و تهرانی به دو زبان تکلم می‌کنند. هردو به زبان پارسی حرف می‌زنند. پس تردیدی باقی نمی‌ماند که پارتی‌ها قومی از آریان‌های ایرانی بوده‌اند. اگر تصوّر کنیم که پارتی‌ها از زمانی که به پارت یا خراسان آمده و در تحت اقتدار مادی‌ها و پارسی‌ها واقع شده‌اند پارسی زبان گشته‌اند تصوّری است بی‌مبنا زیرا از زمان بسط اقتدار مادی‌ها و پارسی‌ها بر پارت تا آمدن اسکندر به ایران متنها سیصد سال است و در عرض این مدّت قلیل قومی نمی‌تواند زبان خود را بکلی فراموش کند و عموم مردم به زبان جدیدی تکلم کنند. این کار با وسایل جدید یعنی با تکثیر مکاتب و انتشار کتب و مطبوعات اکنون هم کاری است بسیار مشکل و بل در مواردی محال تا چه رسد به عهد قدیم که هیچ‌یک از این وسایل را نداشته. فقط به یک وسیله می‌توانستند پارتی‌های سکایی را پارسی زبان کنند و آن این بود که به قدری زیاد مردم مادی و پارسی در پارت نشانیده باشند که در مدّت یکی دو قرن زبان پارتی‌ها پارسی شده باشد. پذیرفتن این فرض هم مشکل است زیرا علاوه بر آنکه به چنین خبری در تاریخ بر نمی‌خوریم، خود ماد و پارس این قدرها جمعیت نداشته‌اند که توانسته باشند قسمتی را بزرگ از سکنه خود به اینجاها بفرستند. با صرف نظر از این نکته که برای چه این کار پر خرج و پر زحمت را می‌کردند در آن زمان کسی به فکر این نوع کارها نبود و چنانکه از کتیبه‌های داریوش اوّل مثلاً کتیبه نقش رستم او دیده می‌شود؛ منظور شاه فقط این است که ملل و اقوام تابعه مطیع باشند، باج خود را بدهند و موافق دستور مرکز راجع به سیاست عمومی رفتار کنند. در آن زمان نظری جز این نداشتند. اینکه سهل است در هیچ دوره‌ای از ادوار گذشته ایران نظری جز این نبوده و مسئله یکی کردن زبان مردمان ایران به فکر کسی خطور نمی‌کرده. پس طبیعی‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر این است که پارتی‌ها وقتی که به ایران آمده‌اند ایرانی زبان بوده‌اند چنانکه باختری‌ها و سُغدی‌ها یعنی مردمانی که حتّی در خارج ایران کنونی می‌زیستند ایرانی زبان بودند (استرابون، کتاب ۱۵، فصل ۲، بند ۸). بنابر آنچه

گفته شد عقیده‌ای که پایه محکمی دارد این است: پارتی‌ها از آریان‌های ایرانی بوده‌اند ولی چون در مهاجرت به ایران از میان طوایف سکایی گذشته و مدت‌ها هم‌جوار سکاها بوده یا با آنها خلطه و آمیزش داشته‌اند، عادات و اخلاق آنها در میان پارتی‌ها منتشر گشته بود و به همین جهت نویسندگان عهد قدیم اینها را قومی سکایی دانسته‌اند. دلائلی که بعضی برای تقویت عقیده نویسندگان قدیم اقامه می‌کنند به هیچ وجه اقناع‌کننده نیست: اولاً می‌گویند که در آوستا اسم پارتی‌ها ذکر نشده. سکوت آوستا در این باب صحیح است، ولی مگر تاریخ ایجاد آوستا معلوم گشته که عدم ذکر را مادلل قرار بدهیم.

باوجود تحقیقات دقیق کسی تا حال موفق نگشته این تاریخ را ولو به طور تقریبی معلوم دارد. هر عالمی عقیده‌ای دارد و بالاخره مسئله لاینحل مانده؛ فقط چیزی که مسلم می‌باشد این است که گائها بسیار قدیم است و قدیم‌تر از سایر قسمت‌های آوستا.

بنابراین از کجا معلوم گردیده که زمانی که آوستا ایجاد شده پارتی‌ها در ایران بوده‌اند؛ شاید نبوده‌اند. چرا این نوع اشخاص نوشته‌های هرودوت را که زمان انشایش معلوم و معین است از نظر دور می‌دارند. نویسنده مزبور اسم پارتی‌ها را در فهرست مردمانی ذکر می‌کند که تماماً ایرانی‌اند (کتاب ۳، بند ۸۹-۹۸، ایالت ۱۴ و ۱۶ مالی دولت هخامنشی - نظری به جلد دوم این تألیف). راولینسون این معنی را تصدیق دارد (ششمین دولت بزرگ مشرق)، ولی گوید که هرودوت ثامانی‌ها را هم جزء مردمان آریانی ایرانی ذکر کرده و آنها غیرایرانی بوده‌اند. چون دلیلی عالم مزبور ذکر نکرده نمی‌دانیم از کجا برای او این عقیده حاصل شده که ثامانیها غیر ایرانی بوده‌اند. هرودوت که در این باب چیزی نگفته و تصریح نکرده که این قوم به چه زبان حرف می‌زدند.

بنابراین نژاد آنها برای ما معلوم نیست (به همان کتاب هرودوت و همان جا رجوع شود). ذکر نوشته‌های هرودوت را در مقابل استدلال دیگران به سکوت آوستا مقتضی دانستیم و الا نوشته‌های مورخ مذکور را هم نمی‌توان دلیل قومیت یا نژاد مردمی دانست. زیرا این مورخ مقصودش تعیین نژاد نبوده. او می‌خواسته بگوید که حوزه‌بندی‌های مالی دولت هخامنشی در زمان داریوش اول چگونه بوده، کدام مردمان جزء کدام حوزه بوده‌اند و کلیتاً حوزه چه می‌داده است. این نظر ربطی به مسئله نژاد ندارد. ایالات مالی ایران هخامنشی، چنانکه هرودوت ذکر کرده، در صورتی دلیل نژاد است که بدانیم نظر داریوش اول در تقسیم مملکتش به ایالات مالی به نژاد سکنه بوده. این هم مسئله‌ای است که باید ثابت شود و ظن قوی این است که چنین نبوده زیرا هرودوت گوید (جلد دوم این تألیف) «مردمان هم‌جوار هر قومی جزء آن بودند» یعنی مردمانی را که نزدیک یکدیگر می‌زیسته‌اند جمعاً جزء یک حوزه

قرار داده‌اند. ثانیاً گویند که بعضی اسامی پارتی غیر ایرانی است. اگر بعضی چنین است عده بیشتری ایرانی است مانند رُداسپ - اَرَدوان - مهرداد - تیرداد - فری‌یَپَت - اَرُسپاد - اَرُد - اَکَزِداریس و غیره و غیره - و دیگر اینکه اسامی غیر ایرانی از اثر همان معاشرت با مردمان غیر ایرانی بوده که بالاتر ذکر شد. چنانکه اکنون هم ایرانی‌هایی هستند که در ایرانی بودن آنها شکی نیست ولی اسم غیر پارسی دارند. بالاخره باید گفت که اسم دلیل قومیت نمی‌شود، مثلاً می‌گویند ارشک اسم غیر ایرانی است و حال آنکه موافق نوشته پلوتارک اسم اردشیر دَوم هخامنشی ارشک بوده. پس از اینجا موافق عقیده این نوع اشخاص باید استنباط کنیم که اردشیر دَوم هخامنشی (با حافظه) ایرانی نبوده، یعنی اردشیر پسر داریوش دَوم و نوه اردشیر اوّل دراز دست سکایی بوده. غرابت چنین استدلالی روشن است. این عقیده به قدری سست است که صحبت داشتن را در این باب واقعاً زاید می‌دانیم. خلاصه عقیده‌ای که از نظر زبان‌شناسی اکنون قوت و طرفدار دارد همان است که ذکر شد یعنی پارتی‌ها از آریان‌های ایرانی بوده‌اند ولی معاشرت با سکاها اثراتی زیاد در اخلاق و عادات آنها گذارده بود چنانکه در جای خود روشن خواهد بود.

در باب لفظ اشک بدو باید گفت که دو عقیده اظهار شده؛ عقیده‌ای

دودمان اشکانی که بیشتر طرفدار دارد این است که اشک مخفف ارشک است و چون بانی سلطنت پارتی ارشک بود و سایر شاهان این سلسله برای افتخار خود و جاویدان کردن نام ارشک این اسم را به اسم خود می‌افزودند این دودمان موسوم به ارشکیان گردید و از کثرت استعمال ارشکیان در قرون بعد اشکانیان شد. برخی گفته‌اند که محلّ اقامت خانواده اشکانی در آساک بوده و بدین مناسبت این خانواده خود را اشکانی نامیده. معلوم است که عقیده اوّلی به حقیقت نزدیک تر است، زیرا تبدیل ارشک به اشک از تبدیل آساک به این اسم طبیعی تر به نظر می‌آید. اگر اشک از آساک می‌آمد نویسندگان یونانی هم آساکس می‌نوشتند. زیرا تمامی این حروف را در الفبای خود داشتند، و حال آنکه تمام نویسندگان آنها آرزاکس نوشته‌اند، که یونانی شده ارشک است: در الفبای یونانی حرف شین نیست و آن را به (ز) یا (س) تبدیل می‌کردند. بر مسکوکات اشکانی هم به یونانی همین اسم نقش شده. اما اینکه رئیس این خانواده که ارشک نام داشت کی بوده، از چه نژادی و از کجا، چند روایت را باید ذکر کنیم. موافق یکی از روایات ارشک شخصی بوده باختری و چون از دعوی استقلال دیودوت در باختر ناراضی بود از آنجا مهاجرت کرده به پارت آمد و اهالی را به قیام برضد سلوکی‌ها

برانگیخت. این روایت را استرابون ذکر کرده (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۳). ولی خودش هم اعتمادی به صحّت آن ندارد. موافق روایت دوم ارشک و تیرداد پسران فری پاپت بودند و این آخرین پسر ارشک. این دو برادر از باختر به پارت نزد فرکّلس^۱ والی سلوکی آمدند و چون تیرداد صباحت منظر داشت و والی موافق عادت زشت یونانی‌های آن زمان خواست تمتّعی از جمال او بگیرد، این رفتار بر ارشک بسیار گران آمد فرکّلس را که میزبانش بود شبانه به معاونت تیرداد و پنج نفر نوکرش کشت و پس از آن به قیام برضد سلوکی‌ها عزم خود را جزم کرد (روایت آریان، قطعه ۱)^۲.

برحسب روایت سوم ارشک اوّل پادشاه اشکانی یک نفر سکایی بود از طایفه پارتیان یا آپارنیان و این طایفه هم از قوم داه سکایی که در همسایگی گرگان سکنی داشت به شمار می‌رفت. ارشک با طایفه خود در وادی اترک می‌زیست و بعد از اینکه شنید، دیودوت در باختر اعلان استقلال داده و سگّه به اسم خود زده، یعنی از دولت سلوکی جدا شده، او هم به پارت درآمده بر سلوکی‌ها قیام کرد. این روایت را استرابون ترجیح داده (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۲). ژوستن گوید (کتاب ۴۱، بند ۴): ارشک شخصی بود که نام و نشان نداشت و مدّت‌ها به راهزنی اشتغال می‌ورزید. بعد از اینکه تئودوت (ژوستن دیودوت را چنین نوشته) در باختر که دارای هزار شهر بود علم استقلال برافراشت، سایر ممالک شرقی از او پیروی کردند و او هم با یک دسته از مردم راهزن به پارت درآمده آن دروگرس والی این مملکت را شکست داد. بعد گرگان را گرفت و قشونی نیرومند تشکیل کرد. زیرا از سلکوس و پادشاه باختر می‌ترسید. ولی مرگ تئودوت بزودی خیال او را راحت داشت و با پسر او که نیز تئودوت نام داشت عقد اتحاد بست. پس از آن با سلکوس که قشونی برای تنبیه پارتی‌ها به پارت کشیده بود جنگیده فاتح گردید. روز این فتح را پارتی‌ها روز آزادی خودشان می‌دانستند و جشن‌ها در آن روز می‌گرفتند.

از این روایات روایتی را که استرابون ترجیح داده صحیح‌تر می‌دانند و بنابر آن عقیده دارند که ارشک اوّل از طایفه پارتیان سکایی بوده. به هر حال اگر هم ارشک اوّل سکایی بوده باشد معلوم است که اعقاب او به واسطه سلطنت طولانی (تقریباً پانصد ساله) در ایران ایرانی شده بودند و این سلسله را نمی‌توان غیر ایرانی نامید. زیرا در قرون بعد می‌بینیم که چنگیزیان و تیموریان با وجود اینکه تورانی آلتایی‌اند نه سکایی آریانی، پس از دو سه نسل، بکلی ایرانی می‌شوند و حال آنکه درباره سکاهاى داهی نمی‌توان گفت که تورانی آلتایی بوده‌اند

بلکه ظنّ قوی این است که مانند سکا‌های کنار جیحون و سیحون از مردمان آریانی یا هند و اروپایی باید به شمار آیند. زیرا در این زمان هنوز دیوار چین را نساخته بودند و سیل مردمان تورانی آلتایی به طرف مغرب و سرحدات شمال و شرقی ایران شروع شده بود (این نهضت در قرن دوم ق. م شروع شد).

تاریخ پارت پس از ذکر اطلاعات مقدماتی، به تاریخ دولت پارت یا ایران پارتی می‌گذریم. در اینجا مقتضی است بدواً بگوییم که تاریخ ایران در این دوره به قدر کفایت روشن نیست. راست است که روشن‌تر از دوره جانشینان اسکندر و سلوکی‌ها است؛ ولی نسبت به دوره هخامنشی تاریک‌تر است. جهت آن است که اولاً معلوم نیست تاریخ این دوره را ایرانی‌ها نوشته بودند و بعدها مفقود گشته یا اصلاً ننوخته بودند ثانیاً اگر هم نوشته بودند، ظنّ قوی این است که در دوره ساسانی که پارتی‌ها و اشکانیان مبعوض این سلسله بوده‌اند نوشته‌ها از میان رفته. اما نویسندگان یونانی و رومی بجز یکی دو نفر علاقه به ضبط کلیّه وقایع این دولت نداشته‌اند و وقایعی را ذکر کرده‌اند که به مردمان یا به دول آنها مربوط بوده و این وقایع در سرحدات غربی یا شمال غربی ایران روی داده. بنابراین همین که از این سرحدات دور می‌شویم مانند دوره هخامنشی جای خالی می‌بینیم. اینجا یک تفاوت هم با دولت هخامنشی موجود است: اسکندر که سرتاسر آنرا پیمود، یادداشت‌های سردارانش وسایلی به دست نویسندگان یونانی و بعد رومی داد که اطلاعاتی در باب سایر قسمت‌های دولت هخامنشی بدهند. ولی دولت پارت وقتی که رفت جایش را به قوم دیگر ایرانی سپرد. خلاصه آنکه ما اطلاعات کافی از کلیّه وقایع این دوره نداریم و آثاری هم که به دست آمده کم است. باوجود این سعی خواهیم کرد که به قدر وسایلی که در دست است تاریخ این دوره را بیان کنیم.

تاریخ پارت را ما به سه قسمت تقسیم کرده‌ایم: ۱. قسمتی است که دولت پارت تأسیس می‌شود ولی هنوز تمامی ایران را شامل نیست. در این دوره دولت جوان پارت خود را می‌آراید ریشه می‌دواند و سلوکی‌ها را از ایران می‌راند.

۲. بخشی است که دولت پارت با دولت جهانی روم دو دولتی هستند که عالم آن روزی را دارند. پارت حریف پر زور و همسر نیرومند و رقیب دولت روم است و حتی روم غیر مغلوب را کراً شکست می‌دهد و به آن طرف فرات می‌راند. قسمت سوم زمان انحطاط این دولت است. دولت پارت رو به ضعف و سستی می‌رود تا آنکه به دست اردشیر پاپکان ساسانی زوال می‌یابد.

فصل دوم. تأسیس دولت پارت و راندن سلوکی‌ها از ایران

مبحث اول. اشک اول. ارشک

چون تاریخ سلوکی‌ها و کارهای آنها به قدری که برای فهم تاریخ این دوره ایران لازم است در کتاب سوم ذکر شده در اینجا، احتیاجی به تکرار آن نیست. همین قدر باید به خاطر آورد که آنتیوخوس اول خواست بی‌تی‌تیه را مطیع کند و با این مقصود با زی‌په‌تاس^۱ و نیکومید اول^۲ پادشاهان بی‌تی‌تیه جنگید (۲۸۰-۲۷۸ ق. م) و آنها گالی‌ها را به کمک خود طلبیدند. در نتیجه آنتیوخوس شکست فاحشی خورد و قشون او تار و مار گردید. آنتیوخوس دوم کمتر از آنتیوخوس اول در کارهای دولت سلوکی بهره‌مند بود. از نوشته‌های استرابون (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۲) چنین استنباط می‌شود که او با پادشاه آتروپاتین (آذربایجان) جنگی داشته است. از اینجا این گمان تأیید می‌شود که آذربایجان پیشتر از پارت از دولت سلوکی جدا شده است. رویهم رفته از وقایع این زمان دولت سلوکی معلوم است که آنتیوخوس دوم به قدری در سوریه و آسیای صغیر و شاید در ایران غربی نیز گرفتاری داشته که هیچ نمی‌توانسته توجهی به مشرق ایران کند و راضی بوده به اینکه در مشرق ایران مردم آرام باشند و باج خودشان را بپردازند بی‌اینکه او بتواند اعمال و ولات را تفتیش کند. در این صورت معلوم است که ولات امور را به دلخواه خودشان اداره می‌کردند و چون حرص و طمع مقدونی‌ها به غارت و چپاول از آنچه در کتاب سوم گذشت معلوم است مردمان تابع منتظر موقعی بودند که از قیدیگان بگریزند. این هم معلوم است زیرا به تجربه رسیده است که مردم ظلم و جبر پادشاهان یا امرایی را که از خودشان باشند بیشتر و بهتر از ظلم بیگانه تحمل می‌کنند. اما خود آنتیوخوس دوم چنانکه از نویسندگان عهد قدیم دیده می‌شود شخصی بوده جاه طلب و دارای فساد اخلاق. جاه طلبی او از اینجا پیدا است که بی‌اینکه کاری انجام داده

1. Zipoetas

2. Nicomède I

باشد عنوانی را پذیرفت که در آسیا سابقه نداشت و در انظار مردمانی بسیار کفر بود^۱. اخلاق او از توصیفی که از او کرده‌اند هویدا است. این پادشاهی است سست عنصر و پرورده ناز و نعمت که اوقات خود را به لهو و لعب می‌گذراند. زنان و محبوبین او از مرد و زن مطلق‌العنان‌اند هر آنچه می‌خواهند می‌کنند و بدترین جنایات آنها بی مجازات می‌ماند. نتیجه این نوع اخلاق چنین است که ولّات خودسر شده به جان مردم می‌اقتند و بر اثر این وضع ظلم بالا می‌گیرد و بالاخره رعب پادشاه هم از دلها برمی‌خیزد. زیرا می‌بینند او به قدری در عیش و نوش مستغرق است که مجالی برای رسیدن به شکایات ندارد. پس فشار از یک طرف و نبودن ترس از طرف دیگر مردم را به یاغی‌گری می‌دارد. بی‌تردید می‌توان گفت وضع پارت هم چنین بوده و توهین والی از ارشک یا تیرداد اگر راست باشد موقعی را برای قیام به دست داده. در باب تاریخ این واقعه مهم یعنی قیام پارت بر سلوکی‌ها، عقاید مختلف است. ژوستن گوید (کتاب ۴۱، بند ۴) که قیام ثودوت در باختر با قیام پارت در یک زمان روی داد. موافق این روایت خروج ارشک بر دولت سلوکی در ۲۵۶ ق. م وقوع یافته. روایت ایزب با سال ۲۵۰ ق. م مطابقت دارد. موسی خورن (تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، بند ۱) این واقعه را در سال ۱۱ سلطنت آنتیوخوس دوّم می‌داند (۲۵۰ ق. م) استرابون فاصله کمی بین دو واقعه مزبور قرار می‌دهد و بیشتر مورّخین جدید عقیده استرابون را پیروی کرده‌اند. بنابراین قیام ارشک را بر سلوکی‌ها سال ۲۵۰ ق. م می‌دانند و خروج دیودوت باختری را در ۲۵۶ ق. م. قیام باختر بر دولت سلوکی نیز وضعی را که در زمان آنتیوخوس دوّم پیش آمده بود و ذکرش گذشت، تأیید می‌کند. اینجا هم نارضامندی مردم و جاه‌طلبی والی آن که یونانی بود باعث استقلال باختر گردید. ولی تفاوتی بین قیام باختر و پارت هست: باختر از دولت سلوکی جدا شد ولی در تحت تسلط و تابعیت پادشاهان یونانی باقی ماند. امّا پارت بکلی قیدهای تابعیت را درهم شکست و نقشه اسکندر را که یک دولت جهانی از مردمان اروپا و آسیا تشکیل کند عقیم گذارد. اگرچه مردمان آسیای صغیر و آذربایجان زودتر از پارت به این کار دست زدند. ولی استقلال آنها نتایجی را که قیام پارت بعدها بخشید در بر نداشت. به هر حال چیزی که مسلم می‌باشد آنتیوخوس دوّم بعد از شنیدن خبر قیام باختر و پارت اقدام جدّی برای فرونشاندن طغیان این دو مملکت نکرد و ماندن در انطاکیه و عیش و عشرت را بر

۱. او را آنتیوخوس خدا یا خداوند می‌خواندند و شهر می‌لث یونانی در آسیای صغیر این عنوان را به او داده بود.

قشون‌کشی به طرف مشرق ترجیح داد. بنابراین باختر و پارت فرصت یافتند مبانی دولتهایشان را محکم کنند. از طرف دیگر چنانکه استرابون گوید (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۲) حکومت ارشک بر پارت بی‌منازع نبود و او در مدت تقریباً دو سال به رفع منازعات داخلی و جنگ‌ها اشتغال داشت تا آنکه روزی از دست نیزه‌دارش زخمی برداشت و بر اثر آن درگذشت (۲۴۷ ق. م). عبارت «منازعات داخلی» گنگ است و معلوم نیست که دشمنان ارشک کی‌ها بوده‌اند. بعضی حدس می‌زنند که ضدیت از طرف محل‌های یونانی‌نشین پارت بوده. مثلاً در هکاتوم پی‌س^۱ که شهر یونانی بود از حکومت ارشک بر پارت راضی نبوده‌اند و این ضدیت بالاخره به جنگ کشید و ارشک کشته شده. ولی محققاً چیزی معلوم نیست. بنابراین سلطنت او از ۲۵۰ تا ۲۴۷ ق. م بود.

مبحث دوم. اشک دوم. تیرداد اول

بعد از شکست ارشک برادرش تیرداد بر تخت نشست و خود را ارشک نامید (۲۴۸ ق. م). باید در نظر داشت که کلیه شاهان اشکانی برای افتخارشان و نیز جاویدان کردن نام ارشک بانی دولت پارت اسم او را بر نامشان می‌افزودند ولی مورّخین یونانی و رومی به این اسم اکتفا نکرده اسم شخصی آنها را هم غالباً ذکر کرده‌اند. بر سکه‌های اشکانی غالباً فقط اسم ارشک دیده می‌شود ولی هست سکه‌های کمی که اسم شخصی را هم دارد (لیندزی، تاریخ پارتی‌ها، صفحه ۱۳۴). چنین به نظر می‌آید که در فرامین و اسناد رسمی نیز اسم ارشک ذکر می‌شده. نظر به نوشته‌های دیون‌کاسیون چنین به نظر می‌آید که در فرامین و اسناد رسمی اسم ارشک بی‌اسم شخصی ذکر می‌شده.

جنگ با سلکوس
کالی نیکوس^۲

وقتی که تیرداد به تخت نشست، مبانی دولت پارت هنوز محکم نشده بود. ولی در سلطنت طولانی این شاه با مجاهدات او دولت پارت قوت یافت. بنابراین بعض نویسندگان قدیم از راه التباس او را با اشک اول مخلوط کرده وقایع سلطنت او را به سلطنت ارشک نسبت داده‌اند (مثلاً ژوستین کتاب ۴۱، بند ۴ - آمین مارسلن). تقریباً یکسال پس از اینکه تیرداد به تخت نشست بطلمیوس سوم اورگت پسر بطلمیوس دوم فیلادلف هم در مصر به تخت پدر نشست و

باقشونی به طرف آسیا روانه شد. او در نتیجه این جنگ، سلکوس کالی نیکوس پادشاه سلوکی را شکست داد و انطاکیه را گرفت. بعد چنانکه بالاتر گذشت، با بهره‌مندی تا فرات راند و از رود مزبور گذشته بیشتر مستملکات سلوکی را تسخیر کرد. در نتیجه بین‌النهرین و آسور و بابل و شوش و پارس و ماد مطیع او گشتند. خود او گوید که فتوحات خود را تا حدود باختر امتداد داد. ولی حقیقت مطلب محققاً معلوم نیست. پس از آن از جهت خراج‌های گزافی که بر ملل تابعه تحمیل کرد و نیز به واسطه شورش‌هایی که در مصر روی داد مجبور گردید نتیجه بیشتر فتوحات خود را از دست داده به مصر برگردد. تیرداد در ابتدا از بهره‌مندی‌های بطلمیوس سوّم در اندیشه شد. ولی بعد که او به مصر مراجعت کرد از موقع دولت سلوکی که از جهت جنگ با بطلمیوس مذکور ابّهت خود را به کلی از دست داده بود استفاده کرده به گرگان تاخت و این صفحه را بر دولت خود افزود. در ۲۳۷ ق. م سلکوس کالی نیکوس با برادر خود آنتیوخوس هی‌پراکس^۱ صلح کرده، فرصتی به دست آورد و باقشونی نیرومند به جانب پارت رفت تا این ایالت را به دولت سلوکی برگرداند. با این مقصود باوجود سپاه زیادی که داشت از راه احتیاط با دیودوت پادشاه باختر عقد اتحادی بست تا هر دو پارت را در فشار گذارند. در این احوال تیرداد صلاح خود را در آن دید که پارت را تخلیه کرده به طرف شمال رود و در آنجا با مردم آسیاسیاک سکایی که ساکنشان بین جیحون و سیحون بود پیمان یگانگی بندد (پولی‌یوس، کتاب ۱۰، بند ۴۷). این مردم قشونی به تیرداد دادند و او عازم پارت گردید. در این احوال خبر رسید که دیودوت پادشاه باختر در گذشته و پسرش بر تخت نشسته. معلوم است که این خبر چه قوّت قلبی به تیرداد بخشید؛ زیرا او دیودوت را دشمن نیرومند خود می‌دانست و از قوّت او در اندیشه بود. پس از آن تیرداد با پسر دیودوت یعنی پادشاه جدید باختر داخل مذاکره شده او را از اتحاد با سلکوس کالی نیکوس منصرف و به طرف خود جلب کرد. این اقدام مهمّی بود و پس از این بهره‌مند، تیرداد با کالی نیکوس مصاف داده شکستی فاحش به او وارد آورد. پُسیدونئوس گوید که تیرداد نه تنها سلکوس کالی نیکوس را شکست داد بل او را اسیر کرد. ولی این روایت با نوشته‌های ژوستین موافقت ندارد.

اما در باب مردم سکایی موسوم به آسیاسیاک اطلاعات ما تقریباً هیچ است. پولی‌یوس گوید (کتاب ۱۰، بند ۴۷) که این مردم بین اُکسوس و تانائیس^۲ سکنی داشتند.

اُکسوس جیحون است. مقصود از تاناایس هم در اینجا سیحون است زیرا مورّخین اسکندر چنانچه کراراً در کتاب سَوَم به مناسبت قشون‌کشی او به شمال و شرق ذکر کرده‌ایم اسم این رود را تاناایس نوشته‌اند. چون در این باب توضیحاتی در جای خود داده‌ایم (جلد دوم این تألیف و بعد) تکرار را زاید دانسته می‌گذریم (هرودوت چنانکه در جای خود گفته شده این رود را آراکس^۱ و بعض نویسندگان قرون بعد آن را یا کسارت^۲ نامیده‌اند. آریان‌گوید (کتاب ۳، فصل ۱۰، بند ۴) که آریستوبول نوشته اهل محلّ آن را اُز کسان^۳ نامند. ظنّ قوی این است که پارسی‌های قدیم این رود را وَخْشَرْت یا چیزی نزدیک به آن می‌نامیدند چنانکه جیحون را وَخْش می‌گفتند. م.). تأسیس دولت پارت به نظر بی‌دوام می‌آمد ولی شکستی که تیرداد به سلکوس کالّی نیکوس داد تردید را رفع و آتیّه دولت پارت را تأمین کرد. فی‌الواقع اگر وسعت دولت سلوکی را در این زمان و زیادی وسایل و بهترین اسلحه و ترتیبات سوق‌الجیشی و تعبیه‌الجیشی مقدونی‌ها را در نظر گرفته با پارت کوچک و کمی وسایل آن بسنجیم شایان حیرت است که چگونه پارتی‌ها با عده‌ای قلیل بر فلاثرهای سلکوس برتری یافته فاتح بیرون آمده‌اند. راست است که در تاریخ کراراً مشاهده شده است که مردمی قلیل‌العده با وسایلی بسیار محدود از جهت شجاعت بر انبوه لشکر دشمن غلبه یافته‌اند. ولی این نوع موارد نسبتاً نادر است و باید گفت که غلبه تیرداد بر سلکوس از این موارد به شمار می‌آید (دولت سلوکی در این زمان لااقل ۲۰ برابر دولت کوچک پارت بوده)^۴.

اما در باب قضایای بعد از این جنگ عقاید مختلف است. پُسیدونئوس گوید که سلکوس به سوریّه برگشته لشکر جدیدی جمع کرد و این دفعه نه فقط شکست خورد بل خودش هم اسیر گردید. بنابراین گمان می‌کنند که نوشته پُسیدونئوس به آنتیوخوس سی‌ده^۵ که در زمانی دیگر می‌زیسته و اسیر فرهاد دوّم اشکانی گردیده راجع است (۱۲۹ ق. م) و نویسنده مزبور این واقعه را به زمان تیرداد نسبت داده. بعضی هم مانند کلیتتون^۶ تصوّر کرده‌اند که شاید سلکوس کالّی نیکوس بعد از جمع‌آوری قشونی جدید باز به جنگ تیرداد رفته و این دفعه علاوه بر

1. Araxe

2. Iaxarte

3. Orxante

۴. راولین سن وسعت دولت سلوکی را در این زمان یک میلیون میل انگلیسی و وسعت دولت پارت را پنجاه هزار میل معین کرده (ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۵۰). میل انگلیسی معادل یک میل و شش عشر و اندی میل ایرانی مقادیر جدید یا همان قدر کیلومتر فرانسوی است.

5. Antiochus Sidet

6. Clinton

اینکه شکست خورده اسیر هم شده. به هر حال چه سلکوس اسیر شده و چه نشده باشد شکی نیست که فتح تیرداد نسبت به پادشاه سلوکی خیلی مهم بوده بلکه می توان گفت که دولت پارت از این زمان تأسیس شده و بانی این دولت در واقع امر تیرداد است. شاید خود پارتی ها هم همین معنی را در نظر داشتند که ابتدای سلطنت تیرداد یعنی سال ۲۴۷ ق. م را مبدأ تاریخ پارتی قرار داده اند زیرا اگرچه ارشک دولتی تأسیس کرده بود ولی تردیدی نبود که سلوکی ها در صدد تسخیر ثانوی پارت برخوانند آمد.

کارهای تیرداد در زمان صلح

چنین به نظر می آمد که سلکوس کالی نیکوس با یک شکست از اینکه پارت را از نو تسخیر کند مأیوس نگردید ولی اشکالاتی که برای او در سوریّه پیش آمد و برادرش آنتیوخوس هی پراکس علم مخالفت برضد او بیفراشت، باعث شد که از امور شرقی صرف نظر کند. بنابراین در مدت بیش از بیست سال آرامشی در پارت برقرار بود. تیرداد در این موقع دو نقشه می توانست داشته باشد: از منازعات داخلی دولت سلوکی استفاده کرده بر ممالک دیگر سلوکی ها بتازد و پارت را بزرگ کند یا به تحکیم مبانی دولت جوان پرداخته آن را نیرومند گرداند. این شاه عاقل نقشه دوم را ترجیح داده توجه خود را به امور داخلی مصروف داشت. توضیح آنکه قلاع زیادی در محل هایی که طبیعت هم آنها را محکم کرده بود بساخت و ساخلوهایی در قلاع نشانند. از کارهای او بنای شهری بود جدید که ژوستن گوید «دارا» نام داشت و در کوه زاپا اُرتِه نُن^۱ واقع بود. محلی را که تیرداد برای بنای دارا پایتخت خود انتخاب کرد به اعلی درجه با خیال او موافقت می کرد: این شهر را از هر طرف کوههایی که دارای شیب های تند بود در احاطه داشت. خود شهر در جلگه ای واقع بود که حاصل خیزیش را بسیار ستوده اند. رودهای کوچک و جویبارهای زیاد جلگه را آبیاری می کرد. خاک به درجه ای قوت داشت که شخم زدن آن تقریباً لازم نبود. جنگل های وسیع و زیاد هوا را خنک و آب و هوا را معتدل می داشت با صرف نظر از اینکه شکارگاههای عالی برای انواع تفریحات و ورزش ها آماده بود.

بعض نویسندگان دیگر رومی نام این شهر را داریوم^۲ ضبط کرده اند (مثلاً پلین، تاریخ طبیعی، کتاب ۶، بند ۱۶)^۳. هر دو اسم صحیح است. پلین یکصد و اندی سال قبل از ژوستن

1. Zapaortenon

2. Dareium

3. Pline H. N. VI. 16.

می‌زیسته و نوشته‌های هر دو نویسنده راجع به وقایع دو سه قرن قبل از زمان آنها است. پلین اسمی را ضبط کرده که به زبان پارسی قدیم که در زمان هخامنشی‌ها متداول بود نزدیک‌تر است و ژوستن نامی را که به زبان پهلوی است. متأسفانه نتوانسته‌اند محققاً محلّ دارا را معین کنند. ژوستن گوید در کوه زاپاُرتِه‌ن واقع است. پلین این محل را آپاُورتِن^۱ نوشته (در نسخه‌ای زاپاُورتِن) و شکی نیست که مقصود همان محلّ بوده. باوجود این محققاً معلوم نیست که نام چه کوهی را چنین ضبط کرده‌اند. ولی از نام آپاُورتِن ظنّ قوی این است که این کوه در آبیورْد کنونی واقع بوده؛ زیرا آبیورْد را باورْد هم می‌گفته‌اند و باورْد همان «پاُرت» «پاُورت» زمان قدیم است. پس دارا در گرگان بوده.

اما اینکه چرا با بودن هکاتم پی‌ئس (شهر صد دروازه) تیرداد شهر دارا را بنا کرد جواب سؤال معلوم است. شهر صد دروازه شهر یونانی بود و برای پایتخت دولت اشکانی مناسب نداشت چنانکه بعدها شاهان اشکانی شهر سلوکیّه را هم ترک کرده پایتخت خود را در تیسفون قرار دادند. از طرف دیگر موقع نظامی دارا به مراتب محکم‌تر از شهر صد دروازه بود و شکارگاه‌های خوب در اطراف آن بهتر با سلیقه‌های بزرگان پارتی که جنگ و شکار را دوست داشتند، موافقت می‌کرد.

اما نباید تصوّر کرد که با بنای دارا شهر صد دروازه بکلی از مقام پایتختی افتاد. بعد از تیرداد شهر مزبور باز مرکز حکمرانی پارت بالاخص به شمار می‌آمد و شاهان اشکانی، چنانکه بیاید همیشه قسمتی را از سال در آنجا می‌گذرانیدند. این نظر را نوشته‌های نویسندگان قدیم مانند پولی‌بیوس (کتاب ۱۰، فصل ۲۸، بند ۷) و پلین (تاریخ طبیعی، فصل ۶، بند ۱۵) و استرابون (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۱) تأیید می‌کند.

تیرداد در پیری درگذشت و سلطنت او از ۲۴۸ تا ۲۱۴ ق. م بود.

این اوّل شاهی بود از اشکانیان که مانند هخامنشی‌ها عنوان شاه بزرگ را اختیار کرد (گوت‌شمید، تاریخ ایران و همسایه‌های آن از اسکندر تا زوال دولت پارت، صفحه ۵۷، طبع ۱۸۸۸)^۲.

1. Apavortène

۲. چون اسم کتاب خیلی طولانی است، من بعد وقتی که به کتاب مزبور استناد خواهیم کرد خواهیم نوشت: تاریخ ایران الخ (الی آخر) صفحه فلان.

مبحث سوم. اشک سوم. اردوان اول

بعد از پدر به تخت نشست. در باب اسم او تردیدی هست زیرا ژوستن اسم اشک سوم را فری یا پت نوشته ولی در فهرست کتاب تروگ پومپه اردوان ذکر شده. نویسندگان جدید مانند راولین سن (ششمین دولت مشرق، صفحه ۵۴ - یوستی نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۲) و دیگران اشک سوم را اردوان می‌نامند. ولی گوت شمید عقیده دارد که نام شخصی او ارشک بوده و بدین جهت او را ارشک دوم دانسته (تاریخ ایران الخ - صفحه ۳۶). اردوان پس از اینکه به تخت نشست (۲۱۴ ق. م) خواست نام خود را با کارهای بزرگ بلند کند و از منازعه آنتیوخوس سوم پسر سلکوس کالی نیکوس با آخه‌لائوس و با یکی از ولات او استفاده کرده به ماد تاخت و راهی را که از گرگان به کوه‌های کردستان می‌رفت در تحت تسلط خویش درآورد. از کیفیات این جنگ خبری نیست و همین قدر معلوم است که اردوان همدان را گرفت (پولی بیوس، کتاب ۱۰، فصل ۲۷، بند ۱۳) ولی بهره‌مندی او نشان می‌دهد که قشونی نیرومند به مغرب ایران کشیده و سرداران ماهر داشته. به هرحال تصرف ماد، کلبه و بین‌النهرین قدیم را در تحت تهدید گذاشت. در این احوال آنتیوخوس سوم (کبیر) لشکری نیرومند جمع کرده به طرف مشرق روانه شد تا تمامی ایالات سابق دولت سلوکی را برگرداند. ژوستن گوید (کتاب ۴۱، بند ۵) که عده افراد قشون او یکصد هزار پیاده و بیست هزار سوار بود. او پس از اینکه از کوه‌های زاگرس گذشت به طرف همدان رفت و چون این شهر استحکاماتی نداشت و پارتی‌ها هم آنرا محکم نکرده بودند به آسانی این شهر را گرفت و چنانکه پولی بیوس گوید آنرا غارت کرد (همان کتاب و همانجا). در این اوان معبد اناهیتا در همدان نیز دچار خسارت و چپاول گردید و ذخایر آن معبد را به مقدار چهار هزار تالان تاراج کردند.^۱ آنتیوخوس پس از گرفتن همدان برخلاف انتظار اردوان به طرف مشرق ایران رفت. ولی عبور از جاهای کم آب و بعد بی آب لشکرکشی او را مشکل کرد. باوجود این او پافشرد. ولی پارتی‌ها چنانکه عادتشان بود در مقابل قشون نیرومند عقب نشسته چاه‌های قنات را کور کردند. پولی بیوس گوید (کتاب ۱۰، فصل ۲۸، بند ۵) که حتی بعض چاه‌ها را مسموم ساختند. آنتیوخوس حرکت خود را سریع‌تر کرده از این جاها گذشت و شهر صد دروازه را تصرف کرد. او منتظر بود که شاه اشکانی پس از این بهره‌مندی‌ها داخل مذاکره شده سرِ اطاعت پیش

آورد. ولی اردوان برای چنین کاری حاضر نشد و لشکر خود را به طرف گرگان کشید با این نیت که لشکر آنتیوخوس را از تکیه گاهش دورتر کند و در صورت لزوم از مردمان سکایی کمک بطلبد. در این احوال آنتیوخوس پس از دادن قدری استراحت به لشکر خودش مجبور گردید به گرگان برود و زمانی که از کوههای شرقی البرز می گذشت عبور لشکرش مشکل تر گردید؛ زیرا راه کوهستانی و رودهای زیادی که از کوه سرازیر می شد حرکت لشکر را مشکل می کرد بخصوص که سپاهیان در موقع فرود آمدن دچار مقاومت پارتی ها می شدند. با وجود این، آنتیوخوس با زحمات زیاد از کوهها گذشته وارد گرگان شد و بعض شهرهای آنرا گرفت. از اینجا رشته اطلاعات ما می گسلد؛ زیرا پولی بیوس نمی گوید وقایع بعد چه بوده، همین قدر معلوم است که اردوان و پارتی ها سر اطاعت پیش نیاوردند و این جنگ مدّتی به طول انجامید. بالاخره آنتیوخوس خسته شده با اردوان داخل مذاکره گردید. از نوشته های ژوستن معلوم است که اردوان در این جنگ لیاقت و مردانگی خود را نموده (کتاب ۴۱، بند ۵) و نیز چنین به نظر می آید که آنتیوخوس در ازای شناسایی استقلال پارت از اردوان خواسته که در مطیع کردن باختر به او کمک کند. ولی این معنی روشن نیست؛ زیرا عبارت ژوستن این است که اردوان به مصاحبت او (یعنی آنتیوخوس) پیوست^۱ و شاید مقصود او روابط دوستانه و آمیزش بعد از عقد صلح بوده. اما بستن عهد اتحاد هم با اردوان نباید بعید باشد؛ زیرا ممکن است که چون آنتیوخوس از عهده اردوان برنیامده خواسته است از نیروی او در جنگی که با باختری ها داشته، استفاده کند و بعد از اینکه کار باختر را ساخت و آنرا از نو جزء دولت سلوکی گردانید از دو طرف پارت را در فشار گذارند. کلیتاً این مسئله روشن نیست که اردوان در جنگ آنتیوخوس با اوتی دِموس^۲ پادشاه باختر کمکی به او کرده یا نه. اگر اوضاع و احوال آن زمان مشرق ایران را در نظر آریم ظنّ قوی این است که کمکی نکرده یا کم کرده؛ زیرا در نفع دولت جوان پارت نبود که آنتیوخوس قوی گردیده در پشت پارتی ها ایالتی قوی داشته باشد. به هر حال پارتی ها چه کمک کرده و چه نکرده باشند آنتیوخوس در باختر هم چندان بهره مندی نداشت و بالاخره داخل مذاکره با پادشاه باختر گردید. از نوشته های پولی بیوس در این باب چنین برمی آید (کتاب ۱۱، فصل ۳۴، بند ۹): اوتی دِموس از آنتیوخوس خواست آذوقه به قشون او بدهد و در ازای این کمک تمامی فیل های خود را به او داد. آنتیوخوس به

1. ad postrerum in societatem ejus adsumptus est.

2. Euthydemus

اوتی دِ موس اجازه داد که حکومت باختر را حفظ کند و عنوان پادشاهی او را شناخت. پس از آن، آنتیوخوس دختر خود را به دِ مِتریوس پسر اوتی دِ موس داد و بین دو مملکت عقد اتحاد تعرّضی و دفاعی بسته شد. این گذشت‌ها به پادشاه باختر از آن جهت شد که او به آنتیوخوس پیشنهاد کرد یک باختر قوی در مقابل حمله مردمان شمالی تشکیل کند؛ زیرا این مردمان همواره فشار می‌آوردند و اگر بهره‌مند می‌گشتند تمامی مملکت باختر در خطر می‌افتاد. این خبر برای تاریخ ایران هم اهمیت دارد. بین سیحون و جیحون مردمان سکایی و آریانی از دیر زمانی سکنی داشتند و از کتیبه‌های داریوش اول و نوشته‌های مورّخین اسکندر این مطلب روشن است. پس مردمان شمالی که به سرحدات باختر حمله می‌کردند مردمان آن طرف سیحون بوده‌اند و این اول دفعه‌ای است که در تاریخ به چنین واقعه‌ای برمی‌خوریم.

راست است که در زمان کوروش بزرگ جنگی بین ایرانی‌ها و ماساوت‌ها به گفته هرودوت (کتاب ۱، بند ۲۱۰-۲۱۲) روی داد؛ ولی بعد از آن دیگر خبری نیست و دیگر اینکه در زمان کوروش بزرگ مردمانی از شمال به سرحدات ایران حمله نمی‌کردند بل کوروش، چنانکه هرودوت گوید، می‌خواست جهانگیری‌های خود را به آن طرف رود سیحون ببرد. اما در این زمان چنانکه صریحاً از نوشته‌های پولی بیوس برمی‌آید، مردمان آن طرف سیحون فشار می‌آوردند و آنتیوخوس می‌خواست که باختر در مقابل آنها قوی باشد. آنتیوخوس در حوالی ۲۰۶ ق. م از مشرق ایران و باختر رفت و از این زمان اطلاعی از اینکه اردوان چه کرد نداریم. سکوت نویسندگان قدیم در باب کارهای دیگر اردوان باید از اینجا باشد که پارت پس از اینکه از طرف مغرب خیالش راحت شده به فکر همسایه شرقی‌اش یعنی باختر افتاده بخصوص که از این زمان تا چند سال دیگر باختر توسعه می‌یابد و قوی می‌گردد. وقایعی که در این سرحدات پارت یا در روابط این دو دولت جوان روی داده چون هردو از آسیای صغیر و سوریه دور بوده‌اند به نویسندگان عهد قدیم نرسیده و یا رسیده ولی از آنجا که همواره امور غربی توجه آنها را بیشتر جلب می‌کرده اهمیتی به آن نداده‌اند. این بی‌اطلاعی ما منحصر به اواخر سلطنت اردوان نیست. در زمان جانشین او هم اطلاعات ما بر وقایع پارت خیلی محدود است. به هر حال اردوان در حوالی ۱۹۶ ق. م درگذشت و سلطنت او از ۲۱۴ تا ۱۹۶ ق. م بود.

در باب آنتیوخوس سوّم باید به خاطر آوریم که بعد از حرکت از باختر به هند رفته

مناسبات دوستانه با یکی از اعقاب سان در اُکت که نامش یا کُلا^۱ بود ایجاد کرد. محل تلاقی دو پادشاه در کوفین^۲ که آنرا با کابل کنونی مطابقت می‌دهند بوده. بعد آنتیوخوس از راه رُحج و سیستان و کرمان به کنار خلیج پارس برگشته (پولی بیوس، کتاب ۱۰، بند ۳۴). یک سفر جنگی به گِرا (القَطیف کنونی) که در سر راه تجارت ادویه هند با مغرب بود و نیز به جزیره تی‌لُس^۳ (بحرین کنونی) کرد و دارای هدایا و غنایم زیاد گردید. تی‌لُس در این زمان به جزیره تجار مروارید معروف بود (پولی بیوس، کتاب ۱۳، بند ۹). بعد او به کنار رود اُوله‌اوس^۴ یعنی کرخه کنونی درآمده در اینجا شهری به اسم انطاکیه در جای اسکندریه‌ای که خراب کرده بودند ساخت (این شهر را بعدها خاراکس^۵ نامیدند).

مبحث چهارم. اشک چهارم. فری یاپث

این شاه بعد از پدر به تخت نشست و در مدت پانزده سال پارت را با آرامش اداره کرد. وقایع پارت در این زمان معلوم نیست؛ ولی از وضع باختر بی‌تردید می‌توان گفت که پارت چون از قوت باختر همسایه خود اندیشناک بوده و از پشت سر خود اطمینان نداشته به طرف مغرب توجهی نمی‌کرده و دولت باختر که نیز در صفحات شرقی باختر و هند گرفتاری‌هایی داشت روابط خوب را با پارت حفظ می‌کرد.

اگرچه وقایع باختر را در این زمان در تاریخ دولت سلوکی ذکر
اوضاع باختر
 کرده‌ایم باوجود این برای فهم وقایع ایران در اینجا شرح ذیل را به خاطر می‌آوریم: بعد از بیرون آمدن اسکندر از هند طولی نکشید که مردمان هندی علم طغیان بر ضد ولات مقدونی برافراشتند و آنها را کشتند. بعد پادشاهی بزرگ موسوم به سان در اُکت (چان دراگوپتا) با قشونی نیرومند تمامی هند را در نوردید و از تمام این ممالک وسیعه دولتی بزرگ تشکیل کرد.

استرابون عده سپاهیان او را ۴۰۰ هزار نوشته و پلوتارک ۶۰۰ هزار. سلکوس اول نیکاتور با قشونی قوی به هند رفت ولی به زودی دریافت که با چنین پادشاهی درافتادن خطرناک است. در نتیجه با او عقد صلح بسته از مستملکاتش در هند صرف نظر کرد و اینکه

1. Iakola

2. Cophène

3. Teylos

4. Euléus

5. Charax

سهل است ولایات این طرف رود سند را با رُخج و زرننگ (سیستان) و قسمتی از پاراپامیزاد (شمال افغانستان کنونی) و بلوچستان به او واگذارند. بعد در ازای این معاهده پانصد فیل از سان دراکت گرفت و در جنگ ایپسوس (۳۰۱) بر دشمنانش فائق آمد.

معلوم است که فتوحات سان دراکت در هند و رضایت سلکوس نیکاتور با آن همه گذشت‌ها، یونانی‌های باختر را خوش نیامد؛ زیرا مقدونی‌ها از زمان اسکندر در شهرهایی که او در پنجاب بنا کرده بود برقرار شده بودند و بازگشت این شهرها به پادشاه هند سلطه مقدونی و یونانی را برانداخته یونانیت را در مشرق عقب نشانده. بنابراین یونانی‌های باختر که دولتی تشکیل کرده بودند بیم آن داشتند که مردمان شرقی یونانیت را از باختر هم براندازند و از این جهت، وقتی که آنتیوخوس سوم بعد از عقد صلح با باختر به طرف هند راند یونانی‌ها امیدوار گشتند که به واسطه فتوحات او یونانیت از نو در هند قوت خواهد یافت. ولی طولی نکشید که اوتی دموس مایوس گردید زیرا آنتیوخوس ترجیح داد با سوفازگزنوس^۱ پادشاه هند از در صلح درآید. حتی بعضی تصور می‌کنند که آنتیوخوس دورتر رفته بعض محل‌ها را هم به او واگذار و سرحدات هند به رود باختر نزدیک تر گردید ولی در عوض چند فیل از پادشاه گرفت. این پادشاه هند پسر آسکا و نوۀ سان دراکت بود. پس از این وقایع طولی نکشید که اوتی دموس از طرف سرحدات جنوبی‌اش با هند داخل جنگ گردید و قشون پسرش دمتریوس را به کار برد. بعد دولت باختر در اواخر سلطنت اوتی دموس و سلطنت خود دمتریوس بسط یافت و حتی دمتریوس از سند گذشته پنجاب را گرفت چنانکه ژوستن او را پادشاه هندی‌ها می‌خواند (کتاب ۴۱، بند ۴). بنابراین می‌توان گفت که بین ۲۰۶ و ۱۸۵ ق.م زمان اوج دولت باختر بود و دولت کوچکی به دولتی بزرگ تبدیل یافت زیرا از سکه‌های اوتی دموس معلوم است که مملکت او شامل سغد و باختر و مرو و کوه‌های پاراپامیز (افغانستان شمالی) و زرننگ و رُخج (سیستان و قندهار) بوده. معلوم است که در این احوال دولت جوان پارت از اوضاع دولت باختر اندیشناک گردید و صلاح خود را در این دید که گرفتاری‌هایی برای خود تدارک نکند. به همین جهت است که می‌بینیم بعد از عقد صلح با آنتیوخوس اردوان و فری پاپت حرکتی نمی‌کنند و ربع قرن به آرامش می‌گذرد.

فری پاپت ۱۵ سال سلطنت کرده درگذشت. سلطنت او از ۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م بود.

مبحث پنجم. اشک پنجم - فرهاد اول

فرهاد اول بعد از پدر به تخت نشست و پارت در زمان او به حرکت آمد. توضیح آنکه فرهاد اسلحه خود را به طرف مردم مارد متوجه داشت. در باب این مردم کراراً در کتاب دوم و سوم این تألیف صحبت داشته‌ایم و در جای خود گفته شده که بعضی محققین این مردم را از بومی‌های این صفحه قبل از آمدن آریان‌های ایرانی به ایران می‌دانند محلّ سکناى اینها چنین به نظر می‌آید که بین کادوسیان و تیپوری‌ها بوده. یعنی از رود آمل یا آراز به طرف مغرب مثلاً تنکابن کنونی. این مردم قومی بودند فقیر ولی خیلی جنگی. ژوستن گوید فرهاد جنگ را به مملکت قومی نیرومند و شجاع برد (کتاب ۴۱، بند ۵). آریان نوشته که ماردها مردمی بودند بی‌بضاعت ولی در کشیدن بار فقر و قحطی شجاع (قشون‌کشی‌های اسکندر - کتاب سوم). استرابون نام این مردم را مارد و آمارد نوشته. از اینجا بعضی تصوّر می‌کنند که نام آمل از اسم این مردم آمده (آمارد - آمالد - آملد - آمل). جنگ فرهاد با ماردها چندین سال به درازا کشید. از اینجا معلوم است که جنگ با این مردم سخت بوده. از طرف دیگر دیده می‌شود که سلوکی‌ها در این جنگ هیچ دخالت نمی‌کنند و حال آنکه اسماً این صفحه یکی از ایالات تابعه آنها است. از اینجا چند نکته را می‌توان استنباط کرد. اولاً حکومت سلوکی‌ها در این زمان رو به ضعف گذارده بود و ماردها مردمی نبودند که به آسانی در تحت تابعیت بمانند. بنابراین اعتنا به سلوکی‌ها نداشتند. حتی ظنّ قوی این است که پس از اسکندر مستقل شده بودند. ثانیاً چنانکه می‌دانیم آنتیوخوس سوم پدر سلکوس چهارم فیلوپاتر که معاصر فرهاد بود شکستی سخت از رومی‌ها خورده غرامتی سنگین به آنها پرداخته بود. بنابراین پسرش نمی‌خواست خود را در مشرق دچار گرفتاری جدیدی کند. از همه این ملاحظات گذشته، ماردها مردمی بودند فقیر و بی‌بضاعت که معاش آنها از راهزنی تأمین می‌شد و با این حال از گم کردن این ولایت ضرری به خزانه سلوکی وارد نمی‌آمد.

پس از تسخیر صفحه ماردها نظر فرهاد به طرف ری متوجّه گشت. در باب ری کراراً بالاتر گفته شده است که صفحه ای بود بین در بند دریای گرگان (دروازه بحر خزر) و ماد؛ ولی جزء ماد بزرگ به شمار می‌آمد. داریوش در کتیبه بیستون شهر ری را رَگ نامیده، در آوستا هم نام آن چنین است و نویسندگان قدیم نام آن را راگس ضبط کرده. صفحه ری را که جزء ماد بزرگ

بود مادراگیان^۱ نامیده‌اند. نویسندگان این‌ها هستند: ایزیدور خاراکیسی (پارت، بند ۷)، استرابون (کتاب ۱۱، فصل ۱۳، بند ۷)، دیودور سیسیلی (کتاب ۱۹، بند ۴۴) و بطلمیوس (جغرافیا، فصل ۶، بند ۲).

در کتاب اول گفته شد که بعضی به سه ماد قائلند: ۱. ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد. ۲. ماد کوچک یا آذربایجان. ۳. ماد رازی یا مملکت ری؛ ولی بیشتر ماد رازی را جزء ماد بزرگ به شمار می‌آوردند چنانکه ری تا این اواخر جزء عراق عجم به شمار می‌آمد. بالاخره در باب ری باید گفت که در تورات هم اسم آن ذکر شده (راولین سن، ششمین دولت مشرق، صفحه ۶۵). مملکت ری صفحه‌ای است حاصل خیز و از کوه البرز چشمه‌ها و رودهای کوچک به این جلگه سرازیر می‌شود. بعض جاهاى این صفحه بخصوص اطراف و نزدیکی‌های خود ری از حیث قوت خاکش معروف بود و اکنون هم شهرت دارد. پهنای این مملکت کم است زیرا بین کوه‌ها و کویر واقع است. ولی طولش از دربند دریای گرگان تا حوالی قزوین تقریباً ۲۴۰ کیلومتر یا چهل فرسنگ است. محل شهر ری را در خرابه‌های قلعه ایرج کنونی و اطراف آن می‌دانند که تقریباً در شش فرسنگی دربند دریای گرگان واقع است. یگانه راهی که از پارت به طرف ماد می‌رفت از این صفحه می‌گذشت چنانکه امروز هم در مسافرت از خراسان به طرف قزوین و زنجان و عراق و دورتر باید از این صفحه گذشت. این راه از دربند دریای گرگان به طرف جنوب شرقی امتداد می‌یابد. چون عرض صفحه‌ای که بین کوه‌های البرز و کویر است در بعض جاها به قدری باریک است که به سه فرنگ هم نمی‌رسد و چون از البرز دو رشته کوه جدا شده به طرف کویر می‌رود این کوه‌ها در دوجا سدّی تشکیل کرده راه را می‌بندند، ولی راه بکلی بسته نمی‌شود زیرا در دوجا گردنه باریکی برای عبور باز می‌ماند. مهم‌ترین این دو دربند دربند دریای گرگان است که مورّخین و نویسندگان عهد قدیم آن را دروازه کسپین نامیده‌اند و اکنون آن را بعضی با سردره‌خوار مطابقت می‌دهند. این دربند اهمیت نظامی برای قشون‌کشی دارد و می‌توان گفت که برای قشون مهاجم از طرف مغرب به مشرق یا از سمت مشرق به مغرب کلید فتح صفحاتی است که در مشرق یا مغرب دربند واقع شده. بعد از شرحی که گفته شد زیادی است بگوییم که این دربند برای پارت که می‌خواست مملکت خود را توسعه دهد و در فکر باقی ایران بود چقدر اهمیت داشت و چرا فرهاد پس از مطیع کردن

ماردها فوراً متوجه این دربند شد. علاوه بر اینکه هرکس این دربند را داشت بر راهی که از ری می‌گذشت تسلط می‌یافت. خود شهر ری که در نزدیکی آن واقع بود و استحکامات طبیعی نداشت نازدست فاتحی می‌گشت که این دربند را تصرف کرده بود. ما اطلاع نداریم که فتوحات فرهاد در ری تا کجا امتداد یافته؛ ولی تردیدی نیست که با گرفتن دربند دریای گرگان قسمت شرقی مملکت ری در تحت استیلای او درآمده. فرهاد بعد از این کار قسمتی را از ماردهای رشید از جاهایشان حرکت داده به حفاظت این دربند و این راه گماشت. اما اینکه در کدام محل این مردم را نشانده از نوشته‌های ایزیدور خاراکس چنین برمی‌آید که این محل را خاراکس می‌نامیدند (کتاب پارت، بند ۷)، ولی باید در نظر داشت که این خاراکس غیر از خاراکس خوزستان است. این خاراکس را خاراکس مادی می‌نامیدند و خاراکس خوزستان را در دهنه دجله خاراکس سپاسی نی^۱. در باب محل کنونی خاراکس مادی عقاید مختلف است و بعضی آن را با ایوانکی کنونی مطابقت می‌دهند (راولین سن). برخی گویند که در کوههای البرز مثلاً شهرستانک کنونی واقع بوده (گویینو)، ولی اگر مقصود فرهاد را در نظر گیریم باید گفت که ایوانکی بیشتر با مقصود او موافقت داشته و مناسب تر است که محل خاراکس مادی را این نقطه بدانیم. در اینجا بی‌مناسبت نیست بیفزاییم که بعض نویسندگان^۲ جدید از اسم خاراکس در اشتباه افتاده تصوّر کرده‌اند که فرهاد فتوحات خود را تا خوزستان امتداد داده ولی معلوم است که این نظر فقط از اشتباه ناشی گشته. برای فرهاد در این زمان ممکن نبود تا خوزستان قشون بکشد؛ زیرا برای تسخیر آن مملکت می‌بایست ماد بزرگ یا پارس را داشته باشد و چنین تصوّری در این زمان خیلی بعید به نظر می‌آید: شاه پارت جوان هنوز چنین قوّتی نیافته بود که این قدر از مملکت خود دور شود.

بعد از این کارها طولی نکشید که فرهاد درگذشت (۱۷۴ ق. م) ولی قبل از مرگش جانشین خود را معین کرد. در این باب باید گفت که او چند پسر داشت ولی چون نمی‌خواست مقدّرات پارت را به دست شخصی جوان و بی‌تجربه بسپارد ترجیح داد برادر خود را بر تخت بنشاند و با این مقصود مهرداد را برای سلطنت انتخاب کرد و حال آنکه موافق عادات پارتی بعد از شاهی پسر ارشد او به تخت می‌نشست. ژوستن این اقدام فرهاد را ستوده چنانکه گوید (کتاب ۴۱، بند ۵): «او پسران خود را از تخت دور کرده برادر خود مهرداد را که جنگی و دلاور بود

1. Charax Spasini

2. Lindsay. History of the Parthians. P. 7.

به پسران خود ترجیح داد. زیرا او پنداشت که وظیفه‌اش نسبت به پسرش پایین‌تر از وظیفه‌ای است که نسبت به سلطنت دارد. او منافع وطنش را برتر از منافع پسرانش دانست.»

گویند که فرهاد علاوه بر ملاحظات سیاسی برادرش را خیلی دوست می‌داشت و به همین جهت بر سگه‌های او عبارت «محب برادر» (فیلادلفوس)^۱ خوانده می‌شود.^۲ این تصمیم فرهاد که بعد از خود شخصی را مانند مهرداد به جانشینی خود انتخاب کرده واقعاً مورد ستایش است و وقایع بعد نشان داد که او نظری صائب داشته و به خطا نرفته؛ زیرا دولت پارت شاهان عاقل و دلیر لازم داشت تا ریشه بدواند و مبانی‌اش مستحکم گردد و با پادشاهان جوان و بی‌تجربه یا ترسو درست عکس این وضع پیش می‌آمد بخصوص اگر در نظر گیریم که دو دولت بزرگ از پس و پیش در کمین پارت بودند و هر زمان که موقع را مناسب می‌دیدند ممکن بود با هم اتحاد کرده از دو طرف به پارت بتازند: یکی دولت سلوکی و دیگری باختر که در این زمان دولتی بزرگ شده بود. جهت هم معلوم است دولت سلوکی خوب می‌دانست که اگر پارت قوت گیرد تمام ایران را از سلوکی‌ها باز خواهد ستاند. اما باختر که دولتش یونانی بود قوت یونانیت را همواره در نظر داشت و نمی‌خواست در ایران هم مانند هند نفوذ یونانیان را از بیخ و بن برافکنند و دیگر خوب می‌دانست که باختر جزء ایران بود و اگر پارت قوت یابد نخواهد گذاشت در جوارش باختر مستقلی وجود داشته باشد. مدت سلطنت فرهاد اول از ۱۸۱ تا ۱۷۴ ق. م بود.

مبحث ششم. اشک ششم - مهرداد اول

سلطنت مهرداد اول در تاریخ ایران یکی از سلطنت‌هایی است که نتایجی مهم بخشید. قبل از مهرداد، پارت دولت کوچکی بود که از ولایت ماردها و ری تا هریود امتداد می‌یافت و دو دولت قوی را از پیش و پس داشت. این دولت در واقع امر در اقصی کنار دولت سلوکی از طرف مشرق به وجود آمده بود و می‌بایست موافق وضع جغرافیایی خود در گمنامی امرار حیات کند، تا طعمه یک همسایه قوی گردد. ولی برخلاف انتظار مهرداد در مدت سلطنت ۳۷ ساله خود پارت کوچک را مبدل به دولتی کرد که بعدها رقیب و همسر دولت جهانی روم گردید و جریان تاریخ را در آسیای غربی تغییر داد. باید دید که جهات این واقعه مهم چه بوده و بنابراین مقتضی است قبل از ذکر وقایع شمه‌ای از اوضاع آسیای آن روز بگوییم.

1. Philadelphus

2. Lindsay. History of Parthians. p. 136.

دولت سلوکی

بعد از فوت سلکوس چهارم، آنتیوخوس چهارم اپی فان به تخت نشست و جلوس او به تخت سلوکی یکسال قبل از جلوس مهرداد به تخت اشکانی بود (۱۷۵ ق. م). در ابتدای سلطنت تمامی حواس او به طرف مصر متوجه گشت؛ زیرا بطلمیوس پنجم سل سوریه را به سان جهیز زنش کلئوپاترا، دختر آنتیوخوس سوم مطالبه می کرد. این وضع بالاخره به جنگ انجامید و بعد از دو سال فلسطین هم بر آنتیوخوس باغی شده علم مخالفت برافراشت. جنگ با مصری ها چهار سال طول کشیده در سال ۱۶۸ ق. م. خاتمه یافت ولی فایده ای برای دولت سلوکی نبخشید؛ زیرا رومی ها دخالت کرده تمامی فتوحات آنتیوخوس را عقیم گذاردند یعنی او مجبور گردید ولایات مسخره را رد کند بعد جنگ با یهودی ها به طول انجامید؛ زیرا آنتیوخوس نه فقط معبد یهود را غارت کرد بل خواست مذهب این ملت را هم از میان ببرد و فلسطین را یونانی کند. از این جهت یهودی ها پا فشردند و در دور قائدین خود جمع شده به قدری برای حفظ مذهب و ملیت خود کوشیدند که بالاخره بهره مند شدند استقلال و وطنشان را تأمین کنند. ولی باید دانست که این جنگ ها محدود به سلطنت آنتیوخوس اپی خان نبود بل در زمان جانشینان او هم در مدت پنجاه سال منازعه و زد و خورد یهودی ها با سلوکی ها دوام داشت و اهالی فلسطین از هر حادثه سوئی که برای سلوکی ها روی داد استفاده کرده به مقصود خود رسیدند. آنتیوخوس در ارمنستان، در مقابل آرتاکسیاس، بهره مندی داشت ولی اینجا هم از حیث شقاوت و عدم تساهل و تسامح در امور مذهبی آرامنه و پادشاه آنها را دشمنان خونین خود گردانید. بعد او کاری کرد که در زمان اسکندر و جانشینانش روی نداده بود؛ یعنی طمع به ذخایر معابد ملل تابعه اش ورزید و خواست از این راه اندوخته ای تحصیل کند. با این مقصود با قشونی حرکت کرده به خوزستان یا الی مایس^۱ این زمان رفت. ولی اهالی جمع شده سخت پافشردند و آنتیوخوس با شرمساری به طرف محلّ تابه^۲ رفت و در آنجا مریض گشته در ۱۶۴ ق. م درگذشت (پولی بیوس کتاب ۳۱، بند ۱۱).

آپ بیان گوید که مقصود خود را اجرا و معابد را غارت کرد، ولی پولی بیوس این خبر را تأیید نمی کند و روایت او صحیح تر به نظر می آید. به هر حال مرگ او را اهالی از اثر خشم آسمان نسبت به او دانستند (پولی بیوس، همان کتاب). معلوم است که این وقایع رشته های اتصال

ایالات را به دولت سلوکی گسیخت (آنتیوخوس سوم هم چنانکه گذشت، معبد همدان را غارت کرد).

بعد از آنتیوخوس اوضاع دولت سلوکی بهتر نشد: تخت نصیب آنتیوخوس پنجم اِوِپاتر که به قول آپ پیان ۹ ساله و به روایت دیگر ۱۲ ساله بود گردید. نایب السّلطنه که لیزياس^۱ نام داشت و حکومت را به دست گرفته بود، مجبور گردید با یهودی ها جنگ کند زیرا آنها بعد از فوت آنتیوخوس چهارم قوّت قلب یافته بودند. ولی طولی نکشید که برای لیزياس رقیبی پدید آمد. توضیح آنکه فیلیپ نامی را آنتیوخوس چهارم قبل از مرگش قیّم پسرش قرار داده بود. او قسمتی را از قشون به طرف خود جلب کرده بر لیزياس قیام کرد و بدین ترتیب جنگ خانگی شروع شد. این جنگ بالاخره به شکست و مرگ فیلیپ خاتمه یافت. ولی پس از آنهم دولت سلوکی قرین آرامش نگردید؛ زیرا پسر سلکوس چهارم که در روم مانند گروگان اقامت داشت دعوی سلطنت کرده از روم مخفیانه از راه دریای مغرب به سوریه رهسپار شد و موفق گردید که برای چند ماه بر تخت سلوکی نشیند.

شرحی که از اوضاع دولت سلوکی گفته شد روشن می‌رساند که این دولت گرفتار کشمکش‌های داخلی یا جنگ با همسایگان غربی خود یعنی مصری‌ها و رومی‌ها و ملل تابعه نزدیک خود بوده و مجالی نمی‌یافته که به فکر ایالات دوردست خود باشد. اکنون مقتضی است نظری هم به باختر بیفکنیم.

بالاتر گفته شد که دولت باختر را در ۲۵۶ ق.م دیودوت اوّل

دولت باختر

تأسیس کرد و بعد از او دیودوت دوّم به تخت نشست. در زمان

اوتی دموس جانشین دیودوت دوّم، آنتیوخوس سوم سلوکی به باختر قشون کشید و پس از فتحی اوتی دموس را به پادشاهی ابقا کرد تا جلو مردمان شمالی را که به باختر هجوم می‌آوردند بگیرد. در زمان این پادشاه و پسرش دِمتریوس باختر از طرف جنوب پاراپامیز و مغرب و شمال توسعه یافت و دولتی بزرگ گردید چنانکه از سغد تا رُخج و از هریرود تا دهنه رود سند و پنجاب هند عرض و طول این مملکت بود.

ولی وسعت مملکت باختر دوام نیافت؛ زیرا در زمان دِمتریوس، اُوکراتید نامی در باختر بالاخص قوّت یافت و دِمتریوس در جنوب و مغرب کوه‌های پاراپامیز. ولی بعد از چندی

اُوکراتید به خیال تصرف رُخج و زرنگ (سیستان) و پنجاب هند افتاد و کارهای باختر و صفحات شمالی آنرا رها کرده تمامی حواس خود را به تسخیر این ممالک مصروف داشت. بعد با دِمتریوس که پنجاب هند را داشت در جنگ شد و او را شکست داده پنجاب هند را به مملکت خود ضمیمه کرد. وقتی که او از این سفر جنگی برمیگشت چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۴۱، بند ۶) پسرش که در اداره کردن مملکت شریک اُوکراتید بود پدرش را در راه کشت (۱۴۷ ق.م) و بی اینکه پدرکشی خود را پنهان دارد چرخ‌های ازابه‌اش را با خون پدر رنگین کرد؛ مثل اینکه دشمنی را کشته باشد و حتی جسد پدر را دفن نکرد. معلوم است که تقسیم دولت باختر به دو قسمت و جنگ‌های خانگی در دولت یونانی و باختری مبنای این دولت را سست کرد و از طرف دیگر مردمان شمالی که سغد را گرفته همواره به باختر هجوم می‌آوردند از موقع استفاده کرده باختر را در فشار گذاردند. حتی ظن قوی این است که این مردمان سکایی بعضی ولایات شمالی یونانی و باختری را در آن طرف جیحون در تصرف خود داشتند (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۸، بند ۲). این بود احوال باختر در زمان اُوکراتید که به قول ژوستن (کتاب ۴۱، بند ۶) معاصر مهرداد اول پارت بود و حتی هر دو موافق نوشته مورخ مزبور در یک وقت به تخت باختر و پارت نشسته بودند. کلیتاً راجع به باختر باید گفت موافق آنچه از وقایع این دولت برمی‌آید اینجا از ابتدا مرکزیتی چنانکه در پارت وجود داشت دیده نمی‌شود و از سکه‌های باختری معلوم است که شاهزادگانی نیز حکومت می‌کردند و سکه به نام خود می‌زدند، مثلاً در زمان دیودوت دوم اسم دو پادشاه دیگر را می‌یابیم؛ یکی آنتی‌ماخوس^۱ است و دیگری آگاتوکل^۲. اینها در ابتدا دست‌نشانده ولی بعد مستقل بوده‌اند. چنین بود احوال باختر در زمان مهرداد اول. اکنون باید دید که این شاه چگونه از اوضاع همسایگان خود یعنی دولت سلوکی و یونانی و باختری استفاده کرده.

از شرحی که راجع به احوال دولت سلوکی و باختر گفته شد معلوم **حمله به باختر** است که در سلطنت مهرداد اول موقع برای توسعه پارت از طرف مغرب و مشرق مناسب بود. مهرداد چنانکه وقایع می‌نماید از این موقع استفاده کرد و بدواً توجه خود را به طرف صفحات مردها و ری متوجه داشته بود پیروی نکرد و نظر خود را به مشرق افکند. باید از اینجا باشد که او چون نقشه‌های پر عرض و طول در طرف مغرب داشته

خواسته است اوّل از پشت سر خود مطمئن باشد. به هر حال محقق است در زمانی که او کراتید مشغول تسخیر پنجاب هند بود و به دست پسرش نابود می شد مهرداد به باختر تاخته این مملکت را به پارت ضمیمه کرد. استرابون گوید که دو ایالت را ضمیمه کرد. اوّلی را نویسنده مزبور توریثو^۱ و دوّمی را آسپیونوس^۲ می نامد (کتاب ۱۱، فصل ۱۱، بند ۲). ولی محققاً معلوم نیست که این دو ایالت در کجا واقع بوده. حدس می زنند که مقصود از توریثو توران است و از آسپیونوس مردمی که بالاتر ذکرش گذشت و موسوم به آسپاسیاک بودند. در همانجا گفته شد که مساکن این مردم بین جیحون و سیحون بود. بعید نیست که این حدس صحیح باشد؛ زیرا معلوم است که مردمان شمالی را که در زمان ساسانیان به ایران حمله می کردند ایرانی ها تورانی می نامیدند و شاید در این زمان هم به مردمان سکایی و غیره که از طرف سغد یا ماوراء سیحون به باختر حمله می کردند همین اسم را می داده اند ولی از جهت اجمال مدارک چیزی که محقق باشد در این باب نمی توان گفت.

تسخیر ماد بزرگ
پس از تصرف باختر مهرداد سالی چند تأمل کرد تا آنکه بر تخت سلوکی آنتیوخوس پنجم (اوپاثر یعنی بچه ای ۹ ساله یا ۱۴ ساله نشست و در سر نیابت سلطنت جنگ خانگی بین لیزياس و فیلیپ درگرفت. در این موقع شاه پارت از وقایع استفاده کرده به ماد بزرگ تاخت. ماد در این زمان اسماً جزء دولت سلوکی به شمار می آمد ولی در معنی مستقل بود. بنابراین مادی ها سخت مقاومت کردند و در ابتدای جنگ هریک از طرفین مزایایی داشتند چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۴۱، بند ۶): «پس از بهره مندی هایی که از طرفی به طرف دیگر سیر می کرد بالاخره پارتی ها فائق آمدند. پس از آن ماد بزرگ جزء دولت پارت گردید و مهرداد (باکاسیس)^۳ نامی را در اینجا به حکمرانی گماشت». معلوم نیست که باکاسیس والی این مملکت بزرگ شده یا مهرداد او را به سمت پادشاه دست نشانده شناخته. از بیان ژوستن (همانجا) ظاهراً چنین برمی آید که باکاسیس را مهرداد به ایالت برگماشته است.

فرو نشاندن
شورش گرگان
در این اوان شورش در گرگان روی داد و مهرداد قبل از اینکه قشون کشی خود را به سایر ممالک ایران به انجام برساند مجبور گردید به پارت برگشته حواس خود را به گرگان معطوف دارد.

1. Turiûa

2. Aspionus

3. Bacassis

جهت شورش گرگان معلوم نیست. بعضی مانند راولین سن تصور کرده‌اند که گرگانی‌ها در زمان شاهان هخامنشی امتیازاتی داشته‌اند و چون در زمان پارتی‌ها فاقد این امتیازات شده بودند ناراضی بودند و در این زمان خواسته‌اند استقلالی به دست آرند. معلوم نیست که این امتیازات چه بوده و تا چه اندازه این تصور موافق حقیقت است؛ زیرا صراحتی در باب امتیازات گرگانی‌ها و خودمختاری آنها در دوره هخامنشی در نوشته‌های نویسندگان قدیم مانند هرودوت و کزنفون و غیره دیده نمی‌شود و نیز نمی‌دانیم پارتی‌ها چگونه با آنها رفتار می‌کردند. بنابراین به حقیقت نزدیک‌تر این است که مادی‌ها گرگانی‌ها را به کمک طلبیده‌اند و چون، چنانکه از کتاب ۳۶ ژوستن بند ۱ دیده می‌شود، رفتار پارتی‌ها با مردمان تابع در این زمان سخت بوده اینها هم قیام کرده‌اند. به هر حال آنچه از تاریخ مسلم است مهرداد با شتاب خود را به گرگان رسانیده شورش را برطرف کرد.

تسخیر خوزستان بعد از تسخیر مصاد بزرگ و فرونشاندن شورش گرگان، مهرداد متوجه خوزستان، مملکت همجوار ماد گردید. اسم این مملکت را نویسندگان این زمان الی‌مایس و نام اهالی آن را الی‌میان^۱ می‌نویسند و معلوم است که لفظ اولی از عیلام و دومی از عیلامیان است. این همان مملکت است که داریوش اول آن را در کتیبه‌های بیستون و نقش رستم و تخت جمشید خووج می‌نامد و نویسندگان عهد قدیم مانند دیودور و کنت‌کورث و آریان و غیره اسم آن را از نام شهر شوش (سوز)^۲ سوزیان^۳ نوشته‌اند. از نوشته‌های ژوستن روشن دیده می‌شود که خوزستان در این زمان پادشاهی داشته؛ زیرا او گوید که مهرداد با پادشاه الی‌میان جنگ کرده او را شکست داد و این مملکت را به دولت خود افزود (کتاب ۴۱، بند ۶). اما اینکه این پادشاه دست‌نشانده سلوکی‌ها بوده یا استقلال داشته در روایت ژوستن صراحتی نیست. چیزی که محقق می‌باشد این است که مهرداد بعد از غلبه بر خوزستان یک نفر را از دودمان اشکانی موسوم به کامناسکیر^۴ در اینجا پادشاه کرده و سکه‌های این شخص از ۸۱-۸۲ ق.م به دست آمده.

تسخیر پارس و بابل پس از آن مهرداد به پارس درآمده آن را تسخیر کرد و از طرف دیگر مملکت بابل را به اطاعت درآورد. بنابراین در زمان مهرداد دولت پارت تقریباً از هند و کوشان یا هندوکه که تا بابل امتداد یافت. در تسخیر پارس موافق

1. Elyméens

2. Suse

3. Susiane

4. Camnascires

نوشته ژوستن (کتاب ۴۱، بند ۶) دیده نمی‌شود که جنگی شده باشد باید حدس زد که پارس بی‌جنگ مطیع گشته و پادشاهی دست‌نشانده اگر بوده ابقا شده و اگر نبوده مهرداد معین کرده. این نظر را سلسله پادشاهان دست‌نشانده پارس یا آذربانان که ذکرشان پایین‌تر خواهد آمد تأیید می‌کند و در آنجا دلایل این نظر روشن خواهد بود.

در باب تاریخ این فتوحات نمی‌توان محققاً چیزی گفت ولی نظر به وقایع می‌توان حدس زد که جنگ‌های مهرداد برای به دست آوردن ماد و خوزستان و پارس و بابل بین ۱۶۴ و ۱۴۰ ق.م روی داده؛ زیرا سنه اول مصادف با مرگ آنتیوخوس چهارم اپی‌فان و ابتدای اوضاع درهم و برهم دولت سلوکی است. سال دوم ابتدای جنگی است که برای مهرداد با سلوکی‌ها پیش آمده. بعضی تصوّر می‌کنند که تسخیر بابل خیلی بعد از تسخیر پارس روی داده. به هر حال تاریخ تسخیر بابل نباید از ۱۵۰ ق.م تجاوز کرده باشد؛ زیرا در این وقت مقام مهرداد در ایران به قدری محکم بود که می‌توانست از نو به طرف باختر متوجّه گردد.

بالا‌تر گفته شد که پسر اُکراتید هلی‌اُکل^۱ که شریک پدرش در **جنگ دوم با باختر** اداره کردن دولت باختر بود پدرش را کشت. بعضی تصوّر کرده‌اند که جهت پدرکشی از عدم رضایت او و یونانی‌ها از سستی اُکراتید نسبت به پارتی‌ها و واگذار کردن چند ایالت به دولت پارت بوده.

از کلمات ژوستن (کتاب ۴۱، بند ۶) این ظنّ تأیید می‌شود زیرا مورّخ مزبور گوید که هلی‌اُکل پدرش را علانیه کشت و چرخ‌های ازابه‌اش را به خون او رنگین کرده جسدش را از دفن محروم ساخت.

چنین عملی که شاید در تاریخ از حیث وحشی‌گری و سبّیت نظیر ندارد ممکن نبود روی دهد مگر اینکه یونانی‌های باختر اُکراتید را دشمن خود و مملکت دانسته باشند. به هر حال پس از اینکه هلی‌اُکل به تخت نشسته و کلیّه اقتدارات را به دست گرفت خواست ایالات از دست رفته دولت باختر را برگرداند. از طرف دیگر مهرداد که بعد از صلح با اُکراتید دوست او به شمار می‌رفت از این پدرکشی کینه هلی‌اُکل را سخت در دل گرفت با لشکری نیرومند به قصد او بیرون رفته به آسانی او را شکست داد و قسمتی بزرگ از مملکت باختر را صاحب شد (ژوستن، کتاب ۴۱، بند ۶). دیودور گوید که مهرداد به این بهره‌مندی اکتفا نکرده به طرف

مشرق راند و به هند درآمده تا رود هیداسپ (جلم کنونی که در پنجاب است) راند (قطعه‌ای از کتاب ۳۳)^۱ ولی نظر به اینکه، سگه‌هایی از شاهان پارت در هند نیافته‌اند و نیز از این لحاظ که دولت یونانی و باختری تا ۱۲۶ ق.م در کابل و حوالی آن وجود داشت نویسندگان جدید تصوّر می‌کنند که اگر هم مهرداد تا هند رانده ممالکی را در هند تسخیر نکرده و سرحدّ دولت پارت را کوههایی قرار داده که از طرف مغرب وادی سند را محدود می‌سازد. از چنین حدسی اگر هم صحیح باشد باز به این نتیجه می‌رسیم که تمامی مملکت باختر و پاراپامیزاد (شمال افغانستان) و رُخج و سیستان در این زمان جزء دولت پارت گردیده.

بزرگ شدن پارت موضوعی نبود که دولت سلوکی با بی‌قیدی آن را جنگ‌باد دولت سلوکی تلقی کند؛ ولی تا وقتی که امور داخلی این دولت مختل بود خواهی نخواهی می‌بایست ناظر وقایع باشد و دولت جوان پارت ممالک سابق دولت سلوکی را یکی پس از دیگری به اطاعت خود درآورد. فی الواقع منازعه بین لیزیاس نایب السلطنه آنتیوخوس پنجم اُپاتر و فیلیپ بین لیزیاس و دِمتریوس بین این شخص و آلکساندر بالاس، بین بالاس و دِمتریوس دوّم، بین دِمتریوس و تری‌فون^۲ چنان دولت سلوکی را به خود مشغول و گرفتار داشت که ممکن نبود در فکر ممالک شرقی خود باشد. این وضع بیست سال به طول انجامید و مهرداد که بیدار کار خود بود از موقع استفاده کرده راه خود را از باختر تا بابل صاف کرد؛ ولی بالاخره زمانی در رسید که فتوحات پارتی‌ها سلوکی‌ها را در تشویش بزرگ افکند و آنها دیدند که دشمن تازه نفس قوی به قدری با سرعت پیش می‌رود که بزودی باید دم درب خانه‌شان با او دست و گریبان گردند. این بود که با وجود اوضاع بی‌ثبات دولتشان مصمّم گشتند به هر قیمتی که شده است با مخاطرات مواجه گشته از بزرگ‌تر شدن پارت جلوگیری کنند. بنابراین با وجود اینکه دِمتریوس دوّم هنوز بر تری‌فون دشمن خانگی بکلی فائق نیامده بود، به خطر پارت بیشتر اهمیّت داده تسویه منازعه خود را با تری‌فون به زنش کلئوپاتر و سردارانش واگذارده خود عازم جنگ با مهرداد شد.

در این جنگ امیدواری او علاوه بر لشکرش به چند چیز بود: اگرچه مقدونی‌ها با ملل تابعه به ملایمت رفتار نمی‌کردند با وجود این اهالی در مدّت چندین سال به حکومت آنها خو کرده بودند و دِمتریوس گمان می‌کرد که در این جنگ جانب او را خواهند داشت (ژوستن، کتاب

۳۶، بند ۱). بعد، او تردیدی نداشت که شهرهای یونانی که علم‌دار یونانیت در ایران بودند سلوکی‌ها را بی‌شک بر پارتی‌های شجاع و جسور ولی پایین‌تر از یونانی‌ها از حیث تمدن ترجیح خواهند داد و کمک‌های معنوی به او خواهند کرد. بالاخره دِمتریوس امیدواری زیاد به دولت یونانی و باختری داشت؛ زیرا این دولت یونانی از پارتی‌های نیرومند در وحشت بود و با تألم می‌نگریست که چگونه باختر را از دست داده. این هم مسلم است که یونانی‌های باختر کینه‌ای سخت نسبت به پارتی‌ها می‌ورزیدند. بنابراین حساب‌ها دِمتریوس دوم نیکاتور (۱۴۶-۱۲۵ ق.م) با لشکری جرّار که به قول ژوستن پارسی‌ها و عیلامی‌ها و باختری‌ها هم جزء آن بودند به قصد مهرداد حرکت کرد و پارتی‌ها را در چند جنگ شکست داد (کتاب ۳۶، بند ۱- کتاب ۳۸، بند ۹).

در این احوال مهرداد چون دید که قوای متحدین از نیروی او بیشتر است به حيله متوسّل گردید: ژوستن گویند (کتاب ۳۶، بند ۱) مهرداد مذاکرات صلح را بهانه کرده دِمتریوس را از قراولانش دور ساخت. بعد بر او تاخته اسیرش کرد و پس از آن شهر به شهر او را گردانید تا مردمانی که با او همراهی کرده بودند این منظره را دیده مأیوس گردند.

آپ‌پیان این روایت را تأیید کرده (تاریخ سوریه، صفحه ۱۳۲)^۱ و دیودور سیسیلی نیز (قطعه‌ای از کتاب ۳۴-۳۵)^۲. معلوم است که پس از این واقعه لشکر دِمتریوس فرار کرده تارومار شد. آپ‌پیان گوید (همانجا): پس از اینکه مهرداد محلّ اقامت دِمتریوس را در گرگان معلوم داشت با او چنان رفتار کرد که با پادشاهی کنند و حتّی به او وعده داد که دختر خود رُدگونه^۳ را به حباله نکاحش درآورد. این اقدام مهرداد را چنین تأویل می‌کنند که او نقشه تسخیر سوریه را می‌کشیده و خواسته دِمتریوس را در اختیار خود داشته مجذوب خود گرداند تا در موقع مناسب به امور داخلی دولت سلوکی دخالت کرده داماد خود را مانند پادشاه دست‌نشانده بر تخت سلوکی بنشاند. ولی تقدیر با نقشه او موافقت نکرد. توضیح آنکه مهرداد چندی پس از اسیر کردن دِمتریوس به بستر بیماری افتاد و چون قوایش برای مقاومت با مرض کافی نبود از آن درگذشت.

سلطنت او از ۱۷۴ تا ۱۳۶ ق.م بود و بنابراین ۳۸ سال دولت پارت را اداره کرد. مقتضی است بدانیم که وسعت پارت زمانی که مهرداد اوّل می‌مرد چه بود: نظر به شرحی که راجع به

1. Syriae, p 132.

2. Except. Vatican. p. 105-106.

3. Rhodoguné

سلطنت مهرداد بالاتر گفته شد، دولت پارت در این زمان این ممالک را داشت: پارت بالاخص که در اوّل این کتاب تحدید شده، گرگان، باختر، مرو، خوارزم، هرات، زرننگ (سیستان)، رُخج پنجاب هند، (به قول دیودور) ولایت ماردها، ری، ماد بزرگ، خوزستان، پارس، مملکت بابل.

بنابراین دولت پارت در این زمان از هند و کوشان و نیز جلم (به قول دیودور) تا بابل امتداد می یافت و تمامی راههایی که از رود جیحون و دریای گرگان (بحر خزر) تا بابل کشیده بود در تحت اقتدار دولت پارت بود. شکی نیست که با داشتن ماد بزرگ و بابل و خوزستان در تحت سلطه خویش دولت پارت به آسور قدیم فشار می داد و با داشتن ممالک اطراف کویر ایران طوایف و قبایل این صفحات را در تحت نفوذ خود داشت. ماد بزرگ را اگرچه در کتاب اوّل این تألیف تحدید کرده ایم، در اینجا باز یاد آور می شویم که حدود آن همان بود که در قرون اسلامی برای عراق عجم معین می کردند یعنی این ولایات کنونی ایران: همدان، گروس، کرمانشاهان، نهاوند، ملایر، تویسرکان، خمسه، قزوین، عراق بالاخص «سلطان آباد»، ولایات ثلاثه (گلپایگان و کمره و خوانسار)، ری، اصفهان، یزد جزء ماد بزرگ به شمار می آمدند. مهرداد اوّل نخستین شاه اشکانی بود که مانند هخامنشی ها لقب شاهنشاهی را اختیار کرد و بعد از او تا مدتی شاهان اشکانی از استعمال این عنوان خودداری داشتند (گوت شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۵۳، طبع ۱۸۸۸).

خصال مهرداد اوّل صفات این شاه از کارهایش هویدا است: او پادشاهی بود شجاع و جنگی، عاقل، معتدل و موقع شناس. بهتر است بگذاریم دیودور در این باب حرف بزند. مورخ مذکور گوید (قطعه ای از کتاب ۳۳)^۱: ارشک شاه (مقصود مهرداد اوّل است) از جهت رحم و انسانیتش مورد عنایات اقبال گردید و دولت خود را توسعه داد. او حدود دولتش را به هند رسانید و بر ممالکی سلطنت کرد که وقتی تابع پروس بودند. با وجود اینکه به اقتداراتی بزرگ رسید برخلاف غالب پادشاهان نه پرورده ناز و نعمت بود، نه عشرت پرست و نه گستاخ. به قدری که در میدان جنگ در مقابل دشمنانش شجاع بود همان قدر نسبت به تبعه اش ملایمت نشان می داد. بالاخره پس از اینکه مردمانی زیاد تابع خود گردانید بهترین ترتیباتی را که شایان رعایت و حفظ و حراست می دانست به آنها آموخت.

گوت شمید گوید (تاریخ ایران، صفحه ۵۴) اهمیتی که به او داده می‌شد به همان اندازه بود که به مؤسس سلسله پارت داده می‌شد؛ در صورتی که اهمیت او به درجات زیادتر است زیرا مهرداد از دولت کوچکی دولتی بی‌اندازه مهم درست کرد. مهرداد مردی بود عادل، خوش خلق، شجاع. علاوه بر این نیز مقنن بزرگی بود و علت این است که او هر تشکیلات خوبی که از قفقاز تا فرات می‌دید عین آن را برای پارتی‌ها ایجاد می‌کرد. بعد گوت شمید از تقسیمات دولت مهرداد حرف می‌زند که چون جایش در این کتاب در قسمت تمدنی است بدانجا محول می‌داریم. عبارت آخری دیودور می‌رساند که مهرداد اول نه فقط به طرز حکومت اشکانی کشورگشایی پرداخته بل در داخله دولت پارت اصلاحاتی کرده. اگرچه در قسمت تمدنی این کتاب مشروحاً از اوضاع دولت پارت و تشکیلات آن صحبت خواهیم داشت ولی بی‌موقع نیست که هم از اینجا بدانیم طرز حکومت پارتی‌ها چه بوده. در این تردیدی نیست که از ابتدای تأسیس دولت پارت در زمان اشک اول (ارشک) ترتیباتی این شاه برای مملکت خود استوار داشته بود و اگر هم تصور کنیم که او بی‌اینکه مجالی برای این کار به دست آورده باشد کشته شده در زمان تیرداد می‌بایست این کار مهم انجام شده باشد. به هر حال چه این کار واقعاً انجام شده و چه نشده باشد در زمان مهرداد اول دولت پارت می‌بایست دارای تشکیلاتی گردد، چه کشورگشایی‌های این شاه دولتی را که حدودش از شهر ری تا هریرود بود به دولتی مبدل ساخت که از هند و کوشان تا بابل امتداد می‌یافت. بنابراین مهرداد برای اداره کردن چنین دولتی وسیع می‌بایست تجدید نظر در ترتیبات دولت خود کند و تشکیلات نوینی که با اوضاع تازه موافقت می‌کرد برای تبعه خود مقرر دارد. در این مسئله تردیدی نیست که خواه اشک اول رئیس طایفه آپارنی بوده خواه به قول بعضی، شخصی که از باختر به پارت آمده بود به هر حال رئیس مردمی بوده که خودشان را کمابیشی رفیق او می‌دانستند و در خوشی و محن شریک یکدیگر بودند. در این موارد چنانکه کراراً در تاریخ دیده می‌شود حکومت رئیس بر مرئوس محدود است و پادشاه دارای حکومت مطلقه نیست. توصیفی را که کزنفون از حکومت ساده و محدود پارس در زمان کبوجیه پدر کوروش بزرگ می‌کند بخاطر می‌آوریم.

این نظر را اطلاعات نویسندگان عهد باستان نیز می‌رساند. چنانکه استرابون از قول پُسیدونوس گوید (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۳): حکومت شاه پارت محدود بود. شاه در امور همیشه با دو مجلس مشورت می‌کرد و انتخاب اعضای مجلسین با او نبود بل آنها بر حسب نسب

و مقام عضویت دو مجلس مزبور را می یافتند. یکی از دو مجلس ترکیب می یافت از اعضای خانواده سلطنت که به حدّ رشد رسیده بودند و دیگری عبارت بود از مجلس سالخوردگان که اعضای آن سران روحانی و غیر روحانی ملت بودند (نویسندگان رومی این مجلس را سنا نامیده اند). هر دو مجلس وقتی که به هم می پیوست به مغستان موسوم می گشت، در آن اعضای روحانی و غیر روحانی هر دو عضویت داشتند و اعضای غیر روحانی اش به طوری که می فهمیم بیشتر بوده (به نظر مؤلف مغستان تصحیفی است که نویسندگان خارجه کرده اند. مغستان مهستان بوده و این کلمه از مه آمده که به معنی بزرگ است. پس مغستان به معنی مجلس مغ ها نیست چنانکه بعضی تصوّر کرده اند؛ بل به معنی مجلس بزرگان است. بهترین دلیل این معنی آنکه این مجلس فقط از مغ ها تشکیل نمی یافت؛ بعکس اعضای غیر روحانی اش بیشتر بود).

شاه را هر دو مجلس از خانواده اشکانیان انتخاب می کردند و این انتخاب در صورتی لازم می آمد که شاه جانشینی از اولاد خود نداشت تا دولت را اداره کند یا داشت ولی از جهتی لایق سلطنت نبود والاّ بعد از پدر پسر به تخت می نشست. شرح سایر ترتیبات و تشکیلات دولت پارت را به جای خود که قسمت تمدنی است محوّل می داریم. مقصود ما از مختصر مذکور فقط این بود که در طرز حکومت بین دولت پارت از یک طرف و ماد و پارس از طرف دیگر در زمان های تاریخی تفاوتی هست و این تفاوت را باید از همین جا در نظر گرفت. حکومت در دولت اولی محدود بود و در دولت های دوّمی و سوّمی وارسته و مطلق.

مبحث هفتم. اشک هفتم - فرهاد دوّم

این شاه بعد از پدر به تخت نشست و نقشه پدر را در تسخیر سوریه تعقیب کرد. بنابراین رفتارش با دِمتریوس اسیر خیلی ملایم و باملاطفت بود. زیرا داشتن چنین کسی را که پادشاه سلوکی بود برای موقعی که می خواست در امور دولت مزبور دخالت کند لازم داشت. آپ بیان قضیه شکست خوردن و اسیر شدن دِمتریوس را به زمان همین فرهاد مربوط داشته (تاریخ سوریه، صفحه ۱۳۲)، ولی ژوستن چنین گوید (کتاب ۳۸، بند ۹): «دِمتریوس، چنانکه بالاتر گفتیم با پارتی ها جنگید و پس از اینکه در چند جدال فاتح گردید به دامی افتاد، قشونش معدوم و خودش اسیر شد. ارشک پادشاه پارت با او با یک جوانمردی که واقعاً

شاهانه بود رفتار کرد. او دِمتریوس را به گرگان فرستاد و احتراماتی درباره او مرعی داشت که درخور مقامش بود. حتی دختر خود را برای او تزویج کرد و وعده داد تختی را که در غیابش تری فون غصب کرده بود به او برگرداند.

بعد از فوت ارشک دِمتریوس از بازگشت خود به تخت مایوس گردید و چون از اسارت و زندگانی عادی که هرچند با تجمل بود خسته شده بود نقشه فرار را کشید. او در این قصد کالی ماندر^۱ نامی را که دوستش بود با خود همراه کرد. کالی ماندر زمانی که دِمتریوس در اسارت بود از سوریّه حرکت کرده با راهنمایان اجیر در لباس پارتی از کویرهای عربستان گذشته به بابل درآمد ولی فرهاد پسر ارشک فراری‌ها را تعقیب کرده از جهت سرعت حرکت سوارهایش به آنها رسید. وقتی که کالی ماندر را نزد شاه بردند نه فقط مورد عفو گردید بل از جهت وفاداریش به دِمتریوس به پاداش‌هایی رسید. ولی نسبت به دِمتریوس شاه برآشفته و او را از نو به گرگان فرستاد که در نزد زنش توقف کند و کشیک پاسبانان را سخت تر کرد. بعد از چندی چون دِمتریوس دارای اطفالی از زنش شد از بدگمانی پارتی‌ها نسبت به او کاست و او دوباره با همان دوستش فرار کرد ولی در نزدیکی حدود دولتش او را گرفته نزد شاه بردند. این دفعه او از شدت غضب نخواست دِمتریوس را بپذیرد و امر کرد او را باز به گرگان نزد زن و اطفالش ببرند و برای آنکه او را از جهت رفتار بچگانه‌اش سرزنش نکند گفت قابی^۲ از طلا به او هدیه کنند (مقصود این بوده که باید دِمتریوس مانند کودکان قاب‌بازی کند. م). این رحم و اعتدال پارتی‌ها از تقدّس آنها بود و نه از اینکه دِمتریوس با آنها خویشی داشت. پارتی‌ها چون امید داشتند که سوریّه را به چنگ آورند می‌خواستند از دِمتریوس در مقابل برادرش آنتیوخوس به مناسبت اوضاع مساعد یا پس از غلبه در جنگی استفاده کنند.

بعد ژوستین حکایت خود را دنبال کرده چنین گوید (همانجا، بند ۱۰):
جنگ با دولت سلوکی چون آنتیوخوس از نقشه‌های پارتی‌ها آگاه شد (مقصود آنتیوخوس

سی‌ده است که در تاریخ آنتیوخوس ششم نام دارد و از ۱۴۵ تا ۱۴۲ ق.م سلطنت کرد. م). با قشونی که در جنگ‌های او با همسایگان ورزیده شده بود به جنگ آنها رفت. تجمّات این سپاه با تدارکات جنگی‌اش برابری می‌کرد چنانکه هشتاد هزار نفر سپاهی سیصد هزار خدمتگار داشت و اغلب آنها آشپز بودند^۳. طلا و نقره به قدری زیاد بود که چکمه‌های

1. Callimandre

2. Osselet

۳. اغراق به نظر می‌آید. شاید از تصحیف کاتب نوشته‌های ژوستین باشد.

ساده‌ترین سرباز میخ‌های طلا داشت و سپاهیان آنتیوخوس فلزی را لگدمال می‌کردند که برای آن آنهمه مردمان به جان یکدیگر می‌افتند. ظروف آشپزخانه از نقره بود و چنین به نظر می‌آمد که این لشکر به جنگ نمی‌رود بل به سوی میهمانی روانه است. چند پادشاه مشرق زمین که از سختی پارتی‌ها در عذاب بودند به استقبال آنتیوخوس آمده خودشان را با ممالکشان تسلیم کردند. بعد جنگ شروع شد و چون آنتیوخوس در سه جنگ غالب آمد بابل را گرفت و خود را کبیر خواند. در این احوال تمام ممالک از اطاعت پارتی‌ها سر پیچیدند و برای آنها مملکتی جز پارت نماند. فرهاد در این وقت دِمتریوس را با قشونی از پارتی‌ها به سوریّه فرستاد تا تاج و تخت این مملکت را به دست آرد و آنتیوخوس به بازگشت مجبور گردد. از طرف دیگر او در هر جا دام‌هایی برای آنتیوخوس گسترد.

در این احوال آنتیوخوس از عده سپاهیان خود دچار رنج و تعب شده سربازانش را به شهرها تقسیم کرد تا زمستان را بگذرانند. این اقدام باعث فنای آنتیوخوس گردید زیرا از جهت بدرفتاری سربازان با اهالی و نیز به سبب اینکه اهالی مجبور بودند آذوقه سربازان را بدهند مردم به ستوه آمده طرفدار پارتی‌ها گردیدند و روزی ناگهان بر سپاهیان پراکنده پادشاه سلوکی حمله کردند. این خبر به آنتیوخوس رسید و او با لشکری که در نزدیکی اش اردو زده بود به کمک سربازان خود بیرون رفت ولی در راه به فرهاد برخورد و جنگ شروع شد. در نتیجه چون سپاهیان آنتیوخوس نخواستند مانند او شجاع باشند دلاوری دشمن چربید. سپاه او شکست خورده فرار کرد و خود آنتیوخوس کشته شد. فرهاد دفن شاهانه برای او ترتیب داد و بعد عاشق دختر دِمتریوس که در اردوی آنتیوخوس بود گردیده او را ازدواج کرد. پس از آن فرهاد از اینکه دِمتریوس را به سوریّه فرستاده بود پشیمان گردیده دسته‌ای را از سواران فرستاد تا او را توقیف کنند. ولی دِمتریوس از آنجا که این قضیه را پیش‌بینی کرده بود شتافته به مملکت خود رسیده بود و در نتیجه سواران پارتی پس از کوشش بیهوده نزد فرهاد برگشتند.

در باب عده افراد لشکر آنتیوخوس نویسنده اوایل قرن پنجم میلادی اُرسیوس^۱ گوید که عده افراد مسلح سیصد هزار نفر بود و شماره خدمتکار سه یک آن. موافق روایت ژوستن که بالاتر گذشت عده افراد لشکر هشتاد هزار بود و شماره خدمه قشون سیصد هزار. بنابراین روایت اُرسیوس طبیعی‌تر به نظر می‌آید. روایت دیودور هم چنانکه پایین‌تر بیاید عده افراد لشکر آنتیوخوس را سیصد هزار نفر قلمداد کرده.

عدهٔ افراد قشون فرهاد موافق عقیده موسی خورن (تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، بند ۲) و روایت پورفیر که اِوسویوس ذکر کرده (وقایع نگاری کلیسا، کتاب ۱، بند ۲)^۱ یکصد و بیست هزار نفر بوده. فرهاد می خواسته عده ای را از مردمان سکایی در قشون خود داخل کند ولی آنها وقتی رسیده اند که آمدنشان نتیجه نداشته (ژوستن، کتاب ۴۲، بند ۱). وقتی که این اطلاعات را در نظر می گیریم و نیز اینکه پادشاهان دست نشاندهٔ ممالک ایران جانب فرهاد را رها کرده با آنتیوخوس همراه شده اند و بنابراین لشکری برای فرهاد نفرستاده اند کمی عدهٔ سپاه پارت نه فقط باعث تعجب نیست بل موجب حیرت است که چگونه از پارت بالاخص عدهٔ صد و بیست هزار نفری تدارک شده.

اگرچه ژوستن در باب بعضی کیفیات جنگ های آنتیوخوس با فرهاد و فرهاد با او ساکت است ولی از تاریخ دولت سلوکی معلوم است که یهودی ها در این جنگ کمک زیادی به آنتیوخوس کرده اند و لشکری از مردم یهود به فرماندهی ژان هیرکانوس^۲ بابل را در ابتدا گرفته و پادشاهان دست نشانده پارتی ها که از پارتی ها ناراضی بوده اند در اینجا به او پیوسته اند (یوسف فلاویوس، تاریخ عهد قدیم یهود، کتاب ۸، بند ۸). یکی از جنگ ها در کنار رود لیکوس^۳ (زاب علیا) روی داده و سردار پارتی این دات^۴ شکست خورده بعد آنتیوخوس علایم فتح را به افتخار خود برپا داشته.

این روایات از نیکلای دمشقی است^۵. جای دو جنگ دیگر محققاً معلوم نیست. به هر حال، چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۳۸، بند ۱۰) ممالک زیردست پارت پس از این جنگ ها از آن جدا شده اند.

دیودور در باب مذاکرات صلح پیش از جنگ قطعی پارتی ها با آنتیوخوس چنین گوید (قطعه ای از کتاب ۳۵)^۶: گرمای بهار برف را می گداخت، درختان از خواب زمستان بیدار شده نخستین شکوفه شان را باز می کردند و مردم به کارهای بهار پرداخته بودند که ارشک برای اینکه زمینه صلح را به دست آرد سفارتی نزد آنتیوخوس فرستاد. او جواب داد که صلح می کند به این شرط که فرهاد دِمتریوس را رها کند و تمام ممالکی را که از او گرفته برگرداند و به مملکت خود (یعنی پارت بالاخص) اکتفا کرده باج بپردازد. ارشک از این جواب بر خود

1. Eusèbe. Ch. can. I, 40.

3. Lycus

5. Nicolas de Damas

2. Jean Hyrcanus

4. Indates

6. Except. de Virt. et vit, p.105-106.

پیچیده به قصد جنگ با آنتیوخوس حرکت کرد. دوستان آنتیوخوس به او گفتند که با پارتی‌ها که عده‌شان بیشتر است داخل جنگ نشود بخصوص که می‌توانند به جاهای سخت کوهستان‌ها عقب نشینند و از سواره نظام دشمن باکی نداشته باشند. ولی آنتیوخوس این نصیحت را نپذیرفته گفت شرم‌آور است که فاتحین از کسانی بترسند که مغلوب بوده‌اند. بعد او دوستان خود را به جنگ تشویق کرد و در مقابل حمله خارجی‌ها دلیرانه ایستاد. وقتی که در انطاکیه خبر مرگ آنتیوخوس انتشار یافت تمام شهر عزادار گردید. صدایی جز ضجه و ناله شنیده نمی‌شد و مخصوصاً ندبه و زاری زنان از این قضیه دهشتناک بیشتر بود. سیصد هزار سپاهی در دشت نبرد جان سپرد و این عده غیر از کسانی است که در صفوف جنگ نبودند. خانواده‌ای نبود که برای کسی عزادار نباشد. در میان زنان بعضی برای برادر، برخی برای شوهر یا پسر سوگواری می‌کردند، جمع کثیری از دختران و پسر بچه‌ها که یتیم شده بودند، از بیکی‌شان می‌نالیدند و این وضع دوام داشت تا آنکه وقت که بهترین طبیب است حدی برای عزاداری آنها نهاد.

شرح مذکور دیودور راجع به جنگ قطعی است که بعد از برگشتن مردم ایران از سلوکی‌ها بین فرهاد و آنتیوخوس روی داده و مخالفتی با نوشته‌های ژوستن دارد: اولاً از روایت ژوستن چنین استنباط می‌شود که در موقع زمستان این جنگ واقع شده و از روایت دیودور روشن است که در اوّل بهار روی داده. ثانیاً از حکایت ژوستن شخص استنباط می‌کند که فرهاد ناگهان بر آنتیوخوس تاخته و او فرصت نیافته قوای خود را از این جهت که پراکنده بوده جمع کند و حال آنکه دیودور گوید که فرهاد قبلاً سفارتی فرستاد تا شرایط صلح را بداند و بعد به جنگ آنتیوخوس رفت و قوه آنتیوخوس از سیصد هزار نفر سپاهی ترکیب یافته بود. چون زمان زندگانی دیودور به این واقعه نزدیک تر بود باید گمان کنیم که روایت دیودور اصحّ است.

محلّ این جنگ موافق هر دو روایت معلوم نیست. بعضی از لفظ کوهستان‌ها تصوّر کرده‌اند که جنگ در حوالی کوه‌های کردستان روی داده ولی این تصوّر مبنایی ندارد. موافق هر دو روایت قوای پارتی‌ها بیشتر بوده. این مطلب از اینجا تأیید می‌شود که مردمان ایران از سلوکی‌ها برگشته به طرف پارتی‌ها رفته‌اند.

در باب عاقبت کار خود آنتیوخوس دو نوع روایت به ما رسیده. ژوستن - یوسف فلاویوس - پورفیر و اُرسوس گویند که در جنگ کشته شد ولی آپ بیان (کتاب سوریه،

صفحه ۱۳۲) و ایان (تاریخ حیوانات، کتاب ۱۰، بند ۳۴) عقیده دارند که خودکشی کرد. دیودور چنانکه گذشت در این موضوع ساکت است.

اوسویوس گوید که دو کس از خانواده سلوکی اسیر پارتی‌ها شد یکی پسر نوجوان آنتیوخوس بود که سلکوس نام داشت و دیگری دختر دیمتریوس یا برادرزاده آنتیوخوس که همراه عموی خود به جنگ آمده بود.

بعد از جنگ با اینکه فرهاد فاتح است، قشون سیصد هزار نفری دشمن در دشت نبرد معدوم گشته، پادشاه سلوکی کشته شده و دیمتریوس هنوز بر تخت ننشسته، با وجود این شاه پارت جدّ دارد که ملایمت خود را به دشمن بنماید. او درباره سلکوس پسر آنتیوخوس که در اسارت است، محبت‌ها کرده احترامات پادشاهی برای او منظور می‌دارد و نسبت به نعلش آنتیوخوس مقتول احتراماتی بزرگ مرعی داشته، در صندوق نقره جسد او را به سوریّه برای دفن می‌فرستد تا مراسم دفن را موافق عادات سلوکی بجا آرند (ژوستن، کتاب ۳۹، بند ۱). جهات این رفتار را بعضی از جوانمردی فرهاد می‌دانند و برخی آنرا چنین تعبیر می‌کنند: فرهاد فکر تسخیر سوریّه را در مغز خود می‌پرورده و می‌خواسته با خانواده سلوکی وصلت کرده، برای دخالت در امور داخلی سوریّه در موقع مناسب بهانه‌ای داشته باشد. ممکن است که هر دو جهت یعنی حس جوانمردی و هم نظر سیاسی در رفتار فرهاد مؤثر بوده اما دیمتریوس بر تخت سلطنت سلوکی دیر نپایید: او با شتاب خود را به سوریّه رسانید و سواران پارتی به او نرسیدند. بعد در سوریّه بر تخت سلطنت نشست ولی بزودی طوری رفتار کرد که کشته شد. ژوستن گوید: مادرزنش که خواهر بطلمیوس پادشاه مصر بود (بطلمیوس هشتم - اوزگت - ۱۴۵ - ۱۱۶ ق.م) او را اغوا کرد، قشون به مصر کشیده تخت مصر را تصاحب کند و بطلمیوس شخصی را از مصری‌ها فرستاد تا تخت سوریّه را از دیمتریوس بگیرد. این شخص که پروتاک^۱ نام داشت در سوریّه انتشار داد که پسر خوانده آنتیوخوس است و از خانواده سلطنت. چون رفتار دیمتریوس به واسطه اقامت طولانی در نزد پارتی‌ها نخوت‌آمیز بود و صوری‌ها حاضر بودند هرکس را به تخت سلطنت بپذیرند تا از دست او خلاصی یابند با مدّعی همدست شدند و شورش در انطاکیّه و سایر شهرها روی داد. در این احوال دیمتریوس به صور رفته در آنجا کشته شد و بعد از او پسرش

سلکوس بر تخت نشست. بعد، چون بی اجازه مادرش این کار کرده بود به حکم او کشته شد و ملکه پس از این کار پسر دیگر دِمتریوس را که از جهت درازی دماغش گریپوس^۱ می خواندند، بر تخت نشاند تا خودش به اسم او سوریّه را اداره کند (کتاب ۳۹، بند ۱).

نتیجه جنگ چنین بود موافق روایات نویسندگان عهد قدیم که ذکرشان گذشت نتیجه این جنگ بزرگ. با این جنگ ایران بانی پارتی ها مسلّم گردید و ضربتی به دولت سلوکی وارد آمد که دیگر دولت مذکور نتوانست از آن کمر راست کند. این جنگ آخرین امتحان سلوکی ها در ضعیف کردن پارت و برگردانیدن ممالک از دست رفته ایران به دولتشان بود. از این به بعد سلوکی ها مایوس گشتند از اینکه وقتی بتوانند به ایران از نو دست اندازند. اینکه سهل است از این به بعد دولت نیرومند پارت خطری است بزرگ که وجود دولت سلوکی را در تردید می گذارد. یکی از نتایج این جنگ قیام یهودی ها است بر دولت سلوکی که به استقلال آنها خاتمه می یابد. دولت سلوکی این زمان از آن همه ممالک که از دریای مغرب تا پنجاب داشت فقط دارای سوریّه بالاخص و کیلیکیّه است. در داخله منازعات مدعیان سلطنت با یکدیگر و از خارج مصری ها و اعراب و رومی ها حیات این دولت را تهدید می کنند.

از وقتی که دِمتریوس دوم به سلطنت برمی گردد تا زمانی که دولت سلوکی ایالتی از روم می شود یعنی در مدّت تقریباً شصت سال، این دولت بکلی فاقد ابّهت است و همسایگان او ترسی از وی ندارند. این مدّت را هم نمی توان جزء ایّام سلامت دولت سلوکی به حساب آورد، دولت در حال نزاع و احتضار است و اگر دولت روم کارهایی در جای دیگر نداشت زودتر به هرج و مرج داخلی آن خاتمه می داد.

از نوشته های ژوستین و دیودور چنین مستفاد می گردد که فرهاد **قصد حمله به سوریّه** پس از فتحی که نسبت به آنتیوخوس کرد در قصد حمله به دولت سلوکی بود. مورّخ اوّلی گوید: «فرهاد برای تنبیه سوریّه از اقداماتی که آنتیوخوس برضدّ پارتی ها کرد قصد داشت به آن مملکت حمله کند که جنبش سکایی او را مجبور ساخت در مملکت خود برای دفاع آن بماند (کتاب ۴۲، بند ۱)». اما مورّخ دومی قصد فرهاد را مشروح تر نوشته و مفاد آن این است: «ارشک پادشاه پارتی ها وقتی که با آنتیوخوس در جنگ بود، خواست به سوریّه درآید و تصوّر می کرد که به آسانی این مملکت را به دست

خواهد آورد ولی او نتوانست این قصد خود را به موقع عمل گذارد زیرا تقدیر برای او مخاطراتی بزرگ و عدید تدارک کرده بود. من گمان می‌کنم که خداوند هیچ گاه کسی را همیشه سعادتمند نمی‌دارد و خوش بختی و بدبختی با هم آمیخته است. او عمداً در زیر خوبی بدی را و در زیر بدی خوبی را پنهان داشته. به هر حال بهروزی و اقبال ماهیت خود را از دست نمی‌دهد؛ وقتی که خسته شد از اینکه عنایاتش را همواره شامل شخصی کند او هر جنگ را دارای دنباله‌ای می‌گرداند که اشخاصی که بلند شده‌اند پست می‌گردند».

«ارشک پادشاه پارتی‌ها از سلوکی‌ها سخت مکدر بود و نمی‌خواست از تقصیر سلوکی‌ها از جهت آزارها و زجرهای افتضاح‌آوری که به سردار او اینوس^۱ نام کرده بودند بگذرد. سلوکی‌ها سفرایی نزد او فرستاده درخواست کردند گذشته را فراموش کند. چون سفر اصرار داشتند که ارشک جوابی بدهد او آنها را به جایی برد که پی‌تیدس^۲ نشسته بود. او را کور کرده بودند و پس از اینکه این شخص را به سفرانشان داد، امر کرد به آنها بگویند که تمامی آنها باید همین کیفر را ببینند. سفرای پس از شنیدن این پیغام به قدری ترسیدند که در مقابل مخاطرات حاضره دردهای سابقشان را فراموش کردند زیرا بدبختی‌های تازه پرده روی گرفتاری‌های سابق می‌کشد (قطعه‌ای از کتاب ۳۴)^۳».

چنین است نوشته دیودور و معلوم است که این نوشته قطعه‌ای است از شرحی که گم شده و به ما نرسیده است. از فحوای کلام او چنین برمی‌آید که غضب فرهاد نسبت به سلوکی‌ها از این جهت بوده که آنها اینوس سردار پارتی را بعد از اسیر کردن با آزارها و زجرهایی که دیودور گوید افتضاح‌آور بود کشته بودند و فرهاد می‌خواسته از سلوکی‌ها انتقام این کردار ناشایست را بکشد. معلوم نیست که این سردار را در چه احوال اسیر کرده بودند و این قضیه مربوط به زمان سه جنگ اولی آنتیوخوس با فرهاد بوده یا راجع به جنگ قطعی آخری. ژوستن در این باب ساکت است و بنابراین نمی‌توان نوشته‌های گم شده دیودور را جبران کرد. به هر حال از نوشته‌های هر دو مورخ مذکور معلوم است که فرهاد آهنگ سوریه را کرده بوده که برای او گرفتاری‌های سختی پیش آمده. اکنون مقتضی است بدانیم که این گرفتاری چه بود.

ژوستن گوید (کتاب ۴۲، بند ۱): وقتی که فرهاد با آنتیوخوس **حمله سکاها به پارت** می‌جنگید سکاها را به کمک خود طلبید. ولی آنها زمانی در رسیدند که وجودشان ثمری نبخشید (یعنی دیر رسیدند). بنابراین وقتی که حقوق و جیره‌شان را مطالبه

1. Enius

2. Pithidès

3. Excerpt. Vaticans, p.106-107

کردند به آنها گفته شد که چون دیر رسیده‌اند، مستحق پاداشی نیستند. آنها جواب دادند که این همه راه را آمده‌اند و اگر در این جنگ نتیجه‌ای نداشتند فرهاد می‌تواند در جای دیگر از وجود آنها استفاده کند. پارتی‌ها جوابی اقناع‌کننده به آنها ندادند و سکاها از نخوت پارتی‌ها سخت آزرده‌خاطر گشته به حدود پارت تجاوز کردند که به غارت پردازند. در این هنگام فرهاد به استقبال آنها شتافت و اداره امور مملکتش را به هی‌میر^۱ نامی که جوانیش را به فسق و فجور پادشاه صرف کرده بود، سپرد. این شخص رفتار شرم‌آور خود را و اینکه نایی متعارف از طرف پادشاه است فراموش کرده بابل و شهرهای زیاد دیگر را با دست آهنین به لرزه درآورد. اما فرهاد یک دسته سرباز یونانی را که در جنگ آنتیوخوس اسیر شده بودند به جنگ سکاها برد. او با این یونانی‌ها با نخوت و سختی رفتار می‌کرد و فراموش کرده بود که آتش کینه اسرا نسبت به او نه فقط در اسارت خاموش نمی‌شود، بل با رفتاری سخت بیشتر مشتعل می‌گردد. در موقع جنگ وقتی که اسرای مزبور دیدند که پارتی‌ها در فشارند به طرف دشمن رفتند و به وسیله کشتاری که در قشون پارتی کردند و کشتن خود فرهاد انتقامشان را از او کشیدند.

نوشته‌های دیودور راجع به این جنگ هم گم شده و فقط قطعه‌ای از آن باقی مانده که مفادش این است (قطعه‌ای از کتاب ۳۴)^۲: او میر^۳ پادشاه پارت که اصلاً گرگانی بود از حیث شقاوت از تمامی جباران معروف گذشت. او همه قسم زجرها را برای کوچک‌ترین بهانه‌ای کرد. او خانواده‌هایی بسیار از اهل بابل به بردگی داشت و آنها را به ماد فرستاد تا در آنجا از بهای فروش آنها اندوخته‌ای به دست آرد، او بازار بابل و چند معبد را بسوخت و بهترین محله شهر را خراب کرد. این است روایت دیودور و او میر^۴ او باید همان هی‌میر^۵ باشد ولی چنانکه معلوم است او پادشاه پارت نبوده و در غیاب فرهاد مملکت را اداره می‌کرده. به هر حال روایت ژوستین و دیودور - هر دو - مجمل است با وجود این چنین به نظر می‌آید که فرهاد در بابل بوده و تدارکات حمله را به سوریه می‌دیده که خبر تاخت و تاز سکاها در خراسان رسیده است. در این احوال چون می‌دانسته، سکاها به چه اندازه نیرومندند لازم دیده خود بشخصه برای جلوگیری از آنها به حدود ایران حرکت کند.

1. Himère

2. Excerpt. de Virt. et vit. p.603-604.

3. Evémère

در این موقع چون اعتماد به دسته اسرای یونانی نداشته آنها را هم با خود برداشته تا در غیاب او اغتشاشی برپا نکنند و پیش خود چنین فکر کرده: در اینجا اینها ممکن است باعث اختلالی شوند ولی در آنجا اگر کشته شدند مردم خطرناکی از میان رفته و اگر خوب جنگیدند که فایده اش عاید من خواهد شد. در این وقت هیچ به خیال فرهاد خطور نمی کرده که این عناصر ناراضی با سکاها بسازند زیرا از حیث اخلاق و عادات تفاوت بین یونانی ها و سکاها به قدری بود که چنین پیش آمدی را فرهاد بعید می دانسته، ولی همین محتمل ضعیف وقوع یافته و باعث شکست فرهاد شده زیرا همین که یونانی ها دیده اند که لشکر پارتی در فشار سکاها است به طرف دشمن رفته اند و این هم معلوم است که هنگام کارزار رفتن دسته ای به طرف دشمن چه اثری در حال روحی جنگی های دیگر می کند. خلاصه آنکه این یونانی ها باعث شکست پارتی ها و فتنای فرهاد شده اند.

اما سختی ها یا چنانکه دو مورّخ مزبور گفته اند شقاوت های هی مر جهتش معلوم نیست. شاید بتوان حدس زد که بابلی ها چون فرهاد را دور و گرفتار دیده اند خواسته اند شورشی برپا کنند و او که نایب السلطنه فرهاد بوده به شقاوت هایی متوسّل گردیده. چون روایت هر دو مورّخ در اینجا خیلی مجمل است، به یقین نمی توان چیزی گفت.

این شاه پس از ۹ سال سلطنت درگذشت: مدّت سلطنت او از **خصائل فرهاد دوّم** ۱۳۶ تا ۱۲۷ ق.م بود. راجع به صفات او باید گفت که از حیث

لیاقت و هنرمندی به پدرش نمی رسیده ولی با وجود این شخصی بوده است شجاع و جنگی، در مواقع مشکل خود را نمی باخته و با تدبیر و عزم بردشمن برتری می یافته. از بعض نوشته های ژوستن و دیودور چنین به نظر می آید که طبیعتاً فرهاد تندخو و سخت بوده ولی از همان نوشته ها هم برمی آید که می توانسته خود را اداره کند و هنگام مناسب مهربانی نشان دهد. شکست این شاه از سکاها نتیجه بی احتیاطیش بود که اسرای ناراضی را به جنگ برد. با وجود این، شکست مزبور در مقابل فیروزی که نسبت به دولت سلوکی یافت اهمیتی نداشت. زیرا سکاها دیر یا زود تنبیه می شدند ولی برتری کامل بر دولت سلوکی استقلال ایران را برای همیشه در مقابل سلوکی ها استوار داشت، چه از این به بعد حتی فکر دست اندازی هم به خاک ایران از خاطرشان خطور نمی کرد.

مبحث هشتم. اشک هشتم - اردوان دؤم

چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۴۲، بند ۲) بعد از فرهاد عموی او اردوان به تخت نشست. او پسر فری یا پُت بود. معلوم نیست که فرهاد از خود پسری باقی نگذاشته بود یا پسری داشته ولی در سنی بوده که نمی توانسته در اوضاع سخت آن روز زمام امور مملکت را به دست گیرد. به هر حال ژوستن گوید (همانجا): «اردوان را شاه کردند» و مقصود همان مجلس مغستان یا مهستان است که بالاتر ذکرش گذشت و در چنین احوالی شاه را انتخاب می کرد. موقع پارت بعد از شکستی که از سکاها خورده بود از دو جهت باریک بود، یکی اینکه یونانی ها و سکاها ممکن بود با هم متحد گشته مملکت پارت را تسخیر و در آنجا حکومت کنند و دیگر اینکه لشکر کارآزموده پارتی در دشت نبرد معدوم گشته بود و جمع آوری لشکری جدید وقت و وسایلی زیاد لازم داشت. از طرف دیگر رفتار هی میروس در بابل مردم را از اشکانیان متنفر ساخته و چنانکه از مقدمه کتاب ۴۲ تروگک پومپه معلوم است شهر میس نیس^۱ بر او شوریده بود و بنابراین هی میروس نمی توانست کمکی به اردوان برساند. ولی از خوش بختی اشکانیان، فاتحین در این وقت اقداماتی که خطرناک باشد نکردند. یونانی ها به اینکه انتقامی از فرهاد کشیدند قانع گشته معلوم نیست چه شدند. شاید مانند یونانی های زمان اردشیر دؤم هخامنشی راه مغرب را پیش گرفته از ایران بیرون رفتند. اما سکاها چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۴۲، بند ۲): «به فتح خود و قتل و غارت پارت اکتفا کرده به مرز و بومشان برگشتند».

بنابراین موقع اردوان که آن قدر سخت و باریک بود از جهت پراکندن قوای دشمن بهتر گردید چنانکه او توانست تمامی حواس خود را به کارهای مهم تر مصروف دارد. گفتیم کارهای مهم تر؛ زیرا در این وقت خطری بزرگ بالای سر دولت جوان پارت آویخته بود. این خطر مانند تاخت و تاز سکاها نبود که موقتی باشد و دیر یا زود برطرف گردد. خطری بود که از صفحات دوردست می آمد، قبل از جلوس اردوان به تخت شروع شده بود و ایران در این زمان می بایست با آن روبرو گردد. این بیم خطر زرد بود که از این زمان سرحدات شمال شرقی ایران را تهدید کرد و با فاصله هایی زیاد در دوره اشکانیان و بعد ساسانیان امتداد یافت تا آنکه در اوایل قرن هفتم هجری پافشاری های ۱۴ قرن ایرانیان در مقابل فشار این مردمان

۱. Messenis (در میان بابل و خلیج پارس واقع بود).

زردپوست درهم شکست و فتنه‌ای روی داد که در تاریخ نظیر ندارد. در مدت بیش از ۱۴ قرن مردمان گوناگون از نژاد زردپوست یا مغول به سرحدات شمال شرقی ایران هجوم آوردند و جنگ‌های سخت و دراز روی داد که شرحش به دوره‌های مختلف تاریخ ایران مربوط است و در جای خود بیاید. عجالتاً باید دید که خطر مزبور از کجا بود و در این زمان چه کرد.

نهضت مردمان شمال شرقی

در مدخل و کتاب اول این تألیف کراراً از نهضت مردمان شمالی به طرف قفقازیه و ایران و آسیای صغیر، چه از طرف کوههای قفقاز و چه از طرف بوسفور تراکیه^۱، صحبت داشتیم و در همان جا ذکر شد که بیشتر این مردمان از شاخه هند و اروپایی نژاد سفیدپوست یا آریانی ایرانی بوده‌اند. فقط در باب سکاه که به ماد و آسیای صغیر در زمان هووخشتر ریختند عقاید مختلف است و بعضی آنها را از سکاهای پادشاهی که هرودوت ذکر کرده می‌دانند و این سکاه را از نژاد اصفه به شمار می‌آورند. بعد در موقع ذکر قشون‌کشی داریوش اول یادآور شدیم که به قول هرودوت این سفر جنگی داریوش به سکاییه برای تنبیه آنان از تاخت و تازشان در ماد بود.

در اینجا مقصود ما از جنبش مردمان شمال شرقی نهضت مردمان مزبور که از قفقازیه یا بوسفور تراکیه به آسیای غربی گذشتند نیست بل می‌خواهیم از مردمانی صحبت داریم که از وسط آسیای وسطی یا حدود چین به طرف مغرب و جنوب رفتند و سیل نهضت آنان باعث وقایع مهم گردید، چه مردمانی که در سر راه آنها بودند به حرکت آمده، دولت‌هایی را خراب و دولت‌هایی بنا کردند. شرح این وقایع به دوره‌های مختلف تاریخ ایران و ممالک دیگر مربوط است. در اینجا فقط می‌خواهیم بدانیم که منشأ این نهضت از کجا بود و به چه جهت و تقریباً از چه تاریخ حرکت این مردمان شروع گردید.

راجع به عهد قدیم اطلاعات ما بر احوال مردمان آن طرف رود سیحون کم و بل هیچ است. مورّخین و جغرافیون عهد قدیم نمی‌دانند که آن طرف سیحون چه مردمانی هستند و اگر گاهی اطلاعاتی می‌دهند گنگ و ناقص است و روی هم رفته شبیه به داستان‌سرایی یا افسانه‌گویی است مثلاً آریماسپ‌ها و امثال آنها. در دوره هخامنشی نیز نمی‌دانیم که ایرانی‌ها با همسایگان خودشان در آن طرف رود سیحون چه روابطی داشته‌اند و بعد از جنگ کوروش بزرگ

با ماساژت‌ها که به قول هرودوت مساکنشان در آن طرف رود جیحون بود و ملکه‌ای داشتند چه شد و چه وقایعی روی داد. اطلاعات ما بر مردمان این صفحات چنین است تا اسکندر به رود سیحون می‌رسد و با وجود نصیحت سردارانش که از رود مزبور نگذرد از جهت نطق فرستادهٔ سکاها که به اسکندر برمی‌خورد، از رود می‌گذرد و سکاها پس از قدری جنگ عقب نشسته و مقدونی‌ها آنها را دنبال کرده و خسته شده برمی‌گردند. بر اثر این جنگ اسکندر می‌فهمد که جنگ در این بیابان‌های بی‌پایان آسیای وسطی ثمری ندارد ولی مخاطراتش هویدا است. بنابراین زود سروته گفتگوی خود را با سکاها به هم آورده به این طرف سیحون می‌گذرد و راه هند را پیش می‌گیرد. بعد باز خبری نیست تا دولت یونانی باختری تشکیل می‌شود و آنتیوخوس سوم سلوکی (۲۲۳-۱۸۷ ق.م) برای مطیع کردن آنها به باختر لشکر می‌کشد. ولی در همین هنگام واقعه‌ای روی می‌دهد که مخصوصاً جالب توجه است. او با وجود اینکه فاتح است لازم می‌داند که دولت باختر باقی و قوی باشد. جهت این است که مردمانی از طرف شمال به حرکت آمده به باختر فشار می‌دهند و چنانکه می‌دانیم، دولت یونانی و باختری این زمان دارای سُغد و صفحات شمالی‌تر از سُغد است. بعد می‌بینیم که مهرداد جنگی در آن طرف جیحون کرده دو مردم را به اطاعت خود درمی‌آورد و استرابون یکی از آن دو را توریثوآمی نامد. از این اطلاعات جسته و گریخته چه فهمیدیم؟ تقریباً هیچ. آیا فهمیدیم که آن طرف رود سیحون چه مردمانی سکنی دارند و تا کجا این مردمان متشترند؟ یک ملت‌اند یا از ملل گوناگون؟ از یک نژادند یا نژادهای مختلف؟ آریانی‌اند یا تورانی آلتایی، صحراگرد صرف‌اند یا شهرهایی هم دارند. حکومتشان حکومت کوچک ملوک‌الطوایفی است یا دولتی بزرگ تشکیل کرده‌اند. زبانشان چیست، اخلاق و عادات و درجهٔ تمدنشان چه؟ چنین است نیز سؤال‌های دیگر، هیچ کدام از این مسایل حل نشد. بنابراین باید به نویسندگان یونانی و رومی اکتفا نکرده نظری به روایات ملّتی افکنیم که همسایه این مردمان بوده‌اند تا شاید از نویسندگان این ملّت بتوان اطلاعاتی تحصیل کرد. مقصود ما از ملّت مزبور ملّت چین است و در اینجا است که تاریخ ایران با تاریخ چین ارتباط می‌یابد. سرزمینی که مردمان زردپوست شمالی را از خود بیرون داده و آنها را به سرِ ملل دیگر ریخته در تاریخ معروف به مغولستان است و باید از این مملکت شروع کنیم.

مغولستان

مغولستان از حیث جغرافیای طبیعی، فلات یا سرزمین بلندی نظری به جغرافیای آن است که اطراف آنرا کوههایی احاطه دارد: از طرف شمال کوههای آلتایی، سایان و گنّ تی، از سمت مشرق کوه هین گان، از طرف جنوب کوه این شان و از سمت مغرب کوه آلتایی جنوبی یا مغولی. این مملکت از ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۵۳ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی و از ۸۵ درجه و ۲۰ دقیقه تا ۱۲۴ درجه طول شرقی امتداد دارد. بنابراین حدود مغولستان از طرف شمال سیریا است، از طرف مشرق یک خطّ سرحدّی که بین آن و منچوریا معین و ترسیم گردیده، از طرف جنوب دیوار کبیر چین و از طرف مغرب بازیک خطّ سرحدّی که مغولستان را از سایر ممالک چین جدا می سازد. مساحت مغولستان را به طور تقریبی معلوم کرده اند (حساب پنم و واگنر) و تصوّر می کنند که سه میلیون و سیصد و سی و هفت هزار میل مربع ایرانی یا همانقدر کیلومتر مربع است. یعنی تقریباً دوبرابر ایران کنونی است. از حیث صفات ظاهری این مملکت به سه بخش تقسیم می شود و هر قسمت از قسمت دیگر از حیث پست و بلندی های زمین و آب و هوا و گیاهها و جاندارها تفاوت دارد. قسمت وسطی سنگلاخ های وسیعی است که وقتی ته دریا بوده و آنرا برای امتیاز از کویر گوبی کبیر، گوبی مغول نامند. به این گوبی مغولی که طولش هزار و عرضش از سیصد تا پانصد کیلومتر است، دو صفحه دیگر از طرف شمال غربی و جنوب شرقی اتصال می یابد. صفحه اولی کوهستان هایی است که در طرف شمال آن جنگل های وسیعی است. صفحه دوّمی چراگاهها و زمین های زراعتی زیاد دارد. مغولستان چون در راه بادهای خشک واقع شده و این بادهای کوههای اطراف آن گذشته بخار خود را بکلی گم می کند پر آب نیست و فقط دو رود بزرگ در طرف شمال غربی آن سرچشمه می گیرد: انی سی و سلن گا. بعض رودهای دیگر که بزرگ نیست، سرچشمه از مغولستان گرفته خارج از آن جریان می یابد. باقی رودها داخلی است و امتیاز آنها از این حیث است که جریانی کوتاه دارند و در دریاچه های نمک زار کوچک می ریزند، یا در باتلاق ها و نمک زارها و کویرها فرومی روند.

دریاچه های مغولستان کوچک اند بجز خوسوگول که طولش ۱۳۰ و عرضش ۱۲۰ کیلومتر است. باقی دریاچه ها بیشتر گودال هایی است که شکل خود را تغییر می دهد. آب و هوای این مملکت دو صفت مخصوص دارد، یکی آنکه خشک است و دیگر میزان الحراره نه فقط در عرض سال و فصل ها تغییرات کلی نشان می دهد بل در ساعات روز هم زیاد تغییر می کند.

جریان رطوبی هوا از طرف دریای شمال است. بادهای شمال شرقی باران آور است، ولی این بادهای شمال کوههای آلتایی تجاوز نمی‌کند و بنابراین طرف جنوب این کوهها کم رطوبت دارد و عاری از گیاه است. قسمت شمال غربی مغولستان از نفوذ بادهای قطبی خیلی سرد است و چون بادهایی که در این قسمت می‌وزد از اقیانوس منجمد شمالی سه هزار کیلومتر مسافت را پیموده به مغولستان می‌رسد عاری از رطوبت است. بنابراین هوا با وجود برودت به قدری خشک است که اهالی مجبورند روی خود را با نم‌پوشند تا پوست آن نترکد. زمستان‌ها و قسمتی از بهار خیلی سرد است و تابستان‌ها خیلی گرم. گویند که در گویی مغول زمستان مانند زمستان سیبری است و تابستان مانند تابستان هند. گرما به ۵۳ درجه بالای صفر و سرما به همان درجه پایین صفر می‌رسد. از حیث ترکیب خاک باید گفت که شیب‌های کوههای اطراف مغولستان به قدری که رو به طرف شمال است و بادهای شمالی آنها را می‌گیرد دارای جنگل است و باقی عاری از درخت. خود گویی از ماسه پوشیده و بنابراین حدس می‌زنند که وقتی اینجا دریا بوده و این دریا با اقیانوس منجمد شمالی ارتباط داشته. از حیث گیاه و رویدنی می‌توان مغولستان را به دو بخش تقسیم کرد. شمال غربی که درختان گوناگون دارد و جنوبی و جنوب شرقی که عاری از رویدنی است. در گویی شرایط اقلیمی برای رویدنی خیلی بد است: گرمای زیاد در تابستان سرمای سخت در زمستان، بادهای تند و طوفان‌ها در بهار، ماسه، ریگ روان، نمکی که در خاک است و کلیتاً خشکی هوا زندگانی را سخت می‌دارد. با وجود این در طرف شمال غربی و جنوب شرقی فلات جاهای حاصلخیز و مراتع خوب هست. اهالی مغولستان از چهار گروه تشکیل یافته‌اند: مغول‌های بالاخص، ترک‌ها، چینی‌ها، تونغوزها. مغول‌ها عبارتند از مغول‌های شرقی که غالب سکنه این مملکت‌اند و مغول‌های غربی یا کالمیک‌ها. ترک‌ها چند تیره‌اند و یکی از تیره‌های آنها معروف به قرقیز می‌باشد. اینها بیشتر در شیب‌های جنوبی کوه آلتایی سکنی دارند. مساکن چینی‌ها در شمال مغولستان است و به کشاورزی و زندگانی حضری عادت دارند. گروه چهارم یا سُلن‌ها در شمال غربی مغولستان سکنی اختیار کرده‌اند. از صفات مخصوص مغول تنبلی است؛ اگرچه گویند در موقع کار طاقت زیاد دارد. همه چیز را در این مملکت عادت معین کرده. در حدود عادات یومیّه، مغول باهوش و زیرک به نظر می‌آید ولی همین که از این حدّ خارج شد ناتوان است. شجاعت و جرأت که از صفات مغول در ازمنه گذشته بود حالا مبدّل به سستی و ترس گردیده چنانکه از قتل و غارت و راهزنی مغول حالا اثری نیست و جنایات آنها منحصر به دزدی‌های کوچک

است ولی رفتار وحشیانه که با اسرا دارند گواهی می‌دهد که در خونشان هنوز شقاوت‌های سابقشان باقی مانده و نیز خودداری از کمک کردن به نوع خودشان و حال آنکه مغول را از گرسنگی در حال نزع می‌بینند دلیل قساوت قلبی آنها است. این صفت مغول را تقریباً تمام سیاح‌های اروپایی تصدیق کرده‌اند ولی باید بی‌طرفانه در تمجید آنها هم گفت که غالباً از ملق و چاپلوسی عاری هستند. مذهب مغول لامائیسم^۱ است که از تبت در قرن شانزدهم میلادی به مغولستان جنوبی آمد و در آخر آن قرن در تمامی این مملکت انتشار یافت. مغول به خرافات و افسانه‌ها معتقد است و قبل از انتشار مذهب لامائیسم عقیده داشت که گروهی از ارواح تمام رفتار و کردار انسان را اداره می‌کنند. بعد از انتشار مذهب جدید، آدابی روحانیون این مذهب به مغولستان داخل کردند که بکلی موافق طبیعت و معتقدات مغول بود، یعنی از یک طرف با تنبلی و کاهلی موافقت می‌کرد و از طرف دیگر به او می‌آموخت که با چه اُورده و طلسم‌ها و غیره ارواح بد را از خود دور کند. در هیچ جای دنیا به قدر مغولستان عده کاهنین زیاد نیست. مغول از دو پسر خود حتماً یکی را به طبقه کاهنین داخل می‌کند و در شمال مغولستان عده کاهنان به پنج هشت یک تمام ذکور اهالی می‌رسد.

شغل عمده مغول حشم‌داری است. دارایی او را عده حشم معلوم می‌دارد. حشم عبارت است از: اسب و شتر و گوسفند و بز و سایر حیوانات اهلی. اسب‌ها کوچک و زشت‌اند ولی از حیث بردباری کمتر نظیر دارند.

مغول به صنعت تمایلی ندارد و بیشتر مال‌التجاره صنعتی را از چین و همسایگان دیگر می‌خرد. تا چندی پیش تجارت با معاوضه جنس به جنس به عمل می‌آمد. خلاصه آنکه اهالی مغولستان جز چینی‌ها مردمانی هستند که بیشتر به چادرنشینی متمایل و در درجه پست تمدن واقع‌اند. چینی‌ها بعکس حضری‌اند.

تاریخ ابتدای تاریخ مغولستان خیلی تاریک و یگانه منبع آن روایات چینی است. این روایات راجع به طوایفی مختلف که تاریخشان با تاریخ چین ارتباطی دارد اطلاعاتی می‌دهد. جای تردید نیست که زندگانی سیاسی فقط در قسمت شمال غربی مغولستان نشو و نما کرده و نیز در کنارهای شرقی و جنوبی آن. اما گویی یا وسط مغولستان همیشه کویری بوده و دیگر این مطلب روشن است که در جاهای مذکور دسته‌هایی

از مغول‌ها ۲۵ قرن قبل از میلاد به زندگانی چادرنشینی و صحراگردی می‌پرداخته‌اند. پیشه و کار آنها حشم‌داری بوده و طوایف بخصوص آنهایی که در شمال و شرق می‌زیستند، از حیث قومیت با هم تفاوت‌هایی داشته‌اند.

اگرچه چینی‌ها همه این طوایف را بی‌دی یعنی وحشی‌های شمالی می‌نامیدند ولی گمان قوی این است که در میان بی‌دی‌ها نه فقط طوایف مغول بل طوایف تاتار و منچو نیز بوده‌اند. نام هر قوم از اسم رئیس یا مدیر خود بود و بر عده بومی‌های اصلی همواره مردمانی که از چین می‌آمدند می‌افزودند، مثلاً معلوم است که در ۱۷۹۷ ق.م یکی از شاهزادگان ملوک الطوایف چینی که گون‌لو^۱ نام داشت هجرت کرده به مغولستان آمد و در اینجا به صحراگردی پرداخت. طوایف همواره با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند و گاهی هم با هم پیمان یگانگی می‌بستند. عادت اینها چنین بود که به طرف چین برای غارت و تاخت و تاز بروند. بنابراین چینی‌ها هدایایی برای طوایف فرستاده امتیث خود را از این راهزنان می‌خریدند. در ۴۸۰ ق.م، وقتی که چین به هفت بخش تقسیم شد، مغول‌ها غالباً با قسمتی برضد قسمت دیگر همراهی می‌کردند. این وضع باعث شد که طوایف مغول بیشتر در چین تاخت و تاز کنند. چینی‌ها به ستوه آمده متحد شدند و مردمان مغول را به طرف شمال راندند. بعد، سه قرن قبل از میلاد سه قسمت چین با هم اتحاد کرده وحشی‌های شمالی را بیرون کردند و برای دفاع خود دیوارهایی طویل کشیدند. پس از آن وقتی که چین در تحت حکمرانی یک نفر شی‌خوآزدی که از خانواده تین^۲ بود درآمد او این دیوارهای جداگانه را به یکدیگر پیوست چنانکه یک دیوار بزرگ ترکیب یافت. این دیوار هنوز هم وجود دارد و یکی از عجایب عالم است. مغول‌هایی که از چین به طرف شمال رانده شده بودند، در ۲۱۴ ق.م به سه امارت نیرومند که هرکدام را خانی اداره می‌کرد تقسیم شدند: در مشرق مغولستان، دون‌خو، در مغولستان وسطی، هون‌نو که از همه بزرگ‌تر بود (هون‌نو را اکنون هون گویند). در مغرب - یوئه‌چژی، یا چنانکه غالباً گویند یوئه‌چی. چون پس از ساخته شدن دیوار چین مغول‌ها نمی‌توانستند به آسانی در چین به تاخت و تاز پردازند خان هون‌نو (۲۰۹-۱۷۴ ق.م) خان دون‌خو را مطیع کرده و یوئه‌چی‌ها را پراکنده تمامی مغولستان را در تحت حکمرانی خود درآورد و دولت هون را که از منچورستان تا ستپ^۳‌های قرقیز و از دیوار بزرگ چین تا سرحد کنونی روسیه امتداد می‌یافت

1. Gun - lu

2. Tzine

۳. Steppe، جلگه‌های وسیع که رویدنی آن منحصر به علف است و در تابستان تمام علف خشک شده جلگه به صحاری خشک مبدل می‌گردد.

تأسیس کرد. در ۲۰۲ ق.م، خان این دولت مودو نام تاخت و تاز مهیبی در چین کرده به قدری باعث خرابی شد که فغفور چین مجبور گردید خان مغولستان را با خود مساوی بداند و تعهد کرد که شاهزاده خانم‌های چین را برای او بفرستد و همه ساله هدایایی به او بدهد. در زمان جانشینان مودو چینی‌هایی که با شاهزاده خانم‌های چین به مغولستان می‌آمدند به مغول‌ها آموختند که چگونه مالیات بگیرند، نوشته‌جات و دفاتر دولتی را تنظیم و مملکت را موافق قوانین اداره کنند.

اگر بخواهیم تاریخ مغولستان را از این زمان که قرون دوم ق.م است دنبال کنیم از موضوع خارج خواهیم شد زیرا وقایع بعد مغولستان با دوره‌های دیگر تاریخ ایران مربوط است. بنابراین مقتضی است در اینجا ایستاده ببینیم از فشار هون‌ها به یوئه‌چی‌ها چه نتایجی روی داد. یوئه‌چی‌ها چنانکه بالاتر گفته شد از فشار هون‌ها و از دست دادن مساکنشان مجبور گشتند جلای وطن کنند و زمین‌های تازه برای خود بیابند. بنابراین به دو بخش تقسیم شده قسمت بزرگ‌تر به طرف جنوب غربی رفت و به نوبت خود فشار به مردمانی داد که در آسیای وسطی در هر دو طرف رود سیحون و بل جیحون سکنی داشتند. این مردمان از طوایف مختلف بودند و چنانکه از تاریخ ایران می‌دانیم، مورّخین و جغرافیّون عهد قدیم اینها را ساک^۱ و داریوش اول سکّ می‌نامد. هرودوت و کتزیاس و بُرس کلدانی از این مردمان سه قوم را می‌نامند: ماساژت‌ها، دریکی‌ها و داهی‌ها. نویسندگان دیگر اسامی ماساژت‌ها و داهی‌ها و طخاری‌ها و آسیایی‌ها^۲ یا آسیانی‌ها^۳ را ذکر می‌کنند (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۸، بند ۸- ژوستن، کتاب ۴۲، بند ۲- مقدّمه تروگ پومپه، کتاب ۴۲) استرابون مردم داهی را دارای طوایفی موسوم به پی‌سوری^۴ و کسانتی^۵ می‌داند و نام ماساژت را شامل مردمانی موسوم به خوارزمی‌ها و آتاسی‌ها^۶. داریوش اسم دو مردم را در جزو ایالات ایران ذکر می‌کند: سکّ، هئوم و زکّ^۷، سکّ تیگر خئود^۸ و هر دو در آسیای وسطی آن طرف رود سیحون‌اند.

باید اعتراف کرد که اطلاعاتی که نویسندگان مزبور می‌دهند گنگ است و بجز هرودوت که شمه‌ای از اخلاق و عادات و زندگانی ماساژت‌ها یعنی مردمان عمده صفحات آن طرف

1. Sakes (saces)

2. Asii

3. Asiani

4. Pissuri

5. Xanthii

6. Attasii

۸. سکّ‌های تیز خود (کلاه کُک تیز به سر داشتند).

۷. سکّ‌های برگ هومه.

سیحون بیان کرده دیگران به ذکر اسامی طوایف اکتفا ورزیده‌اند. به هر حال یوئه‌چی‌ها به سر این مردمان ریخته آنها را از مساکنشان کردند چنانکه طوایف سکایی هم مجبور گشتند اراضی تازه به دست آورده در آنجاها بنشینند. بنابراین، نهضت مردمان سکایی هم شروع شد و سکایی و یوئه‌چی مخلوط با یکدیگر به پارت و باختر فشار آوردند. مخاطره بزرگ بود؛ زیرا این مردمان از حیث تمدن، از مردمان ایران و آسیای غربی کلیتاً خیلی پست‌تر بودند (نوشته‌های هرودوت) و اگر غالب می‌آمدند تمدن آسیای غربی که در مدت قرونی زیاد از زندگانی سومری‌ها و اکدی‌ها، بابلی‌ها و آسوری‌ها، مادی‌ها و پارسی‌ها و یونانی‌ها حاصل شده بود از میان می‌رفت و جای آنرا وحشی‌گری و بربریت می‌گرفت. یعنی در آسیای غربی در این زمان همان اوضاع پیش می‌آمد که پس از چند قرن در اروپا در زیر فشار هون‌ها روی داد و تمدن یونانی و رومی جای خود را در مدت قرونی به توحش واگذار داد. ولی خوشبختانه ایران پارتی بعد از جنگ‌های عدیده بهره‌مند گشت جلو این سیل بزرگ را بگیرد و می‌توان گفت که تمدن ایران را نجات داد. اما دولت یونانی باختر نتوانست سدی در مقابل این مردمان گردد و از بیخ و بن جاروب شد. توضیح آنکه مردمان شمالی مزبور مقاومت باختری‌ها را درهم شکسته به طرف جنوب رانندند. سکاهای در زرننگ برقرار شدند و از این زمان زرننگ (درانگیانای^۱ نویسندگان یونانی) به سیستان معروف گردید^۲. اینکه سهل است سکاهای به طرف مشرق حرکت کرده کابل را به دست آوردند و بعد به طرف هند رانده قسمت‌هایی را از آن تسخیر کردند و دولتی به وجود آمد که در تاریخ به دولت هند و سکایی معروف است. اما فشار مردمان شمالی مزبور به ایران و جنگ‌هایی که پارتی‌ها با آنها کردند، موافق نوشته‌های مورّخین قدیم چنان بود که در این مبحث و مبحث دیگر شرحش بیاید.

جنگ اردوان با طخاری‌ها

اردوان دوم خوب اهمیت خطر مردمان شمالی را دریافت و با وجود اینکه سکاهای همجوار ایران پارت را غارت کرده به اوطانشان برگشته بودند و عجالتاً ضدّیتی با اردوان نداشتند خود را مهیای جنگ با آنها کرده به مملکت طخاری‌ها قشون کشید. این خبر می‌رساند که اردوان موقع را چنین تشخیص داده که باید سکاهای را به جای خودشان بنشانند یا باید کار دولت پارت را ساخته بداند. این هم معلوم است که جنگ تعرّضی یا جنگ را به مملکت دشمن بُردن بهتر از

1. Drangiana

۲. سَکِستان - سَگستان - سَجستان - سیستان.

جنگ دفاعی است. طخاری‌ها مردمانی بودند قوی و خود طخارستان تا نهضت مردمان شمالی جزء باختر به‌شمار می‌رفت. زیرا دولت یونانی و باختری در شمال تا حدود هون‌ها پیش رفته بود. موافق گفته ژوستن (کتاب ۴۲، بند ۲) اردوان به جنگ آنها رفت و در جدالی زخمی به بازو برداشته از آن درگذشت. از شرح کیفیات این جنگ خبری از نویسندگان قدیم به ما نرسیده است و نمی‌دانیم بعد از کشته شدن اردوان چه روی داده؛ ولی چون ترتیب جنگ‌های مشرق زمین این است لشکر با مرگ پادشاه یا سردار کل سُست و متزلزل می‌شود، باید پنداشت که بعد از کشته شدن اردوان پارتی‌ها عقب نشسته به پارت برگشته‌اند. به هر حال با کشته شدن دو پادشاه پارت در دو جنگ با سکاها در مدّت چهار سال و با بی‌بهره‌مندی پارتی‌ها، موقع دولت پارت سخت گردید. ولی خوشبختانه به جای اردوان شخصی نشست که یکی از بزرگ‌ترین شاهان ایران است و بزرگش خوانده‌اند. او با دستی قوی مردمان شمالی را پس نشاند و دولت پارت را نه فقط نجات داد بل حدود آنرا به جاهایی رسانید که معلوم نیست ایران پیش از این زمان از طرف مشرق به آن حدود رسیده باشد. سلطنت اردوان دوم از ۱۲۷ تا ۱۲۴ ق.م بود.

در اینجا به فصل دوم خاتمه می‌دهیم زیرا دولت پارت از این به بعد داخل مرحله جدیدی می‌شود. در مرحله سابق، پارتی‌ها مبانی دولت را محکم کرده سلوکی‌ها را بکلی از ایران راندند. در مرحله جدید ایران پارتی با دولت روم یکی از دو دولتی هستند که عالم آن روز را در حیطه اقتدار خود دارند.

قبل از دخول به فصل سوم لازم می‌دانیم که به مناسبت نهضت یوئه‌چی‌ها به مغرب و جنوب و پس از آن سکاها به جنوب و پارتی‌ها به مشرق، چون میدان عملیات و زدوخوردها باختر است، شمه‌ای از دولت یونانی و باختری بگوییم و نیز از نویسندگان چینی راجع به این زمان یوئه‌چی‌ها، باختری‌ها و پارت. چنانکه بالاتر گفته شد دیودوت والی باختر در زمان آنتیوخوس دوم برضدّ دولت سلوکی در ۲۵۶ قیام کرد، یونانی‌های این صفحه مستقل شدند و این دولت از این زمان به نام دولت یونانی و باختری معروف گردید. سلوکی‌ها در ابتدا از عهده این دولت برنیامدند و بعد از دیودوت اول پسر او دیودوت دوم به تخت نشست. بعد از دیودوت دوم اوتی‌دموس پادشاه شد و از ۲۲۲ تا ۱۹۰ ق.م سلطنت کرد. آنتیوخوس سوم سلوکی با او جنگید و شکستش داد؛ ولی بعد چنین صلاح دید که در مقابل مردمان تورانی زردپوست که از شمال به سغد فشار می‌دادند از او تقویت کند بنابراین پادشاهی او را شناخت.

پسر او دمتریوس بنای جهانگیری را در این قسمت آسیا گذارد: از طرف شمال از سغد گذشته به فونیان^۱ رسید و به صفحه طخاری ها در آن طرف سیحون دست انداخت و بعد به راهی که از تاریخ^۲ و صفحه تاتارها می گذشت استیلا یافت. در جنوب هم یونانی ها تا سند و پتاله رانده مملکتی وسیع به دست آوردند.

مقصود یونانی های باختر این بود که بین اقیانوس هند و چینی ها واسطه مبادلات تجارتی باشند. در این زمان ترقی باختر فوق العاده بود. ژوستن گوید که باختر هزار شهر است. اگرچه این عدد به نظر اغراق آمیز می آید ولی ممکن است مقصود نویسنده قدیم مزبور باختر بالاخص نبوده. او دولت باختر را که از ترکستان شرقی تا اقیانوس هند امتداد داشته در نظر گرفته بود. به هر حال دیری نگذشت که برای دمتریوس یک نفر مدعی او کرائید نام پیدا شد. او برضد دمتریوس قیام کرده تاج و تخت باختر را غصب کرد. این شخص هم خیلی کاری بود ولی به دست پسرش هلی اکل نام چنانکه بالاتر گفتیم کشته شد.

بعد مقارن این احوال مهرداد اول اشکانی نظری به باختر انداخته درصدد برآمد که آنرا مانند زمان قبل از اسکندر به ایران ضمیمه کند. چنین هم شد زیرا یونانی ها مجبور گشتند باختر را به اشکانیان داده و خودشان به طرف جنوب رفته در کابل برقرار شوند (۱۳۹ ق.م). این احوال تا ۱۲۷ ق.م پایید و در این زمان سکاها در تحت فشار یوئه چی ها به باختر ریختند. جهت این نهضت چنانکه بالاتر ذکر شد هون ها بودند. آنها به سر مردمی از نژاد زردپوست معروف به یوئه چی ها ریخته مساکن آنها را انتزاع کردند. اینها هم به نوبت خود به سکاها فشار آورده آنها را از مساکنشان راندند و سکاها هم چاره نداشتند جز اینکه به طرف جنوب بروند. ولی چون ایران پارتی سدی محکم بود ناچار به جای اینکه به خراسان بریزند به طرف باختر رفتند و در افغانستان کنونی برقرار شدند (تقریباً ۱۲۷ ق.م). یونانی های باختر هم چاره را در این دیدند که به طرف جنوب شرقی رفته در کابل و وادی سند محکم تر بنشینند.

در ابتدا در این کار بهره مند بودند؛ چنانکه در سلطنت مناندر^۳ نامی حکمرانی آنها در اینجا بسط یافت (بعد از ۱۲۶ ق.م) و دولتی تأسیس گشت که در تاریخ موسوم است به دولت هند و یونانی. پایتخت آن در چاکله^۴ بود که به یونانی اوتی دمی می نامیدند. ولی طول نکشید

۱. Faunians، بعضی با هون ها مطابقت می دهند.

2. Tarim

3. Menandre

4. Tschakala

که آنها هم تابع همان سکاها گشتند و سکاها در اینجا دولتی تأسیس کردند که در تاریخ معروف به دولت هند و سکایی است. این واقعه در سلطنت جانشین مناندر^۱، هزمش نامی وقوع یافت. از این زمان یونانی‌ها ضعیف گشته به مرور تحلیل رفتند و تمدن یونانی خاموش گردید. راست است که در ابتدا چنانکه مسکوکات یونانی نشان می‌دهد زبان یونانی روی سکه‌ها حتی در دولت سکایی معمول است ولی روی این سکه‌ها از زمان اوکراتید غیر از زبان یونانی یک زبان دیگر هم که شعبه‌ای از زبان سانسکریتی است دیده می‌شود. خط این سکه‌ها هم به خط سامی (فینیقی) شباهت دارد (شاید خط آرامی باشد که در آسیای غربی رواج داشت). بنابر مختصر مذکور این نتیجه حاصل می‌شود که دولت باختر و یونانی ۱۵۰ سال تقریباً پایید و بعد جزء دولت هند و سکایی گردید. زبان یونانی چنانکه گوت شمید گوید تا یکصد میلادی استعمال می‌شد ولی بعد از آن از میان رفت و فقط خطوط یونانی بی‌معنی استعمال می‌کردند. در باب تاریخ آن اطلاعات خیلی کم بود زیرا نویسندگان یونانی چیزهای کمی از آن گفته بودند ولی از وقتی که کاوش‌هایی در افغانستان شده و مسکوکاتی به دست آمده بعضی مطالب روشن تر گشته ولی باز به قدر کفایت روشن نیست و سؤالات زیادی بی‌جواب می‌ماند. چیزی که معلوم می‌باشد اینست که یونانی‌ها در زمان سلطنت دیمتریوس و اوکراتید فعالیت زیاد بروز دادند و چنانکه بالاتر از قول ژوستن گفته شد باختر دارای هزار شهر بود. ولی این را هم باید گفت که جنگ‌های زیادی که یونانی‌ها در شمال باسغد و در جاهای دیگر با هرات و زرننگ و رُحج^۲ و مردمان ساحل سند نمودند اینها را ضعیف کرد و در نتیجه در مقابل پارتی‌ها نتوانستند مقاومت کنند.

در باب حدود دولت پارت در این قسمت ایران قدیم باید گفت که عقیده یکی نیست. بعضی گویند که دولت پارت تا کوه‌های هند و کوشان و هیمالایا و رود سند بسط می‌یافت. دیودور گوید که مهرداد اول به هند لشکر کشید. ولی برخی عقیده ژوستن را ترجیح می‌دهند و معتقدند که اگر هم مهرداد هند غربی را تصرف کرده حکمرانی او در اینجا به واسطه دوری دیر نپاییده (گوت شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۵۰) و دولت پارت در مشرق از پاراپامیزاد به آن طرف تجاوز نمی‌کرد. مقصود از نگارش این سطور دولت یونانی و باختری بود که علمدار تمدن یونانی در مشرق ایران به شمار می‌رفت و به واسطه نهضت پارتی‌ها به مشرق و سکاها به جنوب منقرض شد.

در خاتمه باز باید بگوییم که زبان یونانی در سگه‌های دولت هند و سکایی زمانی پس از انقراض دولت یونانی و باختری معمول بود و بنابراین باید حدس زد که معرفت یونانی در ردیف معرفت هندی در اینجا مدتی دوام داشت (گوت شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۴۴ - ۵۰).^۱

بودن سکاها در آن طرف رود سیحون مضمون لوحه‌های داریوش اول را که در ۱۳۰۴ در همدان و در ۱۳۱۲ در تخت جمشید پیدا شده^۲ تأیید می‌کند زیرا داریوش اول در لوحه‌های مزبور می‌گوید حدود ممالک او از سکاها که آن طرف سُغد سکنی دارند تا کوشا (حبشه) است. آن طرف سُغد با شمال شرقی سمرقند یا مشرق خوقند مطابقت می‌کند و این صفحه را حالا فرغانه می‌نامند. در این لوحه‌ها داریوش سکاها را نمی‌نامد. ولی در کتیبه نقش رستم در جزء مردمانی که به او باج می‌دهند اسم دو قوم سکایی را می‌برد: سَکَ هَئوَمَ و رَکَ - سَکَ تیگر خود. نویسندگان یونانی (مثلاً استرابون) اینها را ساکاروک یا ساکارولی می‌نامند، ولی حالا این عقیده قوت یافته که این سکاها همان طخاری‌ها بودند که در قرون اول اسلامی اعراب آنها را در باختر یافتند. اگرچه بالاتر گفتیم باز تکرار زاید نیست که در همین زمان سکاها به زرننگ ریخته و این صفحه اسم خود را به سکستان تبدیل کرد و سکستان به مرور به سیستان مبدل شد. یکی از پادشاهان نامی سیستان گوندوفار^۳ نام داشته و موافق یک داستان هندی توماس یکی از حواریون مسیح در زمان او در سال ۲۹ میلادی به هند رفته. این پادشاه جاهای زیاد در تحت حکمرانی داشته و سگه‌های او در هرات و قندهار و سیستان به دست آمده و نیز به ندرت در پنجاب هند (گوت شمید، تاریخ ایران الخ).

اطلاعاتی که ذکر شد از نوشته‌های یک نفر مورخ چینی به دست آمده و او از اطلاعات یک نفر تاجر چینی که به این صفحات آمده استفاده کرده و دیگر اینکه فغفور چین نماینده‌ای نزد یوئه‌چی‌ها فرستاد که به مساکن قدیشان برگردند؛ زیرا امیدوار بود که به واسطه ضدیت اینها با هون‌ها راه کاروان‌رو از چین به باختر و رُخج باز شود. ولی یوئه‌چی‌ها به قدری از مساکن تازه‌شان راضی بودند که این تکلیف را قبول نکردند و نماینده مزبور که نامش چانک‌کی‌ین بود در سال ۱۲۶ ق.م بی‌انجام مقصود به چین برگشت و در راه دو دفعه دچار

1. Alfred Gutschmid, Geschichte irans und seiner Nachbarländer Von Alexander dem grossen bis Zum untergang der Arsaciden. Tübingen, 1888.

۲. مضمون لوحه‌های تخت جمشید کاملاً مثل مضمون لوحه‌های همدان است که در جلد دوم این تألیف ذکر شده.

3. Gondophare

هون‌ها گردید. این شخص اطلاعاتی نیز راجع به پارت می‌دهد. چون اطلاعات مزبور برای تاریخ پارت بی‌اهمیت نیست ذکر می‌کنیم. او گوید که سرحد آن‌سی (یعنی پارت) در این زمان رود وئی «جیحون» بود، مردم پارت به وسیله گاری و کشتی با مردم همجوار مراوده داشته و گاهی تا هزارلی (تقریباً پانصد و پنجاه کیلومتر) داخل مملکت همجوار می‌شدند. پارتی‌ها سگه با صورت شاه می‌زدند، روی پوست آهو می‌نوشتند و نوشته‌ها افقی بود (در چینی عمودی است). بعد نماینده چین از ممالکی حرف می‌زند که در ساحل دریای مغرب واقع شده و مردم آن صفحات به زراعت عشق دارند و برنج زیاد می‌کارند زیرا هوا مرطوبی است. معلوم است که مقصود از دریای مغرب دریای گرگان است و از صفحات، مازندران و گیلان. از اینجا معلوم می‌شود که دولت پارت به این صفحات هم دست انداخته بوده و باید این کار در زمان مهرداد اول شده باشد. چینی مزبور از دولت یونانی و باختری نیز حرف می‌زند و آنرا تاهی یا^۱ می‌نامد. او می‌گوید که در شمال بعد از تاهی یا یوئه‌چی‌ها هستند و تا آن‌سی (یعنی پارت) مردمانی زندگانی می‌کنند که چشمانشان گرد است، ریش‌های پرپشت دارند و سبیل‌هایشان نیز همانطور است. لهجه‌شان مختلف است ولی همه یکدیگر را می‌فهمند. تجار زیرک دارند، ابریشم و رنگ برقی را درست می‌کنند ولی از آن‌سی‌ها عقب هستند. بعد در زمان دیگر از منابع چینی این طور مستفاد می‌شود که وقتی که دولت یونانی و باختری به کابل و وادی سند منتقل شده بود فغفور چین مأمورینی به آن دولت فرستاد ولی مأمورین مزبور بعد از چندی به چین برگشتند و بر اثر راپورت‌های آنها دولت چین به واسطه دوری آن از دولت هند و یونانی روابط را با آن قطع کرد (گوت‌شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۶۵ - ۱۰۲).

از شرح مذکور روشن است که در این زمان ایرانی‌ها با سکاها در گیرودار بوده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که جنگ ایران و توران که در داستان‌های ما به زمان کیانیان نسبت داده شده همین جنگ‌ها بوده. یوئه‌چی‌ها طخاری‌ها را به حرکت آورده‌اند و طخاری‌ها به سر باختری‌ها ریخته‌اند. بعد جنگ‌های ایران و توران شروع شده است. باخترا این زمان هم، چنانکه گفته شد، در شمال شامل باختر و مرو و سغد و آن طرف سغد بوده. در قرون بعد در داستان‌های ما محل‌ها محفوظ مانده؛ ولی چون دوره اشکانی را در دوره ساسانی دوست نداشته‌اند وقایع این زمان را به دوره کیانی نسبت داده کارهای مهرداد دوم را به کیخسرو داستانی بسته‌اند یا اینکه از روی سهو و اشتباه زمان را تغییر داده‌اند. به هر حال تاریخ نشان نمی‌دهد که در زمان

هخامنشی‌ها تورانی‌ها خواسته باشند به ایران بیایند، بلکه بعکس در دورهٔ مزبور ایرانی‌ها می‌خواستند به آن طرف حمله کنند چنانکه کردند و دو قوم سکایی هم تابع شدند.^۱ یک چیز هم نظری را که اظهار کردیم تأیید می‌کند: مردان داستان‌ها را پهلوان می‌نامند و حالا برای ما روشن است که پهلوان یعنی منسوب به پارت. الف و نون علامت نسبت است نه علامت صیغه جمع و نظایر آن در پارسی زیاد است.^۲ در اسامی پهلوانان هم اگر دقیق شویم می‌بینیم که بعضی از پهلوانان شاهان اشکانی‌اند. مثلاً گودرز پسر گیو شاه اشکانی است (پایین تر بیاید)، قارن رئیس یکی از خانواده‌های اشکانی است (پایین تر بیاید)، فرهاد اسم پنج شاه اشکانی است، میلاد مصحف مهرداد است.^۳ در دوره اشکانی به تمام این اسامی برمی‌خوریم و در این کتاب هم این اسامی ذکر شده و خواهد شد. هرچه پیش تر رویم این نظر ثابت تر خواهد شد که دوره پارتی همان دوره پهلوانی است و مردان آن دوره شاهان اشکانی یا پارتی‌ها هستند مخصوصاً وقتی که به مدارک ارمنی دورهٔ پارتی رسیدیم این نظر روشن تر خواهد بود.

در اینجا به علاوه تذکری که دادیم لازم می‌دانیم یک تذکر دیگر نیز بدسیم و آن مربوط به لفظ تورانی است. اکنون وقتی که می‌گوییم تورانی باید یک کلمه هم به آن بیفزاییم آلتایی یا غیر آلتایی، زیرا تورانی‌های آلتایی از نژاد زردپوست‌اند و غیر آلتایی همان آریان‌ها می‌باشند. چون ایرانی‌ها بیشتر با طخاری‌ها سروکار داشته‌اند و اینها از آریان‌های سکایی بوده‌اند پس می‌توان گفت که ایرانی‌ها با تورانی‌های غیر آلتایی در زدوخورد بوده‌اند و آنها به باخت‌ریخته‌اند. اما اینکه طخاری‌ها از زردپوست‌ها نبوده‌اند این نکته ثابت شده است. اولاً از زبان آنها این نکته مسلم است و دیگر چند سال قبل در تورفان که از مستملکات غربی چین است کتاب‌هایی به دست آمد و سه زبان در این کتاب‌ها یافتند. یکی از آنها طخاری است و این زبان هم به زبان‌های ایران شمالی نزدیک است.

ما در این باب در جای خود صحبت خواهیم داشت. عجالتاً برای اینکه از موضوع خیلی دور نرفته باشیم به این مختصر تذکر اکتفا می‌ورزیم. پس مردمانی که به باخت‌ریخته‌اند آریانی بوده‌اند: این نکته برای تعیین نژاد افغان‌ها اهمیت دارد: اهالی باخت‌ریخته تا این زمان از آریان‌های ایرانی بوده‌اند. در این زمان هم آریان‌ها به آن سرزمین رفته‌اند. زبان کنونی افغان‌ها که پختو یا پشتو و تقریباً همان زبان پارسی است یکی از دلایل این نظر است.

۱. سَکْ هومَه وَرْکْ، سَکْ تیگرخود.

۲. مثل مازندران، گیلان، بامدادان، صبحگاهان، توران و غیره و غیره.

۳. مهرداد در ابتدا میرداد، بعد میراد و بعدتر میلاد شده.

فصل سوم. اوج اعتلای دولت پارت

مبحث اول. اشک نهم - مهرداد دوم (بزرگ)

مهرداد یکی از شاهان بزرگ ایران است و ژوستن گوید (کتاب ۴۲، بند ۲): «از جهت بزرگی کارهایش او را کبیر خواندند. او می‌خواست با نیاکان خود برابری کند ولی از جهت لیاقتش از آنها گذشت. شجاعت خود را در جنگ‌های عدید با همسایگان خود نشان داد و مردمانی چند به اطاعت دولتش آورد. او سکاها را مغلوب ساخت و لگه افتضاحی را که روی خانواده‌اش گذارده بودند شست».

بعد ژوستن به کارهای ارمنستان می‌گذرد که در جای خود بیاید. راجع به اطلاعاتی که ژوستن می‌دهد باید گفت که متأسفانه خیلی مجمل است و فقط نتایج را به اختصار ذکر کرده ولی با وجود این می‌توان بی‌تردید دانست که مهرداد لشکر به صفحات سکایی نشین کشیده و آنها را مستأصل کرده. اینکه سهل است از همین مردمان عده‌ای را به اطاعت درآورده. بنابراین مهرداد با فتوحات خود جلو جنبش مردمان شمال شرقی را که سکاها پیشاهنگان آنها بوده‌اند گرفته این مردمان را که به خراسان هم فشار می‌آورده‌اند عقب رانده و آنها مجبور گشته‌اند به طرف باختر بروند. بنابراین در سلطنت مهرداد خطر زرد از ایران گذشت.

این خطر در ادوار دیگر هم ایران را تهدید کرده است ولی شرح وقایع به دوره‌های دیگر تاریخ ایران مربوط است و در جای خود بیاید. اگرچه صراحتی در اخبار این زمان نیست ولی می‌توان گفت که مهرداد به عقب راندن مردمان شمالی اکتفا نکرده قسمتی را از باختر و نیز سیستان را به اطاعت درآورده. خبر اول از نوشته‌های استرابون برمی‌آید (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۲) و خبر دوم از ایزیدور خاراکی (کتاب پارت، بند ۱۸). ژوستن هم چنانکه گذشت این اخبار را تأیید می‌کند زیرا گوید که چند مردم را به اطاعت خود درآورد.

آثاری دلالت دارد بر اینکه مهرداد از طرف مشرق به قدری پیش رفته که حدود ایران را به کوه‌های هیمالایا رسانیده: سکه‌هایی از شاهزادگان اشکانی در اینجاها یافته‌اند و معلوم است

که این شاهزادگان در این صفحات حکمرانی داشته‌اند. مهرداد پس از تسویه امور شرقی متوجه ارمنستان گردید و باید قبل از ذکر وقایع ببینیم مقصود از ارمنستان چه مملکتی است، خطوط نمایان تاریخش تا این زمان چیست و سوابق ایرانیان با ارامنه چه بوده.

ارمنستان و ارامنه

ارامنه تاریخ خودشان را موافق داستان‌ها و روایات قدیم چنین بیان می‌کنند: ارمنستان وقتی مرکز عالم بوده و چهار رود بزرگ از این مملکت جریان می‌یافته: فرات، دجله، آرس و کور^۱. این بهشت روی زمین بعد از طوفان نوح مهد دّوم بشر گردید. نژاد خود را ارامنه به شخصی می‌رسانند که هایکا نام داشته و گویند که او پسر همان کس بود که در تورات او را ثَجَرْمَه نامیده‌اند (کتاب پیدایش، باب دهم). بنابراین ارامنه خودشان را هایک و ارمنستان را هایستان می‌نامند.

یکی از اعقاب هایکا آرام نام داشت. او حدود ارمنستان را توسعه داد و آن را به ارمنستان بزرگ و کوچک تقسیم کرد. ارامنه گویند که او معاصر نینوس پادشاه آسور بود و چون مغلوب او نشد نینوس او را بعد از خودش اوّل کس دانست و نام ارمنستان از او یا از آرمناک^۲ پسر هایکا است. یونانی‌ها و رومی‌ها این اسم را فریگی دانسته تصوّر می‌کردند که از اسم آرمِ نیوشِ تِسالی است و این شخص وقتی که یازون موافق داستان‌های یونانی برای تحصیل پشم زرّین به کُلخید رفته رفیق او بوده.

بعد ارامنه گویند: وقتی که آرای پسر آرام در جنگی با سمیرامیس^۳ ملکه آسور کشته شد ارمنستان تابعیت آسور را پذیرفت. سپس «پاروی را» استقلال ارمنستان را برگردانید و عنوان پادشاهی اختیار کرد. ولی بعدها اعقاب او گویا تابع پادشاهان بابل گشتند. هایک دّوم متحد بخت النصر دّوم بود و با او بیت المقدس یا اورشلیم را در محاصره داشت. در میان اسرای که از یهود آوردند خانواده‌ای شامبات نام بود و پسر شامبات را باگارات می‌نامیدند. ارامنه گویند که این خانواده از جهت عقل و زرنگی خیلی بلند شد و بعدها در قرن نهم میلادی به

۱. رودی است که در قفقاز جریان دارد و به آرس می‌ریزد. گویند که نام این رود از کوروش بزرگ است. یک رود دیگر هم در پارس است که نام خود را از کوروش گرفته و حالا معروف به بند امیر است.

2. Armenak

۳. کراراً در این تألیف گفته‌ایم سمیرامیس ملکه آسور شخص تاریخی نیست.

سلطنت ارمنستان و گرجستان رسید. در گرجستان هنوز کسانی هستند که خودشان را اعقاب باگارات دانسته باگراتیون نامند.

در نیمه قرن ششم ق.م تیگران که از خانواده هایک بود ارمنستان را از قید خارجی‌ها رهانید ولی پس از آن طولی نکشید که ارمنستان جزء دولت پارس گردید.

چنین است اجمالاً عقاید ارامنه در باب ابتدای تاریخشان. ولی باید گفت که تاریخ سرزمینی که اکنون آنرا ارمنستان می‌نامیم غیر از تاریخ ارامنه است. اگر این گفته‌ها را شامل سرزمین بدانیم شاید چنین باشد. زیرا تردیدی نیست که صفحه ارمنستان از زمانی خیلی قدیم مسکون بوده و تاریخ آن ارتباط با گفته‌های تورات و تاریخ قدیم آسور و بابل می‌یافته. ولی اگر بخواهیم سکنه آن زمان ارمنستان کنونی را نیاکان ارامنه امروزی بدانیم مدارکی برای چنین فرض نداریم. برای روشن بودن مطلب تاریخ ایران را مثل می‌آوریم: اگر بخواهیم تاریخ سرزمینی را بنویسیم که اکنون موسوم به ایران است تاریخ عیلام در چنین تاریخی داخل است. ولی اگر مقصود نوشتن تاریخ آریان‌های ایرانی یا ایرانی‌های کنونی باشد از حدود آن خارج است زیرا عیلامی‌ها از حیث نژاد ایرانی نبوده‌اند. آسوری‌ها در کتیبه‌هاشان اسامی مردمانی را ذکر می‌کنند که در ارمنستان کنونی سکنی داشتند و با آنها در جنگ و ستیز بوده‌اند مانند نایری^۱، اوراردا^۲، میننی^۳ و غیره و بعد هرودوت اسم آلارود^۴ را می‌برد ولی نمی‌توان گفت که این مردمان ارامنه بوده‌اند. هرچند آلارود هرودوت یا اوراردوی آسوری‌ها مردمان آرات هستند اما نه مردمانی که در قرن هفتم یا اوایل قرن ششم ق.م آمده در اینجاها بر بومی‌ها غلبه کرده برقرار شدند بل مردمانی که قبل از آمدن آنها به اینجاها بومی‌های این صفحات بوده‌اند و نژادشان تا حال معلوم نشده ولیکن محقق است که آریانی نبوده‌اند. پس اینها را نمی‌توان نیاکان ارامنه قرار داد؛ زیرا ارامنه از گروه مردمان هند و اروپایی یا به عقیده بعضی ایرانی‌اند که بعدها در اوایل قرن ششم ق.م به ارمنستان کنونی آمده‌اند موافق عقیده علمای کنونی تاریخ ارامنه ملّتی هستند آریانی نژاد به معنی اعم یعنی هند و اروپایی (بعضی هم گویند آریانی ایرانی)، که از راه بوسفور تراکیه (بغاز اسلامبول) از اروپا به آسیای صغیر گذشته‌اند. اینها مدّتی با فریگی‌ها در آسیای صغیر می‌زیستند و با آنها هم آمده بودند. بعد با هیت‌ها آمیزش و اختلاط یافتند و بعض آثار هیتی در آنها باقی ماند. از

1. Naïri

2. Urarda

3. Minni

4. Alarode

جمله تصوّر می‌کنند که هایک یعنی اسمی که ارامنه خود را بدان می‌نامند از آثار هیتی است. در اوایل قرن ششم ق.م ارامنه از کاپادوکیّه به طرف مملکت آراتات یا چنانکه در کتیبه‌های آسوری ذکر شده به اوراردو رفتند و دولت وان یا آراتات را متقرض ساخته بر مردمان بومی یعنی آلا رودی‌ها استیلا یافته در این مملکت برقرار شدند. در لشکرکشی هووخ‌شتر شاه ماد به جنگ لیدیّه یا پس از صلح او با آلیات پادشاه لیدی، ارمنستان جزء دولت ماد گردید و بعد در زمان کوروش بزرگ جزء دولت هخامنشی شد. داریوش اوّل در کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید و نقش رستم ارمنستان را آرمینا نامیده و آنرا یکی از ممالک جزء دولت خود دانسته. در بدو سلطنت داریوش اوّل ارمنستان یکی از ممالکی بود که شورید و بعد از جنگ‌های عدید تابع شد. بعد از این شورش دیگر دیده نمی‌شود که ارامنه بر دولت هخامنشی قیام کرده باشند. آنها باجشان را می‌پردازند و در موقع حاجت لشکر می‌فرستند. بنابراین باید گفت که ارامنه از دولت هخامنشی راضی بودند زیرا حتّی در مواردی که به واسطه ضعف مرکز (مثلاً در زمان اردشیر دوّم) ایالات غربی ایران در آسیای صغیر و قبرس و مصر استقلال طلبی نشان می‌دادند ارمنستان ساکت بود. جهت معلوم است: ارامنه از حیث نژاد و اخلاق و عادات تفاوت‌های اساسی با ایرانیان نداشتند و بنابراین جهتی برای انفکاک وجود نداشت.

احوال ارمنستان چنین بود تا اسکندر به آسیا آمد ولی به ارمنستان نرفت. بعد از اسکندر جانشینان او ارمنستان را جزء امپراطوری اسکندر می‌دانستند. پس از آن وقتی که دولت اسکندر رسماً تقسیم شد ارمنستان به سهم سلکوس اوّل نیکاتور افتاد و در اینجا ولّاتی از جانب سلوکی‌ها حکومت کردند. این احوال پایید تا اینکه آنتیوخوس سوّم با رومی‌ها در افتاد و در ماگنّزیا^۱ شکست خورد. در این وقت ارامنه از موقع استفاده کرده مستقل شدند. دو نفر از ولّات ارمنستان - آرتاکسیاس (آرتاشس) و زاریادُرش نامان ارمنستان را بین خودشان تقسیم کردند و ارمنستان بزرگ به سهم آرتاکسیاس افتاد (۲۲۳-۱۹۰ ق.م). حدود ارمنستان بزرگ در آن زمان این بود: از طرف شمال پُنت که ذکرش بالاتر گذشت و کُلخید (لازستان قرون بعد) و ایبری^۲ (گرجستان) و آلبانی (آران). از سمت مشرق ماد و کوه‌های آذربایجان. از طرف جنوب: آسور قدیم (موصل کنونی). از سمت مغرب فرات که ارمنستان بزرگ را از ارمنستان کوچک جدا می‌کرد. بعد، از نوشته‌های آب‌پیان (کتاب سوریّه، صفحه ۱۱۷) چنین

استنباط می‌شود که در سلطنت آنتیوخوس چهارم اِپی‌فان سلوکی‌ها برای برگردانیدن ارمنستان با ارامنه جنگیده‌اند و این مملکت دوباره به تابعیت آنها درآمده (۱۶۵ ق.م).

پس از آن ارمنستان در این حال بماند تا مهرداد اول اشکانی ایالات غربی ایران یعنی ماد و خوزستان و بابل را از دولت سلوکی انتزاع کرد. در این وقت ارمنستان هم بر دولت سلوکی شوریده جداگردید. در این زمان موافق منابع ارمنی شاهزاده‌ای واکارشک یا وال‌آرشک نام با حمایت مهرداد بر تخت ارمنستان نشست و هرچند در زیر نفوذ شاه پارت بود با وجود این اجازه داشت مستقلاً ارمنستان را اداره کند. گویند که او ۲۲ سال سلطنت کرد و در این زمان حدود ارمنستان از کوه‌های قفقاز تا نصیبین امتداد می‌یافت (موسی‌خورن، تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، بند ۳). بعد از او پسرش آرداشس به تخت نشست و ظن قوی می‌رود او همان کسی است که ژوستن، چنانکه پایین‌تر بیاید، او را اُرتوآدیش‌توس^۱ می‌نامد و معاصر مهرداد دوم (بزرگ) بود.

مهرداد بزرگ و ارمنستان

چنین بود احوال ارمنستان وقتی که مهرداد دوم اسلحه خود را متوجه این مملکت داشت. پادشاه آن، از شرحی که بالاتر گفته شد، معلوم است که اشکانی و از اقربای مهرداد بوده زیرا موافق روایتی که موسی‌خورن از مارآپاس‌کاتی‌نا نقل می‌کند وال‌آرشک برادر شاه اشکانی ایران بود. از کیفیات این جنگ اطلاعی نداریم. زیرا ژوستن در این باب ساکت است و فقط گوید که مهرداد به اُرتوآدیش پادشاه ارمنستان حمله کرد (کتاب ۴۲، بند ۲)، ولی اِسترابون گوید (کتاب ۱۱، فصل ۱۴، بند ۱۵) که تیگران پادشاه ارمنستان قبل از اینکه به تخت نشیند گروگان ارامنه در نزد پارتی‌ها بود و از این عبارت باید چنین استنباط کرد که اُرتوآدیش نخواسته مانند اسلافش از دولت پارت تمکین کند. کار به جنگ کشیده و بعد از شکست او و صلحی که بین پارت و ارمنستان برقرار گشته برای اطمینان از تمکین ارمنستان در آتیه تیگران مانند گروهی در دربار پارت اقامت گزیده. در باب تاریخ این واقعه یعنی جنگ با ارمنستان باید گفت که تعیین آن فقط به طور تقریبی ممکن است: تیگران تا سنه ۵۵ ق.م می‌زیست و وقتی که در می‌گذشت، ۸۵ سال داشت (راولین‌سن، ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۱۳۱). پس در ۱۴۰ ق.م تولّد یافته و زودتر از ۲۰ سالگی هم نمی‌توانسته مانند گروگان به دربار پارت روانه شود. بنابراین جنگ مهرداد دوم با ارمنستان در حدود ۱۲۰ ق.م وقوع یافته.

نخستین ارتباط

ایران با روم

در زمان مهرداد بزرگ دولت ایران با جمهوری بزرگ روم ارتباط می‌یابد. این ارتباط در بادی امر دوستانه است و مهرداد می‌خواهد در مقابل مشکلاتی که برای دولت پارت و جمهوری روم در آسیای صغیر و ارمنستان پیش آمده هر دو دولت دست یگانگی به یکدیگر داده منافعی را حفظ کنند. ولی دیری نمی‌گذرد که این روابط دوستانه به معارضة و جنگ و ستیز مبدل می‌گردد. دولت پارت در مدت سه قرن با فاصله‌هایی که گاهی از پنجاه سال هم تجاوز می‌کرد، با دولت روم دست و گریبان می‌شود و در نتیجه اگر دولت پارت در کنار فرات متوقف می‌گردد دولت روم هم که در همه جا فاتح است، حدی برای جهانگیری‌های خود می‌یابد. چنانکه رومی‌ها اعتراف می‌کنند که دولت پارت حریف پر زور آنها است و بهترین قیصره روم عقیده دارند که از فرات نباید تجاوز کنند. شرح این وقایع پایین‌تر بیاید. عجالتاً صحبت از ارتباطی است که در دفعه اولی ایران پارتی با روم می‌یابد.

دولت روم بعد از فتح ماگنیزیا (۱۹۰ ق.م) یعنی جنگی که با آنتیوخوس سوم سلوکی کرد نخواست یک وجب زمین در سوریه یا آسیای صغیر داشته باشد و بنابراین غرامتی از پادشاه مزبور گرفت. جهت این بود که رومی‌ها نظر به سیاست عمومی و اوضاع آن زمان نمی‌خواستند در آسیای یونانی دخالتی داشته مشکلاتی برای خود تدارک کنند. ولی پس از اینکه مقدونیه و یونان مطیع گردیدند (۱۶۸ ق.م) قراطجنه از پای درآمد و دولت سلوکی در انحطاط افتاد (۱۴۸-۱۴۶ ق.م). اوضاع بکلی تغییر کرد و دولت روم خواست دولت آسیایی نیز گردد. در ابتدا دسایس رومی‌ها از دولت پرگام شروع گردید و در نتیجه آتالوس سوم چنانکه بالاتر گذشت در وصیت‌نامه‌ای ممالک خود را به روم واگذار و هر قدر آریستونیکوس برادر آتالوس صحت این وصیت‌نامه را تکذیب کرد نتیجه نگرفت تا آنکه به مقام ستیزه برآمد و در این احوال از جهت همراهی مهرداد ششم پُنت با رومی‌ها شکست خورد و رومی‌ها فریگیه را به مهرداد پُنت در ازای همراهی او داده باقی ممالک پرگام را جزء دولت روم دانستند (ژوستن، کتاب ۳۶، بند ۴- کتاب ۳۷، بند ۱). از این زمان دولت روم در آسیای صغیر دارای ابهتی شد و با دخالتش در روابط دول آسیای صغیر با یکدیگر، مقام خود را محکم کرد. در این وقت هنوز روابطی بین دولت روم با دولت پارت نبود. زیرا بین این دو دولت مستملکات سوریه سلوکی و نیز کاپادوکیه و ارمنستان واقع شده بودند. ولی بسط دولت روم از جانب مغرب و توسعه دولت پارت از طرف مشرق هر دو را به یکدیگر نزدیک‌تر

می‌کرد و از این نزدیکی در بادی امر اشتراک منافع حاصل می‌شد. زیرا دولت پُنت نیرومند می‌گشت و ممالکی را به مستملکات خود می‌افزود. از جمله چنانکه بالاتر در باب دولت پُنت ذکر شد این دولت نفوذ و استیلای خود را در ارمنستان کوچک برقرار کرد، کلخید و سواحل شرقی دریای سیاه و خرسونس تورید (یا دولت بوسفور) و صفحات شمالی را تا رود دنیستر به تصرف خود درآورد (ژوستن، کتاب ۳۷، بند ۳- استرابون، کتاب ۷، فصل ۴، بند ۳). بعد دولت پُنت به این توسعه زیاد اکتفا نکرده نصف پافلاگونیّه را از نیکومید پادشاه بی‌تیّه گرفته، گالاتیّه را نیز تصرف کرد و خواست کاپادوکیه را هم در تحت نفوذ درآورد. در اقدام اخیر تیگران پادشاه ارمنستان به او کمک می‌کرد. زیرا مهرداد ششم پُنت کلثوپاتر دختر خود را به او داده بود (آب‌پیان، مهرداد، صفحه ۱۸۰- پلوتارک لوکولوس، بند ۴- ژوستن، کتاب ۳۸، بند ۳). اگرچه دولت روم در این زمان هنوز مصمّم نگشته بود با دولت پُنت بجنگد با وجود این می‌خواست کارهای مهرداد ششم پُنت را در کاپادوکیه عقیم گذارد یعنی طوری کند که آری‌بُرزن پادشاه سابق کاپادوکیه به تخت برگردد و گردیوس را که مهرداد ششم و تیگران بر تخت کاپادوکیه نشاندۀ بودند از تخت محروم گردانند. در این احوال دولّین پارت و روم منافع مشترک داشتند زیرا هر دو از اقدامات تیگران پادشاه ارمنستان و همراهی او با دولت پُنت نگران بودند و مهرداد بزرگ شاه پارت مخصوصاً از تیگران سخت مکدّر شده بود، چه او چنانکه بالاتر گذشت سابقاً گروگان ارامنه در نزد او بود و به حمایت مهرداد اشکانی به جای پدر به تخت ارمنستان نشسته بود. ولی پس از اینکه خود را بر تخت پدر دید، ولایاتی را که بر حسب معاهده به مهرداد داده بود پس گرفت و صفحاتی را که جزء دولت پارت می‌شناختند، غارت کرد (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۱۴، بند ۱۵- ژوستن، کتاب ۳۸، بند ۳). استرابون گوید که این صفحات در نزدیکی نینوا و اربیل واقع بود. بنابراین وقتی که مهرداد دوم پارت شنید که سوا از طرف سنای روم به آسیای صغیر به سفارت می‌آید تا مسئله کاپادوکیه را تسویه کند سفیری اُربازوس نام نزد وی فرستاد تا پیشنهاد کند که یک پیمان تعرّضی و دفاعی بین دولّین بسته شود. سولّا از پذیرفتن چنین پیشنهادی شانه خالی کرد و به این عذر که چنین اختیاراتی از طرف سنای روم ندارد مسئله را مسکوت گذارد، ولی روابط دوستانه‌ای بین دولّین برقرار گردید.

قابل ذکر است که چون اُرباز سفیر مهرداد به ایران برگشت و این شاه دانست که سولّا سفیر روم مقام محترم را بین پادشاه کاپادوکیه و سفیر ایران اشغال می‌کرده، از سفیرش سلب حیات کرد که چرا مقام دولت پارت را حفظ نکرده (پلوتارک، کتاب سولّا، بند ۶).

بعد تیگران بر تعرضات خود نسبت به پارت افزود (پلوتارک، لوکولوس، بند ۱۴) و کُردون (کردستان) را که دولت تحت‌الحمایه پارت بود از آن انتزاع کرد ولی کیفیات این جنگ را نمی‌دانیم حتی معلوم نیست که این واقعه در سلطنت مهرداد بزرگ روی داده یا بعد از او. چون ژوستن مهرداد دوم را با مهرداد سوم مخلوط کرده حل مسئله مشکل‌تر گردیده. محققین سلطنت مهرداد دوم را بین ۱۲۴ و ۷۶ ق.م می‌دانند. بنابراین سلطنت او ۴۸ سال دوام یافته. مهرداد دوم یکی از شاهان بزرگ پارت بود و هرچند در مقابل تیگران بهره‌مندی نداشت ولی شکستی که به سکاها در مشرق ایران داد خیلی مهم بود زیرا خطر مردمان شمالی را از آسیای غربی رد کرد. بنابراین او را یکی از شاهان بزرگ ایران باید دانست.

مبحث دوم. اشک دهم - ستروک

بعد از مهرداد بزرگ تاریخ پارت روشن نیست و چنین به نظر می‌آید که بعد از مهرداد تا زمانی که اُرد به تخت نشسته عده شاهان پارت منحصر به سه نفر نبوده زیرا خلاصه‌کننده کتاب تروگ پومپه در کتاب ۴۲ نوشته بعد از مهرداد شاهان زیادی بوده‌اند تا اینکه سلطنت به اُرد رسیده و معلوم است که عبارت «شاهان زیاد» فقط به سه نفر، یعنی ستروک، فرهاد سوم و مهرداد سوم اطلاق نمی‌شود و باید اشخاصی دیگر هم سلطنت کرده باشند. لوسیان (لوکیان) گوید که شخصی ماناس ثیراس^۱ نام به تخت سلطنت پارت نشست و در سن ۹۶ سالگی درگذشت از این روایت و از گفته پلوتارک (در کتاب لوکولوس بند ۳۶) چنین به نظر می‌آید که بعد از مهرداد منازعاتی در میان چند نفر مدعیان سلطنت بوده یا آنکه در مجلس مهستان آرای انتخاب‌کنندگان تشّت یافته و در نتیجه چند نفر خودشان را لایق سلطنت دانسته‌اند. به هر حال مسئله روشن نیست و هرچه گفته شود حدسی خواهد بود که ممکن است به حقیقت نزدیک باشد یا دور از آن. (گوت‌شمید، تاریخ ایران، الخ، صفحه ۸۱) عقیده دارد که بعد از مهرداد اردوان نامی به تخت نشسته و او را اردوان دوم خوانده. درباب ماناس ثیراس صاحب دُرُرالتیجان حدس زده که این اسم تصحیف منوچهر است (دُرُرالتیجان، ج ۲، صفحه ۱۰۱، طبع تهران، سنه ۱۳۰۹ هجری). این حدس باید صحیح باشد زیرا «آس» علامت تعریف است که در آخر اکثر اسامی یونانی دیده می‌شود و دیگر، چون یونانی‌ها و رومی‌ها در الفباشان

حرف «چ» نداشتند مجبور بودند آنرا به «ث» یا حرفی دیگر مبدل کنند و نیز محقق است که اسامی خارجه را تصحیف می کرده اند.

اسم ستروک را نویسندگان عهد قدیم چنین نوشته اند: سیناتروکس^۱ (فله گون)^۲ سین تروکس^۳ (آپ بیان، مهرداد، صفحه ۲۴۲)، ولی املای روی سکه ها به یونانی سان تروئی کس^۴ است. نسبت او محققاً معلوم نیست ولی ظن قوی این است که برادر اشک ششم مهرداد اول و اشک هفتم فرهاد دوم بوده (یوستی، نام های ایرانی، صفحه ۴۱۲).

گمان می کنند که در موقع شکست پارتی ها از سکاها این شخص اسیر گشته و مدت ها در اسارت مانده و بعد به همراهی طایفه ای از سکاها موسوم به سا کورا که^۵ (لوکیان) یا سا کورالی^۶ (استرابون) بر تخت نشسته. سا کورالی جمع سا کورال است و استرابون سکاها را چنین می نامد. به هر حال او این طایفه را با طخاری ها و آسیانی ها اسم می برد.

وقتی که ستروک به تخت نشست پیرمرد ۸۰ ساله و ناتوان بود و پارت از جهت منازعات درونی در مقابل تیگران ولایاتی را از دست داده بود. این دو ولایت را کُردون و آدیابن می نامیدند. اولی به قسمت شمالی کردستان اطلاق می شد دومی به آسور قدیم.

در باب آذربایجان یا «ماد آتروپاتن» هم ظن قوی این است که در این زمان جزء ممالک پارت نبوده (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۱۴، بند ۱۶ - پلوتارک، لوکولوس، بند ۲۱-۲۶). باید در نظر داشت که در این زمان جنگ مهرداد ششم پُنت با رومی ها شروع شده بود، هنوز رومی ها به نتیجه قطعی نرسیده بودند و تیگران پادشاه ارمنستان داماد و متحد مهرداد ششم بود. از این جهت و نیز از جهت لیاقت و زرنگی تیگران همواره بر نیروی ارمنستان می افزود و این مملکت توسعه می یافت، چنانکه بعد از شکست آرتاناس^۷ پادشاه سوفن (ارمنستان کوچک) تیگران این ارمنستان را هم به ارمنستان بزرگ ضمیمه کرد و کُردون و نیز آدیابن را که در جریان وسطای دجله واقع و تازاب سفلی امتداد می یافت به تصرف آورد. آذربایجان هم که از زمان اسکندر در خانواده آتروپات ها بود و چنانکه بالا تر گذشت در اوایل قرن سوم ق.م استقلال یافت در این اوان جزء دولت تیگران گردید. بعد چنانکه در تاریخ سلوکیه گفته

1. Sinatrokes

3. Sintrokes

5. Sacauracae

7. Artanes

2. Phlégon

4. Santroikos

6. Sacaurali

شد او از منازعات درونی سلوکی‌ها استفاده کرده کیلیکیه و سوریه و فینیقیه را تصرف کرد و حتی بر تخت سلوکی نشست (۸۴-۶۹ ق.م). این معنی از نوشته‌های آپ بیان (کتاب سوریه صفحه ۱۳۳) و پلوتارک (کتاب لوکولوس، بند ۱۴) ژوستن (کتاب ۴۰، بند ۱) روشن است. در حدود هشتاد قبل از میلاد تیگران خواست شهری بنا کند و قلعه‌ای بنا کرد که موسوم به تیگران‌تُرت^۱ یعنی قلعه تیگران گردید. این قلعه از حیث استحکام، قلاع محکم آسوری‌ها را به خاطر می‌آورد. آپ بیان گوید که بلندی دیوارهای آن ۷۵ پا ارتفاع داشت و موافق نوشته‌های کزنفون قلاع آسوری از ۱۰۰ تا ۱۵۰ پا ارتفاع داشته (کتاب عقب‌نشینی، فصل ۳). این شهر با چنین قلعه‌ای متین در گُردُون بنا شده بود و دولت پارت را تهدید می‌کرد. از اینجا می‌توان استنباط کرد که تیگران به تسخیر ممالکی که بالاتر ذکر شد قانع نبوده و می‌خواسته به سایر قطعات ایران دست اندازد. این تهدید نیز از این معنی استنباط می‌شود که تیگران خود را شاهنشاه به معنی اعم (یعنی شاه شاهان ایران) می‌خواند و حال آنکه عنوان شاهنشاهی بعد از هخامنشی‌ها به شاهان پارت اختصاص داشت (پلوتارک، کتاب لوکولوس، بند ۲۱).

با در نظر گرفتن تمامی این احوال جای حیرت نیست که چرا در جنگ‌های مهرداد ششم پُنت با رومی‌ها ستروک بی طرف است و کمکی به مهرداد یا تیگران متحد وی نمی‌کند، و حال آنکه به قول آپ بیان (مهرداد، صفحه ۱۸۰) یکی از شاهان پارت قبل از ستروک متحد مهرداد ششم پُنت بود. کمک کردن به مهرداد و تیگران مساوی بود به اینکه رومی‌ها بهره‌مند نشوند و این احوال را دولت پارت در صلاح خود نمی‌دید، چه جای تردید نبود که مهرداد پُنت در صورت بهره‌مندی از تیگران حمایت خواهد کرد و تیگران هم می‌خواست ایالاتی جدید از دولت پارت به دست آرد. از طرف دیگر پارت نمی‌خواست به رومی‌ها هم کمک کند زیرا چنانکه پلوتارک گوید و نیز ژوستن (کتاب ۳۸، بند ۴-۷) تمام پادشاهان آسیا از آمدن رومی‌ها به این قاره نگران بودند. و می‌ترسیدند که دوام دولت مزبور در این قاره بیش از دوام مقدونیه باشد و حال آنکه تازه دست دولت مقدونیه و سلوکی را کوتاه کرده بودند. بنابراین، حسیات این پادشاهان برضد رومی‌ها بود بخصوص از وقتی که آنها از کمی سن مهرداد ششم استفاده کرده فریگیه را از پُنت ربودند و دیگر ستروک که می‌دید مهرداد پادشاه پُنت با نیرویی که دارد و با تدارکات خود در جنگ اولش با رومی‌ها (۸۸-۸۴ ق.م) از

۱. Tigranocerte، تُرت به زبان ارمنی همان گُردُ پارسی است.

عهده آنها برنیامد می‌ترسید کمکی به رومی‌ها کند. زیرا تردید نداشت که در صورت بهره‌مندی قطعی، رومی‌ها به طرف مشرق پیش رفته با خود دولت پارت طرف خواهند شد. ستروک در سنه ۷۴ ق.م به این عقیده بود که بی‌طرف بماند و وقتی که مهرداد پُنت در ۷۲ ق.م کمک او را درخواست کرد جواب ردّ شنید و به رومی‌ها هم وعده‌ای نداد ولی به مرور صفحات جنگ به حدود ایران نزدیک ترگشت و حفظ بی‌طرفی مشکل گردید. در این وقت ستروک وعده‌هایی به طرفین می‌داد ولی خیال نداشت راجع به هیچ کدام وعده‌های خود را انجام دهد یعنی مداخله و امرار وقت می‌کرد (آپ‌پیان - مهرداد صفحه ۲۳۰). اگرچه مِمُنُن گوید (قطعه ۵۸، بند ۲) که فرهاد وعده‌هایی به طرفین می‌داد ولی از منابع دیگر معلوم است که درباب شاه پارت او اشتباه کرده و آن شاه پارت که وعده‌هایی به مهرداد پُنت و لوکولوس می‌داد ستروک بوده نه فرهاد. از نوشته‌های پلوتارک استنباط می‌شود که این رفتار ستروک به قدری بالاخره باعث تکدّر لوکولوس سردار رومی شده که او می‌خواست جنگ را با مهرداد ششم پُنت و تیگران پادشاه ارمنستان موقوف داشته به پارت حمله کند (لوکولوس، بند ۳۰) و نیز معلوم است که سردار رومی با این مقصود به نصیبین حمله و آن را محاصره کرد ولی ایرانی‌ها پا فشردند و محاصره به طول انجامید و چون مهرداد پُنت قوّت یافت، رومی‌ها از گرفتن شهر مایوس و به طرف شمال متوجّه گردیدند. پس از آن دولت پارت توانست باز سالی چند بی‌طرفی خود را حفظ کند.

در خلال این احوال ستروک پیر درگذشت و به جای او پسرش فرهاد سوّم به تخت نشست. سلطنت ستروک را محققین از ۷۶ تا ۶۷ ق.م می‌دانند (یوستی، نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۲) ولی چنانکه بالاتر گفته شد گمان قوی این است که بعد از مهرداد دوّم بزرگ او بلافاصله به تخت ننشسته و بنابراین سنین سلطنتش باید چند سالی کمتر باشد یا مهرداد بزرگ زودتر از ۷۶ ق.م درگذشته است.

درباره این شاه باید گفت که بعد از شاهانی مانند مهرداد اوّل و فرهاد دوّم و مهرداد بزرگ، دولت پارت در زمان این شاه نیروی سابق را ندارد. جهت این احوال را به واسطه فقدان مدارک نمی‌توان درست تشخیص داد؛ آیا از منازعات درونی بعد از مهرداد بزرگ این حال روی داد یا در مقابل اتحاد دو پادشاه قوی مانند تیگران ارمنی و مهرداد ششم پُنت، دولت پارت نمی‌توانست سیاست تعرّضی خود را نسبت به همسایگان ادامه دهد و یا بالاخره پیری ستروک باعث این وضع گردید؟ شاید تمامی این جهات دست به هم داده و موقتاً دولت

پارت را مانع از توسعه گردیده. اینکه سهل است دولت پارت در این زمان دو ولایت خود یعنی کُردُون و آدیابن را از دست داد.

قبل از اینکه از این مبحث بگذریم مقتضی است برای نمودن احوال روحی مهرداد ششم پُنت که در این اوان می‌خواست با دولت قوی پنجه جهانی یعنی روم دست و گریبان گردد کلمه‌ای چند بگوییم. زیرا اگرچه مستقیماً به ایران مربوط نیست ولی به طور کلی حسیات اهالی آسیای صغیر را می‌نماید و این نکته در بی‌طرف ماندن ستروک مؤثر بوده.

ژوستن گوید (کتاب ۳۸، بند ۴): «مهرداد سربازانش را مخاطب داشته چنین می‌گفت: باید فکر کرده جنگ یا صلح را با روم اختیار کنیم ولی هرکس به ما حمله کند باید پا فشاریم. این اصلی است که در آن باب تردیدی نمی‌توان داشت مگر اینکه از فتح مایوس باشیم. هرکس شمشیر خود را بر ضد راهزنی به کار می‌برد تا اگر زندگانش را نجات ندهد لااقل انتقام مرگ خود را بکشد. وقتی که کینه‌ها به جدال خاتمه یافت دیگر موقع آن نیست که فکر کنیم که آیا صلح میسر است یا نه. در این وقت باید فکر کرد و یافت که امیدها و وسایل امتداد جنگ در چیست. اما من از بهره‌مندی خودمان مطمئن هستم ولی به شرط اینکه دارای جرأت باشیم. شما به قدر من می‌دانید که رومی‌هایی که در بی‌تی‌ته آکوی‌لیوس^۱ و در کاپادوکیه مالتی‌نوس^۲ را شکست دادند غیر مغلوب نیستند. اگر در میان شما کسانی باشند که از تجربیات خودشان کمتر متأثر می‌شوند تا از آزمایش‌های دیگران باید در نظر گیرند که آیا پیرِوس پادشاهِ پیر فقط با پنج هزار نفر مقدونی در سه جدال رومی‌ها را مغلوب نساخت. آیا نمی‌گویند هان‌نی‌بال در مدت ۱۶ سال در ایتالیا فاتح به شمار می‌آمد و اگر متوقف گشت نه از نیروی رومی‌ها بود بل از رقابت و حسد درونی مردان قرطاجنه. مردمان گالی که آن طرف آلپ سکنی دارند داخل ایتالیا گردیده در آنجا شهرهای عمده و نیرومند را تصاحب کردند. مقدار اراضی که گالی‌ها در ایتالیا به دست آوردند بیش از زمین‌هایی بود که در آسیا تصرف کردند و حال آنکه می‌گفتند آسیا مدافعی نداشت.

رومی‌هایی که از گالی‌ها نه فقط شکست خورده بل شهرشان را از دست داده بودند فقط تپه‌ای برای پناهگاه خود داشتند و آنها این دشمن مهیب را با طلا از خود دور کردند نه با آهن... (سپس مهرداد از وقایع بعد ایتالیا و کارهای رومی‌ها صحبت می‌دارد، ولی چون برای مقصود ما اهمیت ندارد می‌گذریم).

بعد مهرداد گوید: اما نژاد خود را که از طرف پدر به کوروش و داریوش بانیان دولت پارس و از طرف مادر به اسکندر بزرگ و سلکوس نیکاتور مؤسس دولت مقدونی (یعنی سلوکی) می‌رسد آیا می‌توانم با نژاد این دسته درهم و برهم خارجی‌ها مقایسه کنم و اگر ملّتم را با رومی‌ها بسنجم می‌بینم که نه فقط با آنها مساوی است، بل در مقابل خود مقدونی‌ها پا فشرد. ملّی که در اطاعت من اند هیچ کدام یک دفعه هم مطیع خارجی نشده‌اند هیچ کدام تبعه شاهی نبوده‌اند که از خودش بیرون نیامده باشد. اگر پافلاگوئیّه، کاپادوکیّه یا پُنت و بی‌تیّه و یا ارمنستان بالا و پایین را در نظر گیرید خواهید دید که نه اسکندر توانست خلّی به اینها وارد آرد نه هیچ کدام از جانشینان او. اما سکاها، دو پادشاهی که قبل از من بودند یعنی داریوش و فیلیپ خواستند داخل مملکت آنها شوند و با زحمت زیاد توانستند از آنجا بیرون روند و چنین مردمی امروز در مقابل رومی‌ها قوی‌ترین کمک من‌اند. من جنگ‌های پُنت را با ربّی بیشتر و اعتمادی کمتر شروع کردم زیرا جوان و نسبت به اسلحه بیگانه بودم (مقصود جنگ‌هایی است که در شمال قریمه و جنوب روسیّه کنونی کرد و با عدّه بالنّسبه کمی شکستی بزرگ به لشکر کثیرالعدّه سکاها و سارمات‌ها دادم).

با صرف نظر از این نکته، سکاها علاوه بر شجاعت و خوبی اسلحه‌شان، در حمایت بیابان‌های لم‌بزرع وسیع و سختی آب و هوایشان بودند. این اوضاع و احوال باعث جنگی سخت و خطرناک برای دشمنانشان می‌گشت و در میان اینهمه خطرات امیدی برای به دست آوردن غنایمی نبود زیرا از مردمانی صحراگرد که نه نقره دارند و نه طلا چه امیدی می‌توان داشت؟

چنین بود احوال سکاها ولی جنگی که امروز در پیش داریم بکلی شرایط و احوالی دیگر دارد. هر صفحه‌ای که در نظر گیرید از حیث اعتدال آب و هوا، حاصلخیزی زمین‌ها و عدّه شهرهایش از آسیا پست‌تر است. هر روز جنگ تقریباً در تعیّشات خواهد گذشت نه در جنگ و جدال. یک سفر جنگی آسان‌تر از دیگری خواهد بود و مقدار غنایم‌ش از سهولت جنگ هم بیشتر. آیا نشنیده‌اید چه صحبت‌ها از ثروت آتال (پادشاه پرگام) و وُفور نعم یونیه و لیدیّه می‌کنند؟ همه این ثروت‌ها بی جنگ از آن‌ها خواهد بود. آسیا با کمال بی‌طاقتی مرا می‌طلبد زیرا ظلم تحصیل‌داران روم، حرص و طمع پروقنسول^۱های آن، بی‌عدالتی قضاتش مردم را از اسم روم متنقّر داشته. برای شما کافی است که از دنبال من بیاید و فکر کنید که لشکری

نیرومند با سرداری که بی‌کمک حتی یک نفر سرباز کاپادوکیّه را پس از کشتن پادشاهش به اطاعت درآورد و اوّل شخصی بود که پُنت و سکائیّه را مسخّر داشت چه کارها تواند کرد. اما راجع به جوانمردی و عدالت به شهادت سربازانم که این هر دو صفت مرا آزموده‌اند استناد می‌کنم. یادگاری‌های جوانمردی و عدالت را در ممالکی خواهند یافت که بیگانه بودند و به ممالک نیاکان من افزودند. از تمامی پادشاهان من یگانه شخصی بودم که کلخید و پافلاگونیّه و بوسفور را در ازاء خوبی‌هایم به دست آوردم».

چنین است نطقی که موافق روایت ژوستن مهرداد ششم پُنت خطاب به سربازانش برای تشجیع و تحریص آنها به جنگ کرده. این نطق را در اینجا گنجانیدیم تا روشن باشد که چرا سستروک مقام بی‌طرفی را اختیار کرد. او می‌دید که اهالی آسیای صغیر از روم متنفرند و باطناً طرفدار پادشاهی که روم را به مبارزه می‌طلبد و نمی‌خواست با چنین کسی درافتد. از طرف دیگر در مقابل سیاست تعرّضی تیگران پادشاه ارمنستان در صلاح خود هم نمی‌دید که به مهرداد کمک کند.

مبحث سّوم. اشک یازدهم - فرهاد سّوم

پس از فوت سستروک پسرش فرهاد به تخت نشست. او در ابتدا مانند پدرش می‌خواست در جنگ‌های مهرداد ششم پُنت با رومی‌ها بی‌طرف بماند. ولی وقتی که پومپه سردار نامی روم به آسیای صغیر آمد جدال‌های سنه ۶۶ ق.م شروع گردید و هریک از طرفین باز در صدد برآمد که دولت پارت را به طرف خود جلب کند و هر کدام سفیری به دربار فرهاد گسیل داشت. این دفعه فرهاد به طرف روم رفت؛ زیرا پومپه به او وعده داد که در ازای همراهی دو ولایتی را که تیگران از دولت پارت گرفته بود به فرهاد برگرداند. از نوشته‌های دیو کاسیوس^۱ چنین برمی‌آید که مفاد پیشنهاد پومپه و مهرداد به فرهاد یکی بوده. بنابراین باید استنباط کرد که مهرداد هم برگردانیدن دو ولایت مزبور را شرط دخول او به جنگ به همراهی خود قرار می‌داده. اما اینکه چه شده که فرهاد طرفدار پومپه گشته اگرچه تصریحی در نوشته‌های نویسندگان قدیم نیست ولی از جریان وقایع می‌توان حدس زد که جهت آن برتری روم بر مهرداد بوده. زیرا از تاریخ معلوم است که چون سرداران رومی مانند لوکولوس و

دیگران که قبل از پومپه به آسیای صغیر آمده بودند نتوانستند از عهده مهرداد برآیند، سنای روم پومپه را به جنگ او فرستاد و پومپه سرداری بود نامی. با ورود او و جنگی که با مهرداد کرد معلوم شد که بالاخره نسیم فتح به پرچم کدام طرف خواهد وزید. با این وضع روشن است که سیاست به فرهاد اجازه نمی‌داده با طرفی که بالاخره برتری خواهد یافت درافتد. به هر حال فرهاد به پومپه وعده داد که اگر او مهرداد را در فشار گذارد فرهاد هم تیگران را در ارمنستان مشغول خواهد داشت. مقارن این احوال پسر ارشد تیگران پادشاه ارمنستان که نیز تیگران نام داشت با برادرش یاغی شد و چون شکست خورد به دربار فرهاد پناهنده گردید. او از موقع استفاده کرده تیگران جوان را خوب پذیرفت و دخترش را به او داده با قشونی به ارمنستان فرستاد. بدین ترتیب جنگ درونی در این مملکت شروع گردید. فرهاد به این جنگ دامن می‌زد زیرا یقین داشت که با ایجاد دودستگی در ارمنستان بهتر می‌تواند تعهدات خود را نسبت به روم بجا آورد. بعد وقتی که جنگ بین پدر و پسر در ارمنستان درگرفت فرهاد با قشونی به کمک تیگران جوان رفته شهر آرتاکساتا پایتخت ارمنستان را محاصره کرد و تیگران پیر فرار کرده به کوهستان رفت (آرتاکساتا مصحف اردشاد است. گویند این شهر را ارامنه در ۱۸۰ ق.م به نصیحت هانیبال سردار نامی قرطاجنه بنا کرده بودند و در کنار شمالی رود آرس واقع بود. بعضی آن را با ایروان مطابقت می‌دهند.م). این محاصره به طول انجامید و چون فرهاد دید که پادشاه ارمنستان فرار کرده و پایتخت هم در محاصره است کار را تمام شده پنداشته و توقف خود را در ارمنستان زاید دانسته به قدری که تیگران جوان می‌خواست قشونی به او داد که محاصره را به پایان برساند و خود به ایران برگشت. بعد همین که تیگران پیر از مراجعت فرهاد اطلاع یافت برگشته قشون تیگران جوان را درهم شکست. پس از آن چون تیگران جوان از جهت شکستش روی برگشتن به دربار ایران نداشت در ابتدا به مهرداد ششم پُنت پناه برد ولی بعد، از ترس اینکه مبادا پادشاه مزبور که با تیگران پیر دوستی دارد او را گرفته به ارمنستان بفرستد از دربار مهرداد فرار کرده نزد پومپه سردار روم رفت. او تیگران جوان را خوب پذیرفت ولی همین که تیگران پیر این خبر بشنید سخت نگران گشته نزد پومپه رفت و خواستار صلح گردید. اگرچه پومپه او را هم خوب پذیرفت ولی ملق او سردار رومی را خوش نیامد: چنانکه پلوتارک گوید (کتاب پومپه، بند ۳۶) به او رومی‌ها گفته بودند که سواره نمی‌توان داخل اردوی رم شد. بنابراین تیگران نه فقط از اسب به زیر آمد بل شمشیر خود را باز کرده به یکی از رومی‌ها داد و بعد وقتی که نزد پومپه درآمد تاج خود را برداشته به

پای او گذارد و سپس خم شد که زانوهای پومپه را ببوسد ولی سردار رومی مانع گردید، دست او را گرفته به خیمه‌اش برد و پهلوی خود نشاند. بعد به او گفت: تیگران، شما به واسطه لوکولوس این ایالات خود را گم کرده‌اید؛ سوریه و فینیقیّه و گالاتیه و کیلیکیّه و سوفین را او از شما گرفت. من تمامی ولایاتی را که در زمان آمدن من به این صفحات داشتید به شما رد می‌کنم به شرط آنکه ۶ هزار تالان^۱ بپردازید و سوفین (ارمنستان کوچک) را هم به پسران می‌دهم. تیگران به قدری از این حرف پومپه مشعوف گردید که وعده کرد به هر سرباز رومی نیم مین^۲ به هر صاحب منصب زیر دست ده مین و به هر صاحب منصب ارشد یک تالان^۳ بدهد. اما تیگران جوان از این رفتار پومپه ناراضی گشت و به سر میز او حاضر نشده چنین گفت «من احتیاجی به پومپه ندارم. احتراماتی که به من می‌کند از آن خودش باشد. من می‌توانم رومی‌های دیگری که به من واقعی بیشتر می‌گذارند بیابم». پومپه از این جواب در خشم شده امر کرد تیگران جوان را در زنجیر کنند تا او را برای جشن فتحش^۴ با خود به روم ببرد. پس از مدّت کمی فرهاد رسولی نزد پومپه فرستاده تیگران را به این عنوان که دامادش است استرداد کرد و نیز به پومپه پیغام داد که فرات باید سرحدّ دولّین روم و پارت باشد. سردار رومی جواب داد که تیگران جوان پسر تیگران پیر است و حق پدر نسبت به پسر بیش از حق پدرزن نسبت به داماد است. اما راجع به سرحدّ دولّین تنها عدالت می‌تواند معلوم دارد که حدّ فتوحات من کجا باید باشد (در اینجا باید بگوییم که این جواب پومپه راجع به سرحدّ دولّین به نظر مؤلف غریب آمد زیرا او بردباری زیاد در مقابل فرهاد نشان می‌داد و صلاح خود را در این نمی‌دانست که با دولت پارت درافتد. بنابراین به مقام تحقیق برآمده دیدیم که راولین سن این جواب پومپه را به استناد همان جای کتاب پلوتارک طور دیگر نوشته (ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۱۴۶). نویسنده مزبور گوید: «پومپه سعی داشت که نگذارد فرهاد با سرزنش‌ها و حرف‌های دیکتاتوری^۵ یا اقدامات جسورانه‌اش او را به جنگ بکشد. بنابراین وقتی که فرهاد به پومپه گفت فرات سرحدّ دولّین است و شما نباید به این طرف رود پا بگذارید او جواب داد که سرحدّ صحیح جایی است که ما در آن هستیم». بنابراین ظنّ قوی

۱. ۳۳ میلیون فرنک طلا یا ۱۶۶ میلیون ریال. ۲. ۹۲ فرنک طلا.

۳. ۵۶۵۷ فرنک طلا.

4. Triomphe

۵. تحکم‌آمیز.

می رود که عبارت پلوتارک چون گنگ بوده هریک از مترجمین چنانکه فهمیده ترجمه کرده و مقصود پومپه چنین بوده که نظر فرهاد صحیح است و فرات سرحد خواهد بود، چه در این زمان رومی ها در آن طرف رود فرات بودند. غیر این جواب نقض غرض پومپه می بود زیرا او از جنگ می خواسته است احتراز کند. م).

باید دانست که این وقایع و تسلیم شدن تیگران وقتی روی داد که پومپه شکستی به مهرداد ششم پُنت داده و او برای جمع آوری قوایی جدید به خرسونس تورید (قریم) رفته بود. بعد پومپه چنانکه بالاتر گفته شد در تعقیب او به طرف قفقازیه متوجه گشت و به امید به دست آوردن مهرداد تا رود کورا تاخت و با مردم آلان جنگ کرد (اینها آریانی ایرانی بودند و در آن طرف کوه قفقاز تا دربند داریال سکنی داشتند. م). بعد به طرف دریای سیاه رفت و باز اثری از مهرداد نیافت. در این حال تصمیم کرد به طرف دریای خزر برود ولیکن در عرض راه دید که باید با مارها جنگ کند (شاید مقصود دشت مغان باشد که در تابستان مارهای زیاد دارد) این بود که برگشت. در این احوال کدورتی که بین فرهاد و پومپه روی داده بود شدیدتر گردید. توضیح آنکه چون پادشاهان دست نشانده ماد، پارس و خوزستان دانستند که بین فرهاد و پومپه کدورتی است خواستند از موقع استفاده کرده از تابعیت دولت پارت بیرون آیند. این بود که سفرایی نزد پومپه فرستاده اظهار کردند تمکین ما از شاهان اشکانی از راه اضطراب و ناچاری است. اگر کمکی به ما شود، با او ضدیت خواهیم کرد و اکنون از پومپه همین درخواست را داریم. فرهاد این خبر را شنید ولی در ابتدا نهرا سیده به ارمنستان درآمد تا به کُرْدُون حمله کند. سردار رومی آفرانیوس^۱ نامی را فرستاد تا این ولایت را حفظ کرده به ارمنستان بدهد، فرهاد تا اریل عقب نشست و بعد شنید که فابیوس^۲ سرکرده دیگر رومی مأمور است از رود دجله عبور کرده به ایران حمله کند. در این احوال او اندیشناک گردید زیرا پادشاهان دست نشانده ممالکی که مذکور گشت با پومپه در باطن سازشی داشتند و با این حال و مطمئن نبودن از پشت سر صلاح فرهاد سوّم نبود با سردار نامی روم که به حسن تدبیر و رزانت رأی و متانت معروف بود درافتد. بنابراین اقتضای موقع را چنین دانست که از در دوستی و صلح درآید. پومپه از غروری که در این اوان داشت مأمور فرهاد را نپذیرفت و آفرانیوس را مأمور کرد تا آنچه را که پارتی ها از ارمنستان تسخیر کرده اند پس گرفته به ارمنستان رد کند و ضمناً چنانکه پلوتارک گفته نخواست فرهاد را شاهنشاه بخواند (پومپه، بند ۲۸).

با وجود این کدورت‌ها باز جنگی بین پومپه و فرهاد روی نداد. ولی در سال ۶۴ ق.م، وقتی که پومپه در سوریه بود فرهاد باز به ارمنستان قشون کشید. پیشقراول او برادر همان تیگران جوان بود که در اردوی پومپه محبوسش داشته بودند. این شخص که ساری‌استر نام داشت و نیز داماد فرهاد بود آزاد زندگانی می‌کرد. قشون ایران در ابتدا شکست خورد ولی در چند جدال بعد فتح کرد. در این وقت تیگران پیر چون خود را مستأصل دید باز به پومپه متوسل گشت. فرهاد هم مأموری فرستاد تا پیغامات او را به پومپه برساند. مفاد پیغامات معلوم نیست ولی چیزی که محقق می‌باشد این است که پومپه چون از درافتادن با فرهاد نگرانی داشت کمکی به پادشاه ارمنستان نکرد و سه نفر را فرستاد تا طرفین به حکمیت آنها اختلافاتشان را رفع کنند. بعد فرهاد و تیگران ملتفت شدند که صلاح آنها نیست رومی‌ها را بین خودشان حکم قرار دهند، چه نفع رومی‌ها در درانداختن این دو پادشاه با یکدیگر بود. بنابراین خودشان دوستانه مواد اختلاف و نزاع را حل و تسویه کردند (۶۳ ق.م).

روابط دربار پارت با ارمنستان ملایم گشت ولی کدورت بین فرهاد و رومی‌ها ممکن نبود برطرف گردد. جهات کدورت یکی این بود که رومی‌ها برخلاف قولی که داده بودند کُردون را به پارتی‌ها ندادند. دوم. فرهاد را پومپه شاهنشاه خطاب نمی‌کرد و حال آنکه به قول پلوتارک همه این عنوان را درباره او استعمال می‌کردند. سوم. پومپه با پادشاهان دست‌نشانده ممالکی که تابع دولت پارت بودند روابطی ایجاد کرده بود. رومی‌ها هم از حمله فرهاد به ارمنستان و کُردون مکدر بودند ولی با وجود این کدورت‌ها پومپه با حوصله و بردباری رفتار می‌کرد بخصوص از زمانی که به سوریه رفته بود زیرا می‌بینیم در جواب تیگران پیر که می‌گوید از وقتی که من متحد رومی‌ها شده‌ام فرهاد به من همواره حمله می‌کند پومپه جواب می‌دهد خیلی مایلیم که حکم‌هایی معین گردند تا مواد اختلاف را بین شما حل کنند (پلوتارک، پومپه، بند ۳۶) و نیز وقتی که فرهاد پومپه را سرزنش می‌کند که وعده خود را انجام نداده و ولایت کُردون را رد نکرده، پومپه جواب می‌دهد که این مسئله به حدود روم و ارمنستان راجع نیست بل به دولت پارت و ارمنستان مربوط است (دیوکاسیوس، کتاب ۳۸، بند ۷ د). جهات بردباری پومپه این بود که دولت روم به او اجازه نمی‌داد با پارتی‌ها درافتد و او هم نمی‌توانست عاقبت چنین جنگی را پیش‌بینی کند و اگر شکست می‌خورد، دشمنانش در روم از موقع استفاده کرده روزگارش را تباه می‌کردند. عاقبت جنگ را نمی‌دانست زیرا پارتی‌ها را از نزدیک دیده بود و برای او روشن بود که اینها در موقع شکست تسلیم نخواهند شد و عقب

نشسته رومی‌ها را به جاهای سخت خواهند کشانید و بعد، از قحط آذوقه و سختی راهها آنها را مستأصل خواهند کرد. فی الواقع برای پارتی‌ها چه اهمیت داشت تا گرگان و آن طرف اترک هم اگر لازم می‌شد، عقب نشسته آذوقه را معدوم و قنات را کور کنند و بعد به رومی‌ها از هر طرف بتازند. این بود جهات بردباری پومپه، ولی با وجود این، تمامی اوضاع و احوال دلالت می‌کرد بر اینکه در زمانی نزدیک هر دو دولت با یکدیگر درخواهند افتاد. فرهاد را دو پسرش مهرداد و اُردُ همدست شده مسموم کردند. جهت و چگونگی این واقعه معلوم نیست. به هر حال سلطنت او از ۶۷ تا ۶۰ ق.م بود. از وقایعی که ذکر شد می‌توان دربارهٔ شخص او چنین نتیجه گرفت که شاهی بوده عاقل و شجاع و در مواقع مشکل خود را مانند تیگرانِ پیر نمی‌باخته. پومپه چنانکه از تاریخ روم معلوم است یکی از مردان و سرداران نامی روم بود و پس از اینکه این سردار شخصی را مانند مهرداد ششم پُنت مستأصل کرد مانعی در پشت سر نداشت و می‌توانست به ایران حمله آرد ولی فرهاد حاضر نشد فروتنی کند و به قول راولین سن سخنانش خطاب به پومپه «دیکتاتور یانه» بود (ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۱۴۶)^۱. فرهاد سوّم نخستین پادشاه پارت بود که به دست پسرش کشته شد. از این زمان پدرکشی و بعد برادرکشی در خانوادهٔ اشکانی شروع شد.

مبحث چهارم. اشک دوازدهم - مهرداد سوّم

مهرداد سوّم پدرکش پس از اینکه به تخت نشست، به فکر جنگ با ارمنستان افتاد تا کُرْدُون را پس بگیرد و با این مقصود لشکر به اَرْمَن کشید (ژوستن، کتاب ۴۲، بند ۴). در اینجا باید گفت که چون مهرداد دوّم و سوّم هر دو لشکر به اَرْمَن کشیده‌اند ژوستن این دو مهرداد را با یکدیگر مخلوط کرده. بعضی تیگران جوان را محرّک مهرداد سوّم در لشکرکشی او به ارمن می‌دانند و گویند که او از روم فرار کرده خود را به ایران رسانید و مهرداد سوّم را اغوا کرد قشونی به او بدهد تا به ارمنستان حمله کند. بعد بدین ترتیب این جنگ در گرفت. نتیجهٔ جنگ چنین بود که مهرداد سوّم کُرْدُون را پس گرفت. اما در غیاب مهرداد برادر او اُردُ با رجال دولت ساخته خود را شاه ایران خواند و چون این خبر در ارمن به مهرداد رسید شتابان عازم ایران گردید و اُردُ همین که شنید برادرش با لشکری در می‌رسد فرار کرد و مهرداد سوّم از همراهان او هرکس را یافت از دم شمشیر گذرانید.

از روایت پلوتارک (کتاب کراسوس، بند ۲۱) چنین استنباط می‌شود که مهرداد اُرد را تبعید کرد. آپ بیان نیز این خبر را تأکید کرده (کتاب پارت، صفحه ۱۴۱، آ).

بعد مهرداد به قدری در سختی و سفاکی افراط کرد که بزرگان مملکت بر او شوریده به حکم مجلس مهستان بیرونش کردند، اُرد را طلبیده بر تخت نشاندند (ژوستن، کتاب ۴۲، بند ۴) و برای اینکه مهرداد با رومی‌ها همدست نشود قرار دادند حکمرانی دو مملکت یعنی ماد بزرگ و نیز کلدۀ قدیم (عراق عرب قرون بعد) با او باشد. این اقدام مهرداد را راضی نکرد و او بنای تعرض را به برادر گذارد تا اینکه بالاخره اُرد او را شکست داد. دیوکاسیوس گوید که اُرد از او ظنین گردیده از حکمرانی خلعتش کرد (کتاب ۳۹، بند ۵۶). به هر حال مهرداد فرار کرده نزد گابی‌نیوس سردار رومی که در سوریه بود رفت (۵۵ ق.م). سردار مزبور در ابتدا می‌خواست به مهرداد کمک کند ولی در این اوان بطلمیوس سیزدهم آولت^۱ پادشاه مصر را (۸۰-۵۱ ق.م) تبعه‌اش از مصر بیرون کرده بودند و او نزد گابی‌نیوس آمده بود تا کمکی از او گرفته به مصر برگردد. پومپه هم سفارش او را به گابی‌نیوس کرده بود و به علاوه پول وافر هم داشت که خرج کند (به روایتی دوازده هزار تالان^۲ به گابی‌نیوس می‌داد که به او کمک کند). بنابراین او موفق گردید که گابی‌نیوس را از کمک کردن به مهرداد سؤم منصرف دارد (آپ بیان، کتاب سوریه، صفحه ۱۲۰). بر اثر این وضع گابی‌نیوس مهرداد را توقیف کرده، خود به طرف مصر حرکت کرد و بعد که دید دولت روم این رفتار او را نپسندیده از ترس شکایت مهرداد سؤم پولی در نهان گرفته او را فراراند. مهرداد به قبایل عرب در حوالی بابل پناه برد و بعد به کمک آنها بابل و سلوکیه را گرفت ولی سورنا سردار نامی اُرد که ذکرش پایین تر بیاید به او شکستی داد (پلوتارک، کتاب کراسوس، بند ۲۱) و پس از اینکه مهرداد در بابل متحصّن و بالاخره به واسطه فقدان آذوقه تسلیم گردید به امر اُرد نابود شد. در تاریخ پارت این نخستین دفعه است که جنگ خانگی در خانواده سلطنت روی می‌دهد.

به روایت دیگر مهرداد را گابی‌نیوس توقیف نکرد و او پس از اینکه از کمک گابی‌نیوس مأیوس شد به طرف بابل رفت و پس از شکست به خود اُرد پناه برد. ولی او به قول ژوستن (کتاب ۴۲، بند ۴) منافع وطن را بر قرابت نزدیک ترجیح داده برادر را، از اینکه به رومی‌ها ملتجی شده بود خائن خواند و بعد حکم قتل او را داد. پس از آن سلطنت اُرد بر تمامی ایران مسلم گردید (۵۶-۵۵ ق.م).

1. Ptolémée XIII Aulète

۲. تقریباً ۶۷ میلیون فرنک طلا یا ۳۳۵ میلیون ریال.

بنابر آنچه ذکر شد سلطنت مهرداد سوم از ۶۰ تا ۵۶ یا ۵۵ ق.م بوده. او یکی از شاهان بد ایران است. در ابتدا مرتکب بزرگ‌ترین جنایت شده پدر را کشت. بعد به جان مردم افتاده باعث جنگ‌های درونی گردید و بالاخره حیثیت خود را از دست داده برخلاف رویه نیاکان خود که هیچ‌گاه در مقابل سلوکی‌ها و رومی‌ها فروتنی نشان نداده بودند به رومی‌ها پناه برد تا به نیروی آنها بر تخت نشیند و معلوم است که اگر بهره‌مند می‌گردید، دولت پارت مانند آن همه دول دیگر آسیای صغیر تابع رومی‌ها می‌شد. ممکن است بر له او گفته شود که کُردون را به ایران برگردانید ولی این کار خوب طرف مقایسه با کارهای بد او نیست: نداشتن کُردون برای ایران به مراتب بهتر از جنگ خانگی بود که او ایجاد کرد و نزدیک بود مملکت را تابع روم گرداند.

کلیتاً باید گفت که به قدری که وقایع دولت پارت در تاریخ ضبط شده این اوّل دفعه‌ای است که در خانواده اشکانی نزاع و جنگ بین دو برادر روی داده. تا این زمان اعضای خانواده اشکانی متحد و متفق بودند و حتی چنانکه گذشت شاهی از نظر منافع و مصالح عمومی برادرش را بر پسرش ترجیح می‌داد (فرهاد اوّل که مهرداد اوّل را جانشین خود قرار داد). جهت باید از اینجا باشد: در ابتدای دولت پارت اشکانیان حس می‌کردند که دولت جوانشان هنوز ریشه ندوانیده و مراقبتی بسیار لازم دارد ولی از زمان مهرداد اوّل و دوّم به بعد که دولت پارت دولتی بزرگ شد و حکومت و اقتدار اشکانیان محکم گردید آنها نگرانی‌های سابق را فراموش کرده از این زمان به جان یکدیگر افتادند. پایین‌تر خواهیم دید که یکی از جهات اصلی انقراض اشکانیان همین نکته بود. بنابراین ضدّیت و تقار درونی در هر موقع که شروع شود اثرات خود را می‌بخشد منتها در ابتدا سلطنتی زود ولی بعدها قدری دیرتر.

مبحث پنجم. اشک سیزدهم - اُرد اوّل

این شاه پس از برادر به تخت سلطنت تمام ایران نشست. در باب سنّه جلوس او اختلاف است. بعضی ۵۶ و برخی ۵۵ ق.م نوشته‌اند ولی ظن قوی می‌رود که سال دوّم صحیح‌تر است، زیرا گابی نیوس زودتر از ۵۶ ق.م پروقونسول (والی) نبود و برای وقایع بعد چنانکه بالاتر ذکر شد لااقل یکسال وقت لازم بود. بنابراین مهرداد سوم زودتر از ۵۵ ق.م کشته نشده.

اُردُ نخستین شاه ایران است که در زمان سلطتش دولت ایران مجبور گردید با دولت روم پنجهٔ دلیرانه نرم کند. شرح چگونگی و نتیجهٔ این جنگ بزرگ و مهم چنین است که از قول پلوتارک و دیگران ذکر می‌شود:

چنانکه از تاریخ روم معلوم است در این زمان سه نفر از سرداران
مقدمه
بزرگ روم ترقی کرده سه زمامدار دولت روم گردیده بودند:^۱ یکی از این سه نفر پومپه بود که با کارهای او در جنگ با مهرداد ششم پُنت آشنا گشتیم، دیگری یولیوس سزار^۲ (یعنی یولیوس قیصر) و سومی مارکوس کراسوس^۳. این سه نفر با اینکه عهد و پیمان بسته بودند که با هم زمامداری کنند در باطن رقیب یکدیگر بودند و هریک از آنها می‌خواست دو رقیب دیگر را از میان برداشته تنها زمامدار روم باشد. یولیوس سزار در این وقت مملکت گالی‌ها یعنی فرانسه امروزی را فتح کرده بود و آنرا با فرماندهی قسمتی از عساکر روم داشت. پومپه حکمرانی اسپانیا را با سمت سرداری از سنا گرفته بود و کراسوس که خود را زمامدار سوم و با دو زمامدار دیگر برابر می‌دانست از طرف سنا به حکمرانی سوریه و سرداری سپاهی که می‌بایست بدان مملکت برود مأمور گردید. کراسوس مردی بود خسیس و طماع. حرص و طمع او مخصوصاً باعث هلاک او گردید. پلوتارک گوید که مردم روم می‌گفتند او عیبی جز خست ندارد ولی من گمان می‌کنم که این عیب سایر معایبش را پوشیده بود (کراسوس، بند ۱). راجع به طمع او مورخ مزبور گوید (همانجا): زمانی که کراسوس داخل کار شد بیش از سیصد تالان نداشت ولی وقتی که حکمران سوریه گشت و قبل از حرکت خواست مقدار دارایی خود را بداند معلوم گردید که با وجود اینکه ده یک مال خود را وقف بر هرکول (نیم خدای رومی‌ها) کرده و ضیافتی به شهر روم داده که به هریک از سکنه آن شهر نان سه ماهشان رسیده باز دارایی او به هفت هزار تالان بالغ بود^۴. بزرگ‌ترین قسمت این ثروت را او با آتش و آهن یافته بود و بدبختی مردم سرچشمه بزرگ اندوخته‌های او بود... بعد پلوتارک مواردی زیاد از حرص و طمع او ذکر می‌کند ولی چون خارج از موضوع است می‌گذریم. همین قدر باید دانست که کراسوس از حیث حرص و آرزو تحصیل ثروت (به هر وسیله‌ای که بود)، کمتر نظیر داشت. اما در باب سایر صفاتش باید گفت که طمع او مجالی نداد

۱. Triumvirat، حکومت این سه مرد را در تاریخ روم حکومت سه مرده اول گویند.

2. Julius Cesar

3. Marcus Crassus

۴. تقریباً ۴۲ میلیون فرنک طلا یا ۲۱۰ میلیون ریال.

تا نمایان گردد. اگرچه این نکته معلوم است که به هر حال کراسوس در لیاقت و کاردانی به دو زمامدار دیگر روم نمی‌رسید، خصوصاً یولیوس سزار که اعجوبه زمان خود بود و بعضی او را با دو نفر دیگر سه سرداری می‌دانند که تاریخ عالم چهارمینشان را نشان نمی‌دهد.^۱

پلوتارک گوید (کراسوس، بند ۱۹) سنای روم حکمرانی سزار را در گالیا برای پنجسال تجدید کرد و اسپانیا را به پومپه داد با این شرط که در روم بماند. زیرا مردم روم او را دوست داشتند و به علاوه، چون پومپه زن خود را خیلی دوست می‌داشت می‌خواست در روم بماند. هم در این وقت کراسوس به حکمرانی سوریه منصوب گردید ولی سنا اجازه نداد که با دولت پارت جنگ کند.

این شغل به قدری کراسوس را خوش آمد که از فرط شعف و شادی نمی‌توانست خودداری کند و برخلاف اقتضای سنّ و متانتی که تا آن وقت می‌نمود حرف‌هایی می‌زد که جز خودستایی و خودنمایی بچگانه معنی نداشت. او می‌گفت جنگ لوکولوس با تیگران و فتح پومپه نسبت به مهرداد ششم (پُنت) در مقابل کارهایی که من خواهم کرد بازی‌های کودکان است. من پس از اینکه در سوریه برقرار شدم به پارت خواهم تاخت و بعد به باختر و هند درآمده دریا‌های خارجی (اقیانوس‌ها) را به تصرف خواهم آورد ولی همه می‌دانستند که این حرف‌ها از سبک مغزی او ناشی است. فقط سزار از گالیا نامه‌هایی به او نوشته او را تمجید و به این جنگ‌ها تشویق می‌کرد. در این وقت که کراسوس نقشه‌های خودش را برای مردم بیان می‌کرد آته‌یوس^۲ نامی که تری‌بون^۳ بود خطر او را برای روم پیش‌بینی کرده با جمعی خواست مانع از حرکت کراسوس شود. اینها می‌گفتند برای چه با مردمانی که با روم جنگی ندارند درافتیم و مخاطراتی برای روم تدارک کنیم. کراسوس چون احوال را بدین منوال دید نزد پومپه که با او دوست بود رفته خواهش کرد که او را تا بیرون شهر روم مشایعت کند و پومپه چنین کرده در جلو کبکبه کراسوس افتاد تا او را از شهر خارج سازد (در نفع او هم بود که کراسوس در روم نباشد). اما آته‌یوس در ابتدا خواست از خارج شدن کراسوس از روم مانع شود و چون سایر تریبون‌ها، از جهت همراهی پومپه مانع شدند او دویده دم دروازه ایستاده و وقتی که کراسوس در رسید آتش‌دانی به زمین گذارده عطریاتی در آتش افکند و شرابی به

۱. هانیبال قرطاجنه‌ای، یولیوس سزار رومی و ناپلئون اول فرانسوی.

2. Atéius

۳. Tribun، مأموری که حفظ حقوق مردم را برعهده داشت

زمین ریخته او را نفرین کرد. پلوتارک گوید عقیده رومی‌ها چنین بود که چنین کرداری برضد هرکس که به وقوع یابد شوم است و اثرات آن نه فقط دامنگیر شخصی که مورد نفرین است می‌گردد بل برای روم نیز مشوم است. بنابراین آته‌یوس که در منفعت روم نمی‌خواست کراسوس به سوریه برود کاری کرد که اثراتش شامل خود روم هم می‌شد (همان‌جا، بند ۱۹). حرکت به طرف سوریه کراسوس روانه شد و به بندر بروم دوزیوم^۱ درآمد. بعد با وجود اینکه موسم برای سفر دریایی مساعد نبود نخواست منتظر موقع مناسبی شود به کشتی نشست و از جهت هوای بد چند کشتی‌اش غرق گردید. در این احوال او بقیه قشونش را جمع کرده به گالاتی^۲ درآمد و دید پادشاه آن جوتاروس^۳ که پیر بود قصری می‌سازد. در این وقت او پادشاه را مخاطب قرار داده به طور مزاح گفت: چه می‌کنید؟ در ساعت دوازده روز شروع به ساختمان کرده‌اید (ساعت دوازده روز یعنی آخر روز. کراسوس می‌خواسته بگوید این چه کاری است که در آخر عمر می‌کنید). پادشاه گالاتی خندیده فوراً جواب داد: سردار، شما هم زود وقت به جنگ پارتی‌ها عازم نشده‌اید (همان‌جا، بند ۲۱). کراسوس در این وقت به قول پلوتارک ۶۰ سال داشت.

بعد مورخ مذکور گوید (کراسوس، بند ۲۱) کارهای اولی کراسوس رفتن به بین‌النهرین امیدواری‌های او را تأیید می‌کرد؛ زیرا پس از ورودش به سوریه روی فرات پلی ساخت و چند شهر در بین‌النهرین طوعاً تابع شدند. فقط یک شهر که یونانی‌ها آن را زنودوتی^۴ می‌نامیدند پا فشرده و جبار آن آپولونیوس صد نفر رومی را کشت. ولی کراسوس بقیه قشون خود را به شهر نزدیک کرده آنرا گرفت و تمام اموال و ثروت امکنه را غارت کرده اهالی را مانند بردگان فروخت. پس از این کار کراسوس پذیرفت که در ازای چنین پیشرفت کوچکی سربازانش او را امپراطور خوانند. علاوه بر اینکه این عنوان برای او باعث شرمساری بود نشان می‌داد که او امید بهره‌مندی‌های بزرگ‌تری را ندارد زیرا برای پیشرفتی این قدر حقیر این عنوان را پذیرفت.

بعد کراسوس هفت هزار سپاهی بطور ساخلو در شهرهایی که مراجعت به سوریه تسخیر کرده بود گذارده برای زمستان به سوریه برگشت. در این

1. Brumdisium

۲. Galatie، در آسیای صغیر، فریگیه سابق.

3. Djotarus

4. Zénodotie

وقت پسر او که در گالیا در زیر دست سزار خدمت می‌کرد و از جهت شجاعتش به افتخاراتی نایل آمده بود وارد شده هزار سوار زبده با خود آورد (این سواران از اهل گالیا بودند).

مراجعت کراسوس به سوریه خطبی بود بزرگ: پس از اینکه دولت پارت را به جنگ طلبید نه شهر بابل را گرفت و نه سلوکیه را و حال اینکه هر دو همیشه برضد پارتی‌ها بودند. بنابراین به پارتی‌ها فرصت داد که خودشان را برای جنگ حاضر کنند. خبط دیگرش این بود که بعد از خبط اولی، به جای اینکه خود را سرداری قابل نشان داده لشکرش را همه روزه به ورزش‌هایی وادارد و آنها را آماده جنگ سازد مانند تاجری رفتار کرد: خود بشخصه به شمردن نقود و کشیدن ذخایر معبد الهه‌هی یروپولیس^۱ با ترازو پرداخت. بعد مأمورینی فرستاده از شهرها سپاهی خواست و پس از آن بعض آنها را در ازای وجهی که می‌دادند مرخص کرد. این رفتار او را در انتظار مردم پست کرد و حتی اشخاصی که مرخص می‌شدند او را حقیر می‌شمردند. اولین تطیّر بدبختی‌های او در معبد همین ربّة النوع وقوع یافت. توضیح آنکه روزی در معبد مزبور پسر کراسوس در آستانه معبد افتاد و کراسوس هم روی او غلطید (پلوتارک کتاب کراسوس، بند ۲۲).

آمدن سفرای اُردُ بعد موقعی رسید که کراسوس مقتضی دید سپاهیان خود را از قشلاق‌ها جمع کند. در این وقت سفرایی از ارشک پادشاه پارتی‌ها رسیدند و با کلماتی کم موضوع مأموریت خود را بیان کردند. مضمون نطق آنها چنین بود: «اگر این لشکر را رومی‌ها فرستاده‌اند پادشاه ما با آن جنگ خواهد کرد و به کسی امان نخواهد داد ولی اگر چنانکه به ما گفته‌اند این جنگ برضد اراده روم است و شما برای منافع شخصی با اسلحه داخل مملکت پارتی‌ها شده شهرهای ما را تصرف کرده‌اید ارشک برای نشان دادن اعتدال خود حاضر است که رحم به پیری شما کرده به رومی‌هایی که در شهرهای او هستند، اجازه بدهد بیرون روند. زیرا پادشاه ما این رومی‌ها را محبوسین خود می‌داند نه ساخلو شهرها». کراسوس با تکبر جواب داد: «تیتّم را در سلوکیه به شما اعلام خواهم کرد». پس از این جواب مسنّ‌ترین سفراکه ویزی‌گس^۲ نام داشت، بنای خنده را گذارده و کف دست خود را نشان داده گفت: «کراسوس، اگر از کف دست من مویی خواهد روید، تو هم سلوکیه را خواهی دید». پس از آن فرستادگان بیرون رفتند و نزد هیروود^۳ پادشاهشان برگشته گفتند: «باید

1. Hiéropolis

2. Visgès

۳. پلوتارک اُردُ را هیروود می‌نویسد. این کلمه تصحیف اُردُ است.

فقط در فکر جنگ بود» (پلوتارک، کتاب کراسوس بند ۲۲).

رسیدن اخبار موثق در این احوال چند نفر از سربازان رومی که از ساخلو شهرهای بین‌النهرین با مخاطرات زیاد فرار کرده بودند برای کراسوس خبرهای وحشتناک آوردند. آنها می‌گفتند ما با چشمان خودمان دیدیم که عده دشمن خیلی زیاد است و جدال آنها را در موقع حمله به شهرها تماشا کردیم. بعد چنانکه در مواقع ترس عادت مردم است مخاطرات را بیش از حقیقت آن بزرگ کرده می‌گفتند: «پارتی‌ها مردمی هستند که از تعقیب آنها نمی‌توان جان به‌در برد و اگر فرار کنند، نمی‌توان به آنها رسید. تیرهایی دارند که رومی‌ها با آن آشنا نیستند و با نیرویی تیر می‌اندازند که نمی‌شود سرعت آنها مشاهده کرد و قبل از اینکه شخص در رفتن تیر را از کمان ببیند تیر به او خورده. اسلحه تعرضی سوارهایشان همه چیز را شکسته از هر چیز می‌گذرد و به اسلحه دفاعیشان چیزی کارگر نیست».

این خبرها باعث پشیمانی سربازان رومی شد؛ زیرا پیش از این آنها گمان می‌کردند که پارتی‌ها هم مانند اهالی ارمنستان و کاپادوکیه‌اند، چه لوکولوس آنها را به قدری می‌راند که بالاخره خسته می‌شد. آنها به خود نوید می‌دادند که بزرگ‌ترین اشکال این سفر جنگی فقط طول راه است و تعقیب دشمنی که هیچ‌گاه جرأت نخواهد کرد با رومی‌ها روبرو گردد؛ ولی اکنون می‌دیدند که باید برای جدال‌ها و مخاطرات بی‌پایان حاضر گردند. بنابراین عده زیادی از صاحب‌منصبان عمده عقیده‌شان چنین بود که کراسوس دورتر نرفته اقدام خود را موضوع مشورت قرار دهد. یکی از صاحب‌منصبان کاسیوس بود. غیبگوها نیز آهسته می‌گفتند که در قربانی‌ها علامات تطیر را می‌بینند و هرچه می‌کنند خدایان با این سفر جنگی مساعد نمی‌شوند. ولی کراسوس اعتنایی به این حرف‌ها نداشت و فقط گوش به حرف کسانی می‌داد که می‌گفتند، باید حرکت را تندتر کرد (پلوتارک، کتاب کراسوس، بند ۲۳).

آمدن پادشاه ارمنستان چیزی که اعتماد کراسوس را تأیید کرد این بود که ارته‌باز پادشاه ارمنستان با شش هزار سوار وارد شد. این سواران مستحفظین نزد کراسوس شخصی او بودند. پادشاه وعده می‌داد ده هزار اسب جوشن‌دار و

سی هزار پیاده که با مخارج او تجهیز شده‌اند بدهد. او به کراسوس نصیحت داد که از طرف ارمنستان داخل دولت پارت گردد و می‌گفت در این صفحات آذوقه وافر است و در اینجا به واسطه کوهستان‌ها با اطمینان خاطر می‌توانید حرکت کنید؛ زیرا قوای پارتی‌ها که سواره نظام

است در اینجاها آزادی عملیات را نخواهد داشت. کراسوس تشکر سردی از پادشاه ارمنستان کرده گفت: من از بین‌النهرین خواهم گذشت زیرا عده زیادی از رومی‌های شجاع را در آنجا گذارده‌ام. پس از این جواب پادشاه ارمنستان برگشت (کراسوس، بند ۲۳).

عبور از فرات
کراسوس به فرات رسیده امر کرد از پلی که در نزدیکی زِگما^۱

ساخته بود عبور کنند. در این احوال رعد و برقی روی داده و برق به صورت سربازان زد. بعد تندبادی برخاست و پس از آن رعد غریدن گرفت و برق قسمت بزرگی را از پل خراب کرد. به جایی که کراسوس برای زدن اردو انتخاب کرده بود دو دفعه برق افتاد؛ یکی از اسب‌های او که یراقی عالی داشت میرآخور را برداشته خود را به رود انداخت و غرق شد. وقتی که عقاب گروهان اول را برداشتند تا علامت فرمان حرکت باشد این عقاب به خودی خود به عقب برگشت و نیز پس از عبور از رود فرات چون خواستند جیره سربازان را تقسیم کنند از نمک و عدس شروع کردند و حال آنکه این دو چیز علامت عزا بود و رومی‌ها آنرا در موقع دفن جنازه استعمال می‌کردند. کراسوس در نطقی که خطاب به سربازان کرد عباراتی ادا کرد که باعث آشفتگی حال آنها گردید. توضیح آنکه گفت: «من پل را خراب کردم تا یک نفر سرباز نتواند برگردد» و پس از آنکه دریافت که اظهار این معنی چقدر بی‌موقع بوده به جای اینکه آنرا تصحیح یا توضیح کند تا اعتماد اشخاص کم‌جرات را برگرداند از جهت طبیعت سرکشی که داشت به بی‌اعتنایی گذرانید. بالاخره هنگام قربانی‌های کفاره که برای قشون به عمل می‌آمد، روده‌هایی را که از دست کاهن هاتف گرفت از دستش افتاد و بعد، چون دید که این قضیه اثر بدی در حضار کرد خنده کنان گفت: «این نتیجه پیری است ولی اسلحه از این جهت از دستم نخواهد افتاد». باری بعد از عبور از فرات با هفت لژیون (فوج رومی) پیاده و تقریباً چهار هزار نفر سوار و همان قدر سپاهیان سبک اسلحه به طول آن حرکت کرد. چند نفر سوار که برای تفتیش و شناسایی محل فرستاده بود برگشته گفتند کسی را در صحرا ندیدند ولی آثاری دیدند که دلالت بر عده زیاد سواره نظام می‌کند و مثل این است که این عده را تعقیب کرده‌اند و فرار کرده. این خبر باعث امیدواری کراسوس به نتیجه جنگ گردید و سربازان او هم با نظر حقارت به پارتی‌ها نگرسته یقین حاصل کردند که هرگز آنها با رومی‌ها مواجه نخواهند شد ولی کاسیوس باز به کراسوس گفت: باید در یکی از شهرها که

دارای ساخلو رومی است به قشون استراحت دهید و بعد کسانی را بفرستید که خبرهای صحیح از دشمن آرند و اگر این عقیده را نمی‌پسندید، به طول ساحل فرات حرکت کرده خودتان را به سلوکیه برسانید زیرا در آنجا می‌توانید آذوقه وافر از کشتی‌هایی که اردوی شما را متابعت خواهند کرد بیابید. دیگر اینکه فرات مانع خواهد بود از اینکه دشمن شما را احاطه کند و در این وقت شما با دشمن از جبهه طرف خواهید شد. این نکته در نفع شما است. (همانجا، بند ۲۴).

آمدن آریام‌نس^۱ کراسوس در مجلس مشورت درباب پیشنهاد کاسیوس مشغول مذاکره بود که دید یک شیخ عرب موسوم به آریام‌نس وارد شد. او شخصی بود که به قول پلوتارک از تمام بدبختی‌هایی که روزگار برای کراسوس تدارک می‌کرد بزرگ‌تر و قطعی‌ترین آنها بود. بعضی صاحب‌منصبان که با پومپه در این صفحات خدمت کرده بودند می‌دانستند که دوستی این شیخ برای او بی‌فایده نبود و او دوست رومی‌ها به شمار می‌آمد ولی در این وقت او را سرداران پادشاه پارت که با شیخ روابطی داشتند فرستاده بودند که کراسوس را تا بتواند از فرات و کوهستان‌ها دورتر گرداند و او را به جلگه‌های وسیع هدایت کند زیرا در جلگه‌ها پارتی‌ها می‌توانستند او را احاطه کنند و الا بدترین نقشه برای آنها این بود که به رومی‌ها از جبهه حمله کنند. این خارجی که بی‌فصاحت بیان نبود در ابتدا پومپه را ولی نعمت خود خواند و تمجیدی زیاد از او کرد. بعد کراسوس را از جهت خوبی وضع و احوال لشکرش ستوده سپس او را سرزنش کرد که چرا جنگ را به این اندازه به درازا می‌کشد و وقت خود را در تدارکات گم می‌کند. مثل اینکه احتیاج او به اسلحه است، نه به دست‌ها و پاهای چابک و نمی‌داند که دشمن از دیرگاهی فقط در این صدد است که عزیزترین اشخاص رومی را با گرانبهاترین اشیای آنها برباید و تا بتواند زودتر به صفحات سکاها یا گرگانی‌ها فرار کند. شیخ در پایان نطقش افزود: اگر می‌خواهید جنگ کنید باید بشتابید که تا پادشاه پارتی‌ها جرأت نیافته و قوای خود را جمع نکرده با او مواجه شوید زیرا او سیل لاکس^۲ و سورنا را بین خود و شما حائل داشته تا شما نتوانید او را تعقیب کنید. او در جایی دیده نمی‌شود (کراسوس، بند ۲۵). هیچ‌یک از حرف‌های شیخ صحیح نبود. هیروود قشون خود را به دو قسمت کرده در رأس یکی به ارمنستان رفت تا انتقام رفتار آرتسه‌باز را بکشد و قسمت دیگر را با سورنا سردار خود جلو رومی‌ها فرستاد و این اقدام او نه از تحقیر

کراسوس بود چنانکه می‌گویند. زیرا هیرود بی عقل نبود که اعتنایی به دشمنی چون کراسوس که یکی از رجال درجه دوم به شمار می‌رفت نکند و رفتن به ارمنستان و زیان رسانیدن به آنرا ترجیح دهد بل مقصود هیرود چنین بود که ناظر بوده در انتظار وقایع باشد. ضمناً بخت آزمایی کرده جلو دشمن را هم بگیرد.

سورنا از حیث نژاد و ثروت نام بعد از پادشاه مقام اول را داشت. از جهت شجاعت و حزم در میان پارتی‌ها اول کس بود و از حیث قد و قامت از کسی عقب نمی‌ماند. وقتی که مسافرت می‌کرد هزار شتر باروبنه او را حرکت می‌داد. دویست ازابه حرم او را نقل می‌کرد و هزار سوار غرق آهن و پولاد و بیش از آن سپاهیان سبک اسلحه همراه او بودند. زیرا دست‌نشانده‌ها و بردگانش می‌توانستند ده هزار سوار برای او تدارک کنند (مقصود پلوتارک از دست‌نشانده‌ها مالکین درجه دوم است که در تیولات وسیع‌تر او می‌زیستند و مقصود از بندگان رعایای او.م.). نجابت خانوادگی‌اش این حق ارثی را به او داده بود که در روز جشن تاجگذاری پادشاهان پارت، کمر بند شاهی را ببندد. این سردار اُرد را بر تخت نشاند و حال آنکه او را رانده بودند. او شهر سلوکیه را گرفت و اول کسی بود که بر دیوار شهر برآمده با دست خود اشخاصی را که مقاومت می‌کردند به زیر افکند. او در این وقت سی سال نداشت و با وجود این حزم و عقل او باعث نامی بزرگ برای او شده بود و اساساً احتیاط و حزم او بود که کراسوس را درهم شکست زیرا در ابتدا جسارت و نخوت کراسوس و بعد یاسی که از بدبختی‌هایش حاصل شد به آسانی او را در دام‌هایی افکند که سورنا برایش گسترده بود (کراسوس، بند ۲۶).

راهنمایی آریام‌نس
آریام‌نس خارجی پس از اینکه کراسوس را مطمئن ساخت که از رود باید دور شود او را به جلگه‌های وسیع برد. در ابتدا راه

صاف بود ولی بزودی سخت گردید و غیر از ماسه و ریگ روان عمیق و صحراهایی که عاری از درخت و آب بود چیزی دیده نمی‌شد تا بتوان به یافتن آرامگاهی امیدوار شد. تشنگی و خستگی و نیز چیزهایی که رومی‌ها می‌دیدند باعث یأس آنها گردید. در جایی درخت یا جویبار و یا تپه و سبزه‌ای نمی‌دیدند و تا چشم کار می‌کرد از همه طرف دریای ریگ روان آنها را در احاطه داشت. در این حال رومی‌ها ظنین شدند که به آنها خیانت کرده‌اند و بعد در این گمان یقین حاصل کردند زیرا ارته‌باز کس فرستاده اطلاع داد که چون هیرود با قوایی نیرومند به ارمنستان تاخته من نمی‌توانم کمکی برای شما بفرستم و بنابراین شما به طرف ارمنستان بیایید تا با هم جنگ کنیم و اگر نمی‌خواهید این نصیحت مرا بشنوید لااقل از جاهایی

که برای سواره نظام مناسب است احتراز کنید و همیشه به کوهستان‌ها نزدیک شوید. کراسوس که بر چشمانش خشم و غضب پرده کشیده بود نخواست جواب نامه پادشاه ارمنستان را بدهد و به چاپارها شفاهاً گفت: من حالا وقت ندارم که در فکر ارمنستان باشم ولی بزودی به ارمنستان خواهم آمد تا از آرتابه‌اژ انتقام خیانت او را بکشم. کاسیوس از این جواب به خود پیچید ولی چون دید که کراسوس پیشنهادات او را بد می‌پذیرد خودداری کرد ولی آریام‌نس را کنار برده توبیخ و ملامتش کرده چنین گفت: ای نامردترین مردمان، کدام عفریت تو را به میان ما آورد و با چه سحر و جادو تو کراسوس را با قشونش به این جلگه‌های ریگ روان و کویرها و راههای بی آب و علف افکندی و حال آنکه این جلگه‌ها با راهزنان صحراگرد بیشتر مناسب است دارد تا با سردار رومی. بعد پلوتارک گوید: بیگانه دغا و حيله‌ور با فروتنی کاسیوس را مطمئن ساخت که بزودی این حرکت سخت و دشوار به پایان خواهد رسید. بعد خود را داخل صف سربازان کرده و با آنها راه پیموده با آهنگی سخریه‌آمیز گفت: آیا تصوّر می‌کنید که در جلگه‌های زیبای کامپانی (در ایتالیا) حرکت می‌کنید و می‌خواهید در اینجا همان چشمه‌ها و جویبارها و سایه‌ها و حتی همان حمام‌ها و میهمانخانه‌ها را که آن صفحه را پوشیده بیابید و فراموش کرده‌اید که شما در حدود عربستان و آسور هستید؟ (کراسوس، بند ۲۷).

پس از اینکه بیگانه سعی کرد سربازان را نرم کند و قبل از اینکه خیانتش آشکار شود از اردو بیرون رفت و کراسوس را مطمئن ساخت که اکنون می‌رود به او خدمت کرده در میان دشمنانش اختلال اندازد. کراسوس وقتی که می‌خواست به میان مردم آید به جای اینکه موافق عادت سرداران روم لباس ارغوانی پوشد جامه سیاه دربر کرد و بعد که ملتفت آن شد لباس را تغییر داد. صاحب منصبان وقتی که می‌خواستند درفش‌ها را بردارند و فرمان حرکت دهند به قدری برداشتن آن برایشان دشوار بود که گفتی درفش‌ها در زمین ریشه دوانیده است. کراسوس این پیش‌آمد را به شوخی تلقی کرد و برای تسریع حرکت فرمان داد پیاده‌ها دنبال سواران بروند.

پس از آن چیزی نگذشت که چند چابک سوار مفتش برگشته گفتند **خبر در رسیدن پارتی‌ها** که چند نفر رفقای آنها را پارتی‌ها کشتند. اینها با زحمت فرار کردند و قشون پارت که جسور است و عده‌اش زیاد، در حرکت است و حمله می‌کند. این خبر در تمامی سپاه باعث آشفتگی گردید و به قدری کراسوس از این حال در حیرت شد که خود را باخته و در حالی که فکرش درست قضا یا رانمی‌سنجید شتابان صفوف سپاهش را برای

جنگ بیاراست: اولاً به نصیحت کاسیوس او صفوف پیاده‌نظام را خیلی کشید تا مسافتی زیاد بگیرد و احاطه کردن آن مشکل تر باشد. پس از آن سواره‌نظام را در جناحین قرار داد. ولی بعد تغییر عقیده داده پیاده‌نظام را جمع و فالانژ مربعی تشکیل کرد. این فالانژ عمقی زیاد داشت و از هر طرف با دشمن مواجه می‌شد. هر طرف دوازده دسته داشت و آن را یک گروهان سوار تقویت می‌کرد: او می‌خواست که هر قسمت این فالانژ را سوار نظام تقویت کند و تمام سپاه جنگی که به یک اندازه تقویت خواهد شد با اطمینان حمله برد. کراسوس فرماندهی یک جناح را به کاسیوس داد. پسرش را به ریاست جناح دیگر مأمور کرد و خودش در قلب قرار گرفت. آنها بدین ترتیب حرکت کرده به کنار جویباری بالیس سوس^۱ نام، رسیدند. اگرچه این جوی آب فراوانی نداشت، با وجود این سربازان لذت بزرگی بردند، چه از خشکی و گرمای فوق‌العاده سخت خسته شده بودند (کراسوس، بند ۲۸).

جنگ بیشتر صاحب‌منصبان پیشنهاد کردند که در همین جا اردو زده شب را بگذرانند تا به قدر امکان عده دشمنان و ترتیب جنگی آنان را بدانند و در طلعه صبح حمله برند. ولی کراسوس حرارت پسرش و سواره نظامی را که او فرمان می‌داد دیده نظر به اصرار آنها که جنگ را شروع کنند امر کرد اشخاصی که می‌خواهند غذا بخورند، سرپا، بی‌اینکه از صف خارج شوند این کار کنند حتی او فرصت نداد که سیر شوند. آنها را به حرکت آورد و به جای اینکه سپاهیان را قدم قدم پیش ببرد چنانکه معمول بردن لشکر به جنگ است و گاهی برای استراحت به آنها فرصت دهد سپاهیان را با قدم‌های سریع می‌برد و فقط وقتی ایستادند که پارتی‌ها را دیدند. در این وقت قشون پارت برخلاف انتظار رومی‌ها نه زیاد به نظرشان آمد و نه مهیب، و حال آنکه چیزها در این باب شنیده بودند. جهت این بود که سورنا قسمت بزرگ لشکرش را پشت صفوف اول قرار داده بود و برای اینکه درخشندگی اسلحه سپاهیان را پنهان دارد امر کرده بود اسلحه‌شان را با پوستی بپوشند یا ردایی دربر کنند، ولی همین که این سپاهیان به رومی‌ها رسیدند به فرمان سورنا در تمام دشت فریادهای وحشت‌آور و صداهای مهیب برخاست زیرا پارتی‌ها برای تحریر سپاهیان خود به جنگ عادت ندارند نای یا شیپور استعمال کنند. آنها آلتی دارند تهی که روی آن پوستی کشیده‌اند و دور آن زنگ‌هایی از مفرغ است. پارتی‌ها این آلت را می‌کوبند و صدایی

وحشت آور بلند می شود. این صدا شبیه نعره جانوران درنده است که با غرش رعد آمیخته باشد. آنها خوب دریافته اند که قوه سامعه آسان تر از حواس دیگر در روح اثر می کند، تندتر شهوات ما را به هیجان می آورد و با سرعت انسان را از حال طبیعی خارج می سازد (کراسوس، بند ۲۹).

رومی ها از این صدای فوق العاده مرعوب شده بودند که ناگاه پارتی ها روپوش هاشان را کنده به سبب کلاه خودها و جوشن های رخشان مانند شعله هایی از آتش درخشیدند. در رأس آنها سورنا از جهت صباحت منظر و قد و قامتش نمایان بود. صورت لطیفش می نمود که برخلاف نام جنگیش است زیرا آنرا مانند مادی ها می آراست (یعنی گلگون می کرد)^۱ و موهای روی پیشانی را از یکدیگر جدا می ساخت (مقصود فرق سراسر است) و حال آنکه پارتی ها مانند سکاها می گذارند این موها به حال طبیعی بروید تا مهیب تر به نظر آیند. در ابتدا پارتی ها خواستند با نیزه بر رومی ها حمله کرده صفوف اولی دشمن را بشکافند. ولی وقتی که عمق صفوف را دانسته دیدند که رومی ها محکم ایستاده و تنگ به هم چسبیده اند، به مسافتی عقب نشسته وانمودند که پراکندند و ترتیب جنگیشان به هم خورد، ولی چنان بزودی گروهان مربع رومی ها را از هرطرف احاطه کردند که اینها فرصت نیافتند از تیت پارتی ها آگاه شوند. کراسوس در این حال فرمان داد که سپاهیان سبک اسلحه حمله برند ولی آنها نتوانستند پیش روند زیرا تگرگ تیر بر آنها باریدن گرفت و مجبور گشتند برگشته به حمایت پیاده نظامشان متوسل گردند. اما خود پیاده نظام، وقتی که سختی و نیروی تیرهای پارتی را دید و دانست که این تیرها از همه چیز می گذرد و چیزی در مقابل آن یارای مقاومت ندارد خودش هم در وحشت افتاد و آشفته حال گردید. پارتی ها که دور شده بودند از هرطرف تیر می انداختند بی اینکه به کسی نشانه روند و رومی ها چنان تنگ به هم چسبیده بودند که ممکن نبود ضربتی از ضربت های پارتی به کسی اصابت نکند و این ضربت ها وحشت انگیز بود: بزرگی و نیرو و نرمی کمان پارتی باعث می شد که زه را بیشتر بکشند و وقتی که زه را رها می کردند تیر با چنان قوت پرتاب می شد که به عمقی بسیار به گوشت می نشست. رومی ها در این وقت در حال پرملائی بودند زیرا اگر محکم در صفوفشان می ماندند زخمی پس از زخم برمی داشتند و اگر به دشمن حمله می کردند نمی توانستند به آن آسیبی رسانند و خسارتی هم که تحمل می کردند

۱. به اصطلاح کنونی بَرک می کرد.

کم نبود. همین که رومی‌ها به پارتی‌ها حمله می‌کردند آنها راه فرار پیش می‌گرفتند بی‌اینکه از تیراندازی دست بردارند. این یک نوع جدالی است که پارتی‌ها پس از سکاها بهتر از مردم دیگر روی زمین می‌دانند. این عملی است که ماهرانه اندیشیده‌اند زیرا آنها در حال فرار هم از خود دفاع می‌کنند و بنابراین فرار چیزی نیست که شرم‌آور باشد. تا وقتی که رومی‌ها امیدوار بودند که پارتی‌ها پس از تمام شدن تیرهایشان از جدال دست خواهند کشید یا جنگ تن به تن خواهند کرد، در تحمّل رنج و محن پافشاری داشتند ولی همین که دانستند که در پس قشون پارتی شترهایی هستند که بارشان تیر است و صفوف اوّل که دور می‌زنند به قدر حاجت تیر برمی‌دارند کراسوس فهمید که نهایی برای رنج و تعب نیست و به پسرش پیغام داد که باید آنچه لازم است بکند تا به دشمن برسد و قبل از اینکه او را احاطه کنند حمله کند زیرا یکی از جناحین سواره نظام دشمن به دست پسر کراسوس از جاهای دیگر نزدیک تر شده می‌خواست پشت آن را بگیرد. کراسوس جوان فوراً هزار و سیصد نفر سوار که هزار سواری که سزار به او داده بود جزء آن بود با پانصد نفر کماندار و هشت دسته پیاده نظام برداشته به طرف دشمنی که می‌خواست او را احاطه کند تاخت ولی در این حال یا از جهت ترس چنانکه گویند یا برای اینکه کراسوس جوان را از پدرش دور سازند پارتی‌ها فرار کردند. پسر کراسوس در حال فریاد زد که دشمن نتوانست پافشارد و با سِن زُرپیوس^۱ و مِگاباگوس^۲ به طرف دشمن تاخت. مِگاباگوس از حیث شجاعت و نیرو ممتاز بود و سِن زُرپیوس از حیث مقام سناتوری^۳. هر دو دوست کراسوس و تقریباً با او هم سن بودند. چون سواره نظام دشمن را تعقیب کرد پیاده نظام هم نخواست در حرارت و اظهار شعف از او عقب بماند و همه امیدوار بودند که فتح کرده‌اند و کار فاتح تعقیب دشمن است ولی وقتی که از سایر قسمت‌های لشکر خیلی دور شدند دانستند که پارتی‌ها حيله جنگی به کار برده و انموده‌اند که فرار می‌کنند. زیرا با عده زیادی از سواران برگشتند (مترجم پلوتارک گوید «تقلّب کرده و انموده‌اند» ولی چون این عمل را نمی‌توان تقلّب نامید مؤلف لفظ حيله را که موافق حقیقت است ترجیح داده. فی الواقع فنّ جنگ و گریز یک اسلوب^۴ جنگی است نه تقلّب. اگر بخواهیم در قضا و تمان خیلی سخت باشیم متها بتوانیم این عمل را حيله بنامیم. م).

1. Sensitive

2. Megabacchus

۳. عضویت سنا، یعنی مجلس شیوخ در روم.

4. Methode

رومی‌ها به امید اینکه پارتی‌ها، چون عده کم آنها را ببینند جنگ تن به تن خواهند کرد ایستادند ولی پارتی‌ها اسب‌های جوشن‌دار خود را در مقابل رومی‌ها داشته سواره نظام سبک اسلحه‌شان را در جلگه به حرکت آوردند. در این وقت گرد و غبار ریگ روان و ماسه چنان دشت را فروگرفت که رومی‌ها نه می‌توانستند یکدیگر را ببینند و نه با هم حرف بزنند.

در این حال در فضای کوچکی جمع شده و به یکدیگر فشار داده از تیرهای پارتی می‌افتادند و از جراحت‌های دردناک با تأثی جان می‌دادند. آنها در حالی که تیرها به بدنشان به عمق نشسته بود بر ماسه و ریگ روان می‌غلطیدند، از زجرهای وحشت‌آور می‌مردند و اگر می‌خواستند تیرهای نوک برگشته را از بدنشان بیرون آرند، زخم‌ها بازتر می‌گشت و درد و المشان به مراتب بیشتر (کراسوس، بند ۳۱). از این حمله مرگبار پارتی‌ها عده زیادی از رومی‌ها تلف گردید و اشخاصی که زنده مانده بودند نمی‌توانستند از خود دفاع کنند. وقتی که کراسوس جوان به آنها می‌گفت به سواره نظامی که غرق آهن است حمله کنید رومی‌ها دست‌هایشان را که به سپر دوخته بود و پاهایشان را که تیر سراسر آنرا گذشته به زمین می‌خکوب کرده بود نشان می‌دادند. خلاصه آنکه رومی‌ها به یک اندازه عاجز بودند که جنگ یا فرار کنند. در این وقت کراسوس به سواره نظام نهیب داده خود را به میان دشمن افکند و سخت حمله کرد. ولی این جدال چه در حال حمله و چه هنگام فرار جدال دو طرف مساوی نبود. رومی‌ها با زوین‌های کوتاه و سُست ضربت‌هایی به جوشن‌هایی از آهن یا پوست می‌زدند ولی پارتی‌ها که با نیزه‌های قوی مسلح بودند ضربت‌های وحشت‌انگیز به جسم گالی‌هایی که تقریباً برهنه یا سبک اسلحه بودند، وارد می‌آوردند. بیش از همه اعتماد کراسوس جوان به این سوارها بود و با آنها رشادت‌های حیرت‌آور کرد. آنها نیزه‌ها را با دست می‌گرفتند و بعد پارتی‌ها را از اسب به زیر می‌کشیدند و چون آنها به زمین می‌افتادند به واسطه سنگینی اسلحه‌شان نمی‌توانستند برخیزند. عده زیادی از گالی‌ها از اسب پیاده شده زیر اسب دشمن می‌رفتند و با شمشیر شکم آنها را می‌دریدند. در این حال اسب بلنده سوارش را به زمین زده و او را با دشمن لگدمال کرده در همانجا سقط می‌شد. باوجود این چیزی مانند گرما و تشنگی گالی‌ها را عاجز نمی‌کرد زیرا آنها به این چیزها عادت نکرده بودند. چندین سوار خودشان را به میان پارتی‌ها می‌انداختند و نشان از نیزه‌ها سوراخ سوراخ می‌گردید و می‌افتادند. بالاخره سوارهای گالی مجبور گشتند عقب نشسته به پیاده نظامشان پناه ببرند و کراسوس جوان را که از شدت درد زخم‌ها برخود می‌پیچید با خودشان بردند. وقتی که در

نزدیکی خود تپه کوچکی از ریگ روان دیدند بدانجا عقب نشستند و اسب‌هایشان را در وسط جمع کرده از سپرهایشان حصاری ساختند به امید اینکه در اینجا بهتر می‌توانند در مقابل دشمن از خود دفاع کنند. ولی این اقدام بکلی نتیجه معکوس بخشید. زیرا در زمینی صاف صفوف مقدّم صفوف مؤخر را می‌پوشد، اما در اینجا، چون مسطح نبودن زمین صفی را بالای صف دیگر قرار داد و صفوف آخر بیش از صفوف دیگر بی حفاظ ماند ضربت‌ها به همه وارد می‌شد. در این احوال همه از بدبختی خودشان می‌نالیدند، چه بی‌افتخار می‌مردند و نمی‌توانستند از کسی انتقام بکشند (کراسوس، بند ۳۲).

کراسوس جوان دو نفر از یونانی‌هایی که در کارّه (شهر این صفحه، حرّان قرون بعد) می‌زیستند نزد خود داشت. یکی را هی‌برونیموس^۱ و دیگری را نی‌کوماخوس^۲ می‌نامیدند (از اینجا معلوم است که این جنگ نزدیک حرّان در بین‌النهرین روی داده). این دو یونانی به او تکلیف کردند که فرار کرده به شهر ایشن^۳ که نزدیک و طرفدار رومی‌ها بود بروند ولی او جواب داد: مرگی نیست که ترس آن باعث شود سربازانی را که برای من جان می‌دهند رها کنم ولی به آنها پند داد که فرار کنند و بعد آنها را به آغوش کشیده مرخص کرد. سپس چون نمی‌توانست دست خود را به کار اندازد زیرا تیری از آن گذر کرده بود پهلویش را به طرف میرآخورش برگردانیده امر کرد شمشیرش را به تن او فرو برد. گویند که سن‌زوری‌پوش هم به همین منوال مُرد و مِگاباگوس به دست خودش انتحار کرد و کسانی که باقی ماندند پس از رشادت‌هایی که نمودند از آهن دشمن کشته شدند. پارتی‌ها بیش از پانصد نفر اسیر نگرفتند (مقصود این است که باقی کشته شده بودند). آنها سر کراسوس جوان را بریده فوراً به طرف پدرش حمله بردند اما شرح اقدامات کراسوس چنین بود. او پس از اینکه به پسرش امر کرد به پارتی‌ها حمله کند طولی نکشید که خبر فرار پارتی‌ها و تعقیب آنها را شنید. بعد که دید چون بیشتر پارتی‌ها به پسر او حمله می‌کنند به خود او فشار نمی‌آوردند قدری جرأت یافت و قشون خود را جمع کرد با این امید که پسرش بر اثر تعقیب پارتی‌ها بزودی به او ملحق خواهد شد. کراسوس جوان چابک سوارانی نزد پدرش فرستاده بود که او را از وضع خطرناک خود و قشونش آگاه دارند. از اینها اوّلی‌ها در راه کشته شدند و آخری‌ها که از دست دشمن بازحمت نجات یافتند به کراسوس گفتند که اگر کمکی نیرومند فوراً به پسرش نرساند معدوم خواهد شد (کراسوس، بند ۳۳).

1. Hiéronymus

2. Nicomachus

3. Ischmes

این خبر به قدری کراسوس را آشفته حال کرد که از حسیّات متضاد نمی دانست چه تصمیمی بگیرد. مدّتی بین این واهمه که هرچه هست بیازد و میل رفتن به کمک پسرش مردّد بود تا آنکه به لشکرش امر کرد پیش برود. این لشکر تازه به راه افتاده بود که پارتی ها در رسیدند. فریادهای زیل و آوازهای ظفرمندی آنها را مهیب تر ساخته بود. اینها صداهای موحش طبل را به گوش رومی هایی که این صداها را علامت جدالی تازه می دانستند رسانیدند. پارتی هایی که سر کراسوس جوان را سر نیزه می بردند به رومی ها نزدیک شده و با استهزا آنها را توهین کرده می پرسیدند که اقوام و خانواده این جوان کی ها هستند. زیرا ممکن نیست که جوانی چنین شجاع و این قدر دلاور پدری بی حمیت و فقیر مانند کراسوس داشته باشد. این منظره بیش از تمامی دردهای سابق رومی ها را مأیوس کرد و به جای اینکه غضب آنها را مشتعل سازد و حس کشیدن انتقام را تیزتر کند از ترس و وحشتی که بر آنها استیلا یافته بود خونشان در عروقشان منجمد گشت. کراسوس در این بدبختی بزرگ شجاعتش را بیش از آنچه سابقاً نموده بود نشان داد: او از صفوف فشونش گذشته فریاد زد: رومی ها، این شکست فقط به من مربوط است تا شما زنده هستید اقبال و نام پر افتخار روم پاینده است و بر شما نمی توان غلبه کرد ولی اگر بدبختی پدری که پسرش را از دست داده - آنهم پسر که این قدر لایق احترام است - شما را به رقت آورده شرکت خودتان را در این مصیبت من با خشم خودتان نسبت به دشمنان بنمایید، این شادی وحشیانه را از آنها بگیرید. جزای آنها را در ازای شقاوتشان در کنارشان بگذارید، و از بدبختی من این قدر افسرده و مأیوس نشوید. وقتی که شخص در جستجوی چیزهای بزرگ است باید تحمل بدبختی ها را داشته باشد. لوکولوس خون رومی ها را ریخت تا بر تیگران غلبه کرد. سی پیون^۱ به همین وسیله بر آنتیوخوس فائق آمد. نیاکان ما هزار کشتی در دریای سیسیل از دست دادند و مرگ چندین سردار و سرکردگان شان را در ایتالیا دیدند. با وجود این شکست هایشان مانع نبود از اینکه فاتحین شان را مطیع گردانند. قدرتی که اکنون رومی ها دارند از عنایت اقبال نیست از شکیبایی و شجاعتی است که در موقع ادبار نشان داده اند (کراسوس، بند ۳۴).

این تشویق کراسوس اثر کمی در عده زیاد سپاهیان کرد و وقتی که او فرمان داد فریاد شروع به جنگ را بر آرند از صدای ضعیف و آهنگ غیر مساوی سپاه دریافت که سربازان او

افسرده و مأیوس‌اند. چه تفاوتی بزرگ بین این فریادها و فریادهای محکم و نیرومند پارتی‌ها بود. حمله شروع شد. سواران سبک اسلحه پارتی در پهلوه‌های رومی‌ها پدیدار گشتند و تگرگ تیر بر آنها باریدند. بعد سواران سنگین اسلحه با نیزه‌هایشان از جبهه حمله آورده رومی‌ها را مجبور کردند در فضایی تنگ جمع شوند. چند نفر رومی برای اینکه از مرگ خلاصی یابند با کمال یأس خودشان را به میان پارتی‌ها می‌افکندند، نه از این جهت که ضرری زیاد به پارتی‌ها رسانند بل برای اینکه از نیزه‌های پارتی‌ها زخم‌های عریض و عمیق بیابند و زودتر بمیرند. ضربت این نیزه‌ها چنان سخت و قوی بود که غالباً تن دو سوار را می‌شکافت. چنین جدالی تا شب امتداد یافت و بعد پارتی‌ها به اردویشان برگشتند. وقتی که می‌رفتند گفتند که یک شب به کراسوس فرصت می‌دهند تا برای پسرش نوحه و زاری کند مگر اینکه تا او را کشان‌کشان نزد ارشک نبرده‌اند خودش تصمیمی عاقلانه گرفته نزد او برود. پارتی‌ها نزدیک رومی‌ها اردو زدند و امیدوار بودند که روز دیگر رومی‌ها را معدوم سازند. این شب به سپاهیان کراسوس خیلی بد و سخت گذشت. آنها نه در فکر دفن کشتگان بودند و نه در خیال بستن زخم‌های مجروحینی که از شدیدترین دردها جان می‌سپردند. هرکس به بدبختی خود می‌نالید و همه این بدبختی‌ها را حتمی می‌دانستند چه منتظر روز باشند یا در جلگه‌های بی‌پایان متفرق شوند. مجروحین آنها نیز باعث آشفتگی احوالشان بودند. اگر آنها را با خودشان می‌بردند فرار کنند تر می‌شد و هرگاه در محل می‌گذاشتند، فریادهای آنان پارتی‌ها را از فرار سپاهیان آگاه می‌ساخت. با وجود اینکه می‌دانستند کراسوس باعث بدبختی آنها بود باز می‌خواستند او را ببینند و حرف‌های او را بشنوند ولی او در گوشه تاریکی خوابیده و سر را با کلاه پوشیده به این جمعیت نمونه‌نمایی از تلّون اقبال می‌نمود و به مردم عاقل از نتایج دیوانگی و جاه‌طلبی نمایشی می‌داد زیرا با وجود اینکه در میان هزاران نفر شخص اوّل بود جاه‌طلبی به او می‌گفت که تو چیزی نیستی زیرا دو نفر را بر تو ترجیح می‌دهند^۱ (کراسوس، بند ۳۵).

اُکتاویوس^۲ یکی از نایبان کراسوس و کاسیوس خواستند او را بلند و تشجیعش کنند ولی چون دیدند که حرف‌های آنان اثری در او نمی‌کند رؤسا و دسته‌های صد نفری و سایر دسته‌ها را جمع کرده شتابان مجلس مشورتی آراستند و تصمیم حرکت را گرفته اردو را بلند کردند بی‌اینکه شیپوری بدمند. در ابتدا نظم و ترتیب در خاموشی اجرا می‌شد، ولی همین که

۱. مقصود پلوتارک پومپه و یولیوس سزار است.

مجروحین دریافتند که آنها را به خودشان وامی‌گذارند فرهادها و ناله‌هاشان تمام اردو را فرو گرفت و باعث اختلال و بی‌نظمی عجیبی گردید. سپاه‌یانی که اول حرکت کرده بودند چون این صداها را شنیدند پنداشتند که دشمن شبیخون زده این بود که برگشته صف بستند مجروحینی را که در دنبال بودند به مالها حمل کردند. اشخاصی را که کمتر مریض بودند از مال‌ها به زیر آوردند و وقت گرانبها را بدین ترتیب از دست دادند. فقط سیصد نفر سوار در تحت ریاست ایگناتیوس^۱ در نیمه‌شب به کارّه (حرّان) رسیدند. این صاحب‌منصب به زبان خود قراولان بارو را صدا زد و پس از اینکه جواب رسید گفت به کاپونیوس^۲ کو توال قلعه بگوئید که کراسوس نبردی بزرگ با پارتی‌ها کرد و پس از آن بی‌اینکه چیزی بگوید و خود را بشناساند به طرف پلی که کراسوس بر فرات ساخته بود رفته با سوارها نجات یافت ولی او را از اینکه سردارش را گذارده فرار کرده بود، توبیخ کردند. اما خبری که او به کاپونیوس داد برای کراسوس مفید افتاد. این صاحب‌منصب از پیغام مبهم فهمید که خبر خوب نیست و بر اثر آن ساخلو را مسلح کرد و همین که شنید کراسوس در حرکت است به استقبالش رفته او را با قشونش به شهر آورد. پارتی‌ها اگرچه از فرار رومی‌ها آگاه شدند نخواستند شبانه او را تعقیب کنند. در طلعه صبح آنها به اردو ریخته مجروحین را به عدّه چهار هزار نفر از دم شمشیر گذرانیدند و سواره نظامشان جلگه‌ها را پیموده کسان زیادی را که راه را گم کرده بودند گرفتند. وژگون تینوس^۳، یکی از نوّاب کراسوس در باب راه اشتباه کرده با چهار دسته به طرف تپه‌ای رفت. روز دیگر پارتی‌ها رسیده به او حمله کردند و با وجود دفاع سخت همه را کشتند. فقط ۲۰ نفر شمشیر به دست خودشان را به میان دشمن انداختند تا مگر از میان قشون راهی بیابند. در این وقت پارتی‌ها از شجاعت آنها در حیرت شده صفوف خود را گشودند تا آنها بگذرند و بدین ترتیب این ۲۰ نفر جان به سلامت دربرده به کارّه (حرّان) رسیدند (کراسوس، بند ۳۵).

در این احوال به سورنا خبر کذبی رسید که کراسوس با بهترین قسمت قشون خود فرار کرده در کارّه فقط مردمی هستند که برحسب اتفاق جمع شده‌اند و شایان آن نیستند که مورد توجه گردند. در ابتدا او تصوّر کرد که ثمر جنگ را از دست داده ولی بعد چون تردیدی در باب این خبر داشت صلاح را در این دید که در این باب تحقیقاتی کند تا معلوم گردد که

1. Ignatius

2. Caponius

3. Vergontinus

باید کارّه را محاصره کند یا این شهر را رها کرده به تعقیب کراسوس بپردازد. با این مقصود ترجمانی را که دو زبان می دانست انتخاب کرده به او دستور داد که به دیوار شهر کارّه نزدیک شده کراسوس و کاسیوس را بخواند و بگوید که سورنا می خواهد با آنها مذاکره کند. مترجم مأموریت خود را انجام داد و کراسوس با میل پیشنهاد ملاقات را پذیرفت. کمی پس از آن اعرابی که سابقاً کراسوس و کاسیوس را دیده با آنها آشنا بودند وارد شدند و چون کاسیوس را دیدند روی دیوار شهر به او گفتند که سورنا می خواهد با رومی ها داخل مذاکره شود. او اجازه خواهد داد که رومی ها عقب نشسته بروند به شرط اینکه روابط حسنه با پادشاه پارت برقرار کنند و بین النهرین را به او واگذارند. ضمناً گفتند که صلح بهتر از جنگ است، کاسیوس به این امر راضی شد و خواست که روز و محل ملاقات کراسوس با سورنا معین شود. اعراب گفتند که باید موضوع را به سورنا اطلاع داد و پس از آن رفتند (کراسوس، بند ۳۷).

سورنا از اینکه رومی ها در کارّه هستند و نخواهند توانست از محاصره بیرون جهند مشغوف گشت. روز دیگر پارتی ها به شهر نزدیک شده و به رومی ها فحش داده گفتند که اگر کراسوس را در زنجیر تسلیم نکنند قراردادی منعقد نخواهد شد. رومی ها فوق العاده از این رفتار مکدر گشته به کراسوس گفتند بیهوده منتظر کمکی از طرف ارمنستان مباش و فقط در فکر فرار باش. برای بهره مندی لازم بود مسئله فرار را از تمام اهالی کارّه مکتوم دارند تا وقت اجرای آن برسد ولی آندروماخوس^۱ خائن ترین مردمان از خود کراسوس که او را رازدار و رهنمای خود قرار داده بود این سرّ را دانسته به پارتی ها رسانید و چون پارتی ها شب جنگ نمی کنند و این کار برای آنها آسان هم نیست، آندروماخوس از ترس اینکه مبادا پارتی ها به کراسوس نرسند کراسوس را از راههای مختلف برد و بالاخره به باتلاق ها و راههایی انداخت که دره هایی آنرا قطع می کند تا مجبور شوند همواره برگشته از این راه به راهی دیگر افتند و بدین ترتیب وقت را به واسطه اشکال حرکت از دست بدهند. جمعی از رومی ها سوء ظن از آندروماخوس حاصل کرده نخواستند او را پیروی کنند. خود کاسیوس راه کارّه را پیش گرفت. در این وقت اعرابی که با او بودند گفتند تا مل کنید تا ماه از عقرب بیرون آید او جواب داد: «من از قوس بیشتر می ترسم» (اشاره به کمان پارتی. م.) و شتافته خود را با پانصد سوار به آسور رسانید. دیگران که راهنمایان خوبی داشتند به کوه سیناک^۲ رسیدند و قبل از طلوع

آفتاب در امنیت بودند. عدهٔ اینها پنج هزار نفر بود و رئیسشان صاحب منصب خوبی اُکتاویوس نام (کراسوس، بند ۳۸).

چون روز شد کراسوس از خیانت آندروماخوس که او را در چنین باتلاق‌های سختی افکنده بود در حیرت فرو رفت. او چهار دسته پیاده نظام و عدهٔ کمی سوار و پنج نفر لیکتور^۱ همراه داشت، به شاهراهی ورود کرده بود و بیش از ۱۲ استاد (تقریباً نیم فرسنگ) در پیش نداشت تا به اُکتاویوس برسد.

در این وقت دشمنان به او رسیدند و او به قلّه دیگر کوههایی رسید که صعود به آن آسان‌تر ولی امنیت جاها کمتر است و نیز از حیث بلندی از سیّناک پست‌تر به نظر می‌آید. این کوهها به وسیله زنجیرهٔ دراز به کوه سیّناک اتصال می‌یابد. در این وقت چون اُکتاویوس دید که کراسوس در خطر است اوّل شخصی بود که با عدهٔ کم همراهانش به کمک او رفت. بعد دیگران از او پیروی کردند و اینها از بی‌حمیتی خودشان نادم گشته و به پارتی‌ها حمله برده آنها را از تپهٔ کوچکی به زیر راندند. بعد دور کراسوس را گرفته گفتند که تیری از دشمن به سردارشان اصابت نخواهد کرد، مگر اینکه بدو اُتّامی آنها کشته شوند. سورنا چون دید که پارتی‌ها حرارت سابق را به جنگ کردن ندارند و اگر شب در رسد و رومی‌ها به کوهها برسند دیگر اسیر کردن رومی‌ها محال است باز به حيله متوسل گشت تا کراسوس را فریب دهد. او چند نفر اسیر رومی را فراراند و قبلاً به قراولان دستور داد در حضور اینها صحبت کرده بگویند که پادشاه پارت نمی‌خواهد با رومی‌ها جنگی امان‌ناپذیر کند، بعکس او می‌خواهد مورد دوستی رومی‌ها گردد و نسبت به کراسوس انسانیت خواهد کرد. بنابراین پارتی‌ها حمله‌شان را موقوف داشتند و سورنا آرام با صاحب منصبان عمدهٔ خود به تپه نزدیک شده زه کمانش را باز و دست خود را به طرف کراسوس دراز کرده او را طلبید تا داخل مذاکره گردد و به او اطمینان داد که پادشاه برخلاف میلش شجاعت و نیروی خود را به رومی‌ها نشان داد ولی اکنون حاضر است که ملایمت و عنایت خود را به رومی‌ها نموده با آنها صلح کند و بعد اجازه دهد که رومی‌ها عقب نشینند (کراسوس، بند ۳۹).

تمامی قشون رومی سخنان سورنا را با شغف اصغا کردند. ولی کراسوس که تا این زمان جز خدعه چیزی از پارتی‌ها ندیده بود و جهتی هم برای تغییر حال پارتی‌ها نمی‌دید، این

۱. Lictors، صاحب منصبانی که پیشاپیش رجال عمدهٔ روم حرکت می‌کردند و تبری به دست داشتند.

سخنان را باور نکرد و با صاحب‌منصبان خود به شور پرداخت. اما سربازان فریادکنان فشار می‌آوردند که کراسوس به ملاقات سورنا برود و او را دشنام داده می‌گفتند، تو ما را به طرف مرگ می‌بری زیرا می‌خواهی با دشمنی جنگ کنیم که تو از روبرو شدن و مذاکره با آن هم واهمه داری. کراسوس در ابتدا خواست آنها را با ملایمت و خواهش نرم کند و به آنها گفت که اگر در بلندی‌هایی که دشمن به آسانی به آن دست نخواهد یافت باقی روز را بمانید، شب می‌توانید به آسانی فرار کنید. حتی به آنها راهی را که می‌بایست اختیار کنند نشان داده نصیحت کرد که این امید نزدیک را نباید فدای ترس کنند. ولی وقتی که دید سربازان در حال طغیان‌اند و با تهدید اسلحه‌شان را به یکدیگر می‌زنند، از ترس اینکه مبادا دست به سردارشان بلند کنند از تپه به زیر آمد و به طرف قشون برگشته این کلمات را به طور ساده گفت: «اُکتاویوس و پترونیوس و شما ای صاحب‌منصبان رومی، می‌بینید که چگونه مرا در فشار می‌گذارند که نزد دشمن بروم. شما شاهدید که چه عنف و اجباری نسبت به من روا می‌دارند. اگر شما از این خطر نجات یافتید به تمام مردم بگویید که به واسطه خدعه دشمن من کشته شدم نه از جهت خیانت هموطنانم». اُکتاویوس نخواست او را تنها بگذارد و با او از تپه پایین آمد و کراسوس لیکتورهای خود را که می‌خواستند از دنبال او روند برگردانید (کراسوس، بند ۴۰). از طرف بیگانگان اول اشخاصی که به استقبال کراسوس آمدند یونانی‌های دورگه بودند (یعنی اولاد یونانی‌هایی که زنان بومی گرفته بودند.م). اینها از اسب فرود آمده کراسوس را تکریم کردند و به زبان یونانی به او گفتند کس بفرستید تا ببینند که سورنا و همراهان او هیچ‌گونه اسلحه ندارند. کراسوس جواب داد که اگر من قدر و قیمتی پست برای زندگانی خود قرار می‌دادم نمی‌آمدم که خود را به شما تسلیم کنم و بعد او، روس‌سیوس^۱ و برادر او را فرستاده تا بدانند که در چه باب باید مذاکره کنند و این ملاقات چقدر طول خواهد کشید. سورنا فوراً این دو برادر را توقیف کرد و خودش سواره با صاحب‌منصبان عمده‌اش حرکت کرده همین که به کراسوس رسید، گفت: «عجب! سردار رومی پیاده است و ما سواریم». این بگفت و امر کرد اسبی بیاورند. کراسوس جواب داد: «این حال ما نه تقصیر شما است و نه تقصیر من. هر کدام از ما موافق عادات مملکتش رفتار کرده». سورنا پس از آن گفت: «از این زمان بین هیروود شاه و رومی‌ها عهد دوستی و اتحاد منعقد است ولی شرایط این عهد را باید در کنار

فرات معین کرد زیرا شما رومی‌ها شرایط قراردادی را که می‌بندید همیشه به خاطر نمی‌سپارید».

سورنا بعد از این سخنان دست خود را به طرف کراسوس دراز کرد. کراسوس می‌خواست کس بفرستد تا اسبی برای او آورد ولی سورنا گفت لزومی ندارد: پادشاه این اسب را به شما هدیه می‌کند. در این لحظه اسبی آوردند که دهنه آن طلا بود. میراخوران به کراسوس کمک کردند تا به اسب بنشینند و بعد اسب را زدند تا او تندتر حرکت کند. اُکتاویوس در این حال زمام اسب را گرفت و پترونیوس نیز. دیگران هم که با کراسوس بودند، دور او را گرفتند تا نگذارند میراخوران اسب را ببرند. در نتیجه طرفین به یکدیگر فشار دادند و همه و غوغایی بلند شد. پس از آن دیری نگذشت که طرفین به هم افتادند و اُکتاویوس شمشیر خود را کشیده یک مهر بیگانه را کشت و بعد ضربتی از پشت به او آمد و افتاد و مرد. پترونیوس که سپر نداشت ضربتی به جوشن برداشت و از اسب به زیر جست، بی‌اینکه زخمی بردارد. کراسوس را به روایتی یک نفر پارتی موسوم به پوما کسارث^۱ کشت. به روایت دیگر یک پارتی دیگر ضربت مهلکی به او زد و پوما کسارث سرش را برید (کراسوس، بند ۴۱).

پس از کشته شدن کراسوس

مضامین نوشته‌های پلوتارک راجع به این جنگ چنان است که ذکر شد. اما در باب کشته شدن کراسوس، چون خود پلوتارک هم حس کرده که این روایت مصنوعی به نظر می‌آید و شلاق زدن میراخوران به اسب و راندن آن چگونه می‌توانست باعث جنگ شود در بند ۴۲ این کتابش گوید: ولی روایات موافق حدسیاتی است نه اطلاعات صحیح، زیرا از تمامی اشخاصی که حاضر بودند بعضی هنگام جدال کشته شدند و برخی فرصت یافتند که به طرف تپه فرار کنند. بعد مورّخ مزبور گوید: پارتی‌ها بزودی بعد از آنها به تپه رسیدند و گفتند که کراسوس از جهت خیانتش به جزای خود رسید. اما سورنا شما را دعوت می‌کند که بی‌ترس نزد او روید. پس از آن بعضی از تپه پایین آمده تسلیم پارتی‌ها شدند و برخی همین که شب در رسید پراکندند. از اینها فقط عده کمی نجات یافتند، زیرا بیشتر اشخاص را اعراب تعقیب کرده کشتند. گویند که این سفر جنگی برای رومی‌ها به مرگ بیست هزار و به اسارت ده هزار نفر سپاهی تمام شد. سورنا سر و دست کراسوس را نزد هیروود پادشاه که در ارمنستان بود فرستاد و در همان وقت به سلوکیه

چاپارهایی روانه کرد که به اهالی بگویند او کراسوس را زنده بدانجا می برد. بعد دبدبه غریبی تدارک کرد و این طنطنه را به طور استهزا جشن فتح خود خواند (مقصود این است که چون سرداران رومی عادت داشتند جشن فتح خودشان را در روم بگیرند و بعد از غلبه بر بعض پادشاهان آسیای صغیر و ممالک دیگر این پادشاهان را مجبور می کردند با حال فلاکت بار شخصی مغلوب و ذلیل در این جشن ها شرکت کنند، سورنا خواست همین رفتار را درباره شبیه^۱ کراسوس مجری دارد و چون چنین جشنی در میان پارتی ها معمول نبود در این مورد سورنا به طور مضحک تقلید رومی ها را درآورد (برای فهمیدن معنی این رفتار باید در نظر داشت که اهالی سلوکیه یونانی بودند و معلوم است که رومی ها را بر اهالی مشرق زمین ترجیح می دادند. م). بعد پلوتارک گوید: سورنا از میان اسرا شخصی را کایوس پاکسیانوس^۲ نام که کاملاً به کراسوس شبیه بود برگزید؛ به این شخص لباس پارتی پوشیده و به او آموختند که هر زمان او را کراسوس نامند یا امپراطور خطاب کنند، جواب بدهد. ترتیب حرکت چنین بود: او بر اسبی نشسته بود و چند نفر شیپورچی و فراش که بر شترها سوار بودند دسته ای از چوب و تبری به دست داشتند (تقلید لیکتورهای رومی) از این چوب ها همبان هایی آویخته بود و بر تبراها سرهای رومی هایی که تازه کشته شده بودند، نصب شده بود. از عقب پاکسیانوس دسته ای از زنان بدعمل سلوکیه که تماماً سازنده و خواننده بودند می آمدند و آوازهایی می خواندند که تماماً توهین و استهزای کراسوس بود و دلالت بر بی حمیتی و لهو و لعب او می کرد. این نمایش سخره آمیز را برای مردم عوام ترتیب داده بودند ولی سورنا برای خواص چنین کرد: او سنای سلوکیه را منعقد داشته امر کرد کتاب هزلیات آریستید^۳ را که می لزیالک^۴ نام داشت بیاورند این کتاب را در ازابه روس تیوس^۵ یافته بودند و سورنا می خواست به اعضای سنای سلوکیه نشان دهد که رومی ها تا چه اندازه از حیث اخلاق مردمانی پست اند که حتی در وقت جنگ از خواندن هزلیات و از اشتغال به کارهای شنیع خودداری ندارند. سنای سلوکیه در این مورد فهمید که معنی حکایت بزاز^۶ که ازوپ^۷ یونانی نوشته چقدر صحیح است. او دید که سورنا این کتاب هزلیات را در جیب پیش گذارده

۱. شبیه گویم، پایین تر جهت استعمال این لفظ روشن خواهد بود.

2. Caius Paccianus

3. Aristide

4. Milésiaques

5. Rostius

6. Bésace

۷. Esope (این نویسنده یونانی حکایت هایی نوشته که شبیه کلیله و دمنه بیدپای هندی است).

و در جیب عقب یک دستگاه شهوت‌رانی را که از دنبال خود می‌کشد جا داده و این دستگاه دلالت می‌کند بر اینکه حتی در مملکت پارتی‌ها سی‌باریس^۱ نوین پدید آمده (این عبارت پلوتارک را باید روشن کنیم. در ایتالیا در قسمتی موسوم به لوکانی^۲ شهری بود که آنرا سی‌باریس می‌نامیدند. این شهر در ۵۱۰ ق.م خراب شد. اهالی شهر مزبور از حیث تن‌پروری و زندگانی بسیار ملایم معروف بودند. مانند مثل گویند: به قدری اینها به تن‌آسانی خو کرده بودند که شخصی چون دید غلامی هیزم می‌شکند عرق کرد و دیگری شکایت می‌کرد که شب گذشته نتوانست بخوابد زیرا یکی از گل‌های سرخ که بر بسترش پاشیده بودند از وسط تاه خورد. مقصود پلوتارک این است که زنانی که از دنبال قشون سورنا حرکت می‌کردند، اشخاصی مانند سی‌بارسی‌ها بودند. م.) این آوازه‌های زیاد که زنان غیر عقدی سورنا را حمل می‌کرد لشکر او را شبیه افعی‌ها و نیز مارهایی می‌داشت که سی‌تال^۳ نامند. زیرا سر این لشکر از حیث نیزه و پیکان و اسب‌های جنگی وحشت‌آور بود و دم آن به زنان بدعمل و روسپی با آلات موسیقی خاتمه می‌یافت و تمامی شب با آوازه‌ها و لهو و لعب و عیش و عشرت‌ها در مجلس چنین زنانی بدعمل به سر می‌رفت. روس‌تیوس بی‌تردید مستحق توبیخ است ولی پارتی‌ها چقدر بی‌حیا بودند که لهو و لعب رومی‌ها را استهزا می‌کردند. و حال آنکه پادشاهان اشکانی آنها غالباً از زنان بدعمل شهر می‌لت (شهر یونانی در آسیای صغیر. م.) و شهرهای دیگر یونیه زاده بودند (کراسوس، بند ۴۲).

چنین است نوشته‌های پلوتارک. او ندرتاً قلم را تابع حسیّات می‌کند؛ ولی در اینجا متانت را از دست داده. بنابراین باید گفت که فتح سورنا نسبت به کراسوس و بعد اظهارات او در مجلس سنای سلوکیه بر پلوتارک به قدری ناگوار آمده که نتوانسته است حسیّات خود را چنانکه شایان مورّخی است اداره کند و الاً به جای این همه عبارت‌پردازی و تشبیهات غیر مناسب کافی بود بگوید: توبیخ رومی‌ها به سورنا نمی‌برازید. زیرا خودش هم مانند آنها عشرت‌پرست بود یا بدتر از آنها.

پس از آن پلوتارک گوید (کراسوس، بند ۴۳) وقتی که سورنا نمایی در سلوکیه می‌داد، هیرود پادشاه با آرژتاوآشد^۴ پادشاه ارمنستان صلح کرد و خواهر او را برای پسر خود پاکروس

1. Sybaris

2. Lucanie

3. Scytale

۴. Artavasde، ارته‌باز.

گرفت. در این موقع دو پادشاه ضیافت‌هایی برای یکدیگر می‌دادند و در موقع مهمانی‌ها تصنیفاتی از ادبیات یونان می‌خواندند؛ زیرا هیرود نسبت به زبان و ادبیات یونانی بیگانه نبود و آرتاواُسُد در این زبان نمایشاتی حزن‌انگیز و خطابه‌ها و چیزهایی راجع به تاریخ نوشته بود. وقتی که حاملینِ سرِ کراسوس به دَرَب تالار پذیرایی رسیدند میهمانان از سر میز برخاسته بودند و بازیگری از شهر ترال^۱ که ژاژن^۲ نام داشت، بازی آگاوِه^۳ را از تصنیف اُوری‌پید^۴ موسوم به باکانت نمایش می‌داد و تمام حضار با لذتی هرچه تمام‌تر به سخنان او گوش می‌دادند. در این حین سیس به تالار وارد شده در پیش پادشاه به خاک افتاد و سر کراسوس را به پای او انداخت. در حال هلهله شادی و کف زدن‌های میهمانان شروع گردید و خدمه به امر پادشاه سیلاس را سر میز نشاندند. اما ژاژن که به یکی از آوازخوانان لباس پانته را پوشانده بود فوراً سر کراسوس را برداشت و این اشعار آگاوِه را خواند: «از بلندی کوهستان‌هایمان این بچه شیر را که آفت جلگه‌های ما است به اینجا آوردیم. از این صید که باعث سعادت است فاتح را مفتخر می‌دانیم». از این مناسب‌خوانی، تمامی حضار لذت بردند و نمایش‌دهندگان دنباله این شعر را خواندند یعنی آنجایی را که آوازخوانان می‌پرسند: «چه دستی او را زد؟» و آگاوِه جواب می‌دهد: «دست من شرف این کار را داشت». در این حین پوما کسارث از سر میز برخاسته و سر کراسوس را برداشته گفت: این قطعه‌ای را که ژاژن خواند بیشتر به من راجع است (چنانکه بالاتر گفته شد پوما کسارث موافق روایتی قاتل کراسوس بوده).

چنین است نوشته پلوتارک در بند ۴۳ کتاب کراسوس و چون او یونانی بود و کتابش را به یونانی نوشته لازم ندیده توضیحاتی بدهد. ولی ما باید جاهای تاریک نوشته‌های او را برای خوانندگان این کتاب روشن سازیم و بنابراین گوییم: اُوری‌پید یکی از شعرای نامی یونان است که از ۴۸۰ تا ۴۰۵ ق.م می‌زیست و نمایشاتی حزن‌انگیز ساخته. او با سقراط حکیم معاصر و دوست بود، مانند حکیم مزبور اعتقاد به ارباب انواع یونانی نداشت و گفته‌های یونانی‌ها را جزء خرافات و افسانه‌ها می‌دانست. چنانکه معلوم است سقراط را آتنی‌ها از جهت عقیده‌اش به خدای یگانه به اعدام محکوم کرده زهرش دادند. اما اُوری‌پید که رشادت و ثبات سقراط را نداشت ترسید که مبادا طالع حکیم مزبور دامن‌گیر او هم بشود و خواست کاری کند که در نزد مردم پاک گردد و همه بدانند که او به خدای یگانه معتقد نیست. بنابراین برای هریک

1. Tralles

2. Jason

3. Agavée

4. Eurypide

از ارباب انواع تصنیفی نوشت. از جمله باگوس^۱ ربّ النّوع شراب بود که یونانی‌ها او را پسر زوس (ژوپی‌تر) خدای بزرگ می‌دانستند. این ربّ النّوع یونانی مانند سایر ارباب انواع معابدی داشت و زنانی که کاهنات معبد او بودند باگانت نام داشتند. برای باگوس همه ساله جشنی می‌گرفتند و در این جشن‌ها مرد و زن با هم مخلوط گشته با عربده‌های مستی و غوغا به هم می‌افتادند و مرتکب فسق و فجور گوناگون می‌شدند. گاهی هم در موقع این جشن‌ها و شب‌نشینی‌ها قتلی اتفاق می‌افتاد. این مجالس جشن را باکانال^۲ می‌نامیدند. باری اوری پید برای باگوس تصنیفی کرد موسوم به باگانت که مفادش این است: پانته پادشاه شهر تب در زمان حکمرانی خود عبادت باگوس را با آن اعمال قبیح و زشت منع کرد. عبادت چنین بود که در هر سال در مدّت چند روز معین زنان شهر از هر طبقه عریان گردیده پوست ببر یا پلنگی را به خود بسته سر و پا برهنه به کوهستان‌ها رفته شراب زیاد می‌خوردند و به همه قسم فسق و فجور می‌پرداختند. از جمله آگاوّه مادر پادشاه در ایام این جشن‌ها با زنان دیگر به همان کارها اشتغال می‌ورزید. پانته برای منع مادرش از این کارها به کوهستانی که در آنجا عید باگوس را گرفته بودند رفت ولی بهره‌مند نشد زیرا مادر پادشاه با زنان دیگر او را گرفته کشتند و از فرط مستی و قوّت شهوت ندانستند که او پادشاه تب است. پس از کشته شدن پانته سرش را بریده به شهر بردند و به مردم گفتند «این گرازی یا بچه شیری بود که در کوهستان پدید آمد و مجلس عیش ما را بهم زد. ما هم به قوّت باگوس او را گرفته سرش را بریدیم».

اوری پید می‌خواسته در ضمن این تصنیف به مردم بفهماند که دین باگوس به قدری محکم و قوی است که اگر پادشاهی هم برضدّ آن باشد مادرش سر او را می‌برد.

پس از این توضیح معلوم است که مناسب خوانی یا بازی مناسب در مجلس ضیافت اُرد و پادشاه ارمنستان این بوده که زنی که می‌بایست به جای آگاوّه سرگراز یا بچه شیر را به مجلس آورده به حضار نشان دهد، در این موقع سرکراسوس را برداشته به مجلس آورده و آنرا به پای اُرد (یا هیروود پلوتارک) انداخته بعد اشعاری را هم که اوری پید از قول آگاوّه نوشته است خوانده (ترجمه اشعار بالاتر، در سطور پیش ذکر شد).

بعد پلوتارک گوید (کتاب کراسوس، بند ۴۴): پادشاه را رقابت پوما کسارث چنان خوش آمد که امر کرد هدیه‌ای را که قانون مملکت پادشاه کشتن سرداری قرار داده به او بدهند و یک

تالان^۱ هم به ژازُن داد. چنین بود خاتمه سفر جنگی کراسوس که آخرش را باید حزن آور دانست، ولی... (از اینجا پلوتارک به مطلب دیگر می‌پردازد که در جای خود بیاید.م.).

آنچه که تا اینجا درباب سفر جنگی کراسوس به طرف مشرق و جنگ حرّان گفته شد از قول پلوتارک بود که با شرح و بسط چگونگی را ذکر کرده. بعض نویسندگان دیگر هم چیزهایی

گفته‌های بعض
مورّخین دیگر

نوشته‌اند که اگرچه به پای نوشته‌های مبسوط پلوتارک نمی‌رسد باز باید ذکر کرد زیرا اطلاعاتی می‌دهند که پلوتارک به سکوت گذرانیده: کراسوس وقتی که به ایالت سوریه منصوب گردید یعنی پروقنسل گردید، در روم سمت قونسولی را داشت و این سال مطابق ۵۵ ق.م است (دیوکاسیوس، کتاب ۳۹).

آبگاروس^۲ (بعضی آبکاروس و آوگاروس نوشته‌اند. باید آبکاروس صحیح‌تر باشد زیرا مصحّف اکبر عربی است.م.) پادشاه اُسُرّان^۳ (خُسُرّون)، وقتی که پومپه در آسیا بود متحد روم گردید ولی پس از رفتن او قوّت پارت را حس کرده به طرف اُرْد رفت (دیوکاسیوس، کتاب ۴۰).

آلخودونیوس^۴، یکی از مشایخ عرب نیز در ابتدا متحد روم بود ولی همین که دید پارت قوی‌تر است طرفدار آن گردید (دیوکاسیوس، بند ۴۰). برای روشن ساختن فکر دیوکاسیوس لازم است توضیح دهیم که اگر کراسوس به ارمنستان رفته بود و در آنجا با اُرْد می‌جنگید، اتحاد یا عدم اتحاد آبگاروس و آلخودونیوس اهمیتی نمی‌داشت زیرا جنگ در جلگه‌های بین‌النهرین وقوع نمی‌یافت و ارمنستان میدان جنگ می‌شد ولی اُرْد، چون خطر رومی‌ها را در بین‌النهرین دریافت پادشاه اُسُرّان و اعراب سِنیت^۵ را (که قبیله‌ای بود.م.) به طرف خود جلب کرد. رفتن اُرْد هم به طرف ارمنستان خیلی مهم بود، زیرا ارمنستان را اشغال کرده نگذاشت سواره نظام آن که قوی بود به قوّه کراسوس ملحق شود.

قشون پارتی فقط از سواره نظام تشکیل شده بود و نمی‌توان گفت که عادت پارتی‌ها چنین بوده که فقط سواره نظام را در جنگ‌ها به کار برند زیرا در مواردی که ذکرش بیاید پیاده نظام نیز در جنگ‌ها داشته‌اند. بنابراین تشکیل قشون پارتی فقط از سواره نظام در این جنگ از

روی فکر و حساب بوده و مُمَزِن^۱ گوید که این فکر سورِنا فکری بوده عمیق و عالی. از طرف دیگر برای اشغال ارمنستانِ کوهستانی پیاده نظام بیشتر مناسبت داشت و اُرد پیاده نظام را بدانجا برد تا در کوهستان‌های آن مملکت خوب بتواند حرکت کند. اگرچه در قسمت تشکیلات دولت پارت از قشون صحبت خواهد بود ولی تابدانجا برسیم به مناسبت جنگ حرّان باید هم‌اکنون شمه‌ای از سواره نظام پارتی بگوییم. سواره نظام پارت از دو قسمت متمایز تشکیل می‌شد: قسمتی سواره نظام سبک اسلحه بود و اسلحه دفاعی یعنی جوشن و زره و غیره نداشت. اینها فقط با تیر و کمان مسلّح بودند و کارشان این بود که به چابکی پیش روند یا عقب بنشینند. اینها هیچ‌گاه جنگ تن به تن نمی‌کردند زیرا اسلحه دفاعی نداشتند؛ فقط از دور تیر می‌انداختند و وقتی که دشمن اینها را تعقیب می‌کرد چون سبک اسلحه بودند به چابکی عقب می‌نشستند و در این وقت قیّاج به دشمن تیر می‌انداختند یعنی جنگ‌کنان فرار می‌کردند. بنابراین دشمن تلفات می‌داد بی‌اینکه بتواند تلفاتی وارد آورد و بالاخره خسته شده می‌ایستاد. در این وقت سواران پارتی برگشته باز باران تیر به دشمن می‌باریدند و همین که او حمله می‌کرد دوباره عقب نشسته قیّاج تیر می‌انداختند و هیچ‌گاه داخل جنگ تن به تن نمی‌شدند. کار دیگر اینها بلند کردن گردو خاک بود تا دشمن نتواند تمیز بدهد که به کدام طرف فرار می‌کنند. قسمت دیگر قشون سواره نظام سنگین اسلحه بود یعنی قسمتی که غرق آهن و پولاد می‌گشت و کلاه‌خود و زره یا جوشن و بازوبند و زانوبند و غیره داشت و حتی اسب‌هایشان غرق آهن بودند. اسلحه تعرّضی اینها کامل بود و نیزه و شمشیر و خنجر داشتند. این سواره نظام برای حمله و داخل شدن در جنگ تن به تن تدارک شده بود.

پارتی‌ها چون می‌دانستند که پیاده نظام روم خیلی ورزیده و مشق کرده و دارای دیسپلین سخت است در صلاح خود نمی‌دیدند که جنگ را با حمله و جدال تن به تن شروع کنند. بنابراین در ابتدای جنگ سواره نظام سبک اسلحه خود را به کار انداخته به قدری جدال را امتداد می‌دادند که دشمن خسته می‌شد و نمی‌دانست چگونه حریف را به جنگ تن به تن مجبور دارد. بعد، پس از اینکه این حال برای دشمن افسرده و فرسوده روی می‌داد آنگاه سواره نظام سنگین اسلحه حمله خود را شروع می‌کرد و تلفاتی زیاد وارد آورده غالب می‌آمد.

۱. Mommsen، مؤرّخ معروف آلمانی که تاریخ روم را نوشته. کتاب او یکی از کتب نامی و دارای شهرت است.

پلوتارک گوید که روز اول جنگ پارتی‌ها پانصد نفر اسیر رومی گرفتند ولی دیوکاسیوس گوید که روز اول اسیری نگرفتند (کتاب ۴۰، بند ۲۴).

پادشاه اُسُران که در قشون رومی بود تا پس از مرگ پسر کراسوس با رومی‌ها بماند و بعد، وقتی که پارتی‌ها از جبهه به رومی‌ها حمله کردند، او از پس بر آنها حمله کرد (دیوکاسیوس، کتاب ۴۰، بند ۲۳).

ژوستن در تمجید پارتی‌ها گوید (کتاب ۴۱، بند ۱): «باید با حیرت به شجاعت پارتی‌ها نگریست. این شجاعت آنها را به قدری بلند کرد که مردمانی که آقای آنها بودند تابع آنها شدند. حتی روم در زمان اعلی درجه اقتدارش سه دفعه با بهترین سردارانش به آنها حمله کرد و در نتیجه دانست که از تمام ملل و مردمان اینها یگانه مردمی هستند که نه فقط با رومی‌ها برابرند بل فاتح آنهایند. باید این را هم گفت که برای پارتی‌ها حمله رومی‌ها را دفع کردن آنقدر باعث افتخار نبود که در میان مردمانی مانند آسوری‌ها، مادی‌ها و پارسی‌ها یعنی مردمانی که دارای آنها نام بودند بلند گشتند و هزار شهر دولت باختر را تسخیر کردند و حال آنکه سکا‌هایی که همسایگان پارتی‌ها بودند آنها فشارهای سخت به آنها می‌دادند و آنها جنگ‌های پی‌درپی می‌کردند» (مقصود ژوستن این است که پارتی‌ها در دو جبهه با مردمان قوی جنگ می‌کردند و با وجود این فاتح بیرون می‌آمدند. در جبهه غربی با رومی‌ها و در جبهه شمال شرقی با سکا‌ها و مردمان دیگر که به ایران فشار می‌آوردند).

دیوکاسیوس گوید که جنگ حرّان در اواسط سال ۵۳ ق.م روی داد ولی اُوید^۱ که یکی از نویسندگان قدیم است تاریخ آنرا در ماه ژون سال مذکور (۱۰ خرداد - ۱۰ تیر) ضبط کرده.

نتایج این جنگ برای پارتی‌ها چنین بود: ۱. بین‌النهرین را تا انتهای آن نتایج جنگ حرّان که رود فرات است رومی‌ها گم کردند و متعلّق به پارت شد.

۲. ارمنستان تا مدّتی بکلی از تحت نفوذ رومی‌ها بیرون آمد و تابع دولت پارت گردید. ۳. تمام مشرق از این فتح پارتی‌ها متأثر گردید و تا اندازه‌ای به جنب و جوش آمد و یهودی‌ها که قید خارجه را با سختی تحمل می‌کردند و از دستبرد کراسوس به ذخایر معبدشان متنفر و مغوم بودند، اسلحه برداشتند ولی باید گفت نتایجی که از این جنگ حاصل شد کمتر از اهمیّت آن بود زیرا در این وقت می‌شد تمام آسیای صغیر یعنی کاپادوکیّه و فریگیّه و کیلیکیّه و سایر

قسمت‌های آن را به حرکت آورد و اگر چنین می‌شد کار رومی‌ها در این صفحات خیلی سخت می‌گشت زیرا این ممالک مهیج بی‌طرف نمانده جنگ تعرضی را پیش می‌گرفتند و با این حال معلوم است که روم موقعش سخت می‌شد و مجبور می‌گشت آسیا را تخلیه کند ولی این نتیجه با اینکه طبیعی بود حاصل نشد. جهت آن چیست؟ جهت این است که در این زمان پادشاهی مانند مهرداد ششم پُنت وجود نداشت و اُرد پادشاهی نبود که بتواند چنین نهضتی را اداره کند. اما در داخل پارت این جنگ برای سورنا که فاتح آن بود نتیجه معکوس بخشید: به جای اینکه اُرد پادشاه‌های خوب به او بدهد به نامش رشک برده نابودش کرد پس از او دولت پارت سرداری به لیاقت و رشادت نیافت زیرا سیک که پس از او می‌آمد کار نمایانی در جنگ پارتی‌ها با کراسوس نکرده بود. اُرد حق ناشناسی غربی نسبت به سورنا بروز داد بخصوص که او مهرداد سوم اشکانی را شکست داده اُرد را بر تخت نشانیده بود. سورنا مظلوم واقع شد ولی در تاریخ ایران و روم اهمیتی بسزا دارد. اما اینکه به چه وسیله سورنا را کشتند، در دُرُر التیجان ذکر شده که با جزای سنماری اُکشته شد (جلد دوم، صفحه ۱۴۵)، ولی چون مدرک این خبر را صاحب کتاب مذکور ننموده فقط به ذکر آن اکتفا می‌شود (العهدة علی الراوی).

اهمیت این جنگ جنگ کاره یا حران در تاریخ ایران نظیر ندارد. این اول دفعه‌ای بود که ایرانی‌ها با رومی‌های عالمگیر طرف شدند و فاتح بیرون آمدند. ممکن است گفته شود که ساسانیان نیز رومی‌ها را مغلوب ساختند و کراراً به روم شرقی یا یونانیان شکست‌های فاحش دادند ولی با قدری دقت معلوم خواهد شد که این نظر صحیح نیست. رومی‌های دوره ساسانیان غیر از رومی‌های این زمان بودند و یونانی‌های روم شرقی و رای یونانی‌های زمان داریوش اول و خشیارشا. در این زمان رومی‌ها هنوز از حیث اخلاق فاسد نشده بودند به علاوه، چون فتحی پس از فتح کرده بودند روحشان چنان قوی بود که خودشان را غیر مغلوب می‌دانستند: قرطاجنه را از پا آورده، دولت مقدونیه و یونان را تابع کرده، از دولت‌های بطالسه مصر و سلوکی‌های سوریه ایالاتی ساخته، پادشاهان آسیای صغیر را یکایک دست نشانده کرده، حتی اعجوبه‌ای را مانند مهرداد ششم پُنت به دست خودش نابود ساخته، مملکت گالی‌ها را تسخیر و اسپانیا و بسیاری از ممالک دیگر را بلعیده با این حال به رود فرات رسیده بودند. در چنین حالی جنگ آنها با پارت‌ها در گرفت و در اینجا

بیچاره شدند. راست است که کراسوس خبط‌هایی کرد ولی از طرف دیگر قوت روح و متانت و دیسیپلین لژیون‌های رومی و ورزیدگی آنان و حضور سواران گآلی که از حیث شجاعت معروف بودند و سرداری مانند پوبلیوس^۱ پسر کراسوس که زیر دست ژول سزار بزرگ‌ترین سردار آن زمان تربیت یافته و خودش هم جنگی و شجاع بود مزایایی است که در ترازوی شرایط جنگ کفه رومی‌ها را بی‌اندازه سنگین می‌ساخت و باید تمامی این نکات را در نظر گرفت. وقتی که این اوضاع و احوال را می‌سنجیم می‌بینیم که رومی‌ها به اعلی درجه قوی بوده‌اند ولی نیروی پارتی‌ها در جنگ، مهارت آنها در تیراندازی و اسلوب جنگیشان رومی‌ها را عاجز کرده پس از آن هرچه کرده‌اند از عهده حریف برنیامده‌اند و بالاخره افسرده و مأیوس گردیده از حیز انتفاع افتاده‌اند.

اهمیت این جنگ در تاریخ زیاد است. این جنگ تاریخ ایران و ماورای آن را از طرف مشرق به جریانی دیگر انداخت و فتوحات دیگر پارتی‌ها نسبت به رومی‌ها که پائین‌تر ذکرش بیاید گروگان این جنگ بود. اگر پارتی‌ها در این جنگ مغلوب می‌شدند دیگر نمی‌توانستند جلو رومی‌ها را بگیرند چنانکه شکست‌های دیگر رومی‌ها نتیجه مرعوب شدن آنها در این جنگ می‌باشد. بنابراین قوم جوان و تازه‌نفس ایرانی که نامش در تاریخ به پارتی معروف است تا این زمان سه کار بزرگ تاریخی انجام داد: یکی اینکه سلوکی‌ها را از ایران راند و نقشه آسیای غربی را تغییر داد. دیگر اینکه در جلومردمان شمالی که می‌خواستند به ایران بریزند سدّی متین شد و تمدن ایران را نجات داد. سوّم، رومی‌ها را در آن طرف فرات متوقف ساخته به جهانگیری‌های آنها خاتمه داد و تاریخ را به مجرای دیگری انداخت.

در باب سورنا باید از روی انصاف گفت که بزرگترین سردار ایران تا این زمان است زیرا سرداران دوره هخامنشی به استثنای بغابوخش، رام‌کننده مصر، در مقابل یونانی‌ها بهره‌مندی نداشتند و دولت هخامنشی بالاخره با سیاست و پول یونان را مجبور کرد در مدار امپال دربار ایران بگردد. اما نسبت‌های تقلّب که پلوتارک به سورنا می‌دهد چنانکه بالاتر گفتیم صحیح نیست. سرداری را که قوه خود را کمتر به دشمن می‌نماید یا اسلحه آن را بدتر از آنچه هست نشان می‌دهد متقلّب نمی‌توان نامید. امروز هم این نوع کارها را حيله جنگی نامند نه تقلّب تا چه رسد به دو هزار سال قبل. در باب کشته شدن کراسوس باید بگوییم که اگر شرح قضیه چنان

بوده که پلوتارک نوشته البته چنین کاری نامردی بوده و خیانت ولی در صورتی که پلوتارک خودش گوید که این گفته‌ها حدسیاتی است و اطلاعات صحیح نداریم (کتاب کراسوس، بند ۴۲)، آیا می‌توان بی‌مدرک و مبنا این گفته‌ها را صحیح دانست. پس باید در این باب گفت که جهات و چگونگی را نمی‌دانیم.

پس از جنگ حرّان پس از این جنگ پارتی‌ها به آن طرف فرات گذشته در عوض خساراتی که رومی‌ها به پارتی‌ها وارد آورده بودند به غارت پرداختند ولی کاسیوس که باقی مانده قشون رومی را به آن طرف فرات برده بود جلوگیری کرد و بعد از آن پارتی‌ها پراکندند. پارتی‌ها به قصد تسخیر صفحاتی به آن طرف فرات نرفته بودند زیرا دسته‌های ضعیفی بودند که برای غارت کردن و اضرار به دشمن تدارک شده بود. بنابراین پافشاری نکرده پراکندند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۲۸).

حمله پارتی‌ها به سوریه در سال بعد (۵۱ ق.م) اُرد پسر خود پاکُر را که در صغر سنّ بود، به سرداری معین کرده به طرف سوریه فرستاد و چون او جوان و بی‌تجربه بود شاه سرداری را سالخورده و مجرب که اوساک^۱ نام داشت معاون پاکُر قرار داد. لشکر پارتی از فرات گذشت و کاسیوس حاکم سوریه چون دید نمی‌تواند با پارتی‌ها روبرو شود به دفاع شهرها پرداخت. پارتی‌ها صفحات سوریه را تصرف کردند و هیجانی در ایالات رومی پدید آمد (راپورت سیسرون به سنای روم). رومی‌ها در این زمان قشونی زیاد در آسیا نداشتند زیرا پومپه و سزار می‌خواستند افواج رومی را نزدیک خودشان نگاه دارند. از طرف دیگر آسیایی‌ها تمایلشان به پارتی‌ها بود و آنها را برادر و ناجیان خود می‌خواندند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۲۸). چقدر رفتار رومی‌ها در ایالاتشان با مردم بد بوده که اهالی شرق پارتی‌ها را که در تمدن از مادی‌ها و پارسی‌ها پایین‌تر بودند به رومی‌ها ترجیح می‌دادند. فقط دیوتاروس^۲ آگالائی و آری‌برزن کاپادوکی با رومی‌ها بودند. ولی کاپادوکیه در مقابل پارتی‌ها نمی‌توانست کاری بکند زیرا از طرف ارمنستان سرحداتش باز بود و ممکن بود مورد حمله گردد. از این جهت است که می‌بینیم سی‌سرون نطق معروف روم که در آن زمان حاکم کیلیکیه بود، شکوه می‌کند از اینکه روم دوستی در آسیا ندارد. اگر در این مورد اُرد با آر‌تاواُسند پادشاه ارمنستان متفقاً اقدام می‌کردند، می‌توانستند کاپادوکیه و کیلیکیه را تصاحب

کنند و در این صورت هیجان آسیای صغیر شدت یافته کار رومی‌ها نیک بد می‌شد ولی چون اُرد مدیر خوبی نبود این موقع از دست رفت و سی‌سرون چون دید هیجان اهالی آسیای صغیر به اعلی درجه است به طرف کاپادوکیه حرکت کرد و دیوتاروس را با گالائی‌ها به کمک خود طلبیده در همان وقت از سنای روم با تضرع خواستار شد که قشونی به آسیا بفرستد (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۲۹). در این وقت پارتی‌ها در سوریه همواره پیش می‌رفتند و کاسیوس در انطاکیه نشسته جرأت نمی‌کرد بیرون آید. بنابراین قشون پارتی از سوریه گذشته به کیلیکیه رسید ولی پارتی‌ها مرتکب خطبی شدند که رومی‌ها را نجات داد. توضیح آنکه پارتی‌ها به قدری که در دشت باز قوی بودند و رومی‌ها را عاجز می‌کردند در فن محاصره ضعیف بودند زیرا آلات قلعه‌گیری نداشتند و اگر هم می‌داشتند در استعمال آن ماهر نبودند. بنابراین می‌بایست نقشه جنگ را چنین ریخته باشند که اهالی آسیای صغیر را برضد رومی‌ها برانگیخته با قشون آنها شهرها را محاصره و تسخیر کنند و خودشان در دشت باز با رومی‌ها مواجه گردند. به جای این کار، پارتی‌ها به محاصره شهرها پرداختند و خودشان را در وادی تنگ اُرن‌س محدود ساختند. در این وقت کاسیوس از بدی موقع پارتی‌ها استفاده کرده اول آنها را از انطاکیه عقب‌نشاند و بعد لشکر پارتی را به کمین‌گاهی کشیده تلفات زیاد به آن وارد آورد. در این جنگ اُساک سردار پارتی که معاون پاگر بود کشته شد و این ضایع برای پارت اهمیت داشت زیرا بعد از سورنا او سرداری مجرب و ماهر بود (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۲۹). در نتیجه پارتی‌ها از اطراف انطاکیه عقب‌نشسته به سیرستی‌کا^۱، یعنی به آن قسمت سوریه که بلافاصله بعد از کوه آمان واقع است برای گذراندن زمستان رفتند که در موسم بهار جنگ را دنبال کنند. ولی بی‌بولوس^۲ والی جدید روم چون می‌دانست که نمی‌تواند با پارتی‌ها در دشت نبرد روبرو شود پرداخت به اینکه در میان آنان نفاق اندازد و حواس پاگر را به طرف دیگر متوجه دارد. بنابراین روابطی با اُرن‌دپانت^۳ نام، یکی از نجای پارتی ایجاد کرده به پاگر رسانید که در صلاح او نیست با رومی‌ها بجنگد زیرا کاری خیلی بهتر از این می‌تواند انجام دهد. لیاقت او به تخت و تاج پارت خیلی بیش از لیاقت پدرش است و با این حال چرا قشون خود را در این راه که پدر را از تخت به زیر کشد به کار نمی‌اندازد (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۳۰). این دسیسه، اول نتیجه‌ای که داشت این بود که جنگ به درازا کشید و به رومی‌ها

1. Cyrrhestica

2. Bibolus

3. Ornodapantes

فرصت داد خودشان را جمع آوری کنند و بعد باعث شد که خبر این روابط پاگر با والی رومی در سوریه به اُرد رسید و او پسرش را با لشکرش احضار کرد. در این موقع پاگر چاره‌ای جز تمکین نداشت (ژوستن، کتاب ۴۲، بند ۴). بنابراین قشون پارتی به این طرف فرات برگشت و حمله پارتی‌ها به سوریه از جهت دسایس رومی بی‌نتیجه ماند ولی نیز باید گفت که اگرچه جنگ اول رومی‌ها با پارتی‌ها چهار سال به طول انجامید با وجود این آنها نتوانستند شکستی را که در حرّان خورده بودند تلافی کنند (۵۰ ق.م).

پاگر از جهت فروتنی و اطاعت که نسبت به پدرش نشان داد غضب اُرد را فرونشاند و حتی پس از آن، چنانکه بیاید، سپهسالاری قشون پارت در جنگ دوم پارتی‌ها با رومی‌ها به او محوّل گردید. از سگه‌های اُرد چنین استنباط می‌شود که در اواخر سلطنتش او با پاگر معاً امور دولتی را اداره می‌کردند. ۹ سال بعد از احضار پاگر از سوریه پارت باز با رومی‌ها داخل جنگ شد.

در این ۹ سال دولت پارت چه می‌کرد معلوم نیست ولی از آنجا که خبری نیست باید استنباط کرد که واقعه مهمّی روی نداده و این نظر با حال اُرد موافقت می‌کند: او جاه‌طلب نبود و می‌خواست به افتخاری که در جنگ حرّان یافته بود قناعت ورزیده گرفتاری‌های جدید برای خود تدارک نکند. باید گفت که او حق داشته چنین باشد زیرا کار دیگر یعنی راندن روم از آسیا قائد یا مدیری غیر از اُرد لازم داشت و این شاه برای چنین کاری ساخته نشده بود. دیگر اینکه دولت پارت اگر هم آسیای صغیر و سوریه را تسخیر می‌کرد نمی‌توانست این دو مملکت را از حملات رومی‌ها حفظ کند؛ زیرا روم بر دریاها مسلّط بود و دولت پارت دولت دریایی نبود.

در این وقت چنانکه از تاریخ روم معلوم است جنگ داخلی در **روابط اُرد با روم** دولت روم بین پومپه و سزار شروع گردیده بود و اُرد می‌توانست در این موقع استفاده‌های بزرگ از اوضاع روم کند. ولی او چنانکه گفته شد نمی‌خواست داخل نقشه‌های بزرگ گردد. این هم معلوم است که او از گرفتاری روم به جنگ داخلی خوشنود بود. زیرا وقتی که پومپه کمک اُرد را برضدّ رقیب خود سزار طلبید (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۵۵) شاه اشکانی جواب داد که حاضر است با پومپه عقد اتّحادی ببندد به شرط اینکه او سوریه را به دولت پارت واگذارد و آبرای کمکی حاضر نخواهد شد. پومپه این شرط را قبول نکرد. با

وجود اینکه مذاکرات نتیجه‌ای نداد و سفیر پومپه هیروس^۱ توقیف گردید باز پس از چند ماه وقتی که جدال فارس سال^۲ بین پومپه و سِزار به شکست اوّلی خاتمه یافت (۴۸ ق.م) و مغلوب خواست در مقابل دشمن بزرگ خود پناهگاهی بیابد در این صدد برآمد که خود را به حمایت اُردُ بسپارد. شاید امیدوار بود که در این صورت قشون پارتی به کمک او درآید ولی دوستان پومپه این نظر او را صلاح ندانسته گفتند خطر این کار برای خود پومپه و زنش کُرنلیا^۳ موافق عقل نیست و پومپه از این قصد خود منصرف شد. این نصیحت دوستان پومپه برای اُردُ هم نافع بود زیرا اگر پومپه به دربار ایران پناه می‌آورد یقین است که اُردُ در موقع مشکلی واقع می‌شد: هرگاه کمک نمی‌کرد، برخلاف شئونات وی می‌بود و اگر می‌کرد با شخصی مانند سِزار که اوّل سردار زمان خود بود طرف می‌گردید بخصوص که سِزار از آنجا که در جنگ حرّان پوبلیوس پسر کراسوس کشته شده بود و او چنانکه می‌دانیم زبردست سِزار در گالیا تربیت یافته بود با اُردُ و پارتی‌ها باطناً خوب نبود و انتظار فرصتی را داشت که این شکست رومی‌ها را تلافی کند. باری سِزار بعد از غلبه بر پومپه از یونان رفت بی‌اینکه داخل مذاکراتی با اُردُ گردد (۴۷ ق.م). دیوکاسیوس گوید (کتاب ۴۴، بند ۴۶) که در این وقت سِزار قصد جنگی را با پارتی‌ها داشت تا تاخت و تاز پارتی‌ها را در سوریه و شکست حرّان را تلافی کند. ولی چون گرفتار کارهای دیگر بود و پارت هم یک عامل قوی برای ادامه صلح در مشرق به شمار می‌آمد نیت خود را آشکار نکرد و فقط پس از اینکه به جنگ‌های افریقا و اسپانیا خاتمه داده دید وقت آن رسیده که با پارت داخل جنگ گردد آشکارا از جنگ با پارتی‌ها صحبت داشت.

چهار سال پس از جنگ فارس سال سِزار موفق گردید که دشمنان داخلی خود را قلع و قمع کند و به روم وضع رضایت‌بخشی بدهد. این بود که به میل او فرمانی صادر و جنگ پارت به عهده او واگذار گردید (دیوکاسیوس، کتاب ۴۳، بند ۵۱). پس از آن لژیون‌های رومی به حرکت آمده از راه دریای آدریاتیک به جانب مشرق رهسپار گشتند. نقشه جنگی سِزار چه بوده معلوم نیست ولی پلوتارک گوید (یولیوس سِزار، بند ۵۸) که او می‌خواست بعد از فتح پارت از راه دریای خزر و قفقازیه به سکائیّه برود و از سکائیّه به ژرمانیّه (مملکت ژرمن‌ها) تاخته از آنجا به ایتالیا برگردد. خطّ قشون‌کشی را چنانکه سوئنه‌تونیس در کتاب خود

1. Hirus

۲. Pharsale، شهری بود در تّسالی یونان.

3. Cornelia

(یولیوس سزار، بند ۴۴) گفته، سزار چنین قرار داده بود که از ارمنستان کوچک به پارت حمله کند و قبل از اینکه داخل جنگ گردد پارتی‌ها را بشناسد. اگر روایت پلوتارک صحیح باشد در اینکه سزار در این قصد خود موفق نمی‌شد تردیدی نیست. زیرا از راه قفقاز قشون‌کشی به سکائیّه و گذشتن از آن در رفتن به آلمان کنونی نقشه‌ای نبود که انجام شدنی باشد و به واسطه راههای بدو قحطی آذوقه پارتی‌ها، آلات‌ها، سارمات‌ها و سکاها، قبل از اینکه سزار به ژرمانیّه برسد از رومی‌ها چیزی باقی نمی‌گذاشتند، ولی در این هم شکّی نیست که به پارتی‌ها و اهالی ایران ضررهای جانی و مالی فوق‌العاده وارد می‌آمد و کار بر ایرانی‌ها سخت می‌شد. به هرحال قبل از اینکه سزار از روم به طرف ایران حرکت کند خنجر «آزادکنندگان روم»، چنانکه قاتلین او خودشان را می‌خواندند، به آمال و آرزوهای این سردار نامی روم خاتمه داد (مارس ۴۴ ق.م).

بعد از کشته شدن قیصر (سزار)، در روم هرج و مرجی روی داد و طرفداران مقتول یا سلطنت‌طلبان با جمهوری‌خواهان سخت درافتادند. از اخبار چنین مستفاد می‌گردد که دولت پارت از این وضع روم خشنود بوده و در اغتشاشات آن دولت دست داشته. برای فهم وقایع باید قدری پیشتر از این زمان شروع کرده بگوییم که در ۴۶ ق.م یعنی دو سال قبل از کشته شدن قیصر یک نفر باسوس^۱ نام رومی خواست حکومتی مستقل در جایی از سوریه برای خودش دست و پا کند؛ از دربار پارت کمک طلبید و دسته کوچکی از کمانداران سواره پارتی به کمک او رفت.

چندی بعد (۴۳ ق.م) وقتی که اکتاویوس و آنتونیوس^۲ و لپیدوس^۳ سه زمامدار دولت روم بودند (حکومت اینها را حکومت سه مرده دوم^۴ در تاریخ روم می‌نامند چنانکه زمامداری پومپه و قیصر و کراسوس را حکومت سه مرده اوّل نامیده‌اند.م.) دسته‌ای از سپاهیان باسوس به طرف کاسیوس که در مشرق قشونی برضدّ آنتونیوس و اکتاویوس جمع می‌کرد رفت. کاسیوس همان شخصی بود که توطئه‌ای برضدّ قیصر ترتیب داده باعث کشته شدن او گردید و بعد چون خود را در امتیّت نمی‌دید، در سوریه که سابقاً در آنجا والی بود اقامت گزید. بعد وقتی که کاسیوس پارتی‌ها را دید به این خیال افتاد که لشکری از این سپاهیان رشید گرفته با دشمنان خود بجنگد. بنابراین به هریک از پارتی‌ها مبلغی داده آنها را روانه خانه‌شان کرد تا در ایران

1. Bassus

2. Antonius

3. Lepidus

4. Triumvirat II

بدانند که او قدر خدمت را می‌داند و در همین اوان موقع را غنیمت شمرده بعض صاحب‌منصبان خود را به سمت سفارت نزد اُرد فرستاد تا از او کمک بطلبند (آپ پیان، جنگ درونی، کتاب ۶). جواب اُرد به پیشنهاد کاسیوس صریحاً معلوم نیست. دیوکاسیوس گوید که اُرد جواب قطعی از آری یا نه نداد (کتاب ۴۸، بند ۲۴). ژوستن نوشته که پارتی‌ها به بروتوس^۱ و کاسیوس دو نفر از قتل‌ه قیصر کمک کردند (کتاب ۴۲، بند ۴) و باز آپ پیان گوید که پارتی‌ها در جنگ فی‌لیپ پی^۲ در قشون بروتوس و کاسیوس بودند (جنگ درونی، صفحه ۶۴۹).

اما سبب دخالت اُرد در جنگ‌های درونی روم از دو جهت بود: یکی اینکه چون طرفداران سلطنت قوی‌تر بودند می‌خواست جمهوری‌طلبان مضمحل نشوند و جنگ‌های داخلی بیشتر امتداد یابد، چه هر قدر این منازعات دامنه می‌یافت و بیشتر به طول می‌انجامید دولت روم ضعیف‌تر می‌گشت و این وضع در صلاح دولت اشکانی بود زیرا اُرد بخوبی حس می‌کرد که رومی‌ها مادامی که گرفتار امور داخلی نباشند، حدی برای جهانگیریشان قرار نخواهند داد و ایران پارتی هم یگانه دولت عالم آن زمان است که در مقابل روم ایستاده. دیگر اینکه هواخواهان جمهوری «یا آزادکنندگان»^۳ کسانی بودند که قتل قیصر را باعث شدند و قیصر اگر کشته نمی‌شد برای دولت پارت زحماتی بزرگ تدارک می‌کرد. پس اُرد، علاوه بر نظر سیاسی، مرهون آزادکنندگان نیز بود. باری جنگ واقع شد و «آزادکنندگان» معدوم گشتند. البته این فتح سلطنت‌طلبان برای اُرد از نظر سیاسی و منافع مشترکی که با طرف مغلوب داشت بد بود؛ ولی وضع روم به واسطه این فتح از هرج و مرج بیرون نیامد و اگرچه جنگ جمهوری‌طلبان با هواخواهان سلطنت خاتمه یافت ولی در روم برخلاف انتظاری که می‌رفت یگانگی حاصل نشد بل ضدیت‌های درونی شدیدتر گشت. توضیح آنکه سه نفر از رجال روم با هم متفق گردیده حکومت سه مرده را تشکیل کردند (بالا تر این سه نفر را نامیده‌ایم). دو نفر از اینها یعنی اُکتاویوس و آنتونیوس باطناً با هم خوب نبودند، چه هریک دیگری را رقیب خود می‌دانست و نمی‌خواست غیر از خودش دیگری قوی شود. بنابراین بزودی منازعه اینها هم با یکدیگر سخت شروع گردید و هریک دیگری را بدترین دشمن خود دانست.

1. Brutus

۲. Philippi (Philippes) (فی‌لیپ پی یا فیلیپ شهری بود در مقدونیه نزدیک تراکیه که در آنجا بین اُکتاویوس و آنتونیوس از یک طرف با کاسیوس و بروتوس از طرف دیگر جنگی روی داد و به شکست دو نفر آخری خاتمه یافت - ۴۲ ق.م).

3. Liberatores (libérateurs)

از این دو نفر اُکتاویوس در ایتالیا بود و سعی می‌کرد حکومت خود را محکم و شورشی را که برضد او شده بود برطرف کند. دیگری در مصر در عیش و نوش فرو رفته اوقات خود را به عیاشی و شهوترانی بی‌پایان می‌گذرانید. در این وقت دولت پارت می‌توانست از وضع روم استفاده‌های زیاد کند بخصوص که در مشرق حکومت سه مرده طرفدار نداشت و جهت آن از اینجا بود که هریک از سه زمامدار مزبور می‌بایست طرفداران و بستگان و کسان خود را راضی کند. رضایت آنان می‌بایست با ثروت تحصیل شود و ثروت از ایالات به دست آید و در میان ایالات هم ایالات آسیایی چنانکه می‌دانیم مخصوصاً خیلی ثروتمند بودند و به از سایر ایالات می‌توانستند بر آتش حرص و طمع رومی‌ها آبی پاشیده تا اندازه‌ای آنرا فرو نشانند. بنابراین ممالک آسیای صغیر و سوریه از ترس آز و حرص رومی‌ها باطناً طرفدار پارتی‌ها بودند.

چنان بود وضع دولت روم که ذکر شد و دولت پارت می‌خواست
حمله دولت
پارت به رومی‌ها
 در این موقع ناظر وقایع نگشته آتیه خود را تأمین کند.
 اکنون باید دید که چه کرد و چه نتیجه گرفت. در این وقت
 سورنا وجود نداشت ولی از حسن اتفاق دولت پارت سرداری یافت که می‌توانست بر اوضاع
 حاکم باشد. این شخص یک نفر صاحب منصب رومی، لابی نیوس^۱ نام بود که در خدمت
 دولت پارت می‌زیست و از ترتیب سپاه آرای و طرز جنگ رومی‌ها اطلاعاتی به کمال
 داشت. او پسر تیتوس مأمور سزار در گالیا بود. بعدها بروتوس و کاسیوس او را نزد اُرد به
 سفارت فرستادند و در دربار ایران متوقف بود که خبر شکست دو نفر مزبور در فی‌لیپپی
 رسید و چون از تعقیب فاتحین ترسید خواست در دربار ایران بماند و بعد داخل خدمت دولت
 پارت گردید (دیوکاسیوس، کتاب ۴۸، بند ۲۴). بنابر آنچه گفته شد در سال ۴۰ ق.م وقتی که
 اُکتاویوس قلعه پروسیا^۲ را که از مشرق دور بود محاصره کرده و آنتونیوس در مصر در
 تعیّشات خود غوطه‌ور بود لشکر پارت در تحت سرداری لابی نیوس و پاگر پسر اُرد به طرف
 سوریه به حرکت آمد. این لشکر قوی‌تر از قشون‌هایی بود که سابقاً پارتی‌ها به سوریه فرستاده
 بودند. پارتی‌ها بر صفحاتی که بین فرات و انطاکیه واقع بود استیلا یافتند ولی نسبت به شهرها،
 چنانکه همیشه پیش می‌آمد دچار بعضی اشکالات شدند (زیرا در فن محاصره قوی نبودند):

1. Labienus

2. Perusia

اولاً از آپام^۱ که مانند شبه جزیره‌ای تقریباً از هر طرف به رود اُرن تس محاط بود در ابتدا عقب نشستند. ولی پس از آن به والی سوریه دسی دیوش ساکسا^۲ شکستی در دشت باز داده آپام^۳ و انطاکیه را تسخیر کردند. شهر آخری را که پایتخت سوریه بود ساکسا همین که از نزدیک شدن پارتی‌ها اطلاع یافت رها کرده به کیلیکیه فرار کرد (دیوکاسیوس، کتاب ۳۸). بعد از این بهره‌مندی پاکر و لابی نیوس نقشه جنگ را چنین ریختند: قشون پارتی را به دو قسمت کرده یکی را پاکر برای تسخیر بقیه سوریه و تمام فینیقیه و فلسطین به کار برد و دیگری را لابی نیوس فرمان داده به طرف آسیای صغیر حرکت داد تا جاهای حاصلخیز این مملکت را از رومی‌ها بگیرد. هر دو سردار کاملاً بهره‌مند شدند. توضیح آنکه پاکر تمام سوریه و فینیقیه را گرفت. فقط شهر صور مقاومت کرد و چون پاکر بحریه نداشت از تسخیر آن منصرف گردید (همانجا، بند ۲۶). پس از آن به طرف فلسطین رفت و دید که منازعات داخلی در این مملکت دوام دارد (یوسف فلاویوس کتاب ۱۵، بند ۱۴).

هیرکانیوس^۳ پادشاه یهود با آنتی‌گون برادرزاده خود^۴ در سر تاج و تخت سلطنت رقابت و منازعه داشت. چون هیرکانیوس آنتی‌گون را رانده بود او حاضر بود که طرفدار پارتی‌ها شده مانند پادشاه دست‌نشانده باج بدهد. علاوه بر آن او هزار تالان^۵ پول نقد و پنج هزار نفر زن یهودی به پاکر تقدیم می‌کرد که او این شاهزاده را به جای عمویش بر تخت نشاند. پاکر این شرایط را پذیرفت و به کمک پارتی‌ها انقلابی در اورشلیم روی داد که در نتیجه هیرکانیوس از سلطنت افتاد. پس از آن، آنتی‌گون پادشاه روحانی یهود گردید و مانند والی دولت پارت در اینجا در مدت سه سال سلطنت کرد (۴۰-۳۷ ق.م).

چنین بود کارهای پاکر در سوریه و غیره. اما لابی نیوس تمام دشمنان را جاروب کرده، همواره پیش رفت، اولاً در کیلیکیه ساکسا خواست با او جنگ کند ولی نه فقط آن را باخت، بل خودش هم کشته شد (دیوکاسیوس، کتاب ۳۸، بند ۲۵). بعد لابی نیوس پام‌فیلیه و لیکیه و کاریه را مسخر کرد و پس از آن شهر ستراتونیکه^۶ در محاصره افتاد، دو شهر معروف میلانسا و آلاباندا به تصرف آمدند و موافق روایتی پارتی‌ها لیدیّه و یوتیه را غارت کرده بر تمامی این

1. Apaméa

2. Decidius Saxa

3. Hyrcanius

4. Antigonos

۵. پنج میلیون و شصت هزار فرنک طلا یا ۲۸ میلیون ریال.

۶. Stratonicea، از اسم ستراتونیس.

صفحات تا هلس پونت (بُغاز داردانل) استیلا یافتند (پلوتارک، آنتونیوس، بند ۳۰-آپ پیان، کتاب پارت، صفحه ۱۵۶). بنابراین باید گفت که در این زمان رومی‌ها تمامی ممالک را از رود فرات تا بحرالجزایر و دریای مغرب فاقد شدند و دولت پارت به استثنای مصر تقریباً به حدودی که دولت هخامنشی بعد از جنگ‌های ایران و یونان داشت رسید (۴۰-۳۹ ق.م). پس از بهره‌مندی‌های پارتی‌ها، دیری نگذشت که در میزان جنگ کُفّه رومی‌ها سنگینی کرد و اقبال به طرف آنها رفت: در زمستان ۳۹ ق.م آنتونیوس نایب خود را که پوبلیوس وِنْتِی دیوس^۱ نام داشت به طرف مشرق فرستاد تا با لابی نیوس و پارتی‌های فاتح بجنگد (دیوکاسیوس، کتاب ۳۸، بند ۳۹). این سردار ناگهان به آسیای صغیر حمله کرد و باعث وحشت لابی نیوس گردید؛ زیرا در این وقت او لشکر پارتی با خود نداشت. بنابراین او مجبور گردید ممالکی را که گرفته بود تخلیه کرده به طرف کیلیکیّه عقب نشیند و در همان وقت کس فرستاده از پاگُر استمداد کرد و او دسته‌ای از سواران پارتی را به کمکش فرستاد. اما این دسته به جای اینکه در تحت فرمان لابی نیوس درآید خواست مستقلاً عملیاتی کند و در نتیجه شکست خورد و لابی نیوس را رها کرده به طرف کیلیکیّه رفت (دیوکاسیوس، همانجا، بند ۴۰).

در این حال لابی نیوس مایوس گردیده چاره را در فرار دید. ولی عقب‌نشینی او را دشمنانش دریافته تعقیبش کردند و او را گرفته کشتند (دیوکاسیوس، همانجا). درباب این سردار باید گفت که چنانکه استرابون ذکر کرده (کتاب ۱۵، فصل ۲، بند ۲۴) و نیز دیوکاسیوس (کتاب ۳۸، بند ۲۶) او خود را امپراطور پارت می‌خواند^۲. ولی نباید تصوّر کرد که امپراطور در این مورد به معنی پادشاه است. در روم سپهسالار قشون را امپراطور می‌خواندند و بعدها چون قیصره روم فرماندهی قشون را هم داشتند این عنوان با عنوان قیصر توأم گردید. بنابراین استهزای بعض نویسندگان جدید درباره لابی نیوس مورد ندارد. او سپهسالار قشونی بود که از طرف دولت پارت به آسیای صغیر رفته بود و به زبان لاتینی حق داشت خود را امپراطور پارت بخواند. اگر او خود را سپهسالار پارت می‌خواند گمان نمی‌کنیم که کسی این عنوان او را منکر می‌شد، یا استهزا می‌کرد. پس جهت ندارد عنوان امپراطوری او را که به زبان لاتین همان سپهسالاری بود استهزا کنیم^۳.

1. Publius Ventidius

2. Imperator Particus

۳. اسم کسی را که استهزا کرده است نبردیم زیرا مقصود ما ایراد نیست بل توضیح مطلب است.

باری پارتی‌ها چون وضع را چنین دیدند آنتی‌گون را مأمور کردند منافع آنها را در فلسطین حفظ کند و قشون خود را به طرف شمال سوریه و کُماژن کشیدند زیرا صلاح دیدند که در اینجا منتظر رومی‌ها گردند. در اینجا اوّل کاری که کردند فرناپات را با دسته‌ای قوی از پارتی‌ها به حفاظت دربند سوریه که از کیلیکیه به سوریه هدایت می‌کند گماشتند. وِن‌تی دیوس سرکرده‌ای را پومپه دیوس^۱ نام، مأمور کرد راه قشون او را باز کند. این سرکرده خواست با فرناپات بجنگد ولی در وضع بدی افتاد و داشت شکست می‌خورد که وِن‌تی دیوس بعد از حرکت سرکرده‌اش نگران گشته خودش از عقب او روانه گردید و به موقع رسیده شاهد فتح را به آغوش کشید و فرناپات هم کشته شد (دیوکاسیوس، کتاب ۳۸، بند ۴۰- پلوتارک هم این خبر را تأیید کرده). بعد وقتی که خبر این واقعه به پاگر رسید صلاح را در آن دید که عقب نشیند و به این طرف فرات گذشت. رومی‌ها او را تعقیب نکردند ولی معلوم است که به سوریه درآمده آنرا از نو به اطاعت روم درآوردند (۳۹ یا ۳۸ ق.م). چنین بود پاگر با سردار رومی. ولی نباید تصوّر کرد که پاگر از جهانگیری منصرف شد. او می‌دانست به واسطه رفتار خوبی که با اهالی در سوریه داشت و نیز از جهت حسن اداره‌اش سوری‌ها او را بر رومی‌های طمّاع و حریص ترجیح می‌دادند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۹، بند ۲۰) و نیز خوب تشخیص داده بود که پادشاهان کوچک دست‌نشانده که در بین دولت پارت و دولت روم در ممالکی حکمرانی داشتند مثلاً آنتیوخوس^۲ پادشاه کُماژن^۳، لی‌زانیاس^۴ امیر ای‌توره^۵، مالخوس^۶ شیخ اعراب نبطی، خاونه‌اوس^۷ و آنتی‌گون و دیگران متحدین او بودند (دیوکاسیوس، کتاب ۱۹، بند ۳۲) و آنتی‌گون که به دست پاگر بر تخت یهود نشسته بود بعد از عقب‌نشینی پارتی‌ها در مقابل رومی‌ها که می‌خواستند پسر هیرکانوس را بر تخت نشانند ایستاد و حال آنکه اُکتاویوس و آنتونیوس او را به پادشاهی یهود نامزد کرده بودند. بنابراین پاگر خود را برای سفر جنگی دیگر حاضر کرده پس از گذشتن زمستان زودتر از آنکه دشمنانش انتظار داشتند از فرات گذشت. اگر پارتی‌ها در این موقع در جایی از فرات گذشته بودند که همه می‌گذشتند مزایا با آنها می‌بود. زیرا رومی‌ها در قشلاق‌های خود در حوالی سلسله کوه‌های توروس اقامت

1. Pompédius

2. Antiochus

3. Commagène

4. Lisanius

5. Iturée

6. Malchus

7. Chavnaeus

داشتند و برای جنگ حاضر نبودند. ولی وِنتی دیوس با حیلۀ جنگی پارتی‌ها را به اشتباه انداخت و آنها خواستند در جایی از فرات بگذرند که خیلی پایین‌تر از جریان رود بود و از جهت اشکالات عبور فرصتی زیاد از دست دادند. در نتیجه وقتی که پارتی‌ها به طرف راست فرات گذشتند، وِنتی دیوس قوای پراکنده خود را جمع کرده حاضر جنگ بود. او عده‌ای زیاد فلاخن‌دار با خود داشت و بر تپه‌ای به مسافت کمی از رود موقع گرفته خندق‌هایی دور خود کنده بود (دیوکاسیوس، کتاب ۴۹، بند ۹۱). پارتی‌ها چون دیدند که رومی‌ها بر بلندی جاگرفته و دور خود خندق‌هایی کنده‌اند اشغال چنین موقعی را بر کمی عده یا ترس آنها حمل کرده تصمیم گرفتند که به تپه یورش برده آنرا بگیرند. ولی پس از اینکه این کار شروع شد به قوّه حاضر جنگ رومی‌ها برخوردند و آنها در شیب تپه به نوبت خود حمله سختی به پارتی‌ها کردند و چون رومی‌ها از بالا به زیر حمله می‌کردند، پارتی‌ها در شیب تپه موقعی بد داشتند. بعد، جدال در جلگه امتداد یافت و سواره نظام سنگین اسلحه پارتی مقاومت سختی کرد ولی فلاخن‌داران رومی تلفات زیاد به پارتی‌ها وارد کردند. با وجود این قشون پارتی ایستاده بود. در این وقت پاکُر در میان گیرودار جنگ کشته شد و چنانکه عادت لشکر ایران بود بعد از کشته شدن او جنگی‌های نزدیک متزلزل گشته رو به فرار گذاشتند و بعد این فرار به سایر قسمت‌ها سرایت کرده عمومی شد و در نتیجه پارتی‌ها این جدال را باختند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۹، بند ۲۰). در این حال پارتی‌ها به دو قسمت شدند: قسمتی به طرف پلی که با کرجی‌ها بر فرات زده بودند رفت تا به این طرف بگذرد ولی این قسمت را رومی‌ها نابود کردند. قسمت دیگر به طرف کُمارِن رفته به آنتیوخوس پادشاه این صفحه پناه برد و او حاضر نشد آنها را به رومی‌ها تسلیم کند. پلوتارک گوید (کتاب آنتونیوس، بند ۳۵) وِنتی دیوس چون می‌دید که آنتونیوس به پیشرفت‌های سردارانش رشک می‌برد و می‌خواهد بهره‌مندی رومی‌ها به اسم او تمام شود به آنتیوخوس گفت با خود آنتونیوس داخل مذاکره گردد. در ابتدا آنتونیوس راضی نشد به این شرایط معاهده بسته شود ولی بعد که محاصره ساموسات^۱ پایتخت کُمارِن به طول انجامید و سکنۀ آن برای مقاومت و دفاع سخت حاضر شدند، آنتونیوس از اینکه شرایط اولی را نپذیرفته نادم و خجل گردید و با کمال شعف به گرفتن سیصد تالان قناعت ورزید.

بعد مورّخ مذکور گوید که وِنتی دیوس تا زمان ما یگانه سردار رومی بود که نسبت به پارتی‌ها فاتح گردید (همان کتاب، بند ۳۵). این عبارت می‌رساند که سرداران دیگر روم چه قبل و چه بعد از این جنگ تا قرن دوم میلادی شکست خورده‌اند زیرا پلوتارک چنانکه در جلد اول این تألیف گفته شد بین پنجاه و یکصد و بیست میلادی می‌زیست.

کشته شدن پاگر و شکست پارتی‌ها در سال ۳۹ ق.م روی داد. تلفات پارتی‌ها را در این جنگ از قول اُزیوس مورّخ بیست هزار نوشته‌اند و ژوستن گوید که تلفات پارتی‌ها در جنگی هیچ گاه از این عده تجاوز نکرد (کتاب ۴۲، بند ۴).

از گفته‌های مورّخین چنین استنباط می‌شود که پاگر شخصی جوانمرد و با علوّ همت بوده به همین جهت مردم سوریه باطناً به او متمایل بودند و او را پادشاه حقیقی خود می‌دانستند و نیز معلوم است که از پسران اُرد هیچ یک نام نیک و خوی خوب و رفتار جذّاب و دلپسند او را نداشت. موافق روایتی که مدرکش ذکر نشده سردار رومی پس از کشته شدن پاگر سر او را از بدن جدا ساخته امر کرد سرش را در سوریه بگردانند و به مردم نشان دهند تا اهالی ترسیده از پاگر و پارتی‌ها مأیوس شوند. چون مدرک این روایت معلوم نیست نمی‌توانیم در باب صحّت یا سقم آن چیزی بگوییم.^۱

معلوم است که پاگر مصحف اسم این پسر اُرد بوده و اسم صحیح او همان است که بعضی مورّخین شرقی ضبط کرده‌اند (چنانکه بیاید).^۲

چنین بود حمله بزرگ پارتی‌ها به سوریه و آسیای صغیر که از جهت کشته شدن پاگر و فقدان اطاعت نظامی (دیسپلین) محکم در قشون پارتی بی‌نتیجه ماند. این جنگ نشان داد که قشون پارتی برای جنگ دفاعی ساخته شده است و در این نوع جنگ بسیار قوی است ولی در جنگ تعرّضی و حمله شرایطی را که باید واجد باشد نیست. جهات این وضع در جایی که از سپاه پارت صحبت خواهیم داشت بیاید.

مرگ پاگر به قول ژوستن (کتاب ۴۲، بند ۴) باعث غصّه و قتل اُرد اندوهی بزرگ برای اُرد شد چنانکه او از حرف زدن و خوردن امتناع می‌ورزید. بعد او به حالی افتاد که پنداشت پاگر از جنگ برگشته و او را می‌بیند و حرف‌هایش را می‌شنود. در این حال او کلمه‌ای جز نام پسرش بر زبان نمی‌آورد. گاهی از این

۱. دُرُز النیجان، جلد دوم، صفحه ۱۵۴-۱۵۵.

۲. مورّخین شرقی این اسم را مختلف نوشته‌اند: فقور، فغور، افقور و غیره.

حال بیرون آمده حقیقت را درمی یافت. در این وقت گریه و زاری او را حدّی نبود و همواره اشک می ریخت. بعد کم کم این احوال او برطرف شد؛ اُرد به کارهای دولتی پرداخت و به فکر تعیین جانشین خود افتاد. او سی پسر داشت ولی هیچ یک از آنها کارِ نمایانی نکرده بودند. اُرد تصمیم گرفت که پسر ارشدش فرهاد را ولیعهد خود قرار دهد زیرا می پنداشت که مجلس مهستان با این نقشه او ضدّیت نکند. بعد برای اینکه مقام پسرش محکم گردد صلاح را در آن دید که از سلطنت استعفا و کارها را به پسرش تفویض کند ولی این کار باعث مرگ او شد. توضیح آنکه فرهاد چون زمامدار امور را به دست گرفت یکی از برادرانش را که از شاهزاده خانمی تولّد یافته بود رقیب خود دانسته کشت (جهت رقابت این بود که مادر فرهاد رامشگر یونانی و زن غیر عقدی اُرد بود. م.) و چون اُرد پسرش را ملامت کرد خود نیز کشته شد. روایت پلوتارک هم چنین است (کراسوس، بند ۴۴). او گوید که در ابتدا فرهاد به اُرد زهر داد ولی به جهتی زهر برای مزاج اُرد مفید افتاد. این بود که فرهاد راه را کوتاه تر و پدرش را خفه کرد.

ژوستن گوید که فرهاد تمام برادرانش را کشت و برای اینکه بزرگان کسی را نیابند که به جای او بنشانند یکی از پسران بالغ خود را هم نابود کرد (کتاب ۴۲، بند ۵). چنین بود عاقبت زندگانی و سلطنت اُرد. اگرچه روزهای آخر عمرش حزن آور است ولی چون نیک بنگریم او به جزای اعمالش رسید: با او همان کردند که او با پدر و برادر خود و با سورِنا کرده بود (اخباری که مذکور افتاد نیز موافق بند ۲۳ کتاب ۴۹ دیوکاسیوس است). سلطنت اُرد از ۵۶ تا ۳۷ ق.م بود.

سلطنت اُرد
زمان سلطنت اُرد مهم ترین قسمت دوره پارتی تاریخ ایران است. در این زمان جنگ حرّان وقوع یافت و هم در این وقت جنگ تعرّضی و حمله دولت پارت به طرف مغرب روی داد و اگرچه در بادی امر پارتی ها پیشرفت های سریع کردند ولی بعد این جنگ را باختند. دو جنگ مزبور این مسئله را که حدود دو دولتی که عالم آن روز را در حیطه اقتدار خود داشتند کجا باید باشد حل کرد و رود فرات را حدّ فاصل قرار داد. زیرا روشن گردید که پیشرفت های روم در این طرف فرات و بهره مندی های دولت پارت در آن طرف رود مزبور موقتی است. نیز معلوم گردید که دولت پارت از رسانیدن خود به دریای مغرب و بحرالجزایر باید صرف نظر کند چنانکه دولت روم هم از مطیع کردن ایران و تاختن به طرف هند و آسیای وسطی باید مأیوس باشد. راست است که

این عقیده برای طرفین دفعتهً حاصل نشد و پارت و روم یا بعکس روم و پارت جنگ‌های عدیده که شرحش پایین تر بیاید، با یکدیگر کردند ولی نتیجه تا آخر دوره پارتی همان بود که گفته شد. گویی که این دو جنگ خبر داد که نتیجه روابط دو دولت مذکور با یکدیگر و اوضاع و احوالی که از این روابط حاصل خواهد شد چه خواهد بود: به روم گفته شد در کنار فرات بایست زیرا از عهده ایران پارتی بر نیایی و به ایران پارتی - تو هم بایست، چه به حدود ایران هخامنشی از طرف مغرب نرسی.

مبحث ششم. اشک چهاردهم - فرهاد چهارم

بعضی مورّخین اروپایی اُرد را اشک سیزدهم و پاکر را اشک چهاردهم دانسته‌اند و این نظریه مدرک نیست. ولی چون او در ایران ولیعهد بود و به تخت نشست باید فرهاد چهارم را اشک چهاردهم بدانیم. اگر بخواهیم زمان فتوحات او را در سوریه و آسیای صغیر از ۳۸ تا ۳۷ ق. م مدّت سلطنت او بدانیم این نظر هم بی‌مبنا نیست. ولی چون پدرش اُرد در این زمان شاه بود و به اسم او این جنگ‌ها می‌شد باز او را نمی‌توان اشک چهاردهم دانست و این اشک همان فرهاد چهارم است.

فرهاد پس از کشتن برادرها و پدرش به اینقدر خونریزی اکتفا نکرده به بزرگان پارت پرداخت و عده‌ای زیاد از اینها کشته شدند (دیوکاسیوس، بند ۲۳). معلوم است که این رفتار ظالمانه باعث وحشت فوق‌العاده و اضطراب نجبا گردید و هرکس توانست به طرفی برود فرار کرد تا در گوشه‌ای به سلامت روزگار خود را به آخر برساند. از جمله فراری‌ها چند نفر هم به آنتونیوس پناه بردند و نامی‌ترین این چند نفر شخصی بود مونه‌زس^۱ نام که از نجبای درجه اوّل به شمار می‌آمد (پلوتارک، آنتونیوس، بند ۳۸). این شخص در جنگ‌های پاکر در سوریه نامی نیک یافته بود و از دوستان نزدیک وی بود. او به آنتونیوس پیشنهاد کرد که چون قلوب مردم از جهت ظلم و تعدّیات فرهاد از او برگشته به آسانی می‌توان در ایران انقلابی برپا کرد و اگر رومی‌ها از او تقویت کنند می‌توانند به پارت حمله برد و قسمت بزرگ آن را تصاحب کند. در این صورت او حاضر است که تاج سلطنت را از دست رومی‌ها بگیرد و همیشه نسبت به آنها سپاسگزار و باوفا باشد. آنتونیوس را این پیشنهاد خوش آمد و خواست از موقع استفاده کرده

دولت پارت را مطیع گرداند. پلوتارک گوید که آنتونیوس سه شهر لاریس، آرِه-توز و هی‌یروپولیس^۱ را به مونه‌زس داد، تا با اردشیر اوّل (درازدست) که به واسطه جوانمردی تمیستوکل یونانی را پناه داد و معاشش را مرتّب کرد رقابت کرده باشد (آنتونیوس، بند ۳۸). باری آنتونیوس در تهیّه سفر جنگی به ایران گردید و با آرتاواشد^۲ پادشاه ارمنستان داخل مذاکره شد که او هم در این جنگ شرکت جوید. پادشاه مزبور چون در این وقت از روم بیشتر می‌ترسید این تکلیف آنتونیوس را پذیرفت. وقتی که این خبر به فرهاد رسید، سخت نگران شد و کس نزد مونه‌زس فرستاده او را استمالت کرد و وعده داد که اگر او به ایران برگردد گذشته‌ها را فراموش و نیکی‌های زیاد درباره او خواهد کرد. پس از آن مونه‌زس به آنتونیوس گفت که اگر من به طور مسالمت آمیز برگردم شاید بتوانم بیش از آن به شما خدمت کنم که با اسلحه مقدور بود. این حرف آنتونیوس را خوش نیامد و مورد اعتماد او نگشت ولی احتیاط را در این دید که به روی خود نیاورد و گفت که شاید بتوانیم بی جنگ روابطمان را با پارت به طور صحیح مرتّب داریم. بعد وقتی که مونه‌زس به طرف ایران حرکت می‌کرد آنتونیوس سفرای خود را به دربار ایران فرستاد و به آنها گفت چیزی از دولت پارت نخواهید مگر اینکه بیرق‌های رومی را که پارتی‌ها در جنگ حرّان گرفته‌اند و نیز اسرایی را که هنوز زنده‌اند پس ندهند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۹، بند ۲۴).

این چیزها هم ظواهر کار بود و باطناً آنتونیوس تدارکات جنگی را با دولت پارت می‌دید. یکی از جهات آن را چنین تعبیر می‌کنند که آنتونیوس نسبت به پیشرفت‌های سردارانش مانند باسوس و نیز وِن‌تی‌دیوس که جشن فتحش را در روم گرفته بود رشک می‌برد و می‌خواست فتوحاتی به نام او اختصاص داشته باشد و نام او برتر از نام زیردستانش قرار گیرد [پلوتارک گوید: مردم می‌گفتند که قیصر (یعنی اُکتاویوس) و آنتونیوس، وقتی که به وسیله سردارانشان جنگ می‌کنند، خوشبخت‌تر از مواردی هستند که خودشان رأساً به جنگ می‌روند (کتاب آنتونیوس، بند ۳۵) I].

آنتونیوس در شروع کردن این جنگ دو مقصود داشت: یکی اینکه از جهت شکست پارتی‌ها در آن طرف فرات رعب رومی‌ها از آنها زایل شده بود و با طرز جنگ کردن و ترتیبات قشونی پارتی‌ها آشناگشته دریافته بودند که از چه حیث پارتی‌ها قوی، از چه جهات

1. Larisse, Aréthuse, Hiéropolis

۲. Artavasde، باید آرته‌باز باشد.

ضعیف‌اند و بنابراین می‌توان ترتیب قشون روم را طوری داد که مزایا با رومی‌ها باشد. دیگر آنتونیوس می‌خواست نسبت به رقیب خود یعنی اُکتاویوس قوی گردد و چنین می‌پنداشت که فتح او در ایران و مطیع کردن پارتی‌ها نام وی را فوق‌العاده بلند خواهد کرد. تدارکات آنتونیوس این بود که پادشاه ارمنستان آرتا واسدش را با خود همراه کرد و او وعده داد هفت هزار پیاده و شش هزار سوار بدهد.

پس از آن او قشونی آماده ساخت که دارای شصت هزار پیاده رومی ده هزار سوار از گالیا و ایبری^۱ (گرجستان) و سی هزار نفر سوار سبک اسلحه متحدین آسیایی روم بود (پلوتارک، آنتونیوس، بند ۳۷). بنابراین عده سپاهیان او به یکصد هزار نفر می‌رسید.

جنگ دوم روم با دولت پارت

از مورّخین قدیم پلوتارک چگونگی این جنگ را مشروح‌تر از دیگران نوشته. بنابراین روایت او را متابعت خواهیم کرد و اگر اخباری هم مورّخین دیگر ذکر کرده باشند که در روایت پلوتارک نباشد نوشته خواهد شد. مورّخ مزبور گوید (کتاب آنتونیوس، بند ۳۸)، آنتونیوس پس از اینکه ملکه مصر کلئوپاترا را (که معشوقه‌اش بود) به مصر روانه کرد از راه عربستان و ارمنستان عازم جنگ گردید. قشون متحدین او به سپاهش ملحق شدند و وقتی که او سان قشون دید عده نفرات آن به یکصد و سیزده هزار می‌رسید (در باب ده هزار نفر گالی پلوتارک گوید که این عده از گالیا و اسپانیا بود و خودشان را رومی می‌دانستند).

بعد از گوید که سپاهی به این عظمت آسیا را به لرزه درآورد و هندی‌های آن طرف باختر را متوحش ساخت ولی از جهت عشقی که آنتونیوس به کلئوپاترا می‌ورزید از این قدرت نتیجه‌ای نگرفت. چون آنتونیوس با بی‌طاقتی می‌خواست زمستان را با ملکه مصر بگذراند، جنگ را قبل از موسم مناسب شروع و در هر کار عجله کرد. حال او حال کسی بود که قادر نباشد عقل را به کار برد یا چیزی به او خورانده و یا با جادو و سحر او را تسخیر کرده باشند. همواره نظر خود را به طرف این زن می‌افکند و بیشتر در فکر این بود که زودتر خود را به ملکه برساند. او می‌بایست در قشلاق‌های ارمنستان اردو زند و به قشونی که هشت هزار استاد (۲۶۶ فرسنگ) را پیموده بود استراحت بدهد و قبل از اینکه پارتی‌ها از اقامت گاههای موقتی خود بیرون آیند، ماد را در اوّل بهار تصرف کند. ولی به جای این اقدامات او قشون خود را مجبور

کرد حرکت کند و ارمنستان را در طرف چپ خود گذاشته به آذربایجان درآمد و آنرا غارت کرد. او آلات محاصره و قلعه‌گیری را بر سیصد ازابه حمل کرده بود. در میان این آلات اسبابی داشت که طول آن هشتاد پا بود و اگر یکی از این آلات می‌شکست مرمت آن امکان نداشت زیرا در این صفحات چوبی به این طول و به این سختی یافت نمی‌شود. آنتونیوس به قدری شتاب در شروع به جنگ داشت که این ماشین‌آلات را باعث کندی دانسته آنها را در تحت نظارت صاحب‌منصبی تاتیانوس^۱ نام در محلی گذارد و خود به طرف فراد رفت تا آن را محاصره کند (این محل کرسی آذربایجان بود و آن را پُرسپه، که مخفف فراداسپ است نیز نامیده‌اند. محل مزبور را با تخت سلیمان کنونی در ۲۵ فرسنگی دریاچه ارومیه از طرف جنوب شرقی مطابقت می‌دهند). این شهری بود بزرگ و زنان و اطفال پادشاهان ماد (آذربایجان) در اینجا اقامت داشتند. در حین محاصره این شهر آنتونیوس به آلات محاصره احتیاج یافت و فهمید که نیاموردن آنها بدین جا چه خطی بزرگ بوده. بنابراین وقت زیادی را در تدارک سنگرها و غیره گم کرد (آنتونیوس، بند ۳۹). فرهاد که با قشونی زیاد می‌آمد شنید که آنتونیوس آلات محاصره را در عقب خود گذارده و بر اثر این خبر سواره نظامی را مأمور کرد رفته این آلات را بگیرند. پارتی‌ها تاتیانوس را محاصره کردند و او با ده‌هزار نفر در حین جنگ کشته شد. پس از آن بیگانگان (یعنی پارتی‌ها) این آلات را خرد کردند و اسرای زیاد برگرفتند. در میان اسرا پادشاهی پوله‌مون نام بود (یکی از پادشاهان دست‌نشانده و متحد روم). این شکست غیرمترقب در اول جنگ باعث حزن و اندوه رومی‌ها گردید و آرتاواشد پادشاه ارمنستان با وجود اینکه اول کسی بود که محرک جنگ شده بود از کارهای آنتونیوس مأیوس گشته با قشونش به ارمنستان برگشت. پس از آن پارتی‌ها مغرور و رجزخوانان در جلو محاصرین پدید آمدند و آنتونیوس، چون نمی‌خواست قشونش را بیکار گذاشته به یأس سوق دهد عده‌ای از قشون سنگین اسلحه خود را با سواران برداشته به طرف چراگاهها رفت. او تصوّر می‌کرد که برای بیرون آوردن محصورین از سنگرهایشان این کار وسیله مطمئنی است و بعد می‌توان به جدالی در دشت باز نائل شد. پس از آن به قدر یک روز راه دور شده بود که دید پارتی‌ها در اطراف او پراکنده‌اند و می‌خواهند به قشون آنتونیوس در حال حرکت حمله کنند. در ابتدا او علامت جدال را بلند کرد ولی بعد امر کرد خیمه‌ها را برچینند مثل اینکه

نمی‌خواهد جنگ کند و قصدش این است که با قشونش برگردد. او از پیش قشون پارتی گذشت و امر کرد همین که پیاده نظام به مسافتی از دشمن واقع شد که توانست حمله برد، حمله را شروع کند. قشون پارتی صف خود را به شکل هلال بسته بود و از نظم و ترتیب قشون رومی که هیچ‌گاه صفوفش به هم نمی‌خورد و سپاهیان در وقت حرکت فواصل را رعایت می‌کردند، در حیرت بود. پارتی‌ها زوین‌هاشان را حرکت می‌دادند و خاموش ایستاده بودند (آنتونیوس، بند ۴۰).

همین که فرمان جنگ داده شد سواره نظام رومی فریادکنان بر پارتی‌ها تاخت، باوجود اینکه رومی‌ها از تیررس گذشته بودند پارتی‌ها سخت پا فشردند و در این حین پیاده نظام رومی هم فریادکنان و اسلحه خود را به هم‌زمان حمله برد و اسب‌های پارتی از فریادها و صدای اسلحه ترسیده روی دوپا بلند شدند. پس از آن سواره نظام پارتی از جدال رو تافته فرار کرد. آنتونیوس با جدّ به تعقیب فرارکنندگان پرداخت با این امید که با یک جدال نتیجه جنگ را معلوم خواهد داشت یا آن را به خاتمه نزدیک خواهد کرد. پس از آن که پیاده نظام پنجاه استاد (فرسنگ و ثلث) و سواره نظام سه برابر این مسافت دشمن را تعقیب کرد آنتونیوس خواست بداند که عدّه کشتگان و اسرای پارتی چیست و پس از رسیدگی معلوم گشت که عدّه کشتگان سی و عدّه اسرا هشتاد است. این نتیجه باعث دماغ سوختگی و یأس عموم رومی‌ها گردید زیرا می‌دیدند که عدّه کشتگان پارتی این قدر کم است و حال آنکه پارتی‌ها وقتی که تائیانوس را محاصره کردند آنهمه سپاهی رومی را کشتند. بنابراین روز دیگر رومی‌ها بار و بنه خود را بسته راه فرادّ را پیش گرفتند. در بین راه پارتی‌ها، در ابتدا به عدّه کمی بعد به عدّه بیشتری و بالاخره با تمام قشون به رومی‌ها حمله می‌کردند مثل اینکه اینها هیچ شکست نخورده‌اند و قشون تازه‌نفسی هستند. اذیت و آزاری که اینها به رومی‌ها می‌رسانیدند و زد و خوردهای کوچکی که روی می‌داد، مراجعت رومی‌ها را به اردویشان سخت و پر از رنج و تعب داشته بود (آنتونیوس، بند ۴۱).

در این زمان مادی‌های محصور شهر (یعنی فرادّ) بیرون آمده به قدری باعث وحشت رومی‌ها شدند که آنها رو به فرار گذاشتند. آنتونیوس سخت در خشم فرو رفته نسبت به آنها مجازات قدیم رومی‌ها را اعمال کرد. توضیح آنکه امر کرد آنها را به قسمت‌های ده نفری تقسیم کنند و از هریک از این قسمت‌ها به قرعه یک نفر را بکشند و نیز فرمان داد که جیره آنها را که زنده مانده‌اند، به جای گندم جو بدهند. آتیه جنگ را هریک از طرفین تیره و

تاریک تصوّر می‌کرد: آنتونیوس را قحطی نزدیک تهدید می‌کرد و او نمی‌توانست به چراگاه برود بی‌اینکه عدّه کثیری از مردگان و مجروحین را با خود ببرد. فرهاد از نزدیک شدن زمستان واهمه داشت و چون می‌دانست که تا چه اندازه پارتی‌ها مقیّدند زمستان را در شهرها به سر برند می‌ترسید که اگر رومی‌ها به اقامتشان در این صفحه امتداد دهند از جهت سرمایی که داشت شروع می‌شد پارتی‌ها او را به خودش واگذارده بروند. بنابراین فرهاد دستور داد که پارتی‌ها به رومی‌هایی که برای تحصیل علوفه یا در موارد دیگر به اطراف می‌روند ملایم‌تر حمله کنند و به آنها بگویند که خود شاه پارت شجاعت آنها را می‌ستاید و آنها را بهترین جنگی می‌داند. صاحب‌منصبان پارتی موافق این دستور سواره به رومی‌ها نزدیک می‌شدند و داخل صحبت با آنها گشته به آنتونیوس ناسزا می‌گفتند که چرا با فرهاد صلح نمی‌کند و آنهمه اشخاص دلیر (یعنی رومی‌ها را) به کشتن می‌دهد؛ او لجاجت می‌کند و حال آنکه دو دشمن قوی در پیش دارد: یکی زمستان است و دیگری قحطی. بالاخره کار را به جایی خواهد رسانید که اگر فرهاد بخواهد هم تسهیلاتی برای رومی‌ها فراهم آورد کاری نتواند کرد (آنتونیوس، بند ۴۲).

این سخنان پارتی‌ها را دوستان آنتونیوس به او رسانیدند و اگرچه باعث امیدواریش گردید باوجود این نخواست در صلح را بگوید. ولی خواست بداند که این سخنان را خود شاه قبول دارد یا نه. پارتی‌ها جواب دادند بلی و به رومی‌ها گفتند از چیزی نترسید و به شاه اطمینان داشته باشید. پس از آن، آنتونیوس برای اینکه فرهاد تصوّر نکند که او خوشبخت است به هر قیمتی که باشد از دست پارتی‌ها جان به در برد، چند نفر از دوستان خود را نزد فرهاد فرستاد تا از او بخواهند بیرق‌های رومی را که در جنگ کراسوس گرفته‌اند پس بدهد و اسرا را ردّ کند. فرهاد جواب داد که چیزی یا کسی را ردّ نخواهد کرد ولی اگر آنتونیوس بخواهد فوراً عقب بنشیند، او برای صلح حاضر است و خطّ عقب‌نشینی رومی‌ها را تأمین خواهد کرد. آنتونیوس راضی شد و چند روز بعد بار و بنه خود را بسته حرکت کرد. او شخصی بود که از هرکس دیگر بهتر می‌توانست با جماعتی حرف بزند و قشونی را با نطق خود اداره کند. ولی در این مورد از جهت شرمساری و نیز یأسی که بر او غلبه کرده بود رأساً از تشویق سربازان خودداری کرد و این کار را به دومی‌ثیوس انوبازبوس^۱ محوّل داشت.

اشخاصی سکوت آنتونیوس را چنین تعبیر کردند که او سربازان خود را حقیر می‌شمارد و از این رفتار رنجیدند ولی سایرین جهت سکوت را فهمیده از رنج و اِلَم او متأثر نگشتند و این معنی باعث شد که او را بیشتر محترم و مطاع دارند. بعد وقتی که آنتونیوس می‌خواست از راهی که آمده بود برگردد و از جلگهٔ باز و بی‌درختی حرکت می‌کرد ناگهان دید یک نفر ماردی^۱، که با اخلاق پارتی‌ها خوب آشنا بود و در موقعی که پارتی‌ها آلات محاصره رومی‌ها را می‌گرفتند به آنها (یعنی رومی‌ها) کمکی کرده بود، آمده به او گفت راه کوهستان را پیش گیر و در جلگه‌های باز و بی‌درخت وارد نشود زیرا در اینجاها هدف تیرهای پارتی خواهد بود. بعد او افزود که فرهاد این قدر مساعدت برای انعقاد عهد صلح کرد تا شما محاصرهٔ فراذ را ترک کنید و اگر بخواهید من می‌توانم راهنمای شما واقع شده شما را از راهی ببرم که نزدیک‌تر است و در آن راه هرچیز که لازم باشد به حدّ وفور به دست می‌آید (آنتونیوس، بند ۴۳).

آنتونیوس پس از شنیدن حرف‌های ماردی با دوستانش شور کرد. او نمی‌خواست پس از عهدی که با پارتی‌ها بسته بود، عدم اعتماد به آنها نشان دهد ولی چون می‌خواست راهی نزدیک اختیار کند و از دهاتی بگذرد که آذوقه و علوفه وافر داشته باشد از ماردی پرسید که چه وثیقه‌ای برای درستی قولش می‌دهد. او جواب داد: بگوئید مرا مقید دارند تا وقتی که قشون را به ارمستان برسانم. پس از آن ماردی دست بسته رهبر لشکر گردید و در دو روز اول چیزی باعث تشویش سپاهیان نگردید. روز سوّم در حالی که آنتونیوس نگرانی از پارتی‌ها نداشت و با اعتماد و بی‌قیدی حرکت می‌کرد شخص ماردی ناگاه دید که سدّ رودخانه را شکسته‌اند و راهی را که باید قشون پیماید آب گرفته و نیز فهمید که این کار پارتی‌ها است و آنها خواسته‌اند حرکت قشون را کند گردانند. او فوراً آنتونیوس را آگاه داشته گفت که باید با احتیاط پیش رود، زیرا پارتی‌ها نباید دور باشند. ظنّ ماردی صحیح بود و همین که آنتونیوس قشون خود را بیاراست و فلاخن‌داران و کمانداران را در وسط صفوف قرار داد، پارتی‌ها از هر طرف پدید آمده خواستند رومی‌ها را احاطه کنند و اختلال در صفوف اندازند ولی سپاهیان سبک اسلحهٔ رومی به آنها حمله کردند و پارتی‌ها چند نفر را با تیر زخمی کرده و چند نفرشان از فلاخن‌داران رومی زخم برداشته به مسافتی عقب نشستند و بعد بازگشته حمله

۱. دربارهٔ ماردها در همین جلد در مبحث اشک پنجم یا فرهاد اول توضیح داده شده است.

آوردند ولی سواران گالی طوری با شدت به آنها حمله کردند که این دفعه فرار کرده دیگر برنگشتند (همانجا، بند ۴۴).

پس از این قضیه آنتونیوس از قصد پارتی‌ها آگاه شد و فلاخن‌داران را در پسقراول و پهلوه‌های قشون جا داد. در این حال لشکرش به شکل گروهان مربع بود. بعد او به سواره نظام دستور داد که اگر پارتی‌ها حمله کردند، آنها را دفع کند ولی به تعقیب دشمن نپردازد. چهار روز در این احوال گذشت و پس از آن پارتی‌ها نظر به اینکه همان قدر از رومی‌ها زیان می‌دیدند که خودشان به رومی‌ها وارد می‌کردند، به بهانه زمستان به کار عقب‌نشینی مشغول گشتند. روز پنجم فلاویوس گالوس^۱ که شجاع بود و ریاست قسمتی را از قشون برعهده داشت نزد آنتونیوس رفته اظهار کرد که اگر بزرگترین قسمت سپاه سبک اسلحه پسقراول و یک قسمت سواره نظامی را که در جبهه قشون است به او بدهند می‌تواند کارهای بزرگ انجام دهد. آنتونیوس این قسمت‌ها را به او داد و او حمله پارتی‌ها را دفع کرد ولی به جای اینکه موافق دستور آنتونیوس پارتی‌ها را تعقیب نکند و به طرف پیاده نظام عقب نشیند او جسارت را بر احتیاط ترجیح داد. در این وقت صاحب‌منصبان پسقراول چون دیدند که او از آنها جدا گشته کس فرستاده او را طلبیدند ولی او اعتنایی به حرف آنها نکرد. در این حال یکی از تحویل‌داران که تی‌تیوس^۲ نام داشت بیرقی را برگرفته خواست بیرق‌دار را برگرداند و به گالوس از این جهت که می‌خواهد آن‌همه مردان دلیر را بی‌جهت به کشتن بدهد دشنامی زیاد داد. گالوس هم به او دشنام داد و به سپاهیانش امر کرد نزد او بمانند. پس از آن، تی‌تیوس برگشت و گالوس در تعقیب پارتی‌ها همواره پیش‌رفت بی‌اینکه دریابد که از عقب او را احاطه می‌کنند. بالاخره هنگامی رسید که گالوس دید پارتی‌ها از هر طرف به او حمله می‌کنند و در این حال از آنتونیوس کمک طلبید (همانجا، بند ۴۵). فرماندهان لژیون‌ها که یکی از آنها کاندیدیوس^۳ نامی بود و آنتونیوس به او اعتقاد داشت در این موقع خبطی بزرگ کردند: به جای اینکه کمکی قوی برای گالوس بفرستند دسته‌های ضعیفی فرستادند و اینها یکی از پس دیگری شکست خوردند. خبر این شکست‌های جزئی در اردو پیچید و به قدری باعث وحشت رومی‌ها گردید که اگر آنتونیوس از جبهه قشون با پیاده نظام نرسیده و با لژیون سوم راهی از میان فرارکنندگان باز نکرده از حمله و تعقیب پارتی‌ها مانع نشده بود این فرار به تمام

1. Flavius Gallus

2. Titius

3. Candidius

قشون رومی سرایت می‌کرد. در این جدال سه هزار نفر رومی کشته شده و عدهٔ مجروحین پنج هزار نفر بود. خود گالوس که چهار جراحت تیر برداشته بود به زودی از این زخم‌ها درگذشت. آنتونیوس به عیادت سایر زخمی‌ها رفت گریهٔ زیاد کرده به آنها تسلی داد و همدردی خود را نمود. مجروحین باوجود رنجی شدید راضی بودند و آنتونیوس را قسم می‌دادند که مراجعت کرده برای آنان خود را زحمت ندهد. بعد او را امپراطور خود خوانده می‌گفتند مادامی که او سالم است زندگانشان را مأمون می‌پندارند. کلیتاً باید گفت که در این زمان امپراطوری (سپهسالاری) مانند آنتونیوس لشکری مرتب نکرده بود و افراد لشکر کسی به این عده نمی‌رسید یا افراد جوانش درخشنده‌تر و در مشکلات و محن بردبارتر از افراد قشون او نبود. اینها از حیث احترام به سردارشان و اطاعت و محبتی که نسبت به او می‌ورزیدند از رومی‌های قدیم پست‌تر نبودند و از صاحب‌منصب گرفته تا سرباز از نجبا تا مردمانی که نسبشان تاریک بود احترام و عنایت آنتونیوس را بر امتیث شخصی و حتی بر زندگانشان ترجیح می‌دادند. جهات این وضع را ما گفته‌ایم: نسب عالی آنتونیوس، قوت بیان او، سادگی، سخاوت، جلال، شیرینی مزاح‌هایش و دست‌رسی داشتن به او علل گرویدن مردم به او بود. خصوصاً در این موارد: همدردی که او نسبت به مجروحین و مرضی از جهت دردها و محنتشان نشان می‌داد، جوانمردی که در مقابل حوائجشان می‌نمود آنها را مجبور می‌داشت بیش از اشخاصی که محتنی ندیده بودند اطاعت ورزند (همانجا، بند ۴۶)^۱

پارتی‌ها که از حمله‌های پی در پی خسته بودند و می‌خواستند حملاتشان را موقوف دارند پس از این فتح به قدری امیدوار شده با حقارت به رومی‌ها نگریستند که شب اردوشان را نزدیک اردوی رومی زدند و یقین داشتند که صبح اردوگاه رومی از سپاهیان خالی خواهد بود و پارتی‌ها به غارت کردن ثروت‌های آن خواهند پرداخت. بنابراین عدهٔ پارتی‌ها در طلوعه صبح بیش از روز قبل بود. اطمینان می‌دهند که عدهٔ آنها در این وقت به چهل هزار بالغ می‌گشت و شاه حتی قراولان خود را فرستاد، تا در فتح حتمی شرکت کنند. اما خود شاه هیچ‌گاه در جنگی شرکت نکرد. آنتونیوس که می‌خواست نطقی خطاب به لشکر کند جامهٔ سیاه طلبید تا منظره‌اش سپاهیان را بیشتر متأثر دارد ولی چون دوستانش مانع شدند در جوشن سرداری در پیش لشکرش نمودار گردید. در خطابه، خود او از سربازانی که غالب آمده بودند

۱. از این عبارات پلوتارک معلوم است که قشون رومی خیلی نیرومند بوده. باوجود این پارتی‌ها آنرا عاجز کرده بودند.

تمجید و آنهایی را که فرار کرده بودند تقبیح کرد. سپاهیان خواستار گشتند که نسبت به آنها اعتماد داشته باشد. اینها چیزهایی در تبرئه خود گفته افزودند که برای مجازات موافق ترتیب ده نفری و هر جزای دیگر حاضرند و در خاتمه خواستند که آنتونیوس حزن و اندوه را از خود دور دارد. در این وقت او دست‌های خود را به آسمان بلند کرده از خدایان خواست که اگر به جبران سعادت سابقش باید تحمل بدبختی‌هایی کند این بدبختی و نکبت به سهم او افتد و فتح و ظفر به سهم لشکر او^۱ (همانجا، بند ۴۷).

روز دیگر رومی‌ها پس از اینکه پهلوه‌های لشکر را محکم کردند به راه افتادند و پارتی‌ها که برای حمله حاضر شده بودند دیدند وضع بکلی غیر از آن است که آنها می‌پنداشتند. آنها تصوّر می‌کردند که آن روز جدالی در پیش نخواهند داشت بل اردوی روم را غارت خواهند کرد و غنایمی خواهند ربود ولی رومی‌ها بر آنها تگرگ تیر بیاریدند و به قدری دلاوری نمودند که دشمن مأیوس گردید. اما چون رومی‌ها می‌بایست از تپه‌ای به زیر آیند و شیب آن تند بود نمی‌خواستند با سرعت حرکت کنند و پارتی‌ها با تیر و کمان حمله می‌کردند. در این وقت سربازان ژزیون‌ها رو به دشمن کرده پیاده‌نظام سبک اسلحه را در صفوف خود بدین ترتیب داخل کردند: صف اوّل زانو به زمین زده سپرها را بالای سر گرفت. صف دوّم نیز به زانو درآمده سپرهای خود را بالای سر صف اوّل داشت. صف سوّم نیز چنین کرد و سپرهای خود را بالای سر صف دوّم بلند کرد. بدین ترتیب سپرها که شبیه بامی بود منظره پلّه‌های تآتری^۲ را داشت و برای سربازان پناهگاه مطمئنی از تیرهای پارتی ایجاد می‌شد. زیرا تیرهای آنان به این بام آهنی آمده از سطح آن می‌لغزید (باید در نظر داشت که قبلاً پلوتارک گفته لشکر رومی از شبیه تند پایین می‌آمد). دشمنان به زانو درآمدن رومی‌ها را به خستگی آنها حمل کرده با نیزه حمله آوردند و در این وقت رومی‌ها برخاسته فریادکنان به پارتی‌ها با نیزه‌های کوتاهشان^۳ ضربت‌هایی زدند و آنهایی را که نزدیک بودند به زمین افکندند. دیگران فرار کردند و چون رومی‌ها مجبور بودند این عمل را روزهای دیگر هم بکنند نتوانستند راه زیادی پیمایند (همانجا، بند ۴۸).

در این احوال قحطی کار خود را می‌کرد زیرا سپاهیان نمی‌توانستند بی‌جدال گندم به دست

۱. برای فهم استغائه آنتونیوس به جلد دوم این تألیف رجوع شود.

۲. Théâtre، نمایشگاه.

۳. épieu (چوبی بود به طول ۴ یا ۷ ارش که نوک آهنین داشت - پولیپ، کتاب ۶).

آرند و برای آرد کردن گندم هم آسیاب نداشتند زیرا این اسباب را جا گذاشته بودند. جهت این بود که بیشتر مال بنه تلف شده بود و باقی برای حمل مجروحین به کار می‌رفت. گویند قسمت مشروب آتیک که از گندم می‌سازند، در اردو به پنجاه درهم^۱ رسیده بود و نان جوین به قیمت وزن آن از نقره به فروش می‌رفت. بنابراین رومی‌ها به خوردن ریشه‌های درختان و نیز گیاه پرداختند و چون سربازان کمی عادت داشتند چنین غذایی بخورند بیشتر آنان گیاه‌هایی می‌خوردند که خاصیت آنرا نمی‌دانستند. در میان این گیاه‌ها یکی عقل خورنده را می‌ربود و او را می‌کشت. کسانی که از این علف خوردند حافظه را فاقد شدند و جز اینکه سنگی را از جایی به جایی بگردانند کاری نمی‌کردند، مثل اینکه چنین کاری به اعلی درجه مهم می‌باشد و فقط این کار شایسته سربازان است. تمام جلگه پوشیده بود از سربازانی که خم گشته سنگ‌ها را از جایی به جایی می‌بردند. بالاخره این اشخاص پس از اینکه صفرای زیادی استفراغ کردند ناگهان مردند. شراب دواي این سم بود و از وقتی که این مشروب نایاب گردید مخصوصاً این احوال شدیدتر شد. کسانی زیاد از این احوال مردند و وقتی که آنتونیوس می‌دید که پارتی‌ها دست از رومی‌ها بر نمی‌دارند فریاد می‌کرد: «آخ - عقب‌نشینی ده هزار نفر». او می‌خواست تقدیس خود را نسبت به یونانی‌هایی که در تحت فرماندهی کزنفون می‌بایست بیش از رومی‌ها راه بپیمایند و با دشمنانی بیشتر مواجه شوند تا از بابل به یونان برسند اظهار دارد (همانجا، بند ۴۹) (در اینجا عبارت پلوتارک تاریک است و باید آن را روشن سازیم. مقصود او این نیست که مسافت کوتا کسا یعنی محلّ جنگ اردشیر دوم با کوروش کوچک از یونان بیش از مسافت آذربایجان از ایتالیا است بلکه او می‌خواهد بگوید که رومی‌ها چون مستملکاتی در آسیای صغیر در آن طرف فرات داشتند می‌توانستند خودشان را بدانجا یا به ارمنستان برسانند و از رنج و تعب برهند ولی یونانی‌ها چنین جاهایی نداشتند پس راه رومی‌ها کوتاه‌تر از راه یونانی‌ها بوده ولی او یک چیز را فراموش کرده: یونانی‌های آن روز را قشونی مانند لشکر پارتی تعقیب نمی‌کرد، وُلات ایران مأمور بودند مراقب باشند که آنها از ایران و مستملکات آن خارج شوند. ولی در این زمان رومی‌ها از تعقیب و حملات پارتی‌ها راحت نبودند. بهترین دلیل این نظر آنکه یونانی‌ها چندی آذوقه را از تیسافرن می‌گرفتند و بعد هم از محلّ‌ها تحصیل می‌کردند. ولی در این زمان پارتی‌ها

نمی گذاشتند، رومی ها آذوقه تحصیل کنند و به همین جهت قحطی در اردوی آنها افتاده بود. م). بعد پلوتارک گوید: پارتی ها چون دیدند که نمی توانند ترتیب لشکر رومی را به هم زنند و چند دفعه مجبور شدند فرار کنند، مجدداً به حيله متوسل شدند (فرار پارتی ها را می دانیم که عقب نشینی بوده نه فرار حقیقی. اسلوب جنگ آنها این بود که دشمن را راحت نگذارند و داخل جنگ هم نشوند. م). با این مقصود با رومی هایی که در جستجوی آذوقه بودند مخلوط گشتند و مانند ایام صلح دوستانه با آنها صحبت داشته و کمان هایشان را که بی زه بود نشان داده می گفتند خیال دارند رومی ها را دیگر تعقیب نکنند و به اوطانشان برگردند. فقط در مدت دو روز چند نفر مادی مراقب آنها خواهد بود که دهات را غارت نکنند ولی آنها هم داخل جنگ نخواهند شد. این حرف ها را به وداع خاتمه می دادند و چنان صمیمیت می نمودند که رومی ها سخنان آنها را باور می داشتند. پس از آن، آنتونیوس بر اثر این حرف ها مایل گشت راه جلگه را پیش گیرد زیرا در کوهستان ها آب نمی یافت. او در این خیال بود که ناگاه یک صاحب منصب پارتی که مهرداد نام داشت وارد اردو گردید. این شخص پسر عموی همان مونه زس بود که چندی در نزد آنتونیوس اقامت گزید و از او سه شهر را به تیول گرفت. او می خواست با یک نفر رومی که زبان پارتی یا سریانی را بداند حرف بزند و آلکساندر آنتیوخوس، یکی از دوستان آنتونیوس، به ملاقات او رفت. مهرداد بدو گفت: «من از طرف مونه زس آمده ام و او می خواهد حق شناسی خود را نسبت به آنتونیوس که نیکی ها درباره او کرده بنماید. بعد از آلکساندر پرسید که آیا در آن دورها زنجیره کوههایی را می بیند؟ و وقتی که او جواب داد آری، گفت در پای این کوهها پارتی ها با تمام قوای خود برای شما دامی می گسترند. در پایین کوههای مزبور جلگه های وسیعی است و پارتی ها می خواهند شما را مطمئن ساخته به این جلگه ها بکشانند. راست است که در کوهستان شما از تشنگی در عذابید ولی بالاخره با این وضع خو کرده اید. اما اگر به جلگه ها درآید طالع کراسوس دامن گیر شما هم خواهد شد». مهرداد این بگفت و وداع کرده، برفت (همانجا، بند ۵۰).

آنتونیوس بر اثر این خبر دوستان خود را جمع کرده از ماردی پرسید که عقیده او چیست. او جواب داد که با صاحب منصب پارتی هم عقیده است و افزود: «از تجربه می دانم که اگر هم دشمنانی نداشته باشید باز راه جلگه برای شما خیلی سخت است زیرا در پیچ و خم ها اثری از راهی که کوبیده شده باشد نیست و حال آنکه در کوهستان رنج شما فقط از این حیث است که یک روز بی آب می مانید». بر اثر این جواب آنتونیوس عقیده خود را تغییر داده همین که شب

در رسید، به راه افتاد و قبلاً دستور داد که سربازانش آب با خود بردارند ولی چون غالب آنها ظرفی برای آب نداشتند گفت کلاه‌خودها یا مشک‌ها را از آب پر کنند. پارتی‌ها چون از حرکت رومی‌ها آگاه شدند برخلاف عادتشان شبانه به تعقیب آنها پرداختند و در طلوعه صبح به پسقراول رومی رسیدند. سپاهیان آنتونیوس، چون ۲۴۰ استاد (هشت فرسنگ) راه رفته بودند از بی‌خوابی و خستگی رمقی نداشتند و بنابراین از پیدا شدن دشمن سخت افسردند. زیرا هیچ انتظار نداشتند که پارتی‌ها در تعقیب آنها باشند. جدال‌هایی که رومی‌ها مجبور بودند در هر قدم بکنند، بر تشنگی آنها همواره می‌افزود. بعد آنهایی که در صفوف اول حرکت می‌کردند پیش از همه به رودی رسیدند که آب آن خنک و تازه ولی شور و مضرّ بود: همین که از این آب می‌آشامیدند دردهایی شروع می‌گشت و تشنگی تحریک می‌شد. شخص ماردی این خاصیت آب را به سربازان گفت ولی ممکن نبود سپاهیان را از خوردن آن مانع گردند. آنتونیوس از صفوف سپاهیان گذشته آنها را قسم می‌داد که قدری تحمل تشنگی کنند زیرا بزودی به آبی خواهند رسید که سالم است و چون باقی راه شیب‌های تند دارد و برای سواره نظام مساعد نیست دشمن عنقریب دست از تعقیب برخواهد داشت. در همین وقت او فرمان داد رومی‌هایی که جنگ می‌کنند، برگردند و چادرها را بزنند تا سپاهیان بتوانند در سایه استراحت کنند (همانجا، بند ۵۱).

چادرها را تازه زده بودند و پارتی‌ها موافق عادتشان عقب نشسته رفته بودند که مهرداد در دفعه دوم آمده به آلکساندر گفت به آنتونیوس بگوید که همین که قشون قدری استراحت کرد حرکت کرده سریعاً خود را به رود برساند زیرا پارتی‌ها از رود نخواهند گذشت و تعقیبشان در آنجا خاتمه خواهد یافت. آلکساندر رفت این خبر را به آنتونیوس برساند و او مقدار زیادی جام و تُنگ طلا به او داده مأمورش کرد این اشیاء را به مهرداد بدهد. این صاحب‌منصب از اشیاء مزبور به قدری که می‌توانست زیر لباسش پنهان کند برداشت و رفت. بعد هنوز شب نرسیده بود که رومی‌ها خیمه‌ها را برچیده حرکت کردند بی‌اینکه پارتی‌ها آنها را آزار کنند. ولی آن شب را به بدترین وضع یعنی در اضطرابی که تا آن وقت نظیرش را حس نکرده بودند گذرانیدند. سربازان اشخاصی را که مأمور حفظ طلا و نقره سپاه بودند کشتند و این ثروت را با آنچه مال‌های بنه حمل می‌کردند غارت کردند. بعد به بنه آنتونیوس پرداخته ظروف و میزهای او را که خیلی قیمتی بود شکسته بین خودشان تقسیم کردند. سپاه از این وضع در وحشت و اضطراب غریبی افتاد زیرا تصوّر کرد که پارتی‌ها شیب‌خون زده اردو را

پراکنده‌اند. در این وقت آتونیوس یکی از قراولان خود را که راموس^۱ نام داشت و آزاد شده‌اش بود طلبید و قسم داد که به محض اینکه فرمان بدهد شمشیرش را به تن او فرو برد و بعد سرش را از بدن جدا سازد تا نه زنده‌اش به دست دشمن افتد و نه پس از مرگ کسی او را بشناسد. دوستانش در این حال دور او را گرفته گریه می‌کردند و شخص ماردی سعی می‌کرد او را اطمینان دهد که از شب کمی مانده است و از هوای خنک و رطوبی که تنفس را آسان‌تر کرده استشمام می‌کند که رود نزدیک است. در همین وقت آمده به آتونیوس خبر دادند که اغتشاش اردو از حرص و طمع چند نفر سرباز بوده و جعتی دیگر نداشته. پس از آن برای استقرار نظم در لشکری که از اختلال و ترس به چنان حالی افتاده بود آتونیوس فرمان داد اردو بزنند (همانجا، بند ۵۲).

روز در رسید و لشکر داشت ترتیب و آرامش خود را از نو می‌یافت که ناگاه پستقراول رومی دریافت که پارتی‌ها با تیر حمله می‌کنند و فوراً آتونیوس به سپاهیان سبک اسلحه فرمان جنگ داد. پیاده نظام چنانکه سابقاً کرده بود با سپرها خود را پوشید و بدین جهت از تیرهای پارتی زبانی نیافت و آنها نتوانستند نزدیک شوند. سربازانی که در صفوف اول بودند رود را دیدند و کم کم پیش رفتند. آتونیوس سواره نظام را کنار رود جا داد تا در جلو دشمن بایستد و در ابتدا مجروحین را به آن طرف فرستاد. بعد آنهایی که در مقابل حملات پارتی بودند توانستند بی‌نگرانی آب بیاشامند زیرا پارتی‌ها همین که رود را دیدند زه کمانشان را باز کرده به رومی‌ها گفتند با آرامش به آن طرف بگذرند و شجاعت آنها را ستودند (ترتیب پارتی‌ها چنین بود که وقتی می‌خواستند داخل مذاکره با دشمن گردند یا متارکه کنند زه کمانشان را باز می‌کردند. م).

پس از آنکه رومی‌ها بی‌مانع از رود گذشتند راه خود را دنبال کردند بی‌اینکه از پارتی‌ها مطمئن باشند. بالاخره روز ششم به رود ارس رسیدند. این رود ارمنستان را از آذربایجان جدا می‌کند و به نظر رومی‌ها چنین آمد که از جهت عمق آن و تندی آبش گذشتن از آب مشکل است. در این وقت خبری در سپاه انتشار یافت که پارتی‌ها در کمین‌گاههای حول و حوش هستند تا در حین عبور حمله کنند ولی این خبر تحقق نیافت و پس از اینکه رومی‌ها با امانت خاطر از رود عبور کرده داخل ارمنستان شدند، مثل اینکه پس از دریانوردی به خاک رسیده

باشند آن را پرستیدند (یعنی به خاک افتاده آنرا بوسیدند) و از فرط شادی گریسته یکدیگر را به آغوش کشیدند. بعد چون از مملکتی غنی و حاصلخیز می‌گذشتند و از قحطی بیرون آمده بودند زیاد خوردند و دچار استسقا و قولنج‌های شدید گشتند (همانجا، بند ۵۳).

آنتونیوس سان قشون دیده معلوم کرد که بیست هزار نفر پیاده و چهارهزار سوار تلف شده‌اند. از این عده کمتر از نصفش از اسلحه دشمن و باقی از امراض مرده بودند. قشون رومی این راه را از فراد تا ارمنستان در ۲۷ روز طی کرد و در این مدت ۱۷ دفعه پارتی‌ها را شکست داده بود ولی این فتوحات نتیجه کامل نداد زیرا قشون رومی قادر نبود پارتی‌ها را خیلی دور براند. از این جهت است که گفته‌اند آرتاواسد پادشاه ارمنستان به تنهایی مسئول عدم بهره‌مندی سردار رومی بود و او را از نامی که می‌خواست تحصیل کند محروم ساخت. اگر شانزده هزار سواری که او به ماد آورده بود در نزد آنتونیوس می‌ماندند، چون مانند پارتی‌ها مسلح بودند عادت جنگیدن را با آنان داشتند. وقتی که رومی‌ها پارتی‌ها را می‌رانند آنها می‌توانستند به تعقیب پارتی‌ها پرداخته نگذارند آن قدر زود برگشته حمله آرند. بنابراین تمام رومی‌ها از کینه‌ای که داشتند به آنتونیوس فشار می‌آوردند که این ارمنی را مجازات دهد ولی آنتونیوس احتیاطش بیشتر بود و عقلش نیز که نخواست خیانت او را برو آورد و کمتر از سابق اظهار محبت و عنایت به وی نکرد، زیرا ضعف قشونش و احتیاجات آن مدارا را اقتضا می‌کرد (همانجا، بند ۵۴).

چنین است گفته پلوتارک در بند ۵۴ کتابش و ما در حیرتیم که چه چیز را او فتح رومی‌ها می‌دانسته که می‌گوید ۱۷ فتح کردند. اگر وقایعی را که او ذکر کرده خلاصه کنیم نتیجه چنین است: رومی‌ها داخل آذربایجان گردیده ده هزار نفر کشته دادند و آلات محاصره رومی را هم پارتی‌ها گرفته خرد کردند. رومی‌ها افراد را محاصره کردند و نتوانستند آن را بگیرند. در این وقت زمستان داشت در می‌رسید و قحطی رومی‌ها را تهدید می‌کرد. بنابراین آنتونیوس از عدم بهره‌مندی‌هایش افسرد و داخل مذاکره شد که عقب نشیند. او به سفرای خود گفت از فرهاد جز پس دادن بیرق‌ها و اسرای رومی که پارتی‌ها در جنگ کراسوس گرفته‌اند چیزی نخواهید. فرهاد این تقاضا را هم نپذیرفت ولی او وعده کرد که قشون رومی را تعقیب نکند. باوجود این آنتونیوس به عقب‌نشینی راضی گشته آن را شروع کرد. بعد در موقع عقب‌نشینی پارتی‌ها رومی‌ها را آزار کردند به این معنی که سواران سبک اسلحه آنها رومی‌ها را در جلگه‌ها راحت نمی‌گذارند. طرز جنگ آنها هم، چنانکه می‌دانیم چنین بود: با تیر حمله کرده

باران تیر بر دشمن می‌باریدند. ولی همینکه دشمن حمله می‌کرد، عقب می‌نشستند، این عقب‌نشینی فرار نبود یا صحیح‌تر گفته باشیم این فرار اسلوب جنگی آنها بود که بعد برگشته باز حمله می‌کردند و باز عقب می‌نشستند تا در جای دیگر باز حمله کنند. مقصود اینها جدال مرتب نبود بل می‌خواستند دشمن را خسته و فرسوده سازند زیرا سواره نظامشان سبک اسلحه بود نه سنگین اسلحه‌ای که در موقع جنگ تن به تن به کار می‌رود. اگر رومی‌ها دفاع کرده پارتی‌ها را می‌رانند این کمترین چیزی بود که می‌بایست بکنند. کسی ساکت نمی‌نشیند که دشمن ضربت‌هایی به او وارد آورد و برایگان بمیرد. بنابراین ۱۷ فتح در کجا روی داده؟ از روایت خود پلوتارک که فتحی نمی‌بینیم و مورخ دیگر هم نگفته. اگر رومی‌ها فاتح بودند برای چه می‌خواستند از ایران بروند حتی بی‌اینکه بیرق‌ها و اسرایشان را پس گرفته باشند به چه سبب وقتی که از ارس گذشتند خاک را به قول پلوتارک پرستیدند یعنی آنها بوسیدند و چرا از فرط شادی گریستند و یکدیگر را به آغوش کشیدند. هیچ‌کدام از این احوال در فاتح دیده نمی‌شود. ۱۷ فتح پلوتارک ۱۷ دفعه دفاع رومی‌ها از پارتی‌ها بوده و بالاخره با احوالی فلاکت‌بار از ایران خارج شده‌اند. بنابراین جنگ دوم رومی‌ها هم با ایران به شکست آنها خاتمه یافت و این شکست به جهتی مهم‌تر از شکست حرّان بود زیرا در جنگ حرّان عده رومی‌ها چهل هزار بود ولی در اینجا یکصد و سیزده هزار. در آنجا رومی‌ها کراسوس را دوست نداشتند و در اینجا آنها آنتونیوس را می‌پرستیدند و خود پلوتارک گوید که از این لشکر آسیا به لرزه درآمد.

بعد پلوتارک روایت خود را دنبال کرده چنین گوید: چون آنتونیوس با بی‌طاقتی می‌خواست زودتر به مصر برسد به قدری در موسم زمستان در میان برف‌ها شتاب کرد که هشت هزار نفر از سپاهش تلف شدند و با عده بسیار کمی به قریه لکوکومی^۱ (قریه سفید) که در میان بیروت و صیدا واقع است رسید. در اینجا منتظر کلتوپاتر شد و چون او در ورودش تأخیر کرد آنتونیوس در حزن و اندوه فرو رفت و برای اینکه تفریحی بیابد، به زیاده‌روی‌های سر میز (یعنی به خوردن و آشامیدن زیاد) خود را مشغول داشت. ولی در این حال هم نمی‌توانست راحت بنشیند و همواره از سر میز برخاسته به ساحل می‌رفت تا ببیند کلتوپاتر می‌آید یا نه. بالاخره او آمد و لباس و پول برای سربازان آورد. بعضی نویسندگان گفته‌اند که او

فقط لباس آورد ولی آنتونیوس پولی به سربازان داده گفت این را کلثوپاتر به شما می دهد. در این وقت میان پادشاه ماد (آذربایجان) و فرهاد شاه پارت نزاعی روی داد. جهت آن گویند در ابتدا از تقسیم غنایم رومی بود زیرا پادشاه ماد از مقدار سهم خود رضایت نداشت. ولی بعد این نثار شدیدتر گشته به درجه ای رسید که پادشاه ماد ترسید سلطنتش را از دست بدهد. بنابراین او سفرایی نزد آنتونیوس فرستاده وعده داد با او همه نوع همراهی کند. آنتونیوس از این پیشنهاد امیدوار گردید زیرا با این پیش آمد او دارای چیزهایی می شد که در سفر جنگی اول نداشت یعنی سواره نظام و کمانداران خوب و این چیزها را بی خواهش آنتونیوس، پادشاه ماد به صرافت طبع در اختیار او می گذاشت. از این جهت او حاضر شد که پیشنهاد پادشاه ماد را بپذیرد و قبلاً با او در کنار آرس ملاقاتی کرده بعد جنگ را با پارتی ها شروع کند (همانجا، بند ۵۵).

پلوتارک از اینجا به بعد بیشتر به امور داخلی روم می پردازد و نیز به شرح نزاعی که بین آنتونیوس و اکتاویوس روی داد و به فتح دومی تمام شد. در اینجا ضمناً مورخ مزبور از جنگ دوم آنتونیوس با پارتی ها کلمه ای چند می گوید. چون نوشته های او راجع به امور داخلی روم و جنگ خانگی دو نفر رومی با یکدیگر به تاریخ ایران مربوط نیست و از طرف دیگر گفته های او راجع به جنگ دوم آنتونیوس خیلی مجمل است روایت پلوتارک را کنار گذاشته به روایت نویسندگانی که مشروح تر و روشن تر جنگ دوم آنتونیوس را با پارتی ها ذکر کرده اند خواهیم پرداخت و فقط نظری به آن خواهیم داشت. قبلاً باید دید که نویسندگان دیگر راجع به جنگ اول آنتونیوس با پارتی ها چه گفته اند و اگر چیزهایی باشد که پلوتارک به سکوت گذرانیده ذکر کنیم.

۱. آنتونیوس در ابتدا می خواست از فرات در بین النهرین گذشته راه

روایات دیگر

کراسوس را بپیماید ولی چون به فرات رسید (وسط تابستان ۳۷

ق. م) دید که پارتی ها چنان تدارکاتی برای مقاومت دیده اند که عبور مشکل است. بنابراین صلاح را در این دید که به طرف ارمنستان رفته این مملکت را تکیه گاه عملیات جنگی خود قرار دهد و از مزایای اتحاد با پادشاه ارمنستان استفاده کند (این نظر از نوشته های دیوکاسیوس حاصل می شود. کتاب ۴۹، بند ۲۵).

۲. پادشاه ارمنستان به آنتونیوس گفت که چون قشون پادشاه ماد به کمک پارتی ها به کنار فرات رفته و پُرسپه (فراد پلوتارک) بی ساخلو است او می تواند به آسانی آذربایجان را اشغال

کند و این شهر را بگیرد. آنتونیوس را این حرف خوش آمد و قشون خود را به دو قسمت کرده قسمتی را به آپ پیوس ستاثیانوس^۱ سردار خود داد که با آلات محاصره و قلعه کوبی از دنبال او بیاید و خود به طرف پرسپه روانه شد (دیوکاسیوس، همانجا)^۲.

۳. شهر پرسپه در سیصد میلی سرحد ارمنستان واقع است و راهی که به این شهر هدایت می‌کند از جلگه‌های پر آذوقه و آب می‌گذرد (در اینجا مقتضی است بگوییم که پلوتارک اسم این شهر را فراد نوشته ولی دیوکاسیوس آن را پرسپه نامیده و استرابون گوید (کتاب ۱۱، فصل ۱۳، بند ۳) که اسم آن «ورا»^۳ است. راولین سن این محل را با تخت سلیمان کنونی در آذربایجان مطابقت داده (ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۲۰۱). در باب مسافت هم توضیح می‌دهیم که مقصود میل رومی است و آن معادل تقریباً یک کیلومتر و نیم فرانسوی یا یک میل و نیم ایرانی موافق مقادیر جدید می‌باشد. م.).

۴. وقتی که آنتونیوس به پرسپه رسید دید که دیوارهای آن محکم ولی عده ساخلو کم است. پس از آن پادشاه ماد با پادشاه پارت و قشون پارتی بزودی در رسیدند و به قدری موقع شهر را محکم و آن را خارج از مخاطره دیدند که حواس خود را به طرف ستاثیانوس متوجه داشته و او را شکست داده کشتند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۹، بند ۲۵).

۵. دسته‌هایی را که آنتونیوس به چراگاه می‌فرستاد، دور از اردوی اصلی واقع می‌شدند و پارتی‌ها آنها را ریز ریز می‌کردند (همانجا، بند ۲۶).

۶. وقتی که آنتونیوس پس از شکست ستاثیانوس و رفتن پادشاه ارمنستان و عدم بهره‌مندی‌های دیگر در احوال بدی واقع شد و زمستان هم داشت در می‌رسید به این فکر افتاد که عقب نشسته به ارمنستان برود و چون هنوز راضی نمی‌شد اعتراف کند که شکست خورده امیدوار بود که پارتی‌ها در عوض عقب‌نشینی او بیرق‌ها و اسرای رومی را که در جنگ کراسوس گرفته بودند پس خواهند داد. با این نیت مذاکرات را شروع و وقت را تلف کرد و حال آنکه پارتی‌ها می‌خندیدند. بالاخره وقتی که دید موسم پاییز در رسیده از حوالی پرسپه حرکت و عقب‌نشینی را شروع کرد (همانجا، بند ۲۷).

۷. برای عقب‌نشینی دو راه متصور بود: راهی که از طرف چپ جلگه‌ها می‌گذشت و راهی

1. Oppius Statianus

۲. دیوکاسیوس اسم این سردار را چنین نوشته ولی پلوتارک اسم او را تاتیانوس ذکر کرده.

3. Vera

کوتاه‌تر از طرف راست که سخت بود و از کوهستان‌ها و دهات بی‌سکنه عبور می‌کرد. آنتونیوس با این ظنّ که پارتی‌ها راه آسان را گرفته‌اند و قشون او را در جلگه‌ها آزار خواهند کرد راه مشکل را پیش گرفت (شاید راه بین تبریز و تخت سلیمان کنونی را. م.) به طرف ارس رفت. دو روز پارتی‌ها در تعقیب قشون رومی نبودند ولی از روز سوم پیدا شده در مدّت ۱۹ روز رومی‌ها را و جب به و جب تعقیب و خسارات زیاد به آنها وارد کردند (همانجا، بند ۲۸). با اینکه دیوکاسیوس خیلی مختصرتر از پلوتارک وقایع این جنگ را نوشته، صراحت بیانش بیشتر است و هفده فتح هم برای رومی‌های شکست خورده قائل نشده است.

۸. مِحن و مصائبی که رومی‌ها در این عقب‌نشینی تحمّل کردند در تاریخ نظامی دولت روم نظیر ندارد (میریوال، امپراطوری روم، جلد ۲، صفحه ۲۸۰).^۱

جنگ سوم روم با ایران

پس از عقب‌نشینی آنتونیوس به طرف ارمنستان بین فرهاد و پادشاه مادِ کوچک (آذربایجان) نزاعی روی داد و چنانکه گفته شد جهت آن عدم رضایت دوّمی از مقدار حصّه او از غنائم رومی بود. پادشاه آذربایجان به قدری آزادانه حرف زد که فرهاد رنجید و پادشاه مزبور ترسید که مبادا فرهاد او را از سلطنت دور دارد و در فکر یافتن متحدی گردید که در چنین روزی او را حمایت کند. پس از اینکه نظرش را به هرجا افکند دید که آنتونیوس مناسب‌تر از هرکس است زیرا او می‌دانست که رومی‌ها از آرتاواشد پادشاه ارمنستان کینه در دل دارند و اگر به او دست یافته از جهت خیانت مجازاتش کنند به جای آرتاواشد دوستی را مانند او در همسایگی خود خواهند داشت.

پادشاه ماد با این مقصود سفیری به اسکندریّه نزد آنتونیوس فرستاد و چنانکه دیوکاسیوس گوید (کتاب ۴۹، بند ۲۳) سفیر پولِ مون^۲ نامی بود که او را پادشاه پُنت می‌خواندند و مأموریت داشت عقد اتحادی را پیشنهاد کند. آنتونیوس با میل این پیشنهاد را پذیرفت چه اوّل از پادشاه ارمنستان سخت ناراضی بود و می‌خواست او را تنبیه کند، دوّم در جنگ جدید خود با پارتی‌ها کمک پادشاه آذربایجان را که سواره نظام و کمانداران خوب داشت گرانها می‌دانست و این نکته مهمّ بود زیرا شکست او در جنگ اوّل از ابهتش کاسته بود و می‌خواست آنرا جبران کند. بالاخره به اتحاد خود با یکی از اعقاب مقتدر آثروپات آذربایجانی و به

شرکت دادن او در سرنوشت خویش اهمیتی می‌داد. بنابراین در بهار ۳۴ ق. م او ناگهان به ارمنستان درآمد و چون ظاهراً حسّیات دوستانه نسبت به آرتاواسد می‌پرورد و حتی می‌نمود که می‌خواهد وصلتی بین دو خانواده بشود پادشاه ارمنستان فریب ظاهر را خورده نزد آنتونیوس رفت (دیوکاسیوس، کتاب ۴۹، بند ۳۳). ولی همین که آنتونیوس او را دید امر کرد گرفته در زنجیرش کنند. زنجیر به قول دیوکاسیوس در ابتدا از نقره بود و بعد از طلا (همانجا، بند ۳۹-۴۰).

پس از آن ارمنستان را رومی‌ها تصرف کردند زیرا قسمت بزرگی از لشکر آنتونیوس از زمان عقب‌نشینی او از آذربایجان به ارمنستان در این صفحه مانده بود و مواقع خوب داشت. بعد رومی‌ها آرتاکسیاس^۱ را که ارامنه به جای پدر به سلطنت نشاند بودند شکست دادند و او به دربار فرهاد چهارم اشکانی فرار کرد. در این وقت آنتونیوس با پادشاه آذربایجان وصلتی کرد. توضیح آنکه دختر پادشاه مزبور را برای پسری آلکساندر نام که از کلتوپاتر داشت نامزد کرد و بعد آنتونیوس ساخلوهای در محلّ گذارده آرتاواسد را با غنایمی که گرفته بود برداشته به مصر روانه شد.

فرهاد در این احوال ناظر وقایع بود و چنان به نظر می‌آید که از گرفتار شدن آرتاواسد بدش نمی‌آمد. دیگر اینکه رفتار آنتونیوس ارامنه را دشمنان روم می‌ساخت و بر تنفر آنها از رومی‌ها می‌افزود (تاسی توس، سالنامه‌ها، بند ۳) و این وضع به نفع فرهاد تمام می‌شد. چنین بود اوضاع این زمان و باید گفت که باوجود اینکه آنتونیوس سوریه و ارمنستان را داشت و پادشاه آذربایجان متحد او بود، در سنه ۳۳ ق. م به ارمنستان درآمد به طرف رود ارس رفت و در آنجا با پادشاه آذربایجان عهد اتحادی بسته قسمتی را از ارمنستان با قشون رومی به او داد و دختر او را یوتا^۲ نام برای پسرش آلکساندر گرفته وی را والی مشرق کرد. اما فرهاد ساکت نشسته با حوصله و بردباری این وقایع را تحمل می‌کرد. در این وقت توجه او فقط به این امر معطوف بود که سرحدات دولت پارت را از تجاوزات حفظ کند. اما همین که آنتونیوس به طرف آسیای صغیر رفت که خود را برای مبارزه با اُکتاویوس قیصر روم حاضر کند فرهاد جنگ تعرضی پیش گرفت و با آرتاکسیاس پادشاه جدید ارمنستان به پادشاه آذربایجان و متحد روم حمله کرد ولی او با قشون رومی پارتی‌ها را عقب نشاند. پس از آن،

۱. باید رومی شده آرداشس (اردشیر) باشد.

آنتونیوس قشون رومی را احضار کرد بی اینکه قشون پادشاه آذربایجان را برای او پس بفرستد و در این وقت شاه پارت و پادشاه ارمنستان از نو بر او تاخته بهره‌مند گشتند و پادشاه آذربایجان نه فقط شکست خورد، بل اسیر هم گردید (دیوکاسیوس، کتاب ۴۹، بند ۴۴).

بعد از این فتح آرتاکسیاس با قشون پارتی به ارمنستان برگشت و از ساخلو رومی هرکس را در آن مملکت یافت از دم شمشیر گذراند (دیوکاسیوس، کتاب ۵۰، بند ۱۶). پس از این وقایع اوضاع مشرق به احوال سابق برگشت و آذربایجان هم از نو تابع دولت پارت گردید.

چنین بود نتیجه جنگ دوم و سوم روم با ایران. این دو جنگ با جنگ نتیجه

اول رومی‌ها با ایران به آنها آموخت که دولت پارت دولت سلوکی یا مصر بطالسه یا دولت‌های آسیای صغیر نیست که بتوانند بر آن دست یابند و نیز این جنگ‌ها نام دولت پارت را در عالم آن روز بلند کرد چنانکه خود رومی‌ها دولت پارت را حریف پرزور و همسر خود دانستند. قشونی که آنتونیوس به ایران آورد بزرگترین لشکری بود که در تاریخ ایران دشمنی به ایران آورده و چنانکه گذشت بیش از نصف این لشکر نیرومند از رومی‌های جنگ دیده یا از گالی‌های شجاع ورزیده ترکیب یافته بود. بی جهت نیست که پلوتارک گوید وقتی که این قشون به حرکت آمد آسیا برخود لرزید و هندی‌های آن طرف باختار مضطرب گشتند. از یک جهت هم چنانکه بالاتر گفتیم قشون آنتونیوس قوی‌تر از قشون کراسوس بود. کراسوس را به سبب حرص و طمعش رومی‌ها دوست نداشتند ولی آنتونیوس چنانکه پلوتارک او را توصیف کرده خیلی طرف محبت سپاهیان‌ش بوده.

در نتیجه این جنگ‌ها اُکتاویوس اُگوست^۱ قیصر روم به این عقیده شد که فرات باید سرحد

۱. اُکتاویوس اُگوست، پسر خواهر ژول سزار و وارث او، در ۶۳ ق. م تولد یافت و در ۱۴ م. درگذشت. او یکی از سه زمامدار (سه مرده دوم) روم بود که پس از غلبه بر آنتون تنها زمامدار آن شد و به لقب قیصر و اُگوست ملقب گردید (اُگوست تقریباً به معنی ملکوتی صفات ایران سابق است و اکنون به معنی همایون نیز استعمال می‌شود) و اصلاحاتی در قوانین اساسی روم مجری داشت. زمان زمامداری او از ازمه درخشان دولت روم محسوب است. سوئنه‌تن نویسنده رومی گوید (دوازده قیصر، کتاب اُگوست، بند ۱۰۱) که در مدت بیست سال پنج میلیارد سن‌ترت (تقریباً یک میلیارد ریال به پول کنونی) به ارث به او رسید، این ثروت هنگفت را برای دولت روم خرج کرد و هنگام مرگ هم بر حسب وصیت اموالی زیاد برای دولت روم و اقرباء و دوستان خود گذاشت. نویسنده مذکور در همانجا (بند ۹۴) گوید که روز فوت از دوستانش پرسید: «عقیده شما چیست، آیا این مسخره‌بازی ناهنجار را که زندگانی نامند من خوب درآوردم؟» بعد به یونانی علاوه کرد: «اگر از بازی‌های من راضی هستید پس کف بزنید» این بگفت و چند دقیقه پس از آن درگذشت. ممکن است ثروت یک میلیارد ریال باعث حیرت گردد و تصور رود که دروغ است ولی نباید خیلی

دولت روم باشد و رومی‌ها نباید از آن تجاوز کنند. بنابراین مناسبات دوستانه خُرد خُردین دولتين برقرار گردید و تقریباً بیش از یکصد سال طرفین جنگی به معنی حقیقی این لفظ با یکدیگر نداشتند. چگونگی این احوال پایین‌تر بیاید.

فرار فرهاد به طرف سکاها و برگشتن او
فرهاد پس از بهره‌مندی‌های خود نسبت به رومی‌ها موقع خود را بر تخت محکم دیده و مغرور گشته باز به شقاوت‌های دیرین خود برگشت و بنای تعدی و ظلم را گذاشت. این وضع باعث شد که مردم بر او شوریدند (۳۳ ق. م) و مجبور گردید از ایران خارج گردد (ژوستن، کتاب ۴۲، بند ۵). در رأس شورشیان تیرداد نامی بود که پس از آن به تخت نشست. از قرار معلوم در این وقت بود که فرهاد از ترس اینکه مبادا زنانش به دست دشمنانش بیفتند تمامی آنها را کشت (ایزیدور خاراکی، پارت، بند ۱). پس از آن فرهاد نزد سکاها رفته آنها را مجبور کرد به او کمک کنند و به تقویت آنها به ایران برگشت. ممکن است خواننده تصور کند که فرهاد نزد سکاها و آسیای وسطی رفته. ولی چنین نیست او نزد سکاها رفت که به باختر و سیستان و رُخج و غیره ریخته بودند (گوت‌شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۱۴). تیرداد وقتی که خبر نزدیک شدن فرهاد را شنید کوچک‌ترین پسر او را برداشته نزد اُکتاویوس قیصر روم که در این وقت پس از مراجعتش از مصر در سوریه بود، رفت (۳۰ ق. م) و پسر فرهاد را به او تسلیم کرده کمک او را برای برانداختن فرهاد خواستار شد (این روایت از دیوکاسیوس است - کتاب ۵۱، بند ۱۸، ولی ژوستن این واقعه را به زمان بعد یعنی وقتی که قیصر در اسپانیا بود، معطوف می‌دارد، ۲۷-۲۴ ق. م).

اُکتاویوس، گروگان یعنی پسر فرهاد را پذیرفت ولی نظر به تجربیاتی که از جنگ‌های سابق رومی‌ها با ایران حاصل کرده بود از برگردانیدن تیرداد به تخت امتناع ورزیده گفت که او می‌تواند در سوریه اقامت کند و مادامی که در تحت حمایت رومی‌ها است معاش او مرتب خواهد بود ولی نباید انتظار داشته باشد که رومی‌ها برای او با پارتی‌ها جنگ کنند.

در ۲۴ ق. م فرهاد سفیری نزد اُکتاویوس قیصر فرستاده، تیرداد و پسر خود را استرداد کرد. او نامه فرهاد را به مجلس سنا فرستاد و اعضای مجلس مزبور چنین صلاح دیدند که قیصر

پسر فرهاد را پس بفرستد ولی تیرداد را نه به ایران برگرداند و نه کمکی به او کند. در باب رد کردن پسر فرهاد باید افزود که قیصر فدیهای از این بابت مطالبه نکرد. دیوکاسیوس گوید (کتاب ۴۳، بند ۳۳) که قیصر وقتی که پسر فرهاد را پس می‌فرستاد خواهش کرد که فرهاد هم در ازای این همراهی بیرق‌های رومی را که پارتی‌ها در جنگ کراسوس گرفته بودند با اسرای رومی که هنوز زنده‌اند پس بدهد ولی فرهاد باوجود اینکه از دیدن پسرش مشعوف گردید تقاضای قیصر را نپذیرفت. بعد در سنه ۲۰ ق. م رومی‌ها مسئله رد کردن بیرق‌ها و اسرای رومی را مطرح کردند زیرا اهمیتی شایان به آن می‌دادند: رومی‌ها می‌خواستند که این یادگاری شرمساریشان در نزد پارتی‌ها نماند زیرا تا جنگ کراسوس با پارتی‌ها جشن‌های فتحی را پس از فتح در روم با دبدبه و طمطراق می‌گرفتند و پادشاهان مغلوب یا تمثال آنها را در صورتی که کشته شده بودند از عقب گردونه سردار فاتح حرکت می‌دادند. چنانکه پلوتارک گوید که این جشن‌ها بهترین عادت وطن رومی‌ها بود و اکنون همواره به خاطر داشتند که شواهد افتضاح و رسوایی کراسوس در نزد پارتی‌ها باقی است.

از طرف دیگر پارتی‌ها هم به یادگاری‌های فتحشان علاقه‌مند بودند و این دلایل فتح را نمی‌خواستند از دست بدهند. بالاخره اکتاوئوس که در این زمان لقب اگوستی یافته بود از این نکته که ایرانی‌ها فرهاد را از جهت ظلم و شقاوتش دوست نمی‌داشتند و مقام او محکم نبود استفاده کرده پافشرد و فرهاد هم از اینکه رومی‌ها می‌توانند برای او مدعی تراشیده بر تخت نشانند بیمناک گشته، بالاخره پس از مذاکرات زیاد راضی شد که بیرق‌های رومی را پس بدهد. بعضی تسویه این مسئله را از موزا^۱، زن رومی فرهاد می‌دانند و گویند که در این کار برای خوش آمد قیصر نفوذ خود را به کار برد (ذکر این زن پایین تر بیاید). به هر حال، وقتی که بیرق‌ها به روم رسید، قیصر و مجلس سنا زیاده از حد مشعوف گشتند. مخصوصاً قیصر از شادی در پوست نمی‌گنجید مثل اینکه در جنگی این بیرق‌ها را گرفته باشد. به حکم او معبدی برای مارس^۲ (رب التّوع جنگ به عقیده رومی‌ها) ساخته این بیرق‌ها را در آن جا به یادگار گذاشتند و شعرای روم قیصر را در اشعار خود ستودند، مخصوصاً جالب توجه است که هُراس^۳ شاعر معروف رومی که شاهکارهایی از خود باقی گذاشته لیاقت قیصر را در این مورد

1. Musa

۲. مَریخ - بهرام.

3. Horace

سروده. علاوه بر این کار برای جاویدان کردن یادگار استرداد بیرق‌ها قیصر امر کرد در ضرابخانه روم مدالی سکه زدند. در یک طرف مدال مذکور صورت یکی از سپاهیان اشکانی را نموده‌اند که بیرق رومی را به دست گرفته و زنان به زمین زده آنها را با احترام به قیصر اُگوست تسلیم می‌دارد. در بالا صورت قیصر است و در طرف دیگر طاق نصرتی است و بالای طاق اژابه‌ای که چهار اسب آن را می‌کشند و اُگوست در وسط اژابه ایستاده.^۱

معلوم است که این مدال‌ها با واقع امر مطابقت نداشته زیرا طاق نصرت را پس از فتحی می‌زدند و در این مورد جنگی روی نداده بود که رومی‌ها غالب آمده باشند. ولی قیصر می‌خواسته به رومی‌ها بفهماند که پس گرفتن بیرق‌ها از پارتی‌های قوی که در سه جنگ نسبت به رومی‌ها فاتح بودند در حکم فتحی است بزرگ خصوصاً اینکه بی‌جنگ و مخاطراتی که از آن حاصل است این بیرق‌ها به دست آمده. در اینکه دولت پارت در این مورد سبک شده است تردیدی نیست ولی تقصیر از فرهاد چهارم بوده. اگر او ظلم و تعدی نمی‌کرد، فرار کردن او به مشرق و قضایای بعد که رفتن تیرداد با پسر فرهاد به روم نتیجه آن بود پیش نمی‌آمد، فرهاد به پس دادن بیرق‌ها مجبور نمی‌گشت، چه اُگوست جرأت اعلان جنگ را برای این مسئله نداشت و اگر فرهاد هم با کی از مقام خود در ایران نمی‌داشت، یقیناً حاضر نمی‌شد بیرق‌ها را پس بدهد. پس این خفت از فرهاد بود نه از پارتی‌های شجاع. آنها وظیفه خود را تا آخر خوب انجام دادند و در سه جنگ متواتر بر روم عالمگیر که در عالم حریفی برای خود نمی‌دید غلبه یافتند.

یوسف فلاویوس مورخ یهود گوید (تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۲):

قضیه زن رومی

قیصر روم برای اینکه روابط حسنه با فرهاد داشته باشد هدایای زیاد برای او فرستاد و از جمله کنیزکی ایتالیایی موسوم به ثرموزا^۲ بود. فرهاد مهر او را به دل گرفت و او را ازدواج کرد. بعد، از او پسری به وجود آمد که رومی‌ها اسمش را فراآتاکش ضبط کرده‌اند و ظن قوی می‌رود که مصغر فرهاد باشد یعنی به زبان پهلوی فرهادک^۳ بوده. این زن در نزد فرهاد چهارم دارای مقامی بلند شده نفوذی یافت و چنانکه بیاید، وجودش در

۱. صاحب دُرُر التبعان گوید که یک قطعه از این مدال‌ها نزد او بود (جلد ۲).

2. Thermusa

۳. Fraataces، C لاتینی را در اسامی ایرانی باید کاف خواند و اس es علامت تعریف است. پس اصل اسم را رومی‌ها فراآتاک ضبط کرده‌اند و مصحف فرهادک است).

دربار اشکانی بسیار شوم بود. بی تردید می توان گفت که چون رومی ها نتوانستند در دشت نبرد با اسلحه از عهده پارتی ها برآیند از این راه در برابر ایران نفوذی یافتند و این باعث وقایعی مشوم و جنگ های درونی در دولت پارت گردید (چنانکه در جای خود شرح هریک ییاید). اما در باب اسم این زن باید گفت که نام او را مورّخین مختلف ضبط کرده اند. بعضی ثرموزا و برخی ته آموزا اورانیا^۱ و معلوم نیست که کدام یک صحیح تر است ولی بر سگه ای اسم او می زا^۲ است و بنابراین باید این املاء صحیح تر باشد. تاریخ آمدن او را به دربار ایران باید قبل از ۲۰ ق. م دانست زیرا چنانکه بالاتر گفته شد در ردّ کردن بیرق ها و اسرای رومی او دست داشته و این قضیه در ۲۰ ق. م روی داده.

پس از آن بین دو دولت بزرگ آن زمان که دنیای معلوم آن روز را در تصرّف خود داشتند روابط حسنه شروع گردید و هریک از طرفین باکمال مراقبت متوجه این معنی بود که طرف دیگر از فرات تجاوز نکند. تاسی توس گوید (سالنامه ها، کتاب ۱، بند ۱۱) و نیز دیوکاسیوس (کتاب ۵۵، بند ۳۳) که اُگوست وصیت کرد و این اصل را برای جانشینان خود به ودیعه گذارد که روم در کنار فرات به حدود خود رسیده است و رومی ها نباید از آن تجاوز کنند. از قیصرهای روم تی بریوس^۳ سخت این قاعده را مجری می داشت. سایر قیصرها هم کم و بیشی به این سیاست علاقه مند بودند و اگرچه منازعاتی بین ایران و روم یا روم و ایران روی می داد ولی سرحدّ تغییر نمی کرد، جنگی وقوع نمی یافت و صلح رویهم رفته محفوظ بود. فقط ترازان از قیصره بزرگ روم ۱۳۰ سال پس از اُگوست خواست سیاسی دیگر پیش گیرد ولی بهره مند نشد و بالاخره باز معلوم گردید که نظر اُگوست صائب و اصلی را که توصیه کرده بود صحیح بوده. چون نمی خواهیم از وقایع پیش افیم شرح چگونگی را به جای خود محوّل می داریم.

پس از ردّ کردن بیرق های رومی روابط حسنه بین دولّین پایدار بود و فرهاد چون می خواست یکی از پسرهایش را ولیعهد کند به این فکر افتاد که سایر پسرانش را از دربار اشکانی دور دارد تا ولیعهدش

**رفتن شاهزادگان
اشکانی به روم**

رقبایی نداشته باشد. این بود که سایر پسرهایش را به روم فرستاد و امر کرد در آنجا اقامت گزینند. تاریخ این قضیه بین سنه ۱۱ و ۷ ق. م بوده زیرا استرابون گوید (کتاب ۱۶، فصل ۱، بند ۲۸) که رفتن شاهزادگان به روم زمانی روی داد که تی بریوس والی سوریه بود و او از ۱۱

1. Thea Musa Urania

2. Moysa

3. Tibérius

تا ۷ سال ق. م. در این مملکت حکمرانی داشته. فرهاد گمان می‌کرد که در این کار علاوه بر انجام مقصودش قیصر را هم ممنون خواهد کرد. بهر حال شاهزادگانی که به روم رفتند چهار نفر بودند: وُئِن، سِراس پادان، رُداسپ و فرهاد^۱ (استرابون، همانجا). اسم دو نفر از چهار نفر مذکور را در کتیبه‌ای در روم یافته‌اند و مضمون قسمتی از آن چنین است: «سِراس پادانِس ارشک فرهاد شاهنشاه پارت»، «رُداسپس ارشک فرهاد شاهنشاه پارت»^۲. در روم با این شاهزادگان موافق مقامشان با احترامات زیاد رفتار و حتی آنها را به خدمات دولتی داخل می‌کردند (استرابون، همانجا). از این کتیبه‌ها ضمناً به طور صراحت برمی‌آید که رومی‌ها عنوان شاهنشاهی پادشاهان اشکانی را منظور می‌داشتند.

بعض نویسندگان رومی این عقیده را اظهار کرده‌اند که این شاهزادگان گروگان فرهاد در روم بودند (مثلاً ژوستن در بند ۵ کتاب ۴۲) و مخصوصاً وِلیوس^۳ برای چاپلوسی نسبت به قیصر روم تی‌بریوس، این عقیده را قوت می‌داد ولی موزخ جدی و عاقل روم تاسی توس برضد این عقیده بود. معلوم است که این انتشارات مبنایی نداشت و در اینجا هم حرف‌های نویسندگان رومی برای بزرگ کردن نام روم یا اظهار چاپلوسی و مَلَق بوده ولی باید گفت که از طرف فرهاد هم فرستادن شاهزادگان به روم خبطی بزرگ بود و گویند که موزا زن رومی فرهاد در این کار دستی قوی داشته تا پسر خود فرهادک را به تخت بنشانند و چنین هم شد، چنانکه بیاید. گوت شمید گوید (تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۱۳) فرهاد چهارم در سال ۱۰ یا ۹ ق. م چهار پسر خود را به علاوه دو زن با چهار پسر آنها به وسیله مارکوس تیتوس^۴ نزد قیصر فرستاد برای اینکه طمع دشمنان خود را به تخت محال سازد زیرا شاه می‌بایست از دودمان اشکانی باشد. فقط پسر کوچک‌تر نزد پدر می‌ماند و در آتیه با رضایت مادرش که کنیزک رومی بود پدر را می‌کشد.

روابط دوستانه بین دولتين برقرار بود و شاید مدّت‌ها می‌پایید اگر

مسئله ارمنستان

تغییر سلطنت در ارمنستان باعث کدورت بین فرهاد و رومی‌ها

1. Vonones, Seraspadones, Rhodaspes et Phraates

2. Seraspadones Phraatis Arsasis Regum Regis Parthus Rhodaspes Phraatis Arsasis Regum Regis Parthus (gruter corp. inscr. p. 278.)

(نقل از ششمین دولت مشرق، تألیف راولین سن، صفحه ۲۱۰، منقول از مجموعه کتیبه‌ها، تألیف گروتز، صفحه ۲۷۸).

3. Velleius

4. Marcus Titus

نگردیده بود. پس از مرگ آرتاکسیاس، اُکتاویوس اُگوست قیصر روم، تی‌بریوس را به ارمنستان فرستاد تا تیگران برادر شاه متوفی را بر تخت نشاند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۲، بند ۳). تیگران هم در ۶ ق. م درگذشت و ارامنه بی‌اینکه بدانند اراده قیصر بر چیست پسر او را که در زمان پدرش در اداره کردن مملکت شریک او بود بر تخت نشاندند. این اقدام به قیصر برخورد و او قشونی به ارمنستان فرستاد و در نتیجه آرتاواسد نامی بر تخت نشست (تاسی توس، همانجا). چون نسب این شخص معلوم نبود و ارامنه به خانواده اشکانی علاقه‌مند بودند بر آنها این انتخاب خارجی‌ها گران آمد و نخواستند برگزیده قیصر را پادشاه بدانند. در نتیجه شورش‌های برپا شد و ارامنه آرتاواسد و طرفداران روم را از ارمنستان خارج کرده تیگران نام دیگری را بر تخت نشاندند (دیوکاسیوس، کتاب ۵۵، بند ۹). پس از آن معلوم بود که رومی‌ها این توهین را تحمل نخواهند کرد و به ارمنستان لشکر خواهند کشید و دولت پارت هم ساکت نخواهد نشست. ارمنستان، چون مملکتی کوچک و ضعیف بود، نمی‌توانست در مقابل روم بایستد. این بود که ارامنه در این موقع از پارتی‌ها استمداد کردند. کلیتاً باید در نظر داشت که ارمنستان سیاست روشنی نداشت و نظر به پیش‌آمدها، بین دو دولت قوی یعنی پارت و روم می‌گردید. ولی در این موقع صلاح خودش را در استمداد از پارت دید و فرهاد هم نتوانست خود را بی‌طرف نگاهدارد زیرا از زمان مهرداد دوم دولت پارت سیاست خود را براین قرار داده بود که ارمنستان در منطقه نفوذ ایران باشد. بنابراین فرهاد تصمیم گرفت که در مسئله ارمنستان دخالت کند ولو اینکه روابطش با روم قطع گردد.

در این وقت احوال برای جنگ رومی‌ها با ایران مساعد نبود. زیرا اولاً اُگوست در این زمان پیر بود و نمی‌خواست در آخر عمر داخل جنگی شود که عاقبتش را نمی‌شد پیش‌بینی کرد و بیم آن می‌رفت که نام نیک قیصر از جهت شکستی به باد فنا رود و دیگر او بهترین سردار خود یعنی تی‌بریوس را در این زمان نداشت، چه این سردار از رفتار قیصر با او رنجیده در جزیره رُدس انزوا اختیار کرده بود. از طرف دیگر فرهاد که از احوال قیصر بی‌اطلاع نبود خیال می‌کرد که اُگوست به جنگ مبادرت نخواهد کرد و اکنون موقع آن است که مسئله ارمنستان یک طرفی و حلّ و فصل شود. موقع اُگوست در این وقت مشکل بود؛ اگر جنگ می‌کرد داخل مخاطراتی می‌شد که عاقبتش معلوم نبود و اگر نمی‌کرد، دولت پارت ارمنستان را تسخیر می‌کرد. پس از تأمل زیاد قیصر مجبور گردید در تدارکات جنگ باشد ولی در باب انتخاب سرداری برای این کار پرخطر دچار تردید شد. تی‌بریوس که انزوا گزیده بود

نمی‌خواست این شغل را قبول کند و نوه‌های قیصر هم جوان بودند زیرا بزرگ‌ترین نوه‌اش که کایوس^۱ نام داشت در این زمان (۲ ق.م) فقط ۱۸ سال داشت.

بنابراین جنگ از جهت تردید و تذبذب قیصر به تأخیر افتاد؛ تا سنه ۱ یا ۲ ق.م در رسید و بعد حادثه‌ای در دربار ایران روی داد که خیال قیصر را راحت کرد. توضیح آنکه فرهادک پسر فرهاد از موزان زن رومی او پدرش را زهر داد و بعد با مادرش به تخت نشست. تاریخ این واقعه را مختلف نوشته‌اند. بعضی مانند مان‌وال^۲ عقیده دارند که فرهاد چهارم تا ۴ ق.م سلطنت کرده. برخی مثل کلین‌تون^۳ سلطنت او را تا ۱۵ ق.م دانسته‌اند. جهت تاریخ‌اولی این است که دیوکاسیوس اسم فرهادک را هم فرهاد نوشته (کتاب ۵۵، بند ۱۱). به هر حال ظنّ قوی این است که فرهاد چهارم در سال ۲ ق.م درگذشته زیرا از سکه فرهادک معلوم است که او در ۲ ق.م شاه بوده.

جهت این قضیه چنین بود: پس از اینکه زن رومی فرهاد پسران فرهاد را از دربار دور کرد فرهادک یگانه معاون فرهاد در اداره کردن مملکت گردید و پدرش از جهت نفوذ موزا او را به قدری طرف توجه قرار داد که همه فرهادک را ولیعهد می‌دانستند. بعد فرهادک چون دید که پدرش ممکن است باز چندین سال زنده بماند و در این مدت تغییر رأی او حاصل شود یا برادرهایش دسایسی برضد او کنند نخواست متظر مرگ طبیعی پدرش گردد و با مادر خود زهری ترتیب داده به فرهاد خوراند. بنابراین موزا در این پدرکشی فرهادک دست داشته و چون ایران و روم در این زمان نزدیک بود با هم درافتند می‌توان نیز حدس زد که موزا در این اقدام خود خواسته به یک تیر دو نشانه زند: با پسرش به تخت نشیند و خدمتی هم به روم کرده باشد. اما در باب اینکه دولت روم در این کار دستی داشته یا نه، اسنادی که چنین حدسی را تأیید کند نداریم.

سلطنت فرهاد چهارم از ۳۷ تا ۲ ق.م بود. بعضی آن را تا ۴ ق.م صفات فرهاد چهارم می‌دانند. بنابراین ۳۵ یا ۳۳ سال سلطنت کرد. در باب او باید گفت شخصی بوده پدرکش و سخت و ظالم. وی در جنگ‌های روم با ایران نشان داد که دارای عزمی راسخ و قوت قلب است. زیرا آنتونیوس در تاریخ روم یکی از سرداران مهم و نامی این زمان به شمار می‌آید و بر لشکری مهیب که عده‌اش به ۱۱۳ هزار بالغ بود فرمان می‌داد و

1. Caius

2. Manval

3. Clinton

چنانکه گذشت سپاهیان رومی و غیره او را دوست داشتند. بنابراین در مقابل چنین سردار و لشکری ایستادن و از پای نشستن تا او را بیچاره کردن، کاری است بزرگ و بس مشکل. ولی باید گفت که کار خوب او به همین جا خاتمه می‌یابد. باقی کارهایش چنانکه بالاتر گفته شد مقام او را سست کرد و باعث خفت دولت پارت در مقابل رومی‌ها گردید. باز اگر ضرر فرهاد به پس دادن بیرق‌های رومی تمام می‌شد می‌توانستیم بگوییم که نفعش بیش از ضررش بود ولی در زمان او تخم‌هایی در دربار ایران کاشته شد که ثمرات بدش در ابتدا عاید خود فرهاد گردید و بعدها باعث فسادهای بزرگ و جنگ‌های درونی در دولت اشکانی شد (شرح این وقایع پائین‌تر بیاید). بنابراین می‌توان گفت که فرهاد چهارم با یک دست دولت پارت را از جهانگیری روم محفوظ داشت و با دست دیگر اساس انحطاط و انقراض را در دولت پارت و خانواده اشکانی گذارد.

مبحث هفتم. اشک پانزدهم - فرهادک (فرهاد پنجم)

چنانکه بالاتر گفته شد، فرهادک پس از پدرکشی با مادرش موزا به تخت نشست. سگه‌هایش صورت او را با صورت مادرش داراست. فرهادک نسبت به ارمنستان سیاست پدر را تعقیب کرد و سفیری به روم فرستاد که جلوس او را به تخت به قیصر اعلام و عهد مودت را چنانکه در زمان سلطنت پدرش بین دولتین برقرار بود تجدید کند (دیوکاسیوس، کتاب ۵۵، بند ۱۱). سفیر مأمور بود راجع به ارمنستان چیزی نگوید ولی فرستادن برادرهای فرهادک را به ایران از اُگوست بخواهد.

سابقاً مورّخین گمان می‌کردند که این سفارت در زمان فرهاد چهارم به روم فرستاده شده ولی اکنون تردیدی باقی نیست که فرهادک آن را فرستاده نه فرهاد چهارم؛ زیرا شاهزادگانی که در روم بودند برادران اوّلی بودند نه دوّمی. قیصر جوابی خیلی خشن داد. اگرچه معلوم بود که فرهادک برادرانش را با چه مقصود استرداد می‌کرد یعنی می‌خواست آنها را نابود گرداند. ولی امتناع قیصر از پس دادن آنها جهات دیگری هم داشت که پایین‌تر روشن خواهد بود. خلاصه آنکه قیصر فرهادک را به اسمش خطاب کرده گفت که او تخت را غصب کرده و حق ندارد بی‌وثیقه عنوان سلطنتی را به خود ببندد و باید قشون پارتی را هم از ارمنستان بیرون برد (دیوکاسیوس، کتاب ۵۵، بند ۱۱). عبارت «بی‌وثیقه» مقصود قیصر را می‌رساند: نقشه او

چنین بود که اگر فرهادک شرایطی را که قیصر وثیقه می‌دانست پذیرفت، لابد از ارمنستان صرف نظر خواهد کرد و هرگاه حاضر نگردد این کار بکند، قیصر در صدد برخورد خواهد آمد که یکی از شاهزادگان اشکانی را که در روم اقامت دارند بر تخت دولت پارت بنشاند. زیرا در این صورت شخصی که بر تخت می‌نشست، وثیقه را می‌پذیرفت.

فرهادک از این جواب قیصر نترسید و نامه‌ای به قیصر نوشته خود را شاهنشاه خواند و عنوان اُکتاوئوس را فقط قیصر نوشت؛ یعنی عنوان اُگوست^۱ و امپراطور را حذف کرد (دیوکاسیوس، همانجا). پس از آن روابط دولتین کدر گشت و حال بدین منوال بود تا اُگوست خواست به تهدیدات اکتفا نکرده به عملیات بپردازد. با این مقصود در سال یک ق. م قیصر نوه خود کایوس را به مشرق فرستاد تا نفوذ روم را در ارمنستان برقرار کند و لو اینکه اجرای این امر مستلزم جنگی با پارت باشد. در این موقع فرهادک مضطرب گردید و در جزیره‌ای در فرات با کایوس ملاقات کرده قراری با او داد که به امضای طرفین رسید. بر اثر آن هریک از طرفین قشون خود را از طرف دیگر رود احضار کرد و فقط فرهادک و کایوس با یک عده مساوی از ملتزمینشان شرایط عهد دوستی را مورد مشورت و مذاکره قرار دادند و فرهاد تعهد کرد که در امور ارمنستان دخالت نکند. بعد از آن که طرفین از یکدیگر راضی گشتند فرهادک رومی‌ها را به خاک ایران دعوت کرد و رومی‌ها هم در خاک خود به فرهادک ضیافتی دادند و مراسم عهد دوستی به عمل آمد. این خبر را از وِلیوس نویسنده رومی که خودش در مجلس ملاقات پارتی‌ها با رومی‌ها حاضر بوده می‌دانند. بنابراین در اینکه در این زمان دولت پارت از مسئله ارمنستان صرف نظر کرده تردیدی نیست و این یکی از نتایج شوم آمدن کنیزک رومی به دربار پارت بود که بر نتایج دیگر افزود.

پس از این عهد مودت در ارمنستان اغتشاشی روی داد و رومی‌ها در ارمنستان دخالت کردند و کایوس نوه اُگوست در جنگ زخمی برداشته درگذشت. ولی فرهادک در این موقع حرکتی نکرد و به عهدی که با رومی‌ها بسته بود با وفا ماند. شاید یکی از جهات آن، وضع داخلی ایران بوده.

در باب امور داخلی ایران در زمان فرهادک باید گفت که اوضاع خوب نبود. اولاً بزرگان پارت می‌دانستند که او از حیث نژاد پست است زیرا مادرش کنیزکی رومی است؛ دیگر

۱. اُگوست عنوانی است تقریباً به معنی «ملکوتی صفات» که در ایران سابق نسبت به پادشاهان استعمال می‌گردند. حالاًگاهی به معنی همایونی استعمال می‌شود و آن هم در مورد پادشاهان.

پدرکشی فرهادک در نظرشان بود و بالاخره می‌گفتند که او با مادرش ارتباط دارد. این خبر را یوسف فلاویوس در تاریخ یهود (کتاب ۱۸، بند ۲) ذکر کرده و شاید رفتاری که فرهادک با مادرش داشته این سوءظن را تولید کرده زیرا فرهادک با او به تخت نشست، او را ملکه خواند، امر کرد صورت مادرش را بر سکه‌ها نقش کنند و چون اسم مادرش موزا بود او را ربة النوع می‌دانست (چنانکه در جلد اول این تألیف ذکر کردیم ۹ موز را یونانی‌ها ۹ ربة النوع و نیز حمات صنایع می‌دانستند. م). اما اینکه چرا فرهادک با مادرش چنین رفتار می‌کرد باید متوجه این نکته بود که پارتی‌ها او را از طرف مادر از نژادی پست می‌دانستند و احتمال قوی دارد که فرهادک می‌خواسته در میان تجملات سلطنتی و عناوین مطمئن و حتی عنوان آسمانی منشأ پست مادرش را بپوشاند. این را هم باید گفت که بعضی مورّخین در تردیدند که نقش کردن صورت موزا بر سکه‌ها از سنوات آخر سلطنت فرهاد چهارم شروع نشده باشد.

یکی از جهات نارضامندی پارتی‌ها از فرهادک نیز این بود که از ارمنستان صرف‌نظر کرد و حال آنکه از زمان مهرداد دوم دولت پارت نظر خاصی به این مملکت داشت و می‌خواست آن را مانند سنگری در جلوروم در تحت نفوذ خود نگاهدارد. خلاصه تمامی جهاتی که ذکر شد وضع فرهادک را در ایران مشکل کرد و بالاخره شورشی برضد او روی داد و پس از زد و خورد مختصری او را از سلطنت خلع کرده کشتند (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۲).

از سکه‌های فرهادک چین استنباط می‌شود که سلطنت او از ۲ ق. م تا ۴۰ م. بوده و مورّخین هم غالباً این سنوات را ذکر کرده‌اند. ولی باید گفت که مدت این سلطنت هم مانند سلطنت غالب شاهان اشکانی محققاً معلوم نیست. درباره فرهادک بسط سخن لزومی ندارد. از سلطنت کوتاه او و وقایعی که ذکر شد معلوم است که شاهی بوده نالایق و شخصاً آدمی فاسد. از حیث سیاست هم اوّل شاه این دوره تاریخ ایران است که در مقابل رومی‌ها از ابّهت دولت پارت کاسته و از مسئله ارمنستان نیز صرف‌نظر کرده. واقعه مهم زمان او تولّد عیسی علیه‌السلام بود.

مبحث هشتم. اشک شانزدهم - اُرد دوم

پس از کشتن فرهادک نجبای پارت شخصی را اُرد نام بر تخت نشاندند. او از خانواده سلطنت بود؛ از ترس فرهادک در گوشه‌ای پنهان و گمنام می‌زیست و هیچ انتظار نداشت که روزی او را به سلطنت بطلبند. بنابراین وقتی که فرستادگان نجبا نزد او رفتند تا به او اعلام کنند

که او را به سلطنت انتخاب کرده‌اند غرق حیرت گردید. چیزی که نیز باعث حیرت می‌باشد این است که او نظر به اوضاع این زمان و جهات رسیدنش به تخت می‌بایست رفتاری خوش داشته باشد و خوب مملکت را اداره کند ولی برخلاف انتظار همین که به تخت نشست بنای سختی را گذارد و به قدری تعدی کرد که مردم از او نفرت یافته در نتیجه نابودش ساختند. یگانه منبع اطلاعات ما بر وقایع این زمان یوسف فلاویوس است و از نوشته‌های او این اخبار به دست می‌آید (تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۲) و نیز باید بیفزاییم که کشته شدن فرهادک و اُرد دوم را تاسی توس در کتاب سالنامه‌هایش تأیید کرده. مدت سلطنت اُرد دوم از ۴ تا ۸ م. بود.

مبحث نهم. اشک هفدهم - وُئِن اَوَّل

پس از کشته شدن اُرد دوم چون از شاهزادگان اشکانی کسی نبود بر تخت نشیند مجلس مغستان (مَهستان) کس نزد قیصر فرستاده خواست، وُئِن بزرگ‌ترین پسر فرهاد چهارم را به ایران بفرستند تا بر تخت نشیند. اُگوست با بشاشت این پیشنهاد را پذیرفت زیرا این شاهزاده در واقع مانند سایر پسران فرهاد چهارم تحت‌الحمايه او بود و انتخاب او به سلطنت بر ابهت و جلال قیصر در انظار ملل و مردمان آن روز می‌افزود، ولی پس از اینکه وُئِن به ایران آمد دیری نگذشت که نجبا از او ناراضی گشتند. جهت این بود که وُئِن به اخلاق رومی عادت کرده بود و بعضی عادات پارتی او را خوش نمی‌آمد. مثلاً در کوچ به سادگی حرکت می‌کرد. کسانی را که می‌خواستند او را ببینند بی تکلف می‌پذیرفت، از طرز ضیافت‌های پارتی که خشن بود تنفر داشت و از شکار دوری می‌جست. خلاصه آنکه عادات خشن پارتی‌ها را دوست نمی‌داشت. براین جهات یک جهت هم مزید گشت. او جمعی از یونانی‌ها را با خود آورده بود و آنها را به خود نزدیک داشته لایق کارهای بزرگ می‌دانست. بر اثر این رفتار نجبای پارت کم‌کم به صدا آمده گفتند که او لایق سلطنت نیست و مانند شخصی متعارف رفتار می‌کند. نارضامندی خُرد خُرد بالا گرفت تا آنکه گفتند: او تحت‌الحمايه قیصر بود. بنابراین در سیاست مملکت مطابق میل او رفتار خواهد کرد و این معنی برخلاف شئون دولتی مثل پارت است که پس از جنگ‌های کراسوس و آنتونیوس آن همه ابهت حاصل کرد و اکنون باید شخصی را که قیصر فرستاده شاه خود بداند. اگر چنین وضعی دوام یابد دولت پارت دست نشانده روم یا ایالتی از آن خواهد بود و نیز می‌گفتند، چه خبطی بود که ما او را از قیصر خواستیم و چه انحطاطی در قوم پارت روی داده که باید شاهی را که قیصر برای ما فرستاده

بپذیریم و او اخلاق و عادات ما را خوار شمرده اخلاق دنیای دیگر را در میان ما ترویج کند. این زمزمه‌ها وقتی که به گوش وُئِن رسید خواست با رفتار خوش و ملاطفت پارتی‌ها را به طرف خود جلب کند ولی هرچه بیشتر محبت کرد وضعش بدتر شد تا بالاخره اردوان را که سابقاً در میان داهی‌ها^۱ بود و در این زمان پادشاه آذربایجان به‌شمار می‌رفت به تخت سلطنت دعوت کردند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۲، بند ۳) و او با قشونی که از اتباع خودش ترکیب یافته بود به پارت تاخت و با وُئِن جنگ کرد ولی چون مردم پارت باطناً با وُئِن بودند شکست خورده به آذربایجان برگشت. وُئِن پس از این فتح موافق عادات رومی سکه‌ای زد که در یک طرف آن سر شاه نقش شده و این دو کلمه خوانده می‌شود: «شاه اُن» در طرف دیگر مجسمه فتح نمایان است و در اطراف آن عبارت ذیل منقوش: «شاه اُن اردوان را شکست داد». اردوان چون شکست خورد به آذربایجان برگشته با قشون بیشتری عازم پارت گردید و این دفعه فاتح گشت. وُئِن پس از آن فرار کرده با عده کمی از یارانش به سلوکیه رفت ولی قشون او که مورد تعقیب دشمن بود تلفات زیاد داد. اما اردوان بر اثر این فتح وارد تیسفون گردیده بر تخت نشست (یوسف فلاویوس، کتاب ۱۸، بند ۲).

وُئِن از سلوکیه به ارمنستان پناه برد و چون در این وقت تخت سلطنت خالی بود او را پادشاه ارمنستان کردند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۲، بند ۴). مدت سلطنت وُئِن را از ۸ تا ۱۷ م. می‌دانند. از وقایع معلوم است که با نشستن اردوان به تخت اشکانی سلطنت از این خانواده موقتاً بیرون رفته.

مبحث دهم. اشک هیجدهم - اردوان سوم

اردوان پس از اینکه به تخت نشست و شنید که وُئِن پادشاه ارمنستان گردیده در اندیشه فرو رفت. معلوم است که در نفع او نبود پادشاه مملکت همجوار دشمن خونین او و تحت‌الحمایه روم باشد. بنابراین صلاح خود را در این دید که در ارمنستان و هم در روم با این وضع مخالفت کند. قیصر روم تی‌پریوس می‌خواست که وُئِن با اجازه دولت روم پادشاه ارمنستان گردد ولی اردوان سفیری به روم فرستاده آشکارا

۱. داهی‌ها قومی بودند سکایی که بین اترک و کراسنودشک کنونی می‌زیستند، به همین مناسبت این صفحه را دهستان می‌نامند.

به تی‌بریوس اعلام کرد که اگر وُئن را به پادشاهی ارمنستان بشناسد باید برای جنگ حاضر شود. در همان وقت از آرامنه خواست که وُئن فراری را به او رد کنند و قسمت مهمتی از آرامنه با این تقاضای اردوان همراه بودند (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸).

تی‌بریوس که می‌خواست وُئن را حمایت کند بر اثر تهدید اردوان در شناسایی او خودداری کرد (یوسف فلاویوس، همانجا - تاسی توس، سالنامه‌ها) و در این احوال وُئن چون خود را در مخاطره دید فرار کرده نزد والی روم در سوریّه کری تی‌کوس سیلانوس^۱ رفت و در تحت حمایت او درآمد. سیلانوس با شعف او را پذیرفت؛ قراولانی برای حفاظت او گماشت و امر کرد او را پادشاه خوانند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۲، بند ۴). در این وقت اردوان به دور کردن وُئن از ارمنستان اکتفا نکرده خواست پسرش اُرد پادشاه ارمنستان گردد. تی‌بریوس چون دید که ابهت رومی‌ها در مشرق به سبب بر تخت نشستن اردوان و رانده شدن وُئن از ارمنستان متزلزل گردیده خواست بی‌جنگ که خطرناک بود وسیله‌ای برای اعاده آن به کار برد و با این مقصود برادرزاده خود را که ژرمانیکوس^۲ لقب داشت به فرمانروایی کلّ آسیای رومی (از داردانل تا فرات) مأمور کرد و برای اینکه مردمان مشرق زمین را، از قوت و ابهت روم مبهور سازد به او دستور داد که هرچه برای نمودن جلال و عظمت خود لازم دارد تدارک و مانند سلاطین بزرگ با کبکبه و جلال حرکت کند. اختیارات ژرمانیکوس به حدّی بود که می‌توانست بدون رجوع به دولت روم پادشاهان دست نشانده روم را معزول یا منصوب دارد و حتّی اجازه داشت که به نظر خودش اعلان جنگ دهد و در مواقع مقتضی عهد صلح ببندد. خلاصه آنکه ژرمانیکوس مانند پادشاه تمام مستملکات روم در آسیا به طرف مشرق روانه شد. در باب نسب و صفات شخصی او باید گفت که او پسر بزرگ دروزوس^۳ برادر تی‌بریوس قیصر روم بود و چون بر اثر شورش ژرمن‌ها^۴ به آن طرف قشون کشیده فاتح گردید لقب ژرمانیکوس یعنی فاتح ژرمن‌ها به او دادند. ولی تی‌بریوس باطناً مخالف او بود. این شخص چنانکه مورّخین رومی نوشته‌اند رفتاری نجیبانه داشته خُلقاً و عادتاً ملایم، مؤدّب، سربازی خوب و محبوب القلوب بوده. ژرمانیکوس در ۱۸ م. به آسیا درآمد به امور حکمرانی پرداخت و اوّل کاری که کرد با قشون خود به ارمنستان رفته وارد آرتاکساتا پایتخت آن شد (تاسی توس، همانجا، بند ۴۳).

1. Criticus Silanous

2. Germanicus

3. Drusus

۴. Germains، اهالی آلمان کنونی.

در این وقت موقع او مشکل بود زیرا اگر موافق میل خود، وُئِن را تقویت کرده بر تخت ارمنستان می‌نشاند می‌بایست با اردوان بجنگد، زیرا روشن بود که اردوان هرگز تحمّل نخواهد کرد دشمن او پادشاه مملکت هم حدّ پارت گردد و هرگاه می‌خواست اُرد پسر اردوان را به پادشاهی ارمنستان بشناسد مانند آن بود که ارمنستان را به کلّی به اردوان تسلیم کرده باشد و چنین پیش آمد لطمه بزرگی به نفوذ و ابهت روم در مشرق می‌زد. در این احوال بالاخره او صلاح روم را در آن دید که حدّ وسط را اختیار کند یعنی نه وُئِن پادشاه ارمنستان باشد و نه اُرد پسر اردوان. بنابراین او شخصی را که زن^۱ نام داشت و پسر پوله مو^۲ پادشاه سابق پُنت (بعد از کوچک شدن آن به دست رومی‌ها) و ارمنستان کوچک بود و به واسطه اقامت طولانی در ارمنستان به عادات و اخلاق ارامنه شناسایی کامل داشت بر تخت نشانید؛ جشن جلوس او را با حضور نجبای ارامنه گرفت، به دست خود تاج پادشاهی را بر سر او گذارد و او را آرتاکسیاس^۳ نامید. تاسی توس گوید (همانجا) که این اسم از نام پایتخت ارمنستان آرتاکساتا اتخاذ شده و معلوم است که مورّخ مزبور اشتباه کرده زیرا بعکس، اسم پایتخت ارمنستان از آرتاکسیاس آمده به این معنی که آرتاکساتا در اصل آرتاکسیاس شاتا^۴ بوده و بعدها از کثرت استعمال آرتاکساتا گردیده^۵.

پس از این کار، ژرمانیکوس به سوریه برگشت و دیری نگذشت که سفیر اردوان وارد شد. او مأموریت داشت از ژرمانیکوس بخواهد که وُئِن را از سوریه که نزدیک سرحدّ ایران است دور کنند. سفیر از طرف اردوان اظهار می‌داشت که او مکاتبه با عده کثیری از نجبای پارتی دارد و آنها را به شورش تحریک می‌کند و کلیتاً اقامت چنین شخصی در جاهایی که نزدیک سرحدات ایران است صلاح نیست. سفیر افزود که اردوان حاضر است ملاقاتی با ژرمانیکوس کرده عهد مودّتی را که پارت و روم در زمان اُگوست و کایوس باهم بسته بودند تجدید نماید. ژرمانیکوس این پیشنهاد اردوان را پذیرفت و قرار شد که ونن از سوریه حرکت کرده به کیلیکیه برود و در شهری که پومپه ساخته بود (پومپه یوپولیس)^۶ اقامت کند. بعضی گفته‌اند که در این کار خصومت ژرمانیکوس نسبت به پی‌زو^۷ والی سوریه و تمایلش به زن او، پلان سینا^۸

1. Zeno

2. Polemo

3. Artaxias

4. Artaxias - Sata

۵. بعضی عقیده دارند که آرتاکساتا در اصل آرتاشادا بوده و آرتاشادا از آرداشیس ارمنی یعنی اردشیر آمده.

6. Pompeiopolis

7. Piso

دخالت داشته و ونن می خواسته مورد عنایت این زن واقع شود ولی این روایت معلوم نیست که مبنایی داشته باشد.

به هرحال ژرمانیکوس با پذیرفتن تقاضای اردوان او را راضی کرد. ولی ونن از این پیش آمد بسیار افسرد و بعد از اینکه او را به طرف کیلیکیه حرکت دادند، چون از اقامت در شهر مزبور تنفر داشت، فرار کرد و او را تعقیب کرده کشتند (۱۹ م.). در همین سال ژرمانیکوس هم درگذشت. توضیح آنکه، چون تیبریوس با او باطناً خصومت می ورزید پی زو والی جدید سوریه را مأمور کرد او را سم داده بکشد و او این دستور را انجام داد. پس از آن زن ژرمانیکوس آگریپ پینا^۹ جسد شوهرش را به عادت رومی ها سوزانیده و خاکستر را در سبویی ریخته به روم رفت و محاکمه پی زو را خواست. والی سوریه چون دانست که تیبریوس او را تقویت نخواهد کرد به خودکشی اقدام کرده درگذشت. از کیفیات دیگر، چون به تاریخ پارت مربوط نیست می گذریم. تاریخ پارت از زمان فوت ژرمانیکوس روشن نیست. باوجود این از نوشته های تاسی توس (سالنامه ها، کتاب ۶، بند ۳۱) چنین می توان استنباط کرد که اردوان جنگ های عدید با دول هم حدّ خود کرده و در همه جا به قدری بهره مند گردیده که خواسته با دولت روم بجنگد: در این زمان تیبریوس پیر بود (در ۳۴ م. او ۷۵ سال داشت) و اردوان می دانست که ژرمانیکوس درگذشته و والی جدید سوریه وی تلیوس^{۱۰} شخصی نیست که طرف ملاحظه باشد. بنابراین در ۳۴ م. همین که شنید که زنو مرده داخل ارمنستان گردیده آن را اشغال کرد و پسر بزرگ ترش را بر تخت نشانید. اسم او را نمی دانیم زیرا دیوکاسیوس و تاسی توس فقط نام خانوادگی او را که ارشک است ذکر کرده اند ولی معلوم است که نام شخصی هم داشته. از کتاب ۱۵، فصل ۱، بند ۳۶. استرابون هم چنین برمی آید. در همان وقت اردوان از رومی ها تقاضا کرد خزانه ای را که ونن از پارت برده و در سوریه یا در کیلیکیه گذارده پس بدهند و اظهار کرد که او حقاً پادشاه تمام ممالکی است که در ایام قدیم متعلق به مقدونیه یا پارس بوده زیرا او حق دارد خود را جانشین کوروش و اسکندر بداند تاسی توس، سالنامه ها، کتاب ۶، بند ۳۱).

بعد، چون دید که تیبریوس حاضر نیست با پارت بجنگد و به وی تلیوس والی سوریه دستور داده مناسباتی صلح آمیز با پارت داشته باشد و از جنگ احتراز کند درصدد برآمد

کاپادوکیه را که در این زمان جزء روم بود اشغال کند و بعض عملیات برای انجام این مقصود خود کرد. جهت آن بود که اردوان از احوال تی‌بریوس بی‌اطلاع نبود.

اگرچه شرح احوال تی‌بریوس به تاریخ ایران مربوط نیست ولی برای **احوال تی‌بریوس** فهم وقایع مقتضی است کلمه‌ای چند در این باب بگوییم. او پسر خوانده اُکتاویوس اُگوست قیصر روم بود و سرداری نامی به‌شمار می‌رفت زیرا در جنگ‌های عدید با بهره‌مندی بر مشکلات فایق آمده بود. پس از مرگ قیصر به واسطه نامی که داشت و نیز از جهت نفوذ مادرش که از متنفذات روم بود طرفدارانش غلبه کرده و او را به جای اُگوست نشانیده قیصر و اُگوستش خواندند. تی‌بریوس در داخله روم اصلاحاتی مجری داشت، اوضاع دولت روم را بهتر کرد و در سیاست خارجه پیرو عقیده اُکتاویوس گردیده بسط آن را بیش از آنچه بود برای روم مضر دانست. ولی چون خودرأی و مستبد بود به این و آن پیچید و دشمنان زیاد یافت.

بعد، چون رومی‌ها به استثنای مجلس سنا و چند نفر چاپلوس که کورکورانه مطیع اوامر او بودند از او ناراضی گشتند از سوءظن زیاد و نیز از این جهت که طبعاً معاشرت را دوست نداشت به جزیره کاپری^۱ رفته در آنجا انزوا اختیار کرد و در اینجا جباری شد که نظایرش در تاریخ زیاد نیست. هرکس که دارای نامی بود یا از خانواده بزرگی به شمار می‌آمد یا ثروتی داشت و یا مورد سوءظن او می‌گردید مصون از ظلم او نبود. در نتیجه اشخاص و خانواده‌هایی زیاد قربانی این احوال او گشتند و بر نفرت مردم از او به درجات افزود تا اینکه در سن ۷۵ سالگی به خودکشی اقدام کرد. توضیح آنکه آن قدر از خوردن غذا امتناع ورزید تا بمرد (۳۷ م.). فسق و فجور او هم در جزیره کاپری معروف است.

اردوان که بر احوال تی‌بریوس آگاه بود و ناراضامندی رومی‌ها را از **آردوان و تی‌بریوس** او می‌دانست گمان می‌کرد که او هرگز به جنگ اقدام نخواهد کرد.

ولی در این وقت به تی‌بریوس خبر رسید که چون مردم ایران از اردوان و حکومتش راضی نیستند می‌توان انقلابی در این مملکت ایجاد کرد. حتی بعض نجبای پارتی به روم رفته به تی‌بریوس گفتند که اگر او فرهاد پسر فرهاد چهارم را به ایران بفرستد مردم به اردوان قیام خواهند کرد (۳۵ م.). این اشخاص ضمناً گفتند که اردوان از جهت شقاوت تمام اشخاص

رشید خانواده اشکانی را کشته تا مدعی نداشته باشد. تی‌بریوس از شنیدن این اخبار مشعوف گشت. زیرا یقین حاصل کرد که اگر جنگ خانگی در پارت روی دهد اردوان فرصتی نخواهد یافت که در سیاست خارجه این قدر جسور باشد و روم را تهدید کند. بنابراین فرهاد پسر فرهاد چهارم را به سوریه فرستاد تا انقلابی را در ایران برپا کند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۳۲). اردوان بزودی از این توطئه آگاهی یافت و چون سرمنشأ آن را سین ناکس^۱ نامی که از نجبای پارت و بسیار ثروتمند بود دانست و فهمید که خواجه‌ای آبدوس^۲ نام که در دربار اهمیتی داشت با او همدست است در ابتدا خواست هردو را نابود گرداند ولی چون نمی‌دانست دشمنان او کی‌ها هستند و عده‌شان چیست و تا چه درجه این توطئه اهمیت دارد به احتیاط نزدیک‌تر دید که اجرای نقشه خود را به تأخیر اندازد. بنابراین برای خواجه زهری ترتیب داد که زود کشته شود و سین ناکس را همه روزه به قدری مشغول کارها می‌داشت که او فرصت نمی‌یافت به اداره کردن مخالفین پردازد. در این وقت قضیه‌ای هم به کمک اردوان آمد. توضیح آنکه پسر فرهاد چهارم که برای ایجاد انقلاب در ایران به سوریه وارد شده بود چون خواست رفتار خود را تغییر داده طوری کند که پسند پارتی‌ها باشد از عادت رومی خود دست کشید و چون در مدت چهل سال اقامت در روم این عادات در او ریشه دوانیده بود و ترک عادت چنانکه گفته‌اند موجب مرض است به بستر ناخوشی افتاد و بمرد. از جمله جهت ناخوشی او چنانکه از قول خودش روایت می‌کنند لباس دراز پارتی‌ها بوده (دیوکاسیوس، کتاب ۱۸، بند ۲۶). این مرگ ناگهان فرهاد برای اردوان خیلی مفید بود. چه خیال او را از طرف فرهاد آسوده می‌داشت. در این وقت بود یا قبل از این زمان معلوم نیست ولی محقق است که از شرکت تی‌بریوس در توطئه داخلی ایران برای ایجاد اغتشاشی در آن اردوان به قدری برآشفته که نامه‌ای بسیار سخت به تی‌بریوس نوشت. نویسنده رومی سوئنه^۳ نگوید (تی‌بریوس بند ۶۶): مفاد نامه چنین بود که اردوان تی‌بریوس را شقی، ترسو و فاسدالاخلاق (از جهت فسق و فجورش) خوانده به او توصیه می‌کرد موافق میل تبعه‌اش که بجا و حق است، فوراً به خودکشی اقدام کند^۴. تی‌بریوس از این نامه به شدت در خشم فرو رفته برخود پیچید و

1. Sinnaces

2. Abdus

3. Suéton

۴. به نظر مؤلف اردوان خواسته نیشی به قیصر بزند: موافق اخلاق پارتی‌های شجاع شخصی که مرتکب عمل شنيع برضد طبیعت می‌شد می‌بایست خودکشی کند. بنابراین اردوان خواسته فسق و فجور تی‌بریوس را

بر اثر این حال وقتی که خبر مرگ فرهاد را شنید از نقشه خود در ایجاد انقلاباتی در ایران منصرف نگردید و تیرداد برادرزاده فرهاد را به سوریّه روانه کرد تا کار را به انجام برساند. در همان وقت بر اختیارات وی تلیوس افزود و فرس من پادشاه ایبری یعنی گرجستان را تحریک کرد که به متصرفات ایران حمله کند.

حمله فرس من به ارمنستان

در این وقت اردوان در مخاطره‌ای بزرگ واقع شد. در داخله توطئه برضد او دوام داشت و از خارج از دو سمت: از طرف سوریّه و قفقاز مورد حمله بود. فرس من اعلام کرد که قصد او نشانیدن برادرش مهرداد بر تخت ارمنستان است. تاسی توس گوید که تی‌بریوس این نقشه را به او پیشنهاد کرده بود (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۳۲). بعد او کسان و همراهان ارشک‌های ارمنستان را خریده از طریق خیانت آنها را به دست آورده نابود ساخت و با قشونی به طرف ارمنستان حرکت و آن را بی مقاومتی اشغال کرد. اردوان پسر خود اُرد را مأمور کرد به ارمنستان رفته حقوق اشکانیان را بر این مملکت محفوظ دارد، ولی چون قوای فرس من زیادتر بود و او آشنایی کامل به احوال این مملکت داشت، اُرد از جنگ در دشت نبرد احتراز کرد. قوای فرس من بیشتر بود زیرا او در این وقت کمک و همراهی آلبانی‌ها (یعنی ارّانی‌ها) را طلبید به این هم اکتفا نکرده در بند داریال را در کوههای قفقاز باز کرده مردمان سکایی و سارماتی را در این جنگ شرکت داد.

تاسی توس این مردمان را سارمات می‌نامد (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۳۳) ولی یوسف فلاویوس مورّخ یهود گوید که سکایی بودند (کتاب ۱۸، بند ۴). دیگر اینکه هردو نویسنده مزبور گویند که سارمات‌ها و سکاها از دربند دریای خزر گذشتند ولی گمان کنیم که این اشتباه است زیرا راه آنها از دربند داریال بوده و جهت نداشته که راهشان را دورتر کرده دور بزنند. دربند داریال راهی است که از ماوراء قفقاز^۱ یعنی پشت کوههای قفقاز به گرجستان می‌رود و حال آنکه در بندی که در کنار دریای خزر واقع است (باب‌الابواب مورّخین

→

به چشم او بکشد و بفهماند که موافق اخلاق پارتی، او مستحق مجازات خودکشی است و به علاوه تبعه‌اش هم از شدت ظلم او همین را می‌خواهد (در باب فسق و فجور تی‌بریوس به کتاب سوئنه‌تن موسوم به ۱۲ قیصر بند ۴۲-۴۵ رجوع شود).

۱. ماوراء قفقاز برای اروپایی‌ها صفحات این طرف کوههای قفقاز است ولی برای ما صفحات آن طرف کوه مزبور.

اسلامی) یا دربند کنونی به ارّان آن زمان یا به شیروان قرون بعد و دولت بادکوبه کنونی هدایت می‌کند. این مردمان همیشه انتظار داشتند که موقعی به دست آورده در منازعه جنوبی‌ها دخالت کنند و مقصودشان این بود که به خدمت یکی از طرفین منازعه درآمده طُرفی ببندند (حقوقی دریافت دارند و به علاوه به تاخت و غارت پردازند). اینها در این وقت از آن جهت به طرف فرّس من رفتند که دربند داریال در دست ایبریان یا گرجی‌ها بود و دربند دریای خزر چنانکه خود تاسی توس هم گفته در تابستان قابل عبور نبود. زیرا دریا در این وقت طغیان می‌کرد و آبش به این راه می‌ریخت (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۳۲). اُرد در مقابل اتحاد سه مردم مزبور صلاح خود را در آن دید که جنگ را به تأخیر اندازد و بنابراین در شروع به آن تعلّل ورزیده ولی بالاخره در مقابل اصرار فرس من به جدال مجبور گردید داخل جنگ شود و حال آنکه ضعیف بود؛ زیرا فقط سواره نظام داشت و فرس من علاوه بر سوار نظام پیاده نظامی از مردمان مختلف آراسته بود. باوجود این ممکن بود اُرد فاتح گردد ولی در جنگ تن به تن که او با دشمن خود کرد به زمین افتاد و همراهان او پنداشتند که کشته شده و بر اثر این قضیه چنانکه در قشون مشرق زمین آن زمان‌ها همیشه روی می‌داد قشون او فرار کرد و موافق روایت یوسف فلاویوس (تاریخ یهود، همانجا) هزاران نفر از دم شمشیر گذشتند. این جنگ برای اردوان خسروانی زیاد دربر داشت. ارمنستان را او بکلی از دست داد و از قوای لشکری و مالی‌اش در مقابل دشمنان داخلی خیلی کاست. (۳۵ م.).

فرار اردوان به گرگان باوجود این اردوان از پای نشست و در بهار ۳۶ م. سپاهیان زیاد جمع کرده به طرف شمال رفت تا شکست پسرش را تلافی کرده ارمنستان را هم برگرداند. ولی در این احوال به او خبر رسید که وی تلّیوس والی سوریه با لژیون‌های رومی در راه است و می‌خواهد به مستملکات پارت در بین‌النهرین دست اندازد. بر اثر این خبر او مجبور گردید ارمنستان را رها کرده به حفظ مستملکات خودش پردازد زیرا شکی نداشت که در غیاب او وی تلّیوس بهره‌مند خواهد بود. سردار رومی چون خبر آمدن اردوان را شنید ترسید از اینکه با او در دشت نبرد روبرو گردد. بنابراین نقشه خود را تغییر داده پرداخت به اینکه پول خرج کند و بزرگان پارت را برضد اردوان برانگیزد. این دفعه توطئه نجبا برضد اردوان نتیجه داد. زیرا عدم بهره‌مندی اردوان در جنگ آخری از اعتبار او کاسته بود و همه به استثنای عده کمی از سپاهیان خارجی (داهی) که برای حفاظتش همراه او بودند برضد او شده بودند.

در این حال او خود را تنها و بی‌کس دید و بعد از تأمل تصمیم کرد که نزد قوم داهی رفته در آنجا اقامت گزیند تا پارتی‌ها از کرده خود شاید پشیمان گردیده دوباره او را به سلطنت بطلبند.

اما وی تلیوس پس از اینکه از خارج شدن اردوان از ایران آگاه شد آمدن تیرداد به ایران از فرات گذشته تیرداد را بر تخت نشانید (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۳۶). در این وقت اُرُئس پاد^۱ والی بین‌النهرین اوّل کسی بود که به استقبال رفته طرفدار تیرداد گردید، سین ناکس^۲ سردسته مخالفین اردوان و پدرش آبدانگز^۳ خزانه‌دار شاه و سایر رجال دولت هم چنین کردند و شهرهای یونانی بین‌النهرین دروازه‌ها را با بشاشت و خوشوقتی برای تیرداد گشودند زیرا امیدوار بودند که شخصی که در میان رومی‌ها اقامت داشته به مراتب بهتر از شاهی خواهد بود که در میان سکاهای غیرمتمدن بار آمده. شهرهای پارتی هم مثلاً (آرته‌می تا و هالوس)^۴ مانند شهرهای یونانی رفتار کردند (اوّلی در سی تاسن^۵ بود، دوّمی را نتوانسته‌اند با محلّی مطابقت دهند). اهالی سلوکیّه به قدری در حسن‌پذیرایی افراط کردند که رفتارشان با ملق و چاپلوسی تماس یافت. اینها نه فقط تمام احتراماتی را که برحسب عادت نسبت به شاه می‌کردند بجا آوردند بل سلف تیرداد را حرام‌زاده و غاصب تاج و تخت خواندند و نیز گفتند که او از خانواده اشکانی نبود. در مقابل این چاپلوسی‌ها تیرداد با این یونانی‌ها عهدی بسته بر حقوق مردم در اداره کردن شهرشان افزود. تا این وقت این شهر مجلس سنایی داشت مرکب از سیصد نفر اشخاص مُسن و ثروتمند و مردم هم نظارتی به اعمال سنا داشتند. اردوان به تازگی تغییری در قانون اساسی این شهر داده حکومت اشرافی را تقویت کرده بود. تیرداد عکس این سیاست را اتخاذ کرده حکومت ملّی را قوّت داد. بعد تیرداد به تیسفون رفت تا تاج بر سر گذارد و در این موقع چون حضور بعض نجبا لازم بود و آنها آمدنشان را به تأخیر می‌انداختند چند روزی گذشت و بالاخره در میان جمعی سورنا تاج را بر سر تیرداد گذارد (معلوم است که این شخص از خانواده سورن بوده). پس از آن چون بین‌النهرین و بابل و تیسفون تیرداد را به سلطنت پذیرفته بودند سایر قسمت‌های مملکت هم مخالفتی نکردند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۴۲).

1. Ornospadēs

2. Sinnaces

3. Abdageses

4. Artemita, Halus

5. Sitacène

بعد تیرداد پرداخت به اینکه اردوان را گرفته بکشد یا لااقل او را از حدود ایران براند ولی برای این کار به محاصره محلی که اردوان حرم و خزانه خود را در آنجا گذارده بود اکتفا کرد. از طرف دیگر رفتار اردوان در میان داهی‌ها طوری بود که رقت آنها را تحریک می‌کرد مثلاً او قوت خود را از شکار به دست می‌آورد و لباس مندرس می‌پوشید و همواره نشان می‌داد که از آن بلندی به چه پستی افتاده و مستحق ترحم و همراهی است. در مقابل این رفتار و تظاهرات اردوان، تیرداد خبط‌هایی کرد که در ابتدای سلطنت مشوم بود. توضیح آنکه چون مقام خود را محکم دید پنداشت که باید به عقیده خود کار کند و وزارت اعظم و مقامات دیگر دولتی را به اشخاصی که خودش انتخاب کرده بود داد نه به آنهایی که متوقع بودند و انتظار رسیدن به این مقامات را داشتند و دیگر اینکه اشخاصی که در تاجگذاری تیرداد عمداً یا از جهت پیش آمد سوئی حاضر نشده بودند اکنون می‌ترسیدند که غیبت آنها برایشان گران تمام خواهد شد. تمامی این کیفیات دست به هم داده باعث شد که نجبا از راندن اردوان پشیمان گشتند و اشخاصی را نزد او فرستاده دعوتش کردند که بیاید و از نو تخت را اشغال کند این اشخاص وقتی که وارد گرگان شدند اردوان را در وضع بد و حقیری یافتند: دیدند که او با کمانش معاش خود را تحصیل می‌کند و در لباس مندرس است. در ابتدا اردوان درباره فرستادگان ظنین گشته تصور کرد که اینها برای گرفتن و تسلیم کردن او به تیرداد آمده‌اند ولی دیری نگذشت که مأمورین خیال او را از این بابت راحت کرده اردوان را مطمئن ساختند که دشمن تیرداداند و در اظهاراتشان صادق (تاسی توس، همانجا، بند ۴۴).

پس از آن اردوان پیشنهاد آنها را پذیرفت و قشونی از داهی‌ها و سکاها ترتیب داده به طرف مغرب راند و در این موقع لباس مندرس خود را تغییر نداد تا هر بیننده را به رقت آرد (باید در نظر داشت که تاسی توس فقط اسم سکاها را برده ولی یوسف فلاویوس گوید از داهی‌ها و سکاها. چون بالاتر گفته شد که اردوان در میان داهی‌ها اقامت طولانی داشت به حقیقت نزدیک‌تر است که تصور کنیم قشون او از داهی‌ها بوده و چون قوم داهی یکی از اقوام سکایی بود بدین مناسبت اسم سکاها را هم برده‌اند. م.). در این وقت او با شتاب حرکت کرد تا به دشمن مجال تهیه قوا ندهد و دوستانش فرصت نداشته باشند از تصمیمشان برگردند. اردوان بدین منوال به تیسفون نزدیک گردید و حال آنکه دشمن او تیرداد، در تردید بود که چه کند. بعضی به او پیشنهاد می‌کردند بی‌اتلاف وقت به استقبال دشمن رود و تا قشون او از خستگی این راه طولانی بیرون نیامده جنگ کند. برخی عقیده داشتند که تیرداد به بین‌النهرین عقب

نشسته با آرامنه و مردمان دیگر شمال متحد شده و قشون رومی را که در اختیار وی تلیوس والی سوریه است و البته به مجرّد رسیدن خبر آمدن اردوان از فرات خواهد گذشت به قوای خود افزوده به جنگ اردوان رود. عقیده آخری بد بود زیرا در ابتدای امر تیرداد می‌بایست عقب نشیند و عقب‌نشینی در نظر مردم در حکم فرار است و اثرات شوم دارد. باوجود این چون تیرداد مرد جنگی نبود این عقیده را پسندید بخصوص که وزیرش آبدانگزر طرفدار این عقیده شد. تیرداد از دجله گذشت تا نقشه خود را انجام دهد ولی دیری نگذشت که تمام قشون او پراکند. بعضی به اردوی اردوان ملحق شدند و برخی به خانه‌های خودشان برگشتند (۳۵ یا ۳۶ م). در این احوال تیرداد با یک مشت مردم از فرات گذشته به سوریه رفت و خود را وقتی در امنیت دید که دوباره تحت‌الحمایه روم گردید. معلوم است که پس از آن اردوان از نو به تخت نشست بی‌اینکه مجبور شده باشد جنگ کند. ولی مقام خود را چندان محکم ندید که باز به مسئله ارمنستان پردازد یا با دولت روم ستیزه کند. بنابراین مهرداد پسر فرس من‌گرچی در ارمنستان بماند و وی تلیوس هم از طرف فرات دچار اشکالاتی نگردید.

از طرف دیگر تی‌بریوس که انقلابی را در ایران باعث شده بود چون **روابط روم با اردوان** دید که نقشه‌اش پیش رفت مایل گردید به احوال جنگ خاتمه دهد و روابط دوستانه بین دولتی روم و پارت برقرار گردد. با این مقصود به وی تلیوس امر کرد این کار را انجام دهد (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۴) و او اردوان را به کنار فرات دعوت کرد تا عهد مودّتی بین دولتی بسته شود. یوسف فلاویوس گوید که در جایی از فرات چنانکه معمول بود، پلی از کشته‌ها ساختند و تلاقی اردوان با والی سوریه در وسط پل روی داد و پس از اینکه عهد مودّت بسته شد، هرود آن‌تی‌پاس^۱ یکی از متحدین روم، اردوان و والی سوریه را به ضیافتی طلبید و این میهمانی در زیر خیمه باشکوهی که در وسط پل زده بودند برگزار شد (همانجا، بند ۴-۵). در عهد مودّت دولت روم متعهد شد که هیچ‌گونه کمکی به مدعیان سلطنت پارت نکند و اردوان از هرگونه ادعایی راجع به ارمنستان صرف نظر کرد. در این ملاقات رومی‌ها اردوان را برآن داشتند که پسرش دارا را برای اظهار مودّت به روم بفرستد و رومی‌ها چنان وانمودند که اردوان خواسته گروگانی به روم بدهد تا بنماید که مناسب‌اتش با دولت مزبور حسنه خواهد بود. لفظ گروگان را یوسف فلاویوس ذکر کرده

(همانجا) و نیز سوئنه تونیوس^۱ و دیوکاسیوس (کتاب ۵۹، بند ۲۷) ولی معلوم نیست که قصد اردوان چنین بوده. شاید او پسرش را برای اثبات روابط دوستی به روم فرستاده. به علاوه این اقدام که موافق مقام شاه پارت نبود اردوان چند دانه کُندر در آتشی که در جلو بیرق رومی و صورت امپراطور می سوخت انداخت و رومی ها این عمل او را علامت احترام و خضوع پنداشتند (دیوکاسیوس، همانجا). در باب این عهد باید گفت که شرایط آن را در روم نمی دانستند و فقط وقتی شرایط افشا شد که تیبریوس درگذشت (۳۷ م.) و کالی گولا^۲ به جای او نشست. وقتی که رومی ها از شرایط عهد مزبور مطلع شدند مشعوف گشتند و این بهره مندی را از کفایت تیبریوس و تردستی وی تلیوس دانستند ولی در زمان کالی گولا انتشار دادند که اردوان اظهار کرده من با ملت روم هیچ گاه خصومتی نداشته ام. طرف بغض و عداوت من تیبریوس بود حالا که او درگذشته با کالی گولا خصومتی ندارم و روابط مودّت را حفظ خواهم کرد. خلاصه آنکه برای نمودن دوستی خود آن طور رفتار کرده که این فتح دیپلوماسی را از کالی گولا باید دانست ولی حقیقت این است که این بهره مندی های رومی ها در دولت اشکانی نه از تیبریوس بود و نه از کالی گولا. رومی ها می بایست مرهون اُکتاویوس اُگوست باشند که آن کنیزک فاسد رومی را به دربار فرهاد چهارم فرستاد و او منشأ اوضاعی گردید که نتیجه اش آنهمه انقلابات درباری بود. گوئیم «آنهمه» زیرا با وقایعی که ذکر شده شرح این انقلابات هنوز خاتمه نیافته و پایین تر کیفیات دنباله آن بیاید.

اغتصابات در ایالت
پارت روی داد و شرح آن چنین بود: یهودی ها از ازمنه قدیم در
بابل
آسیای غربی پراکنده بودند و محلّ های یهودی نشین در ارمنستان،

ماد، خوزستان، بین النهرین و سایر جاهای ایران کم نبود (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۶، بند ۶ - موسی خورن، تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، فصل ۳، بند ۲). بنای این مستعمرات از زمان بخت النصر دوم پادشاه بابل شروع شده بود و در همه جا عده یهودی ها بیش از عده مردمان دیگر که مجاور آنها بودند رو به ترقّی می رفت و مخصوصاً در بین النهرین و بابل بر عده یهودی ها و اهمّیت آنها می افزود و حال آنکه سلکوس و سایر پادشاهان سلوکی با آنها خصومت می ورزیدند و آنها را از بابل به انطاکیه می بردند (یوسف

1. Suetonius

2. Caligula

فلاویوس، کتاب ۱۲، بند ۳). چنین بود وضع آنها تا دولت اشکانی بسط یافت و بابل ایالتی از دولت پارت گردید. در دوره سلطنت سلسله اشکانی وضع یهودی‌ها خوب بود و دولت پارت از آنجا که تعصب مذهبی نداشت متعرض آنها نمی‌شد. یهودی‌های پارت انجمنی تشکیل کرده بودند که دولت اشکانی آنرا شناخته بود. این‌ها شهرهایی داشتند که مختص یهودی‌ها بود. یک خزانه عمومی تأسیس کرده بودند و گاهگاه پول‌هایی با سی یا چهل هزار نفر به اورشلیم می‌فرستادند (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸، بند ۹). حکومت اشکانی کلیتاً با نظر ملاطفت به یهودی‌ها می‌نگریست و از آنها در مقابل یونانی‌ها و سریانی‌ها که طرف اعتماد اشکانی‌ها نبودند استفاده می‌کرد. بنابراین یهودی‌ها از دولت اشکانی رضایت داشتند و هیچ‌گاه مایل نبودند اغتشاشی در مستعمرات یهود روی دهد ولی در این زمان وقایعی اتفاق افتاد که موجب بدبختی‌های بزرگ شد:^۱

دو جوان یهودی آسی‌نای^۲ و آنی‌لای^۳ نامان که از اهل شهر نه‌آردا^۴ یعنی شهری که خزانه عمومی یهود در آنجا بود به شمار می‌رفتند مورد تعدی صاحب کارخانه‌ای که آنها را به کار می‌برد گردیدند و فرار کرده به شهر سرحدی که بین دو بازوی فرات واقع بود رفتند و مصمم گشتند به راهزنی پردازند. با این مقصود دسته‌ای از جوانان را دور خود جمع کرده باعث ناامنی حول و حوش شدند. کارهای اینها چنین بود که باجی برای امنیت از اهالی می‌گرفتند و از مسافران هدایایی دریافت می‌کردند. وقتی که طغیان آنها بالا گرفت والی بابل مأمور قلع و قمع آنها گردید و برای اینکه بزودی و آسانی بهره‌مند شود قرار داد که روز شنبه که یهودی‌ها کار نمی‌کنند به آنها بتازد ولی یهودی‌ها به موقع از حرکت والی اطلاع یافته قرار دادند که روز شنبه را تعطیل نکنند و در نتیجه والی جنگ کرده شکست خورد. اردوان چون از قضیه آگاه شد دو برادر مزبور را به دربار خود خواست و برادر بزرگ‌تر را که آسی‌نای نام داشت والی بابل کرد. این شخص ایالت بابل را با احتیاط و جدی تمام اداره کرد و مدت ۱۵ سال در این شغل بماند (حدس می‌زنند از ۱۹ تا ۳۴ م.). پس از آن آنی‌لای عاشق زن یکی از نجبای پارتی که فرمانده ساخلو بابل بود گردید و چون نمی‌توانست بر آن زن دست یابد جنگی با فرمانده کرده او را بکشت و زن او را گرفت ولی یهودی‌ها برآشفته گفتند که این زن آیین

۱. تمامی این روایت از یوسف فلاویوس مورخ یهودی است.

2. Asinai

3. Anilai

4. Nearda

بت پرستی را در جامعه یهود داخل می‌کند و در نتیجه از آسی‌نای خواستند که او برادرش را مجبور کند زنش را طلاق دهد. اقدام او در این مسئله باعث شد که زنِ آنی‌لای او را مسموم کرد و پس از اینکه او درگذشت آنی‌لای بی‌اجازه دربار حکومت بابل را به دست گرفت. این برادر چون اشتیاق زیاد به راهزنی داشت همین که به مسند حکومت نشست در خاک ایالت همجوارش که در تحت حکومت مهرداد نام پارتی بود بنای تعدی را گذارد. مهرداد که از نجبای درجه اول پارت به شمار می‌رفت و علاوه بر آن یکی از دختران اردوان را ازدواج کرده بود به مقام مقاومت برآمد ولی بهره‌مند نگردید. توضیح آنکه آنی‌لای بر او شیخون زده قشونش را شکست داد و خود مهرداد را اسیر کرد. اگرچه او از کشتن مهرداد از جهت خویشاوندیش با اردوان و نیز از ترس اینکه شاه انتقام قتل او را از خود آنی‌لای و یهودی‌های بابل بکشد دست بازداشت ولی اسیر خود را بسیار توهین کرد زیرا او را سربرهنه بر خری سوار کرده از میدان جنگ نزد آنی‌لای بردند. بعد او مهرداد را آزاد کرد و والی نزد زنش برگشت ولی این زن حاضر نشد توهینی را که آنی‌لای به شوهرش کرده بود تحمل کند و گفت او را راحت نخواهد گذارد مگر اینکه قشون تازه‌نفس دیگری جمع کرده انتقام خود را از آنی‌لای بکشد. مهرداد در صدد جنگ برآمد و آنی‌لای بی‌واهمه به جنگ او رفت ولی چون قشون خود را به جلگه گرم و خشکی به مسافت ده میل از بابل برد و بی‌اینکه به آنها استراحت دهد جدال را شروع کرد شکست خورد و در عوض به جان بابلی‌ها افتاده با آتش و آهن خسارات زیادی به آنها وارد کرد و بعد گریخته به شهر «نه‌آردا» رفت. بابلی‌ها تسلیم او را از اهالی شهر مزبور خواستند و چون آنها را یارای چنین اقدامی نبود بابلی‌ها خواستند قراری در این باب داده شود و بعد وقتی که از قوه آنی‌لای آگاه شدند شبی بر سپاهیان او که مست یا در خواب بودند تاخته همه را از دم شمشیر گذراندند. بدین ترتیب آنی‌لای و دسته سپاهیانش معدوم گشتند. بر اثر این قضیه بابلی‌ها با یهودی‌ها دشمن خونین شدند و این دو مردم با هم درافتادند. پس از آن یهودی‌ها چون دیدند که در بابل نمی‌توانند بمانند کوچ کرده به سلوکیه رفتند و پنج سال در آن شهر اقامت گزیدند. در این اوان بین یونانی‌ها و سریانی‌ها منازعه‌ای بود و چون یهودی‌ها سریانی‌ها را از حیث نژاد به خودشان نزدیک می‌دانستند، طرفدار آنها شدند، ولی یونانی‌ها زرنگی کرده با سریانی‌ها کنار آمدند و هر دو بر ضد یهودی‌ها قیام کردند. پس از آن جدالی روی داد که در آن پنجاه هزار یهودی تلف شد و مابقی به تیسفون رفتند. ولی در اینجا هم دشمنان یهودی‌ها دست از تعقیب آنها برنداشتند و احوال این قوم چنین بود

تا آنکه قرار گذاشتند از شهرهای مهم مهاجرت کرده و در شهرهای کوچک زندگانی کنند. در چنین شهرها تمامی سکنه از آنها ترکیب می شد (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، فصل ۹، بند ۹). قضیه دو برادر مذکور را با نتایجی که از آن حاصل شد بعض نویسندگان جدید دلیل اوضاع بد دولت پارت تصوّر می کنند و مایلند دارای این عقیده باشند که در دولت پارت مانند دولت عثمانی قرن نوزدهم م، ملل و اقوام مختلف از جهت ضدّیت مذهبی و نژادی و غیره به هم می افتادند و دولت مرکزی با نظر بی قیدی به این منازعات داخلی می نگریست. دولت پارت به عقیده آنها دولتی نبوده که وظیفه خود را حس کرده باشد. زیرا اوّل وظیفه دولت این است که امنیت را در داخله مملکت بر پایه محکمی نهد و تمام تبعه اش از هر نژاد و مذهب و زبانی که باشند در سایه این امنیت زندگانی کنند. این اصل صحیح است ولی گر بخواهیم از روی انصاف در این قضیه دو برادر مذکور قضاوت کنیم باید بگوییم که تاریخ علمی نیست که اسلوب^۱ تحقیقاتش قیاسی باشد. اسلوب آن بر استقراء است و منطق اجازه نمی دهد که از یک قضیه جزئی این نتیجه کلی را بگیریم و بعد آن را شامل تمامی دوره اشکانی که ۴۷۵ سال دوام آن بود بدانیم و دیگر نباید فراموش کرد که سلطنت اردوان زمان ضعف حکومت مرکزی است. دو دفعه او از سلطنت افتاد (خلع او از سلطنت در دفعه دوّم پایین تر بیاید) و چند دفعه با دشمنان داخلی و خارجی خود جنگید. بنابراین با گرفتاری هایی که داشت، مجبور بود این نوع مسائل داخلی را به نحوی برگزار کند و به اصطلاح سر و ته قضیه را به هم آرد. چون از اوضاع دولت پارت در قسمت تمدّنی این کتاب مشروحاً صحبت خواهد بود، عجالتاً به این اندازه تذکر اکتفا کرده می گذریم.

از قرار معلوم اردوان پس از چندی باز مجبور گشته کناره گیرد

راندن اردوان

(فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۲۰، فصل ۳، بند ۱-۳). جهت آنرا

در دفعه دوم

نمی دانیم ولی باید مانند دفعه اوّل نجبا برضد او شده باشند و این

حدس با احوال اردوان موافقت دارد. او شخصی بود سخت و شدیدالعمل. بنابراین اشخاصی که طرف بغض یا غضب او می شدند برای امنیتشان چاره ای دیگر جز تحریک مردم و نجبا به انقلاب نداشتند. این دفعه اردوان نزد عزّت^۲ پادشاه دست نشانده آدیابن که مذهب موسوی را پذیرفته بود رفت (فلاویوس، همانجا). بعد از این قضیه مجلس مهستان او را از سلطنت خلع

کرده کین نام^۱ یا کین ناموس^۲ نامی را به جای او بر تخت نشاند ولی عزّت با اردوان همراهی کرد و مجلس مهستان جواب داد که کین نام هم اشکانی است و نمی توان حقّ او را انکار کرد. مشکلاتی در این وقت بین شاه سابق و لاحق روی داد ولی کین ناموس با اردوان کنار آمد به این ترتیب که اردوان را دوباره به تخت خواند و وقتی که او آمد استعفا کرده تاج را از سر خود برداشت و بر سر او نهاد. در این موقع اردوان به تمام دشمنانش عفو عمومی بخشید و عزّت هم امنیت آنها را ضمانت کرد. اگرچه واضح است باز برای احتراز از سوء تفهیم توضیح می کنیم که عزّت پادشاه آدیاین دست نشانده دولت پارت بود^۳.

شورش سلوکیّه
از وقایع سلطنت اردوان این بود که شهر سلوکیّه، دوم شهر دولت پارت بر اثر انقلاب دوم پارتی ها و رفتن اردوان نزد عزّت شورشی برپا کرد و خود را مستقل خواند. جهات این شورش و قیام را نمی دانیم ولی گمان می رود که شهر یونانی چون ضعف دولت پارت را دیده قطع کرده که در این زمان موقع تجزیه پارت در رسیده و وقت است که سلوکیّه از دولت مزبور جدا شود (تاسی توس، سالنامه ها، کتاب ۱۱، بند ۸-۹). مخصوصاً باید در نظر داشت که سلوکیّه از تابعیت پارت هیچ گاه راضی نبود. اما اینکه می خواسته بکلی مستقل شود یا در تحت حمایت روم دارای استقلال داخلی بیشتری گردد معلوم نیست. به هر حال یونانی ها در ۴۰ م. قیام کرده خودشان را جامعه مستقلّی دانستند. از طرف دیگر دیده نمی شود که رومی ها کمکی به آنها کرده باشند زیرا مایل نبودند عهدی را که با اردوان بسته بودند به هم بزنند. بنابراین شهر سلوکیّه می بایست به پای خویش بایستد و به خویشتن تکیه دهد. اردوان به مقام حمله برآمد ولی بهره مند نشد زیرا شهر مزبور دفاعی سخت از خود کرد. ولی بعدها پارتی ها موفق گشتند که آن را از نو تابع خود کنند. این واقعه در سلطنت دیگر روی داد. زیرا اردوان از قرار معلوم در ۴۲ م. درگذشته. بعضی فوت او را در ۴۴ م. می دانند، ولی سکه های او می نماید، که سنّه ۴۲ م. صحیح تر است.

صفات اردوان
سلطنت اردوان از ۱۰ تا ۴۲ م. بود ولی بعضی تا ۴۲ و برخی مانند یوستی (نام های ایرانی، صفحه ۴۱۲) آنها را تا ۴۰ می دانند. اگر سلطنت او را بعد از رفتن ونن به ارمنستان بدانیم، از ۱۷ تا ۴۲ م. است. او شخصی بود تندخو و شدید العمل و گمان می رود که جهت انقلابات داخلی هم عدم اطمینانی بوده که نجبا از او

1. Kinnam

2. Kinnamus

۳. بعضی عقیده دارند که عزّت از ایزد آمده. اگر چنین باشد باید با الف نوشت.

داشته اند. به هر حال سلطنت او به اغتشاشات و انقلابات و جنگ‌ها گذشت و ایران در زمان او ضعیف گردید. اردوان استقامت رأی داشت ولی عاقل نبود. بهترین دلیل این نظر نوشتن آن نامه و هن آمیز به تی بریوس قیصر روم است در ابتدا و در آخر تمکین به اینکه از ارمنستان صرف نظر کرده به امور آن مملکت دخالتی نداشته باشد. بنابراین اردوان سوّم دوّم شاه ایران پارتی است که ارمنستان را به رومی‌ها واگذار. (در دفعه اوّل این کار را فرهادک کرد. م.).

مبحث یازدهم. اشک نوزدهم - بردان^۱

محققاً معلوم نیست که بعد از اردوان کی به تخت سلطنت نشسته. یوسف فلاویوس گوید (کتاب ۲۰، فصل ۳، بند ۴)، که بردان (وردان، وارتان) پسر او به تخت نشست زیرا از زمان پدرش به این امر خطیر معین شده بود و مدعی نداشت. ولی تاسی توس گوید که گودرز پسر اردوان سوّم به جایش نشست و اگر شقی نبود می توانست بی مدعی سلطنت کند (سالنامه‌ها، کتاب ۱۱، بند ۸). ممکن است بگوییم که روایت هردو موّرخ صحیح است به این معنی که گودرز قبل از بردان به تخت نشسته ولی چند روزی بیش نتوانسته بر سریر مزبور بماند. به هر حال روایت تاسی توس این است که گودرز برادر خود اردوان نامی را هلاک کرد و به این هم اکتفا نکرده زن و پسر او را فقط از جهت سوءظنی کشت. نجبای پارت از این رفتار وحشیانه‌اش متنفر گشته او را از تخت به زیر آوردند و به جای او بردان را طلبیدند. این شاهزاده در این وقت دور از دربار پارت می زیست (تقریباً ۹۳ فرسنگ) و چون جاه طلب و چابک بود همین که دعوت مجلس مهستان به او رسید سوار شده در ظرف دو روز خود را به پایتخت رسانید (تاسی توس گوید دو روز ولی چون به نظر مشکل می آید که ۳۵۰ میل یا نود و سه فرسنگ را بتوان در دو روز طی کرد باید گفت که در عدد روزها اشتباه شده یا تغییر عدد از تحریف کاتب است. م.). از آن جهت که قوای گودرز حاضر نبود بردان به آسانی بر او غالب آمده بر تخت نشست و گودرز فرار کرده نزد داهی‌ها رفت. بردان در آنجا متعرّض او نشد و در نتیجه گودرز فرصت یافت که برای بازگشت خود فکری اندیشد و طرحی ریزد. بردان هم به خواباندن شورش سلوکیّه پرداخت و این شهر را محاصره کرد (تاسی توس، همان کتاب و همان بند). محاصره به طول انجامید. زیرا شهر استحکاماتی متین داشت و یونانی‌ها

آذوقه فراوان جمع کرده حاضر شده بودند تا آخرین نفس پا فشارند. در این احوال که بردان به سلوکیه پرداخته بود خبر قیام گودرز رسید. بردان برای دفع او به طرف مشرق حرکت کرد و در جلگه‌ای در باختر برای جنگ آماده گشت (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۱، بند ۸). گودرز هم قوای زیاد داشت زیرا گرگانی‌ها و داهی‌ها با او همراه بودند ولی قبل از اینکه جنگی روی دهد دریافت که نجبا مذاکراتی دارند تا هردو برادر را کنار گذاشته شخص ثالثی را برای سلطنت انتخاب کنند. بنابراین این گودرز صلاح خود را در آن دید که با برادرش صلح کند در نتیجه خبر مذکور را به بردان اطلاع داد و هردو باهم آشتی کردند. پس از آن گودرز از تخت سلطنت صرف نظر کرده در گرگان بماند (معلوم است که والی این صفحه گردید. م.) ولی بردان به طرف سلوکیه رانده با محاصره شدید این شهر را به اطاعت درآورد. موافق این خبر شورش اهالی سلوکیه هفت سال به طول انجامید و در سال ۴۶ خاتمه یافت (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۱، بند ۹).

پس از صلح با گودرز و گرفتن سلوکیه بردان فراغتی یافت و پنداشت وقت آن رسیده که توجه خود را به طرف ارمنستان معطوف داشته حق خود را از دولت روم استرداد کند. زیرا برای ستیزه کردن با روم این موقع به نظر بردان مناسب می‌آمد. برای فهم وقایع باید در نظر داشت که مهرداد پسر فرس من ایبریانی یا گرجی که تحت الحمایه رومی‌ها بود آنها را ناراضی داشت و کالی‌گولا قیصر روم او را احضار کرد. در غیاب او ارمنستان بی‌پادشاه ماند و ارامنه در صدد استقلال خود برآمدند. بعد وقتی که پس از چند سال مهرداد از کلودیوس^۱ قیصر روم اجازه یافت به ارمنستان برگردد ارامنه او را نپذیرفتند و برضدش قیام کرده پا فشردند. این احوال به طول انجامید تا قوای متحد رومی‌ها و گرجی‌ها بر اهالی غلبه کرده مهرداد را به تخت نشاندند. مهرداد که به قوه اجنبی زمام امور را به دست گرفته بود مقام خود را محکم نمی‌دید و برای حفظ خود به سختی و جبر متوسل می‌شد (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۱، بند ۹). این بود که ناراضمندی شدید در میان ارامنه پدید آمد و بردان پنداشت موقع آن رسیده که ارمنستان را از رومی‌ها انتزاع و آنانرا از حدود ایران دور سازد. اما چون بردان مرد محتاطی بود خواست پادشاهان دست نشاندۀ ایران را در این کار شریک خود دارد و از قوای آنها استفاده کند. بنابراین تصمیم کرد با آنها مشورت کند. از پادشاهان مزبور از همه

نزدیک تر به او، عزّت پادشاه آدیابن و گردون بود. او چنانکه می‌دانیم به اردوان پدر بردان در مراجعت ثانویش به تخت ایران کمک و همراهی کرده بود و بنابراین دوست صمیمی بردان هم به شمار می‌رفت. شاه با او مشورت کرد و عزّت پس از اینکه از نقشه او آگاه شد گفت رأیش مخالف این نقشه است. جهت آن بود که اولاً عزّت چهار پنج نفر از پسران خود را به روم فرستاده بود که در آنجا تربیت یابند و دیگر به قوّت و ابهت روم عقیده داشت و صلاح نمی‌دانست بردان با دولت مزبور درافتد. او سعی کرد با دلیل عقیده خود را به بردان بقبولاند ولی بالاخره موفق نگشت زیرا دلایل عزّت در ترازوی عقل بردان آن وزن را نداشت که با فکر بردان به برگردانیدن ارمنستان به ایران برابری کند یا به آن بچربد. جهت معلوم است، بردان پیش خود می‌گفت که در ارمنستان سلسله اشکانی سلطنت داشت و این مملکت در منطقه نفوذ ایران بود. رومی‌ها از اغتشاشات و انقلابات داخلی دولت پارت استفاده کرده در این مملکت برقرار شده‌اند. این توهین را باید رفع کرد و این موقع هم مناسب است. خلاصه آنکه بردان با عزّت موافق نگردید و این اختلاف نظر باعث کدورت ذات‌البین شده بالاخره کار به جنگ کشید (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۲۰، فصل ۳، بند ۴).

در این احوال هنوز طرفین صف‌آرایی نکرده بودند که از طرف شمال شرقی خبر رسید گودرز از آشتی خود با بردان پشیمان گردیده در صدد جنگ است. توضیح آنکه نجبا او را اغواء کرده بودند با همراهی آنها با برادر بجنگد و تخت را صاحب شود. در این وقت بردان مجبور گردید که دست از عزّت برداشته به طرف مشرق رود و در محلی که معلوم نیست کجا بوده در میان گرگان و هرات با برادر روبرو شده در چند جدال به او شکست داد (تاسی توس گوید که جنگ‌ها بین اریند^۱ و سند^۲ روی داد ولی معلوم نیست که مقصود از اریند چه محل یا چه رودی است. م). بردان نتوانست از ثمر فتوحات خود برخوردار شود. زیرا از غرور یا جهت دیگر بنای سختی و شقاوت را نسبت به نجبا گذارد و آنها ناراضی گشته پس از مراجعتش از گرگان در شکارگاهی در حین شکار نابودش ساختند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۱، بند ۱۰ - یوسف فلاویوس فقط کشته شدن او را نوشته بی‌اینکه تصریح کرده باشد، در چه احوالی این قضیه روی داده. م).

پس از کشته شدن بردان گودرز را بر تخت نشانند و شرح احوال او در جای خود بیاید.

اما در باب مدّت سلطنت بردان اختلافی بین مورّخین عهد قدیم دیده می‌شود و نویسندگان جدید هم در این باب با هم موافق نیستند. اولاً بالاتر اشاره کردیم که بین تاسی توس و یوسف فلاویوس راجع به ابتدای سلطنت بردان اختلافی است. اولی گوید که بعد از اردوان سوّم گودرز به تخت نشست و بعد از جهت شقاوتش او را رانده بردان را به جای او نشانند. دومی به سلطنت گودرز قبل از بردان قائل نیست. در اینکه تاسی توس یکی از مورّخین مهم عهد قدیم است و نمی‌توان نوشته‌های او را بکلی بی‌اعتبار دانست حرفی نیست. ولی سکه‌های اشکانی مثل این است که بیشتر با روایت فلاویوس موافقت دارد. پس چنین به نظر می‌آید که گودرز بعد از اردوان به تخت نشسته ولی چون شخصی را مانند بردان که ولیعهد بوده مدّعی در پیش داشته، سلطنت او مسلّم نبوده و حتی عنوان شاهی نداشته یا اگر هم داشته چند روزی بیش طول نکشیده. بنابراین سلطنت مسلّم گودرز را باید از زمانی دانست که نجبا بردان را نابود ساخته او را به تخت طلبیده‌اند. ثانیاً از نویسندگان جدید راولین سن سلطنت بردان را از سپتامبر (اواخر شهریور) ۴۲ تا ۴۶ م. دانسته (ششمین دولت... صفحه ۲۵۱)، ولی یوستی (نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۲) سلطنت او را از ۴۰ تا ۴۵ م. نوشته است. گوت شمید می‌نویسد که آخرین سکه او از اوت ۴۵ م. است (تاریخ ایران الخ صفحه ۱۲۷).

مبحث دوازدهم. اشک بیستم - گودرز

پس از کشته شدن بردان گودرز را به شاهی انتخاب کردند و او بر تخت نشست. اگرچه تاسی توس گوید که عقیده بعضی بر سلطنت مهرداد نوّه فرهاد (یعنی فرهاد چهارم) بود. به هر حال از سکه‌های اشکانی پیداست که در ۴۵-۴۶ م. بردان سلطنت داشته و گودرز هم در ۴۶ به تخت نشسته.

گودرز می‌توانست بی‌منازع سلطنت کند ولی از جهت خشونت و شقاوتش مورد بغض و کینه پارتی‌ها گردید. در این حال جنگ‌هایی شروع کرد که در آن بهره‌مند نبود و این معنی هم مردم را از او ناراضی داشت (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۱، بند ۱۰). در نتیجه ناراضی‌ها در ۴۹ م. سفرایی نزد کلودیوس قیصر روم فرستادند تا مهرداد پسر وُئن و نوّه فرهاد چهارم را به ایران بیاورند. سفرام‌امور بودند بگویند که پارتی‌ها از مفاد عهدی که بین پارت و روم بسته شده بی‌اطلاع نیستند و نمی‌خواهند آن عهد نقض شود. برضدّ خاندان اشکانی هم نیستند. فقط

مایند که به جای یک نفر اشکانی اشکانی دیگر بنشیند زیرا سلطنت گودرز برای نجبا و مردم پارت از جهت ظلم و تعدیات او، قابل تحمّل نیست: او از اقربای ذکور خود هرکس را که به دستش افتاده نابود کرده. در ابتدا برادران خود، بعد سایر اقربایش را کشته و پس از آن به اقربای دور پرداخته و به این هم اکتفا نکرده اطفال این اشخاص و زنان آبستن آنها را معدوم ساخته. گودرز عادتاً تنبل است، در جنگ‌ها بهره‌مند نیست و به قدری شقی است و فاقد مردانگی که کسی نمی‌تواند با نظر حقارت در او ننگرد. معاهده دوستی بین روم و پارت رومی‌ها را بر آن می‌دارد که به دولت متحد خود که از حیث قوّت با روم مساوی است ولی برای ابراز احترام خود نسبت به دولت روم راضی شده است تقدّم او را تصدیق کند، کمک نماید. به شاهزادگان پارتی اجازه داده شده مانند گروگان در خارجه بمانند برای اینکه هر زمان شاهی مورد نارضامندی مردم گردید بتوانند یکی از شاهزادگان را بطلبند. این نطق مسنّ‌ترین سفیر را تاسی توس ذکر کرده و گوید که خطابه مشروح‌تر از آن بوده که ذکر کرده (سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۱۰). بعد او گوید: نطق مذکور در حضور قیصر و اعضای مجلس سنا و مهرداد ایراد شد. کلودیوس جواب مساعد داد و تقلید از اُگوست ربّانی^۱ کرده اجازه داد پارتی‌ها شاهی را که می‌طلبند از روم برگیرند. قیصر گفت: «که شاهزاده مذکور در روم بزرگ شده و از حیث اعتدال معروف است. در جایگاه سلطنت، او خود را مدیر هموطنانش خواهد دانست نه آقای بردگانی. او در خواهد یافت که ملّتی هر قدر کمتر رحم و عدالت دیده باشد این صفات را بیشتر قدر خواهد دانست. مهرداد می‌تواند همراه سفرای پارتی برود و به کایوس کاسیوس والی سوریه دستور داده خواهد شد که او را در ورود به آسیا پذیرد و وی را سالمّاً به آن طرف برساند» (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۱۰).

پس از آن شاهزاده اشکانی را رومی‌ها به سلامت به شهر زِگما رسانیدند و جمعی از نجبای پارتی و پادشاه خُسرون دست نشانده دولت پارت که مانند پادشاهان دیگر این صفحه آبگر^۲ (یا اکبر) نام داشت در اینجا به شاهزاده ملحق گشتند. پارتی‌ها می‌خواستند که مهرداد هر چه زودتر از نزدیک‌ترین راه خود را به تیسفون برساند و والی سوریه کاسیوس هم همین عقیده را داشت ولی پادشاه خُسرون که به عقیده تاسی توس ظاهراً دوست مهرداد و در باطن طرفدار گودرز بود برخلاف این نقشه اظهار عقیده کرده صلاح مهرداد را در آن دید که او به اِدِس^۳

۱. اُگوست ربّانی یعنی اُکتاویوس اُگوست قیصر روم که در گذشته و مقام الوهیت دارد.

2. Abgarus

3. Edesse

پایتخت خُسرُون درآید و شاهزاده اشکانی را چندین روز در آنجا به بهانه میهمانی‌ها نگاهداشت. پس از آن به او پیشنهاد کرد که به ارمنستان رفته از راهی که دور می‌زد یعنی از قسمت علیای رود دجله به طرف دشمن خود رود و حال آنکه راه مستقیم راه بین‌النهرین بود. در این احوال وقت گرانهای زیادی تلف شد: راه کوهستانی ارمنستان و برف‌های آن قشون مهرداد را خسته کرد و به گودرز مجال داد که سپاهیان خود را جمع کند. راهی که مهرداد پیمود از قرار معلوم چنین بوده: او از دیارِ بکر و تیل^۱ و جزیره گذشته در نزدیکی موصل از دجله عبور کرده و قبل از عبور شهر کوچکی را که در جای نینوای قدیم بوده به تصرف آورده و بالاخره به آدیابن رسیده. چیزی که در ابتدای جنگ برای مهرداد مساعد به نظر می‌آمد این بود که عزّت پادشاه دست نشاندۀ آدیابن طرفدار او گردیده قشون خود را به کمک او آورده بود. گودرز که در نزدیکی این محل بود قوّه خود را برای جنگ کافی نمی‌دید و از جهت نگرانی می‌خواست قوّه بیشتری جمع کند. او موقع محکمی را اشغال کرد و جبهه قشون خود را رود کورما^۲ قرار داد زیرا نقشه او چنین بود که حال دفاعی اختیار کند و جنگ به درازا بکشد تا به واسطه فرستادگان خود معلوم دارد که دوستان و همراهان مهرداد تا چه اندازه با او صمیمی هستند (در اینجا باید گفت که از نوشته‌های تاسی توس نمی‌شود معلوم کرد که تلاقی دو لشکر محققاً در چه نقطه‌ای روی داده ولی به طور کلی می‌توان گفت که این نقطه در جایی بین دجله و کوههای کردستان واقع بوده. بعضی کورما را با قره‌سو که از نزدیکی کرمانشاه می‌گذرد مطابقت داده‌اند ولی محققاً صحت این نظر هم معلوم نیست. باوجود این می‌توان با جرأت گفت که محلّ تلاقی فریقین به هرحال بین اربیل و بغداد بوده).

نقشه گودرز برای او مساعد بود. زیرا پس از مدّت کمی عزّت پادشاه آدیابن و نیز اکبر پادشاه خُسرُون با اعراب مهرداد را رها کرده با قشونشان از او جدا شدند و شاهزاده اشکانی فقط با هواخواهان پارتی خود ماند و حال آنکه صمیمیت آنها هم مشکوک بود. بنابراین مهرداد تصمیم گرفت قبل از اینکه همه او را رها کنند بجنگد و گودرز هم می‌خواست جنگ را شروع کند. زیرا حسّ می‌کرد که از قوای مهرداد خیلی کاسته. در نتیجه جدالی که سخت و خونین بود درگرفت و مدّتی هیچ‌کدام از طرفین غالب نیامدند. بالاخره کارن^۳ سردار قشون مهرداد لشکر طرف مقابل را شکست داده بیش از آنچه مقتضی بود آن را تعقیب کرده دور

1. Til

2. Corma

3. Carrène

رفت و، وقتی که برمی‌گشت راه او را قوای تازه‌نفسی قطع کرد و خود او اسیر گردید یا کشته شد. این قضیه باعث فرار قشون مهرداد گردید و شاهزاده اشکانی مجبور گردید به شخصی پارزاکس^۱ نام یکی از تبعه پدرش پناه برد و او خیانت کرده مهرداد را در زنجیر نزد گودرز فرستاد. شاه با مهرداد خیلی ملایم‌تر از آن که انتظار می‌رفت رفتار کرد. یعنی به جای آنکه او را بکشد اکتفا کرد به اینکه او را «خارجی» و «رومی» بخواند نه اشکانی و برای اینکه او هیچ‌گاه نتواند بر تخت نشیند امر کرد گوش‌های او را بریدند. تاسی توس در اینجا گوید این اقدام گودرز برای نمودن رحم خود نسبت به مهرداد و افتضاح ما (یعنی رومی‌ها) بود (سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۱۴) ولی حقیقت همان است که ذکر شده. زیرا در ایران قدیم شخصی که ناقص بود نمی‌توانست بر تخت نشیند.

گوت‌شمید گوید که کارن والی صفحه‌ای بود که در آنجا جنگ روی داد (تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۲۸). ولی مدرک این عقیده را ننموده و در نوشته‌های تاسی توس هم چنین خبری نیافتیم. به هر حال پس از این فتح طولی نکشید که گودرز درگذشت. تاسی توس گوید که از مرضی فوت کرد (سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۱۴) ولی یوسف فلاویوس عقیده داشت که بر اثر توطئه‌ای به قتل رسید (تاریخ یهود، کتاب ۲۰، فصل ۳، بند ۴).

در باب این شاه باید گفت که او فتح خود را نسبت به مهرداد جاویدان کرده ولی نه مانند وُئن که به طرز رومی مدال‌هایی سکه زد بل مانند داریوش بزرگ با حجاری‌ها و کتیبه‌ای در کوه بیستون. تفاوتی که دیده می‌شود در زبان کتیبه است که به جای پارسی قدیم یونانی است. چون از آثار اشکانیان صحبت در پیش است شرح این حجاری‌ها و کتیبه را هم بدانجا محوّل می‌داریم. همین قدر گوئیم که در کتیبه خود را ساتراپ ساتراپ‌ها می‌خواند. ولی در سکه‌ای که از او به دست آمده شاهنشاه آریانا. این کلمه اسم قدیم ایران است. اِراشتِن گوید که این اسم به ایران شرقی اطلاق می‌شد ولی استرابون آنرا شامل سایر قسمت‌های ایران نیز می‌داند. سلطنت گودرز موافق آنچه درباره او گفته شد از ۴۲ م. شروع شد ولی از جهت سختی و تعدی و شقاوتش او را از سلطنت خلع کردند و در مدت چهار سال (از ۴۲ تا ۴۶ م.) بردان سلطنت کرد. پس از آن از ۴۶ م. باز گودرز به تخت نشست و در ۵۱ م. درگذشت. گوت‌شمید عقیده دارد که مرگ او قبل از ماه ژون روی داده. گودرز چنانکه از نوشته‌های تاسی توس

دیده می‌شود شخصی بوده ظالم و شقی و حتی از سایر شاهان اشکانی از این حیث می‌گذشته ولی رفتارش با مهرداد می‌نماید که در مواقعی می‌توانسته ملایمت نشان دهد. تدبیر و احتیاطش را می‌توان بیش از شجاعتش دانست. به هر حال او کاری برای پارت نکرد که نام این دولت را بلند کند. بعکس، جنگ‌های او با برادر و برادرزاده‌اش از قوت دولت اشکانی کاست و در جنگ‌های دیگر هم هیچ‌گاه بهره‌مندی نداشت. بالاخره درباره او باید گفت که منافع شخصی را بر منافع مملکتش ترجیح می‌داد. موافق عقیده یوستی او پسر ارشک گیو بود و پسرخوانده اردوان سوم. ارشک گیو را یوستی از اشکانیان ارمنستان دانسته^۱ (نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۲).

مبحث سیزدهم. اشک بیست و یکم - وُئِن دَوَم

تاسی توس گوید که پس از گودرز تخت سلطنت به وُئِن رسید. او والی ماد بود و پس از گودرز پارتی‌ها او را برای سلطنت طلبیدند (کتاب ۱۲، بند ۱۴). ولی نویسنده مزبور تصریح نکرده که وُئِن چه نسبتی با گودرز داشته. چون معلوم است که گودرز از اقربای نزدیک خود هرکس به دستش می‌افتاده می‌کشته باید حدس زد که وُئِن نسبتی دور با شاه مزبور داشته. به هر حال به قول تاسی توس سلطنت وُئِن خیلی کوتاه بود و حادثه‌ای نیک یا بد در زمان او روی نداد. بنابراین نامی هم از خود نگذاشت.

سکه‌هایی که از سلطنت او به دست آمده کم و خیلی خشن است. تاریخ این سکه‌ها از سه ماه آخری ۵۱ و ۹ ماه اول ۵۲ م. است (راولین سن، ششمین دولت مشرق، صفحه ۲۶۱). یوستی سلطنت این شاه را بین ۵۰ و ۵۱ م. می‌داند (نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۲).

گوت شمید گوید که وُئِن پادشاه دست‌نشانده آذربایجان و یکی از برادرهای اردوان سوم بود. تاریخ سکه‌های او از سپتامبر ۵۲ تا اکتبر ۵۴ است ولی چون این نظر با زمان سلطنت بلاش پسر وُئِن وفق نمی‌دهد، خود نویسنده مذکور گوید شاید وُئِن در زمان حیاتش بلاش را شریک خود در اداره کردن مملکت قرار داده بود (تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۲۸).

از کلیه این اطلاعات نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که زمان سلطنت وُئِن دوم محققاً معلوم نیست و این معنی انحصار به این مورد ندارد. زمان سلطنت اکثر شاهان اشکانی

بخصوص از زمانی که دولت پارت رو به انحطاط می‌رود به طور تقریبی معین گردیده. سگه‌ها را هم نمی‌توان دلیلی متقن قرارداد زیرا ممکن است که سگه‌هایی از اوّل یا آخر سلطنتی به دست نیامده باشد.

مبحث چهاردهم. اشک بیست و دوم - بلاش اوّل

پس از مرگ ونن پسرش بلاش به تخت نشست (۵۱ یا ۵۲ م.). بلاش اوّل آخرین شاه نامی اشکانی است. بعد از او دولت اشکانی رو به انحطاط می‌رود و این انحطاط در ترازید است تا به انقراض خاتمه یابد (بلاش مخفف ولگاش است و رومی‌ها ولگاش را ول گزس^۱ ضبط کرده‌اند. م.). چنانکه از نوشته‌های تاسی توس (سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۴۴) و یوسف فلاویوس (کتاب ۲۰، فصل ۲، بند ۴) استنباط می‌شود ونن دوم سه پسر داشت: بلاش، تیرداد، پاگر. کدام یک بزرگ‌تر بودند معلوم نیست ولی ظنّ قوی می‌رود که این مقام را پاگر داشته زیرا اوّل تاسی توس گوید (همانجا) بلاش که از زن غیر عقدی یونانی زاده بود با رضایت برادرانش به تخت نشست و این اشاره می‌رساند که بلاش کوچک‌تر از دو برادرش بوده. ثانیاً بلاش خود را مقروض برادرانش می‌دانسته و به همان جهت در ابتداء پاگر را پادشاه دست نشانده ماد کرده و برای برادر دیگرش خواسته ارمنستان را تسخیر کند. شرح وقایع جنگ‌ها و تعیین تیرداد به سلطنت ارمنستان چنین است:

تاسی توس گوید (سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۴۴): در همان سال جنگی بین ارامنه و یهودی‌ها روی داد که باعث حرکت پارتی‌ها و رومی‌ها هم گردید. در پارت بلاش سلطنت می‌کرد. او از یکی از زنان غیر عقدی یونانی وُنن تولّد یافته با رضایت برادران به تخت نشسته بود. در این زمان پادشاه ایبریان (گرجی‌ها) فرس من بود و پادشاه ارامنه نظر به حمایت ما (یعنی رومی‌ها) مهرداد برادر فرس من. رادامیست^۲ پسر فرس من که از حیث زورمندی و قد و قامت بلند و مهارت در ورزش‌های گوناگون ملّتش دارای نامی شده بود می‌خواست پدرش را از سلطنت گرجستان دور کند. بنابراین فرس من که خود را در مخاطره می‌دید خواست او را از این خیال منصرف دارد و به او گفت که نظرت را به طرف ارمنستان بیفکن و با حيله جای مهرداد را بگیر. پس از آن رادامیست نزد مهرداد رفته چنان وانمود که از پدرش ناراضی

است، نسبت به زن پدرش کینه می‌ورزد و از بدرفتاری آنها به مهرداد پناه برده. پادشاه ارمنستان او را با مهربانی پذیرفت و حتی وی را پسرخوانده خود خواند. پس از آن رادامیست در نهان توطئه‌ای برای ایجاد انقلاب برضد مهرداد ترتیب داد و حال آنکه او همه روزه بر مهربانی خود نسبت به رادامیست می‌افزود. سپس رادامیست به بهانه اینکه با پدرش آشنی کرده نزد فرس من برگشت و به او گفت، آنچه با حيله می‌توان کرد من کرده‌ام. اکنون باقی کارها را باید با اسلحه انجام داد. در این احوال فرس من بهانه‌ای برای جنگ اختراع کرد. بهانه این بود که وقتی که او با پادشاه آلبانیان (آزانیان) در جنگ است و از رومی‌ها کمک می‌طلبد، برادرش مهرداد موانعی برای بهره‌مندی او می‌تراشد. بعد او قوه‌ای به پسرش داد و او ناگهان بر مهرداد تاخته او را از جلگه‌ها راند و تا قلعه گُرنه‌آس^۱ تعقیب کرد. این قلعه در موقع محکمی واقع بود و به علاوه ساخلوی در تحت ریاست ثلیوس پولیو^۲ و کاس پریوس^۳ آن را دفاع می‌کرد. بعد تاسی توس گوید: بربرها از فن محاصره قلعه و به کار انداختن ادوات قلعه‌گیری بهره‌ای ندارند و ما (یعنی رومی‌ها) از این قسمت فنون نظامی بیش از هر قسمت دیگر آگاهیم. رادامیست چند دفعه به قلعه یورش برد و چون بهره‌مند نگردید محاصره آن را شروع کرد. بعد چون نمی‌خواست با جنگ آن را بگیرد درصدد برآمد که پولیو را بخرد. کاس پریوس این رفتار پولیو را برضد شرافت رومی‌ها دانست و بالاخره قرار دادند که کاس پریوس نزد فرس من رفته او را از جنگ با مهرداد منع کند و اگر نتیجه نگرفت وضع ارمنستان را به والی روم در سوریه اطلاع دهد. کاس پریوس همین که نزد فرس من درآمد از او خواست که قشون خود را از ارمنستان بیرون آرد. او در ظاهر جواب‌های گنگ و حتی مساعد می‌داد ولی در باطن به پسرش پیغام می‌فرستاد که تسخیر قلعه را تسریع کند. از طرف دیگر پولیو از غیبت کاس پریوس استفاده کرده به مهرداد فشار آورد که با فرس من کنار آید و بالاخره چون شخصی فاسد بود به امید رشوه سربازان را اغوا کرد که بگویند ما جنگ نخواهیم کرد. بر اثر این وضع مهرداد مجبور گردید که داخل مذاکره برای عقد عهده بشود و از قلعه بیرون آمد (همانجا، بند ۴۶).

رادامیست همین که مهرداد را دید از راه تزویر در ابتدا او را به آغوش کشیده پدر و پدر زن خود خواند و قسم یاد کرد که نه با آهن به او آزاری رساند و نه با زهر. بعد او را به جنگل

1. Gornéas

2. Caelius Pollio

3. Casperius

مقدّسی که در همسایگی محلّ ملاقات بود برد تا پس از قربانی‌ها عهدنامه را مُهر کنند و خدایان شاهد عهد و پیمان طرفین باشند. ولی در اثناء اجرای آداب قربانی و عهد و پیمان به امر رادامیست مهرداد را گرفته مغلول داشتند و پس از آن او را خفه کرده زن و اطفالش را هم نابود ساختند (همانجا، بند ۴۷).^۱

رفتن بلاش به ارمنستان

رادامیست باتقویت پدرش پادشاه ارمنستان گردید ولی عده‌ای زیاد از ارامنه بر ضدّ پادشاهی بودند که با حيله و تزویر و قتل بر تخت نشسته بود و با این وضع معلوم بود که اگر دشمنی به او حمله کند تبعه‌اش به کمک او نخواهند آمد. در این احوال بود که بلاش صاحب تاج و تخت دولت پارت گردید و خواست مملکتی را به دست آورده در ازای خدمتی که برادرش تیرداد به او کرده بود آن را به او واگذارد. در این موقع نظر او به طرف ارمنستان متوجه گشت، چه اوضاع آن نقشه بلاش را تأیید می‌کرد و او این موقع را مناسب اجرای خیالات خود می‌دید. بنابراین در همان سال جلوس خود به تخت (۵۱ م.) لشکر به ارمنستان کشید (سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۵۰). در ابتدا او قشون مخاصم را تار و مار کرد زیرا گرجی‌ها فرار کردند و ارامنه نخواستند با حرارت رادامیست را دفاع کنند. در نتیجه آرتاکساتا پایتخت ارمنستان و تیگران^۲ یرتا دروازه‌ها را به روی بلاش گشودند. تمامی مملکت سر اطاعت پیش آورد و تیرداد پادشاه آن گردید. ولی این احوال چند ماهی بیش دوام نداشت زیرا یک مرض مسری از سرمای زمستان و فقدان آذوقه پدید آمد و از عده سپاهیان پارتی که برای ساخلو در ارمنستان مانده بودند خیلی کاست. در نتیجه بلاش فتوحات خود را رها کرده از ارمنستان خارج شد و رادامیست به آن مملکت برگشت. ولی ارامنه‌ای که از او نفرت داشتند به قول تاسی توس (سالنامه‌ها، کتاب ۱۲، بند ۵۰) حمله به قصر برده آن را محاصره کردند و رادامیست و زنوبی^۳ زن او که آبستن بود بر اسب‌های تندرو نشسته فرار کردند. در ابتدا زنوبی به نحوی فرار سریع را تحمّل می‌کرد. ولی بعد که حسّ کرد سرعت حرکت و تکان‌های پی در پی آخرین رمق او را می‌رباید از شوهر خود خواست که او را بکشد تا به دست دشمن نیفتد. در ابتدا رادامیست حاضر نشد این کار کند ولی بعد که دید زنش به دست دشمن خواهد افتاد زخمی به او زده او را در کنار

۱. تاسی توس وقایع را قدری مشروح‌تر می‌نویسد ولی چون کیفیات خارج از موضوع ما است، خلاصه آنرا ذکر کردیم.

ارس انداخت و خود به طرف گرجستان رفت. شبانی این زن را در حالی یافت که هنوز نفس می‌کشید و در این حال زخم او را بسته و با دواهای خشن وی را معالجه کرده به آرتاکساتا برد. از آنجا او را نزد تیرداد فرستادند و او زن را مانند ملکه پذیرفت (سالنامه‌ها، همانجا).

وقایع بعد روشن نیست. راولین سن گوید (ششمین دولت مشرق، صفحه ۲۶۴) که رادامیست بر دشمنان خود فایق آمد و سه سال با فراغت خیال در ارمنستان سلطنت کرد. نویسنده مذکور برای نمودن مدرک این عقیده به بند ۵۰ و ۵۱ کتاب ۱۲ و بند ۶ کتاب ۱۳ سالنامه‌های تاسی توس استناد می‌کند. ولی از مطالعه سه بند مزبور و مقایسه آنها با یکدیگر ما نتوانستیم به چنین نتیجه برسیم زیرا تاسی توس در بند ۵۰ از بهره‌مندی پارتی‌ها در ارمنستان و در بند ۵۱ از فرار رادامیست با زنش سخن می‌راند و بالاخره در بند ۶ کتاب ۱۳ سالنامه‌ها گوید: «در آخر سال اخباری وحشت‌آور انتشار یافت که پارتی‌ها از نو به ارمنستان تسلط یافته پس از راندن رادامیست از آن صفحه آن را غارت کرده‌اند. رادامیست که چند دفعه برایین صفحه دست یافته و بعد مجبور شده بود فرار کند این دفعه حتی از جنگ هم احتراز کرد»^۱.

شاید جهت این عقیده راولین سن از اینجا است که بلاش در این وقت به امور دیگر که مهمتر از مسئله ارمنستان بوده اشتغال داشته. برای فهم مسئله باید در نظر داشت که عزت پادشاه دست‌نشانده آدیابن از جهت همراهی‌هایش با بعض شاهان اشکانی اختیارات زیادی تحصیل کرده بود و بلاش این اختیارات را برخلاف دست‌نشانده‌گی او دانسته می‌خواست محدودش سازد. از این جهت به او پیغام داد که باید صرف‌نظر از حقوقی کند که اردوان سوم به او داده است، خراج‌گذار و به درستی وظیفه یک پادشاه دست‌نشانده را بجا آرد. عزت جواب رد داد. زیرا می‌ترسید که اگر این تقاضای بلاش را قبول کند تقاضاهای دیگر بشود. پس از آن منازعه بین بلاش و دست‌نشانده‌اش در گرفت و عزت زنان و اطفال خود را به جای محکمی فرستاد، آذوقه وافر جمع کرد و سایر نواحی مملکت خود را از آذوقه عاری ساخت تا اگر بلاش به خیال تاخت و تاز افتد از بی‌آذوقگی بهره‌مند نشود. بعد او در کنار رود کاپریوس^۲ (زاب سفلی) موقع محکمی را اشغال کرد و آماده جنگ گردید. بلاش تا رود مزبور راند و می‌خواست از آن بگذرد که در این وقت خبر وحشت‌آوری از صفحات شرقی ایران به او

1. Tacite. Annales. Texte, établi et traduit par Henri Goelzer, Membre de l'Institut Professeur à la Faculté des lettres de Paris, t. 2. p. 341. Paris 1924.

2. Caprius

رسید. توضیح آنکه مردمان داهی و سکایی که بالاتر کراراً از آنها ذکر شده است چون بلاش را مشغول جنگی با عزّت دیدند به پارت بالاخص حمله آورده با آهن و آتش به خرابی و قتل و غارت آن صفحات پرداختند. در این احوال بلاش مجبور گردید که دست از عزّت باز داشته به حفظ ممالک شرقی خود بپردازد. این بود که شتابان عازم جنگ با داهی‌ها و سکاها گردید (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۲۰، فصل ۴، بند ۲). در جنگ با داهی‌ها و سکاها بلاش بهره‌مند بود. آنها را شکست داده از ایران براند و بعد متوجه آدیابن گردید. ولی در این وقت عزّت درگذشته پسرش مونوبازوس^۱ که شاید مصحف مینوباذا باشد، به جای پدر نشسته بود و او چون شخصی عاقل بود حقوق و اختیارات پدر را توقع نداشت، چه می‌دانست که این حقوق در ازای خدماتی است که پدرش شخصاً نسبت به شاهان اشکانی انجام داده بود و او استحقاق آن را ندارد. بنابراین مسئله تابعیت آدیابن بی‌جنگ حلّ شد. مونوبازوس باج خود را پرداخت و بلاش او را جانشین برادر خود خواند. نعل عزّت را به فلسطین حمل کرده در همسایگی اورشلیم (بیت المقدس) به خاک سپردند.

پس از وقایع مذکور یعنی تدارک جنگ با عزّت و تاخت و تاز داهی‌ها
مسئله ارمنستان
و سکاها در ایران و عزیمت بلاش به طرف مشرق ایران و راندن مردمان مذکور از پارت بالاخص که تقریباً سه سال طول کشید (۵۲-۵۴ م.) بلاش باز متوجه ارمنستان گردید. چنانکه بالاتر گفتیم وقایع ارمنستان در این سال آخری روشن نیست. ولی از بیان تاسی توس که بالاتر ذکر شده صراحتاً برمی‌آید که رادامیست نتوانست در مقابل پارتی‌ها در ارمنستان پافشارد و چند دفعه فرار کرد. بنابراین طبیعی است تصوّر کنیم که تیرداد در این زمان در ارمنستان فایق آمده و مانند دست نشاندۀ بلاش در آنجا سلطنت کرده بخصوص که پس از حلّ مسئله آدیابن و راندن داهی‌ها و سکاها از ایران جهتی وجود نداشت که از نفوذ ایران در ارمنستان کاسته باشد. بل بعکس از بیانات تاسی توس (در کتاب ۱۳، بند ۶) چنین برمی‌آید که بلاش برای رومی‌ها در ارمنستان حقّی را قائل نبوده. زیرا می‌دانسته که نرون^۲ قیصر روم جوانی است ۱۷ ساله، جنگ و جدال را دوست ندارد، محبّ موسیقی و صنایع دیگر است و در زمان چنین قیصری یک مملکت دور افتاده از روم را بی‌اشکال می‌توان تصاحب کرد. مورّخ مذکور گوید (همان کتاب و همان بند): «بنابراین رومی‌ها که آن قدر

شہوت گفتگو و صحبت را داشتند از یکدیگر می پرسیدند: آیا قیصر یعنی جوانی که هنوز ۱۷ سال ندارد می تواند سنگینی این بارگران (یعنی حکومت) را تحمل کند. چه کمکی را می توان از جوانی که در تحت اداره زنی است انتظار داشت. آیا جدال ها و یورش ها و سایر عملیات جنگی را آموزگاران این جوان می توانند اداره کنند؟ ولی بعضی جواب می دادند که اگر کلود^۱ پیر و بی حمیت اکنون هم بود آیا او زحمات و مشقات جنگ را بهتر تحمل می کرد؟ بوروس^۲ و سنک^۳ (مستشاران نرون) چندین دفعه مهارتشان را نموده اند و چیزی مانع نیست که قیصر جوان تمامی جد و همت خود را نشان دهد. آیا پومپه در سن هیجده سالگی و اکتاویوس در نوزده سالگی بار سنگین جنگ های داخلی را به دوش نکشیدند. بسا اتفاق افتاده که در امور راجعه به مقامات اعلیٰ نصایح خوب بیش از اسلحه و دستی که آن را به کار می برد، مفید بوده. آیا او (یعنی نرون) دوستان پاکدامن در خدمت خود ندارد؟ اگر او حسد را کنار گذاشته سردار بی نظیری را انتخاب کند و اعتنایی به دسائس نکرده کسی را برگزیند که تکیه اش بر اعتبارش باشد این مسئله را روشن خواهد ساخت».

چنین بود افکار رومی ها و اگر خود نرون اعتنایی به پیش آمدهای ارمنستان نداشت در میان مستشاران او اشخاصی بودند که کارهای بلاش را در آن مملکت توهینی بزرگ برای روم می دانستند. چه بلاش برادر خود را بر تخت ارمنستان نشانده بی اینکه صحبتی با روم دارد یا سفیری بدانجا بفرستد مثل اینکه روم را در این قطعه آسیا هیچ گونه حقی نیست و سرنوشت ارمنستان منحصرأ به نظر شاه اشکانی منوط است. در اینجا باید گفت که از حیث سوابق تاریخی حق با بلاش بود. زیرا از وقایع ازمینه قبل که بالاتر گذشت معلوم است که ارمنستان منحصرأ در منطقه نفوذ دولت اشکانی بود و روم را در آن مملکت حقی یا دخالتی نبود. ولی بعد، از زمان آمدن کنیزک ایتالیایی به دربار فرهاد چهارم رفتن شاهزادگان اشکانی به روم و وقایعی که پس از آن روی داد نفوذ دولت پارت در این مملکت متزلزل گردید و دولت روم در آنجا استیلا یافت. بنابراین نزاع دو دولت پارت و روم در ارمنستان در زمان بلاش براین مبنا قرار گرفته بود. بلاش می گفت من از حق دولت پارت بر ارمنستان که از جهت حوادث سویی متزلزل گشته صرف نظر نکرده ام. روم هم انتظار داشت که معاهدات او با بعض شاهان اشکانی چنانکه گذشت رعایت شود و دولت پارت در ارمنستان دخالت نکند. باری رومی ها

1. Claude

2. Burrus

3. Sénèque

به حرکت آمده در تدارک جنگی با دولت پارت شدند. با این مقصود اوامری صادر شد که لژیون‌های شرقی تجهیز گردند و پلی بر فرات بسازند و آنتیوخوس پادشاه گمّاژن و آگریپ پای دوّم پادشاه یهود قوای خود را آماده کنند. علاوه بر این کارها دولت روم برای ولایات همجوار ارمنستان حکام جدیدی معین کرد. پس از آن دولت روم کُربولو^۱ بهترین سردار خود را از ژرمانیا احضار و او را والی کاپادوکیّه و گالاتیّه در آسیای صغیر کرد و فرماندهی کل قشون رومی را برای نگاهداشتن ارمنستان در اطاعت روم نیز به او محوّل داشت (در اینجا باید به لفظ نگاهداشتن متوجه شد. رومی‌ها از خودستایی که داشتند راضی نمی‌شدند بگویند برای «برگردانیدن» ارمنستان به اطاعت روم اقدام شده و لفظ «نگاهدشتن» را استعمال می‌کردند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۳، بند ۸) و حال آنکه حقیقت غیر از این بود و ارمنستان از اطاعت روم خارج شده بود. م). از اقدامات روم یکی هم این بود که به والی سوریه اوم‌میدیوس^۲ دستور داد که با کُربولو همراهی کند و برای اینکه بین این دو نفر تعارضی از حیث حقوق و اختیارات حکومتی روی ندهد قرارهایی دولت روم داد که مانع از ایجاد اختلافاتی بین دو حکومت مساوی گردد.

مذاکرات دوستانه در ۵۵ م. تدارکات روم خاتمه یافت و چنین به نظر می‌آمد که جنگ بین دولتین روم و پارت حتمی است و چکاچاک اسلحه در آسیای غربی طنین خواهد انداخت ولی در این وقت میل کارکنان روم به احتراز از جنگ غالب آمد. توضیح آنکه کُربولو و هم اوم‌میدیوس صلاح دیدند که بدواً دوستانه مذاکراتی با بلاش به عمل آورند تا شاید بتوانند مسئله ارمنستان را به صلح و مسالمت حلّ کنند. با این مقصود سفارت‌هایی به دربار بلاش فرستاده پیشنهاد کردند که از خونریزی احتراز کند و ضمناً به او فهماندند که دولت روم پس دادن ارمنستان را تقاضا نخواهد کرد و ممکن است که تقاضایی کمتر داشته باشد. از بیانات تاسی توس (کتاب ۱۳، بند ۹) عدم استرداد ارمنستان صراحتاً بر نمی‌آید ولی سکوت او در باب تقاضای ردّ کردن آن مملکت و نیز اینکه موافق بندهای ۳۴ و ۳۷ همان کتاب در ۵۸ م. تیرداد پادشاه ارمنستان بوده مأموریت سفرا راجع به اینکه بلاش را از عدم استرداد آن مملکت آگاه دارند تأیید می‌شود. بلاش پیشنهاد سفرا را پذیرفت و قرار شد که او قشون خود را از ارمنستان احضار کند، رومی‌ها هم داخل ارمنستان نگردند و این

مملکت در تحت اداره تیرداد بماند. بلاش برای اجرای شرایط قرارداد حاضر شد که مبرزترین عضو خانواده اشکانی را نزد کُربولو و اوم میدیوس بفرستد تا در روم مانند گروگان اقامت کنند. جهت رضایت بلاش به اینکه مسئله بدین نحو دوستانه حل شود از اینجا بود که در این وقت بردان (وارتان) پسر بلاش برضد او قیام کرده بود و او با گرفتاری خانگی نمی توانست جنگ خارجی را با امید به بهره‌مندی شروع کند. اما جهت سُستی رومی‌ها با آن تدارکاتی که دیده بودند و اینکه از قیام بردان برضد بلاش اطلاع داشتند چه بوده درست معلوم نیست. زیرا تاسی توس در این باب ساکت است. آیا رومی‌ها شکست‌های سابقشان را از پارتی‌ها به خاطر آورده نخواستند داخل جنگی شوند که اگر هم در این زمان برای آنها مساعد باشد در آتیه باعث نزاع دائمی بین دولتين گردد یا رقابت کُربولو با اوم میدیوس باعث احتراز از جنگ شده. بعضی نکته آخری را جهت قرارداد تصوّر کرده‌اند که هریک از دو شخص مذکور خیال می‌کرده جنگ ارمنستان باعث اعتلای دیگری خواهد شد و از این جهت هر دو مانع از وقوع جنگ شده‌اند. ممکن است چنین بوده باشد. بخصوص که بند ۹ کتاب ۱۳ سالنامه‌های تاسی توس این نظر را تأیید می‌کند.

جنگ تیرداد با روم جنگ بلاش با پسرش سه سال طول کشید (از ۵۵ تا ۵۸ م.) و به نفع پدر تمام شد. کیفیات را نمی‌دانیم همین قدر معلوم است که بردان کشته شده یا به قتل رسیده است. سکه‌هایی از بردان به دست آمده که راجع به سنوات ۵۵-۵۸ م. است.

پس از آن همین که جنگ داخلی برطرف شد لحن مذاکرات بلاش با کُربولو تغییر کرد. او به سلطنت تیرداد در ارمنستان اکتفا نکرده خواست که برادرش فقط از طرف دولت پارت پادشاه دست نشانده باشد.

در اینجا لازم است عین کلمات تاسی توس را ذکر کنیم تا موقع دولت پارت در ارمنستان برای خواننده روشن باشد. مورّخ مذکور گوید (سالنامه‌ها، کتاب ۱۳، بند ۳۴): «از طرفی بلاش قبول نمی‌کرد برادرش تیرداد از سلطنتی که از او داشت محروم گردد و نیز راضی نمی‌شد که تیرداد این سلطنت را از عنایت یک دولت خارجه بداند. از طرف دیگر کُربولو درخور عظمت روم می‌دید که این دولت نتیجه فتوحات لوکولوس^۱ و پومپه را از نو به دست

آرد. علاوه بر آن ارامنه با تردیدی که داشتند گاهی به این طرف و گاه به طرف دیگر متوسّل می شدند. این مردم به واسطه موقع جغرافیایی خود و از جهت شباهتی که به پارتی ها از حیث اخلاق دارند و زواجهایی که با پارتی ها کرده اند استقلال مملکت را در نظر دارند و ترجیح می دهند که آقایانشان را در میان پارتی ها جستجو کنند».

اگرچه از نوشته های تاسی توس این معنی بر نمی آید ولی نظر به جریان وقایع باید دارای این عقیده بود که پس از مذاکرات سفرای کربولو و اوم میدیوس با بلاش در باب احتراز از جنگ طرفین به روم رجوع کرده اند که قراری در باب ارمنستان داده شود. دولت روم دادن جواب را مدّتها به تأخیر انداخته و بالاخره جواب داده است که باید تیرداد از سلطنت ارمنستان صرف نظر کند یا سلطنت خود را در آن مملکت از رومی ها بداند. امّا تیرداد چنانکه از بند ۳۷ همان کتاب سالنامه های تاسی توس بر می آید، خود را پادشاه ارمنستان می دانسته و اشخاصی را که با رومی ها بودند سخت تعقیب می کرده. بالاخره کربولو پس از سه سال سستی لازم دید که داخل جنگ شود. با این مقصود اطاعت نظامی را در لژیون های رومی سخت تر کرد، دوستان جدیدی در میان اقوام سلحشور همجوار یافت و به اتحاد روم با فرس من پادشاه گرجستان قوّت داد. بعد آنتیوخوس پادشاه گمّاژن را بر آن داشت که از سرحدّ ارمنستان تجاوز کند و خودش هم حرکت کرده با آهن و آتش قسمتی را از ارمنستان خراب و غارت کرد. بلاش در مقابل این کارهای کربولو قوایی به کمک تیرداد به ارمنستان فرستاد ولی خودش شخصاً نتوانست به آن مملکت رود. جهت این بود که در این وقت در گرگان شورشی روی داد (سالنامه ها، کتاب ۱۳، بند ۳۷). این شورش در همان سال روی داد که یاغی گری بردان برطرف شد (۵۸ م.) و معلوم است که تاجه اندازه گرفتاری های داخلی بلاش برای رومی ها مساعد بوده. نتیجه شورش گرگان این بود که بلاش نتوانست تمام حواس خود را به طرف ارمنستان متوجّه دارد و با این حال معلوم بود که تیرداد نخواهد توانست در مقابل رومی ها بهره مند گردد، بخصوص که فرس من موقعی برای کینه توزی خود نسبت به ارامنه به دست آورد و مُسک^۱ ها یعنی مردمی که بین ایبری (گرجستان) و کُلخید (لازستان قرون بعد) سکنی داشتند نیز به ارمنستان هجوم آوردند. باوجود این تیرداد چندی با رومی ها جنگید و بعد که در مضیقه واقع شد ارمنستان را تخلیه کرده و به آذربایجان درآمده از آنجا باز با

رومی‌ها در افتاد ولی بالاخره بهره‌مند نگردید و رومی‌ها ارمنستان را به تصرف آوردند. بر اثر این وقایع رومی‌ها تیگران نوه آرژخه لائوس^۱ پادشاه کاپادوکیه را پادشاه ارمنستان کردند. ولی در این وقت از این مملکت خیلی کاسته بود زیرا قسمت‌هایی را از آن رومی‌ها به ممالک همجوار داده بودند چنانکه فرس من پادشاه ایبری و پوله‌مو^۲ پادشاه پُنت و آریس توبولوس^۳ امیر ارمنستان کوچک و آنتیوخوس پادشاه کُماژن هریک قطعاتی را از ارمنستان در تصرف داشتند. رومی‌ها خواستند بدین منوال ارمنستان را در ازای اینکه در تحت اداره روم نماند و پارتی‌ها را به رومی‌ها ترجیح داد مجازات کرده باشند.

تاسی توس پس از اینکه اقدامات رومی‌ها را در ارمنستان شرح می‌دهد (بالا تر ذکر کرده‌ایم) در آخر بند ۳۷ از کتاب ۱۳ سالنامه‌ها گوید: با این اقدامات نقشه تیرداد عقیم ماند و او سفرایی به نام خود و نام پارتی‌ها فرستاده پیغام داد چرا با اینکه اشخاصی را گروگان گرفته‌اید و با وجود تجدید دوستی که باید باعث خیر طرفین گردد مرا از ارمنستان یعنی از متصرفات قدیم من بیرون می‌کنید. اگر بلاش حرکتی نکرده جهت این است که او تسویه مسئله را با مذاکرات به حل آن بازور ترجیح می‌دهد. اگر شما اصرار به جنگ داشته باشید اشکانیان آن مردانگی و سعادت را که رومی‌ها غالباً با شکست‌هایشان نتایج آنرا حس کرده‌اند باز خواهند یافت. کربولو که از شورش گرگان بر بلاش اطلاع داشت به دادن این نصیحت به تیرداد اکتفا ورزید: به قیصر حمله مکنید مگر با اسلحه خواهش. اگر امید دور و درازی را که موقعش هم گذشته کنار گذارده به شخصی که نزد شما خواهد آمد بهترین وثایق را بدهید شما می‌توانید تخت محکمی داشته باشید و بی خونریزی به کارهای خودتان روش خوبی بدهید». بعد تاسی توس در بند ۳۸ گوید: چون فرستادن پیغامات برای انعقاد صلح قطعی نتیجه‌ای نداشت قرار دادند روز و محلی را طرفین برای ملاقات یکدیگر معین کنند. بنابر گفته تیرداد تقریباً هزار نفر سوار می‌بایست مستحفظین او باشند. اما در باب عده رومی‌هایی که می‌بایست با کربولو باشند تیرداد حدی معین نکرده فقط گفته بود که کلاهخود و جوشنشان را کنده با لباس صلح حاضر باشند. هرکس و بخصوص سرداری پیر می‌بایست این حیل بیگانگان را آشکار سازد. اگر از یک طرف عده را معین کرده از طرف دیگر عده غیر محدود را قبول کرده بودند پس باید گفت که می‌خواستند دامی برای رومی‌ها بگسترند. زیرا سوارانی که در

1. Archelaus

2. Polemo

3. Aristobulus

تیراندازی ماهر بودند می توانستند بزودی از عهده سربازانی که مسلح نبودند برآیند. باوجود این، کربولو به رو نیاورد که قصد تیرداد را فهمیده است و جواب داد که در کارهایی که راجع به خیر عمومی است بهتر است مذاکرات در حضور تمامی قشون به عمل آید. بعد او جایی را انتخاب کرد که قسمتی از آن دارای بلندی و شیب بود و می توانست صفوف پیاده نظام را جا دهد و در قسمت دیگر که جلگه بود دسته های سواره نظام می توانستند به حال جنگ درآیند. تیرداد در طلوعه صبح آمد ولی در جایی و به مسافتی قرار گرفت که دیدن او آسان تر از شنیدن صدایش بود. به این ترتیب مذاکرات وقوع نیافت و سردار رومی هر کدام از دسته های قشونش را به اردوگاه آنها برگردانید.

در بند ۳۹ تاسی توس گوید که پادشاه شتابان عقب نشست یا از این جهت که ترسید دامی برای او گسترده باشند (زیرا قشون از هر سمت در حرکت بود) و یا با این مقصود که آذوقه ای را که برای رومی ها از طرف پنت و طرابوزان حمل می کردند بگیرد ولی در این راه موفق نشد. بعد مورخ مذکور شرح می دهد که چگونه رومی ها سه قلعه ارمنستان را گرفتند و سایر قلاع از ترس تسلیم گشتند و سپس کربولو به تسخیر آرتاکساتا پایتخت ارمنستان پرداخت.

بند ۴۰ حاکی از تسخیر آرتاکساتا است و اینکه رومی ها این شهر را آتش زده بعد آنرا از بیخ و بن برافکندند. جهت این بود که رومی ها چون به قدر کفایت قشون نداشتند نمی خواستند برای حفاظت این شهر قسمتی از سپاهیان خود را به سان ساخلو بگذارند و از طرف دیگر اگر شهر مسخر را سالم و بی حفاظ می گذاشتند چه فایده داشت و چه افتخاری از آن حاصل می شد. بعد مورخ مزبور گفته: گویند در اینجا به اراده خدایان معجزه ای روی داد. جلگه تا آرتاکساتا از نور آفتاب روشن بود ولی فضای درون دیوارهای شهر ناگهان از ابرهای مظلم تاریک گردید و برقی هایی این تاریکی را شیار کرد. رومی ها گمان کردند که خدایان از خشمی که دارند شهر را به انهدام محکوم کرده اند. این بهره مندی باعث شد که نرون عنوان امپراطوری یافت. مجلس سنا رأی داد که شکرانه خدایان را بجا آرند. برای قیصر مقرر داشت مجسمه هایی بسازند، طاقهای نصرت بنا کنند و او چندین دفعه پی در پی به سمت قنسولی انتخاب شود و نیز مقرر داشتند که روز فتح، روز اعلان فتح و روز گذشتن آنرا در دستور از اعیاد بدانند (یعنی همه ساله عید بگیرند). از این قبیل مقررات به قدری زیاد بود که کاسیوس پس از اینکه راجع به افتخارات نرون رأی داد، گفت: اگر بخواهیم خدایان را به اندازه عنایت اقبالمان تشکر کنیم یک سال تمام برای دعاخوانی عمومی کفایت نخواهد کرد. پس بهتر است

که روزها را به دو قسمت کنیم: روزهای مقدّس (یعنی دعاخوانی) و روزهای کار، تا پرستش خدایان و کار کردن مردم معارض یکدیگر نباشد.

چنین است مضامین بندهای مذکور کتاب ۱۳ سالنامه‌های تاسی توس و ما نمی‌دانیم در کجای این قضیه حیلۀ تیرداد افشا شده و عقیم مانده. اگر رومی‌ها از پیشنهاد او که مستحفظین یا حاضرین رومی بی‌جوشن و کلاهخود باشند؛ باوجود اینکه تیرداد عده رومی‌ها را محدود نکرده بود سوءظنی داشتند می‌توانستند در مقابل این پیشنهاد بگویند: «سواران شما هم بی‌تیر و کمان باشند». آنها به عکس، تمام قشون را برای جنگ آماده ساخته‌اند و البته در این احوال تیرداد می‌بایست در جایی دور بایستد تا در دام نیفتد، بنابراین از روی انصاف نه فقط حیلۀ ای از طرف تیرداد نمی‌بینیم بل بعکس باید بگوییم که رومی‌ها مایل نبودند مذاکراتی به عمل آید. زیرا در همان وقت تدارک گرفتن قلاع و پایتخت ارمنستان را می‌دیدند. به هر حال قائل شدن به معجزه و افتخاراتی برای قیصری مانند نرون که بدیش در تاریخ مسلم است و تعیین عده روزهای عید و غیره به خوبی می‌رساند که در این وقت اخلاق رومی‌ها چقدر تنزل کرده بود. جنگ یک دولت جهانی با پادشاه مملکت کوچکی مانند ارمنستان، با اینکه بلاش گرفتار یاغی‌گری پسرش و بعد شورش گرگان بود و رومی‌ها متحدینی مانند پادشاهان آسیای صغیر و پادشاه گرجستان و نیز مُسک‌ها و غیره داشته‌اند چه اهمیتی داشته که گرفتن و خراب کردن پایتخت آن مملکت قابل جشن‌هایی با آن همه تظاهرات و مقررات مضحک مجلس سنا و طاق‌های نصرت و القاب و عناوین مطمئن و ایجاد اعیاد باشد. پیشنهاد کاسیوس به خوبی می‌رساند که اعضای مجلس سنا در این زمان برای ملق و چاپلوسی و خوش آیند قیصری مانند نرون چگونه باهم مسابقه داشته‌اند و بین این زمان و زمانی که آئی‌بال سردار نامی قرطاجنه در ایتالیا بود و رومی‌ها با بردباری و متانت آن همه مشقات و رنج و تعب طاقت‌فرسا را تحمل می‌کردند چقدر تفاوت است. باری ذکر وقایع را دنبال کنیم.

شورش گرگان این شورش مدّت‌ها طول کشید و باوجود این ما از کیفیات آن بکلی بی‌اطلاعیم. یک جای سالنامه‌های تاسی توس می‌نماید که گرگانی‌ها ارتباطی با رومی‌ها داشته‌اند ولی معلوم نیست که رومی‌ها کمکی به آنها کرده باشند.

مورّخ مزبور در بند ۳۵ کتاب ۱۴ سالنامه‌ها در باب بهره‌مندی رومی‌ها در ارمنستان گوید: یک جهت آن از اینجا بود که پارتی‌ها به واسطه جنگ گرگان دور بودند حتی گرگانی‌ها سفارتی نزد امپراطور روم فرستاده و اتحاد روم را درخواست کرده گفتند که دلیل دوستی

آنها این است که بلاش را مشغول داشته‌اند. وقتی که این سفارت برمی‌گشت کربولو از ترس اینکه اگر سفر از راه فرات برگردند ممکن است به دست پارتی‌ها افتند قراولانی به آنها داده امر کرد آنها را به ساحل دریای سرخ (یعنی خلیج پارس) برسانند تا از آنجا بی‌اینکه داخل ممالک پارت گردند به وطنشان برگردند (یعنی از راه دریا تا رود سند رفته از صفحاتی که در مشرق و شمال شرقی ایران واقعند به گرگان برگردند. م.). گوت شمید گوید: این خود دلیل است بر اینکه دولت پارت در این زمان باختر را نداشته والا گرگانی‌ها مجبور می‌شدند از پارت بگذرند. او حدس می‌زند که در این زمان گرگانی‌ها سواحل جنوبی دریای گرگان (خزر) را هم داشته‌اند (تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۵۳) و دیگر او گوید که گرگانی‌ها در سال ۱۵۵ م. مستقل بودند و نزد آنتونینوس پی‌یوس^۱ قیصر روم نماینده فرستادند.

اما اینکه شورش چند سال دوام داشته نمی‌توان محققاً چیزی گفت. همین قدر معلوم است که تاسی توس از شروع آن در ۵۸ م. صحبت می‌دارد (سالنامه‌ها، کتاب ۱۳، بند ۳۷). بعد در سال ۶۰ و ۶۲ م. ذکری از آن می‌کند (سالنامه‌ها، کتاب ۱۴، بند ۲۵ - کتاب ۱۵، بند ۱) و پس از آن در سال ۷۵ م. یوسف فلاویوس از آن سخن می‌راند (جنگ‌های یهود، کتاب ۷، فصل ۷، بند ۴). بنابراین باید گفت که از ۵۸ تا ۷۵ م. این شورش دوام داشته ولی بعد چه شده است معلوم نیست. رفتن سفارت به روم در سال ۷۲ م. بوده (گوت شمید، تاریخ ایران الخ).

تا وقتی که بلاش گرفتار کارهای مشرق ایران یا شورش گرگان بود، **جنگ بلاش با روم** نمی‌توانست توجهی کافی به امور ارمنستان داشته‌باشد، ولی همین که از شورش مزبور فراغت یافت اول چیزی که موضوع مراقبت او گردید مسئله ارمنستان بود. جهات اهمیت مسئله چند نکته است. اولاً بودن تیگران بر تخت ارمنستان مخالف منافع ایران بود، چه او موافق نظر رومی‌ها کار می‌کرد چنانکه با پادشاه آدیابن که دست‌نشانده اشکانیان به شمار می‌رفت در افتاده به خاک او تجاوز می‌کرد و این صفحه را دستخوش تاخت و تاز و قتل و غارت می‌ساخت و چون مونوبازوس پادشاه آدیابن نمی‌توانست از عهده او برآید به این فکر افتاده بود که او هم به رومی‌ها ملتجی شود تا بتواند با آسایش خیال سلطنت کند. بنابراین اگر بلاش ساکت نشسته ناظر وقایع می‌گشت برای سایر صفحات ایران مجاور ارمنستان هم همین اوضاع پیش می‌آمد و بدین ترتیب تمامی این صفحات یعنی آذربایجان و غیره در

تحت نفوذ روم درمی آمدند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۱). دیگر اینکه تیرداد چون دید که بلاش کمک‌های جدی به او نمی‌کند گم کردن ارمنستان را بر سستی با ترس او حمل کرد و از وضع خود دل‌تنگ بود. افکار عامه هم او را محق می‌دانست و پارتی‌ها خارج شدن ارمنستان را از تحت نفوذ ایران تقصیر بلاش می‌دانستند. بنابراین جهات بلاش برای حفظ مقام خود لازم دید مجلسی از نجبا تشکیل کرده نظر خود را به مجلس مزبور اطلاع دهد و پس از اینکه مدعوین حاضر شدند حضار را مخاطب قرار داده چنین گفت: «پارتی‌ها وقتی که من در میان شما مقام اول را به واسطه گذشت‌های برادرانم دارا شدم مساعی من متوجه این موضوع بود که به جای کینه‌ورزی و کدورت‌های خانوادگی که از قدیم بین برادرها ایجاد می‌شده هم‌آهنگی و وفاق را در خانواده اشکانی داخل کنم. از این نظر برادرم پاگر پادشاه ماد (یعنی آذربایجان) گردید و تیرداد که در حضور شما است با اقدام من پادشاه ارمنستان و دارای مقامی شد که در دولت پارت مقام سوم است (از اینجا باید استنباط کرد که مقام اول سلطنت اشکانی بوده دوم سلطنت آذربایجان و سوم سلطنت ارمنستان. م). با این ترتیب مسائل خانوادگی را با صلح و مسالمت طوری حل کردم که نفاق را از خانواده اشکانی برانداختم. رومی‌ها نمی‌خواهند چنین باشد و صلحی را که هیچ‌گاه بهم نزده‌اند مگر بر ضرر خودشان اکنون هم بر خرابی خودشان مختل ساختند. انکار نمی‌کنم: من ترجیح دادم حقوقی را که از نیاکان من به من رسیده به وسیله انصاف حفظ کنم نه با خونریزی، با مذاکرات نگاهدارم نه با اسلحه. اگر بردباری من خطایی بود شجاعت من آن را جبران خواهد کرد. نیروی شما دست نخورده برجا است. از نام شما چیزی نکاسته بل بعکس با رفتار من شما بر شهرت نیرو و دلاوریتان اعتبار اعتدال و میانه‌روی را افزوده‌اید و اعتدال چیزی نیست که مقتدرترین کسی در میان مردمان از آن مستغنی باشد. اعتدال چیزی است که خدایان با نظر عنایت بدان می‌نگرند». پس از این نطق بلاش تاج را برداشته بر سر تیرداد گذارد و اعلام کرد که او پادشاه ارمنستان است. در همین وقت او، مئه‌زس^۱ سردار پارتی و مونوبازوس پادشاه آدیابن را مأمور کرد که حرکت کرده تیگران را از ارمنستان برانند تا اینکه خودش به نزاع گرگان خاتمه داده با قشونی نیرومند به طرف فرات برود و ایالات رومی را تهدید کند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۲).

پس از آن مَنه‌زِس با مونوبازوس به طرف ارمنستان رفته تیگران^۱ ثرتا^۱ را که پس از خراب شدن آرتاکساتا پایتخت بود محاصره کردند (همانجا، بند ۴) و خود بلاش تا نصیبین پیش رفت (همانجا، بند ۵) و از آنجا ارمنستان و سوریه را در آن واحد تهدید کرد. محاصره تیگران^۱ ثرتا به درازا کشید و در این حال کُربولو سردار روم در مشرق سفارتی نزد بلاش فرستاده پیغام داد که او در ازای دخول پارتی‌ها به ارمنستان به پارت لشکر خواهد کشید. بعد مذاکرات بین طرفین شروع شد و چون ملخ خوارگی در بین النهرین پدید آمده و از جهت کمی و حتی فقدان آذوقه کافی قشون پارتی سست شده بود شاه اشکانی مذاکرات را استقبال کرد تا موقع بهتری برای تعرّضات به دست آرد. بنابراین مذاکرات امتداد یافته به اینجا منتهی گشت: پارتی‌ها محاصره تیگران^۱ ثرتا را موقوف داشته ارمنستان را تخلیه کنند به شرط اینکه رومی‌ها هم از ارمنستان بیرون روند. بعد از طرف بلاش سفارتی به روم رفته با خود قیصر قراری در باب ارمنستان بدهد و تا وقتی که سفارت برنگشته متارکه جنگ بین دولتين برقرار باشد: هیچ یک از طرفین یک نفر سپاهی به ارمنستان نفرستد و در این مدت حکومت ارمنستان به خود ارامنه واگذار شود (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۶).

پس از این قرارداد چند ماه گذشت و در نزدیکی فصل پاییز سیاست روم در مشرق تغییر کرد، توضیح آنکه نرون قیصر روم یکی از دوستان خود را موسوم به سِزنِ نیوس پتوس^۲ به مشرق فرستاد تا امور ارمنستان را اداره کند و مقرر داشت که کُربولو فقط امور سوریه را عهده‌دار باشد. یکی از جهات آمدن پتوس این بود که کُربولو خواسته بود کسی را به کمک او بفرستند و این خواهش نه از این راه بود که عقیده داشته باشد دو نفر فرمانده بهتر از یک نفر کار می‌کنند بل می‌ترسید که ماندن او در مشرق به طول انجامد و در این مدت مسئولیت‌ها و تقصیراتی برای او نزد نرون ایجاد کند. پتوس لژیونی هم با خود آورد و بعد قوای رومی را دو سردار مزبور بین خودشان تقسیم کردند. بدین منوال که هر کدام دارای سه لژیون سپاهیان رومی شدند و از قشون محلی سپاهیان سوریه جزء ابواب جمعی کُربولو گردید و لشکرهای پُنت و گالاتیا و کاپادوکیه تابع پتوس. ولی بین دو سردار حسّیات دوستانه وجود نداشت، زیرا کُربولو تصوّر می‌کرد که آمدن پتوس برای وارد کردن وهنی به او است و پتوس سیاست دفع‌الوقت و کُندی سرداری را که بزرگ‌تر از او بود تصویب نمی‌کرد. به عقیده او جنگ را

می‌بایست با حرارت و جدّی بیشتر کرد. او می‌گفت شهرها را باید با یورش گرفت و تمام مملکت ارمنستان را برای تنبیه و مجازات اهالی و عبرت آنان غارت کرد و به جای اینکه پادشاهان مقوایی در اینجا بنشانیم مملکت را مانند ایالتی از روم اداره کنیم.

سفارتی که در تابستان از طرف بلاش به روم رفته بود در این وقت که پاییز بود برگشت بی‌اینکه جواب قطعی از نرون گرفته باشد (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۷). بنابراین پتوس جنگ را شروع کرد و کربولو با وجود بودن قوای پارتی در کنار فرات به وسیله به کار انداختن ماشین‌های جنگی از رود مزبور گذشت. او قدری پیش‌تر رفته موقع محکمی بر تپه‌ها گرفت و امر کرد رومی‌ها خندق‌هایی دور اردویشان بکنند. از طرف دیگر پتوس با دولژیون رومی از طرف کاپادوکیه داخل ارمنستان شده قسمتی را از آن غارت کرد. در این احوال زمستان در رسید و چون اثری از دشمن دیده نمی‌شد پتوس قشون خود را از راه کوهستان‌ها پس کشید که به قشلاق برود. او پنداشت که جنگ خاتمه یافته و راپورتی برای نرون فرستاده رجزخوانی‌ها و خودستایی‌ها از بهره‌مندی‌های خویش کرد. بعد سه لژیون رومی را فرستاد در پُنت قشلاق کنند. دو دیگر را بین توروس و فرات نشاند و به عده‌ای زیاد از سربازان مرخصی داد. معلوم است که آنها هم خیلی خشنود بودند. زیرا اقامت را در شهرهای کاپادوکیه بر بودن در کوهستان‌های سخت ارمنستان از حیث آذوقه و آسایش و سایر چیزها ترجیح می‌دادند. این بود که اکثر سربازان در شهرها پیراکنند ولی در این وقت که پتوس هیچ انتظار جدالی را نداشت ناگهان شنید که بلاش به جنگ او می‌آید. معلوم گردید که پارتی‌ها سرمای زمستان را به هیچ شمرده برای فتحی که تسخیر ارمنستان نتیجه حتمی آن بود عازم جنگ شده‌اند. در این احوال پتوس نشان داد که سرداری است ناقابل و دست و پای خود را گم کرد: اوّل تصمیم گرفت در جای خود به حال دفاع بماند. بعد دفاع را درخور نام خود ندیده خواست به استقبال دشمن برود و بالاخره پس از اینکه عده‌ای را از سپاهیان خود که پیش فرستاده بود فاقد شد تصمیم کرد عقب‌نشسته در موقع سابق خود جاگیرد و در همان وقت سه هزار نفر از پیاده‌نظام انتخاب کرده به تنگ توروس فرستاد تا راه بلاش را سد کنند. در این وقت پس از تردیدی زیاد لازم دید کربولو را هم از وضع خود آگاه گرداند ولی از او استمداد نکرد. بنابراین وقتی که پیغام پتوس به کربولو رسید او از جایش حرکت نکرد زیرا می‌خواست در انتظار موقعی باشد که مانند ناجی به کمک پتوس برود.

چنین بود وضع پتوس ولی بلاش بی‌اتلاف وقت پیش‌راند و قوه‌ای را که پتوس برای بستن

راه او فرستاده بود به آسانی شکست داده قسمت بزرگ آن را معدوم ساخت (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۱۰). پس از آن پارتی‌ها قلعه آرسام‌ساتا^۱ را که پناهگاه زن و اولاد پتوس بود محاصره کردند. رومی‌ها در این احوال می‌خواستند جنگ کنند ولی جرأت نمی‌کردند از سنگرهاشان بیرون آیند و چون به فرمانده خود از حیث لیاقتش اعتماد نداشتند بزودی آشکارا گفتند که باید قلعه را تسلیم کرد. در این وقت پتوس مجبور شد پیغام جدیدی به کربولو فرستاده از او با التماس درخواست کند که هرچه زودتر آمده باقیمانده قشون رومی را نجات دهد (سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۱۱-۱۳). کربولو از راه کتازن حرکت کرد و طولی نمی‌کشید که وارد می‌شد و آذوقه هم به قدری بود که پتوس بتواند مقاومت کند ولی در این احوال ترسی بر او و بر سربازان مستولی گشت و سردار رومی به پارتی‌ها پیشنهاد کرد داخل مذاکره گردند. مذاکرات شروع گردید و رومی‌ها قبول کردند: اولاً به رومی‌ها اجازه داده شود که از قلعه خارج شده بروند به شرط اینکه تمام استحکامات قلعه و آذوقه را تسلیم پارتی‌ها کنند. ثانیاً تمام قشون روم ارمنستان را تخلیه کرده بیرون رود. ثالثاً رومی‌ها قدم به ارمنستان نگذارند تا سفارتی تازه از طرف بلاش به روم رفته برگردد. رابعاً رومی‌ها پلی بر رود آرساماس^۲، یکی از شعب رود فرات بسازند. این پل مورد احتیاج فوری پارتی‌ها نبود و تقاضای ساختن آن از این جهت می‌شد که پارتی‌ها می‌خواستند یادگاری از شکست رومی‌ها باشد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۲، بند ۲۱ - تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۲۱). عهد متارکه به این شرایط بسته شد و پتوس از قلعه بیرون رفت. معلوم است که این واقعه به ابهت روم در انظار ملل شرقی تا چه اندازه برخورد. پس از آن پارتی‌ها داخل قلعه شدند قبل از اینکه لژیون‌های روم از آنجا خارج شده باشند و هر آنچه از اموال غارتی مال ارمنستان به نظرشان آمد از سربازان رومی پس گرفتند. در این موقع پارتی‌ها لباس و اسلحه سپاهیان رومی را هم تقاضا کردند و رومی‌ها از ترس اینکه مبادا متارکه به هم بخورد این اشیاء را هم بی تأمل یا مقاومتی به پارتی‌ها دادند (تاسی توس، همانجا، کتاب ۱۵، بند ۱۵). پتوس به طرف فرات رفت تا به قوای کربولو ملحق شود و در این وقت مجروحین و سربازان عقب مانده خود را در مقابل ارامنه به خودشان واگذار (همانجا، بند ۶۱) معلوم است که معامله ارامنه با

۱. Arsamosata (اکنون معروف به شمشاط می‌باشد و این محل را با ساموسات یا سَمی ساط نباید مخلوط کرد: اولی یکی از قلاع ارمنستان بود و از دومی به فاصله چهل میل است). ساموسات پایتخت کتازن بود).

2. Arsamas

دشمنانشان چگونه بود. وقتی که او به کربولو رسید معلوم گردید که اگر پتوس سه روز در تسلیم قلعه خودداری می‌کرد کربولو به قوای او می‌پیوست.

سرداران مهر و محبتی به یکدیگر نشان ندادند. کُربولو شکوه کرد از اینکه پتوس بی‌نتیجه و فایده‌ای این مسافرت را کرده و اگر رومی‌ها مقاومت می‌کردند تا آذوقه پارتی‌ها تمام می‌شد به آسانی می‌توانستند بر اشکالات فایق آیند. پتوس برای اینکه لگه بدنامی را زودتر بشوید به کُربولو گفت همین که پارتی‌ها از ارمنستان خارج شدند ما می‌توانیم با هم داخل ارمنستان شده آن را تصرف کنیم. کُربولو با سردی به او جواب داد که به من چنین دستوری از امپراطور نرسیده است. من از ایالتم خارج شدم تا به کمک لژیون‌هایی که در خطر بودند بیایم و حالا که خطر گذشته است من به سوریّه برمی‌گردم. زیرا معلوم نیست که در آتیه نزدیک نقشه دشمن چیست. پیاده نظام من که با عجله این راه را پیموده خسته است و حال آنکه سواره نظام پارتی تازه نفس‌اند و چون پارتی‌ها می‌توانند شتابان از جلگه‌ها بگذرند جنگ پیاده نظام خسته با سواران تازه‌نفس پارتی موافق عقل نیست. پس از آن سرداران از هم جدا شدند. پتوس به کاپادوکیّه برای گذراندن زمستان رفت و کربولو به سوریّه برگشت. در این وقت بلاش از کربولو خواست که بین‌النهرین را رومی‌ها تخلیه کنند. سردار رومی جواب داد که حاضر است چنین کند ولی به شرط اینکه پارتی‌ها هم ارمنستان را تخلیه کنند (تاسی توس، همانجا، بند ۱۷). بلاش این تکلیف را پذیرفت. زیرا تیرداد را بر تخت ارمنستان نشانده بود و می‌دانست که ارمنه را می‌توان به خودشان واگذار زیرا آنها پارتی‌ها را بر رومی‌ها ترجیح می‌دهند.

در نتیجه وقایعی که ذکر شد باز جنگ بین دولتين پارت و روم چند ماه به حال وقفه افتاد. سفارتی که بلاش به روم فرستاد در اوّل بهار سال ۶۳ م. به آن شهر رسید و قیصر آن را پذیرفت. سفیر بلاش پیشنهاد کرد که تیرداد پادشاه ارمنستان باشد ولی نصب او از طرف امپراطور مستقیماً یا توسط سردار رومی در مشرق به عمل آید. نرون از چنین پیشنهادی در حیرت شد، زیرا از بهره‌مندی‌های بلاش اطلاعی نداشت و تصوّر می‌کرد که خودستایی پتوس راست است یعنی رومی‌ها فاتح‌اند (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۲۵) ولی وقتی که وضع ایران و روم در مشرق به واسطه راپورت‌های کُربولو و شهادت یک نفر صاحب‌منصب رومی که با پارتی‌ها به روم رفته بود روشن شد، قیصر از اشتباه بیرون آمد. اما دولت روم نمی‌توانست پیشنهاد بلاش را قبول کند زیرا شکست خورده بود و پس از چنین شکستی اگر آن را می‌پذیرفت برای دولت مزبور خیلی مضرّ بود پس می‌بایست تأمل کند تا نشان بدهد که

می‌تواند جنگ تعرّضی را پیش گیرد. بنابراین پتوس احضار شد و فرماندهی تمام قوای رومی برای جنگ تنها به کربولو محوّل گردید. در این موقع اختیارات زیاد و فوق‌العاده به سردار مزبور داده شد. تاسی توس گوید اختیاراتی که به کربولو داده شد مساوی بود با اختیاراتی که وقتی به پومپه دادند. سفرای پارت را پس از آن روانه کردند بی‌اینکه پیشنهاد آنها را پذیرفته باشند. ولی به هریک از آنها هدیه‌ای دادند. مقصود رومی‌ها از دادن هدایا این بود که فهمانده باشند از پیشنهاد آنها ناراضی نیستند ولی موقع برای پذیرفتن چنین پیشنهادی مناسب نیست زیرا رومی‌ها شکست خورده‌اند. در همین وقت به پادشاهان نیم مستقل آسیای صغیر و سوریه دستور داده شد که با تمام قوای خودشان به کربولو کمک کنند. این سردار حواس خود را براین مصروف داشت که به جای قشون زیاد سپاهی که قابل اعتماد باشد جمع کند اردوی خود را در می‌لی‌ته‌نه^۱ زد و تدارکات جدید برای جنگ دید. بعد او با سی‌هزار نفر سپاهی رومی و قشون متحدین روم از راهی که سابقاً لوکولوس پیموده بود داخل ارمنستان گردیده به طرف قشون تیرداد و بلاش رفت تا جنگ کند و از ارامنه‌ای که با تیگران پادشاه مقوایی رومی‌ها در ارمنستان مخالفت کرده بودند انتقام بکشد. در این مسافرت او از جایی گذشت که نزدیک محلی است که در زمستان گذشته پتوس با قشون خود به پارتی‌ها تسلیم شده بود. در اینجا فرستادگانی از طرف بلاش در رسیده همان پیشنهادی را که به قیصر کرده بود کردند. کربولو که هیچ‌گاه نمی‌خواست کار را با پارتی‌ها به جنگی بکشانند با میل آن را پذیرفت و طرفین اردوگاه پتوس را برای ملاقات انتخاب کردند و تیرداد و سردار رومی هریک با سی سوار برای دیدن یکدیگر شتافتند. پس از مذاکرات همان پیشنهادی را که نرون قبول نکرده بود سردار رومی پذیرفت و پارتی‌ها از نتیجه راضی ماندند. زیرا نظر آنها با بودن تیرداد بر تخت ارمنستان کاملاً رعایت می‌شد و چیزی را که می‌خواستند می‌یافتند. از طرف دیگر کربولو هم راضی بود زیرا مذاکرات در خاک ارمنستان به عمل می‌آمد و او قوای دست نخورده‌ای داشت و حتی ناحیه‌ای را از ارمنستان اشغال کرده بود. بنابراین او به این عقیده بود که صلح را با شمشیر به رومی‌ها تحمیل نکرده‌اند بل پس از مذاکرات از نظر انصاف پذیرفته شده است. در نتیجه قرارداد فوراً مراسم عملی شدن آن به عمل آمد. توضیح آنکه تیرداد علایم سلطنت را به پای مجسمه نرون نهاد و کربولو از او قول گرفت که به روم رفته تاج را از دست

نرون دریافت کند و برای اطمینان اجرای این قول یکی از دخترانش را به سمت گروگان به کربولو بدهد. از طرف دیگر خودش هم قول داد که تیرداد در مدت مسافرت به روم و توقف در آن شهر و مراجعت از روم به ایران مورد توقیر و احترامات زیاد و در کمال آسایش خواهد بود. بلاش از بابت این مسافرت نگرانی داشت زیرا می‌ترسید که رفتار قیصر و رومی‌ها با تیرداد طوری باشد که به خانواده اشکانی بر بخورد. ولی کربولو به او اطمینان داد که چون نظر رومی‌ها بر این است که حشاشان در ارمنستان محفوظ بماند به ماهیت مسئله اهمیت می‌دهند نه به اینکه مایل باشند خودنمایی کنند یا اقتدارشان را نشان دهند. بنابراین کاری نخواهند کرد که به اشکانیان بر بخورد (تاسی توس، سالتامه‌ها، کتاب ۲۵، بند ۲۷ و ۲۸ و ۲۹-۳۱). این قرارداد در تابستان سال ۶۳ م. انعقاد یافت.

رفتن تیرداد به روم تیرداد در رفتن به روم بیش از دو سال تعلل کرد، زیرا قرار داد چنانکه بالاتر گفته شد در تابستان سال ۶۳ م. بسته شد و تیرداد در بهار ۶۶ به روم وارد گردید (راولین سن، ششمین دولت مشرق، صفحه ۲۸۱ - عالم مذکور به عقیده کلین تون^۱ استناد کرده). جهت تعلل معلوم نیست ولی چیزی که به حقیقت نزدیک تر به نظر می‌آید این است که تیرداد از رفتن به روم چندان خوشنود نبوده و انتظار موقعی را داشته که شاید بتواند از اجرای این بند قرارداد شانه خالی کند. به هر حال زن تیرداد در این سفر با او بود و جمعی از نجبای پارتی که از جمله پسرهای بلاش و مونوبازوس پادشاه دست‌نشانده آدیابن بودند با سه هزار سوار پارتی ملازمت تیرداد را داشتند (دیوکاسیوس، کتاب ۶۳، بند ۱-۲). تیرداد با این عده زیاد پارتی‌ها مانند فاتحی که روش ظفرمندی^۲ داشته باشد دو ثلث خاک روم را پیمود و رومی‌ها در همه جا او را با احترامات زیاد پذیرفتند. هر شهری که در سر راه تیرداد بود به مناسبت ورود او به آن شهر مزین می‌گشت و مردم جمع شده با هلهله و شادی او را می‌پذیرفتند. این موکب در همه جا به استثنای هلس پونت (داردائل) از خشکی حرکت می‌کرد و خط مسافرت آن در اروپا چنین بود: تراکیه - ایلیریه تا آدریاتیک و از آنجا از راه خشکی به شبه جزیره ایتالیا (یا آپنین^۳). جهت اینکه تیرداد از سفر دریایی احتراز داشته باید از اینجا باشد که خانواده بلاش مذهبی بود و در مذهب زرتشت آلودن آب ممنوع است. معلوم است که مخارج تیرداد با موکبش به رومی‌ها تعلق می‌یافت و چنانکه سوئنه^۳ نویسنده

1. Clinton

2. Procession triumphale

3. Suéton

رومی نوشته (کتاب نرون، بند ۳۰) برای خزانه روم روزی ۸۰۰ هزار سِس‌تِرْت^۱ یا ۳۲ هزار فرانک طلا به پول کنونی تمام می‌شده و چون مسافرت تیرداد به روم و مراجعتش به ایران ۹ ماه طول کشید مخارجی را که خزانه دولت روم پرداخته هشت میلیون و ششصد و چهار هزار فرانک طلا به پول کنونی می‌شده^۲. ملاقات اول بین تیرداد و نرون در شهر ناپل وقوع یافت زیرا در این وقت قیصر در این شهر بود. موافق مراسم درباری روم تیرداد می‌بایستی بی‌شمشیر نزد قیصر رود. ولی او راضی نشد چنین کند و این مسئله در ابتدا اهمیت یافت تا آنکه آن را بدین ترتیب حل کردند که تیرداد با شمشیر نزد قیصر رود ولی تیغش به غلاف آن می‌خکوب شود. وقتی که تیرداد نزد قیصر رسید یک زانو به زمین زده دستهایش را روی یکدیگر به علامت اطاعت گذارد و نرون را آقا خواند. بعد مراسم نصب تیرداد به سلطنت ارمنستان در روم به عمل آمد. شب روز مراسم تمام شهر چراغانی شد و باگل و ریاحین آنرا تزیین کردند. وقتی که روز در رسید فوروم^۳، میدان‌گاه معروف روم، که مذاکرات عمومی در آنجا به عمل می‌آمد از رومی‌ها پُر بود. اینها در غرفه‌ها جا گرفته ملبس به لباس سفید بودند و زینتی بر سر از برگهای درخت غار^۴ داشتند. بر دو طرف خیابانی که به فوروم هدایت می‌کرد از انتهای آن تا رُسترا^۵ سپاهیان^۶ که معروف به پرتوریان^۶ بودند به دو صف با اسلحه ممتازشان ایستاده بودند تا خیابان را از آمد و شد مردم و جمعیت تهی دارند. جماعت زیادی از اهالی شهر بر بام‌های خانه‌ها و عمارات مجاور فوروم برای تماشا حاضر شده بودند. نرون با کبکبه‌ای که اختصاص به فتح داشت با اعضای مجلس سنا و قراولان مخصوص خود آمد و در رُسترا بر کرسی کورول^۷ نشست. پس از آن تیرداد و ملتزمین او وارد شدند در حالی که از میان دو صف سپاهی گذشته بودند. بعد پادشاه ارمنستان به رُسترا نزدیک شده چنین نطق کرد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۳، بند ۵): «آقا، من از اعقاب ارشک‌هایم و برادر شاه بلاش و شاه

1. Sesterces

۲. چهل و سه میلیون و دویست هزار ریال، هرگاه هر فرانک طلا را پنج ریال بدانیم.

3. Forum

۴. Laurier (درخت غار، شجرالغار - درختی است که همیشه سبز است. دو قسم این درخت خیلی معروف است: عادی و هندی. برگ‌های قسم اول را شعرا به سرشان می‌زدند و برگ‌های قسم دوم را نظامیان به علامت فتح).

5. Rostra

6. Praetorians

۷. Curul (کرسی یا صندلی قضات درجه اول روم. تیت لیومورخ رومی گوید که علامت سلطنت بود و رومی‌ها آنرا از مردم اتروشک اتخاذ کرده بودند).

پاگُر، با وجود این من بندهٔ تو هستم من بدین جا آمده‌ام تا تو را که خدای من هستی ببینم و تو را بپرستم چنانکه مهر را می‌پرستم. از این زمان سرنوشت من به دست تو است. زیرا تو طالع منی و اقبال من».

نرون با تکبر جواب داد و بعد تیرداد از راهی که برای این موقع ساخته بودند به طرف رسترا بالا رفته و در پای نرون نشسته پس از نطقی که کرد و برای رومی‌ها ترجمه شد تاج را از دست‌های نرون گرفت (دیوکاسیوس، همانجا).

پس از آن تیرداد چند هفته در روم ماند (برخی عقیده دارند که چند ماه مانده حقیقت معلوم نیست) و در این مدت نرون او را با شکوه و جلال زیاد پذیرایی می‌کرد. بالاخره او از راه آدریاتیک و تمامی یونان و آسیای صغیر به مملکت خود برگشت.

در باب این مسافرت ژرژ راولین سن چنین گوید (ششمین دولت مشرق، صفحه ۲۸۳) «مسافرت تیرداد به روم از حیث صورت و ظاهر امر و شناختن روم با بیان نسبت به آن گذشتی بود ولی مزایای واقعی نصیب پارتی‌ها گردید. راست است که رومی‌ها در مشرق و در روم از اطاعت تیرداد به خود بالیدند ولی مردمان مشرق از قراری که دولت اشکانی با روم داد فهمیدند که جنگ دو دولت بدین نحو خاتمه یافت. روم برتری دولت پارت را از حیث قوت و زورمندی اعتراف کرد زیرا از زمان لوگولوس ارمنستان بین دو دولت مزبور موضوع منازعه بود و هریک از طرفین می‌خواستند دست نشانده خود را بر تخت آن مملکت بنشانند. در این زمان مسئله به اینجا منتهی شده بود که تیگران باید پادشاه ارمنستان باشد یا تیرداد. وقتی که تیگران را رومی‌ها کنار گذاشته تیرداد را پذیرفتند موضوع اساسی منازعه را رومی‌ها به نفع اشکانیان حل کردند. زیرا به یک نفر پارتی برادر شاه پارت اجازه دادند این مملکت را اداره کند و حال آنکه مدت‌ها ارمنستان را از ممالک خودشان می‌دانستند و تردیدی نبود که تیرداد ارمنستان را موافق منافع پارتی‌ها اداره خواهد کرد. بنابراین نصب او به سلطنت موافق مراسم رومی صورتی بود که تیرداد می‌بایست آنرا رعایت کند و چه اثری این مراسم می‌توانست نسبت به او داشته باشد جز اینکه حسیّات دردآوری در او نسبت به رومی‌ها تولید کند. در واقع امر اسلحه بلاش بود که او را بر تخت ارمنستان نشانید و این اسلحه تیرداد را بلند کرد. بنابراین می‌توان گفت وقتی که تیرداد اسماً حکومت روم را شناخت در واقع امر دولت روم ارمنستان را از دست داد و آن به پارتی‌ها تعلق یافت».

قضاوتی که راولین سن کرده صحیح است. واقعاً رومی‌ها مسئله ارمنستان را از حیث

ماهیت به نفع پارتی‌ها حل کردند و از حیث صورت به نفع خودشان. جهت معلوم است اولاً چنانکه بالاتر گذشت رومی‌ها از عهده پارتی‌ها به استثنای مواردی که جنگ‌های داخلی در خانواده اشکانی بود برنمی‌آمدند. ثانیاً در این زمان دولت روم قیصری مانند نرون داشت که از قیصره بد روم در تاریخ شناخته شده است و همیشه در زمان زمامدارانی نالایق برای فریب دادن مردم و به اشتباه انداختن افکار عامه به تظاهرات و صورت‌سازی‌ها بیشتر می‌پردازند تا به ماهیت مسائل. نرون هم از این قاعده مستثنی نبود. این نظر را نطق تیرداد که البته به تقاضای رومی‌ها و با نظر آنها انشا شده بود به خوبی می‌رساند. کلماتی مانند خدا و بنده و پرستیدن و غیره همه لفاظی و خودنمایی است. چه خدایی که سه هزار سوار مسلح پارتی دو ثلث مملکتش را می‌پیماید و چه بنده‌ای که به قدرت برادرش بلاش تکیه داده و تیگران دست نشانده این خدا را از تخت به زیر کشیده و رانده است. این است حقیقت امر و بنابراین باید از روی انصاف گفت که جنگ‌های بلاش با روم به فتح او خاتمه یافت.

وقایع دیگر سلطنت بلاش اول

وقایع منازعه بلاش اول با روم مهمترین قضایای سلطنت بلاش اول بود. از این جهت و از جهت تقدّم تاریخ قضایای مذکور ذکر کیفیات این مخاصمه را مقدّم داشتیم ولی چنانکه از نوشته‌های مورّخین و نویسندگان رومی دیده می‌شود وقایع دیگر هم در سلطنت بلاش روی داده.

بدواً باید گفت که انعقاد قرار داد ایران و روم راجع به ارمنستان، روابط حسنه فیما بین دو دولتی که حکمرانی عالم آن روز را به دست داشتند برقرار کرد و این صلح و مسالمت بین دولّین تقریباً پنجاه سال به طول انجامید. زیرا قرارداد مذکور در ۶۳ م. بسته شد و تا سفر جنگی تراژان که پایین تر ذکرش بیاید و راجع به سال ۱۱۵ م. است روابط دولّین با یکدیگر خوب بود. معلوم است که این صلح متمادی برای اهالی ایران و روم مفید و باعث آسایش بوده ولی برای تاریخ دولت پارت مساعد نیست. زیرا نویسندگان رومی که تا این زمان آنهمه اطلاعات به مناسبت مخاصمات و منازعات شاهان اشکانی با رومی‌ها یا رومی‌ها با آنان می‌دهند و تاریخ پارت را در حدود غربی آن روشن می‌سازند از این به بعد از جهت آرامشی که در حدود دولّین با یکدیگر حاصل شده چندان توجّهی به وقایع دولت اشکانی ندارند. اگر هم کمابیشی از وقایع ذکر کرده‌اند جسته و گریخته و پراکنده است و به هر حال از تاریکی تاریخ

دولت اشکانی چندان نمی‌کاهد. با وجود این اطلاعاتی را که نویسندگان رومی داده‌اند ذکر می‌کنیم و این اطلاعات راجع به دوازده سالی است که از رفتن تیرداد به روم تا فوت بلاش اول گذشته.

روابط بلاش با وسپاسیان

در روم پس از مرگ نرون اغتشاشاتی روی داد و بعد از کشته شدن قیصر روم گالبا^۱ و خودکشی قیصر دیگر موسوم به اُتو^۲ و سپاسیان والی روم در فلسطین مصمم گشت امپراطور روم شود (۶۹ م.) در این وقت او سفارتی نزد بلاش فرستاد تا او را از این قضیه آگاه دارد و ضمناً خواهش کند که چنانکه در مدت هفت سال با دربار روم روابط حسنه داشته با او هم همان روابط را حفظ کند (تاسی توس، تاریخ روم، کتاب ۲، بند ۸۲). بلاش سفیر وسپاسیان را خوب پذیرفت و در جواب سفارتی نزد وی زمانی که او در اسکندریه بود فرستاده گفت، حاضر است برای ابراز دوستی چهل هزار سوار پارتی به اختیار امپراطور بگذارد (سوئتن، کتاب وسپاسیان بند ۶). وسپاسیان این تکلیف دوستانه بلاش را نپذیرفت زیرا اولاً وضع امور او چنان بود که احتیاجی به این قوه نداشت و ثانیاً می‌ترسید که به کار بردن قشون خارجه در نظر رومی‌ها او را منفور گرداند. بنابراین پس از اینکه سرداران وسپاسیان در ایتالیا فایق آمدند او بلاش را مطلع داشت که آرامشی در ایتالیا برقرار شده و احتیاجی به قشون امدادی ندارد (تاسی توس، تاریخ روم، کتاب ۴، بند ۵۱). این قضیه در ۷۰ م. روی داد و در سال بعد (۷۱ م.) تیتوس پسر وسپاسیان پس از فتح بیت المقدس به زنگماکه شهر رومی بود و ذکرش در تاریخ سلوکی‌ها گذشت رفت. بلاش سفارتی برای تبریک بهره‌مندی او فرستاده تاجی از طلا به او هدیه کرد و تیتوس این سفارت را گرم پذیرفته ضیافتی برای او داد (این خبر از یوسف فلاویوس است، تاریخ یهود، کتاب ۷، فصل ۵، بند ۲).

پس از آن دیری نگذشت که سه‌سین نیوس پتوس^۳ والی سوریه گردید و این همان کس بود که در جنگ رومی‌ها با بلاش شکست خورد. این شخص در حوالی سنه ۷۲ به وسپاسیان اطلاع داد که آنتیوخوس پادشاه کُماژن مشغول توطئه است تا از دولت روم جدا شده جزء دولت پارت گردد. در این توطئه خود پادشاه با پسرش اپی‌فان دخیل‌اند و قراری در این باب با پارتی‌ها داده‌اند. اگر در ابتدا جلوگیری نشود و کُماژن جزء دولت پارت گردد نتیجه آن برای رومی‌ها در مشرق مضر خواهد بود. کُماژن در مغرب فرات واقع بود و پایتخت آن را

1. Galba

2. Otho

3. Caesennius Petus

ساموساتا^۱ می‌نامیدند. او گفت این شهر بر نقطه‌ای مشرف است که به سهولت می‌توان در آنجا از فرات گذشت و اگر پارتی‌ها این نقطه را متصرف باشند در هر وقت می‌توانند به سهولت از آنجا به کاپادوکیه و کیلیکیه و سوریّه بگذرند و در موقع لزوم بخوبی عقب بنشینند. این اطلاعات به نظر و سپاسیان مهم آمد و چون او اعتمادی زیاد به پتوس داشت اختیارات کامل به او داد که به هر نحو صلاح می‌داند اقدام کند. پس از آن پتوس با قشونی داخل کُماژن شد و چون در اینجا از آن جهت که اهالی تقصیری نداشتند یا حاضر جنگ نبودند مقاومتی ندید، ساموساتا را به آسانی گرفت. پادشاه نمی‌خواست اقدامی بر ضد رومی‌ها بکند ولی دو پسر او ایپی‌فان و کال‌لی‌نیکوس نخواستند این خفت و توهین را تحمل کنند و در رأس قشونی که جمع کرده بودند به استقبال پتوس رفتند. پس از آن جنگی در گرفت که یک روز به طول انجامید و برای طرفین بی‌نتیجه ماند ولی آنتیوخوس، که نمی‌خواست با رومی‌ها ستیزه کند، وقتی که دید پسرانش به حرف او گوش نمی‌دهند از صفحه خود با زن و دخترانش خارج شده به کیلیکیه که جزء دولت روم بود رفت و در شهر تارسوس^۲ اقامت گزید. این بیرون رفتن پادشاه از کُماژن اهالی را مأیوس کرد و در نتیجه سپاهیان پسران آنتیوخوس از دور او بپراکندند.

در این احوال آنها چاره را در فرار دیدند و گریخته با ده نفر سوار خودشان را به ایران رسانیدند. بلاش آنها را خوب پذیرفت و میهمان‌نوازی نسبت به آنها نمود ولی کمکی به آنها نکرد جز اینکه نامه‌ای به و سپاسیان نوشت و چنانکه تصوّر می‌رود به او اطلاع داد که حرف‌های پتوس صحیح نبوده و شاهدگان تقصیری ندارند. بر اثر این نامه و سپاسیان فهمید که واقعاً پادشاه کُماژن و پسرانش تقصیری نداشته‌اند و قرارداد که هر سه به روم آمده در آنجا اقامت گزینند و برای آسایش آنها مقرر داشت مبلغی کافی به آنها داده شود و خانواده‌شان مقام محترمی را دارا باشند.

دیوکاسیوس گوید (کتاب ۶۶، بند ۱۱) که نامه بلاش به و سپاسیان چنین شروع می‌شد: «ارشک شاهنشاه به فلاویوس و سپاسیان سلام می‌رساند» و امپراطور از راه استهزا در جواب نامه نوشت: «فلاویوس و سپاسیان به ارشک شاهنشاه سلام می‌رساند». اگر روایت دیوکاسیوس صحیح باشد استهزای قیصر روم از اینجا بوده که بلاش قیصر را فقط به اسم خوانده و عناوینی برای او قائل نشده و دیگر خود را شاهنشاه مطلق گفته نه شاهنشاه پارت چنانکه معمول بود.

تاخت و تاز آلانها در شمال و غرب ایران

تقریباً در حوالی ۷۵ م. واقعه‌ای روی داد که بلاش مجبور گردید از امپراطور روم، وسپاسیان، استمداد کند. شرح واقعه پایین‌تر بیاید و خلاصه آن عجالتاً این است: مردمی موسوم به آلان که در پشت کوههای قفقاز به طرف شمال سکنی داشتند از کوههای قفقاز گذشته به قفقازیه و بعد به آذربایجان و ارمنستان ریخته به قتل و غارت پرداختند. قبل از آنکه از این واقعه مهم صحبت داریم لازم است بدانیم که این مردم چه قومی بوده‌اند و مساکن آنها کجا بوده.

نژاد آلانها

آلانها را آس هم نامیده‌اند و مردمی که اکنون در قفقازیه سکنی دارند و معروف به اُست یا اُس‌تین^۱ می‌باشند از اعقاب این مردم‌اند. این مردم را سابقاً بعض نویسندگان از نژاد سکایی می‌دانستند چنانکه راولین سن در کتاب خود (ششمین دولت مشرق، صفحه ۲۹۱) گوید که آلانها سابقاً در نزدیکی رود تانایس^۲ (دُن کنونی) و دریاچه پالوس م اُتید^۳ (دریای آزوف) سکنی داشتند و از سکاها بوده‌اند ولی اکنون مسلم است که نویسنده مذکور اشتباه کرده و آلانها از نژاد سکایی نبودند. باید آنها را از آریان‌های ایرانی دانست. علاوه بر تحقیقات علمی که این نظر را می‌رساند خود اُست‌های کنونی هم نظر مذکور را تأیید می‌کنند. زیرا اگر از یک قسمت اُست پرسند که آنها کیستند جواب می‌دهند «ایرونی» و زبان آنها هم شعبه‌ای از زبان‌های ایرانی است. اما در باب این قوم نویسندگان عهد قدیم چنین نوشته‌اند: دیونی سیوس^۴ جغرافیادان که در میان ۳۰ و ۱۰ ق. م کتاب خود را می‌نوشته این قوم را با داکیه‌ها^۵ یعنی نیاکان رومانی‌های کنونی و تائوری‌ها^۶ یعنی سکنه شبه جزیره قریم اسم می‌برد و بعد باز اسم آنها را با تائوری‌ها و آگاتیرس‌ها (تیره‌ای از سکاها) جنوب روسیه کنونی) ذکر می‌کند. پلین^۷ نویسنده معروف عهد قدیم که در ۲۳ م. تولد یافته بود نیز مساکن آنها را در جنوب روسیه تقریباً اُکرن^۷ کنونی نشان می‌دهد (تاریخ طبیعی، کتاب ۶، فصل ۱۲، بند ۲۵). یوسف فلاویوس مورخ یهود هم همین صفحات را مساکن آنها می‌داند (جنگ‌های یهود، کتاب ۷، فصل ۷ بند ۴).

1. Ossetes یا Ossetine

2. Tanaïs

3. Palus Méotide

4. Dionysius

5. Daci

6. Tauri

7. Ukrain

سینک فیلسوف روم که معاصر نرون قیصر روم و آموزگار او بود و بعد به حکم او خودکشی کرد مساکن آنها را قدری دورتر به طرف مغرب می‌نماید (مثلاً در حوالی ایستر^۱ یا دانوب کنونی).

بطلمیوس به دو قوم آلان قائل است. مساکن یکی را در همان جاها می‌داند که نویسندگان مذکور نشان داده‌اند و محل سکنای دیگری را بین ایمائوس^۲ یعنی تقریباً کوههای هیمالایای کنونی و مشرق دریای خزر (جغرافیا، کتاب دوم، بند ۱۴ - کتاب ۳، بند ۵ - کتاب ۶، بند ۱۴). این قسمت را از جانشینان ماساژتهای قدیم که کراراً ذکرشان در کتاب اول و دوم این تألیف گذشته است یا از اعقاب آنها می‌دانستند و تصوّر می‌کردند آلانهایی که در این زمان یعنی در زمان بلاش اول به آذربایجان و ارمنستان ریختند از قسمت ثانوی بوده‌اند و این آلانها از جنوب دریای خزر گذشته به قفقازیه و آذربایجان درآمده‌اند یعنی از گرگان و طبرستان و گیلان و طوالش کنونی گذشته به این طرف و آن طرف آرس رفته‌اند (راولین سن، ششمین دولت مشرق، صفحه ۲۹۱). به نظر مؤلف چنین تعبیری غیرطبیعی است. زیرا پیمودن چنین راهی سخت و دور مشکل است. جهت تعبیر مذکور این است که گفته شده است آلانها با هیرکانی‌ها اتحاد کرده به قفقازیه ریختند و کلمه هیرکانی (یونانی شده و هَرَکان یا وَرکان) بعض نویسندگان را به اشتباه انداخته و گمان کرده‌اند که مقصود از آن گرگان است و بر اثر این اشتباه پنداشته‌اند که آلانها از حدود سیحون یا جیحون با گرگانی‌ها همدست شده از طرف گرگان و مازندران و گیلان و طوالش به آذربایجان حمله کرده‌اند ولی چنین نیست. گرجستان را در دوره پارتی‌ها و ساسانیان و رَژان می‌نامیدند (جغرافیای موسی خورن ترجمه مارکوارت^۳) که تقریباً همان وَرکان^۴ یا گرگان است و مقصود از هیرکانی یونانی در این مورد گرجستان یا گرجستان است نه گرگان که در جنوب شرقی دریای خزر واقع است. پس آلانها از پشت کوههای قفقاز به آذربایجان حمله کرده‌اند نه از حدود جیحون یا سیحون. به عبارت دیگر واقعه‌ای که در اوایل قرن ششم ق. م در زمان هَوُخْ شَرُ روی داد پس از تقریباً هفت قرن تکرار یافت. منتها در دفعه اول موافق نوشته‌های هرودوت سکاها از دربند (باب الابواب) گذشتند (جلد اول این تألیف) و این دفعه آلانها از تنگ داریال که از ولادی قفقاز کنونی به تفلیس هدایت می‌کند. اما چرا آلانها با گرگی‌ها اتحاد کرده‌اند جهت معلوم است.

1. Ister

2. Imaus

۴. وَرْک در پارسی قدیم به معنی گرگ است.

راه آنها از تنگ داریال بوده و دربند مزبور در تحت تسلط گرجی‌ها بود. وقتی که از شاهان ساسانی صحبت خواهد بود خواهیم دید که چقدر شاهان مذکور به داشتن گرجستان در تحت تسلط خود اهمیت می‌دادند. جهت عمده آن همین بود که دربند داریال در تحت تسلط ایرانی‌ها باشد. پس اتحاد آلان‌ها با گرجی‌ها طبیعی بوده و دیگر نباید فراموش کرد که بلاش و تیرداد پسر فرس من پادشاه گرجستان را از سلطنت ارمنستان محروم ساخته بودند.^۱ نویسندگان عهد قدیم در باب نژاد آلان‌ها حدس‌هایی زیاد زده‌اند. بعضی آنها را از نژاد مادی‌ها دانسته‌اند، برخی از توتون^۲، یعنی نیاکان قدیم آلمانی‌های کنونی و بالاخره عده‌ای از فین‌ها یا ترک‌ها ولی چنانکه گفتیم امروز معلوم است که آنها از آریان‌های ایرانی بوده‌اند.

پس از این مقدمه گوئیم که این مردم در ۷۵ م. با ایبری‌ها (گرجی‌ها) **خود واقعه**

ساخته از معبر داریال که در تحت تسلط گرجی‌ها بود گذشته به این طرف قفقاز سرازیر شدند و از آنجا به طرف جنوب رفته به قتل و غارت و چپاول پرداختند. در نتیجه پاگر پادشاه آذربایجان که دست‌نشانده پارت بود، نتوانست مقاومت کند و به کوه‌ها پناه برد. پس از آن آلان‌ها در جلگه‌ها به غارت کردن مشغول شدند. بعد، از آذربایجان به ارمنستان حمله کرده و تیرداد را مغلوب ساخته او را با کمند گرفتند (یوسف فلاویوس، کتاب ۷، فصل ۷، بند ۲).

بلاش، چون دید پادشاهان دست‌نشانده‌اش شکست خوردند و عنقریب آلان‌ها به خود او حمله خواهند کرد از وسپاسیان استمداد کرد و خواست قوه‌ای را که روم می‌فرستد در تحت ریاست یکی از پسرهایش تیتوس یا (دومی‌تیانوس^۳) باشد. گویا نظر بلاش در این خواست آخری براین بوده که اگر سردار رومی یک نفر از خانواده امپراطوری باشد یقیناً قوه‌ای که خواهند فرستاد زیاد خواهد بود. گویند که این مسئله در روم موضوع مذاکرات طولانی گردید و اگرچه دومی‌تیانوس خیلی مایل بود که خواست بلاش را پذیرفته به او قشونی بدهند تا به کمک پادشاه اشکانی برود ولی وسپاسیان بالاخره فرستادن این قوه را صلاح ندانست، زیرا نه لزوم آنرا تصویب می‌کرد و نه می‌خواست خود را در این اقدام پر مخاطره داخل کند و چون

۱. کلیتاً مردمان آن طرف کوه‌های قفقاز مقصودی جز غارت و چپاول نداشتند و وقتی که راه آنها را باز می‌کردند به صفحات این طرف قفقاز ریخته مردم را غارت می‌کردند و نویسندگان عهد قدیم غالباً سه نوع مردم را در پشت کوه‌های قفقاز اسم می‌برند: آلان‌ها - سارمات‌ها - سکاه‌ها.

2. Teuton

3. Domitianus

در موقعی که بلاش تکلیف می‌کرد به او کمک کند این مساعدت را نپذیرفته بود اکنون می‌توانست خواهش بلاش را رد کند بی‌اینکه حق‌ناشناس قلم برود. پس از آن پارتی‌ها چه کردند معلوم نیست. ولی یوسف فلاویوس گوید (همانجا)، که آلان‌ها پس از چاپیدن آذربایجان و ارمنستان اسرای زیاد و غنایم فراوانی برگرفته از ایران خارج شدند. پس از آن طولی نکشید که بلاش درگذشت (تقریباً ۷۸ م.) بنابراین تاخت و تاز آلان‌ها در ایران و ارمنستان تقریباً سه سال دوام داشته.

در تاریخ پارت این اوّل دفعه‌ای است که می‌بینیم پارتی‌ها از عهده یک مردم شمالی که به ایران حمله می‌کنند برنمی‌آیند. جهت این است که دولت پارت از حدود این زمان داخل مرحله سوم تاریخ خود می‌گردد یعنی رو به انحطاط می‌رود. چون پایین‌تر از این مبحث صحبت خواهد بود عجالتاً می‌گذریم.

در باب مدّت سلطنت بلاش اوّل اختلافاتی هست زیرا نویسندگان
 مدّت سلطنت
 بلاش اوّل
 رومی در سال ۵۱ م. از افتادن وُئن دوم از سلطنت حرف می‌زنند و
 در سال ۹۰ م. از یک نفر اشکانی موسوم به پاگر صحبت می‌دارند.
 مثلاً مارثیال^۱ نویسنده رومی در یک اشعار گزیده^۲ که به عقیده بعضی بین ۹۴-۹۵ م. نوشته شده است از پاگر نامی اسم برده. از طرف دیگر بین ۵۱ و ۹۰، وقتی که نویسندگان رومی از پارت سخن می‌رانند شاه آنرا بلاش می‌نامند. بنابراین نویسندگانی که تاریخ پارت را نوشته‌اند سلطنت بلاش را عادتاً بین دو سده مزبور دانسته‌اند. بعد از سکه‌های شاهان اشکانی معلوم گردید که پاگر در سده ۷۸ شاه بوده زیرا از او سکه‌ای از این تاریخ به دست آمده. پس از آن از سکه‌های اشکانی این مسئله پیش می‌آید که آیا سنوات بین ۵۱ و ۷۸ را هم نباید بین دوشاه تقسیم کرد؟ بدین ترتیب که سلطنت بلاش را از ۵۱ تا ۶۲ بدانیم و سلطنت شاهی دیگر را که اردوان چهارم یا بلاش دوم بوده از ۶۲ تا ۷۸ ولی با این نظر نمی‌توان موافقت کرد زیرا از کتب نویسندگان رومی روشن مستفاد می‌گردد: آن شاه اشکانی که با وسپاسیان روابطی داشته همان شاهی بوده که با کُربولو جنگ کرده. بنابراین بعض نویسندگان جدید^۳ دارای این نظر شده‌اند که بلاش در یک قسمت ایران سلطنت کرده و دو شاه دیگر یعنی اردوان چهارم یا بلاش دوم و پاگر در قسمت‌های دیگر ایران. این حدس را تاریخ پارت در مرحله سوم تأیید

1. Martial

2. Epigramme

3. Lindsay. History and coinage p. 87.

می‌کند. زیرا می‌بینیم که مدعیان سلطنت زیادند و هرکدام در قسمتی از ایران سلطنت می‌کنند و نمی‌توان گفت شاه حقیقی کی است. بنابراین در این مورد هم می‌توان حدس زد که چون گرگان بر بلاش شوریده بود و این شورش چنانکه بالاتر گفته شد از ۵۸ تا ۷۵ م. دوام داشته شخصی را که اردوان چهارم یا بلاش دوم می‌دانند در گرگان سلطنت می‌کرده و بلاش اول در مغرب ایران و چون سر و کار رومی‌ها با بلاش اول بوده نویسندگان رومی و یهود فقط اسم او را ذکر کرده‌اند. به هر حال مسئله روشن نیست ولی می‌توان ظن قوی داشت که سلطنت بلاش اول از ۵۱ تا ۷۸ م. امتداد یافته و در این سال پا کر دوم به جای او بر تخت نشسته. گوت شمید به همان تاریخ ۵۱ - ۷۸ م. متمایل است (تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۳۷) ولی یوستی سلطنت او را از ۵۱ تا ۷۷ م. دانسته است (نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۲).

اهمیت سلطنت

بلاش اول

سلطنت بلاش اول در تاریخ ایران مهم است زیرا او دوره دوم جنگ‌های ایران و روم یا روم و ایران را با بهره‌مندی به آخر رسانید. اگرچه بالاتر در جای خود وقایع مشروحاً ذکر شده است باز برای اینکه خواننده خلاصه وقایع گذشته را به خاطر آورد می‌گوییم دوره اول جنگ‌های ایران و روم از سنه ۵۵ تا ۳۶ ق. م به طول انجامید. در این دوره هرکدام از طرفین می‌خواست خاک طرف دیگر را تصاحب کند. صلحی که بالاخره ایجاد شد هفتاد سال طول کشید (از ۳۵ ق. م تا ۳۵ م.). دوره دوم مجادلات این دو دولت بزرگ آن زمان در سرارمنستان در ۳۵ م. شروع گردید و تا ۶۳ م. دوام یافت. پس از آن صلحی بین دولتین برقرار شد که ۵۲ سال مدت دوام آن بود (از ۶۳ تا ۱۱۵ م.). در این دوره چنانکه ذکر شد مسئله ارمنستان به نفع ایران خاتمه یافت یعنی صورت را رومی‌ها بردند و معنی را ایرانی‌ها. معلوم است که در این دوره جنگ‌های ایرانی‌ها با رومی‌ها به سختی جنگ‌های دوره اول نبود و حتی بعضی این دوره را هم جزء زمان صلح دانسته‌اند. بعد از مجادلات با روم و حل مسئله ارمنستان قضیه‌ای که جلب توجه می‌کند شورش گرگان است. این شورش به ظن قوی از ۵۸ تا ۷۵ م. طول کشیده ولی عاقبتش معلوم نیست. این اول دفعه‌ای است که پارتی‌ها از عهده مردمی که می‌خواهند از دولت پارت جدا شوند بر نمی‌آیند یا جنگ‌ها با شورشیان به طول می‌انجامد. این معنی می‌رساند که دولت پارت مرحله دوم تاریخ خود را در سلطنت بلاش اول دارد به آخر می‌رساند: مرحله اولی از ۲۵۰ تا ۱۲۴ ق. م یعنی از تأسیس دولت پارت تا سلطنت مهرداد دوم کبیر پاینده بود. در این مرحله دولت پارت به استحکام مبانی خود پرداخت. سلوکی‌ها را

از ایران راند دولت باختر را مطیع کرد. مرحله دوم از سلطنت مهرداد دوم کبیر شروع شده با سلطنت بلاش اول خاتمه می‌یابد (از ۱۲۴ ق. م تا تقریباً ۷۸ م.). در این مرحله دولت پارت جلو مردمان شمال شرقی را که به ایران هجوم می‌آوردند گرفت. در این مرحله نیز پارت بزرگ‌ترین دولت مشرق قدیم است و با روم عالم‌گیر دست و پنجه نرم می‌کند. روم و پارت هردو می‌خواهند بیشتر توسعه یابند یکی به طرف مغرب و دیگری به جانب مشرق و بالاخره هردو در کنار فرات متوقف می‌گردند. زیرا هرکدام از آنها در طرف دیگر این رود ضعیف‌تر از دیگری است. حاصل این جنگ‌ها آنکه در این مرحله دولت ایران و دولت روم دو دولتی هستند که بر عالم آن روز حکومت می‌کنند و نیز در این مرحله مسئله ارمنستان بین دولت ایران و دولت روم دوستانه حل می‌شود. اولی به ماهیت مسئله اهمیت می‌دهد و آن را برمی‌دارد، دومی به حفظ صورت قانع است و آن را اختیار می‌کند. مرحله سوم مرحله انحطاط دولت پارت است که از این به بعد تا انقراض این دولت نامی موضوع نوشته‌های ما است.

پس از شورش گرگان واقعه‌ای که قابل توجه مخصوص است تاخت و تاز آلان‌ها در ایران است. این واقعه نظری را که در باب مسئله گرگان ذکر کرده‌ایم تأیید می‌کند. دولت پارت قوت سابق را ندارد و در مرحله سوم تاریخ خود داخل می‌شود.

صفات بلاش اول
بلاش اول شاهی است که برخلاف چند شاه اشکانی که قبل از او سلطنت کردند پدرکش یا برادرکش نیست. اینکه سهل است او می‌خواهد یگانگی و وفاق در خانواده اشکانی بر پایه محکمی قرار گیرد و این نیت خود را نه تنها با نطق بل با عمل ثابت می‌کند. پس از این صفت که خیلی مهم است باید درباره بلاش اول قائل بود که سرداری بوده ماهر و دارای عز می‌راسخ. این صفت او در مخاصمات عدید با سردار نامی روم گربولو به خوبی دیده می‌شود. او بر پتوس سردار دیگر رومی از حیث صفات سرداری مزیت دارد و از پرتو همین مزیت بر او غالب می‌آید. بالاخره درباره بلاش گفته‌اند که او شخصی بوده مذهبی و در سلطنت او امر به جمع‌آوری آوستا که در زمان اسکندر از میان رفته بود صادر شده. چون از این مسئله باید مشروح‌تر صحبت داریم و جایش اینجا نیست، عجالتاً به همین اشاره اکتفا می‌کنیم تا به سر این موضوع برسیم. چون از این به بعد در مرحله سوم تاریخ پارت داخل می‌شویم به فصل سوم این کتاب خاتمه می‌دهیم.

فصل چهارم. دولت پارت در انحطاط است

مبحث اول. اشک بیست و سوم - پاگردوم

پس از بلاش اول محققاً معلوم نیست که جانشین او کی بوده بعضی پاگرد نامی را شاه اشکانی می‌دانند و گویند که او پسر بلاش بوده. این حدس را پیکر او بر سکه‌هایش که صورتی جوان و بی‌ریش دارد تأیید می‌کند و این سکه‌ها نشان می‌دهد که او لااقل تا ۹۳ م. سلطنت کرده، اگرچه با این تاریخ همه موافق نیستند و برخی سلطنت او را از ۷۸ تا ۱۰۸ م. می‌دانند و دیگر از ۷۹ م. سکه‌ای یافته‌اند که پیکر شاه بر آن شباهتی به پیکر پاگرد ندارد و از شخصی است اردوان نام. بالاخره در اواخر سلطنت پاگرد یا اوایل زمامداری خسرو یعنی شاهی که پس از پاگرد سلطنت کرده سکه‌های شخصی مهرداد نام به دست آمده که از ۱۰۷ تا ۱۱۳ م. سلطنت داشته. بر یکی از این سکه‌ها عبارتی منقوش است «مهرداد ملکا»، یعنی شاه مهرداد (چنین سکه‌هایی از شاهان آخری اشکانی زیاد یافته‌اند). بنابر آنچه ذکر شد، معلوم نیست سلطنت این شاهان در کجا بوده و ترتیب تاریخ سلطنتشان چیست. با وجود این چون از اردوان و مهرداد خبری نداریم ولی از پاگرد نویسندگان قدیم جسته و گریخته اطلاعاتی داده‌اند لابد باید شاهی را که بعد از بلاش به تخت نشسته پاگرد بدانیم.

اگر عقیده نویسندگانی را متابعت کنیم که سلطنت پاگرد را از ۷۸ تا ۱۰۸ م. می‌دانند اوسی سال سلطنت کرده ولی وقایع سلطنت او خیلی کم است و نمی‌توان دانست که حقیقتاً واقعه مهمی در زمان او روی نداده یا روی داده و چون نویسندگان رومی از جهت صلحی که بین دولت روم و پارت برقرار بود علاقه‌مندی به وقایع دولت پارت نداشته‌اند چیزی هم ننوشته‌اند. وقایعی را که ذکر می‌کنند اینها است:

شخصی بر دولت روم قیام کرد و خود را یرون نامید ولی بهره‌مند نشد و فرار کرده به پارت پناه آورد. دومی ثیان که امپراطور روم بود او را از پاگرد استرداد کرد. در ابتدا پاگرد می‌خواست از او حمایت کند ولی بعد او را رد کرد (سوتون، کتاب یرون، بند ۵۷). این واقعه در سال نهم سلطنت دومی ثیان روی داد (۸۹ م.).

داکی‌ها^۱ (یعنی مردمی که در داکیه سکنی داشتند و این صفحه همان رومانی کنونی است) به میسیه^۲ ایالت روم تجاوز می‌کردند. در یکی از تجاوزات چنانکه پلین^۳ گوید یک نفر یونانی را که کالیدروموس^۴ نام داشت و بنده یک نفر رومی لیبریوس ماکسی موس^۵ نام به شمار می‌رفت اسیر کردند. بعد دسبالوس^۶ رئیس داکی‌ها این بنده را نزد پاگر فرستاد و او چند سال در دربار ایران در خدمت شاه پارت بود. این واقعه به خودی خود دارای اهمیتی نیست، ولی می‌رساند که در عهد قدیم مردمانی که خیلی دور از یکدیگر بودند و بنابراین نمی‌بایست از یکدیگر آگاهی داشته باشند، تا چه رسد به اینکه با هم ارتباط یابند از جهت اشتراک منافع با هم مربوط می‌گشتند و هدایایی فیما بین رد و بدل می‌شد زیرا شکی نیست که داکی‌ها منافی در ایجاد ارتباطی با دربار اشکانی نداشتند جز اینکه مانند پارتی‌ها دشمنان روم بودند و تصور می‌کردند که دولت اشکانی در موقع لزوم می‌تواند حرکت مفیدی برای داکی‌ها بکند و رومی‌ها مجبور گردند یک قسمت قوای خود را به مشرق بفرستند. پذیرفته شدن بنده مزبور از طرف پاگر نیز می‌رساند که او هم دوستی داکی‌ها را مغتنم می‌شمرده و الا خود را رهین ممت آنان نمی‌ساخت.

از وقایع سلطنت پاگر یکی هم این است که او به توسعه تیسفون که پایتخت اشکانیان بود افزود و آن را تزیین کرد (آمِین مارسلن، کتاب ۲۳، بند ۶)^۷.

بعد خبری هست که پاگر خاک خسرون را به پادشاه آن آبکار از جهت احتیاج به پول فروخت. خسرون همان ناحیه است که پایتخت آن را اِدس می‌نامیدند (اورفا یا اورفه کنونی). فروش گویا از جهت مخارج زیاد توسعه و تزیینات تیسفون بوده ولی نباید تصور کرد که حق دولت اشکانی نسبت به این خاک از میان رفته زیرا پس از پاگر مدت‌ها تا زمان مارک اُرل^۸ امپراطور دیده می‌شود که حقوق شاهان اشکانی نسبت به پادشاه دست‌نشانده خسرون باقی است. از اینجا باید استنباط کرد که وجهی پاگر از آبکار یا اکبر دریافت داشته نه اینکه حق خود را به او فروخته باشد و این وجه هم شاید از وجوهی بوده که بعض پادشاهان دست‌نشانده به شاهان اشکانی می‌پرداخته‌اند یعنی پاگر باج چند سال را به طور مساعده پیشکی دریافت

1. Dacia

3. Pline

5. Liberius Maximus

7. Ammien Marcellin

2. Mysie

4. Callidromus

6. Decebalus

8. Marce - Aurèle

داشته (این خبر از سuidas^۱ یکی از نحوین یونانی از قرن پنجم م. است و معلوم نیست تا چه درجه صحت دارد م.).

از وقایع سلطنت پاگر اگرچه اطلاعات صحیحی نداریم با وجود این رویهم رفته باید به این عقیده بود که مدعیان سلطنت در زمان او زیاد بودند و اوقات او به منازعات داخلی صرف می شده زیرا علاوه بر اردوان و مهرداد که بالاتر اشاره به آنها شد گویا اشخاص دیگری هم بودند که در قسمت هایی از ایران سلطنت داشته اند و هریک از آنها خود را شاه تمامی ایران بل شاهنشاه می خوانده. این نظر از یک جای نوشته های دیوکاسیوس نیز استنباط می شود. او راجع به قشون کشی تراژان به مشرق برای جهانگیری (پایین تر بیاید) گوید مقاومتی سخت در پیش رفتن امپراطور مزبور به طرف بابل نشد زیرا دولت پارت از جهت جنگ های داخلی ضعیف و در انحطاط بود و شورش هایی در مملکت روی داده بود که هنوز نایره آنرا خاموش نکرده بودند (کتاب ۶۳، بند ۲۶). فوت پاگر را در ۱۰۸ یا ۱۱۰ می دانند. او دو پسر داشت: اِکس داریس^۲ و پارثامازیریس^۳. ولی مجلس مهستان خسرو برادر پاگر را جانشین او قرار داد جهت آن باید اینجا باشد که در این وقت خبر تدارکات تراژان برای عزیمت به مشرق به ایران رسیده بود و می دانستند که پسران جوان پاگر از عهده او برنیایند. بنابراین خسرو را که بزرگ تر و دارای تجربیاتی بوده به سلطنت برگزیده اند. این نظر نیز از اینجا تأیید می شود که پاگر قبل از مرگش شکایاتی از تراژان داشته و بنابراین در زمان پاگر سیاست تعرضی تراژان شروع شده بود (نوشته های سuidas این نظر را می رساند).

از آنچه راجع به سلطنت پاگر گفته شد معلوم است که ما اطلاعات درستی از وقایع این زمان نداریم و چنین به نظر می آید که در زمان سلطنت پاگر در ایران دو سه نفر دیگر سلطنت کرده اند و منازعات داخلی دوام داشته. اما اینکه نویسندگان رومی فقط راجع به پاگر اطلاعاتی جسته و گریخته ذکر می کنند باید از این جهت باشد که پاگر در مغرب ایران سلطنت می کرده و چون تیسفون و بین النهرین و بابل را داشته رومی ها با کارهای او فی الجمله آشنا بوده اند و از دیگران خبری نداشته اند. نیز به همین جهت است که بین نویسندگان اختلافی راجع به ترتیب شاهان اشکانی بعد از بلاش اول دیده می شود. مثلاً گوت شمید بعد از بلاش اول سه نفر را اسم می برد: بلاش دوم، پاگر دوم، اردوان چهارم و یوستی اردوان چهارم را بیست و سومین شاه اشکانی می داند (نام های ایرانی، صفحه ۴۱۲).

1. Suidas

2. Exedares

3. Parthamasiris

خلاصه آنکه مدّت سلطنت پاگُر را در ایران یا در مغرب آن بنابر سکه‌های اشکانی از ۷۸ تا ۱۰۸ م. باید دانست ولی بعضی آن را تا ۱۱۰ م. می‌دانند از اسناد چینی چنین مستفاد می‌شود که تقریباً در سال ۱۰۱ م. خان‌چائو حاکم تاتارستان از طرف چین نمایندگانی می‌فرستد که از راه دریای مغرب^۱ به تسین بزرگ (روم) بروند و آنها تا دریای مزبور آمده به واسطه وحشتی که از مشکلات سفر دریا حاصل می‌کنند صرف نظر کرده برمی‌گردند. به نظر چنین می‌آید که چون اشکانیان نمی‌خواستند روابط مستقیمی بین روم و چین باشد آنها را ترسانیده‌اند زیرا تجارت ابریشم چین با روم به واسطه ایران می‌شده. از منابع مذکور نیز معلوم است که پادشاه آن‌سی (یعنی پارت) در این موقع با نمایندگان شیر و آهو برای فغفور چین فرستاده است (چینی‌ها می‌گویند بسانِ باج).

مبحث دوم. اشک بیست و چهارم - خسرو

خسرو وقتی بر تخت ایران نشست که یکی از مواقع سخت تاریخ آن محسوب است. بنابراین لازم است قبل از ذکر وقایع، شمه‌ای از اوضاع عالم آن زمان بیان کنیم. پس از اینکه تیرداد پادشاه ارمنستان درگذشت (تقریباً ۱۰۰ م.) پاگُر یکی از پسرهای خود را که اِکس‌دارش یا آکسی‌دارش نام داشت بر تخت آن مملکت نشاند و این شاهزاده در آنجا به امور سلطنتی پرداخت بی‌اینکه به دولت روم رجوع یا اقدامی کند که حق روم را به نصب پادشاه ارمنستان شناخته باشد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۱۷). در این وقت تراژان امپراتور روم در مغرب با داک‌ها مشغول جنگ بود و صلاح نمی‌دانست با پارت در آویزد ولی وقتی که در ۱۱۴ م. جنگ‌های خود را در داکه به آخر رسانیده آن مملکت را مطیع کرد، موقع را مناسب دید که سیاست تعرّضی در آسیا پیش گیرد و مانند اسکندر به جهانگیری در مشرق بپردازد. بنابراین مسئله ارمنستان را بهانه قرار داد و در تدارک قشون‌کشی بزرگی به مشرق برآمد. اوضاع مشرق هم در این زمان چنان بود که خیالات او را تأیید می‌کرد: از آنچه بالاتر در باب سیاست تعرّضی دولت روم در مشرق گفته شده بخوبی روشن است که از وقتی که دولت مزبور پا به مشرق گذاشت مقدونیه، دولت سلوکی، دولت بطالسه، مهرداد ششم پُنت، تیگران پادشاه ارمنستان و پادشاهان دیگر را مغلوب ساخت و این ممالک در ابتدا در تحت نفوذ روم

۱. دریای مغرب باید دریای میانه (مدیترانه) باشد یا دریای سرخ (بحر احمر).

درآمدند و بعد ایالتی از روم گشتند یا دارای پادشاهانی شدند که دست‌نشانده روم بودند و مطیع سیاست رومی‌ها. پس از این وقایع بالاخره رومی‌ها با دولت پارت از زمان مهرداد دوم کبیر اشکانی رابطه یافتند و دیری نگذشت که خواستند از فرات گذشته دولت پارت را هم به صورت مقدونیه و دولت سلوکی و غیره درآورند ولی سه شکست بزرگ که در زمان کراسوس و آنتونیوس نصیب رومی‌ها گردید آنها را به هوش آورد و دانستند که دولت پارت آن دولت شرقی نیست که بتوان آنرا تحت‌الحمايه یا تابع روم گردانید. بنابراین اکتائویوس اگوست قیصر روم به این عقیده شد که حدود روم فرات است و نباید رومی‌ها از آن بگذرند. این سیاست را تی‌بریوس و سایر قیصره روم رویهم رفته حفظ می‌کردند تا آنکه مسئله ارمنستان بین دولتين مطرح شد و باز رومی‌ها دریافتند که با دولت پارت باید مماشات کنند. بنابراین به حفظ صورت اکتفا کرده با دولت پارت کنار آمدند. از تمامی این وقایع که از ۱۲۴ ق.م تا ۱۱۵ م. روی داد دولت روم دولت پارت را یگانه دولتی در عالم دانست که باید با آن مدارا کند و روابط خود را با آن دولت براساس مماشات بگذارد. دولت پارت هم از طرف دیگر می‌دید که روم قوی‌ترین دولت دنیای آن زمان است و باید با چنین دولتی راه رفت. بنابراین او هم بی‌جهت خود را با روم طرف نمی‌کرد و فقط در مواردی شمشیر می‌کشید که می‌دید سنگری از سنگرهایش از دست می‌رود و هستی دولت پارت در خطر است. چنین بود به طور اجمال و کلی وضع دولتين در مشرق و شالوده‌ای که طرفین سیاست خود را بر آن قرار داده بودند. ولی در زمان فرهاد چهارم وقایعی در دربار ایران روی داد که تخم نفاق و خصومت در خانواده اشکانی کاشته شد و این تخم سبز شده و به ثمر رسیده بعدها عمده‌ترین جهت انحطاط و انقراض اشکانیان گردید. بعد از فرهاد چهارم تقریباً در هر سلطنتی حواس شاهان به خوابانیدن شورش‌ها یا به جنگ‌های داخلی مصروف است و بالاخره کار به جایی می‌رسد که در یک زمان چند نفر در ایران سلطنت می‌کنند. نتیجه این اوضاع معلوم است. وحدت سلطنت وقتی که از میان رفت وحدت اداره هم از میان می‌رود و تفاوت زیاد است بین اینکه یک شاه از فرات تا سند و از جیحون یا سیحون تا دریای عمان و خلیج پارس تمام وسایل مملکتی را در دست داشته باشد یا آن وسایل بین چند نفر تقسیم شده و هر کدام از اینها برضد دیگری قیام کنند. اوضاع مزبور خرد خرد بنای محکم دولت اشکانی را متزلزل ساخت و این دولت را رو به انحطاط برد. بلاش اول آخرین شاه بابیهت این دودمان است که در مقابل رومی‌ها ایستاد و بهره‌مند بیرون آمد. با وجود این می‌بینیم که در زمان او گرگانیان می‌شورند

و این شورش سال‌ها طول می‌کشد بی‌اینکه معلوم باشد که بالاخره بلاش فایق آمد یا نه و نیز می‌بینیم که مردم آلان آذربایجان و ارمنستان را در آتش و خون غرق می‌کنند و دولت اشکانی از روم کمک می‌طلبد و پس از او مدعیان سلطنت به قدری زیادند که به تحقیق تا حال معلوم نیست کی بر تمامی ایران سلطنت می‌کرده و آیا چنین شخصی اصلاً وجود داشته یا نه. چنین بود احوال دولت پارت در این زمان که تراژان عازم جهانگیری در مشرق گردید. بر این جهت اصلی نقشه تراژان باید بعض جهات دیگر را هم افزود. دین مسیح در مشرق انتشار می‌یافت و مخالفت و بل ضدیتی بین پیروان مذهب قدیم و دین عیسوی حاصل می‌شد. یهودی‌ها مخصوصاً عامل این نفاق و اختلاف بودند زیرا در تحت فشار مسیحیون مجبور بودند به شهرهای دیگر مشرق مهاجرت کنند و بین اهالی نفاق و دورنگی اندازند. اگرچه مورد این مطلب در اینجا نیست ولی اجمالاً ناگزیریم به این نکته اشاره کنیم که مذهب در مشرق قدیم چنانکه از تاریخ آن دیده می‌شود اهمیتی داشته و رای اهمیت آن در مغرب زمین. در تمدن یونانی که پایه تمدن مغرب زمین بر آن است منافع و مصالح شهر یا وطن^۱ بر همه چیز برتری داشت و آزادی شخصی تا جایی قابل تحمل بود که مخل مصالح شهر نبود. در مشرق قدیم بعکس مذهب است که بر همه چیز استیلا دارد و هر نظر دیگر تابع آن است. دولت‌های یونانی حکومتشان را از مردم می‌دانند و سعی می‌کنند که افکار عامه را در دست داشته باشند. دولت‌های شرقی حکومتشان از خدا است، آنها اراده خدایان را مجری می‌دارند. تاریخ سومر و اکد و بابل و مصر و آسور این اصل را بخوبی ثابت می‌کند. حکومت در یونان کمابیشی دموکراسی است یعنی حکومت حکومت مردم است. ولی در مشرق قدیم تئوکراسی است^۲ حکومت حکومت اشخاصی است که از طرف خدایند. چون در این اوان که صحبت از وقایع آن موضوع این بحث است تمدن مشرق قدیم با وجود پدید آمدن اسکندر و انتشار تمدن یونانی از میان نرفته بود. یعنی یونانی‌ها و سلوکی‌ها و بطالسه نتوانسته بودند ریشه تمدن یونانی را در مشرق به عمق بدوانند و تمدن یونانی در مشرق بالاخره سطحی بود. می‌توان گفت که تمدن مشرق قدیم در این زمان هنوز بر افکار و عقاید مردمان آن غلبه داشت و این تمدن جهت جامعه اهالی به شمار می‌رفت ولی از زمان انتشار دین مسیح اختلاف در معتقدات اهالی پیدا شد و خرد خرد مشرق قدیم از راهی که می‌پیمود به راهی دیگر افتاد و این هم

معلوم است که در موقع انتشار دین جدید چه نفاق شدیدی بین اهالی بروز می‌کند و چه نتایجی از آن برای جامعه حاصل می‌شود. خلاصه آنکه این تشّت مذاهب و اختلاف معتقدات با یکدیگر پایه یگانگی جامعه را متزلزل می‌سازد و آن را دچار ضعف و سستی می‌کند. چنین بود احوال مشرق قدیم در این زمان و در چنین موقعی تراژان عازم گردید تا سند و سیحون براند. پس از این مقدّمه مختصر به این نتیجه می‌رسیم که دو چیز یا دو عامل مهمّ باعث تشویق تراژان در لشکرکشی او به مشرق بود: ضعف دولت پارت و تشّتی که در جامعه مشرق زمین آن روز مشاهده می‌شد. حالا باید دید که دولت پارت چه کرد.

لشکرکشی به مشرق تراژان شخصی بود جاه‌طلب که نمی‌توانست به تسخیر مملکت کوچکی مانند داکیه قناعت ورزد و این نقشه را می‌کشید که ممالک وسیعی را جزء امپراطوری روم گرداند یا بهتر گفته باشیم روم را دولت جهانی به معنی حقیقی آن کند و ممالکی را که دارای تمدّن قدیم مشرق بودند و پادشاهانی مانند حمّوربی، بخت‌النصر، سن‌ناخرب، آسوربانی‌پال، کوروش، داریوش، اسکندر داشتند یعنی دارای پادشاهانی بودند که نامشان جاویدان است، در تحت فرمانفرمایی روم درآرد. مخصوصاً کارهای اسکندر و جهانگیری او اثراتی در تراژان گذاشته بود و چنانکه دیوکاسیوس گوید (کتاب ۶۸، بند ۲۹) او علانیه اذعان می‌کرد که می‌خواهد با او برابری کند. خلاصه آنکه نقشه او نقشه کراسوس بود ولی دو چیز از مزایای او به شمار می‌رفت: اوّل آنکه او سرداری بود قابل و خیلی ماهرتر از کراسوس و دیگر اینکه دولت پارت این زمان دولت پارت زمان اُرد اوّل نبود. تراژان سفر جنگی خود را در سال ۱۱۴ م. یعنی هفت سال پس از خاتمه جنگ‌های داکیه شروع کرد و وقتی که به آتن درآمد، سفارتی که خسرو نزد او فرستاده بود وارد شد. مأموریت سفارت این بود که هدایایی به تراژان تقدیم کند و اقداماتی نزد قیصر به عمل آرد تا شاید مانع از سفر جنگی او به مشرق گردد (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۱۷). این سفارت از طرف خسرو به تراژان اعلام کرد: «چون رفتار اِگُس‌داریش در ارمنستان به روم برخورده او این پسر خود را از پادشاهی ارمنستان خلع کرد. حالا بر تخت این مملکت کسی نیست و خسرو پیشنهاد می‌کند که پارثامازیریس برادر اِگُس‌داریش را قیصر به پادشاهی ارمنستان نصب کند. او با میل این نصب امپراطور را خواهد پذیرفت و تراژان می‌تواند علایم سلطنت را به او بدهد. این رفتار قیصر باعث خواهد شد که روابط هر دو دولت نسبت به ارمنستان بر پایه‌ای باشد که در زمان نرون و بلاش اوّل مقرر گردیده. این ترتیب اعتبار دولت روم را حفظ خواهد کرد و

استرضای خاطر دولت پارت را هم به عمل خواهد آورد». چون مقصود تراژان از این سفر جنگی تنها اعاده اعتبار روم در ارمنستان نبود او می‌خواست در مشرق وضعی دیگر ایجاد کند و پارت را تابع روم گرداند اینکه سهل است بعد به هند برود جواب سردی به سفرای خسرو داد، هدایای شاه اشکانی را رد کرده گفت که مقیاس مودّت پادشاهان با یکدیگر عمل است نه حرف. عجالتاً او چیزی نمی‌تواند بگوید ولی وقتی که به سوریه درآمد آنچه مقتضی باشد خواهد کرد.

بعد تراژان در اواخر پاییز به انطاکیه رفت و در این شهر عیش و نوش تدارکات جنگ سال بعد را دید. آبکار (اکبر) پادشاه خسرو^۱ که ذکرش بالاتر در جزء وقایع سلطنت پاکر دوم گذشت سفارتی با هدایا نزد تراژان فرستاد و مودّت خود را پیشنهاد کرد. پارثامازیریس پسر خسرو نیز با تراژان داخل مذاکره گردید. دربارهٔ او دیوکاسیوس گوید (کتاب ۶۸، بند ۱۹) در ابتدا او نامه‌ای به قیصر روم نوشته در آن خود را پادشاه خوانده بود ولی چون جوابی از قیصر نرسید نامه‌ای دیگر مانند شخصی متعارف به او نوشت و پس از این توهینی که به خود وارد کرد مذاکرات شروع گردید و به او فهماندند که اگر به اردوی قیصر برود چنانکه تیرداد از دست تراژان این تاج را گرفت او هم خواهد گرفت. با وجود این تراژان تدارکات جنگ را موقوف نداشت و خود این نکته می‌رساند که مقصود او از لشکرکشی تسویه ارمنستان نبوده. دیوکاسیوس هم همین نظر را اظهار می‌دارد وقتی که می‌گوید مقصود تراژان حلّ مسئله ارمنستان نبود حبّ جاه باعث قشون‌کشی او شد (کتاب ۶۸، بند ۱۷).

پس از آن تراژان تدارکات جنگ را جدّاً دنبال و مخصوصاً توجهی به استوار داشتن اطاعت نظامی در لشکر روم در سوریه کرد زیرا به واسطه صلح متمادی این اطاعت نظامی سُست شده بود. در بهار تراژان حرکت کرده از فرات به طرف ساموساتا^۱ که ذکرش بالاتر کراراً گذشته رفت. در بین راه تمامی پادشاهان نیم مستقل یا دست‌نشانده نزد او آمده اظهار انقیاد و اطاعت کردند. بعد او داخل ارمنستان شده ساتالا^۱ و ایله‌گی^۲ را تصرف کرد (این دو شهر نزدیک فرات واقع بودند). در شهر آخری تراژان منتظر پارثامازیریس گردید و این شاهزاده بزودی رسیده با ملتزمین کمی به اردوی رومی درآمد. بعد مجلسی ترتیب دادند و شاهزاده پارتی در حضور تمامی رومی‌ها تاج را از سر برداشته به پای قیصر روم نهاد با این

انتظار که قیصر تاج را به او ردّ خواهد کرد. ولی تراژان حرکتی نکرد و قشون رومی که قبلاً دستور گرفته بود با هلهله شادی امپراطور خود را از این فتحی که بی خونریزی کرد تبریک گفت (مقصود این است که ارمنستان را بی خونریزی جزء روم ساخت.م). در این احوال پارثامازیریس دریافت در دامی که برای او گسترده اند افتاده و خواست فرار کند ولی رومی ها او را احاطه کرده اسیرش کردند. بعد او خواست قیصر را در خلوت ملاقات کند و او را به خیمه امپراطور بردند. در آنجا شاهزاده باز پیشنهادی کرد و تراژان جوابی سرد به او داد که تاج ارمنستان را گم کرده است. بعد رومی ها از او خواستند که برای جلوگیری از شایعات دروغ باید در پیش محکمه امپراطوری حاضر شده از تصمیم آن آگاه شود. پارثامازیریس حاضر شد که چنین کند و با جرأتی که از نیا کانش به میراث به او رسیده بود اعلام کرد: او نه شکستی از رومی ها خورده است و نه اسیر آنها است بل به میل خود به اردوی آنها آمده تا با رئیسشان ملاقاتی کند و چنانکه تیرداد تاج را از دست بیرون گرفت او هم از دست قیصر بگيرد و یقین داشت که او را توهین نخواهند کرد. به هر حال مجاز خواهد بود که به سلامت برگردد. تراژان جواب داد که او حاضر نیست تاج ارمنستان را به کسی بدهد. ارمنستان مال رومی ها است و باید یک والی رومی داشته باشد. پارثامازیریس می تواند به هر جا که می خواهد برود و ملتزمین او هم می توانند همراه او باشند ولی ارامنه باید بمانند زیرا آنها تبعه روم هستند و اتحادی با پارت ندارند (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۲۰).

چنین بود رفتار تراژان با شاهزاده پارتی ولی باید گفت که با اینکه دیوکاسیوس مورّخ رومی با اظهار شرمساری این رفتار تراژان را شرح می دهد باز تمام گزارشات را ننوشته. اما نویسندگان دیگر مانند فرونتو^۱ و آریان^۲ که هر دو معاصر تراژان بودند نوشته اند که مجاز داشتن پارثامازیریس به هر جا که می خواهد برود (پس از خلع او از سلطنت ارمنستان که رسماً به عمل آمد) فقط حرف بود. تراژان از ترس اینکه مبادا شاهزاده پارتی برای رومی ها خطرناک باشد تصمیم کرد او را زنده نگذارد و پس از بیرون رفتن شاهزاده از اردوی رومی ها سپاهیانی فرستاد که او را تعقیب کرده کشتند. بعد تراژان برای تبرئه خود انتشار داد که شاهزاده در ملاقات با امپراطور قرار داده بود که آنرا اجرا نکرد و در ازای خلف وعده کشته شد. ولی مردمان آن زمان هم این انتشارات را برای تبرئه قیصر کافی ندیدند و این رفتار پست او را سخت انتقاد کردند (آریان، قطعه ۱۶).

بعض نویسندگان عهد قدیم این رفتار را پست می‌خوانند ولی حقیقت این است که آن نه فقط پستی تراژان را نموده بل می‌توان گفت ظالمانه و خائنانه بوده. با قدرتی که تراژان داشت چه چیز او را مجبور کرده بود که شاهزاده اشکانی را بپذیرد یا او را امیدوار کند که تاج ارمنستان را به او خواهد داد. از این مرحله هم اگر صرف‌نظر کنیم وقتی که او شاهزاده را در اختیار خود داشت چرا او را مطمئن ساخت که مجاز است به هر جا که خواهد برود. اگر او را خطرناک می‌دید می‌توانست مانند اسیری در اردوی خود نگاهدارد.

فرونتو، یکی از نویسندگان رومی که ذکرش در صفحه قبل گذشت در این باره قضاوتی کرده که شایان ذکر است. او گوید^۱: «درست‌قولی و شرافتمندی فدای انجام مقصود گردید و بر نام روم لگه‌ای گذاردند. اگر پارثامازیریس تقصیر داشت بهتر بود بگذارند فرار بکند نه اینکه او را طوری تنبیه کنند که این مجازات در انظار مردمان به بهای رسوایی تمام شود». اثری که این رفتار تراژان در آن زمان کرد چنان بود که بعضی خواستند برای تبرئه قیصر تقصیر را بر اِکس‌داریس برادر پارثامازیریس وارد آرند ولی تراژان برای تحمّل این اندازه پستی دیگر حاضر نشد و آشکارا اعلام کرد که هرچه شده است کرده خود اوست و اِکس‌داریس شرکتی در این کار نداشته (این خبر را سویداس^۲ از قول آریان ذکر کرده).

بعد از کشته شدن پارثامازیریس ارمنستان کاملاً مطیع گشت و خسرو حرکتی نکرد تا انتقام برادرزاده‌اش را بکشد یا درباب تصرف ارمنستان که موضوع آنهمه جنگ‌ها بین پارتی‌ها و رومی‌ها بود، اعتراضی کند. رومی‌ها در ابتدا تصوّر می‌کردند که چون خسرو اِکس‌داریس را از سلطنت ارمنستان خلع کرده پارثامازیریس را به جای او معین کرده بود ممکن است که اِکس‌داریس از راه نارضامندی متحد رومی‌ها گردد و قیصر او را به پادشاهی ارمنستان بشناسد ولی تراژان بزودی نظر خود را در این باب آشکار کرد. او ارمنستان بزرگ و کوچک را یک کاسه کرده آن را ایالتی از روم دانست. زیرا به عقیده او بدین نحو طرفداری ارامنه از سیاست پارت یا روم خاتمه می‌یافت و تکلیف مملکت روشن می‌شد.

سایر کارهای تراژان
پس از تسویه کار ارمنستان تراژان به جهانگیری خود ادامه داده به ممالک همجوار آن مملکت پرداخت و در ابتدا اتحادی با پادشاه هنیوخی^۳ و ماخهلونی^۴ بست و در ازای هدایایی که او برای تراژان فرستاده بود هدایایی برای

1. Princep. Hist. vol II p.349.

2. Suidas

3. Heniochi

4. Macheloni

پادشاه مزبور فرستاد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۱۹). لفظ اتحاد را در این موقع باید به معنای تابعیت فهمید (رومی‌ها ترتیبشان چنین بود: وقتی که می‌خواستند مملکتی یا ولایتی را تابع کنند در وهله اولی از در دوستی درآمده اتحادی با پادشاه یا رئیس آن مملکت یا صفحه می‌بستند. بعد این اتحاد به تسخیر آن مملکت خاتمه می‌یافت.م). پس از آن تراژان پادشاهی جدید برای آلبانی معین کرد (آلبانی چنانکه بالاتر گفته‌ایم همان صفحه‌ای است که در تاریخ قدیم ایران معروف به اَرّان است و در قرون اسلامی آن را الرّان و اَرّان و بعد شیروان نامیده‌اند. بنابراین نباید این آلبانی را با آلبانی شبه جزیره بالکان (ارناودستان) مخلوط کرد. این صفحه از شمال به جنوب بین کورا و اَرّس واقع بود و از مشرق به مغرب بین دریای خزر و ایبری یا گرجستان.م).^۱ بعد تراژان با پادشاهان ایبری (گرجستان) و کلخید (لازستان قرون بعد) و مردمان سارمات و طوایفی که در کنار بغاز بوسفور کیتری^۲ سکنی داشتند روابطی ایجاد کرد (بوسفور کیتری بغاز کرچ کنونی است که دریای آزو و را با دریای سیاه متصل می‌دارد.م). این مردمان، از این جهت که روم را مقتدرترین دولت عالم آن روز می‌دانستند با رغبت حاضر شدند با قیصر آن روابط دوستی و اتحاد داشته باشند.

پس از این کارها که در شمال و شرق دولت روم انجام شد و بعد از اینکه تراژان ساخلوی در ارمنستان گذارد نظر خود را به صفحات دیگر معطوف داشت. زیرا این اندازه جهانگیری او را سیر نمی‌کرد. در این مرحله اوّل دولتی که نظر او را جلب می‌کرد دولت پارت بود و اکنون او خواست به آن پردازد. بنابراین، تراژان به خسرون که پایتخت آن را اِدس می‌نامیدند درآمد. پادشاه این صفحه که آبکار یا اکبر نام داشت و از چندی قبل مردّد بود که بین پارت و روم تابعیت کدام یک را بپذیرد در این زمان از جریان وقایع متابعت کرده تابع روم گردید (دیوکاسیوس، کتاب ۶۳، بند ۲۱).

مُناسارس^۳ یکی از وُلات بین‌النهرین که کدورت و منازعه‌ای با خسرو داشت نیز تابع روم شد (دیوکاسیوس، همانجا). سایر رُوسا و وُلات بین‌النهرین هم می‌خواستند تابع تراژان گردند ولی چون او را مردی درست‌قول نمی‌دانستند مردّد و مذبذب بودند. بنابراین از اینجا منازعات و خصومت‌ها شروع گردید و تراژان از دو سمت بنای تعرّض را گذارد. اوّل از

۱. نام این مملکت را امروز آذربایجان قفقاز گذاشته‌اند و این نام صحیح نیست. نظر سیاسی در اینجا دخیل بوده که چنین نام غلطی به این صفحه داده‌اند. نام تاریخی این صفحه اَرّان است یا شیروان.

2. Besphore Cimmérien

3. Monasares

صفحه‌ای که معروف به آن‌ته‌می سیا^۱ و بین فرات و رود خابور واقع بود و دوم از طرف باثنه^۲ و نصیبین و کوهستان‌هایی که معروف به گُردُون بودند (تصرف نصیبین را دیوکاسیوس در بند ۲۳ کتاب ۳۶ اش ذکر کرده و تصرف و تسخیر گُردُون را اوتروپیوس^۳ در بند ۲ هشتمین کتاب خود). پیشرفت رومی‌ها چنان سریع بود که قبل از اینکه زمستان کاملاً در رسیده باشد آنها بر بین‌النهرین استیلا داشتند و حتی تا شهر سَنگار^۴ که در دامنه کوه‌های سنجار کنونی و در جنوب شرقی نصیبین واقع بود پیش رفته بودند (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۲۲).

در نتیجه این پیشرفت‌ها بین‌النهرین مانند ارمنستان یکی از ایالات روم شد و رومی‌ها مدال‌هایی سکه زدند که دارای صورت تراژان بود و می‌نمود که صفحات بین‌النهرین به پاهای او افتاده. سنای روم در این موقع به عنوان تراژان که امپراطور بود لقب پارتی‌کوس یعنی «فاتح پارت» را افزود. زیرا دو ایالت دولت پارت (ارمنستان و بین‌النهرین) را تراژان تسخیر کرده بود (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۲۳). بعد، از نوشته‌های دیوکاسیوس چنین برمی‌آید که تراژان برای قشلاق به سوریه رفته و زمستان را در آنجا گذرانیده بی‌اینکه سرداران خود را مرخص کرده باشد زیرا او از زمین‌لرزه انطاکیه سخن رانده و گوید که تراژان از ترس این زلزله از شهر مزبور فرار کرد (۱۱۵ م.). وقتی که تراژان در سوریه بود امر کرد در نصیبین کشتی‌هایی بسازند و این کشتی‌ها را تا نقطه‌ای که دجله از کوهستان‌ها خارج شده داخل جلگه می‌گردد، آورده در اینجا به آب بیندازند (در اینجا مقتضی است گفته شود که دیوکاسیوس کوه‌های کردستان را کوه‌های گُردُون می‌نامد و این همان جبال است که استرابون کوه ماس سیوس^۵ نامد. م.).

درباب زمین لرزه انطاکیه نوشته‌اند که فوق‌العاده سخت بود
زمین‌لرزه
 و قسمت بیشتر شهر را خراب کرد. جمعیت زیادی هم از اهالی شهر و مسافرین خارجه که به مناسبت بودن امپراطور روم در این شهر به اینجا آمده بودند زیر آوارها مدفون گشتند. در این وقت اشخاص زیادی از رومی‌های بلندمرتبه نیز تلف شدند از جمله اسم ویرگی لیانوس پدو^۶ را که یکی از قنصل‌های روم در این سال بود ذکر می‌کنند. تراژان هم در خطر بود ولی خود را از پنجره‌ای بیرون انداخته از مخاطره جست اگرچه

1. Antémisia

3. Eutropius

5. Massius

2. Batnae

4. Sangar

6. Virgilianus Peto

قدری صدمه دید زیرا مقداری هم آوار روی او ریخت. صدمات باقیمانده شهر کم نبود زیرا مردم از بی جایی و وحشت در زحمت زیاد و نگرانی دائمی بودند و زمستان را در جاهای باز به سر می بردند. وحشت از جمله از این جهت بود که در میان مردم انتشار یافته بود کوه کاس سیوس در طرف جنوب غربی انطاکیه متلاشی خواهد شد و چون به انطاکیه مشرف است قطعات آن به شهر مذکور خواهد ریخت.

چنانکه نوشته اند این زمین لرزه به انطاکیه سوریه اختصاص نداشته در جاهای دیگر هم باعث خرابی های زیاد و اتلاف نفوس گردید. مثلاً در ایالات رومی آسیا اسم این شهرها را می برند: *إلیا* - *میری نا* - *پی تانه* - *سیمه*^۱. در آسیای صغیر و در یونان هم شهرهایی خراب شدند. این بلیه آسمانی برخلاف تصورات و امیدهای تراژان روی داد. زیرا با پیشرفت هایی که داشت می خواست سلطنت او را زمان فتوحات و درخشندگی بدانند که ناگهان چنین بلیه ای شهرهای زیادی را برافکنده هزاران نفوس را تلف کرد و بازماندگان تلف شدگان را در عزا و ماتم غوطه ور داشت. با وجود این تراژان از نقشه خود دست نکشید و در بهار سال ۱۱۶ م. کارهای خود را دنبال کرد.

کارهای تراژان در ۱۱۶ م.

صاحب منصبان تراژان در مدت زمستان به امر او کشتی های خوب ساختند. کشتی ها از قطعاتی ساخته شده بود که به آسانی حمل می شد و تراژان این قطعات را تا جزیره حمل کرد و در آنجا به هم اتصال داده به آب انداخت. نخستین قصد او این بود که به آدیابن حمله آورده آنرا تسخیر کند. بنابراین او عده ای از سپاهیان سنگین اسلحه خود را بر بعض کشتی ها نشاند به پیش راند تا سایر قسمت های قشون او کارهای لازم را در پشت این سپاهیان انجام دهند و بعد چنین وانمود که می خواهد از نقاط دیگر به آن طرف دجله بگذرد و در این احوال با مشقات زیاد پلی بر دجله از کشتی ها ساخته قشون خود را بی تلفات به ساحل مقابل رود مزبور رسانید. با این کار نصف نقشه او انجام شده بود. در این وقت خسرو خود را از قشون رومی دور می داشت و دفاع ممالک تابعه پارت را به عهده حکام ولایات مذکور وامی گذارد. جهت دوری خسرو از دشمن روشن نیست. بعضی عقیده دارند که منازعات داخلی با پادشاهان دست نشانده پارت او را به قدری گرفتار داشت که نمی توانست به دفع دشمن خارجی بپردازد.

1. Eleia, Myrina, Pitané, Cymé.

(دیوکاسیوس، کتاب ۶۳، بند ۲۶). به هر حال مبارزاسپس^۱ پادشاه آدیابن تمام امیدواریش در جلوگیری از تراژان به رود دجله بود ولی پس از اینکه رومی‌ها از آن گذشتند مایوس گردید و دیگر اقدامی نکرد. بنابراین رومی‌ها این ولایات را یکی پس از دیگری گرفتند. از جمله محل‌ها و شهرهای نامی (یعنی تاریخی) نینوا، آزیل و گوگمل بودند (گوگمل همان محل است که جنگ آخری اسکندر با داریوش سوم در آنجا وقوع یافت) قلعه‌ای آدنیستره^۲ نام که خیلی محکم بود به دست عده‌ی خیلی از اسرای رومی تسخیر گردید. بدین ترتیب که چون این اسرا از نزدیک شدن رومی‌ها آگاه شدند برضد ساخلو قلعه قیام کرده و آنها را کشته دروازه‌ها را به روی رومی‌ها گشودند (دیوکاسیوس، کتاب ۶۳، بند ۲۲). خلاصه دیری نگذشت که تمام صفحاتی که بین دجله و کوه زاگرس^۳ واقع بود بی مقاومت به دست رومی‌ها افتاد و آنها توانستند خودشان را برای تسخیر سایر جاها آماده کنند. پس از آن تراژان که می توانست مستقیماً به طرف تیسفون براند به جهاتی که معلوم نیست از دجله به بین‌النهرین درآمده شهر هاترا^۴ را گرفت (هاترا اسم یونانی الحضر است. این شهر به مسافت سه روز راه از موصل کنونی واقع بود و قلعه محکمی داشت. نویسندگان قرون اسلامی از عظمت این شهرها چیزها نوشته‌اند. حالا خرابه‌ای است و خرابه‌های آن در طرف جنوب غربی موصل است).

بعد تراژان از فرات گذشته محل هیت^۵ را که اکنون هم به این اسم نامیده می شود و معدن قیر دارد تسخیر کرد و بلافاصله پس از آن به بابل رفت. در اینجاها هم مقاومتی نشد و بابل تاریخی بی اینکه رومی‌ها تیری اندازند، به دست آنها افتاد. شهر مزبور در این زمان ابهت سابق خود را دیگر نداشت زیرا تحت الشعاع شهرهای جدیدی مانند سلوکیه و تیسفون واقع شده بود. بعضی عقیده دارند که سلوکیه هم در این زمان مطیع گشت و برخی به این عقیده‌اند که تسخیر این شهر بعد از تصرف تیسفون روی داد، مسئله روشن نیست. مریوال^۶ (امپراطوری روم، صفحه ۱۶۳) طرفدار عقیده اولی است ولی راولین سن (ششمین دولت مشرق، صفحه ۳۱۱) عقیده دومی را ترجیح می دهد. با تسخیر شهرها و محل‌هایی که ذکر شد رومی‌ها تمام صفحاتی را که از رود فرات و دجله سیرآب می شد به تصرف آوردند و فقط شهر تیسفون

1. Mebarsapes

2. Adenystrae

۳. Zagros (کوههای کردستان است. این کوه را جبل الطاق نیز نامند).

4. Hatra

5. Hit

6. Merival, Roman Empire, p.163.

هنوز تسخیر نشده بود و برای گرفتن آن تراژان بحرّیه‌ای لازم داشت. کشتی‌هایی که تراژان در جریان علیای دجله به آب انداخته بود در این زمان به کار نمی‌آمد یا برای حفظ جاهای دیگر لازم بود. به هر حال تراژان امر کرد کشتی‌های کوچکی ساخته از فرات این سفاین را به دجله بگذرانند (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۲۸). پس از آن او به تیسفون حمله برد و در اینجا هم مقاومتی بسزا ندید چنانکه دروازه‌های پایتخت اشکانی به روی رومی‌ها باز شد. در این احوال خسرو قبل از وارد شدن رومی‌ها با خانواده خود و خزانه‌اش از شهر حرکت کرد ولی یکی از دخترهایش با تخت زرّین به دست دشمن افتاد. رومی‌ها خواستند خود او را هم بگیرند و تا شهر شوش راندند ولی موفق نگشتند. نقشه خسرو در این وقت چه بود؟ معلوم است که او نمی‌خواست در دشت نبرد با رومی‌ها مواجه شود و همواره در صدد بود که رومی‌ها را به داخله ایران کشانیده با جنگ دسته‌های کوچک به اسلوب پارتی کارشان را بسازد. بنابراین نه مهتّای جدال می‌شد و نه در قلعه‌ای می‌نشست بل همیشه خود را از دشمن دور داشته به شورانیدن اهالی بر رومی‌ها می‌پرداخت و انتظار موقعی را می‌کشید که رومی‌ها مستأصل گردند و او جنگ تعرّضی پیش گیرد. حرص و طمع رومی‌ها مساعدت حیرت‌آوری با این نقشه خسرو می‌کرد چه همین که سپاهیان رومی محلّی را تصرّف می‌کردند به غارت کردن اموال مردم می‌پرداختند و به جان اهالی افتاده آنها را از هستی می‌انداختند. معلوم است که این رفتار باعث بغض شدید مردم نسبت به آنها می‌شد.

تراژان پس از تسخیر تیسفون مالک تمامی صفحاتی گردید که تا خلیج پارس بسط می‌یافت و بنابراین خود را اسکندر ثانی پنداشت. زیرا مطمئن بود که دولت پارت یعنی دولتی که در مدّت آن قدر سال‌ها رقیب و همسر روم بود از پا درآمده و اکنون دولت روم تمامی مشرق را تا رود سند و جیحون تسخیر خواهد کرد. افتادن تخت زرّین به دست رومی‌ها خیالات تراژان را تأیید می‌کرد. زیرا او این قضیه را به فال نیک می‌گرفت و پیش خود می‌گفت که سلطنت اشکانیان خاتمه یافته پس از این آقای مشرق زمین فقط رومی است. دور شدن خسرو از رومی‌ها به طرف ایالات شرقی مملکتش به جای اینکه باعث نگرانی تراژان گردد بعکس، او را امیدوار می‌ساخت که زمان امنیّت کاملش در رسیده. شاه در میان اهالی دور از تمدّن خودش است و نمی‌تواند ضرری به رومی‌ها برساند. در این احوال، تراژان برای اینکه اوقاتی با فراغت خیال صرف تفریحات خود کند سفر خلیج پارس را از راه فرات پیش گرفت به تحقیقاتی راجع به هند پرداخت. فقط تأسّفی که داشت این بود که به واسطه کبر سنّ

اجل فرصت نخواهد داد. تا هندی براند و مانند اسکندر تسخیر هندی را خاتمه فتوحات خود قرار دهد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۲۸ و ۲۹). در این وقت تراژان نمی توانست تصوّر کند که چند هفته دیگر ابرهای سیاهی در افق خیالات گوناگون و نقشه های دور و دراز او پدید خواهد آمد و به آمل و آرزوهای او خاتمه داده نتایج تمام فتوحات گذشته اش را هم نیست و نابود خواهد ساخت.

شورش اهالی برضد رومی ها

چنین بود احوال رومی ها که ناگاه اخباری رسید که تراژان را از فراغت و بیکاری دوباره به کار و کوشش دعوت کرد. اخبار حاکی بود که در همه جا شورش اهالی برضد رومی ها شروع گردیده. در سلوکیه و الحضر و نصیبین و اِدِس (اورفه) مردم اسلحه برداشته اند و خطوط ارتباطیه رومی ها و عقب نشینی آنها به دست دشمن افتاده و این خطر حتمی است که قیام کنندگان خواهند خواست خطّ عقب نشینی رومی ها را قطع کنند. در این وقت تراژان زود به اقدامات پرداخت و هریک از سرداران خود را به طرفی برای خوابانیدن شورش ها فرستاد. سلوکیه را اِروسیوس کلاروس^۱ و یولیوس آلكساندر^۲ گرفته شهر را برای مجازات آتش زدند. لوسیوس کوی یه توس^۳ نصیبین را گرفته آن شهر را به غارت داد و اِدِس را بسوخت ولی ما کسی موس^۴ بعکس شکست خورده کشته شد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۳۰-۳۱) و قشون رومی که به سرداری او بود معدوم گردید (فروتو، تاریخ او، صفحه ۳۳۸). تراژان در این وقت از مستی فتوحاتش به هوش آمد و مقتضی دانست تغییری ولو موقّتی باشد در سیاست خود بدهد. بنابراین تصمیم گرفت بین النهرین سفلی را به جای اینکه مانند ارمنستان و بین النهرین علیا ایالتی از روم گرداند مانند دولتی که پادشاه آن دست نشانده روم باشد بشناسد. با این نقشه پارثاماسپات^۵ نامی را که از خانواده اشکانی به شمار می رفت و سابقاً با رومی ها همدست شده برضد خسرو کار می کرد، به پادشاهی این مملکت شناخته با مراسم باشکوهی تاجی بر سرش نهاد و او را شاه پارت خواند. این مراسم با حضور رجال و سرداران رومی در جلگه تیسفون به عمل آمد (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۳۰) و تراژان در نطق خود از فتوحات خود و عظمت آن سخن رانده بعد پارثاماسپات، جوان اشکانی را معرفی کرده گفت

1. Erusius Clarus

2. Julius Alexander

3. Lucius Quietus

4. Maximus

5. Parthamaspates

که تاج پارت را بر سر او می‌گذارد یعنی شاه پارت از این به بعد دست‌نشانده روم است. بعد تراژان تصوّر کرد که این کار او و جاهتش را نزد اهالی تأمین می‌کند و موقع آن رسیده که عقب نشسته از این مملکت خارج شود. در این وقت راه دجله برای او باز بود و می‌توانست از این طرف به بین‌النهرین علیا و ارمنستان عقب بنشیند ولی به جای اینکه این راه را اختیار کند ترجیح داد که از راه مستقیمی به سوریه عقب بنشیند و راه الحضر و سنگار (سنجار) را اختیار کرد. جهت آنرا از اینجا باید دانست که شهر الحضر بر رومی‌ها شوریده بود و تراژان می‌خواست اهالی شهر را تنبیه کند و ذخایر معبد الحضر را که خیلی شهرت داشت به دست آورد. الحضر شهر بزرگی نبود ولی دارای قلاعی محکم بود و اهالی از این قلاع استفاده کرده در مقابل رومی‌ها سخت پافشردند. در باب اهالی باید گفت که عرب بودند. مهاجرت اعراب بدین جا از ازمه پیش شروع شده بود و دائماً بر عده مهاجرین می‌افزود (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۳۱). این شهر از توابع دولت پارت به شمار می‌رفت. ولی از گفته‌های هرودیان (کتاب ۳، بند ۱) چنین استنباط می‌شود که پادشاهی از خود داشته. تراژان به طرف الحضر رفت و مردم دروازه‌های شهر را به روی او بستند. محاصره شروع گردید و رومی‌ها قسمتی از دیوار قلعه را خراب کردند ولی به واسطه فعالیت و جدّ اهالی نتوانستند داخل شهر شوند. خود تراژان به اینجا آمد و بر او و همراهانش باران تیر بیاریدند. قشون رومی در این وقت گرفتار محن و مصایب زیاد گردید: گرمای فوق‌العاده، فقدان آذوقه و علّیق، انبوه مگس که در سر هر لقمه خوردنی و هر جرعه آشامیدنی با سربازان در منازعه بودند، رعدهای شدید و بادهای سخت، همه این بلیّات دست به هم داده تراژان را عاجز کرد و او مجبور گردید دست از این قلعه بازداشته و زود عقب نشسته خود و قشونش را از این تهلکه نجات دهد. او چنین کرد و پس از آن در موقع عقب‌نشینی عده زیادی از رومی‌ها تلف شدند و معلوم گردید که شهر کوچک الحضر از جهت پافشاری و جدّ اهالیش فاتح امپراطور روم است و نخوت و باد و بروت تراژان را که می‌خواست اسکندر ثانی گردد فرو نشانده. این واقعه مهمّ و عجیب که نتایج فتوحات تراژان را نیست و نابود ساخت در آخر سال ۱۱۶ م. روی داد. در بهار سال دیگر خسرو همین که شنید که تراژان با عجله عقب نشسته وارد تیسفون شده بین‌النهرین جنوبی و شوش را به اطاعت درآورد و پارثاماسپات پادشاه دست‌نشانده رومی در این حال چاره را در این دید که فرار کرده خود را به خاک روم برساند (دیوکاسیوس، همان کتاب بند ۳۱). در این وقت رومی‌ها هنوز آدیابن و بین‌النهرین علیا را مانند ارمنستان داشتند. ولی در سال ۱۱۷ م. تراژان درگذشت و به جای او هادریان امپراطور گردید.

چون وقایع مذکور در وی اثری غریب کرده بود به این عقیده شد که سفر جنگی تراژان کاری بیهوده بوده و روم نباید در خیال بسط حدود شرقی خود باشد (این همان نظر اُکناویوس اُگوست بود که بالاتر ذکر شده). معلوم است که با این نظر سیاست روم در مشرق تغییر می‌کرد و دولت مزبور می‌بایست باز به سیاست به مدارا و مماشات با دولت پارت برگردد. چنین هم شد: هادریان تمامی ایالات پارتی را به دولت پارت پس داد و قشون رومی این ایالات را تخلیه کرد. در این باب اطلاعاتی که داریم چنین است: آسور قدیم یا آدیابن این زمان را پارتی‌ها اشغال کردند. تمامی بین‌النهرین علیا نیز به پارت برگشت، پارثاماسپات پادشاه ارمنستان شد و این مملکت باز به حال سابق خود یعنی دارا بودن پادشاهی که از خانواده اشکانی باشد و دولت روم او را نصب کند برگشت. درباب خسرو بعض نویسندگان قدیم گویند که مانند ارمنستان گردید. ولی از سکه‌هایی که به دست آمده معلوم است که مانند بین‌النهرین علیا به پارت تعلق یافته. بنابراین از بهره‌مندی‌های تراژان، در بدو قشون‌کشی او چیزی برای رومی‌ها نماند و تمامی ایالاتی که رومی‌ها از پارتی‌ها گرفته بودند به دولت پارت برگشت (دیوکاسیوس، کتاب ۶۸، بند ۳۳). با وجود این قشون‌کشی تراژان به مشرق دو نتیجه برای آنها داشت: یکی آنکه ارمنستان که با تعیین اکس‌دارس به سلطنت از طرف دربار اشکانی بکلی از تحت نفوذ رومی‌ها خارج شده بود باز به وضعی که به موجب قرارداد بلاش اول با نرون مقرر بود برگشت و دیگر اینکه رومی‌ها دریافتند که دولت پارت دولت سابق نیست و ضعیف گشته. این سیاست هادریان و کنار آمدن او با پارتی‌ها باعث صلح ممتدی بین دو دولت مزبور شد. ولی چون خسرو گذشت‌های هادریان را از شکست تراژان می‌دانست خود را رهین رومی‌ها نشان نمی‌داد و حتی در یک موقع نزدیک بود روابط دوستانه بین دولتین به هم بخورد اما باز سیاست رومی‌ها که مبنی بر مماشات بود فایده آمد و روابط مودت محفوظ ماند. توضیح آنکه هادریان در سرحد روم و ایران ملاقاتی با خسرو کرد و مذاکراتی بین او و شاه اشکانی به عمل آمد (۱۲۲ م). بعد هادریان دختر خسرو را که در زمان تراژان اسیر شده بود به او پس داد و تخت زرین را هم که پارتی‌ها استرداد کرده به رد کردن آن اهمیت می‌دادند وعده کرد پس بدهد (دیوکاسیوس، همانجا).

خسرو بعد از پس گرفتن دختر خود درگذشت. آخرین سکه او از سنه ۱۲۸ م. می‌باشد (سکه مذکور در موزه بریتانیایی است)، ولی بعضی سلطنت او را تا ۱۳۰ م. می‌دانند. به هر حال سلطنت او تقریباً از ۱۰۸ یا ۱۱۰ تا ۱۲۸ یا ۱۳۰ م. بوده.

بعد از او شخصی بر تخت نشست که رومی‌ها اسمش را بلاش نوشته‌اند (بلاش دوم). این بلاش را پسر خسرو می‌دانستند. ولی مطلب روشن نیست. شاید این بلاش همان بلاش باشد که در ۷۸ مدّعی سلطنت بود و خود را شاه اشکانی می‌دانست و بعد چون موفق نشد کنار رفت. ولی در ۱۱۹-۱۲۰ مجدداً در جایی از ایران با خسرو در یک زمان سلطنت می‌کرد و در این وقت که خسرو درگذشت او را شاه تمامی ایران دانستند. این حدس از سگه‌ها تأیید می‌شود. در یکی از سگه‌های چهار درهمی او این عبارت یونانی نقش شده «شاهنشاه ارشک بلاش عادل، خیر و محبّ یونان» و در سگه‌های یک درهمی‌اش به زبان آرامی این دو کلمه خوانده می‌شود: «وَلْگاش مَلْکا» (یعنی بلاش شاه).

خسرو و صفات او
از خسرو بجز آنچه به مناسبت قشون‌کشی تراژان به ایران نوشته‌اند چیزی نمی‌دانیم. کارهای او در داخله ایران برای ما مجهول است و حتی نمی‌دانیم دارای چه صفاتی بوده. بنابراین در اینجا فقط می‌توانیم از صفاتی که او هنگام جنگ با رومی‌ها ظاهر ساخته صحبت بداریم. از این نظر او دارای عزمی راسخ و ثبات است: وقتی که تراژان به مشرق آمد چنانکه دیدیم ابهت روم به اندازه‌ای بود که او به اصطلاح نظامی‌ها «یک‌گردش نظامی» می‌کرد و در هیچ جا جدالی روی نمی‌داد. همه تسلیم می‌شدند یا طالب دوستی روم بودند و از ترس طوق بندگی را بی‌درنگ به گردنشان می‌آویختند. در چنین موقعی خسرو ایستاد و ابداً حاضر نشد داخل مذاکراتی با امپراطور روم شود یا کوچکی و فروتنی نسبت به او نشان دهد. این نکته مهمّ است زیرا موقع او بسیار مشکل بود: در داخله مدّعیانی داشت که فناء او را می‌خواستند. از خارج دولتی مانند روم که در این وقت به اوج عظمتش رسیده بود به او حمله می‌کرد و قشون خصم را قیصری مانند تراژان که یکی از قوی‌ترین قیصره روم و سرداری قابل به شمار می‌آمد فرمان می‌داد. با وجود تمامی این اوضاع خود را نباختن و در مقابل چنان دشمنی ایستادن کاری است بزرگ. سیاستی که او اتخاذ کرد برای این زمان دولت پارت فوق‌العاده مناسب بود. دولت پارت در انحطاط امرار وقت می‌کرد و بر ضعفش همواره می‌افزود. در این احوال خسرو چاره نداشت جز اینکه در مقابل دشمن نیرومند مهاجم جنگ دفاعی پیش گیرد و دشمن را به داخله مملکت کشانیده از نیرویش بکاهد تا در موقع به او بتازد. در این مورد روبرو شدن با تراژان در دشت نبرد یا نشستن در قلعه‌ای جز تباهی او و مملکتش نتیجه‌ای نداشت زیرا نه از پیش مطمئن بود و نه از پس. از پیش رومی‌ها او را تهدید می‌کردند و از پس مدّعیان سلطنت. بنابراین نقشه‌ای که او

اختیار کرد بهترین نقشه بود و چنانکه گذشت از پرتو این نقشه بالاخره او فایق آمد و سرداری را مانند تراژان مغلوب ساخت. رومی‌ها تمامی ایالات را تخلیه کرده به پارتی‌ها پس دادند و پس از آن صلحی بین دولتین برقرار شد که تقریباً پنجاه سال پاینده بود. بنابر آنچه گفته شد درباره خسرو باید عقیده داشت که یکی از شاهان خوب ایران در دوره اشکانی بوده. این شاهی است عاقل و متین، داری عزم و جزم. او برای این موقع ایران با استحقاق بر تخت آن نشست و توانست مملکتش را بی‌کم و کسر به جانشین خود تحویل بدهد.

مبحث سوم. اشک بیست و پنجم - بلاش دوم

بلاش دوم بعد از خسرو بر تخت دولت پارت نشست و ۱۹ سال سلطنت کرد. اگر عقیده آنهايي که می‌گویند بلاش ثانی همان بلاش است که در ۷۸ مدّعی سلطنت شد و در قسمتی از ایران سلطنت کرد صحیح است می‌بایست در این زمان سنّ او ۷۲ سال باشد. زیرا بلاش در ۷۸ به قول آن اشخاص تقریباً ۲۰ سال داشته. زمان او به استثنای یک مورد به صلح و سلم گذشته زیرا ذکر از مدّعیان سلطنت نمی‌شود. سگه‌های این زمان هم از ۱۳۰ تا ۱۴۹ تغییری در سر و صورت شاه نشان نمی‌دهد. از سگه‌های این شاه دیده می‌شود تاجی بر سر دارد که با پرها یا حلقه‌هایی زینت یافته. دماغش دارای برآمدگی است، زلف‌هایش مجعّد است و ریشش مخروطی و افشان. گفته شد که زمان او به استثنای یک مورد به آرامش گذشته. آن مورد تاخت و تاز آلان‌ها بود که در این زمان باز روی داد و در این مورد هم تحریک فرّش من پادشاه گرجی‌ها را باید باعث این واقعه دانست. آلان‌ها باز از دربند داریال گذشته به این طرف قفقاز هجوم آوردند و برای تاخت و تاز به خاک ایران و روم گذشتند (دیوکاسیوس، کتاب ۶۹، بند ۱۵)^۱.

جهت این اقدام فرّش من چه بوده معلوم نیست. همین قدر می‌دانیم که آلان‌ها به آذربایجان و ارمنستان ریخته بنای نهب و غارت را گذاشتند و بعد به کاپادوکیه که تعلق به رومی‌ها داشت تجاوز کردند. مقارن این فرمان فرّش من پادشاه گرجستان از هادریان قیصر روم رنجشی حاصل کرد و جهت آنرا از اینجا می‌دانند که او به جای اینکه پیش‌کشی لایقی برای امپراطور

۱. این واقعه عقیده ما را درباب آمدن آلان‌ها در دفعه اول هم از تنگ داریال نه از کنار سیحون و جیحون و از راه گرگان و طبرستان و گیلان و طوالش، تأیید می‌کند.

بفرستد لباس‌هایی که از زر دوخته بودند فرستاد و هادریان بر اثر این هدایا اقدامی کرد که به پادشاه گرجستان برخورد. توضیح آنکه هادریان سیصد نفر مقصّر را بر آن می‌داشت که برای تفریح رومی‌ها بازی درآورده آنها را بخنداند. وقتی که این لباس‌ها را آوردند او با نظر حقارت به این پیش‌کشی نگریسته امر کرد آنرا به مقصّرین بدهند که در وقت بازی درآوردن بپوشند و فرّش‌من از این امر سخت رنجید. باید گفت که قبل از این قضیه هم روابط هادریان با پادشاه گرجستان خوب نبوده زیرا در ۱۳۰ م. امپراطور روم پادشاهان دست‌نشانده ممالکی را که در تحت نفوذ روم بودند برای ملاقات طلبید و فرّش‌من از تکریماتی که می‌بایست نسبت به امپراطور بجا آورد امتناع ورزید.

بر اثر تاخت و تاز آلان‌ها در آذربایجان و ارمنستان بلاش سفیری به روم فرستاده از فرّش‌من سخت شکایت کرد و دولت روم پادشاه گرجستان را طلبید تا جواب شکایات را بدهد (از اینجا چنین استنباط می‌شود که دولت ایبری (یا گرجستان) در تحت اداره روم بوده م.م). در این وقت چنانکه بالاتر گفته شد آلان‌ها به خاک روم هم در کاپادوکیه تجاوز کرده بودند. ولی آریان حاکم آن ایالت که یکی از مورّخین نامی اسکندر است و کراراً مضامین نوشته‌های او را راجع به وقایع زمان اسکندر در کتاب دوم و سوم این تألیف ذکر کرده ایم آلان‌ها را از آنجا راند. اما بلاش با وجود شکایتی که از فرّش‌من به دولت روم کرده بود نمی‌توانست در انتظار نتیجه ناظر وقایع باشد. بنابراین پولی به آلان‌ها داد و آنها از ایران خارج شدند. راست است که این‌طور بیرون کردن مردمان وحشی از مملکتی گاهی معمول بوده حتی در موردی در تاریخ روم هم دیده می‌شود (مثلاً بیرون کردن گالی‌ها از ایتالیا) ولی این سیاست اگر در موردی نافع باشد وقتی که دوام یابد باعث ضررها و خسارات زیادی است و در این موقع اعمال این سیاست از طرف پارتی‌ها، از هر نظری که بنگریم، ضعف دولت آنها را می‌نماید و باید هم چنین باشد. زیرا در این زمان تاریخ پارت چنانکه بالاتر اشاره کرده ایم جزء مرحله سوم است و این مرحله به طور کلی دلالت بر ضعف آن دارد و دولت مزبور را به طرف زوال می‌برد.

درباب نتیجه شکایت بلاش از فرّش‌من باید بگوییم که بلاش انتظار داشت امپراطور روم او را سیاست کند. ولی او با وجود اینکه فرّش‌من را به روم احضار کرد تا در محکمه امپراطور جواب بدهد پس از حاضر شدن او نه فقط پادشاه گرجستان را سیاست نکرد بل او را گرم

پذیرفت و به او اجازه داد که در کاپیتول^۱ روم قربانی کند و مجسمه سواره خود را در معبد بلونا^۲ بگذارد (کاپیتول ارگی بود که بر یکی از تپه‌های هفت‌گانه روم ساخته بودند و معبد آن برای ژوپی‌تر، رب‌النوع بزرگ رومی‌ها بنا شده بود. به رومی‌های فاتح در کاپیتول تاج می‌دادند.م). قیصر به این مساعدت‌ها اکتفا نکرده بر خاک ایبری هم افزود (دیوکاسیوس، کتاب ۳۹، بند ۱۵). معلوم است که بلاش از این رفتار هادریان به خود پیچید ولی آنرا به رو نیارود و تحمل کرد. حتی پس از اینکه هادریان در ۱۳۸ م. درگذشت و پسرخوانده او اورلیوس^۳ که در تاریخ به آنتونینوس پیوس^۴ معروف است جانشین او گردید بلاش سفارتی به روم فرستاده او را تبریک گفت و با سفیرش تاجی از طلا برای امپراطور جدید فرستاد. این قضیه از سکه‌ای که در سال اول امپراطوری آنتونینوس پیوس زده شده است بخوبی استنباط می‌شود. سکه مزبور از یک طرف سر امپراطور را می‌نماید و از طرف دیگر زنی را که کمان و ترکشی به دست چپ دارد و با دست راست تاجی می‌دهد. بر سکه اسم پارت (پارتیا) منقور است. در این موقع که بلاش سفیری به روم برای تبریک می‌فرستاد خواهشی از امپراطور کرد که برآورده نشد. توضیح آنکه هادریان چنانکه بالاتر گفتیم وعده کرده بود تخت زرین پارتی را پس بدهد ولی به وعده خود وفا نکرده بود. بلاش از امپراطور می‌خواست که وعده پدر خود را به جا آورده تخت را پس بدهد. ولی آنتونینوس پیوس نخواست خواهش بلاش را بپذیرد و ترجیح داد که این علامت فتح تراژان را نگاهدارد. بنابراین سفیر بلاش از روم برگشت بی‌اینکه خواهش بلاش را قبولانده باشد (یولیوس کاپی‌تولینوس، کتاب آنتونینوس پیوس، بند ۹). قضیه رفتن سفیر بلاش به روم برای تبریک آنتونینوس پیوس آخرین خبری است که نویسندگان رومی راجع به این زمان می‌دهند و بعد دیگر ساکت‌اند. از اینجا باید استنباط کرد که سلطنت بلاش دوم در ده سال دیگر به آرامش پارت گذشته یا اگر قضایایی روی داده به امور داخلی دولت پارت مربوط بوده و از این جهت توجه نویسندگان رومی را به خود جلب نکرده. سکونت و آرامش دولت پارت نیز دلالت می‌کند بر اینکه روم در صدد بسط حدود خود نبوده زیرا از وقتی که روم دولت جهانی گردید چنانکه مورّخین مهمّ آن دولت نوشته‌اند^۵ هر وقت دولت مزبور در صدد توسعه حدود خود نبود مردمان همسایه هم آرام

1. Capitol

2. Bellona

3. Aurelius

4. Antoninus Pius

۵. مثلاً Gibbon در تألیف خود موسوم به انحطاط و سقوط دولت روم، جلد اول، صفحه ۲۰۵

Decline and Fall of Rom. Empire vol. II. 2050

بودند و بعکس هر زمان دولت روم می‌خواست آبی گل آلود کرده در این بین مقاصد خود را انجام دهد همسایگان را به حرکت می‌آورده یا به جان یکدیگر می‌انداخته و بعد به بهانه اینکه به منافع روم ضررهایی وارد می‌آید داخل شده مقصود خود را انجام می‌داد و گاهی هم شکست خورده؛ اجرای منظور خود را به موقعی بهتر محوّل می‌داشته است.

بنابر آنچه گفته شد سلطنت بلاش دوّم را باید از ۱۳۰ تا ۱۴۸ یا ۱۴۹ م. دانست. بعد از او پسرش بلاش سوّم به تخت نشست چنانکه بیاید. درباب بلاش دوّم نمی‌توان چیزی گفت مگر اینکه زمان او زمان ضعف دولت پارت است. بیرون کردن آلان‌ها با پول این ضعف را بخوبی می‌رساند. از امور داخلی ایران در این زمان اطلاعی نداریم.

مبحث چهارم. اشک بیست و ششم - بلاش سوّم

بلاش سوّم را پسر بلاش دوّم می‌دانند، اگرچه نمی‌توان گفت که این نظر روشن است. به هر حال سکه‌هایی که از او به دست آمده دلالت می‌کند بر اینکه او در سال ۱۴۸ یا ۱۴۹ م. بر تخت نشسته و تا سنه ۱۹۰-۱۹۱ سلطنت کرده. چون موافق این حساب سلطنت او ۴۲ سال طول کشیده باید گفت که وقتی که او بر تخت نشسته جوان بوده اگرچه صورتی که سکه‌های او می‌نماید، نشان می‌دهد که ریش به قاعده دارد.

در سلطنت این بلاش صلح و سلمی که از زمان کنار آمدن هادریان با پارتی‌ها تا این زمان پاییده بود به هم خورد و باز بیم جنگ و جدال بین دولتین پارت و روم می‌رفت. گویند که بلاش بعد از نشستن بر تخت سلطنت می‌خواسته با روم بجنگد (یولیوس کاپی تولینوس، کتاب آنتونینوس، بند ۸) و در تهیّه اسبابی بوده که این جنگ را تولید کند. خبر این اقدامات شاه اشکانی به آنتونینوس می‌رسد و او چون طرفدار جنگ نبود می‌خواهد از آن احتراز کند و با این مقصود نامه‌ای به بلاش نوشته توصیه می‌کند که خود را بی‌جهت گرفتار کارهایی نکند که نتایجش معلوم نیست و ممکن است برای او باعث ضرر و خسارت کلی و ندامتی جبران‌ناپذیر گردد. بلاش بر اثر این نامه از جنگ منصرف گشته آنرا به وقتی دیگر که برای دولت پارت مناسب‌تر باشد محوّل می‌دارد یعنی به موقعی موکول می‌کند که اوضاع داخلی روم رومی‌ها را سخت گرفتار کرده باشد (همانجا، بند ۹).

بعد چنین موقعی به نظر بلاش در ۱۶۱ م. می‌رسد. توضیح آنکه در این سال آنتونینوس

پیوس که در تاریخ روم لقب «خوب» دارد درمی‌گذرد و مارکوس اورلیوس^۱ پسرخوانده او جانشین او گردیده. این پسرخوانده پسرخوانده دیگر آنتونینوس را که لوئیوس وروس^۲ نام داشت شریک خود در اداره کردن دولت قرار می‌دهد. در این وقت بلاش جنگ را با روم شروع می‌کند. چنین است مضمون نوشته‌های نویسنده رومی که بالاتر به کتابش اشاره شده است و نیز عقیده نویسندگان جدید. از آن ظاهراً این معنی برمی‌آید که چون صلح بین دو دولت پارت و روم تقریباً پنجاه سال طول کشیده بود، پارتی‌های جنگی و جنگجو از این صلح و آرامش خسته شده بودند. این بود که صلح را به هم زدند. ولی این عقیده را ما صحیح نمی‌دانیم زیرا در این زمان دولت پارت در انحطاط و ضعف بود و هیچ طبیعی نیست تصور کنیم که پارتی‌ها از آرامش خسته شده به ماجراجویی پرداخته باشند. اگر پارتی‌ها خودشان را قوی می‌دیدند آنان‌ها را با پول از ایران بیرون نمی‌کردند. یقیناً جهتی بوده که آنها را به کشیدن شمشیر مجبور داشته. اما اینکه این جهت چه بوده، به واسطه سکوت نویسنده مذکور رومی بر ما مجهول است. ما حدس می‌زنیم که علت به هم زدن صلح باید همان مسئله ارمنستان بوده باشد. جهت این حدس پایین‌تر روشن خواهد شد. زیرا خواهیم دید در ارمنستان پادشاهی سلطنت می‌کند که اشکانی نیست و بلاش سوّم او را از آنجا می‌راند. به علاوه باید در نظر داشت که زمینه هم برای جنگ مهیا بود: با وجود وعده هادریان راجع به رد کردن تخت زرّین پارتی تخت مزبور رد نشده و سفیر دولت اشکانی بی‌نیل به مقصود از روم برگشته بود. بنابراین کدورتی بین دو دربار وجود داشته و بلاش سوّم که در انتظار موقعی مناسب برای کشیدن انتقام از دولت روم بوده تا این زمان بردباری نشان داده و بالاخره جنگ را شروع کرده. این حدس با سوابق روابط ایران و روم موافقت دارد ولی با وجود این نمی‌توان آنرا محقق دانست. مقصود ما فقط این است که این جنگ جهتی غیر از خسته شدن پارتی‌ها از صلح متمادی داشته ولی به واسطه سکوت نویسنده رومی بر ما مجهول است. به هر حال شرح این جنگ که به ضرر دولت پارت تمام شد چنین است:

جنگ پارت با روم بلاش سوّم ناگهان با قشونش داخل ارمنستان گردیده پادشاه آنرا که سواموس^۳ نام داشت و او را رومی‌ها بر تسخت نشانیده بودند از آنجا براند (از کتاب دیوکاسیوس که سیداس نقل کرده) و پس از آن تیگران نامی را که از

1. Marcus Aurelius

2. Lucius Verus

3. Soaemus

شعبه‌ای از خانواده اشکانی بود و آرامنه او را پادشاه خود می‌دانستند، بر تخت نشانید (موسی خورن، تاریخ ارمنستان، جلد ۲، صفحه ۱۶۱). این خبر در اطراف و اکناف ارمنستان انتشار یافت و سوریانوس^۱ حاکم کاپادوکیه که اصلاً از گالی‌ها بود به پیشگویی یک نفر پیغمبر کذاب (متنبی) آلكساندر نام امیدوار گردیده به طرف ارمنستان رفت و بعد از ورود به این مملکت با شورشیان ارمنستان که هواخواه تیگران بودند و با معاونین آنها جنگ کرده بهره‌مند شد. بعد، او همین که از فرات گذشت به سردار پارتی که خسرو نام داشت برخورد و شکست خورده به شهر ال‌گیا^۲ پناه برد. در اینجا او را فوراً محاصره کردند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۱، بند ۲)، بعد چه شد درست معلوم نیست. بعضی گفته‌اند که او با امتناع از غذا خوردن خودکشی کرد. برخی نوشته‌اند که با شیشه‌ای گلوی خود را برید ولی ظن قوی این است که ایستاده و جنگ کرده تا اینکه پس از سه روز از هر طرف او را محاصره کرده‌اند و با آخرین سپاهی‌اش تلف شده. پارتی‌ها از فرات گذشته با آهن و آتش به طرف سوریه راندند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۱، بند ۲) و والی سوریه آت‌تی دیوس گرنه‌لیانوس^۳ که می‌خواست جنگ کند شکست خورده عقب نشست (یولیوس کاپیتولینوس، کتاب آنتونیوس بند ۸). بهره‌مندی پارتی‌ها باعث جنبش اهالی سوریه که برضد رومی‌ها بودند گردید و دست به بعضی اقدامات زدند (همان نویسنده). پارتی‌ها از سوریه به فلسطین رفتند و چنین به نظر می‌آمد که راه تمام قسمت غربی برای آنها باز است در این احوال خبر فتوحات پارتی‌ها به روم رسید و در آنجا صلاح دانستند که لوئیوس وِروس^۴ برای این جنگ با پارتی‌ها به مشرق برود زیرا او را لایق‌تر از مارکوس اورلیوس برای این جنگ و تحمّل زحمات و مشقات آن می‌دیدند. ولی چون او صفات سرداری را نداشت قرار دادند که سرداران خوب روم مطیع او باشند ولی نقشه جنگ را آنها بریزند و به موقع عمل گذارند. با این مقصود سه نفر سردار قابل این زمان روم مأمور گشتند با لوئیوس وِروس به مشرق بروند. یکی از این سه سردار ستاتیوس پریس کوس^۵ بود، دیگری آویدئوس کاسیوس^۶ و سومی مارثیوس وِروس^۷. چون لوئیوس وِروس میل نداشت به مشرق برود در حرکت خود تا ۱۶۲ م. تأخیر کرده در این سال با سرداران خود به آن طرف

1. Severianus

2. Elegia

3. Attidius Cornelianus

4. Lucius Verus

5. Statius Priscus

6. Avidius Cassius

7. Martius Verus

روانه شد. بعد از ورود به سوریه او با پارتی‌ها داخل مذاکره گردید تا شاید روابط حسنه را بین دولتین برقرار کند ولی پارتی‌ها نظر به بهره‌مندیشان حاضر نشدند، چنین کنند و بالاخره وروس مجبور گردید داخل جنگ شود ولی خودش به جنگ نرفت بل در شهر انطاکیه که شهر زندگانی اشخاص عسرت پرست و مقرر دستان تفریحات گوناگون بود مانده سرداران خود را فرستاده تا پارتی‌ها را از سوریه و ارمنستان بیرون کنند (دیوکاسیوس، کتاب ۶۱، بند ۲). آویدیوس کاسیوس که می‌بایست لژیون‌های سوریه را به جنگ ببرد کارش بسیار مشکل بود زیرا از جهت صلح متمادی با پارتی‌ها این سپاهیان از نظم و اطاعت نظامی خارج شده به زندگانی ملایم خو کرده بودند و کاسیوس می‌بایست آنها را به اطاعت برگرداند. با وجود این با سختی‌هایی که کمتر نظیر دارد او به این مقصود نایل شد و حمله بلاش را در ولایتی که به او سپرده بودند دفع کرد (دیوکاسیوس، همانجا). بعد جنگ تعرضی را پیش گرفته در نزدیکی شهر اوروپوس^۱ در ۱۶۳ م. بلاش را شکست داد و پارتی‌ها به این طرف فرات عقب نشستند. از طرف دیگر ستاثیوس پریس کوس به ارمنستان داخل شده بی‌مانع تا پایتخت آن پیش رفت و آنرا گرفته چنانکه گویند خراب کرد (بند ۹). این سردار رومی در این وقت در ارمنستان شهری بساخت و ساخلوی نیرومند از رومی‌ها در آن گذارد. بعد بهره‌مندی خود را به روم اطلاع داد و رومی‌ها توثیدی‌دس^۲ نامی را مأمور کردند سواموس^۳ تحت‌الحمایه روم را در ارمنستان که بلاش از آنجا رانده بود دوباره بر تخت آن مملکت بنشاند. او با تقویت مارثیوس وروس بر مخالفت ارامنه فایق آمده مأموریت خود را انجام داد و ارمنستان از نو به روم برگشت. با این کارها، روم ایالتی را که گم کرده بود در مدت دو سال برگردانید و پارتی‌ها دریافتند که دولت روم هنوز قوی است و می‌تواند مقام خود را در مشرق حفظ کند.

در این وقت رومی‌ها دیگر باعثی برای جنگ نداشتند ولی سرداران رومی که در تحت اداره شخصی سست و معتاد به زندگانی ملایم مانند لوئیوس وروس زمام امور را به دست گرفته بودند از جهت جاه‌طلبی و رسیدن به مقامات بالاتر صلاح خودشان را در خاتمه دادن به جنگ نمی‌دانستند زیرا در این زمان بهره‌مندی یک سردار رومی در جنگی باعث ترقیات فوق‌العاده او می‌گردید و حتی او را به مقام امپراطوری می‌رسانید. بنابراین سرداران این جنگ هم می‌خواستند به این مقام برسند.

1. Europus

2. Thucidides

3. Soaemus

جنگ روم با پارت از سه سرداری که بالاتر نامیدیم، کاسیوس از همه لایق‌تر و بیشتر جاه‌طلب بود (این شخصی بود که از جهت جاه‌طلبی بعدها بر اورلیوس امپراطور یاغی شد و جانش را در این راه گذاشت.م). او پس از اینکه پارتی‌ها را از سوریه بیرون کرد از اورلیوس لقب سپهسالاری گرفت (دیوکاسیوس، کتاب ۷۱، بند ۳) و چون اختیارات تامه داشت این نقشه را کشید که جنگ را به مملکت پارتی‌ها برد و مانند تراژان که در پنجاه سال قبل فتوحاتی کرده بود نامی بلند کند. کیفیات این جنگ درست معلوم نیست. ولی از اخباری که نویسندگان رومی جسته و گریخته ذکر کرده‌اند چنین برمی‌آید: از زگما که در کنار فرات واقع بود، او به این طرف این رود یعنی بین‌النهرین گذشته به نیکه‌فوروم^۱ که در نزدیکی التقای رود بلیک با فرات است درآمد (قطعه‌ای از سیداس که از قول دیوکاسیوس است) و از آنجا جریان رود را گرفته به سورا و بابل رفت (سورا را درست با محلی مطابقت نداده‌اند؛ شاید شهر قدیم بابل باشد اما نیکه‌فوروم را بیشتر با رقه کنونی مطابقت می‌دهند.م).

در سورا سردار روم جنگ کرده غالب آمد و بعد کاسیوس شهر سلوکیه را که در این وقت چهارصد هزار نفر سکنه داشت محاصره کرده و آن را گرفته بسوخت تا اهالی را از جهت خیانتی تنبیه کرده باشد. این خیانت چه بوده؟ معلوم نیست. چیزی که مسلم می‌باشد این است که به رومی‌ها این کار برخورد. زیرا آنها حامی یونانیت در مشرق بودند و با این داعیه چنین شهر بزرگ یونانی را سوختند یولیوس کاپیتولینوس آن را تکذیب می‌کند (وروس، بند ۸). پس از آن تیسفون را سردار رومی گرفت و قصر تابستانی بلاش را با خاک یکسان کرد (دیوکاسیوس، کتاب ۷۱، بند ۲). بعد به این کارها اکتفا نکرده معابد بسیاری را معدوم ساخت و رومی‌ها به تفتیش و تحقیق جاهای مخفی پرداخته غنایم زیاد به دست آوردند. پارتی‌ها در این وقت چون شکست‌های پی‌درپی خورده بودند از مقاومت مأیوس گشتند و تمامی محل‌هایی که به تصرف تراژان درآمده بود اکنون به دست کاسیوس افتاد. پس از آن سردار مزبور به این فتوحات اکتفا نکرده و به طرف کوه‌های زاگرس رانده قسمتی را از ماد تسخیر کرد. در نتیجه این بهره‌مندی امپراطوران روم بر القاب او که آرم‌نیکوس^۲ و پارتی‌کوس^۳ بود لقب مدیکوس^۴ را هم افزودند یعنی بر القاب فاتح ارمنستان و پارت لقب فاتح ماد را هم علاوه کردند (این خبر از بند ۶ کتاب ۲۳ آم‌مین مارسلن برمی‌آید).

1. Nicephorium

2. Armenicus

3. Patricus

4. Medicus

چنین بود پیشرفت رومی‌ها که ناگاه بلیه‌ای بزرگ دامن‌گیر آنها گردید و فاتحین را به مغلوبین مبدل ساخت: وقتی که رومی‌ها در بابل بودند مرض طاعون در میان آنها افتاد. این مرض در هر زمان و در هر جاکه شیوع یابد باعث وحشت است ولی در این مورد شایعه‌ای بر وحشت و اضطراب رومی‌ها افزود زیرا خبر افسانه‌آمیزی شهرت یافت که این مرض را کلدانی‌ها با سحر و جادو در یکی از امکنه تحتانی معبد کُمین آپلُن^۱ پسر ژوپی تر ربّ النّوع بزرگ رومی‌ها در شهر سلوکیه جاداده بودند و چون رومی‌ها برای یافتن ذخایر معبد مزبور به جاهای پنهان داخل می‌شدند به اینجا هم آمده درب آنرا گشودند و چیزی نیافتند. ولی این مرض از اینجا خارج شده به جان رومی‌ها افتاد. چون هر روز بر عدهٔ اموات می‌افزود، این اشتها باعث وحشتی بزرگ‌تر می‌گردید و نظم و ترتیب اردوی روم را می‌گیسخت زیرا سربازان رومی فرار می‌کردند تا از بلیه جان به‌در برده به وطنشان برگردند. اما طاعون دست از جان آنها برنمی‌داشت و گویی که آنها را تعقیب می‌کرد زیرا در راه می‌مردند یا از یکدیگر این مرض را می‌گرفتند. آنهایی هم که قوّت نفس نشان داده به جای خود ماندند چه از این مرض و چه از فقدان آذوقه تلف شدند. بدتر از همهٔ این پیش آمده‌ها آنکه بعض فراریان خودشان را به روم رسانیده در آنجا باعث بدبختی‌هایی بسیار برای اهالی روم و ایتالیا و سایر جاها شدند زیرا به وسیله آنها این ناخوشی به روم و تمام ایتالیا سرایت کرد و تا رودخانه رن و نزدیکی اقیانوس اطلس انتشار یافته خلق بی‌شماری را به دیار نیستی فرستاد (آمِیْن مازسلن، کتاب ۲۳، بند ۶).

اوتروپیوس^۲ گوید (در تاریخ مختصر روم) که نصف اهالی و تمامی لشکر روم از این بلیه هلاک گردیدند. با وجود چنین بلیه‌ای این اوّل دفعه بود که جنگ رومی‌ها با پارتی‌ها در این طرف فرات به نفع روم تمام شد زیرا تا این زمان رومی‌ها هیچ‌گاه نتوانسته بودند قسمتی از خاک دولت پارت را جزء دولت روم کنند، حتّی در زمان تراژان چنانکه گذشت، رومی‌ها نتوانستند نتایج فتوحات خود را نگاهدارند و هادریان تمامی ولایات پارت را به دولت اشکانی برگردانید. ولی در این زمان در نتیجه جنگ‌های کاسیوس بین‌النهرین غربی از فرات تا رود خابور از دولت اشکانی جدا شده تحت اداره روم درآمد. این وضع از سگه‌هایی که از حرّان و اِدِس (اورفا) به دست آمده روشن است. بر این سگه‌ها از یک طرف سرِ امپراطور

1. Comaen Apollon

2. Eutropis, Breviarum Historiae Romanae.

روم از زمان اورلیوس و لوئیوس وروِس دیده می‌شود و پادشاه خسروَن خود را محب روم می‌خواند. از اخبار چنین مستفاد می‌گردد که در ازمئه سابق هیچ‌گاه قشون رومی این قدر در خاک ایران پیش نرفته بود که در این زمان رفت. زیرا رومی‌ها به ماد هم درآمدند و مارکوس وروس به آذربایجان درآمده آن را تصرف و نیز لقب مدیکوس^۱ را اختیار کرد. از این خبر معلوم می‌شود که در این زمان هم آذربایجان پادشاه دست‌نشانده داشته و نیز از این معنی استنباط می‌شود که رومی‌ها از جهت انتشار طاعون و فرار سربازان رومی قسمت بزرگی را از فتوحات خود به دولت پارت پس داده‌اند. زیرا چنانکه گفته شد بین‌النهرین غربی بین فرات و خابور فقط در دست آنها ماند و حال آنکه می‌بایست موافق فتوحاتشان سلوکیه و بابل و تیسفون و قسمتی از ماد و غیره را به روم ضمیمه کرده باشند.

در باب آن قسمت بین‌النهرین که به دست رومی‌ها افتاد، درست معلوم نیست که رومی‌ها با آن چگونه رفتار کردند. ولی ظن قوی این است که مانند ارمنستان ایالتی از روم نشد. پادشاهان دست‌نشانده داشت و چنانکه بالاتر گفته شد، از یکی از پادشاهان آن که نامش مانو است سکه‌ای به دست آمده که خود را روی آن محب روم خوانده. چنین بود نتیجه این جنگ رومی‌ها با پارتی‌ها و در تاریخ پارت این اول دفعه است که رومی‌ها از جنگ‌هایشان در این طرف فرات بهره‌مند می‌شوند. زیرا تا این زمان چنانکه گذشت، هر دفعه که پارتی‌ها به آن طرف فرات حمله می‌کردند بالاخره بی‌بهره‌مندی برمی‌گشتند و همین حال برای رومی‌ها پیش می‌آمد. وقتی که آنها می‌خواستند در این طرف فرات جایی را از دولت پارت بگیرند گویی که تقدیر فرات را سرحد دولتین قرار داده بود. ولی این دفعه رومی‌ها اگر تمامی نتایج فتوحاتشان را نتوانستند نگاهدارند لاقلاً به قسمتی از بین‌النهرین دست یافتند. جهت چه بود؟ جهت همان است که کراراً بدان اشاره کرده‌ایم: دولت پارت مرحله سوم تاریخش را می‌پیماید و روزافزون رو به انحطاط و ضعف می‌رود. اما جهات دخول به این مرحله در جای خود بیاید.

این جنگ در ۱۶۵ م. خاتمه یافت اگرچه گوت‌شمید صلیحی را که انجام یافته از سال ۱۶۶ م. می‌داند و چنین به نظر می‌آید که بلاش سوم در این وقت ۲۵ سال داشته. پس از آن دیده نمی‌شود که بلاش در صدد برگرداندن بین‌النهرین غربی بوده باشد و صلح بین دولتین

۱. Medicus (یعنی فاتح ماد).

برقرار است ولی یک دفعه این صلح نزدیک بود به هم بخورد و باز جنگی بین دولتين شروع گردد. شرح موضوع این است: در ۱۷۴ یعنی زمانی که اورلیوس امپراطور روم با طوایف کنار رود دانوب در جنگ بود خبر رسید که آویدیوس کاسیوس در سوریه خود را امپراطور خوانده. این خبر به بلاش هم رسید و او پنداشت که جنگ خانگی در دولت روم درخواهد گرفت و موقع برای جنگ پارتی‌ها با روم مساعد است. بنابراین در تهیه جنگ شد. ولی اورلیوس با سرعت به سوریه درآمده آویدیوس کاسیوس را مخدول و منکوب گردانید و بلاش چون این وضع را دید فهمید که جنگ با رومی‌ها خطرناک است. دست از آن بازداشت و حتی چنانکه نوشته‌اند، برای تبریک ورود امپراطور به سوریه سفارتی نزد او فرستاد و سفارت خوب پذیرفته شد (یولیوس کاپیتولینوس - آنتونینوس، بند ۲۶) در اینجا او از سفارت پارسی حرف می‌زند ولی معلوم است که مقصودش پارتی است.

چهار سال پس از این قضایا اورلیوس درگذشت و پسرش لوئیوس اورلیوس کُمودوس^۱ به جای او نشست. بلاش سَوم در مدت ده سال با این امپراطور معاصر بود. امپراطور مزبور چون جوان و بی تجربه بود انتظار می‌رفت که بلاش این موقع را برای جنگ مناسب بداند ولی حرکتی از طرف او نشد و ده سال به صلح و سلم گذشت. جهت معلوم نیست ولی حدس می‌زنند که چون بلاش در این وقت مسنّ بوده آرامش و سکونت را بر جنگ ترجیح می‌داده. ضعف دولت پارت را هم باید در نظر گرفت. به هر حال بلاش سَوم در ۱۹۰ یا ۱۹۱ درگذشت و بنابراین سلطنت او از ۱۴۸ تا ۱۹۱ م. بوده. این نخستین شاه پارت است که در زمان او از دولت مزبور قدری کاسته است.

مبحث پنجم. اشک بیست و هفتم - بلاش چهارم

بعد از مرگ بلاش سَوم شخصی بلاش نام که به ترتیب تاریخ باید بلاش چهارم نامید بر تخت اشکانی نشسته و ظنّ قوی این است که بزرگ‌ترین پسر بلاش سَوم بوده. اگرچه بعضی نویسندگان عقیده داشتند که او پسر سَستروک^۲ نامی بوده نه پسر ارشد بلاش سَوم و به بند نهم کتاب ۲۵ دیوکاسیوس استناد می‌کردند. ولی ظنّ قوی می‌رود که بلاش پسر سَستروک معاصر بلاش چهارم اشکانی پادشاه ارمنستان بوده نه معاصر بلاش چهارم شاه

پارت. به هر حال در این زمان اختلال و اغتشاشی در دولت روم روی داد که باعث جنگ رومی‌ها با پارت گردیده به ضرر این دولت تمام شد. شرح قضایا موافق روایت نویسندگان رومی چنین بود:

جنگ اول رومی‌ها با بلاش چهارم
 کمودوس قیصر روم را در ۱۹۲ م. کشتند و پس از او پرتی ناکس^۱ نامی امپراتور شد ولی چون می‌خواست اصلاحاتی در دولت روم کند سلطنتش بیش از سه ماه اول سال ۱۹۳ طول نکشید و او را هم به قتل رسانیدند. جانشین او تازه معین شده بود که سه سردار رومی در جاهای مختلف ممالک روم نخواستند از او تمکین کنند و هریک خود را امپراتور خواند. یکی از آنها کلودیوس آلبی‌نوس^۲ بود که در بریتانیا اقامت داشت. دیگری سِپْتِ تیموس سِوروس^۳ در پانونینا^۴ و سومی پِسِ سِنِ نیوس نِیگر^۵ در سوریه.

وقتی که نیگر خود را امپراتور خواند و قبل از اینکه معلوم شود که او باید با اسلحه این مقام خود را به رومی‌ها بقبولاند دولت پارت و پادشاهانی که دست‌نشانده شاهان اشکانی بودند سفرایی نزد نیگر فرستاده او را تبریک گفتند و نیز اظهار داشتند که اگر کمکی لازم داشته باشد حاضرند قوه‌ای برای او بفرستند. نیگر چون تصوّر می‌کرد که او بی‌جنگ به امپراطوری روم شناخته خواهد شد این تکلیف را با ادب ردّ کرد ولی پس از آن بزودی دانست که مدّعی پرزوری دارد و سِوروس که به امپراطوری شناخته شده است با لشکری نیرومند به آسیا می‌آید تا او را از میان بردارد. بنابراین او سفرایی نزد شاه اشکانی و پادشاهان ارمنستان و الحضر که تابع شاهان اشکانی بودند فرستاده کمک آنها را طلبید (هرودیان، کتاب ۳، بند ۱). در این وقت بلاش در موقع مشکلی واقع شد زیرا نمی‌خواست کمکی به نیگر بکند و از طرف دیگر ملاحظه داشت، جواب ردّ بدهد. بالاخره او جواب داد که به ولّات خود امر خواهد کرد قوایی جمع کنند ولی عجله در اجرای این وعده نکرد و از طرف دولت پارت قوه‌ای برای نیگر فرستاده نشد. پس از آن مشاهده می‌شود که بَرِسیمِوس^۶ پادشاه الحضر فرستادگان نیگر را می‌پذیرد و دسته‌ای را از کماندارانش به کمک او می‌فرستد (هرودیان، کتاب ۳، بند ۱ و ۲۷).

1. Pertinax

3. Septimus Severus

5. Pescennius Niger

2. Claudius Albinus

4. Pannonina

6. Barsemius

چون الحضر در این وقت دست‌نشانده پارت بود و بی اجازه یا تصویب بلاش نمی توانست چنین اقدامی کند باید به این عقیده باشیم که چون شاه اشکانی در موقعی مشکل واقع شده به این پادشاه دست‌نشانده اجازه داده است کمکی به نیگر بکند با این مقصود که اگر نیگر فایق آمد بگوید به وعده اش وفا کرده و اگر شکستی خورد و سِوروس بهره‌مند گردید در مقابل شکایت یا خصومت او بتواند اظهار کند که دولت پارت بی طرف بود و پادشاه الحضر از پیش خود بی اجازه بلاش این کار کرده. در اینجا مقتضی است کلمه‌ای چند در باب الحضر علاوه بر آنچه بالاتر گفته شده بگوییم. این شهر در بین‌النهرین وسطی یا آن صفحه‌ای بود که از سنجار تا بابل امتداد دارد و در این وقت پایتخت یک دولت کوچک عرب به شمار می‌رفت. اعراب چنانکه از نوشته‌های کزنفون (عقب‌نشینی، کتاب اول، فصل ۵، بند ۱) دیده می‌شود از دیرگاهی بین رود خابور و بابل سکنی گزیده بودند. زیرانویسنده مزبور این قسمت را عربستان می‌نامد. استرابون همین قسمت را متعلق به اعراب سینیت^۱ می‌داند (کتاب ۱۵، فصل ۱، بند ۲۶). بعد، چنانکه از بند ۲، کتاب ۲۵ دیوکاسیوس برمی‌آید، اعراب در زمان پومپه به بین‌النهرین علیا می‌گذرند. پلوتارک خُسرون را صفحه عرب‌نشین می‌داند (کراسوس، بند ۲۱) و آپ‌پیان نیز (کتاب پارت، صفحه ۱۴۰). نام الحضر در دفعه اولی در جنگ‌های تراژان ذکر می‌شود و از ابتدا گفته شد که این شهر شهر اعراب است. رومی‌ها آن را هاترا^۲ می‌نامیدند. چون جنگ بین نیگر و سِوروس یعنی بین دو مدّعی امپراطوری روم به طول انجامید و در ۱۹۴ م. هنوز دوام داشت مردمانی که این طرف فرات (برای رومی‌های آن طرف رود مزبور) بودند موقع یافتند که حسیّات خصومت آمیزشان را نسبت به رومی‌ها ابراز دارند. چنانکه می‌دانیم و کراراً بالاتر گفته شده است مردمان مشرق نسبت به رومی‌ها هیچ‌گاه حسیّات خوب نمی‌پروردند و هر زمان که برای رومی‌ها در مشرق گرفتاری روی می‌داد حسیّات اهالی برضدّ آنها بود. از جمله مواردی است که پارتی‌ها جنگ را به آن طرف فرات یعنی به سوریّه یا آسیای صغیر می‌بردند. این موارد در سلطنت اُرد و غیره ذکر شد. ولی در این مورد صحبت از اهالی بین‌النهرین یعنی مردمانی است که در این طرف فرات سکنی داشتند. بنابراین اهالی آن قسمت بین‌النهرین که در سلطنت بلاش سوّم تابع روم شد اسلحه برداشته و قسمت بزرگ رومی‌هایی را که در صفحات آنها اقامت داشتند کشته نصیبین را که از زمان جنگ‌های

کاسیوس با بلاش سؤم به دست رومی‌ها افتاده و آن شهر را اقامتگاه عمده‌شان قرار داده بودند محاصره کردند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۱). در این موقع اهالی آدیابن و سایر مردمان هم‌نژاد آنها به محاصرین کمک می‌کردند (همانجا) زیرا اینها هم تابع دولت پارت بودند و حکومت آنرا بر استیلای روم ترجیح می‌دادند. پس از اینکه سیوروس بر رقیب خود یعنی نیگر غالب آمد برای استخلاص نصیبین و تنبیه مردمی که برضد رومی‌ها قیام کرده بودند به طرف مشرق راند. در این وقت قیام‌کنندگان سفرایی نزد سیوروس فرستاده اظهار کردند که این نهضت آنها بر علیه او نبود بل می‌خواستند با رقیب و مدعی او خصومت ورزند و برای اثبات این مدّعی حاضرند اُسرای رومی و اموالی را که به غنیمت برده‌اند و موجود است پس بدهند. چون فرستادگان آنها چیزی در باب ردّ کردن استحقاقات نگفتند و بل بعکس تقاضا کردند که رومی‌ها از صفحات آنها بیرون رفته استقلالشان را بشناسند و سیوروس نمی‌خواست یافته رومی‌ها را گم کند جواب ردّ داد، بخصوص که می‌خواست بجنگد. در مقابل او ظاهراً در این وقت پادشاهان دست‌نشانده دولت‌های کوچکی مانند آدیابن و خُسرون و الحضر بودند. ولی بر او پوشیده نبود که چون این پادشاهان دست‌نشانده دولت اشکانی هستند یقیناً پارتی‌ها تحمّل نخواهند کرد که رومی‌ها این قسمت‌ها را ضمیمه روم کنند و به حرکت خواهند آمد. بنابراین وقتی که سیوروس بر جنگ با دولت‌های مذکور تصمیم گرفت در واقع امر قطع کرد که با دولت پارت بجنگد و در این تصمیم معلوم است که ضعف دولت پارت عامل مهمّی بود. در بهار ۱۹۵ م. سیوروس در رأس سپاه خود از فرات گذشته به نصیبین رفت زیرا این شهر را محاصرین آن نتوانسته بودند بگیرند. بعد سرداران خود را برای مطیع کردن قیام‌کنندگان و تنبیه آنان به اطراف فرستاد. اگرچه در این وقت سپاهیان او از بدی آبها در عذاب بودند با وجود این جاهایی را که سابقاً تابع روم بود تسخیر کرد نصیبین را مرکز یا کرسی آن قسمت بین‌النهرین که جزء روم بود قرار داد و رومی‌های زیاد در این شهر اقامت گزیدند چنانکه می‌توان گفت که این شهر مستعمره^۱ رومی گردید. این نظر را یک جای کتاب دیوکاسیوس (کتاب ۷۵، بند ۳) تأیید می‌کند. او گوید که رومی‌ها به این شهر مقامی دادند و نیز از سگه‌هایی که برای نصیبین در این زمان زده‌اند همین معنی برمی‌آید زیرا بر سگه‌ها لفظ «کلنیا»^۲ یا «متروپولیس»^۳ بخوبی خوانده می‌شود.

1. Colonie

2. Colonia

3. Metropolis

بعد سِوروس از دجله گذشته به آدیابن حمله کرد و اگرچه مقاومتی شدید دید با وجود این بهره‌مند شد (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۳) و پس از تسخیر آن لقب آرابیکوس^۱ و آدیابنی‌کوس^۲ یعنی لقب فاتح عرب و آدیابن اختیار کرد. در این موقع پارتی‌ها حرکتی برای دفاع این ولایت نکردند زیرا بلاش تصوّر می‌کرد که رومی‌ها به تیسفون حمله خواهند کرد و در نزدیکی آن اقامت گزیده بود. ولی سِوروس چون می‌دید که مدّعی دیگر امپراطوری یعنی کلودیوس آلبی‌نوس^۳ در مغرب مہیّای جنگ است و ممکن است با سپاهش به ایتالیا درآید صلاح خود را در این می‌دانست که در مملکت اجنبی خیلی پیش نرود. پس از آن او موافق این نظر مشرق را ترک کرده به روم برگشت و حال آنکه هنوز موقع خود را در بین‌النهرین و در این طرف دجله محکم نکرده بود. بعد، همین که خبر رفتن سِوروس از مشرق انتشار یافت جنگ با شدّتی هرچه تمام‌تر درگرفت. توضیح آنکه بلاش به رومی‌ها حمله کرده آدیابن را تسخیر کرد و پس از آن از دجله گذشته داخل بین‌النهرین شد و رومی‌ها را از جلگه‌ها براند. ولی نصیبین مقاومت کرد و پارتی‌ها نتوانستند آنرا بگیرند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۹). سپارتیانوس گوید (شرح زندگانی سِوروس، بند ۱۵) که پارتی‌ها پس از این بهره‌مندی از فرات گذشته در جاهای حاصلخیز سوریه پراکندند و چون این خبر به سِوروس رسید او در ۱۹۷ م. مجبور گردید دوباره به مشرق بیاید تا از فتوحات سابق خود نتیجه بگیرد و بنماید القابی که اختیار کرده بجا بوده. بعد از ورود به سوریه او به این کار اکتفا کرد که پارتی‌ها را از آن مملکت براند و تا آخر سال در سوریه مانده به تدارکات پرداخت و پس از آن از فرات گذشته به بین‌النهرین درآمد.

باید بدو در نظر داشت که بهره‌مندی هر قیصری که می‌خواست
جنگ دوم رومی‌ها
 با پارت بجنگد به همراهی دولی منوط بود که در میان دولت
 پارت و روم حائل بودند و از این دولت‌ها چنانکه می‌دانیم
 دو دولت اهمیّت داشتند. یکی ارمنستان و دیگری خُسرُون. ارمنستان به پیشنهاد نیگر که به او کمک بکند جواب داده بود نمی‌خواهد در جنگ‌های داخلی روم شرکت جوید (هرودیانوس، کتاب ۳، بند ۱). بعد که سِوروس روی کار آمد او هم از ارمنستان رنجشی یافت و بنابراین در این زمان تصمیم کرد اوّل به این مملکت پردازد (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵،

1. Arabicus

2. Adibenicus

3. Claudius Albinus

بند ۹) و در تابستان ۱۹۷ م. قشونی به ارمنستان فرستاد تا با پادشاه آن بلاش نام که همانم بلاش چهارم اشکانی ایران بود بجنگد. بلاش با قشونش در سرحد ارمنستان برای جنگ حاضر شد ولی جدالی وقوع نیافت. زیرا ارامنه پیشنهاد متارکه کردند و سردار رومی آنرا پذیرفت. بعد بلاش ارمنستان سفرایی نزد سیوروس فرستاده اظهار دوستی کرد. عهده بین دولتین منعقد گردید و سیوروس حتی راضی شد که مقداری بر وسعت ارمنستان بیفزاید. از نوشته‌های دیوکاسیوس (کتاب ۷۵، بند ۹) چنین برمی آید که سیوروس از ارمنستان کوچک به ارمنستان بزرگ افزوده (ارمنستان کوچک را در این وقت ارمنستان روم می‌نامیدند). معلوم است که در این وقت بلاش پادشاه ارمنستان پذیرفته دست‌نشانده دولت روم باشد. در این زمان پادشاه خسرو هم که مانند سایر پادشاهان این دولت آبگاروس (آبکار یا اکبر) نام داشت تابع رومی‌ها گردید و خود با دسته‌ای از کماندارانش به اردوی سیوروس حاضر شده پسرش را برای گروگان با خود بدانجا برد (هرودیان، کتاب ۳، بند ۲۷). این پیش‌آمدها بر خوشوقتی سیوروس افزود. زیرا با داشتن خسرو و ارمنستان می‌توانست بین‌النهرین غربی را از خابور تا التقای این رود با فرات محکم نگاهدارد. بعد سیوروس خواست از راه فرات پیش رود و با این مقصود دسته‌هایی فرستاد که در بین‌النهرین شرقی و آدیابن تاخت و تاز و اهالی را غارت کنند زیرا این قسمت‌ها به پارتی‌ها تعلق داشت یعنی پارتی‌ها این صفحات را از رومی‌ها پس گرفته بودند. برای اینکه مانند زمان تراژان قشون رومی از بی‌آذوقگی دچار سختی نشود سیوروس امر کرد در بین‌النهرین علیاکشتی‌هایی بسازند تا قشون خود را از کنار چپ فرات به بابل ببرد و کشتی‌هایی هم آذوقه سپاهیان را حمل کند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۹). در این سفر جنگی او از نزدیکی تیسفون گذشت و دو شهر سلوکیه و بابل را تسخیر کرد. ساخلوهای این شهرها همین که از آمدن رومی‌ها آگاه شدند قلاع را تخلیه کرده رفتند. پس از آن سیوروس در صدد برآمد که به تیسفون حمله کند (گمان می‌کنند که از ترعه‌ای که فرات را با دجله اتصال می‌داد گذشته است. م). بلاش در این وقت در نزدیکی تیسفون بود و می‌خواست آنرا دفاع کند ولی وقتی که رومی‌ها به دیوارهای تیسفون نزدیک گشتند بلاش مقاومت نکرد. اگرچه سپارتیانوس گوید که در دشتی با رومی‌ها مصاف داد (سیوروس، بند ۱۶). به هر حال پس از محاصره شهر رومی‌ها به آسانی آن را گرفتند. جهت عدم مقاومت را بعضی از اینجا می‌دانند که بلاش از طرفی انتظار آمدن رومی‌ها را داشت ولی آنها از طرف دیگر حمله کردند و حمله آنها برای پارتی‌ها ناگهانی بود. به هر حال معلوم است که تیسفون به قدر الحضر که کیفیات

مقاومتش پایین تر بیاید پا نفشرد. توضیح آنکه رومی‌ها با یورش این شهر را گرفتند. بلاش با کمی از سواران خود فرار کرد و بدین نحو پایتخت اشکانی در دفعه دوم به دست مردم خارجی افتاد. پس از آن رومی‌ها در اینجا کارهایی کردند که غالباً عادت آنها بود با مغلوبین بکنند (سختی‌ها و شقاوت‌های رومی‌ها با مغلوبین معلوم است و بی‌جهت نیست که چون خواهند شقاوت آسوری‌ها را توصیف کنند گویند آنها رومی‌های شرقی بودند.م). قشون روم کشتاری در شهر کرد که عمومی بود. به سربازها اجازه داده شده بود به هر نحو که بخواهند ابنیه دولتی و عمارات اشخاص متفرقه را غارت کنند. در این وقت نقود و ذخایر خزانه به تاراج رفت و رومی‌ها اشیای نفیسه و زینت‌های قصر را تصاحب کردند. پس از آن به این هم اکتفا نکرده بعد از کشتن مردان، زنان و اطفال آنها را به عده صد هزار نفر به اسارت بردند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۹- هرودیان، کتاب ۳، بند ۳۰- سپارتیانوس، کتاب سیوروس، بند ۱۶).

بعد از تسخیر تیسفون، سیوروس و قشون او دچار قحطی شدند و سربازان رومی در مدت چند روز مجبور گشتند به خوردن ریشه گیاهها قناعت ورزند. معلوم است که در این احوال مرض اسهال شیوع یافت و سیوروس دید که نمی‌تواند بلاش را تعقیب کند و باید زودتر از اینجا برود. در این وقت راه فرات را نمی‌توانست پیش گیرد زیرا از این راه آمده بود و لشکریان او تمامی آذوقه را خورده بودند. بنابراین راه دجله را پیش گرفت به این معنی که سپاهیان از کنار دجله حرکت می‌کردند و کشتی‌هایش بر رود مزبور. خط حرکت قشون از نزدیکی الحضر می‌گذشت و چون این شهر به نیگر رقیب سیوروس کمک فرستاده بود، سیوروس نمی‌خواست این اقدام الحضر را بی‌مجازات بگذارد و دیگر چون این شهر تراژان را بیچاره کرده بود می‌خواست آن شهر را گرفته نام خود را بلندتر از نام تراژان گرداند و نیز باید گفت الحضر دارای معبدی بود موسوم به معبد آفتاب که از حیث ثروت و ذخایر شهرتی بسزا داشت و امپراطور روم نمی‌توانست از این ذخایر صرف‌نظر کند. بنابراین سیوروس این قلعه را که محکم بود محاصره کرد و رومی‌ها تمام اسباب و ادوات قلعه‌گیری خود را به کار انداختند. این هم معلوم است که رومی‌ها در فن محاصره و قلعه‌گیری خیلی ماهر بودند برعکس پارتی‌ها که نه اسباب و ادواتی داشتند و نه می‌توانستند آلات قلعه‌گیری را به کار اندازند. با وجود این حضری‌ها حملات رومی‌ها را به آسانی دفع کردند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۹). زیرا دیوارهای شهر محکم بود و مدافعین با جرأت و جسارت کار می‌کردند:

اینها آلات محاصره رومی را سوزانیدند و اختلالی در میان سربازان سیوروس افکندند. در این احوال اغتشاشی در میان لشکریان امپراطور روی داد و این اغتشاش داشت به شورشی تبدیل می‌یافت که سیوروس دخالت کرده برای استوار داشتن نظم به اقدامات سخت متوسل شد و دو نفر از صاحب‌منصبان را کشت. یکی از این دو نفر لِه‌توس^۱ نامی بود که نصیبین را از تسخیر پارتی‌ها محفوظ داشته بود و چنانکه دیوکاسیوس گوید سیوروس نسبت به او حسد می‌ورزید زیرا سربازان او اعلام کرده بودند که جز او کسی را به ریاست نخواهند پذیرفت. ولی ماریوس ما کسی موس^۲ این قتل را به جهتی دیگر مربوط داشته (سپارتیانوس، سیوروس، بند ۱۵). به هر حال پس از قتل این دو نفر سیوروس حکم خود را تکذیب کرده چنین وانمود که به قتل یکی از این دو صاحب‌منصب امر نکرده بود و اردوی خود را از اطراف شهر به مسافتی از آن عقب کشید. با وجود این احوال قیصر روم از قصد گرفتن شهر برنگشت و دور از شهر با فراغت خیال به ساختن آلات جدیدی برای قلعه‌گیری و جمع کردن آذوقه و تدارکات محاصره پرداخت (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۱۱). در این وقت به او خبر دادند که خزاین معبد آفتاب از تقدیمی‌ها و نیازهایی که مردم مقدس در مدت زندگانی چندین نسل داده‌اند خیلی زیاد است و امپراطور برای به دست آوردن چنین غنایمی و نیز از این جهت که نگویند از عهده شهری کوچک برنیامد و محصورین جسور را تنبیه نکرد دوباره پس از مدت کمی به شهر نزدیک شده آنرا محاصره کرد. این دفعه آلات قلعه‌گیری‌اش بهتر و تدارکات نظامیش کامل‌تر بود و اطمینان داشت که قلعه را خواهند گرفت ولی اهالی الحضر باز با جلادت و رشادت مهتای مدافعه شدند. اینها تیراندازان ماهر داشتند، سواره نظامشان هم ورزیده و نیرومند بود و اعتمادی بزرگ به استحکامات خود می‌پروردند. علاوه بر این آتشی به طرف سپاه سیوروس پرتاب می‌کردند که اگرچه زیانی زیاد وارد نمی‌کرد، ولیکن باعث وحشت و اضطرابی بزرگ می‌گردید. این آتش از قرار معلوم نفت بوده زیرا نوشته‌اند که شعله آن خاموش نمی‌شد (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۱۱). در این محاصره سیوروس باز تقریباً تمام آلات قلعه‌گیری را فاقد شد. از طرف دیگر الحضر علوفه سپاه رومی‌ها را می‌گرفت. خلاصه آنکه رومی‌ها نتوانستند آسیبی به دیوارهای شهر وارد آرند و از فلاخن‌داران و تیراندازان و آلات جنگی محصورین در عذاب بوده تلفات زیاد می‌دادند. با وجود این پس از دادن آن‌همه

قربانی و بعد از مدّتی مدید بالاخره رومی‌ها از جهت پافشاریشان موفق گشتند سوراخی در دیوار قلعه ایجاد کنند و سربازان از رؤسایشان خواستند که بی‌درنگ آنها را به حال یورش درآرند تا شهر تسخیر شود (دیوکاسیوس، کتاب ۷۵، بند ۱۱). ولی سیوروس به گرفتن شهر با یورش راضی نشد زیرا می‌دانست که اگر قلعه را با یورش بگیرند شهر به غارت خواهد رفت و ذخایر معبد آفتاب نیز به دست سربازان خواهد افتاد و حال آنکه او می‌خواست ذخایر را تماماً خودش دارا شود و دیگر عقیده داشت که اهالی اَلْحَضَر چون پافشاری رومی‌ها را ببینند خودشان سفرایی فرستاده امان خواهند خواست. بنابراین چنین تشخیص داد که به آنها قدری فرصت داده شود تا فکر کرده بدانند که جز این چاره‌ای ندارند. پس از این تصوّرات سیوروس یک روز تأمل کرد ولی اثری از رسولان اَلْحَضَر ندید. بعکس اهالی اَلْحَضَر همّت کرده در مدت شب آنچه را که رومی‌ها خراب کرده بودند از نو ساختند. در این احوال سیوروس دید چاره ندارد جز اینکه حکم یورش را بدهد و خزانه معبد را هم به سربازان برای غارت واگذارد. این بود که با نهایت بی‌میلی فرمان یورش داد ولی لژیون‌ها در این وقت حاضر نشدند اطاعت کنند. آنها می‌گفتند وقتی که فتح آسان بود اجازه یورش را ندادند و اکنون که باید تلفات زیاد داد بی‌اینکه نتیجه معلوم باشد به ما می‌گویند فداکاری کنید. ممکن است که جهت امتناع آنها از یورش بردن این بود که از تیت سیوروس بر بودن تمام ذخایر معبد آفتاب در محاصره اولی آگاه بودند. به هر حال سربازان به طور قطعی از اجرای امر خودداری کردند و سیوروس در بادی امر خواست به قوّه متحدین آسیایی خود متوسل گشته آنها را داخل جنگ کند تا شاید رومی‌ها هم پس از آنها یورش برند. ولی بزودی از اجرای این نقشه هم منصرف گردید.

تابستان مدّتی بود که شروع شده و از گرمای شدید در قشون سیوروس امراض زیاد شیوع یافته بود. بدتر از هرچیز آنکه از شدّت یأس اطاعت نظامی در میان سپاهیان امپراطور به قدری متزلزل گردیده بود که دیوکاسیوس گوید: یکی از صاحب‌منصبان سیوروس بدو گفت اگر پانصد و پنجاه سرباز اروپایی به من دهی اَلْحَضَر را می‌گیرم و امپراطور به او جواب داد «این عدّه را از کجا آرَم؟» یعنی این عدّه سرباز مطیع ندارم. پس از آن سیوروس از تسخیر اَلْحَضَر مأیوس گردیده پس از ۲۲ روز محاصره آن در دفعه دوم به قول کاسیوس تصمیم بر عقب‌نشینی کرد و بعد به سوریّه برگشت (کتاب ۷۵، بند ۱۳). اما اینکه راه عقب‌نشینی امپراطور و مراجعتش به سوریّه از کجاها بوده معلوم نیست. چنین بود کیفیات محاصره اَلْحَضَر که این دفعه هم به بهره‌مندی محصورین تمام شد و رومی‌ها پس از دادن تلفات زیاد در

حملات و جدال‌هایی که زیر این قلعه روی می‌داد و نیز از شدت گرما و ناخوشی‌ها مایوس گشته شهر را رها کرده رفتند و آرزوی به دست آوردن ذخایر معبد آفتاب هم در مرحله همان آرزو ماند. عاجز شدن دو امپراطور قوی روم (تراژان و سِوروس) از تسخیر این شهر کوچک نام بزرگی برای آن در تاریخ ذخیره کرده: امروز در این محل چیزی جز خرابه‌ها مشاهده نمی‌شود. ولی همت و جلالت و پافشاری محصورین الحضر و بیچاره و زبون گشتن دو قیصر در مقابل آنها در تاریخ ثبت شده و باعث حیرت مردمان آن قرن و قرون بعد است.

عکس این اثر از طرف دیگر راجع به پارتی‌ها موجود است. زیرا می‌بینیم که بلاش پس از رفتن از تیسفون بکلی خاموش و بی حرکت است و حتی زمانی که سِوروس و رومی‌ها در زیر قلعه الحضر در جنگ و جدال‌اند، تلفات زیادی می‌دهند و سربازان رومی از شدت گرما و امراض دچار مشقات طاقت‌فرسا می‌باشند اقدامی نمی‌کند و با وجود یأس و عقب‌نشینی رومی‌ها و خارج شدن آنها از بین‌النهرین حرکتی از طرف پارتی‌ها نمی‌شود. همان پارتی‌ها که در قرون قبل و حتی در زمان خسرو در این موارد به وسیله شورانیدن اهالی و قطع کردن خطوط عقب‌نشینی دشمن یا عاری کردن صفحاتی از آذوقه و غیره بلیات برای رومی‌ها تدارک می‌کردند. اکنون گویی که اصلاً وجود ندارند. جهت چیست؟ جهت همان است که در این فصل کراراً ذکر شده. پارت در حال انحطاط و بل احتضار است. مشکلات داخلی که ذکرش پایین‌تر بیاید نظم این دولت بزرگ و نیرومند را از هم گسیخته و همه را مایوس گردانیده. کسی در فکر وطن نیست یا اگر هم باشد نمی‌تواند کاری انجام دهد. با وجود این احوال باید این را هم گفت که بلاش چهارم شخصی نبوده که در این زمان به استحقاق بر تخت نشسته باشد. این نظر را کارهای اردوان پنجم که پس از این زمان بر تخت می‌نشیند ثابت می‌کند. در زمان او هم دولت پارت در احتضار بود ولی با وجود این او توانست با بهره‌مندی با رومی‌ها دست و پنجه نرم کند و بار دیگر لژیون‌های رومی را تارومار کرد یعنی او به خاطر رومی‌ها آورد که شاه اشکانی است و از اعقاب همان شاهانی که کراسوس و آنتونیوس را مستأصل کردند (شرح این قضایا پایین‌تر بیاید) خلاصه آنکه دولت اشکانی از مقاومت الحضر در مقابل رومی‌ها استفاده نکرد.

نتیجه این جنگ روم جنگ رومی‌ها با بلاش چهارم اشکانی به بهره‌مندی آنها خاتمه یافت اگرچه شکست آنها از الحضر به نامشان سایه افکند. گوییم به بهره‌مندی آنها تمام شد زیرا بین‌النهرین غربی از خابور تا التقای این رود با فرات مجدداً به

دست آنها افتاد و این طرف دجله از رود مزبور تا زاگُرس (جبل الطاق) نیز به آنها اختصاص یافت زیرا آدیابن را حفظ کردند یعنی صفحه بین زاب علیا و زاب سفلی یا زاب بزرگ و کوچک، مطیع رومی ها گردید و پادشاهان آن که تا این زمان دست نشانده پارتی ها بودند دست نشانده رومی ها شدند (سپارتیانوس، کتاب سیوروس، بند ۱۸). بنابراین بیرق رومی در صفحاتی بلند شد که به تیسفون و سلوکیه و بابل خیلی نزدیک بود و معلوم است که این شهرها دائماً در تحت تهدید رومی ها در آمدند زیرا آنها هر زمان می توانستند با یک حمله ناگهانی شهرهای نامی مزبور را در مخاطره اندازند.

بلاش چهارم پس از جنگ رومی ها تقریباً ده سال زنده بود و از وقایع این مدت سلطنت او باز اطلاعی نیست. همین قدر از اقامت طولانی سیوروس در سال ۲۰۰ و ۲۰۱ م. در مشرق معلوم است که او از نتایج فتوحات خود در بین النهرین اطمینان نداشته. به همین جهت در مشرق مانده و زود به روم مراجعت نکرده ولی از خصومت پارتی ها با روم یا اقدام شاه اشکانی برای برگردانیدن ولایات از دست رفته ذکر نمی شود. اما در باب آن قسمت بین النهرین که در تحت اداره روم در آمده بود محققاً می توان گفت که پادشاهان یا امیران این قسمت از حکومت روم خوشنود نبودند ولی در این زمان چون می دیدند که پارت ضعیف است خواهی نخواهی تمکین می کردند در انتظار اینکه دولتی قوی تر در آسیا پیدا شده رومی ها را از اینجاها براند.

می گوئیم محققاً، زیرا کراراً می بینیم که اهالی مشرق زمین رومی ها را دوست ندارند و هر زمان قاندی پیدا می شود با او همراه و با رومی ها مخالف اند چون بالاتر موارد این نوع قیام ها کراراً ذکر شده است، به این یادآوری اکتفا کرده عجالتاً می گذریم تا در جای خود به این موضوع باز رجوع کنیم. خلاصه آنکه اهالی آسیای غربی عموماً و ارمنستان و بین النهرین خصوصاً ریاست اشکانیان یا یک پادشاه نیرومند آسیایی را بر استیلای رومی ها بر آنها ترجیح می دادند.

بلاش چهارم در سال ۲۰۸ یا ۲۰۹ م. درگذشت و سیوروس یعنی شخصی که با او جنگ کرده بود دو سال بعدتر در فوریه ۲۱۱ م. بنابراین سلطنت بلاش چهارم از ۱۹۱ تا ۲۰۸ م. بود. در باب صفات او چیزی محققاً نمی توان گفت زیرا از اوضاع داخلی دولت پارت اطلاعات صحیحی در این زمان نداریم. همین قدر می توان این عقیده را داشت که او کسی نبوده که بتواند بر اوضاع فایق آید.

مبحث ششم. اشک بیست و هشتم - بلاش پنجم

اشک بیست و نهم - اردوان پنجم

پس از اینکه بلاش چهارم درگذشت دو پسر او، بلاش و اردوان، مدّعی سلطنت شدند. از نوشته‌های نویسندگان رومی چنین به نظر می‌آید که تاج و تخت لااقل از ۲۱۶ م. نصیب اردوان گردیده. زیرا مذاکرات کارا لگا امپراطور روم چنانکه ذکرش پایین‌تر بیاید، موافق نوشته‌های هرودیان (کتاب ۴، بند ۱۸-۲۰) با اردوان به عمل آمده ولی از مسکوکات اشکانی چنین برمی‌آید که در مدّت ۱۸ سال که از مرگ بلاش چهارم تا قیام پارسی‌ها بر پارتی‌ها گذشته هر دو برادر سلطنت داشته‌اند (لیندزی، مسکوکات پارتی، صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴). چون نام بلاش و اردوان مشابهتی با یکدیگر ندارند نمی‌توان گفت که ذکر اسم اردوان به جای بلاش از راه التباس و اشتباه بوده بخصوص که واقعه زدوخوردهای رومی‌ها با پارتی‌ها در این زمان واقعه مهمّی بود و از طرف دیگر نمی‌توان صحّت مسکوکات را هم تردید کرد. بنابراین یگانه حدسی که باید صائب باشد این است: از دو برادر مزبور اردوان در مغرب ایران سلطنت داشته؛ رومی‌ها با او سروکار داشته‌اند و دیگری یعنی بلاش در مشرق ایران. این است که سکه‌های او هم به دست آمده. این حدس موافق اوضاع و احوال پارت است. زیرا از مدّت‌ها قبل از این زمان می‌بینیم که مدّعیان سلطنت پس از مرگ تقریباً هر شاهی وجود دارند و منازعات داخلی ارکان این دولت را سُست کرده آنرا رو به انحطاط می‌برد. بنابراین در این وقت هم همین منازعه و مجادله پیش آمده و دولت پارت را بیش از پیش ضعیف ساخته. نتیجه این جنگ‌های داخلی دو واقعه مهمّ است که در زمان آخرین شاه اشکانی روی می‌دهد: ۱. حيله و تزویر کاراکالا نسبت به اردوان پنجم و جنگ پارت و روم. ۲. انقراض سلسله اشکانی به دست اردشیر پاپکان ساسانی پادشاه دست‌نشانده پارس.

در سنه ۲۱۱ م. سیوروس درگذشت و پسرش کاراکالا امپراطور روم گردید. چنانکه دیوکاسیوس گوید (کتاب ۷۶، بند ۱۲) وقتی که او شنید که در داخله پارت نزاع دو برادر در سر تاج و تخت درگرفته

**جنگ کاراکالا
با اردوان**

یقین حاصل کرد که این اختلاف و منازعه زیانی بزرگ به دولت پارت که دشمن دولت روم است خواهد رسانید و از این جهت به سنای روم تبریک گفت. در ابتدا دولت روم نفع خود را

در آن دید که بلاش را به سلطنت بشناسد (همان نویسنده، کتاب ۷۷، بند ۱۹) و در سال ۲۱۵. چنین کرد. ولی بعد می‌بینیم که پس از این تاریخ کارا کلاً فقط با اردوان در مذاکره است و او را شاه بی‌منازع پارت می‌داند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۸، بند ۱).

شهادت سگه‌ها با این مقام اردوان موافقت نمی‌کند. ولی به هر حال می‌توان حدس زد که در این زمان اردوان اگر هم یک نفر مدعی در مقابل خود داشته بلاش را خطرناک نمی‌دانسته و رومی‌ها به سبب عدم اهمیت بلاش یا از این جهت که او در مغرب ایران نفوذی نداشته اردوان را مورد ملاحظه یا طرف مذاکره قرار داده‌اند.

کارا کالاً از زمانی که به جای پدر نشست در نظر گرفت که نام خود را به وسیله فتوحاتی در مشرق بلند گرداند و اسکندر ثانی شود. ولی جاه‌طلبی فوق‌العاده او با صفاتش موافقت نداشت زیرا کارا کالاً شخصی بود سست‌عنصر، سبک‌مغز و فاسد‌الاخلاق. او می‌خواست حدود روم در زمان او از طرف مشرق توسعه یابد. اما اینکه این توسعه با شرافتمندی یا با بی‌شرافی انجام می‌شد برای او اهمیت نداشت (دیوکاسیوس، کتاب ۷۷، بند ۲۲- هرودیان، کتاب ۴، بند ۱۳). به هر حال، بنابر مقاصدی که داشت اقدامات خود را چنین شروع کرد: در ابتدا یعنی در ۲۱۲ م.، او آبگار (یا آبکار و یا اکبر) پادشاه خسرو را به روم احضار کرد و چون پادشاه مزبور نزد او رفت وی را گرفته در محبس انداخت و امر کرد که صفحه خسرو ایلانی از روم است (دیوکاسیوس، کتاب ۷۷، بند ۱۲). بعد او خواست با ارمنستان همان کند که با خسرو کرده بود. ولی همین که ارامنه شنیدند که کارا کالاً پادشاهشان را با خانواده‌اش در محبس انداخته اسلحه برداشتند (دیوکاسیوس، همانجا) و سه سال بعد (یعنی در ۲۱۵ م.)، وقتی که کارا کالاً یک نفر تئوکری توس^۱ نامی را که از مقرّبین او بود با قشونی به ارمنستان فرستاد تا ارامنه را تنبیه کند رومی‌ها شکست خوردند (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۲۱). ولی کارا کالاً به قدری شهوت جهانگیری داشت که این سانحه اثری در وی نکرد و خواست با دولت پارت هم درافتد. برای این کار بهانه لازم بود و برای به دست آوردن آن امپراطور روم خواهشی از بلاش پنجم کرد تا اگر رد شود بهانه جنگ باشد و بهانه مزبور این بود که دو نفر گریخته به دربار پارت پناه برده بودند و کارا کالاً آنها را استرداد می‌کرد. چون بلاش چنانکه می‌دانیم، در این وقت مدعی سلطنت و با اردوان پنجم طرف بود صلاح خود را در این ندید

که خواهش کاراکالا را نپذیرد و آن دو نفر را رد کرد. از این دو نفر یکی تیرداد نامی از شاهزادگان ارمنستان بود و دیگری فیلسوفی آنتیوخوس نام که از پیروان فلسفه کلبی^۱ به شمار می‌رفت. پس از رد کردن آن دو نفر فراری که به دربار بلاش پناه آورده بودند کاراکالا رضایت و خوشوقتی خود را به شاه اشکانی اظهار کرد ولی هنوز سال به آخر نرسیده بود که نقشه جدیدی برای جنگ با پارتی‌ها ریخت. در این وقت بلاش پنجم از ایالات غربی ایران صرف نظر کرده و برادرش اردوان پنجم را رومی‌ها شاه پارت می‌شناختند^۲. کاراکالا که در این زمان از شهر نیکومدی^۳ در آسیای صغیر به انطاکیه رفته بود از اینجا سفارتی نزد اردوان فرستاد و سفیر او هدایایی گرانبها و عالی تقدیم کرده نامه امپراطور را رسانید. مضمون آن چنین بود (هرودیان، کتاب ۴، بند ۱۸): «شایسته امپراطور نیست دختری یکی از تبعه‌اش را ازدواج کند و داماد شخصی باشد که پادشاه نیست. دولت روم و دولت پارت دو دولتی هستند که عالم را بین خودشان تقسیم کرده‌اند و اگر وصلت بین این دو دولت شود حدودی که آن دو را از یکدیگر جدا سازد وجود نخواهد داشت و قوه‌ای نخواهد بود که بتواند در مقابل آنها مقاومت کند. پس از آن هر دو دولت می‌توانند تمامی مردمان وحشی را که در حدود و همسایگی آنها سکنی دارند در تحت اطاعت خودشان درآورند و آنها را با یک حکومت غیر جامد و انحنایزیر اداره کنند. پیاده نظام روم از بهترین سربازان عالم ترکیب شده و کسی مانند آنها نتواند جنگ تن به تن کند. سواره نظام پارت در میان ملل دیگر از حیث عده و مهارتش در تیراندازی نظیر ندارد. با اتحاد این دو قوه و هم‌آهنگی آنها تمامی عالم را می‌توان تسخیر کرد و یک دولت جهانی تشکیل داد. اگر چنین اتحادی بین دولتی برقرار گردد دیگر امتعه و مال‌التجاره پارتی و رومی به مقدار کم و پنهان از پارت به روم و از روم به پارت وارد نخواهد شد. بعکس چون هر دو ملت متحدند، معاوضه و مبادله اجناس آزادانه بین تبعه‌شان به عمل خواهد آمد و هر دو ملت در آسایش خواهند بود».

اردوان از مطالعه نامه کاراکالا دچار حیرت گردید و در اندیشه فرورفت زیرا باور نمی‌کرد که پیشنهاد امپراطور روم جدی باشد یا با شرافتمندی انجام شود. این نقشه به نظر او غریب

1. Cynique

۲. این اردوان را بعضی اردوان چهارم و برخی اردوان پنجم می‌دانند ولی اخیراً بیشتر نویسندگان که از جمله گوت‌شمید است او را اردوان پنجم دانسته.

3. Nicomédie

می‌آمد و تصوّر نمی‌کرد که قابل اجرا باشد. از طرف دیگر او ملاحظه داشت از اینکه به فرمانده ۳۲ لژیون رومی جوابی بدهد که باعث قطع روابط دوستانه گردد (دیوکاسیوس، کتاب ۵۵، بند ۲۳-۲۴). بنابراین جواب را به تأخیر انداخت تا بتواند معاذیری برای انجام خواهش امپراتور بیابد. بعد گفت پیشنهادی که کارا کّا می‌کند گمان نمی‌کنم باعث خوشبختی زن و شوهر باشد زیرا آنها زبان یکدیگر را نمی‌دانند و اخلاق و عادات و وضع زندگانی یکی برای دیگری غریب است. در میان پاتری ثیان^۱ (نجبای روم) اشخاصی زیاد هستند که دخترشان را امپراتور می‌تواند ازدواج کند و این کار کرداری ناشایست نخواهد بود چنانکه شاهان پارت از خانواده سلطنت دخترانی می‌گیرند و بالاخره نمی‌زیید که از دو خانواده سلطنت یکی خونس را با خون دیگری مخلوط و ناپاک گردانند. در باب تصمیم کارا کالّا پس از رسیدن جواب اردوان به او دو روایت است. دیوکاسیوس گوید (کتاب ۷۸، بند ۱) که کارا کالّا این جواب را ردّ پیشنهاد خود دانسته برای جنگ با اردوان به طرف حدود پارت حرکت کرد. ولی هرودیان عکس این روایت را ذکر کرده و گوید (کتاب ۴، بند ۲۰): «کارا کالّا باز سفیری با هدایایی فرستاد و قسم خورد که در این پیشنهاد جدّی است و یتّی جز دوستی و اتحاد ندارد. پس از آن اردوان خواهش او را پذیرفت و او را داماد خود خوانده گفت که امپراتور خودش بیاید و زنش را ببرد. بعد پارتی‌ها به تهیه اسباب پذیرایی رومی‌ها پرداختند و خوشوقت بودند که بین دولّین صلحی جاویدان برقرار خواهد بود. کارا کالّا با رومی‌ها به خاک پارت گذشت مثل اینکه این خاک دولت خود او باشد. همه جا پارتی‌ها در سر راه قیصر تعظیم و تکریم او را بجا آوردند، قربانگاهها ساخته قربانی‌ها کردند و برای اینکه هوا معطر باشد عطریات گوناگون سوختند. کارا کالّا هم از این قسم پذیرایی‌ها خوشنودی خود را می‌نمود. وقتی که مسافرت او به انتها رسید یعنی به دربار پارتی نزدیک شد قبل از اینکه وارد پایتخت گردد اردوان به استقبال او شتافت تا در جلگه وسیعی داماد خود را پذیرایی کند. در این وقت پارتی‌ها لباس‌های زربفت خود را پوشیده و سرشان را با تاج گل‌هایی که از گل‌های تازه ساخته بودند زینت داده به میگساری و رقص پرداختند و نغمات نی در اطراف پیچید. پس از آن تمامی ملتزمین اردوان جمع شدند از اسب‌هایشان فرود آمده کمان و ترکش را به یکسو نهاده آزادانه به عیش و عشرت مشغول شدند. ازدحام پارتی‌ها زیاد بود و ترتیبی نداشتند زیرا

از چیزی نمی‌ترسیدند و می‌خواستند دامادشان را ببینند. چنین بود وضع پارتی‌ها که ناگهان کارا کالاً با اشاره‌ای به رومی‌ها فرمان داد به پارتی‌ها حمله کنند و آنها را از دم شمشیر بگذرانند. رومی‌ها حمله کردند و پارتی‌ها غرق حیرت شدند و بالاخره چون دیدند ضربت‌ها است که بر آنها وارد می‌آید پراکنده پا به فرار گذاشتند. اردوان را قراولان او از معرکه به در برده بر اسب نشانده و او با کمی از ملتزمین خود گریخت. باقی پارتی‌ها را رومی‌ها ریز ریز کردند. زیرا آنها نه می‌توانستند خودشان را به اسب‌هایشان رسانیده از جلگه خارج شوند و نه مقدورشان بود بدون، چه لباس‌های آنها بلند بود و مناسبت با این وضع آنها نداشت و دیگر باید در نظر داشت که بیشتر آنها بی‌کمان و ترکش به اینجا آمده بودند زیرا به عروسی دعوت شده بودند نه به جنگی. کارا کالاً پس از اینکه کشتاری زیاد کرد و اسرای بسیار با غنایم برگرفت عقب نشست و به سربازان خود اجازه داد شهرها و دهات را بسوزانند و هر جا را که بخواهند غارت کنند».

چنین است نوشته‌های هرودیان و اگرچه بعضی نویسندگان نوشته‌های او را مانند نوشته‌های دیوکاسیوس معتبر نمی‌دانند ولی از آنجا که خودش رومی بوده و با این شرح و بسط رفتار خائنه کارا کالاً را بیان کرده نمی‌توان گفت که این اخبار را جعل کرده. بعکس سکوت دیوکاسیوس در این مورد باعث حیرت است. اولاً او گوید که واقعه‌ای در این جنگ روی نداد جز اینکه دو نفر سرباز رومی در سر خیک شرابی منازعه داشتند و کارا کالاً امر کرد خیک را به دو نیم کنند و دیگر این اظهار او که واقعه‌ای روی نداد، با بند ۲۷ همان کتاب او که می‌گوید رومی‌ها غرامتی سنگین به پارتی‌ها پرداختند موافقت نمی‌کند. اگر توهینی بزرگ وارد نکرده بودند چرا غرامت دادند؟ سوّم، چنانکه راولین سن گوید او از مستخدمین دولت روم بوده و خواسته این جنگ رومی‌ها را با پارتی‌ها به اختصار برگزار کند (ششمین دولت مشرق، صفحه ۳۵۵). بالاخره روایت دیوکاسیوس نه فقط با خبری که هرودیان ذکر کرده موافقت ندارد بل با نوشته‌های سپارتیانوس هم موافق نیست زیرا دیوکاسیوس گوید که اصلاً جنگی بین پارتی‌ها و رومی‌ها واقع نشد (کتاب ۷۸، بند ۱) ولی سپارتیانوس صریحاً اظهار می‌دارد که جنگی روی داد و کارا کالاً بر ولات اردوان غالب آمد (کتاب کارا کالاً، بند ۶). بعد دیوکاسیوس افزوده که کارا کالاً به بین‌النهرین علیا و آدیابن داخل شد و حال آنکه سپارتیانوس گوید از راه بابل عزیمت کرد (همانجا). بنابراین قراین باید گفت که روایت هرودیان اختراع او نیست. شاید او در توصیف احوال رومی‌ها و پارتی‌ها مبالغه کرده باشد

ولی اصل قضیه که خیانت کارا یکا باشد بی اساس نبوده و در مراجعت از تیسفون، کارا کالاً از آدیابن گذشته. به کارا کالاً یک عمل ناشایست و وحشیانه دیگری نیز نسبت می دهند: وقتی که او از آدیابن می گذشته مقبره شاهان پارت را خراب کرده، استخوان های مردگان این سلسله را بیرون آورده و دور انداخته. گوت شمید گوید که او پنداشته بود این مقبره از شاهان آدیابن بوده. ولی معلوم نیست با مقبره پادشاهان آدیابن چرا می بایست آن رفتار وحشیانه بشود. این عمل و اعمال دیگر کارا کالاً باعث شده که حتی خونسردترین مورخ او را دشمن عمومی نوع بشر دانسته (گیب^۱، جلد ۱، صفحه ۲۷۲).^۱ اما اینکه اشکانیان قبورشان را در کجا ساخته بودند، بیشتر نویسندگان عقیده دارند که قبور آنها در شهر آریل در آدیابن بوده و نیز معلوم گشته که این محل در زمان سلاطین آسور و شاهان هخامنشی جایی بوده که مقصرین محکوم به اعدام را در آنجا می کشتند. از قراین چنین به نظر می آید که کارا کالاً زمستان آن سال را در اِدِس (اورفا) گذرانیده و در آنجا به شکار و تفریحات گوناگون پرداخته (هرودیان، کتاب ۴، بند ۲۱). بعد او در بهار تهدید کرد که دوباره می خواهد به خاک پارت تجاوز کند و این خبر باعث وحشت مادی ها و پارتی ها گردید (دیوکاسیوس، کتاب ۷۸، بند ۳)، ولی در آوریل همان سال، یعنی ۲۱۷ م. او خواست به تماشای معبد ربّ النوع ماه در حرّان برود و در راه به دست یولیوس مارتیالیس^۲ یکی از مستحفظین خود کشته شد (دیوکاسیوس، همان کتاب، بند ۵- هرودیان و سپارتیانوس و اوتروپی یوس نیز این خبر را تأیید کرده اند).

پس از کارا کالاً جانشین او ماکری نوس^۳ می خواست از جنگ احتراز کند ولی دیر بود. زیرا پارتی ها از خیانت کارا کالاً و خراب کردن قبور شاهان اشکانی چنان برآشفته بودند که ممکن نبود آنها را ساکت کرد و از طرف دیگر اردوان برخلاف بعض شاهان آخری اشکانی دارای عقل و عزم بود. او با وجود اینکه بزحمت از اردوی رومی ها فرار کرده بود و در مدّت چندین ماه نمی توانست اقدامی کند در زمستان ۲۱۶ م. به خود آمد و به جمع آوری قشونی پرداخته تصمیم کرد که از رومی ها در ازای رفتار ناشایست و خائنانه کارا کالاً انتقام بکشد. بنابراین او با قشونش به اردوی رومی ها نزدیک می شد که در این وقت کارا کالاً را کشتند و جانشین او ماکری نوس دید که پارتی ها برای جنگ حاضرند و چون از سرحدّ روم خواهند گذشت با این وضع جنگ حتمی است مگر اینکه عهد موّدت با پارتی ها بسته شود

1. Gibbon. t. I. p.272.

2. Julius Martialis

3. Macrinus

(دیوکاسیوس، کتاب ۷۸، بند ۲۶). بنابراین امپراطور سفیری نزد اردوان فرستاده پیشنهاد کرد که حاضر است تمامی اسرا را پس بدهد به شرط اینکه عهد صلحی منعقد گردد. اردوان بی تردید این پیشنهاد را رد کرده افزود که با وجود این شرایط صلح را اظهار لای دارم. ماکری نوس باید این کارها را بکند: ۱. اسرا را پس بدهد. ۲. شهرهایی را که کارا کا خراب کرده از نو بسازد. ۳. غرامتی از بابت خراب کردن قبور اشکانی بپردازد. ۴. بین النهرین (یعنی بین النهرین علیا) را رد کند (دیوکاسیوس، کتاب ۷۸، بند ۲۶). برای قیصر روم پذیرفتن این شرایط امکان نداشت. این بود که ماکری نوس آماده جنگ شد.

پس از آن شاه اشکانی تا نصیبین پیش رفت و در اینجا جنگ بزرگی
جنگ پارتی ها با رومی ها
 روی داد که در تاریخ پارت آخرین جنگ پارتی ها با رومی ها است
 و زمان اقتدار و نیرومندی دولت پارت را به خاطر می آورد. این
 سخت ترین جنگی بود که طرفین با یکدیگر کردند و بالاخره پارتی ها رومی ها را درهم
 شکستند. عده سپاهیان اردوان زیاد بود و همه خوب مجهز بودند. این قشون از سواران
 تیرانداز خوب تشکیل یافته بود و به علاوه سپاهسانی در این جنگ شرکت داشتند که سنگین
 اسلحه به شمار می رفتند زیرا اسلحه دفاعشان کامل بود. اینها بر شترهایی سوار و دارای
 نیزه های بلند بودند (هرودیان، کتاب ۴، بند ۲۸). لشکر رومی از لژیون ها ترکیب یافته بود و
 عده بسیاری از سپاهیان سبک اسلحه آن را کمک می کرد و به علاوه یک دسته قوی از سواره
 نظام موریتانیا^۱ در این قشون داخل بود (هرودیان، کتاب ۴، بند ۳۰). دیوکاسیوس گوید که
 جنگ در سر آبشخور درگرفت (کتاب ۷۸، بند ۲۶)، ولی هرودیان نوشته که سواره نظام
 پارت سخت حمله کرده به رومی ها باران تیر ببارید بعد جدالی روی داد که به طول انجامید.
 رومی ها از تیرهای سواران پارتی و نیزه های دسته شتر سواران سخت در عذاب بودند و
 هرچند هر زمان که به دشمن می رسیدند در جنگ تن به تن فایق می آمدند ولی از زیادی
 تلفاتی که از سواران پارتی و شتر سواران به آنها می رسید، مجبور می گشتند عقب بنشینند. در
 این احوال پارتی ها رومی ها را تعقیب می کردند و رومی ها برای جلوگیری از این تعقیب
 گلوله هایی خاردار به زمین می افشاندند یا کاری دیگر می کردند که به پاهای شترها آسیب
 رسانیده حرکت سواران پارتی ها را کند کنند. این حيله برای رومی ها خیلی مفید افتاد و

تعقیب‌کنندگان به زحمت افتاده دست از تعقیب برداشتند. پس از آن هر دو طرف به اردویشان برگشتند بی آنکه نتیجه قطعی گرفته باشند. روز دیگر هم طرفین از صبح تا شام جنگیدند بی آنکه به نتیجه‌ای رسیده باشند ولی هرودیان این جدال را توصیف نکرده. پس از آن روز سؤم در رسید و پارتی‌ها حمله را شروع کردند با این مقصود که تمامی قوای خود را به کار برده رومی‌ها را محاصره و اسیر کنند. چون نفرات پارتی‌ها بیش از عدد رومی‌ها بود اینها در این احوال چاره را در این دیدند که خط جنگ را بکشاند تا پارتی‌ها نتوانند از جناحین گذشته پشت رومی‌ها را بگیرند. بر اثر این کار صفوف رومی ضعیف گردید و پارتی‌ها از این وضع استفاده کرده با حملات سخت سپاه دشمن را درهم شکستند (هرودیان، کتاب ۴، بند ۳۰). در اینجا بین هرودیان و دیوکاسیوس اختلافی است. اولی گوید: روز سؤم مانند روز اول و دوم جنگ خاتمه یافت و هیچ کدام از طرفین به نتیجه قطعی نرسید ولی دومی عقیده دارد که همان روز سؤم پارتی‌ها رومی‌ها را درهم شکستند. باری ماکری‌نوس امپراتور روم یکی از اشخاصی بود که در ابتدا فرار کرد. عقب‌نشینی او با شتاب رومی‌ها را مأیوس ساخت و تمامی آنها بزودی آگاه شدند که شکست خورده‌اند. پس از آن رومی‌ها به اردوگاه خود پناه بردند (دیوکاسیوس) و تلفات هر دو طرف زیاد بود. هرودیان گوید پشته‌هایی که از کشتگان ساخته شده بود به قدری بلند بود که طرفین یکدیگر را نمی‌دیدند و حرکت سواران همواره دشوار می‌گشت. بنابراین هر دو طرف برای صلح آماده گشتند: سپاهیان ماکری‌نوس که هیچ‌گاه امیدواری زیاد به شجاعت او نداشتند در این موقع که یأس او را مشاهده کردند می‌خواستند نظم و ترتیب را به هم زده بروند. سواره نظام اردوان که از سپاهیان چریک ترکیب یافته بود نه از افراد قشون دائمی، از بودن در دشت و زیر اسلحه در مدت چند ماه خسته شده بود و سواران می‌خواستند به خانه‌هایشان برگردند. بنابراین ماکری‌نوس مذاکرات صلح را باز شروع کرد. او حاضر شد این دفعه چیزی بیشتر به پارتی‌ها بدهد و عقیده داشت که چون پارتی‌ها مقاومت رومی‌ها را در جنگ دیده‌اند این دفعه حاضر خواهند شد به کمتر از آنچه تقاضا کردند راضی شوند. او درست فهمیده بود. زیرا این دفعه اردوان بین‌النهرین علیا را استرداد نکرد و راضی شد به اینکه رومی‌ها غرامات خساراتی را که وارد کرده‌اند بپردازند. بر اثر مذاکرات ماکری‌نوس پذیرفت که اسرای پارتی‌ها را پس بدهد غنایمی را که کارا رکا از غارت محل‌های پارتی برگرفته بود رد کند و پنجاه میلیون دینار رومی بپردازد (این مبلغ معادل یک میلیون و نیم لیره انگلیسی به پول کنونی بوده)^۱.

دیوکاسیوس گوید که چون رومی‌ها شرم داشتند اذعان کنند که با پول صلح را از پارتی‌ها می‌خرند می‌گفتند این پول را از بابت هدایایی می‌پردازیم که می‌خواستیم به شاه و بزرگان پارت بدهیم (کتاب ۷۸، بند ۲۷).

چنین بود نتیجه جنگی که پس از سیصد سال رقابت بین رومی‌ها و پارتی‌ها باز به نفع پارتی‌ها خاتمه یافت و رومی‌ها صلح را با پول خریدند نه با قوت بازو و اسلحه در دشت نبرد. این صلح نام اردوان و پارتی‌ها را بلند کرد و برای رومی‌ها باعث سرشکستگی گردید. بخصوص که دولت پارت چنانکه می‌دانیم همواره در انحطاط بود و در همین اوان با سرعت رو به انقراض می‌رفت. اکنون موقع آن است که به روابط پارتی‌ها با رومی‌ها در اینجا خاتمه داده به امور داخلی دولت پارت پردازیم. فقط یک مسئله می‌ماند که برای اینکه خواننده در انتظار نباشد باید در همین جا جواب آنرا بدهیم: بین النهرین علیا چه شد؟ آیا به ایران برگشت یا برای همیشه در دست رومی‌ها ماند؟ بلی در دست رومی‌ها ماند زیرا مقدر نبود که دولت اشکانی دوام یافته آنرا پس بگیرد. ولی به دست دولت ساسانی نصیب و بعضی قسمت‌های دیگر به ایران برگشت چنانکه در جای خود بیاید. اما اینکه شاهی مانند اردوان پنجم چرا این قسمت بین النهرین را پس نگرفت جواب معلوم است. دولت پارت در شرف انقراض بود و اختلال این دولت از زمان‌های شاهان قبل بعد از بلاش اول به حدی رسیده بود که فتح پارتی‌ها نسبت به رومی‌ها نتوانست این دولت را قوی و ارکان آنرا محکم گرداند. در این حال طبیعی است که اردوان نمی‌توانست از امور داخلی صرف نظر کرده تمامی حواس خود را به امور خارجی مصروف دارد. حق هم با او بود. در این موارد نمی‌توان انتظاری دیگر داشت: مملکتی که در داخله اش نفاق است در مقابل خارجه سُست است و دولت اشکانی هم از این قاعده مستثنی نبود.

قیام اردشیر پاپکان ساسانی بر اردوان

بدواً باید بدانیم که اردشیر پاپکان کی و از چه قومی بود. این اردشیر پاپکان ساسانی مطلب در جای خود یعنی جایی که از سلسله ساسانی صحبت خواهد بود مشروحاً گفته خواهد شد. با وجود این ولو به اختصار هم که باشد باید در اینجا نیز او را شناساند: چنانکه طبری گوید (تاریخ الامم والملوک، جزء ثانی، صفحه ۵۶): ساسان مؤبد معبدی بود که در استخر برای ناهید (یکی از یَزَت‌ها یا ایزدان مذهب زرتشت) ساخته

بودند و زن او رام‌بهشت را دختر یکی از پادشاهان بازرنگی می‌دانستند. این سلسله پادشاهان در استخر سلطنت داشت. پاپک پسر ساسان در شهر خیر در کنار دریاچه پختگان یا بختگان حکومت می‌کرد. او برای پسرش اردشیر منصب دژبانی (قلعه‌بیگی) قلعه داراب گرد را گرفت و پادشاهی که این منصب به او داد گوزهر بازرنگی بود (دژبان را در این زمان آژگ‌بند می‌گفتند).^۱

بعدها پاپک گوزهر را کشت و از اردوان عنوان پادشاهی برای پسرش شاپور خواست و با وجود امتناع اردوان از اعطای آن شاپور بعد از فوت پدرش خود را پادشاه دانسته برادرش اردشیر را دعوت کرد از او تمکین کند. نزدیک بود جنگی بین دو برادر درگیرد. ولی در این وقت شاپور ناگهان درگذشت و اردشیر تاج پادشاهی بر سر نهاد. این است مفاد روایت طبری که با روایت کارنامه اردشیر پاپکان و فردوسی اختلاف کلی دارد. موافق این روایت نسب ساسان جدّ جدّ اردشیر به بهمن اردشیر درازدست می‌رسد یعنی جدّ جدّ او که نیز ساسان نام داشت و پسر دارا معاصر اسکندر بود پس از کشته شدن دارا به هند رفت. در دوره اشکانیان ایران به دویت و چهل دولت کوچک تقسیم می‌شد و شاه اشکانی بر تمامی پادشاهان سلطنت داشت. پاپک که پادشاه پارس بود، خواب‌هایی حیرت‌آور دید و دانشمندان آنرا چنین تعبیر کردند که چوپان او ساسان یا پسرش شاه خواهند شد. پس از آن پاپک ساسان را خواسته معلوم کرد که نسب او به بهمن اردشیر درازدست می‌رسد و دختر خود را به او داد و از این زواج اردشیر به دنیا آمد. معلوم است که این روایت افسانه است و آنرا از این جهت گفته‌اند که نسب ساسانیان را به هخامنشی‌ها برسانند. زیرا از انقراض سلسله هخامنشی تا زمان پاپک ۵۵۵ سال گذشته بود و بنابراین ممکن نبود نسب ساسان در چهار یا پنج پشت به داریوش یا دارای داستان‌ها برسد. ثانیاً اگر ساسان به هند رفت و اولاد او تا زمان اردوان در آنجا ماندند خیلی بعید است که ساسان معاصر پاپک پنج قرن و نیم پس از مهاجرت نیاکانش به هند ایرانی مانده و به پارس مراجعت کرده چوپان پاپک شده باشد. بالاخره با صرف نظر از همه این ایرادات، ساسان، چنانکه ذکر شد، پدر پاپک بود نه داماد او و زن او رام‌بهشت را دختر گوزهر بازرنگی امیر استخر می‌دانستند، نه دختر پاپک. در جای خود ما به این موضوع باز رجوع خواهیم کرد تا معلوم باشد که نسب صحیح اردشیر پاپکان به کی‌ها می‌رسیده.

۱. طبری آژجَبْ نوشته که معرَب آژگ‌بند است.

عجالتاً به اختصار گوئیم که بعد از اسکندر در پارس حکمرانی پیدا شدند که آنها را آثرپات می‌نامیدند (اکنون باید آذربان گوئیم). این پادشاهان روحانی در آتشکده پارس خدمت می‌کردند و سنن مذهبی را محفوظ می‌داشتند. آذربانان عده‌شان زیاد است و از مسکوکات آنها که به دست آمده عده آنها بیش از سی نفر است. پاپک معاصر اردوان یکی از آنها بود و اردشیر پسر او. بنابراین اردشیر پاپکان از این سلسله پادشاهان روحانی پارس بود نه از دودمان اردشیر دراز دست هخامنشی. اما اینکه چرا ساسانیان خواسته‌اند نسبشان را به هخامنشی‌ها یا چنانکه در داستان‌های ما گفته‌اند به کیانیان برسانند مقصود روشن است: سلسله هخامنشی از حیث ابهت برتر از تمام شاهان ایران قدیم بودند و چنانکه اشکانیان نسب خودشان را به اردشیر دوم با حافظه می‌رسانیدند (فری‌پات پسر اردشیر دوم) ساسانیان نیز خواسته‌اند از آنها عقب نمانند. در ایران اسلامی نیز خواهیم دید که نسب بعض سلسله‌ها را به شاهان ساسانی مانند بهرام گور و غیره می‌رسانیدند. در تمامی این موارد مقصود یکی است و در جای خود این جهات ذکر خواهد شد.

بر اثر اوضاعی که بالاتر ذکر شد اردشیر پاپکان ساسانی تقریباً
خروج اردشیر بر
اردوان در ۲۲۰ م. یا قدری پس از آن بر اردوان خروج کرد. او در این
 وقت پادشاه دست‌نشانده پارس بود و اگرچه بعض نویسندگان
 عهد قدیم مانند دیوکاسیوس، او را به طور ساده یک نفر پارسی گفته و برخی او را از
 خانواده‌ای متوسط دانسته‌اند (آگاثیاس، کتاب ۲، بند ۲۷) با وجود این شکی نیست که این نوع
 نویسندگان در اشتباه افتاده‌اند و عقیده‌ای که هرودیان در بند ۶ کتاب ششمش ذکر کرده
 صحیح‌تر است، یعنی اردشیر پادشاه دست‌نشانده پارس بوده. تاریخ این قیام درست روشن
 نیست زیرا نویسندگان رومی در این باب ساکت‌اند و فقط در سنه ۲۲۶ م. از تهدیدی که
 اردشیر به رومی‌ها کرده سخن می‌رانند ولی ظن قوی این است که جنگ اردشیر با اردوان و
 غلبه او قبل از این سنه روی داده، زیرا با گرفتاری‌های داخلی معقول نبود که اردشیر
 (آلساندر سِوِر) امپراطور روم را تهدید کند. بعضی فتح اردشیر را بر اردوان به سال ۲۲۴ م.،
 یعنی سال سوم سلطنت آلساندر سِوِر امپراطور روم مربوط می‌دارند ولی مدرک آن معلوم
 نیست. بنابراین به طور کلی می‌توان گفت که قیام و غلبه اردشیر بر اردوان در سنه‌ای بین ۲۲۰
 و ۲۲۶ م. روی داده. اردشیر پس از خروج بر اردوان و اعلان استقلال پارس فوراً مورد
 تعرض شاه اشکانی واقع نشد و بنابراین فرصت یافت به ممالک همجوار پارس بپردازد. با این

مقصود او در ابتدا به کرمان حمله کرده این مملکت ضعیف را تسخیر کرد. بعد عازم شمال گردیده صفحات دوردست ماد یعنی حوالی یزد و اصفهان را در تحت نفوذ خود درآورد. در این وقت اردوان عازم مبارزه شد. قشونی جمع کرده به قصد او رفت و داخل پارس گردیده با رقیب خود دست و پنجه نرم کرد. پس از آن سه جدال بین اردوان و اردشیر روی داد (دیوکاسیوس، کتاب ۸۰، بند ۳). در جدال آخری که در جلگه هرمزد (هرمزدگان) بین بهبهان و شوشتر در کنار رود جراحی وقوع یافت اردوان جنگی سخت کرده تمامی مساعی خود را به کار برد ولی بر دشمن فایق نیامد و نه فقط شکست خورد بل کشته شد (دیوکاسیوس، همانجا - هرودیان، کتاب ۶، بند ۶ و ۷ - آگاثیاس، کتاب ۲، بند ۲۵ و بعد از آن). گوت شمید گوید (تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۶۲) اردشیر از اردوان خواسته بود که محلّ جنگ را معین کند و اردوان این تقاضا را بیشتر به واسطه شرافتمندی تا موافق عقل پذیرفته محلّ را معین کرده بود. بعد اردشیر موقع مناسبی را در سرچشمه آبی انتخاب کرده خندقی هم دور آن کنده بود. نیز گوت شمید می نویسد که بعد از جنگ اردشیر از اسب پایین آمده به سر بریده اردوان لگد زد (همانجا). این شکست با وجود اینکه مهم بود باز قطعی نبود و نمی شد گفت که دولت اشکانی از پای درآمده زیرا اردوان پسرانی داشت که یکی از آنها می توانست جانشین او گردد و چنین هم شد. زیرا یکی از پسران اردوان (آرتاواسدس نام خود را شاه پارت خواند و جمعی از پارتی ها او را به سلطنت شناختند. بعد او سکه هایی زد که تاریخ بعض آنها از ۲۲۷ م. است. سکه ای از او به دست آمده که در ابتدا آنرا از راه اشتباه به بلاش پنجم نسبت می دادند^۱)، ولی بنابر تحقیقی عمیق تر، بعد معلوم شد که از آرتاواسدس یا «آرتاباذو» است (آرتاواسدس هم باید مصحف همان آرتاباذ باشد). در باب وقایع بعد عجالتاً تا به تاریخ دوره ساسانی برسیم به طور خلاصه گوئیم که اردشیر پس از غلبه بر اردوان به تسخیر ممالک ایران پرداخت. در این وقت خسرو پادشاه ارمنستان که به همراهی اردوان بر تخت نشسته بود و عمو یا دایی آرتاواسدس یا آرتاباذ بود، (پروکوپیوس، ابنیه ژوستین، کتاب ۳، بند ۱) به کمک شاهزاده مزبور آمد و قشونی جمع کرده با اردشیر جنگید و حتی او را شکست داد (دیوکاسیوس، کتاب ۸۰، بند ۳). ولی بالاخره اردشیر با حيله بر او غالب آمد و بعد در همه جا فاتح گردید. موسی خورن گوید که ارامنه کمک های جدی به اشکانیان کردند و برای آنها

بسیار کوشیدند (تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، بند ۶۸-۷۰). نویسندگان ارمنی این پادشاه ارمنستان را خسرو نامند ولی از نوشته‌های آنها معلوم نیست که خسرو از اقربای نزدیک اردوان بوده باشد (موسی‌خورن، کتاب ۲، بند ۶۴-۷۰). پس از چند سال اردشیر بر تمامی مملکت پارت استیلا یافت و از خانواده اشکانی اشخاصی زیاد به دست آورده نابود ساخت (موسی‌خورن، همان کتاب، بند ۷۰). ولی شاهزادگانی هم فرار کرده در جاهای محکم یا صفحات دور سکنی گزیدند چنانکه در تاریخ دوره ساسانی بیاید.

جهت خروج اردشیر بر اردوان

جهت قیام پارسی‌ها به ریاست اردشیر پاپکان بر اردوان درست معلوم نیست ولی آگاثیاس^۱ در باب اردشیر چنین نوشته (کتاب ۲، بند ۲۵): «اردشیر مَغی بود که از اسرار مذهب اطلاع کامل داشت» (این عبارت آگاثیاس هم نظری را که بالاتر در باب نسب اردشیر ذکر کردیم تأیید می‌کند). عبارت نویسنده مزبور می‌رساند که مَغ‌ها در این قیام اردشیر و پارسی‌ها شرکت داشته آنها را تشویق می‌کرده‌اند و اردشیر هم موقع را مناسب خیالات خود دیده از آن استفاده کرده است. جهت نارضامندی مَغ‌ها را هم باید از اینجا دانست که اشکانیان به آنها میدان نمی‌دادند و سعی داشتند که از نفوذ آنها در امور دولتی بکاهند و دیگر اینکه اشکانیان با نظر تساهل و تسامح به مذاهب ملل تابعه می‌نگریستند و مذهبی را بر مذهبی ترجیح نمی‌دادند و حال آنکه مَغ‌ها مذهب زرتشت را بالاتر از سایر مذاهب دانسته عقیده داشتند که این دین باید مذهب رسمی ایران باشد (گیب‌بن، انحطاط و سقوط امپراطوری روم، جلد اول، صفحه ۳۲۲-۳۲۳). اما این مسئله که آیا اردشیر برای مذهب یاغی شده و دست به شمشیر برده یا او مقصود سیاسی داشته و خواسته از این موقع استفاده کند از جهت فقدان مدارک روشن نیست. ولی طبیعی‌تر آن است که بگوییم قیام او فقط از جهت حسیّات مذهبی نبوده. چون دودمان اشکانی را ضعیف و احوال ایران را در زمان اردوان مشوّش دیده خواسته است مقصود خود را که رسیدن به سلطنت و روی کار آمدن قوم پارس باشد انجام دهد و در این وقت برای پیشرفت کار خود و جلب حسیّات مردم پارس رنگ مذهبی به خروج خود داده. اما در باب موقع اردوان در این وقت در ایران باید گفت که موسی‌خورن مورّخ ارمنی گوید (تاریخ ارمنستان، جلد ۲، صفحه ۶۸): دو شعبه از خانواده اشکانی در باختر سلطنت می‌کردند و دست‌نشانده

شاه اشکانی بودند. اینها به قدری با شاه خصومت می‌ورزیدند که تابعیت اجنبی را بر تمکین از او ترجیح می‌دادند و نیز می‌دانیم که جنگ اردوان با رومی‌ها اگرچه به فتح او خاتمه یافت ولی از قوایش هم کاست. بعد دیده می‌شود که اردوان می‌خواهد زودتر با رومی‌ها شرافتمندانه کنار آمده به جنگ خاتمه بدهد. جهت معلوم است: دشمنان داخلی خاطر او را نگران می‌داشتند و در خود خانواده اشکانی کسانی زیاد با دشمنان او همدست بودند. از روابط پارتی‌ها با پارسی‌ها چیز زیادی نمی‌توان گفت. همین قدر از نوشته‌های استرابون استنباط می‌شود (کتاب ۱۵، فصل ۳، بند ۲۴) که شاهان اشکانی پذیرفته بودند پارس از خود پادشاهانی دست‌نشانده داشته باشد^۱ و معلوم است که با حفظ استقلال داخلی پارس مذهب و عادات و اخلاق پارسی‌ها هم محفوظ بود. درباب مذهب هم می‌دانیم که پارتی‌ها سیاست تساهل و تسامح را پیروی می‌کردند و بنابراین از تعصب مذهبی در این مورد چیزی نمی‌توان گفت ولی مسلم است که اشکانیان پس از اینکه اقتدار یافته‌اند سعی بوده‌اند از نفوذ مَغ‌ها بکاهند^۲، به این معنی که اگرچه مَغ‌ها در مجلس مشورت (مغستان یا مهستان) دولت پارت داخل بوده‌اند ولی در واقع امر نفوذ آنها در کارهای دولتی کم یا هیچ بوده و دیگر از گفته هرودیان (کتاب ۶، بند ۳۰) چنین برمی‌آید که پارتی‌ها مردگان‌شان را می‌سوزانیدند. اگر این خبر صحیح باشد معلوم است که این کار آنها مورد نفرت مَغ‌ها و پیروان زرتشت بوده زیرا در مذهب مزبور آتش مقدس است و آن را نباید آلود و حال آنکه مرده پلید است.

زوال دولت پارت و انقراض سلسله اشکانی ایران

بالاتر گفتیم که فتح پارتی‌ها نسبت به روم با وجود اینکه واقعه مهمی **جهات آن** بود نتوانست مبانی دولت را تقویت کند و این دولت قدیم پانصد ساله (تقریباً) با سرعت رو به انقراض رفت. اکنون موقع آنست که ابتدا ببینیم جهات این انقراض چه بوده. جهات آنرا مورّخین و نویسندگان از اسباب مختلف و گوناگون دانسته‌اند ولی نمی‌توان به تحقیق دانست که علل زوال دولت پارت همین چیزها است که گفته‌اند یا جهات دیگری نیز وجود داشته که ما نمی‌دانیم. بنابراین اوّل باید دید که علل انقراض را از چه

۱. این عبارت استرابون شامل شاهان اوّلی اشکانیان است زیرا زمان حیات جغرافیادان و مورّخ مزبور تقریباً تا ۴۰ م. بوده.

۲. پایین‌تر در مبحث مذهب در دولت پارت به این مطلب مراجعه خواهیم کرد.

می‌دانند. بعضی گویند هر قومی که ریاست داشته از تابع شدن به قومی دیگر تنفر داشته و منتظر فرصت است تا رشتهٔ تابعیت را پاره کند. در این مورد هم بعض اقوام ایران مانند پارسی‌ها و مادی‌ها و گرگانی‌ها و غیره همین وضع را نسبت به پارتی‌ها داشته‌اند تا آنکه در این زمان از اطاعت آنها خارج شده‌اند و در این واقعه قوم پارسی پیشقدم بوده. این نظر مسئله را حل نمی‌کند زیرا دولت پارت چهارصد و هفتاد و پنجسال پاینده بوده و در این مدت مدید که چند قرن طول کشید چرا اقوام دیگر ایرانی نتوانستند بر پارتی‌ها غالب آیند. برخی عقیده دارند که حکومت پارتی‌ها نسبت به اقوام و اهالی ایران سخت و متعدی بوده و به همین جهت مورد تنفر واقع شده. این عقیده را هم نمی‌توان پذیرفت زیرا اولاً در عهد قدیم حکومت‌ها همیشه سخت بوده‌اند چنانکه نه فقط در تاریخ ایران بل در تاریخ سایر ملل نظایر دولت‌های سخت را می‌یابیم. ظلم و تعدی نسبت به ملل تابعه صفحات تاریخ را پر کرده است. رفتار سرداران رومی در ممالک مفتوحه یا ولات روم در ایالات تابعه بهترین دلیل این نظر است و حال آنکه موقع برای ذکر مواردی بسیار در باب رومی‌ها به دست نیامد. دیگر اینکه در تاریخ پارت نمی‌یابیم که پارتی‌ها بیش از سایر حکومت‌ها تعدیاتی نسبت به مردمان تابع خود روا داشته باشند. اگر شورشیان را سخت مجازات می‌دادند، این کاری بود که همه می‌کردند، بعکس در دولت پارت می‌بینیم هر مملکتی از ایران پادشاهی از خود دارد که دست‌نشاندهٔ شاهان اشکانی است و حقوق و تکالیف چنین پادشاه عملاً معلوم است. بعض آنها چنانکه در جای خود بیاید می‌بایست باجی بدهند و قشونی در موقع جنگ به تقاضای شاه اشکانی بفرستند. برخی فقط به فرستادن قشون اکتفا می‌کردند. بنابراین پادشاهان مزبور در امور داخلی مملکتشان بکلی مختار بودند و شاهان اشکانی دخالتی در این امور نداشتند. در این صورت ممکن نبود شاهان اشکانی با قاطبه مردم طرف باشند تا ظلم و تعدی کنند و اگر نسبت به پادشاهان دست‌نشانده سخت بودند آنهم در مواردی بود که پادشاهان مزبور وظایفشان را نسبت به دولت تابعه بجا نمی‌آوردند (مانند ماد و خسرو که ذکرشان گذشت). هرگاه رفتار شاهان اشکانی را با خانواده‌شان از زمان ارد اول و فرهاد چهارم به بعد بخواهند مثل آرند، این نوع امثال صحیح نیست زیرا از تاریخ پارت بخوبی دیده می‌شود که اختیار شاهان اشکانی در خانواده خودشان و در پارت بالاخص غیر از اختیاراتی بوده که در خانواده‌های پادشاهان دست‌نشانده داشته‌اند. در آن خانواده‌ها به امور داخلی خانواده یا مملکت دخالت نمی‌کردند و فقط انجام وظیفه را نسبت به شاه بزرگ یا شاهنشاه اشکانی می‌خواستند. عده‌ای گویند که

چون پارسی‌ها فراموش نکرده بودند که وقتی در آسیا ریاست داشتند و دارای شاهانی مانند کوروش بزرگ و داریوش اول بودند نمی‌توانستند خود را به تمکین از پارتی‌ها راضی بدانند بخصوص که در تمدن از پارتی‌ها برتر بودند و خشونت پارتی‌ها را نداشتند. این نظر صحیح است ولی در مدت تقریباً پنج قرن چه می‌کردند و چرا در این زمان به خاطرشان آمد که شاهانی مانند کوروش و داریوش داشتند؟

زمره‌ای موافق نوشته آگاثیاس (کتاب ۲، بند ۲۶) عقیده دارند که چون پارتی‌ها با نظر تساهل و تسامح به مذاهب می‌نگریستند و هیچ‌یک از مذاهب ملل تابعه‌شان را بر مذهبی دیگر ترجیح نمی‌دادند. از این جهت پارسی‌ها دلتنگ بودند و ایراد می‌کردند که چرا پارتی‌ها مذهب زرتشت را بالاتر از مذاهب دیگر نمی‌دانند و آن را ترویج نمی‌کنند (یعنی مذهب رسمی ایران قرار نمی‌دهند). بنابراین اردشیر که خودش مُغ بود و اسرار مذهب زرتشت را می‌دانست از احوال روحی پارسی‌ها استفاده کرده علم مخالفت برافراشت و بهره‌مند گردید. بالاخره جمعی به این عقیده‌اند که چون پارتی‌ها اقوام دیگر را به خدمات دولت و سرداری و ایالت راه نمی‌دادند و این مشاغل به پارتی‌ها اختصاص داشت از این جهت خصومتی شدید بین پارتی‌ها و سایر اقوام ایرانی پدید آمد و بالاخره به زوال دولت پارتی خاتمه یافت.

عللی که ذکر شد هرکدام در جای خود صحیح و متین است. ولی نمی‌توان جهت اصلی زوال دولت پارت را از آنها دانست. این علل زمینه انقراض را حاضر می‌کرد ولی جهت اصلی آن همانا ضعف دولت پارت بود که از بلاش اول به بعد بیشتر نمایان گردید و خُرد خُرد دولت پارت را رو به زوال بُرد. اما ضعف از کجا پدید آمد؟ از آنچه بالاتر راجع به تاریخ پارت ذکر شده است این مسئله روشن است: نفاق درونی در خانواده اشکانی و پیدا شدن مدعیان تخت و تاج تقریباً در هر سلطنتی از زمان فرهاد پنجم به بعد مبانی دولت پارت را سست کرد و کار را به جایی رسانید که در یک زمان در هر گوشه ایران یک مدعی به تخت می‌نشست. معلوم است که با این حال حواس و قوایی که باید صرف امور مملکتی گردد یا در مقابل خارجه برای دفع او به کار رود به جنگ‌های داخلی مصروف می‌گشت و شاهی از مقام خود اطمینان نداشت. مردم ماجراجو هم چنانکه می‌دانیم در هر زمان زیادند و برای جلب منافع گاهی به این و گاه به آن می‌گروند.

یک نظر اجمالی به تاریخ شاهان آخری اشکانی بخوبی این وضع و احوال را ثابت می‌کند

و با این وضع طبیعی است که تمامی جهات مذکور می‌بایست دولت پارت را رو به زوال و دودمانی را رو به انقراض برد زیرا در مقابل دشمنان زیاد داخلی دولت متزلزل و بی‌ثبات چگونه می‌توانست پا فشارد. پس نتیجه این می‌شود که زوال دولت پارت از نفاق درونی آن روی داد و علل دیگر ممدّ این علّت اصلی بود چه از تاریخ پارت روشن است که نفاقی شدید در خانواده اشکانی پدید آمده بود و این نفاق و ضدّیت اعضای خانواده سلطنت با یکدیگر دودمان اشکانی را منقرض ساخت.

خاتمه چنین بود زوال دولتی که قرن‌ها از فرات تا هندوکش حکمرانی کرد و کراراً در مقابل لشکرهای مهاجم قوی از طرف مغرب و مردمان وحشی شمالی از طرف شمالی و مشرق ایستاد و فاتح بیرون آمد و بالاخره از جهت نفاق درونی مجبور گردید ایران‌بانی را وداع گوید. ولی باید در نظر داشت که انقراض سلسله اشکانی به انقراض سلسله مادی و هخامنشی شبیه نیست. آنها چون به ثروت رسیدند از جهت زندگانی با تجمل و عیش و عشرت سست و ضعیف گردیده نتوانستند در مقابل مردمان تازه نفس پا فشارند اما اشکانیان و پارتی‌ها تا دم آخر نیرومندند. جنگ اردوان پنجم با رومی‌ها این نکته را ثابت می‌کند. در موقعی که پارت در حال نزاع است پارتی‌های اردوان پارتی‌های زمان اُرد اوّل و فرهاد چهارم را به خاطر می‌آورند. تفاوتی که هست این است که در آن زمان دولت اشکانی از پشت سرش مطمئن است و در این زمان به اعلی درجه نگران و مشوّش. دولت پارت رو به زوال و سلسله اشکانی رو به انقراض می‌رود ولی نه از جهت ضعف و سستی خود قوم، بل از این جهت که نفاق درونی در دودمان اشکانی ارکان دولت را متزلزل ساخته و همه حس می‌کنند که دولت پارت در حال احتضار است. شورش گرگان که معلوم نیست به کجا کشید و ظنّ قوی این است که دولت اشکانی از عهده آن صفحه برنیامد؛ دیگران را هم به هوس استقلال طلبی انداخت و نفاق درونی در خانواده سلطنت به این هوی و هوس‌ها کمک‌های معنوی کرد تا آنکه آن را از پای درآورد. بنابراین چنانکه بالاتر گفته شد باز می‌گوییم که جهت اصلی زوال این دولت همانا آتش نفاق بود که در خانواده اشکانی افتاد. ممکن است تصوّر رود که غلبه اردشیر بر اردوان از برتری سرباز پارسی بر سرباز پارتی بوده. ولی ما این نظر را نداریم: سرباز پارسی و پارتی در این زمان همانند که در زمان مهرداد اوّل اشکانی بودند. مزایای پارسی‌ها از جای دیگر است: اردشیر قومی در پشت سر خود دارد که با او متحدند. اردوان بعکس گرفتار منازعات داخلی است و در همان زمان که او با اردشیر

می‌جنگد، دشمنانی زیاد برضد او می‌کوشند. بنابراین با جرأت می‌توان گفت که اگر در جنگ هر مزدکان فقط سردارها جایشان را به یکدیگر می‌دادند، پارتی‌ها غالب می‌آمدند. شاید اردشیر از حیث صفات سرداری هم بر اردوان برتری داشته. ولی در اینکه مزایای او بیشتر از احوال روحیش بوده تردیدی نیست. به هر حال این دولت نیرومند بزرگ که نامش دولت پارت است از صحنه ایران‌بانی بیرون رفت، ولی یادگارهای بزرگی هم از خود گذاشت. او در مدت تقریباً پانصد سال حمایت ایران را به عهده گرفت و انصاف گوید که مأموریت خود را خوب انجام داد و اگر هم از نفاق درونی سقوط کرد باز برای او این سقوط دیرتر از همه روی داد: دولت ماد به قول هرودوت یکصد و پنجاه سال حکمرانی کرد، دولت هخامنشی از کوروش بزرگ تا فوت داریوش سوم دویست و بیست، دولت ساسانی چنانکه بیاید، چهارصد و بیست اما دولت اشکانی چهارصد و هفتاد و پنج سال. بنابراین از تمامی سلسله‌هایی که در ایران سلطنت کرده و رفته‌اند دولت اشکانی یگانه سلسله‌ای است که تا حال از حیث طول مدت حکمرانی در تاریخ ایران نظیر ندارد زیرا سلسله صفوی که از حیث مدت طولانی‌ترین سلسله شاهان ایران اسلامی تا زمان ما است دویست و شانزده سال سلطنت کرد. بالاخره درباره دولت پارت باید این نکته را هم در نظر داشت که او، وقتی که می‌رفت برخلاف دولت هخامنشی ایران را به ایرانی سپرد و در مقابل خارجی سر فرود نیاورد.

اکنون موقع آن است که از قسمت تاریخی دولت پارت به قسمت تمدنی آن بگذریم. ولی قبل از مبادرت به این کار مقتضی است بدانیم که نویسندگان شرقی در باب این دولت چه گفته‌اند و روایات ملی در این باب چیست. زیرا از مفاد آنچه تا حال گفته شده بخوبی معلوم است که تا اینجا نگارشات ما مبتنی بر نوشته‌های نویسندگان یونانی و رومی و گاهی یوسف فلاویوس مورخ یهود و نیز مسکوکات شاهان پارت و کتب اروپاییانی است که در تاریخ پارت مطالعاتی دقیق کرده‌اند. اکنون باید دید که آیا مدارکی دیگر برای تاریخ پارت وجود دارد یا نه و اگر دارد مفاد این نوع مدارک چیست.

فصل پنجم. تاریخ پارت موافق مدارک شرقی

در میان مدارک شرقی جای اول را باید به روایات ملّی داد و در این قسمت به دو نوع منابع باید متوجّه گردید: یکی داستان‌هایی است که حکیم ابوالقاسم فردوسی به رشته نظم درآورده است و دیگری کتبی است که مورّخین و نویسندگان قرون اولی اسلامی نوشته‌اند و بعضی آنها روایات بومی ما را هم ذکر کرده‌اند. مفاد این منابع راجع به اشکانیان چنین است:

مبحث اول. گفته‌های حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه

شاعر بزرگ ما، تاریخ دوره اشکانیان را به هیجده بیت برگزار کرده:

پس از روزگار سکندر جهان	چه گوید که را بود تخت میهان
چنین گفت گوینده دهقان چاج	کز آن پس کسی را نبذ تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بُدند	دلیر و سبک‌بار و سرکش بُدند
به گیتی به هر گوشه‌ای هریکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
چه بر تخت‌شان شاد بنشانند	ملوک الطّوایف همی خواندند
بدین‌گونه بگذشت سالی دویت	تو گفستی که اندر جهان شاه نیست
نکرد ایچ یاد این از آن ازین	برآسوده یک‌چند روزی زمین
سکندر سکالید از این گونه رای	که تا روم آباد ماند به جای
نخست اشک بود از نژاد قباد	دگر گُرد شاپور خسرو نژاد
دگر بود گودرز از اشکانیان	چه بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ	چه آرش که بُد نامدار سترگ
چه زو بگذری نامدار اردوان	خردمند با داد و روشن روان
چه بنشست بهرام از اشکانیان	ببخشید گنجی به ارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ	که از میش بگست چنگال گرگ

که داننده خواندیش مرز مهان	ورا بود شیراز با اصفهان
از دست او که تئین خروشان بد ازشت او	بسه اصرطخر شد بابک
نگوید جهان دیده تاریخ شان	چه کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
نه در نامه خسروان دیده ام	از ایشان بجز نام نشیده ام

چنین است اسامی شاهان اشکانی موافق مدارکی که فردوسی در دست داشته. چون فردوسی از کتابی موسوم به خداینامه که در زمان یزدگرد سوم راجع به تاریخ ایران تألیف شده بود مستقیماً یا به طور غیر مستقیم استفاده کرده باید گفت که در کتاب مزبور هم راجع به اشکانیان چیزی بیش از این گفته نشده بود. بعضی تصور کرده اند که فردوسی اسامی شاهان اشکانی را بیش از این می دانسته. ولی چون ذکر تمامی اسامی باعث اشکال و سستی شعر می شده از قسمتی صرف نظر کرده. به هر حال از ۹ نفری که فردوسی ذکر کرده فقط پنج نفرشان با تاریخ واقعی اشکانیان مطابقت دارند: اشک - گودرز - آرش (که ارشک است) - اردوان و اردوان بزرگ. باقی یا پادشاه نبوده اند (بیژن) و یا از دوره ساسانی به این دوره انتقال یافته اند (شاپور - هرمز - نرسی).

مدّت اوضاع ملوک الطّوایف را فردوسی دویست سال گفته و پایین تر بیاید که این مدّت را بعض مورخین و نویسندگان قرون اسلامی موافق یکی دو روایت ایرانی دویست و شصت یا دویست و شصت و شش سال معین کرده اند ولی بر طبق روایات غیر ایرانی سیصد و چهل یا پانصد و بیست و سه سال است. از تاریخ معلوم است که طول این مدّت یعنی از فوت اسکندر تا پدید آمدن اردشیر پاپکان پانصد و چهل و هشت سال است و کوتاه کردن مدّت مزبور تا دویست سال یا قدری بیشتر می بایست جهتی داشته باشد. جهت را مسعودی چنین ذکر کرده (التّنبیه والاشراف، طبع لیدن در ۱۸۹۳ م. صفحه ۹۷ - ۹۹): «میان مورّخین عجم و سایر ملل در تاریخ اسکندر تفاوتی است بزرگ و بسیاری از مردم از این نکته غافل اند. این نکته سّری است دینی و دولتی که احدی جز مؤبذان^۱ و هیربذان^۲ و نیز اشخاصی که تحصیل کرده و اهل درایت اند از آن آگاه نیستند. من در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقاتی کرده مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچ یک از کتب تواریخ فرس و دیگران ضبط نشده است و آن این است که زرتشت بورشسب بن اسبیمان در آوستا ذکر کرده که سیصد سال دیگر

اضطرابی بزرگ روی دهد ولی به دین من خللی وارد نیاید. ولی وقتی که هزار سال بگذرد دین و ملک هر دو زوال یابند. بین زرتشت و اسکندر تقریباً سیصد سال است. زیرا زرتشت در سلطنت گشتاسب پسر لهراسب ظهور کرد و اردشیر پسر بابک ممالک را پانصد و اندی سال پس از اسکندر جمع کرد. بنابراین در زمان اردشیر بابکان از هزار سال، دویست سال باقی بود و چون اردشیر دید که پیشگویی زرتشت مردم را مأیوس ساخته باعث سستی دولت خواهد شد زیرا مردم حاضر نخواهند گردید جداً دولت را همراهی کنند، قرار داد که از زمان بعد از اسکندر تا اردشیر بکاهند و انتشار دهند که این زمان دویست و شصت سال است. این اقدام باعث اختلال تاریخ گردید و کتاب‌ها را هم موافق آن نوشتند».

این است آنچه که مسعودی گوید و نمی‌توان در باب صحّت یا سقم این روایت چیزی گفت بخصوص که در آوستا چنین خبری ذکر نشده است. ولی وقتی که در تاریخ سلطنت کیانیان دقیق می‌شویم می‌بینیم که مدّت سلطنت کیانیان را از کیقباد تا دارا معاصر اسکندر هفتصد و هیجده سال دانسته‌اند و حال آنکه سلسله هخامنشی از چش پش اوّل تا داریوش سوّم موافق تاریخ چهارصد سال سلطنت کرده. در اینجا سیصد و هیجده سال روی سلطنت هخامنشی‌ها (کیانیان داستان‌ها) انداخته‌اند تا تقریباً آنچه از دوره بعد از اسکندر تا اردشیر بابکان کاسته‌اند جبران شود. دیگر می‌بینیم که در تقسیم عدد سیصد و هیجده بین دو زمان یعنی زمانی که از کیقباد تا گشتاسب گذشته و از گشتاسب تا دارا تبعیض شده زمان بعد از گشتاسب تا دارا یکصد و شصت و هشت سال است و از کیقباد تا گشتاسب پانصد و پنجاه سال یعنی تقریباً تمامی سیصد و هیجده سال زیادی را به زمانی که از کیقباد تا گشتاسب گذشته است اختصاص داده یا روی آن زمان انداخته‌اند نه اینکه به تناسبی در این تقسیم بین دو زمان مزبور قائل شده باشند. این تقسیم روایت مسعودی را تأیید می‌کند زیرا اگر عدد سیصد و هیجده را به تناسب تقسیم می‌کردند بیش از صد و شصت و هشت سال به زمان بعد از گشتاسب تا دارا تعلّق می‌گرفت و این خود نقض غرض می‌بود، چه مقصود این بوده که از هزار سال بکاهند و ابتدای هزار سال از زمان زرتشت حساب می‌شده زیرا او در سلطنت گشتاسب ظهور کرده بود. ظنّ قوی می‌رود که به همین جهت هم مجبور گشته‌اند برای سلطنت شاهان کیانی که قبل از گشتاسب بر تخت نشسته بودند مدّت‌های غیر طبیعی قائل شوند. مثلاً برای کیکاوس صد و پنجاه سال، برای لهراسب صد سال، برای خود گشتاسب صد و بیست سال. زیرا سلطنت او به دو قسمت تقسیم می‌شده: قبل از ظهور زرتشت و بعد از این واقعه و طول زمان قبل از ظهور

خللی به مقصود نمی‌رسانیده. ممکن است گفته شود که از شاهان بعد از گشتاسپ هم برای اردشیر درازدست (بهمن) یک مدّت غیر طبیعی که صد و ده سال است قائل شده‌اند. این ایراد در بادی نظر وارد است ولی اگر قدری دقیق شویم می‌بینیم که وارد نیست زیرا اردشیر بهمن در داستان‌ها جایگیر سه اردشیر تاریخ است: اردشیر درازدست - اردشیر باحافظه - اردشیر اُخس و سلطنت این سه نفر روی هم رفته صد و هفت سال است که تقریباً همان عدد صد و ده سال می‌شود. اما اینکه چرا یک اردشیر جایگیر سه اردشیر شده، اگر در اینجا بخواهیم از این مطلب صحبت داریم از موضوع خارج خواهیم شد زیرا جای این مطلب در مقایسه داستان‌ها با تاریخ است. با وجود این به طور خلاصه گوییم: همیشه یا غالباً وقتی که چند نفر شاه هم اسم در سلسله‌ای سلطنت می‌کنند بمرور دهور این چند نفر به یک نفر که نامی تر است تبدیل می‌یابند مگر اینکه در زمان یکی از چند نفر دیگر واقعه بسیار مهمی روی داده و در خاطرها مانده باشد. برای اینکه خیلی دور نرویم سه شاه عباس صفوی را مثل می‌آوریم که برای سواد مردم ایران یک شاه عباس شده‌اند و این شاه عباس شاه عباس اوّل است که نامی تر از دو شاه عباس دیگر بود. چنین است نظری که ظاهراً روایت مسعودی را تأیید می‌کند. با وجود این نمی‌توان گفت که جهت همین بوده و بس زیرا ممکن است که به واسطه خصومت ساسانیان با اشکانیان صاحب خداینامه یا امثال او نخواست به طول مدّت سلطنت اشکانیان را موافق حقیقت نوشته و تاریخ این مدّت را ذکر کنند والاّ دولت پارت دولتی بزرگ و نیرومند جلوه می‌کرد و این سکوت خداینامه در قرون بعد باعث همان بی‌اطلاعی شده که فردوسی صریحاً اظهار می‌دارد.

(از ایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام)

به عبارت دیگر می‌توان ظنّ قوی داشت که اردشیر از کوتاه کردن دوره پارتی دو مقصود را انجام داده یکی کوتاه کردن مدّت زمانی که از گشتاسپ تا اردشیر گذشته است و دیگر کاستن از جلوه دوره پارتی و ابّهت اشکانیان برای ازمنه بعد.

دلیل این نظر آنکه وقایع دویست سال هم ذکر نشده و نه فقط فردوسی، بل هیچ‌یک از مورّخین قرون اوّلی اسلامی چنانکه بیاید در این باب چیزی نگفته‌اند یا اگر واقعه‌ای را به اجمال ذکر کرده‌اند چون نیک بنگریم بیشتر وقایعی است که به تاریخ روم یا یهود و یا یزانس و غیره راجع است یعنی وقایعی که از تاریخ عمومی است. مثلاً تسخیر بیت المقدس به دست تیتوس قیصر روم، قتل یحیی زکریّا، ولادت مسیح (ع)، بنای قسطنطنیه، قضیه اصحاب

الکھف و غیره و در واقع امر به تاریخ اشکانیان مربوط نیست. حتی بعض این وقایع از اصل در زمان سلطنت هیچ کدام از شاهان اشکانی روی نداده (بنای قسطنطنیّه). در خاتمه درباب نامۀ خسروان لازم است تذکر دهیم که این کتاب ترجمه خداینامه از زبان پهلوی به پارسی بعد از پهلوی بوده و چون در قرون اسلامی نمی توانسته اند شاهان را خدای گویند، خداینامه را هم نامۀ خسروان گفته اند. امّا تصوّر بعضی که در کتاب مزبور اسامی بیشتری از شاهان اشکانی بوده ولی فردوسی از جهت اشکال گنجانیدن این اسامی در شعر از قسمتی صرف نظر کرده گمان نمی کنیم صحیح باشد. زیرا کسی که قادر بوده آن همه اسامی را که در شاهنامه مذکور است به رشته نظم درآورد از گنجانیدن چند اسم دیگر علاوه بر ۹ اسم یقیناً عاجز نبوده بخصوص که اسامی دیگری مانند فرهاد و بلاش و تیرداد مشکل تر از اشک و گودرز و اردوان نیست.

مبحث دوم. مورخین و نویسندگان قرون اولی اسلامی

۱. ابوجعفر محمد بن جریر بن زید الطبری

مورّخ مذکور در این باب سه روایت ذکر کرده:

او گوید (تاریخ الامم والملوک، جزء دوم، صفحه ۱۱): «شاهان اشکانی (ملوک الاشغانون) ملوک الطوائف بودند و مدّت سلطنتشان دویست و شصت و شش سال بود. بعد اسامی آنها را با عدّه سنین پادشاهیشان چنین نوشته:

۱. اشک بن اشجان^۱ - ۱۰ سال،

۲. سابور^۲ بن اشغان - ۶۰ سال،

۳. جوذر^۳ بن اشغانان الاکبر - ۱۰ سال،

۴. بیزن^۴ الاشغانی - ۲۱ سال،

۵. جوذر^۳ الاشغانی - ۱۹ سال،

۶. نرسی الاشغانی - ۴۰ سال،

۷. هرمز الاشغانی - ۱۷ سال،

۸. اردوان الاشغانی - ۱۲ سال،

۹. کسری^۱ الاشغانی - ۴۰ سال،

۱۰. بلاش الاشغانی - ۲۴ سال،

۱۱. اردوان الاصر الاشغانی ۱۳ سال».

درباب شاپور مورخ مذکور گوید که در سال چهل و یکم سلطنت او عیسی بن مریم (ع) ظهور کرد و ططوس^۲ بن اسفیانوس^۳ ملک روم تقریباً چهل سال پس از ارتفاع عیسی بن مریم (ع) بیت المقدس (اورشلیم) را گرفت و سنگی بر سنگی باقی نگذاشت.

«بعض آنهايي که این دوره را ملوک الطّوایف نامند گفته اند که
روایت دوم
اسکندر مملکت پارس را به نواحی تقسیم کرده برای هر ناحیه پادشاهی قرار داد و سواد پنجاه و چهار سال پس از فوت اسکندر به دست رومی ها افتاد. در میان ملوک الطّوایف شخصی بود از نسل پادشاهان که به جبال و اصفهان استیلا داشت (مقصود از جبال چنانکه پایین تر بیاید نهاوند و دینور و همدان و ماسپندان^۴ و آذربایجان و کردستان است). بعد پسرش به سواد دست یافت و پادشاهانی در اینجا و در ماهات^۵ و جبال و اصفهان سلطنت می کردند که بر پادشاهان ملوک الطّوایف ریاست داشتند. زیرا زبان ها به تقدیم او و پسرش جاری بود و به همین جهت در کتاب های سیر ملوک فقط اسم آنها ذکر شده و نام دیگران را نبرده اند. گفته اند که عیسی بن مریم (ع) در اورشلیم پنجاه و یک سال بعد از برقرار شدن ملوک الطّوایف به دنیا آمد. دوره ملوک الطّوایف از اسکندر تا پیدایش اردشیر بن بابک که اردوان را کشت پاینده بود و مدّت این زمان دویست و شصت و شش سال است. نیز گفته اند که از پادشاهانی که در جبال سلطنت داشتند و بعد برای اولادشان اسباب استیلای آنها را بر سواد تدارک کردند اینها بودند:

۱. اشک بن جزه بن سیان بن ارتشاخ بن هرمز بن ساهم بن رزان بن اسفندیار بن گشتاسب و پارسی ها گمان می کنند که او اشک پسر دارا بوده. برخی گفته اند که او اشک بن اشغان بزرگ و پسر کبیّه بن کیقباد بوده و ده سال سلطنت کرد و بعد از او اینها سلطنت کردند:

۲. اشک بن اشکان - ۲۱ سال،

۲. تیتوس

۱. خسرو

۳. وشیاسیان

۴. ماسپندان در اصل ماسپتان یا مَسْ پَتَن بوده و در دوره اسلامی ماسپندان یا ماه سُبندان می گفتند. این صفحه در زمان اعراب جزء خوزستان به شمار می رفت. ۵. جمع ماه و ماه هم از ماد می آید.

۳. سابور بن اشک بن اشکان - ۳۰ سال،
۴. جودرز الاکبر بن سابور بن اشکان - ۱۰ سال،
۵. بیزن پسر جودرز - ۲۱ سال،
۶. جودرز کوچک پسر بیزن - ۱۹ سال،
۷. نرسه پسر جودرز کوچک - ۴۰ سال،
۸. هرمز پسر بلاش اشکان - ۱۷ سال،
۹. اردوان اکبر که اردوان بن اشکان است - ۱۲ سال،
۱۰. کسری بن اشکان - ۴۰ سال،
۱۱. بهافرید اشکانی - ۱۹ سال،
۱۲. بلاش اشکانی - ۲۴ سال،
۱۳. اردوان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بن بلاش بن سابور بن اشک بن اشکان الاکبر و جدّ او کیبیه بن کیقباد است - ۱۳ سال».

در باب شاه آخری طبری گوید: گفته‌اند که او از تمامی اشکانیان بزرگ‌تر بود و ملوک الطوائف را مقهور ساخت. او بر کوره (استخر) از جهت اتصال آن به اصفهان تسلط یافت. بعد به طرف جور (گور) و صفحات دیگر پارس رفت تا آنکه بر آن دست یافت و پادشاهان پارس مانند پادشاهان ملوک الطوائف از او تمکین داشتند. مدت سلطنت این شاه سیزده سال بود. بعد از او سلطنت به اردشیر رسید.

نیز طبری گوید (همانجا، صفحه ۱۲):

روایت سوم

«بعضی گفته‌اند که در مملکت عراق و بین شام و مصر ۹۰ پادشاه بعد از اسکندر سلطنت می‌کردند و بر ۹۰ طایفه حکمرانی داشتند. تمامی اینها کسی را که صاحب مداین (تیسفون) بود تعظیم و تکریم می‌نمودند و صاحبین مداین اشکاتیون بودند. گفته‌اند شاهی از اشکانی‌ها، افقور شاه بن بلاش بن سابور بن اشکان بن اش الجبار بن سیاوش بن کیقاوس، شصت و دو سال سلطنت کرد. پس از او اینها سلطنت کردند:

۲. سابور بن افقور، در عهد او مسیح و یحیی (ع) بودند - ۵۳ سال،
۳. جودرز بن سابور بن افقور که با بنی اسرائیل برای خونخواهی یحیی (ع) جنگید - ۵۹ سال،
۴. برادرزاده او آبان بن بلاش بن سابور - ۴۷ سال،
۵. جودرز بن آبان بن بلاش - ۳۱ سال،

۶. برادر او نرسی بن آبران - ۳۴ سال،
 ۷. عموی او هرمزان بن بلاش - ۴۸ سال،
 ۸. پسر او فیروزان بن هرمزان بن بلاش - ۳۹ سال،
 ۹. پسر او کسری پسر فیروزان - ۴۷ سال،
 ۱۰. پسر او اردوان پسر بلاش که به دست اردشیر کشته شد - ۵۵ سال،
- گفته‌اند که مدت سلطنت اسکندر و ملوک الطوائف دیگر تقریباً پانصد و بیست سال بود». از مقایسه نوشته‌های طبری با شاهنامه معلوم است که او روایات مختلف را جمع کرده بعض نوشته‌های او قدری به تاریخ نزدیک می‌شود و با اینکه درهم و برهم و مشوش است باز از گفته‌های فردوسی صحیح‌تر است.
- مدت زمانی را که طبری از سلطنت اسکندر تا اردشیر پاپکان معین کرده تقریباً صحیح است. این زمان موافق تاریخ، از ۳۳۰ ق.م تا ۲۲۴ م. یا ۵۵۴ سال امتداد یافته و ارقام طبری موافق روایت سؤمش تقریباً همان است. بعض اسامی که طبری ذکر کرده مصحف اسامی ایرانی به نظر می‌آید. مثلاً سیان بن ارتشاخ هرمز بن ساهم بن رزان احتمال قوی می‌رود که مصحف دشتبان ارتخشیر (اردشیر) هرمز بن شاه رگان یعنی هرمز پسر شاه ری باشد. به هرحال اگر چنین هم باشد در میان شاهان اشکانی کسانی چنین نام‌هایی نداشته‌اند و چنین است نیز اسامی دیگر مانند: بیژن - نرسی - بهافرید - فیروز - شاپور که بیشترشان از دوره ساسانی به دوره اشکانی انتقال یافته‌اند. آق‌قور طبری همان پاکُر^۱ نویسندگان غربی است که پسر ارداؤل بود و بیت المقدس را گرفته پادشاه آن را تغییر داد.
- عجالتاً به همین چند کلمه اکتفا کرده می‌گذریم. زیرا پایین تر در باب اطلاعاتی که مورّخین و نویسندگان قرون اولیه اسلامی داده‌اند عقیده خود را خواهیم نگاشت.

۳. ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی

مورّخ مذکور گوید (مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۱۰۰)^۲ اختلاف کرده‌اند که آیا ملوک الطوائف پارسی بوده‌اند یا بُطی و یا عرب. جمعی از اخباریون که به اخبار گذشته

1. Pacore (Pacorus)

توجه دارند حکایت کرده‌اند که چون اسکندر بن فیلیپ پُسر دارا را کشت بر هر ناحیه‌ای رئیسی گماشت و مقصود اسکندر این بود که تشتت کلمه بین آنها پدید آید و خراب شوند. بنابراین هر رئیسی بر ناحیه‌ای که در آن بود غلبه کرد و نظام مملکت و اطاعت از میان رفت. بعد اکثر آنها مطیع اشغاتیون گردیدند. اینها پادشاهان جبال از بلاد دینور و نهاوند و همدان و ماسندان (مصَحَف ماسِندان)^۱ و آذربایجان بودند و هرکدام از پادشاهان آنها به این اسم عمومی که اشغان است نامیده شده‌اند. سایر ملوک الطّوایف را اشغاتیون نامند زیرا اینها تابع پادشاه اشکانی‌اند. محمد بن هشام الکلبی از پدرش و غیر او از علمای عرب حکایت کرده که نخستین پادشاهان دنیا کیناند^۲ و آنها از پادشاهان سلف پارس اوّل تا دارا بن دارا بودند (پارس اوّل دوره هخامنشی است که در داستان‌های ما دوره کیانی گفته‌اند و پارس دوم دوره ساسانی.م). بعد «اردوان»ها می‌آیند و آنها پادشاهان نبط^۳‌اند و در زمین عراق بودند. اسکندر به اشاره معلّمش ارسطاطالیس هر ناحیه‌ای را به پادشاهی سپرد تا با هم اتحاد نکنند و بعد از او هریک از آنها بر ناحیه‌ای استیلا یافت. برای توسعه ناحیه‌شان با هم درافتادند و در نزد اکثر مردمان ملوک الطّوایف برقرار گشت. طول مدّت این زمان از سلطنت اسکندر تا اردشیر بن بابک بن ساسان ۵۱۷ سال بود. این شخص بر ملوک الطّوایف غلبه کرد، اردوان پادشاه عراق را کشت و تاج او را بر سر نهاد. جنگ در کنار دجله روی داد و این روز نخستین غلبه اردشیر بر سایر پادشاهان ملوک الطّوایف بود... بعد مسعودی گوید (در همانجا، صفحه ۱۰۱):

ابو عبیده معمربن المثنی التیمی (در بعض نسخ الیمنی نوشته شده) از عمر کسری در کتابش راجع به اخبار پارس ذکر کرده... که اوّل پادشاه ملوک الطّوایف اشک بن اشک بن اردان بن اشغان بن انمرالجبار بن ساوس بن کیکاوس بوده و ده سال سلطنت کرد و بعد اینها سلطنت کردند:

۲. سابور بن اسک - ۶۰ سال، در سال ۴۱ سلطنت او مسیح (ع) در فلسطین بایلیاء ظهور کرد.

۳. خود بن ابراهیم بن ادرار بن اشغان - ۱۰ سال،

۴. نیرو بن سابور شاه بن اسک شاه - ۲۱ سال، گویند در ایّام او تطوس بن اشغانوس ملک

روم^۵ به طرف ایلیاء رفت و این واقعه چهل سال پس از ارتفاع مسیح (ع) روی داد. او کشتار کرد ویران نمود و اسرای زیاد برگرفت.

۱. ماسِندان و مقصود از ماه ماد است.

۲. مقصود کیانیان بوده.

۳. آنباط قومی از اعراب بودند.

۴. باید مصَحَف تیر باشد بجای تیرداد.

۵. اسفیانوس است که اشغانوس شده. اسفیانوس هم چنانکه بالاتر راجع به جدول طبری تذکر دادیم مصَحَف و شپاسیان است.

۵. جوذرز ابن نیرو - ۱۹ سال،

۶. هرمز بن نیرو - ۲۰ سال،

۷. ملک اردوان بن اردوان - ۴۰ سال،

۸. کسری بن ایلاووس بن کسری - ۲۴ سال،

۹. ایلاووس بن اردوان بن ایلاووس - ۳۰ سال.

در آخر این مبحث (ذکر ملوک الطّوایف) مسعودی گوید که در تاریخ سنی ملوک الطّوایف غیر از آنچه او وصف کرده است گفته شده و مدّت ملوک الطّوایف را کمتر دانسته‌اند. او اطلاعاتش را از علمای پارسی اخذ کرده است و آنها تاریخ گذشتگان را بیشتر از دیگران رعایت می‌کنند و به آنچه وصف کرده‌اند با قول و عمل اعتقاد دارند.

چنین است اظهار مسعودی ولی باید از روی انصاف گفت که روایات طبری با وجود اینکه مشوّش است باز به تاریخ اشکانیان بالنسبه نزدیک‌تر از روایات مذکور مسعودی است زیرا طبری اشکانیان را از انبساط ندانسته و دیگر اسامی مانند ایلاووس یا ایلاووس بن ایلاووس و انمرالجبار بن ساوس و امثال اینها که هیچ شباهت به نام اشکانیان ندارد در فهرست‌های او نیست. از مسعودی فهرست دیگری نیز هست که در کتاب دیگر او موسوم به التّنبیه والاشراف ذکر شده (کتاب مذکور، صفحه ۹۵)۲:

۱. اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اش الجبار بن سیاوخش بن کیفاوس الملک - ۱۰ سال
۲. سابور بن اشک - ۶۰ سال ۳. جوذرز بن اشک - ۱۰ سال ۴. بیزن بن سابور - ۲۱ سال ۵. جوذرز بن بیزن - ۱۹ سال ۶. نرسی بن بیزن - ۴۰ سال ۷. هرمز بن بیزن - ۱۹ سال ۸. اردوان الاکبر - ۱۲ سال ۹. خسرو بن اردوان - ۴۰ سال ۱۰. بلاش بن خسرو - ۱۴ سال ۱۱. اردوان الاصغر - ۱۳ سال.

این فهرست مسعودی از فهرست مذکور در مروج الذهب به تاریخ نزدیک‌تر است اگرچه در اینجا عده شاهان اشکانی را یازده و مدّت سلطنتشان را ۲۸۶ سال نوشته و هیچ‌یک از دو عدد مذکور با تاریخ موافقت ندارد. ولی خود او این نکته را دریافته، چنانکه گوید پادشاهانی نیز بوده‌اند که نه اسمشان معلوم است و نه مدّت سلطنتشان و در کتب پارس و غیر آن، از کتب سیرالملوک ذکری از آنها نشده، زیرا امر سلطنت در این قرون دچار اضطراب بوده که از منازعات و اختلاف روی می‌داده...

۴. ابوریحان بیرونی

این عالم در کتاب آثارالباقیه، صفحات ۱۱۳ - ۱۱۷ (طبع لپزیگ^۱ ۱۹۲۳) راجع به اشکانیان چند جدول گنجانیده که ذکر می شود. عدّه سنین سلطنت را ابوریحان با حروف ابجد معلوم داشته:

جدول اوّل اسامی شاهان اشکانی برحسب آنچه که به جدول اوّل اتصال می یابد:

اسکندر رومی - ید (یعنی چهارده سال) ۲. اشک بن اشکان - یج ۳. اشک بن اشک بن اشک - که ۴. سابور بن اسک - ل ۵. بهرام بن سابور - کا ۶. نرسی بن بهرام - که ۷. هرمز بن نرسی - م ۸. بهرام بن هرمز - که ۹. فیروز بن بهرام - یز ۱۰. کسری بن فیروز - ک ۱۱. نرسی بن فیروز - ل ۱۲. اردوان بن نرسی - ک.

جدول دوّم جدول دوّم از قسم دوّم - اسامی شاهان اشکانی چنانکه حمزه در سیاقه الجداول ذکر کرده:

اسکندر رومی - ید ۲. اشک بن بلاش بن سابور بن اشکان بن اش الجبار - نب ۳. سابور بن اشک - کد ۴. جوذر بن ویجن^۲ بن سابور - ک ۵. برادرزاده او ویجن بن بلاش بن سابور - کا ۶. جوذر بن ویجن بن بلاش - یط ۷. نرسه بن ویجن - ل ۸. عموی او هرمزان بلاش - یز ۹. فیروزان بن هرمزان - یب ۱۰. خسرو بن فیروزان - م ۱۱. بلاش بن فیروزان - کد ۱۲. اردوان بن بلاش بن فیروزان - نه.

جدول سوّم جدول سوّم از قسم دوّم - اسامی شاهان اشکانی. حمزه گوید که این جدول را از نسخه مؤبد اتخاذ کرده.

اسکندر رومی - ید،

بعد جماعتی از روم سلطنت کردند و وزیرای آنها پارسی بودند. عدّه آنها چهارده پادشاه است:

۱. اشک بن دارا بن دارا - سج ۲. اشک بن اشکان - ی ۳. سابور بن اشکان - ک ۴. بهرام بن سابور - س ۵. بلاش بن سابور - یا ۶. هرمز بن بلاش - م ۷. فیروز بن هرمز - یز ۸. بلاش بن فیروز - یب ۹. خسرو بن ملاذان - م ۱۰. بلاشان - کد ۱۱. اردوان بن بلاشان - یج ۱۲. اردوان الکبیر الاشکانان - کج ۱۳. خسرو بن الاشکانان - یه ۱۴. بهافرید بن اشکانان - یه

1. Leipzig 1923.

۱۵. جوذرز بن اشکانان - کب ۱۶. بلاش بن اشکانان - ل ۱۷. نرسی بن اشکانان - ک ۱۸ - اردوان الاخير - لا.

جدول چهارم اشکاتیّه موافق کتاب ابی الفرج:

اسکندر رومی - ید، ملوک الطّوایف - رمو ۱. افقور شاه^۱ - ی ۲. سابور بن اشکان - س
۳. جوذرز^۲ الاکبر - ی ۴. بیزن الاشکانی - کا ۵. جوذرز الاشکانی - یط ۶. نرسی الاشکانی - م
۷. هرمز - یز ۸. اردوان - یب ۹. خسرو - م ۱۰. بلاش - کد ۱۱. اردوان الاصغر - یج.
ابوریجان گوید که این جدول را در کتاب شاهنامه ابومنصور عبدالرزاق نیز یافته.
جدول پنجم اشکاتیّه موافق شاهنامه^۳:

۱. اشک بن دارا. نیز گفته اند پسر ارش - یج ۲. اشک بن اشک - که ۳. سابور بن اشک - ل
۴. بهرام بن سابور - نا ۵. نرسی بن بهرام - که ۶. هرمز بن نرسی - م ۷. بهرام بن هرمز - ه
۸. هرمز - ز ۹. فیروز بن هرمزد - ک ۱۰. نرسی بن فیروز - ل ۱۱. اردوان - ک.
چنین است مفاد جداول ابوریحان بیرونی و باید گفت که تمامی مدارک او شرقی بوده و به
مدارک غربی یا دسترسی نداشته و یا نخواسته است از آن نوع مدارک استفاده کند. جداول
موافق تاریخ نیست ولی باز از جدول اولی مسعودی به حقیقت نزدیک تر است.
در باب جدول پنجم که می گوید از شاهنامه اخذ کرده معلوم است که مقصود شاهنامه
دیگری مثلاً شاهنامه ابومنصور عبدالرزاق بوده زیرا در زمان ابوریحان شاهنامه فردوسی
هنوز معروف نبود و دیگر اینکه در مقایسه جدول پنجم با فهرست شاهنامه فردوسی می بینیم
که تخالفی بین این و آن هست.

۵. ابومنصور عبدالملک محمد ثعالبی

این نویسنده گوید (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، طبع پاریس ۱۹۰۰، صفحه
۴۵۶): پس از اسکندر بین بلاد ترک تا بلاد یمن و مصر و شام بیش از هفتاد پادشاه سلطنت
می کردند، اشکاتیون عراق و اطراف پارس و جبال را داشتند، رومی ها موصل و سواد را،
هیاطله بلخ و طخیرستان را (مقصود طخارستان است) و پادشاهان طراخنه که از ترک ها هستند

۱. یاگر نویسدگان رومی. ۲. گودرز.

۳. باید مقصود شاهنامه ابومنصور عبدالرزاق بوده باشد.

خراسان را. سایرین بلاد را تقسیم کرده بودند، ولی اشکاتیون را تکریم می‌کردند و در مکاتباتشان اسامی شاهان اشکانی را بر اسامی خودشان از دو جهت مقدّم می‌داشتند: اولاً از جهت اینکه اشکاتیون از نژاد شاهان بودند و دیگر مرکز حکومت آنها در وسط زمین بود. گفته می‌شود که اشکان پسر دارای اکبر است و نیز گویند که پسر اشکان بن کی ارش بن کیقباد می‌باشد. غیر این را هم گفته و در انساب اشکاتیون شکّ کرده‌اند ولی در اینکه آنها از دودمان پادشاهان بوده‌اند خلافی نیست، اگرچه خدا دانایتر است. چنانکه در انساب اشکاتیون خلاف است در اسامی آنها و تقدّم و تأخّر و مدّت سلطنتشان هم اختلاف است. طبری در بعض روایاتش ذکر کرده که نخستین شاه آنها اشک پسر اشکان بود و مدّت سلطنتش ۲۱ سال و اطلاع او در این روایت از صاحب شاهنامه است ولی خلاف در مدّت سلطنت است زیرا صاحب شاهنامه این مدّت را ده سال می‌داند (چون وفات طبری در ۳۱۰ هجری بود معلوم است که مقصود ثعالبی شاهنامه فردوسی نیست). بعد طبری در روایتی دیگر گوید که نخستین شاه اشکانی آق‌قور شاه است (مصحّف آق‌قور است و آق‌قور، چنانکه بالاتر گفته شد همان اسم است که نویسندگان غربی «پاگر» نوشته‌اند) و او ۶۲ سال سلطنت کرد. این روایت را طبری از ابن خردادبه دارد. او حکایت مفصّلی بر این خبر افزوده ولی ذکر آن مربوط به کسی است که کیفیات را ذکر می‌کند (مقصود ثعالبی این است که کتاب او گنجایش ذکر این کیفیات را ندارد). پس از ذکر این مقدّمه ثعالبی شاهان اشکانی را یکایک اسم می‌برد:

۱. آق‌قور شاه اشکانی «در مداین و اکثر عراق و پارس سلطنت کرد، پادشاهان او را شاه می‌خواندند و هدایا برای او می‌فرستادند ولی نه بسانِ باجی، بل برای اینکه هدایایی هم از او دریافت دارند. درفش کاویانی را از جایی که آنرا پنهان کرده بودند به دست آورد و به حفظ آن کوشید. او پادشاه روم را که در موصل و سواد از زمان اسکندر سلطنت داشت شکست داده از آن صفحات راند. بعد به مملکت روم تجاوز کرد تا انتقام دارا را بکشد. او قوّت اسلحه خود را به بیشتر مردمان نمود. اشخاصی زیاد به کشتی‌ها می‌نشانند و آنها را غرق می‌کرد. بنابراین نفوس بسیار تلف شدند. او عده‌ای زیاد از قلاع رومی خراب کرد و آنچه را که اسکندر از کتب طبّ و نجوم و فلسفه برداشته بود برگردانید. از مالیات‌ها کاست، باری که بر دوش اهالی بود سبک‌تر کرد و حکومت او یکی از بهترین حکومت‌ها بود. وقتی که آق‌قور شاه به سن شصت و دو رسید پسر خود سابور را جانشین خود قرار داده داعی حقّ را بُیک گفت». شرح مذکور ثعالبی انعکاس ضعیفی است از سفر جنگی

پاکر اول پسر اردو اول که به سوریّه و آسیای صغیر لشکر کشید و در ابتدا بهره‌مند بود ولی بعد، از رومی‌ها شکست خورد و کشته شد. موافق تاریخ معلوم است که پاکر اصلاً شاه نبوده. اما برگردانیدن اطلاعات طبّی و نجومی و فلسفه به ایران روایتی است که از دوره ساسانی به دوره اشکانی منتقل گردیده و در جای خود بیاید.

۲. سابور شاه

بن آقفور شاه

سابور در جوانی و بهار عمرش به تخت نشست و از شباب و نوبرهایی که آن می‌دهد برخوردار بود. در زمان او عیسی و یحیی بن زکریّا (ع) می‌زیستند. گویند این شاه روزی به یکی از دوستانش گفت: اقتدار اگر دوام می‌داشت چه چیز خوبی می‌بود. او جواب داد: اگر دوام می‌یافت نصیب تو نمی‌گشت. سابور او را تصدیق کرد. او عادت داشت به شکار برود و می‌گفت که شکار ورزش بدن است و مشق سواران. وقتی که به قصر برمی‌گشت صدکنیزک در نهایت زیبایی و کمال به استقبال او می‌شتافتند در حالی که به البسه فاخر و زینت‌های گرانبها ملبّس و مزین بودند. آلات موسیقی می‌نواختند، عطریات می‌سوختند و جام‌های شراب و گل و ریاحین و طبق‌هایی پر از غذاهای لطیف و لذیذ به دست داشتند. این کنیزکان با تعظیم و تکریم میوه‌ها و شراب‌های خوب نثار می‌کردند و با نغمات موسیقی و الحان خوش او را مشغول می‌داشتند. شاه می‌خندید، صحبت و شوخی می‌کرد و به تفریحات گوناگون می‌پرداخت. در این وقت روحش می‌شکفت و سعادتش به حدّ کمال می‌رسید. بعد، پس از استراحت و خواب به اطّاقی که از زر ساخته بودند می‌رفت و با مدعوین غذا صرف می‌کرد تا نصف شب می‌آشامید و صحبت می‌داشت. بعد به حرم سرا رفته تا صبح در آنجا می‌آرامید. پس از آن برحسب عادتش به شکار می‌رفت. سابور فقط ماهی یک دفعه بار حضور می‌داد زیرا می‌گفت: «شیری که زیاد انسان را می‌بیند در حمله کردن به او از سایر شیرها جسورتر است». وقتی چیزهای گرانبها به مدعوین می‌داد که مست نبود و اگر شراب می‌نوشید از تقسیم هدایا خودداری می‌کرد تا نگویند که بذل و بخشش او از می‌است». در خاتمه این مباحث ثعالبی دو بیت از قصیده «بُختری» ذکر کرده و مضمون آن چنین است: وقتی که میهمانان تو مست‌اند، بذل و بخشش تو دلیل سخاوت است. زیرا پیش از آنکه جام‌های شراب را خالی کنی، درباره آنها جوانمردی.

شاپور پس از پنجاه و سه سال سلطنت، بی‌اینکه یک بدبختی برای او روی دهد در کبر سن درگذشت.

در باب این حکایت باید گفت که تماماً برخلاف تاریخ است: اولاً شاپور نامی شاه اشکانی نبود. دوم مسیح (ع) در سال ۲۴۹ یا ۲۵۰ از تأسیس دولت اشکانی به دنیا آمد و بنابراین معاصر دوم شاه اشکانی نمی‌توانست باشد. عیسی (ع) در سلطنت فرهادک یا فرهاد پنجم پانزدهمین شاه اشکانی تولد یافت (این نکته شامل گفته طبری و مسعودی و غیرهم نیز می‌باشد). سوم شاهان اشکانی مانند بعض شاهان مادی و هخامنشی در عیش و عشرت، چنانکه ثعالبی توصیف کرده، غوطه‌ور نمی‌شدند. زندگانی آنها بیشتر در اردوها و جنگ و جدال‌ها می‌گذشت و خودشان در این جنگ‌ها حضور داشتند به همین جهت سلطنت این دودمان بیش از سلطنت دودمان‌های دیگر پایید و دیرتر در انحطاط افتاد.

۳. جوذر بن سابور
سابور جوذر پسرش را جانشین خود قرار داد و رجال دربارش او را به این سمت شناختند. جوذر همین که زمام امور را به دست گرفت گفت: ما ثروتمندیم زیرا خدا ما را کافی است. فقیریم زیرا به او احتیاج داریم و او است که به ما توفیق می‌دهد به وی نزدیک شویم. جوذر سلطنت خود را با جنگی بر ضد بنی‌اسرائیل افتتاح کرد و مقصودش این بود که انتقام یحیی پسر زکریا (ع) را از آنها بکشد. او هفتاد هزار نفر از آنها بکشت تا خون یحیی از جوشیدن افتاد. وقتی که یحیی را می‌کشتند، قطره‌ای از خون او به زمین چکید و مانند آب دیگی همواره جوشید تا اینکه جوذر انتقام کشیده اورشلیم را خراب کرد. جوذر یکی از جبارانه نامی بود. او با چهارصد پلنگی که قلاده زرین داشتند و با پانصد قوش خاکستری تاتاری به شکار می‌رفت. وقتی که او ۵۷ سال سلطنت کرد چنین اتفاق افتاد که در شکارگاهی طعمه مرگ گردید زیرا در حین شکار، گرازی اسب او را زخمی کرد و در نتیجه زمین خورده گردنش شکست. شنیده‌ام که وشمگیر پسر زیار هم، از گرازی به همین نحو تلف شد.

این حکایت هم برخلاف تاریخ است. جوذر یعنی گودرز بیستمین شاه اشکانی بود و پسرگونه سومین شاه و پسر شاپور. او جنگی هم با بنی‌اسرائیل نداشت. باقی روایت داستان به نظر می‌آید. این شاه پس از عمویش به تخت نشست. خزانه تهی بود. ولی از حسن اتفاق و خوشبختی‌اش، خزانه اسکندر را در عراق یافت و آنرا به مخارج مملکتی و حوایج خود صرف کرد. اگر این خزانه را نیافته بود در تنگنایی می‌افتاد و پست می‌شد. تفضل خداوند که به بشر عموماً و به شاهان خصوصاً در روزهای بدبختی کمک می‌کند، به چه اندازه است. ایران

**۴. ملک ایران شهر
بن بلاش بن سابور
اشکانی**

شاه پس از ۴۷ سال سلطنت درگذشت و قبل از مرگش پسر خود جوذر اصغر را جانشین خود کرد. پایین تر یک دفعه نظرمان را راجع به این روایات ذکر خواهیم کرد.

۵. ملک جوذر بن ایران شاه الاصغر
بعد از پدر به تخت نشست و صاحب عراق و پارس بود. او مملکت خود را خوب اداره می‌کرد و آنرا آباد می‌داشت. از حکایات شیرین که به او نسبت می‌دهند از جمله این است: جوذر سه محبوبه داشت و سعادت را در عالم در داشتن این زنان می‌دانست. هرکدام از آنها بی‌نهایت زیبا و تمام شرایط و جاهت را دارا بودند. او هر سه این زنان را به ضیافتش دعوت می‌کرد تا زیبایی آنها را در یک مجلس تماشا کند. روزی از جوذر پرسیدند که کدام یک را بیشتر دوست دارد. او گفت که پس از چندی جواب آنها را خواهد داد. بعد او به هریک از آنان انگشتری داد که نگین آن از یاقوتی گرانبها بود و به هرکدام سپرد که انگشتر را پنهان داشته به رفقاییش سرّ داشتن آنرا بروز ندهد. پس از آن وقتی که محبوبه‌ها خواستند او وعده خود را بجا آورده بگوید کدام یک را بیشتر دوست دارد شاه جواب داد آن یک را که دارای حلقه است. پس از شنیدن این جواب هریک از این زنان پنداشت که مقصود شاه اوست و همه راضی ماندند و زندگانشان به خوشی گذشت. مدّت سلطنت این شاه ۳۱ سال بود.

۶. ملک نرسی بن ایران شاه
این شاه، همین که زمام امور را به دست گرفت به قشون و تبعه‌اش خطاب کرده چنین گفت: من بنده‌ای از بندگان خدایم، به من اطاعت کنید به قدری که من او را اطاعت می‌کنم. وعده دهید که مطیع احکام من خواهید بود و در عوض این اطاعت وعده عدالت و حکومت خوب را به شما می‌دهم. بعد او حکومت را شخصاً به دست گرفت و به امور معاشی و معادی تبعه‌اش پرداخت و آثاری بزرگ از خودش در سواد و عراق و پارس گذاشت. گویند که او چهار زن داشت که دختران پادشاهان بزرگ بودند. یکی از آنها از حسد ملک نرسی را زهر داد و او در سال سی و چهارم سلطنتش درگذشت.

۷. ملک هرمزان بن بلاش
هرمزان، پس از اینکه به تخت نشست در ایالات مملکت خودش گردش کرد، ظلم را برانداخت، داد مظلومین را بستاند و به فقرا و ضعفا کمک رسانید. چون خواجه‌ها را دوست می‌داشت، عده زیادی را از آنها دارا بود و آنها را به مشاغل گوناگون می‌گماشت. او عادت داشت بگوید: «اینها با زنان زند، با مردان مرد و برای پادشاهان بهترین خدمتگزار». این پادشاه مانند

جوذرز اکبر، حیوانات سبع، شکاری و مخصوصاً قوش‌های خاکستری رنگ را دوست می‌داشت. روزی از زیبایی و فراغت یکی از مرغان در حیرت شده او را از دست قوشچی به دست خود گرفت و بنواخت. مرغ از این نوازش شاه خوشحال بود ولی ناگهان بلندگشته پرزد و بعد افتاد و مرد. هرمرزان از این قضیه اندوهناک شد و آنرا تطیّر کرد. بعد از دوستانش پرسید که مدّت زندگانی قوش چقدر است، آنها جواب دادند که ندرتاً از بیست سال تجاوز می‌کند. پس از آن چون صحبت از عمر مرغان بود، عقیده عمومی بر این شد که عمر کرکس از تمام مرغان بیشتر است. در این وقت هرمرزان پرسید که طول عمر این مرغ چقدر است دوستانش جواب دادند از پانصد الی هفتصد سال. هرمرزان گفت این چیز غریبی است، کرکس با اینکه پست است آن قدر عمر می‌کند ولی قوش با آن نجابتش این قدر. بعد او مؤبد دانایی را طلبیده جهت طول عمر کرکس و کوتاهی زندگانی قوش را از او پرسید، مؤبد جواب داد: من گمان نمی‌کردم که شاه از جهت آن بی‌اطلاع باشد. آیا شاه نمی‌داند که قوش با وجود زیبایی‌اش و صفات خوبی که دارد مرغی است خونریز و غنیم مرغان و آزارکننده هیچ‌گاه دیر نپاید. کرکس بعکس نه بدذات است و نه جنبنده‌ای را آزار می‌کند و به همین جهت است که زیاد عمر می‌کند و به چنان سنی می‌رسد. هرمرزان پس از شنیدن جواب مؤبد گفت: احسن حرف‌های تو تردید مرا زایل کرد و نمود که من برای خیر خودم چه باید بکنم: باید از ظلم احتراز جویم و عدالت را دوست دارم. او هشتاد سال عمر کرد و ۴۷ سال این مدّت را به سلطنت گذرانید.

۸. ملک فیروز

بن هرمرزان

او عدالت گسترد و حامی تبعه‌اش بود. چون او جوانان شکیل زیاد از اسرای یونانی و ترک در خدمت خود داشت روزی آگاه گردید که رجال دربارش از اینکه او دشمنان خود را به خود نزدیک می‌دارد ناراضی‌اند و نیز دریافت که از نزدیک شدن این جوانان به شاه بد می‌گویند و نسبت‌هایی می‌دهند که دور از دیانت است. پس از آن او جوانان را از قصر خود راند و گفت کسی راحت است که زنانی را به خدمت خود می‌گمارد. فیروز پسری داشت که به سنّ رشد رسیده و نامش خسرّه بود. چون او دید که خسرّه مانند زمامداری رفتار می‌کند وی را به محبس انداخته گفت این است مجازات کسی که خیلی کم حوصله است و حکومت را قبل از موقع به دست می‌گیرد. بعد، پس از چندی او را آزاد کرده نزد خود خواند و گفت: پسر من صبر کن که وقت من سر رود و وقت تو در رسد زیرا اوضاع عالم عبارت است از یک سلسله تحولات اقبال و هر پادشاهی سهمی در آن دارد

و مادامی که دوره پدران به سر نیامده پسران نباید حکومت کنند. خسرة در مقابل پدر به خاک افتاد و از آنچه کرده بود پشیمان گردیده دیگر پیرامون زمامداری نگردید تا آنکه فیروز پس از ۳۹ سال درگذشت.

۹. ملک خسرة

بن فیروز

خسرة وقتی به سلطنت رسید که بدبختی اش او را اصلاح و روزگار تربیتش کرده بود. بنابراین او با عقل مملکت را اداره می کرد و آنرا آباد می ساخت. او محب عقل بود. گویند یکی از روزهای مهرجان (مهرگان) او بار داد تا هدایایی را که برای او آورده بودند بپذیرد. فرستاده مؤبدان مؤبد طبقی از طلا که روی آنرا با دستمالی از ابریشم بافت اسکندریه پوشیده بودند تقدیم کرد. شاه دستمال را برداشته دید بر طبق دو پارچه زغالی است. خاموش و در حیرت شد که چرا چنین هدیه ناقابلی را بر چنین طبق گرانبها جا داده اند. بعد او گفت یقین دارم که مقصود دادن درسی است. کس فرستید تا مؤبد نزد من آید. او در حال حاضر شد و خسرة سئوالی را که می خواست بکند کرد. مؤبد جواب داد: ای شاه بدان که این چند روز را من در نزدیکی جنگلی که می سوخت به سر بردم. آتش چنان شدید بود که جنگل را فروگرفته بود و درختان می سوخت. در این وقت من دیدم که شاهینی به درّاجه ای حمله کرد و او از ترس به آتش پناه برد و شاهین در درون آتش هم او را تعقیب کرد تا هر دو مرغ در آتش سوخته زغال گردیدند. من این دو زغال را برداشتم و از این قضیه این قاعده اخلاقی را نتیجه گرفتم: وقتی که انسان از دشمنی بیمناک است نباید از شدت ترس به وسایلی دست بزند که باعث فناء او گردد. چنانکه درّاجه در مقابل شاهین چنین کرد و نیز انسان نباید برای تحصیل مال دنیا آن قدر حریص باشد که هلاک شود. چنانکه شاهین از حرص زیاد چنین شد. خسرة پسر فیروز به مؤبد گفت هدیه تو بس عبرت آور است و من از داشتن آن چقدر خوشنودم. کسی به من چنین هدیه ای تا امروز نداده. پس از آن تمام روز را با مؤبد گذرانید. مدت سلطنت خسرة چهل و هفت سال بود.

۱۰. ملک اردوان

بن بهرام بن بلاش

آخر ملوک الاشکانیه

عرب او را اردوان اصغر نامد زیرا موافق بعضی روایات قبل از او اردوان دیگری بود. پارسی ها او را اردوان بزرگ نامند زیرا با اینکه بعد از اردوانی دیگر آمده بود از حیث وسعت مملکت و مدت عمر از او می گذشت. او واقعاً از تمامی اشکانیان از حیث اقتدار و نیرو و نام بزرگ تر بود و پادشاهان ملوک الطوائف را مطیع گردانید. او مانند

آقای مطلق بر عراق و پارس و جبال نا «ری» سلطنت می‌کرد. اردوان عادت داشت بگوید: «کسی که رفتاری خوب دارد به کمکش می‌آیند و شخصی که بدرفتار است همه او را ترک می‌کنند». بعد ثعالبی از اردشیر پسر ساسان سخن می‌راند و نوشته او موافق روایت ایرانی است که بالاتر ذکر شده و همانجا گفتیم که موافق تاریخ نیست زیرا ساسان داماد پاپک نبود بل پدر او بود. او نیز نژاد ساسان را به بهمن (اردشیر درازدست) می‌رساند و در این باب نیز نظرمان را بالاتر ذکر کرده‌ایم:

بنابر آنچه ثعالبی راجع به شاهان اشکانی گفته فهرست او چنین است:

۱. اقصور شاه ۲. سابور شاه بن اقصور شاه - ۵۳ سال ۳. جوذر بن سابور - ۵۷ سال ۴. ملک ایران شهر بن بلاش بن سابور اشکانی - ۴۷ سال ۵. ملک جوذر بن ایران شهر الاصغر - ۳۱ سال ۶. ملک نرسی بن ایران شاه - ۳۴ سال ۷. ملک هرمزان بن بلاش - ۴۷ سال ۸. ملک فیروزان بن هرمزان - ۳۹ سال ۹. ملک خسرة بن فیروز - ۴۷ سال ۱۰. ملک اردوان بن بهرام بن بلاش آخرین پادشاه اشکانی.

حمزة بن الحسن الاصفهانی

این نویسنده در کتاب خود (تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، طبع برلن، صفحه ۳۰) گوید: بعد از فوت اسکندر، اوضاع ملوک الطوائف برقرار شد و عده طوائف و پادشاهان آنها ۹۰ بود. تمامی این پادشاهان کسی را تعظیم و تکریم می‌کردند که صاحب عراق به شمار می‌رفت و در تیسفون که مدائن است می‌نشست. اینها وقتی که با او مکاتبه می‌کردند اسم او را بر اسم خودشان مقدم می‌داشتند. بعد مؤلف مزبور اسامی شاهان اشکانی را که بر پادشاهان دیگری مقدم بودند چنین ذکر می‌کند:

۱. سابور بن اسک بن ارزان بن اشغان. این همان کسی است که در زمان او مسیح (ع) ظهور کرد. او (یعنی سابور) با روم، زمانی که سلطان آن انطیخس بود جنگ کرد. او (یعنی انطیخس)، پس از فوت اسکندر سؤم پادشاه و بانی انطاکیه بود. این شاه اشکانی عده‌ای زیاد از اهالی در سفاین دست‌نشانده غرق کرد و بر چیزهایی که اسکندر از پارس برده بود دست یافته به مملکت خود برگردانید.

۲. جوذر بن اشک. او با بنی اسرائیل جنگید و این جنگ بعد از قتل یحیی بن زکریّا (ع) روی داد. اورشلیم در این وقت در دفعه دوم خراب شد و اهل آن از دم شمشیر گذشتند. او در

قتل یهود اسراف کرد و قبل از او طیطوس بن اسفیانوس پادشاه روم ۴۰ سال پس از ارتفاع مسیح (ع) با یهودی‌ها جنگید و زیاد کشت و اسیر کرد.

۳. بلاش بن خسرو. روم در زمان این شاه خواست با بلاد پارس جنگ کند. او از ملوک الطوایف کمک طلبید و هریک از آنها به قدر وسع سپاه و مال فرستاد. بعد، پس از آنکه بلاش قوی گردید اَلْحَضَر یکی از ممالک ملوک الطوایف که از عمّال روم نبودند بر رومی‌ها قیام کرد و با قشون روم جنگیده پادشاه آنها را کشت. این جنگ سبب گردید که رومی‌ها شهری محکم بنا کردند تا به پارس نزدیک تر باشند. این شهر قسطنطنیه بود. رومی‌ها بناهایی در آن ساختند و پایتخت را بدان جا بردند. هنگام بنا آن پادشاه روم قسطنطین بن نرون بود و اسم شهر هم از اسم این پادشاه است. او نخستین پادشاه روم بود که دین نصرانی را پذیرفت و اهالی را به این مذهب دعوت کرد. بعد بر آن شد که بنی اسرائیل را از اورشلیم (بیت المقدس) بیرون کند. پس از آن دیگر قائمی برای بنی اسرائیل تا امروز پیدا نشد از مقایسه این روایت با آنچه در باب تاریخ اشکانیان گفته شده است معلوم است که چیز خیلی کمی از نوشته‌های حمزه اصفهانی با تاریخ موافقت دارد و آن هم به زمان خسرو و قیام اَلْحَضَر بر رومی‌ها یا به زمان بلاش چهارم راجع است.

مطهر بن طاهر المَقْدَسی

نویسنده مذکور گوید (کتاب البدء و التاریخ، جزء سَوّم، صفحه ۱۵۵) ^۱: «مدّت ملوک الطوایف ۲۶۶ سال بود و نیز گفته‌اند ۴۰۰ سال. ملوک الطوایف اشک بن دارا را تعظیم می‌کردند و او را پادشاه می‌خواندند. موصل تاری و اصفهان در دست او بود». بعد مؤلف مزبور ترتیب شاهان اشغاتیون را چنین نوشته:

۱. ملک اشک اشغانی ۱۰ سال سلطنت کرد ۲. ملک شاپور الاشغانی ۶۰ سال (در زمان او عیسی (ع) در فلسطین ظهور کرد و ططوس بن اسفیانوس ملک روم بیت المقدس را بعد از ارتفاع عیسی (ع) گرفت و طوری آن را خراب کرد که سنگی بر سنگی باقی نماند و چنین بود حال این شهر تا اسلام بلند شد...) ۳. ملک جوذرز - ۱۰ سال ۴. ملک بیزن - ۲۱ سال ۵. ملک جوذرز - ۱۹ سال ۶. ملک نرسی الاشغانی - ۴۰ سال ۷. ملک هرمز - ۱۷ سال ۸. ملک

اردوان - ۱۲ سال ۹. ملک کسری الاشغانی - ۴۴ سال ۱۰. ملک بلاس - ۲۴ سال ۱۱. ملک اردوان الاصغر - ۱۳ سال.

بعد دوره ملوک الطوائف سپری شد و سلطنت به بنی ساسان رسید. اول پادشاه ساسانیان اردشیر بن بابک بن ساسان الجامع پسر دارا بود. پس سلطنت اشغاتیون موافق این حساب ۲۷۰ سال پایید.

۸. احمد بن محمد مسکویه

نویسنده مذکور ترتیب شاهان اشکانی را چنین نوشته (تجارب الامم، جلد اول، صفحه ۷۸)^۱؛ ولی سنین سلطنت آنها را ذکر نکرده:

۱. اشک بن اشکان ۲. سابور بن اشکان، عیسی (ع) در زمان او ظهور کرد ۳. ملک جوذر بن اشکانان الاکبر ۴. نیری الاشغانی ۵. جوذر الاشغانی ۶. نرسی الاشغانی ۷. هرمز الاشغانی ۸. اردوان الاشغانی ۹. کسری الاشغانی ۱۰. بلاس الاشغانی ۱۱. اردوان الاصغر الاشغانی که با اردشیر جنگید و کشته شد.

۹. ابن اثیر

این مؤرخ گوید (تاریخ کامل، جزء اول، صفحه ۱۲۶):

«اسکندر برای اینکه ممالک مسخره به مقام شورش برنیایند آنرا پس از شور با ارسطاطالیس که افضل و اعلم علمای یونان بود به قسمت‌های کوچک تقسیم و هریک را به پادشاهی دست‌نشانده سپرد تا با هم برضد او موافق نشوند. درباب پادشاهی که در سواد و عراق بود و عده پادشاهانی که در اقلیم بابل سلطنت کردند بین علما اختلاف است. هشام کلبی و دیگران گویند که پس از اسکندر بلاقس سلبقیس^۲ سلطنت کرد. بعد آنطخس^۳ و او کسی است که انطاکیه را بنا کرده. این پادشاهان سواد کوفه را در مدت ۵۴ سال داشتند (کوفه در این زمان وجود نداشت. م.) و به طرف جبال و ناحیه اهواز و پارس لشکر می‌کشیدند. بعد ابن اثیر در باب اشکانیان چنین گوید (همانجا، صفحه ۱۲۷): سپس شخصی که نامش اشک بود خروج

۲. مصحف بیلکوس است.

۱. طبع لیدن، ۱۹۰۹.

۳. مصحف آنتیوخوس.

کرد. او از اولاد دارای اکبر بود و در ری به دنیا آمد. بعد قشون زیادی جمع کرده با آنطخس در موصل جنگید و او را کشت. پس از آن در سواد سلطنت کرد و از موصل تارئی و اصبهان حکمرانی داشت. او از ملوک الطوایف از حیث سنّ و شرف و فعل بزرگتر بود و سایرین او را پادشاه می خواندند بی آنکه بتواند کسی را از آنها عزل کند. بعد از او پسرش سابور بن اشک پادشاه شد. بعد از سابور جوذر بن اشکان بر تخت نشست و او کسی است که در دفعه دوم با بنی اسرائیل جنگید و جهت آنکه خداوند وی را بر آنها مسلط گردانید از اینجا بود که یحیی بن زکریا (ع) را کشته بودند...»

«و گفته شده است طیطوس بن اسفیانوس پادشاه روم با بنی اسرائیل جنگید، کشتاری زیاد کرد، اسرای بسیار برگرفت و بیت المقدس را منهدم ساخت. روم با بلاد پارس می جنگید تا انتقام آنطخس را بکشد و ملک بابل را پس گیرد. در این وقت بلاش ابواردوان یعنی کسی که اردشیر بن بابک او را کشت سلطنت می کرد. پس بلاش به ملوک الطوایف نوشت که روم در قصد بلاد آنها است و اگر جدّ و جهد نکنند بر تمامی آنها مسلط خواهد شد. از پادشاهان مزبور هریک به قدر وسع سپاه و اسلحه و مال فرستاد و عده سپاهیان به چهارصد هزار رسید. در این وقت صاحب (الْحَضْر) از رومی ها برگشت. ملک او بین سواد و جزیره بود. او با رومی ها جنگید و پادشاه آنها را کشت. این واقعه باعث شد که رومی ها قسطنطنیه را بنا کردند. کسی که این شهر را بنا کرد، قسطنطین پادشاه آنها بود. او اول کسی است که از پادشاهان روم دین نصرانی را پذیرفت و بنی اسرائیل را از فلسطین و شام پراکند زیرا به گمان رومی ها عیسی را کشته بودند... مملکت پارس متفرق بود^۱ تا اردشیر بن بابک پدید آمد. هشام مدّت سلطنت اشکانیان را معین نکرده. دیگران که به اخبار پاریسی آگاهند گویند که پادشاهان آنها بعد از اسکندر ملوکی از غیر فرس بوده اند و از پادشاهان بلاد جبل اطاعت می کردند و اینها اشکانیان ملوک الطوایف اند. سلطنت آنها ۲۰۰ سال بود و نیز گویند که سلطنت آنها ۳۴۰ سال بود. از این مدّت اشک بن اشکان ده سال سلطنت کرد. بعد پسرش سابور ۶۰ سال و در سال چهل و یکم سلطنت او مسیح عیسی بن مریم (ع) ظهور کرد و طیطوس بن اسفیانوس، پادشاه روم ۴۰ سال بعد از ارتفاع مسیح با بیت المقدس جنگید. پس در شهر کشتار کرد و اسیر زیاد برگرفت و بیت المقدس را برانداخت. بعد جوذر بن اشکان اکبر ۱۰ سال سلطنت کرد. پس از

۱. متفرّق بود، یعنی ملوک الطوایف بود.

آن بیزن^۱ اشغانی ۲۱ سال، ملک جوذرز اشغانی ۸۹، ملک نرسی اشغانی ۴۰، ملک هرمرز اشغانی ۱۷، ملک اردوان اشغانی ۲۲، ملک کسری اشکانی ۴۰، ملک بلاش اشکانی ۲۴، ملک اردوان اصغر ۳۰، بعد سلطنت به ملک اردشیر بن بابک رسید.

نیز ابن اثیر گوید (همانجا، صفحه ۱۲۸): «بعضی گویند که پس از اسکندر در پارس ملوک الطوائفی سلطنت کردند که اسکندر بین آنها ممالک را تقسیم و برای هر ناحیه پادشاهی معین کرده بود. سواد ۵۴ سال بعد از هلاک شدن اسکندر در دست روم بود. در ملوک الطوائف شخصی از نسل پادشاهان در جبال و اصبهان سلطنت می کرد. بعد پسرش بر سواد دست یافت و پادشاهانی در این مملکت و ماهات و جبال و اصبهان سلطنت می کردند که بر سایر ملوک الطوائف ریاست داشتند زیرا سایرین عادت کرده بودند اسم او و پسرش را مقدم دارند. از این جهت در کتاب های سیرالملوک اسم اینها را ذکر می کنند و ما هم به ذکر اسم اینها دون اسم غیر آنها اکتفا کرده ایم. مدت ملوک الطوائف ۲۶۰ سال بود. نیز گفته شده ۳۴۴ سال و باز گفته اند، ۵۲۳ سال. خدا داناتر است. از پادشاهانی که در جبال سلطنت و بعد برای اولادشان اسباب غلبه را بر سواد تدارک کردند، اشک بن جزه است که به قولی از اولاد اسفندیار بن بشتاسب بود. بعضی از پارسی ها گمان می کنند که این شخص اشک بن دارا بود. برخی چنین کسی را اشک بن اشکان کبیر می دانند و او را از اولاد کیکاوس. سلطنت او ۲۰ سال دوام یافت و بعد از او پسرش اشک ۲۱ سال سلطنت کرد و پسر او سابور ۳۰ سال، پس از او، پسرش جوذرز ۱۰ سال و پسرش تیری ۲۱ سال و جوذرز اصغر ۱۹ سال، پس از او پسرش نرسه ۴۰ سال، هرمرز بن اشکان ۱۷ سال، اردوان الاکبر بن اشکان ۱۲ سال، کسری بن اشکان ۴۰ سال، اردوان الاصغر بن بلاش ۱۳ سال. او بزرگ ترین پادشاه اشکانی بود و نمایان ترین و عزیز ترین آنها. او پادشاهان را مغلوب ساخت. بعد ملک اردشیر بن بابک که ممالک پارس را جمع کرده به سلطنت رسید چنانکه بیاید انشاء الله. بعضی اسامی پادشاهانی را غیر از آنچه گفته ایم ذکر می کنند، ولی حاجت به اطاله نیست و بعض چیزهایی که گفته اند در جایی که از اردشیر صحبت کرده ایم ذکر شده». در مبحثی که راجع به اردشیر است (همان جا، صفحه ۱۶۶)، ابن اثیر اسامی دیگری از شاهان اشکانی ذکر نکرده و فقط گوید که به قول نصارا و اهل کتاب اول (یعنی یهود) از زمان اسکندر تا اردشیر ۵۲۳ سال گذشته و به قول مجوس^۲ ۲۶۶ سال. بعد، از نسب اردشیر سخن می راند که عجالتاً خارج از موضوع است.

نتیجه

چنین است اطلاعات مورّخین و نویسندگان قرون اوّلیّه اسلامی بر تاریخ دولت اشکانی. این نویسندگان بالنسبه به نویسندگان قرون دیگر اسلامی به زمان اشکانیان نزدیک تر بوده اند. با وجود این می بینیم که اطلاعاتشان راجع به تاریخ واقعی اشکانیان تقریباً هیچ است. نه اسامی شاهان اشکانی را درست می دانند و نه ترتیب تقدّم و تأخّر آنها را، نه مدّت سلطنتشان برای آنها معلوم است و نه بالاخره مدّت دوام دولت اشکانی. وقایع کمی هم که اکثر نویسندگان مذکور به زمان یکی از شاهان اشکانی نسبت داده اند، در واقع امر این چهار واقعه است:

۱. ظهور مسیح (ع) که هریک از نویسندگان مزبور به زمان یکی از شاهان اشکانی نسبت داده.
 ۲. خراب شدن بیت المقدس به دست رومی ها در زمان تیتوس قیصر روم.
 ۳. کشته شدن یحیی زکریّا (ع) و قضایایی که بعد روی داد.
 ۴. بنای قسطنطنیه در زمان قسطنطین قیصر روم.
- هیچ کدام از این وقایع به تاریخ اشکانیان مربوط نیست. حتّی بنای قسطنطنیه ربطی به دوره اشکانی ندارد، چه خیلی بعدتر از انقراض این سلسله وقوع یافت و اگر مقصود نویسندگان وقایع عالم بوده باز این واقعه در سلطنت شاهی که به زمان او نسبت داده اند روی نداده. چون مدارک نویسندگان مزبور گفته های ایرانی ها یا به قول ابن اثیر نصارا و یهود و مجوس بوده باید از اینجا استنباط کرد که اینها هم تاریخ واقعی اشکانیان را نمی دانسته اند و انعکاس ضعیفی به طور روایت در کتب یا در افواه بوده و این انعکاسات را به طور مشوّش و درهم و برهم به یکی از شاهان اشکانی یا به یکی از امپراطوران روم مربوط داشته اند.
- اردوان آخری همان اردوان پنجم تاریخ است. ولی اکثر نویسندگان، او را بزرگ تر از شاهان دیگر اشکانی دانسته اند و این هم برخلاف تاریخ است. ولی جهت این است که شاه اشکانی در موقع انحطاط دولت پارت رومی ها را شکست داده.

بالاخره، مورّخین و نویسندگان مذکور بعضی اسامی ذکر می کنند که اصلاً در تاریخ اشکانیان به آن بر نمی خوریم مانند نرسی - بیژن - ایلاووس - ساوس - شاپور، خود بن ابراهیم بن ادرار - بهرام - اش الجبار و غیره. بعض اینها از داستان ها و برخی به وسیله روایات از دوره ساسانی به دوره اشکانی انتقال یافته اند. عده ای هم اختراع است زیرا به هیچ نامی از نام های اشکانی شباهت ندارد. بعض اسامی هم تصحیف شده چنانکه در جایش تذکر داده ایم. ثعلبی مفصّل تر از دیگران در باب اشکانیان صحبت می دارد ولی حکایاتی که راجع به سلطنت

شاهان مزبور ذکر شده به داستان‌سرایی و قصصی که دایه‌های اطفال برای کودکان می‌گویند شبیه‌تر است: آنهمه وقایع عمده دوره اشکانی به این حکایات تبدیل یافته آن هم بی‌تعیین زمان و مکان حکایت یا ذکر اسامی اشخاصی که در سرگذشت‌ها شرکت دارند و غیره و غیره. به هر حال از مطالعات در این کتب چیزی بجز یک نکته که پایین‌تر ذکر خواهد شد بر اطلاعات ما نمی‌افزاید. شرقی‌ها تاریخ دوره پارتی و اشکانیان را بعد از دوره مزبور نمی‌دانستند زیرا نه به کتب یونانی و رومی دسترسی داشته‌اند و نه به مسکوکات اشکانی که در قرون جدید منبع مهمی برای یافتن ترتیب سلطنت شاهان اشکانی، مدت دوام سلسله آنها و اطلاعات دیگر گردیده و هنوز هم موضوع مذاقه و تحقیقات است. کتب یونانی و رومی هم چنانکه در جای خود گفته شده، دارای اهمیت است. زیرا از ابتدای تأسیس دولت پارت سلوکی‌ها و بعد یونانی‌ها و رومی‌ها روابط مستقیم با پارتی‌ها داشته‌اند و به وقایعی که در سرحدات غربی دولت پارت و ارمنستان و سوریه و آسیای صغیر روی داده علاقه‌مند بودند و دیگر اینکه بعض نویسندگان غربی چنانکه بالاتر ذکر شد، با صرف نظر از وقایعی که به ملل آنها مربوط بوده به زندگانی سیاسی این دولت بزرگ که نامش پارت است علاقه یافته آثاری از خود گذاشته‌اند. از سالنامه‌های تاسی توس این نظر بخوبی ثابت می‌شود زیرا این مورخ وقایعی را نیز یادداشت کرده که مستقیماً به روم مربوط نیست. شرقی‌ها تاریخ جانشینان اسکندر و دولت‌هایی را که بر خرابه‌های ملک اسکندر پدید آمدند نیز نمی‌دانستند و در تحت لفظ ملوک الطوائف دوره پس از اسکندر را تا اشکانیان، با دوره خود اشکانیان مخلوط کرده‌اند. خلاصه آنکه اگر ما امروز تاریخ پارت را به این اندازه هم که ذکر شد می‌دانیم از پرتو همت نویسندگان رومی و یونانی است و نیز باید از یوسف فلاویوس مورخ یهود ذکر خیر کنیم زیرا او هم اطلاعات گرانبهایی راجع به پارتی‌ها می‌دهد ولی جای حیرت است که نویسندگان قرون اولی اسلامی به کتاب او هم دسترسی نداشته‌اند، شاید از آن جهت که به زبان غیر عربی نوشته شده بود. در خاتمه یک نکته می‌ماند که لازم می‌دانیم خاطر خواننده را بدان متوجه داریم. از نویسندگان قرون اولی اسلامی اگر اطلاعاتی علاوه بر آنچه از مدارک غربی و تتبعات علمای فن در عهد جدید به دست آمده حاصل نمی‌شود، در عوض یک چیز مخصوصاً جالب توجه است که نویسندگان مزبور اشکانیان را مردم غیر ایرانی نمی‌دانند و وقتی که از آنها و سلطنتشان حرف می‌زنند مثل این است که از ایرانی‌ها صحبت می‌دارند. فقط ابن اثیر گوید که بعضی گفته‌اند آنها غیر پارسی بوده‌اند و غیر پارسی هم دلالت بر غیر

ایرانی نمی‌کند زیرا در ایران اقوام زیادی از آریان‌ها بودند و یکی از آنها قوم پارسی یا مادی بود. پس لفظ غیر پارسی دلالت بر غیر ایرانی ندارد. بنابراین، عقیده‌ای که از ۴۰ سال به این طرف در ایران پیدا شد راجع به اینکه پارتی‌ها تورانی^۱ بوده‌اند، در ایران و آسیای غربی سابقه نداشته. مردمانی که بعد از پارتی‌ها آمده‌اند چنین عقیده‌ای نداشته اشکانیان را از نسل کیانیان (هخامنشی‌ها) می‌دانسته‌اند و تفاوتی بین آنها و شاهان قبل از آنها از حیث نژاد قایل نبودند و الاً چنانکه از ملل رومی و عرب و ترک و تاتار و طخاری و سقلاّب و غیره حرف می‌زنند راجع به اینها هم می‌گفتند که از فلان ملت یا قوم بودند و حال آنکه اشاره‌ای هم به چنین نظری نشده. پس ضدّیت پارسی‌ها با اشکانیان نه از این جهت بوده که پارتی‌ها را غیر ایرانی می‌دانسته‌اند. این ضدّیت جهات دیگر داشته: یکی میل پارسی‌ها به ریاست در ایران چنانکه در زمان هخامنشی‌ها برتری داشتند دوّم تعصّب مذهبی مُغ‌ها که می‌خواستند مذهب زرتشت مذهب رسمی ایرانیان گردد و از تساهل و تسامح اشکانیان در امور مذهبی متضرر بودند. بنابراین نظری که در ایران شایع گردیده بود مبنی بر اینکه پارتی‌ها و اشکانیان قومی بیگانه بودند و ایرانی‌ها آنها را از خودشان نمی‌دانستند مبنای تاریخی ندارد. بالاتر گفتیم که از نظر علمی هم مبنایی ندارد و چون دلایل را در آنجا ذکر کرده‌ایم تکرار زاید است.

چنانکه تاریخ ایران نشان می‌دهد، قبل از اسلام و بعد از طلوع آن، در هر چندوقتی، یکی از نقاط آن مرکز حکمرانی می‌شد. قبل از تاریخ، کدام نقاط مرکز حکومت‌ها بود، به تحقیق نمی‌دانیم. در ازمنه تاریخی در ابتدا مادی‌ها قدم به عرصه تاریخ گذاشته‌اند، بعد پارسی‌ها و پس از آن پارتی‌ها. بعدتر، چنانکه بیاید، باز پارسی‌ها به صحنه ایران‌بانی درآمدند. در قرون اسلامی همین که استقلال ایران برگشت باز مرکز حکمرانی از این نقطه به آن نقطه سیر می‌کرد. آیا بدین جهت باید گفت که سامانیان و دیالمه و آل‌زیار و سپه‌دهای طبرستان چهار ملت جداگانه هستند و یکی برای دیگری بیگانه بود؟ جواب معلوم است: خلاصه آنکه این عقیده که در ایران انتشار یافته بود و اکنون در شرف زوال است نه مبنا و مدرک تاریخی دارد و نه پایه علمی. پارتی‌ها چنانکه کراراً گفته‌ایم یکی از اقوام آریانی ایرانی بوده‌اند امّا شاهان اشکانی در اصل شاید سکایی بوده‌اند ولی آنها هم از طول مدّت اقامت در ایران ایرانی شده بودند. در این شکی نیست که به واسطه دوری پارت از آسوری‌ها و بابلی‌ها و از مردمان دیگر آسیای صغیر و

۱. تورانی در اینجا به معنی تورانی آلتایی یعنی مغول، استعمال شده.

سوریه پارتی‌ها از حیث اخلاق و عادات و طرز جنگ و تشکیلات و غیره تفاوت‌هایی با مادی‌ها و پارسی‌ها داشته‌اند و همین تفاوت‌ها شاید باعث شده که بعضی را دچار اشتباهاتی کرده و تصوّراتی پرورده‌اند که مبنا و مدرک صحیحی ندارد.

از نویسندگان ایران که بعد از فتنه مغول کتبی نوشته و در آن ذکر از اشکانیان کرده‌اند صحبت نخواهیم داشت زیرا نوشته‌های آنها هم تقریباً در زمینه کتب نویسندگان قرون اولی اسلامی است. با وجود این برای نمونه فهرست شاهان اشکانی را موافق چند تألیفی که بعد از فتنه مغول کرده‌اند ذکر می‌کنیم:

مبحث سوم

۱. حمدالله مستوفی قزوینی

نویسنده مذکور در صفحه ۱۰۱ تاریخ گزیده (طبع لندن ۱۹۱۰) گوید: فرقه دوم پادشاهان ملوک الطوائف اشکانیانند^۱ «دوازده پادشاه و مدت ملک آنها ۱۶۵ سال. اصحاب الکهف به عهد ایشان در غار رفتند». بعد ترتیب آنها را چنین ذکر می‌کند: «اشک بن دارا بر ابطخسن^۲ خروج کرد و او را بکشت. ملک ابطخسن او را مسلم شد با دیگر پادشاهان اطراف مقرر کرد که نام او در فرمان‌ها بالای نام خود نویسند و او نیز از ایشان خراج نخواهد و به وقت تشویش به لشکر مدد هم‌دیگر دهند و نصب و عزل هیچ‌یک به دست دیگری نباشد. مدت پادشاهی او ۱۵ سال».

«اشک بن اشک، بعد از پدر به حکم ارث به پادشاهی نشست و مدت ۲۰ سال حکم کرد و درگذشت».

«شاپور بن اشک بن دارا، او را شاپور بزرگ خوانند، بعد از برادر پادشاهی به او تعلق گرفت و او به جنگ روم رفت و خلق بی‌شمار به قتل آورد و از اموال و خزاینی که اسکندر از ایران به روم برده بود بسیاری باز آورد و به آن اموال جوی نهر ملک به عراق عرب بیرون آورد. ۶ سال در پادشاهی بماند و درگذشت».

«بهرام بن شاپور بن اشک بعد از پدر به حکم وصیت پادشاه شد و مدت ۱۱ سال در

۱. از اینجا عین عبارت مؤلف مذکور نوشته شده.

۲. مصحف آنتیوخوس است که در ابتدا آنطیخس نوشته‌اند و بعد آن هم تصحیف شده و به این شکل درآمده.

پادشاهی زیست و بمرد. بلاش بن بهرام بن شاپور بن اشک، بعد از پدر ملک به او تعلق گرفت. مدّت ۱۶ سال در حکومت به سر برد و درگذشت.»

«هرمز بن بلاش بن بهرام بعد از پدر پادشاهی به او تعلق گرفت و مدّت ۱۶ سال در حکومت به سر برد و درگذشت.»

«نرسی بن بلاش بن بهرام بن شاهپور بن اشک. مدّت ۴ سال پادشاه بود و درگذشت.»

«فیروز بن بلاش بن بهرام. بعد از عمّ پادشاه شد و ۱۷ سال حکم راند.»

«بلاش بن فیروز بن هرمز. بعد از پدر ۱۲ سال پادشاهی کرد و درگذشت.»

«خسرو بن نرسی بن بلاش بن بهرام. بعد از پسر عمّ زاده پدر، پادشاه شد و مدّت ۶ سال در پادشاهی بماند و درگذشت.»

«بلاشان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بن بلاش بن بهرام بن شاپور بن اشک بن دارا. مرغزار بلاشان به حدود اصفهان منسوب است. ۲۲ سال در پادشاهی به سر برد و درگذشت.»

«اردوان بن بلاشان بن بلاش بن فیروز. بعد از پدر پادشاه شد و مدّت ۱۳ سال در پادشاهی به سر برد و در جنگ اشغانیان کشته شد.»

حمدالله مستوفی قزوینی به گروه سوّم ملوک الطوائف عقیده دارد و اینها را اشغانیان نامیده و از نژاد فریبرز کاوس دانسته چنانکه گوید: اردوان بن اشغ اوّل پادشاه این سلسله بود و با اردوان بن بلاشان جنگ و سلطنت را از اشکانیان انتزاع کرد. اسامی این هشت نفر را چنین نوشته: «اردوان بن اشغ ۳۰ سال سلطنت کرد. خسرو بن اشغ ۱۲ سال، در زمان او عیسی (ع) تولّد یافت. گودرز بن بلاش، یا گودرز بزرگ ۳۰ سال، کین یحیی پیغمبر را از بنی اسرائیل خواست. بیزی^۱ بن گودرز ۲۰ سال. نرسی بن گودرز بن بلاش بن اشغ، بعد از پدر پادشاه شد و ۱۰ سال سلطنت کرد. نرسی بن بیزی بن گودرز بن بلاش بن اشغ. بعد از پدر پادشاه شد. رومیان قصد او کردند، او از ملوک الطوائف مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد. بعد در جنگ اردشیر پاپکان کشته شد. مدّت سلطنتش ۳۱ سال بود.

۲. محمد خاوند شاه معروف به امیرخوند

مؤلف مذکور در تألیف خود موسوم به روضة الصّفا (طبع بمبئی، سنه ۱۲۷۱ هجری) در جلد اوّل صفحه ۲۱۹ فهرست پادشاهان اشکانی را تقریباً مانند صاحب تاریخ گزیده نوشته:

۱. بیزی باید مصحّف بیژن باشد. در ابتدا بیژن بیژن شده و بعد نون به یا تبدیل یافته.

۱. اشک بن اشکان ۱۰ سال سلطنت کرد ۲. شاپور بن اشک ۴۲ سال ۳. بهرام بن شاپور ۱۱ سال ۴. بلاش به بهرام ۴۰ سال ۵. نوش بن بلاش ۱۴ سال ۶. فیروز بن هرمز ۱۷ سال ۷. بلاش بن هرمز ۱۲ سال ۸. خسرو بن بلاش بن نرسی بن هرمز ۴۰ سال ۹. بلاش بن بلاش ۲۴ سال ۱۰. اردوان ۱۳ سال.

بعد مؤلف مذکور گوید که اشکانیان موافق تاریخ گزیده طبقه دیگرانند از ملوک الطوائف و هشت پادشاهند بدین سیاق که مذکور می‌گردد:

۱. اولاد بن اشکان (اولاد باید مصحف اردوان باشد، زیرا در تاریخ گزیده چنین نوشته شده. م. ۲۳ سال سلطنت کرد ۲. بلاش بن اشکان ۱۲ سال ۳. گودرز بن بلاش ۳۰ سال ۴. بیژن بن گودرز ۱۰ سال ۵. گودرز بن بیژن ۱۰ سال ۶. نرسی بن بیژن ۱۱ سال. در زمان اورومی‌ها قصد ایران کردند و او از ملوک الطوائف مدد خواسته آنها را دفع کرد. ۷. اردوان بن نرسی ۳۰ سال. او در جنگ اردشیر پاپکان کشته شد.

چنین است نوشته‌های مؤلف مذکور. وقایع هم تقریباً با جزیی تفاوت‌هایی همان است که نویسندگان قرون اولی اسلامی نوشته‌اند. مثلاً تولد عیسی (ع) در زمان شاپور بن اشک یا بلاش بن اشکان. خواستن کین یحیی (ع) از بنی اسرائیل در سلطنت گودرز بن بلاش، پدید آمدن جرجیس در زمان اولاد بن اشکان.

۳. غیاث‌الدین خواندمیر

نویسنده مذکور گوید (حبیب‌السیر، جزء دوم از جلد اول، صفحه ۲۶ - ۲۸) که ملوک اشکانی اینها بودند:

۱. اشک، به قولی ۱۲ و به قول دیگر ۱۵ سال سلطنت کرد.
۲. شاپور بن اشک، به قولی ۶۰ و به قول دیگر ۴۲ سال سلطنت کرد.
۳. بهرام بن شاپور ملقب به گودرز، به قولی ۱۱ و به قول دیگر ۵۰ سال سلطنت کرد. بعد از قتل یحیی (ع) به بیت المقدس لشکر کشید و از مراسم کشتن و غارت کردن دقیقه‌ای مهمل و نامرعی نگذاشت و این قضیه ۴۰ سال پس از ارتفاع مسیح (ع) واقع شد.
۴. بلاش بن بهرام ۱۵ سال. در زمان او جمعی از بنی اسرائیل، از جهت نافرمانی حضرت

کبریای سبحانی به صورت بوزینه مصور شدند و بعد از هفت روز که به آن صورت به سر بردند، به دوزخ نقل کردند.

۵. هرمز بن بلاش ۱۹ سال.

۶. نرسی بن بلاش. در تاریخ بیضاوی عوض نرسی، انوش بن بلاش مذکور است. مدت سلطنت او به روایت حمدالله مستوفی ۱۴ سال و به روایت قاضی بیضاوی ۴۰ سال بود.

۷. فیروز بن هرمز. به واسطه ظلم گماشتگانش او را گرفته میل کشیدند. مدت سلطنتش ۱۷ سال بود.

۸. بلاش بن فیروز. شهوت دوست بود، با خواهرش معاشرت کرد. مدت سلطنتش به روایتی ۴۰ سال بود و به قول اقل ۷ سال. بعضی گویند قصه اصحاب کهف در زمان او ظهور یافت.

۹. اردوان بن بلاشان، در جنگ اردوان بن اشغ به قتل رسید. در اینجا خواندمیر عقیده حمدالله مستوفی را درباب سلسله دیگر ذکر کرده و گوید که سلسله اشغان غیر از اردوان بن اشغ هشت تن بودند:

۱. اردوان بن اشغان	مدت سلطنت	۲۳ سال
۲. خسرو بن اشغان	« «	۱۱ «
۳. بلاش بن اشغان	« «	۱۲ «
۴. گودرز بن بلاش	« «	۳۰ «
۵. بیژن بن گودرز	« «	۲۰ «
۶. گودرز بن بیژن	« «	۱۵ «
۷. نرسی بن بیژن	« «	۱۵ «
۸. اردوان بن نرسی	« «	۳۱ «

اردوان به دست اردشیر بابکان کشته شد.

۴. مرحوم میرزا تقی خان سپهر لسان الملک

مورخ مذکور در ناسخ التواریخ جلد اول از کتاب اول ترتیب سلسله اشکانی را چنین ذکر کرده:

اول. سلسله اشکانیان:

سال	مدت سلطنت	۱. اشک بن اشکان
۱۵		
« ۶۰	« «	۲. شاپور بن بن اشک
« ۴۸	« «	۳. بهرام بن شاپور
« ۱۶	« «	۴. بلاش بن بهرام
« ۱۹	« «	۵. هرمز بن بلاش
« ۴۰	« «	۶. نرسی بن بلاش
« ۱۷	« «	۷. فیروز بن هرمز
« ۱۲	« «	۸. بلاش بن فیروز
« ۴۰	« «	۹. خسرو بن بلاش بن نرسی
« ۲۴	« «	۱۰. بلاشان بن بلاش بن فیروز
« ۱۳	« «	۱۱. اردوان بن بلاش

دوم. سلسله اشغانیان:

سال	مدت سلطنت	۱. اردوان بن اشغ
۲۳		
		سر سلسله اشغانیان
« ۱۹	« «	۲. خسرو بن اشغ
	« «	۳. بلاش بن اشغان
« ۳۰	« «	۴. گودرز بن بلاش
« ۲۰	« «	۵. بیژن بن گودرز
« ۱۰	« «	۶. گودرز بن بیژن
« ۱۱	« «	۷. نرسی بن بیژن
« ۳۱	« «	۸. اردوان بن نرسی

صاحب ناسخ التواریخ، راجع به وقایع سلطنت شاهان اشکانی چیزهایی ذکر کرده که در کتب متقدمین نیست و معلوم است که مورّخ مزبور به مدارک غربی دسترسی داشته ولی ترتیب سلطنت شاهان اشکانی و اسامی آنها با تفاوت‌هایی موافق نوشته‌های مورّخین و نویسندگان شرقی است و نیز به دو سلسله اشکانی و اشغانی قائل است.

چنان است مفاد نوشته‌های نویسندگانی که پس از فتنه مغول راجع به تاریخ اشکانیان چیزی

نوشته‌اند و تقریباً در زمینه نوشته‌های مورّخین و نویسندگان قرون اولی اسلامی است. بعد در اوایل قرن چهاردهم هجری از جهت نزدیک شدن ایران به اروپا، کتابی در باب تاریخ اشکانیان به قلم مرحوم محمد حسنخان اعتماد السلطنه نوشته شده. این نویسنده در ایران اول مؤلفی است که تاریخ اشکانیان را موافق مدارک غربی تألیف کرده (دُرّالتیجان، طبع تهران ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ هجری) و برای جمع‌آوری اطلاعاتی که به دوره پارتی راجع است رنج برده. معلوم است که ترتیب شاهان این سلسله و اسامی و مدت سلطنت آنها و سایر اطلاعات موافق عقیده مورّخین و نویسندگان اروپایی زمان مؤلف مذکور است (۱۳۱۰ هجری) و اکنون در نتیجه تحقیقات در فهرست مزبور هم بعض تغییرات حاصل شده که در جای خود ذکر کرده‌ایم. نسب شاهان و کارهایی که کرده‌اند نیز موافق مدارک غربی نوشته شده. راجع به فیروز گویم که مؤلف مذکور پاگر را فیروز دانسته ولی پاگر نویسندگان غربی فغور، فقور، افقور، افقور نویسندگان شرقی است نه فیروز، فیروز لقب بوده و بجای نیکه^۱ ربة النوع نصرت به عقیده یونانی‌ها استعمال می‌شده یعنی به جای اینکه بگویند «در تحت حمایت ربة النوع مذکور» می‌گفتند فیروز چنانکه در فصلی که از مورّخین ارمنستان صحبت خواهد بود و نیز در مبحث مسکوکات اشکانی بیاید.

صاحب دُرّالتیجان پارتی‌ها را از نژاد مغول (ترکمان و غیره) دانسته. اگرچه بعد، از این عقیده عدول کرده. بنا به عقیده احمد رفعت افندی عضو محاسبات مالیّه دولت عثمانی، فری‌یاپت را با افراسیاب مطابقت داده نسب ارشک را به او رسانیده و بعد گفته که چون افراسیاب از نژاد تور است و تور پسر فریدون بود، پس اشکانیان نیز ایرانی بوده‌اند (دُرّالتیجان، جلد دوم، صفحه ۴).

چنین است عقیده مؤلف مذکور ولی باید گفت دلیلی نداریم که فری‌یاپت را افراسیاب بدانیم و دیگر، افراسیاب یک شخص داستانی است نه تاریخی و در حلّ مسائل تاریخی نمی‌توان به داستان‌ها^۲ استناد کرد و الا چنانکه منطقیون گویند مصادره مطلوب^۳ خواهد بود: اول باید ثابت کرد که افراسیابی بوده و بعد مدلل داشت که فری‌یاپت همان افراسیاب است. چون هیچکدام از این دو فرض ثابت نشد، پس به نتیجه صحیحی هم نمی‌توان رسید. پارتی‌ها ایرانی بوده‌اند ولی نه از این جهت که فری‌یاپت افراسیاب داستانی بود، بل به جهاتی که در جای خود ابتدای کتاب چهارم این تألیف ذکر شده.

1. Niké

2. Légendes

3. Petitio Principil

فصل ششم. مورّخین و نویسندگان ارمنستان

چنانکه از تاریخ پارت بخوبی روشن است، در دوره اشکانیان ارمنستان ارتباطی خاص با ایران اشکانی داشت. در این وقت هنوز جدایی مذهبی بین ایرانیان و ارامنه روی نداده بود. زیرا قرون بعد، ارامنه مذهب عیسوی را پذیرفتند. از طرف دیگر از حیث عادات و اخلاق و تشکیلات و غیره ارامنه شباهت‌های تام به ایرانی‌ها داشتند و در دوره پارتی در اینجا شعبه‌ای از خاندان اشکانی سلطنت می‌کرد. مخصوصاً جالب توجه است که از وقتی که رومی‌ها بر ارمنستان دست یافتند. شخصی دیگر را بر تخت می‌نشاندند. غالباً ملّیون ارامنه و وطن‌پرستان آنها چنین شخصی را غاصب تاج و تخت ارمنستان می‌دانستند و با او مخالفت می‌ورزیدند. کلیتاً چنانکه از تاریخ پارت برمی‌آید، قبل از اینکه ساسانیان روی کار آیند و جنگ‌های مذهبی بین ایرانیان و ارامنه درگیرد قلوب ملّیون و وطن‌پرستان ارامنه با ایران بود و مخالف رومی‌ها. حتّی در زمان اردشیر پاپکان، پس از غلبه او بر اردوان، ارمنستان به حمایت اشکانیان برخاست و بعدها هم ملّت ارامنه به طرفداری از اشکانیان باقی ماند. بنابراین یکی از جهات ضدّیت ارمنستان با ساسانی‌ها محبّتی بود که ارامنه نسبت به اشکانیان می‌ورزیدند و جهت دیگرش تعصّب مذهبی شاهان ساسانی که در تحت نفوذ مّع‌ها می‌خواستند ارمنستان را در مذهب زرتشت نگاهدارند. چون شرح این وقایع در جای خود بیاید عجالتاً می‌گذریم. مقصود از نگارش چند صفحه‌ای که بیاید فقط این است که ببینیم عقیده مورّخین و نویسندگان مملکتی که به اشکانیان علاقه‌مند بودند در باب وقایع سلطنت شاهان مذکور چیست و از نوشته‌های آنها چیزی بر اطلاعات ما می‌افزاید یا نه؟

از این نویسنده در اولین صفحات این تألیف ذکر شده و
ماراپاس کاتینا^۱
 همانجا گفته‌ایم که مفاد نوشته‌های او را موسی خورن مورّخ
 ارمنستان در تاریخ خود درج کرده. اکنون باید دید که مفاد نوشته‌های ماراپاس کاتینا راجع به

پارت و اشکانیان چه بوده: موسی خورن گوید (کتاب ۱، بند ۸)... وال ارشک^۱ (واگ ارشک) پس از اینکه به طور شایان تمامی قسمت‌های مملکت خود را به نظم و ترتیب صحیح درآورد خواست بداند که کی‌ها قبل از او در مملکت ارامنه سلطنت کرده‌اند و آیا آنها پادشاهانی جوانمرد بوده‌اند یا تنبل. بنابراین او شخصی را از اهل سوریه که ماراپاس کاتینا نام داشت و فکور و آگاه از زبان یونانی و کلدانی بود یافته با هدایای گرانبها نزد برادر بزرگترش ارشک فرستاد و خواهش کرد که دفاتر شاهی را برای او باز کند. بعد او در کتاب ۱، بند ۲ شرحی ذکر می‌کند که در صفحه ۹۴ و ۹۵ این تألیف مندرج است و چون خارج از موضوع ما است تکرار نمی‌کنیم.

پس از آن موسی خورن موافق نوشته‌های ماراپاس کاتینا تاریخ ارمنستان را از نخستین پادشاه آن «هایک» شرح می‌دهد و چون باز خارج از موضوع است می‌گذریم. قسمت‌هایی که به تیگران و اژدهاک و نیز به پادشاهان ماد راجع است در صفحات پیشین جلد اول این تألیف ذکر شده. بالاخره او به سر موضوعی می‌رسید که به اشکانیان مربوط است و گوید (کتاب ۲، بند ۲): «شصت سال پس از فوت اسکندر ارشک دلیر به سلطنت پارت رسید. در شهری که آنرا پهل آراوادن^۲ می‌نامیدند و در کوشان^۳ واقع بود (این شهر را ویکتور لانگلو^۴ با باختر (بلخ) مطابقت داده و گوید شهری را که یونانی‌ها باکتر^۵ می‌نامیدند در نزد ارامنه به پهل معروف بود. به هر حال روایت ارمنی با روایتی موافقت دارد که بالاتر در ابتدای کتاب چهارم ذکر شد و بنابر آن ارشک با برادرش از باختر به پارت آمدند.م). ارشک جنگی وحشت‌آور کرده تمام مشرق را به تصرف آورد و مقدونی‌ها را از بابل راند (مقصود از مقدونی‌ها سلوکی‌ها بودند زیرا آنها اصلاً مقدونی بودند.م). او شنید که رومی‌ها بر مغرب و دریا استیلا دارند و در هیسپانی (اسپانیا) معادنی را که طلا و نقره می‌دهد به دست آورده‌اند و آنها گالی‌ها و دولت‌های آسیا را (مقصود آسیای صغیر است) باجگزار خود کرده‌اند. بر اثر این خبر ارشک سفرایی فرستاده خواست عهد دوستی با آنها ببندد و وعده داد از هر کمکی به مقدونی‌ها احتراز جوید. او راضی نشد باجی به رومی‌ها پردازد ولی هر سال هدیه‌ای می‌داد که ارزش آن صد تالان (کنکر^۵) بود. ارشک ۳۱ سال بدین نحو سلطنت کرد و پس از او پسرش

۱. این همان شخصی است که اشکانیان ایران او را به تخت ارمنستان نشانیده بودند.

2. Pahl Aravadin

3. Kouschan

4. Victor Langlois

۵. Kankar (به معنی تالان).

آرداشس (اردشیر) ۲۶ سال و بعد ارشک پسر آرداشس که کبیرش خوانده‌اند (اسم این شاه را ارشگان نیز نوشته‌اند). این شاه با دِمتریوس و با آنتیگون پسر او جنگید. آنتیگون در بابل با لشکری از مقدونی‌ها به او حمله کرده جنگید ولی اسیر ارشک گردید و در زنجیر او را به پارت بردند. از این جهت دِمتریوس را سی‌دری‌تس^۱ خواندند. برادر او آنتیوخوس سی‌دِتس^۲ همین که از حرکت ارشک آگاه شد سوریّه را تصرف کرد و ارشک به قصد او با ۱۲۰ هزار سپاهی بیرون رفت. آنتیوخوس از جهت شدت سرمای زمستان مجبور گردید جنگ کند و در تنگی با تمامی قشونش تلف شد. پس از آن ارشک آقای بخش سّوم عالم گردید. چنانکه از کتاب چهارم تاریخ صحیح هرودوت می‌دانیم، عالم را مورّخ مزبور به سه قسمت کرده: یکی اروپا دیگری لیبیا (افریقا) و سّومی آسیا که در تحت اطاعت ارشک بود. بعد نویسنده مزبور گوید (موسی‌خورن، کتاب ۲، بند ۳): «در این وقت ارشک برادرش وال‌ارشک را پادشاه مملکت ماکرد و حدود آنرا شمال و مغرب قرار داد. وال‌ارشک چنانکه در کتاب اوّل گفتیم پادشاهی دلیر و باتقوا بود و به مملکتش وسعت داد. او مؤسسات مدنی را به قدری که توانست تشکیل و مملکت را به ایالاتی تقسیم کرد و به هر ایالتی یکی از پادشاهان دست‌نشانده را گماشت. اینها اشخاص نامی و ازاعقاب نیای ما «هایگ» و رؤسای دیگر بودند».

«پارتی جوانمرد (یعنی وال‌ارشک) پس از اینکه مقدونی‌ها را مخدول و منکوب گردانید و جنگ‌ها را به آخر رسانید به کارهای نیکو پرداخت. در ابتدا او در ازای خدمات شمپه‌پاکارد^۳ یهودی که شخصی نیرومند و باخرد بود پاداش‌های خوبی به او داد و به اعقابش این امتیاز را داد که تاج بر سر اشکانیان گذارند. پس از آن به خانواده خود حق داد که خودشان را پاکرادونی^۴ بخوانند. این ایالت بزرگی است که امروز هم در ارمنستان وجود دارد. این پاکراد قبل از اینکه ارشک با مقدونی‌ها بجنگد صمیمانه به وال‌ارشک خدمت می‌کرد. او رئیس دربار هم گردید و در انتهای مملکت که هنوز به زبان ارمنی حرف می‌زنند او را فرمانده یازده هزار سپاهی در مغرب می‌خوانند. اکنون عقب رفته از جنگ وال‌ارشک با اهالی پُنت و فریگیّه و پس از آن از فتوحاتش سخن برانیم».

در اینجا مورّخ ارمنستان از کارهای وال‌ارشک در داخله ارمنستان و جنگ‌های او با

1. Sidérites

2. Sidérites

3. Champa Pacarad

4. Pacradouni

متّحدین مقدونی‌ها صحبت می‌دارد. چون این قسمت‌ها به موضوع ما مربوط نیست می‌گذریم. فقط یک جای این قسمت (کتاب ۲، بند ۸) جلب توجه می‌کند. در اینجا گفته شده است که وال‌ارشک دوّمین مقام را در ارمنستان به اعقاب آژی‌دهاک پادشاه ماد داد و آنها را اکنون مورات‌زان^۱ می‌نامند زیرا رئیس این خانواده را امروز مورات‌زان^۲ در^۳ نمی‌نامند، بل مارات‌زو اُتْز دِز^۴ یعنی آقای مادی‌ها نامند. وال‌ارشک تمامی دهاتی را که از مادی‌ها گرفت به این رئیس داد. بعد مورّخ مزبور از تنظیمات و تنسیقات وال‌ارشک حرف زده در خاتمه گوید وال‌ارشک پسر ارشد خود را که ارشک نام داشت نزد خود نگاهداشت تا او را جانشین خود قرار دهد. او نوه‌اش آرداشس (اردشیر) را خیلی دوست می‌داشت. این طفل کودکی خوب بود و برای آتیه امیدواری‌ها می‌داد. از این زمان اشکانیان این اصل را پذیرفتند که در نزد پادشاه یک پسرش بماند و ولیعهد گردد. باقی اولاد از زن و مرد به هاش‌دیانک که به آنها تعلق دارد، بروند. پس از این کارها وال‌ارشک در می‌دزپین (نصیبین) مرد و سلطنتش ۲۲ سال بود (۱۴۹-۱۲۷ ق.م.).

«ارشک اوّل پدرش را پیروی کرد و با اهالی پُنت جنگید... در این وقت اختلالی بزرگ در گردنه‌های کوه قفقاز در صفحه بلغارها پدید آمد و مردمانی زیاد به مملکت ما مهاجرت کرده در جنوب گُگ^۴ (یا جوج) در صفحات حاصل‌خیز برای مدّتی مدید برقرار شدند...». بعد موسی‌خورن از چیزهایی حرف می‌زند که به موضوع ما مربوط نیست و به این قسمت چنین خاتمه می‌دهد «حکایت ماراپاس کاتینا در اینجا تمام شد».

چنین است مفاد نوشته‌های نویسنده مذکور و می‌توان گفت که حکایت او اگر صرف‌نظر از جزئیات کنیم رویهم رفته به تاریخ نزدیک است ولی به جای اسامی خاصّه شاهان اشکانی به اسم عمومی ارشک غالباً اکتفا شده. به هر حال به قدری که راجع به اشکانیان است به طور کلی (یعنی رویهم رفته) با تاریخ موافقت دارد. مقصود از مقدونی‌ها هم همان سلوکی‌ها هستند که اصلاً مقدونی بودند. از شاهان اشکانی کسی که با وال‌ارشک معاصر بوده یکی مهرداد اوّل است (۱۷۴-۱۳۶ ق.م.) و دیگری فرهاد دوّم (۱۳۶-۱۲۷ ق.م.) و اگر آمدن ماراپاس کاتینا به دربار ایران راست باشد، شاهی که او را پذیرفته مهرداد اوّل بوده ولی باید گفت که در باب صحّت این روایت و اینکه کتابخانه‌ای در نینوا بوده بعضی تردید دارند.

1. Mouratzan

2. Mouratzan - der

3. Maratzou - otz - der

4. Gog

بارْدِسَن^۱ در باب بارْدِسَن به جلد اول این تألیف رجوع شود. موسی خورن از قول او گوید (کتاب ۲، بند ۶۱ - ۶۶): بعد از آرداشس (اردشیر) پسرش آرداوازت (ارته‌باز) پادشاه شد. او از آرات (آگری‌داغ) تمام برادرانش را راند تا آنها در صفحه‌ای که متعلق به پادشاه است سکنی نکنند. او فقط «دیران» را که جانشینش بود نگاهداشت زیرا پسر نداشت. بعد از چند روز سلطنت، آرتاوازت وقتی که به شکار می‌رفت، از جهت دوار سر به چاهی افتاد و درگذشت (در اینجا موسی خورن حکایت‌ها و افسانه‌هایی نقل می‌کند که چون خارج از موضوع است می‌گذریم. م.). دیران پس از آرتاوازت در سال سیزدهم سلطنت بُرْز^۲ (فیروز) شاه پارس (مقصود ایران است نه پارس بالاختص) به تخت نشست، چیز مهمی از او نمی‌گویند فقط گویند که او صمیمانه به رومی‌ها خدمت می‌کرد.

بعد موسی خورن گوید (کتاب ۲، بند ۶۳): پس از دیران دِرتاد «تیرداد» از نژاد پاکرادونی و پسر سَمپادوهی^۳ دختر سَمپاد^۴ دلیر به تخت نشست. دیران دختر خود را به او داد ولی این زن شوهرش را از جهت شکل و ظاهر ناهنجار او دوست نمی‌داشت (بعد حکایتی می‌آید که ذکرش خارج از موضوع است. م.). بعد از دِیگَران (تیگران) اوّل برادرش «دِیگَران» به تخت ارمنستان نشست و این زمان مطابق بیست و چهارمین سال سلطنت بُرْز «فیروز» شاه پارس بود. او چهل سال سلطنت کرد بی‌اینکه کار مهمی انجام داده باشد. در موقعی که تیتوس دوم امپراطور روم که او را آن‌تونن اوگوست^۵ می‌نامیدند مرد، تیگران اسیر دختری یونانی گردید. فیروز شاه پارس (مقصود ایران است) به امپراطوری روم حمله کرد و از این جهت او را فیروز یعنی فاتح خواندند. زیرا قبل از آن او را به یونانی وُلُوگِزِس^۶ می‌نامیدند ولی نمی‌دانیم که اسم او در نزد پارسی‌ها چیست (بالا تر گفتیم که در زبان پهلوی بلاش را وُلگاش یا وُلخاش می‌گفتند و وُلُوگِزِس یونانی شده این اسم است. از این نوشته موسی خورن صریحاً استنباط می‌شود که فیروز لقب بلاش بوده و به معنی فاتح است و اینکه بعضی نویسندگان قرون اسلامی اسم شاهی را از اشکانیان فیروز نوشته‌اند جهت این است که لقب را اسم تصوّر کرده‌اند. م.). وقتی که فیروز به سوریه حمله و به خاک فلسطین تجاوز کرد تیگران ما به حکم او به ایالات

1. Bardesane

2. Bérose

3. Sempadouhi

4. Sempad

5. Antonin Auguste

۶. Vologeses (بلاش).

دریای مغرب (مدیترانه) داخل شد و اسیر شاهزاده خانمی که این مملکت را اداره می‌کرد گردید. این زمانی بود که قیصر لوکیانوس (مقصود لوئیوس اُریلیوس وِروس کمُدوس است)^۱ قیصر در آتن معبدی بنا می‌کرد. لوکیانوس با قشونی زیاد به زمین‌های دریای مغرب آمد و بعد از مرگ فیروز ارمنستان را گرفت «دیگران» را خلاصی بخشید و دختر جوانی را که نامش «روفا» بود، به او داد. ولی وقتی که «دیگران» به ارمنستان برگشت زن مذکور را از خود دور ساخت و از چهار پسری که از وی داشت، خانواده‌ای تشکیل کرده مقرر داشت که اولی رئیس خانواده باشد و او را در ردیف ولّات دیگر قرار داد. این خانواده را به اسم مادرشان روف‌سیان نامید تا نتوانند خودشان را اشکانی گویند (یعنی نمی‌خواست این افتخار را داشته باشند.م). ... در کتاب ۲، بند ۶۵ موسی خورن گوید: پس از مرگ «دیگران» پسرش واکارش^۲ (وَلْگاش - بلاش) بر تخت نشست. این وقت سی و دومین سال سلطنت هم اسم او واکارش شاه پارس بود (مقصود ایران است) جایی که مادرش او را زاده بود شهری بنا کرده آنرا واکارش‌اوان نام نهاد. این شهر در محل تلاقی رود موزتْز و اِراسْکْ (اَرس) واقع است. «دیگران» دوم که از اشکانیان بود، دور این شهر دیواری کشید و آن را واکارش‌اباد نامید. این پادشاه پس از ۲۰ سال سلطنت درگذشت. دیگران فقط زیستند ولی او، چنانکه می‌گویم پس از مرگ هم زنده است زیرا نام نیکی گذارده که او را از پادشاهان کوچک‌دل یا زن مانند متمایز می‌دارد. زیرا در زمان او مردمان شمالی یعنی خزرها و پاسیل‌ها (مردمی که موافق جغرافیای موسی خورن در سارماتی^۳ می‌زیستند.م) از تنگ جُز گذشتند (تنگ مزبور را دربند زور و دربند آلان‌ها نیز می‌نامیدند^۴). حالا این تنگ را داریال نامند و در راهی است که از آن طرف کوه‌های قفقاز به تفلیس می‌آید.م). آنها در تحت ریاست وِناَسب مُرهاب بودند. از رود کور (کوروش) عبور کرده در اینجا جمع شدند، واکارش با سپاهی زیاد به استقبال آنها شتافته اردوی آنها را پر از نقش کشتگان کرد و آنها را تا تنگ جُز تعقیب کرده از آن گذشت. اگرچه ارامنه شجاع اینجا هم فاتح گشتند ولی واکارش از دست تیراندازان ماهر زخمی برداشته درگذشت. او ۲۱ سال سلطنت کرد. پس از او پسرش خسرو به تخت نشست. این زمان

1. Lucius Aurelius Verus Comnodus.

۲. واکارش ارمنی شده وَلْگاش است.

۳. Sarmatie (مملکت سارمات‌ها، روسیه جنوبی کنونی).

۴. پروکوپ، جنگ گت‌ها، فصل ۴، بند ۳.

سال سوم سلطنت اردوان شاه پارسی‌ها (ایرانی‌ها) بود. بعد او فوراً از کوه بزرگ قفقاز گذشت تا انتقام پدرش را بکشد. با شمشیر و نیزه اهالی را تعقیب کرد، صدیک چیزهای مفید را برگرفت و کتیبه‌ای به زبان یونانی در اینجا نویساند تا معلوم باشد که این صفحه در تحت اطاعت رومی‌ها است. در خاتمه موسی خورن گوید (کتاب ۲، بند ۶۶) که این وقایع را پارِتادُزَن (بارَدَسَن) حکایت کرده و او را در اِدِس (اورفا) در زمان آن‌تونن‌اخری^۱ وقت خوش بود.

درباب این مورخ به جلد اول این تألیف رجوع شود. آگاتانژ^۲ می‌دارد که از ۲۲۶ تا ۳۳۰ م. روی داده. مفاد نوشته‌های او راجع به انقراض دولت اشکانی چنین است:

فصل اول. وقتی که دولت پارت رو به انقراض می‌رفت، اردشیر پسر ساسان والی سَدَهَر (استخر) اردوان پسر واگارش (بلاش) را کشت و سلطنت را از او ربود. بعد او سپاه پارس را که از پارتی‌ها برگشته بودند به طرف خود جلب کرد و این سپاه اردشیر پسر ساسان را به اتفاق آرا شاه خود دانست. این خبر به خسرو پادشاه ارمنستان رسید. او در دولت پارس (یعنی دولت ایران) مقام دوم را دارا بود (زیرا پادشاه ارمنستان مقام دوم را داشت)^۴ اگرچه این خبر فوراً به او رسید ولی نتوانست تدارک جنگی را ببیند. بنابراین او با اندوهی عمیق به مملکتش برگشت بی اینکه توانسته باشد چاره‌ای برای جلوگیری این واقعه اندیشد. در ابتدای سال بعد، خسرو پادشاه ارمنستان قوایی جمع کرد. آگوانک^۵ محل اجتماع سپاهیان بود و گرجی‌ها در بند و تنگ آلان را باز کردند (تنگ آلان را امروز تنگ داریال گویند و این اسم ایرانی است. داریال باید مخفف درّه آلان باشد. تبصره و بیکتور لانگلو، مجموعه مورخین قدیم و جدید ارمنستان، جلد اول، صفحه ۱۱۵ م.) و هون‌ها از اینجا برای حمله به پارس (یعنی به ایران) خارج گشتند. خسرو مملکت آسور را تا دروازه‌های دیسپون (تیسفون) غارت کرده و با آهن و آتش شهرها و دهات را معدوم ساخته اهالی را کشت. او فکری جز خراب کردن نداشت،

۱. هفت نفر از قیصره روم را آن‌تونن نامند و آنها از ۹۶ تا ۱۹۲ م. سلطنت کردند.

2. Agathange

3. Dertade

۴. هلالین جزء متن است.

5. Agouanks

شهرها را از بیخ و بُن برمی افکند و می خواست قوانین دولت پارس را هم تغییر دهد. او قسم یاد کرده بود که انتقام نژاد اشکانی را از این جهت که آنرا از این مملکت محروم داشته اند بکشد. خسرو به عده سپاهیان خود و شجاعت آنها اعتمادی زیاد داشت و از فرط غضب و کینه خواهی مانند آتش برافروخته بود. در اطراف او سوارهای زیادی جمع شدند تا انتقام خون اردوان را بکشند. خسرو مغموم بود از اینکه پارسی ها خویش او را رها کرده در تحت تسلط استخر درآمده اند. او سفرایی نزد خویشاوندان خود فرستاد که با اهالی شجاع و سربازان سلحشور کوشان و آن طرف این صفحه جمع شوند (در اینجا صفحه کوشان، نظر به نوشته های موسی خورن بند ۱۳، کتاب اوّل، باید مساکن اصلی اشکانیان باشد) ولی آنها دعوت خسرو را نپذیرفتند زیرا به اردشیر بیعت کرده بودند و ترجیح می دادند تبعه او باشند تا تبعه خویشاوندانشان. با وجود این خسرو قشون خود را جمع کرد و اردشیر به جنگ خسرو بیرون آمد ولی نتوانست مقاومت کند و فرار کرد. پارسی ها هم فرار کردند و تمام دشت پر از نعش کشتگان گردید. پس از این فتح پادشاه ارمنستان به واگارشاباد که در ایالت آرات است با غنایم زیاد برگشت و به محل هایی که متعلّق به نژاد اشکانی بود عنایت ها نمود و به روحانیون و سربازها بخشش های زیاد کرد.

فصل دوّم. سال دیگر خسرو قشون جدیدی جمع کرده به آسور راند و بعد به مملکت داجیک (یعنی اعراب^۱) گذشت. در اینجاها در مدّت ده سال به قدری قتل و غارت کرد که این صفحات که تابع پادشاه پارس بودند از هستی ساقط شدند. اردشیر در این وقت در اندوه و غصّه فرو رفت و برای چاره جویی پادشاهانی را که در تحت امر او بودند و ولات و سرداران و رؤسا و شاهزادگان مملکتش را به انجمنی دعوت کرد و آنها را قسم داد که برای یافتن چاره این درد بکوشند و بعد گفت: اگر چاره یافتید پاداشی بزرگ در ازای آن خواهم داد و هرگاه کسی را یافتید که بتواند انتقام مرا بکشد و غضب مرا فرونشاند من به آن شخص مقام دوّم را در مملکت خواهم داد (یعنی او پس از شاه خواهد بود). بعد از این نطق، شخصی که یکی از حکام عمده پارت بود او را «آناگ» می نامیدند برخاسته و در وسط انجمن جا گرفته گفت: او حاضر است که انتقام اردشیر را از خویشاوندان خود بکشد چنانکه انتقام دوستی را از دشمن می کشند. شاه او را مخاطب قرار داده گفت اگر تو به عهده گیری که انتقام مرا با حرارت و

جَدّی کامل از دشمنم بکشی من از نو مملکت پهلَو^۱ را به تو مانند تیول خانواده‌ات میدهم، تاجی به تو می‌بخشم، امتیازات و افتخاراتی در تمام مدّت سلطنت من خواهی داشت و پس از من شخص دَوّم خواهی بود. پارتی جواب داد، مواظب حال خانواده من باش زیرا هم امروز با برادرم از خدمت تو مرخص خواهیم شد. پس از آن این پارتی تدارکات خود را دیده با برادر و خدمه و زنان و اطفال آنان و تمام ملتزمینش عازم ارمنستان گردید و نزد خسرو رفته چنین وانمود که او بر شاه پارس یاغی گشته. خسرو که در این وقت در قصر زمستانی خود در ایالت اودی در شهر خاق خاق بود، از این قضیه خوشنود شد و او را خوب پذیرفت. آنگاه از راه تزویر به او گفت: من نزد تو آمده‌ام تا با هم انتقام از دشمن مشترک بکشیم. پادشاه چون دید که او با تمام خانواده‌اش آمده حرف‌های او را باور داشت، احترامات زیاد به او نمود و مقام دَوّم را در مملکت به او داد. پس از آن روزهای سخت زمستان در شادی و شغف گذشت و چون دروازه‌های بهار باز شد پادشاه به واگارشاباد واقع در ایالت آرات رفت و در اینجا باز به این فکر افتاد که قشونی جمع کرده متصرّفات شاه پارس را غارت کند.

پارتی چون از تیت خسرو آگاه شد، وعده‌ای که به اردشیر کرده بود به خاطرش آمد و نیز چون می‌خواست مملکت پهلَو از آن او شود خیانت کرد. توضیح آنکه چنین وانمود که می‌خواهد از امور سَرّی با او حرف زند. بعد، همین که پادشاه را به گوشه‌ای برد و او را تنها دید با برادرش شمشیرهای تیز را کشیده او را کشتند. پس از آن شایعه قتل پادشاه بزودی انتشار یافت و صدای ناله و ضجه مردم برآمد ولی در این احوال قاتلین بر اسب‌های خودشان نشسته فرار کردند. رؤسای قشون ارمنی سپاه را به چند قسمت تقسیم کرده به تعقیب آنان پرداختند و فراری‌ها را در تنگی محاصره کرده به رود انداختند (مقصود رود آرس است). بعد برگشته مراسم سوگواری برپا داشتند و تمامی اهالی عزادار شدند. پادشاه پیش از آنکه جان تسلیم کند فرمود که تمام خانواده (قاتلش) را نابود سازند. در این وقت کشتاری بزرگ شروع گردید و بزرگ و کوچک و اطفالی که دست راست را از دست چپ تمیز نمی‌دادند و حتّی زنان از این کشتار جان درنبردند. فقط دو کودک کوچک را دایه‌های آنها از کشتار اولاد پارت نجات دادند یکی را به پارس بردند و دیگری را به یونان.

فصل سوّم. شاه پارس از شنیدن این قضیه غرق شادی گردید. به امر او رقص‌ها کردند و

جشن‌ها گرفتند و نذرهایی که به آتشکده‌ها کرده بود بجا آورد. بعد قشونی جمع کرده داخل ارمنستان شد، اسرای زیاد از پیر و بُرنا و دختران برگرفت و اسب‌های زیاد به غنیمت برد. یکی از پسران خسرو را که دَرْدَاد (تیرداد) نام داشت، آموزگارش فراراند و او به دربار امپراطور یونانیان رفت. اما شاه پارس ارمنستان را تصرف کرد و آن را به اسم خود نامید. بعد قشون یونان را شکست داده تا سرحدّ راند و خندق‌هایی کند تا حدّ معلوم باشد و اینجا را که سابقاً اُجْدُز^۱ می‌نامیدند دروازه خندق نامید. پس از آن باقی اهالی را با خود برداشته برد. در این احوال تیرداد نزد کنت لی‌گیانس^۲ (لی‌سی‌نیوس) رفت و معاش و تربیتش را کنت مذکور متکفل شد. بعد آگاتانژ شرح مبسوطی راجع به تیرداد (تیرداد) پسر خسرو و اینکه چگونه به سلطنت ارمنستان رسید و چه کارهای نامی کرد می‌نویسد ولی چون خارج از موضوعی است که در این کتاب دنبال می‌کنیم و اگر چیزهایی هم به ایران راجع باشد به دوره ساسانی مربوط است، عجلتاً می‌گذریم.

قطعه‌ای که به آگاتانژ نسبت می‌دهند
سبّه‌اوس^۳ که اسقف^۴ مامی‌گونی‌های^۵ ارمنستان بود در کتاب خودش موسوم به «امپراطوری هراکلیوس» قسمتی را به آگاتانژ نسبت می‌دهد. چون این قسمت شامل تاریخ ارمنستان از ابتدا تا شخصی باب نام است که ۶۳ سال پس از مرگ تیرداد پادشاه ارمنستان درگذشته و چون آگاتانژ منشی تیرداد بوده و تاریخ وقایع زمان او را نوشته از اینجا معلوم است که نویسنده این قسمت آگاتانژ نبوده و از راه اشتباه قسمت مزبور را به او نسبت می‌دهند. با وجود این چون این قسمت دارای اطلاعاتی است که در کتاب موسی‌خورن از قول ماراپاس‌کانینا نوشته نشده است، جایی از آن که به پارتی‌ها و اشکانیان راجع است ذکر می‌شود:

شورش پارتی‌ها که در ارمنستان در این زمان وقوع یافت^۶

پس از مرگ اسکندر پادشاه مقدونی‌ها، پارتی‌ها در مدّت ۶۱ سال تابع مقدونیه بودند و در این مدّت در بابل سلکوس نیکاتر ۳۸ سال سلطنت کرد و پس از او آنتیوخوس سوتر

1. Ojdz

۲. Comte Ligianès، کنت لقب است.

3. Sébéos

4. Evêque

5. Mamigoniens

6. Vict. Langlois. Hist. anc. et mod. de l'Arménie t. I. p.168.

۱۹ سال و بعد آنتیوخوس تئوس ۱۰ سال. در سال یازدهم سلطنت آنتیوخوس پارتی‌ها شوریده از قید مقدونی‌ها برستند. ارشک بزرگ پسر پادشاه تتالیان^۱ که در پهل شاهسدان^۲ در صفحه کوشان می‌زیست، حکومت را به دست گرفت و تمامی مردمان مشرق و نیز شمال مطیع او گشتند (شاهسدان ارمنی شده شاهستان است و موسی خورن، در کتاب ۲، بند ۲ تألیفش، پهل شاهسدان را پهل آراواذن نوشته‌م.).

پس از آن، ارشک با تمام سپاهش برای جنگ با دولتی که پادشاهانشان را نامیدیم به بابل درآمد و چون آنتیوخوس دید که از عهده ارشک بر نمی‌آید فرار کرده به آسیس‌دان رفت و در آنجا پنج سال سلطنت کرد (آسیس‌دان را بعضی آسیای وسطی تصور کرده‌اند ولی به نظر مؤلف باید آسیای صغیر باشد.م.). پس از او آسیاس‌دان مدتی تابع مقدونی‌ها بود و آنها به جای یکدیگر می‌نشستند. ارشک، آسور و بابل و پارس و ماد و ارمنستان را تا کوههای گاب‌گه^۳ (قفقاز) و تا ساحل دریای بزرگ (مغرب یا میانه) به اطاعت درآورد و سال‌های زیاد در بابل سلطنت کرد.

در سال ۱۱۴ سلطنت ارشک پادشاه پارت و سال چهارم حکومت دِمتریوس در آسیاس‌دان و سوریّه، وقتی که ارشک غایب و در مشرق بود، دِمتریوس قشونی جمع کرده بابل را گرفت. بعد که ارشک با قشونی کثیرالعهده آمد او عقب نشسته به انطاکیّه رفت. در نزدیکی این شهر جدالی خونین روی داد. دِمتریوس شکست خورده اسیر گردید و ارشک امر کرد دست و پاهایش را بستند و او را به مشرق به پهل شاهسدان برد^۴. آنتیوخوس برادر دِمتریوس چون از این قضیه آگاه شد تخت سوریّه و آسیاس‌دان را تصرف کرده ده سال بعد با قشونی به طرف بابل رفت. ده سال پس از آن ارشک دِمتریوس را آزاد کرد و اجازه داد که او نزد برادرش برود و به او بگوید که چه باید بکند. ولی او به سوریّه نرفت و به آسیاس‌دان درآمد. پس از آن ارشک با ۱۳۰ هزار نفر سپاهی به قصد بابل حرکت کرد. در سال ۱۲۸ سلطنت ارشک وقتی که او به بابل نزدیک می‌شد، آنتیوخوس غفلتاً به او در گردنه کوهها در موقع زمستان حمله کرد ولی نتوانست بر او غلبه کند. ارشک قشون او را شکست داد و ضربتی به وی زده او را انداخت و کشت. در همین وقت او سلکوس پسر آنتیوخوس را اسیر کرد و در

1. Tétaliens.

2. Pahl Schahasdan

3. Gabgoh

۴. اینجا پهل شاهسدان با گرگان مطابقت می‌کند، زیرا دِمتریوس را موافق مدارک غربی به آنجا بردند.

قصر خود نگاهداشت. نیز در همین زمان ارشک، ارمنستان را به پسر خود ارشک جوان داد (موسی خورن گوید که این ارشک جوان را وال ارشک می‌نامیدند و برادر ارشک بزرگ شاه پارت بود. م.م). این واقعه در شهر مِذزپین^۱ (نصیبین) روی داد و آروآسدان^۲ که در نزدیکی داجیک (یعنی تازی) و سوریّه است و نیز کاپادوکیّه را که در جوار کیلیکیّه است تا سواحل دریای بزرگ (مغرب یا میانه) به اطاعت او درآورد (مقصود از آروآسدان صفحه از وستان است که نصیبین جزء آن به شمار می‌رفت یعنی ارشک این صفحه را به اطاعت وال ارشک درآورد. م.م). این حدود ارمنستان در مغرب بود و در شمال مملکت مزبور تا کوه‌های بزرگ قفقاز بسط می‌یافت. این کوه‌ها به طرف مشرق به طول حدود مستحکم ماد امتداد یافته به کوه زراسپ^۳ می‌رسد و از صفحه نُرشیراگ^۴ (شیراگ‌نو) می‌گذرد ارشک او را (یعنی پادشاه ارمنستان را) به طرف مغرب به مِرْدْزَن^۵ با ۷۰ هزار سپاهی فرستاد و شاهزادگان بزرگ ایالات همراه او بودند و کسی نمی‌توانست با او ستیزه کند. پاکارْدُ فارازیان^۶ از اعقاب آرامانیاک والی بزرگ با قشونش به استقبال او آمد. هدایای زیاد از طلا و نقره به او داد، قبا و ردای شاهی بر او پوشید، تاج پادشاهان را بر سرش گذارد، بر تختی زرّین و جواهرنشان نشاند و دخترش را به او داد. سپس ارشک شاه فارازیان را فرمانده سواره نظام ارمنستان یعنی شاهزاده و حاکمی که اجرای احکام شاه را برعهده دارد قرار داد و نیز او را پدر و برادر شاه ارمنستان خوانده اختیاراتی وسیع به او داد. بعد دسته‌های شورشیان را که در بین‌النهرین و سوریّه بر او (یعنی پادشاه ارمنستان) قیام کرده بودند پیرا کند.

شاهان پارت که بعد از پدرشان ارشک در پهلُ شاهسدان در کوشان سلطنت کردند اینها بودند: گویند که ارشک شاه پارت چهار پسر داشت: اولی در مملکت تِتالیان سلطنت کرد. دوّمی در کیلیکیّه. سوّمی در پارت و چهارمین در ارمنستان. ارشک ۱۳۰ سال بزیست و ۵۶ سال سلطنت کرد. پس از او پسرش ارشک در پارت در پهلُ شاهسدان ۷۰ سال. بعد پسر او آشن‌ناش ۳۲ سال، آرشن - ۲۲، آرشاویر - ۴۵، آرداشس - ۳۴، داریّه (داریوش) - ۳۰، ارشک ۱۷، اردشیر - ۴۶، پرّز (فیروز) - ۶۴، واگارشاک (وال ارشک) - ۵۰، آرتابان (اردوان) - ۳۶. بنابراین سلطنت تمامی اشکانیان ۵۷۳ سال بود.

1. Médzpine

3. Zarasp

5. Merdzan

2. Arouasdan

4. Nor - schirag

6. Pakard Pharazian

اشکانیانی که بعد از ارشک بزرگ در ارمنستان سلطنت کردند اینها بودند: ارشک جوان در سال ۱۲۹ سلطنت پدرش ارشک در شهر مِذزپین با برادرش وال ارشک بر تخت ارمنستان نشست و برادرش را پادشاه این مملکت کرد. سلطنت او ۴۲ سال بود. بعد ترتیب سلطنت پادشاهان ارمنستان چنین بود:

ارشک - ۱۳ سال، آرداشس - ۲۵ سال، اردوان و آرشاویر - ۳۷ سال، إروآن^۱ پسر ارشک - ۲۱ سال، آرداشس برادر او - ۵۲ سال، دیران پسر آرداشس - ۲۲ سال، تیگران برادر او - ۴۲ سال، آرشام - ۳۸ سال، سَندروگ خواهر آبکار - ۳۰ سال، آرداشس پسر سَندروگ - ۴۱ سال، آرداوازت و تیگران پسران آرداشس - ۲۴ سال، واگارش (بلاش) پسر تیگران - ۲۰ سال، خسرو دلیر پسر واگارش - ۴۸ سال، تیرداد بزرگ پسر خسرو - ۴۸ سال، ارشک پسر دیران - ۷ سال، شاپوه (مقصود شاپور است) شاه پارس - ۷۴ سال، باب پسر ارشک - ۷ سال. چنین است مضامین نوشته‌های شخصی مجهول که آگاتانژش نامیده‌اند. از عمر غیر طبیعی که برای ارشک بزرگ قائل شده زاید است چیزی بگوییم، بدیهی است که صحیح نیست. مدّت سلطنت سلسله اشکانی هم صحیح نیست زیرا این مدّت ۴۷۵ سال است. درباب وقایع باید گفت بعضی با تاریخ سلوکی‌ها موافقت دارد ولی این نویسنده مجهول تمامی این وقایع را به زمان ارشک بزرگ مربوط داشته. شاید جهت از اینجا بوده که شاهان اشکانی بر اسامی شخصی اسم ارشک نخستین شاه و سرسلسله اشکانی و بانی دولت پارت را می‌افزودند و اشتباه از اینجا حاصل گردیده. فهرست شاهان اشکانی ایران هم با تاریخ موافقت ندارد. بالاخره باید گفت که راجع به اسامی محل‌ها هم اختلافاتی بین او و موسی خورن که نوشته‌های ماراپاس کاتینا را ذکر کرده دیده می‌شود.

فوستوش بیزانسی^۲ درباب این نویسنده به جلد اول این تألیف رجوع شود. نوشته‌های او راجع به روابط ارمنستان با ایران به دوره ساسانی تاریخ ایران مربوط است و چون موضوع این کتاب وقایع دوره اشکانی است عجالتاً می‌گذریم.

لروب‌نای اِدسی^۳ موسی خورن لروب‌نای اِدسی یا گروپ‌نارا نویسنده شامی گفته و گمان قوی این است که این نویسنده در قرون اول میلادی می‌زیسته. نوشته‌های او راجع به آبگار (اکبر) پادشاه خُسرُون دست‌نشانده شاهان پارت این

اطلاعات را می‌دهد (تاریخ آبگار او شامو سندر و گ - از تاریخ موسی خورن، کتاب ۲، فصل ۲۷ - ۳۶ استخراج شده):

فصل بیست و هفتم. پس از آنکه آرشاویر مرد، پسرش آرداشس در پارس (یعنی ایران) به تخت نشست. اگرچه ترتیبی را که ما در این سالنامه‌ها اتخاذ کرده‌ایم نه ترتیب تاریخی است و نه تسلسلی که باید در نوشته‌ها باشد، با وجود این چون صحبت از اعقاب آرشاویر و پسرش آرداشس یعنی از اشخاصی است که آرامنه دین حقیقی را از آنها دارند (مقصود نویسنده دین مسیحی است) برای احترام آنان ما اسامی آنها را پیش برده نزدیک آرداشس جا داده‌ایم تا خوانندگان بدانند که این اشخاص از نژاد ارشک دلیر^۱ پارتی هستند. ما ذکر خواهیم کرد که نیاکان قارنیان و سورنیان چه وقت به ارمنستان آمدند و سن‌گرگوار^۲ و قمریان^۳ از اعقاب کی‌ها هستند (برای فهم مطلب باید توضیح دهیم که مقصود نویسنده از مذهب حقیقی مذهب عیسوی است که در سلطنت تیرداد اشکانی پسر خسرو اشکانی (که ذکرش بالاتر گذشت) مذهب رسمی ارمنستان گردید. سن‌گرگوار را مبلغ و مروج این مذهب در ارمنستان می‌دانند و او پارتی بود اما قارن پهلوی و سورن پهلوی دو نفر پارتی مهم بودند و خانواده آنان در ایران قدیم به قارنیان و سورنیان معروف بود. اینها امتیازاتی داشتند. مثلاً بزرگ‌تر خانواده قارن سورن در موقع تاجگذاری شاه اشکانی تاج بر سر او می‌نهاد. اینها دارای تیولات و اراضی وسیع بودند چنانکه بیاید. چند خانواده دیگر نیز در ایران قدیم وجود داشتند که نژادشان را به پارتی‌ها می‌رسانیدند و خودشان را پهلوی می‌گفتند. اسامی اینها هم در جای خود بیاید.م.).

سپس از نوشته‌های لروبن چنین برمی‌آید که آبگار پادشاه خسرو (دست‌نشانده دولت پارت) می‌خواسته یاغی شود ولی چون شنیده که در میان اقوام او در ایران یعنی اشکانیان نزاعی است با قشونش به ایران آمده تا منازعه را بر طرف و وفاق را بین آنها برقرار کند.

فصل بیست و هشتم. وقتی که آبگار به پارس (یعنی به ایران) رفت دید آرداشس پسر ارشاویر بر تخت نشسته و برادرهایش با او در مجادله هستند زیرا او می‌خواست بر آنها سلطنت داشته باشد و این برخلاف میل برادرانش بود. از این جهت آرداشس آنها را از هر طرف محاصره کرد با این تهدید که تمامی آنها را معدوم گرداند. جدایی و منازعه بین سربازان و اقربا و متحدین آنها حکمفرما بود زیرا شاه آرشاویر سه پسر و یک دختر داشت.

بزرگ‌ترین پسرش آرداشس بود. دَوم قارن، سوّم سورن. خواهرشان گُشم^۱ نام زن سردار تمامی آریک‌ها بود و آرشاویرو را به دامادی برگزیده بود (مقصود از سردار آریک‌ها شغل سپهبدی تمام ایران است و سپهبد را هم در آن زمان اَسپهبد می‌گفتند.م). آبگار به پسران آرشاویرو تکلیف کرد صلح کنند و بدین شرایط برادرها آشتی کردند: آرداشس سلطنت خواهد کرد و بعد از او اعقابش بر تخت خواهند نشست. برادرهایش به اسم مملکتشان و املاک وسیعی که دارند پهلوان خواهند داشت و ایالت آنها بر تمام ایالات مقدّم خواهد بود زیرا اینها واقعاً از نژاد شاهانند. به علاوه این شرایط با قید قسم مقرر داشتند که اگر آرداشس اولاد ذکور نداشته باشد برادرهایش باید بر تخت نشینند. بنابراین پس از اعقاب آرداشس خانواده‌های برادرها و خواهرش بر همه امتیاز دارند: یکی خانواده قارن پهلوان است، دیگری خانواده سورن پهلوان و سوّمی خانواده اَسپهبد پهلوان. گویند که سن‌گرگوار (مبلّغ و مروج مذهب مسیح در ارمنستان.م) از نژاد سورن پهلوان است و قَمساریان از نژاد قارن پهلوان. پایین‌تر ما از اوضاع و احوال آمدن آنها به ارمنستان صحبت خواهیم داشت. در اینجا ما اسامی آنها را در ردیف اسم آرداشس ذکر کردیم تا تو بدانی که در عروق این خانواده‌های بزرگ خون وال‌ارشک یعنی برادر ارشک بزرگ جاری است.

چنین است مفاد فصل ۲۸ نوشته‌های لِرَوینا و باید گفت خبری را که راجع به خانواده‌های پارتی و اشکانی ذکر کرده صحیح است. این خانواده‌ها را مورّخین و نویسندگان دیگر هم ذکر کرده‌اند (موسی‌خورن، کتاب ۲، بند ۲۸ - سن - مارتن، قطعه‌ای از تاریخ اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۳۷۰)^۲. ممکن است برای خواننده این سؤال پیش آید که چگونه پارت پهلوان شده است. شرح این تغییر را در حاشیه یکی از صفحات پیش ذکر کرده‌ایم، بدانجا رجوع شود. بنابراین پهلوان یعنی پارت و پهلوان یعنی منسوب به پارت. الف و نون علامت نسبت است نه صیغه جمع و نظایر آن در فارسی زیاد است.

تصوّر بعضی که الف و نون در پارسی همیشه علامت صیغه جمع است اشتباه می‌باشد. در زبان کنونی ما چه بسا کلماتی که به الف و نون منتهی می‌شود ولی صیغه جمع نیست بل نسبت را می‌رساند مانند صبحگاهان، یعنی منسوب به صبح یا وقت صبح و بامدادان یعنی منسوب به بامداد یا هنگام بامداد نه صبحگاه‌ها یا بامدادها و نیز مازندران یعنی منسوب به مازندران، گیلان - منسوب به گیل که مردمی بودند چنانکه بیاید، توران منسوب به تور و غیره و غیره.

1. Goschm

2. Saint Martin. Fragment d'une histoire des Aracides. t. II p,370.

در خاتمه باید گفت که آرشایر نویسندهٔ ارمنی لرونا را فرهاد چهارم تاریخ می‌دانند. بعد، لرونا از وقایع دیگر سلطنت آبنگار پادشاه خسرو و نامهٔ او به مسیح (ع) صحبت می‌دارد چون خارج از موضوع این کتاب است می‌گذریم. او به قول لرونا نامه‌ای هم به آرداشس می‌نویسد که مفاد آن چنین است: «از طرف آبنگار پادشاه ارمنستان به برادرم آرداشس شاه پارس (ایران) درود. می‌دانم که تو شنیده‌ای عیسی مسیح را یهودی‌ها به صلیب کشیدند و او زنده شد. او تعلیم‌یافتگان خود را به اطراف و اکناف عالم فرستاد تا مردمان را هدایت کنند. یکی از این اشخاص که سیمون نام دارد در مملکت اعلیحضرت است، او را بطلب و خواهی یافت. او شما را از هر مرضی بهبودی خواهد بخشید. او شما را به زندگانی هدایت خواهد کرد و تو حرف‌های او را خواهی پذیرفت. نه تنها تو، بل برادرهایت و تمامی اشخاصی که در تحت حکومت تو واقع‌اند. برای من خیلی گوارا است که ببینم اقربای من نه تنها از حیث جسم، بل از حیث روح هم اقربای من‌اند» (یعنی هم‌کیش من‌اند). آبنگار پیش از آنکه جواب شاه به او برسد در سی و هشتمین سال سلطتش درگذشت.

بعد لرونا از خواهرزادهٔ آبنگار که سندروگ نام داشت و پادشاه ارمنستان بود سخن می‌راند. کارهای او خارج از موضوع است ولی وجه تسمیهٔ او جالب توجه می‌باشد زیرا چنانکه گذشت در میان شاهان اشکانی ایران هم شخصی بود که سندروگ نام داشت. نویسندهٔ مزبور گوید معنی سندروگ به زبان ارمنی «سند داده» است. توضیح آنکه وقتی اُد^۱ خواهر آبنگار مسافرت می‌کرد و روزی در کوهی دچار طوفان و برف گردید و آن به قدری سخت بود که کسی کسی را نمی‌دید و همه متفرق شده بودند دایهٔ سندروگ که سُنْد^۲ نام داشت او را که در این وقت طفل بود به سینه خود چسباند و به همین حال سه روز در زیر برف ماند. بعد سگ سفیدی که به جستجوی او آمده بود دایه را یافت و بر اثر این قضیه طفل را از این زمان سندروگ یعنی دادهٔ سَنَد نامیدند (این وجه تسمیه مصنوعی به نظر می‌آید زیرا چنانکه گویند به زبان ارمنی دورک به معنی عطا شده است نه روگ.م.).

درباب این نویسنده به جلد اول این تألیف رجوع شود. او اسقفی از **زَنوبُ گِلاگی**^۳ اهل سوریه بود و تاریخ صفحه دارُن^۴ را نوشته. چون چیزی راجع به اشکانیان نگفته، می‌گذریم.

1. Ode

2. Sanod

3. Zenob de Glag

4. Daron

راجع به این نویسنده هم به جلد اول این تألیف رجوع شود. او ژان مامی گونیان^۱ دنباله تاریخ دارُن را نوشته و جاهایی به ایران مربوط است ولی به دوره ساسانی تاریخ آن. چون از موضوع خارج است عجالاً می گذریم.

درباب این مورّخ ارمنی نیز به جلد اول این تألیف رجوع شود. موسی خورن^۲ چنانکه خود او گوید برای تاریخ ارمنستان اقتباساتی زیاد از کتب یونانی کرده و جهت آنرا چنین ذکر می کند (کتاب اوّل، بند ۲): «همه می دانند که در کتب نویسندگان ملل مختلف خصوصاً پارسی و کلدانی اطلاعاتی زیاد راجع به سالنامه های ملت ما (یعنی ارامنه) دیده می شود. با وجود این نباید کسی حیرت کند که چرا برای معلوم داشتن نژاد و نسب خودمان ما تنها از نویسندگان یونانی استفاده کرده ایم. جهت آن است که چون پادشاهان یونانی (مقصود پادشاهان مقدونی است. م.) کارهای داخلیشان را به ترتیبی در آوردند جداً در این صدد برآمدند که نه تنها نتیجه فتوحاتشان، بل ثمرات کارهای فکری را هم برای یونانی ها باقی بگذارند. مثلاً بطلمیوس فیلادلف امر کرد کتب و تواریخ تمام ملل را به زبان یونانی ترجمه کنند (بطلمیوس فیلادلف از بطالسه مصر است و ذکر او بالاتر در کتاب سوّم این تألیف گذشته است. م.)... اشخاص نامی دیگری هم از یونان در این صدد برآمدند که نه فقط اسناد و دفاتر سایر ملل یعنی دفاتر پادشاهان و معابد را به یونانی ترجمه کنند، بل آنچه را هم که به صنایع بزرگ و حیرت آور مربوط بود به زبان یونانی بنویسند. مثلاً برزّ کلدانی که از تمام شعب حکمت اطلاعاتی زیاد داشت این کار کرد (برزّ همان بروش است که تاریخ کلدیه را به زبان یونانی نوشته ولی نوشته های او گم شده و دیگران فقط قطعاتی را از آن ذکر کرده اند. از اسم او بعضی تصوّر می کنند که ایرانی است و در اصل فیروز بوده. م.) تمام اسنادی را که این نوع اشخاص یافتند به زبان یونانی ترجمه کردند. این اشخاص که اسامیشان را ما می دانیم اسناد را جمع کرده به نام وطنشان هدیه کردند. این مردم شایان ستایش اند زیرا از راه دانش پژوهی با زحماتی که قابل تمجید است نتیجه فکر دیگران را به دست آوردند. اشخاصی که اکتشافات را پذیرفته و زحمات را قدر دانستند بیشتر شایان تمجیدند. از این جهت است که من بی تردید می گویم تمام یونان مادر و دایه علوم است.»

در اینجا باید توضیح دهیم که مقصود موسی خورن از پادشاهان یونان پادشاهان سلوکی و

1. Jean Mamigonien

2. Moise de Khorène

3. Vict. Langlois. Coll. des Hist. anc. et mod. de l'Arménie. T.I.P.386.

بطالسه مصر است. برز کلدانی در زمان آنتیوخوس سوتر تاریخ کلدیه را به یونانی نوشت و مان تون که تاریخ مصر را به یونانی تألیف کرده معاصر بطلمیوس اول بود (به جلد اول این تألیف رجوع شود). یک چیز در نوشته موسی خورن مخصوصاً جلب توجه می‌کند: او گوید «در کتب نویسندگان ملل مختلف خصوصاً پارسی و کلدانی الخ» چون گمان قوی این است که موسی خورن در نیمه دوم قرن چهارم م. تولد یافته پس در این زمان یا مقارن آن کتبی به دست پارسی‌ها نوشته شده بود که در ممالک همجوار ایران از آن اطلاع داشتند و در این کتب قسمت‌هایی به تاریخ یا سالنامه‌های ارمنستان مربوط بوده. اکنون از این کتب اثری نیست و شاید مقصود موسی خورن همان برز است زیرا از اسم او بعضی گمان می‌کنند که او اصلاً پارسی بوده. موسی خورن که از نویسندگان یونانی استفاده کرده اسامی نویسندگانی را ذکر می‌کند که کتبشان گم شده و به ما نرسیده است. بنابراین اسامی این نویسندگان یونانی فقط از تألیف موسی خورن معلوم است و عدّه این نوع نویسندگان را ویکتور لانگلو در تألیفش ۲۴ نفر دانسته (جلد اول، صفحه ۳۸۶).

اکنون باید دید که مندرجات کتاب موسی خورن به قدری که از این نوع نویسندگان یونانی استفاده کرده چیست. قسمت‌هایی را که راجع به اشکانیان است ذکر می‌کنیم:

از پولی‌کرات بند ۱۳ چون مورّخین زیادی گویند که آرداشس ماگزوس را گرفت و این واقعه را با کیفیات مطوّلی ذکر می‌کنند من (یعنی موسی خورن) آنرا باور دارم زیرا پولی‌کرات چنین می‌نویسد: آرداشس پارتی به عقیده من برتر از اسکندر مقدونی بود، چه بی‌اینکه از مملکتش خارج شود به تب و بابل دستور می‌داد بی‌اینکه از رود هالپس (فرات) بگذرد قشون لیدی را ریزرز کرد و کروزوس را گرفت. پیش از آنکه به آسیا درآید اسم او را در قلعه اِدی‌ژه (آت‌تیک)^۱ می‌دانستند. اگر او بر تخت سلطنت درگذشته باشد، نه در جنگی بر اثر شکستی، از حیث طالع بدبخت بوده (؟).

از اواگراس بند ۱۳ اواگراس نیز گوید جنگ اسکندر با داریوش در جنب جنگ آرداشس چیزی نیست زیرا گرد و غباری که از حرکت قشون اسکندر و داریوش برمی‌خاست روز روشن را مانند شبی تاریک ساخته بود. ولی آرداشس به قدری تیر انداخت که آفتاب را پنهان داشت و در میان روز روشن شب مصنوعی ساخت. او

۱. Attique، شبه جزیره‌ای که آتن در آن واقع است.

نگذاشت یک نفر لیدی فرار کند تا خبر شکست را به لیدی‌ها برساند. او کروزوس را در دیگی از آهن جا داد. به سبب آرداشس از سیلاب‌ها رودی طغیان نکرد زیرا سپاهیان او آب‌ها را می‌آشامیدند و سطح رود مانند زمستان پایین می‌آمد. سپاه آرداشس به قدری کثیرالعدد بود که عدد برای شمردن سپاهیان کافی نبود و می‌بایست به جای عدد به مقیاس متوسل شوند. او از این احوال به خود نمی‌بالید، بل می‌گریست و می‌گفت: «افسوس که نام من جاویدان نیست». این دو قطعه را برای نمونه ذکر کردیم. باقی قطعاتی هم که راجع به آرداشس است و موسی‌خورن از قول نویسندگان دیگر یونانی ذکر کرده در این زمینه است. مثلاً آرداشس بر تمام پادشاهان برتری دارد. او به قدری نیرومند و توانا است که ماهیت و خاصیت اشیاء را تغییر می‌دهد: بر زمین کشتی می‌راند و بر آب قدم می‌زند ولی بالاخره محن و مصائبی که بر او وارد می‌شود به اندازه‌ای است که نه به کوروش در جنگ ماسارث‌ها وارد شده نه به کبوجیه در حبشه نه به داریوش در سکائیه و نه به خشیارشا در جنگ‌های یونان. زیرا اگر او خزاین خود را در یونان گذارد لااقل توانست به سلامت جان به‌در برد. ولی آرداشس که آن قدر از فتوحات بزرگ بر خود می‌بالید به دست سربازانش کشته شد.

چنین است نوشته‌های موسی‌خورن راجع به آرداشس اشکانی و زاید است گفته شود که صفات و کارهایی را که برای بزرگ‌کردنش به او نسبت داده افسانه است. زیرا با صرف‌نظر از گفته‌های اغراق‌آمیز آرداشس اشکانی معاصر کروزوس پادشاه لیدیه نبود و لااقل سه چهار قرن بعد از او می‌زیست. بنابراین یک چیز جالب توجه است. موسی‌خورن با وجود اینکه به کتب مورّخین و نویسندگان نامی یونان مانند هرودوت دسترسی داشته و مخصوصاً اسم هرودوت را با احترام در جاهایی از تألیفش ذکر می‌کند چگونه این افسانه را پذیرفته و حتی می‌گوید که باور دارد. به نظر مؤلف جهت را باید از علاقه‌مندی ارامنه به پارتی‌ها و اشکانیان دانست. موسی‌خورن از حسیّات ارامنه آگاه بوده و چون نمی‌خواست ارامنه به نوشته‌های او با نظر خصومت بنگرند و انتقاد کنند جنگ آرداشس را با کروزوس یا نسبت دادن کارهای کوروش بزرگ را به یک پادشاه اشکانی تصدیق کرده. بنابراین از این نوشته‌های موسی‌خورن اگر استفاده تاریخی نمی‌توان کرد این نکته را روشن می‌توان دریافت: ارامنه به اندازه‌ای نسبت به اشکانیان علاقه‌مند بودند و پادشاهانشان را از این سلسله پادشاهان ملّی می‌دانستند که مورّخی مانند موسی‌خورن - هرودوت مورّخین ارمنستان - جرأت نمی‌کند نسبت‌هایی را که به آرداشس می‌دهند انتقاد یا تکذیب کند و می‌گوید که جنگ آرداشس اشکانی را با کروزوس لیدی باور دارد.

از فیرمیلین
استقف قیصریه در
کاپادوکیّه - بند ۷۶

این نویسنده گوید: پس از کشته شدن خسرو و ولات ارمنستان در فریگیّه نظر به منافع مشترکی که داشتند قشون یونانی را به اتفاق به ارمنستان دعوت کردند تا با پارسی‌ها بجنگند و مملکت را حفظ کنند. در همین وقت آنها امپراطور و الزّین را از این اقدامشان آگاه داشتند. ولی او به موقع به ارمنستان برای حفظ آن نرسید. بعد بزودی درگذشت و امپراطوری به کلود^۱ و اورلین^۲ رسید و یکی پس از دیگری در ظرف چند ماه سلطنت کرد. سپس کوین توس^۳، تاسیت^۴ و فلورین^۵ به حکومت رسیدند. در خلال این احوال اردشیر مملکت ما را تصاحب کرد، یونانی‌ها را شکست داد، اسرای زیاد برگرفت و قسمت بزرگ اهالی را معدوم ساخت.

پس از آن ولات با اشکانیان (آزشگونی) فرار کرده به یونان رفتند. یکی از اشکانیان آرتاوازت مان تاگونی^۶ تیرداد پسر خسرو را ربوده به دربار امپراطور برد. بر اثر این احوال تاسیت دید مجبور است به قصد اردشیر حرکت کند. از این جهت به پُنت درآمد و برادرش فلورین را با قشونی به کیلیکیّه فرستاد. اردشیر به تاسیت رسید و او را شکست داد. بعد امپراطور را در جانیک که در قسمت شرقی پُنت در خالدی^۷ است کسان خودش کشتند. برادرش فلورین را هم به همین نحو ۸۸ روز بعد در تارس به قتل رسانیدند (تارس کرسی کیلیکیّه بود. م.م.).

بعد موسی خورن از قول همان نویسنده گوید (بند ۷۷): پروبوس^۸ که بر یونانی‌ها سلطنت می‌کرد با اردشیر صلح کرد، مملکت ما را تقسیم و حدود آنها را خندق‌هایی معلوم داشت. اردشیر طبقه ساتراپ‌ها (ولات) را به اطاعت درآورد، مهاجرین را دعوت کرد برگردند و به استثنای یک والی که نامش «ادا» و از خانواده آمادونی داماد خانواده سلگونی و پدرخوانده خسرو دخت دختر خسرو بود سایر اقویا را مطیع خود ساخت. ادا در کوه آنی پنهان شد. اردشیر به مملکت ما تشکیلاتی بسیار خوب داد و آن را از حیث مقام در درجهٔ اوّل گذارد. اشکانیانی که تاج و املاک خود را در آزارات از دست داده بودند مانند سابق دارای املاک و

1. Claude
3. Quintus
5. Flaurien
7. Chaldie

2. Aurélien
4. Tacite
6. Artavazt Mantagouni
8. Probus

اراضی و عواید خود شدند. اردشیر به وظایف معابد خیلی افزود و امر کرد که آتش هرمز دائماً در محراب پا کاوان بسوزد. اما هیکل‌هایی را که وال‌ارشک به یاد نیاکان خود و نیز برای آفتاب و ماه ساخته در ابتدا در آرمایر برپا داشته بود و بعد از آنجا به آرداشاد (آرتاکساتای نویسندگان رومی که بعضی با ایروان مطابقت می‌دهند.م.) برده بودند. اردشیر امر کرد برافکنند. او برحسب فرمانی امر کرد ارمنستان باجی به او پردازد و در همه جا حکومت را به نام خود مقرر داشت. علامت حدود را که آردایش از سنگ ساخته بود اردشیر تجدید کرد و فرمود این علامات را به اسم او «حدّ اردشیر» گویند. اردشیر ارمنستان را مانند یکی از ایالات خودش دانست و آنرا در مدت ۲۶ سال حکام پارس اداره می‌کردند. پس از او پسرش شاه‌پوه یعنی پسر شاه قبل از اینکه تیرداد بر تخت نشیند در ارمنستان سلطنت کرد (این تیرداد پسر خسرو بود به قول مورّخین ارمنستان بعد از کشته شدن پدرش او را به یونان بردند و بعد به ارمنستان برگشته پادشاه شد و دین مسیح را مذهب رسمی ارمنستان کرد.م.).

بعد موسی‌خورن باز از قول همان نویسنده گوید بند ۷۸: چون اردشیر خبر یافت که یکی از ولّات ارمنی فرار کرده و پسر خسرو را به جایی امن برده و کشف کرد که این شخص آرادوازت (ارته‌باز) از خانواده مانتاگونی است فرمود تمامی این خانواده را معدوم ساختند فقط یکی از خواهرهای آرادوازت را «دادجاد» نامی از خانواده آشوتس^۱ شاخه کوشار و از اعقاب‌هایک نجات داده به قیصریه برد و در آنجا او را از جهت زیبایش ازدواج کرد.

... پارتی‌ها از تأسیس امپراطوریشان تا زوال آن با رومی‌ها روابطی
 خُرّه‌پود^۲ معروف به داشتند. گاهی جنگ می‌کردند و گاهی هدایا برای روم می‌فرستادند.
 إِلَه آزار^۳
 پالفاثس^۴ چنین گوید و پورفیر^۵ و فی‌لی‌مون^۶ و بسیاری از
 نویسندگان دیگر نیز. ولی ما فقط موافق کتاب خُرّه‌پود^۷ که
 (بند ۶۹ - ۷۰)

به نام برسومه^۷ معروف است صحبت خواهیم داشت. این خُرّه‌پود منشی شاه‌پوه شاه بود (مقصود نویسنده شاپور دوم ساسانی است. شاه‌پور را در زمان ساسانیان شاه‌پوه می‌گفتند و شاه‌پوه مخفف آن است.م.) و وقتی که ژولین مرتدّ به تیسفون آمد (شرح جنگ ژولین قیصر

1. Achotz
 3. Eléazar
 5. Porphyre
 7. Barsomma

2. Khorohpoud
 4. Paléphotos
 6. Philimon

روم با شاپور دوم مربوط به دوره ساسانی است و در جای خود بیاید.م.) خُره پود اسیر رومی‌ها شد و پس از مرگ ژولین او با ژووین^۱ به یونان رفت و چون مذهب ما (یعنی مسیحی) را اختیار کرد او را اِلّه آزار نامیدند. او زبان یونانی را آموخته کارهای شاه‌پوه و ژولین را نوشت. بعد او تاریخ عهد اوّل (قدیم) را که یکی از رفقای اسارتش نوشته بود در یک جلد به یونانی ترجمه کرد. این کتاب را پرسومه و پارسی‌ها آنرا راسدشون^۲ نامند. ما (یعنی موسی خورن) مندرجات این کتاب را به استثنای افسانه‌ها نقل می‌کنیم زیرا بی‌موقع است که قصص خواب شهوت و ستون آتشی را که از ساسان بیرون می‌آمد و گله را احاطه می‌داشت تکرار کنیم و نیز از روشنایی ماه و تعبیر ستاره‌شناسان که معبرین خواب‌ها هستند صحبت داریم. ما از نقشه شهوت‌آلود اردشیر که در پی آن قتل است و این شهوت بی‌معنی ذکر نمی‌نخواهیم کرد (مقصود موسی خورن افسانه‌هایی است که پارسی‌ها در باب ساسان گفته‌اند و مورّخ مزبور می‌خواهد بگوید که این افسانه‌ها چون باورکردنی نیست ذکرش زاید است. اینجا نوشته‌های او نظری را که بالاتر در باب کارهای آرداشس اظهار داشتیم تأیید می‌کند. آنجا موسی خورن گوید که این اخبار را باور دارد و حال آنکه اخبار حاکی از کارهای خارق عادت می‌باشد و آرداشس هم معاصر کروزوس نبوده. اخبار در آنجا هم غالباً افسانه است پس چرا موسی خورن در آنجا نه فقط انتقاد نمی‌کند بل می‌گوید «باور دارم» جهت رعایت حسّیّات ملّی ارامنه است: آرداشس به عقیده ارامنه یکی از شاهان اوّلی اشکانی است و ارامنه به این سلسله علاقه‌مندند. به عبارت دیگر موسی خورن نمی‌خواهد مورد عداوت و بغض آنها واقع شود.م.).

بعد موسی خورن به ذکر وقایع می‌پردازد و قسمتی از نوشته‌های او که به اشکانیان راجع است حاکی از همان وقایعی است که در این فصل از قول مورّخین دیگر ارمنستان ذکر شد. قسمتی دیگر به دوره ساسانی مربوط است و در جای خود بیاید. به طور کلی باید گفت که تاریخ ارمنستان تألیف موسی خورن به سه قسمت تقسیم می‌شود: بخش اوّل راجع به ابتدای تاریخ ارامنه است از مان‌هایک نخستین پادشاه ارمنستان تا غلبه اسکندر بر آسیا. او در این قسمت از نوشته‌های ماراپاس کاتینا که ذکرش در جلد اول این تألیف گذشته، استفاده کرده است. بخش دوم نیز راجع به تاریخ ارمنستان است بعد از اسکندر تا وفات تیرداد اشکانی که

نخستین پادشاه مسیحی ارامنه و پسر خسرو اشکانی معاصر اردشیر پاپکان بود. در این قسمت موسی خورن از تاریخ آگاتانژ منشی تیرداد مذکور و نیز از کتاب خُرّه پوژ منشی شاپور دوم ساسانی راجع به اشکانیان استفاده کرده. بخش سوم تاریخ قرنی است که مورّخ مزبور در آن می‌زیسته. غالب نوشته‌های او در این قسمت گفته‌های نویسندگان مختلف است که اهل فن نبوده‌اند و چندان اعتباری ندارد.

دو نفر نویسنده اولی هم چیزهایی راجع به ایران در تألیفاتشان نوشته‌اند ولی چون مربوط به دوره ساسانی تاریخ ایران است عجلتاً می‌گذریم تا در جای خود از نوشته‌های آنها صحبت داریم. نوشته از نیک گگپی^۱ را هم در اینجا ذکر نمی‌کنیم زیرا اولاً این نوشته چیزی راجع به اشکانیان ندارد و دیگر به قدری که لازم بوده در جلد دوم در جزء مذهب ایرانیان در دوره هخامنشی در این باب ذکر شده و مشروح‌تر در دوره ساسانی از آن صحبت خواهد شد.

چنین است اطلاعاتی که مورّخین و نویسندگان ارمنستان می‌دهند. راجع به این نگارشات باید گفت که بعد از نوشته‌های مورّخین و نویسندگان رومی چیزهای کمی بر اطلاعات ما می‌افزاید، ولی رویهم رفته چند چیز را بهتر از گفته‌های مورّخین یونانی و رومی می‌نماید. اول آنکه اشکانیان ریشه‌ای به عمق در ارمنستان دوانیده بودند. مقامشان در آن صفحه محکم‌تر از مقام آنان در ایران بود و ارامنه این سلسله را پادشاهان ملی خود می‌دانستند. برقرار شدن اشکانیان در ارمنستان از زمان مهرداد اول پارتی (۱۷۴ - ۱۳۶ ق.م) بود که وال‌ارشک برادر خود را به پادشاهی آن مملکت منصوب داشت و این علقه ارامنه به اشکانیان، چنانکه بیاید، در دوره ساسانی هم تقریباً تا ۴۲۸ - ۴۳۰ م. باقی بود و در این مدت ساسانیان هم پادشاهان ارمنستان را از سلسله اشکانی انتخاب می‌کردند. دوم پارت را ارامنه غالباً پهل یا پهلنو می‌گویند و پارت بالاخص یا صفحه‌ای را که اشکانیان قبل از بزرگ شدن دولشان در آنجا حکمرانی داشتند پهل شاهسدان (شاهستان). کلیتاً چنین به نظر می‌آید که این صفحه بین گپت داغ کنونی و سرخس بوده. از اینجا باید استنباط کرد که لفظ پارت یا پارت

1. Elisée Vartabed, Lazar de Pharbe et Eznik de Gogpy.

اصطلاح یونانی و رومی است و خود پارتی‌ها پارت بالاخص را پهل یا پهلّو می‌نامیدند و چنانکه بالاتر ذکر شد این لفظ موافق اصطلاحی است که داریوش اوّل در کتیبه بیستون و غیره ذکر کرده، متنها پَرثَو بمرور دهور به پهلّو تبدیل یافته. سوّم، وقتی که نویسندگان ارمنستان می‌خواهند بگویند دولت پارت (یعنی دولتی که شامل تمامی ایران است نه تنها پارت بالاخص) لفظ پارس را استعمال می‌کنند مثلاً گویند فلان شاه اشکانی شاه پارس بود. بعبارت دیگر لفظ پارس مرادف لفظ ایران است. این از اثرات دولت هخامنشی است که در قرون بعد باقی مانده. چهارم در یک جا پارتی را آیریگ نوشته‌اند و آیریگ به معنی آریانی است. کاف علامت نسبت است و ریشه همان آیر است که از آیریا آمده است. پنجم از نویسندگان ارمنستان هیچ استنباط نمی‌شود که به تفاوت نژادی بین پارتی‌ها و سایر ایرانیان قائل شده باشند. اگر اردشیر پاپکان با خسرو پادشاه ارمنستان خصومت می‌ورزد یا این آخری با اوّلی و مستملکات یکدیگر را غارت می‌کنند، منازعه و جنگ در سر حکومت است و بس. در اینجا نظر نویسندگان ارمنستان با نظر نویسندگان قرون اوّلی اسلامی یکی است. زیرا اینها نیز چنانکه گذشت به ایرانی نبودن پارتی‌ها اشاره‌ای نکرده‌اند، جز ابن اثیر که او هم این روایت را چنین ذکر کرده: «دیگران که به اخبار پارسی آگاهند گویند که پادشاهان آنها بعد از اسکندر ملوکی از غیر فرس بوده‌اند و از پادشاهان بلاد جبل اطاعت می‌کردند و اینها اشکانیان ملوک الطّوایف اند».

این هم معلوم است که این نوع روایات در حکم هیچ است و نباید اعتباری برای چنین روایاتی قائل شد یا ترتیب اثری به آن داد. زیرا مدرک روایت را ابن اثیر به دست نداده و اگر هم بخواهیم اعتباری به این روایت بدهیم ابن اثیر گوید غیر فرس و غیر فرس ممکن است غیر ایرانی نباشد. مادی‌ها هم غیر فرس بودند ولی در ایرانی بودن آنها تردیدی نیست.

فهرست شاهان اشکانی ایران

موافق نوشته‌های موسی خورن مورّخ ارمنستان و سبه‌اوس (یوستی - نام‌های ایرانی،

۱. ارشک دلیر
 ۲. اردشیر یا آرتاشس
 ۳. ارشک بزرگ (کبیر)
 ۴. ارشکان
 ۵. ارشاناک
 ۶. آرشس
 ۷. آرشاویر
 ۸. آرتاشس
 ۹. داره
 ۱۰. ارشک
 ۱۱. آرتاشس
 ۱۲. پروز (فیروز)
 ۱۳. والارش
 ۱۴. آرتاوان
- با ارشک و تیرداد تاریخ واقعی مطابقت دارد.
- با شاهان اشکانی از اردوان اول تا فرهاد اول مطابق است.
- با مهرداد اول
- مطابق است
- » با فرهاد دوم و اردوان دوم
- » با مهرداد دوم تا فرهاد سوم
- » با مهرداد سوم و اردوان اول
- » با فرهاد چهارم و پنجم
- » با اردوان دوم تا اردوان سوم
- » با بلاش اول
- » با بلاش دوم و پاکر
- » با خسرو اشکانی
- » با بلاش سوم
- » با بلاش چهارم و بلاش پنجم
- » با اردوان پنجم

فصل هفتم. استنباطات دیگر در باب اشکانیان

از تاریخ پارتی‌ها بخوبی روشن است که آنها تا زوال دولت پارت به همان صلابت و قوت خود باقی ماندند. رومی‌ها چنانکه تاریخشان نشان می‌دهد زمانی که در انحطاط نیفتاده بودند با هر ملتی که طرف شدند یا از ابتدا فاتح بودند و یا بالاخره بعد از پافشاری زیاد آن را مطیع کردند. فقط یک استثنا در تاریخ روم هست و آن جنگ‌های این دولت با پارت است. کراسوس و آنتوان شکست خوردند و بعد این شکست‌ها را نه کربولو به معنی حقیقی تلافی کرد و نه تراژان. تا وقتی که دولت اشکانی برپا بود، رومی‌ها از این دولت وحشت داشتند و زمانی هم که این دولت به حال نزع افتاد، باز پارتی‌ها از جنگ با رومی‌ها فاتح بیرون آمده غرامتی سنگین از آنها گرفتند. فقط قسمتی از بین‌النهرین علیا در دست رومی‌ها ماند. پس از زوال دولت اشکانی در ایران این سلسله در جاهای دیگر باقی ماند. در ارمنستان این نکته بخوبی روشن است. در ماورای جیحون و سیحون هم باقی ماندند. زیرا بعضی، چنانکه بیاید، عقیده دارند که سلسله‌ای از اشکانیان در صفحات پشت کوه‌های قفقاز و در دشت قپچاق هم سلطنت می‌کردند.

سن‌مارتن گوید (قطعه‌ای از تاریخ پارت، جلد ۲، صفحه ۳۰۵): اشکانی‌های شمالی تا زمان نهضت هون‌ها در قرن پنجم باقی بودند و در مقابل آتِیلا^۱ عقب نشستند. بعد قسمتی از تبعه پادشاهان اشکانی در قفقاز و در کنار دریای بالتیک برقرار شدند و اعقاب آنها تا حال (یعنی در اوایل قرون نوزدهم م.) در آنجا هستند. قسمتی دیگر با مردمانی که امپراطوری روم را خراب کردند مخلوط شده و در مقابل پادشاه هون‌ها عقب نشسته در سواحل اقیانوس اطلس برقرار گشتند. ولی بقای اشکانیان ارمنستان طولانی‌تر بود. آنها قبل از اینکه قسطنطین در قسطنطنیه بر تخت نشیند، مذهب مسیحی را اختیار کردند و بنابراین می‌توان گفت که دولت ارمنستان اول دولت مسیحی بود و این اوضاع تا ۴۲۸ م. دوام یافت. بعد که اشکانیان از

سلطنت افتادند اعقاب آنها در ایران باقی بودند تا در قرن دهم م. به اسم سامانیان سلطنت کردند. بعضی از آنها به طرف مغرب رفته در افریقا و در ایتالیا در تحت سرداری پلی زر^۱ کارهای نمایان انجام دادند و بالاخره بر تخت قسطنطنیه نشستند. پس از آن می بینیم که اینها آخرین مدافعین مذهب عیسوی در ارمنستان اند و کارهای آنان با کارهای سربازان فرانسوی در جنگ های صلیب مخلوط می گردد. چنین است عقیده مؤلف مزبور که قبل از اتمام تاریخ پارت در گذشته و با وجود این، تألیف ناتمام او پس از مرگش به طبع رسیده و مورد توجه است.

درباب سامانیان که سن مارتن^۲ آنها را از اعقاب اشکانیان دانسته، باید در جایش دید که این عقیده تا چه اندازه مبنی دارد. چون عجالتاً خارج از موضوع است می گذریم ولی این مطلب را در همین جا باید تذکر دهیم که از غور و مطالعه در نوشته های مورّخین ارمنستان چنین برمی آید که سلسله اشکانی به چهار شعبه منشعب می شده: شعبه اول در ایران سلطنت داشته. دوم در ارمنستان. سوم در باختر تا هند. چهارم در ممالک شمالی از آسیای وسطی تا دریای آزوف و کوه های قفقاز. شعبه اول، یعنی اشکانیان ایران بر سایر شعب ریاست داشته و شاه اشکانی ایران را شاه بزرگ یا شاهنشاه می خواندند. شعبه آخری بعد از سه شعبه اولی می آمده و از سایرین پست تر بوده.

درباب شعبه اشکانی که در آن طرف کوه های قفقاز سلطنت می کردند، این اطلاعات به دست آمده (بدواً باید بگوئیم: اروپایی ها وقتی که می گویند آن طرف کوه های قفقاز، مقصودشان قفقازیه یا صفحاتی است که در این طرف قفقاز واقع است مثل تفلیس، بادکوبه، باطوم و غیره، ولی برای ما ایرانیان آن طرف قفقاز صفحات وسیعی است که از کوه های مزبور به طرف شمال امتداد و به روسیه جنوبی اتصال یافته م.).

فوستوس بیزانسی مورّخ ارمنستان راجع به سان سان پادشاه اشکانی صفحات آن طرف قفقاز می نویسد که در قرن پنجم م. او به خسرو دوم پادشاه ارمنستان پسر تیرداد که مذهب عیسوی را پذیرفته بود حمله کرد. مفاد نوشته های او چنین است (کتاب سوم، فصل ۶ و ۷، صفحه ۲۰ - ۲۶، چاپ قسطنطنیه ۱۷۳۰): پس از اینکه خسرو تمام کلیساهای مملکت را

۱. Bélisaire، سردار ژوستینیان قیصر بیزانس.

2. M. J. Saint Martin. *Fragm. d'une histoire des Arsacides*, en 2V. Paris 1850.

برقرار و تعمیر کرد، گریگوار (گریگور)^۱ به اردوی پادشاه اشکانی ماساژت‌ها که نامش سان‌سان بود، رفت. پادشاهان این مردم و پادشاهان ارامنه از یک نژاداند. قشون زیادی از مملکت هون‌ها نزد پادشاه ماساژت‌ها آمده بودند. یک اسب وحشی آوردند و گریگوار را به دُم او بسته آن را در کنار دریای شمالی در جلگه‌ای موسوم به وادنه^۲ رها کردند. بدین ترتیب مبلغ جوان پرهیزگار هلاک شد. در این وقت سان‌سان پادشاه ماساژت‌ها با خسرو پادشاه ارمنستان کینه می‌ورزید. او تمامی قشون هون را با عده‌ای از مردمان دیگر جمع کرده و سپاهی بزرگ تشکیل داده به طرف رود بزرگ کور حرکت و در صفحات ارمنستان پراکند. هیچ‌گاه چنین قشون عظیمی را از پیاده و سوار کسی ندیده بود. از زیادی سربازان شمردن آنها هم محال بود. اینها به قتل و غارت پرداخته و تا شهر کوچک ساداقا^۳ پیش رفته به گندسک^۴ (باید گنزک باشد) حد آذرباداکاد (باید مقصود آذربایجان باشد) رسیدند. بعد در جایی جمع شدند زیرا اردوی بزرگی در دشت آرات زدنند. خسرو همین که از نزدیک شدن سان‌سان پادشاه ماساژت‌ها آگاه شد فرار کرده به جنگل تارونت‌پرت^۵ که در صفحه کُتا^۶ است رفت. ورتانس^۷ عالی‌مقام کشیش بزرگ ارمنستان همراه او بود. خسرو و او روزه می‌داشتند و از خداوند استغاثه می‌کردند که آنها را از سان‌سان نجات دهد... در این حال واچه پسر آرتاوازد که از نژاد مامی‌گونیان بود، در رسید. از چندی قبل او غایب بود زیرا در یونان مسافرت می‌کرد. او تمامی ناخارار (بزرگان و اعظم) ارمنستان را جمع کرد و قشونی بزرگ ترتیب داد. بعد حرکت کرده در طلعه صبح به دشمن هنگامی که او مشغول آشامیدن بود حمله کرد. دشمنان بالای کوهی موسوم به چلوگ‌اوٹ بودند و تمامی آنها از دم شمشیر گذشتند. ارامنه اسرای زیادی گرفتند و غنایم بسیار بردند. حرکت کرده به جلگه آرات در آمدند، زیرا می‌دانستند که سان‌سان با قشونی زیاد در شهر واگارشاباد است. واچه ناگهان به شهر حمله برد و خداوند دشمنان او را به اختیارش گذارد. آنها از حمله ناگهانی پراکنده به کوهی در همسایگی قلعه اوشاگان پناهنده شدند. با وجود این جنگی بزرگ واقع شد. پاگراد پاگارتید و چندتن دیگر با نیزه در میان آلان‌ها و ماساژت‌ها و هون‌ها کشتاری زیاد کردند. جلگه که دارای

۱. Grégoire، مبلغ دین مسیح در ارمنستان پسر آناگ قاتل خسرو اشکانی پادشاه ارمنستان که با اردشیر پاپکان همدست بود.

2. Vadnéa

3. Sadagha

4. Gandsak

5. Tarevnit - Pert

6. Kôta

7. Vertanès

تپه‌های زیاد بود پر از نعش کشتگان گردید و خون مانند رود جاری شد. عده کمی از دشمنان نجات یافته به مملکت پاگاس جیک فرار کردند. سِر سان سان را نزد پادشاه ارمنستان آوردند و چون او این سر را دید گریسته گفت: «ای برادر تو از دودمان اشکانیان بودی». بعد پادشاه با کشیش بزرگ به دشت نبرد رفت و دید چه کشتاری از دشمنان روی داده. چون هوا از اجساد کشتگان متعفن بود، حکم شد مردگان را دفن کنند. چنین بود انتقامی که از سان سان و قشونش از جهت قتل گریگور کشیده شد. این انتقام به قدری کامل بود که یک نفر دشمن هم باقی نماند. چنین است مفاد نوشته‌های فوستوس بیزانسی و از آن بخوبی استنباط می‌شود که اولاً ماساژت‌ها یعنی یکی از اقوام سکایی که در زمان کوروش بزرگ موافق نوشته‌های هرودوت در آن طرف سیحون سکنی داشتند و کوروش به قول مورخ مزبور در جنگ با آنها کشته شد در این زمان تا پشت کوه‌های قفقاز انتشار یافته بودند. ثانیاً هون‌ها هم در قشون سان سان بودند (درباب هون‌ها بالاتر صحبت داشته‌ایم). ثالثاً این مردمان دارای پادشاهی بودند اشکانی و سان سان نام که با خسرو پادشاه اشکانی ارمنستان قرابت داشته.

درباب چهار شعبه اشکانی آگاتانژ (آگاثانگلوس) مورخ ارمنستان چنین نوشته (سن مارتین، جلد اول، صفحه ۳۶): پارتی‌ها، وقتی که به اعلی درجه سعادت رسیدند این ممالک را داشتند: مملکت پارس (یعنی ایران) و ارمنستان و صفحاتی را که در هند واقع و هم‌حد ممالک پارس بود و نیز مملکت ماساژت‌های شقی را. ممالک مذکور چنین تقسیم شده بود: شعبه اولی قوم پارتی‌ها بود که بعدها اسمشان را عوض کرده خودشان را اشکانی نامیدند، از جهت رشادت بر سایرین برتری داشتند و در ایران سلطنت می‌کردند. به دومی که مقام دوم را حائز بود ارمنستان رسید. به سومی ممالک هند که در همسایگی پارس بود. به چهارمی مملکت ماساژت‌ها. این ترتیب در میان قوم پارت مدّت‌های مدید باقی بود.

چنین است نوشته‌های آگاتانژ و بعد همان نویسنده و فوستوس بیزانسی می‌نویسند که بعد از زوال دولت اشکانی ایران، در سایر ممالک که به مسافت‌های زیاد از یکدیگر واقع بودند، اشکانیان مدّت‌ها تقریباً به همین قرار باقی ماندند (در ارمنستان چنانکه بالاتر ذکر شد تا ۴۲۸ م. - ۴۳۰ م. باقی ماندند و در صفحات ماساژت‌ها و آلان‌ها - تا نهضت هون‌ها به طرف مغرب در قرن پنجم میلادی م.). در اینجا لازم است تذکر دهیم که شعبه باختر و هندی اشکانیان را شعبه کوشان نیز نامیده‌اند. در این مملکت سکاهای برقرار شده بودند ولی خانواده اشکانیان بر آنها سلطنت می‌کرد. خلاصه آنکه موافق نوشته‌های آگاتانژ دریای خزر را از هر طرف

مستملکات دودمان اشکانی در احاطه داشته است و ممالک اشکانی از درون آسیای وسطی تا دریای آزو و^۱ کنونی (یا پالوس^۲ مِوتید^۳ یونانی‌ها) و رود فرات و خلیج پارس امتداد می‌یافته. بنابراین باید گفت که وقتی که رومی‌ها به اشکانیان ایران می‌گفتند ما با شما دو ملتیم که تمامی روی زمین را در تحت اقتدار داریم (سفارت کارا کّا در دربار اردوان پنجم) این حرف اغراق نبوده و رومی‌ها یقیناً اطلاع داشته‌اند که بسط دولت اشکانی تا کجاها بوده ولی از وقایع تاریخی، به قدری که ضبط شده هیچ برنمی‌آید که غیر از شعبه ارمنستان شعبه‌های دیگر دودمان اشکانی در موقع زوال دولت اشکانی در ایران کمک‌های جدی به اشکانیان کرده باشند، جهت چه بوده معلوم نیست. شاید تقار داخلی در دودمان مزبور شعبه‌ها را به هم انداخته بود یا شعبه‌های دیگر خودشان گرفتاری‌های داخلی داشته نمی‌توانسته‌اند به کمک اشکانیان به ایران آیند. حدس اوّل به حقیقت نزدیک‌تر است زیرا می‌بینیم که در خود ایران در خانواده اشکانی اتحاد و اتفاق نیست و اردشیر پاپکان خسرو پادشاه اشکانی ارمنستان را به دست یکی از نجبای درجه اوّل پارت می‌کشد.

از نوشته‌های نویسندگان ارمنستان نیز چنین برمی‌آید که بعد از آرشاویر در زمان سلطنت آرداشس، خانواده اشکانی ایران به چهار تیره منشعب می‌شده:

۱. آرداشس و اعقاب او ۲. قارن پهلَو ۳. سورن پهلَو ۴. اسپهبد پهلَو که از اعقاب گُشم دختر آرشاویر بودند. آرداشس را بعضی با اردوان سوم اشکانی که ذکرش گذشت مطابقت می‌دهند. گریگوار مبلغ دین مسیح در ارمنستان از خانواده قارن پهلَو بوده.

(موافق نوشته‌های مورّخین ارمنستان و نویسندگان رومی و سلسله اشکانیان ارمنستان سبّه‌اوس):

مدّت سلطنت

۱. وال ارشک (واگ ارشک) برادر مهرداد اوّل شاه ایران ۱۴۷-۱۲۷ ق.م
۲. ارشک پسر او ۱۲۷-۱۱۸ «
۳. آرتاشس اوّل پسر ارشک ۱۱۸-۹۴ «
۴. تیگران اوّل پسر آرتاشس ۹۴-۵۶ «
۵. آرتاوازد اوّل پسر تیگران ۵۶-۳۰ «

۶. آرتاشِس دَوَم پسر آرتاوازد « ۲۰-۳۰
۷. تیگران دَوَم برادر آرتاوازد « ۶-۲۰
۸. تیگران سَوَم پسر تیگران دَوَم « ۱-۶
۹. اِراتو « ۱
۱۰. تیگران سَوَم (در دفعه دَوَم) « ۲-۱
۱۱. آری بُرزن آذربایجان (اشکانی نبود) « ۲-۱
۱۲. آرتاوازد سَوَم پسر آری بُرزن (اشکانی نبود) « ۱۲-۲
۱۳. تیگران چهارم « ۱۴-۱۲
۱۴. وُنُس « ۱۷-۱۴
۱۵. اُرد پارتی « ۱۸-۱۷
۱۶. زَنو^۱ آرتاشِس پُنت (اشکانی نبود) « ۳۴-۱۸
۱۷. ارشک دَوَم « ۳۵-۳۴
۱۸. اُرد پارتی « ۳۵
۱۹. مهرداد گرجی^۲ (اشکانی نبود) « ۵۲-۳۵
۲۰. رادامیست گرجی پسر مهرداد (اشکانی نبود) « ۵۴-۵۲
- « ۶۰-۵۴
۲۱. تیرداد پارتی برادر بلاش اوّل شاه ایران « ۱۰۰-۶۲ و
- « ۶۲-۶۰
۲۲. تیگران پنجم « فوت در ۶۸
۲۳. آرتاشِس سَوَم اِگْزِدارِس « ۱۱۴-۱۰۰
۲۴. پارثامازیریس « ۱۱۵-۱۱۴
- « استیلای روم ۱۱۷-۱۱۵
- « ۱۱۷- « ۲۵. وُل گِزِس (بلاش)
- « فوت ۱۴۰

- « ۱۲۰ ۲۶. آرتاوازد چهارم پسر آرتاشس سوم
- « ۱۴۲-۱۲۱ ۲۷. تیران اول پسر آرتاشس سوم
- « ۱۷۸-۱۴۲ ۲۸. تیگران اول (ششم) پسر آرتاشس سوم
- « ۱۶۲-۱۴۶ ۲۸. سوهه موس^۱
- (۱۷۸-۱۶۴)
- « ۱۶۳-۱۶۲ ۲۸. پاکُرس
- « ۲۱۲-۱۹۲ ۲۸. ساناتروکس
- « ۲۱۲-۱۷۸ ۲۹. والارش
- « ۲۲۲-۲۱۷ ۳۰. تیرداد پسر والارش
- « ۲۳۸-۲۲۲ ۳۱. خسرو اول برادر تیرداد
- « ۲۵۲ ۳۲. شاپور اول پسر اردشیر بابکان
- « ۲۶۰ ۳۲. آرتاوازد
- (تولد ۲۳۷ سلطنت از ۲۳۸ تا ۲۵۲ «) ۳۲. تیرداد پسر خسرو اول
- « ۳۲۵-۳۱۶ ۳۳. خسرو دوم پسر تیرداد
- « ۳۲۷-۳۲۵ ۳۴. تیران دوم پسر خسرو دوم
- « ۳۶۷-۳۴۱ ۳۵. ارشک سوم
- « ۳۷۴-۳۶۷ ۳۶. پاپ پسر ارشک سوم
- « ۳۷۸-۳۷۴ ۳۷. ورزندات پسر آنوپ^۲ که پسر تیران دوم بود
- « ۳۸۶-۳۷۸ ۳۸. ارشک چهارم پسر پاپ
- « ۳۸۶-۳۷۸ ۳۸. وال ارشک پسر پاپ
- « ۳۹۲-۳۷۹ ۳۸. خسرو سوم پسر ورزندات
- « ۴۱۶-۴۱۴
- « ۴۱۴-۳۹۲ ۳۹. ورمشاپوه پسر ورزندات
- ۴۱۶ م.
- پادشاه ارمنستان روم
- ۴۱۶ م.
۴۰. تیگران پسر خسرو سوم

۴۱. ارشک پسر خسرو سَوم پادشاه ارمنستان ایران

۴۲. آرتاشس چهارم پسر ورمشاپوه ۴۲۲-۴۲۹ م.

پس از آن ارمنستان بین ایران و بیزانس تقسیم گردید و تقریباً چهار خمس آن (قسمت شرقی) به ایران تعلق یافت و باقی از مستملکات بیزانس شد (۴۳۰ م.).

سلطنت اشکانیان در ارمنستان بنابر فهرست مذکور از ۱۴۷ ق.م تا ۴۳۰ م. پاینده بود (نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۴). سَن‌مارتن زوال دولت اشکانی ارمنستان را در ۴۲۸ م. می‌داند (قطعه‌ای از تاریخ اشکانیان، جلد ۲، صفحه ۲۹۰، طبع پاریس ۱۸۵۰) ولی ساهاگ که از اعقاب گریگور و کشیش درجه اول ارامنه بود در ۴۴۱ م. درگذشت و پس از او اشکانیانی در ارمنستان باقی ماندند که از شاخه کامساراکان بودند. اینها را پادشاهان آرشارونی و شیراک می‌گفتند.

درباب اشکانیان در قرون بعد اطلاعات کم است. بعد از زوال دولت ارمنستان چند تن از اشکانیان به یونان رفته در آنجا سکنی گزیدند. در میان اینها صاحب‌منصبانی بودند که در قشون بی‌لی‌زار سردار بیزانس در افریقا با واندال‌ها و گُت‌ها جنگیده شجاعت‌ها نمودند. بعد نوشته‌اند که کُنستان‌تن پورفی روژنت^۱ امپراطور بیزانس که از ۹۱۲ تا ۹۵۹ م. سلطنت کرد برحسب تحقیقات نسب خود را به اشکانیان می‌رسانید. ممکن است که این خبر صحیح باشد، زیرا از اشکانیان ارمنستان اشخاصی زیاد مهاجرت کرده در یونان اقامت گزیدند و دارای مشاغل مهم دولتی شدند. اشخاص مذکور از خانواده پادگراونی‌ها، مامی‌گونیان، آردِزرونیان و کامساراکان بودند. در آن زمان چنانکه می‌دانیم دولت بیزانس نیروی سابق خود را نداشت و جنگی‌های ارامنه کمک‌های واقعی به یونانی‌ها می‌کردند چنانکه سپاه ارامنه مهم‌ترین قوّه دولت بیزانس بود. بنابراین خبری را که درباب نسب کُنستان‌تن پورفی روژنت ذکر کرده‌اند نمی‌توان بی‌مبنا دانست. درباب این شخص نیز معلوم است که آخرین کس از اعقاب ذکور او در ۱۰۲۸ م. درگذشت و از نتایج امپراطور مذکور فقط دختری زُا^۲ نام ماند و او زن کُنستان‌تن مونوماک^۳ امپراطور بیزانس (۱۰۴۲-۱۰۵۴ م.) گردید.

بعد مقارن این زمان می‌بینیم که در ارمنستان نهال‌های جدید از شاخه اشکانیان ارمنستان پدید می‌آید و اینها را «بَل‌هونی» می‌نامند (امروز پهلوانی گوییم. بالاتر ذکر شده که چگونه

1. Constantin Porphyrogénète

2. Zoé

3. Constantin Monomaque

پَرثَو یعنی اسم پارت در کتیبه بیستون داریوش اول به پَهلَو تبدیل یافته و پهلوی و پهلوانی یعنی منسوب به پارت یا پارتی‌ها. در سالنامه‌های ارمنستان ذکر این خانواده‌های اشکانی و شجاعت و کارهای فوق‌العاده آنها زیاد است. بعد این اشکانیان چنانکه سَنَ مارْتَن گوید (همانجا، جلد دوم، صفحه ۲۹۲) به دو شاخه منقسم گشتند: شاخه کیلیکیه که در ۱۲۰۰ م. منقرض گردید و شاخه آنی^۱ که در ارمنستان بزرگ تا نیمه قرن سیزده م. وجود داشت و پس از آن این شاخه هم انقراض یافت.

ضمایم کتاب چهارم

اول. آذربایجان

آذربایجان، چنانکه در صفحه ۱۰۶۹ گفته شد یکی از قسمت‌های ایران بود که خیلی زود از دولت سلوکی جدا شد. اگرچه تاریخ جدایی آن صریحاً معلوم نیست ولی چنین به نظر می‌آید که قبل از باختر و پارت دعوی استقلال کرده و اگر استقلال تام نداشته، استقلال داخلی را دارا بوده و سلوکی‌ها این اندازه استقلال آنرا زود شناخته، خانواده آثروپات را ابقا داشته بودند. دیگر به طور صراحت دیده می‌شود که یونانی‌ها در اینجا نفوذی نداشته‌اند. آذربایجان در مقابل یونانیّت سنگر ایرانیّت بوده و سنن و آداب زرتشتی در اینجا پناهگاهی یافته بود (بوشه لکلرک، تاریخ سلوکی‌ها، صفحه ۵۷).

بعد از قوّت یافتن دولت پارت، آذربایجان متحد دولت مزبور گردید یعنی پادشاهی داشت که دست‌نشانده پارت بود. در جنگ آنتونیوس رومی با فرهاد چهارم این وضع بخوبی حسّ می‌شود و بعد از این زمان هم مناسبات دست‌نشانده‌گی آذربایجان نسبت به دولت پارت بخوبی روشن است. بعد از زمان بلاش اوّل برادر بزرگ‌تر او پاگر در اینجا پادشاه است. یعنی سلسله اشکانی بر تخت آذربایجان نشسته و چنانکه در تاریخ پارت گفته شد آذربایجان دولتی است که تابع پارت است و پادشاه دست‌نشانده اشکانی دارد. باقی مطالب را راجع به آذربایجان نمی‌نویسیم زیرا در تاریخ پارت به هریک از آنها در جای خود اشاره شده است. فقط باید این نکته را تذکر دهیم که رومی‌ها سعی زیاد داشتند این صفحه را از دولت پارت جدا سازند (اقدامات پومپه و آنتونیوس) ولی در مقابل پارتی‌ها هیچ‌گاه بهره‌مند نشدند. فقط در زمان فرهاد چهارم میان او و پادشاه آذربایجان نقاری تولید شد که بر اثر آن بین ۲۰ ق.م و ۲ م. آذربایجان از روم پادشاهی خواست و آن آری‌برزن دوّم پسر ارته‌وازد اوّل را فرستاد (گوت شمید، تاریخ ایران الخ صفحه ۱۱۶). حدود آذربایجان در این زمان معلوم نیست. ولی

به طور کلی می‌توان گفت که از طرف شمال با ارمنستان بزرگ و ارّان^۱ هم‌حد بوده، از طرف غرب با ارمنستان بزرگ و کوچک و کردون و آدیابن، از طرف جنوب با ماد بزرگ، اما از طرف مشرق معلوم نیست آذربایجانی‌ها با چه مردمی هم‌جوار بوده‌اند ولی گمان قوی می‌رود که در این زمان هم با کادوسیان سروکار داشته‌اند (در باب کادوسیان به جلد دوم این تألیف رجوع شود).

پایتخت آذربایجان را در زمان پارتی‌ها یعنی زمان لشکرکشی آنتونیوس سردار رومی به این صفحه، مورّخین رومی پَرَسپِه^۲ می‌نامند. محلّ آن را در تخت سلیمان کنونی، یعنی در ۲۵ فرسنگی دریاچه ارومیه از طرف جنوب شرقی باید جستجو کرد (راولین سن، ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۲۰۱).

در خاتمه لازم است تکرار کنیم که این صفحه را مورّخین یونانی و رومی بیشتر ماد کوچک نامند و فقط از زمان اسکندر به بعد به مناسبت اسم والی اینجا آتروپات گاهی هم آتروپاتن گویند. در زمان ساسانیان آن را آذرباتکان می‌گفتند که بعد آذربایگان و آذربایجان شده.

امرا و پادشاهان آذربایجان از زمان اسکندر به بعد:

آتروپات در زمان اسکندر در ۳۲۸ ق.م منصوب شد، ارّته‌بازان با آنتیوخوس سوّم سلوکی عهد دوستی بست، مهرداد در ۶۷ ق.م دختر تیگران پادشاه ارمنستان را گرفت، داریوش ۶۵ ق.م، آری‌برزن اوّل ۳۰ ق.م، ارّته‌وازد اوّل در ۲۰ ق.م مرد، آری‌برزن دوّم از ۲۰ ق.م تا ۲ م.

این شخص در یک میلادی پادشاه ارمنستان نیز بود. خواهر او را که یوتاپ نام داشت آنتونیوس سردار رومی برای پسرش آلکساندر که از کلثوپاتر ملکه مصری داشت گرفت.

ارّته‌وازد دوّم پسر آری‌برزن پادشاه آذربایجان و ارمنستان بود.

گایوس یولیوس ارّته‌وازد در سن ۳۸ سالگی در روم مرد (یوستی، نام‌های ایرانی، صفحه

۱. ارّان شیروان قرون بعد است.

۲. مارکوارت گوید در اصل فرادآسپه بوده، بعد پَرآسپه و پَرَسپِه شده است (ارانشهر).

دوم. امرا و پادشاهان پارس

پارس در دوره پارتی موقع غریبی دارد. از آن خیلی کم صحبت می‌شود ولی سکه‌هایی که به دست آمده تا اندازه‌ای سکوت مورّخین را درباب پارس در دوره بعد از هخامنشی‌ها جبران می‌کند. اینجا دو نوع سکه پیدا شده: یک نوع سکه‌های نقره است که در یک طرف آن خط پهلوی است و در طرف دیگرش آتشکده. این نوع سکه‌ها را به قول گوت شمید (تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۵۷) می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: ۱. صاحبان مسکوکات عنوان فریت‌کارا^۱ دارند. ولی یوستی آنها را فراتا‌کارا می‌نامد (نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۵). در سکه‌های این دوره پهلوی آتشکده یک بیرق است. ۲. صاحبان سکه‌ها خودشان را ملکا (یعنی شاه به آرامی) می‌خوانند و به جای بیرق ستونی دیده می‌شود که روی آن پرنده‌ای قرار گرفته (علامتی است به عقیده گوت شمید از وَرْثَرْنَا که بعدها وَرْهَران و بهرام شده یعنی علامت آتش بهرام است). ۳. پادشاهان لباس پارتی پوشیده‌اند و عبادتگاه عبارت از آتشکده تنها است. گاهی هم یک نفر مؤبد پهلوی آتشکده است. بعض پادشاهان اسامی شاهان هخامنشی را دارند مانند: داریو، آرْتَهْ خَشْتَر (شاید خودشان را اعقاب پادشاهان مزبور می‌دانستند). برخی نام‌های زمان ساسانیان را مانند: نرسی و یزدگرت و قسمتی نام‌های پادشاهان داستانی ایران را مانند: منوچهر.

سکه‌های نوع دوم از سرب است که اول خط یونانی داشته و سیرافیم^۲ را نشان می‌داده، ولی بعدها میتر یعنی ایزد آفتاب را می‌نموده. دوره اول را دوره مقدونی می‌دانند. دوره دوم با قبول عنوان شاهی باید دوره استقلال پارس و مجزا شدن آن از دولت سلوکی باشد. دوره سوم دوره پارتی است یعنی دوره‌ای که پارس پادشاه دست‌نشانده دارد. دوره دوم با سلطنت مَنَوَر^۳ شروع می‌شود. خط سکه‌ها آرامی است.^۴

بعض امرا و شاهان اینها هستند (نام‌های ایرانی، صفحه ۴۱۵، طبع ۱۸۹۵)
در این باب مشروح‌تر در کتاب پنجم صحبت خواهیم داشت.

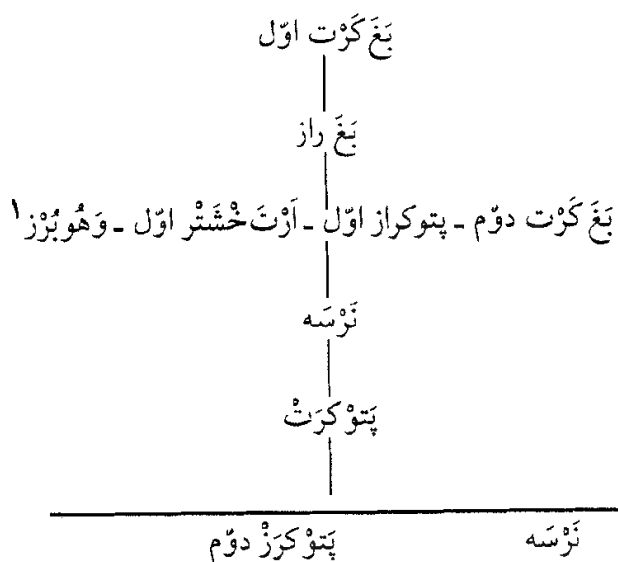
1. Feritkarā

۲. Séraphim، ملکی است از ملائکه درجه اول به عقیده یهودی‌ها و مسیحی‌ها.

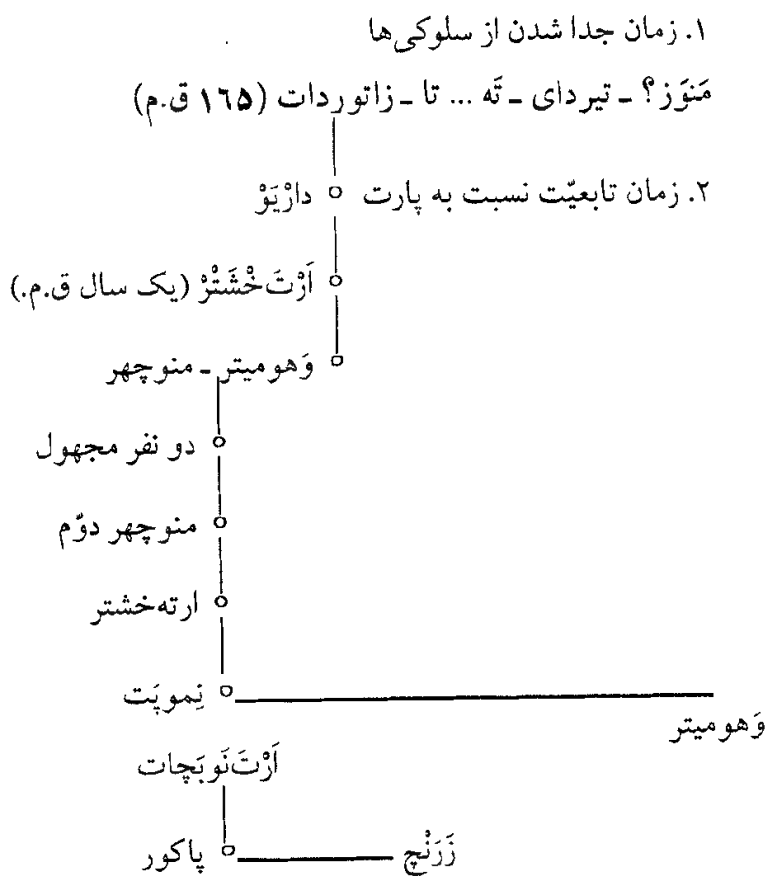
3. Manavaz

۴. مثلاً روی سکه پادشاهی که اسمش بَغْدَات (یعنی خداداد) بوده این عبارت نوشته شده: بَغْدَات پُرت داری آلاهیه بَغْ گرت و آنرا یوستی چنین ترجمه کرده است: بغداد حافظ شعله پسر ایزد بَغْ گرت.

اَوَّل. فراتا کاراها



دَوَم. شاهان



این امرا و پادشاهان را آثار پات می‌نامند زیرا پادشاهان روحانی‌اند. یعنی هر کدام از آنها پادشاهند و هم رئیس آتشکده. کار عمده پادشاهان مزبور این بوده که آتشکده‌ها را حفظ و مَنع‌ها را اداره کنند و کلیتاً اصول مذهب هر مزدپرستی را از تصرفات و بدعت‌ها محفوظ دارند. چون این مذهب در آن زمان مذهب ملی ایرانیان بود می‌توان گفت که با حفظ آن شعائر قومیت پارسی و ملت ایرانی از روایات و آداب و عادات و اخلاق و غیره در اینجا حفظ می‌شده.

سوم. دولت‌های خسرون و ادیابن

چون در تاریخ پارت کراراً از دولت کوچک خسرون ذکر شده مقتضی است سطوری چند در باب این دولت که پادشاهانش دست‌نشانده شاهنشاهان اشکانی بودند نوشته شود. بنابراین گوییم: موافق سالنامه‌های اِدِس (صفحه ۳۸۸) دولت خسرون در ۱۸۰ تاریخ یونانی که با ۱۳۱ یا ۱۳۲ ق.م مطابق دارد بنا شد یعنی زمانی که آنتیوخوس سی‌ده پادشاه سلوکی اسیر پارتی‌ها گردید و وقایعی که در جای خود ذکر شد روی داد. در همین وقت دولت پارت تا فرات بسط یافت و معلوم است که اِدِس هم جزء دولت مذکور گردید و بنا به عادتی که اشکانیان داشتند در اینجا هم پادشاهان دست‌نشانده بر تخت نشاندند. سوری‌ها حکمرانان اِدِس را ملکا می‌خواندند که به معنی پادشاه است و خود پادشاهان مزبور بر سگه‌هایشان به یونانی عنوان بازی‌لُوس^۱ «پادشاه» و مِگاس بازی‌لُوس^۲ «پادشاه بزرگ» نقر می‌کردند. ولی باید در نظر داشت که رومی‌ها پادشاهان مزبور را توپارخس^۳ یعنی امرای محلی می‌خواندند و نویسندگان عهد قدیم آنها را فیلارخ^۴ یا رئیس طایفه می‌خوانند زیرا این پادشاهان دست‌نشانده بر طوایف عرب حکومت می‌کردند. زیادی است گفته شود که طوایف عرب از دیرگاه در صفحات بین‌النهرین و در حوالی اِدِس سکنی گزیده بودند و بی‌جهت نیست که پلین اِدِس را جزء عربستان به شمار آورده (تاریخ طبیعی، کتاب ۱۵، و ۲۴، بند ۲۱) و کزنفون چنانکه گذشت، در کتاب سفر جنگی کوروش کوچک^۵ این طرف فرات را عربستان نامیده (جلد دوم این تألیف) و می‌گوید که قشون کوروش در مدت ۵ روز ۳۵

1. Basileus

2. Megas Basileus

3. Toparches

4. Phylarche

5. Expédition de Cyrus

فرسنگ در بیابان‌های کویر عربستان پیمود تا به شهر گُرت رسید.

به قول دنیس تل‌ماها^۱ خلیفه بزرگ اِدِس (تاریخ خسرو، صفحه ۲۷ و ۶۳) اوّل کسی که در اینجا به تخت نشست اوررُوا^۲ پسر خویا^۳ بود (سنه ۱۳۶ ق.م). او پنج سال سلطنت کرد و اِدِس به نام او معروف شد. پروکوپ در کتاب خود موسوم به جنگ‌های پارس (فصل اوّل، بند ۱۷) نام این شخص را اُسُرِه^۴ نوشته و گوید که اِدِس و حوالی آن از نام این پادشاه اُسُرِه^۵ نام دارد و او در زمانی که اهالی این صفحه متحدین پارسی‌ها بودند در اینجا سلطنت داشت. گمان قوی می‌رود که پروکوپ بهتر نام این صفحه را ضبط کرده زیرا اُسُرِه همان خسرو پارسی است که در زبان‌های غیر پارسی به انواع و اقسام تصحیف کرده‌اند: اُسُرِه - خسروس - کسری - خُسر و غیره و غیره.

اما نام اِدِس، چنانکه بالاتر ذکر شد، نام مقدونی است. سلوکی‌ها به یاد شهری بدین اسم که در مقدونیه بود این شهر را هم اِدِس نامیدند. ارامنه این شهر را اوررا^۶ و اعراب روها^۷ یا روحا می‌نامیدند. عقیده اعراب این بود که این شهر از قدیم‌ترین شهرهای آسیا است. اکنون این شهر را اورفا نامند.

چنین به نظر می‌آید که پادشاهان یا حاکم اوّلی این شهر را اشکانیان ارمنستان معین می‌کردند. بعد حکومت در اینجا ارثی شد و شاهان اشکانی ایران این حق را شناختند بنابراین جاهایی که نویسندگان عهد قدیم لفظ پارس را استعمال می‌کنند باید مقصودشان پارت باشد. زیرا در دوره اشکانی پارس به جای پارت زیاد استعمال می‌شود چنانکه در دوره هخامنشی ماد به جای پارس گاهی استعمال می‌شد (موارد آن را در کتاب اوّل از قول هرودوت ذکر کرده‌ایم).

چنانکه گفته شد، به قول تل‌ماها اوّل پادشاه خسرون اور روی پسر خویا بود و پس از پنج سال عبدو پسر مازا اور^۸ به تخت نشست و هفت سال بعد فره‌دشت پسر گبرو^۹ جانشین او گردید. او پنج سال سلطنت کرد و پس از آن پسرش باگرو^{۱۰} به تخت نشست و سه سال حکم راند (بعضی تصوّر می‌کنند که اسم او مصحّف پا کر اشکانی است ولی برخی بعکس گویند که

1. Denys de Tel - Maha

2. Orrhoi

3. Khevia

4. Osrhoès

5. Osrhoène

6. Ourrha

7. Rouha

8. Abdou fils de Mazaour

9. Faradascht fils de Gabrou

10. Bacrou

مصحف بکر یا بکیر است. چون این صفحه عرب‌نشین بوده ما عقیده آخری را ترجیح می‌دهیم. م. پسر باکرو پس از او به تخت نشست و ۲۰ سال سلطنت کرد. او همنام پدرش بود. چنین به نظر می‌آید که او در اواخر سلطنتش گرفتار یک نفر مدعی ماآنو نام گردیده و مجبور شده حکومت را با او تقسیم کند. ولی مدعی مزبور بیش از چهار ماه بهره‌مندی نداشته و جایش را به آبگار فیکا^۱ (فیکا یعنی لال) داده و این شخص پس از دو سال باکرو را کشته و تنها زمامدار این صفحه گردیده. پس از آن اسامی پادشاهان خسرون مانوس یا مانُس^۲ و آبگار یا آوگار^۳ بود. اسم اولی را باید مصحف اسم ایرانی دانست زیرا تاسی توس آن را مُنوبازوس^۴ نوشته (سالنامه‌ها، کتاب ۱۵، بند ۱) و یوسف فلاویوس هم چنان (تاریخ قدیم یهود، کتاب ۲۰، بند ۲) و موسی خورن - مونوواز^۵ (تاریخ ارمنستان، کتاب ۲ و ۲۳). مُنوبازوس هم معلوم است که مصحف مینوباذ پارسی می‌باشد. ولی نام دوم باید مصحف اکبر باشد زیرا اکبر در ابتدا آکبار شده بعد آکبار به آبگار و آبگار تبدیل یافته (بر سگه‌ها به زبان یونانی آبگاروس کنده‌اند. ولی می‌دانیم که یونانی‌ها و رومی‌ها و غیره اسامی را تصحیف می‌کردند. م.).

پس از مرگ آبگار لال فهرست سلسله پادشاهان خسرون چنین است: ۱. آبگار که در ۷۰ ق.م به تخت نشست و در ۵۷ ق.م درگذشت. او متحد تیگران پادشاه ارمنستان برضد لوکولوس سردار رومی بود. ولی بعد به پومپه سردار دیگر روم تسلیم شد. بعد از مرگ او ایام فترت یک سال طول کشید و سپس ماآنو که عنوان «خداوند» داشت، ۱۸ سال و پنج ماه سلطنت کرد. معلوم نیست که او پسر کی بوده. تصوّر می‌کنند که از خانواده دیگری است و نیز گمان می‌کنند که معاصر کراسوس بوده، زیرا دیوکاسیوس نوشته آبگار نامی که متحد پومپه بود طرفدار پارتی‌ها گردید و به کراسوس خیانت کرد (تاریخ روم، کتاب ۴۰، بند ۲۰ - ۲۲). ممکن است که دیوکاسیوس، آبگار معاصر کراسوس را با سلف او که به پومپه تسلیم شده بود التباس کرده باشد. کلیتاً باید در نظر داشت که چون پادشاهان اِدِس غالباً نامشان آبگار است مورّخین در اشتباه افتاده‌اند. پلوتارک چنانکه گذشت نوشته که آریامنس^۶ نامی به کراسوس خیانت کرد (کراسوس، بند ۲۱).

1. Abgar Fika

2. Manus ou Mannos

3. Abgare ou Avgar

4. Nonobazus

5. Monovaz

6. Ariamnès

۲. بعد از مائوس، پاکور (به سریانی فکوری) جانشین او شد و پنج سال سلطنت کرد. به نظر می‌آید که این شخص از خانواده سلطنت نبود. در زمان او چنانکه یوسف فلاویوس گوید و موسی خورن نیز، پاکور پسر اُرد اول پادشاه اشکانی ایرانی به سوریّه رفت و پاکور اولی با پاکور دومی همراه بود.

۳. آبگار، مدّت سلطنت سه سال بود.

۴. آبگار سوماکا (یعنی سرخ) مدّت سلطنت سه سال بود.

۵. ماآنو^۱ (سافلول) مدّت سلطنت ۲۸ سال بود (معنی سافلول معلوم نیست).

از این زمان تاریخ دولت خسرون روشن نیست. از یک طرف دیده می‌شود که پادشاهان آدیابن دست‌نشانده اشکانیان در خسرون سلطنت می‌کنند، از طرف دیگر موسی خورن بعضی پادشاهان ارمنستان را از خانواده آبگاراها و اینها را از خانواده اشکانی می‌داند. از آنچه در جای خود گفته شد معلوم است که آدیابن در دوره اشکانیان به آسور قدیم اطلاق می‌شده و محلّ‌های تاریخی مانند نینوا و آریل و گوگامل در این صفحه واقع بودند و کرسی این ولایت را نصیبین می‌نامیدند و نیز از وقایعی که بنابر مدارک ارمنی ذکر شد معلوم است که پادشاهان دست‌نشانده آدیابن از اشکانیان بودند و با خانواده اشکانی ایران قرابت داشتند. بعد چنین به نظر می‌آید که در ابتدا یعنی قبل از اینکه دولت اشکانی قوّت یابد، ارامنه بین‌النهرین را داشته‌اند و پادشاهانی که از خانواده برادر تیگران پادشاه ارمنستان بودند و نخستین آنها ارشام نام داشته در بین‌النهرین سلطنت می‌کرده‌اند و در این وقت اِدس هم از قلمرو حکمرانی آنها به شمار می‌رفته. متنها حکّامی از اعراب از طرف ارمنستان در اینجا حکومت می‌کردند و استقلال داخلی داشتند. ولی بعدها ارمنستان نتوانسته است اِدس را از دست بُرد پادشاهان آدیابن یا نصیبین حفظ کند زیرا پارتی‌ها از آنها حمایت می‌کرده‌اند. کلیتاً کمی مدّت سلطنت حکمرانان اِدس می‌رساند که اغتشاشات داخلی یا خارجی دامنگیر این صفحه بوده و این اوضاع تا سلطنت ماآنو سافلول دوام یافته. دیونیس تل‌مار نویسنده شامی گوید (تاریخ خسرون، صفحه ۹۲ و ۹۳) که ماآنو پس از ۲۸ سال و هفت ماه سلطنت تخت را برای پسرش که نیز ماآنو نام داشت گذارد. او شش سال سلطنت کرد و بعد آبگار جانشین او گردید. این پادشاه را آبگار اوشاما (یعنی سیاه) نامیده‌اند. نویسنده مذکور نمی‌گوید که او پسر کی بود

ولی چنین به نظر می‌آید که پسر ماآنو نبوده. موافق نوشته‌های موسی خورن (تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، فصل ۲۵ و ۲۶) آبگار نامی پسر ارشام در نصیبین بود و مانند پدرش در آنجا سلطنت می‌کرد. چون مدّت سلطنت آبگار ارشام بیست سال بوده ظنّ قوی می‌رود که آبگار پسر او تقریباً شش سال ق.م در نصیبین بر تخت نشسته زیرا سرشماری در امپراطوری روم و ولادت مسیح (ع) موافق نوشته‌های موسی خورن (کتاب ۲، فصل ۲۵) در سلطنت او روی داده. آبگار پس از اینکه چندی در نصیبین حکمرانی داشت در سلطنت تی‌بریوس قیصر روم در اِدِس اقامت گزید و چنانکه موسی خورن گوید (همان کتاب ۲، فصل ۲۶) این شهر را تزیین کرد از این جهت بعضی بنای این شهر را برخلاف حقیقت به این آبگار نسبت داده‌اند. آرامنه گویند که آبگار پادشاهی خردمند بوده و صفاتی خوب داشته. ذکر مسافرت او به ایران برای رفع منازعه‌ای که بین اشکانیان ایران روی داده بود، بالاتر از قول نویسندگان ارمنستان گذشت. آردایشس آرامنه با اردوان نام اشکانی ایران مطابقت می‌کند و از حکایت ارمنی چنان مستفاد می‌گردد که آبگار هم از خانواده اشکانی بوده و برای اصلاح امور داخلی اشکانیان ایرانی به ایران مسافرت کرده. از اینجا باید استنباط کرد که آبگار از خانواده ماآنوسافلول نبوده و از زمان ارشام آبگارها از خانواده اشکانیانند.

نویسندگان کلیسایی گویند که آبگار پادشاه خسرون معاصر مسیح (ع) بود. او به مرضی علاج‌ناپذیر مبتلا گردید و توسط آنانیاس^۱ یکی از پیروان مسیح نامه‌ای برای او ارسال داشت. عیسی (ع) شخصی را تادّه^۲ نام نزد وی فرستاد و آبگار و مرضای دیگر از او شفا یافتند. این خبر از اِوسویوس نویسنده کلیسایی است و نویسندگان دیگر کلیسایی نیز بعدها آنرا ذکر کرده‌اند ولی اکنون عموماً این خبر را صحیح نمی‌دانند. بعضی نویسندگان کلیسایی نوشته‌اند که جواب مسیح (ع) به نامه آبگار و صورت عیسی (ع) مدّت‌ها در اِدِس بوده و این اشیا را در سلطنت لِکاپِن^۳ (در حدود ۹۲۰ م.) به قسطنطنیه نقل کردند. تا زمان امپراطور میشل پافلاگونی^۴ در آن شهر بود و پس از آن مفقود گردید. موسی خورن گوید (کتاب ۲، فصل ۲۹) که جواب نامه آبگار را طوماس^۵ نامی از حواریون عیسی نوشت. ترجمه ارمنی نامه عیسی با ترجمه یونانی روایت اِوسویوس مغایرت کلی ندارد و از اینجا باید استنباط کرد که

1. Ananias

2. Thadée

3. Empreur Lecapène

4. Empreur Lecapène

5. Thomas

هر دو ترجمه یک اصل بوده که به مسیح (ع) نسبت می‌داده‌اند. موسی خورن گوید که آبگار ۳۸ سال سلطنت کرد و به دست تادّه حواری عیسی که او را شفا داد، دین مسیح را اختیار کرد (تاریخ ارمنستان، فصل ۳۰). پس از مرگ او ملکش به دو قسمت تقسیم شد: یکی از پسرهایش آنانی نام به قول موسی خورن در اِدِس سلطنت کرد و برادرزاده او سندروک در ارمنستان به تخت نشست. آنانی در ابتدا مسیحی بود ولی بعد برضد این مذهب اقدام کرد و پیروان این دین را کشت. سندروک خواست اِدِس را از او انتزاع کند و آنانی در حین جنگ از ستونی افتاده مرد. پس از آن اهالی اِدِس خزانه و اموال آنانی را تسلیم کردند به این شرط که با مذهب مسیحی آنها کاری نداشته باشد. او پذیرفت ولی بعد تمام اعضای ذکور خانواده آنانی را معدوم ساخت. درباب وجه تسمیه سندروک بالاتر ذکر شد و معلوم نیست که این گفته موسی خورن تا چه اندازه صحیح است. ولی چنین به نظر می‌آید که در میان اشکانیان اشخاصی زیاد این نام داشته‌اند و چنانکه گذشت ستروک نامی شاه اشکانی ایران بود. در اینجا باید گفت که بین نویسندگان عهد قدیم در ذکر وقایع این زمان و راجع به اسامی پادشاهان خسرون و آدیابن اختلافاتی دیده می‌شود. مثلاً یوسف فلاویوس گوید که پسر آبگار مانو نام داشت و اسم سندروک را ذکر نمی‌کند. سپس از عزّت پادشاه آدیابن صحبت می‌دارد. ممکن است که عزّت لقب سندروک بوده باشد زیرا پادشاهان مشرق پس از اسکندر و سلوکی‌ها القابی اختیار می‌کردند و بعضی خودشان را به تقلید از سلوکی‌ها «خداوند» می‌خواندند. بنابراین مستبعد نیست که عزّت هم چنین عنوانی باشد. یعنی این لفظ در اصل ایزد بوده نه عزّت و بعد آن را تصحیف کرده‌اند. به هر حال تاریخ خسرون و آدیابن و ارمنستان روشن نیست. اسامی پادشاهان درهم و برهم است و اسامی مُنوباذ و آبگار و سندروک و ایزد یا عزّت با هم مخلوط می‌گردد. بنابراین مطابقت دادن اسمی با شخصی به نظر متبّع منوط است و استنباطات شخصی و حدسیات نویسندگان قرون بعد در تطبیق اسامی دخالت دارد و مؤثر است. مثلاً سنّ کرووا^۱ یک نظر دارد، سنّ مازتن^۲ نظری دیگر و قس علیهذا. حدود این دولت‌ها هم درست معلوم نیست و با یکدیگر منازعه دارند. چون مقصود ما نگارش تاریخ مستقل آدیابن و خسرون نیست زیرا این مطلب از موضوع ما خارج است و داخل شدن در این کیفیات هم بی‌مورد، به شمه‌ای که ذکر شد اکتفا می‌ورزیم. مقصود ما این بود که روابط

پادشاهان خسرون و آدیابن را با دولت بزرگ اشکانی ایران برسانیم و نیز معلوم باشد که بعضی پادشاهان این دولت‌ها مانند پادشاهان ارمنستان از اشکانیان بوده یا خویشی با آنها داشته‌اند. از شرح مذکور با وجود اختلافات در نوشته‌های نویسندگان عهد قدیم این مطلب مسلم است که ارمنستان بزرگ و کوچک و آدیابن و خسرون ارتباطی خاص با سلسله اشکانی ایران داشته دست‌نشانده آن دولت بزرگ به شمار می‌رفتند. این دولت‌ها تحت‌الحمايه ایران و پیش‌قراول دولت بزرگ اشکانی در مقابل رومی‌ها بودند. در زمانی که تراژان برای جهانگیری به مشرق آمد و می‌خواست با دولت پارت بجنگد آنگار پادشاه خسرون پدر آرباندس^۱ کوشید که مقام بی‌طرفی را اختیار کند و با هدایا قیصر را نرم کرد. بعد از آنگار هم پسرش همان رویه را داشت. در نتیجه رومی‌ها جنگی با خسرون نداشتند تا اینکه عاقبت کار تراژان به جایی که در جای خود مشروحاً ذکر شده منتهی گردید. او عقب‌نشسته رفت و قیصر جدید هادریان تمامی بین‌النهرین را به دولت پارت رد کرد. معلوم است که در این وقت خسرون و آدیابن هم به حال اولی خود بازگشتند. پس از آن وقایع دیگر بین‌النهرین به قدری که با تاریخ دولت پارت مربوط و ملازم بود بالاتر در جای خود ذکر شده.

شاخهٔ دوم. سلسله اشکانیان ارمنستان

پس از آنچه در باب آدیابن و خسرون ذکر شد باید گفت که شاخهٔ دوم سلسله اشکانیان را که در جنوب ارمنستان و نیز در بعضی قسمت‌های بین‌النهرین و آسور حکمرانی داشتند (نه در ارمنستان بزرگ) سن‌مارتن^۲ چنین می‌داند: (قطعه‌ای از تاریخ اشکانیان، جلد دوم).^۲

۱. آرشام یا آردشام پسر آرتاشس دوم و برادر تیگران اول

۳۸ م. ق.

(او را ما آنوسافلول نیز نامیده‌اند)

۹ یا ۸ »

۲. ما آنو پسر ارشام یا پسر سافلول

۳. آنگار سیاه (اوشاما) پسر دیگر ما آنوسافلول

۳ یا ۲ »

(این شخص در ۳۵ یا ۳۶ م. فوت کرد)

1. Arbandès

2. Saint Martin. Fragment d'une histoire des Arsacides, t. II Paris 1850.

۴. سَندروگ پسر یکی از خواهرهای آبگار سیاه
۵۰ یا ۵۱ م.
۵. اِروان (اروان)
» ۶۸
- بعد از مرگ تیرداد اوّل، برادر بلاش شاه ایران، او را پادشاه ارمنستان دانسته‌اند.
۶. آرتاشِس سوّم پسر سندروگ
» ۸۸ م.
- مورّخین یونانی او را اِگزدارس یا آکسی‌دارس نامیده‌اند. مدّت سلطنت تا ۱۲۹ م.
سَن‌مارتن در کتابش موسوم به تاریخ اشکانیان در اینجا توقف کرده. ولی در یادداشت‌هایش راجع به سلسله اشکانیان ارمنستان چنین می‌نویسد:
۱. آرتاوازد چهارم پسر آرتاشِس سوّم
» ۱۲۰ م.
۲. دیران اوّل برادر آرتاوازد چهارم
» ۱۲۱
۳. تیگران چهارم برادر دیران اوّل
» ۱۴۲
- لوئیوس وِروس^۱ قیصر روم او را از تخت محروم ساخت و تاج را به سوهم^۲ که از شاخه دیگر سلسله اشکانی بود داد.
۴. واگارش (بلاش) پسر تیگران چهارم
» ۱۷۸ م.
۵. کُسرَاس (خسرو) اوّل کبیر پسر بلاش
» ۱۹۸
۶. اردشیر ساسانی شاه پارس
» ۲۳۲
- در این زمان از ۲۳۲ تا ۲۵۹ م. سلطنت ارمنستان با اردشیر ساسانی و پسرش شاپور اوّل بود.
۷. تیرداد دوّم پسر خسرو کبیر
» ۳۱۴
۸. ابتدای فترت
» ۳۱۴
- سندروگ اشکانی و پاگر (پاگر) از خانواده آردزوریان تاج و تخت را غصب می‌کنند.
اوّلی در شمال ارمنستان و دوّمی در جنوب آن.
۹. خسرو دوّم پسر تیرداد ملقب به کوچک
» ۳۱۶ م.
۱۰. دیران دوّم پسر خسرو دوّم
» ۳۲۵
۱۱. ارشک سوّم دیران
» ۳۴۱
۱۲. باب پسر ارشک (آمین مارسلن او را پارا نامیده)
» ۳۷۰

۱۳. ورزَدات پسر آنوب^۱ برادر ارشک سوّم
» ۳۷۷
۱۴. ارشک چهارم و وال ارشک (واگارشک) دوّم هر دو پسران باب
» ۳۸۲
۱۵. ارشک چهارم تنها
» ۳۸۳
- تقسیم ارمنستان بین پارسی ها و رومی ها
» ۳۸۷
۱۶. ارشک چهارم از طرف قیصر قسطنطنیه سلطنت می کند و شاه پور سوّم شاه پارس سلطنت قسمت خود را به خسرو سوّم که از شاخه دیگر اشکانیان است می دهد.
فوت ارشک چهارم
» ۳۸۹
۱۷. پس از فوت او قیصر بیزانس ارمنستان بیزانس را به کازاوون^۲ پسر سپانتازاد^۳ از خانواده کامساراگان^۴ که از اشکانیان ایران بود می دهد. بعد چیزی نمی گذرد که این سردار تابع خسرو سوّم می گردد و او با جگزار دولت بیزانس. این رفتار باعث خشم بهرام چهارم ساسانی گردیده خسرو را از سلطنت معزول و در قلعه فراموشی محبوس داشت.
۱۸. بعد بهرام شاه پور (ورهام شاپوه) برادر خسرو سوّم از طرف ایران
به سلطنت ارمنستان منصوب گردید
» ۳۹۲
۱۹. خسرو سوّم بعد از مرگ برادرش بهرام شاپوه از نو
به امر یزدگرد اوّل به سلطنت رسید
» ۴۱۴
۲۰. شاه پور پسر یزدگرد اوّل بر تخت نشست
سال فترت
» ۴۱۵
- » ۴۱۹
۲۱. آرتاکسیس پسر بهرام شاه پور را (که بعدها اردشیر نام داشت)
شاه ایران بهرام پنجم ساسانی بر تخت نشاند
» ۴۲۲
- در سال ۴۲۸ م. او از سلطنت افتاد و ارمنستان مانند ایالتی به ایران ضمیمه شد.

1. Anob

2. Kazavon

3. Spantazade

4. Kamsarakan

باب دوم قسمت تمدنی

فصل اول. وسعت دولت اشکانی و تشکیلات آن

مبحث اول. وسعت دولت اشکانی. پایتخت

وسعت دولت اشکانی
حدود دولت اشکانی را نمی‌توان به تحقیق معلوم داشت و به همین جهت است که در اطلس‌های تاریخی نقشه دولت اشکانی را، به نحوی که صحیح باشد نتوانسته‌اند ترسیم کنند. علت این بی‌اطلاعی همان است که در قسمت تاریخی این کتاب کراراً گفته شده. ما از دولت اشکانی تا اندازه‌ای اطلاع داریم که نویسندگان یونانی و رومی و ارمنی و یهودی وقایع آنرا نوشته‌اند و اینها هم چنانکه گذشت، غالباً به وقایعی علاقه‌مند بودند که با حدود غربی دولت اشکانی ارتباط داشت. پس می‌توان بی‌تردید گفت وقایعی زیاد از دوره اشکانی که به حدود دیگر آن دولت مربوط بوده اصلاً ضبط نشده یا به طور ناقص ضبط گردیده و بنابراین مدارکی نیست که حدود دولت اشکانی را موافق آن محققاً معلوم داریم. نویسندگان قرون اولیه اسلامی هم هرچه راجع به اشکانیان نوشته‌اند درهم و برهم و مجمل و گنگ است و نمی‌توان این نوشته‌ها را مبنای استنباطاتی صحیح راجع به تاریخ دولت اشکانی قرار داد. بنابراین یگانه منبع ما برای تعیین حدود دولت پارت تا اندازه‌ای که مبتنی بر وقایع باشد، باز نگارشات مورّخین و نویسندگان یونانی و رومی و ارمنی است به علاوه کتاب یوسف فلاویوس مورّخ یهود. اکنون باید دید که از این نوشته‌ها که تماماً در قسمت تاریخی این کتاب ذکر شده چه برمی‌آید. از این نوشته‌ها معلوم است که دولت پارت در ایران این ممالک را داشته: اوّل از پارت بالاخص گرفته به طرف مغرب می‌رویم.

بعد برگشته باز از همان جا گرفته به طرف مشرق خواهیم رفت. از این قرار ایالات و ولایاتی که نام می‌بریم جزء دولت پارت بودند: پارت بالاخص یا خراسان با تمامی ولایاتی که جزء خراسان کنونی است و در صفحات پیش شمرده‌ایم: دامغان و سمنان، صفحه ماردها یا مردها (تقریباً تنکابن کنونی با حوالی آن)، ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد (همدان، گروس، کرمانشاهان، نهاوند. بعد ملایر و تویسرکان، عراق (سلطان‌آباد)، ولایات ثلاث (یعنی خوانسار و گلپایگان و کمره)، خمسه، قزوین، ری، اصفهان، یزد، ماد کوچک (آذربایجان) آدیابن (آسور قدیم) کردون (کردستان)، ارمنستان بزرگ و کوچک، خُسرُون (یادس و یا اورفا) الحضر، کلدۀ قدیم با بابل تا خلیج پارس، خوزستان با شوش، پارس، کرمان، صفحات مجاور کویر لوت، مانند سیستان و ساگارتی، باختر تا صفحاتی که در مشرق باختر واقعند تا هند و کوشان و هیمالایا (کوههای حدود شمالی هندوستان)، صفحات مجاور سند، صفحات مجاور خراسان تا رود جیحون. مقصود ما این نیست که در تمامی مدّت عمر دولت اشکانی، پارتی‌ها تمام این صفحات را داشته‌اند. البته چنانکه از تاریخ این دولت برمی‌آید تفاوت‌هایی بین زمان قدرت و انحطاط بوده ولی در سلطنت مهرداد اول ششمین شاه اشکانی دیده می‌شود که وسعت دولت پارت از جیحون تا فرات است و در زمان مهرداد دوم کبیر این دولت به هیمالایا می‌رسد. این است وسعت دولت پارت به قدری که مبتنی بر اخبار و مسکوکات است. در اینجا سئوالی طرح می‌شود: قفقازیه جزء دولت پارت بوده یا نه؟ اگر بخواهیم با مدرک حرف بزنیم باید گفت این مسئله روشن نیست بل بعکس به اندازه‌ای که از اسناد برمی‌آید، آرآن (شیروان قرون بعد) و ایبری (گرجستان) در تحت نفوذ روم بوده‌اند. اما این معنی مسلم است که اشکانیان جدّ داشته‌اند حدود طبیعی ایران را به دست آراند و حدود طبیعی ایران باستان به شواهد تاریخی چنین بوده^۱: کوههای قفقاز، دریای گرگان (بحر خزر)، جیحون، سند، دریای عمان و خلیج پارس، دجله و فرات. بنابر آنچه گفته شد دولت پارت در زمان قدرتش به استثنای قفقازیۀ حدود طبیعی ایران را تقریباً داشته. نویسندگان ارمنستان چنانکه بالاتر ذکر شد حدود دولت اشکانی را از این وسیع‌تر می‌دانند و طور دیگر معین می‌کنند. آنها عقیده دارند که اشکانیان به چند تیره یا خانواده متقسم بودند و هرکدام در مملکتی سلطنت داشتند: مثلاً تیره‌ای در ایران، با حدودی که معلوم است، تیره‌ای دیگر در ارمنستان بزرگ و کوچک،

۱. مقصود کلیه ممالک تابعه نیست. فهرست این ممالک در جلد اول این تألیف ذکر شده.

تیره سَوم در افغانستان کنونی به اسم دولت هند و سکایی، زیرا حدود این دولت شامل قسمتی از هند (هند غریبی) نیز بوده. تیره چهارم در ماورای سیحون تا حدود چین از طرف مشرق و دریای آزو و از سمت مغرب. بنابراین آسیای وسطی و دشت قبچاق قرون بعد و صفحات پشت کوههای قفقاز تا دریای آزو و جزء این دولت بوده و دریای گرگان (خزر) در وسط ممالک اشکانیان واقع شده بود.

آگاتانژ مورخ ارمنستان گوید که ماساژت‌ها هم جزء دولت اشکانی بودند و چنانکه در کتاب اول و دوم کراراً ذکر کرده‌ایم ماساژت‌ها از سکاهای آن طرف رود سیحون بودند و صفحاتی زیاد از طرف مشرق و مغرب در تحت حکومت خود داشتند. این است آنچه گفته‌اند ولی نمی‌توان دانست تا چه اندازه این گفته‌ها صحیح است بخصوص که می‌دانیم ارامنه نسبت به اشکانیان علاقه‌مندی خاصی نشان داده خواسته‌اند آنها را بزرگ کنند و دیگر اینکه اگر این عقاید صحیح باشد راجع به دودمان اشکانی است که در ممالک مختلف سلطنت می‌کرده‌اند نه دولت پارت. بنابراین بالاخره آنچه مبتنی بر اسناد می‌باشد همان است که دولت اشکانی ایران در زمان قدرتش دارای حدودی بود که تقریباً از هیمالایا تا فرات و از جیحون و دریای گرگان (خزر) و آرس تا خلیج پارس امتداد می‌یافته. می‌گوییم تقریباً زیرا برای حدود محقق غالباً سند نداریم یعنی چنانکه هرودوت ایالات جزء دولت هخامنشی را نموده یک نویسنده یونانی یا رومی محققاً حدود دولت پارت را نشان نداده تا بتوان آنرا در ترسیم نقشه دولت پارت مبنی قرار داد. این است که ما بهتر دانستیم از ترسیم چنین نقشه‌ای اصلاً صرف نظر کنیم. درباب ایالات پارت باز پایین‌تر صحبت خواهیم داشت.

پایتخت دولت اشکانی، چنانکه در قسمت تاریخی گذشت در تیسفون
بود ولی محلّ مزبور وقتی پایتخت شد که دولت پارت تا دجله و فرات
توسعه یافت. بنابراین بالطبع این سؤال پیش می‌آید که پایتخت پارت بالاخص کجا بوده:
یعنی قبل از تسخیر شهر صد دروازه یا بنای دارا، مقرّ حکمرانی اشکانیان کدام شهر بود. در
این باب بعضی اسم شهر اساک را برده آن را با قوچان یا بجنورد مطابقت می‌دهند. برخی
پایتخت قدیم پارت را شهر نسا می‌دانند. درباب نسا اخیراً در ترکمنستان شوروی در قریه باقر
که در میان عشق‌آباد و فیروزه است کشفیاتی روی داده که از قرار اطلاعاتی که از سفارت
کبرای دولت ایران در مسکو به وزارت خارجه رسیده است چنین است: در سه سال قبل یکی
از اعضای مؤسسه علمی ترکستان که از علمای آثار قدیمه است در پایه سلسله کوپت‌داغ

نزدیک قریه باقر تپه‌های بزرگی از خاک ملاحظه می‌کند که برحسب شکل و ترکیب خاص مورد توجه او می‌شود. بعد تحقیقاتی در این محلّ به عمل آمده به حفّاری مبادرت می‌کنند و در اندک زمانی آثار قدیم معبد پارتی‌ها و آلات و اسباب چندی که مربوط به انجام مراسم دینی آنها بوده در محلّ مزبور کشف و ثابت می‌گردد که شهر نسا پایتخت قدیم دولت پارت که بکلی مفقود الاثر بود و علمای آثار قدیمه قرن‌های متمادی در تفحص آن بودند در آن محلّ مدفون است. عملیات حفّاری جدّاً تعقیب شده و تا به حال قسمتی از غرفات معبد و راه زیرزمینی که معبد را تا قصر سلطنتی مربوط می‌داشته و خطوط معابر عمده از زیر خاک بیرون آمده. قطر دایره این شهر ۴ کیلومتر و نیم است که در اطراف آن دیواری به ارتفاع ۸ متر و ۱۷ سانتیمتر کشیده شده بود. در وسط شهر از چهار طرف خیابان‌های وسیع دیده می‌شود که به وسیله گودال عمیقی در مرکز به هم وصل می‌گردد. گودال مزبور از قرار معلوم آب‌انبار بزرگی بوده است که در مرکز شهر واقع بوده و به واسطه نقب‌های زیر زمین با چشمه‌های کوپت‌داغ ارتباط می‌یافته. در نتیجه حفّریاتی که فعلاً در اطراف معبد مزبور به عمل آمده یک عدّه ستون‌های قطور سنگی و سقف‌های موزاییک (خاتمکاری) و دیوارهای کاشی‌کاری کشف گردیده. حفّریات در محلّ مزبور فعلاً هم دوام دارد.

جنرال قونسولگری ایران در عشق‌آباد نیز در این باب راپورتی به وزارت خارجه داده که مضمونش تقریباً همان است. بعد در ۱۲ آبان ۱۳۱۳ دو فقره راپورت داده که ذیلّاً درج می‌شود: «در نتیجه حفّریات اخیر در خرابه‌های شهر قدیم نسا متخصصین دو مجسمه و یک کله شیر که از گل پخته سرخ‌رنگ می‌باشد یافته‌اند. صورت مجسمه‌ها به طرف زمین بوده ولی به واسطه مرور زمان ماده‌ای که مجسمه از آن ساخته شده طوری سست گردیده که متخصصین نمی‌توانند در مقام پاک کردن مجسمه از خاک و شن که آنرا احاطه نموده برآیند. این است که تصمیم کرده‌اند فعلاً به همان شکلی که یافته‌اند با خاک و شن اطراف برای آنکه از هم تلاشی نشود به شهر آورده شاید به وسیله بعضی آلات و ادوات مخصوص تا اندازه‌ای که ممکن شود خاک و مواد اضافی را از روی مجسمه برداشته قطعات مجزّا شده آنرا به یکدیگر متصل کنند. حفّریات ادامه دارد».

«شهر قدیم آناتو که تراکمه‌الو می‌نامند، در چهارده کیلومتری عشق‌آباد واقع و خرابه‌های

آن تا یک کیلومتر و نیمی عشق آباد امتداد دارد و به موجب آخرین حفاریات و کاوش‌هایی که در سال ۱۹۰۴ از طرف انستیتوی کارنژی به وسیلهٔ عدّهٔ متخصصین امریکایی به عمل آمده، قدمت این شهر را به سه الی چهار هزار سال قبل از میلاد نسبت داده‌اند. از علایم این شهر خرابه‌های متعدّدی باقی است که دو خرابهٔ آن خیلی مهم است و غالباً هم کاوش‌ها در آنجا به عمل آمده. از کلیهٔ آثار شهر مزبور چیزی که فقط قسمتی از آن باقی مانده مسجدی است که در آنجا بنا شده بوده و متخصصین در نتیجهٔ مطالعات بسیار دقیق تاریخ آنرا نسبت به نیمهٔ اوّل قرن پانزدهم میلادی می‌دهند. در سال ۱۹۲۶ برای آنکه گنبد و محراب بکلی از هم متلاشی نشود حکومت ترکمنستان در آنجا مختصر تعمیراتی کرده. از طرف ادارهٔ نشریات و مطبوعات ترکمنستان رساله‌ای راجع به اناثو و اشیای زیرخاکی که کشف گردیده طبع و منتشر شده بود. اینک یک نسخهٔ آن لفاً تقدیم می‌گردد».

تیسفون را یونانی‌ها کتزیفون^۱ می‌نامیدند و نویسندگان ارمنستان نام آن را دیسپون نوشته‌اند. بنابراین عقیدهٔ نویسندگان قرون اسلامی که پایتخت اشکانیان ری بوده مدرکی ندارد جز اینکه بگوییم که اشکانیان در نهضت خود به طرف مغرب چندی هم در اینجا اقامت گزیده‌اند ولی پایتخت آنها را مورّخین غربی تقریباً همیشه تیسفون می‌دانند. بعدها چنانکه بیاید سلوکیه که در طرف راست دجله بود با تیسفون در طرف چپ رود مزبور و یک محلّ دیگر اتصال یافت و به همین جهت پایتخت دولت ساسانی را اعراب مداین نامیدند. بی‌تردید می‌توان گفت که شاهان اشکانی و دربارشان یک جا اقامت نداشتند و در عرض سال از جایی به جایی حرکت می‌کردند. اما اینکه اینجاها کجا بوده و چه نام داشته محقّقاً معلوم نیست ولی از نگارشات نویسندگان غربی چنین برمی‌آید که تیسفون مقرّ حکمرانی و ادارات دولتی بوده زیرا پلین این شهر را سر مملکت می‌داند (تاریخ طبیعی، کتاب ۶، بند ۲۶). تاسی توس مقرّ سلطنت (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۲۶) و دیوکاسیوس شهر سلطنت. استرابون گوید که شاه زمستان را در اینجا با نشاطی که از هوای عالی آن حاصل می‌شد می‌گذرانید (کتاب ۱۶، فصل ۱، بند ۱۶). پلین گوید که پارتی‌ها این شهر را ساختند تا سلوکیه را تنزّل دهند ولی چون مقصودشان حاصل نشد شهر دیگری را به نام ولوگزوثر تا^۲ (به پارسی کنونی بلاش گرد) در

نزدیکی تیسفون بنا کردند (همانجا، بند ۲۶). استرابون گوید (کتاب ۱۶، فصل ۱، بند ۱۶) که چون سربازان پارتی در دنبال دربار از جایی به جایی حرکت می‌کردند و زندگانی سربازان با وضع سلوکیه موافقت نداشت تیسفون را بنا کردند.

همان نویسنده گوید که باقی مانده سال (یعنی غیر زمستان را) شاهان اشکانی در همدان که شهر مادی است و گرگان به سر می‌بردند. استرابون مقرر شاه را در گرگان تا به^۱ نامیده (کتاب ۱۱، فصل ۷، بند ۲) از این نگارشات استرابون چنین باید استنباط کرد که دربار اشکانی پس از گذشتن زمستان از تیسفون حرکت کرده به طرف گرگان می‌رفته و در شهرهایی مانند همدان و ری و شهر صد دروازه توقف می‌کرده تا به گرگان می‌رسیده. درباب ری آتسه گوید که اقامتگاه شاهان اشکانی در بهار بوده و این خبر باید صحیح باشد. زیرا ری را ارشکیه می‌نامیدند و به قول ایزیدور خاراکی (پارت، بند ۷) ری از تمامی شهرهای ماد بزرگ‌تر بود و بهار هم چنانکه معلوم است در ری غالباً خوب است. بنابر آنچه درباب پایتخت اشکانیان ذکر شد به این نتیجه می‌رسیم که وقتی که دولت پارت بزرگ شده و به فرات رسیده تیسفون مقرر حکومت و ادارات دولتی گردیده ولی دربار در عرض سال در همدان و ری و شهر صد دروازه و گرگان نیز اقامت می‌گزیده تا از هوای خوب اینجاها استفاده کند و از گرمای تیسفون در تابستان محفوظ بماند.

در این نیز تردیدی نیست که شهر صد دروازه در موقع بسط دولت پارتی از مشرق به طرف مغرب چندی مرکز حکومت بوده و اهمیت داشته. اما محل این شهر را تا حال نیافته‌اند. هوتوم شنیدلر و ویلیام جکسن عقیده داشتند که این محل باید کرسی ولایت سابق قومش باشد و باید آن را در هشت میلی جنوب دامغان جستجو کرد. ولی در سال ۱۹۳۱-۱۹۳۳ دکتر شمیدت به خرج دارالعلوم فیلا دلفیا در تپه حصار مشغول حفاریات و کاوش‌هایی شد با این مقصود که شهر صد دروازه را کشف کند و در جنوب دامغان در هشت میلی این شهر خیلی کار کرد بی‌اینکه اثری از این شهر ظاهر گردیده باشد. بنابراین عجالتاً محل این شهر معلوم نیست.

مبحث دوم. تشکیلات، حکومت شاه، ممالک تابعه،

ترتیبات سلطنتی، ادارات، سپاه، اسلحه،

مسکوکات، ضرابخانه‌ها، تاریخ (تقویم)

حکومت شاه دولت اشکانی چنانکه از تاریخش برمی‌آید، از دو نوع ممالک ترکیب یافته بود: از مملکت پارت و از ممالک تابعه. ممالک تابعه را هم باید از دو قسم بدانیم:

۱. ممالکی که از ایالات دولت پارت به شمار می‌آمدند و برای هریک از آنها یک نفر والی یا «ویتاکسا» معین می‌شد.

۲. ممالکی که تابع پارت بودند ولی ولایات پارت آنها را اداره نمی‌کردند بل اینها پادشاهانی داشتند که دست‌نشانده شاهان اشکانی بودند. اینها وظایفی نسبت به شاه اشکانی یا شاهنشاه داشتند که پایین‌تر ذکر خواهد شد ولی در امور داخلی مملکتشان مستقل یا چنانکه اکنون گویند خودمختار بودند.

بنابراین تشکیلات دولت پارت شامل پارت بالاخص و ممالکی می‌شود که ایالات پارت محسوب می‌شدند و به دولت‌های دست‌نشانده مربوط نمی‌باشد درباب آنها جداگانه صحبت خواهیم داشت. پس از این مقدمه‌گویی که در دولت پارت یک وضع اساسی یا چنانکه اکنون گویند، یک «قانون اساسی» وجود داشت و این قانون حکومت شاه را محدود ساخته بود. کدام‌یک از شاهان اشکانی این وضع را ایجاد کرده بود درست معلوم نیست.

از نوشته‌های ژوستین که در جای خود ذکر شد تلویحاً و اجمالاً چنین استنباط می‌شود که تیرداد اوّل اشکانی آن را برقرار کرده. ولی راولین سن عقیده دارد که باید مؤسس این وضع مهرداد اوّل بوده باشد. زیرا در زمان او دولت اشکانی دولت وسیعی یا چنانکه مؤلف مزبور گوید یک امپراطوری شد (ششمین دولت مشرق، صفحه ۸۴) ولی به عقیده ما هر کدام از آنها این کار را کرده باشد اوضاع پارت جهت اصلی آن بوده. پس در واقع امر مؤسس این اساس نه تیرداد بوده و نه مهرداد. این اساس در وضع زندگانی سیاسی پارتی‌ها سابقه داشته و عادات و اخلاق پارتی‌ها آنرا اقتضا می‌کرده و چون ریشه دوانیده بود. بعد از بزرگ شدن پارت هم با تغییراتی که ذکر خواهد شد باقی ماند.

برای روشن بودن این نظر باید به خاطر آورد که آریان‌ها، چنانکه از آوستا استنباط می‌شود، وقتی که به ایران آمده‌اند شکل حکومتشان ملوک‌الطوایفی بوده. قوم به عشیره‌ها تقسیم می‌شده و عشیره به تیره‌ها و تیره‌ها به خانواده‌ها. خانواده را آوستا «نافه» می‌نامد و خانه را «نمان»، تیره را «تئوما» و محل سکناى آن را «ویس» یعنی ده، عشیره را «زَن‌تو» و مسکن آن را «دَهِیو» یا «دَن‌یو». رؤسای خانواده‌ها رئیس تیره را انتخاب می‌کنند و او را «ویس‌پَت» نامند. ویس‌پَت‌ها رئیس عشیره را برمی‌گزینند. خود دَهِ‌پوپت یا رئیس مملکت هم انتخابی است. معلوم است که با این وضع، حکومت دَهِ‌پوپت محدود بوده و او می‌بایست با رؤسای عشایر و تیره‌ها و متنفذین قوم شور کند و در میان آنها فقط شخص اوّل باشد. این وضع در ایام صلح بود ولی در هنگام جنگ، چون دَهِ‌پوپت‌ها فرماندهی لشکر را برعهده داشتند، بر اختیارانشان می‌افزودند بخصوص اگر عاقل و شجاع بودند و بر دشمن غالب می‌آمدند. بنابراین دَهِ‌پوپت‌هایی که می‌خواستند حکومتشان کمتر محدود باشد می‌بایست کارهای مشکل انجام دهند یا در جنگی بر دشمن غلبه یابند. چنین بود وضع حکومت آریان‌ها قبل از اینکه دولت‌های بزرگی تشکیل کنند. از نوشته‌های هرودوت راجع به ماد و نگارشات کزنفون در باب پارس قبل از کوروش بزرگ این ترتیب ملوک‌الطوایفی نیز استنباط می‌شود. ولی بعدها وقتی که دولت ماد بزرگ شد حکومت شاه از محدوده مطلقه گردید. زیرا شاهان ماد ترتیب دولت آسور و بابل را اقتباس کردند. پارسی‌ها هم وقتی که از حدود پارس بیرون آمدند وضع حکومت ماد را اتخاذ کردند. اما پارت وضع خود را به طوری که استنباط می‌شود تغییر نداد زیرا از آسور و بابل دور بود. نه تمدن آسیای غربی را داشت و نه از مردمان آن چیزهایی اقتباس کرده بود. بنابراین طبیعی است که مؤسّسات پارت به همان وضع ملوک‌الطوایفی محفوظ ماند و حتّی پس از اینکه پارت دولت بزرگی شد وضع مزبور چون در مدّت قرون عدیده ریشه دوانیده بود با وجود میل بعض شاهان اشکانی به حکومت مطلقه همان بود که ذکر شد یعنی حکومت شاه نسبت به نجبای پارتی محدود بود. پس از آنچه گفته شد طبیعی است که تیرداد دوّم یا مهرداد اوّل تشکیلاتی در این زمینه به پارت داده باشند. زیرا تیرداد دوّمین شاه اشکانی است و مهرداد ششمین شاه و در این وقت دولت اشکانی دولتی جوان بوده و هنوز قوامی نداشته و این شاهان روشن می‌دیده‌اند که برای رسیدن به مقصود یعنی بیرون کردن سلوکی‌ها از ایران و تمامی ایران را در تحت تسلّط آوردن باید به قوم پارت تکیه کنند یعنی برخلاف سلوکی‌ها، یک دولت ملّی تشکیل دهند و در این صورت هم، جز حفظ مؤسّسات

ملّی چاره‌ای ندارند. این بود که تشکیلات آنها بر همان اساس قرار گرفت. پس موجد اصلی این اساس نه تیرداد اوّل بوده و نه مهرداد ششم. اوضاع پارت این طرز حکومت را اقتضا می‌کرده و آنها نمی‌توانسته‌اند کار دیگر کنند. اکنون باید دید که اساس این تشکیلات چه بوده؟ شاه اشکانی می‌بایست با دو مجلس شور کند. یکی را نویسندگان رومی شورای خانوادگی^۱ نامیده‌اند و دیگری را مجلس سنا (مجلس شیوخ). اوّلی از اعضای ذکور خانواده سلطنت که به حدّ رشد رسیده بودند ترکیب می‌یافت و انتخاب آنها منوط به میل شاه نبود (باید استنباط کرد که شاهزادگان ذکور همین که به حدّ رشد می‌رسیدند از اعضای این مجلس به شمار می‌آمدند.م). دیگری از مردان پیر و مجرب و روحانیون بلندمرتبه قوم پارت.

سوم مجلسی هم بود که از هر دو مجلس ترکیب می‌یافت یعنی وقتی که هر دو مجلس با هم منعقد می‌گردید آن را مغستان یا مجلس بزرگان می‌نامیدند (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۳، از قول پوسیدونیوس). در باب لفظ «مغستان» ما تصوّر می‌کنیم که مصحف مهستان است. زیرا این نام با معنای مجلس مزبور که مجلس بزرگان باشد بهتر موافقت دارد و اکنون هم بزرگ را می‌گوییم. ولی مغستان با معنای مزبور موافقت نمی‌کند، چه این مجلس تنها از مغها تشکیل نمی‌شد تا آن را مغستان نامند.

تعیین شاه اشکانی انتخابی بود و می‌بایست هر دو مجلس با هم انعقاد یافته شاه را انتخاب کنند. ولی این مجلس یعنی مجلس مهستان مقید بود که شاه را از خانواده اشکانی برگزیند. ترتیب انتخاب شاهی، پس از فوت شاه عملاً چنین بود که پسر ارشد شاه متوفی به تخت می‌نشست مگر در دو مورد. یکی آنکه پسر شاه متوفی به حدّ رشد نرسیده باشد و دیگر در موردی که لیاقت سلطنت را دارا نباشد. در این موارد مجلس مهستان برادر شاه را انتخاب می‌کرد و اگر او برادر نداشت عموی شاه را. در تاریخ پارت چند دفعه چنین پیش آمده که برادر شاه به سلطنت انتخاب شده: مهرداد اوّل، اردو اوّل، اردوان سوم، گودرز، خسرو. اما مورد انتخاب عموی شاه، مورد اردوان اوّل است که بعد از فرهاد دوم به تخت نشست. وقتی که سلطنت از شاخه‌ای از دودمان اشکانی خارج می‌شد دیگر به آن بر نمی‌گشت مگر آنکه شاخه‌ای را که ترجیح داده بودند عقیم گردیده یا کسی را که لایق سلطنت باشد دارا نباشد. بعد از آنکه شاه را مجلس مهستان انتخاب می‌کرد تاجگذاری او به عمل می‌آمد و تاج را

می‌بایست شخصی که رئیس خانواده سورِن (یا چنانکه رومی‌ها نامند سورِنا) بود بر سر شاه گذارد (تاسی توس، سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۴۲). آپ پیان گوید (پارت، صفحه ۱۴۱) که این مقام در خانواده سورِن ارثی بود. همین شخصی که تاج بر سر شاه می‌گذاشت شغل سپهسالاری کلّ قوای مملکتی را نیز بر عهده داشت. از تاریخ پارت دیده می‌شود که مجلس مهستان چند دفعه شاه را از جهت رفتاری که خوش آیندش نبوده از سلطنت خلع کرده ولی باید گفت که همیشه جنگ درونی در این موارد روی داده. شاه مخلوع بی‌ستیزه و مبارزه این اقدام مهستان را نپذیرفته و بالاخره این مسئله را که حق با مجلس مهستان است یا با شاه، شمشیر شاه یا مجلس حلّ کرده.

پس از اینکه شاه به تخت می‌نشست و موقعش محکم می‌گشت، حکومتش تقریباً مطلقه می‌شد. زیرا می‌بینیم که او می‌تواند هرکس را بی‌محاکمه به قتل برساند. مخصوصاً اعضای رشید خانواده سلطنتی که مورد رشک و حسد شاه واقع می‌شوند به قتل می‌رسند. مثلاً فرهاد چهارم ۳۹ نفر از برادران خود را به قتل رسانید. راجع به گودرز و دیگران هم در قسمت تاریخی این کتاب مواردی ذکر شده. ولی باید گفت که شاه از مجلس شیوخ یا چنانکه رومی‌ها گویند مجلس سنا، ملاحظه زیاد داشته. زیرا در این مجلس مَغ‌ها عضویت داشتند و آنها از جهت تشکیلات در میان مردم مورد احترام و دارای قوّت و قدرت بودند (پایین‌تر به این مطلب مراجعه خواهیم کرد). چون قدرت آنها را شاهان اشکانی نمی‌پسندیدند بعدها درصدد محدود کردن مَغ‌ها برآمدند. از اینجا ضدّیتی بین اینها و شاه به وجود آمد که یکی از جهات انقراض اشکانیان گردید (آگاثیاس، کتاب ۲، بند ۲۵).

از ممالک تابعه پارت بعضی ایالات پارت بودند یعنی وُلاتی برای آنها معین می‌شد. این وُلات را در دوره پارتی، یونانی‌ها باز «ساتراپ» گفته‌اند ولی صحیح نیست. ساتراپ چنانکه بالاتر گفته شد یونانی شده «خَشترِ پوان» پارسی قدیم یا شهربان زبان کنونی ماست. در دوره پارتی، والی را «بیس تا کسس^۱» می‌گفتند که نویسندگان اروپایی ویتاکسا^۲ می‌نویسند و آمین مارسلن گوید معنی آن رئیس سواره نظام و والی شاهی است. عده این نوع ممالک چهارده یا پانزده بود. ولی آمین مارسلن عده را هیجده نوشته و پارس و خوزستان را هم در این عده به شمار آورده.

اما پارس را نمی‌توان از این نوع ممالک دانست زیرا از خود پادشاهانی داشته. خوزستان هم چنین به نظر می‌آید که گاهی پادشاهی از خود می‌داشته.

ممالک تابعه که به واسطه ولات اداره می‌شده‌اند اینها بوده‌اند (گوت‌شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۵۴-۵۵): بابل، آپلونیاتیس، (سی‌تاسین^۱ سابق)، خالونیت، کارینا (درست معلوم نیست کجا بوده، باید نه‌اوند باشد)، کامبارن (کرمانشاه)، مادِ بالا (همدان)، مادِ پایین یا مادرزی (رئی)، خوآرن (خوار)، کُمِسن (قومیش)، تقریباً دامغان کنونی، و هرکان یا گرگان، آستوین (درست تطبیق نشده است)، پارت بالاخص، آپا‌آوار تا کین (ناحیه‌ای که جزء پارت بالاخص بوده)، مَرْگیان (مَرُو)، آریا (هَرَات)، آنائوئر (جزء هرات)، زرنگ (سیستان)، آراخوزیا (رَخج یا هندوستان سفید). بعضی ایالات ایران سابق را در این زمان جزء دولت پارت اسم نمی‌برند مثلاً باختر، سغد، پاراپامیزاد. جهت آن است که این ایالات جزء دولت یونانی و باختری گردیده بود و بعد که پارت بر باختر دست یافته درست معلوم نیست کجاها را ضمیمه کرده. بالاتر گفتیم که بعضی حدّ شرقی پارت را پاراپامیزاد می‌دانند که با افغانستان شمالی امروز مطابقت می‌کند و برخی گویند که سرحدّ شرقی دولت پارت در زمان مهرداد اول پنجاب هند بوده.

ممالک دیگر دولتهایی بودند که از خودشان پادشاهانی داشتند. اینها در امور داخلی مملکتشان مستقل بودند ولی بایست در موقع جنگ به تقاضای شاهنشاه پارت به کمک آیند یا قشون بفرستند. درباب تأدیة باج از نویسندگان غربی خبری روشن نرسیده. چنین به نظر می‌آید که بعضی ممالک مانند پارس و ماد و خوزستان باجی نمی‌پرداختند ولی شاهان اشکانی از آنها هدایایی می‌گرفتند. برخی دیگر علاوه بر فرستادن قشون باجی هم می‌دادند. اما نویسندگان شرقی در این باب متفق القول‌اند که مزیت شاهنشاه اشکانی بر سایر پادشاهان فقط از این حیث بود که اسم او را مقدم می‌نوشتند. فردوسی دورتر رفته گوید: «نکرد ایچ یاد این از آن، آن از این». ترتیب تقدّم و تأخّر پادشاهان دست‌نشانده هم معلوم نیست جز آنکه پادشاه ارمنستان حائز مقام سوّم بود (نویسندگان ارمنستان). درباب پادشاه ماد کوچک یا آذربایجان اگرچه تصریحی نیست ولی ظنّ قوی این است که مقام درجه دوّم را داشته. از حرف بلاش اول که بالاتر گذشت چنین استنباط می‌شود. درباب اطاعت و تمکین پادشاهان دست‌نشانده از

شاهنشاه پارت باز اطلاعات کافی نداریم ولی از یکی دو جای نگارشات نویسندگان غربی چنین برمی آید که پادشاهان دست‌نشانده، پارتی‌ها را دوست نداشته‌اند:

اولاً چنانکه بالا تر گذشت گفته‌اند که پومپه سردار روم روابطی با ماد و خوزستان ایجاد کرد و همین اقدام یکی از جهات کدورت دولت پارت از او گردید و دیگر وقتی که آنتیوخوس سوم سلوکی می‌خواست با اشکانیان جنگیده آنها را به اطاعت درآورد پادشاهان ماد و پارس و بعضی دیگر نزد او رفته اظهار همراهی و مساعدت با او کردند؛ از خشونت پارتی‌ها نالیدند و نیز هنگامی که آنتیوخوس سی‌ده با فرهاد دوم می‌جنگید، چند پادشاه مشرق زمین به استقبال او آمده خودشان را به اختیار پادشاه سلوکی گذاشتند. در اینکه پارتی‌ها از مادی‌ها و پارسی‌ها خشن تر بوده‌اند حرفی نیست ولی همراهی این پادشاهان، اگر چنانکه نوشته‌اند صحیح بوده باشد، جهت دیگری هم داشته. دولت سلوکی چنانکه در باب سوم این تألیف ذکر شده از زمان بعد از سلکوس اول نیکاتور رو به تجزیه شدن گذارد و این حال برای او تا زمان زوالش باقی ماند. بنابراین طبیعی بود که پادشاهان ماد و پارس و غیره می‌خواستند سروکارشان با دولتی باشد که سست و در حال انحطاط است تا بتوانند بمرور استقلال یابند و بنابراین دولت ضعیف سلوکی را بر پارت قوی ترجیح می‌دادند.

عده این نوع دولت‌های کوچک چه بود؟ نمی‌دانیم ولی آنچه در تاریخ پارت ذکر می‌شود این است: ماد کوچک (آذربایجان) - ارمنستان - آدیابن - خسرون - آلحضر - عیلام (خوزستان)، پارس. بی‌تردید می‌توان گفت که عده اینها بیشتر بوده مثلاً باختر - سیستان - کرمان و غیره. ولی چون در تاریخ ذکری از اینها صراحتاً نشده موضوع مجهول است. تفاوت این وضع با وضع دولت هخامنشی بعد از تشکیلات داریوش اول این است که در دوره هخامنشی هم بعضی ممالک، چنانکه ذکر شد پادشاهانی دست‌نشانده داشتند. ولی برحسب مرکزیت، داریوش اول، ولاتی از مرکز به ممالک تابعه می‌رفتند و این پادشاهان دست‌نشانده یا شهرهایی که خودمختاری داشتند، در تحت نظارت آنها بودند. اما در دولت اشکانی مرکز به این ممالک ولاتی نمی‌فرستد. مرکز قانع است به اینکه این دولت‌های کوچک در موقع لزوم قشون بفرستند و بعضی هم باجی بدهند. جهت چیست که آن وضع بدین وضع تبدیل یافت. به عقیده ما آن را از سه چیز باید دانست اولاً دولت پارت، خودش چنانکه گفتیم وضع ملوک الطوائفی داشت و با این ترتیب طبیعی بود که اوضاع ملوک الطوائفی را تشویق کند. دوم باید به خاطر آورد که دولت سلوکی تقریباً از ابتدا و بخصوص از وقتی که ضعیف گردید از

عهده وُلات بر نمی آمد و برای اینکه ایالات جدا نشوند با وُلات مدارا می کرد و ممالکی اسماً تابع و در معنی مستقل بودند مانند: آذربایجان، ارمنستان، کاپادوکیه، پنت، پرگام، بی تی تیه و غیره. ماد و پارس هم ظن قوی می رود که همین حال را داشتند. بنابراین، وقتی که پارتی ها ایران بان گشتند، دیدند که اگر بخواهند برخلاف این ترتیب رفتار کنند ماد و پارس و خوزستان و آذربایجان و غیره زیر بار نخواهند رفت و جنگ های پی در پی روی خواهد داد. این بود که همان وضع را پیروی کردند. سوّم، باید در نظر داشت که پارتی ها در تمدّن پایین تر از مادی ها و پارسی ها و عیلامی ها و سایر مردمان ایران غربی بودند. و در این موارد، مردم غالب نسبت به مردم مغلوب گذشت هایی می کند تا آن را راضی نگاه دارد، بخصوص که برای مردم غالب، اداره کردن مردم مغلوب محال یا لاقابل خیلی مشکل است. زیرا در عادات و اخلاق و بسیاری از چیزهای دیگر نظر غالب و مغلوب متفاوت است. در این موارد مطاع از مطیع فقط شناسایی تسلّط خود و کمک مادی را خواهان است. اما اینکه مردم مطیع چطور خود را اداره می کنند مورد توجه نیست. اگر خود غالب بخواهد اداره کند از عهده بر نمی آید و جز کشمکش و منازعات دایمی و ناراضی داشتن مردم مغلوب نتیجه ای حاصل نمی شود. پس طبیعی است که در این موارد غالب بگوید: حکومت مرا بشناسند، باج و قشون بدهند، باقی را خود دانند. اشکانی ها هم همین را گفتند.

این وضع دولت اشکانی را، اگر با اوضاعی که در اروپا در قرون وسطی مستقر بود^۱ مقایسه کنیم در جاهای زیاد شباهت هایی بین هردو می یابیم. راست است که تفاوت های زیادی هم باهم دارند و شاید تفاوت ها بیش از شباهت ها باشد ولی شباهت ها عمده و حیرت آور است چنانکه گیبّون هم همین نکته را تذکر داده (انحطاط و سقوط روم، جلد اوّل - صفحه ۳۳۹)^۲. شهرهای یونانی که در ممالک پارت زیاد بودند نیز خودمختاری داشتند. یعنی جمعیتی بودند مستقل که دولت پارت نظارتی بر آنها نداشت یا اگر داشت سطحی بود. در بعض شهرها بلدیّه ها مستقل بودند. در میان چنین شهرها چنانکه بالاتر گفته شده، سلوکیّه (در کنار دجله) از همه مهم تر بود و عدّه نفوس آن را از ۴۰۰ تا ۶۰۰ هزار نوشته اند. عدّه این نوع شهرهای یونانی را مختلف ذکر کرده اند. آپیان گوید که غیر از شهرهایی که سِلکوس نیکاتور ساخت و عدّه اش به بیش از ۳۵ بالغ بود، ۲۵ شهر دیگر هم وجود داشت (کتاب

سوریه، صفحه ۱۲۴-۱۲۵). ایزیدور خارا کسی نوشته که فقط در یک خط راهی که پیموده، شصت شهر یونانی یافته (پارت، بند ۱-۱۹). سلوکیه، چنانکه از تاریخ پارت برمی آید دارای دیوار محکمی بود و به قول پلین از هر طرف زمین‌های حاصل‌خیز آن را در احاطه داشت. عده اعضای بلدیّه یا سنای آن به قول تاسی توس به سیصد نفر می‌رسید و از متمولین و تربیت یافتگان اهالی انتخاب می‌شدند (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۴۲). در اوقات عادی این شهر باج خود را می‌پرداخت و شاهان اشکانی دخالتی در امور آن نداشتند. این بود که این شهر مقام شهر آزاد را دارا بود. ولی وقتی که منازعاتی در شهر روی می‌داد و قشون پارتی داخل شهر می‌شد حکومت پارتی لدی الاقتضا هر تغییری را که در تشکیلات بلدی صلاح می‌دانست مجری می‌داشت. اگرچه در باب سایر شهرهای یونانی اطلاعاتی نداریم ولی می‌توان گفت که آنها هم کم و بیشی مانند شهر سلوکیه بوده‌اند.

راجع به روابط دولت اشکانی با شهرهای یونانی، به قدری که از سگه‌ها برمی آید باید گفت که دولت اشکانی نظر خصومت با این شهرها نداشته زیرا می‌بینیم که شاهان مقیدند عبارت «محب یونان»^۱ را روی سگه‌ها استعمال کنند. از این جا باید استنباط کرد که شاهان اشکانی برای جلب یونانیان این کار را می‌کردند، ولی این را هم باید گفت که اگر سیاست ملایمت و اعتدال اشکانیان نسبت به شهرهای یونانی عاقلانه بوده، وجود این شهرها در دولت پارت مضراتی نیز داشته. زیرا سلوکی‌ها این شهرها را متحدین خود می‌دانستند و رومی‌ها هم با اینکه از ملت یونانی نبودند در بین‌النهرین از وجود چنین شهرها در موقع جنگ استفاده می‌کردند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۰، بند ۱۳ - آپیان، کتاب پارت، صفحه ۱۳۶).

دیودور سیسیلی گوید (در قطعه‌ای از کتاب ۳۳) که مهرداد اوّل ترتیبات سلطنتی پس از اینکه تسخیر ممالک را به انجام رساند بهترین قوانین ملل تابعه خود را جمع کرده در پارت داخل کرد. مقصود از قوانین باید عادات باشد. زیرا یونانی‌ها عادات را در غالب موارد چنین نامند. از اینجا باید چنین استنباط کرد که دولت پارت پس از اینکه دارای ممالک وسیعی گردید مهرداد اوّل لازم دانسته درباری برای آن، مانند دربارهای مادی و پارسی تشکیل دهد تا با وضع جدید دولتش موافقت داشته باشد و در انظار ملل تابعه دولت اشکانی را جانشین دولت‌های قبل بنماید. پس از آن این خبر در قرون

بعد انعکاس یافته که مهرداد اول بهترین عادات ملل تابعه خود را در پارت داخل کرده و دیودور سیسیلی راوی این انعکاس است. این نظر را دو چیز تأکید می‌کند. عنوان پادشاه اشکانی که در ابتدا شاه و بعد شاه بزرگ بود در زمان مهرداد موافق عقیده غالب مورّخین به شاهنشاه تبدیل یافت. عبارت (بازیلوُس بازی لئون)^۱ بر مسکوکات اشکانی روشن خوانده می‌شود و این عبارت ترجمه یونانی شاه شاهان است. دیگر اینکه می‌بینیم شاهان اشکانی نظری دائماً به سوریّه و آسیای صغیر دارند و حتی چنانکه گذشت، صراحتاً اظهار می‌دارند که این ممالک از آن نیاکان آنها بوده. چون شاهنشاه از عناوین مختصّه هخامنشی‌ها بود (نه پادشاهان آسور چنین عنوانی داشتند)^۲ نه شاهان ماد و نه سلوکی‌ها پس باید گفت که اشکانیان خواسته‌اند عنوان شاهان هخامنشی را اختیار کنند. در باب سوریّه و آسیای صغیر هم، همان نظر وارد است. چون شاهان هخامنشی این ممالک را داشتند و اشکانیان خودشان را وارث آنها می‌دانستند، این است که همواره نظری به این ممالک دارند. در اینجا لازم است گفته شود که گودرز شاه اشکانی چنانکه از کتیبه بیستون او به زبان یونانی دیده می‌شود، عنوان ساتراپ ساتراپها را اختیار کرده بود و ترجمه آن والی وولات است، ولی بر روی سکه‌ای عبارت «شاهنشاه آریانا» خوانده می‌شود. در باب آریانا در جلد اول توضیح داده‌ایم، بدانجا رجوع شود. بنابر آنچه گفته شد، عناوین شاهان اشکانی در ابتدا شاه و بعد شاه بزرگ و بعدتر شاهنشاه بوده. آمین مارسِلَن گوید که از عناوین شاهان اشکانی نیز عنوان «برادر آفتاب و ماه» بود (کتاب ۲۳، بند ۶).

بر بعض سکه‌های شاهان اشکانی لفظ تئوس^۳ خوانده می‌شود که به یونانی به معنی خداوندگار است. بر برخی لفظ تئوپاتر^۴ دیده می‌شود که به یونانی به معنی پسر خدا است (یا صحیح‌تر گفته باشیم کسی که پدرش خدا است). اتخاذ این نوع عناوین ناشایست تقلید از اسکندر و سلوکی‌ها بوده و چون در این باب بالاتر صحبت داشته‌ایم تکرار را جایز ندانسته می‌گذریم. به قدری که از مسکوکات اشکانی معلوم می‌گردد، از شاهان اشکانی آنهایی که این نوع عناوین را اختیار کرده‌اند اینها هستند: عنوان پسر خدا را: فرهاد اول - فرهاد دوم - اردوان دوم - سیناتروک. فرهاد سوم، عنوان خداوندگار را: مهرداد دوم - مهرداد سوم. غیر از این

1. Busileus - Basileon

۲. عنوان پادشاهان آسور آقای شاهان بود.

3. Theos

4. Théopator

عناوین الفاظ دیگر هم به یونانی بر سگه‌های اشکانی خوانده می‌شود مثلاً اپی‌فان^۱ (نامی)، دی‌کایس^۲ (عادل)، اوزگت^۳ (نیکوکار). این عناوین هم از سلوکی‌ها اقتباس شده. تاج شاهان اشکانی چنانکه از مسکوکاتشان دیده می‌شود در ابتدا کلاه کوتاه مخروطی شکل سکایی بوده و بعد نیمتاجی که عبارت بود از نوار پهنی که دور سر می‌بستند و در عقب سر گره می‌زدند که موهای سر را نگهدارد. این نوار را چند مرتبه دور سر می‌پیچیدند و دو سر آن از پشت آویزان بود. بعدتر شاید (از زمان مهرداد اول به بعد) شاهان اشکانی تیار بلند و راست هخامنشی را اتخاذ کردند. هرودیان گوید (کتاب ۶، بند ۶) که اخیراً شاهان اشکانی دو نیم تاج توأمان به سر می‌گذارند. تاج یا نیم تاج را با جواهراتی از مروارید و غیره می‌آراستند. لباس شاهان اشکانی در ابتدا ساده و کوتاه بوده ولی بعدها لباس مادی را که گشاد و بلند بود و به قوزک پا می‌رسید اتخاذ کردند. در موقع جنگ لباس کوتاه نظامی در بر می‌کردند و این لباس به ران‌هایشان می‌رسید. به جای تاج در این موقع کلاهخودی بر سر داشتند و اسلحه‌اش اسلحه پارتی بود. موهای سر شاهان اشکانی و ریش آنها مجعد است، شکل ریش گاهی مربعی است مستطیل و گاه به تُکّ تیزی منتهی می‌گردد. اشکانیان گردن‌بند و گوشواره هم استعمال می‌کردند. شاهان اشکانی در موقع جنگ بر اسب می‌نشستند ولی گاهی هم سوار فیل می‌شدند. نقره و طلا برای آرایش اسب و اسلحه زیاد به کار می‌بردند. در موقع جنگ خودشان فرمان می‌دادند و شخصاً داخل گیرودار می‌شدند. ولی اگر در موقعی شخصاً از جنگ احتراز می‌کردند چنانکه در جنگ پارتی‌ها با آنتونیوس چنین پیش آمد، مورد ملامت پارتی‌ها نمی‌گشتند. در موقعی که خود شاه جنگ می‌کرد قراولان مخصوصش در اطراف او می‌جنگیدند. آجودان‌هایی هم در اطراف شاه بودند که به او در موقع سوار شدن یا پایین آمدن از اسب کمک می‌کردند.

ملکه از حیث مقام خیلی پست‌تر از شاه نبود. تاج یا نیمتاج بر سر می‌گذارد و گردن‌بندهای متعدّد استعمال می‌کرد. ولی این اشیا ملکه ظریف‌تر و قشنگ‌تر از جواهرات شاه بود. راولین سن گوید: اگر شاه عنوان خداوندگار داشت ملکه را رُبّة النوع یا رُبّة النوع آسمانی^۴ می‌خواندند (چون مدارکی برای این عقیده ذکر نکرده باید مبنی بر سگه‌ای باشد و چون گراور چنین سگه را ندیده‌ایم فقط به ذکر این خبر اکتفا می‌ورزیم. م.).

1. Epiphane

2. Dicaeos

3. Evergète

4. Théa - ourania

زنان غیر عقدی شاه از ملکه جدا بودند و برای هریک قصوری جداگانه ساخته می‌شد. قصور را بر بلندی می‌ساختند و پلکانی به آن هدایت می‌کرد. به قول فیلوستراتوس، شیروانی قصر در بابل از مفرغ بود و اشعه آفتاب و ماه از آن منعکس گردیده جلوه غریبی به آن می‌داد. رواق‌ها و چهار طاقی‌ها را با سیم و زر زینت داده بودند و این زینت‌ها در دیوارها به سان پرده نقاشی می‌نمود. موضوع این کارها را از افسانه‌های یونانی مانند: آندرومید^۱ یا اورفه^۲ و غیره اتخاذ کرده بودند و نیز از موضوع کارهای مزبور وقایع قشون‌کشی پارسی‌ها به یونان بود. مثلاً داتیس^۳، ناک‌سُس^۴ را خراب می‌کند، آرتافرن^۵ را محاصره کرده، خشیارشا در جنگ‌های نامی‌اش فاتح است: جنگ ترموپیل، تسخیر آتن، خشک شدن رودها از کثرت نفرات قشون خشیارشا، ساختن پل روی دریا، حفر کانال در کوه آئس^۶. سقف یکی از اطاق‌ها آسمان را با ستارگان می‌نمود و نیز خدایانی را که اشکانیان می‌پرستیدند. این کارها را با یاقوت کبود آسمانی و سنگ‌های دیگر انجام داده بودند. در چنین اطاقی شاه برای محاکمه و حکم می‌نشست، چهار چرخ سحرانگیز زرین که در محور خود می‌چرخید از سقف اطاق آویزان بود. این چرخ‌ها را زبان خدایان می‌دانستند و عقیده داشتند که گردش روزگار را می‌نماید و به شاه می‌گوید: «اگر فراموش کنی که بشری و بخواهی خودت را فوق آن بدانی گرفتار غضب نی‌مه‌زیس^۷ خواهی شد». این چرخ‌ها را مغانی که در قصر بودند به جایش می‌آویختند (این اطلاعات از نوشته‌های فیلوستراتوس^۸ موسوم به زندگانی «آپولونیوس تیانا» اخذ شده، کتاب ۱، بند ۲۵.م).

شخص شاه را مقدس می‌دانستند و پس از مرگش با تعظیم و تکریم نامش را می‌بردند. آتنه از قول پوسیدونیوس گوید (کتاب ۶، بند ۱۳) که شاه اشکانی در موقع صرف غذا میزی جداگانه داشت. آن را بر جایی بلندتر از محل میز مدعوین می‌گذاشتند و کسی از دوستان شاه بر سر میز او نمی‌نشست. نزدیکان او خیلی پایین‌تر بر زمین می‌نشستند و از سفره شاه به آنها

1. Andromède

2. Orphée

3. Datis

4. Naxos

5. Eréthrie

6. Athos

۷. Niméss، ربة النوع مکافات به عقیده یونانی‌های قدیم.

۸. Philostratus، این نویسنده تقریباً از ۱۷۲ تا ۲۴۴ م. می‌زیسته و معاصر بلاش سوم و چهارم و پنجم بوده. او رومانی راجع به (آپولونیوس تیانا) نوشته که جاهایی از این اطلاعاتی در باب پارت می‌دهد و تصور می‌کنند که اینجاها از حقیقت دور نیست.

غذا می دادند. قراولان مخصوص، وزرا و آجودان‌ها در اطراف شاه می ایستادند در این انتظار که به یک اشاره احکام شاه را مجری دارند. اشخاصی در تمام ممالک بودند که آنها را چشمان یا گوش‌های شاه می خواندند و اخباری را که راجع به منافع شاه یا سلامت او بود به او می رسانیدند (فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۲۱-۲۸). شاه بر تخت خواب زرین می خوابید و احدی مجاز نبود بر بستری از زر بخوابد (یوسف فلاویوس، کتاب ۲۰، فصل ۳، بند ۳). یک نفر بیگانه نمی توانست شاه را ببیند و اگر آمدن چنین کسی مقتضی می شد صاحب منصبی مخصوص او را نزد شاه می برد. در این موقع می بایست آن کس هدیه‌ای به شاه تقدیم کند و در ازای آن شاه هم هدیه‌ای به او می داد. در مواردی که شاه می خواست عنایت مخصوص خود را بنماید، انتخاب هدیه را به خود شخصی که مورد عنایت بود وامی گذارد (فیلوستراتوس همانجا، بند ۲۸ و ۳۴). در باب شاهان اشکانی نیز باید گفت که از نگارشات موسی خورن در تاریخ پارت، صفحه ۲۱۳ چنین برمی آید که پارتی‌ها شخص شاه اشکانی را مقدس و مصون می دانستند و پس از مرگش مجسمه او را ساخته آن را محترم می داشتند (بعضی گویند می پرستیدند) و نیز چنین به نظر می آید که بلند کردن دست بر شاه اشکانی فعلی بوده ممنوع حتی در میان مدعیان سلطنت وقتی که شاهی اسیر می گردد کشتن او جایز نبود.

در باب تجمّلات دربار اشکانی هم اطلاعاتی صحیح به ما نرسیده. بعضی اطلاعات مختصری را که پلوتارک راجع به سورنا فاتح کراسوس بیان می کند شامل دربار اشکانی نیز می دانند. ولی از یک قضیه جزئی نتیجه کلی گرفتن منطقی نیست. به هر حال مورخ مزبور گوید (کراسوس، بند ۲۴) که سورنا به جنگ کراسوس با این کبکبه رفت: دویست ازابه حرم (زنان غیر عقدی) او را نقل می کرد و هزار شتر بار و بنه او را می کشید. ده هزار نفر از رعایایش با او به جنگ رفته بودند. خود سورنا لباسی مانند لباس مادی‌ها در بر داشت. صورتش را آراسته^۱ و برخلاف پارتی‌ها که موهای ژولیده داشتند با «فرقی»^۲ موهای سر را مرتب کرده بود. از اینجا استنباط می کنند که تجمّلات دربار اشکانیان همان تجمّلات دربار هخامنشی بوده متنها چون پارتی‌ها درجه تمدن پارسی‌ها را نداشتند ترتیبات و مراسم درباری اشکانیان لطف ترتیبات دربار هخامنشی را نداشته.

نویسندگان عهد قدیم از جلال و شوکت دربار اشکانی به طور کلی حرف می زنند بی اینکه

۱. یعنی به اصطلاح کنونی بزک کرده.

۲. مقصود از فرق در اینجا خطی است که فاصله میان موهای طرف راست و سمت چپ سر باشد.

چگونگی آن را ذکر کنند. با وجود این چیزهایی که معلوم می‌باشد این است: شاهان اشکانی بیلاق و قشلاق می‌کرده‌اند و عده ملتزمین آنها خیلی زیاد بوده چنانکه گاهی آذوقه کم می‌آمده (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۱). شاه حرم بزرگی داشته و عده زنانش زیاد بوده ولی یکی از زنان ملکه به شمار می‌آمد و سایرین زنان غیر عقدی او بودند. به قول هرودیان (کتاب ۶، بند ۱۹) زن عقدی یا ملکه از میان زنان پارتی و در اکثر موارد از میان شاهزاده خانم‌های اشکانی انتخاب می‌شد. استرابون گوید: (کتاب ۱۱، فصل ۱۳، بند ۱) که ملکه ندرتاً دختر یکی از پادشاهان دست‌نشانده بود. شاهان اشکانی می‌توانستند یکی از کنیزکان را به این مقام برسانند (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۷، فصل ۲، بند ۴). بیشتر زنان غیر عقدی شاهان اشکانی یونانی بودند اگرچه پلوتارک این خبر را راجع به سورنا ذکر کرده ولی چون نجای پارتی از دربار تقلید می‌کرده‌اند شاید بتوان این خبر را شامل دربار هم دانست. در باب زنان شاه عقیده دارند که از مردان جدا بودند و در مجالس مردان داخل نمی‌شدند. راجع به آنها در کتب نویسندگان یونانی و رومی تقریباً ذکر نشده. شاهان اشکانی برخلاف شاهان هخامنشی به زنان اجازه نمی‌دادند در امور دولت دخالت کنند. فقط یک استثناء از این قاعده کلی دیده می‌شود و آن موزا (یا ترموزا) مادر فرهاد پنجم است که با پسرش بر تخت نشسته زمام امور مملکت را به دست دارد. غیر از این مورد شاه در تحت نفوذ زنان نیست؛ با دستی قوی مملکت را اداره می‌کند و مانع از این است که زنی یا خواجه و یا وزیری بر او نفوذ یابد. از خواجه‌ها در این دوره قضایی ذکر نمی‌شود و معلوم است که مقام درجه اول را حائز نبودند و زمام امور را هیچ‌گاه به دست نداشته‌اند. از نوشته‌های فیلوستراتوس می‌توان استنباط کرد که بالاترین مقامی که به آنها داده می‌شد مقام والی ایالتی بود و به این مقام هم گاهی می‌رسیدند. این صفت شاهان اشکانی برای قرون بعد شایان تقلید بود ولی متأسفانه بعض شاهان برخی دودمان‌ها چنانکه بیاید این رفتار شاهان اشکانی را پیروی نکردند. بی‌تردید می‌توان گفت که طول مدت سلطنت دودمان اشکانی یکی از نتایج این رفتار بوده.

ادارات

از وضع ادارات دولت پارت اطلاعی نیست و از نویسندگان عهد قدیم هم خبری در این باب به ما نرسیده. نمی‌دانیم ادارات دولت اشکانی چگونه تشکیل و کارهای دولتی چگونه تقسیم شده بود، و زرا چه نام داشتند و چند تن بودند. همین قدر می‌دانیم که سورنا رئیس خانواده سورن پهلو سپهسالار کل قشون بود و او هم در موقع تاجگذاری تاج بر سر شاه می‌گذاشت نیز معلوم است رجال و اعیانی بودند که در

مجلس شیوخ (سنای رومی‌ها) عضویت داشتند. بیش از این هرچه گفته شود مبتنی بر مدرکی نخواهد بود. ولی می‌توان حدسی نزدیک به حقیقت زد که روی هم رفته، ادارات دولت اشکانی مانند ادارات دولت هخامنشی و سلوکی بوده. یعنی شاه کسی را که طرف اعتمادش واقع می‌شد به خود نزدیک می‌داشت. مانند وزیر اعظم قرون بعد، کارها را به او رجوع می‌کرد و او هم کارکنان دولت را به نظر خود با تصویب شاه انتخاب کرده هر رشته‌ای را به کسی می‌سپرد و اینها با دستور و در تحت نظر وزیر اعظم کار می‌کردند. اما اینکه رشته‌های امور دولت کدام‌ها بود نمی‌توان چیزی گفت برحسب طبیعت امور می‌بایست این ادارات وجود داشته باشد: دفترخانه سلطنتی، اداره جنگ، اسلحه‌خانه، مالیه یا خزانه، چاپارخانه‌ها، ضرابخانه‌ها، ریاست تجار و کسبه و اداره گمرکات.

در باب امور خارجه فقط از روابطی که اشکانیان با رومی‌ها داشتند اطلاعاتی به دست می‌آید. این اطلاعات هم در ضمن تاریخ پارت گفته شده. خلاصه آنکه، شاهان اشکانی در موقع جلوس قیصر روم سفارتی برای تبریک و تهنیت به روم می‌فرستادند و اگر در امری مذاکره با خود قیصر مقتضی بود سفیر مخصوصی به روم می‌رفت و نامه را داده در صورت لزوم توضیحاتی می‌داد. ولی مجاز نبود چیزی بر مفاد نامه بیفزاید یا از آن بکاهد. وقتی که سفیری از خارجه به دربار اشکانی می‌آمد سعی داشتند که او را با آسایش از سرحد به پایتخت برسانند و باز به سرحد مراجعت دهند. سفیر را خوب پذیرفته محترم می‌داشتند ولی در تاریخ پارت کمتر ذکری از ورود سفیر خارجه به دربار دولت اشکانی شده. با سفرایی که برای تهنیت به روم می‌رفتند هدایایی می‌فرستادند و دولت روم هم هدایایی برای شاه اشکانی می‌فرستاد. زبان مذاکره زبان یونانی بود ولی در اواخر دوره پارتی زبان رومی بیشتر استعمال می‌شد. شاهان اشکانی بسیار مقید بودند که مقام سفراشان در خارجه کاملاً رعایت شود و چنانکه گذشت، مهرداد دوم از سفیرش سلب حیات کرد که چرا جای خود را به سولاً مأمور سنای روم در آسیای صغیر داد و مقدم بر او نشست. سلاطین اشکانی از مهرداد اول به بعد نیز مقید بودند که رومی‌ها آنها را شاهنشاه خطاب کنند و در نامه‌هاشان به قیصره خودشان را به این عنوان می‌خواندند. در موردی بلاش اول خود را شاهنشاه مطلق خواند نه شاهنشاه پارت. بعد چنانکه گذشت، این عنوان باعث استهزای و سپاسیانوس قیصر شد و او در نامه جوابی از عنوان خود (قیصر و اگوست) صرف‌نظر کرده به اسم تنها اکتفا ورزید ولی شاه اشکانی را شاهنشاه مطلق خواند.

اگر مذاکراتی هنگام جنگ پیش می‌آمد، چه قبل از بهم افتادن فریقین و چه پس از مجادله پارتی‌ها زه کمان را می‌کشیدند. این رفتار می‌رسانید که می‌خواهند با طرف در امری مذاکره کنند. بعد، اگر رودی بین طرفین متحاربین بود پلی بر آن می‌زدند و در وسط پل نمایندگان طرفین به مذاکره می‌پرداختند و اگر جزیره‌ای در رود وجود داشت در آن جزیره ملاقات و مذاکره به عمل می‌آمد. وقتی که هیچ‌کدام از این دو صورت میسر نبود مسافتی بین دو لشکر معین می‌شد و نمایندگان طرفین در وسط آن یکدیگر را ملاقات می‌کردند. اگر مقصود حاصل می‌شد، عهده‌ی امضا می‌کردند. بعد طرفین با یکدیگر مراوده می‌یافتند و ضیافت‌ها به یکدیگر می‌دادند و الا نمایندگان برمی‌گشتند و جنگ دنباله می‌یافت.

بیرق دولت پارت معلوم نیست چه بوده. در دولت هخامنشی چنانکه در جای خود گذشت، علامت شاهان هخامنشی عقابی بود از زر با بال‌های گشاده. در دولت اشکانی گویند که گاه به تقلید از رومی‌ها عقابی دو سر استعمال می‌کردند و گاهی به اقتباس از بابل علامت ماه و ستاره را.

چون مدرک این خبر را نیافتیم به ذکر آن اکتفا می‌ورزیم بی‌اینکه تصدیق یا تکذیب کنیم ولی از مسکوکات اشکانی دیده می‌شود که بر تاج بعض شاهان شکل ستاره نقش شده.

اگر بخواهیم از سپاه پارتی بامدرک صحبت کنیم باید به آنچه از تاریخ جنگ‌های دولت پارت با روم در باب اول گفته شده رجوع کرده
سپاه
اطلاعاتی را هم که نویسندگان غربی به طور جسته و گریخته راجع به سپاه پارتی داده‌اند در اینجا جمع و خلاصه کنیم.

اولاً این سؤال پیش می‌آید که دولت پارت سپاه دائمی داشته یا نه؟ به این سؤال باید موافق نوشته‌های هرودیان (کتاب ۳، بند ۱) جواب داد که نداشته. در این دوره از سپاه دائمی دوره هخامنشی هم که عده‌اش به ده هزار نفر جاویدان می‌رسید و ذکرش در جلد دوم این تألیف گذشت خبری نیست. سپاه پارتی در وقت جنگ جمع‌آوری می‌شد و حال قشون چریک را داشت. معلوم است که ساخلو پایتخت و اقامتگاه‌های سلطنتی و قلاعی که اهمیت نظامی داشت و دربندها از این قاعده مستثنی بودند و دائماً مستحفظینی داشتند.

سپاه چریک پارتی از دو نوع افراد تشکیل می‌شد: سوار و پیاده. به پیاده نظام اهمیت نمی‌دادند و دیده نمی‌شود که این نوع افراد، در جنگی کاری کرده باشند. اینها در قشون برای خدمت داخل می‌شدند و در پس صفوف جنگ به حفظ و حراست محل‌ها و خدمات افراد

سواره نظام و غیره به کار می‌رفتند و عده‌شان هم خیلی کمتر از عده سوارها بود. اما سواره نظام اهمیت داشت و باید گفت که سپاه به معنی واقعی از این قسمت تشکیل می‌شد. سواره نظام را هم باید به دو قسمت تقسیم کرد: سنگین اسلحه و سبک اسلحه. اولی برای جنگ تن به تن با دشمن تدارک شده بود و اسلحه تعرضی و دفاعی داشت. اسلحه دفاعی عبارت بود اولاً: از زرهی بلند که به زانو می‌رسید. این زره را از پوست شتر ساخته به آن قطعاتی از آهن یا پولاد می‌دوختند ثانیاً کلاهخودی از آهن یا پولاد بر سر می‌گذاشتند و یک شلوار چرمی گشاد هم که تا قوزک پا می‌رسید و گاهی پایین تر هم می‌آمد می‌پوشیدند. این لباس جنگ برای حفظ بدن از ضربت‌های دشمن بود. از نوشته‌های پلوتارک راجع به جنگ پارتی‌ها با کراسوس دیده می‌شود که وقتی که اشعه آفتاب به این قطعات آهن صیقل یافته یا پارچه‌های پولادین می‌تابید، سواره نظام پارتی جلوه و شکوه حیرت‌آوری داشت. چنین به نظر می‌آید که این سوارها سپر نداشتند زیرا آنها را کلاهخود و زره از این سلاح دفاعی مستغنی می‌داشت. اسلحه تعرضی سپاه سنگین اسلحه عبارت بود از: نیزه ضخیم و محکم بلند و تیر و کمان و شمشیری دو دمه شبیه به قمه. قمه وقتی به کار می‌رفت که با دشمن دست به گریبان می‌شدند. سوارهای سنگین اسلحه اسب‌هایشان را هم با زره یا با برگستوانی از چرم مسلح می‌ساختند و قطعاتی از آهن یا پولاد بر آن نصب می‌کردند. چنین بود اسلحه دفاعی و تعرضی سواره نظام سنگین اسلحه. اما سواره نظام سبک اسلحه نه کلاهخودی داشت نه زرهی و نه برگستوانی و اسلحه تعرضی نیز منحصر به تیر و کمان بود. این دسته با این مقصود تدارک شده بود که سبکسار و چست و چالاک باشد بخصوص در جدال جنگ و گریز، زیرا پارتی‌ها در این اسلوب جنگ شهری بسزا داشتند. وقتی که جنگ شروع می‌شد اینها به دشمن حمله کرده باران تیر بر آن می‌باریدند، و چون در تیراندازی ماهر بودند، تلفات زیاد به دشمن وارد می‌آوردند. در این قسمت سپاه سنگین اسلحه رومی برای اینکه زودتر داخل جنگ تن به تن گردیده این سواران سبک اسلحه را تار و مار کند با حرارت حمله کرده با این سواره نظام داخل کارزار می‌شد. ولی ناگهان سواران سبک اسلحه پارتی پشت برگردانیده فرار می‌کردند. در این حال وجد و شعف رومی‌ها را حدی نبود و چون آنها می‌پنداشتند که پارتی‌ها واقعاً رو به فرار گذارده‌اند، شتابان و سخت به تعقیب دشمن می‌پرداختند، اما پارتی‌ها در این حال به هر طرف فرار کرده و دشمن را از عقب خود کشانیده از میدان جنگ خارج می‌ساختند و چون پارتی‌ها در سواری ماهرتر از رومی‌ها بودند، رومی‌ها به پارتی‌ها نمی‌رسیدند و پارتی‌ها

دائماً برگشته باران تیر به طور قیقاج به رومی‌ها می‌باریدند. از طرف دیگر معلوم است که بر اثر تعقیب رومی‌ها پارتی‌ها را، صفوف سپاه رومی به هم می‌خورد و این وضع دوام می‌یافت تا آنکه بکلی سپاه مذکور پراکنده، خسته و فرسوده می‌گشت، زیرا رسیدن به سواران سبکسار سبک اسلحه که بر اسبهای بادپیما نشسته بودند کاری بود بس دشوار. بنابراین وقتی که این موقع در می‌رسید یعنی صفوف رومی به هم خورده و سپاهیان مذکور پراکنده و خسته و فرسوده گشته بودند سواران سبک اسلحه پارتی برگشته از هر طرف دشمن را احاطه می‌کردند و چون تلفاتی زیاد به دشمن می‌رسانیدند بالاخره آن را از حیث انتفاع می‌انداختند (به جنگ سورنا با کراسوس و جنگ پارتی‌ها با آنتونیوس رجوع شود. م.). چنین بود کار سواران سبک اسلحه. اما سواران سنگین اسلحه پارتی برای جنگ تن به تن تدارک شده بودند و ضربت‌های آنها به قدری قوت داشت که نیزه آنها با یک ضربت از دو نفر می‌گذشت. این را هم باید گفت که مهارت پارتی‌ها در تیراندازی بود. ولی وقتی که در جلگه‌ها با دشمن طرف می‌شدند، در جنگ‌های تن به تن مانند رومی‌ها سترگ نبودند. زیرا لژیون‌های پیاده نظام روم ورزیده‌تر و دارای اطاعت نظامی سخت بود. از جنگ‌های کوهستانی نیز پارتی‌ها احتراز داشتند، زیرا سواره نظام آنها در کوهستان‌ها نمی‌توانستند چنانکه بایست هنرشان را بنمایند و حال آنکه در جلگه‌ها و دشت‌های پهناور از حیث جنگ گریز و اسب سواری و تیراندازی مثل و مانند نداشتند. در باب قشون پارتی نیز باید گفت که در فن محاصره و قلعه‌گیری هیچ مهارت نداشت چنانکه محاصره سلوکیه چند سال به طول انجامید تا پارتی‌ها فائق آمدند. آلات محاصره و قلعه‌گیری نیز نداشتند و هر زمان این نوع اسباب و ادوات رومی‌ها را می‌گرفتند چون نمی‌توانستند از آن استفاده کنند خراب می‌کردند (گرفتن اسباب ادوات قلعه‌گیری در جنگ با آنتونیوس).

کلیتاً باید گفت که پارتی‌ها در جنگ دفاعی قوی‌تر از جنگ تعرضی بودند. این است که می‌بینیم هر زمان رومی‌ها به این طرف فرات می‌گذرند به استثنای یکی دو مورد که در موقع انحطاط دولت پارت روی داد شکست می‌خورند و نیز هروقت پارتی‌ها به سوریه و آسیای صغیر حمله می‌کنند. دیری نمی‌گذرد که با عدم بهره‌مندی برمی‌گردند (حمله پاکر به سوریه و پارتی‌ها به آسیای صغیر در زمان ارداول. م.). شروع پارتی‌ها به جنگ وحشت‌آور بود زیرا با فریادها، غوغا و همهمه حمله می‌کردند و در این وقت صدای طبل و دهل مانند غرش رعد در اطراف و اکناف می‌پیچید. پلوتارک گوید (کتاب کراسوس، بند ۲۹): پارتی‌ها خوب دریافته

بودند که در انسان هیچ حاشه‌ای مانند حاشه‌ی سامعه متأثر نمی‌شود. این صداها اثری غریب در رومی‌ها می‌گذارد و آنها را مرعوب می‌ساخت. از شیپور و کارنای در قشون پارتی خبری نیست. بنابراین باید گفت که این آلت جنگ را نداشته‌اند. در جنگ اردوان پنجم با رومی‌ها دیده می‌شود که پارتی‌ها شتر سوارانی غرق آهن و پولاد دارند. از چه وقت چنین سپاهی ترتیب داده بودند معلوم نیست. ولی چنین به نظر می‌آید که در اواخر دولت پارت این سواره نظام به وجود آمده و جهت آن از اینجا بود که شتر سنگینی مرد مسلح را بیشتر و بهتر تحمل می‌کرد. سوار بلندتر می‌نشست و بهتر می‌توانست تیراندازد ولی با این وصف سواره نظام مزبور قوی نبود زیرا رومی‌ها گلوله‌های خاردار^۱ به میدان جنگ می‌پاشیدند و شترها که نعل نداشتند نمی‌توانستند بی‌مانع بدوند، چه این خارها به پاهای شتران فرو رفته آنها را از کار می‌انداخت. کلیتاً چنین به نظر می‌آید که از این اختراع در عهد قدیم به زودی صرف نظر کرده باز اسب را بر شتر ترجیح داده‌اند.

از بیرق نظامی پارتی‌ها ذکر نشده و نمی‌دانیم چه بوده. راجع به اسلحه‌خانه و ذخیره و جَبّاخانه از جنگ با کراسوس دیده می‌شود که ازابه‌هایی پر از تیر در پشت صفوف پارتی حاضر و آماده بوده و تیراندازان پارتی هر زمان تیرهایشان تمام می‌شده، دور زده و به اسلحه‌خانه درآمده به قدر کفایت تیر برمی‌گرفته‌اند. چنانکه پلوتارک گوید، در جنگ با کراسوس همین نکته یکی از جهات یأس رومی‌ها از بهره‌مندیشان گردید زیرا فهمیدند که اسلحه‌ی پارتی‌ها تمام شدنی نیست.

یکی از شاهکارهای پارتی‌ها در وقت جنگ این بود که قشون خارجه را به داخله مملکت بکشاند و همواره عقب نشسته آذوقه را معدوم و چاه‌های آب را پر کنند تا دشمن مستأصل گردد و پس از آن بر او از هر طرف بتازند و نیز جدّ داشتند که اهالی را بر قشون خارجه بشورانند. آنتیوخوس سوّم پادشاه سلوکی و ترازان قیصر روم را با همین اسلوب بیچاره کردند و بالاخره اوّلی از در صلح در آمد و دوّمی عقب نشست. این اسلوب جنگ که ذکر شد در عهد قدیم معروف به اسلوب سکایی بود زیرا در لشکرکشی داریوش اوّل به سکائیّه و حمله اسکندر به سکاها در طرف سیحون چنانکه گذشت، آنها همین اسلوب را اختیار کردند. نیز باید گفت همین اسلوب بود که نویسندگان عهد قدیم را به اشتباه انداخته و تصوّر کرده‌اند که

پارتی‌ها هم از سکاها هستند. پارتی‌ها از آریان‌های ایرانی بودند نه از نژاد سکایی، ولی چون از طرف آسیای وسطی به ایران آمده و مدّت‌ها در جوار اقوام سکایی زیسته بودند این عادت جنگ و بعضی عادات دیگر آنها را هم پذیرفته بودند. به این مسئله که سپاه پارتی از چه قسمت‌هایی ترکیب می‌یافت به طور کلی چنین می‌توان جواب داد که از خود پارتی‌ها و از افراد جنگی ممالک تابعه.

وقتی که دولت پارت خبر می‌یافت که قشونی از خارج به مملکت حمله خواهد کرد پیک‌هایی سوار بر اسب‌هایی تند رو به اطراف و اکناف مملکت می‌فرستاد و از پادشاهان دست‌نشانده و ولّات سپاه می‌طلبید. امرا و نجبای خود پارتی هم به امر دولت از تیولات خود سوار و پیاده گرفته حرکت می‌کردند. بعد این افراد در جایی جمع شده لشکری به وجود می‌آوردند. دسته‌هایی که از طرف پادشاهان دست‌نشانده می‌آمدند می‌بایست دارای لباس و اسلحه باشند. افرادی را که صاحبان تیولات (سیورغال) از رعایای خودشان گرفته به جنگ می‌آوردند نیز می‌بایست ملبّس و مسلّح باشند.

ژوستن گوید که عدّه نجبا در جنگ پارتی‌ها با کراسوس به چهارصد نفر می‌رسید و عدّه قشون اشکانی به چهل یا پنجاه هزار (کتاب ۴۱، بند ۲)، ولی عدّه افراد جنگی یک نفر رئیس خانواده یا ملاّکی گاهی به ده هزار نفر می‌رسید چنانکه در باب سورنا از قول پلوتارک، بالاتر گذشت.

افراد پارتی که در سپاه داخل می‌شدند از سه نوع مردم ترکیب می‌یافتند: از آزادان، بندگان، اسرا و اسرازدگان. اسرا اشخاصی بودند که در موقع جنگی اسیر گشته بودند. اینها را بین نجبای پارتی تقسیم می‌کردند و ایشان به اینها زن داده زاده‌های اسرا را برای جنگ تربیت می‌کردند و هریک از امرا و بزرگان می‌بایست در موقع جنگ عدّه‌ای از اسرا یا اسرازدگان خود را برای دخول در سپاه شاه به اداره نظام بفرستند. اینها از بندگان به شمار می‌آمدند ولو اینکه چند پشت می‌گذشت.

معلوم است که سرپرستی و کفالت اسرا و اسرازدگان به عهده صاحبان و آقایان آنها بود. پارتی‌ها عادت داشتند که در موقع جنگ علاوه بر اسبی که بر آن سوار بودند یک اسب یدکی نیز همراه خود داشته باشند تا اگر اسب اوّل خسته شد و در ماند بر اسب تازه نفسی بنشینند (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۲۴)، ولی از نویسندگان رومی دیده نمی‌شود که مزایایی برای این ترتیب قائل شده باشند. بنابراین باید گفت که اوّلأ همه پارتی‌ها این عادت را نداشته‌اند و

ثانیاً چون اداره کردن اسب یدکی در گیرودار جدال مشکل بوده نمی‌توان گفت که حسن داشتن اسب یدکی بر نداشتن آن می‌چربیده. پارتی‌ها عادتاً داشتند که کزنفون به پارسی‌ها نسبت می‌دهد (کتاب عقب‌نشینی، فصل ۳، بند ۴) و آن چنین بود که شب جنگ نمی‌کردند و همین که هوا تاریک می‌شد دست از جنگ کشیده اردوی خود را دور از دشمن می‌زدند. جهت این بود که پارتی‌ها اردوشان را با خندق و استحکامات دیگر محکم نمی‌کردند و چون عمده قشون پارتی از سواره‌نظام ترکیب می‌یافت و سوار به اسبش علاقه‌مند است و حاضر کردن اسب برای سواری در شب مشکل است و مستلزم وقت، دور از دشمن اردو زدن این مزیت را داشت که اردوی پارت ناگهان مورد حمله دشمن واقع نمی‌شد (دیوکاسیوس، کتاب ۴۰، بند ۱). در موقع تعقیب قشون دشمن هم چنانکه از نوشته‌های پلوتارک دیده می‌شود (کتاب آنتونیوس، بند ۴۷) همین که شب در می‌رسید، پارتی‌ها تا روز دیگر از تعقیب صرف‌نظر می‌کرده‌اند و نیز استنباط می‌شود که پارتی‌ها در زمستان جنگ را دوست نداشتند (کتاب آنتونیوس از قول پلوتارک، بند ۴۰). ولی جنگ فرهاد دوم با آنتیوخوس سی‌ده و جنگ بلاش اول با پته‌ئوس برخلاف این قاعده در زمستان روی می‌دهد (به کیفیات این جنگ‌ها در قسمت تاریخی این کتاب رجوع شود). جهت این قاعده از اینجا بود که پارتی‌ها در تیراندازی مهارت داشتند و چون زه‌کمان‌ها از رطوبت زمستان سست می‌گشت آنها نمی‌توانستند از این مهارت خود نتیجه مطلوب را بگیرند.

پارتی‌ها حرارت آفتاب را خوب تحمل می‌کردند و بیش از رومی‌ها از این حیث بردبار بودند چنانکه دیوکاسیوس گوید (کتاب ۴۰، بند ۱۵) رومی‌ها تصور می‌کردند که پارتی‌ها برای تحمل گرمای شدید دوایی می‌خورند زیرا می‌دیدند که پارتی‌ها زود زود آب نمی‌آشامند و آب زیاد هم با خود برنمی‌دارند. ولی باید گفت که این تصور مبنايي نداشته تحمل و بردباری پارتی‌ها از عادات آنها به سختی‌های جنگ بوده. این هم طبیعی است زیرا پارتی یعنی یک مرد جنگی و دولت پارت یعنی یک اردوی نظامی. به همین جهت پارتی‌ها صلح متمادی را دوست نداشتند و شاه جنگجو را برشاهی صلح طلب ترجیح می‌دادند و نیز از این جهت بود که در هشت جنگی که رومی‌ها با پارتی‌ها کردند فقط در یکی بهره‌مند گشتند و آنها در زمان اعلی درجه انحطاط دولت پارت (جنگ آویدیوس کاسیوس با پارتی‌ها). در باقی جنگ‌ها در دشت نبرد شکست خوردند یا پارتی‌ها بی‌اینکه داخل جنگ شوند چنان دشمن را مستأصل کردند که جنگ به عقب‌نشینی رومی‌ها خاتمه یافت. چون کیفیات تمامی

این جنگ‌ها در قسمت تاریخی این کتاب گفته شده تکرار را زاید می‌دانیم. فیل جنگی در قشون پارتی استعمال نمی‌شد. شاید پارتی‌ها هم مانند اسکندر عقیده به مفید بودن این حیوان در جنگ نداشتند و چنانکه در کتاب دوم و سوم این تألیف گذشت کراراً فیل‌ها از جهت برداشتن زخم‌های زیاد برگشته به قشون خودی بیش از قشون بیگانه زیان می‌رسانیدند.

از ارابه‌ها یا گردونه‌های داس‌دار دوره هخامنشی نیز خبری نیست و باید گفت که کلیتاً ارابه در قشون پارتی استعمال نمی‌شود. فقط در یک مورد پلوتارک از آن ذکر می‌کند و آن هم برای حمل زنان غیرعقدی سورنا است (به کیفیات جنگ کراسوس با پارتی‌ها رجوع شود).

اداره حمل و نقل قشون پارتی خوب تشکیل نشده بود. ولی هزاران شتر برای حمل بُنه و آذوقه و اسلحه قشون حاضر بود.

پارتی‌ها زنانی را با خود به جنگ می‌بردند. ولی برخلاف پارسی‌ها، زنان عقدی در خانه‌ها می‌ماندند. زنانی که با اردوها حرکت می‌کردند غالباً زن‌های یونانی سلوکیه یا سایر شهرهای یونانی و مقدونی بودند. رومی‌ها این نوع زنان را هم‌خوابه^۱ می‌نامند که به زبان پارسی کنونی زنان غیرعقدی یا متعه باید گفت. از نوشته‌های پلوتارک چنین برمی‌آید، زیرا او گوید که دویست دستگاه تخت روان زنان غیرعقدی سورنا را حمل می‌کرد (کتاب کراسوس، بند ۲۱). بعضی این زنان زنهای بدعمل به شمار می‌رفتند و عده‌ای زیاد از آنها خواننده یا سازنده بودند. وقتی که پارتی‌ها می‌خواستند با قشون دشمن داخل مذاکره گردند چنانکه بالاتر گفته شد زه کمان را کشیده و به دشمن نزدیک شده مقصودشان را اطلاع می‌دادند، بعد ملاقات در منطقه بی‌طرفی چنانکه بالاتر گذشت به عمل می‌آمد. رومی‌ها گویند که در بعضی موارد پارتی‌ها از این حق سوء استعمال و دشمن را اغفال می‌کردند ولی جز مورد ملاقات سورنا با کراسوس موردی برای خیانت پارتی‌ها ذکر نشده و آن مورد هم چنانکه در جای خود گفته شد، محقق نیست زیرا خود پلوتارک گوید که هرکس حدسی می‌زند و خبری صحیح نداریم. این است اطلاعاتی که از نویسندگان عهد قدیم راجع به سپاه پارتی به دست می‌آید. کسانی که می‌خواهند اطلاعات بیشتری بیابند باید به شرح جنگ‌های پارتی‌ها با رومی‌ها که بالاتر در قسمت تاریخی این کتاب ذکر شده رجوع کنند.

اسلحه

اسلحه پارتی‌ها همان بود که ذکر شد. در میان اسلحه تعرضی تیر اهمیت مخصوصی داشت و بعضی به این عقیده‌اند که علامت قوم پارت بود. باید هم چنین باشد زیرا مهارت پارتی‌ها در تیراندازی معروف و در همه جا مشهور است: کمتر ملتی است که این هنرمندی پارتی‌ها را نداند. وقتی که به لژیون‌های رومی امر می‌شد به جنگ پارتی‌ها روند لرزه بر اندامشان می‌افتاد (در کیفیات جنگ کراسوس دقت شود). بعد از تیر نیزه هم اهمیت داشت. چوب نیزه و تیک آنرا خیلی محکم می‌ساختند چنانکه گاهی با یک ضربت دو نفر را می‌افکندند. پس از این دو اسلحه شمشیر دو دمه و قمه و کارد نیز استعمال می‌شد و اسلحه دفاعی چنانکه گذشت عبارت بود از کلاهخود و زره بلند و شلواری گشاد از چرم.

بحریه

بر اسبها هم زره و برگستوانی می‌پوشیدند و سوار با اسبش غرق آهن و پولاد می‌گشت. از بحریه پارتی ابداً ذکری در نگارشات نویسندگان غربی نشده است و بنابراین باید گفت که دولت پارت بحریه نداشته. باید هم چنین باشد زیرا دریای گرگان در دست یک دولت دریایی نبود و ارتباطی هم با دریاهای دیگر نداشت. خلیج پارس از پارت خیلی دور بود و بالاخره استیلای پارت بر سوریه یا آسیای صغیر چند ماهی بیش دوام نیافت. اما برای گذشتن از فرات قایق‌هایی به کار می‌انداخته‌اند.

مالیه

از امور مالیه دولت اشکانی اطلاعی نیست و نمی‌دانیم مالیات‌هایی که می‌گرفتند، چه بوده و چگونه وصول می‌کردند و تشکیلات مالی آنها به چه اساس گذارده شده بود. آیا دولت اشکانی ترتیبات دولت هخامنشی را رعایت می‌کرده یا ترتیبی دیگر که تقلید از سلوکی‌ها بوده مقرر داشته بود. ولی ظن قوی این است که از ولات پارتی (نه از پادشاهان دست‌نشانده) برحسب مقاطعه و جوهی به خزانه وارد و با نظر شاه خرج می‌شده. در این دوره چیز تازه‌ای که دیده می‌شود گمرک است. در دولت هخامنشی چنانکه گذشت ذکری از گمرک نمی‌شود ولی پارتی‌ها به تقلید از سلوکی‌ها از امتعه وارده و صادره هردو در سرحد گمرک می‌گرفتند. اما اینکه چه می‌گرفتند، در باب تجارت پایین‌تر صحبت خواهد بود و راجع به گمرک نیز.

مسکوکات اشکانی

در این مبحث کتابی که در عهد قدیم نوشته شده باشد وجود ندارد. ولی در عهد جدید و بخصوص معاصر علمایی رنج برده در مسکوکات اشکانی مذاقه و تحقیقات عمیقی کرده نتایج را به وسیله کتبی نفیس و گران‌بها

انتشار داده‌اند. گنج‌نیدن تمامی اطلاعاتی که آنها می‌دهند در این مبحث کاری است که از حدود کتاب تاریخ خارج است زیرا سکه‌شناسی^۱ خود رشته‌ای است جداگانه و اگر کسی بخواهد اطلاعات کامل از آن بیابد باید این رشته را تحصیل کند. اما در صورتی که بخواهیم از موضوع فنی صرف نظر کرده فقط نتایجی را که به تاریخ مربوط است اتخاذ کنیم می‌توان از این نوع کتب استفاده‌های گران‌بهایی برای تاریخ کرد و ما این اصل را پیروی کرده از بعض این نوع کتب اطلاعاتی به دست آورده‌ایم که در اینجا ذکر می‌کنیم:

زاید است علاوه کنیم که تعیین سنین سلطنت شاهان اشکانی چنانکه در قسمت تاریخی این کتاب گذشت بجز مستثنیاتی چند نیز نتیجه همین رشته سکه‌شناسی است.

اسامی بعض علمایی را که در این رشته رنج برده‌اند با اسم کتاب آنها می‌نویسیم تا اشخاصی که طالب اطلاعات بیشتری باشند بدان کتاب‌ها رجوع کنند:

بارتولومه^۲، تحقیقات در باب سکه‌شناسی اشکانی، خاطره‌های مجمع آثار عتیقه جلد دوم.

آ. لُن پریه^۳، خاطره‌هایی راجع به تاریخ سلطنت و تصاویر پادشاهان اشکانی پارت،

پاریس ۱۸۵۳.

کنت پروکش اُستن^۴، سکه‌های پادشاهان پارت، پاریس ۱۸۷۴-۱۸۷۵.

متنم این کتاب از آلکسیس دومارکف^۵ - مسکوکات پادشاهان پارت، پاریس ۱۸۷۷.

لیندزی^۶، تاریخ و مسکوکات پارتی‌ها، گرگ، ۱۸۵۲.

پرسی گاردنر^۷، مسکوکات پارتی، لندن، ۱۸۷۷.

معلوم است که بعض علمای دیگر کتبی در رشته سکه‌شناسی هند و باختر و غیره نوشته‌اند

و اطلاعاتی نیز در باب مسکوکات پارتی می‌دهند ولی از کتبی که مستقیماً راجع به سکه‌شناسی پارت و اشکانیان پارتی است اینها بیشتر معروفند.

1. Numismatique

2. Bartholomaei. Recherches sur la numismatique Arsacide (mém. de la soc. d'archéol. t II).

3. A. de Longpérier. Mémoires sur la chronologie et l'iconographie des rois Parthes Arsacides (Paris 1853).

4. Comte Prokesch - Osten. Les monnaies des rois Parthes (Paris 1874-1875).

5. Alex. de Marcoff. Les monnaies des rois Parthes (Paris 1877).

6. Lindsay. History and Coinage of the Parthians (Cork 1852).

7. Percy Gardner. The Parthian coinage (London 1877)

مسکوکات دولت اشکانی از نقره و مس است. از مفرغ هم سکه‌هایی هست ولی نادر است. جنس این سکه‌ها برنجی است که روی آنرا لعابی از مس داده‌اند. از طلا سکه نمی‌زدند. جهت آنرا بعضی تصوّر می‌کنند از اینجا بوده که دولت روم می‌خواست ضرب این سکه از مختصات آن باشد و با دولی که معاهده می‌بست این شرط را قید می‌کرد و نیز مقرر داشته بود که تجار رومی مسکوکات طلای خارجه را در معاملات قبول نکنند. باید این نظر صحیح باشد زیرا وقتی که پارسی‌ها بر دولت اشکانی غلبه کردند و اردشیر پاپکان با قیصر روم آلکساندر سور در جنگ شد مخصوصاً سکه طلا زد تا این امتیاز رومی‌ها را نشناخته باشد. اما اینکه گویند که یک جای نوشته پروکوپ راجع به زمان ژوستینیان نیز مؤید این است که ضرب سکه طلا به روم اختصاص داشته به نظر مؤلف پذیرفتن این عقیده مشکل است.

مورخ مذکور گوید که چون اعراب باجی به روم فرستاده بودند که از پول طلا بود ولی صورت قیصر را نداشت این اقدام باعث جنگ ژوستینیان با آنها گردید. این خبر می‌رساند که دولت روم شرقی یا بیزانس می‌خواست مسکوکاتش متحدالشکل باشد و سکه را در ضربخانه‌های دولتی بزنند نه اینکه ضرب سکه طلا به دولت بیزانس اختصاص داشته است و دیگر در این مورد صحبت از اعرابی است که با جگزار روم شرقی یعنی تابع آن بودند و دولت اشکانی هیچ‌گاه تابع روم نبود.

به هر حال مسکوکات اشکانی از نقره و مس بود و اولی از دو قسم: قسمی را دراهم می‌نامیدند و آن اصلاً پول یونانی بود^۱ و قسم دیگر را چهار دراهمی (دراهم در قرون بعد درهم گردید).

دراهم گاه چهار گرم وزن داشت و گاهی کمتر. معلوم است که چهار دراهمی چهار مقابل دراهم وزن داشته. در باب قیمت درهم اشکانی نمی‌توان به تحقیق چیزی گفت زیرا معلوم نیست که نسبت طلا به نقره در این زمان چه بوده. هرودوت در جایی که از مالیات‌های مقرر داریوش صحبت می‌دارد، نسبت طلا را به نقره سیزده و ثلث معین می‌کند ولی معلوم نیست که این نسبت تا دوره اشکانیان یا در آن دوره ثابت مانده باشد. چون دراهم یونانی را از حیث وزن ۴ گرم و ربع دانسته ارزش آنرا نود و سه سانتیم فرانک طلای کنونی معین کرده‌اند بنابراین اگر حدّ وسط وزن دراهم اشکانی را هم همین قدر فرض کنیم ارزش آن به پول کنونی

۱. لفظ دراهم را بعضی تصوّر می‌کنند، که از کلمه (دراگ من سوری آمده و به معنی شصت یک ($\frac{1}{60}$) من است. من وزن بابلی است.

همان قدر می‌شود. پول مسین اشکانی تقریباً یازده گندم وزن داشته و چون نسبت مس به نقره در دورهٔ امپراطوری روم تغییر می‌کرده بدین معنی که اعلی درجهٔ ترقی‌اش نسبت یک را به هفتاد و ادنی تنزلش نسبت یک را به ۴۰ داشته نمی‌توان ارزش پول مسین اشکانی را محققاً معلوم داشت. بخصوص که طول دوره اشکانی ۴۷۵ سال بود. بر سکه‌های اشکانی نوشته‌هایی نقر شده و زبان و خط این نوشته‌ها یونانی است. ولی در اواخر دورهٔ اشکانی بر بعضی سکه‌ها نوشته‌های آرامی نیز دیده می‌شود. شاهان اشکانی اسم شخصی را کمتر ذکر کرده به همان اسم ارشک اکتفا ورزیده‌اند و این عدم ذکر اسم شخصی تعیین این مسئله را که فلان سکه متعلق به کدام شاه اشکانی است بسیار دشوار کرده است و در بعض موارد این مسئله محققاً حل نشده است. ولی بر برخی از سکه‌ها اسم شخصی شاه ذکر شده بخصوص در مواردی که چند نفر در یک زمان در ایران سلطنت کرده‌اند مثلاً بلاش، پاکر دوم و اردوان چهارم چنانکه گذشت. برای نمونه نوشته‌های متقوش چند سکه را ذکر می‌کنیم:

از تیرداد اول: به یونانی - بازی لُوسِ مِگالِی آرزاکِی (یعنی شاه بزرگ ارشک).

از اردوان اول: به یونانی - به همان مضمون.

از فری یاپت: به یونانی - مِگالِی آرزاکِی فیلادلفی (ارشک بزرگ محب برادر).

از مهرداد اول: به یونانی - بازی لُوسِ مِگالِی آرزاکِی اِپی فائیس (شاه بزرگ ارشک نامی).

از کامناسکیر یا مناسکیر پسر فرهاد: به یونانی - بازی لُوسِ مِگالِی آرزاکِی اِوَرگِثِی اِپی

فائیس فیل هِلّ نُس (شاه بزرگ، ارشک نیکوکار نامی، محب یونان).

از مهرداد اول: به یونانی - بازی لُوسِ بازی لِهْ اُن آرزاکِی دیکائِی اِوَرگِثِی کای فیل اِلِهْ نُس

(شاه شاهان، ارشک عادل، نیکوکار و محب یونان).

از فرهاد سوم: به یونانی - بازی لُوسِ مِگالِی آرزاکِی فیل پائِئِیس اِوَرگِثِی اِپی فائیس کای

فیل هِلّ نُس (شاه بزرگ، ارشک پدر دوست، نیکوکار نامی و محب یونان).

از اُرد اول: به یونانی - بازی لُوسِ آرزاکِی اِوَرگِثِی فیل هِلّ نُس (شاه ارشک نیکوکار و

محب یونان).

ایضاً از اُرد اول: به یونانی - اُردُش بازی لیس (اُرد شاه).

از فرهاد چهارم: به یونانی - بازی لُوسِ بازی لِهْ اُن آرزاکِی دیکائِی فیل هِلّ نُس

(شاه شاهان، ارشک نیکوکار عادل محب یونان).

ایضاً از فرهاد چهارم: به یونانی - فراآتِش بازی لُوس (فرهاد شاه).

از بلاش دوّم: به یونانی - بازی لُوس بازی لِه اُن اِوَر گَه تُی دیکائی اِپی فائُس فیل هِلن (شاه شاهان، ارشک نیکوکار، عادل نامی، محبّ یونان).

از بلاش چهارم: به آرامی - وَلکاش ارشک مَلکان مَلکا (بلاش ارشک شاهنشاه). سکه دیگر: به آرامی - وَلکاش مَلکا (بلاش شاه). این سکه را حدس می‌زنند که از بلاش پنجم است. نیز سکه‌ای به آرامی - مِیَرَدَت مَلکا (مهردادشاه). این سکه را به مهرداد چهارم نسبت می‌دهند. بر مسکوکات علامت شهری که سکه زده است نمایان^۱ است و از این علامات استنباط می‌کنند که این شهرها ضرابخانه داشته‌اند: فیلاکس، خاراکس (در خوزستان) آرتامی تا^۲ نزدیک قزل رباط کنونی (در کرمانشاهان). علامات شهرهای دیگر نیز بر سکه‌ها دیده می‌شود، ولی بعضی را نتوانسته‌اند معین کنند که متعلّق به کدام شهر است و برخی را تقریباً معین کرده‌اند. عدّه این شهرها زیاد است و ظنّ قوی می‌رود که در هر کدام از ممالک تابعه شهری بوده که ضرابخانه داشته.

برای اینکه بنماییم نوشته‌های سکه‌های اشکانی تا چه اندازه شبیه نوشته‌های سکه‌های سلوکی است، نوشته سکه دِمتریوس دوّم پادشاه سلوکی را که اسیر پارتی‌ها گردید ذکر می‌کنیم: بازی لُوس دِمتری ته‌ای فیلا دِلْفی نیکاتُ رُس. یعنی شاه دِمتریوس خداوند، محبّ برادر، فاتح. پس از اینکه این پادشاه سلوکی در جنگ شکست خورده اسیر پارتی‌ها گردید و چنانکه در قسمت تاریخی این کتاب گفته شد چند سال در گرگان بزیست، از قرار معلوم سکه‌ای زده که نوشته‌اش این است: بازی لُوس مِگالِی آرزا کئی یعنی شاه بزرگ ارشک. از این سکه بعضی استنباط می‌کنند که او در اسارت چون داماد شاه اشکانی بوده پادشاه دست‌نشانده گرگان به شمار می‌آمده و از این جهت سکه زده است.

بر سکه‌های پارتی علاوه بر نوشته‌هایی که به زبان و خطّ یونانی است حروف الفبای یونانی و ندرتاً حروف آرامی نیز مشاهده می‌شود، بدین ترتیب که به هر سکه یکی از حروف الفبای یونانی نقش شده. نوشته‌های یونانی در اوایل دوره پارتی خوب است ولی در اواسط دوره رو به انحطاط رفته و در اواخر آن خراب است و خواندنش مشکل. جهت را از اینجا می‌دانند که در اوایل دوره پارتی ضرابخانه‌ها فقط در پارت بالاخص یعنی در مستملکات دولت سلوکی‌ها بوده و استادان یونانی در ضرابخانه‌ها کار کرده‌اند، ولی در زمان مهرداد اوّل دولت

پارت وسعت یافته شامل پارس و ماد و خوزستان و بابل و غیره شد و چون می‌بایست ضرابخانه‌های جدید بنا شود این نوع مؤسسات در هر مملکتی ایجاد گردید. بعد چون استادان از قوم یونانی نبودند و زبان یونانی را نمی‌دانستند، از سکه‌های یونانی تقلید می‌کردند و به عبارت دیگر صورت نوشته‌ها را می‌ساختند. این قسم نوشته‌ها را محققین مسکوکات لژاند بربری می‌نامند.^۱

در ابتدا و اواسط دوره پارتی نوشته‌ها منحصرأً به زبان و خط یونانی نقش شده ولی از مهرداد چهارم به بعد به زبان و خط آرامی نیز.

سکه‌ها از ۳۷ ق. م تاریخ دارد (گوت‌شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۷۱) و تاریخ را مثل سکه‌های سلوکی با حروف الفبای یونانی معلوم داشته‌اند مانند جداول ابوریحان بیرونی که عده سنین سلطنت شاهان اشکانی را به حساب حروف ابجد می‌نماید.

اما اینکه تاریخ یا چنانکه اکنون گویند تقویم دولت پارت چگونه بوده در این باب پایین‌تر صحبت خواهد شد. خلاصه آنکه دو تقویم داشته‌اند، پارتی و سلوکی. مبدأ اولی تأسیس دولت پارت یا ابتدای سلطنت تیرداد اول است که با ۲۴۷ ق. م مطابقت دارد و مبدأ دومی تأسیس دولت سلوکی یا ۳۱۲ ق. م.

بر سکه‌ها علاوه بر نوشته‌هایی به زبان یونانی و گاهی به آرامی بعضی صورت‌ها و علامات نیز نقش شده که ذکر می‌کنیم: به پشت بعض سکه‌ها صورت اشک اول ارشک است که بر سنگی مخروطی شکل نشسته کمانی به دست دارد. ارشک بر بعض سکه‌ها عقاب و عصای سلطنت به دست گرفته (سنگ مخروطی شکل تقلیدی است از یونانی‌ها زیرا در معبد دلف مجسمه آپلن^۲ رب النوع آفتاب پسر زوس رب الارباب یونانی را بر چنین سنگی نصب کرده‌اند . م.). از ارباب انواع دیگر یونان نیز گاهی صورت یا علاماتی مشاهده می‌شود: ۱. زوس یا ژوپی تر^۳، خدای بزرگ یونانی‌ها و رومی‌ها. ۲. نیکه^۴ ربّة النوع فتح، که تاج بر سر شاه می‌گذارد. بر بعض سکه‌ها صورت دو نیکه است و هر دو تاج بر سر شاه می‌نهند. ۳. پالاس رب النوع جنگ. ۴. ربّة النوع عدالت یا ترازویی به دست. ۵. آرته‌میس ربّة النوع شکار. ۶. هراکل یا هرکول نیم رب النوع یونانی و رومی که ذکرش کراراً در کتاب دوم این تألیف گذشته. ۷. فرشته شهری که در ضرابخانه آن سکه را زده‌اند. گاهی این فرشته‌ها تاج کنگره‌دار

1. Légendes barbares

2. Apollon

3. Jupiter

4. Niké

بر سر دارند. علامات دیگر اینها است: کمان با قربان یابی آن - تیر یا تیرهایی - هلال و ستاره بدین شکل^۱ - شاخ حیوان که علامات فراوانی است. از حیوانات: عقاب، اسب، فیل، گاو، گاو کوهان دار. از نباتات: برگ شبدر، برگ نخل^۲ که به دست فرشته است.

بر بعض مسکوکات شکل لنگر کشتی به خوبی نمایان است. در این باب باید گفت که این تصویر تقلیدی است از سلوکی‌ها، ولی به نظر می‌آید که اشکانیان از این کار مقصودی داشته‌اند. لنگر کشتی در یونان علامت آپلن رب النوع آفتاب و صنایع بود و سلوکی‌ها چنانکه بالاتر ذکر شد نسبت سلکوس اول را به این رب النوع یونانی می‌رسانیدند. اشکانیان چون از سلوکی‌ها زن می‌گرفتند خواسته‌اند نیز بفهمانند که علاوه بر هخامنشی‌ها نژادشان از طرف زنان سلوکی به این رب النوع هم می‌رسد.

معلوم است که تمامی این علامات بر هر سکه‌ای نیست. بعضی دون بعضی دارای یکی دو علامت از علامات مذکور می‌باشند. از مسکوکات دیده می‌شود که پادشاهان دست نشانده اشکانی هم سکه‌ای به اسم خود می‌زدند، مثلاً مسکوکاتی از باختر و آذربانان پارس و هفواد کرمان و پادشاهان یزد و آبست یا بُست (که در جنوب سیستان در کنار رود هیرمند است) و عراق عجم و هرات به دست آمده. سکه عراق عجم از اردوان نامی است با این نوشته منقوش، آراق ملکو، یعنی پادشاه عراق و نیز از همدان از اُرد مدائی (یعنی مادی).

در باب علائم باید گفت که بیشتر تقلید از یونانی‌ها و سلوکی‌ها است ولی هلال و ستاره باید تقلید از بابل باشد، عقاب از رومی‌ها و عقاب با بال‌های گشاده از هخامنشی‌ها، زیرا کزنفون چنانکه در کتاب دوم گذشت در دو جا گوید که علامت شاه عقابی بود زرّین با بال‌های گشاده ولی این علامت دیده نشده. بر سکه فرهاد پنجم عقاب نیمتاجی به منقار گرفته. بر مسکوکات اشکانی شکل زن ندرتاً نقش شده ولی سکه فرهاد پنجم صورت مادر او را داراست.

صورت خود شاه بر یک طرف سکه و صورت موزا (یا ترموزا) بر طرف دیگر به خوبی نمایان است، ولی نباید تصوّر کرد که صورت زن فقط بر سکه این شاه دیده می‌شود. یکی دو سکه دیگر هم به دست آمده که پشتش دارای صورت زن است ولی محقق نیست که اینها کیانند و سکه‌ها از کیست.

درجهٔ قلّت یا کثرت مسکوکات اشکانی که به دست آمده چنین است: از اشک اوّل ارشک از همه کمتر یافته‌اند. از سایرین درجهٔ کم و زیادی متناسب با تقدّم و تأخّر آنها از حیث زمان است یعنی عدهٔ سکه‌های شاه مؤخّر بیش از سکه‌های شاهان مقدّم است.

بر سکهٔ سرِ شاه نقش شده ولی سکه‌ای هم به دست آمده که شاه بر اسب سوار است. تاج‌ها مختلف الشّکل است و نیم‌تاج‌ها نیز. بعض سکه‌ها زنجیره دارد و برخی آن را فاقد است. کیفیّات دیگر از گراورهای این کتاب دیده می‌شود و از این جهت به ذکر آن نمی‌پردازیم. بالاخره باید گفت که هرچند سکه‌های اوایل دوره پارتی ظریف‌تر از مسکوکات اواخر آن دوره است ولی کلیتاً سکه‌های اشکانی از حیث ظرافت پست‌تر از سکه‌های دولت ساسانی است. چنانکه از مسکوکات اشکانیان پارتی مشاهده می‌شود شاهان اشکانی چیزهای زیادی از یونانی‌ها و سلوکی‌ها تقلید کرده‌اند و این‌گونه رفتار ایشان در بادی نظر باعث حیرت است: با آنکه آنها جدّ داشته‌اند نژاد خودشان را به هخامنشی‌ها رسانیده به ایرانی‌ها بفهمانند که جانشینان شاهان مزبور می‌باشند چگونه رفتارشان غیر آن بوده؟ جهت را بعضی چنین بیان می‌کنند که در ابتدا اشکانیان به پارسی‌ها نزدیک شده خواستند از آنها استفاده کنند ولی پارسی‌ها چون پارتی‌ها را دوست نداشتند آنها را به اصطلاح به «بازی نگرفتند» و در نتیجه پارتی‌ها از پارسی‌ها مأیوس گردیده ترتیبات یونانی را تشویق کردند تا آنها را رو به خود کنند و آنها پارتی‌ها را بکلی قومی برابر (خارجی) نسبت به خودشان ندانند ولی این نظر نباید صحیح باشد.

اولاً از نویسندگان عهد قدیم کسی این نظر را ذکر نکرده. راست است که بعض نویسندگان مزبور گویند پارسی‌ها و مادی‌ها از خشونت پارتی‌ها شکایت داشتند ولی این خبر نمی‌رساند که تقلید آنها از یونانی‌ها مبنی بر عدم همراهی پارسی‌ها و مادی‌ها از آنها بوده باشد. ثانیاً باید در نظر گرفت که اگر پارتی‌ها می‌خواستند به پارسی‌ها نزدیک شوند جهت نداشت که پارسی‌ها نخواهند در ادارات پارتی داخل شوند چنانکه در قرون بعد می‌بینیم که حتّی در ادارات دولت‌هایی مانند دولت‌های مغول داخل می‌شوند و حال آنکه پارتی‌ها از حیث تمدّن از مغول‌ها به مراتب برتر بودند. ما عقیده داریم که پارتی‌ها از دو جهت نخواسته‌اند به پارسی‌ها نزدیک شوند:

اولاً - ترتیبات دورهٔ هخامنشی در این زمان از میان رفته (روایات پارسی گوید که اسکندر آن را برانداخته بود) و ترتیبات یونانی جایگیر آن گردیده بود، ثانیاً - شاهان اشکانی

حس می‌کردند که با بودن شهرهای یونانی زیاد در خود ایران و داشتن سر و کار با سلوکی‌ها و یونانی‌ها و رومی‌ها زبان و خط و پول و سایر چیزها به ترتیب دوره هخامنشی مقاصد آنها را حاصل نمی‌کند.

زبان و خط یونانی در آسیای غربی از آسیای صغیر و سوریه گرفته تا باختر و دورتر بیش از زبان پارسی قدیم انتشار داشت و تمدن یونانی بیش از تمدن پارسی رایج بود و چون اشکانیان خودشان را جانشینان هخامنشی‌ها و اسکندر می‌دانستند چنانکه به همین عنوان آسیای صغیر و سوریه را مطالبه می‌کردند عیبی در این نمی‌دیدند که ترتیبات یونانی را هم اتخاذ و یونانی‌ها را به خودشان نزدیک کنند. در ایران شهرهای یونانی که این پول را به کار می‌بردند زیاد بودند. به علاوه، این پول در تجارت خارجه هم استعمال می‌شد و به خارجه می‌رفت و چون زبان یونانی در آسیای غربی و مصر و هند خیلی انتشار داشت معلوم است که زبان و خط یونانی باعث رواج پول اشکانی می‌گردید.

بهترین دلیل این نظر آنکه درجه تقلید اشکانیان از یونان بسته به قوت تمدن یونانی است و در اوایل دوره اشکانیان یونانیت قوی‌تر از قسمت‌های دیگر آن دوره می‌باشد. جهت معلوم است هر قدر دولت سلوکی که مشوق تمدن یونانی است سست و ضعیف می‌گردد از قوت یونانیت هم می‌کاهد. مثلاً زبان و خط یونانی روی سکه‌ها به زبان و خط آرامی مبدل می‌گردد. دانستن زبان و ادبیات یونانی رو به انحطاط می‌گذارد. خط سکه‌ها به قدری بد است که خوانا نیست و قس علیهذا. پس این تقلید از قوت تمدن یونانی ناشی گردیده بود و نیز از آنجا که در این زمان ترتیبات دولت هخامنشی را برانداخته بودند. بالاخره به این نتیجه می‌رسیم که چنانکه دولت ماد و دولت اول پارس ترتیباتی زیاد از آسور و بابل اتخاذ کرده بودند، دولت پارت هم چیزهای زیادی از یونانی‌ها و گاهی هم از رومی‌ها اقتباس کرد. شاهان اشکانی از القاب و عناوین، لقب شاهنشاهی را اتخاذ کردند تا برسانند که جانشینان هخامنشی‌ها هستند. اتخاذ باقی القاب مانند لقب: عادل، نیکوکار، محب برادر، پدر دوست و غیره برای رقابت با سلوکی‌ها است و بالاخره عبارت محب یونان برای جذب قلوب یونانی‌های داخلی استعمال شده.

بالا تر گفتیم که دولت اشکانی پول طلا سکه نمی‌زد. از این معنی نباید استنباط کرد که طلا به ایران وارد نمی‌شد. در دوره اشکانی پول طلا از راه تجارت به ایران می‌آمد. چنانکه پول نقره اشکانی هم به خارجه می‌رفت و با دینار رومی رقابت می‌کرد. پول طلای رومی که از

مستملکات روم به ایران وارد می شد آثوری^۱ نام داشت که به معنی طلایی است چنانکه دریک هخامنشی هم به همین معنی است. آثوری های روم و بیزانس مختلف بود. گاهی ۴۰ و گاهی ۷۲ آثوری را معادل یک لیبرای^۲ طلا می دانستند و لیبرای طلا ۳۲۸ گرم یا تقریباً ۶۵ مثقال وزن داشته. بنابراین وزن آثوری از چهار گرم و نیم تا ۸ گرم و دو عشر بوده و وقتی که ۴ گرم و نیم یا تقریباً یک مثقال وزن داشت ۲۵ دینار رومی محسوب می شد. علاوه بر تجارت غرامتی که اردوان پنجم از رومی ها گرفت باعث ورود طلای زیاد به ایران گردید. ولی ساسانیان بیش از اشکانیان از آن استفاده کردند. اشکانیان عنوانی هم از رومی ها اتخاذ کردند و آن لفظ اتوکرات^۳ بود که به معنی حاکم مطلق است (یعنی پادشاهی که حکومتش محدود نیست). اتخاذ این عنوان در دولت پارت با آنچه راجع به ترتیبات سلطنتی گفته شده است صوری به نظر می آید زیرا با بودن مجلس مهستان پادشاه پارت حکومت مطلقه نداشته.

تقویم شاهان اشکانی دو ترتیب داشت: ترتیب سلوکی و پارتی.
تاریخ (تقویم) مبدأ تاریخ اولی از ۳۱۲ ق. م یا از ابتدای تأسیس دولت سلوکی

بود. سال موافق این تقویم قمری است. یعنی دارای دوازده ماه است و چون با سال شمسی مطابقت ندارد، هر سه سال عده ماه ها را به جای دوازده سیزده حساب می کردند تا با سال شمسی مساوی گردد. معلوم است که تقویم سلوکی تقلید از تقویم یونانی و مقدونی است که نیز سالش سال قمری است. مبدأ تاریخ پارتی ابتدای سلطنت تیرداد اول یا ۲۴۷ ق. م است. سال ها شمسی است و اسامی دوازده ماه همان اسامی اوستایی است که اکنون نیز معمول است. فروردین، اردیبهشت، الخ. بر سگه ها هر دو تاریخ ذکر می شد. ولی در میان مردم تنها تاریخ پارتی رواج داشت. لوحه هایی در بابل یافته اند که متعلق به دوره اشکانی است و فقط تاریخ پارتی دارد و چون اسم خرداد ماه (هَئُورَوَات) در لوحه ای ذکر شده معلوم است که ماهها همان نام های اوستایی بوده. در اینجا سؤالی طرح می شود که سالهای شمسی پارتی را چگونه کیسه می کرده اند؟ زیرا مسلم است که سالهای شمسی آوستایی ۳۶۵ روز است (۱۲ ماه فی ۳۰ روز، به علاوه پنج روز که در آخر سال بر ۱۲ ماه می افزودند) و حال آنکه سال طبیعی ۳۶۵ روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و پنجاه ثانیه است و بنابراین در هر چهار سال سال عرفی تقریباً یک روز از سال طبیعی پیش می افتد و در هر صد و بیست سال تقریباً یک

1. Auri

2. Libra

3. Autocrate

ماه چنانکه در جای خود در دوره ساسانی بیاید. در دوره ساسانیان برای رفع این نقص در هر ۱۲۰ سال سال را کیسه کرده به جای ۱۲ ماه ۱۳ ماه حساب می کردند و ماه سیزدهم را به نوبت بعد از ماهی افزوده مثلاً می گفتند فروردین اول، فروردین دوم، اردیبهشت اول، اردیبهشت دوم، خرداد اول، خرداد دوم الخ. بنابراین می بایست در دوره اشکانی هم ترتیبی اتخاذ شده باشد زیرا اختلاف برای ۴۷۵ سال مدت دوره اشکانی تقریباً چهار ماه می شد و ترتیب فصول بکلی به هم می خورد. امور زراعتی و اعیاد مذهبی و امور مالیاتی نیز اختلال می یافت. متأسفانه اطلاعی در این باب نداریم و نمی دانیم که اشکانیان برای رفع این عیب چه می کردند. شاید کیسه کردن سال عرفی در هر ۱۲۰ سال از زمانی قدیم معمول بوده و اشکانیان هم مانند ساسانیان رفتار می کردند، یا از یونان و روم تقلید می شده و سال قمری را کیسه می کردند، اما سال شمسی در تمام دوره اشکانی به حال سال سیار باقی می ماند.

فصل دوم

طبقات، مذهب، اخلاق و عادات، زبان، خط، معارف

طبقات در باب طبقات قوم پارت اطلاعی نیست جز اینکه اعیان و اشراف پارتی خیلی متنوّذ بوده‌اند و چنانکه بالاتر ذکر شد مجلس اعیان از آنها تشکیل شده بود. آنها در مجلس مهستان هم نفوذی زیاد داشتند و حکومت شاه اشکانی را محدود می‌ساختند به همین جهت است که گویند: اقتدار و نفوذ اعیان و اشراف پارتی بیش از اقتدار اعیان و اشراف هر پادشاهی بود که در مشرق سلطنت کرده. مقام اعیان و حقوق آنها موروثی به‌نظر می‌آید. عضویت مجلس مهستان چیزی نبود که برحسب میل شاه اعطا شده باشد بل مبنی بر حقّی بود که طبقه اعیان داشت و ممکن نبود آن را از این طبقه سلب کرد و چون این مجلس شاه را انتخاب می‌کرد و در مواردی که بالاتر گذشت تغییر می‌داد، اعیان مورد ملاحظه و احترام شاهان اشکانی بودند. به علاوه باید در نظر داشت که اعیان قوّت و قدرت مادی هم داشتند زیرا هرکدام از آنها عده‌ای سوار و اشخاصی جنگی نگاه می‌داشت و این سوارها در موقع جنگ مورد استفاده می‌شد. راست است که شاه هم دسته‌ای برای حفاظت خود داشت و مستحفظین و قراولان او می‌توانستند از عهده سواران و طرفداران اعیان و اشراف برآیند. ولی در این موارد اعیان به کمک یکدیگر می‌آمدند تا حقوق و منافعیشان محفوظ بماند. این ترتیب را نه در دوره مادی می‌بینیم نه در دوره هخامنشی و نه در ادوار دیگر تاریخ ایران چه قبل و چه بعد از ظهور اسلام.

در دول دیگر مشرق هم از دوره‌های مختلف چنین ترتیبی دیده نمی‌شود. بنابراین می‌توان گفت که اعیان پارتی به اعمال شاه نظارت داشتند و در امور دولتی دارای رأی بودند. این وضع معایبی داشت و محسناتی نیز. عیب بزرگ این بود که اقتدار اعیان گاهی باعث مصادمه بین این طبقه و سلطنت می‌گردید و جنگ‌های داخلی پیش می‌آمد. حسن آن استحکامی بود که استقلال این طبقه پارتی به دولت پارت می‌بخشید و آنها را در مقابل دشمنان

پارت و نیز در موارد مشکل قوی، مهیب و با ثبات می ساخت. زیرا در این موارد فقط منافع شاه در خطر نبود بلکه اعیان هم از هستی ساقط می شدند. بنابراین استقلال دولت پارت استقلال خود آنها بود و هر کوششی که برای حفظ استقلال دولت خود می کردند نفعش عاید خود آنها می گشت. این ترتیب در هیچ کدام از دول مشرق زمین از شرق نزدیک تا شرق اقصی وجود نداشت و به آن فقط در دولت پارت برمی خوریم. بنابراین جای حیرت نیست که دولت پارت تقریباً پنج قرن در مقابل آن همه فشارهای خارجی از طرف مغرب و مشرق ایستاد و در حالی هم که محتضر بود و می مرد باز لژیون های رومی را تار و مار کرد و غرامتی سنگین از قیصر روم گرفت.

چنین به نظر می آید که اعیان به درجاتی تقسیم می شدند ولی خبر صحیحی در این باب نداریم. از نوشته های پلوتارک راجع به جنگ کراسوس معلوم است که سورنا بالاترین مقام را دارا بود، شغل سپهسالاری قشون را داشت و تاج بر سر پادشاه می گذاشت، سایر چیزهای این خانواده را بالاتر ذکر کرده ایم (از قول پلوتارک در قسمت تاریخی این کتاب).

نجبا دارای املاکی وسیع بودند. در اراضیشان زندگانی می کردند و در موقع جنگ با سواران و رعایای خود به جنگ می رفتند اما در موقع صلح به وزرا یا به والی محل خودشان در کارها کمک می کردند و گاهی هم مستشار شاه واقع می شدند. بعضی اینها سرکش بودند و از این جهت اختلافات و حتی زد و خوردهایی بین حکومت و اینها روی می داد و از اقتدار سلطنت می کاست. نجبای پارتی جنگ را دوست می داشتند و هنگام صلح غالباً به شکار می رفتند. در گرگان ببر زیاد بود. در کوههای کردستان خرس و در بین النهرین در دو طرف فرات و دجله و در باتلاق ها پلنگ و شیر. چنانکه از نوشته های فیلوستراتوس استنباط می شود (کتاب اول، بند ۳۸) شاهان اشکانی باغ های وحش وسیعی ایجاد می کردند، در آنجاها خرس و ببر و پلنگ نگاه می داشتند و در موقع شکار با این جانوران مواجه می شدند. هرچند مخاطرات این نوع شکار از خطر شکار با جانوران مذکور در جنگل ها و دشت ها کمتر است، باز ورزش خوبی بود و شجاعت شکارچی ها را تحریک می کرد (فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۳۸). لباس پارتی ها چنانکه از نوشته های ژوستن (کتاب ۴۱) و هرودیان (کتاب ۶، بند ۲۰) استنباط می شود عبارت بود از ردای بلندی که تا قوزک پا می رسید و زیر آن چیزی مانند ازخالق و شلوار می پوشیدند. این لباس از رنگ های مختلف بود و به قول لوکیان گاهی لباس زردوز یا سیم بفت نیز می پوشیدند و به قول یوسف فلاویوس (کتاب ۱۸، فصل ۲، بند ۴)

خنجر یا قمه‌ای بر کمر داشته و آن را به سان اسلحه یا ابزار کار به کار می‌بردند. نجبای پارتی اساساً در اوایل دولتشان در وقت خوردن و آشامیدن معتدل بودند. ولی بعدها به پر خوردن و زیاد آشامیدن عادت کردند (این خبر از پلین است - تاریخ طبیعی، کتاب ۱۱، بند ۵۳).

از طبقه روحانیین در مبحثی که از مذهب سخن خواهد بود صحبت خواهیم داشت.

مذهب راجع به مذهب پارتی‌ها و شاهان اشکانی باز اطلاعات خیلی کم

است. باوجود این از کلیه اطلاعاتی که به ما رسیده چنین برمی‌آید

که پارتی‌ها قبل از اینکه به ایران بیایند و زمانی که با سکاها معاشر یا همجوار بودند مانند سایر آریان‌ها عناصر را می‌پرستیدند و پرستیدن آفتاب و ماه و ستارگان در مذهب آنها داخل بود. بعد که به ایران آمده با مردمان دیگر ایرانی معاشر شدند هر مزدپرستی مذهب آنها گردید. ولی اثراتی هم از مذهب سابق پارتی‌ها در آنها ماند. بالاخره بعد از آمدن اسکندر به ایران و انتشار یونانیت در ایران، صور یا علامات ارباب انواع یونانی هم بر مسکوکات اشکانی پدید آمد. بنابراین پارتی‌ها دارای مذهبی گشتند که ترکیبی بود. این نظری است که به‌طور کلی و روی هم‌رفته از تاریخ دولت پارت حاصل می‌شود. حالا باید دید که کیفیات مذهب ترکیبی پارتی‌ها چه بوده. متأسفانه این کیفیات تاریک است. ولی در این تردیدی نیست که پارتی‌ها موافق مذهب قدیشان قبل از آمدن به ایران اجدادشان را می‌پرستیدند، صورت یا هیکل آنها را ساخته در خانه‌هایشان با مراقبتی مخصوص حفظ می‌کردند و به قدری به آن علاقه‌مند بودند که حتی در زمان مسافرت هم نمی‌توانستند از هیکل‌های اجدادی مفارقت جویند و این اشیا را با خودشان برمی‌داشتند. زیرا در ازمنه تاریخی هم چنانکه پایین‌تر بیاید این چیزها را می‌بینیم. بزرگ‌ترین خدایان پارتی آفتاب و ماه بودند. البته آفتاب را مهر می‌نامیدند. هنگام طلوعش او را می‌پرستیدند (هرودیان، کتاب ۶، بند ۳۰). در معابدشان برای او قربانی‌ها می‌کردند و نیازها می‌دادند و هیکل‌هایی برای او ساخته آن را با ماه نماینده روشنایی می‌دانستند (موسی‌خورن، تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، بند ۷۴). خدای آفتاب حامی خانواده سلطنت و هیکل‌های اجداد بود. خانواده اشکانیان به آلهه دیگری نیز معتقد بودند. اجداد شاهان اشکانی مقامی در میان خدایان خانواده سلطنت داشتند و ایزد آفتاب در میان این آلهه مقام اول را حائز بود. پس از اینکه پارتی‌ها و اشکانیان هر مزدپرستی را پذیرفتند، این خدایان معاونین یا وزرای هر مزد گردیدند (موسی‌خورن، همانجا). از نوشته‌های یوسف فلاویوس (تاریخ یهود، کتاب ۱۸، فصل ۹، بند ۳) چنین استنباط می‌شود که شاهان اشکانی و اعضای خانواده‌شان به نام این آلهه

سوگند یاد می‌کردند. ولی نگارشات همان مورخ (همان کتاب و همان فصل، بند ۵) صریحاً می‌رساند که سواد مردم پارت هیکل اجدادشان را می‌پرستیدند. این هیکل‌ها را در جای محترمی در خانه‌ها می‌گذاشتند و همیشه پرستشی برای آن داشتند. مذهب مزده پرستی عبارت بود از اعتقاد به خدای خوبی و بدی یا هرمز و اهریمن و محترم داشتن مُغها، نیاز دادن به آنها، تقدیس آتش و مخصوصاً رودها (ژوستن، کتاب ۴۱، بند ۳) و دفن نکردن میت، تا آنکه طیور و وحوش آن را بدرد (همانجا). یک قسمت بزرگ مجلس مهستان از مُغها ترکیب می‌یافت و اختیارات مجلس مزبور در انتخاب شخصی به سلطنت و یا خلع او از سلطنت در موارد لزوم کم نبود (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۹). ولی باید گفت که احترام اشکانیان به آتش هرمز و مراقبت به حفظ آن به مرور رو به ضعف گذارده از میان رفت (موسی خورن، تاریخ ارمنستان، کتاب ۲، بند ۷۴). این کار از اشکانیان ارمنستان شروع گردید و ظنّ قوی این است که اشکانیان پارتی با بی‌قیدی به این کار می‌نگریستند. زیرا پارتی‌ها اجساد مردگان را می‌سوزانند و حال آنکه در مذهب زرتشت آتش مقدّس است و مرده پلید (هرودیان، کتاب ۶، بند ۳۰). چنانکه از نوشته‌های آگاثیاس (کتاب ۲، بند ۲۶) مستفاد می‌گردد، مُغ‌ها نفوذ خود را در دوره اشکانیان به مرور فاقد شدند و از احتراماتشان خیلی کاست. بنابراین پارتی‌ها به مذهب قدیمشان که پرستش آفتاب و ماه و هیکل‌های اجدادشان بوده بیشتر علاقه‌مند بودند تا به مذهب زرتشت و مخصوصاً هیکل اجدادشان را خیلی محترم می‌داشتند. این هیکل‌ها گرانبهارترین اشیای خانه‌های پارتی بود. پارتی‌ها با اینکه خیلی به مذهب زرتشتی علاقه‌مند نبودند، ممانعتی هم برای پرستش هرمز یا ترویج این مذهب نمی‌کردند چنانکه در پارس که یکی از ممالک تابعه دولت پارت بود این مذهب پیشرفت‌های عمده داشت و سلسله پادشاهان روحانی پارس (آذربانان) در امور مذهبی بکلی مستقل بودند. همین رویه نسبت به شهرهای یونانی ایران دیده می‌شود. زیرا یونانی‌ها به معتقدات مذهبی خود و آله‌الْمپ باقی بودند و کسی به آنها مزاحمتی نمی‌رسانید (یولیوس کاپی - تولینوس، قیصر و روس، بند ۸). چنین بود نیز احوال یهودی‌های بابل و نصیبین و جاهای دیگر که آزادی کامل در حفظ و حراست مذهب موسوی داشتند (یوسف فلاویوس، تاریخ یهود، کتاب ۱۸، فصل ۹، بند ۱). اینکه سهل است ترویج این مذهب را هم شاهان اشکانی با نظر بد نمی‌نگریستند و اشخاصی زیاد در آدیابن و خاراگس و جاهای دیگر به این مذهب در می‌آمدند. مذهب مسیحی هم همین حال را داشت و در ممالک تابعه دولت پارت انتشار می‌یافت بی‌اینکه کسی با آن ضدیت کند. حتّی

گویند که در یکی از ممالک تابعه پارت دین مسیح مذهب رسمی گردید. پادشاه خسرو مسیحی بود. در باب نامه آنگار به مسیح (ع) بالاتر ذکر شده و نیز معلوم است که این مذهب قبل از آخر قرن دوم م. پروان زیاد در ادس پایتخت خسرو داشت و از ادس به ممالک دیگر هم سرایت می کرد چنانکه در ماد و پارس و حتی باختر پروانی می یافت (باردسن، کتاب ۶، بند ۱۰). ولی پروان این مذهب به قدری زیاد نبودند که بتوانند باعث تغییراتی در دولت اشکانی گردند.

مقصود ما این است که دولت پارت در امور مذهبی تبعه خود دخالت نمی کرد و آنها را به احوال روحی خودشان واگذارده بود.

وقتی که از مسکوکات اشکانی صحبت بود گفته شد که بر سکه های آنها صورت یا علامت چندتن از آلهه یونانی نقش شده است. در همانجا تذکر دادیم که آلهه روی سکه های یونانی اینها هستند: زئوس یا ژوپی تر - رب النوع بزرگ یونانی ها و رومی ها، پالاس - رب النوع جنگ، نیکه - رب النوع فتح، آرتیمیس^۱ - رب النوع شکار، اکویتاس^۲ - رب النوع عدالت، هراکل یا هرکول - نیم رب النوع یونانی و رومی. از اینکه اشکانیان صورت یا علامت این آلهه یونانی و رومی را بر سکه هایشان نقش کرده اند باید استنباط کرد که چون شهرهای یونانی زیاد در ایران بوده اشکانیان برای جذب قلوب تبعه یونانیان این صور و علامات را بر سکه هایشان نقش کرده اند. اگر پرستشی برای این آلهه یونانی می داشتند، لابد می بایست آداب مذهبی یونانی ها را هم رعایت کنند و حال آنکه خبری در این باب نیافته ایم. از تمامی چیزهایی که گفته شد به این نتیجه می رسیم که قوم پارتی مذهبی داشته ترکیبی ولی به مذهب زرتشتی خیلی نزدیک زیرا اگر هم به مذهب قدیمش علاقه مند بوده در آن مذهب مهرپرستی قوت داشته و مهر چنانکه می دانیم یکی از ایزدان مهم مذهب زرتشت است. اگر خانواده اشکانی به آلهه دیگری هم غیر از مهر معتقد بوده از کجا که این آلهه همان ایزدان مذهب زرتشت یا آلهه خانواده هخامنشی که در کتیبه های تخت جمشید به طور کلی به لفظ «بغا ای بیش» (یعنی با سایر خدایان) ذکر می شود نبوده اند. بنابراین یگانه تفاوتی که در میان مذهب اشکانیان و پارتی ها از یک طرف و مذهب زرتشت از طرف دیگر دیده می شود پرستش اجداد است. اما اینکه ضدیت اشکانیان را با مغ ها یا سوختن میت را در آتش دلیل برگشتن

پارتی‌ها از مذهب زرتشت می‌دانند در این باب از جهت کمی مدارک نمی‌توان صحیحاً اظهار عقیده کرد. کم کردن نفوذ مَغ‌ها از نظر سیاسی بوده و روشن نیست که نظر مذهبی در این کار دخالت داشته.

سوختن اموات در آتش از کجا که تقلید پارتی‌ها از مقدونی‌ها و سلوکی‌ها نباشد؟ زیرا از نظایر دیگر می‌دانیم که پارتی‌ها و اشکانیان به آسانی ترتیبات سایر ملل را می‌پذیرفتند و نیز می‌توان گفت که شاید از نفوذ هنود بوده و متعقدات هندی به ایران سرایت کرده بود.

راجع به مذهبی بودن شاهان اشکانی خبری نرسیده است. امّا در باب بلاش شاه اشکانی روایت پارسی گوید که در صدد جمع‌آوری اوستا برآمد ولی معلوم نیست که در این کار موفق شده باشد. روایت همان است که در صفحات پیشین ذکر شده و ماحصل آن اینکه در زمان اسکندر اوستا را سوزانیده بودند و بلاش شاه اشکانی اوّل کسی بود که در صدد جمع کردن آن برآمد. ظنّ قوی این است که این بلاش بلاش اوّل بوده زیرا این نکته که تیرداد برادر او در مسافرت خود به روم راه خشکی را اختیار کرد تا از ملوٲ کردن آب در سفر دریایی احتراز جوید می‌رساند که خانواده بلاش اوّل مذهبی بوده. در باب مَغ‌ها عقیده این است که شغل آنها منحصر به امور مذهبی نبود بلکه بسیاری از آنها طبیب و مدرّس و معلّم و منجم و سالنامه‌نگار نیز بودند. مَغ‌ها لباس سفید در بر می‌کردند و به سه درجه تقسیم می‌شدند. آنهایی که از درجه اوّلی بودند جاننداری را نمی‌کشتند و غذای حیوانی نمی‌خوردند. کلمان اسکندرایی^۱ گوید: در میان مَغ‌ها فرقه‌ای بود که زواج را ممنوع می‌دانست. از این اطلاعات اگر صحیح باشد برمی‌آید که مذاهب هندی در دوره اشکانیان به ایران سرایت کرده بود زیرا احتراز از کشتن جاننداری مخالف دین زرتشت است و موافق تعلیمات آن باید جانوران موزی یا مخلوقات اهریمن را نیست و نابود کرد و دیگر اینکه در مذهب زرتشت ترک دنیا و احتراز از زناشویی کاری است نکوهیده. کسی که این کار کند دوست هرمز نیست. دوست هرمز آن است که خانواده تأسیس کند، زمین را شخم بزند، حشم تربیت کند، کاریز بکند، زمین موات را احیا دارد و غیره و غیره (سعی و عمل با دوستی و راستی).

استرابون گوید که روحانیین این زمان را حافظین آتشکده می‌نامیدند.

این لفظ ترجمه (آثروان) یا به پارسی کنونی آتش‌بان است. در باب مذهب پارتی‌ها و

۱. Clément d' Alexandrie از علمای مسیحی بود که در قرن سوّم میلادی می‌زیست.

اشکانیان بیش از این اطلاعاتی به ما نرسیده و از آنچه گفته شد به خوبی معلوم است که در دوره پارتی هم مانند دوره هخامنشی مذهب رسمی وجود نداشته و مردم ایران و کلیه ملل تابعه دولت پارت در اختیار مذهبی آزاد بودند. خلاصه آنچه تا اینجا در باب پارتی‌ها و اشکانیان گفته شد همان است که در جلد دوم این تألیف ذکر شده. دو چیز از خصایص دولت پارت است: عدم مرکزیت در امور سیاسی و آزادی مذهب در امور دینی. در باب مذهب زرتشت و شعب آن در اینجا ذکر نمی‌نماید زیرا بیشتر اطلاعات راجع به این مذهب از دوره ساسانی به ما رسیده است و اگر بخواهیم با مدرک از این مذهب سخن گوئیم باید تأمل کنیم تا به زمان جمع آوری منابع و مدارک این مذهب و نوشته شدن کتبی که اطلاعات راجعه را حاوی است برسیم و این زمان جزء دوره ساسانی است.

اخلاق و عادات راجع به اخلاق و عادات پارتی این اطلاعات رسیده است (کتاب جمشید جی مانکجی اون والا، بمبئی ۱۹۲۵).^۱

خانواده پارتی از نویسندگان خارجه، که معاصر با اشکانیان بوده و نوشته‌اند نتیجه ذیل حاصل می‌شود: تعدّد زوجات در نزد پارتی‌ها متداول بوده ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی‌توانستند داشته باشند (ژوستن، کتاب ۴۱، بند ۳). تعدّد زنان غیرعقدی در میان آنها و بخصوص در خانواده سلطنتی از زمانی متداول شده بود که به ثروت رسیده بودند. زیرا زندگانی صحراگردی مانع از داشتن زن‌های متعدّد است. شاهان اشکانی زن عقدی خود را از شاهزاده خانم‌ها یا لاقل زنان پارتی انتخاب می‌کردند. زن قبل از فوت شوهرش توانسته شوهر دیگر اختیار کند یعنی طلاق جایز نبود ولیکن زن محترمه در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی طلاق می‌گرفته. مرد فقط در چهار مورد می‌توانسته زن خود را طلاق بدهد: وقتی که زن عقیمه بود، به جادوگری می‌پرداخت، اخلاقی فاسد بود، ایام قاعده را از شوهر پنهان می‌کرد.

بعضی از مورّخین خارجه ازدواج شاهان اشکانی را با اقربا و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر می‌کنند. چنین نسبتی را نیز هرودوت به کبوجیه و پلوتارک به اردشیر دوم هخامنشی داده‌اند ولیکن بعضی از نویسندگان پارسی زرتشتی این نسبت را رد کرده می‌گویند کلمه خواهر را در مورد اشکانیان نباید به معنی حقیقی فهمید. کلیه شاهزاده خانم‌ها را شاهان

1. Observation sur la religion des Parthes basées, sur les matériaux historiques numismatiques et épigraphiques par Jamshedji Maneckji Unvala, Ph. D. (Heidelbrg) Bombay, 1925.

پارتی خواهر می خواندند زیرا از یک دودمان و خانواده بودند و دختر عمو و نوه عمو و غیره ها نیز در تحت این عنوان در می آمدند. ولی چون در تاریخ نویسی باید حقیقت را جستجو کرد و نوشت، حاق مسئله این است که ازدواج با اقربای خیلی نزدیک در ایران قدیم موسوم به *خَوَنکَدَش*، پسندیده بوده^۱ و ظاهراً جهت آنرا حفظ خانواده و پاکی نژاد قرار می دادند ولی معلوم است که زرتشتی های ازمنه بعد آنرا مثل سایر ملل فوق العاده مذموم دانسته اند چنانکه امروزه هم از چنین نسبتی کاملاً منزّه می باشند. زن های پارتی ها با مرد ها خلطه و آمیزش نداشته اند ولیکن بعضی از ملکه ها به طوری که از سگه های شاهان اشکانی و بعض آثار دیگر معلوم می شود در مجالس جشن حاضر می شدند. چنانکه فرهاد پنجم با مادر خود به تخت نشست و سگه های او صورت مادر و فرزند را داراست و حجاری های تنگ سااولک که بارون دوئد در کوه های بختیاری در سنه ۱۸۴۱ م. یافته و بعضی از محققین مربوط به دوره اشکانی می دانند، این نظر را تأیید می کند.^۲ قاعده عمومی بر جدا بودن زن ها از مرد ها بوده. زیرا اندرونی نجبای پارتی از بیرونی مجزا بوده و زن ها در زندگانی خارجی مرد ها شرکت نمی کردند. کلیتاً مقام زن ها نزد پارتی ها پست تر از مقام آنها نزد مادی ها و پارسی ها بوده. یکی از خصایص دوره اشکانی عدم مداخله زن ها است در امور دولتی. این است که برخلاف بعضی از شاهان هخامنشی در این دوره نفوذ حرم سرا و خواجه سرایان در امور درباری و دولتی هیچ دیده نمی شود. جنایاتی که در خانواده واقع می شد مثل قتل زن به دست شوهر یا پسر و دختر به دست پدر و یا خواهر به دست برادر یا جنایتی مابین پسران و برادران به عدلیه رجوع نمی شد و بایستی خود خانواده قراری در موارد این گونه جنایات بدهد. زیرا به عقیده پارتی ها این نوع جنایات به حقوق عمومی مربوط نبود و تصور می کرده اند که فقط به حقوق خانواده خلل وارد می آورد ولیکن اگر دختر یا خواهر شوهر دار موضوع چنین جنایتی واقع می شد امر به عدلیه محول می گشت. زیرا زنی که شوهر می کرد جزو خانواده شوهر محسوب می شد. از مجازات های این دوره اطلاعاتی در دست نیست همین قدر معلوم است که مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بوده و مرد حق کشتن زن را داشته و دیگر اینکه اگر کسی مرتکب عمل شنیعی برضد طبیعت می شد بایستی خودکشی کند و در این باب پارتی ها به اندازه ای سخت بودند که هیچ استثنایی را روا نمی داشتند. این است مختصر اطلاعاتی که از اخلاق پارتی به ما رسیده است.

1. J. Darmesteter . Le Zend - Avesta.

۲. شرح این مجلس پایین تر بیاید.

پارتی‌ها دارای بعضی عادات بودند که آنها را مانند مردمان متمدن کنونی می‌نماید. اولاً داشتن مجلس اعیان و مجلس مهستان، دوم رفتار خوب با اسرا، سوم پناه دادن به اشخاصی که به پارتی‌ها پناه می‌آوردند. چهارم نگاهداشتن قولی که می‌دادند. در مقابل این صفات خوب بعضی عادات نیز داشتند که دلالت بر پستی تمدن آنها می‌کرد، مثلاً زجر در موقع استنطاق برای اینکه متهم یا مقصر را به اقرار بیاورند، ناقص کردن بدن دشمنان خونی. به کار بردن شلاق برای تنبیه در موقع تقصیرات جزئی یا بی‌اهمیت. کلیتاً عقیده‌ای که از نویسندگان یونانی و رومی حاصل می‌شود این است که پارتی‌ها از حیث تمدن خیلی پست‌تر از یونانی‌ها و رومی‌ها بودند. ولی اگر باید با دلیل و موافق انصاف حرف زد باید نیز گفت که این پستی به هرحال نه به آن اندازه‌ای است که آنها می‌خواهند بنمایند. حتی در یک مورد پارتی‌ها از رومی‌ها به مراتب بالاتراند. زیرا می‌بینیم که در ایران نظر دولت پارت به مذهب مسیح و رای نظری است که در زمان بعض قیصره در روم مُشرک پیدا شد و باعث تعقیب عیسویان و افنای آن همه مردم گردید، آن هم با زجرهایی که تاریخ بشر کمتر نظایرش را یاد دارد. جهت چیست؟ جهت همان است که در جلد دوم این تألیف گفته شده است و خواننده باید بدانجا رجوع کند. خلاصه آنکه وقتی که آریان‌ها به ایران آمده‌اند دو چیز از خصایص آنها بوده: عدم مرکزیت در شکل حکومت و تساهل و تسامح در امور دینی. پارتی‌ها هر دو صفت را از ابتدا تا آخر تاریخشان حفظ کردند.

روبهم رفته از نوشته‌های نویسندگان یونانی و رومی راجع به پارتی‌ها این نظر حاصل می‌شود که جز در موقع تصدیق شجاعت و مردانگی پارتی‌ها در موارد دیگر غالباً نویسندگان مزبور اوضاع و احوال زمان و مکان را به طوری که شایسته است در نظر نگرفته‌اند.

راجع به زندگانی پارتی‌ها آنچه معلوم است این است: همه قسم گوشت می‌خوردند. شراب خرما زیاد می‌آشامیدند، جنگ و شکار را دوست داشتند، انواع بازی‌ها و ورزش‌ها در نزد آنها خیلی معمول بود و در آخر مجالس میهمانی می‌رقصیدند، آلات موسیقی آنها نی و تنبور بود.

زبان مادرزاد پارتی آن مرحله زبان پارسی است که در میان علمای زبان‌شناس معروف به زبان وسطی یا زبان پهلوی است (زبان وسطی نامند زیرا بین زبان پارسی قدیم معمول دوره هخامنشی و تقریباً زبان قرن نهم هجری است که امروز هم معمول است). ولی زبان پارتی زبان شمال ایران است و جزیی تفاوتی با زبان پهلوی جنوبی که معمول دوره ساسانی بود دارد.

خط خط پارتی خط آرامی است و این معنی از دو چیز استنباط می‌شود:

یکی سکه‌هایی است که روی آنها کلمات پهلوی با خط آرامی نوشته شده است. (مثل سکه‌های مهرداد چهارم و بلاش اول و سوم و چهارم و پنجم و اردوان پنجم و غیره) و دیگر سه نسخه نوشته است که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹ پیدا شده و دو نسخه از آن به خط یونانی و سومی به زبان پهلوی و خط آرامی است. هر سه روی پوست آهو نوشته شده و متعلق به دوره اشکانیان است. زیرا تاریخ آن سنه ۳۰۰ اشکانی است که مطابق سنه ۵۳ م. می‌شود اولین نباید تصور کرد که خط میخی بکلی متروک بوده زیرا در بابل لوحه‌هایی یافته‌اند که متعلق به دوره اشکانی است و به خط میخی نوشته شده. در این لوحه‌ها مطالب قانونی و نجومی و سرودهای مذهبی مندرج است (مضمون این لوحه‌های کوچک را تقریباً بیست سال قبل سترسمای پُر انتشار داده).

بعض شاهان اشکانی و نجبای پارتی با زبان‌های خارجه آشنا بودند. پلوتارک این خبر را راجع به اُرد ذکر می‌کند و گوید که با زبان یونانی آشنا بوده و نمایشی در این زبان از اُوری پید مصتف یونانی در دربار می‌دادند. روی سکه‌های پارتی نیز معرفتی شاه به خط یونانی است. بعد از زبان یونانی زبان و خط آرامی هم در روی سکه‌ها استعمال می‌شد. در یک مورد از کتاب لندزی دیده می‌شود که خط آریانی به طوری که در باختر معمول بوده استعمال شده. یوسف فلاویوس مورخ یهود کتاب خود را در باب جنگ‌های یهود قبل از اینکه به زبان یونانی بنویسد برای خوانندگان پارتی به زبان آرامی نوشته^۱ زیرا خواننده زیاد بین پارتی‌ها داشته. در باب معارف همین قدر می‌توان گفت که پارتی‌ها خط داشتند و

معارف

اشخاص با سواد در میان آنها کم نبود. ادارات دولت با یکدیگر مکاتبه می‌کردند. پارتی‌ها به جای کاغذ برای کتابت در اوائل کتان استعمال می‌کردند ولی بعد مانند مصری‌ها پاپیروس (کاغذ حصیری) را که در حوالی بابل می‌روید به کار می‌بردند (پلین، تاریخ طبیعی، کتاب ۱۳، بند ۱۱). احکام مرکز برای ولات فرستاده می‌شد و ولات هم راپورت‌های کتبی به مرکز می‌فرستادند (هرودیان، کتاب ۳، بند ۱).

فصل سوم

تجارت و صنعت، صنایع مستظرفه: موسیقی، معماری،

حجاری و زینت‌سازی

تجارت و صنعت ایران در دولت پارت تجارت زیادی با روم داشت و در سرحد گمرک خانه‌ای بود که امتعه ورودی و صدوری بدانجا وارد و در کتابچه‌هایی که مخصوص این کار بود ثبت می‌شد (فیلوستراتوس، فصل ۱، بند ۲۰). در شهرهای بزرگ مواظب ورود اشخاص خارجی بودند، اسامی آنها را ثبت می‌کردند و دروازه‌بان‌ها در این باب راپرت می‌دادند (همانجا، بند ۲۷). تجارت با روم به توسط تجار به عمل می‌آمد و مال‌التجاره‌ای که به روم می‌رفت عبارت بود از: منسوجات گوناگون و ادویه و قالی و قالیچه و پارچه‌های ابریشمی.

پارچه‌های ابریشمی ایران را محترمات رومی خیلی استعمال می‌کردند. پلین گوید که قالیچه‌های ایران از رنگ‌های مختلف به قیمت‌های گزاف فروخته می‌شد و زینت قصور رومی بود. در میان مال‌التجاره ایران که به روم می‌رفته اسم صمغ و کنیرا و جگن معطر نیز برده شده (پلین، تاریخ طبیعی، کتاب ۱۱، بند ۲۳ - کتاب ۸، بند ۴۸ - کتاب ۱۲، بند ۹). نانی از روم به ایران وارد می‌شد که رومی‌ها آن را نان پارتی می‌نامیدند^۱ (پلین، تاریخ طبیعی، کتاب ۱۸، بند ۱۱). این نان خیلی سبک و متخلخل بود. در میان امتعه دیگر که از روم به ایران وارد می‌شد، فلزات و چیزهایی که در کارخانجات رومی درست می‌کردند زیاد بود. در باب صنعت پارتی چیز کمی می‌توان گفت و آن هم راجع به پارچه‌های ابریشمی و قالی و قالیچه است که بالاتر ذکر شد.

از تجارت ایران با ممالک دیگر (غیر از روم) اطلاعاتی از دوره پارتی نیست و نمی‌دانیم

چه به ایران وارد و چه از آن صادر می‌شده فقط در نوشته‌های چینی در یک مورد از روابطی که با دولت اشکانی داشته‌اند ذکر شده و آن هم راجع به زمان مهرداد دوم است. در این زمان (بین ۱۲۰ و ۸۸ ق. م) در دفعه اولی سفارتی به ایران آمده و نیز در ۹۷ م. کان یینگ^۱ نامی از طرف سردار معروف چینی (پان‌چاو) به ایران و روم فرستاده شده. این سفیر از شهر صد دروازه و همدان تا بابل رفته و می‌خواسته از خلیج فارس تا خلیج عقبه در دریای احمر از راه دریا برود ولی بعد منصرف شده (گوت‌شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۱۳۸-۱۴۸). چنین به نظر می‌آید که دولت پارتی وقت نخواسته چینی‌ها راههای دریایی را بدانند و بعد از چندی باز سفیری آمده و می‌نویسد (تاتسن) یعنی رومی‌ها می‌خواهند از راه ایران با چین تجارت نمایند ولی (آنسیه) یعنی پارتی‌ها مانع‌اند و می‌خواهند که تجارت ابریشم چین توسط آنها بشود. بعد دیده می‌شود که به واسطه این ممانعت امپراطور روم مارک اُرل آنتوان در ۱۶۶ م. مال‌التجاره‌ای مثل استخوان فیل و لاک‌پشت از راه هند و چین می‌فرستد. این اطلاعات دلالت می‌کند بر اینکه ایران واسطه تجارت بین شرق و غرب بوده و پارتی‌ها می‌خواسته‌اند این مقام مهم اقتصادی را حفظ کنند. کلیتاً باید این نکته را در نظر داشت که چون فلات ایران پلی است که آسیای بالاخص یعنی آسیای بزرگ را با بین‌النهرین و آسیای صغیر و سوریه اتصال می‌دهد همیشه ایران واسطه مبادلات آسیا با اروپا بوده و تجارت ترانزیت از راه ایران به عمل می‌آمده ولی بعد از باز شدن راههای دریایی و حفر کانال سوئز خصوصاً به مرور از این مقام افتاده است.

از این صنایع پارتی همین قدر می‌توان گفت که یک نوع موسیقی صنایع مستظرفه داشتند. ولی از آلات موسیقی پیداست که موسیقیشان خشن بوده زیرا در ضیافت‌ها فقط نی و تنبور می‌زدند و گاهی هم این آلات را با هم می‌نواختند و می‌رقصیدند. بنابراین موسیقیشان بیشتر موسیقی ضرب بوده (هرودیان، کتاب ۴، بند ۲۰). نویسنده رومی گوید که یک آلت موسیقی نیز داشتند موسوم به سام‌بوکا^۲ ولی نمی‌گویند که شبیه چه آلتی بوده شاید لفظ دنبک پس از تصحیف رومی‌ها سامبوکا گردیده. از ادبیات پارتی به ما هیچ‌گونه اطلاعی نرسیده ولی معلوم است که آوازهایی داشته‌اند که نثر مُرسل^۳ نبوده و آن آوازه‌ها را می‌خوانده‌اند.

1. Kan - Ying

2. Sambuca

۳. نثر مُرسل یا نثر فروهشته نثریست که عاری از هرگونه نظم است.

معماری و حجاری وزینت‌سازی

از زمان آمدن اسکندر به مشرق تا روی کار آمدن ساسانیان در تاریخ معماری و حجاری شرق یک نوع جای خالی دیده می‌شود به استثنای چند مورد این دوره طویل که پنج قرن و نیم است تقریباً از شاهکاری‌های معماری و حجاری عاری است. در دنبال صنایع آسوری و بابلی صنایع هخامنشی می‌آید و دنباله آن برای پنج قرن و نیم قطع شده پس از آن صنایع ساسانی شروع می‌شود. جهت چیست؟ جهت آن است که حس زیباپسندی قوم پارت پایین‌تر از همان چیز در پارسی‌ها است و چنانکه بالاتر گفتیم پارتی یعنی یک مرد جنگی و دولت پارت یعنی یک اردوی نظامی. بنابراین یک نوع خشونت و سادگی ابتدایی در همه چیزشان دیده می‌شود: در عادات، در لباس، در طرز زندگانی، در ابنیه، در حجاری، در موسیقی، و غیره و غیره، هرچه هم در این دوره نسبت به دوره هخامنشی تغییر می‌کند، مبتنی بر تقلید است. هخامنشی‌ها چنانکه گذشت اقتباس می‌کردند ولی تصرفی هم در چیز اقتباس شده به عمل می‌آوردند، به حدی که آنرا ظریف‌تر و صنعت هخامنشی می‌کرد. مثلاً ستون‌های مصری، سر ستونهای آسوری و غیره (جلد دوم این تألیف)، ولی پارتی به همان تقلید قانع است زیرا از بهتر کردن عاجز است و خود تقلید هم خشن است.

کلیتاً در این دوره‌ای که از اسکندر تا روی کار آمدن ساسانیان امتداد می‌یابد و پنج قرن و نیم است، آثاری از قبیل ابنیه و عمارات عالیه و کارهای بزرگ مانند دوره آسوری‌ها و بابلی‌ها و ایرانیان (هخامنشی‌ها) دیده نمی‌شود و آن روح که در این سه ملت ظاهر شد و باعث آنقدر ابنیه و آثار گردید از میان می‌رود.

راست است که پادشاهان پارت دارای ثروت و تمول بوده‌اند ولی از حیث ابنیه و قصور و قبور و غیره آنها را نمی‌توان در ردیف پادشاهان بابل و آسور و ایران هخامنشی قرار داد زیرا عدم تناسب و نازیبایی در کارهای آنها بیشتر به آثار قبل از تاریخ شباهت دارد. از این جهت است که اگر در دوره فاصل بین اسکندر و فتوحات اسلام از فن معماری و حجاری در آسیای غربی (ایران و بین‌النهرین) سخن پیش آید نظرها به آثار ساسانی متوجه می‌شود زیرا پارتی‌ها را در جزء معماران جهان به معنی حقیقی این لفظ نمی‌توان محسوب داشت و دیگر اینکه معلوم نیست چه آثاری محققاً از دوره پارتی است و اگر هم معلوم باشد، عده این موارد خیلی کم است.

باری آثاری را که بیشتر اهل فن به دوره پارتی نسبت می‌دهند اینهاست. در ابتدا آثاری را

شرح می‌دهیم که در ایران است، اگرچه بعض آثار که در خارج ایران کنونی واقع است در اهمیت از این آثار می‌گذرند:

اول. در کنگاور^۱ آثار خرابه‌هایی است که از حیث شیوه ساخت و ترکیب بنا و غیره خیلی شبیه آثار یونانی بوده. ایزیدور خارا کسی (جلد اول این تألیف) که در زمان تولد مسیح (ع) می‌زیسته گوید که این معبد برای ربه‌النوع شکار که نزد یونانی‌ها موسوم به آرتمیس^۲ بود و رومی‌ها او را دیان^۳ می‌نامیدند ساخته شده بود. معماری این بنا معماری یونانی است ولی قدری از سبک و اسلوب اصلی منحرف شده‌اند. این بنای وسیع را در عهد اشکانیان ساخته بودند و مشتمل بود بر تالاری در وسط و رواقی به سبک یونانی در اطراف.

معبد در روی تپه‌ای واقع بوده و کاروان‌ها از پای تپه می‌گذشته‌اند. اکنون تمام سطح بنای قدیم را خانه‌ها و کوچه‌ها پوشیده. سکویی که بنای معبد بر آن بوده امروز جزء یکی از محلات کنگاور است ولی به طوری که سیاحان می‌گویند در زاویه شمال غربی محل نزدیک مسجد کوچک قصبه، قسمتی از معبد سالم مانده، قطعاتی از مرمر سفید رواق هنوز نمایان است به این معنی که در دیوار خانه‌ها و عمارات جدید این قطعات را نگاهداشته‌اند. سر ستون‌ها و زیر ستون‌های معبد افتاده و سنگ‌های کوچک‌تر را اهالی شکسته و در بناهای تازه به کار برده‌اند. تقریباً یک قرن قبل دو نفر سیاح فرانسوی موسوم به فلاندن و کُست^۴ توانسته‌اند قسمت‌های بنا را بیابند و نقشه آنرا ترسیم کنند.

بی‌فایده نیست گفته شود که در زمان فتوحات عرب این معبد ویران بوده چنانکه اعراب قصرالصلوس بدان نام داده‌اند (یعنی مأمن دزدان)

در ایران قدیم ربه‌النوع دیان را با آناهیتا مطابقت می‌داده‌اند. در باب آناهیتا در جلد دوم این تألیف مختصری گفته شده و در جایی که در باب ایزدان صحبت خواهد بود (در دوره ساسانی) مشروح‌تر ذکرش بیاید^۵. بعضی عقیده دارند که مقصود از «دختر» وقتی که محلی را به او نسبت می‌دهند مثلاً می‌گویند کوه دختر، پل دختر، گردنه دختر و غیره همین ایزد بوده و این اسم از ایران قدیم مانده. برخی این معنی را نپذیرفته‌اند و عقیده دارند که دختر به معنی

۱. تلفظ کنگاور در عهد قدیم کینگیور بوده و نویسندگان رومی این اسم را گنگبار ضبط کرده‌اند. این محل در ۱۶ فرسنگی کرمانشاه از طرف مشرق است.

2. Arthémis

3. Diane

4. Flandin et Coste

۵. ایزد ماه.

سخت یا محکم استعمال شده. چون برای عقیدهٔ اولی مدرکی ذکر نکرده‌اند چنین به نظر می‌آید که باید معنی دوم را ترجیح داد.

در اینجا به مناسبت مطلب ذکر می‌کنیم اگرچه نمی‌توان گفت که این معبد در دورهٔ اشکانی ساخته شده بود زیرا از معبد آناهیتا در زمان اردشیر دوم (با حافظه) ذکر می‌شود (جلد دوم این تألیف). به هر حال معلوم است که در دورهٔ اشکانی معبدی هم در همدان بوده که از شیوه‌های مختلف معماری ترکیب شده بود و ستون‌هایش شباهت زیاد به ستون‌های دُرِیک^۱ یونانی داشت. این معبد را هم از آناهیتا دانسته‌اند. مردم زیاد در دورهٔ اشکانی بدانجا برای قربان کردن می‌رفتند و نیاز می‌دادند. بالاتر در قسمت تاریخی گفته شد که آنتیوخوس سوم سلوکی آن معبد را غارت کرد و چهار هزار تالان (۱۲۰ میلیون ریال به پول کنونی) از ذخایر آن ربود.

دوم. قصبهٔ سرپل زهاب بر جاده و تنگی مشرف است که به گردنه پاتاق منتهی می‌شود. این محل از ازمینه خیلی قدیم مسکون و آباد بوده چنانکه نقوشی نزدیک قصبه از آبادی گذشته این محل حکایت می‌کند و یکی از این نقوش را از دورهٔ اشکانی می‌دانند زیرا به نام اردوان است (معلوم نیست کدام اردوان). دو نقش دیگر به زبان‌های خیلی قدیم‌تر مربوط است و باید به دوره‌هایی مربوط باشد که قبل از دو هزار سال ق. م است یعنی قبل از آنکه آریان‌ها روی کار آمده باشند. چون این مطلب در اینجا خارج از موضوع است و ربطی به آثار پارتی ندارد می‌گذریم. چیزی که منسوب به دورهٔ پارتی است، نقش برجسته‌ای است که در تنگه کوه سرپل زهاب واقع است و یکی از پادشاهان پارت را نشان می‌دهد. پادشاه سوار اسب است و گلی را از دست رعیتی می‌گیرد. شاه دارای کلاهی است که اطراف آنرا رشتهٔ شرابه سلطنتی گرفته و گوشه‌های بلند آن روی شانه شاه افتاده. شاه لباس تنگی دربر دارد ولی شلوارش گشاد است به حدی که روی چکمه‌ها را پوشیده. اسب کوچک است ولی قوی به نظر می‌آید. هیکل شاه با اسب اگرچه نامتناسب است ولی رویهم‌رفته بد ساخته نشده اما هیکل رعیت خیلی بد حجاری شده و مثل این است که شخص صنعتگر فقط برای هیکل شاه متحمل زحمتی شده و شکل رعیت را با بی‌اعتنایی برگزار کرده.

سوم. در بیستون که تقریباً در شش فرسنگی کرمانشاه در سر راهی است که به همدان

۱. Dorique، یکی از شیوه‌های چهارگانه ستون‌سازی یونانی است.

می‌رود، گودرز اوّل تقلید از داریوش بزرگ کرده فتح خود را نسبت به مهرداد و کاسیوس رومی با حجّاری‌های دیواری نشان داده و کتیبه‌ای هم نویسانده که برخلاف کتیبه داریوش به یونانی است. شاه روی اسب است، نیزه به دست دارد که حرکت می‌دهد و نیکه، ربه‌النوع فتح به عقیده یونانی‌ها بالای سر او پرواز می‌کند. در اینجا چنانکه پیش گفته شد گودرز خود را ساتراپ ساتراپ‌ها یعنی والی ولّات می‌خواند برعکس سگه‌ای از همان شاه که بر آن شاهنشاه آریانا نفر شده است. این حجّاری دیواری موقعی را نشان می‌دهد که گودرز با حریف خود مشغول نبرد است و فاتح بیرون آمده. حجّاری‌ها به واسطه طول زمان و دست مردم جاهل خراب شده.

راولین سن در باب این آثار چنین می‌نویسد (ششمین دولت، صفحه ۳۹۰): حال حاضر این مجسمه بی‌نهایت بد است، زیرا تأثیرات آب و هوا و حوادث جوّی صور بزرگ‌تر را به حدّی محو کرده که آنرا با نهایت اشکال می‌توان تشخیص داد. یکی از حکام اخیر کرمانشاهان از روی کمال جهالت و وحشی‌گری لوحه سنگی سرهلالی که بر آن بعضی عبارات بی‌معنی کنده‌اند در وسط کتیبه مزبور جای داده به نحوی که ما حالیه با کمال اشکال می‌توانیم در باب زیبایی و ظرافت چنین صنعتی که فعلاً در آخرین درجه خراشیدگی و فرسودگی در مقابل ما جلوه گر است قضاوت کنیم ولی با کمال جرأت می‌توان اظهار داشت که این کتیبه در بهترین حال اوّلی‌اش نیز در صورتی که با نظایر این‌گونه آثار آسیایی مطابقه شود از جمله آثار مهم و برجسته نبوده است.

وضع و صفات عمومی این کتیبه بیشتر به عصر ساسانی شبیه است تا به عصر پارسی و آسور، صور و اشکال هیکل‌ها بسیار خشن و نامتناسب می‌باشند و تشخیص آنها بسیار مشکل است. صور اسب‌ها نیز به صعوبت تمیز داده می‌شود و نسبت به جثه انسان‌ها بسیار نامتناسب و کوچک است. هیکل فرشته نسبت به هیکل شخصی که می‌خواهد تاج بر سر او گذارد نیز نامتناسب است. حتّی تاجی که در دست فرشته است خیلی مضحک است زیرا خود تاج به اندازه فرشته است. از طرفی مشاهده می‌شود که در طرز عزم و تصمیم و حرکت سواران یک نوع زندگی و روح مخصوصی موجود است. فرشته نیز در هوا به حال پرواز است و بالاخره این کتیبه و حجّاری از خشونت‌ها و ناهمواری‌هایی که در ضمن آثار صنعتگران ساسانی ما را متأذی می‌دارد، کاملاً آزاد است.

چهارم. حجّاری‌هایی هم در تنگ سااولک در کوه‌های بختیاری در سال ۱۸۴۱ م.

بارون دو بُد یافته که محققین به دوره اشکانی نسبت می دهند. اینجا یک ملکه اشکانی در میان سه نفر مرد که دو نفر از آنها نیزه در دست دارند دراز کشیده و مغی مشغول خواندن دعا است. این مجلس نشان می دهد که شاه به شکار رفته ملکه نگران است و منتظر مراجعت او و مغ برای سلامتی شاه دعا می خواند. پانزده نفر تماشاچی در دو صف پشت سر هم ایستاده اند و شخص اولی که در پیش است روی چهارپایه نشسته. صور و اشکال خیلی مندرس و خراب است. هیکل مغ خوب محفوظ مانده و لباس روحانیون پارت را نشان می دهد. گیسوان این خانم مجعد و انبوه است و یک حلقه گل برگ قشنگی در دست دراز کرده او است.

لوحه دیگری در همان سنگ، ولی نه در همان جهت، موجود است. مجلسی را که نشان می دهد حاکی از این است که یک سوار مسلح پارتی با تیر و کمان و نیزه با یک حیوان که حمله کرده و به خرس شباهت دارد در نبرد است. در اینجا لباس و شلوار معمولی پارتی ها دیده می شود و این شخص کلاه مدور تیار بر سر دارد. گیسوانش انبوه است و در حال برآمدگی می باشد. کمان به دست چپ او است و ترکیبی روی زین در عقب سوار آویخته. در حالی که سوار نیزه را به گلوی حیوان فرو برده. ساختمان و حجاری این آثار بسیار خشن است ولی چون از مرور زمان خیلی صدمه دیده قضاوت مشکل است. اینها است و امثال اینها آثاری که از دوره پارتی مانده یا اهل فن به آن دوره منسوب می دارند. اگر بخواهیم یک قضاوت کلی در باب این آثار بکنیم باید بگوییم که از حجاری و کارهای صنعتی دوره هخامنشی پست تر است و در دوره پارتی صنعت حجاری ایران نسبت به این صنعت در دوره هخامنشی عقب رفته. چون پارتی ها دارای سرمشق هایی مانند صنایع تخت جمشید و نقش رستم و غیر آن بوده از طرف دیگر به سرمشق های یونانی دسترسی داشته اند، این حجاری ها را باید خیلی خشن و نامتناسب دانست اگرچه کشیدن خط فاصلی هم بین حجاری های این دوره و دوره ساسانی بی اشکال نیست. این آثار نشان می دهد که قوم پارت اعتنایی به صنایع مستظرفه نداشته قوای خود را در جنگ و شکار و حکومت و مملکت داری صرف می کرده و در این راه به بهره مندی هایی خیلی بزرگتر رسیده است.

تا اینجا صحبت از آثار پارتی در ایران بود. چون در بعض جاها که امروز خارج از ایران به شمار می رود نیز برخی آثار را به پارتی ها یا به دوره آنان نسبت می دهند مقتضی است نظری هم به این آثار بیفکنیم. بنابراین گوییم مهمترین آثاری که در خارج ایران به توسط اهل

فَنّ به دوره پارتی مربوط گردیده همانا آثار الحضر است. این آثار را لایار^۱ انگلیسی در تاریخ ۱۸۴۶ دیده. راس^۲ در جلد نهم مجله انجمن جغرافیایی سلطنتی انگلیس و نیز فرگوسن^۳ در کتاب خود راجع به تاریخ معماری ذکر کرده‌اند و اشخاصی که مایل باشند در آثار پارتی بیشتر دقیق شوند به تألیفات مذکور رجوع خواهند کرد. چون مقصود ما از شرحی که در اینجا نوشته می‌شود ذکر کلیاتی است از آثار پارتی، در توصیف آثار الحضر هم از این اندازه تجاوز نخواهیم کرد.

پنجم. الحضر چنانکه بالاتر در قسمت تاریخی این کتاب گفته شد این شهر در اوایل قرن دوم م. موقعی مهم داشت و به واسطه بهره‌مندی که در ۱۱۶ م. در مقابل قیصری مانند تراژان و در ۱۹۸ در مقابل قیصری دیگر معروف به سپ تیموس سوروس یافت دارای معروفیت خاص گردید و مقامی را بس ارجمند دارا شد. در این وقت الحضر شهری پرجمعیت بود و دیوارهای محکم و متین داشت و در روی آن معبدی بود معروف به قصر آفتاب که به واسطه نذر و نیازهای گرانبهایی که از طرف مردم مقدّس به این معبد تقدیم می‌شد، پر از ذخایر و اشیای نفیسه بود و همین ذخایر طمع دو قیصر مذکور روم را به حرکت آورد و باعث آن دو محاصره تاریخی گردید. دو محاصره‌ای که نام الحضر را آنقدر بلند کرد و موجب ناکامی تراژان و سوروس گردید. این شهر از سنه ۳۶۳ رو به ویرانی نهاد تا اینکه خالی از سکنه شد. بنابراین باید دوره آبادی آنرا در حدود ۱۰۰ الی ۳۰۰ م. دانست. شاید به همین جهت باشد که آثار و ابنیه الحضر را به ۱۵۰ م. تقریباً نسبت می‌دهند. آثار مذکور به طوری که اهل فنّ تشخیص داده‌اند چنین است (شمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۳۷۳ - ۳۸۴): این شهر دیوار مدوّر ضخیمی داشته و به واسطه برج و باروهای محکمی حفظ و حراست می‌شده. محیط آن بیشتر از سه میل بود و خندق عمیق پهنی شهر را احاطه داشت. از درون شهر، مجاور خندق، خاکریز ضخیم و بلندی ساخته شده بود و دو قلعه محکم از مهاجمین به شهر جلوگیری می‌کرد. یکی از طرف مشرق و دیگری از سمت شمال. دیوار شهر دارای چهار دروازه و مهمترین آنها در سمت شرق واقع بود. نهر آبی داخل شهر را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. در باب قسمت شرقی که نسبتاً خالی از ساختمان بود حدس می‌زنند که قبرستان بوده. ولی قسمت غربی دارای عمارات سلطنتی و ابنیه و ساختمان‌های سکنه شهر بود. مهمترین ابنیه در وسط شهر قرار

1. Layard

2. Rass

3. Fergusson

گرفته بود و آن را قصر یا معبد می نامیدند. این قصر در وسط محوطه ای به شکل مربع مستطیل که ۸۰۰ پا طول و ۷۰۰ پا عرض داشته واقع و دیواری محکم با قلاع و استحکاماتی مانند استحکامات اطراف شهر آنرا محارست می کرده. محوطه دارای دو دستگاه حیاط و عمارت بود. حیاط بیرونی در طرف شرق بنا، مدخل محسوب می شده و حیاط اندرون دارای دو دستگاه ساختمان مفصل بوده. از دو عمارت مزبور آنکه کمتر اهمیت داشته عمارتی بوده که در طول محوطه از شمال به جنوب بنا شده و اتصال به حیاط خارج یافته بود. این عمارت دارای اتاق های کوچکی بوده که شاید به مستخدمین و مستحفظین اختصاص داشته ولی عمارت دیگر اهمیتی زیادتر داشته و مرکب از هفت تالار مسقف ضربی با دیوارهای ضخیم بوده که همه متوازی با یکدیگر و به طرف مشرق ساخته شده بود. در این عمارت سه تالار بزرگ و چهار تالار کوچک ساخته بودند: تالارهای کوچک دارای ۳۰ پا طول و ۲۰ پا عرض و ۳۰ پا ارتفاع و تالارهای بزرگ دارای ۹۰ پا طول و از ۳۵ تا ۴۰ پا عرض و ۶۰ پا ارتفاع. کلیه تالارها از روی یک سبک و نقشه ساخته شده و همه دارای سقف های ضربی نیم دایره ای و بدون پنجره بوده و از درهای هلالی شرقی تحصیل روشنایی می کرده اند و آن درها هم یا تماماً باز می مانده یا به وسیله پرده هایی پوشیده و بسته می شده. جبهه شرقی عمارت علاوه بر اینکه دارای هفت اتاق در یک ردیف بوده از لحاظ زینت نیز یک سلسله ستون ها و پایه هایی داشته که از روی آنها پایه های طاق شروع می شده و غالباً نیز صور برجسته ای بر سنگ های آن طاق ها منقوشست و در فواصل طاق ها و سر ستون ها یکی دو مجسمه و صورت اشخاص حجاری گشته. حجاری طاق ها عبارت بوده از کله های انسانی و یا از صور زنانه که به طور وضوح و آشکار در فضا حرکت می نموده اند.

فضای بین طاق های چهارم و پنجم مجسمه شیر پرداری را با دُم پیچ خورده نشان می دهد و این مجسمه به قدر پنج پا از سطح زمین فاصله دارد. کلیتاً طول جبهه عمارت قریب ۳۰۰ پا می شده است. داخله تالارهای کوچک تر به هیچ وجه دارای تزئینی نبوده لیکن درون تالارهای بزرگ تر فوق العاده تزئین شده بود. دیوارهای اطراف این تالارها به واسطه سه پایه و جرزهایی که به شکل مربع تا زیر سقف ضربی می رسند از هم جدا شده اند و به سر ستون های منقشی که مرکب از اشکال بیضی شکل است منتهی می شوند. در وسط هر بیضی قطعه سنگ سیاه گردی قرار دارد. تقریباً به فاصله دو الی سه پا زیر این سر ستون ها حاشیه کتیبه ای قرار دارد که از تمام جرزه ها و ستون ها گذشته و تمام طول اتاق را پیموده منقش از گلها و برگهای

نیم بیضی می‌باشد. هر یک از آنها نیز مانند سر ستون‌ها در وسط نیم بیضی خود سنگ‌های سیاه نیمگرد دارد. بالاخره در روی پایه‌ها نزدیک کتیبه معمولاً دو یا سه کله انسانی حجاری شده. طول هر کله تقریباً دو پا است و انواع اشکال صور انسانی را نشان می‌دهد. بعضی را پیر برخی را جوان، پاره‌ای را مرد، عده‌ای را زن، بعضی صور حقیقی است و برخی مجازی و خیالی. کم و بیشی هم از حیث ساختمان نامتناسب و ناهموار است. ساختمان کله‌ها چنانکه گفته شد دارای روحی کامل بوده اثرات ظاهری آنها نیز دارای حالتی گیرنده و زنده به نظر می‌آمده است.

هفت تالار که بالاتر ذکر شد به دو قسمت تقسیم شده بود (سه تالار در یک قسمت و چهار تالار در طرف دیگر) و معبر کوتاهی که از شرق به غرب ممتد بود از وسط حیاط داخل و دیواری که حد فاصل تالار سوم و چهارم بود عبور کرده حیاط اندرونی را از بیرونی به طور کلی جدا می‌کرده. احتمال می‌رود که این معبر برای جدا کردن اتاق‌های مردانه از زنانه ساخته شده بود. دیگر از علائم و آثاری که دلالت می‌کند که این تالارها اختصاص به زنان داشته همانا رابطه مخصوصی است که بین معبد و این تالارها موجود است. زیرا طرز بنا طوری بوده که ممکن نبوده از قسمت عمارات بیرونی بدون گردش در اطراف معبد به آنجا برسند. خود معبد نیز عمارتی بوده به شکل مربع که هر ضلعش ۴۰ پا داشته و به واسطه دالانی مسقف و ضربی کاملاً احاطه شده بود و فقط از دو پنجره که در زوایای شمال غربی و جنوب غربی آن واقع بوده کسب روشنایی می‌کرده است.

معبد فقط دارای یک مدخل بوده و کاملاً در جهت مخالف مدخل تالار نمرة ۲ ساخته شده بود و بالای راهرو آن علامتی مجلل نصب بوده که مقصود و موضوع مذهبی بودن آن عمارات را به خوبی نشان می‌داده است. درون معبد دارای تزئینی نبوده، فقط سقفی ضربی داشته و چنانچه روشنایی ضعیفی که منحصرأ از یک در به آن می‌رسیده وجود نمی‌داشت تاریک می‌مانده است. ولی در طرف غربی آن از خارج دریچه‌ای بوده که فقط به دالان راه داشته است. سوای این تالارهای عمده بنایی را که ما شرح می‌دهیم دارای یک عده اتاق‌های کوچکی نیز بوده که در عقب تالارها واقع و به آنها راه داشته. در عقب تالارهای کوچک هم یک یا دو تا از این اتاق‌ها واقع بود که بزرگ‌تر آن اتاق‌ها در عقب تالار نمرة ۸ واقع گشته و آخرین بنای عمارت زاویه غربی را تشکیل داده بود. این اتاق‌ها هم سقفشان ضربی و بدون پنجره بوده و روشنایی را فقط از همان راهروهای کوچک کسب می‌کرده. عده‌ای چنین

معتقدند که تمام این عمارت یا لافل قسمت اعظم آن دارای طبقات فوقانی بوده. از بعض علائم و آثاری که بالای تالارهای نمره ۱ و ۶ دیده می‌شود چنین به نظر می‌رسد که کلیه بنا دارای طبقات فوقانی بوده است. حتی یکی از سیاحان عمارت مزبور را به ارتفاع سه طبقه تحقیق و تصدیق کرده و با جرأت تمام طبقات دوّم و سوّم را نشان داده. به عقیده همین سیاح قسمت‌های فوقانی این بنا از بسیاری جهات شبیه قصر بزرگ سلاطین ساسانی بوده که آثار شکوه و عظمت آن هنوز در تیسفون، در مکانی که به قصر خسرو یا تخت خسرو معروف می‌باشد، باقی است (مقصود طاق کسری است). ولی آن قصر از لحاظ طرح و نقشه با الحضر تفاوت زیادی داشته، زیرا آن قصر فقط دارای تالارهایی بوده که از همه تالارهای الحضر بزرگ‌تر و در طرفین آن تالار دو جناح واقع بوده که یکی برای خوابگاه و دیگری به منزلگاه اختصاص داشته است. معدودی از پنجره‌های موجود در الحضر که به شکل مربع مستطیل است رویهم‌رفته مدخل اتاق‌ها را تشکیل داده در یک نقطه هم درگاهی هلالی شکل دیده می‌شود که فعلاً مسدود است. به جز رواقی که معبد را احاطه کرده راهرو و معبد دیگری وجود ندارد. اتاق‌ها به‌طور عموم به یکدیگر راه داشته غالباً سردر راهروها فقط از یک تخته سنگ که با نازک‌کاری‌های خیلی ظریف تزئین شده بود ساخته شده و بیشتر راهروها در زاویه و گوشه اتاق‌ها بود. ولی راهرو و معبد در مرکز دیوار شرقی واقع بوده است. به‌طور کلی طرز ساختمان الحضر را به اسلوب معماری‌های روم و بیزانس تشبیه کرده حتی گفته‌اند که سبک و اسلوب تزئینات و صور حجاری شده آن نیز بعید نیست که ناشی از ضعف سلیقه و ذوق صنعتگران قسطنطنیه بوده. لیکن دلایل بسیاری هست بر اینکه قصر الحضر تقریباً دو‌یست سال قبل از ایجاد واحداث قسطنطنیه ساخته شده بود گرچه طاق‌های ضریبی مدور رومی شکل آنرا ممکن است مربوط به افکار معماری روم دانست. ولی مأخذ و مدرک ثابتی برای اثبات این مدّعا وجود ندارد تا تصوّر شود که سوای پارتی‌ها و صنعتگران بومی اشخاصی در این کار مداخله داشته یا بنای الحضر غیر از یک نمونه زیبای معماران پارت که در اواخر دوره دولتشان به منصّه شهود رسیده کار دیگران باشد.

قصر بلاش سوّم در تیسفون که به واسطه مهاجمه آویدیوس کاسیوس ویران و خراب گردید از خیلی جهات دارای همین وضع بوده و عبارت است از مجموعه تالارهای بلندی مختص پذیرایی و نمایشات و جلسات به انضمام یک عده اتاق‌های کوچک تاریک برای خواب و استراحت که به آن تالارها راه داشته و کلیه این ساختمان‌ها در وسط محوطه‌ای

سنگ‌فرش واقع بوده و بانیان با نهایت احتیاط و مراقبت اتاق‌های مردانه و زنانه آن قصر را از هم جدا می‌کردند. آثار و خرابه‌های موجود بیشتر از لحاظ عدّه زیادی قبر و آب‌انبار قابل دقت است.

مصالح و موادی که در الحضر استعمال شده است به طور کلی عبارت است از یک نوع سنگ آهکی قهوه‌ای رنگ روشن که به طور ظریف و صاف بریده و نصب شده است. انسان مردّد می‌شود که آیا محتاج به استعمال گچ و آهک هم بوده‌اند یا نه. فرضاً موادّ آهکی هم استعمال کرده بودند فعلاً معلوم نیست و همه جا سنگ‌ها اتصال یافته و جفت‌گیری شده به نظر می‌رسد. امروز بعضی ابنیه و آثار در ایران موجود است که تاریخ آنها پیشتر از ساختمان بنای الحضر نمی‌باشد و به طور کلی ممکن است آن آثار را به دوره ساسانیان مربوط داشت نه به دوره پارتی‌ها، لذا در اینجا از آنها ذکر نمی‌خواهد رفت. کافی است که تصوّر کنیم اسلوب معماری آنها طبعاً از روی سبک معماری پارتی‌ها اقتباس شده و از این لحاظ حق است که ذوق معماری شرقی را که پس از قرن‌ها خواب خمول تجدید حیات کرده و در اندک زمانی آثار برجسته‌ای مانند تخت خسرو (طاق کسری) و خرابه‌های عمارت شاپور و طاق بستان به وجود آورده است بالتمام مقروض و مرهون عصر پارتی‌ها بدانیم.

ششم. زینت آلات و صنایع سفالین عصر پارتی‌ها از آثار منکشفه بابل در سنه ۱۸۵۰ الی سنه ۱۸۵۲ فوق‌العاده قابل توجه و شایان دقت بود. از یک عدّه اشیای سفالین و فلزی که در ضمن مسکوکات پارتی در اریخ قدیم یا وارکای امروز به وسیله لُفتوس کشف گردیده می‌توانیم از طرز تزیینات پارتی‌ها مطلع گردیده از اسلوب تزیینات شخصی و لوازم زندگانی آنان که دارای کیفیت صنعتی بوده آگاهی یابیم. آثار منکشفه عبارت است از قطعات بسیاری آثار معماری و اشیای سفالین و آجر و عدّه زیادی تابوت‌های زینت شده و چندین مجسمه کوچک سفالی، کوزه‌ها، سبوها، کاسه‌ها، چراغ‌های گلین و بعضی بطری‌های شیشه‌ای و اقسام زیورآلات شخصی از قبیل مهره‌ها و انگشترها و گوشواره‌ها و غیره.

قطعات معماری عبارت است از سر ستون‌ها و از حواشی و لبه ستون و نمونه‌هایی از یک قسم اشیای مشبک که تصوّر می‌رود برای تجیر و پرده یا حاجب نازکی استعمال می‌شده است. سر ستون‌ها از حیث شکل و اندازه تاحدی قطور و سنگین است و در نظر اوّل سبک حجّاری آن غیر متمدّن جلوه می‌کند. لیکن در همین حال دارای مهارت و رشادت صنعتی

بوده و غالباً از لحاظ زیبایی کمتر از صنایع ظریف گوتیک^۱ به نظر نمی‌رسید. مخصوصاً یکی از آنها بالاتنه انسانی را نشان می‌دهد که دارای مویی مجعد و انبوه یا زلف عاریه که معمول پارتی‌ها بوده می‌باشد و با برگ‌های قشنگ و زیبا که از گردنه ستون برخاسته و به اطراف گیلویه آن می‌پیچید شایان دقت و توجه است و شباهت زیادی به صنایع دوره اخیر بیزانس دارد. حاشیه ستون‌ها هم نظاره‌کننده را به یاد صنایع ظریفه الحضر می‌اندازد. زیرا دارای همان مزایای آزادی صنعتی و اختراعی می‌باشد، لیکن عجیب‌ترین این آثار منکشفه عبارتست از یک نوع قطعات مشبک گلین که از دو طرف دارای اشکال هندسی است و طرح نقشه آن از دو طرف مختلف می‌باشد.

این نقشه‌ها گرچه از بسیاری لحاظ به نقوشات اسلامی و عربی بی‌شباهت نیست ولی به طور کلی به نظر می‌رسد که پیشرو و سرمشق معماری اعراب باشد. اعراب زوایا و نیم دایره‌ها و کنگره‌های هندسی آنرا از لحاظ زیبایی طرح و نقشه در دوره عظمت و اقتدار فتوحات اسلامی اقتباس و در اقصی بلاد عالم آن روز منتشر کردند. تابوت‌های مزین به گلی خشن ولی صیقل شده و صاف دارای رنگ سبز و روشن و از حیث شکل شبیه به کفش راحتی است از لحاظ اندازه مختلف و از سه پا تا ۶ پا طول ساخته شده، دهانه گشادی در قسمت بالای تابوت‌ها بوده که از همان دهانه جسد را داخل آن می‌کرده‌اند. درب پهنی که مانند همان تابوت تزیین شده دهانه آنرا می‌بسته و با گل سمنت رقیقی محکم و مسدود می‌شده. در قسمت پایین تابوت منفذ کوچکی برای خروج هوای فاسد و گازها و مواد پوسیده تعبیه شده بود. تزیینات تابوت‌ها مختلف بوده از صور کوچک انسان‌هایی که از ۶ تا ۷ اینچ طول داشته^۲. از جمله صوری که بیشتر معمول بوده صورت شخص جنگ‌جویی را نقر می‌کرده‌اند، در حالی که دستهای بسته و پاهایش باز بوده و بر سر آرایش و زلف برجسته‌ای و به کمر شمشیری داشته است چنانکه بر سگه پارتی دیده می‌شود. یکی از مجسمه‌های گلی بسیار عجیب هیکل یک نفر پارتی جنگ‌جویی را مجسم می‌سازد. این نظامی دراز کشیده مشغول نوشیدن از جامی است که در دست چپ خود دارد. تمام هیکل با زره پوشیده، بر سر دارای کلاهخود و در پا دارای زنگال است. سایر مجسمه‌ها از اشکال زنانه می‌باشد. این مجسمه‌ها دارای کلاههای بلندی است که غالباً دو گوشه‌ای مانند شاخ دارد و نیز دارای نقاب‌ها و روپوشی

۱. Gothique، شیوه جنافی.

۲. اینچ تقریباً دو سانتی‌متر و نیم است.

است که قسمت بالای بدن را پوشانده ولی صورت آنها باز و پاهایشان از زانو به پایین برهنه است. کوزه‌ها، سبوها، چراغها و کاسه‌ها تمام شبیه به اشیای دورهٔ آسور بوده ولی رویهم رفته از لحاظ صنعت زیباتر و قشنگ‌تراند. این ظروف تماماً از حیث قد و اندازه مختلف است و چنین به نظر می‌رسد که بعضی آنها را به رسم هدیه و نذر و نیاز دوستان و خیرخواهان میت و برخی را بیشتر از لحاظ موهوم‌پرستی یعنی برای اینکه خاطر میت را در حال انتقال از عالم زندگانی به عالم مرگ از حیث آب و روشنایی آسوده کرده باشند در قبور آنان می‌گذارده‌اند. بطری‌ها گمان می‌رود از جنس کارهای شیشه‌گری قدیم بوده شکل مخصوصی نداشته و تقریباً شبیه به همان قسم معمول دوره‌های بابل و آسور ساخته شده بود. اینها دارای همان رنگ‌های هفتگانه قوس قزحی که در شیشه‌های منکشفه عهد سلطنت بابل و آسور دیده می‌شود بودند و این در اثر ماندن زیر خاک بوده که در جاهای دیگر تا این حد تغییر شکل نداده. لیکن در این مورد به واسطهٔ الوان طبیعی، ظرافت، زیبایی و درخشندگی اولی آن ده برابر شده است. زینت آلات شخصی عبارت بود از اسلحه، دست‌بندها، مهره‌ها، انگشترها و گوشواره‌ها که از طلا و نقره و برنج و مس ساخته شده بود. طرح و شکل بعضی زینت آلات کوچک طلایی از قبیل گوشواره‌ها و گردن‌بندها اعم از مهره یا لوحه از حیث ساختمان فوق‌العاده قشنگ و ظریف بوده. انگشترها از حیث ساختمان قدری خشن است ولی انگشترهای پا و آلات اسلحه و دست‌بندها اغلب ناهموار است و زشت و خشن ساخته شده. معروف است که کلاههای نوک‌تیز بلند طلایی مختص به زنان گاهگاهی کشف شده لیکن تا به حال هیچ‌یک از موزه‌های اروپا موفق نشده آنها را به دست آورد، چه معروف می‌باشد که آنها را کاشفین آب کرده‌اند. یراق‌ها و نوارهای زرین که از کلاه آویخته می‌شود زیادتر دیده شده حتی لُفتوس به رأی العین مشاهده کرده است. رویهم‌رفته این زینت‌آلات از عشقی سرشار به خودنمایی و تظاهر و ثروتمندی فوق‌العاده حاکی است. اما به هیچ وجه وسعت ذوق و سلیقه و هوشمندی کامل از طرح‌ریزی و فلزکاری پارتی‌ها مشاهده نمی‌شود. چنین به نظر می‌رسد که پارتی‌ها از فنّ صنعت زیبا و ذوق زیباپسندی (صنایع مستظرفه) یعنی فنی که به هیچ وجه متضمن فکر نفع و فایده‌ای نباشد ابداً بهره‌ای نداشته‌اند. نیز به نظر می‌رسد که پارتی‌ها در مدت پنج قرن حکمرانی و قدرت بیش از شش کتیبهٔ حجاری شده در کوه‌ها از خود به یادگار نگذارده‌اند و بطور تحقیق فقط یکی از حجاری‌ها را از خطوط منقور در آن می‌توان قطعاً و جداً به عهد پارتی‌ها مربوط دانست (حجاری بیستون و کتیبهٔ آن).

سایر حجاری‌های برجسته که از آثار پارسی‌ها فرض شده و متخصصین فن قضاوتی کرده به آنها نسبت داده‌اند فقط از این لحاظ است که این آثار از حیث طرح و نقشه و موقع در حدود سلطنت پارسی‌ها واقع شده و فاقد صفات و مزایای صنعتی ملل قبل و بعد از آنها است. بنابراین بیشتر آثاری که به دوره پارسی نسبت می‌دهند از روی فرض است و مبنی بر قرائنی نه اینکه محقق باشد. زیرا چنانکه بالاتر گفتیم بین آثار پارسی و ساسانی خط فاصلی کشیدن بی‌اشکال نیست.

هفتم. یک مجسمه که سرش از مفرغ است در یکی از موزه‌های برلن هست. این مجسمه را باوجود اینکه دماغش شکسته است به واسطه سگه‌ها تشخیص می‌دهند که مجسمه اُرد اول اشکانی است. از شکل تاج و وضع ریش و موها اُرد کاملاً شناخته می‌شود. مجسمه دیگر در برلن موجود است که تصوّر می‌کنند مجسمه آناهیتا ایزد ماه باشد، زیرا خصایص ظاهری او با شرحی که در اوستا نوشته شده مطابقت می‌کند.

مجسمه دیگری باز هست که از عاج ساخته شده و هردو مجسمه دارای کیفیات و صفات ترقی می‌باشند و چنانکه استاد فردریک زاره گوید مجسمه کوچکی در شمال آلمان پیدا شده و در شهر استاندال در یک موزه است. این مجسمه نشان می‌دهد که چگونه صفات مشرق زمین با نفوذ یونانی تغییر کرده و از کیفیات مشرق زمینی چه‌ها باقی مانده. نفوذ مشرق در موها و لباس دیده می‌شود. تصوّر می‌کنند که این مجسمه از مصر یونانی است و یک نفر سرباز رومی آنرا به آلمان آورده.

هشتم. از آثاری که به دوره پارسی نسبت می‌دهند حجاری دیوار برجسته نمرود داغ است که آنتیوخوس اول پادشاه کُماژن را با ایزد مهر نشان می‌دهد. نمرود داغ تپه‌ای است در محل کالاه پایتخت قدیم آسور که در ۱۳۰۰ ق. م بنا شده بود (در چهار میلی خرابه‌های نینوا که قبل از کالاه پایتخت آسور بوده و به مسافت پنج ساعت راه از موصل). این حجاری برجسته متعلق به قبر آنتیوخوس مزبور است و چون بهتر حفظ شده بیشتر می‌تواند مورد مطالعه گردد و تصویری در باب آثار سلوکی و پارسی به ما بدهد. شیوه این آثار شیوه آثار تخت جمشید است و مهر ایزد آفتاب مانند حجاری‌های برجسته ایرانی تصوّر شده و پرتوی از نور او را مانند هلیوس رب النوع آفتاب یونانی احاطه کرده.

چنانکه معلوم است آنتیوخوس پادشاه کُماژن نسب خود را به هخامنشی‌ها می‌رساند. اما در باب کُماژن بالاتر کراراً گفته‌ایم که تابع روم بود.

نهم. مجسمه یک مردی را که نشسته و پایین تنه‌اش را از حفریات در رأس‌العین در شمال بین‌النهرین یافته‌اند نیز از حیث جلال لباس و زیادی جواهر که حتی روی شلوار استعمال شده از آثار پارتی می‌دانند. گمان می‌کنند که این مجسمه آکبار پادشاهِ اِدَس است. اگرچه سر این مجسمه را ندیده‌اند با وجود این تصوّر می‌کنند که شبیه پادشاهان پارتی است که مجسمه‌شان از عاج یا فلز و غیره زیاد است؛ لباس پارتی دارد و موهای مجعد و تاجی بر سر.

دهم. حجاری‌های پالمیرا (تَدْمُر) واقع در شامات را که واسطه تجارت بین ایران و دریای مغرب بوده و نیز بعضی اشیایی را که در افغانستان و هند از حفریات به دست آمده به دوره پارتی مربوط می‌دارند ولی از این حیث متمایزاند که اختلاط شیوه یونانی و مشرق زمینی در آنها بیشتر است و مانند آثار نمرود داغ از شیوه صحیح پارتی نیستند.

از آنچه در باب آثار پارتی و صنایع این دوره گفته شد به این نتایج می‌رسیم: اولاً چنانکه صنایع هخامنشی در تحت تأثیر صنایع آسوری درآمده بود، صنایع پارتی در تحت تأثیر صنایع یونانی بوده. مخصوصاً شیوه ستون‌سازی یونانی به خوبی حس می‌شود. بعضی معتقدند که شیوه رومی هم در صنایع پارتی تأثیر کرده بود زیرا در معبد الحضر طاق استعمال شده و اکثریت اهل فن طاق را از معماری رومی می‌دانند برخلاف دیولافوا که آنرا از معماری ملی قدیم ایران می‌داند (در این باب پایین‌تر در جای خود صحبت خواهد شد). ولی نباید تصوّر کرد که آثار پارتی کاملاً در تحت تأثیر صنایع یونانی درآمده جنبه مشرق زمینی خود را از دست داده. زیرا چنانکه در مسکوکات اشکانی یک طرف سکه مشرق زمینی و طرف دیگر یونانی است در آثار هم سلیقه مشرق زمینی با سلیقه یونانی توأم شده. مثلاً حجاری دیوار برجسته در مواردی زیاد بیشتر شبیه حجاری‌های دوره پارسی است و دیگر در اشکال زن، گردی صورت و وضع سر و چشم بزرگ و باز و حالت چشم حزن‌انگیز و غیره به طوری است که عادتاً در مشرق زمین دیده می‌شود.

نتیجه کلی این است که در آثار معماری و اشیای مفرغی و تزیینات و غیره این دوگانگی در شیوه موجود است و دائماً دیده می‌شود که بین این دوگانگی، یعنی شیوه مشرق زمینی و شیوه یونانی گاه جنگ است و گاهی اختلاط و امتزاج. از آثار پارتی که به شیوه پارسی نزدیک است در ایران دو حجاری برجسته هست که در بیستون در نزدیک آثار مشهور

داریوش اول است: یکی چهار قسمت عالم را نشان می دهد که مهرداد دوم را تکریم می کنند^۱ و دیگری فتح گودرز دوم را نسبت به رقیبش می نماید و بالاتر ذکر شده. این دو آثار به قدری خراب شده که باید بسیار دقیق بود تا شیوه آن را یافت. در ایران از آثار پارسی معبد کنگاور که به شیوه یونانی ساخته شده بود خیلی مهم است ولی هنوز مورد مطالعه ای نزدیک نگشته. برعکس آثار بین النهرین که به مراتب بیشتر مورد مطالعه دقیق گردیده، مثلاً آثار بابل یونانی و آثار سلوکی در وارکای حالیه (ارخ قدیم) و خرابه های الحضر و معابد آسور و حفریات جدیدی در تیسفون و اودیه دجله و فرات که اطلاعات کامل تری به دست می دهد.

پایان

فهرست اعلام

فهرست اعلام

آبش، ۶۵۷
 آبستان، ۱۵۰۰
 آبکار، ۲۰۲۵
 آبگار اوشاما (سیاه)، ۲۱۴۹
 آبگار، ۱۸۰۱، ۲۰۵۹، ۲۱۲۰، ۲۱۲۱ تا ۲۱۲۳
 ۲۱۴۸، ۲۱۵۰ تا ۲۱۵۲، ۲۱۹۷
 آبگار سوماکا، ۲۱۴۹
 آبگار فیکا، ۲۱۴۸
 آبگاروس، ۱۹۱۳، ۲۰۵۲
 آبگر، ۱۹۸۳
 آبولیت، ۱۱۵۱، ۱۱۵۳
 آبولیت، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰
 آبولیتاس، ۱۱۲۹
 آبیذین، ۱۶۷
 آیدوس، ۵۴۲، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۱۲، ۶۱۴
 ۶۷۷، ۶۸۲، ۷۱۳، ۹۱۹، ۹۷۷، ۱۰۲۳
 آبی سار، ۱۴۵۱، ۱۴۵۹
 آبی سارس، ۱۴۶۰، ۱۴۷۱ تا ۱۴۷۳، ۱۴۸۸
 ۱۴۶۰، ۱۴۸۸، ۱۶۴۱
 آبیس تاین، ۱۰۵۴
 آپاتورئوس، ۱۷۱۳
 آپام، ۱۳۲۹

آ
 آئی نیری، ۴۵۹
 آژپ، ۹۸۱
 آژپ، ۹۸۱
 آژن، ۱۳۸۵، ۱۴۵۷
 آیمیش توس، ۷۰۳
 آبادان، ۱۳۰
 آبان دخت، ۱۲۲۵، ۱۸۸۵، ۱۳۳۰
 آب پولونیوس، ۱۱۱۲
 آب بیان، ۱۷۳۱، ۱۸۳۹، ۱۸۷۰، ۱۸۷۳
 آبدانگز، ۱۹۷۱، ۱۹۷۳
 آیدالونیم، ۱۰۸۸
 آیدیز، ۵۴۸، ۶۱۷، ۶۷۷
 آیدیز میگاکران، ۶۲۰
 آیدوس، ۱۹۶۸
 آیدولونیموس، ۱۰۸۸
 آیراداتاس، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰ تا ۳۱۴
 ۳۲۰، ۳۲۱
 آبراکوم، ۶۴۵
 آبروکوماس، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۲، ۹۳۵، ۱۳۲۸
 آبرونی خوس، ۶۵۵
 آبره آس، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵

آپیان، ۱۷۲۳، ۲۱۶۸	آپام آ، ۱۶۹۹، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۸، ۱۷۷۳
آپیس، ۴۴۱	۱۹۲۵
آپیون، ۷۶	آپاما، ۹۵۱، ۹۵۵، ۱۶۵۴، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱
آتاراس، ۱۳۵۸	۱۷۴۳
آتازنه، ۵۹۷، ۹۷۲	آپامه، ۱۶۹۴، ۱۷۰۲، ۱۷۰۴، ۱۷۳۲، ۱۷۳۷
آتازنی، ۲۶۰	۱۷۴۰، ۱۷۹۷
آتاریاس، ۱۴۱۷	آپامه میسن، ۱۷۴۱
آتاگینوس، ۶۸۹	آپاورتین، ۱۸۲۲
آتال، ۱۳۶۰، ۱۵۷۸، ۱۷۱۶، ۱۸۷۹	آپ پل، ۱۰۰۴
آتالانت، ۱۶۴۲	آپ پلنی، ۵۰۱
آتال اول، ۱۷۸۷	آپ پولودور، ۱۱۴۵
آتال دوم، ۱۷۸۷	آپ پولونید، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱
آتالوس اول، ۹۹۲، ۹۹۴ تا ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۰۶	آپ پولونیدس، ۱۱۰۳
۱۰۰۷، ۱۰۱۶، ۱۴۰۹، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۳۶	آپ بیان، ۱۷۰۱، ۱۷۲۷، ۱۷۳۹، ۱۷۴۱، ۱۷۴۳
۱۴۵۱، ۱۴۶۲، ۱۶۴۲، ۱۶۴۶، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳	۱۷۵۶، ۱۷۶۹، ۱۸۳۲، ۱۸۳۳، ۱۸۳۹، ۱۸۴۲
۱۷۷۱	۱۸۴۶، ۱۸۷۵، ۱۸۷۶، ۱۸۸۶، ۱۹۲۳، ۱۹۲۶
آتالوس دوم (فیلادلف)، ۱۷۷۰	۲۰۴۹، ۲۱۶۴
آتالوس سوم (فیلومتر)، ۱۷۷۰، ۱۸۷۲	آپ بیان اسکندرانی، ۱۷۹۵
آتاماس، ۶۴۰	آپریش، ۴۳۳، ۴۱۵، ۱۷۲
آتاناکراس، ۱۱۰۳	آپستانه، ۱۲۳۲
آت تاژینوس، ۷۰۸	آپ شاتار، ۱۸۰۰
آت تال، ۱۴۳۱، ۱۴۳۳، ۱۶۱۷	آپل، ۱۰۳۸
آت تی دیوس گرنه لیانوس، ۲۰۴۲	آپلن، (آپولون)، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۳۱۹
آت تیک، ۵۵۸، ۵۶۱، ۲۱۲۵	۳۲۰، ۵۵۶، ۶۵۷، ۷۶۸، ۸۷۷، ۹۸۶، ۹۸۷، ۱۰۶۴
آترالاریشا، ۸۸۱	۱۲۵۱، ۱۵۷۹، ۱۶۹۳، ۱۷۲۹
آتروپات، ۱۴۱۱، ۱۵۳۱، ۱۵۳۹، ۱۵۴۲، ۱۵۵۶	آپولودور، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۸۱، ۱۷۴۲
۱۶۲۳، ۱۵۵۹	آپولوفان، ۹۱۶، ۱۵۲۰
آتروپاتس، ۱۶۲۲	آپولون دی دی میان، ۱۳۹۰
آتروپاتین ← آذربایجان	آپولونید، ۱۶۴۵
آترین، ۴۵۹	آپولونیدس، ۷۵۷
آتس، ۶۳۸	آپولونیوس، ۱۸۹۰

آتس سا، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۷۴، ۵۶۹، ۵۷۹، ۶۰۵،
 ۶۰۹، ۹۰۸، ۹۵۰، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۷۵، ۹۷۶، ۱۳۲۶،
 ۱۳۲۷، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۷۴۹، ۱۷۵۴
 آتینا ایس، ۱۷۷۰
 آتنا گوراس، ۱۰۵۰
 آتن، ۷۸، ۸۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۵۳۱، ۵۳۲،
 ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۵، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۱،
 ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۹،
 ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۸۷،
 ۶۸۹، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۴،
 ۷۷۶، ۷۷۹ تا ۷۸۵، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷ تا ۸۰۹، ۸۱۲،
 ۸۲۱ تا ۹۲۳، ۹۳۶، ۹۴۹، ۹۶۱، ۹۷۳، ۹۸۲،
 ۹۸۴، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۹، ۹۹۱، ۹۹۳، ۱۰۰۷،
 ۱۰۰۸، ۱۰۲۰، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۳۶،
 ۱۰۵۲، ۱۰۶۰، ۱۰۶۴، ۱۱۵۲، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶،
 ۱۱۶۹، ۱۲۲۱، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶، ۱۲۵۱، ۱۳۳۹،
 ۱۴۱۷، ۱۵۳۸، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶،
 ۱۰۱۷ تا ۱۶۳۰، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۵۲،
 ۱۶۷۰، ۱۶۸۸، ۱۷۵۶، ۱۷۶۲، ۱۷۸۲، ۲۰۲۴،
 ۲۱۷۱
 آتودور، ۱۴۹۸
 آتوفان، ۱۱۴۵
 آتنه، ۶۹، ۱۶۸۱، ۱۶۸۳، ۱۷۹۶، ۲۱۶۰
 آتنی پاخس، ۷۸۲
 آتواس، ۷۹۸، ۸۰۰
 آته یوس، ۱۸۸۹، ۱۸۹۰
 آتیزی اس، ۱۰۲۹
 آتی زی پس، ۱۰۳۲، ۱۰۴۸، ۱۰۷۴
 آتیس، ۵۹۲
 آتیک، ۳۰۳، ۵۳۱، ۶۳۸، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۱،
 ۷۲۳، ۷۶۶، ۱۱۶۴، ۱۵۴۱
 آتیل، ۲۱۳۳
 آثار الباقیه، ۲۰۹، ۴۰۹، ۴۵۷، ۵۷۸، ۷۵۵، ۷۹۴،
 ۷۹۷، ۸۰۳، ۹۳۵، ۹۴۲، ۹۵۹، ۹۷۶، ۹۷۸، ۲۰۸۶
 آثروپات، ۱۱۲۹، ۱۷۰۶، ۲۱۴۲، ۲۱۴۳
 آثروپاتن، ۱۶۲۲
 آخائیس، ۱۷۴۳
 آخای، ۶۳۹، ۱۱۰۲
 آخیمینش، ۶۱۳
 آخه آ، ۱۷۴۳
 آخه اوس، ۱۷۱۳ تا ۱۷۱۵
 آخه لائوس، ۱۷۵۹، ۱۷۶۳، ۱۸۲۳
 آخیانی، ۱۰۲۴
 آدا، ۹۷۶
 آدرامیت تی، ۵۹۷
 آدریاداکاد، ۲۱۳۵
 آدریاتیک، ۵۱۱، ۵۷۳، ۱۵۶۵، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸
 آدریان، ۸۰
 آذلف گارنیه، ۳۶۱
 آذمت، ۷۶۰
 آذنیستره، ۲۰۳۱
 آدوسیوس، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۹۵
 آدده، ۱۰۴۵
 آدیابن، ۸۲، ۱۷۹۶، ۱۸۷۸، ۱۹۷۸، ۱۹۸۱،
 ۱۹۸۴، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۶،
 ۲۰۳۰، ۲۰۳۱، ۲۰۳۵، ۲۰۵۰ تا ۲۰۵۲، ۲۰۵۷،
 ۲۰۶۲، ۲۰۶۳، ۲۱۴۳، ۲۱۵۱، ۲۱۵۲، ۲۱۵۶،
 ۲۱۶۶، ۲۱۹۶
 آدیابنی کوس، ۲۰۵۱
 آدی مانت، ۶۵۱، ۶۶۲، ۶۷۰
 آذربایجان، ۹۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۵۶،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۴، ۴۸۹، ۶۰۷، ۹۳۲، ۱۲۲۰

آتس سا، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۷۴، ۵۶۹، ۵۷۹، ۶۰۵،
 ۶۰۹، ۹۰۸، ۹۵۰، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۷۵، ۹۷۶، ۱۳۲۶،
 ۱۳۲۷، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۷۴۹، ۱۷۵۴
 آتینا ایس، ۱۷۷۰
 آتنا گوراس، ۱۰۵۰
 آتن، ۷۸، ۸۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۵۳۱، ۵۳۲،
 ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۵، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۱،
 ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۹،
 ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۸۷،
 ۶۸۹، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۴،
 ۷۷۶، ۷۷۹ تا ۷۸۵، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷ تا ۸۰۹، ۸۱۲،
 ۸۲۱ تا ۹۲۳، ۹۳۶، ۹۴۹، ۹۶۱، ۹۷۳، ۹۸۲،
 ۹۸۴، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۹، ۹۹۱، ۹۹۳، ۱۰۰۷،
 ۱۰۰۸، ۱۰۲۰، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۳۶،
 ۱۰۵۲، ۱۰۶۰، ۱۰۶۴، ۱۱۵۲، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶،
 ۱۱۶۹، ۱۲۲۱، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶، ۱۲۵۱، ۱۳۳۹،
 ۱۴۱۷، ۱۵۳۸، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶،
 ۱۰۱۷ تا ۱۶۳۰، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۵۲،
 ۱۶۷۰، ۱۶۸۸، ۱۷۵۶، ۱۷۶۲، ۱۷۸۲، ۲۰۲۴،
 ۲۱۷۱
 آتودور، ۱۴۹۸
 آتوفان، ۱۱۴۵
 آتنه، ۶۹، ۱۶۸۱، ۱۶۸۳، ۱۷۹۶، ۲۱۶۰
 آتنی پاخس، ۷۸۲
 آتواس، ۷۹۸، ۸۰۰
 آته یوس، ۱۸۸۹، ۱۸۹۰
 آتیزی اس، ۱۰۲۹
 آتی زی پس، ۱۰۳۲، ۱۰۴۸، ۱۰۷۴
 آتیس، ۵۹۲
 آتیک، ۳۰۳، ۵۳۱، ۶۳۸، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۱،
 ۷۲۳، ۷۶۶، ۱۱۶۴، ۱۵۴۱

آربوپال، ۱۳۲۹	۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۱۳ تا ۱۷۱۵،
آربوپالِس، ۱۰۳۱	۱۷۳۲، ۱۷۸۳، ۱۸۱۷، ۱۸۷۵، ۱۹۳۴، ۱۹۴۱،
آربیان، ۱۹۰، ۱۹۲	۱۹۴۴، ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱، ۱۹۶۳، ۱۹۸۶، ۱۹۹۵،
آرتااوز، ۳۰۸	۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵، ۲۰۲۳، ۲۰۳۷،
آرتا اینت، ۷۲۸، ۷۲۹	۲۰۳۸، ۲۰۴۶، ۲۰۸۱، ۲۱۴۲، ۲۱۵۶، ۲۱۶۷
آرتا اینتیش، ۷۱۱، ۷۱۳	آذربُذ، ۱۲۳۹
آرتاباذ، ۲۰۶۹	آذربائیکان — آذربایجان
آرتابازان، ۸۰۰	آرابوش، ۱۵۲۰
آرتابان، ۴۹۹، ۵۱۱، ۲۱۱۹	آرابه، ۱۰۴۸
آرتاپازت، ۸۴۱	آراییکوس، ۲۰۵۱
آرتاریس، ۷۷۷، ۷۹۳، ۱۳۲۹	آرایوس، ۱۵۱۹
آرتایشِش، ۹۵۹	آراخوزی، ۱۶۹۷
آرتاسیراس، ۴۱۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۷۹۸	آراد، ۹۶۲
آرتایشِشِ دُوم، ۲۱۵۲	آرادُس، ۱۲۳۴
آرتایشِشِ سَوم، ۲۱۵۳	آرادوازت (ارته‌باز)، ۲۱۲۸
آرتافِرَن، ۴۵۲	آرادیانی، ۶۱۳
آرتاکزِرکس، ۵۵۷	آارات، ۴۸، ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۷، ۳۲۸،
آرتاکساتا، ۱۷۶۶، ۱۸۸۱، ۱۹۶۴، ۱۹۶۵، ۱۹۹۰،	۱۲۰۶، ۱۸۶۹، ۱۸۷۰، ۲۱۱۵، ۲۱۱۶، ۲۱۲۷،
۱۹۹۷، ۲۰۰۱	۲۱۳۵
آرتاکسِرگِشِش، ۸۲۵، ۹۵۹	آراسپ، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰
آرتاکسِش، ۲۱۵۴	آراکس، ۴۰۶، ۴۲۸، ۸۳۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۷، ۱۵۷۰،
آرتاکسیاس، ۱۷۵۱، ۱۸۳۲، ۱۸۷۰، ۱۹۵۰،	آرام، ۱۸۶۸
۱۹۵۱، ۱۹۵۷، ۱۹۶۵	آرامانیاک، ۲۱۱۹
آرتاگُوان، ۱۳۵۲	آرای، ۱۸۶۸
آرتاگِرَس، ۸۴۲	آربات، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴
آرتاگِرَساس، ۳۰۸	آرباس، ۸۴۲
آرتاماس، ۲۶۹	آرباک، ۱۹۳
آرتامِن، ۱۷۴۹	آرباکس، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳
آرتامِنس (آریآرامِنس)، ۱۷۵۴	آزباندِس، ۲۱۵۲
آرتان، ۶۴۵	آربل، ۲۵۴، ۴۶۲، ۱۴۶۶
آرتانِس، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۸۷۵	آزبلیت، ۱۶۴۳

آرتی کاس، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳
 آرتی میتا، ۱۳۴
 آرتینت، ۶۰۵
 آرتی نیش، ۱۹۲
 آرخ، ۸۰
 آرخايس، ۱۵۷۴
 آرخاص، ۱۶۲۳
 آرخی لائوس، ۱۶۴۳
 آرخون، ۱۶۲۲
 آرخونت، ۵۵۹
 آرخی، ۱۳۶۷
 آرخی لائوس، ۹۸۲، ۱۱۵۳، ۱۳۸۵، ۱۶۸۴
 ۱۷۶۲، ۱۹۹۶
 آرخی داموس، ۱۱۴۹
 آرذآت، ۱۷۵۰
 آردایش، ۱۸۷۱، ۲۱۱۱، ۲۱۱۲، ۲۱۱۹، ۲۱۲۲
 ۲۱۲۳، ۲۱۲۵، ۲۱۲۶، ۲۱۲۸، ۲۱۲۹، ۲۱۳۷
 ۲۱۵۰
 آرداشس ← اردشیر
 آرداشس ماگروزوس، ۲۱۲۵
 آرداوازت (ارته باذ)، ۲۱۱۲
 آزدریک کاکا، ۵۶۷
 آزدیس، ۱۷۵
 آرزایس، ۱۰۳۲، ۱۳۵۳
 آرزاکش، ۸۲۶، ۱۸۱۳
 آرزام، ۱۳۸۶
 آرزیکاس، ۸۲۵، ۸۲۶
 آژره، ۵۲۱، ۹۸۴
 آرس، ۱۰۳۰
 آرساماس، ۳۱۱، ۳۱۲، ۲۰۰۳
 آرسامیس، ۱۰۲۶

آرتاوازت مان تاگونی، ۲۱۲۷
 آرتاوازد، ۲۱۳۵
 آرتاوازد چهارم، ۲۱۵۳
 آرتاواشد، ۱۹۱۰، ۱۹۱۱، ۱۹۱۸، ۱۹۳۲، ۱۹۳۴
 ۱۹۴۵، ۱۹۴۹، ۱۹۵۰، ۱۹۵۷
 آرتا واسدیش، ۱۹۳۳، ۲۰۶۹
 آرتائیس، ۱۳۲۷
 آرت بازان، ۵۷۰، ۱۳۲۷
 آرژ ژستر، ۱۳۲۸
 آرژشیش، ۸۲۴، ۱۳۲۹
 آرئکسارس، ۷۷۷، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۰
 آرژ کیزک سیش، ۸۲۵
 آژیم بارش، ۲۱۱، ۲۱۲، ۷۱۴
 آرتیمیز، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۳
 تا ۹۷۶، ۹۷۹، ۱۴۹۵
 آرت میزیوم، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۳
 ۶۶۰، ۶۵۹
 آرتونت، ۴۷۳
 آرتونیس، ۱۵۴۲، ۱۶۶۴
 آرته، ۵۹۱، ۶۰۵
 آرتهمی تا، ۱۹۷۱
 آرته میس، ۱۵۷۴
 آرتهمیش پراسیا، ۱۷۳۳
 آرته میوس، ۱۴۱۴
 آرته پیش، ۱۹۰، ۱۹۲
 آرتی بول، ۱۵۴۴
 آرتی بیوس، ۵۴۰، ۵۴۱
 آرتیس تن، ۴۵۰، ۶۰۶، ۶۰۷، ۱۳۲۷
 آرتی سیش، ۱۹۳
 آرتی فیوس، ۶۰۵، ۷۹۸
 آرتیک، ۱۹۳

آریآرات اوّل، ۱۶۲۴، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۷۵۲،
 ۱۷۵۴، ۱۷۷۰
 آریآرات چهارم، ۱۷۵۳، ۱۷۵۵
 آریآرات دوّم، ۱۷۵۴
 آریآرات سوّم، ۱۷۵۳، ۱۷۵۴
 آریآرات ششم ایی فان فیلوپاتّر، ۱۷۵۵
 آریآرات هشتم، ۱۷۵۵، ۱۷۸۸
 آریآرات هفتم فیلوپتر، ۱۷۵۵، ۱۷۸۸
 آری آرئیس، ۱۱۲۹
 آریائُس، ۱۷۵۴
 آریابیگئیس، ۶۱۲، ۶۶۹، ۱۳۲۷
 آریاذنه، ۱۷۵۳
 آریارامن، ۱۷۱۰
 آریارمن، ۵۱۳، ۵۷۰
 آریارمنا، ۲۰۵، ۵۸۸، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷
 آریارمنشاه، ۲۰۷
 آریاسپ، ۹۵۰، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۹
 آریاسپش، ۱۳۲۹
 آریامین، ۶۷۹
 آریامینس اوّل، ۱۷۵۰، ۱۷۵۴، ۱۸۹۴، ۱۸۹۵،
 ۱۸۹۶، ۲۱۴۸
 آریان، ۶۹، ۱۲۹، ۵۷۹، ۸۲۵، ۹۵۹، ۹۶۱، ۹۷۱،
 ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۷۹، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۲۳،
 ۱۰۲۵ تا ۱۰۲۸، ۱۰۳۱ تا ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶،
 ۱۰۴۱، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳ تا
 ۱۰۵۵، ۱۰۵۹، ۱۰۶۲، ۱۰۶۹، ۱۰۷۱، ۱۰۷۳ تا
 ۱۰۷۸، ۱۰۸۰، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۷ تا ۱۰۹۰،
 ۱۰۹۲، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹، ۱۱۰۱، ۱۱۰۴، ۱۱۰۷ تا
 ۱۱۱۱، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۱۱۱،
 ۱۱۱۲، ۱۱۱۷، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۵، ۱۱۲۷،
 ۱۱۲۸، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۴۰

آرسامُساتا، ۲۰۰۳
 آرسامین، ۶۰۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸
 آرساموستا، ۱۷۱۵
 آرسان، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۷۷، ۹۷۸
 آرساندر، ۱۰۳۶
 آرسین اُخی، ۹۷۶
 آرسین بن اُخش، ۹۷۶
 آرسینس، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۹، ۱۰۸۴ تا ۱۰۸۶
 آرسیت، ۱۰۲۶، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴
 آرسیئیس، ۷۹۲، ۷۹۸، ۷۹۹، ۱۳۲۹
 آرسیس، ۱۲۶۳، ۱۳۳۰
 آرسیما، ۱۰۸۴
 آرش، ۲۰۷۶
 آرشاویر، ۲۱۱۹، ۲۱۲۱، ۲۱۲۲، ۲۱۳۷
 آزشن، ۲۱۱۹
 آرکاکیاس، ۱۷۷۰
 آرکادی، ۵۵۵، ۶۱۱، ۶۴۱، ۶۵۶، ۱۰۱۲، ۱۰۱۷
 آرکسانس، ۷۹۵
 آرکئ سیلاس، ۴۸۷، ۵۱۱، ۱۶۲۲
 آرگئس، ۵۴۹، ۶۰۳، ۶۲۷ تا ۶۲۹، ۷۱۸، ۷۲۴،
 ۷۶۰، ۸۱۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۷۶، ۹۸۱، ۱۰۶۴،
 ۱۴۲۷، ۱۴۷۹، ۱۶۷۲، ۱۷۰۱
 آرگی نوز، ۸۱۷، ۹۲۵
 آرگیو، ۲۴۰
 آرمناک، ۱۸۶۸
 آزن، ۴۹، ۱۳۲۵
 آرناس، ۶۸۰
 آروآسدان، ۲۱۱۹
 آروس، ۱۳۴۴
 آره اُپاژ، ۶۶۱
 آردتوز، ۱۹۳۲

آریست، ۱۵۷۰
 آریستازن، ۹۶۷
 آریس ت' اُس، ۷۸۴
 آریستاکر، ۵۳۲، ۵۳۳ تا ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۸۴
 آریستاندر، ۱۰۰۰، ۱۰۲۷، ۱۰۴۸، ۱۱۰۰، ۱۱۲۵
 ۱۱۵۷، ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۹، ۱۴۰۹
 آریس تُن، ۱۱۲۴
 آریستوبول، ۱۰۳۲، ۱۰۸۱، ۱۱۳۵، ۱۱۴۰، ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹، ۱۳۴۸، ۱۳۷۰، ۱۳۷۹، ۱۳۸۸، ۱۳۹۲
 ۱۳۹۴، ۱۴۱۹، ۱۴۳۷، ۱۴۵۹، ۱۴۷۲، ۱۴۹۵
 ۱۵۰۳، ۱۵۰۵، ۱۵۰۸، ۱۵۲۱، ۱۵۲۸، ۱۵۳۰
 ۱۵۳۲، ۱۵۳۵، ۱۵۴۲، ۱۵۵۶، ۱۵۷۰ تا ۱۵۷۲
 ۱۵۷۴، ۱۵۷۶ تا ۱۵۸۰، ۱۵۸۲
 آریستودم، ۶۴۶، ۷۰۶، ۱۶۷۶
 آریس تودیک، ۲۵۹، ۲۶۰
 آریس توفیلد، ۴۷۶
 آریستوکرات، ۸۱۹
 آریس توگی تون، ۱۰۸۳، ۱۵۷۲
 آریستومد، ۱۰۷۱
 آریستومین، ۱۰۸۹
 آریستون، ۲۴۲، ۲۵۷، ۵۵۲ تا ۵۵۴، ۵۷۰، ۶۱۵
 آریستونوئوس، ۱۶۱۳، ۱۶۶۸ تا ۱۶۷۰
 آریس تونیک ← آریس تونی کوس
 آریس تونی کوس، ۶۲۵، ۱۰۵۱، ۱۴۱۰، ۱۸۷۲
 آریس تیپ، ۸۳۶، ۸۷۶
 آریستید، ۵۶۱، ۶۶۷، ۶۷۱، ۶۹۳، ۷۳۱، ۷۶۸
 ۷۸۳، ۷۶۹
 آری سس، ۱۷۵۰، ۱۷۵۴
 آریمازس، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱
 آریماسپ، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷
 آری مانڈ، ۱۳۲۸

۱۱۴۲، ۱۱۵۲، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۶۰
 ۱۱۶۲، ۱۱۶۶، ۱۱۶۸، ۱۱۷۰، ۱۱۷۲، ۱۱۸۱
 ۱۲۷۹، ۱۳۴۱، ۱۳۴۳، ۱۳۴۵، ۱۳۴۸، ۱۳۵۲
 ۱۳۷۰، ۱۳۷۵، ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹، ۱۳۸۴، ۱۳۸۶
 ۱۳۸۸، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶، ۱۳۹۹، ۱۴۰۳ تا
 ۱۴۱۰، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۳، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸
 ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۴۴، ۱۴۴۷، ۱۴۴۹، ۱۴۵۱
 ۱۴۵۴ تا ۱۴۵۹، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴ تا ۱۴۶۸
 ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۸، ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹، ۱۴۹۰ تا ۱۴۹۴، ۱۴۹۸ تا ۱۵۰۰ تا
 ۱۵۰۳، ۱۵۰۵، ۱۵۰۸، ۱۵۱۰، ۱۵۱۲، ۱۵۱۷
 ۱۵۲۰ تا ۱۵۲۲، ۱۵۲۴، ۱۵۲۶، ۱۵۳۰، ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳، ۱۵۳۵ تا ۱۵۳۷، ۱۵۴۲ تا ۱۵۴۴، ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹، ۱۵۵۱، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۶۱، ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰ تا ۱۵۸۰، ۱۵۸۶، ۱۶۲۲، ۱۶۴۴، ۱۶۶۴
 ۱۷۰۳، ۱۷۰۶، ۱۷۲۳، ۱۸۳۶، ۱۸۰۸، ۱۸۱۰
 ۱۸۲۰، ۱۸۲۸، ۲۰۲۶، ۲۰۲۷، ۲۰۳۸
 آریاند، ۴۷۷، ۴۷۹، ۵۱۱
 آری برزن، ۶۴۳، ۹۳۹، ۱۰۲۴، ۱۱۲۶، ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰، ۱۱۵۶، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱
 ۱۱۸۵، ۱۲۵۶، ۱۳۴۱، ۱۷۲۵، ۱۷۵۳، ۱۷۵۶
 ۱۷۵۸، ۱۷۶۹، ۱۷۸۴، ۱۸۷۳، ۱۹۱۸، ۲۱۴۲
 ۲۱۴۳
 آریه، ۲۶۹
 آریده، ۸۵۳، ۹۹۶، ۱۰۱۸، ۱۵۸۴، ۱۵۸۷، ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲، ۱۶۱۴ تا ۱۶۱۸، ۱۶۲۱، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷، ۱۶۴۱ تا ۱۶۴۴
 آریده - فیلیپ، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۶۸، ۱۶۷۳
 آریز، ۶۰۹
 آریژه، ۱۴۴۷
 آریس په، ۱۰۲۴

- آریمانیوس، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴
 آریم‌باس، ۹۸۸
 آری مرد، ۶۰۵
 آری مزدوس، ۱۳۲۸
 آریمنه، ۱۷۵۰، ۱۷۵۴
 آرینا، ۹۹۶، ۱۰۱۸، ۱۰۱۸، ۱۶۱۱
 آریورات، ۹۵۰
 آری‌یه، ۸۶۶، ۸۵۸، ۸۶۱ تا ۸۶۴، ۸۶۷، ۸۶۸
 ۸۷۳، ۸۷۶، ۸۷۸
 آری‌پهنیس، ۱۷۷
 آزاندر، ۱۴۰۷
 آزانس، ۶۰۵
 آزل میکوس، ۱۰۸۸
 آزوتوس، ۱۶۷۹
 آزو — دریای آزو
 آژتوس، ۵۵۲، ۵۵۳
 آژزیلاس، ۷۸، ۹۱۱ تا ۹۱۸، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۲۵
 ۹۳۵، ۹۴۱، ۹۴۸، ۹۴۹، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۰۱۹
 آژما، ۱۵۴۴
 آژنور، ۱۶۲۳، ۱۶۴۴، ۱۶۹۶
 آژیاس، ۸۷۲، ۸۷۶
 آژی‌دهاک، ۲۱۱۱
 آژیس، ۸۱۸، ۸۱۹، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۱۴۷ تا
 ۱۱۴۹، ۱۳۸۵، ۱۴۲۴، ۱۴۲۶
 آساکان، ۱۴۴۹
 آساکس، ۱۸۱۳
 آساکنوس، ۱۴۴۹
 آساکنیان، ۱۴۷۲
 آساندر، ۱۰۴۶، ۱۶۷۶، ۱۷۲۵
 آسپ، ۷۰۱، ۱۲۶۳
 آسپاتین، ۶۱۳
 آسپانی‌نش، ۴۴۴
 آسپاداس، ۱۹۱ تا ۱۹۲، ۱۹۳
 آسپاسی، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲
 آسپاسیا، ۱۳۲۹
 آسپاسیاک، ۱۸۱۹
 آسپیان، ۱۴۴۷
 آس‌پیس، ۹۴۳
 آس‌پیساس، ۱۶۷۳
 آس‌پیونوس، ۱۸۳۵
 آستاگس، ۱۷۲۴، ۱۷۷۳
 آستاگس، ۱۹۳
 آستانس، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸
 آستراباک، ۵۵۴
 آس‌تس، ۱۴۴۵
 آستیاگ، ۱۶۷، ۲۱۰ تا ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴ تا ۲۳۴،
 ۲۳۶، ۲۶۰، ۲۷۵، ۴۴۱، ۵۸۴
 آستیاگش، ۲۱۰، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲
 آستی‌بارس، ۱۹۰، ۱۹۲
 آستی‌براس، ۱۶۷
 آستیگاس، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۱۹۲، ۱۹۳
 آستیلوس، ۱۰۱۲
 آس‌تیوخوس، ۸۰۹
 آسراتوس، ۶۵۸
 آشکا، ۱۶۸۷
 آشکل‌پیاد، ۱۵۷۰
 آس‌کل‌پیودور، ۱۱۴۵، ۱۶۶۵، ۱۶۷۶
 آس‌کُله، ۱۴۲۹
 آسکینیان، ۱۵۹۱
 آسگالن، ۱۲۳۴
 آسور‌ایتیل‌ایلانی‌اوکی‌نی، ۱۶۶
 آسوربانی‌پال، ۵۲، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۳ تا ۱۲۶،
 ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۰۶، ۴۰۶، ۲۰۲۴

۱۰۴۱ ۱۰۴۰ ۱۰۳۳ ۱۰۲۹ ۱۰۲۵ ۵ ۱۰۲۲
 ۱۰۶۲ ۱۰۶۰ ۱۰۵۴ ۱۰۵۲ ۱۰۵۰ ۱۰۴۷
 ۵ ۱۰۸۴ ۱۰۷۷ ۱۰۷۶ ۱۰۷۲ ۱۰۶۸ ۱۰۶۴
 ۱۱۱۴ ۱۱۱۲ ۱۱۰۲ ۱۱۰۱ ۱۰۹۰ ۱۰۸۶
 ۱۱۶۵ ۱۱۵۰ ۱۱۴۷ ۱۱۳۴ ۱۱۲۳ ۱۱۲۱
 ۱۲۶۳ ۱۲۵۵ ۱۲۲۱ ۱۲۰۶ ۱۲۰۲ ۱۱۶۶
 ۱۳۹۲ ۱۳۸۶ ۱۳۸۱ ۱۳۷۵ ۱۳۶۷ ۱۳۵۲
 ۱۴۲۰ ۱۴۱۷ ۱۴۰۰ ۱۳۹۸ ۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۳
 ۱۴۸۱ ۱۴۸۰ ۱۴۷۱ ۱۴۵۸ ۱۴۳۳ ۱۴۲۸
 ۱۵۴۰ ۱۵۳۷ ۱۵۳۶ ۱۵۳۲ ۱۵۲۲ ۱۴۸۵
 ۱۵۷۲ ۱۵۷۰ ۱۵۶۶ ۱۵۶۵ ۱۵۵۴ ۵ ۱۵۵۱
 ۱۶۲۹ ۱۶۲۶ ۱۶۲۵ ۱۵۹۳ ۱۵۸۸ ۱۵۷۹
 ۱۶۵۱ ۵ ۱۶۴۷ ۱۶۳۹ ۱۶۳۸ ۱۶۳۱ ۱۶۳۰
 ۱۶۷۵ ۵ ۱۶۷۳ ۱۶۷۱ ۱۶۶۹ ۱۶۶۰ ۱۶۵۳
 ۱۷۰۵ ۱۶۹۸ ۱۶۹۳ ۱۶۸۹ ۱۶۸۴ ۱۶۷۷
 ۵ ۱۷۲۳ ۱۷۱۹ ۱۷۱۸ ۱۷۱۴ ۱۷۱۰ ۱۷۰۹
 ۱۷۳۵ ۱۷۳۴ ۱۷۳۱ ۱۷۲۹ ۵ ۱۷۲۷ ۱۷۲۵
 ۱۷۷۲ ۱۷۶۵ ۱۷۵۹ ۱۷۵۶ ۱۷۴۶ ۱۷۳۸
 ۱۹۱۶ ۱۹۱۳ ۱۸۷۰ ۱۸۱۹ ۱۸۱۷ ۱۷۸۰
 ۱۹۹۲ ۱۹۸۳ ۱۹۶۴ ۱۹۳۳ ۱۹۲۰ ۵ ۱۹۱۸
 ۲۰۰۴ ۲۱۴۷ ۲۱۲۹ ۲۱۲۵ ۲۰۷۳ ۲۰۵۷ ۲۰۳۰
 ۲۶ ۲۹ ۲۰ ۵ ۳۸ ۳۱ ۲۶ ۲۴، آسیای صغیر،
 ۱۷۱ ۱۶۴ ۱۵۶ ۱۵۵ ۱۴۰ ۱۳۰ ۸۵ ۷۹ ۶۹
 ۴۵۱ ۳۸۲ ۳۲۸ ۳۲۶ ۳۲۵ ۳۲۲ ۱۷۷ ۵ ۱۷۳
 ۵۲۴ ۵۲۳ ۵۱۳ ۴۸۹ ۴۸۷ ۴۸۰ ۴۷۳ ۴۷۱
 ۵۹۷ ۵۸۰ ۵۷۵ ۵۵۰ ۵۴۷ ۵۴۶ ۵۳۲ ۵۳۰
 ۷۶۷ ۷۶۴ ۷۶۰ ۷۳۲ ۷۱۲ ۶۸۲ ۶۰۷ ۶۰۶
 ۸۰۴ ۷۹۹ ۷۸۶ ۷۸۴ ۵ ۷۸۱ ۷۷۹ ۷۷۶ ۷۶۹
 ۸۲۹ ۸۲۴ ۸۲۱ ۸۱۷ ۸۱۵ ۸۱۴ ۸۱۱ ۸۰۷
 ۹۱۴ ۵ ۹۱۲ ۹۱۰ ۹۰۹ ۹۰۸ ۹۰۴ ۸۹۹ ۸۹۰
 ۹۴۰ ۹۳۶ ۹۳۵ ۹۲۸ ۹۲۷ ۹۲۴ ۵ ۹۲۰ ۹۱۷

[illegible]

آسور حیدّین، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۲۰۴

آسور نصیر پال، ۱۱۷

آسونید، ۶۳۵

T 937, 938

آسہ زین، ۱۴۸۸، ۱۵۰۳

آسیاء ۱۵ ۱۶ ۲۱ ۲۹ ۳۱ ۳۷ ۳۸ ۷۷ ۱۵۵
۱۳۵ ۱۵۷ ۱۸۰ ۱۸۴ ۱۹۰ ۲۱۰ ۲۱۹ ۲۶۲
۲۶۸ ۳۴۳ ۳۳۰ ۳۲۷ ۳۲۶ ۳۰۴ ۲۸۸ ۲۶۹
۳۸۸ ۳۹۹ ۴۳۵ ۴۴۳ ۴۵۰ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۸۶
۴۸۷ ۴۸۹ ۴۹۱ ۴۹۲ ۵۱۱ ۵۱۹ ۵۲۵ ۵۲۶
۵۲۷ ۵۶۱ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۸۳ ۶۲۳ ۶۳۲
۶۷۱ ۶۷۵ ۶۷۷ ۶۸۰ ۶۸۳ ۷۱۴ ۷۲۵ ۷۲۸
۷۵۸ ۷۶۸ ۷۷۹ ۷۸۱ ۸۱۱ ۸۲۱ ۹۰۳ ۹۰۸
۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۸ ۹۲۷ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۶۵ ۹۷۱
۹۷۳ ۹۹۲ ۹۹۴ ۹۹۶ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۳
۱۰۰۶ ۱۰۰۸ ۱۰۱۲ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۱

۱۳۷، ۱۹۶، ۴۸۸، ۴۹۴، ۵۱۴، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴،
 ۱۸۵۹، ۱۹۵۲، ۲۱۳۴، ۲۱۳۷، ۲۱۵۷، ۲۱۷۹
 آسیدات، ۹۰۳، ۹۰۴
 آسی داتاس، ۳۰۸
 آسیس دان، ۲۱۱۸
 آسی سی نس، ۱۰۴۸
 آسی نای، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶
 آشتاهاک، ۱۹۳
 آشکوز، ۱۵۵
 آشن ناس، ۲۱۱۹
 آشور، ۷۸۸
 آشیل، ۹۹۸، ۱۰۲۴، ۱۱۰۶، ۱۵۶۰
 آفاریاس، ۱۳۷۱
 آفرانیوس، ۱۸۸۳
 آفرودیت، ۱۲۳۸، ۱۲۴۰
 آفرودی سیاس، ۴۸۴، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴
 آفریکانوس، ۱۷۹۶
 آفریگن، ۷۲، ۸۲
 آکازنان، ۱۰۵۸
 آکانت، ۶۱۹ تا ۶۲۱
 آکبار، ۲۲۱۸
 آکروآماتیک، ۱۰۰۳
 آکری سیوس، ۶۰۳
 آکوفیس، ۱۴۵۴ تا ۱۴۵۶
 آک ویلیوس، ۱۷۶۲
 آکوی لیوس، ۱۸۷۸
 آگاتانژ، ۸۸، ۸۹، ۱۸۰۰، ۲۱۱۴، ۲۱۱۷، ۲۱۳۰
 ۲۱۳۶، ۲۱۵۷
 آگائون، ۱۱۴۴، ۱۵۲۶
 آگاتوکل، ۱۰۴۱، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰
 ۱۸۳۴

۹۴۶، ۹۴۹، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۵، ۹۸۸، ۹۹۲، ۱۰۰۰،
 ۱۰۰۷، ۱۰۲۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۱، ۱۰۶۷، ۱۰۷۳،
 ۱۰۸۳، ۱۰۸۶، ۱۰۹۰، ۱۱۰۲، ۱۱۴۹، ۱۱۸۵،
 ۱۱۹۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۸ تا
 ۱۲۱۰، ۱۲۱۴، ۱۲۱۸، ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۳، ۱۲۳۳،
 ۱۲۳۶، ۱۲۴۶، ۱۲۴۹، ۱۲۵۱، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴،
 ۱۳۸۲، ۱۴۵۵، ۱۴۵۸، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۶۱۶،
 ۱۶۲۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰ تا
 ۱۶۹۲، ۱۶۹۸ تا ۱۷۰۰، ۱۷۰۵ تا ۱۷۰۹، ۱۷۱۱ تا
 ۱۷۱۴، ۱۷۱۶ تا ۱۷۲۱، ۱۷۲۴، ۱۷۲۶، ۱۷۳۰،
 ۱۷۳۲، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۳ تا
 ۱۷۴۵، ۱۷۴۷، ۱۷۴۸، ۱۷۵۳، ۱۷۵۸، ۱۷۵۹،
 ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۴، ۱۷۶۸، ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۳، ۱۷۹۶،
 ۱۷۹۸، ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۱۶، ۱۸۱۷، ۱۸۲۵،
 ۱۸۵۳، ۱۸۶۹، ۱۸۷۰، ۱۸۷۲، ۱۸۷۳، ۱۸۷۸،
 ۱۸۸۰، ۱۸۸۱، ۱۸۸۷، ۱۹۰۹، ۱۹۱۰، ۱۹۱۵،
 ۱۹۱۶، ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، ۱۹۲۹،
 ۱۹۳۱، ۱۹۴۱، ۱۹۵۰، ۱۹۵۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹۸،
 ۲۰۰۵، ۲۰۰۸، ۲۰۳۰، ۲۰۴۹، ۲۰۶۰، ۲۱۰۰،
 ۲۱۰۱، ۲۱۱۸، ۲۱۶۹، ۲۱۷۴، ۲۱۷۷، ۲۱۸۲،
 ۲۱۹۰، ۲۲۰۴
 آسیای علیا، ۱۵۷، ۱۶۲۲، ۱۶۲۵، ۱۶۲۷، ۱۶۵۲،
 ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۶۲، ۱۶۸۴، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱،
 ۱۷۳۱، ۱۷۳۴
 آسیای غربی، ۱۹، ۳۲، ۴۰ تا ۴۲، ۱۱۷، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۸،
 ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۴۰۶، ۵۲۶،
 ۵۸۰، ۱۶۹۱، ۱۷۰۵، ۱۷۰۷، ۱۷۰۹، ۱۷۱۲،
 ۱۷۲۱، ۱۷۴۶، ۱۸۳۱، ۱۸۵۳، ۱۸۶۰، ۱۸۶۳،
 ۱۹۷۴، ۲۱۰۱، ۲۱۹۰
 آسیای وسطی، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۱۱۷، ۱۳۵ تا

آگاتوكله، ۱۷۷۵، ۱۷۷۶
 آگائياس، ۴۰۹، ۱۲۳۸، ۱۷۹۶، ۲۰۶۸، ۲۰۷۰
 ۲۰۷۳، ۲۱۹۶
 آگاده، ۳۳۷
 آگلاس، ۱۵۰۳
 آگامئن، ۵۰۳، ۵۵۰، ۶۲۳، ۶۳۰
 آگاوه، ۱۹۱۱، ۱۹۱۲
 آگباتانا، ۴۴۱
 آگك را، ۶۰۲
 آگراداتس، ۲۰۹
 آگراشس، ۱۴۸۳
 آگرون، ۱۷۴
 آگريان، ۱۴۲۴، ۱۰۱۰
 آگريانيان، ۱۰۲۵
 آگريپ پای دوم، ۱۹۹۳
 آگريپ پينا، ۱۹۶۶
 آگئر، ۶۱۱
 آگنوته موس، ۱۵۸۴
 آگيال، ۶۱۳
 آلاباند، ۶۸۳، ۱۹۲۵
 آلا داغ، ۱۸۰۴
 آلايا، ۲۶۱
 آلان، ۲۰۱۲
 آلباني، ۲۰۲۸
 آلباني (آزان)، ۱۸۷۰
 آلپ، ۱۷۶۰
 آلپن، ۶۴۴
 آلتايي، ۱۷۴۵
 آل زيار، ۲۱۰۱
 آلس، ۶۴۰
 آلس تاس، ۱۴۳۶
 آل ستاس، ۱۴۵۱، ۱۴۶۲، ۱۶۳۹، ۱۶۴۲، ۱۶۴۴ تا
 ۱۶۴۶
 آل سه زين، ۱۵۰۱
 آلسياد، ۶۵۴، ۸۰۷ تا ۸۱۰، ۸۱۲ تا ۸۱۶، ۸۲۰
 آلسي پيداس، ۸۱۱
 آلسيد، ۵۵۲
 آلفه، ۶۴۶
 آلکساندر، ۵۲۱، ۶۳۳، ۶۵۷، ۱۴۵۲، ۱۷۱۴
 ۱۷۸۵، ۱۹۴۲، ۱۹۴۳، ۱۹۵۰، ۲۱۴۳
 آلکساندر اول، ۱۷۸۹
 آلکساندر بالاس، ۱۷۲۲، ۱۷۸۶، ۱۸۳۸
 آلکساندرت، ۱۷۳۹
 آلکساندر دوم، ۱۷۸۹
 آلکساندر دوم زابی ناس، ۱۷۸۸
 آلکساندر زي يناس، ۱۷۲۲
 آلکساندر سيوز، ۲۰۶۸، ۲۱۸۴
 آلکساندر لن سست، ۱۰۴۷، ۱۳۷۱، ۱۴۳۱، ۱۴۳۳
 ۱۵۳۵، ۱۵۸۶
 آلکساندر و پوليس، ۱۷۴۳
 آلکسيس دوماركف، ۲۱۸۳
 آلکسيون، ۱۶۷۷
 آلکلي پيودور، ۱۴۰۷
 آلکميونيد، ۵۶۱، ۷۶۹
 آلمان، ۵۸
 آ. لن پريه، ۲۱۸۳
 آلوگون، ۱۳۲۹
 آلوگونه، ۷۹۲، ۷۹۵
 آله آد، ۵۸۳، ۸۳۶
 آليات، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۳۹، ۱۲۶۳
 آلي لات، ۴۱۷، ۱۵۷۳
 آلي نوموس، ۱۰۸۸

آگاتوكله، ۱۷۷۵، ۱۷۷۶
 آگائياس، ۴۰۹، ۱۲۳۸، ۱۷۹۶، ۲۰۶۸، ۲۰۷۰
 ۲۰۷۳، ۲۱۹۶
 آگاده، ۳۳۷
 آگلاس، ۱۵۰۳
 آگامئن، ۵۰۳، ۵۵۰، ۶۲۳، ۶۳۰
 آگاوه، ۱۹۱۱، ۱۹۱۲
 آگباتانا، ۴۴۱
 آگك را، ۶۰۲
 آگراداتس، ۲۰۹
 آگراشس، ۱۴۸۳
 آگرون، ۱۷۴
 آگريان، ۱۴۲۴، ۱۰۱۰
 آگريانيان، ۱۰۲۵
 آگريپ پای دوم، ۱۹۹۳
 آگريپ پينا، ۱۹۶۶
 آگئر، ۶۱۱
 آگنوته موس، ۱۵۸۴
 آگيال، ۶۱۳
 آلاباند، ۶۸۳، ۱۹۲۵
 آلا داغ، ۱۸۰۴
 آلايا، ۲۶۱
 آلان، ۲۰۱۲
 آلباني، ۲۰۲۸
 آلباني (آزان)، ۱۸۷۰
 آلپ، ۱۷۶۰
 آلپن، ۶۴۴
 آلتايي، ۱۷۴۵
 آل زيار، ۲۱۰۱
 آلس، ۶۴۰
 آلس تاس، ۱۴۳۶

آمون، ۲۴۲
 آمین مازسلن، ۸۲، ۱۷۹۵، ۲۰۱۹، ۲۰۴۵
 آمین خ تپ، ۵۰
 آمیند، ۱۳۷۷
 آموخه، ۱۶۷
 آمودریا، ۱۳۱
 آمورگس، ۳۹۰
 آمورگه، ۶۰۵
 آموفارت، ۶۹۹، ۷۰۰
 آتون، ۴۲۱، ۴۲۴، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲
 آمون روت، ۸۰۳
 آمویه، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹، ۱۴۰۹
 ۱۵۴۷
 آمی تیس، ۱۷۲، ۴۱۲، ۴۱۳، ۲۱۶، ۱۱۹۹، ۱۳۲۷
 آمیرتوس، ۸۰۳
 آمیرته، ۴۲۰، ۷۷۵، ۷۷۶، ۸۰۲، ۸۰۳، ۹۳۴
 ۹۴۲، ۹۳۵
 آمیزوس، ۱۲۳۳
 آمیس، ۱۰۳۳، ۱۰۴۷
 آمیلکار، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۲
 آمیناس، ۶۷۹
 آمین تاس، ۵۲۰، ۵۲۱، ۶۳۳، ۶۸۳، ۹۸۱، ۱۰۳۰
 ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۴۸، ۱۰۶۶، ۱۰۷۲، ۱۰۸۹
 ۱۰۹۷، ۱۱۰۶، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۵، ۱۴۳۸، ۱۴۴۳، ۱۶۲۳
 ۱۷۵۰
 آمینکل، ۶۳۸
 آمین مازسلن، ۲۱۵۳، ۲۱۶۴
 آمی نیاس پالنی، ۶۶۸، ۶۷۰، ۱۷۲۶
 آنا بازیس، ۷۹
 آناسین داراکس، ۱۰۵۹

آماتونت، ۵۴۰، ۵۴۱
 آمادای، ۱۵۲
 آمازگش، ۵۴۲
 آمازیس، ۴۱۴ تا ۴۱۷، ۲۴۴، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۱
 ۴۳۳، ۴۳۶، ۹۹۹، ۱۲۴۹
 آماستریس، ۱۱۸۵، ۱۷۵۸
 آماسترین، ۱۵۴۲
 آماسه، ۸۵
 آماسیا، ۱۷۴۹
 آماسیس، ۴۷۸، ۸۰۳
 آمان، ۱۰۶۹
 آمپ، ۵۴۴
 آیتیس، ۴۱۱، ۷۵۶، ۷۷۷، ۷۹۲، ۷۹۳، ۱۳۲۸
 آمزایوس، ۳۹۰
 آمزد، ۱۲۳۲
 آمزطیرس، ۸۰۳، ۹۴۲
 آمزگس، ۲۳۸، ۴۰۴، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۵
 ۸۰۷، ۱۱۹۰، ۱۳۲۹
 آمین تریس، ۶۰۳، ۶۱۹، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۸، ۷۵۶
 ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۹۲، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۲۴، ۹۰۸، ۹۵۱
 ۹۵۵، ۱۱۹۹، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۶۹۰، ۱۷۳۷
 آمفوتر، ۱۱۰۲، ۱۱۴۸
 آمفوتروس، ۱۰۵۴
 آمفی پولیس، ۹۴۸، ۹۸۴، ۹۸۵، ۱۰۰۹، ۱۰۲۳
 ۱۶۵۳، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۳
 آمفیس، ۶۵۷
 آمفی لُخوس، ۶۱۱
 آمفی ماک، ۱۶۴۳
 آمل، ۱۲۸، ۱۸۲۸
 آمیلیناس، ۱۰۱۱
 آممن، ۴۸۰، ۴۸۵، ۹۹۹

آن تی پاتیر، ۱۰۱۵، ۱۰۲۲، ۱۰۵۴، ۱۰۸۹، ۱۴۲۹،
 ۱۴۳۶، ۱۴۴۵، ۱۰۱۸، ۱۰۹۰، ۱۱۴۷، ۱۰۱۱،
 ۱۱۴۹، ۱۳۵۴، ۱۵۳۹، ۱۵۴۱، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶،
 ۱۵۶۸، ۱۵۷۸، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۶،
 ۱۶۱۵، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۳۰ تا
 ۱۶۳۳، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۲ تا ۱۶۴۴،
 ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۳، ۱۶۵۵،
 ۱۶۸۵، ۱۶۹۴، ۱۶۹۸، ۱۷۸۵
 آن تی دور، ۶۵۳
 آن تی ژن، ۱۴۶۹، ۱۵۰۲، ۱۵۵۰، ۱۵۵۴، ۱۶۴۴،
 ۱۶۵۱، ۱۶۵۴، ۱۶۵۶، ۱۶۵۹، ۱۶۶۱، ۱۶۶۳
 آن تیس، ۱۰۵۱
 آن تی فیل، ۱۶۳۱
 آن تی گلس، ۱۴۲۹
 آن تی کلید، ۱۳۴۸
 آن تی گون اول، ۱۷۳۹
 آن تی گون، ۵۹۲، ۱۰۸۹، ۱۱۰۲، ۱۳۴۸، ۱۳۶۹،
 ۱۵۷۲، ۱۵۸۴، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۳۸، ۱۶۴۴ تا
 ۱۶۵۲، ۱۶۵۴ تا ۱۶۶۶، ۱۶۶۹، ۱۶۷۱، ۱۶۷۳ تا
 ۱۶۸۱، ۱۶۸۳ تا ۱۶۹۱، ۱۶۹۴ تا ۱۶۹۷، ۱۷۰۴،
 ۱۷۱۳، ۱۷۲۳ تا ۱۷۲۶، ۱۷۳۴، ۱۷۴۱، ۱۷۴۶،
 ۱۷۵۰، ۱۷۵۲، ۱۷۵۷، ۱۹۲۵، ۱۹۲۷، ۲۱۱۰
 آن تی گون دشن، ۱۷۱۴، ۱۷۸۷
 آن تی گون گوناتاس، ۱۶۹۸، ۱۷۰۳، ۱۷۰۷، ۱۷۸۲،
 ۱۷۸۵
 آن تی گونیا، ۱۶۸۹، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰
 آن تی ماخوس، ۱۸۳۴
 آن تیو خوس آسیایی، ۱۷۲۲
 آن تیو خوس ایی فان، ۱۷۳۹
 آن تیو خوس اول، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۳۰، ۱۷۴۳،
 ۲۲۱۷، ۱۸۱۶

آن فاس، ۹۴۶، ۱۳۲۸، ۱۷۴۹، ۱۷۵۰
 آن فاس اول، ۱۷۵۴
 آن فاس دوم، ۱۷۵۴
 آن فاس، ۶۰۴
 آن کسارک، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۷،
 ۱۴۳۵، ۱۵۶۴
 آن کساندرید، ۶۴۱، ۷۰۳
 آن کساندریدس، ۲۵۷
 آن کسبوس، ۹۰۲
 آن کسبیبوس، ۹۰۰
 آن کسبیب، ۱۳۵۲
 آن کسبیبید، ۱۳۴۹
 آن کسبیبکرات، ۷۷۸
 آن کسبیبمن، ۱۰۰۴، ۱۲۷۷
 آنانی، ۲۱۵۱
 آنانیاس، ۲۱۵۰
 آنانیسیداس، ۹۲۱ تا ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۰، ۹۳۶، ۹۴۷
 آن تاندر، ۵۷۴، ۵۹۷
 آن تریوش، ۴۸۲
 آن تون، ۲۱۳۳
 آن تونن، ۱۸۰۰
 آن تونن اوگوست، ۲۱۱۲
 آن تونن مقدس، ۸۱
 آن تونینوس، ۲۰۴۰، ۲۰۴۱
 آن تونینوس پی یوس، ۱۹۹۹، ۲۰۳۹
 آن تونینوس، ۱۷۰۰، ۱۷۵۳، ۱۷۹۴، ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴،
 ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸، ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷، ۱۹۳۹، ۱۹۴۰،
 ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۱، ۱۹۵۸، ۱۹۶۲، ۲۰۲۲، ۲۱۴۲،
 ۲۱۴۳
 آن ته می سیا، ۲۰۲۹
 آن تی بلوس، ۱۱۷۱

آنتیوخوس هفتم سی‌دِت، ۱۷۲۰، ۱۷۲۲، ۱۷۴۲
 آنتیوخوس هی‌پراکس، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲، ۱۷۵۹
 ۱۷۸۶، ۱۸۱۹، ۱۸۲۱
 آنتیوخوس یازدهم دیرنيس، ۱۷۲۲
 آن‌تیوخیا، ۱۷۰۱
 آن‌تیوخیا (انطاکیه)، ۱۷۳۹
 آنتیوخيس، ۱۷۱۵
 آن‌خیالُن، ۱۰۵۹
 آنْدُرْ، ۸۱۱
 آنْدِراک، ۱۴۴۶
 آنْدروباز، ۱۶۵۶
 آنْدروداماس، ۶۶۸
 آنْدروستن، ۱۵۷۴
 آنْدروکرات، ۶۹۲
 آنْدروکوت‌توس، ۱۴۸۳
 آنْدروماخوس، ۱۱۱۳، ۱۹۰۵، ۱۹۰۶
 آنْدروماک، ۱۳۹۵، ۱۳۹۹، ۱۴۱۵
 آنْدرومید، ۶۰۳، ۶۲۸، ۱۰۶۴، ۱۰۹۷
 آنْدرومین، ۱۰۳۶، ۱۱۴۴
 آنْدرونی‌کوس، ۱۳۷۷
 آنْدِرْه‌آس، ۱۱۵۶
 آنْدیا، ۷۹۲
 آن‌ریست، ۶۲۳
 آن‌زان، ۱۰۶
 آن‌سی، ۲۰۲۱
 آن‌سیرا، ۱۷۱۱
 آنقره، ۱۷۵۸
 آنکوراء، ۱۷۵۸
 آن‌مناپيس، ۱۳۴۴
 آنوايش، ۱۸۲
 آنوب، ۲۱۵۴

آنتیوخوس اوّل (سوتِر)، ۱۷۰۷، ۱۷۸۴
 آنتیوخوس پنجم اِوپاتِر، ۱۷۲۲، ۱۷۸۶، ۱۸۳۳
 ۱۸۳۵، ۱۸۳۸
 آنتیوخوس ثوس، ۱۷۸۴، ۲۱۱۸
 آنتیوخوس، ۱۰۳۷، ۱۶۲۳، ۱۶۹۳، ۱۷۰۱ تا
 ۱۷۰۳، ۱۷۰۸، ۱۷۱۰، ۱۷۱۴ تا ۱۷۱۷، ۱۷۵۰،
 ۱۷۵۸، ۱۷۷۰، ۱۷۸۸، ۱۸۲۴ تا ۱۸۲۶، ۱۸۴۳ تا
 ۱۸۵۰، ۱۹۰۲، ۱۹۲۷، ۱۹۲۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۵،
 ۱۹۹۶، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱، ۲۰۶۰، ۲۱۱۸
 آنتیوخوس چهارم اِپی‌فان، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱، ۱۷۶۰،
 ۱۷۷۶، ۱۷۸۶، ۱۸۳۲، ۱۸۳۳، ۱۸۳۷، ۱۸۷۱
 آنتیوخوس دوازدهم مقدّس، ۱۷۲۲، ۱۷۸۸
 آنتیوخوس دوّم، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۱، ۱۷۳۰،
 ۱۷۴۱، ۱۷۵۴، ۱۷۵۹، ۱۸۱۶، ۱۸۱۷، ۱۸۶۱
 آنتیوخوس دهم فیلادلف، ۱۷۲۲، ۱۷۸۸
 آنتیوخوس سلوکی، ۱۷۵۳
 آنتیوخوس سوتر، ۷۱، ۱۷۲۹، ۲۱۱۷، ۲۱۲۵
 آنتیوخوس سوّم، ۱۷۱۴، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰،
 ۱۷۵۹، ۱۷۸۲، ۱۸۲۳، ۱۸۲۷، ۱۸۲۸، ۱۸۳۲،
 ۱۸۳۳، ۱۸۶۱، ۲۱۴۳، ۲۱۶۶، ۲۱۷۸، ۲۲۰۷
 آنتیوخوس سی‌دِتس، ۲۱۱۰
 آنتیوخوس سی‌ده، ۱۸۲۰، ۲۱۴۶، ۲۱۶۶، ۲۱۸۰
 آنتیوخوس سیزدهم پومپه، ۱۷۲۲
 آنتیوخوس ششم دیونیس اِپی‌فان، ۱۷۲۲، ۱۷۸۸،
 ۱۸۴۳
 آنتیوخوس کبیر (سوّم)، ۱۷۵۱، ۱۷۶۱، ۱۷۸۶
 آنتیوخوس لا‌دیس، ۱۷۱۰
 آنتیوخوس نهم سزیک، ۱۷۲۲، ۱۷۷۷
 آنتیوخوس نهم سزیکي، ۱۷۲۰، ۱۷۸۸
 آنتیوخوس هشتم، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱
 آنتیوخوس هشتم گری‌پُس، ۱۷۲۲، ۱۷۸۸

آنهریست، ۷۸۴
 آتی‌بال، ۱۹۹۸
 آنیسوس، ۶۱۳
 آنی‌لای، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶
 آوستا، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۹۶، ۱۲۳۹، ۱۲۵۰، ۱۲۶۵، ۱۸۱۲، ۱۸۲۸، ۲۰۱۷، ۲۰۷۷، ۲۰۷۸، ۲۱۶۲
 آوگار، ۲۱۴۸
 آوگیل، ۴۸۴
 آولت، ۱۸۸۶
 آویدیوس کاسیوس، ۲۰۴۲، ۲۰۴۳، ۲۰۴۷، ۲۲۱۰، ۲۲۱۳
 الف
 آتوتیار، ۴۶۱
 آرتیس، ۸۲۵
 آریز، ۶۰۶
 آزیس، ۴۲۴، ۷۷۲، ۸۰۲، ۹۹۹، ۱۱۰۹
 آسید، ۹۸۸، ۱۶۶۸، ۱۶۷۲
 آک، ۱۵۷۹
 آل، ۶۴۰
 آلی، ۷۶۰، ۹۰۹، ۹۱۰، ۱۷۹۶
 آلید، ۳۱۶، ۳۹۵
 آلیه، ۱۳۳۹، ۱۵۴۶
 آبارس، ۲۱۶
 آباز، ۶۰۶
 ابراهیم (ع)، ۱۰۸
 ابن اثیر، ۹۶، ۲۰۹، ۷۵۵، ۷۹۴، ۷۹۷، ۹۵۹، ۹۹۷
 ۲۰۹۶، ۲۰۹۸، ۲۱۰۰، ۲۱۳۱
 ابن النجار، ۹۴
 ابن الندیم، ۹۲ تا ۹۴، ۸۲۵
 ابن بطوطه، ۹۷
 ابن حوقل، ۹۵
 ابن خردادبه، ۹۳
 ابن خلدون، ۹۲، ۹۷
 ابن خلکان، ۹۶
 ابن عبری، ۹۷، ۴۱۰، ۷۳۹، ۷۵۵، ۷۵۶، ۹۷۶
 ابوالفداء، ۹۷
 ابوالفرج اصفهانی، ۹۴
 ابوالفرج بن عبری، ۲۰۹، ۴۰۹، ۴۵۷، ۵۷۸، ۷۹۴، ۷۹۷، ۹۷۸
 ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین، ۹۵
 ابوجعفر منصور، ۹۲
 ابوریحان بیرونی، ۹۵، ۲۰۹، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۵۷، ۵۷۸، ۷۳۹، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۷، ۸۰۳، ۸۲۵، ۹۳۵، ۹۴۲، ۹۵۹، ۹۷۶، ۹۷۸، ۲۰۸۶، ۲۱۸۷
 ابوزید بلخی، ۹۶
 ابومحمد عبدالله بن المقفع، ۹۲
 آبیورژ، ۱۸۲۲
 آبی یه تاک، ۸۲۵
 اپامی نونداس، ۹۲۴، ۹۸۳، ۱۰۰۲
 آپ‌پز، ۴۸، ۵۳، ۶۰، ۱۹۲
 آپ‌پیوس، ۱۷۶۸
 آپ‌پیونس ستاتیانوس، ۱۹۴۸
 آپر، ۳۵، ۱۵۱، ۱۹۸، ۵۷۷، ۷۹۸، ۹۷۶
 اپوسیل لوس، ۱۴۱۱
 اپیاگسا، ۸۳۳
 ایریر، ۶۱۴، ۷۶۰، ۹۸۰، ۹۹۸، ۹۹۳، ۹۹۶، ۱۵۲۸، ۱۵۳۹، ۱۵۹۳، ۱۶۱۲، ۱۶۴۷، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۲، ۱۶۸۶، ۱۶۸۹، ۱۶۹۹، ۱۷۰۶، ۱۷۶۳، ۱۸۷۸

آنهریست، ۷۸۴
 آتی‌بال، ۱۹۹۸
 آنیسوس، ۶۱۳
 آنی‌لای، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶
 آوستا، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۹۶، ۱۲۳۹، ۱۲۵۰، ۱۲۶۵، ۱۸۱۲، ۱۸۲۸، ۲۰۱۷، ۲۰۷۷، ۲۰۷۸، ۲۱۶۲
 آوگار، ۲۱۴۸
 آوگیل، ۴۸۴
 آولت، ۱۸۸۶
 آویدیوس کاسیوس، ۲۰۴۲، ۲۰۴۳، ۲۰۴۷، ۲۲۱۰، ۲۲۱۳
 الف
 آتوتیار، ۴۶۱
 آرتیس، ۸۲۵
 آریز، ۶۰۶
 آزیس، ۴۲۴، ۷۷۲، ۸۰۲، ۹۹۹، ۱۱۰۹
 آسید، ۹۸۸، ۱۶۶۸، ۱۶۷۲
 آک، ۱۵۷۹
 آل، ۶۴۰
 آلی، ۷۶۰، ۹۰۹، ۹۱۰، ۱۷۹۶
 آلید، ۳۱۶، ۳۹۵
 آلیه، ۱۳۳۹، ۱۵۴۶
 آبارس، ۲۱۶
 آباز، ۶۰۶
 ابراهیم (ع)، ۱۰۸
 ابن اثیر، ۹۶، ۲۰۹، ۷۵۵، ۷۹۴، ۷۹۷، ۹۵۹، ۹۹۷
 ۲۰۹۶، ۲۰۹۸، ۲۱۰۰، ۲۱۳۱
 ابن النجار، ۹۴
 ابن الندیم، ۹۲ تا ۹۴، ۸۲۵

۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۸، ۱۳۴۴، ۱۵۳۲

۱۵۴۲، ۱۵۸۶، ۱۵۹۱، ۱۶۱۱، ۱۶۶۴

اخشورش، ۷۸۸

اخشورش بن دارا، ۷۹۴

اخشورش گنومات، ۷۹۰

اخشورش الثانی، ۷۹۴

آدا، ۲۱۲۷

آداد آیلوودین، ۱۱۴

آداد نیراری، ۵۳

آداد نیراری سوم، ۱۵۲

آذریز، ۱۰۲۵

اِیس، ۱۸۰۰، ۱۹۸۳، ۲۰۱۹، ۲۰۲۸، ۲۰۴۵

۲۰۶۳، ۲۱۴۶، ۲۱۴۷، ۲۱۴۹، ۲۱۵۱، ۲۱۹۷

۲۲۱۸

اِیس (اورفه)، ۲۰۳۳

آدنه، ۱۷۴۳

آدوارد می پز، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۶۱، ۱۲۰، ۵۲۶

۵۶۵

آدومیان، ۱۶۸۲

آدیسه، ۲۴، ۵۵۰، ۱۳۹۳، ۱۷۰۷

آدیل، ۱۳۲

اُر، ۱۴۵۱

ارائیس تین، ۸۴، ۱۳۸، ۱۷۶۲، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۸

۱۷۷۴، ۱۷۹۸، ۱۹۸۵

آراز، ۱۸۲۸

آران، ۱۹۷۰، ۲۰۲۸، ۲۱۴۳، ۲۱۵۶

اُربات، ۱۱۳۰

اُرباریوس، ۷۹۵

اُربازوس، ۱۸۷۳

اُرباس، ۸۵۸

اُزیل، ۱۱۲۱ تا ۱۱۲۳، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۴۲

اُپیس، ۳۳۴، ۳۳۷، ۵۸۰، ۸۶۹، ۱۵۴۹، ۱۶۸۷

۱۷۲۷

اُپی سیدیداس، ۹۱۸

اُپی فان، ۲۰۱۰

اُپیک تِت، ۷۹، ۸۰

اُپی مین، ۱۴۳۷

اُپی مینس، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰

اُتاتیس، ۵۲۴

اُتاش پس، ۱۳۲۸

اُتانیس، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۲۲

۵۳۲، ۵۴۱، ۵۴۷، ۵۹۶، ۶۰۹، ۷۵۶

اُتانیس لیکارت، ۵۲۳

اترک، ۱۳۰

اُتس سا، ۹۵۱

اُت فرادات، ۹۳۹، ۱۳۴۱، ۱۳۴۵

اُتو، ۲۰۱۰

اُتولی، ۱۶۲۹، ۱۶۷۵

اُتی مون، ۱۱۶۲

اُت پین، ۱۷۰۸

اُتیوی، ۴۱۲، ۱۲۵۶

اُتیر، ۹۹۳

اُجی بی، ۴۶۹

احمد مشکوئه، ۹۶

احمر، ۴۰۶

اُخا، ۹۵۵، ۹۶۰، ۹۷۶

اخبار الطوال، ۹۳

اُخریس،

اُخس (اردشیر سوم)، ۱۷۵۰

اُخس، ۷۹۲، ۷۹۵ تا ۷۹۷، ۹۲۹، ۹۳۶، ۹۴۱

۹۴۲، ۹۵۰، ۹۵۲ تا ۹۵۴، ۹۵۶، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۷۱

۹۷۴، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۱۱۸، ۱۰۸۵، ۱۱۷۰، ۱۱۸۵

ارته‌باز مادی، ۳۷۲
 آرته‌بازان، ۲۱۴۳
 آرته‌خُشش، ۷۵۵
 آرته‌خُششتا، ۷۳۴
 آرته‌خُششُر، ۲۱۴۴
 آرته‌سیراس، ۸۵۹، ۸۵۱
 ارته‌کاکنا، ۱۳۵۴
 ارته‌کام، ۱۶۶۴
 ارته‌کاما، ۱۵۴۲
 ارته‌گِرس، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۸، ۸۶۰
 ارته‌وازد اوّل، ۲۱۴۲، ۲۱۴۳
 آرته‌وازد دوّم، ۲۱۴۳
 آرته‌ورْذیه، ۴۶۳، ۴۶۴
 آرته‌فیوس، ۱۳۲۸
 آرثرُپوپ، ۱۳۲۴
 اِرخ، ۵۳، ۱۰۳، ۱۲۴ تا ۱۲۶، ۳۳۳، ۳۳۵، ۴۶۵
 اُرخ مین، ۶۴۱، ۶۸۹، ۸۷۳، ۱۷۶۳
 آرخواتیش، ۳۲۷
 ارداشیس، ۲۱۲۱
 اُرد اوّل، ۱۸۸۷، ۲۰۲۴، ۲۰۷۲، ۲۰۷۴، ۲۱۴۹
 ۲۱۶۳، ۲۱۷۷، ۲۱۸۵
 اردبیل، ۹۶
 اُرد، ۱۸۱۳، ۱۸۷۴، ۱۸۸۵، ۱۸۸۶، ۱۸۸۸، ۱۹۱۲
 تا ۱۹۱۴، ۱۹۱۶، ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴
 ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱، ۱۹۶۱، ۱۹۶۴، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰،
 ۲۰۴۹، ۲۲۰۲
 اُرد دوّم، ۱۹۶۱، ۱۹۶۲
 اردشیر اُخس، ۲۰۷۹
 اردشیر اُزیریس، ۷۷۷
 اردشیر اوّل (درازدست)، ۵۵، ۳۴۹، ۴۶۸، ۵۷۷
 ۷۳۴، ۸۲۱، ۸۲۵، ۱۱۰۷، ۱۲۳۹، ۱۲۴۸، ۱۳۲۳
 ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۷۸۰، ۱۸۱۳، ۱۹۳۲

۱۱۴۷، ۱۴۸۵، ۱۴۹۵، ۱۱۵۱، ۱۸۷۳، ۱۸۸۳
 ۱۹۸۴، ۱۱۲۲، ۲۰۳۱، ۲۱۴۹
 اُرُپاست، ۴۵۲
 اُرتاایک تیش، ۶۷۸، ۷۱۴
 اُرتابان، ۵۸۶
 اُرتاخه، ۵۹۱
 اُرتاخی، ۱۳۲۹
 اُرتاریوس، ۱۳۲۸
 اُرتافرن، ۵۲۲ تا ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۴۳،
 ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۶، ۵۶۷، ۵۷۶، ۵۸۴، ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸، ۱۷۷۰
 اُرتاگرساس، ۳۱۳
 اُرتالت، ۴۱۷
 اُرتبازان، ۱۱۹۹
 اُرت خُششُر، ۹۵۹
 اُرت خُشش سو، ۷۵۵
 اُرتخشتا پِشلام، ۷۸۸
 اُرتخشتا، ۷۸۹، ۷۹۰، ۸۲۱، ۹۵۶ تا ۹۵۸
 اُرت خُششُر، ۷۵۵، ۸۲۵
 اُرتخُمین، ۱۳۲۸
 اُرتُری، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷
 اُرتوآدیش توس، ۱۸۷۱
 اُرته‌ایک تِس، ۶۰۸
 اُرته‌باتاس، ۳۹۵
 ارته‌باز، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶
 ۳۷۸، ۶۹۶، ۷۰۳، ۷۰۸، ۷۳۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۸
 ۸۷۳، ۹۴۶، ۹۶۱، ۹۷۱، ۹۷۲، ۱۰۸۱
 ۱۰۸۳، ۱۱۷۱، ۱۱۷۳، ۱۱۷۵ تا ۱۱۷۸، ۱۱۸۵
 ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۴، ۱۳۴۷، ۱۳۷۷، ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰، ۱۴۱۶، ۱۴۲۱، ۱۵۴۲، ۱۶۱۱، ۱۶۶۴
 ۱۶۸۵، ۱۷۵۶، ۱۸۹۲، ۱۸۹۴

۱۰۲۱، ۱۰۸۳، ۱۰۸۵، ۱۱۰۷، ۱۱۸۴، ۱۱۹۵،
 ۱۳۱۷، ۱۳۲۹، ۱۳۳۸، ۱۷۵۶، ۱۷۸۰،
 اُردُنِس، ۱۵۲۶
 اردوان اوّل، ۱۷۱۵، ۲۱۸۵
 اردوان بن بلاش، ۲۱۰۶
 اردوان پنجم، ۲۰۵۸ تا ۲۰۶۰، ۲۰۶۶،
 ۲۰۷۴، ۲۰۹۹، ۲۱۳۷، ۲۱۷۸، ۲۱۹۱، ۲۲۰۲
 اردوان، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۰، ۶۰۸، ۶۰۹،
 ۶۵۶، ۶۶۱، ۷۳۹، ۷۵۶ تا ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۷۸،
 ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۷۱۶، ۱۷۲۱، ۱۸۱۳، ۱۸۲۳ تا
 ۱۸۲۵، ۱۸۲۷، ۱۸۵۲، ۱۸۶۱، ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸،
 ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴، ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹، ۱۹۸۱، ۲۰۵۸،
 ۲۰۵۹، ۲۰۶۱، ۲۰۶۲، ۲۰۶۴، ۲۰۶۶ تا ۲۰۶۹،
 ۲۰۷۱، ۲۰۷۴ تا ۲۰۷۶، ۲۰۸۰، ۲۰۸۱، ۲۱۱۴
 اردوان چهارم، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶، ۲۰۲۰، ۲۱۸۵
 اردوان دوّم، ۱۸۵۲، ۱۸۶۰، ۱۸۷۴، ۲۱۶۹
 اردوان سوّم، ۱۹۶۳، ۱۹۷۹، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰،
 ۲۱۶۳، ۲۱۳۷
 اُردوَمَنیش، ۴۵۴، ۴۵۵
 ارزانیاس، ۸۹۱
 اُرزیوس، ۱۷۹۶، ۱۹۲۹
 اَرس، ۱۳۰، ۵۷۴، ۱۰۵۱، ۱۸۶۸، ۱۹۴۷، ۱۹۴۹،
 ۱۹۵۰، ۱۹۹۰، ۲۰۱۳، ۲۰۲۸، ۲۱۵۷
 اُرساباریس، ۱۷۷۰
 ارسام، ۶۰۶، ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۵۹
 ارسامیس، ۱۰۲۸
 ارسامینس، ۱۳۲۸
 ارسام هخامنشی، ۳۸۸
 اَرسان، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶
 اَرسانس، ۱۳۲۹
 اُرش دات، ۱۴۴۴

اردشیر پاپکان ساسانی، ۱۸۱۵، ۲۰۵۸، ۲۰۶۶،
 ۲۰۶۸، ۳۱۵۳
 اردشیر، ۷۸، ۵۵۷، ۶۱۷، ۷۳۹، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۶۱،
 ۷۶۲ تا ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۶ تا
 ۷۸۱، ۷۸۴ تا ۷۸۶، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۴، ۷۹۶، ۸۰۰،
 ۸۰۱، ۸۲۵ تا ۸۲۷، ۸۲۹ تا ۸۳۱، ۸۳۶، ۸۴۰ تا
 ۸۴۶، ۸۴۸ تا ۸۵۵، ۸۵۸ تا ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۶۵،
 ۸۶۹، ۸۷۴، ۸۹۱، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۸، ۹۰۸، ۹۱۲، ۹۱۴،
 ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۲۳ تا ۹۲۸، ۹۳۰ تا ۹۳۳، ۹۳۴ تا
 ۹۳۶، ۹۳۹ تا ۹۵۶، ۹۵۸ تا ۹۶۱، ۹۶۳ تا ۹۶۷،
 ۹۶۹ تا ۹۷۱، ۹۷۳ تا ۹۷۵، ۹۷۷، ۹۷۹، ۱۰۸۴،
 ۱۳۰۷، ۱۳۱۷، ۱۳۵۱، ۱۳۸۲، ۱۴۲۸، ۲۰۶۷ تا
 ۲۰۷۰، ۲۰۷۳ تا ۲۰۷۵، ۲۰۷۸، ۲۰۸۱، ۲۰۸۲،
 ۲۰۹۶، ۲۰۹۷ تا ۲۱۱۴، ۲۱۱۶، ۲۱۱۹، ۲۱۲۷،
 ۲۱۲۸
 اردشیر ثالث، ۹۵۹
 اردشیر چهارم، ۷۵۶، ۱۱۸۲
 اردشیر درازدست، ۴۲۰، ۷۲۱، ۷۳۴، ۷۷۱، ۷۷۲،
 ۷۸۰، ۷۸۶، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۲۵، ۹۵۶،
 ۱۲۲۷، ۱۲۵۰، ۱۳۰۹، ۲۰۶۸، ۲۰۷۹، ۲۰۹۴
 اردشیر دوّم، (با حافظه)، ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹،
 ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۱۲۰، ۲۶۳، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۹،
 ۳۶۸، ۴۳۳، ۵۵۷، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۳، ۷۹۷، ۷۹۸،
 ۸۲۳، ۸۵۵، ۹۴۷، ۹۵۹، ۹۶۱، ۹۷۲، ۱۰۳۱،
 ۱۰۶۹، ۱۱۲۸، ۱۱۴۹، ۱۱۹۵، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹،
 ۱۲۰۰، ۱۲۰۲، ۱۲۱۷، ۱۲۴۸، ۱۲۵۰، ۱۲۵۵،
 ۱۲۶۰، ۱۲۸۲، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۸،
 ۱۳۲۳، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۷۵۶، ۱۷۸۰، ۱۸۱۳،
 ۱۸۵۲، ۱۸۷۰، ۱۹۴۱، ۳۰۸، ۳۲۵، ۲۱۹۹، ۲۲۰۷،
 اردشیر سوّم، (اُخس)، ۲۰۷، ۳۸۲، ۴۰۷، ۷۹۷،
 ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۷۰، ۹۷۳، ۹۷۵، ۹۷۸، ۹۸۷، ۹۸۸،

ارمنستان بزرگ، ۱۱۳۱، ۱۸۷۵، ۲۰۵۲، ۲۱۴۱، ۲۱۴۳

ارمنستان، ۱۶، ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۸۶ تا ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۳۳، ۲۶۳، ۲۷۳ تا ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۹۹، ۴۶۱، ۴۸۹، ۵۱۶، ۵۷۴، ۷۷۷، ۷۹۸، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۵، ۹۰۵، ۹۲۱، ۹۶۱، ۹۷۹، ۱۰۳۶، ۱۱۳۰، ۱۱۴۲، ۱۱۴۵، ۱۲۰۰، ۱۲۱۹، ۱۲۳۴، ۱۲۸۲، ۱۳۳۹، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۴۵۸، ۱۵۷۰، ۱۵۷۵، ۱۶۲۲ تا ۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۴۵، ۱۶۶۰، ۱۶۹۸، ۱۷۰۶، ۱۷۱۵، ۱۷۱۷، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۳، ۱۷۵۹، ۱۷۶۴، ۱۷۶۶، ۱۷۹۵، ۱۸۰۰، ۱۸۰۱، ۱۸۰۳، ۱۸۱۷، ۱۸۳۲، ۱۸۶۷، ۱۸۶۸، ۱۸۶۹، ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۳، ۱۸۷۵، ۱۸۷۹، ۱۸۸۱، ۱۸۸۳، ۱۸۸۴، ۱۸۸۵، ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۶، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۵، ۱۹۱۸، ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴، ۱۹۴۴، ۱۹۴۵، ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱، ۱۹۵۶، ۱۹۵۷، ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱، ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴، ۱۹۷۸، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹، ۲۰۰۹، ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۷، ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۹، ۲۰۳۳ تا ۲۰۳۵، ۲۰۳۷، ۲۰۳۸، ۲۰۴۱، ۲۰۴۳، ۲۰۴۴، ۲۰۴۶ تا ۲۰۴۸، ۲۰۵۱، ۲۰۵۲، ۲۰۵۷، ۲۰۵۹، ۲۰۶۹، ۲۱۰۰، ۲۱۰۷ تا ۲۱۲۳، ۲۱۲۷ تا ۲۱۳۱، ۲۱۳۳ تا ۲۱۳۷، ۲۱۴۰، ۲۱۴۱، ۲۱۴۳، ۲۱۴۷، ۲۱۴۹، ۲۱۵۰ تا ۲۱۵۴، ۲۱۵۶، ۲۱۵۷، ۲۱۵۹، ۲۱۶۶، ۲۱۶۷، ۲۱۹۶

ارمنستان کوچک، ۱۷۶۱، ۱۸۷۰، ۱۸۷۳، ۱۸۷۵، ۱۸۸۲، ۱۹۲۲، ۱۹۶۵، ۱۹۹۶، ۲۰۵۲، ۲۱۴۳

ارمیا، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۴۶، ۳۴۸

آرمینا، ۳۲۸

آرنت، ۹۵۱، ۹۵۵

ارسطو، ۶۹، ۴۸۹، ۵۲۶، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۴، ۱۴۱۵، ۱۴۲۵، ۱۴۲۷، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۷۷، ۱۵۷۵، ۱۵۷۸، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۷۲۹، ۱۷۸۱، ۲۰۹۶

ارسیخ، ۹۷۸

آرسیس، ۱۱۳۰

آرسیوس، ۱۸۴۴، ۱۸۴۶

ارشام، ۲۰۵، ۲۰۷، ۵۸۷، ۸۰۲، ۱۳۱۶، ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸، ۲۱۵۰، ۲۱۵۲

آرشاویر، ۲۱۲۳

ارشک، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۲۴، ۸۲۶، ۹۷۸، ۱۴۸۸، ۱۷۱۲، ۱۷۸۴، ۱۸۱۳، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷، ۱۸۱۸، ۱۸۲۱، ۱۸۴۳، ۱۸۴۹، ۱۸۹۱، ۲۰۱۱، ۲۱۱۸، ۲۱۵۳، ۲۱۱۹

آرشک، ۱۷۰۹

ارشک بزرگ، ۸۷، ۲۱۱۸، ۲۱۲۰

ارشک چهارم، ۲۱۵۴

ارشک دلیر، ۲۱۲۱

ارشک دوم، ۱۸۲۳

ارشک سوم، ۲۱۵۴

ارشک گیو، ۱۹۸۶

آرکسارت، ۱۳۴۹

آرکسانت، ۱۸۲۰

آرکساندز، ۵۰۲

آرکسیس، ۱۵۳۱، ۱۵۳۵

آرکینج، ۱۳۱

ارگیشی دوم، ۱۵۴

آرمان، ۵۹

آرْم دُنت، ۶۱۳

آرْمَن، ۱۳۰۴، ۱۸۸۵

آرْمَن، ۱۸۸۵

اُرن تاس، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۳، ۹۲۸	اُرن تاس، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۱
۹۳۰ تا ۹۳۲، ۹۳۹	اُرن تاس، ۱۵۲۷
اُرن تابات، ۱۷۵۶، ۱۷۶۹	اُرن تاس، ۳۹۸، ۵۴۹، ۶۰۹، ۷۶۲
اُرن تاس، ۱۳۲۹، ۱۶۶۰، ۱۷۰۲، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰	اُرن تاس، ۴۷۱ تا ۴۷۴
۱۹۲۵	اُرن تاس، ۳۳۳
اُرن تویات، ۹۴۶، ۱۰۴۶، ۱۱۲۹، ۱۶۶۴	اُرن تاس، ۱۱۳۶
اُرن داپانت، ۱۹۱۹	اُرن تاس، ۹۹۴
اُرن سپاد، ۱۸۱۳، ۱۹۷۱	اُرن تاس، ۱۰۲۵، ۱۳۴۱، ۱۳۴۴، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸
اُرن شت هرتشفیلد، ۱۳۰۶	۱۳۸۵، ۱۳۹۸
ارواد، ۳۸۱	اُرن تاس، ۱۷۹۵، ۱۸۱۷
اُرن وان، ۲۱۵۳	اُرن تاس، ۸۲
اروپ، ۱۰۴۸	اُرن تاس، ۶۰۳
اروپا، ۱۶، ۲۱، ۲۸، ۴۷، ۵۲، ۸۵، ۹۲، ۱۱۶	اُرن تاس، ۱۷۳۰، ۲۵۵
۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۱۸، ۳۳۰، ۳۸۲، ۳۸۸	اُرن تاس، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶
۴۹۵، ۵۰۵، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۴۹	اُرن تاس، ۲۱۳۰
۵۵۱، ۵۷۵، ۶۰۰، ۶۲۱، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵، ۷۲۷	اُرن تاس، ۷۸، ۱۵۲۵
۸۲۱، ۹۰۳، ۹۹۶، ۱۰۰۱، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۵۰	اُرن تاس، ۱۷۹، ۱۸۱ تا ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۳۵
۱۰۵۲، ۱۰۵۷، ۱۰۷۲، ۱۰۸۶، ۱۱۴۶، ۱۱۶۲	اُرن تاس، ۷۶۰، ۹۸۱، ۹۸۴، ۹۹۳
۱۲۰۲، ۱۲۲۱، ۱۲۴۷، ۱۳۵۰، ۱۳۹۲، ۱۳۹۶ تا	اُرن تاس، ۶۰۴
۱۳۹۸، ۱۴۰۰، ۱۴۰۸، ۱۴۵۸، ۱۴۸۱، ۱۵۳۶	اُرن تاس، ۶۵۹، ۶۸۲
۱۵۳۷، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۵۱، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴	اُرن تاس، ۱۵۰۰
۱۵۶۵، ۱۵۶۸، ۱۵۷۰، ۱۵۷۹، ۱۶۱۳، ۱۶۱۵	اُرن تاس، ۷۹۴
۱۶۲۲، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۵۱، ۱۶۶۹، ۱۶۷۱	اُرن تاس، ۱۹۱۹
۱۶۷۵، ۱۶۸۴، ۱۷۰۱، ۱۷۰۵، ۱۷۴۶، ۱۷۷۱	اُرن تاس، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۸، ۵۳۶، ۵۵۲، ۵۵۳
۱۸۶۰، ۱۸۶۹، ۲۰۰۶، ۲۲۰۴	اُرن تاس، ۵۸۳، ۶۲۴، ۶۳۱، ۶۴۱، ۶۴۷، ۶۸۸، ۶۸۹
اروپای شرقی، ۳۲، ۴۱، ۴۸۸	اُرن تاس، ۷۳۳، ۷۶۳، ۷۸۳، ۷۸۴، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۱۰ تا
اروخوس، ۶۵۷	اُرن تاس، ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۳۲، ۹۰۶، ۹۱۰ تا ۹۱۲
اروسیوس کلاروس، ۲۰۳۳	اُرن تاس، ۹۱۴ تا ۹۱۶، ۹۱۸ تا ۹۲۲، ۹۲۷ تا ۹۳۵، ۹۴۱، ۹۴۷
اُرن تاس، ۱۱۲۹، ۱۷۵۶	اُرن تاس، ۹۴۹، ۹۸۶، ۱۰۸۹، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۲۳۶ تا
اُرن تاس، ۱۶۹۹	اُرن تاس، ۱۳۲۸، ۱۳۳۹، ۱۵۱۴، ۱۷۱۴، ۱۷۶۳
اُرن تاس، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۹	اُرن تاس، ۲۳۸

۱۸۵۴، ۱۸۵۹، ۱۸۶۴، ۱۸۶۷، ۱۸۷۱، ۱۸۷۳،
 ۱۸۷۵، ۱۹۲۶، ۲۰۲۹، ۲۰۴۹، ۲۰۷۱، ۲۱۶۰،
 ۲۱۶۳
 اُسترابون و پولی‌ین، ۸۲۵
 استراتون، ۱۰۸۴، ۱۰۸۸
 اُستراتونیس، ۱۶۹۸
 استراسبورگ، ۸۰۲، ۹۳۴
 اُسترالی، ۱۸
 اُشتر، ۷۳۶ تا ۷۳۸
 اُستروتاس، ۹۲۲
 استروڈانیال، ۵۷۸
 اُسترومردُخا، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰
 اُستفانوس، ۱۱۴۵
 اُستن، ۹۷۸
 اُسخین، ۱۰۰۸
 اُش‌خین نام، ۵۵۷
 اسدآباد، ۱۶۱
 اسرائیل، ۳۴۸، ۷۸۸، ۳۸۳، ۹۵۶
 اُسُرُائِس، ۸۲، ۱۷۲۰
 اُسُرُان، ۱۷۴۱، ۱۹۱۵
 اُسُرُخَدون، ۷۸۸
 اُسُرُیه، ۲۱۴۷
 اسفراین، ۱۸۰۴
 اسفندیار، ۴۵۵
 اُسکاریه‌گیر، ۲۴۹، ۴۳۲
 اسکاندیناوی، ۱۶
 اسکندر اَوّل، ۹۸۲
 اسکندر بزرگ، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۷۸،
 ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۳۷۷، ۴۱۶، ۴۷۰، ۵۱۲، ۵۱۷،
 ۵۲۶، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۹۲، ۶۱۹، ۶۴۳، ۶۸۳ تا ۶۸۶،
 ۶۹۷، ۷۴۰، ۷۷۳، ۷۸۱، ۷۹۶، ۸۳۷، ۸۵۲، ۸۵۵

اسپارت لا کرینس، ۲۵۷
 اسپانیا، ۳۰، ۸۵، ۳۳۰، ۱۱۹۳، ۱۵۲۷، ۱۷۶۳،
 ۱۷۶۴، ۱۸۸۸، ۱۸۸۹، ۱۹۱۶، ۱۹۲۱، ۱۹۳۳،
 ۱۹۵۲
 اِس‌پِرثی‌پِس، ۶۲۳
 اِسپرخیوس، ۶۴۶
 اُسپِهَبْد پَهَلَو، ۲۱۳۷
 اِسپی‌تائیس، ۳۹۰
 اِسپی‌تاماس، ۳۹۰
 اِسپی‌تامین، ۱۶۵۴
 اُسیت، ۲۰۱۲
 استاتیرا، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۳۱، ۸۶۱، ۸۷۴،
 ۹۰۶، ۹۵۵، ۹۵۹، ۱۱۰۰، ۱۱۱۵، ۱۱۸۳، ۱۱۸۵،
 ۱۲۰۰، ۱۵۴۹، ۱۵۸۴، ۱۶۱۱
 اُستان، ۸۲۵، ۸۲۸، ۱۱۸۵
 اُستانیس، ۸۲۴، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰
 استخر، ۱۲۳۹، ۱۲۸۹، ۱۲۹۱
 استخر، ۶۲، ۱۲۳۹، ۱۲۸۹، ۱۲۹۱، ۲۰۶۶، ۲۰۶۷
 استرآباد، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۲۲۰، ۱۲۳۲،
 ۱۳۲۴، ۱۳۲۵
 استرابون، ۶۷، ۸۴، ۸۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۸، ۲۰۹،
 ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۸۹، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۷۹، ۷۵۶، ۹۷۶،
 ۹۷۸، ۱۰۴۱، ۱۱۲۳، ۱۲۰۷، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳،
 ۱۲۴۳، ۱۲۴۶ تا ۱۲۴۸، ۱۲۵۰، ۱۲۵۳، ۱۲۶۰ تا
 ۱۲۶۴، ۱۲۷۹، ۱۳۱۴، ۱۳۵۳، ۱۴۸۸، ۱۵۰۰،
 ۱۵۰۳، ۱۵۱۵، ۱۵۱۸، ۱۵۲۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۵،
 ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۶۲، ۱۶۹۷، ۱۷۰۳، ۱۷۰۶،
 ۱۷۰۸، ۱۷۱۱، ۱۷۱۸، ۱۷۳۳، ۱۷۳۹، ۱۷۴۲،
 ۱۷۴۳، ۱۷۷۱، ۱۷۷۳، ۱۷۷۹، ۱۷۸۱، ۱۸۰۶،
 ۱۸۰۸، ۱۸۰۹، ۱۸۱۱، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷، ۱۸۱۸،
 ۱۸۲۲، ۱۸۲۸، ۱۸۲۹، ۱۸۳۴، ۱۸۳۵، ۱۸۴۱

اسکندر کن یست، ۱۰۴۸

اسکندر مقدونی، ۹۱۸، ۹۶۰

اسکندر والّاس، ۱۷۷۶

اسکندرون، ۱۰۷۱

اسکندریّه، ۷۳، ۸۶، ۱۰۰۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲

۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۹۶، ۱۴۴۴، ۱۴۵۴، ۱۵۰۹

۱۵۲۰، ۱۵۲۴، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۶۹، ۱۶۲۴

۱۶۷۸، ۱۷۰۱، ۱۷۳۹، ۱۷۷۴، ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۷

۱۷۸۰، ۱۷۸۱، ۱۷۹۶، ۱۷۹۸، ۱۸۰۰، ۱۹۴۹

۲۰۱۰

اسکندریّه مصر، ۱۷۴۰، ۱۷۴۲

اسکندریّه اقصی، ۱۳۹۶

اسکوفور، ۳۰۶

اسکولاپ، ۱۰۶۷، ۱۴۹۵

اسکیرس، ۹۲۳

اسکیلّاس، ۵۲۵، ۵۲۶، ۱۵۷۵

اسکیلّاک، ۵۳۳

اسلاوی، ۱۶

اسمعیل، ۳۸۳

آسور حیدین، ۵۷۲

آسی توس، ۶۵۱

آشعیا، ۱۵۴، ۳۴۶، ۳۴۷

اشک، ۲۰۸۰

اشکانی، ۱۲۴۶، ۱۲۵۳، ۲۰۸۳

اشکانیان، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۲۲۴، ۱۲۵۲، ۱۲۶۱

۱۷۱۸، ۱۷۳۱، ۱۷۹۴، ۱۸۰۱، ۱۸۰۳، ۱۸۱۵

۱۸۵۲، ۱۹۹۹، ۲۰۰۶، ۲۰۱۹، ۲۰۲۱، ۲۰۳۲

۲۰۵۷، ۲۰۶۳، ۲۰۶۸، ۲۰۶۹، ۲۰۷۰، ۲۰۷۱

۲۰۷۴، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷، ۲۰۷۹، ۲۰۸۰، ۲۰۸۵

۲۰۸۶، ۲۰۹۵، ۲۰۹۶، ۲۰۹۷، ۲۰۹۹، ۲۱۰۰

۲۱۰۱، ۲۱۰۲، ۲۱۰۴، ۲۱۰۶، ۲۱۰۷ تا ۲۱۰۹

۹۰۶، ۹۴۶، ۹۷۳، ۹۷۵، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۸

۹۹۱، ۹۹۳، ۹۹۵ تا ۱۰۰۹، ۱۰۲۰ تا ۱۰۳۴

۱۰۳۶ تا ۱۰۵۹، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴ تا ۱۰۷۳، ۱۰۷۵ تا

۱۰۷۸، ۱۰۸۰ تا ۱۱۲۰، ۱۱۲۲ تا ۱۱۲۹، ۱۱۳۱ تا

۱۱۳۶، ۱۱۳۸ تا ۱۱۷۲، ۱۱۷۴ تا ۱۱۷۷، ۱۱۷۹ تا

۱۱۸۵، ۱۲۰۰، ۱۲۰۹، ۱۲۱۳ تا ۱۲۱۵، ۱۲۲۱

۱۲۳۳، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۸، ۱۲۵۲

۱۲۶۳، ۱۲۶۶، ۱۲۷۲، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۰

۱۲۸۲، ۱۲۸۹، ۱۳۰۱، ۱۳۳۰، ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۷

۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۱ تا ۱۳۶۲، ۱۳۶۴ تا ۱۴۰۰

۱۴۰۲ تا ۱۴۳۲، ۱۴۳۴ تا ۱۴۹۰، ۱۴۹۲ تا

۱۵۱۲، ۱۵۱۴ تا ۱۵۴۵، ۱۵۴۷ تا ۱۵۵۱، ۱۵۵۳ تا

۱۵۹۴، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴ تا ۱۶۱۸، ۱۶۲۱

۱۶۲۴ تا ۱۶۳۰، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷

۱۶۳۹، ۱۶۴۱ تا ۱۶۴۳، ۱۶۴۷، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱

۱۶۵۳ تا ۱۶۵۶، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۴، ۱۶۶۸ تا

۱۶۷۷، ۱۶۷۹، ۱۶۸۴ تا ۱۶۹۵، ۱۶۹۷ تا ۱۷۰۱

۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۹، ۱۷۲۳ تا ۱۷۲۵، ۱۷۲۸

۱۷۳۱، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸، ۱۷۴۴، ۱۷۴۶

۱۷۴۷، ۱۷۴۹، ۱۷۵۰، ۱۷۵۶، ۱۷۵۷، ۱۷۶۲

۱۷۷۰، ۱۷۷۲، ۱۷۷۴، ۱۷۷۷، ۱۷۷۸، ۱۷۷۹ تا

۱۷۸۲، ۱۷۸۳، ۱۷۹۴، ۱۷۹۸، ۱۸۰۳، ۱۸۰۹

۱۸۱۱، ۱۸۱۵، ۱۸۲۰، ۱۸۲۲، ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۸

۱۸۶۲، ۱۸۷۰، ۱۹۶۶، ۲۰۲۳، ۲۰۲۴، ۲۰۳۱ تا

۲۰۳۴، ۲۰۳۸، ۲۰۵۹، ۲۰۶۷، ۲۰۶۸، ۲۰۷۶ تا

۲۰۷۸، ۲۰۸۱ تا ۲۰۸۴، ۲۰۸۷، ۲۰۹۷، ۲۰۹۸

۲۱۰۰، ۲۱۰۲، ۲۱۲۵، ۲۱۲۹، ۲۱۳۱، ۲۱۴۳

۲۱۷۸، ۲۱۸۹، ۲۱۹۵، ۲۱۹۸، ۲۲۰۵

اسکندر چهارم، ۱۶۴۱، ۱۶۴۴

اسکندر دوم، ۹۸۲

اسکندر سوم، ۹۹۸، ۱۷۷۸

اشک هشتم - اردوان دوم، ۱۷۸۸
 اشک هفتم، ۱۸۴۲
 اشک هفتم - فرهاد دوم، ۱۷۸۸، ۱۸۷۵
 اشک هیجدهم، ۱۹۶۳
 اشک یازدهم، ۱۸۸۰
 اِش نوناك، ۳۳۷
 آشور، ۳۸۳
 اِشیل، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۵۷، ۵۷۱، ۷۳۸، ۹۴۶
 ۱۱۱۲، ۱۶۴۹
 اصبهان، ۲۰۹۷، ۲۰۹۸
 اصطخر، ۹۴، ۲۰۷۷
 اِصطخري، ۹۴
 اصفهان، ۹۴، ۱۳۰، ۱۱۷۰، ۱۲۰۵، ۱۲۲۰، ۱۲۸۱
 ۱۸۴۰، ۲۰۶۹، ۲۰۷۷، ۲۰۸۱، ۲۰۸۲، ۲۱۵۶
 اعتماد السلطنه، ۲۱۰۷
 اعراب، ۳۰۴
 اغاني الكبير، ۹۴
 افران تیدس، ۶۷۸
 افریقا، ۱۴ تا ۱۷، ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۸۵، ۹۸
 ۱۲۷، ۳۳۰، ۳۸۲، ۴۸۶، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۷۵، ۷۲۱
 ۷۵۸، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۱۹۱، ۱۲۰۲، ۱۲۶۶
 ۱۳۹۳، ۱۴۸۱، ۱۵۲۷، ۱۵۳۶، ۱۵۷۰، ۱۵۹۰
 ۱۶۲۳، ۱۶۳۵، ۱۶۴۹، ۱۷۹۹، ۱۹۲۱، ۲۱۳۴
 افریقای جنوبی، ۷۳۱، ۳۸۱
 افریقای شمال شرقی، ۱۵
 افریقای شمالی، ۱۵، ۴۲
 اِفِس، ۷۸۵، ۸۵۲، ۹۰۹، ۱۰۳۷، ۱۲۷۴
 اِفِس، ۲۵۵، ۲۵۶، ۷۸۵، ۸۱۶، ۸۵۲، ۸۶۴، ۹۰۹
 ۱۰۰۰، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۲۱۸، ۱۲۷۴، ۱۶۸۹، ۱۷۶۲
 افغانستان، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۱۸۹، ۱۳۸۲، ۱۵۱۸
 ۱۶۲۵، ۱۷۳۲، ۱۸۶۲، ۱۸۶۳، ۲۱۵۷، ۲۱۶۵، ۲۲۱۸

۲۱۱۰ تا ۲۱۱۲، ۲۱۲۱، ۲۱۲۳، ۲۱۲۵ تا ۲۱۲۷
 ۲۱۲۹ تا ۲۱۳۱، ۲۱۳۳، ۲۱۳۴، ۲۱۳۶، ۲۱۳۷
 ۲۱۴۰، ۲۱۴۶ تا ۲۱۴۹، ۲۱۵۲، ۲۱۵۵ تا ۲۱۵۷
 ۲۱۶۴، ۲۱۶۶، ۲۱۹۹
 اشک اوّل، (ارشک)، ۱۷۸۴، ۱۸۱۸، ۱۸۴۱
 ۲۱۸۹
 اشک بن اشک، ۲۱۰۲
 اشک بن اشکان، ۲۱۰۶
 اشک بیستم، ۱۹۸۲
 اشک بیست و پنجم، ۲۰۳۷
 اشک بیست و چهارم، ۲۰۲۱
 اشک بیست و دوّم، ۱۹۸۷
 اشک بیست و سوم، ۲۰۱۸
 اشک بیست و ششم، ۲۰۴۰
 اشک بیست و نهم، ۲۰۵۸
 اشک بیست و هشتم، ۲۰۵۸
 اشک بیست و هفتم، ۲۰۴۷
 اشک بیست و یکم، ۱۹۸۶
 اشک پنجم - فرهاد اول، ۱۷۸۶، ۱۸۲۸
 اشک چهاردهم، ۱۹۳۱
 اشک چهارم - فری یاپت، ۱۷۸۶
 اشک دوازدهم، ۱۸۸۵
 اشک دوّم، ۱۷۸۶
 اشک دهم - سندروگ، ۱۷۸۸، ۱۸۷۴
 اشک سوم - اردوان اول، ۱۷۸۶، ۱۸۲۳
 اشک سیزدهم، ۱۸۸۷، ۱۹۳۱
 اشک شانزدهم، ۱۹۶۱
 اشک ششم - مهرداد اول، ۱۷۸۶، ۱۸۷۵
 اشک نوزدهم، ۱۹۷۹
 اشک نهم - مهرداد دوم، ۱۷۸۸، ۱۸۶۷
 اشک هشتم، ۱۸۵۲

اُکسین داریس، ۱۳۲۹
اُکسوس، ۱۳۸۶، ۱۸۱۹، ۱۸۲۰
اُکسیاتریس، ۹۶۰
اُکسپارت، ۱۳۸۵، ۱۵۳۹، ۱۵۴۲
اُکسپارتیس، ۱۱۸۳، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۵۰۱، ۱۵۴۲
۱۶۱۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۴۴، ۱۶۵۶
اُکسیداتیس، ۱۳۳۸
اُکسی ذراک، ۱۴۷۳، ۱۴۹۰، ۱۴۹۵، ۱۴۹۷
اُکسی کانوس، ۱۵۰۸
اُکسی نِس، ۱۱۲۹
اُکونومیکا، ۶۸
اُگزاتر، ۱۱۲۹
اُگزاتر، ۸۲۵، ۸۲۸، ۱۱۸۵
اُگزاترِیس، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۸، ۱۳۴۹
اُگزدارِیس، ۱۸۱۳، ۲۱۵۳
اُگزری داتیس، ۱۱۷۱
اُگنس پُ تامُس، ۸۱۸، ۹۱۸
اُگنس پونامُس، ۷۱۴
اُگویارِیس، ۱۵۴۴
اُگوست، ۶۷، ۱۹۵۵، ۱۹۵۹، ۱۹۶۲
اُلاپ تونیوس، ۱۴۲۹
اُلاته، ۶۵۷، ۹۸۹
اُلانت، ۱۰۲۳
البدء و التاريخ، ۹۵
البيان و التبیین، ۹۲
الجزایر، ۳۱
الحضر، ۲۰۳۳، ۲۰۳۴، ۲۰۴۸، ۲۰۴۹، ۲۲۱۰
۲۲۱۳ تا ۲۲۱۵، ۲۲۱۹، ۲۰۵۰، ۲۰۵۲ تا ۲۰۵۶
۲۰۹۵، ۲۱۵۶، ۲۱۶۶
اَلخودونِیوس، ۱۹۱۳
اَلذَّرَّةُ اَلتَّیْمِیَّة فی طَاعَتِ الملوک، ۹۲

افغانستان جنوبی، ۱۶۹۷، ۱۷۱۷
افغانستان شرقی، ۱۶۲۲
افغانستان شمالی، ۱۶۹۷
افلاطون، ۷۸، ۱۰۰۱، ۱۱۶۸، ۱۷۵۶
اُفورب، ۵۵۸
اُفی کرات، ۱۰۸۳
اُقیانوس اطلس، ۹۴، ۲۰۴۵، ۲۱۳۳، ۱۳۰، ۳۸۶
اُقیانوس کبیر، ۱۶
اُقیانوس هند، ۶۱۴، ۱۷۰۳، ۱۸۶۲
اُقیانوسیه، ۱۴، ۱۶
اُکاترینوسلاو، ۵۱۴
اُکتاویوس اُگوست، ۱۹۵۱، ۱۹۵۷، ۱۹۶۷، ۱۹۸۳، ۲۰۲۲، ۲۰۳۵
اُکتاویوس، ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۶، ۱۹۰۸ تا ۱۹۲۲
۱۹۲۴، ۱۹۲۷، ۱۹۳۲، ۱۹۳۳، ۱۹۴۷، ۱۹۵۰
۱۹۵۲، ۱۹۵۳، ۱۹۹۲
اکد، ۶۲، ۱۰۳ تا ۱۰۸، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۳۶، ۳۳۷
۳۳۸، ۳۴۰، ۳۸۱، ۱۷۲۹
اُکف رگما، ۱۶۷۷
اُکرن، ۲۰۱۲
اُکزاتر، ۱۱۷۰
اُکزاتر، ۱۱۷۰
اُکزاترِیس، ۱۰۷۴، ۱۰۸۳، ۱۱۸۲
اُکزاتر، ۱۵۴۲، ۱۷۷۰
اُکزاترِیس، ۸۲۴، ۱۳۲۹، ۱۶۹۰
اُکزودات، ۱۴۱۱
اُکساتر، ۱۵۳۹
اُکسائرس، ۱۴۳۹، ۱۵۵۳
اُکش تارخس، ۱۶۲۳
اُکس داریس، ۲۰۲۰، ۲۰۲۱، ۲۰۲۴، ۲۰۲۷، ۲۰۳۵
اُکس سی پی نوس، ۱۴۰۳

إليبي، ١٦٠
 إليزه وارتابد، ٩٠، ١٨٠٠
 أليمبى دُز، ٦٩١
 إالى مى، ١١٣٥
 إلين، ٩٧٠، ٩٧٤، ١٥٤٩
 أمار، ١٠٣١
 امركالاس، ١٠٢٥
 امريكا، ١٧، ٢٠، ٥٤، ١٣٠، ١٣٢٤
 إامن آنازى رونت، ٦٧٠
 إمينس، ١٤٧٥
 أميزوس، ٨٢٨
 أنانيس، ٦٠٣، ٦٠٤
 آناهيتا (ناهيد)، ٩٠٨، ١٧١٥
 اندرونيك، ١٣٤٢
 اندلس، ٩٥، ٩٨
 انزان، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧
 أنش كريت، ١٣٤٨، ١٣٤٩، ١٤٦٧، ١٤٩٠، ١٥١٦
 تا ١٥١٨، ١٥٢٤، ١٥٢٧، ١٥٣٧، ١٥٧٥
 أنسيلوس، ٥٤٠، ٥٤١
 أنشان، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٥٤، ٣٣٦، ٣٣٨
 انطاكيه، ٨٦٩، ١٧٠١، ١٧٠٢، ١٧١٥، ١٧٢٧
 ١٧٣٠، ١٧٣٢، ١٧٣٦، ١٧٤٠، ١٧٤٢، ١٧٤٣
 ١٧٨١، ١٨٠٠، ١٨١٧، ١٨١٩، ١٨٢٦، ١٨٤٦
 ١٨٤٧، ١٩١٩، ١٩٢٥، ١٩٤٢، ١٩٧٤، ٢٠٢٥
 ٢٠٢٩، ٢٠٣٠، ٢٠٤٣، ٢٠٩٦، ٢١١٨
 انطاكيه خاراكس، ١٧٤١
 انطاكيه كالتى رده، ١٧٤١
 انطاكيه مرگيان، ١٧٤٣
 انطاكيه سورثه، ١٧٤١
 انگلستان، ٥٢، ٥٨، ٥٧٦
 إن ناتوم اول، ١٠٥

إلفان تين، ٢٤١، ٤٣٢، ٤٨٤، ٨٠٣، ١٢٧٠
 الفهرست، ٩٢، ٨٢٥
 القظيف، ١٧١٦
 الكساندر، ٥٤٩
 الكساندر سوز، ١٧٩٩
 إالى لى، ٢٠٤
 أَلَمپ، ٩٨٠
 أَلَمپيا، ١٤٢٧
 أَلَمپياس، ٩٩٣، ٩٨٨، ٩٩٥ تا ١٠٠١، ١١٠٧
 ١١٠٨، ١١١١، ١١٥٣، ١٤٨٩، ١٥٨٦، ١٥٨٧
 ١٦١١، ١٦٤٧، ١٦٥٠ تا ١٦٥٣، ١٦٦٠، ١٦٦٨
 ١٦٧٢، ١٦٨٥، ١٠١٨، ١٦٦٩، ١٦٧٠، ١٦٧١
 ١٦٧٣، ١٦٧٦
 المَجَنَّت، ١٠٠
 المختصر فى اخبار البشر، ٩٧
 المسالك والممالك، ٩٣
 المسالك و الممالك والمفاوز والمهالك، ٩٥
 المسعودى، ٢٠٨٣
 المعتصم، ٩٤
 أَلَمْقَدِيسى، ٩٥
 أَلَنَت، ٩٨٥، ١٤٢٧
 النَّسَاب الاشراف واخبارهم، ٩٣
 إلوتر، ٢٢٠
 إلوزين، ٦٦٥
 إلوسيس، ٦٩١
 الوند، ١٦٠
 إله آزار، ٢١٢٩
 إلوگى يا، ٢٠٢٥
 إلیا، ٢٠٣٠
 إلیان، ١٠١٧
 الیان، ٧٠، ١٨٤٧

اور، ۵۳، ۳۳۳، ۱۰۳، ۱۰۷	ان نیو، ۶۷
اوراپه، ۳۲۷	انوشیروان، ۵۷۱
اورارت رو، ۱۷۷	أنوفاس، ۴۵۲
اورارتو، ۳۲۸	إنه، ۱۷۹۹
اورارتویا آرات، ۵۷۴	أنیاس، ۱۷۷۶، ۱۸۴۹
اورال، ۱۷۴۵	اوآتالوس، ۱۶۴۵
اورامان کردستان، ۲۲۰۲	اواگر، ۱۶۸۰
اورانوس، ۱۵۷۳	اواگراس، ۹۲۲، ۹۲۷ تا ۹۳۰، ۹۳۵، ۹۶۳، ۹۶۵
اورانی، ۴۱۷	۱۶۶۵، ۲۱۲۵
اُورُپس، ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۲	اویدریه، ۹۷۶
اورتا کو، ۱۲۴	اوبه، ۶۳۵، ۶۵۴، ۱۰۵۱
اورخان، ۱۷۷۲	اوبه آرگس، ۷۵۹
اوردیمه، ۴۴۳	اوپاثر، ۱۷۶۰، ۱۷۷۷
اوررو، ۲۱۴۷	اوپاثر، ۱۷۷۰
اورس، ۱۵۲۲، ۱۵۳۰	اوپدزم، ۴۵۹
ورسی لوس، ۱۱۷۹	اوپن، ۱۳۲۵
اورسی نس، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴	اوتان، ۴۵۴
اورشليم (بيت المقدس)، ۱۶۴، ۱۷۲، ۳۴۳، ۳۴۶	اوت اوم مان، ۱۲۴
۳۴۸، ۳۴۹، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۲۲ تا ۹۵۶	اوتروپوس، ۱۷۹۷، ۲۰۲۹، ۲۰۴۵، ۲۰۶۳
۹۵۸، ۱۷۲۷، ۱۸۶۸، ۱۹۲۵، ۱۱۹۱، ۲۰۹۵	اوتوفادات، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۹، ۱۰۵۱، ۱۱۴۸
اورفا، ۲۱۴۷	اوتونا اوس، ۶۵۸
اورگت، ۱۷۱۰، ۱۷۷۶	اوتی دم، ۱۷۱۶، ۱۷۴۵
اورگت دوّم، ۱۷۷۸، ۱۷۸۹	اوتی دموس، ۱۸۲۴، ۱۸۲۵، ۱۸۲۷، ۱۸۳۳، ۱۸۶۱
اورلین، ۲۱۲۷	اوتی دمی، ۱۷۴۵، ۱۸۶۲
اورلیوس، ۲۰۳۹، ۲۰۴۴، ۲۰۴۶، ۲۰۴۷	اوجاگزر سنث، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۸۰
اورمزد، ۲۰۷۶	اوخاما، ۱۸۰۰
اوروپوس، ۲۰۴۳	اوخرس، ۹۴۲
اوروک، ۱۰۳	اوداموس، ۱۶۵۵، ۱۶۹۷
اورى بات، ۲۵۳	اودم، ۱۵۲۶
اُوری بیاد، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۴، ۷۱۹، ۷۲۵	اودیاس تس، ۸۰۱
اورپ، ۶۳۵، ۶۵۴	اودیسه ← ادیسه

اوم میدیوس، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵
 اؤمین اؤل، ۱۵۵۹، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۹،
 ۱۶۴۰ تا ۱۶۴۵، ۱۶۴۸، ۱۶۵۰ تا ۱۶۵۴، ۱۶۵۶،
 ۱۶۵۷، ۱۶۵۹ ال ۱۶۶۴، ۱۶۶۶، ۱۶۷۴، ۱۶۷۹،
 ۱۶۹۴، ۱۶۹۷، ۱۷۲۰، ۱۷۲۴، ۱۷۲۶، ۱۷۵۰،
 ۱۷۸۵
 اؤمن دوّم، ۱۷۷۰، ۱۷۸۷
 اؤمنس، ۱۷۵۹
 اومیتروباتس، ۴۷۳
 اؤن توس، ۶۳۳
 اؤنگناد، ۶۱
 اؤنوماسترید، ۱۰۸۳
 اوهش پرید، ۵۷۳
 اوهیا، ۴۶۱
 اوی توس، ۱۶۶۵
 اؤید، ۱۹۱۵
 اویوس، ۱۵۵۹
 اهل لیس بُس، ۶۷۸
 اهواز، ۱۱۸، ۱۳۰
 آهور مَزْدَ، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۲۳۸
 ائی یارس، ۴۴۹، ۴۵۰
 ایبر، ۱۵۲۷
 ایبری، ۲۶۰، ۷۱۷، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۶۲۵، ۱۹۶۹،
 ۱۹۹۶، ۲۰۳۹
 ایبری (گرجستان)، ۱۸۷۰، ۱۹۳۳، ۲۱۵۶
 ایپسوس، ۱۵۷۲، ۱۶۹۰، ۱۶۹۵، ۱۷۰۳، ۱۷۲۴،
 ۱۸۲۷، ۱۷۵۷
 ایتالیا، ۲۷، ۳۱، ۳۹، ۷۸، ۸۳، ۲۵۲، ۴۷۶، ۵۳۰،
 ۶۲۷، ۷۱۷، ۷۸۳، ۹۰۰، ۹۴۷، ۱۲۱۶، ۱۴۱۷،
 ۱۵۲۸، ۱۵۷۰، ۱۵۹۰، ۱۵۹۳، ۱۶۶۲، ۱۶۷۱،
 ۱۶۷۲، ۱۶۸۶، ۱۷۱۴، ۱۷۶۰، ۱۷۶۳، ۱۷۶۷،

اوری پید، ۹۹۷، ۱۴۱۵، ۱۴۳۵، ۱۵۷۱، ۱۹۱۱،
 ۱۹۱۲، ۲۲۰۲
 اوریت، ۱۵۲۴
 اوری تیان، ۱۵۱۹، ۱۵۴۷
 اوری دم، ۶۴۳
 اوری دیس، ۱۶۱۲، ۱۶۴۳، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۶۸،
 ۱۶۷۳
 اوری لوك، ۱۴۳۰، ۱۴۳۷
 اوری م دُن، ۷۷۱
 اوزیس فیلوپاثر، ۱۷۵۵
 اوساک، ۱۹۱۸
 اوش پرید، ۴۸۴، ۴۸۶
 اوستا، ۲۱۹۸
 اوسنوس، ۱۴۶۲
 اؤیویوس، ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۱۶۹، ۹۷۶، ۱۸۴۷،
 ۲۱۵۰
 اوشاگان، ۲۱۳۵
 اوفراتاس، ۳۰۸
 اوفیلوتاس، ۱۳۵۵، ۱۳۵۹
 اوکتاریوس اوگوست، ۱۷۵۳
 اؤکراتید، ۱۷۴۵، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۸۳۵، ۱۸۳۷،
 ۱۸۶۲، ۱۸۶۳
 اوکسیان، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴
 اؤکلیداس، ۸۲۸
 اوگ بارو، ۳۳۸
 اوگوست، ۷۴، ۱۷۷۲
 اؤلریخس، ۱۷۷۱
 اؤله اوس، ۱۸۲۶
 اؤیر، ۱۸۵۰
 اوم فیس، ۱۴۵۷، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰
 اوم مان مینانو، ۱۲۳

۱۰۹۱، ۱۰۹۵، ۱۱۰۰ تا ۱۱۰۲، ۱۱۰۷، ۱۱۱۲،
 ۱۱۱۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۸،
 ۱۱۴۰ تا ۱۱۴۲، ۱۱۴۶، ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۱۵۷،
 ۱۱۶۹، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۵، ۱۱۹۷، ۱۲۰۳،
 ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۲، ۱۲۱۴، ۱۲۱۸، ۱۲۲۰،
 ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۵۱، ۱۲۶۳، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳،
 ۱۲۷۵، ۱۲۷۷، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵،
 ۱۳۳۵، ۱۳۴۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۲، ۱۴۰۷، ۱۵۱۵،
 ۱۵۱۷، ۱۵۳۷، ۱۵۶۳، ۱۵۸۸، ۱۵۹۴، ۱۶۵۰،
 ۱۶۷۳، ۱۶۷۵، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۶،
 ۱۶۹۸، ۱۷۰۷، ۱۷۰۹، ۱۷۱۳ تا ۱۷۱۵، ۱۷۲۴،
 ۱۷۲۵، ۱۷۲۹، ۱۷۳۱، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶،
 ۱۷۳۸، ۱۷۴۲، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۷۸۰، ۱۷۸۲،
 ۱۷۹۳، ۱۷۹۷، ۱۸۰۳، ۱۸۰۹، ۱۸۱۱، ۱۸۱۵،
 ۱۸۱۶، ۱۸۲۲، ۱۸۲۳، ۱۸۲۵، ۱۸۲۸، ۱۸۳۱،
 ۱۸۳۵، ۱۸۳۷، ۱۸۴۰، ۱۸۴۶، ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۳،
 ۱۸۵۹، ۱۸۶۱، ۱۸۶۳، ۱۸۶۵، ۱۸۶۶، ۱۸۶۷،
 ۱۸۶۹، ۱۸۷۸، ۱۸۸۱، ۱۸۸۳، ۱۸۸۵، ۱۸۸۷،
 ۱۸۸۸، ۱۹۱۶، ۱۹۱۷، ۱۹۲۲، ۱۹۲۶، ۱۹۲۸،
 ۱۹۳۲، ۱۹۴۶، ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵، ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۲،
 ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹، ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳، ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲،
 ۱۹۹۱، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶، ۲۰۰۹،
 ۲۰۱۱، ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۷، ۲۰۱۹، ۲۰۲۱، ۲۰۳۶،
 ۲۰۳۷، ۲۰۴۱، ۲۰۶۶، ۲۰۷۰، ۲۰۷۳، ۲۰۷۵،
 ۲۰۷۷، ۲۱۰۱، ۲۱۰۲، ۲۱۰۷، ۲۱۰۸، ۲۱۱۲،
 ۲۱۲۱، ۲۱۲۴، ۲۱۳۰، ۲۱۳۱، ۲۱۳۴، ۲۱۳۷،
 ۲۱۴۰، ۲۱۴۴، ۲۱۵۲، ۲۱۵۵، ۲۱۹۰، ۲۱۹۱،
 ۲۱۹۵، ۲۱۹۸، ۲۲۰۱، ۲۲۰۳، ۲۲۰۴، ۲۲۰۹،
 ۲۲۱۸، ۲۲۱۹

ایران قدیم، ۵۵، ۵۷، ۶۳، ۶۸، ۷۱، ۷۷، ۹۱، ۹۴،
 ۱۰۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۷، ۲۶۸، ۳۳۹

۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۷۸، ۱۹۰۲، ۱۹۱۰، ۱۹۲۱،
 ۱۹۲۴، ۱۹۴۱، ۱۹۹۸، ۲۰۰۶، ۲۰۱۰، ۲۰۳۸،
 ۲۰۴۵، ۲۰۵۱، ۲۱۳۴
 ایلام‌نِس، ۷۸۲
 ایلام‌نِس، ۷۱۱، ۱۳۲۹
 ی‌تائِس، ۱۵۴۴
 ایت‌تی، ۴۶۹
 ای‌توره‌آ، ۱۹۲۷
 ایشامتر، ۶۰۵
 ایخ توویکو، ۱۷۹، ۲۳۵، ۱۸۱
 ایدآ، ۵۹۷، ۱۰۲۱
 ایدازنِس، ۱۱۰۲
 ایدرنِس، ۴۵۲، ۸۰۰
 ایدریه، ۹۶۳

ایران، ۲۲، ۲۶ تا ۲۸، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۵۹، ۶۲، ۶۴،
 ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۹۵، ۱۰۱، ۲۵۸،
 ۳۴۹، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۷۷،
 ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۵، ۵۳۱،
 ۵۳۲، ۵۴۵، ۵۵۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۸۰ تا ۵۸۲،
 ۶۲۵، ۶۵۳، ۶۷۲، ۶۸۱، ۶۸۶، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۲۵،
 ۷۲۶، ۷۴۰، ۷۶۰، ۷۶۶ تا ۷۶۸، ۷۷۱ تا ۷۷۳، ۷۷۴،
 ۷۷۷ تا ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۶، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۵ تا
 ۸۰۸، ۸۱۱، ۸۱۴ تا ۸۱۶، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۳۰، ۸۳۲،
 ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۵۲، ۹۰۵، ۹۱۲، ۹۱۴، ۹۲۱ تا ۹۳۱،
 ۹۳۴ تا ۹۳۷، ۹۳۹، ۹۴۱، ۹۴۳، ۹۴۷ تا ۹۴۹،
 ۹۶۲، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۳، ۹۷۹، ۹۸۰،
 ۹۸۲، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۹۲، ۱۰۰۶، ۱۰۰۸، ۱۰۲۰ تا
 ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۰۳۱ تا ۱۰۴۲،
 ۱۰۴۴، ۱۰۴۶ تا ۱۰۴۸، ۱۰۵۰ تا ۱۰۵۵، ۱۰۵۹،
 ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹ تا ۱۰۷۱،
 ۱۰۷۶، ۱۰۷۹، ۱۰۸۳، ۱۰۸۵ تا ۱۰۸۷، ۱۰۸۹ تا

ای کونیوم، ۸۳۳
ایگ ناتیس، ۱۹۰۴
ایلاوس، ۲۰۹۹
ایلومایلو، ۱۱۳
ایلیاد، ۲۴، ۵۵۰، ۱۳۹۳
ایلیریّه، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۳، ۹۸۴، ۱۰۰۰، ۱۰۱۰
۱۰۷۲، ۱۵۶۵، ۱۶۷۵، ۱۷۱۴، ۱۷۸۳، ۲۰۰۶
ایلیریّه ثلان تیانی، ۱۰۱۰
ای لیوئل، ۴۳۱
ایلیون، ۱۰۲۴، ۱۷۳۰
ایلیونه، ۱۰۸۳
ایمائوس، ۲۰۱۳
ای مانیس، ۴۶۰
ایمبروس، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۷۴، ۹۲۳
آین، ۶۱۷
ایناروس، ۴۲۰، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷
ای ناک، ۵۴۹
ایتاریوش، ۷۷۲
ایتافرن، ۴۴۶
این دات، ۱۸۴۵
اینڈیغاش، ۱۲۵
اینڈیکا، ۶۹، ۱۷۰۳
ایون، ۵۹۲
آئی باز، ۴۹۹

ب

باب (پسر ارشک)، ۲۱۵۳، ۲۱۵۴
باب المندب، ۵۲۶، ۱۲۱۹
بابک، ۲۰۷۷، ۲۰۷۸، ۲۰۹۶
بابل، ۲۲، ۲۹، ۳۰ تا ۳۲، ۳۵ تا ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۵۱ تا
۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰ تا ۶۵، ۷۱، ۸۵، ۹۸ تا ۱۰۰

۵۴۱، ۵۶۷، ۱۲۳۶، ۱۷۳۸، ۱۹۸۵، ۲۱۲۱، ۲۲۰۰
۲۲۰۶
ایران هخامنشی، ۱۱۹۱، ۱۱۹۵، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳
۱۲۰۴، ۱۲۱۵
ایرن، ۱۷۷۸
ایروان، ۱۸۸۱
ایریس، ۱۷۲۶، ۱۷۴۸، ۱۷۴۹
ایزوکرات، ۷۸۳، ۹۳۵، ۱۷۵۲
ایزی توش، ۴۶۱
ایزیدور، ۱۷۹۵، ۱۸۰۶، ۱۸۲۹، ۱۸۳۰، ۱۸۶۷
۱۹۵۲، ۲۱۶۰، ۲۱۶۸
ایزیدور خارا کسی، ۸۶، ۱۲۸۱
ایزیس، ۷۸، ۷۹
ایستار، ۱۷۳
ایشتّر، ۵۰۲، ۵۰۳، ۱۱۱۸، ۱۱۵۲، ۱۴۵۹، ۲۰۱۳
ایستروپولیس، ۱۲۳۴
ایستز، ۱۳۴۸
ایستم، ۱۰۱۱، ۱۱۰۳
ایس سوس، ۱۸۳
ایس متیاس، ۹۲۶
ایسوریان، ۱۶۳۵
ایسوس، ۱۴۵، ۸۳۷، ۱۰۶۷ تا ۱۰۷۱، ۱۰۷۷
۱۰۸۷، ۱۰۸۹، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۱۶، ۱۱۲۲
۱۱۳۸، ۱۱۴۶، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵
۱۲۰۰، ۱۲۱۴، ۱۳۶۹، ۱۴۶۶، ۱۴۸۵، ۱۵۹۳
۱۷۳۹، ۱۷۹۳
ایشن، ۱۹۰۱
ای فی ژنی، ۵۰۳
ایفیکرات، ۹۲۳، ۹۳۶ تا ۹۳۸، ۹۹۰
ایکار، ۱۵۷۴
ایکسابات، ۴۱۲، ۴۵۱

باپوله‌مون، ۱۳۷۱

بات تا، ۴۷۸

بائنه، ۲۰۲۹

باختر، ۶۲، ۱۷۸، ۳۹۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۱۱۰۱

۱۲۳۴، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۴۰، ۱۳۵۲، ۱۳۶۸

۱۳۸۳، ۱۳۸۵، ۱۳۸۷، ۱۳۹۳، ۱۳۹۹، ۱۴۰۱

۱۴۰۲، ۱۴۰۵، ۱۴۰۷، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۳۸

۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۹۸، ۱۵۷۰، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳

۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۸۷، ۱۶۹۵، ۱۷۰۹

۱۷۱۰، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶

۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۲۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۴۵

۱۸۰۶، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷، ۱۸۱۸، ۱۸۲۴، ۱۸۲۵

۱۸۲۶، ۱۸۲۷، ۱۸۳۱، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۸۳۵

۱۸۳۷، ۱۸۳۸، ۱۸۳۹، ۱۸۴۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۶

۱۸۶۵، ۱۸۶۶، ۱۸۶۷، ۱۸۸۹، ۱۹۳۳، ۱۹۵۲

۱۹۹۹، ۲۱۳۴، ۲۱۴۲، ۳۲۷، ۲۱۵۶، ۲۱۶۵

۲۱۹۷، ۲۱۹۰

بادا کس، ۱۶۵۸

بادکوبه، ۱۹۷۰، ۲۱۳۴

بارتا توی، ۱۵۶، ۱۶۴

بارت لمی، ۴۹

بارتولد، ۱۲۳۲

بارتولومه، ۲۱۸۳

بازدین، ۸۸، ۱۸۰۰، ۱۸۰۱، ۲۱۱۲، ۲۱۹۷

بارکانیا، ۲۱۶

بارن، ۲۴۸، ۲۵۳

بارون دوئند، ۲۲۰۹

باریا کس، ۱۵۳۱

باریس سنس، ۴۵۲

بازریا، ۱۴۱۶

بازیر، ۱۴۵۱

۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۰۶

۲۰۷، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳

۲۶۲، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۲۴، ۳۲۶

۳۲۸، ۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱

۳۵۳، ۳۷۷ تا ۳۷۹، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۱، ۴۵۱، ۴۵۶

۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵ تا ۴۶۷، ۴۶۹ تا

۴۷۱، ۴۸۹، ۵۴۲، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۹ تا ۵۸۱، ۷۷۲

۷۸۶ تا ۷۸۸، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۵، ۷۹۷، ۸۲۲، ۸۴۰

۸۴۲، ۸۵۴، ۸۶۴، ۸۸۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۶۲، ۹۶۳

۹۷۱، ۹۷۴، ۹۷۷، ۱۰۲۲، ۱۰۵۹، ۱۰۶۲، ۱۰۶۵، ۱۰۸۷

۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۳۹، ۱۱۴۲ تا

۱۱۴۶، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۶۳، ۱۱۶۹، ۱۱۷۱

۱۱۸۴، ۱۱۹۲، ۱۲۰۵، ۱۲۰۸، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴

۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۳، ۱۲۳۱، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶

۱۲۴۰، ۱۲۴۹، ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۳، ۱۲۶۳، ۱۲۷۵

۱۲۸۲، ۱۲۸۹، ۱۲۹۸، ۱۳۰۱، ۱۳۰۴، ۱۳۱۳

۱۴۱۱، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۳۸، ۱۵۴۱، ۱۵۵۷

۱۵۶۰، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷

۱۵۶۹، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۶، ۱۵۷۸، ۱۵۸۰

۱۵۸۱، ۱۵۸۴، ۱۵۹۳، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۹

۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۲۹، ۱۶۳۴، ۱۶۳۷

۱۶۴۴، ۱۶۵۲، ۱۶۵۵، ۱۶۵۷، ۱۶۵۹، ۱۶۷۳

۱۶۷۴، ۱۶۷۹، ۱۶۸۴، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۶۹۴

۱۶۹۵، ۱۷۱۴، ۱۷۱۷، ۱۷۲۴، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷

۱۷۲۹، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۴۲، ۱۸۱۹، ۱۸۳۶ تا

۱۸۳۸، ۱۸۴۰، ۱۸۴۳، ۱۸۴۴، ۱۸۵۰، ۱۸۵۲

۱۸۶۹، ۱۸۷۱، ۱۸۸۶، ۱۸۹۱، ۱۹۴۱، ۱۹۷۱

۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶، ۲۰۲۰، ۲۰۳۱، ۲۰۴۴، ۲۰۴۶

۲۰۴۹، ۲۰۵۲، ۲۰۵۷، ۲۰۶۲، ۲۱۱۰، ۲۱۱۷

۲۱۱۸، ۲۱۲۵، ۲۱۵۶، ۲۱۶۲، ۲۱۶۵، ۲۱۷۱

۲۱۸۷، ۲۱۹۰، ۲۱۹۱، ۲۲۰۴

باژده، ۹۱۳

باسوس، ۱۹۲۲، ۱۹۳۲

بِأُسی، ۶۵۷، ۶۹۱، ۶۹۸، ۷۲۳، ۹۲۷، ۹۴۸، ۹۶۷، ۹۸۹، ۹۹۰، ۱۰۰۷، ۱۰۱۲، ۱۰۱۵، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳

۱۶۷۲، ۱۶۳۰، ۱۵۵۷، ۱۳۳۹، ۱۰۷۳

باش شوشیناک، ۱۱۹

باطوم، ۱۶۵، ۲۱۳۴

باگانت، ۱۹۱۱

باکرو، ۲۱۴۷، ۲۱۴۸

باکوس، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۴۲، ۱۴۵۴

۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۵۱۴، ۱۵۲۹، ۱۵۷۴، ۱۹۱۲

باگارات، ۱۸۶۸، ۱۸۶۹

باگایا، ۴۷۳

باگراتیون، ۱۸۶۹

باگواس، ۹۶۷، ۹۶۹ تا ۹۷۴، ۹۷۷، ۹۷۹، ۱۰۱۸

۱۰۸۵، ۱۲۶۳، ۱۲۷۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۳، ۱۵۲۹

۱۵۳۳ تا ۱۵۳۵

باگه، ۶۰۹

بالاسدمون، ۹۳۱

بالاکر، ۱۱۰۲

بالاکروس، ۱۱۳۶، ۱۴۵۳، ۱۶۳۴

بالتز، ۳۳۳

بالکان، ۱۵

بال لونیوس، ۱۰۸۸

بالیدیه، ۲۴۶

بالیزاندز، ۱۲۴۷

بالیس سوس، ۱۸۹۷

بامرمکی، ۶۳۵

بامیان، ۱۳۵

بیری تیه، ۱۷۷۱

بُت تا، ۴۷

بجنورد، ۱۸۰۴، ۲۱۵۷

بحر آزو، ۱۱۰۱

بحر احمر، ۵۰، ۵۲۶، ۱۰۶۰، ۱۱۳۵، ۱۲۱۶

بحرالجزایر، ۷۳، ۳۱۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۳۸۶، ۴۱۴

۵۲۴، ۵۵۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۷۶۹، ۷۷۹، ۷۸۱، ۷۸۳

۸۰۶، ۸۱۱، ۹۲۴، ۹۷۱، ۹۸۱، ۹۸۲، ۱۰۵۴

۱۱۰۱، ۱۲۱۴، ۱۲۱۶، ۱۲۱۹، ۱۲۳۴، ۱۴۱۳

۱۷۳۴، ۱۷۶۲، ۱۹۲۶، ۱۹۳۰

بحرالمیت، ۳۴۹

بحر خزر، ۵۵، ۱۳۸، ۳۸۶، ۴۱۴، ۱۱۷۰، ۱۳۴۳

۱۷۴۳، ۱۷۰۳

بحر عمان، ۴۱۴، ۱۳۲، ۱۲۳۴

بحرین، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۷۱۶

بخارا، ۵۷۴، ۶۰۵

بخت النصر، ۵۴، ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳

۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۸

۳۸۴، ۴۰۷، ۴۵۹، ۴۶۵، ۸۶۸، ۱۱۴۴، ۱۲۹۸

۱۲۳۳، ۱۲۳۳، ۲۰۲۴

بخت النصر اول، ۳۳۹، ۵۷۲

بخت النصر دوم، ۳۴۶، ۴۷۰، ۳۲۹، ۱۷۱، ۳۸۴

۱۱۹۲، ۱۸۶۸، ۱۹۷۴

بخت النصر سوم، ۴۶۹

بختیاری، ۱۳۰، ۱۲۳۴

بِر، ۶۶

برازاس، ۱۱۷۱

برازانت، ۱۱۷۲

برازانت، ۱۱۷۲

برانخید، ۱۶۷۹

بردان، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲

بریدی، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۴

بردیا، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۵۵

۱۱۹۳، ۱۱۹۹، ۱۳۲۷

بریتانیای کبیر، ۳۸۱
 بسارابی، ۵۱۴
 بَسوس، ۱۱۲۱، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۷۱ تا ۱۱۷۷،
 ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۲، ۱۱۸۴، ۱۳۳۷،
 ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴،
 ۱۳۷۸، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۸ تا
 ۱۳۹۰، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۵۴
 بُشام، ۵۱
 بصره، ۹۲
 بطلمیوس آپی ئین، ۱۷۷۸
 بطلمیوس اِورِگت، ۴۴، ۱۷۱۴
 بطلمیوس اوّل سوتر، ۷۰، ۷۳، ۱۷۷۴، ۱۷۷۸
 ۱۷۸۱، ۱۷۸۵، ۲۱۲۵
 بطلمیوس پنجم اِپی فان، ۴۴، ۱۷۱۷، ۱۷۷۶
 ۱۷۸۷، ۱۸۳۲
 بطلمیوس، ۴۳، ۴۸۹، ۵۱۵، ۶۱۴، ۷۹۲، ۹۷۶،
 ۹۸۲، ۹۹۷، ۱۰۴۵ تا ۱۰۴۷، ۱۰۷۲، ۱۰۷۵،
 ۱۱۰۹، ۱۱۴۰، ۱۱۵۶، ۱۱۶۰، ۱۱۶۶، ۱۳۱۴،
 ۱۳۴۸، ۱۳۷۰، ۱۳۸۸، ۱۳۹۰، ۱۳۹۴، ۱۴۰۷،
 ۱۴۰۹، ۱۴۱۷ تا ۱۴۱۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۷، ۱۴۴۶،
 ۱۴۴۷، ۱۴۵۹، ۱۴۶۳، ۱۴۶۹، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴،
 ۱۴۸۱، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۵، ۱۵۰۰، ۱۵۰۳،
 ۱۵۰۸ تا ۱۵۱۰، ۱۵۲۰، ۱۵۲۸، ۱۵۳۰، ۱۵۳۵،
 ۱۵۳۷، ۱۵۵۶، ۱۵۶۰، ۱۵۷۲، ۱۵۷۸، ۱۵۸۰،
 ۱۶۱۳، ۱۶۱۷، ۱۶۲۱، ۱۶۲۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶ تا
 ۱۶۴۳، ۱۶۴۷، ۱۶۴۹، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۶۴،
 ۱۶۶۹، ۱۶۷۳ تا ۱۶۸۴، ۱۶۹۱ تا ۱۶۹۸،
 ۱۶۹۹، ۱۷۰۴، ۱۷۱۱، ۱۸۰۶، ۱۸۲۹، ۱۸۴۷،
 ۲۰۱۳
 بطلمیوس چهارم فیلوپاتر، ۱۷۱۷، ۱۷۳۰، ۱۷۷۵،
 ۱۷۸۷

بردیای دروغی، ۱۷۵۶، ۴۵۸
 بردیلیس، ۱۰۱۰
 بَرز، ۲۱۲۴، ۲۱۲۵
 بَرزانت، ۱۳۵۳
 برزخ کُرنت، ۱۴۹۵
 بَرزَن تِس، ۱۳۵۴
 بُرس، ۷۱، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۴۲، ۱۷۰۷،
 ۱۸۵۹
 برسانت، ۱۱۲۹
 برسان تس، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲
 برستید، ۱۳۲۴
 برس کلدانی، ۴۰۴
 بُرسمیوس، ۲۰۴۸
 بُرسیپ، ۳۴۳
 بُرسیپ پا، ۵۳
 برسین، ۱۰۸۱، ۱۵۴۲، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳، ۱۶۱۶،
 ۱۶۶۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۷۳۷
 برقه، ۴۱۹، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۶۸،
 ۵۷۳، ۵۷۵، ۱۱۱۲، ۱۲۰۵، ۱۶۳۵
 بُرگگ، ۳۸
 بُرنُوس، ۱۷۰۴
 بُرنیس، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۷۵
 بُرنیس چهارم، ۱۷۸۹
 بُرنیس سوّم، ۱۷۷۸
 بروتوس، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴
 بروسا، ۱۷۷۲
 بروکویولوس، ۱۱۷۹
 بروم دوزیوم، ۱۸۹۰
 بُره، ۶۳۸
 بریت، ۱۲۳۴
 بریتانیا، ۲۰۴۸

بغاپائیس، ۱۳۲۹
 بُغاز، ۱۰۲۳، ۱۵۶۱
 بُغاز اسلامبول، ۷۷۹
 بُغاز بوسفور، ۵۰۵، ۱۰۲۳، ۱۲۳۴، ۱۳۹۲
 بُغاز جبل طارق، ۱۳۹۳
 بُغاز داردانل، ۵۹۴، ۷۲۶، ۹۷۷، ۱۰۲۷، ۱۶۸۹، ۱۷۰۰
 بُغاز سالامین، ۶۲۵
 بغاز کرچ، ۱۸۱۰، ۲۰۲۸
 بُغاز گُک نئی، ۴۱
 بُغاز مالاکا، ۳۸۱
 بُغَبو خَش، ۴۵۴
 بُغَبائوس، ۷۹۲
 بُغَبَت، ۴۱۲، ۴۵۲
 بغداد، ۵۸۰، ۹۲، ۹۴، ۱۹۸۴، ۱۰۶
 بُغَر از، ۷۹۵
 بغستان، ۱۱۷۱، ۱۱۷۹، ۱۵۵۷
 بُغَقَن، ۱۱۴۳، ۱۱۴۵
 بقراط، ۴۸۹، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۷۸۵
 بِکَک، ۷۱، ۹۹
 بگار، ۲۱۴۹
 بل، ۴۶۸
 بلادری، ۹۳
 بلاش اشکانی، ۱۲۳۹
 بلاشان بن بلاش بن فیروز، ۲۱۰۶
 بلاش اول، ۱۹۸۷، ۲۰۰۹، ۲۰۱۳، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷، ۲۰۱۸، ۲۰۲۰، ۲۰۲۴، ۲۰۳۵، ۲۰۶۶
 ۲۰۷۳، ۲۱۴۲، ۲۱۸۰، ۲۲۰۲
 بلاش بن بهرام، ۲۱۰۳، ۲۱۰۴، ۲۱۰۶
 بلاش بن فیروز، ۲۱۰۳، ۲۱۰۵، ۲۱۰۶
 بلاش پنجم، ۲۰۵۸، ۲۰۵۹، ۲۰۶۰، ۲۰۶۹

بطلمیوس دوازدهم اسکندر دوم، ۱۷۷۸
 بطلمیوس دوم فیلاذلف، ۱۷۱۰، ۱۷۵۸، ۱۷۷۴
 ۱۷۸۵، ۱۸۱۸
 بطلمیوس دهم اسکندر دوم، ۱۷۷۸
 بطلمیوس دهم سوتر، ۱۷۸۹
 بطلمیوس دهم سوتر دوم، ۱۷۸۹
 بطلمیوس سوم، ۹۹، ۱۷۱۰، ۱۸۱۹
 بطلمیوس سوماتوفیلاکس، ۱۵۴۲
 بطلمیوس سوم اوزگت، ۱۷۷۵، ۱۷۸۷، ۱۸۱۸
 بطلمیوس سیزدهم، ۱۸۸۶
 بطلمیوس سیزدهم - آونت، ۱۷۷۸، ۱۷۸۹
 بطلمیوس ششم فیلومتر، ۱۷۷۶
 بطلمیوس فیلاذلف، ۱۵۶۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۲۱۲۴
 بطلمیوس فیلومتر، ۱۷۸۷
 بطلمیوس کیرائونوس، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۴
 ۱۷۵۷، ۱۷۸۲، ۱۷۸۵
 بطلمیوس کلودیوس، ۱۷۰۳، ۱۷۹۷
 بطلمیوس لاگا، ۷۷
 بطلمیوس لاگش، ۱۶۹۴، ۱۷۰۰، ۱۷۰۷، ۱۷۷۴، ۱۷۸۲
 بطلمیوس نهم، ۱۷۷۷، ۱۷۷۸
 بطلمیوس هشتم، ۱۷۸۷
 بطلمیوس هشتم - اوزگت، ۱۸۴۷
 بطلمیوس هشتم سوتر دوم لاتیرا، ۱۷۷۷
 بطلمیوس هفتم اویاثر، ۱۷۱۷، ۱۷۸۷
 بطلمیوس هفتم اورگت دوم، ۱۷۷۶
 بطلمیوس یازدهم، ۱۷۸۹
 بغابو خَش، ۴۵۶، ۵۲۱، ۵۳۲، ۵۷۹، ۷۵۷، ۷۷۷ تا
 ۷۷۹، ۱۳۲۸، ۱۹۱۷
 بغابیغَن، ۴۵۴

بن جاماسپ، ۵۷۸	بلاش، ۱۹۸۶، ۱۹۸۹، ۱۹۹۱، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵
بند امیر، ۱۸۶۸	۱۹۹۶، ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۲، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۴۹
بندر دیلم، ۱۲۳۳	۲۰۵۱، ۲۰۵۳، ۲۰۵۶، ۲۰۵۹، ۲۰۸۰، ۲۱۵۳
بندر دیلمان، ۱۲۲۰	۲۱۸۵، ۲۱۹۸
بندر عباس، ۱۲۳۳، ۱۵۳۱	بلاش چهارم، ۲۰۴۷، ۲۰۵۲، ۲۰۵۶، ۲۰۵۷
بندر کالیه، ۹۰۲	۲۱۸۶، ۲۰۵۸
بندر لنگه، ۱۲۳۳	بلاش دوم، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶، ۲۰۲۰، ۲۰۳۶، ۲۰۳۷
بن غازی، ۴۸۶، ۵۷۵	۲۰۳۹، ۲۰۴۰، ۲۱۸۶
بنی اسرائیل، ۳۳، ۳۵، ۷۱، ۱۵۳، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۴۷	بلاش سوم، ۲۰۴۰، ۲۰۴۱، ۲۰۴۷، ۲۰۴۹، ۲۰۵۰
۳۴۸، ۴۰۶، ۴۰۷، ۷۸۷، ۹۵۶، ۱۲۸۲	۲۲۱۳
بنیامین، ۷۸۸، ۱۲۷۲	بَلْتَشَر، ۳۳۵، ۳۴۰
بویارش، ۵۲۱، ۵۹۱، ۶۸۳، ۱۳۲۹	بَلْتَشَصْر، ۳۴۳ تا ۳۴۵، ۴۰۷
بویاس، ۱۱۷۶، ۱۱۷۸	بلخ، ۱۷۱۶، ۱۸۰۶، ۱۳۵
بویاست، ۹۶۹، ۹۷۰	بَلْزِیس، ۸۳۸
بویاسین، ۱۴۳۸	بلژیک، ۱۸۰۴
بوٹ، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱	بَلْسِیس، ۹۶۲
بودا، ۵۲۵	بَلْ شِیمَانی، ۵۷۹
بورژنف، ۴۶	بَلْ مردوک، ۳۳۳
بورژوس، ۱۹۹۲	بلوچستان، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۲۶
بوسالٹس سر، ۱۶۷	۱۲۷۸، ۱۳۲۵، ۱۳۷۷، ۱۵۱۵، ۱۵۱۹، ۱۵۲۱
بوسفور، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۱۳، ۷۷۹، ۱۲۱۴، ۱۸۸۰	۱۵۲۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۷، ۱۵۸۹، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶
بوسفور تراکیه، ۴۹۹، ۱۸۵۳، ۱۸۶۹	۱۶۸۷، ۱۶۹۷، ۱۷۱۷، ۱۷۳۲، ۱۸۲۷
بوسفورقریم، ۱۷۷۰	بلوریس، ۹۲۶
بوسفور کیمری، ۱۷۶۸، ۱۸۱۰، ۲۰۲۸	بلوس، ۶۰۳، ۱۰۶۴
بوسیریس، ۴۳۷	بَلْ وکیس سی، ۴۶۷
بوشهر، ۱۲۳۳، ۱۱۸	بلون، ۱۳۶۵
بوشه لکلزک، ۱۶۹۸، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۶	بَلُونَا، ۲۰۳۹
۱۷۰۸، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۵۶، ۲۱۴۲	بَلْی زَر، ۲۱۳۴
بوغازگ پی، ۴۹	بِم، ۱۸۵۵
بوغاز هرمز، ۱۳۲	بمپور، ۱۲۹، ۱۳۲
بوکسوس، ۱۴۹۸	بم شیر، ۱۳۰

بی ٹن، ۲۴۰
 بی توویتوس، ۱۷۶۷
 بیت ہگاریم، ۱۶۴
 بی تی تہ، ۷۹، ۵۷۵، ۷۱۷، ۹۰۲، ۱۰۲۳، ۱۲۰۲،
 ۱۶۷۶، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۱۶، ۱۷۲۴،
 ۱۷۵۵، ۱۷۵۹، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۶۵، ۱۷۷۰،
 ۱۷۷۱، ۱۷۷۲، ۱۷۷۳، ۱۷۷۹، ۱۸۱۶، ۱۸۷۳،
 ۱۸۷۸، ۱۸۷۹، ۲۱۶۷
 بیروت، ۱۹۴۶
 بیزانس، ۱۴۵، ۲۸، ۱۴۵، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۴۴، ۵۴۵،
 ۵۴۶، ۸۳، ۷۰۸، ۷۳۲، ۸۱۵، ۹۰۳، ۹۶۱، ۹۷۳،
 ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۸، ۱۰۰۵، ۱۱۶۹، ۱۲۳۴، ۱۲۵۳،
 ۱۶۵۲، ۱۷۷۱، ۱۷۷۲، ۱۷۹۶، ۲۱۴۰، ۲۱۸۴،
 ۲۲۱۳، ۲۲۱۵
 بیژن، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷، ۲۰۸۳، ۲۰۹۹
 بیستان، ۱۱۷۰
 بیستانس، ۹۷۴، ۱۳۳۰
 بیستون، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۸۸، ۵۷۳، ۱۱۹۵، ۱۲۸۱،
 ۱۷۲۹، ۱۷۴۸، ۱۸۰۲، ۱۸۲۸
 بی کُن، ۱۴۹۸
 بی لی زار، ۸۳
 بین النہرین، ۱۵، ۲۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۸۵، ۸۳۹،
 ۸۴۱، ۹۰۵، ۱۰۶۶، ۱۱۲۲، ۱۱۲۶، ۱۱۳۵، ۱۱۸۴،
 ۱۲۰۷، ۱۲۴۹، ۱۳۲۵، ۱۴۸۴، ۱۵۴۶، ۱۶۲۲،
 ۱۶۴۳، ۱۶۵۷، ۱۶۹۸، ۱۷۰۲، ۱۷۱۰، ۱۷۱۲،
 ۱۷۱۸، ۱۷۲۱، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲،
 ۱۸۱۹، ۱۸۲۳، ۱۸۹۰، ۱۹۰۵، ۱۹۱۵، ۱۹۷۰،
 ۱۹۷۱، ۱۹۷۲، ۱۹۷۴، ۱۹۸۴، ۲۰۳۱، ۲۰۳۴،
 ۲۰۳۵، ۲۰۴۵، ۲۰۵۰، ۲۰۵۱، ۲۰۵۶، ۲۰۵۷،
 ۲۰۶۵، ۲۰۶۶، ۲۱۴۶، ۲۱۵۲، ۲۱۹۴

بوگس، ۶۱۷، ۶۱۹
 بولیس، ۶۲۳
 بومادوس، ۱۱۲۸
 بوٹیہ، ۹۴۲
 بویاک تیس، ۴۳۸
 بہ اُسی، ۸۷۲
 بہافرید، ۲۰۸۳
 بہیمان، ۱۱۵۶، ۲۰۶۹
 بہ تیس، ۱۱۰۴ تا ۱۱۰۶، ۱۱۲۶، ۱۱۶۱
 بہرام، ۲۰۷۶
 بہرام بن شاپور، ۲۱۰۲، ۲۱۰۶
 بہرام بہرام، ۲۰۵
 بہرام پنجم ساسانی، ۲۱۵۴
 بہرام چہارم ساسانی، ۲۱۵۴
 بہرام شاپور، ۲۰۵
 بہرام شاہ پور، ۲۱۵۴
 بہرام گور، ۲۰۶۸
 بہرام هرمز، ۲۰۵
 بہزیرا، ۱۴۴۹
 بہ لہ زیش، ۱۸۷ تا ۱۸۹
 بہ لہ فان تیس، ۱۵۶۴
 بہمن اردشیر دراز دست، ۲۰۶۷
 بہمن بن اسفندیار، ۷۵۵
 بہمن بن دارا، ۷۵۵
 بیاس، ۲۳۹
 بیب لُس، ۷۷۵، ۱۰۸۸، ۳۸۱
 بیبلوس، ۸۰، ۵۹۴، ۱۹۱۹، ۱۲۳۴
 بیت المقدس، ۷۵، ۱۷۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۴۰۷،
 ۷۹۰، ۷۹۱، ۱۷۱۹، ۱۸۶۸، ۲۰۱۰، ۲۰۷۹، ۲۰۸۳،
 ۲۰۹۷، ۲۰۹۹، ۲۱۰۴
 بیت المقدس — اورشلیم

پ

پنوتیه، ۹۸۰، ۹۸۵

پاپ پوس اسکندریه، ۹۰

پنپک، ۲۰۶۷، ۲۰۶۸

پاپیتر، ۱۵۳۶

پاپی گیوس، ۴۷۶

پاتارا، ۱۰۴۷

پاتاگیاس، ۸۴۳

پاتروکل، ۱۰۲۴، ۱۴۳۶، ۱۶۸۴، ۱۶۹۹، ۱۷۰۳

پاترون، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷

پاتری ثیان، ۲۰۶۱

پاتی رامفس، ۵۹۶

پاتی زی تش، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳

پاراپامین، ۱۳۸۲

پاراپامیزاد، ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳، ۱۶۲۲، ۱۶۴۴

۱۶۵۶، ۱۶۶۲، ۱۶۶۵، ۱۶۹۷، ۱۷۳۲، ۱۸۲۷

۱۸۳۸، ۱۸۶۳، ۲۱۶۵

پاراپانیزاد، ۱۷۳۲

پاراپ تامی، ۶۵۷

پاراپوتامی، ۱۷۳۲

پاراخواتر، ۱۵۶۲

پارت، ۳۲۷، ۳۹۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۶۰ تا ۴۶۳

۵۷۳، ۱۱۳۰، ۱۱۶۷، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱

۱۱۷۸، ۱۱۸۲، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۸، ۱۳۵۱

۱۳۵۳، ۱۴۵۹، ۱۴۷۲، ۱۵۲۴، ۱۵۲۶، ۱۵۴۴

۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۵۵، ۱۶۹۲

۱۷۱۲ تا ۱۷۱۶، ۱۷۱۸، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱، ۱۷۲۷

۱۷۳۲، ۱۷۴۱، ۱۷۴۷، ۱۷۸۳، ۱۷۹۳، ۱۷۹۴

۱۸۰۲ تا ۱۸۰۴، ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۹، ۱۸۱۱، ۱۸۱۴ تا

۱۸۱۶، ۱۸۱۸، ۱۸۱۹، ۱۸۲۱، ۱۸۲۴، ۱۸۲۶

۱۸۲۸، ۱۸۳۱، ۱۸۳۴، ۱۸۳۸، ۱۸۴۰، ۱۸۴۴

۱۸۵۰، ۱۸۵۲، ۱۸۶۱، ۱۸۶۳، ۱۸۶۵، ۱۸۶۶

۱۸۷۲، ۱۸۷۵، ۱۸۷۷، ۱۸۸۰، ۱۸۸۲، ۱۸۸۴

۱۸۸۷، ۱۸۸۹، ۱۸۹۱، ۱۸۹۷، ۱۹۰۵، ۱۹۱۳ تا

۱۹۱۵، ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۲، ۱۹۲۴، ۱۹۲۵ تا

۱۹۲۷، ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲، ۱۹۴۸، ۱۹۵۵، ۱۹۵۷

۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳، ۱۹۶۶، ۱۹۶۸، ۱۹۷۰، ۱۹۷۳ تا

۱۹۷۵، ۱۹۷۷، ۱۹۷۸، ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳، ۱۹۸۷

۱۹۸۹، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹۹، ۲۰۰۱، ۲۰۰۴

۲۰۰۵، ۲۰۰۸، ۲۰۱۰، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۱۷

۲۰۱۸، ۲۰۲۰، ۲۰۲۲، ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۷، ۲۰۳۲

۲۰۳۴، ۲۰۳۵، ۲۰۳۷، ۲۰۳۹، ۲۰۴۰، ۲۰۴۱

۲۰۴۷ تا ۲۰۴۹، ۲۰۵۱، ۲۰۵۷ تا ۲۰۶۱، ۲۰۶۳

۲۰۶۶، ۲۰۷۰، ۲۰۷۱، ۲۰۷۳، ۲۰۷۴، ۲۱۰۰

۲۱۰۸، ۲۱۰۹، ۲۱۱۹، ۲۱۳۱، ۲۱۴۲، ۲۱۴۶

۲۱۴۷، ۲۱۵۲، ۲۱۵۵، ۲۱۵۶، ۲۱۵۷، ۲۱۵۸

۲۱۶۰، ۲۱۶۱، ۲۱۶۴، ۲۱۶۸، ۲۱۷۷، ۲۱۷۹

۲۱۸۲، ۲۱۹۰، ۲۱۹۴، ۲۱۹۷، ۲۲۰۱، ۲۲۰۳

۲۲۱۳

پارته نیوم، ۹۰۴

پارتی کاپیوم، ۱۷۶۷

پارتی کوس، ۲۰۲۹

پارثامازیریس، ۲۰۲۰، ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۷

پارثاماسیات، ۲۰۳۳ تا ۲۰۳۵

پازراکس، ۱۹۸۵

پارساس، ۱۶۱۹

پارس، ۷۴، ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۸، ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰

۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۲

۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۹۸، ۳۰۱

۳۳۷ تا ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹

پارمنین، ۹۷۷، ۹۹۲، ۹۹۶، ۱۰۰۰، ۱۰۰۶، ۱۰۰۸، ۱۰۱۸، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۶، ۱۰۵۸، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۸۱، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۱۰۲، ۱۱۱۵، ۱۱۱۸ تا ۱۱۲۰، ۱۱۲۷، ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۵۶، ۱۱۶۳، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۸۵، ۱۳۵۱، ۱۳۵۵، ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹، ۱۳۶۶، ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱، ۱۳۷۵، ۱۳۷۹، ۱۴۱۳، ۱۴۱۸، ۱۴۲۴، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۶۸، ۱۵۹۴

پارمیس، ۴۵۰، ۶۰۸، ۱۳۲۷

پارمی سس، ۷۹۹

پارون، ۱۱۴۲

پارۀ تاک، ۱۱۷۰

پارۀ تاگن، ۱۱۷۹

پاری تاک، ۱۴۲۳

پاری تاکن، ۱۱۷۰

پاریس، ۵۸، ۱۲۱۳، ۱۸۰۱

پاسارگاد، ۶۲، ۲۰۸، ۴۰۵، ۵۷۷، ۸۲۶، ۸۲۷

۱۱۶۳، ۱۲۲۰، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۸۱، ۱۵۳۱

۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۵، ۱۵۷۲

پاساکنش، ۱۳۲۸

پاسی تیگریس، ۱۱۵۳

پاسیون، ۸۳۸

پاسیون مکاری، ۸۳۰

پافلاگونیۀ، ۱۸۸، ۲۶۹، ۳۰۴، ۳۹۵، ۵۷۴، ۵۷۵

۹۰۲، ۹۱۴، ۹۴۲ تا ۹۴۴، ۹۴۹، ۱۰۱۹، ۱۰۵۴

۱۱۰۲، ۱۲۰۲، ۱۳۳۹، ۱۳۶۵، ۱۶۲۲ تا ۱۶۲۴

۱۷۵۷، ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۳، ۱۷۷۱، ۱۷۷۲، ۱۸۷۳

۱۸۸۰، ۱۸۷۹

۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۲، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۴۶ تا ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۷۷، ۵۸۶، ۵۹۳، ۶۲۲، ۶۴۵، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۸۱، ۶۸۹، ۶۹۱، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۶۴، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۹۱، ۸۱۳، ۸۲۳، ۹۲۷، ۹۲۹، ۹۵۳، ۹۹۳، ۹۹۹، ۱۰۱۵، ۱۰۲۹، ۱۰۷۳ تا ۱۰۷۶، ۱۰۸۴، ۱۱۱۴، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۲۵، ۱۱۳۰، ۱۱۳۳، ۱۱۴۲، ۱۱۴۷، ۱۱۵۲ تا ۱۱۵۶، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۶، ۱۱۶۸، ۱۱۷۰، ۱۱۷۲، ۱۱۸۱، ۱۱۸۳، ۱۱۸۵، ۱۱۸۹، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۷، ۱۲۰۷، ۱۲۱۰ تا ۱۲۱۲، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۳۴، ۱۲۷۲، ۱۲۷۴، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۸۹، ۱۳۰۱، ۱۳۰۳، ۱۳۱۶، ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰، ۱۳۴۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۷، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۵۲۵، ۱۵۳۰ تا ۱۵۳۲، ۱۵۳۷، ۱۵۴۷، ۱۵۶۰، ۱۵۶۲، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۳۰، ۱۶۴۷، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۵، ۱۶۷۴، ۱۶۸۰، ۱۶۸۶، ۱۶۹۱، ۱۷۱۰، ۱۷۱۷، ۱۷۲۰، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۴۳، ۱۷۹۳، ۱۸۱۹، ۱۸۳۰، ۱۸۳۶، ۱۸۳۷، ۱۸۴۰، ۱۸۴۱، ۱۸۶۸، ۱۸۷۹، ۱۸۸۳، ۱۹۶۶، ۲۰۵۸، ۲۰۶۷، ۲۰۶۸، ۲۰۶۹، ۲۰۸۱، ۲۰۸۲، ۲۰۸۷، ۲۰۹۴، ۲۰۹۸، ۲۱۱۸، ۲۱۲۱، ۲۱۲۸، ۲۱۳۱، ۲۱۳۶، ۲۱۴۴، ۲۱۴۷، ۲۱۵۶، ۲۱۶۲، ۲۱۶۵، ۲۱۶۶، ۲۱۶۷، ۲۱۸۷، ۲۱۹۷

پارشد، ۱۹۰

پارشوا، ۱۵۵، ۱۵۲

پارشواش، ۲۰۴

پارسی، ۱۱۸۸

پاننونینا، ۲۰۴۸
 پائیان، ۵۱۹
 پانیونیوم، ۲۵۵، ۲۵۶
 پای زو، ۳۹
 پتاله، ۱۲۲۰، ۱۲۳۴، ۱۵۰۲، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲
 ۱۵۱۴، ۱۵۱۹، ۱۵۳۱، ۱۸۶۲
 پتالیان، ۱۵۱۰
 پترونیوس، ۱۹۰۷، ۱۹۰۸
 پِ تِ ریوم، ۴۹
 پتریوم، ۲۴۵
 پِ تِ ن، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱
 پتوس، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۱۱
 پتی سکاس، ۲۱۶
 پتی گربن، ۴۶۳
 پدر کوروش، ۲۰۶
 پرات دام، ۷۸۴
 پراشیک، ۵۹، ۱۹۸، ۲۰۴، ۳۳۸
 پرانیکوس، ۱۴۱۳
 پِ رِ بی، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹
 پِ رِ نِ ناگس، ۲۰۴۸
 پِ رِ دِ یس، ۳۹۶
 پردیکاس، ۵۲۱، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۹۵، ۱۰۱۳
 ۱۰۲۲، ۱۰۹۳، ۱۱۳۶، ۱۱۳۹، ۱۳۵۸، ۱۳۶۷
 ۱۳۹۵، ۱۴۰۹، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۴۵، ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳، ۱۴۶۹، ۱۴۹۱ تا ۱۴۹۳، ۱۵۰۰، ۱۵۳۰
 ۱۵۴۲، ۱۵۵۷، ۱۵۵۹، ۱۵۶۷، ۱۵۷۲، ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵، ۱۵۸۷، ۱۶۱۲ تا ۱۶۱۹، ۱۶۲۱ تا ۱۶۲۵
 ۱۶۲۷، ۱۶۳۳ تا ۱۶۳۵، ۱۶۳۸ تا ۱۶۴۵، ۱۶۴۹
 ۱۶۵۵، ۱۶۷۹، ۱۶۹۴، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۲۶
 ۱۷۴۹، ۱۷۵۰
 پِ رِ، ۵۹

پاکارذ فارازیان، ۲۱۱۹
 پاکتیا، ۵۲۵، ۵۲۸
 پاک تیاس، ۲۵۸ تا ۲۶۰
 پاگر، ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹، ۱۹۳۱
 ۱۹۸۷، ۲۰۰۰، ۲۰۰۸، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶
 ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱، ۲۰۲۵، ۲۱۴۲، ۲۱۵۳، ۲۱۷۷
 پاکر دوم، ۲۰۱۸، ۲۰۲۰، ۲۱۸۵
 پاکروس، ۱۹۱۰
 پاکور، ۲۱۴۹
 پاگس جیک، ۲۱۳۶
 پاگراد پاگارتید، ۲۱۳۵
 پالسر سوم، ۴۸۷
 پالسر سپس، ۷۶۴
 پالفاثس، ۲۱۲۸
 پالمیرا، ۱۷۴۰
 پالمیرا (تدمر)، ۲۲۱۸
 پالمن، ۶۸۱، ۱۶۷۱
 پالوس مروتید، ۱۵۳۶، ۱۸۱۰، ۲۰۱۲
 پالی بوثر، ۱۶۹۷، ۱۷۰۳
 پام فیلیه، ۵۷۴، ۷۱۷، ۱۰۴۹، ۱۰۵۳، ۱۳۳۹
 ۱۴۵۸، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۲۳، ۱۶۴۴
 ۱۷۳۲، ۱۷۴۳، ۱۹۲۵
 پامین، ۹۶۱
 پامیر، ۱۶، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷
 پان، ۵۲۲
 پان ته آ، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۱
 ۳۲۲، ۱۹۱۲
 پانتی تیس، ۶۴۷
 پان چالو، ۲۲۰۴
 پانداتس، ۹۴۴
 پانکاستا، ۱۰۳۸

پروت سیلاس، ۷۱۳، ۷۱۴
 پروتوئی یوس، ۱۵۶
 پروتیت، ۱۰۱۱
 پروزیاد، ۱۷۷۲، ۱۷۷۳
 پروزیاس اول، ۱۷۷۲
 پروزیاس دوم، ۱۷۷۲
 پروزید، ۱۷۷۳
 پروساتس، ۷۹۲، ۷۹۳
 پروس، ۱۴۶۰ تا ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵،
 ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲،
 ۱۴۷۳، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۴۸۲، ۱۵۹۱، ۱۶۲۲،
 ۱۶۹۶، ۱۶۹۷
 پروسیا، ۱۹۲۴
 پروسیاس اول، ۱۷۸۷
 پروسیاس دوم، ۱۷۸۷
 پروشات، ۶۹، ۷۹۸، ۷۹۹ تا ۸۰۱، ۸۱۸، ۸۲۴ تا
 ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۹ تا ۸۳۱، ۸۳۸، ۸۵۸ تا ۸۶۱
 ۸۷۴، ۹۰۶، ۹۵۱، ۹۷۵، ۱۱۹۹، ۱۵۴۲
 پروشائو، ۷۹۳، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰
 پروکسن، ۸۳۰، ۸۴۳، ۸۶۸، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۷،
 ۸۷۸
 پروکسنوس، ۱۴۴۵
 پروکوپ، ۸۳، ۸۴، ۲۱۴۷، ۲۱۸۴
 پروکوپیی یوس، ۲۰۶۹
 پروماخوس، ۱۵۳۸
 پرومته، ۱۴۵۶
 پرووشی پیه، ۱۹۷
 پری تانه، ۶۴۰
 پریتنکان، ۱۱۷۰، ۱۲۲۰
 پریدو، ۹۷۴
 پریزاد، ۸۰۰

پرز، ۲۱۱۹
 پرس پولیس ← تخت چمشید
 پرسپه، ۱۹۳۴، ۱۹۴۷، ۲۱۴۳
 پرس پی تس، ۷۷۵
 پرسس، ۶۰۳، ۱۰۶۴، ۱۱۰۸، ۱۷۸۳
 پرسه، ۶۲۸، ۲۱۹، ۱۰۶۴، ۱۱۰۸، ۱۷۸۷
 پرسکی کا، ۶۹، ۷۷۷
 پرسکی گاردیز، ۲۱۸۳
 پرشیل، ۱۱۹
 پرگت، ۵۴۲، ۷۶۴
 پرگ سانس پن، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۴۲،
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۲، ۶۱۳
 پرکسن، ۸۶۲
 پرکلیس، ۸۶۱
 پرگ، ۴۶۴
 پرگا، ۱۰۴۹
 پرگاما جای، ۱۷۷۰
 پرگام، ۹۰۳، ۹۰۹، ۱۶۱۶، ۱۶۸۶، ۱۷۰۶ تا
 ۱۷۰۸، ۱۷۱۲، ۱۷۱۴، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۲۰،
 ۱۷۴۰، ۱۷۵۳، ۱۷۵۹، ۱۷۷۰، ۱۷۷۱، ۱۷۷۲
 ۱۸۷۲، ۲۱۶۷
 پرگاموس، ۱۷۷۰
 پریمته، ۱۲۳۹
 پرنت، ۹۷۳، ۹۸۸، ۹۸۹، ۱۵۵۰
 پرئیس سوم بطلمیوس دوازدهم، ۱۷۸۹
 پرو، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵
 پروبوس، ۲۱۲۷
 پروپونتید، ۴۹۹، ۵۴۲، ۱۰۲۳
 پروتاک، ۱۸۴۷
 پروتاگراس، ۹۶۵
 پروتزیلاس، ۱۰۲۳

۶۹۹، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۶۹، ۷۸۳، ۸۰۰، ۸۲۰، ۸۲۱،
۸۳۰، ۸۵۳، ۸۹۶، ۹۱۱، ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۵،
۹۸۲، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۷۳، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹،
۱۳۳۹، ۱۴۷۹، ۱۶۵۱، ۱۶۶۸، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲،
۱۶۷۵ تا ۱۶۷۷، ۱۶۸۶، ۱۷۶۲، ۱۷۷۰

پلوپیداس، ۹۲۶، ۹۴۸

پلوتارک، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۵۶۱، ۵۷۰،
۵۷۷، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۳۳،
۷۵۵ تا ۷۵۷، ۷۵۹ تا ۷۶۶، ۷۶۷ تا ۷۹۱،
۷۹۳، ۷۹۷، ۸۲۴ تا ۸۲۶، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۴۲، ۸۴۴،
۸۴۵، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۴، ۸۵۸، ۸۶۰، ۸۷۴، ۸۷۵،
۸۹۱، ۹۰۶، ۹۱۲، ۹۱۴، ۹۱۶ تا ۹۱۸، ۹۲۳ تا
۹۲۶، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۴۱، ۹۵۰ تا ۹۵۵، ۹۷۶، ۹۹۵،
۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۰۱، ۱۰۰۳ تا ۱۰۰۵، ۱۰۰۹،
۱۰۱۴، ۱۰۱۹، ۱۰۲۲، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱،
۱۰۳۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲،
۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۹، ۱۰۷۱، ۱۰۷۷،
۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۱ تا ۱۰۸۳، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸،
۱۰۹۲، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۲، ۱۱۰۴،
۱۱۰۷ تا ۱۱۱۱، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۶، ۱۱۲۳،
۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶،
۱۱۴۹، ۱۱۵۲، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۶، ۱۱۶۸،
۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۲۰۰، ۱۲۰۸، ۱۲۱۸، ۱۲۲۷،
۱۲۳۸، ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۸، ۱۲۵۰، ۱۲۶۰، ۱۳۰۸،
۱۳۳۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۷۰، ۱۳۷۵،
۱۳۸۶، ۱۴۱۳، ۱۴۱۶، ۱۴۱۸، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶،
۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۶۷، ۱۴۸۳، ۱۴۹۷، ۱۵۰۰،
۱۵۰۳، ۱۵۱۰، ۱۵۱۲، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۲۴،
۱۵۲۸، ۱۵۳۳، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰،
۱۵۶۱، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۷،
۱۶۴۵، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴، ۱۶۹۰، ۱۶۹۶، ۱۷۰۰

پریگادس، ۱۰۷۲

پریکلس، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۸۳، ۹۸۲، ۱۳۰۸

پریکلنس، ۹۸۲

پری لائوس، ۱۶۷۷

پریلاس، ۷۱۱

پری یام، ۵۴۹، ۵۵۰، ۱۰۲۴

پری پن، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰

پسامتیک، ۱۶۳، ۴۱۸ تا ۴۲۰، ۴۳۳، ۷۷۳

پسامتیک دوم، ۸۰۲

پسام من، ۱۱۱۰

پس تیگر (کارون)، ۱۱۵۴، ۱۵۵۷، ۱۶۵۹

پسین تاس، ۱۴۹۷، ۱۵۰۵

پسین نیوش نیگر، ۱۷۹۶، ۲۰۴۸

پسیدونیوس، ۱۷۹۷، ۱۷۹۸، ۱۸۱۹، ۱۸۲۰، ۱۸۴۱

پشتکوه، ۱۱۸

پطرا، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳

پطرس، ۵۴

پلا، ۲۷، ۵۵۹، ۵۶۶، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۸۹، ۶۹۲

۶۹۴، ۶۹۵، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۲۰، ۹۴۸، ۹۸۱

۹۹۸، ۱۰۰۱، ۱۰۳۱، ۱۵۳۳، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰

۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۲، ۱۷۴۴، ۱۷۴۸

پل امیل، ۱۷۸۳

پلان سینا، ۱۹۶۵

پل بت تا، ۵۱

پلت، ۸۳۲

پل دانوب، ۵۴۵

پل لوکس، ۱۴۱۳، ۱۴۲۴

پل مارک، ۵۵۹

پلن، ۱۰۱۲

پلوپونس، ۶۶، ۶۸، ۷۳، ۵۳۱، ۵۵۷، ۶۱۱، ۶۳۲

۶۴۱، ۶۴۸، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۴ تا ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۹۶

پنی تا گراس، ۱۰۹۵
پوراتیک، ۶۶
پوبلیوس، ۱۹۱۷، ۱۹۲۱
پوبلیوس کلودیوس، ۱۷۶۵، ۱۹۲۶
پوتامون، ۱۴۶۷
پوتی، ۱۱۹۱
پوتی ده، ۷۸۴، ۹۸۵، ۱۰۰۰
پودولشک، ۵۱۴
پورا، ۱۵۲۲
پورفیر، ۱۲۳۸، ۱۸۴۶، ۲۱۲۸
پوزانیاس، ۶۵۰، ۶۸۸، ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۷، ۶۹۸
۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۲۱، ۷۳۱، ۷۳۲
۷۳۳، ۷۵۹، ۹۸۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۷، ۱۰۱۶
۱۰۳۶، ۱۳۲۸، ۱۳۷۱، ۱۶۸۵، ۱۶۹۰، ۱۷۷۳
۱۷۹۸
پوزیپ پوس، ۱۰۸۳
پوسیدون، ۴۳۷
پوسیدون هلی کون، ۲۵۵
پوسیدونیوس، ۷۰۶، ۱۷۲۳، ۲۱۶۳، ۲۱۷۱
پوسیریس، ۴۲۰، ۷۷۶، ۸۰۲، ۸۰۳
پوک لائوس، ۱۳۵۹
پوکولائوس، ۱۴۰۵
پولاس، ۱۶۶۸
پولتاوا، ۵۱۴
پولمون، ۱۹۴۹
پولوکس، ۱۴۱۸
پوله مون، ۱۱۱۲، ۱۳۷۵
پولی آرک، ۱۶۸۰
پولی ازیست، ۱۷۵۲
پولیب، ۵۱۶، ۱۲۲۹، ۱۲۷۳، ۱۳۳۷، ۱۷۱۳
۱۷۴۱

۱۷۲۶، ۱۷۵۷، ۱۷۹۴، ۱۷۹۵، ۱۸۱۳، ۱۸۲۶
۱۸۷۳ تا ۱۸۷۶، ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۴، ۱۸۸۶، ۱۸۸۸ تا
۱۸۹۲، ۱۸۹۴، ۱۸۹۶، ۱۸۹۹، ۱۹۰۳، ۱۹۰۸ تا
۱۹۱۰، ۱۹۱۳، ۱۹۱۵، ۱۹۱۸، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲ تا
۱۹۲۶، ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳، ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲، ۱۹۴۵ تا
۱۹۴۹، ۱۹۵۱، ۱۹۵۳، ۲۰۴۹، ۲۱۴۸، ۲۱۷۲
۲۱۷۳، ۲۱۷۶ تا ۲۱۸۱، ۲۱۹۴، ۲۱۹۹، ۲۲۰۲
پلوتون، ۶۱۹
پلوز، ۹۶۶، ۹۶۸، ۹۶۹، ۱۱۰۸، ۱۲۳۴
پلوزیوم، ۴۸۴، ۹۳۷، ۱۰۸۹، ۱۶۷۸
پلیتون، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲
پلین، ۸۴، ۸۶، ۴۳۱، ۶۱۱، ۸۹۱، ۱۱۹۲، ۱۲۳۸
۱۸۲۱، ۱۸۲۲، ۲۰۱۹، ۲۱۵۹، ۲۱۹۵، ۲۲۰۲
۲۲۰۳
پلین ادس، ۲۱۴۶
پلین بزرگ، ۷۴، ۷۵
پلین کوچک، ۷۴
پلیون، ۶۵۲
پنت، ۴۹۱، ۷۱۷، ۹۴۶، ۱۰۲۳، ۱۴۰۵، ۱۵۹۳
۱۶۲۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۳۲، ۱۷۵۵، ۱۷۵۹
۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۶۴، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۷۶۸
۱۷۶۹، ۱۷۷۲، ۱۸۷۰، ۱۸۷۶، ۱۸۷۹، ۱۸۸۰
۱۹۴۹، ۱۹۹۶، ۲۰۰۱، ۲۱۲۷
پنتاکسن، ۹۰۰
پنتکاپادوکی، ۱۷۰۶
پنجاب، ۵۲۵، ۱۴۷۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۷، ۱۵۳۶
۱۶۹۷، ۱۷۴۵، ۱۸۳۳، ۱۸۳۵، ۱۸۴۰، ۱۸۴۸
۲۱۶۵
پنجاب هند، ۱۳۷، ۱۳۹، ۵۲۷، ۵۷۳، ۱۶۸۷
۱۶۹۵
پنه، ۶۲۲

په‌یستاس، ۱۵۳۰، ۱۵۴۳، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸،
۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۹ تا ۱۶۶۱، ۱۶۶۳، ۱۶۶۵،
۱۶۷۴

په‌یستاس سوماتوفیلاکس، ۱۵۳۵

په‌یلاتید، ۱۴۴۵

په‌سوس، ۵۴۲

په‌کلاتیس، ۱۴۴۶

پهل شاهسدان، ۲۱۱۹

په‌وی یه، ۶۵۷

پی تاگراس، ۸۳۷، ۹۲۹

پی تاگور، ۱۵۷۱، ۱۵۸۱

پی تان، ۱۰۲۱

پی تانه، ۲۰۳۰

پی تزموس، ۲۵۷

پیتر و دلا والله، ۴۴

پی‌تس، ۶۳۵

پی‌تون، ۹۹۰، ۱۴۱۰، ۱۴۹۳، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲

۱۵۰۹، ۱۵۳۰، ۱۵۷۸، ۱۵۸۳، ۱۶۱۵، ۱۶۲۱

۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۷، ۱۶۴۲ تا ۱۶۵۴، ۱۶۵۶

۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۴، ۱۶۷۴، ۱۶۹۶

پی‌تونیک، ۱۵۴۱

پی‌تی، ۴۲۴۲ تا ۲۴، ۲۵۱، ۵۵۵، ۶۲۵، ۶۴۵

پی‌تیدس، ۱۸۴۹

پی‌تیوس لیدی، ۱۶۶۵

پی‌تی‌یوس، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۵

پیچمان، ۵۹

پیدن، ۷۶۰

پیدنا، ۹۸۵، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹

پیرا، ۱۰۵۱

پیراموس، ۸۳۶

پیروس، ۹۸۸، ۱۶۸۹، ۱۷۰۶، ۱۷۸۲، ۱۸۷۸، ۱۷۸۵

پولی‌بیوس، ۸۵، ۱۰۲، ۱۹۷، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶،
۱۷۲۳، ۱۷۵۹، ۱۸۱۹، ۱۸۲۲، ۱۸۲۳، ۱۸۲۴،
۱۸۲۵، ۱۸۲۶، ۱۸۳۲

پولپ، ۸۴

پولی‌پزخون، ۱۱۵۹، ۱۴۳۸

پولی‌پزگن، ۱۱۳۳

پولی‌داماس، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۵۵۴

پولیش‌پزخن، ۱۱۳۶، ۱۴۰۹، ۱۴۶۲، ۱۴۹۱

۱۶۴۷، ۱۶۴۹ تا ۱۶۵۳، ۱۶۶۰، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹

۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۸۶

پولیش‌ثرات، ۱۱۸۰، ۱۱۸۳

پولی‌کرات، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۵۲۳، ۸۹۴

پولیکرات، ۸۹۴، ۲۱۲۵

پولی‌کریت، ۶۷۰، ۹۱۹، ۱۳۴۸

پولی‌کلت، ۱۰۰۴، ۱۲۶۳، ۱۶۷۷

پولی‌ماخوس، ۱۵۳۳

پولیون، ۹۹

پولی‌ین، ۹۵۹، ۱۷۹۸

پوماکسارث، ۱۹۰۸، ۱۹۱۱

پرم‌پلی، ۵۴، ۵۵

پومپه، ۱۱۹۲، ۱۷۵۳، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۷۶۸

۱۸۸۰ تا ۱۸۸۶، ۱۸۸۸، ۱۸۸۹، ۱۸۹۴، ۱۹۰۳

۱۹۱۳، ۱۹۱۸، ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲، ۱۹۶۵، ۱۹۹۲

۱۹۹۴، ۲۰۰۵، ۲۰۴۹، ۲۱۴۸، ۲۱۶۶

پومپه‌دیوس، ۱۹۲۷

پونت، ۵۱۱، ۷۱۸، ۱۰۴۱، ۱۷۲۱

په‌توس، ۲۱۸۰

په‌تی‌زیس، ۱۱۱۲

په‌تیک، ۱۰۲۳

په‌ریداس، ۱۴۰۸

په‌سیست، ۱۱۱۲، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳

تاکیه، ۱۲۳۲
 تاووک، ۸۹۲، ۸۹۶
 تابال، ۲۵۸
 تاپ ساک، ۸۳۸، ۸۳۹
 ت اُپمپ، ۷۸۰
 تاتارستان، ۹۸، ۲۰۲۱
 تاتیانوس، ۱۹۳۴، ۱۹۳۵
 تاخس، ۹۳۱، ۹۴۰، ۹۴۲
 تادنیستر، ۵۱۴
 تاذه، ۲۱۵۰، ۲۱۵۱
 تازاکن، ۱۷۹۶
 تارانت، ۴۷۶
 تاران تیوس واررون، ۱۱۹۲
 تازتس، ۲۶۰
 تازس، ۸۳۳، ۸۳۴، ۱۰۵۶، ۱۰۵۹، ۱۷۴۳
 تارسوس، ۱۶۹۹، ۲۰۱۱
 تارگی تای، ۴۹۱
 تاریخ ارمنستان، ۱۸۴۵، ۱۸۷۱
 تاریخ الامم والملوک، ۹۳
 تاریخ الرسل والملوک، ۹۳، ۲۰۹، ۹۷۸
 تاریخ ایران، ۱۸۶۴، ۱۸۶۵
 تاریخ حیوانات، ۱۸۴۷
 تاریخ دارون، ۸۹
 تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، ۹۴، ۴۵۷
 تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء کوروش، ۲۰۹
 تاریخ عهد قدیم یهود، ۱۸۴۵
 تاریخ قدیم مردمان مشرق، ۵۸
 تاریخ کامل، ۹۶، ۲۰۹، ۷۵۵، ۹۹۷
 تاریخ مشرق قدیم، ۳۸، ۴۱، ۱۹۷، ۳۳۸ و بسیاری صفحات
 تاریخ مقدونیّه، ۹۸۰
 تاریخ وارتانیان، ۹۰

پیره، ۸۱۹، ۱۶۵۲، ۱۶۸۸
 پی رینه، ۱۷۶۰
 پی زاندروس، ۸۰۹، ۸۱۲
 پی زو، ۱۹۶۵، ۱۹۶۶
 پی زیسترات، ۲۴۴، ۵۳۱، ۵۵۸، ۵۸۳، ۶۷۱
 پی ساتی وا، ۱۰۲
 پیساندر، ۹۱۹
 پی سوت نس، ۷۹۹، ۷۸۲، ۸۰۰، ۸۰۴، ۱۳۲۹
 پی سی دیان، ۸۳۰، ۹۰۹، ۹۴۳
 پی سیدیّه، ۷۱۷، ۹۳۹، ۹۴۹، ۱۰۵۰، ۱۲۰۵
 ۱۳۳۹، ۱۶۲۶، ۱۶۴۳، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۷۲۴
 ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۴۳
 پی سی اوووده، ۴۵۳
 پیشاور، ۱۱۸۹، ۱۳۴
 پی شی یا اووادا، ۴۶۴
 پیکسودور، ۹۹۶
 پیگرس، ۸۴۴
 پیل، ۸۳۹
 پی نار، ۱۰۷۰، ۱۰۸۲
 پی نار، ۱۰۴۷
 پیندار، ۴۲۸
 پهری، ۱۷۴۰

ت

تئوپومب، ۹۳۶
 تئوپومپوس، ۱۲۴۴ تا، ۱۲۴۶
 تئودوت، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷
 تئوس، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱
 تئوکریتیوس، ۲۰۵۹
 تئومینئر، ۶۶۸
 تائیس، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷

۶۶۰، ۶۸۹، ۷۰۴، ۷۰۸، ۷۲۳، ۷۸۳، ۸۰۶، ۹۲۶،
 ۹۲۷، ۹۳۵، ۹۳۷، ۹۴۷، ۹۶۱، ۹۸۳، ۹۸۶، ۹۹۰،
 ۱۰۱۲ تا ۱۰۱۵، ۱۰۱۷، ۱۰۲۰، ۱۰۳۳، ۱۰۷۲،
 ۱۲۳۶، ۱۲۵۲، ۱۲۶۳، ۱۲۷۴، ۱۴۰۸، ۱۴۱۷،
 ۱۴۵۴، ۱۴۷۹، ۱۵۸۹، ۱۶۷۲، ۱۶۷۶، ۱۷۹۹،
 ۱۹۱۲، ۲۱۲۵
 تبریز، ۱۹۴۹، ۱۲۹
 تیس، ۱۱۷۹
 تپراخ قلعه، ۱۵۵
 تپورستان، ۱۳۴۱، ۱۳۴۵، ۱۴۱۱
 تفت، ۷۰
 تئالیان، ۲۱۱۹
 تتبعات تاریخی راجع به ایران قدیم، ۵۴۷، ۵۷۷،
 ۹۷۵
 تپ رام‌نِس، ۶۱۳
 تترانی، ۸۶۱، ۹۰۹
 تترانی، ۹۰۹
 تترونیوم، ۶۵۷
 تجارب الامم و تعاقب الهمم، ۹۶
 تجرّمه، ۱۸۶۸
 تجن، ۱۸۰۶، ۱۳۱
 تجن رود، ۱۸۰۵
 تحفة النظائر فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار، ۹۸
 تخت جمشید، ۵۶، ۶۲، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۴۸۸،
 ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۷۹۲، ۱۰۲۱، ۱۱۰۱،
 ۱۱۵۰، ۱۱۵۴، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۵،
 ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۸۸، ۱۱۹۴،
 ۱۱۹۵، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۴۷، ۱۲۷۴، ۱۲۸۹،
 ۱۲۹۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶،
 ۱۳۰۸، ۱۳۱۰، ۱۳۱۷، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۵۳۵ تا
 ۱۵۳۷، ۱۵۸۹، ۱۶۶۵، ۱۷۱۳، ۱۷۲۷، ۱۷۲۹

تاریخ یونان، ۸۱۸، ۸۲۱
 تازیانیس، ۱۰۷۴
 تاس، ۵۴۵
 تاشس، ۵۴۸، ۶۲۰
 تاسیت، ۸۹۱، ۲۱۲۷
 تاسی توس، ۷۸، ۸۳، ۱۷۹۴، ۱۷۹۵، ۱۹۵۷،
 ۱۹۶۳، ۱۹۶۴، ۱۹۶۵، ۱۹۶۶، ۱۹۶۸،
 ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۲، ۱۹۷۹، ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸،
 ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱، ۲۰۰۳، ۲۰۰۵،
 ۲۰۱۰، ۲۱۴۸، ۲۱۶۴
 تاکسیلا، ۱۵۱۷
 تاکسیل، ۱۴۴۵، ۱۴۵۷، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱،
 ۱۴۶۲، ۱۴۶۶، ۱۴۷۰ تا ۱۴۷۲، ۱۵۱۷، ۱۵۲۶،
 ۱۶۲۲، ۱۶۴۴، ۱۶۹۶
 تاگساکیس، ۵۰۶
 تال‌بُت، ۴۸
 تالشی بیوس، ۶۲۴
 تاماسیاس، ۶۳۹
 تاشس، ۸۳۷، ۸۵۲، ۸۶۱
 ت‌اُمِس‌تور، ۷۰۹
 تام‌ماری‌تو، ۱۲۵
 تاموس، ۸۳۳
 تانائیس، ۱۱۰۱
 تانااوکسار، ۳۹۹
 تانائیس، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۵، ۱۴۰۲، ۱۵۴۷،
 ۱۶۲۶، ۱۸۱۹، ۱۸۲۰، ۲۰۱۲
 تان‌نیراس، ۴۲۰، ۷۷۶
 تانیوک ساریس، ۳۹۰، ۴۵۵
 تائی‌نُک ساریس، ۴۱۲
 تبت، ۵۱۵
 تب، ۱۶، ۵۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۸۵، ۵۶۷، ۶۴۱

ترکستان، ۱۳۲۴، ۲۱۵۷	۱۷۴۳، ۱۷۴۸، ۱۸۰۲، ۱۸۳۶، ۱۸۶۴، ۱۸۷۰
ترکستان چین، ۴۸۸	۳۲۷، ۲۲۰۹
ترکستان شرقی، ۴۸۸	تخت سلیمان، ۱۶۰، ۱۹۳۴، ۱۹۴۸، ۱۹۴۹، ۲۱۴۳
ترکمنستان، ۲۱۵۷، ۲۱۵۹	تَحْمَسَپَاد، ۴۶۲
ترکیه، ۱۳۱، ۱۷۵۸، ۱۷۷۲، ۱۷۷۳	تراخی نه، ۶۵۷
تِزَم، ۶۲۱	تراوس (اورفا)، ۱۷۴۱
تِزْمِس، ۱۶۴۶	تراژان، ۷۷، ۱۷۹۵، ۱۹۵۵، ۲۰۰۹، ۲۰۲۰، ۲۰۲۳
ترموپیل، ۶۳۴، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶	تا ۲۰۳۷، ۲۰۴۴، ۲۰۴۵، ۲۰۴۹، ۲۰۵۲، ۲۰۵۳
۶۶۱، ۷۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۱۲، ۱۱۶۰، ۱۶۸۸، ۲۱۷۱	۲۰۵۶، ۲۱۳۳، ۲۱۷۸
تِزْن، ۶۳۲، ۱۱۵۴	تراس بی تی تیه، ۹۱۰
تروآد، ۵۷۴، ۵۹۷، ۷۱۷، ۱۰۲۱	تراسی بول، ۱۰۴۳
تروگ پومپه، ۷۰، ۷۴، ۸۱، ۲۵۴، ۴۰۵، ۵۱۶	تُرَاکْس، ۷۰۱
۵۱۷، ۵۶۲، ۶۱۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۱۷۹۴، ۱۸۰۹	تراکیه، ۷۳، ۳۲۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۱۸
۱۸۲۳	۵۲۱ تا ۵۳۲، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۹۱
ترووا، ۲۴، ۳۹، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۹۷، ۶۳۱، ۹۰۳	۶۰۲، ۶۱۷، ۷۵۸، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۶، ۷۷۹
۹۹۸، ۱۱۰۶، ۱۲۴۳، ۱۷۰۱، ۱۷۲۸	۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۸۰۶، ۸۱۱، ۸۳۶، ۹۸۰، ۹۸۱
تری بال، ۱۰۰۹، ۱۰۲۵	۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۵، ۹۸۰، ۱۰۰۹، ۱۰۲۳، ۲۱۸، ۱۰۷۲
تری بون، ۱۸۸۹	۱۰۷۳، ۱۰۸۵، ۱۳۱۹، ۱۳۳۹، ۱۳۹۷، ۱۴۰۲
تری پارادیزوم، ۱۶۴۳	۱۵۴۰، ۱۵۵۸، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴، ۱۶۳۳، ۱۶۵۲
تری پولیس، ۹۶۲	۱۶۵۳، ۱۶۷۳، ۱۶۸۴، ۱۶۹۰، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰
تری بی لون، ۱۰۴۵	۱۷۳۷، ۱۷۶۲، ۱۷۷۱، ۱۷۷۶، ۲۰۰۶
تری تان تائی، ۳۷۸	تراکیه آسیایی یابی تی تیه، ۵۷۴
تری تان تَحْم، ۶۰۹، ۶۵۶	ترال، ۸۳۸، ۱۹۱۱
تری تان تَحْمِس، ۱۳۲۸	تِرامِینْس، ۸۰۵
تری تَحْم، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۲۴، ۸۲۶	تربت حیدری، ۱۸۰۴
تری ته، ۶۵۷	ترزن، ۶۵۹
تری رم، ۷۷۸	تِزْسانْدِر، ۶۸۹
تری زن، ۶۱۴	ترسیپ، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶
تری فون، ۱۷۲۲، ۱۷۸۸	ترشیز، ۱۸۰۴
تریولت، ۱۵۰۸	ترعه پالاکوب، ۱۵۸۴
تری یاریوس، ۱۷۶۵، ۱۷۶۸	ترعه سوئز، ۵۲۶

۷۱۰، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۳۳، ۷۵۸ تا ۷۶۸،
 ۷۸۳، ۷۹۱، ۸۱۸، ۹۲۱، ۹۲۷، ۱۲۴۸، ۱۹۳۲
 تَن، ۹۶۳ تا ۹۶۵
 تَن سَر، ۱۲۳۹
 تنکابین، ۵۷۳، ۱۸۲۸، ۲۱۵۶
 تنگ ترمویل، ۱۶۱، ۱۶۳۰، ۱۶۷۲
 تنگ توروس، ۲۰۰۲
 تنگ داریال، ۱۶۵، ۲۰۱۳، ۲۰۱۴
 تنگ کُرنت، ۱۶۷۲
 تنگه ترمویل، ۶۵۶
 تنگه خیر، ۱۳۴
 توآس، ۱۵۲۲، ۱۵۲۴
 توپولیس، ۱۰۰۰
 توت مس سَم، ۵۷۲
 تورات، ۱۵، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۹، ۵۷، ۶۱، ۷۵، ۷۶،
 ۱۱۸، ۱۵۱، ۱۵۳ تا ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱
 تا ۱۷۳، ۱۹۴، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۸۴،
 ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۵۷، ۵۱۶، ۵۷۸، ۷۳۴، ۷۵۵،
 ۷۹۷، ۸۲۱، ۸۲۵، ۹۵۶، ۱۲۵۱، ۱۲۵۴، ۱۷۰۷،
 ۱۸۲۹، ۱۸۶۹
 توران، ۱۸۶۵، ۲۱۲۲
 تورایف، ۳۸، ۴۱، ۱۹۷، ۳۳۵، ۳۳۸، ۴۶۹، ۴۸۰،
 ۷۷۲، ۸۰۲، ۹۸۰، ۱۲۰۳، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۲۱
 تورنگ پِه، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵
 توروس، ۹۴۳، ۱۰۳۵، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۶۹۰،
 ۱۷۴۸، ۲۰۰۲
 تورون، ۱۱۵۵، ۱۴۶۹
 توریثوآ، ۱۸۳۵
 تورید، ۴۹۳، ۵۱۴، ۱۸۸۳
 توریوم، ۸۰۵
 توسیدید، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۴، ۷۳۳، ۷۶۰، ۷۶۱،

تَرَه، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۸۴، ۱۶۶۸
 تَسالوس، ۹۹۶
 تَسالی، ۵۵۵، ۵۸۳، ۶۲۱، ۶۳۳ تا ۶۳۵، ۶۳۹،
 ۶۴۰، ۶۷۶، ۶۸۳، ۶۹۴، ۷۰۸، ۷۲۳، ۸۰۶، ۸۱۱،
 ۹۸۷، ۹۸۸، ۱۰۰۴، ۱۰۰۷، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۰۷۱،
 ۱۲۰۷، ۱۲۱۰، ۱۶۷۲، ۱۶۸۹، ۱۷۸۲
 تَسالیون، ۹۶۳، ۹۶۴
 تَس پان، ۱۰۱۳، ۱۶۶۵
 تسین، ۲۰۲۱
 تقلیس، ۲۰۱۳، ۲۱۳۴
 تقوع، ۱۶۴
 تقویم البلدان، ۹۷
 تَل، ۲۴۰
 تَل العارنه، ۵۰، ۹۹
 تَلپ تولم، ۱۶۲۲ تا ۱۶۲۴، ۱۶۶۵
 تلخ، ۱۳۲
 تَل فانیس، ۱۲۷۴
 تَل مِس، ۲۴۶، ۴۵۹
 تُل مَن، ۴۶۰
 تل میس، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰
 تله پولم، ۱۵۲۴
 تَلیوس، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۱، ۱۹۷۳
 تمبرون، ۹۰۳، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲
 تمبرون، ۱۵۴۲
 تمبریوم، ۸۳۲
 تَمپ سُن، ۵۵
 تَمین، ۹۸۱
 تمورات، ۱۵۳
 تَمی ریس، ۳۸۶، ۳۸۹
 تمیستوکل، ۷۴، ۷۸، ۵۶۱، ۵۶۶، ۵۵۱، ۶۵۵، ۶۶۲
 تا ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۸ تا ۶۸۱،

تیرداد، ۸۸، ۱۴۳۰، ۱۸۱۳، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷، ۱۸۱۸،
 ۱۸۱۹، ۱۸۲۰، ۱۸۲۱، ۱۸۲۲، ۱۸۴۱، ۱۹۵۲،
 ۱۹۵۳، ۱۹۵۴، ۱۹۷۱، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳، ۱۹۸۷،
 ۱۹۸۹، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶،
 ۱۹۹۷، ۱۹۹۸، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰، ۲۰۱۴،
 ۲۰۲۱، ۲۰۲۵، ۲۰۸۰، ۲۱۱۲، ۲۱۲۷، ۲۱۵۳،
 ۲۱۶۲
 تیرداد دوم، ۲۱۱۴، ۲۱۵۳
 تیرن، ۲۵۲
 تیروس تس، ۹۶۱
 تی رهاوس، ۱۱۱۵
 تیریآسپ، ۱۴۴۴، ۱۴۷۲
 تیری باذ، ۸۲۸، ۸۴۲، ۸۹۱، ۸۹۲، ۹۲۱، ۹۲۲،
 ۹۲۳، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۵۱،
 ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۱۲۱۷
 تیری باذ، ۸۲۸، ۸۴۲، ۸۹۱، ۸۹۲، ۹۲۱، ۹۲۲،
 ۹۲۳، ۹۲۸ تا ۹۵۱، ۹۳۳ تا ۹۵۴، ۱۲۱۷
 تیری داد، ۱۱۶۱، ۱۱۶۳
 تی ریوتس، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴
 تی ریه اوم، ۸۳۲
 تیری پس تس، ۱۵۰۱
 تیسافرن، ۷۸۴، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۵،
 ۸۰۷ تا ۸۱۷، ۸۲۷ تا ۸۳۰، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۴۷،
 ۸۴۹، ۸۵۳، ۸۵۶، ۸۶۲، ۸۶۵ تا ۸۷۰، ۸۷۲ تا
 ۸۷۴، ۸۷۹، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۸، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۸ تا
 ۹۱۳، ۱۹۴۱
 تی ساین، ۶۹۵
 تیسفون، ۱۳۸، ۵۸۰، ۱۶۸۷، ۱۷۰۲، ۱۷۲۷،
 ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۸۲۲، ۱۹۶۳، ۱۹۷۱، ۱۹۸۳،
 ۲۰۱۹، ۲۰۲۰، ۲۰۳۱، ۲۰۳۲، ۲۰۳۳، ۲۰۳۴،
 ۲۰۴۴، ۲۰۴۶، ۲۰۵۱ تا ۲۰۵۳، ۲۰۵۶، ۲۰۵۷،

۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۲،
 ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۱۱،
 ۸۲۱، ۹۳۴، ۱۷۹۸، ۱۷۹۹، ۱۸۰۰
 توللیز، ۱۲۴
 تونس، ۹۷
 تویرکان، ۱۸۴۰، ۲۱۵۶
 ته آژن، ۱۰۱۴
 ته اُکریت، ۱۷۷۴
 ته تیس، ۱۵۱۴
 تهران، ۱۲۹، ۱۳۲
 ته زه، ۱۵۷۹
 ته له پولم، ۱۷۷۶
 ته نس، ۵۵۶
 تهنه دوس، ۵۴۵
 تیانا، ۱۷۴۹
 تی ب ته، ۴۱۳
 تی بریوس، ۱۹۵۵، ۱۹۵۶، ۱۹۶۴، ۲۰۲۲، ۲۱۵۰
 تی بریوس، ۱۷۵۳، ۱۹۵۷، ۱۹۶۳، ۱۹۶۴، ۱۹۶۶،
 ۱۹۶۷ تا ۱۹۶۹، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴
 تی پاتر، ۱۳۴۹، ۱۳۷۱، ۱۳۸۵
 تیت رُس تس، ۷۷۰، ۷۹۳، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۷،
 ۹۴۳، ۱۳۲۸
 تی تروشت، ۹۳۵
 تیت لیو، ۱۵۹۳
 تیتوس، ۷۵، ۱۷۱۹، ۱۹۲۴، ۲۰۱۴، ۲۰۷۹، ۲۰۹۹
 تیتوس دوم، ۲۱۱۲
 تی ته، ۶۱۰
 تی ثیوس، ۱۹۳۸
 تیرداد اشکانی، ۲۱۲۱، ۲۱۲۹
 تیرداد اول، ۱۷۸۶
 تیرداد اول، ۲۱۵۳، ۲۱۶۱، ۲۱۸۵

تی مودس، ۱۰۶۱، ۱۰۷۱	۲۰۶۳، ۲۱۲۸، ۲۱۵۷، ۲۱۵۹، ۲۱۶۰، ۲۲۱۳
تیموردش، ۱۰۶۶	۲۲۱۹
تیموریان، ۱۸۱۴	تیگر، ۴۶۱
تیموکرات، ۹۱۴، ۹۱۷	تیگران اول، ۲۱۱۲، ۲۱۵۲
تی موکران، ۷۵۹	تیگران، ۱۸۲ تا ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۶۹، ۳۷۲
تی موکله، ۱۰۱۴	۳۷۵، ۴۰۷، ۶۰۳، ۷۰۹، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۶۱
تیموگراس، ۷۸۴	۱۷۶۴، ۱۷۶۶، ۱۷۷۰، ۱۷۸۸، ۱۸۷۱، ۱۸۷۳
تی موناکس، ۶۱۳	۱۸۷۴ تا ۱۸۸۵، ۱۸۸۹، ۱۹۹۶، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰
تی مئه ثوس سی سی لی، ۱۰۲	۲۰۰۵، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۴۱ تا ۲۱۴۳، ۲۱۴۹
تی مئه ژنیداس، ۷۰۸	تیگران ژوت، ۱۷۶۴، ۱۸۷۶، ۱۹۸۹، ۲۰۰۱
تین تیر، ۳۳۶	تیگران ژرتا ← تیگران ژوت
تیوس، ۹۴۲	تیگران چهارم، ۲۱۵۳

ث

ثاگا، ۴۳	تیگلانت پالسر، ۱۱۶، ۱۲۲
ثاگوش، ۳۲۷، ۱۱۸۹، ۱۳۱۶	تیگلانت پالسر اول، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۶۰
ثرموزا، ۱۹۵۴	تیگلانت پالسر چهارم، ۱۵۳
ثعالبی، ۴۵۷، ۷۵۵، ۷۹۴، ۸۲۵، ۹۵۹، ۲۰۸۷	تیگلانت پی لیستر، ۵۲، ۷۱
۲۰۹۹، ۲۰۹۴	تیل، ۱۹۸۴
ثلیوس پولیو، ۱۹۸۸	تی لر، ۵۳
ثوخر، ۴۵۴	تی لُس، ۱۵۷۴
ثیم میزمان، ۶۱	تی لُس (بحرین)، ۱۸۲۶

ج

جاحظ، ۹۲	تی مارخوس، ۱۷۰۹
جام، ۱۸۰۴	تیماگراس، ۹۲۶
جاماسپ، ۵۷۸، ۱۳۲۹	تیماگراکس، ۶۱۳
جاماسپه، ۱۳۲۹	تی ماندز، ۱۰۴۵
جانیک، ۲۱۲۷	تیم برار، ۳۱۷
جبال، ۲۰۸۱، ۲۰۸۷، ۲۰۹۴، ۲۰۹۸	تیمبرون، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۲۱، ۹۲۲
جبل، ۳۸۱، ۱۶۷۵	تیمنس، ۶۱۳
	تی موته، ۹۹۰، ۱۰۰۴
	تی موته، ۹۹۰، ۱۰۰۴، ۱۷۵۲

جزیره قبرس، ۳۹۸، ۵۳۸ تا ۵۴۰، ۵۷۴، ۵۷۵،
 ۱۲۵۶، ۷۷۰، ۶۶۵
 جزیره کُرت، ۱۰۶۴
 جزیره کُرت، ۵۶
 جزیره کریت، ۶۱۳، ۱۰۹۰، ۱۱۴۸
 جزیره گُش، ۱۰۴۶، ۱۷۰۷
 جزیره لُرس، ۵۴۳
 جزیره لُس بُس، ۲۶۰، ۵۰۲، ۵۳۷
 جزیره ماداگاسکار، ۱۶، ۹۴
 جزیره ناکس، ۵۳۲، ۵۵۶
 جزیره یازس، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷
 جفتای، ۱۸۰۴، ۱۸۰۵
 جَکُن، ۱۲۹، ۱۳۲۴
 جلگه تَب، ۹۱۷، ۵۹۷
 جِلْم، ۱۸۴۰
 جمشید، ۱۲۰۹
 جنگ ایران، ۵۴۹
 جوتاروس، ۱۸۹۰
 جُومَر، ۱۵۵
 جوبین، ۱۸۰۴
 جیحون، ۱۷۸، ۵۷۴، ۱۴۴۵، ۱۸۰۶، ۱۸۱۵،
 ۱۸۱۹، ۱۸۲۵، ۱۸۳۴، ۱۸۴۰، ۱۸۵۹، ۱۸۶۵،
 ۲۰۱۳، ۲۰۲۲، ۲۰۳۲، ۲۱۳۳، ۲۱۵۶، ۲۱۵۷

چ

چاکله، ۱۸۶۲
 چان دراگوپتا، ۱۶۹۵، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸،
 ۱۷۰۳، ۱۸۲۶
 چرجیل، ۵۴
 چرنی گُف، ۵۱۴

جبل طارق، ۲۵، ۳۸۶، ۴۸۵، ۵۳۰، ۱۲۱۶، ۱۴۷۹،
 ۱۵۲۷، ۱۵۳۶، ۱۵۶۵
 جبل لبنان، ۱۲۷، ۳۸۱، ۹۶۲
 جراحى، ۲۰۶۹
 جُرج سميث، ۵۲
 جزایر پاک، ۱۶
 جزایر ساندویچ، ۱۶
 جزایر سیکلاد، ۵۶۵، ۱۰۵۱
 جزایر نیکوبار، ۱۶
 جزیره بحرین، ۱۵۷۴
 جزیره رُدس، ۱۶۲۸
 جزیره سیسیل، ۱۷۱۴
 جزیره سی یاتوس، ۶۳۴
 جزیره فار، ۱۵۶۹
 جزیره کاپری، ۱۹۶۷
 جزیره لُس بُس، ۵۲۲
 جزیره آتیک، ۹۸۹
 جزیره آراد، ۱۰۸۴
 جزیره آن تاندر، ۵۲۲
 جزیره آندروس، ۶۸۰
 جزیره الفان تین، ۸۰۲
 جزیره اُوبه، ۶۵۲
 جزیره اُورُا، ۷۰۰
 جزیره پسیت تالی، ۶۷۱
 جزیره خیوس، ۵۳۳، ۸۰۵، ۸۰۷، ۱۰۵۰، ۱۱۰۲
 جزیره دُلُس، ۵۵۶، ۵۵۷، ۶۸۳، ۷۰۹
 جزیره رُدس، ۸۱۱
 جزیره سائُس، ۵۵۶، ۷۸۲، ۸۱۳، ۸۱۶، ۱۶۲۸
 جزیره سی تر، ۹۲۰
 جزیره سی یاتوس، ۶۳۵
 جزیره فُرمُز، ۱۶

حمزه اصفهانی، ۹۳، ۲۰۹، ۴۵۷، ۷۵۵، ۷۹۴،
۷۹۷، ۸۲۵، ۹۵۹، ۹۷۸، ۹۹۷، ۲۰۹۵
حمزوری، ۳۵، ۵۵، ۶۲، ۱۰۸، ۱۱۱ تا ۱۱۵،
۱۵۶۲، ۲۰۲۴
حنانی، ۹۵۸
حود بن ابراهیم، ۲۰۹۹
حوض سلطان، ۱۳۲
حیدین، ۱۵۵

خ

خابریاس، ۹۲۸، ۹۳۶، ۹۴۱، ۹۴۹، ۹۹۰
خابور، ۱۵۳، ۸۳۹، ۲۰۲۹، ۲۰۴۵، ۲۰۴۶، ۲۰۴۹،
۲۰۵۲

خات توشی لیم، ۵۰

خارادرا، ۶۵۷

خاریس، ۹۶۱، ۹۷۲، ۹۹۰، ۱۳۴۸

خاریس می تی لنی، ۱۴۳۷

خاروس، ۱۴۵۲

خاری دم، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۱۷

خاریس، ۱۷۴۳

خاریک لیس، ۱۴۳۷

خالاسترا، ۱۳۶۹

خالدی، ۲۱۲۷

خالسیداس، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۱۱

خالوس، ۸۳۸

خالیب، ۸۹۲، ۸۹۶

خالی بیته، ۵۷۴

خان اسکندریه، ۸۴۲

خان چائو، ۲۰۲۱

خاونه اوس، ۱۹۲۷

خایدالو، ۱۱۸

چش پش، ۱۳۲۶

چش پش دوم، ۱۳۲۶

چندر گوپ تا، ۱۶۸۷

چنگیزیان، ۱۸۱۴

چیترخم، ۴۶۲

چیترخمه، ۴۶۲

چیش پش، ۳۳۶، ۵۸۸، ۷۳۰

چیش پش اول، ۲۰۵، ۲۰۸

چیش پش دوم، ۳۳۹، ۲۰۵ تا ۲۰۷، ۳۳۹

چین، ۱۶، ۹۴، ۹۸، ۵۲۶، ۱۱۲۹، ۱۲۳۲، ۱۴۷۱

۱۵۳۶، ۱۸۱۵، ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۵، ۱۸۵۷، ۱۸۵۹

۱۸۶۵، ۲۰۲۱، ۲۰۵۷، ۲۲۰۴

چین چیخری، ۴۶۰

ح

حاجی خلیفه، ۹۵

حام، ۳۳

حبشه، ۲۹، ۳۸، ۵۰، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۲۱ تا ۴۲۴

۴۳۱، ۴۳۵، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۸۶، ۵۳۰، ۵۷۳، ۵۷۵

۵۸۹، ۶۱۴، ۷۳۷، ۹۷۰، ۹۹۹، ۱۱۱۱، ۱۲۳۵

۱۴۸۹، ۱۵۳۶، ۱۵۷۰، ۱۵۸۸، ۱۶۲۴، ۲۱۲۶

حجی، ۷۸۹

حران، ۳۸۳، ۱۹۰۱، ۱۹۱۳، ۱۹۱۴، ۱۹۱۶

۱۹۲۰، ۱۹۳۰، ۱۹۴۶، ۲۰۴۵

حزقیال، ۳۸۳، ۱۱۹۳، ۱۲۱۶

حصار لیق، ۲۴

حلب، ۹۶، ۱۱۷

خلبون، ۳۸۳

حله، ۵۱

حماة، ۱۵۴، ۱۹۹

حمدالله مستوفی، ۲۱۰۲، ۲۱۰۳

خَبِش، ۵۶۸

خداوندگار، ۱۷۷۳

خداینامه، ۲۰۷۹

خراسان، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۹۴، ۴۶۲، ۵۷۳، ۹۶،

۱۲۲۰، ۱۲۳۴، ۱۵۲۵، ۱۶۲۲، ۱۷۹۳، ۱۸۰۲،

۱۸۰۴، ۱۸۱۰، ۱۸۱۱، ۱۸۲۹، ۱۸۶۲، ۲۰۸۸،

۲۱۵۶

خراس میس، ۶۰۸

خرخار، ۱۵۲

خرزيس، ۶۱۳

خرسوب لیٹ، ۹۸۸

خرسون، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۵۸، ۸۱۷، ۸۳۶، ۹۲۳

خرسونس، ۵۴۵، ۵۴۶، ۶۰۲، ۸۱۷، ۸۳۶، ۹۲۳،

۱۶۴۹، ۱۶۶۹، ۱۷۸۲، ۱۸۸۳

خرسونس تورید، ۱۸۷۳

خرسونس کاریه، ۹۱۹

خرقیال، ۱۲۵

خرم آباد، ۱۱۸

خرونه، ۹۹۰، ۹۹۱، ۱۴۱۶، ۱۷۶۳

خُرْدپوڈ، ۲۱۲۸ تا ۲۱۳۰

خریسوپولیس، ۹۰۲، ۹۰۳

خزر، ۲۵، ۱۸۰۴

خسرو اشکانی، ۲۱۲۱، ۲۱۳۰

خسرو الثاني، ۷۹۴

خسرو بن بلاش بن نرسی، ۲۱۰۶

خسرو بن نرسی، ۲۱۰۳

خسرو، ۲۰۲۰، ۲۰۲۱، ۲۰۲۴، ۲۰۲۵، ۲۰۲۸،

۲۰۳۰، ۲۰۳۲، ۲۰۳۳، ۲۰۳۵ تا ۲۰۳۷، ۲۰۴۲،

۲۰۵۶، ۲۰۶۹، ۲۰۷۰، ۲۱۱۳، ۲۱۱۵، ۲۱۱۶،

۲۱۲۷، ۲۱۳۱، ۲۱۳۵، ۲۱۳۶، ۲۱۳۷، ۲۱۶۳

خسروثانی، ۷۹۵

خسرو دخت، ۲۱۲۷

خسرو دؤم، ۲۱۳۴، ۲۱۵۳

خسرو سوّم، ۲۱۵۴

خسرو کبیر، ۲۱۵۳

خسرون، ۱۷۹۶، ۱۸۰۰، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴، ۲۰۲۸،

۲۰۳۵، ۲۰۴۹، ۲۰۲۵، ۲۰۵۰ تا ۲۰۵۲، ۲۰۵۹،

۲۰۷۲، ۲۱۲۰، ۲۱۲۱، ۲۱۲۳، ۲۱۴۶، ۲۱۴۸،

۲۱۴۹، ۲۱۹۷، ۲۱۵۱، ۲۱۵۲، ۲۱۵۶

خَسَائِيَّة ثِيَّة، ۴۶

خُشْتَرپُوان، ۱۷۲۵

خشیارشا، ۴۶، ۶۶، ۶۹، ۲۰۵، ۳۲۵، ۴۲۴، ۴۵۱،

۴۷۰، ۵۳۹، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۷۰، ۵۷۷ تا ۵۸۱، ۵۸۳،

۵۸۵ تا ۵۸۷، ۵۹۰ تا ۵۹۲، ۵۹۸ تا ۶۰۰، ۶۰۳ تا

۶۰۹، ۶۱۳ تا ۶۱۹، ۶۲۱ تا ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۸،

۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۳۹ تا ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۶ تا

۶۴۹، ۶۵۴ تا ۶۵۷، ۶۶۰ تا ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۵،

۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵ تا ۶۸۲، ۶۸۴ تا

۶۸۶، ۶۹۳، ۶۹۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۲،

۷۲۳، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۸ تا ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۸،

۷۴۰ تا ۷۵۶، ۷۵۸ تا ۷۶۱، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۶۸ تا

۷۷۲، ۷۷۴، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۵، ۷۹۰ تا ۷۹۲، ۷۹۴،

۷۹۹، ۸۰۶، ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۷۸، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۶،

۹۴۸، ۹۵۵، ۹۸۱، ۱۰۱۵، ۱۰۲۳، ۱۰۷۳، ۱۰۸۶،

۱۱۴۶، ۱۱۵۲، ۱۱۵۴، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲، ۱۱۶۵،

۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۹۱، ۱۱۹۶، ۱۱۹۹، ۱۲۱۰،

۱۲۱۱، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۲۱، ۱۲۴۷، ۱۲۵۱،

۱۲۵۲، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۷۴، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲،

۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۳، ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۶،

۱۳۱۹، ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۴۵۹،

۱۵۵۷، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۷۲، ۱۵۹۲، ۱۶۱۳،

۱۶۶۵، ۱۷۶۳، ۱۷۸۳، ۱۹۱۶، ۲۱۲۶، ۲۱۷۱

۱۶۸۰، ۱۶۸۴، ۱۶۹۵، ۱۷۲۰، ۱۷۲۷، ۱۷۴۳،
۱۸۳۰، ۱۸۳۲، ۱۸۳۶، ۱۸۳۷، ۱۸۴۰، ۱۸۷۱،
۱۸۸۳، ۱۹۷۴، ۲۱۵۶، ۲۱۶۵، ۲۱۶۶، ۲۱۶۷،
۲۱۸۷

خوزیان، ۱۵۷۰

خوم‌بان ایگاش، ۱۲۴

خوم‌بان خالداش، ۱۲۳

خوم‌بان کالداش، ۱۲۵، ۱۲۶

خون بان نورمینا، ۱۰۹

خویا، ۲۱۴۷

خیالُن، ۱۰۵۹

خییر، ۱۴۴۶

خیری شُف، ۸۶۲، ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۴، ۸۸۵

۸۸۷، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۳ تا ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۰۲

خیلُن، ۶۴۸

خیوس، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۵۲۳، ۵۲۴

۵۳۷، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۷۴، ۷۱۳، ۷۱۸، ۹۶۱، ۹۸۹

۱۰۵۴، ۱۰۸۹، ۱۱۱۲

خیوة کتونی، ۴۰۴

۵

دالو خوس، ۳۰۸

داتافون، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۴۱۳

داتام، ۹۴۰، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۹

۱۷۵۰، ۱۷۵۴، ۱۷۵۶

داتاماس، ۳۶۸

داتیس، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۸۴، ۶۰۷

۶۱۰، ۶۵۸

داتیس در می‌کُن، ۵۶۶

دادجاد، ۲۱۲۸

دادز شیش، ۴۶۱، ۴۶۳

خشیارشای اوّل، ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۰۰، ۱۱۰۷، ۱۳۲۸

خشیارشای دوّم، ۷۹۵، ۷۹۶، ۱۱۹۹

خَلوّه، ۲۰۴

خلیج اسکندرون، ۸۳۷

خلیج پارس، ۲۵، ۵۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹

۳۳۰، ۳۳۹، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۴، ۵۲۶

۵۲۸، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۸۰، ۱۲۲۰، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴

۱۲۳۶، ۱۳۲۵، ۱۵۱۱، ۱۵۳۶، ۱۵۴۴، ۱۵۷۰

۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۵، ۱۵۷۸، ۱۶۵۷، ۱۷۱۶

۱۷۴۱، ۱۸۲۶، ۱۹۹۹، ۲۰۲۲، ۲۰۳۲، ۲۱۵۶

۲۱۵۷، ۲۱۸۲

خلیج پولیکاسترو، ۲۶۱

خلیج تِرم، ۹۲۰

خلیج سالونیک، ۹۸۱

خلیج سرخ ← خلیج فارس

خلیج عقبه، ۲۲۰۴

خلیج فارس، ۱۵۷۵، ۱۷۳۲، ۲۲۰۴

خمسه، ۱۸۴۰، ۲۱۵۶

خوآسپ، ۱۴۴۹، ۱۱۵۱، ۱۵۶۲

خوارزم، ۱۳۱، ۳۲۷، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۱۱، ۵۷۴

۱۲۳۰، ۱۳۱۲، ۱۳۱۶، ۱۴۰۹، ۱۴۵۹، ۱۸۰۴

۱۸۰۵، ۱۸۰۶، ۱۸۱۰، ۱۸۴۰

خواف، ۱۸۰۴

خوانسار، ۱۸۴۰، ۲۱۵۶

خورباتیلا، ۱۲۲

خورساباد، ۱۲۷۵

خوری‌پِن، ۱۴۲۳

خوزستان، ۸۶، ۹۲، ۱۱۸، ۱۳۰، ۴۵۹، ۴۶۰، ۵۶۷

۵۷۳، ۱۲۰۵، ۱۲۱۰، ۱۲۱۹، ۱۲۳۴، ۱۳۰۴

۱۳۲۵، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۶۲۶، ۱۶۵۶، ۱۶۵۹

۲۲۱۹، ۲۱۷۸، ۲۱۶۶، ۳۲۸، ۲۱۴۱، ۲۱۳۱
 داریوش بزرگ، ۵۵، ۶۵، ۵۷۱، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۸۶،
 ۹۲۰، ۹۸۱، ۱۰۹۳، ۱۱۹۴، ۱۲۱۹، ۱۲۸۱، ۱۳۰۸،
 ۱۷۶۸، ۱۸۰۴، ۱۸۱۰، ۱۹۸۵، ۲۲۰۸
 داریوش بن ارشک، ۹۷۸
 داریوش، ۵۴، ۶۶، ۴۳۱، ۴۴۳ تا ۴۴۶، ۴۴۸ تا
 ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۶ تا ۴۷۱، ۴۷۳ تا
 ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴،
 ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹ تا ۵۱۱،
 ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۲ تا ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۳،
 ۵۳۷ تا ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵ تا ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۵،
 تا ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷ تا ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۵،
 ۵۸۰، ۵۸۲ تا ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۲، ۶۰۲، ۶۰۵،
 تا ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۳۹،
 ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۷۱۲، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱،
 ۷۳۹، ۷۵۶ تا ۷۵۸، ۷۶۵، ۷۷۲، ۷۷۶، ۷۸۸، ۷۸۹،
 ۷۹۷ تا ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۱۲، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵،
 ۹۵۰ تا ۹۵۵، ۹۵۹، ۹۶۱، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹،
 ۱۰۲۱، ۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹ تا ۱۰۳۱، ۱۰۴۱،
 ۱۰۴۸، ۱۰۵۰ تا ۱۰۵۴، ۱۰۵۷، ۱۰۶۲ تا ۱۰۶۴،
 ۱۰۷۱، ۱۰۷۳ تا ۱۰۷۹، ۱۰۸۱ تا ۱۰۸۸، ۱۰۹۱،
 ۱۱۰۰ تا ۱۱۰۳، ۱۱۱۳ تا ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۲۶ تا
 ۱۱۲۹، ۱۱۳۱ تا ۱۱۴۴، ۱۱۴۶ تا ۱۱۴۸، ۱۱۵۱ تا
 ۱۱۵۵، ۱۱۶۲، ۱۱۶۶، ۱۱۶۸ تا ۱۱۷۰، ۱۱۷۲ تا
 ۱۱۸۵، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲ تا ۱۱۹۵، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸،
 ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۳، ۱۲۰۷ تا ۱۲۰۹
 داریوش دوم، ۶۶، ۳۴۹، ۴۵۷، ۶۹، ۷۷۲، ۷۹۰،
 ۷۹۳، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳،
 ۸۲۴، ۸۲۶، ۸۳۹، ۸۵۵، ۹۲۸، ۹۳۴، ۹۴۱، ۹۵۰،
 ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۶۱، ۹۷۳، ۹۷۸، ۱۱۸۵، ۱۱۹۵،
 ۱۱۹۹، ۱۲۱۲، ۱۲۸۲، ۱۳۰۹، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۸۱۳

دادوهی، ۴۵۴
 دارا، ۷۹۷، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۵۴۲، ۱۸۲۱، ۱۸۲۲،
 ۱۹۷۳، ۲۰۶۷، ۲۰۷۸، ۲۰۸۴
 داراب، ۷۹۷، ۱۳۲۱
 داراب گرد، ۲۰۶۷
 دارا بن دارا، ۹۷۸
 دارا بن دارا بن بهمن اسفندیار، ۹۷۸
 دارا بن اردشیر بهمن بن اسفندیار، ۷۹۷
 دارداتل، ۵۱۳، ۵۴۲، ۶۰۰، ۷۳۲، ۸۱۴، ۱۰۲۳،
 ۱۱۰۱، ۱۲۱۴، ۱۲۴۷، ۱۵۶۱، ۱۶۳۹، ۱۹۶۴
 داردانوس، ۵۴۲، ۵۹۷، ۶۱۴
 داردانیان، ۹۰۹
 دارمیش تیر، ۱۹۲
 دارمس تتر، ۱۹۶
 داره، ۲۱۱۹
 دارپال، ۲۰۱۴
 دارپس، ۴۵۷، ۹۷۸
 دارپس، ۵۵۷
 دارپو، ۲۱۴۴
 داریوش اول، ۴۷، ۶۵، ۱۰۱، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۹۳،
 ۱۹۶، ۲۰۵ تا ۲۰۷، ۳۳۹، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۴، ۴۲۸،
 ۴۵۷، ۴۸۸، ۵۴۲، ۵۷۳، ۵۷۷، ۵۷۹، ۶۱۹، ۷۱۲،
 ۷۵۶، ۷۷۱، ۷۹۰، ۷۹۲، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۵۸، ۹۵۵،
 ۹۷۰، ۹۷۵، ۹۸۱، ۱۰۳۶، ۱۰۸۶، ۱۱۲۳، ۱۱۸۸،
 ۱۱۹۶، ۱۱۹۹، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۴، ۱۲۲۶،
 ۱۲۳۶، ۱۲۴۷، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۶۵، ۱۲۷۴،
 ۱۲۸۲، ۱۲۹۵، ۱۳۰۱، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۲۳،
 ۱۳۲۶، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۵۷۵، ۱۵۹۲، ۱۶۶۵،
 ۱۷۳۱، ۱۷۳۴، ۱۷۳۸، ۱۷۴۸، ۱۷۴۹، ۱۸۰۲،
 ۱۸۰۳، ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۸، ۱۸۲۵، ۱۸۳۶، ۱۸۵۳،
 ۱۸۵۹، ۱۸۶۴، ۱۸۷۰، ۱۹۱۶، ۲۸۹، ۲۰۷۳

دجله، ۲۹، ۵۱، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۲،
 ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۳۷، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۷۹،
 ۳۸۵، ۴۰۸، ۴۵۹، ۴۶۹، ۵۴۴، ۶۱۵، ۸۲۳، ۸۶۴،
 ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۹۱، ۱۱۰۱، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۲ تا
 ۱۱۲۴، ۱۱۲۶، ۱۱۲۸، ۱۱۵۴، ۱۱۸۴، ۱۲۱۰،
 ۱۲۱۹، ۱۴۸۴، ۱۵۳۰، ۱۵۳۶، ۱۵۴۳ تا ۱۵۴۵،
 ۱۶۲۶، ۱۶۵۴، ۱۶۵۷، ۱۶۸۰، ۱۶۸۷، ۱۷۲۰،
 ۱۷۲۷، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۸۶۸، ۱۸۸۳، ۱۹۸۴،
 ۲۰۳۰ تا ۲۰۳۲، ۲۰۵۱، ۲۰۵۳، ۲۰۵۷، ۲۰۸۴،

۲۱۵۶، ۲۱۹۴، ۲۲۱۹

دُذُن، ۲۴۲

دُرْآزِیس، ۴۷۹

دُرْآپْ ساک، ۱۳۸۵

دربند داریال، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۲۰۳۷

دربند دریای خزر، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰

دربند دریای گرگان، ۱۸۲۹، ۱۸۳۰

درییک، ۴۰۴

دُرْزالتیجان، ۱۸۷۴، ۱۹۱۶

دِرسیلیداس، ۹۰۹ تا ۹۱۱

دُرْک لُ فُنْ، ۷۸۲

درگرْد، ۸۱۵

دُرْمِی خِتْ، ۱۶۹۹

دَزْنَه، ۴۶۰

دروازهٔ بحر خزر، ۱۱۷۱

دروپید، ۱۰۸۳

دروزوس، ۱۹۶۴

دره گر، ۱۸۰۴، ۱۰۴، ۱۲۰

دَرّه نیل، ۴۸۰

دِری، ۳۳۷

دریاچه آسفالتیت، ۱۶۸۳

دریاچه ارومیه، ۱۲۹، ۱۹۳۴، ۲۱۴۳

داریوش سوّم، ۹۶۰، ۹۷۸، ۱۰۲۰، ۱۱۱۸، ۱۱۸۵،
 ۱۲۰۰، ۱۲۱۳، ۱۲۲۵، ۱۲۳۹، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹،
 ۱۳۰۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۶۱۱، ۱۶۳۴،
 ۱۶۹۰، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۳۷، ۱۷۵۶، ۲۰۳۱،
 ۲۰۷۵

داریوش سوّم (کُذْمان)، ۱۳۳۰

داریوش شاه، ۱۱۸۹

داریوش نوثوس، ۷۹۷

دَآرِیوْشَهی ها، ۷۹۷

داریوم، ۱۸۲۱

دَارِیْ یایِ هی پِرامینس، ۱۳۲۸

دَارِیْ یُس، ۷۹۷

داشتراکون، ۱۷۳۳

داس سی لیوم، ۹۱۳، ۹۱۵

داس کیلیون، ۴۷۱، ۷۳۲، ۸۰۴، ۱۰۳۵، ۱۷۷۳

دافنه، ۴۸۴

دَاکِیّه، ۲۰۱۹، ۲۰۲۴

داماسپیا، ۷۹۲، ۷۹۴

داماسی تیم، ۶۱۳

دامغان، ۵۶، ۱۴۶، ۱۲۲۰، ۱۲۳۴، ۱۳۲۴، ۱۳۳۷،

۱۳۳۸، ۱۴۴۴، ۱۸۰۴، ۲۱۵۶، ۲۱۶۰، ۲۱۶۵

دان، ۸۳، ۸۴

دانا، ۸۳۳

دانائّه، ۶۲۸، ۱۰۶۴

داندامیس، ۱۵۱۸

دانبوب، ۱۳۷، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۳۲، ۱۰۰۹،

۱۱۹۱، ۱۲۱۷، ۱۲۳۴، ۱۴۵۹، ۱۵۹۰، ۲۰۱۳،

۲۰۴۷

دانیال، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۸۴

دایی فازن، ۳۶۹

دُتوس، ۶۰۷

۱۵۶۳، ۱۸۸۳، ۱۹۲۱، ۱۹۶۹، ۲۰۱۳، ۲۰۲۸
 دریای سرخ، ۱۳۲، ۴۳۴، ۴۸۱، ۴۸۳، ۷۳۰،
 ۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۵۷، ۱۹۹۹
 دریای سیاه، ۲۵، ۱۲۷، ۳۹۸، ۴۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶،
 ۵۴۶، ۵۷۴، ۶۰۴، ۸۱۸، ۹۰۰، ۱۱۹۱، ۱۲۰۶،
 ۱۲۳۳، ۱۲۵۶، ۲۴۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ۱۳۹۷،
 ۱۵۳۶، ۱۵۷۰، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۷۰۶،
 ۱۷۴۸، ۱۷۵۵، ۱۷۵۹، ۱۷۶۱، ۱۷۶۴، ۱۷۷۱،
 ۱۸۸۳، ۲۰۲۸
 دریای شمال، ۱۶۲۵
 دریای عمان، ۱۲۹، ۱۳۲، ۳۳۰، ۳۹۸، ۴۸۳، ۵۲۵،
 ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۸۰، ۶۰۶، ۷۷۲، ۱۲۰۶، ۱۲۱۶،
 ۱۲۱۹، ۱۲۳۶، ۱۲۵۶، ۱۴۵۹، ۱۵۳۱، ۱۵۳۶،
 ۱۵۷۵، ۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۵۷، ۱۷۰۳، ۲۰۲۲،
 ۲۱۵۶
 دریای گسپین — دریای خزر
 دریای گرگان، ۱۴۷۹، ۱۶۲۶، ۱۷۰۳، ۱۸۰۴،
 ۱۸۰۶، ۱۸۱۰، ۱۸۲۸، ۱۸۲۹، ۱۸۴۰، ۱۸۶۵،
 ۱۹۹۹، ۲۱۵۶، ۲۱۵۷، ۲۱۸۲
 دریای مدیترانه، ۱۳۰
 دریای مرمره، ۵۴۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۶، ۱۷۵۶، ۱۷۷۱،
 دریای مغرب، ۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۷۶، ۳۳۰،
 ۳۸۱، ۴۰۶، ۳۳۹، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۸۳، ۵۲۶، ۵۴۹،
 ۵۶۸، ۷۳۰، ۸۳۷، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۶،
 ۱۲۱۹، ۱۵۳۶، ۱۵۷۵، ۱۷۱۳، ۱۷۳۹، ۱۷۴۲،
 ۱۷۴۳، ۱۸۳۳، ۱۸۴۸، ۱۸۶۵، ۱۹۲۶، ۱۹۳۰،
 ۲۰۲۱، ۲۲۱۸
 دریای مغرب (مدیترانه)، ۱۷۷۹، ۲۱۱۳
 دریای هند، ۱۶۲۵
 دری پیتیس، ۱۱۸۵، ۱۳۳۰، ۱۵۴۲
 دری پتینا، ۱۷۷۰

دریاچه زرننگ، ۱۳۹
 دریاچه قم، ۱۳۲
 دریاچه مائید، ۱۶۴، ۴۹۳
 دریاچه نیریز، ۱۱۶۱
 دریاچه هامون، ۱۸۰۷
 دریاچه آسکانیوس، ۱۰۵۰
 دریاچه ارومی، ۱۲۳۴
 دریاچه اورمیه، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۰۴
 دریاچه پشومبوتی، ۹۹۸
 دریاچه پراسیاس، ۵۲۰
 دریاچه سِرسی نیت، ۱۰۲۳
 دریاچه مائید، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۰۸
 دریاچه مائید، ۱۱۰۸
 دریاچه نیریز، ۱۳۱
 دریاچه وان، ۱۳۱
 دریای آدریاتیک، ۵۱۸، ۱۰۱۰، ۱۷۰۶
 دریای آرال، ۱۲۷، ۱۳۱، ۳۸۵، ۴۰۴، ۴۸۸، ۱۳۸۶
 دریای آزوف، ۲۰۱۲، ۲۱۳۴، ۱۵۴
 دریای آزوف، ۱۶۵، ۴۹۳، ۵۰۵، ۱۳۹۲، ۱۷۰۳،
 ۱۷۶۱، ۱۷۶۶، ۱۸۱۰، ۲۰۲۸، ۲۱۳۷، ۲۱۵۷
 دریای احمر، ۳۷، ۳۳۰، ۳۸۶، ۳۹۸، ۵۲۶، ۵۶۸،
 ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۲۱۹، ۱۲۲۸، ۱۳۱۹، ۱۳۸۱،
 ۱۵۴۱، ۱۵۷۰، ۱۵۷۴، ۱۶۵۷، ۲۲۰۴
 دریای اریتره، ۳۸۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۷،
 ۴۳۴، ۵۲۶، ۶۰۹
 دریای اژه، ۲۶، ۴۳۹، ۵۷۴، ۶۰۱، ۷۱۳، ۷۸۳،
 ۹۸۱، ۱۵۷۴، ۱۷۳۴
 دریای بالتیک، ۲۱۳۳
 دریای پارس، ۱۴۷۹، ۱۵۷۰
 دریای خزر، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰ تا
 ۱۳۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۵، ۳۸۵، ۵۷۳، ۹۷۲

۱۸۲۵، ۱۸۲۷، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۸۳۸، ۱۸۴۳،
 ۱۸۴۴، ۱۸۴۷، ۱۸۴۸، ۲۱۱۰، ۲۱۱۸
 دیمتریوس دوم، ۱۷۸۷، ۱۸۳۸، ۱۸۴۸، ۲۱۸۶
 دیمتریوس دوم نیکاتور، ۱۷۲۲، ۱۷۸۶، ۱۸۳۹
 دیمتریوس سوتر، ۱۷۲۲
 دیمتریوس سوم فیلوپاتر، ۱۷۲۲، ۱۷۸۸
 دمرگان، ۵۵، ۸۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۹۷، ۱۲۲۰، ۱۳۲۰
 دمشق، ۹۶، ۱۱۷، ۳۸۳، ۱۰۶۵، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۱۱۸، ۱۱۵۰، ۱۱۸۴، ۱۳۶۹
 دموتیکی، ۱۰۰
 دمویستن، ۹۷۳، ۹۸۶، ۹۸۹، ۹۹۰، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸
 ۱۰۲۱، ۱۰۳۶، ۱۵۴۲، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷
 دموک دس، ۴۷۲، ۴۷۴ تا ۴۷۶
 دموکرات، ۱۳۴۵
 دندامیس، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷
 دنیپر، ۱۷۶۱
 دنیستر، ۱۸۷۳
 دنیس تل ماها، ۲۱۴۷
 دنیس هالی کارناسی، ۶۷، ۱۰۲
 دوباله، ۴۶۵
 دورا، ۱۷۴۰
 دوره اشکانی، ۱۲۵۰، ۲۰۶۷، ۲۱۹۰، ۲۱۴۷
 ۲۲۰۹، ۲۲۰۷، ۲۱۹۲
 دوره پارسی، ۲۲۰۹، ۲۲۱۸
 دوره ساسانی، ۱۹۱۶، ۱۲۲۷، ۱۲۳۹، ۱۲۴۵
 ۱۲۴۸، ۱۲۵۱، ۱۲۷۰، ۱۸۱۵، ۲۰۷۰، ۲۱۲۴
 ۲۱۳۰
 دوره مادی، ۲۱۹۳
 دوره هخامنشی، ۷۷۱، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۳۱
 ۱۲۳۴، ۱۲۴۱، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸

درید، ۶۵۷
 دری زس، ۱۳۲۸
 درئی زن، ۱۶۹۷
 دریشک، ۶۰۲، ۶۱۷، ۶۲۱
 دری موس، ۶۵۷
 دسارزک، ۵۳
 دسبالوس، ۲۰۱۹
 دسی دیوش ساکسا، ۱۹۲۵
 دشت قیچاق، ۲۱۵۷
 دشت مغان، ۱۸۸۳
 دگساریس، ۱۴۵۹
 دل آس پیس، ۱۱۱۲
 دلاپورت، ۱۵۶۲
 دلتای نیل، ۷۷۵، ۸۰۲
 دلش، ۷۶۸، ۷۸۲
 دلف، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۱
 دلیج، ۶۱
 دلیوم، ۵۶۶
 دمداد، ۱۰۱۷، ۱۶۳۲
 دیمارات، ۵۵۲ تا ۵۵۵، ۵۷۰، ۵۸۳، ۶۱۵ تا
 ۶۱۷، ۶۴۲، ۶۴۷ تا ۶۴۹، ۷۶۳، ۷۶۴، ۸۲۶، ۸۶۱
 ۹۹۶، ۱۱۶۵
 دماغه می کال، ۲۵۵
 دماوند، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۲۳۴، ۱۸۰۹
 دیمتریاس، ۱۷۴۵
 دیمتریوس اول سوتر، ۱۷۸۶
 دیمتریوس پولی آرست، ۱۷۸۵
 دیمتریوس، ۱۳۵۹، ۱۳۶۸، ۱۴۶۲، ۱۴۷۳، ۱۴۹۳
 ۱۶۷۷ تا ۱۶۸۰، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۷، ۱۶۸۸ تا
 ۱۶۹۰، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۲، ۱۷۰۴، ۱۷۰۷
 ۱۷۲۰، ۱۷۲۵، ۱۷۴۵، ۱۷۵۲، ۱۷۵۷، ۱۷۸۲

دیلمون، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳
 دیم‌نوس، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹،
 ۱۳۶۲، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۷۰
 دینارک، ۱۰۵۳
 دین کُرت، ۱۲۳۹
 دی‌نُن، ۷۹، ۴۰۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۶۱، ۷۹۸، ۸۲۵
 ۸۲۶، ۸۳۱، ۸۴۲، ۸۴۹، ۸۵۴، ۹۰۶، ۹۵۴، ۹۶۰
 ۹۷۸، ۱۱۵۲
 دینوری، ۹۳
 دیوتاروس، ۱۹۱۸، ۱۹۱۹
 دیوجانوس، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸
 دیودوت، ۱۷۰۹، ۱۷۱۲، ۱۷۲۲، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷
 ۱۸۱۹، ۱۸۳۳، ۱۸۶۱
 دیودوت اوّل، ۱۸۶۱
 دیودوت دوّم، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۸۶۱
 دیودور (سیسیلی)، ۷۳، ۷۴، ۲۳۳، ۲۵۲، ۴۱۴
 ۵۷۸، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۷۰
 ۷۷۱، ۷۷۳ تا ۷۷۵، ۷۷۸ تا ۷۸۲، ۷۹۴، ۷۹۵
 ۸۱۴، ۸۲۱، ۸۲۵، ۸۴۲، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۴، ۹۰۳
 ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۵ تا ۹۳۸، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۵
 ۹۴۶، ۹۵۴، ۹۵۹، ۹۶۰ تا ۹۶۲، ۹۶۵ تا ۹۶۸، ۹۷۰
 تا ۹۷۲، ۹۷۹ تا ۹۸۵، ۹۹۴ تا ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۸
 ۱۰۲۵ تا ۱۰۳۱، ۱۰۳۴ تا ۱۰۳۶، ۱۰۴۱، ۱۰۴۷
 ۱۰۴۹، ۱۰۵۱ تا ۱۰۵۳، ۱۰۵۹، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲
 ۱۰۶۵، ۱۰۶۹، ۱۰۷۱ تا ۱۰۷۳، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷
 ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲، ۱۰۹۵، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۲
 ۱۱۰۷، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰ تا ۱۱۱۲، ۱۱۱۴، ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۱
 ۱۱۴۴، ۱۱۴۸، ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۴، ۱۱۵۶، ۱۱۶۰
 ۱۱۶۲ تا ۱۱۶۶، ۱۱۶۸، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۲۱۲

۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۳، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۶
 ۱۲۷۰، ۱۲۷۷، ۱۳۲۲، ۱۴۲۵، ۱۶۵۰، ۱۷۲۳
 ۱۷۳۸، ۱۷۸۰، ۱۷۹۳، ۱۸۰۹، ۱۸۱۵، ۱۸۳۶
 ۲۱۶۶، ۲۱۷۵، ۲۱۸۹، ۲۱۹۳، ۲۱۹۹، ۲۲۰۵
 دوریزس، ۵۴۱، ۵۴۲
 دوریس سائسی، ۱۳۴۹
 دوسان‌نا، ۱۵۵
 دوسلُزف، ۱۴
 دوماک سی‌من، ۱۸۰۰
 دومی‌ثیان، ۲۰۱۸، ۲۰۱۴
 دومی‌ثیوس اینوبازبوس، ۱۹۳۶
 دونگی، ۵۴، ۱۰۷
 دونی‌سیوس، ۱۵۸۱
 دَها، ۴۰۴
 دهستان، ۱۶۵
 دی‌ئیل، ۶۶
 دَیا‌گُو، ۱۵۳، ۱۵۴
 دَیا‌گُو، ۱۵۹
 دیارِ بکر، ۱۹۸۴
 دیالمه، ۲۱۰۱
 دیان، ۵۵۶
 دی‌تر رامب، ۶۴۶
 دیران، ۲۱۱۲
 دیران اوّل، ۲۱۵۳
 دیران دوّم، ۲۱۵۳
 دیسپون، ۲۱۵۹
 دیسه، ۶۱۷
 دیفریداس، ۹۲۲
 دیگران، ۲۱۱۳
 دیگرانوهی، ۱۸۲
 دیلمان، ۱۲۲۰

۲۰۳۱، ۲۰۳۳، ۲۰۳۴، ۲۰۳۵، ۲۰۳۷، ۲۰۳۹،
۲۰۴۱، ۲۰۴۳، ۲۰۴۴، ۲۰۴۷، ۲۰۴۹، ۲۰۵۱،
۲۰۵۲، ۲۰۵۳، ۲۰۵۴، ۲۰۵۵، ۲۰۵۸، ۲۰۵۹،
۲۰۶۱، ۲۰۶۲، ۲۰۶۳، ۲۰۶۴، ۲۰۶۵، ۲۰۶۶،
۲۰۶۸، ۲۰۶۹، ۲۰۶۸، ۲۰۶۸، ۲۰۶۹، ۲۰۷۹، ۲۱۸۰

دیوکس، ۱۵۴، ۱۵۷ تا ۱۵۹، ۱۹۲، ۱۹۳

دیوکس فراژتس، ۱۶۱

دیوکس سیپ، ۱۴۹۹، ۱۵۰۷

دیوکسین، ۱۷۹۹

دیولافوا، ۵۴، ۵۵، ۱۱۹، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۳۰۸،
۱۳۲۲

دیوم، ۱۰۳۳

دیون خری شس ثم، ۶۶

دیون کاسیوس، ۱۷۹۹، ۱۸۱۸

دیونیس، ۴۱۷، ۱۴۷۹، ۱۴۹۰

دیونیس تل مار، ۲۱۴۹

دیونی سوس، ۱۵۷۳

دیونیس هراکله، ۱۱۸۵

دیونی سیوس، ۱۳۳۰، ۱۶۹۰، ۱۷۳۷، ۲۰۱۲

دی زین، ۹۲۱

دی یه نه سس، ۶۴۶

ر

رابساکس، ۶۰۸

راتی نس، ۳۷۰

رائین، ۹۰۲، ۹۱۳

راجرس، ۷۸۷، ۷۹۳

رادامانت، ۱۵۷۹

رادامیست، ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱

راس، ۲۲۱۰

راسین، ۱۷۶۸

۱۲۸۱، ۱۲۷۴، ۱۲۶۰، ۱۲۴۸، ۱۲۳۸، ۱۲۱۸،
۱۲۸۲، ۱۳۰۹، ۱۳۳۷، ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵، ۱۳۴۷،
۱۳۴۸، ۱۳۵۳، ۱۳۷۰، ۱۳۷۳، ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷،
۱۳۷۹، ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳، ۱۳۸۶، ۱۳۹۱، ۱۴۰۸،
۱۴۱۸، ۱۴۳۵، ۱۴۴۳، ۱۴۴۷، ۱۴۴۹ تا ۱۴۵۱،
۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۸۷ تا ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰،
۱۵۰۳، ۱۵۰۸ تا ۱۵۱۰، ۱۵۱۲، ۱۵۲۰، ۱۵۲۴،
۱۵۳۱، ۱۵۳۵، ۱۵۳۸، ۱۵۴۱، ۱۵۵۰، ۱۵۵۸،
۱۵۶۵، ۱۵۶۷ تا ۱۵۶۹، ۱۵۷۷، ۱۵۸۷، ۱۵۸۹،
۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۲۲ تا ۱۶۲۶، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹،
۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۹، ۱۶۴۱ تا
۱۶۴۷، ۱۶۵۳، ۱۶۵۵ تا ۱۶۵۹، ۱۶۶۳، ۱۶۶۵،
۱۶۶۶، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰ تا ۱۶۷۳، ۱۶۷۵، ۱۶۷۸ تا
۱۶۸۲، ۱۶۸۴، ۱۶۸۶، ۱۶۸۸، ۱۶۹۰ تا ۱۶۹۲،
۱۶۹۴ تا ۱۶۹۶، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴،
۱۷۰۶، ۱۷۱۱، ۱۷۱۸، ۱۷۲۴، ۱۷۲۶، ۱۷۴۰،
۱۷۴۹، ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۳، ۱۷۷۹، ۱۸۰۸، ۱۸۲۹،
۱۸۳۶، ۱۸۳۷، ۱۸۳۹، ۱۸۴۰، ۱۸۴۱، ۱۸۴۴ تا
۱۸۴۹، ۱۸۵۰، ۱۸۵۱، ۱۸۶۳، ۱۸۶۸، ۲۱۶۹

دیوژن، ۱۰۰۸، ۱۰۵۱

دیوژن، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۵۱

دیوژن بابلی، ۱۷۴۲

دیوژن لازث، ۱۲۳۸

دیوفانت، ۹۶۸، ۱۷۶۱

دیوفون، ۱۵۷۸

دیوکاسیوس، ۱۸۸۰، ۱۸۸۶، ۱۹۱۳، ۱۹۱۵،
۱۹۲۰، ۱۹۲۱، ۱۹۲۳، ۱۹۲۶، ۱۹۲۷، ۱۹۲۸،
۱۹۳۰، ۱۹۳۲، ۱۹۴۷، ۱۹۴۸، ۱۹۴۹، ۱۹۵۰،
۱۹۵۱، ۱۹۵۳، ۱۹۵۵، ۱۹۵۷، ۱۹۵۸، ۱۹۶۰،
۱۹۶۶، ۱۹۷۴، ۲۰۰۳، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸، ۲۰۱۱،
۲۰۲۰، ۲۰۲۴، ۲۰۲۵، ۲۰۲۶، ۲۰۲۸، ۲۰۲۹

- رام‌باسیا، ۱۵۱۹
 رام‌بهشت، ۲۰۶۷
 رامزس دوم، ۷۸۵، ۵۰
 رام‌زی، ۴۹
 رامیش‌سی، ۴۳۱
 راموس، ۱۹۴۴
 رامهرمز، ۱۱۵۶
 رامیت‌رس، ۹۴۰، ۱۰۲۶، ۱۰۳۲، ۱۰۷۴، ۱۲۵۶
 ران‌که، ۶۱
 راولین سن، ۳۵، ۴۶ تا ۴۸، ۵۳، ۱۶۰، ۲۰۴، ۵۷۷
 ۱۸۰۶، ۱۸۲۰، ۱۸۲۳، ۱۸۲۹، ۱۸۳۰، ۱۸۳۶
 ۱۸۸۲، ۱۸۸۵، ۱۹۵۶، ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰
 ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۲۰۰۶، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳، ۲۰۳۱
 ۲۰۶۲، ۲۱۶۱، ۲۱۶۳، ۲۲۰۸
 رأس‌العین، ۲۲۱۸
 ریثیوم، ۱۰۲۱
 رَحوم فرمانفرما، ۷۸۸، ۷۸۹
 رخا، ۴۶۳
 رُخج، ۱۳۹، ۴۶۴، ۳۲۷، ۵۷۴، ۱۱۰۱، ۱۱۷۱
 ۱۳۱۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹، ۱۳۸۲، ۱۴۵۸
 ۱۴۶۱، ۱۵۰۲، ۱۵۲۴، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶، ۱۶۵۶
 ۱۶۶۰، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۸۷، ۱۷۱۷، ۱۷۲۷
 ۱۷۳۲، ۱۷۴۵، ۱۸۲۶، ۱۸۲۷، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴
 ۱۸۳۸، ۱۸۴۰، ۱۸۶۳، ۱۹۵۲
 رُداسپ، ۱۸۱۳، ۱۹۵۶
 رُداس‌پس، ۱۹۵۶
 رُدس، ۵۲۴، ۵۷۴، ۷۶۹، ۹۱۴، ۹۶۱، ۱۰۲۱
 ۱۱۱۲، ۱۶۴۹، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۸۹، ۱۷۵۹
 ۱۷۹۷، ۱۹۵۷
 رُدگون، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹
 رُدگوئه، ۷۹۳، ۹۵۱، ۹۵۵، ۱۸۳۹
 ردیمه، ۴۴۴
 رژان، ۲۰۱۳
 رَسام، ۵۲، ۵۳
 رُسترا، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸
 رستم، ۳۲۷
 رسیلیداس، ۹۲۱
 رُکسانس، ۷۶۳، ۱۵۴۴
 رُکسانه، ۴۱۳، ۸۰۱، ۱۴۲۰، ۱۴۲۲، ۱۵۴۲
 ۱۵۷۸، ۱۵۸۴، ۱۵۸۷، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳ تا ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۴۱، ۱۶۴۴، ۱۶۴۷
 ۱۶۶۵، ۱۶۶۸، ۱۶۷۱، ۱۶۷۳، ۱۶۷۶، ۱۶۸۴
 ۱۶۸۵، ۱۷۳۷
 رُکفیلز، ۱۳۲۴
 رَگ (ری کنونی)، ۱۶۶۳
 رَن، ۱۴، ۱۴۵۹
 رنان، ۵۶
 روبِرت کِزپوزتِر، ۱۲۸۲
 روبِرت ویلیام راجرس، ۵۷۲
 رود آراکس، ۴۹۱، ۶۲۱
 رود آمل، ۱۴۰۶
 رود اترک، ۱۸۰۴
 رود آرس، ۳۸۵
 رود اُرُن‌تاس، ۱۶۸۹
 رود اوله (کرخه)، ۱۶۵۸
 رود ایستر، ۳۸۵، ۱۰۰۹
 رودبار، ۱۲۹
 رود بُریشتن، ۴۹۰، ۴۹۲
 رود پاک‌نُل، ۵۳۸
 رود پاکتول، ۳۰۴
 رود پان‌تی‌کاپ، ۴۹۲
 رود پراکتوس، ۱۰۲۴

رود گرانیگ، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷	رود پس تیگر (کارون)، ۱۶۵۸
رود گِرُش، ۴۹۳	رود پُنه، ۶۳۳
رود گنگ، ۱۴۸۳	رود پیرام، ۱۰۶۷
رود گوره، ۱۴۴۸	رود پی نار، ۱۰۶۹
رود گیندِس، ۳۴۱، ۳۸۵	رود تانائیس، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۱۳
رود لید یاس، ۶۲۱	رود تجن، ۱۸۰۵
رود مَآندَر، ۷۶۴، ۸۳۱	رود تِلِبْ آس، ۸۹۱
رود مَآندَر، ۵۹۳، ۷۶۴	رود تُمْل، ۲۵۲
رود مَآندَر، ۸۳۱	رود جیحون ← جیحون
رود ماس کاس، ۸۳۹	رود خوَآسپ، ۱۲۱۹
رود مرغاب، ۱۸۰۶	رود دازدِس، ۸۳۸
رود میان آباد، ۱۸۰۵	رود دانوب، ۱۳۹۷، ۱۰۱۰
رود نِسْ ثِس، ۹۸۰	رود دانوب، ۱۳۹۷، ۱۰۱۰، ۱۷۰۵
رود نستوس، ۶۲۱	رود دُن، ۴۸۸، ۴۹۳، ۵۱۵، ۱۳۹۲
رود نیشابور، ۱۸۰۵	رود دنیستر، ۵۱۲
رود نیل، ۲۹، ۷۷۶، ۱۶۴۱	رود زابات، ۸۸۱
رود هاليس، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۴۵، ۱۰۸۷، ۱۱۱۸	رود سان تیری تس، ۸۸۸
۱۲۱۸، ۱۲۶۳	رود ستریمون، ۵۹۱، ۶۱۹، ۱۰۲۳
رود هاليس (قرل ایرماق)، ۱۷۴۸	رود سکاماندر، ۵۹۷
رود هاليس (قرل ایرماق کنونی)، ۵۹۲	رود سند ← سند
رود هیرموس، ۱۰۳۶	رود سیحون ← جیحون
رود هیداسپ، ۱۶۴۴، ۱۶۹۴	رود فازیس، ۸۹۶
رود هیدرآتس، ۱۴۹۳	رود فرات، ۵۳، ۶۰
ر.و. راجِش، ۱۱۵۱	رود فیس کوس، ۸۶۹
روزاسِس، ۱۰۲۹	رود کالیک، ۵۹۷
روزبه، ۹۲	رود کارون (پس تیگر)، ۱۶۶۵
روژه، ۴۴	رود کرخه، ۱۱۸، ۱۲۰
روسا، ۱۷۳	رود کوپراتس، ۱۶۵۸
روسای دَوم، ۱۵۵	رود کور، ۱۳۱
روستوت زف، ۱۷۷۹	رود کوفس، ۱۴۵۴
روس تیوس، ۱۹۰۹، ۱۹۱۰	رود گاماساب، ۱۶۱

ریج، ۵۱
 ریشتر، ۱۲۳۳
 ریگ‌ودا، ۱۲۶۵
 ریم‌سین، ۱۰۷، ۱۰۹
 ری‌یون، ۸۹۶

ز

زاب، ۲۰۵۷
 زاپا‌آرتیه‌ئن، ۱۸۲۱، ۱۸۲۲
 زادراکرت، ۱۲۳۲، ۱۳۴۱، ۱۳۴۵، ۱۳۴۷، ۱۳۵۲، ۱۷۱۵
 زارّه، ۱۲۷۲، ۱۳۰۹
 زاریادیرش، ۱۸۷۰
 زاریاسپ، ۱۴۰۸، ۱۵۲۵
 زاریس، ۸۰۱
 زارین، ۱۹۱
 زازانه، ۴۵۹، ۴۶۹
 زاسینت، ۵۵۵
 زاکگرس، ۱۳، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۶۲، ۱۸۲۳، ۲۰۳۱، ۲۰۴۴، ۲۰۵۷
 زامبان، ۳۳۷
 زاینده‌رود، ۱۳۰
 زت‌سین، ۴۹
 زرتشت، ۱۴۱، ۱۹۶، ۱۱۹۰، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۳، ۱۲۵۰، ۱۳۰۹، ۱۷۰۶، ۲۰۰۶، ۲۰۷۰، ۲۰۷۱، ۲۰۷۳، ۲۰۷۷، ۲۰۷۸
 زرننگ، ۳۲۷، ۵۷۴، ۱۳۱۶، ۱۶۴۴، ۱۶۵۶، ۱۸۰۴، ۱۸۳۴، ۱۸۴۰، ۱۸۶۳، ۱۸۶۴
 زرننگ (سیستان)، ۱۷۱۷، ۱۸۰۶، ۱۸۲۷
 زروانیان، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶
 زفیریوم، ۱۶۵۱

روش‌سیوس، ۱۹۰۷
 روسیه، ۴۸۶، ۱۷۷۳، ۱۸۵۸، ۲۰۱۲، ۲۱۳۴
 روسیه شمالی، ۴۹۵
 روشننگ، ۱۱۸۳، ۱۵۴۲، ۱۶۱۱
 روضات الجنان، ۹۴
 روکسانه، ۱۱۸۳
 رومانی، ۲۰۱۹
 روم، ۲۸، ۳۱، ۷۲، ۷۶، ۸۶، ۹۵، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۸۷، ۴۲۹، ۵۱۲، ۵۱۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۳۳، ۱۱۶۹، ۱۲۳۷، ۱۲۴۹، ۱۴۰۹، ۱۶۷۳، ۱۷۱۹، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۵۱ تا ۱۷۵۳، ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۵، ۱۷۶۸، ۱۷۷۲، ۱۷۷۴، ۱۷۸۱، ۱۷۸۳، ۱۷۹۳، ۱۷۹۵، ۱۷۹۶، ۱۷۹۸، ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۱۵، ۱۸۳۱، ۱۸۳۳، ۱۸۴۸، ۱۸۷۲، ۱۸۷۸، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱، ۱۸۸۲، ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۰، ۱۸۹۳، ۱۹۱۶، ۱۹۱۸، ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۲، ۱۹۲۴، ۱۹۲۷، ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳، ۱۹۴۰، ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳، ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰، ۱۹۶۴، ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲، ۱۹۸۳، ۱۹۸۸، ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴، ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰، ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴، ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹، ۲۰۲۱، ۲۰۲۲، ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۷، ۲۰۲۹، ۲۰۳۲ تا ۲۰۳۵، ۲۰۳۷ تا ۲۰۴۰، ۲۰۴۳، ۲۰۴۵ تا ۲۰۴۸، ۲۰۵۰ تا ۲۰۵۲، ۲۰۵۷ تا ۲۰۶۰، ۲۰۶۳، ۲۰۷۱، ۲۰۷۶، ۲۰۹۷، ۲۱۰۲، ۲۱۲۹، ۲۱۵۶، ۲۱۹۱، ۲۲۰۳، ۲۲۱۳، ۲۲۰۴
 روم شرقی، ۸۸، ۹۹۸
 روم وشتا، ۲۶۴
 ری، ۸۶، ۹۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۸۴، ۴۶۲، ۴۶۳، ۱۱۷۱، ۱۲۲۰، ۱۳۳۷، ۱۸۲۸، ۱۸۲۹، ۱۸۳۰، ۱۸۳۱، ۱۸۴۰، ۲۰۹۴، ۲۰۹۷، ۲۱۵۶، ۲۱۶۰

ژ

ژاپون، ۶۰
 ژازن، ۶۰۴، ۱۹۱۱، ۱۹۱۳
 ژان مامی گون یان، ۲۱۲۴
 ژان هیرکانوس، ۱۸۴۵
 ژرژ راولین سن، ۲۰۰۸
 ژرمانیا، ۱۹۹۳
 ژرمانیکوس، ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶
 ژرمانیه، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲
 ژوبی تر، ۲۲۵، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۶۳، ۱۰۸۲،
 ۱۱۰۸، ۱۱۱۱، ۱۱۳۳، ۱۱۴۱، ۱۴۲۴، ۱۴۳۲،
 ۱۴۳۴، ۱۴۵۰، ۱۵۱۶، ۱۵۶۱، ۱۵۷۹، ۱۷۵۳،
 ۲۶۴، ۱۹۱۲، ۲۰۳۹، ۲۰۴۵
 ژوزف فلاویوس، ۶۷
 ژوستن، ۶۹، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۳،
 ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۵۲، ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۶۲، ۵۶۵،
 ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۷، ۶۱۹، ۷۲۲، ۷۵۷، ۷۷۱،
 ۷۹۷، ۸۲۱، ۹۵۰، ۹۵۳، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۷۸، ۹۷۹،
 ۱۰۰۸، ۱۰۱۴، ۱۰۷۸، ۱۰۸۸، ۱۰۹۲، ۱۱۰۷،
 ۱۱۱۱، ۱۱۲۸، ۱۱۳۱، ۱۱۶۳، ۱۱۶۸، ۱۱۸۲،
 ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۲۴۸، ۱۳۷۸، ۱۳۸۲، ۱۳۸۶،
 ۱۴۰۵، ۱۴۱۷، ۱۴۳۷، ۱۵۰۸، ۱۵۴۰، ۱۵۸۶،
 ۱۵۸۷، ۱۵۹۲، ۱۶۱۵، ۱۶۱۸، ۱۶۲۲ تا ۱۶۲۴،
 ۱۶۳۳ تا ۱۶۳۵، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۹۲، ۱۶۹۵،
 ۱۶۹۶، ۱۷۱۶، ۱۷۱۸، ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۶، ۱۸۰۵،
 ۱۸۰۹، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷ تا ۱۸۱۹، ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۴،
 ۱۸۲۷، ۱۸۲۸، ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۷، ۱۸۳۹، ۱۸۴۲،
 ۱۸۴۳، ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۹، ۱۸۵۱، ۱۸۵۲، ۱۸۵۹،
 ۱۸۶۱، ۱۸۶۷، ۱۸۷۱، ۱۸۷۲، ۱۸۷۴، ۱۸۷۶،
 ۱۸۷۸، ۱۸۸۰، ۱۸۸۵، ۱۹۱۵، ۱۹۲۹، ۱۹۳۰،
 ۱۹۵۲، ۱۹۵۶، ۲۱۶۱، ۲۱۷۹، ۲۱۹۴، ۲۱۹۹، ۲۱۸۴

زکریا، ۷۸۹
 زنگما، ۱۸۹۳، ۱۹۸۳، ۲۰۱۰، ۲۰۴۴
 زلاند جدید، ۱۶
 زلزلات، ۳۳۷
 زنجان، ۱۸۲۹
 زندگانی آریستید، ۵۶۱
 زئو، ۷۳
 زئو کریتی، ۹۱۹
 زن نیکومد سوم، ۱۷۵۵
 زنو، ۱۹۶۵
 زینوب، ۸۹
 زینوب گلاگی، ۸۹، ۱۸۰۰، ۲۱۲۳
 زینوبی، ۱۹۸۹
 زینودوتی، ۱۸۹۰
 زینیس، ۹۰۹
 زوایلوس، ۱۳۵۴
 زوپیر، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۵۷۹، ۵۸۰،
 ۶۰۹، ۷۳۰، ۷۷۶، ۷۹۸
 زوبی ریون، ۱۴۰۵، ۱۵۴۰
 زوئس، ۲۶۴، ۳۵۶، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۱۱۵، ۱۲۴۰
 زوش تپ، ۳۳۲
 زوش لافیس تیانی، ۶۴۰
 زهاب، ۱۲۸
 زهاب کنونی، ۸۶۹
 زی پت، ۱۷۷۲
 زی پتاس، ۱۸۱۶
 زی پتس، ۱۷۸۵
 زی پتته، ۱۷۷۲
 زیه لاس، ۱۷۸۵، ۱۷۷۲

سادیاژتش، ۱۷۴
 ساراکش، ۱۶۷، ۱۹۱
 سارداناپال، ۱۰۵۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
 سارد، ۱۷۵، ۲۳۹ تا ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۷ تا ۲۵۱،
 ۲۵۴، ۲۵۶ تا ۲۵۹، ۲۶۲، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۴ تا
 ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۵۶، ۳۷۶، ۳۷۱، ۴۷۳، ۵۱۹، ۵۲۲،
 ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۵،
 ۶۰۱، ۶۱۰، ۶۷۴، ۷۱۲، ۸۱۸، ۸۳۰، ۸۷۷، ۱۰۲۰،
 ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۴۷، ۱۰۷۹، ۱۱۴۵، ۱۱۵۰،
 ۱۱۶۹، ۱۱۸۴، ۱۲۰۲، ۱۲۱۹، ۱۲۲۱، ۱۲۲۹،
 ۱۲۵۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۶۸۶، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰،
 ۱۷۱۵، ۱۷۰۸
 ساردین، ۳۰، ۳۳۰
 سازگن، ۵۱، ۱۰۶، ۱۱۸
 سازگن دوم، ۵۷۲، ۱۵۹
 سازگن دوم، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۳،
 ۱۹۳، ۵۷۲
 سارماتی، ۲۱۱۳
 سارماتیه، ۵۱۵
 ساری‌استر، ۱۸۸۴
 ساسان، ۲۰۶۷، ۲۰۹۴، ۲۰۹۶، ۲۱۱۴
 ساسانی، ۱۲۲۶، ۱۲۴۶، ۱۲۵۳، ۲۰۸۳
 ساسانیان، ۹۹۸، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۹۸، ۱۲۲۴،
 ۱۲۵۰، ۱۲۵۳، ۱۲۶۱، ۱۳۲۴، ۱۷۳۱، ۱۸۰۳،
 ۱۸۳۵، ۱۸۵۲، ۲۰۶۷، ۲۰۶۸، ۲۰۷۹، ۲۰۹۶،
 ۲۱۴۳، ۲۱۴۴، ۲۱۹۲، ۲۲۰۵
 ساکاس، ۲۲۵ تا ۲۲۷
 ساکستان، ۱۷۲۱
 ساگارتی، ۱۸۰۴، ۱۸۰۶، ۲۱۵۶
 ساگالاس، ۱۰۵۰
 سالامین، ۱۴۵، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۸۳، ۶۱۱، ۶۱۹

ژوگه، ۱۷۷۹
 ژول سزار، ۴۰۶، ۱۵۷۴، ۱۹۱۷، ۱۹۵۱
 ژولیان، ۱۷۹۷
 ژولین، ۲۱۲۸، ۲۱۲۹
 ژوئن، ۱۰۰۰
 ژووین، ۲۱۲۹
 ژی رودی دوروسی، ۷۸۶
 ژی‌ژیس، ۹۰۶
 ژیک، ۳۲۰
 ژینگ، ۱۷۴
 ژینگس، ۵۴۲
 ژیل مژ، ۵۱۳

س

سائیس، ۴۲۰، ۴۷۹، ۴۸۱
 سابایس، ۱۰۷۴
 سابوس، ۱۵۰۹
 سابیکتاس، ۱۰۵۴
 ساپارد، ۱۵۵
 ساتاس‌پس، ۷۳۰، ۱۲۶۶
 ساتاگید، ۱۱۸۹
 ساتالا، ۲۰۲۵
 ساتراپن، ۱۱۵۰
 ساتروپات، ۱۱۲۱
 ساتورن، ۶۶۷
 ساتی‌بزرگ، ۸۵۱۱، ۱۱۲۹، ۱۱۷۲، ۱۳۵۱ تا
 ۱۳۵۴، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۸۵
 ساتیفرن، ۸۴۹
 ساخلوماساگ، ۱۵۹۱
 ساداقا، ۲۱۳۵
 سادگس، ۷۸۴

سانگالا، ۱۴۷۳
 ساوس، ۲۰۹۹
 سیارس، ۲۳۴، ۲۵۳
 سیالی‌نوس، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۹، ۱۳۶۲، ۱۳۶۹
 سیزوار، ۱۸۰۴
 سبلان، ۱۲۹
 سبه‌اس، ۸۹، ۲۱۱۷، ۲۱۳۱
 شپار اسپکس، ۸۶۰
 شپارتیانوس، ۲۰۵۱ تا ۲۰۵۳، ۲۰۵۷، ۲۰۶۲
 شپارگایی‌س، ۳۸۹
 شپاکا، ۱۵۵
 شپ تیم‌سور، ۱۷۹۶
 شپ تیموس سوروس، ۲۰۴۸
 شپ‌سیس، ۹۱۰
 شپنث دات، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵
 شپولیس، ۱۴۱۱
 شپهر، ۱۴۱۴
 شپهرداد، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۶، ۱۴۱۶
 شپاس، ۶۳۸
 شپی تاسس، ۲۱۶، ۱۴۶۶
 شپی تاماس، ۲۱۶، ۱۳۸۵، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۳
 ۱۳۹۵، ۱۳۹۹، ۱۴۰۵، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳، ۱۵۴۲، ۱۶۹۴، ۱۷۴۰
 شپت‌رادات، ۷۹۹
 شپت راداتس، ۱۲۶۶
 شپت‌ریات، ۱۰۲۹
 شپت‌زدات، ۱۰۲۸
 شپتری‌دات، ۹۰۲ تا ۹۱۴، ۹۱۶، ۱۰۲۶، ۱۲۶۶
 ستاتیرا، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰
 ستاثیانوس، ۱۹۴۸
 ستاثیوس پریس‌کوس، ۲۰۴۲، ۲۰۴۳

۶۳۲، ۶۵۳، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۶
 ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۱۹، ۷۲۰
 ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۳۳، ۷۶۵، ۷۶۸، ۷۷۹، ۹۲۱، ۹۲۷
 ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۵، ۹۴۶، ۹۶۳، ۹۶۵، ۱۲۱۶
 ۱۴۹۵، ۱۵۶۱، ۱۶۸۸، ۱۷۹۳
 سالموک‌سُس، ۵۰۱
 سال‌مونث، ۱۵۳۱
 سالوست، ۱۱۹۳
 سالوست، ۱۱۹۳
 ساله‌مین، ۱۸۸
 سام، ۳۳
 سامانیان، ۲۱۰۱، ۲۱۳۴
 سامبوس، ۱۵۰۲
 سامره، ۱۵۳، ۷۸۹، ۸۲۲، ۱۱۱۳، ۱۶۸۱، ۱۷۳۲
 سائس، ۲۵۵، ۲۵۶، ۴۲۴، ۴۶۶، ۵۰۰، ۵۲۳، ۵۲۴
 ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۷۴، ۶۸۲، ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۳، ۷۱۸
 ۷۳۱، ۸۰۸ تا ۸۱۰، ۸۱۲، ۱۰۳۹، ۱۵۵۹، ۲۴۴
 ۱۶۳۳، ۱۷۲۰
 ساموتراس، ۶۱۷
 ساموسات، ۱۸۰۰، ۱۹۲۸
 ساموساتا، ۲۰۱۱، ۲۰۲۵
 ساموفیلاکس، ۱۶۶۴
 سان‌ثروئی‌کس، ۱۸۷۵
 سان‌خونیائثن، ۸۰
 ساندانیس، ۲۴۲
 سان‌دراکث، ۸۴، ۱۷۳۲، ۱۸۲۶
 ساندراکوت، ۱۴۵۸، ۱۶۹۵
 سان‌دُس، ۶۳۹
 سان‌ره، ۱۴۴۶
 سان‌سان، ۲۱۳۴ تا ۲۱۳۶
 سانگار یوس، ۱۰۵۳

سرخس، ۱۸۰۴
 سر دره خوار، ۱۳۸، ۱۸۴
 سِرسِیانی، ۱۵۷۲
 سِرگُن، ۱۰۵
 سروستان، ۱۳۲۲
 سرومیترا، ۶۰۹
 سریانی ها، ۶۰۷
 سیریف، ۷۶۷
 سزار، ۱۸۹۱، ۱۸۹۹، ۱۹۱۸، ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲،
 ۱۹۲۴
 سِزُس تریس، ۱۸۱۰
 سِزِن نیوس پتوس، ۲۰۰۱
 سزوستریس، ۴۸۰، ۷۷۲
 سِس سام، ۱۲۳۳
 سِس تِزث، ۲۰۰۷
 سِس تش، ۵۱۱، ۶۰۸، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۳۱، ۵۹۳
 ۸۱۴، ۸۱۸، ۹۱۹، ۱۰۲۳
 شغد، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۲۷، ۵۱۵، ۵۷۴، ۵۷۵،
 ۱۱۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۲۰، ۱۳۱۶، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳،
 ۱۳۹۰، ۱۳۹۳، ۱۴۰۱، ۱۴۰۵ تا ۱۴۰۸، ۱۴۰۸،
 ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۰، ۱۴۳۸، ۱۴۴۰، ۱۴۴۲، ۱۴۹۸،
 ۱۵۸۹، ۱۵۹۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴،
 ۱۷۰۹، ۱۷۳۲، ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۵، ۱۸۵۴، ۱۸۶۲،
 ۱۸۶۵، ۲۱۶۵
 شغدیان، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۹
 شغدیائس، ۷۹۲، ۷۹۵، ۱۳۲۹
 شغدینوس، ۷۹۵
 سفر پیدایش، ۵۱۶
 سفر جنگی کوروش، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۷، ۸۳۹
 ۸۴۲، ۸۴۶
 سفلی، ۵۷۵

ستازانور، ۱۳۸۶
 ستاساندر، ۱۶۴۴، ۱۶۵۶
 ستاسانور، ۱۶۲۳، ۱۶۶۵
 ستاسانور سولیوم، ۱۶۴۴
 مَث آسپ، ۱۲۶۶
 شناسی کرات، ۱۵۵۸
 شتاینس، ۱۴۱۱
 سترابون — استرابون
 شتراتونیس، ۱۷۰۲، ۱۷۰۸، ۱۷۱۰، ۱۷۵۰، ۱۷۵۵
 شتراتونیس، ۱۷۰۱، ۱۹۲۵
 شترَبوس، ۱۴۳۶
 سَت رُس تِس، ۸۰۱
 ستریمون، ۵۳۲، ۵۹۲، ۷۸۵، ۹۸۰
 سِتل، ۵۵
 ستوس، ۱۶۶۶
 سِتِه سِنور، ۵۴۱
 سُس تیرا، ۱۷۴۳
 ستم فالیا، ۱۶۸۶
 سَد آسپ، ۱۲۱۶
 سد گنگ، ۱۵۷۶
 سر آزنولد ویلسن، ۱۲۳۳، ۱۵۴۵
 سراپیس، ۱۵۸۱
 سِرْزِرل شتین، ۱۳۲۵
 سِرْزونت، ۹۰۰، ۱۲۳۳
 سیراس پادان، ۱۹۵۶
 سیرامیک، ۱۰۴۷
 سِرْزِرود، ۱۳۳
 سرپرسی سایکس، ۱۱۹۹، ۱۲۱۳، ۵۲۵
 سر پل زهاب، ۱۹۷، ۲۲۰۷
 سِرْزورِیوس، ۱۷۶۳، ۱۷۶۴
 سرخ رود، ۱۳۰

سفیان، ۹۲

سفیدرود، ۱۳۰، ۱۲۳۲

سقراط، ۶۸، ۸۰۷، ۸۷۳، ۸۷۶، ۸۷۷، ۱۲۱۲

۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۹۱۱

سقراط آخایی، ۸۳۰

سکائیه، ۱۳۱، ۴۶۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶

تا ۵۰۸، ۵۱۲ تا ۵۱۷، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۵۸

۵۷۲، ۱۴۰۵، ۱۴۰۹، ۱۵۷۰، ۱۵۹۰، ۱۸۱۰

۱۸۸۰، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲، ۲۱۲۶، ۲۱۷۸

سَک تِگر، ۱۱۹۰

سَک تِگر خَود، ۵۷۴

سُکرات، ۱۰۳۰

سکستان، ۱۸۶۴

سکوپاسیش، ۵۰۶، ۵۰۸

سکودَر، ۱۳۱۶

سکودیائس، ۷۹۲، ۷۹۵

سَک هَومَه وَزک، ۵۷۴

سُل، ۵۴۱، ۱۰۵۹، ۱۰۶۷، ۱۱۳۴

سلاسی، ۸۱۸

سُلانت، ۷۳۰

سلبانوس، ۱۶۶۳

سل دوم، ۶۱۳

سِل سوریه، ۱۶۲۶، ۱۶۵۱، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷

۱۷۲۰، ۱۷۲۲، ۱۷۳۲، ۱۷۷۶، ۱۸۳۲

سِل سیری، ۱۰۸۴

سلطان آباد، ۱۸۴۰

سلطان محمود غزنوی، ۹۵

سلکوس اول، ۱۷۲۸، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۹

۱۷۴۰

سلکوس اول نیکاتور، ۱۷۸۴، ۱۸۲۶، ۱۸۷۰

سلکوس پنجم، ۱۷۸۸

سِلکوس، ۱۰۴۷، ۱۰۷۵، ۱۴۶۳، ۱۴۸۳، ۱۵۴۲

۱۵۷۸، ۱۵۸۳، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۴۴، ۱۶۵۲

۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۶۵، ۱۶۷۳

۱۶۷۴، ۱۶۷۷ تا ۱۶۸۰، ۱۶۸۴، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹

۱۶۹۰، ۱۶۹۳ تا ۱۷۰۰، ۱۶۹۹، ۱۷۰۱، ۱۷۰۳ تا

۱۷۰۴، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، ۱۷۱۰، ۱۷۱۲ تا ۱۷۱۴

۱۷۱۷، ۱۷۲۴، ۱۷۲۷، ۱۷۳۰، ۱۷۳۷، ۱۷۴۱

۱۷۵۰، ۱۷۵۷، ۱۸۱۴، ۱۸۲۱، ۱۸۴۷، ۱۸۴۸

۱۹۷۴، ۲۱۱۸

سلکوس چهارم، ۱۷۳۰، ۱۸۳۲، ۱۸۳۳

سلکوس چهارم ایی فان، ۱۷۲۱

سلکوس چهارم فیلوپاتر، ۱۸۲۸

سلکوس دوّم، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲، ۱۷۷۵

سلکوس سوّم سوتیز، ۱۷۸۶

سلکوس ششم ایی فان، ۱۷۲۲، ۱۷۸۸

سلکوس کالّی نیکوس، ۱۷۸۶، ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۱

۱۸۲۳

سِلکوس نی کاتور، ۱۱۹۲، ۱۷۲۲، ۱۷۲۹، ۱۷۸۵

۱۸۲۷، ۱۸۷۹، ۲۱۱۷

سُلن، ۶۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۸۳۲، ۱۶۳۳

سلوکیدا، ۱۷۰۲

سلوکیه آهن، ۱۷۴۳

سلوکیه اریتره، ۱۷۴۱

سلوکیه اُولیه اُس، ۱۷۴۳

سلوکیه پیدری، ۱۷۰۲، ۱۷۳۲، ۱۷۳۹

سلوکیه، ۱۳۴، ۵۸۰، ۱۶۸۷، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲

۱۷۱۵، ۱۷۲۰، ۱۷۲۷، ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۳، ۱۸۸۶

۱۸۹۱، ۱۸۹۴، ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰، ۱۹۶۳، ۱۹۷۱

۱۹۷۸، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۲۰۳۱، ۲۰۳۳، ۲۰۴۴ تا

۲۰۴۶، ۲۰۵۲، ۲۰۵۷، ۲۱۵۹، ۲۱۶۰، ۲۱۶۸

سلوکیه گرّخه، ۱۷۴۳

سن دُوت، ۱۱۹۳
 سین زریبوس، ۱۸۹۹، ۱۹۰۱
 سینک، ۱۹۹۲، ۲۰۱۳
 سن کرووا، ۱۰۸۰
 سن کرووا، ۲۱۵۱
 سنگار، ۲۰۲۹
 سنگار (سنگار)، ۲۰۳۴
 سنگاله، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۵۸۹
 سن گریگوار، ۸۹، ۲۱۲۱
 سن مارتین، ۲۱۳۳، ۲۱۳۴، ۲۱۴۱، ۲۱۵۱، ۲۱۵۳
 سن ناخریب، ۵۲، ۱۰۱، ۲۰۲۴
 سینوس، ۱۰۷۲، ۱۱۳۵، ۱۱۳۹، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰،
 ۱۱۷۱، ۱۳۵۸، ۱۳۶۶، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱،
 ۱۴۴۹، ۱۴۵۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴، ۱۴۶۹، ۱۴۷۳،
 ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۹
 سینین، ۴۹
 سوئد، ۴۹۵، ۱۳۲۵
 سوئز، ۷۷۱، ۱۲۱۹، ۲۲۰۴
 سوئنه، ۱۹۶۸، ۲۰۰۶، ۲۰۱۰، ۲۰۱۸
 سوئنه تونیوس، ۱۹۲۱، ۱۹۷۴
 سواست، ۱۴۴۶
 سواکین، ۱۷۱۰
 سواموس، ۲۰۴۱، ۲۰۴۳
 سوان سیس، ۶۱۳
 سوپولیس، ۱۴۳۱
 سوتر، ۱۷۰۵
 سوتیس، ۹۰۳
 سودان، ۲۹، ۳۰، ۵۷، ۹۸، ۴۸۶
 سورا، ۲۰۴۴
 سورن، ۲۱۶۴
 سورنا، ۱۸۸۶، ۱۸۹۴، ۱۸۹۵، ۱۸۹۷، ۱۸۹۸

سلوکیه دجله، ۱۷۴۲
 سلیری، ۵۴۶
 سلیمان اول سلجوقی، ۱۷۷۲
 سلیمانیه، ۵۷۴
 سلی نوس، ۱۷۷۰
 سوماتوفیلانکس پردیگاس، ۱۴۹۵
 سمپادوهی، ۲۱۱۲
 سمر دمنس، ۶۰۹، ۶۲۱، ۱۳۲۸
 سمر دیس، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵،
 ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۵، ۶۰۸، ۱۱۹۹، ۱۲۲۷
 سمر دیس (تزدیه)، ۱۷۵۴
 سمر دیس (گنومات)، ۱۷۴۹
 سمر قند، ۱۳۹۲
 سمنان، ۱۳۳۷، ۲۱۵۶
 سمیث، ۵۲
 سمیرامیس، ۱۵۳، ۱۷۲، ۴۶۷، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲،
 ۱۳۹۴، ۱۵۰۶، ۱۵۲۲، ۱۸۶۸
 سینا، ۸۶۹
 سینا، ۸۶۹
 سناخریب، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۴۶
 سنت اگوستن، ۱۷۹۶
 ستروک، ۱۸۷۴، ۱۸۷۵، ۱۸۷۷، ۱۸۷۸، ۱۸۸۰
 ستروک، ۱۸۷۶، ۱۸۸۰، ۲۰۴۷
 سنجار، ۹۶، ۲۰۲۹، ۲۰۴۹
 سند، ۲۵، ۱۳۴، ۳۲۷، ۴۱۴، ۵۲۵، ۵۷۳، ۱۱۲۹،
 ۱۱۸۹، ۱۲۲۰، ۱۴۴۵، ۱۴۵۴، ۱۴۵۶، ۱۴۸۹،
 ۱۵۰۰ تا ۱۵۰۲، ۱۵۳۶، ۱۵۷۵، ۱۶۲۳، ۱۶۴۴،
 ۱۶۹۷، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۸۳۳، ۱۸۶۲، ۱۸۶۳،
 ۱۸۶۵، ۱۹۹۹، ۲۰۲۴، ۲۰۳۲، ۲۱۵۶
 سندروک، ۲۱۵۱
 سندروک، ۱۸۰۱، ۲۱۲۳، ۲۱۵۳

سوزیان، ۱۶۲۶، ۱۸۳۶
 سوسارمس، ۱۹۰، ۱۹۲
 سوشترات، ۱۴۲۹
 سوسیا، ۱۳۵۲
 سوسیاس، ۸۳۲
 سوسیکلیس، ۶۷۹
 سوسیون، ۱۴۶۷
 سوفازگازنوس، ۱۷۱۶، ۱۸۲۷
 سوفن، ۱۳۴۱، ۱۷۱۵، ۱۷۵۲، ۱۷۵۳، ۱۸۷۵، ۱۸۸۲
 سوفیت، ۸۳۰، ۸۳۲
 سوفه‌نس، ۱۰۸۴
 سوفی‌تس، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۹۰، ۱۶۹۶
 سو، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۷۸، ۱۸۷۳
 سولون، ۱۵۷۱
 سوماتوفیلاکس، ۱۴۷۵
 سومالی لند، ۳۷
 سومر، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۵۵، ۶۲، ۱۰۳ تا ۱۰۸، ۱۱۵
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۸۱، ۱۷۲۹
 سون‌سیوس، ۱۷۷
 سونیوم، ۵۶۱
 سویداس، ۲۰۲۰، ۲۰۲۷، ۲۰۴۱، ۲۰۴۴
 سوینتن، ۴۹
 سه‌تس، ۱۵۴۰
 سه‌سین‌نیوش پتوس، ۲۰۱۰
 سه‌گردیان، ۱۸۰۰
 سه‌لین، ۱۰۵۳، ۱۵۵۷
 سیاسی، ۴۸۴
 سی‌باریس، ۱۹۱۰
 سی‌پرتیوس، ۱۶۶۰، ۱۶۶۲، ۱۶۵۶، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵
 سی‌پرنیسک، ۶۱۳

۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰، ۱۹۱۴، ۱۹۱۶، ۱۹۱۷، ۱۹۱۹
 ۱۹۲۴، ۱۹۳۰، ۲۱۷۲، ۲۱۷۳، ۲۱۷۹، ۲۱۸۱، ۲۱۹۴
 سورن پهلوق، ۲۱۳۷
 سوروس، ۲۰۴۸ تا ۲۰۵۸
 سیوریانتوس، ۲۰۴۲
 سوریه، ۳۲، ۳۵، ۵۰، ۵۶، ۶۴، ۱۷۱، ۱۸۰، ۳۰۴
 ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۶۹، ۴۴۲، ۵۷۵، ۷۷۷، ۷۷۸
 ۸۳۶ تا ۸۳۹، ۹۳۹، ۹۶۲، ۹۶۴، ۹۶۶، ۱۰۶۷ تا
 ۱۰۶۹، ۱۰۸۲، ۱۰۸۴، ۱۰۸۹، ۱۰۹۳، ۱۱۱۳،
 ۱۱۳۱، ۱۱۳۴، ۱۱۵۷، ۱۱۸۴، ۱۲۰۵، ۱۲۱۸،
 ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۶۳، ۱۳۳۹، ۱۴۰۱، ۱۴۰۷،
 ۱۵۲۷، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۶۲۳،
 ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۳۷، ۱۶۴۹، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵،
 ۱۶۷۷، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۴، ۱۶۸۷، ۱۶۸۹^{لا} تا
 ۱۶۹۱، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۲، ۱۷۰۴، ۱۷۰۷،
 ۱۷۱۱ تا ۱۷۱۳، ۱۷۱۷ تا ۱۷۱۹، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲،
 ۱۷۲۴، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۲،
 ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۷۶۸، ۱۷۷۰، ۱۷۷۵، ۱۷۷۶،
 ۱۷۹۷، ۱۸۰۰، ۱۸۱۶، ۱۸۲۰، ۱۸۲۱، ۱۸۲۵،
 ۱۸۳۳، ۱۸۳۹، ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴، ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸،
 ۱۸۵۰، ۱۸۷۲، ۱۸۷۶، ۱۸۸۲، ۱۸۸۴، ۱۸۸۶،
 ۱۸۸۸، ۱۸۸۹، ۱۸۹۰، ۱۸۹۱، ۱۹۱۳، ۱۹۱۶،
 ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰، ۱۹۲۲، ۱۹۲۴، ۱۹۲۷، ۱۹۲۹،
 ۱۹۳۱، ۱۹۵۰، ۱۹۵۲، ۱۹۵۵، ۱۹۶۴، ۱۹۶۵،
 ۱۹۶۶، ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰، ۱۹۷۳، ۱۹۸۳، ۱۹۸۸،
 ۱۹۹۳، ۲۰۰۱، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱،
 ۲۰۲۹، ۲۰۳۴، ۲۰۴۲ تا ۲۰۴۴، ۲۰۴۷ تا ۲۰۴۹،
 ۲۰۵۱، ۲۰۵۵، ۲۱۰۰، ۲۱۰۲، ۲۱۱۰، ۲۱۱۲،
 ۲۱۱۸، ۲۱۱۹، ۲۱۴۹، ۲۱۶۹، ۲۱۷۷، ۲۱۸۲،
 ۲۲۰۴، ۲۲۱۹
 سوریه علیا، ۱۶۴۳، ۱۷۲۰

سیرتا، ۷۷۷
 سیرستی‌کا، ۱۹۱۹
 سیرموس، ۱۰۱۰، ۱۰۰۹
 سی ژموس، ۶۱۳
 سیرن، ۸۴، ۴۱۹، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۷۵،
 ۷۷۵، ۹۴۱، ۱۱۰۸، ۱۱۱۲، ۱۲۰۵، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶،
 ۱۶۷۸، ۱۷۷۵، ۱۷۷۶، ۱۷۷۸
 سیرن سیل، ۱۵۴۶
 سی رنکس، ۱۷۱۵
 سیروپدی، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۶۲
 سیروس، ۱۷۴۰
 سیرومیترا، ۶۰۶
 سیرون، ۴۷۷
 سیریس، ۶۶۴
 سیریل اسکندرابی، ۱۲۳۸
 سیری‌ناایک، ۵۷۵
 سیزیک، ۱۰۲۱، ۱۶۴۸
 سی‌زیکوس، ۱۷۶۴
 سی‌ژده، ۱۷۰۸
 سیس، ۴۸، ۴۹
 سی‌سامیس، ۱۳۲۸
 سی‌سافینس، ۵۲۲، ۵۳۲
 سیستان، ۶۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۵۷۴،
 ۱۱۱۱، ۱۱۷۱، ۱۲۱۶، ۱۲۳۰، ۱۳۵۴، ۱۳۵۷،
 ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۸۲، ۱۵۰۲، ۱۵۲۴، ۱۵۲۶،
 ۱۶۲۲، ۱۶۴۴، ۱۶۵۶، ۱۷۲۱، ۱۷۳۲، ۱۸۰۸،
 ۱۸۲۶، ۱۸۲۷، ۱۸۳۸، ۱۸۶۴، ۱۸۶۷، ۱۹۵۲،
 ۲۱۵۶
 زرننگ ← سیستان
 سی‌سرون، ۶۷، ۱۷۹۷، ۱۹۱۸، ۱۹۱۹
 سیسیل، ۹۵

سیریا، ۱۸۵۵، ۱۸۵۶
 سی‌بیرتیوس، ۱۵۲۴
 سینپ‌پار، ۵۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۳، ۳۳۵،
 ۳۳۷
 سینپ‌پاس، ۱۶۳۰
 سیپپاس، ۶۳۵
 سی‌پیون، ۱۹۰۲
 سی‌تاس، ۸۶۸
 سی‌تاسه، ۱۷۴۱
 سی‌تاک‌لس، ۷۸۴، ۱۰۵۹، ۱۳۷۵
 سی‌تالان، ۹۱۴
 سی‌تال‌سیس، ۱۵۲۶
 سیت‌تاس، ۱۱۵۰
 سیت‌تاین، ۱۶۲۶
 سی‌ترون، ۱۰۰۷
 سی‌تس، ۶۳۱
 سی‌ته‌اوس، ۱۶۲۳
 سی‌تیس‌سور، ۶۴۰
 سیحون، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۷۸، ۳۲۷، ۳۸۵، ۴۰۳،
 ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۲۸، ۶۰۵، ۶۱۴، ۱۱۰۱، ۱۲۱۰،
 ۱۲۱۸، ۱۲۲۰، ۱۲۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۴۹، ۱۳۹۵،
 ۱۳۹۶، ۱۴۰۳، ۱۵۳۶، ۱۵۸۹، ۱۶۲۶، ۱۷۱۸،
 ۱۷۴۶، ۱۸۱۵، ۱۸۱۹، ۱۸۲۵، ۱۸۵۳، ۱۸۵۹،
 ۱۸۶۲، ۱۸۶۴، ۲۰۱۳، ۲۰۲۲، ۲۰۲۴، ۲۱۳۳،
 ۲۱۳۶، ۲۱۷۸
 سیدنوس، ۱۰۵۶
 سیدون، ۳۸۳
 سی‌ده، ۱۸۴۳
 سی‌ده‌تس، ۱۷۸۸
 سیراکوز، ۶۳۰، ۸۱۵، ۱۰۴۱، ۱۰۹۶
 سیربونید، ۹۶۶

سیناتروک، ۲۱۶۹
 سیناتروکس، ۱۸۷۵
 سیناخریب، ۱۲۳، ۱۶۷
 سینان، ۱۶۱۲
 سینپ، ۲۴۵
 سین تروکس، ۱۸۷۵
 سی نژیر، ۵۶۶
 سین شاروکن، ۱۶۷
 سین شروکن، ۱۹۱
 سین ناکس، ۱۹۶۸، ۱۹۷۱
 سی نوپ، ۷۹۲، ۹۰۲، ۱۲۱۹، ۱۲۳۳، ۱۷۵۹
 ۱۷۶۰، ۱۷۶۴
 سینوس، ۱۶۲۳
 سیوس، ۴۴
 سی یاتوس، ۶۵۲
 سی یانه، ۷۷۹
 سی ین نه زیس، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۷، ۸۵۲

ش

شابا، ۴۴
 شاپور، ۲۰۶۷، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷، ۲۰۸۳، ۲۰۹۹
 شاپور اول، ۲۱۵۳
 شاپور اول ساسانی، ۱۲۳۹
 شاپور بن اشک، ۲۱۰۲، ۲۱۰۳، ۲۱۰۴، ۲۱۰۶
 شاپور دوم، ۲۱۲۹
 شاپور دوم ساسانی، ۱۷۹۷، ۱۲۳۹، ۲۱۲۸، ۲۱۳۰
 شارذن، ۴۴
 شام، ۴۴۱، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۲۰۸۲، ۲۰۸۷، ۱۲۷
 ۱۵۴
 شامات، ۱۵، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۷۶، ۱۰۷، ۱۳۰
 ۱۷۶، ۳۴۵، ۴۱۶، ۱۲۰۷، ۲۲۱۸

سی سیک، ۱۴۷۲
 سی سی گش توس، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴
 سی سی گامبیس، ۹۷۸، ۱۰۶۴، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰
 ۱۱۳۷، ۱۱۵۲، ۱۱۵۵، ۱۱۸۵، ۱۲۰۰، ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹، ۱۳۳۰، ۱۵۶۸، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶
 سیسیل، ۳۰، ۵۴۵، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۱
 ۶۵۰، ۷۱۷، ۷۲۱، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۹، ۹۲۸، ۹۴۷
 ۱۱۰۰، ۱۱۹۱، ۱۵۳۶، ۱۶۷۲، ۱۷۶۵، ۱۹۰۲
 سی سی ماکش، ۵۴۲
 سی سی میترس، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱
 سی سی نش، ۱۰۶۸
 سی سین نوس، ۶۶۶
 سی سینوس، ۶۷۵
 سی سیوم، ۹۲۹
 سی کاس، ۶۱۳
 سیکلاد، ۵۳۲، ۵۳۳، ۱۲۲۱
 سی کیون، ۱۶۷۷
 سیلاس، ۱۹۱۱
 سیلاک، ۱۹۱۶
 سیلس، ۱۶۸۰
 سیل لاکس، ۱۸۹۴
 سیلین، ۳۱۶
 سیل لاس، ۶۵۲
 سیلوت، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲
 سیلوسون، ۵۲۳، ۵۲۴
 سیم، ۹۲۸
 سیم میاس، ۱۳۷۱، ۱۳۷۵
 سیمون، ۷۶۰، ۷۶۵، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۸
 ۷۷۹، ۷۸۳، ۸۲۱، ۲۱۲۳
 سیمه، ۲۰۳۰
 سینا، ۱۰۱۱

شمسی اُداد، ۱۵۲
 شمشایی، ۷۸۸، ۷۸۹
 شمشوایلونا، ۱۰۹
 شمیدت، ۱۳۲۵
 شوتروک، ۱۵۶۲
 شوتروک ناخون، ۱۱۳، ۱۲۲
 شوشان، ۴۰۶
 شوش، ۳۸، ۵۴، ۵۵، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳،
 ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۶۰، ۳۰۸، ۳۳۷، ۴۱۲، ۴۴۱،
 ۴۴۲ تا ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۷۴، ۴۹۹، ۵۳۳ تا ۵۳۵،
 ۵۴۵، ۵۶۷، ۵۷۰، ۶۰۰، ۶۶۱، ۷۲۸، ۷۳۴، ۷۳۵،
 ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۴، ۸۱۵، ۸۸۵، ۹۱۸، ۹۱۹، ۱۰۲۱،
 ۱۱۴۲، ۱۱۵۰ تا ۱۱۶۳، ۱۱۶۵، ۱۱۶۹،
 ۱۱۷۰، ۱۲۰۵، ۱۲۰۹، ۱۲۲۰، ۱۲۳۳، ۱۲۶۳،
 ۱۲۷۴، ۱۲۸۲، ۱۲۸۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۷، ۱۳۲۲،
 ۱۴۴۳، ۱۵۲۶، ۱۵۳۹، ۱۵۴۲، ۱۵۴۶، ۱۵۴۹،
 ۱۵۵۰، ۱۵۵۷، ۱۵۷۲، ۱۵۷۷، ۱۶۲۳، ۱۶۴۳،
 ۱۶۴۴، ۱۶۵۴، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۶۵، ۱۶۷۳،
 ۱۶۹۴، ۱۷۰۶، ۱۷۱۰، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۴۳،
 ۱۸۱۹، ۱۸۳۶، ۲۰۳۲، ۲۰۳۴، ۲۱۵۶
 شوشتر، ۱۲۸، ۱۲۶، ۲۰۶۹
 شوشیناک، ۱۲۰
 شهر ری ← ری
 شهرستانک، ۱۸۳۰
 شهرستانی، ۷۵۵
 شهرکارن، ۵۹۷
 شهر کوروش، ۱۳۹۶، ۱۳۹۴
 شی پیه، ۱۲۷۵، ۱۲۷۴، ۵۹
 شیراز، ۱۳۵، ۱۲۸۱، ۱۲۹۱، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱،
 ۱۳۲۵، ۲۰۷۷
 شیروان، ۱۹۷۰، ۲۰۲۸

شامبات، ۱۸۶۸
 شام پلین، ۴۴
 شاه پور، ۲۱۵۴
 شاه پور سوم، ۲۱۵۴
 شاه پوره، ۲۱۲۸، ۲۱۲۹
 شاهرود، ۱۸۰۴، ۱۳۰
 شاه عباس اول، ۲۰۷۹
 شاه عباس بزرگ، ۱۸۰۵
 شاهنامه، ۹۵
 شاه نعمت الله، ۱۳۲۰
 شبه جزیره بالکان، ۱۷۰۴، ۱۷۱۴، ۲۰۲۸
 شبه جزیره سینا، ۴۴
 شبه جزیره بالکان، ۵۷۳، ۹۸۰، ۹۸۱
 شبه جزیره بالکان، ۲۱۸
 شبه جزیره پلپونس، ۴۳۸
 شبه- جزیره سینا، ۳۰، ۴۱۶
 شبه جزیره عربستان، ۱۰۸، ۱۳۲
 شبه جزیره قریم، ۴۹۳
 شبه جزیره کالسیدیک، ۹۸۰
 شبه جزیره هندوچین، ۱۶
 شتوکن، ۶۰
 شتین، ۶۶
 شرادر، ۵۸
 شرادر، ۵۹
 شش بصر، ۳۴۹
 شط العرب، ۱۳۲
 شَلَمَ نَصْر، ۵۲، ۱۵۲، ۲۰۴، ۱۲۸۲
 شلیمان، ۲۴
 شمه پاکارد، ۲۱۱۰
 شمتس، ۵۳
 شمشوایلونا، ۱۵۶۱

طبرستان، ۱۷۲۷، ۲۰۱۳، ۲۱۰۱، ۱۳۵، ۱۶۵
طبری، ۹۲، ۴۰۹، ۴۱۰، ۵۷۸، ۷۹۴، ۷۹۷، ۹۶،
۸۲۵، ۹۵۹، ۹۷۸، ۲۰۹، ۲۰۶۶، ۲۰۸۲، ۲۰۸۳،
۲۰۸۵

طخارستان، ۱۸۶۱

طرابلس، ۹۶۲، ۱۰۸۹، ۱۱۹۱، ۱۶۷۵

طرابوزن، ۹۰۰، ۱۲۳۳، ۱۵۵۶، ۱۶۲۳، ۱۹۹۷

طرابوزن، ۹۰۰، ۱۲۳۳، ۱۵۵۶

ططوس بن اسفیانوس، ۲۰۸۱

طنجه، ۹۷

طوالش، ۱۵۶۲، ۲۰۱۳

طوس، ۹۴۲

طوماس، ۲۱۵۰

طهران، ۱۲۹۵

ع

عبدو، ۲۱۴۷

عثمان، ۱۷۷۲

عدن، ۳۸۴، ۳۸۳

عراق، ۹۲، ۹۸، ۱۸۲۹، ۲۰۸۲، ۲۰۸۷، ۲۰۹۴

۲۰۹۶

عراق (سلطان آباد)، ۲۱۵۶

عراق عجم، ۲۱۵۶

عربستان، ۱۵، ۲۵، ۲۹ تا ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۹

۸۵، ۱۱۴، ۱۱۷، ۳۸۱، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۳۸

۴۸۴، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۶۸، ۷۳۰، ۷۷۷، ۸۳۹، ۹۴۱

۹۶۷، ۱۰۸۴، ۱۰۹۳، ۱۱۰۷، ۱۲۲۱، ۱۲۳۵

۱۳۰۴، ۱۳۱۶، ۱۵۳۶، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵

۱۵۷۶، ۱۵۷۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۶۲۶، ۱۶۸۱

۱۷۲۷، ۱۸۴۳، ۱۸۹۶، ۱۹۳۳، ۲۰۴۹، ۲۱۴۶، ۲۱۴۷

عربستان جنوبی، ۲۵، ۵۰

شیس ماس، ۹۴۴

شیکاگو، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵

شی کوشتی، ۵۷۹

شیل، ۳۸

شیل خاکین شوش ناک، ۱۲۲

ص

صاحب بن عباد، ۹۴

صالحیه، ۱۷۴۱، ۱۷۴۴

صحنه، ۱۹۷

صد دروازه، ۵۶، ۶۲، ۱۲۲۰، ۱۳۳۸، ۱۷۱۵

۲۱۵۷، ۲۱۶۰، ۲۲۰۴

صدقیاء، ۱۷۲

صُغد نآتوس، ۷۹۵

صور، ۱۷۱، ۱۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۵۷۵، ۶۶۴

۹۲۸، ۹۶۲، ۱۰۸۸، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳

۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹

۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۱۶، ۱۲۰۲

۱۲۱۹، ۱۲۳۴، ۱۲۵۲، ۱۴۰۸، ۱۵۸۹، ۱۶۶۳

۱۶۷۶، ۱۶۹۸، ۱۷۲۷، ۱۷۷۶، ۱۸۴۷، ۱۹۲۵

صورالاقالیم، ۹۴

صیدا، ۳۸۱ تا ۳۸۴، ۴۰۷، ۴۷۵، ۵۷۵، ۶۶۴، ۹۶۱

تا ۹۶۷، ۹۷۲، ۹۷۵، ۱۰۸۸، ۱۰۹۹، ۱۲۰۲

۱۲۱۹، ۱۲۳۴، ۱۶۷۵، ۱۶۹۸، ۱۷۲۷، ۱۹۴۶

ط

طارق، ۱۶۲۵

طاق بستان، ۲۲۱۴

طاليس، ۱۷۷، ۲۴۵، ۳۳۱

طالشر، ۹۳۲، ۱۳۲۴

طَبَّیْل، ۷۸۸

ف

فابیوس، ۱۸۸۳
 فارس، ۱۳۸، ۷۸۸، ۷۸۹، ۹۵۶، ۱۱۹۴، ۲۰۷۷
 فارسال، ۱۹۲۱
 فارسیریس، ۷۹۳
 فارناسیس، ۸۱۱، ۱۰۲۹
 فارناسیاس، ۷۹۴، ۷۹۹
 فارناکس، ۱۳۲۶
 فاروس، ۱۱۱۱
 فازلیس، ۷۷۹
 فازرلیت، ۱۰۴۷
 فازیس، ۱۷۶۶
 فازسیان، ۸۹۶
 فالیر، ۶۶۴
 فالرون، ۵۶۱، ۵۶۴، ۶۷۰
 فالی‌نوس، ۸۶۲، ۸۶۳
 فانیس، ۴۱۶، ۴۱۸
 فانیاس، ۶۷۸، ۷۶۲
 فایدیم، ۱۳۲۷
 فتوح‌البلدان، ۹۳
 فراآتاکیش، ۱۹۵۴
 فراآتیش، ۱۵۸، ۱۹۲، ۱۹۳
 فراتافرن، ۱۱۲۹، ۱۴۰۷، ۱۴۰۹، ۱۴۱۱، ۱۴۷۲
 ۱۵۲۶، ۱۵۴۴، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۵۵
 فراتاکون، ۶۴۵
 فرات، ۲۹، ۳۰، ۵۱، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۷۱، ۱۷۳
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۷۹
 ۴۵۹، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۸، ۸۵۲، ۸۷۵، ۸۸۸، ۸۹۲
 ۱۰۶۲، ۱۰۶۵، ۱۱۰۱، ۱۱۱۳، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰ تا
 ۱۱۲۳، ۱۱۲۸، ۱۲۱۹، ۱۲۳۳، ۱۴۸۴، ۱۵۲۷
 ۱۵۳۱، ۱۵۳۶، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳

عزت، ۱۹۷۷، ۱۹۷۸، ۱۹۸۱، ۱۹۸۴، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱
 عزرا، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۱، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸
 عسکرین ابی‌نصر حموی، ۹۶
 عشق‌آباد، ۵۵، ۲۱۵۷، ۲۱۵۸، ۱۰۴
 عضدالدوله دیلمی، ۹۴، ۹۶
 عظیم دانوب، ۴۸۸
 عکّو، ۱۲۳۴
 عکّه، ۱۶۸۱
 علامه حلی، ۹۴
 علی‌بن ابیطالب (ع)، ۹۶
 عمان، ۱۳۹، ۳۸۶، ۵۲۶، ۱۴۸۹
 عیسی مسیح (ع)، ۱۹۶۱، ۲۰۹۷، ۲۱۰۴، ۲۰۸۱
 ۲۱۲۳
 عیلام (خوزستان)، ۵۳، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۰۹
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸ تا ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۰۷، ۳۳۸، ۴۰۶
 ۴۰۷، ۵۶۷، ۱۲۵۰، ۱۳۱۶، ۱۷۱۷، ۱۸۳۶، ۲۱۶۶

غ

غاصبی هلیودور، ۱۷۲۱
 غَبَرَة، ۱۴۴۰
 غُرر اخبار ملوک‌الفرس، ۷۵۵
 غُرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم، ۹۵، ۴۵۷
 غزه، ۴۱۷، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸
 ۱۱۱۶، ۱۱۲۶، ۱۱۶۱، ۱۲۳۴، ۱۲۵۲، ۱۳۹۳
 ۱۵۸۹، ۱۴۰۸، ۱۳۹۴
 غزه، ۴۱۷، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸
 ۱۱۱۶، ۱۱۲۶، ۱۱۶۱، ۱۲۳۴، ۱۲۵۲، ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴، ۱۴۰۸، ۱۵۸۹، ۱۶۷۶، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰
 ۱۶۸۱، ۱۶۸۴، ۱۷۱۷
 غیاث‌الدین خواندمیر، ۲۱۰۴

تا ۹۳۸، ۹۴۰، ۹۴۳، ۹۵۱، ۹۵۵، ۱۰۵۱، ۱۰۶۱،
 ۱۰۶۶، ۱۰۸۳، ۱۰۸۹، ۱۱۰۲، ۱۱۴۸، ۱۳۲۹
 قَرْناس، ۶۸۱، ۶۹۶، ۷۰۳، ۷۸۴، ۱۰۳۱
 قَرْناک، ۱۷۵۴، ۱۷۶۷، ۱۷۶۸، ۱۷۷۰، ۱۷۸۶
 فِرِنْدات، ۶۰۵، ۹۷۱، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰
 فِرِن داتِش، ۱۳۲۸
 قَرْنَس پَس، ۴۱۰، ۴۱۵
 فِرْزَنِل، ۵۳
 قَرْنوخ، ۶۱۰
 فرنوخوس، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۹۵
 فرنوک، ۱۳۹۵، ۱۴۰۰
 فروز تیش، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۸
 ۴۶۰، ۴۶۲
 فرولاس، ۲۷۱، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲
 فرونتو، ۱۷۹۹، ۲۰۲۶، ۲۰۲۷، ۲۰۳۳
 فرهاد اوّل، ۱۸۲۸، ۱۸۳۱، ۱۸۸۷، ۲۱۶۹
 فرهاد پنجم، ۲۰۷۳، ۲۱۷۳
 فرهاد، ۱۸۳۰، ۱۸۳۱، ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۱، ۱۸۶۶
 ۱۸۷۷، ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵، ۱۹۳۰، ۱۹۳۲، ۱۹۳۴
 ۱۹۳۶، ۱۹۳۷، ۱۹۴۵، ۱۹۴۷، ۱۹۴۹، ۱۹۵۰
 ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۴، ۱۹۵۶، ۱۹۵۸، ۱۹۶۹، ۱۹۸۲
 ۲۰۸۰
 فرهاد چهارم، ۱۹۳۱، ۱۹۵۰، ۱۹۵۶، ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹، ۱۹۶۱، ۱۹۶۲، ۱۹۶۷، ۱۹۶۸، ۱۹۷۴
 ۱۹۸۲، ۲۰۲۲، ۲۰۷۲، ۲۰۷۴، ۲۱۲۳، ۲۱۴۲
 ۲۱۶۴، ۲۱۸۵
 فرهاد دوّم، ۱۷۲۱، ۱۸۲۰، ۱۸۴۲، ۱۸۷۷، ۲۱۶۶
 ۲۱۸۰، ۲۱۶۹
 فرهاد سوّم، ۱۸۷۴، ۱۸۷۷، ۱۸۸۰، ۱۸۸۳، ۲۱۶۹
 ۲۱۸۵
 فرهادک، ۱۹۵۸، ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲

۱۵۷۵ تا ۱۵۷۸، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۶۲۶، ۱۷۱۰
 ۱۷۱۸، ۱۷۲۱، ۱۷۳۲، ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۲، ۱۷۴۶
 ۱۷۴۸، ۱۷۹۳، ۱۸۰۰، ۱۸۱۵، ۱۸۱۹، ۱۸۴۱
 ۱۸۶۸، ۱۸۷۰، ۱۸۷۲، ۱۸۸۲، ۱۸۹۰، ۱۸۹۳
 ۱۸۹۴، ۱۹۰۴، ۱۹۰۸، ۱۹۱۵، ۱۹۱۶، ۱۹۱۸
 ۱۹۲۰، ۱۹۲۴، ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸، ۱۹۳۰، ۱۹۴۷
 ۱۹۵۵، ۱۹۶۴، ۱۹۷۳، ۱۹۹۳، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰
 ۲۰۰۲، ۲۰۰۳، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱، ۲۰۱۷، ۲۰۲۲
 ۲۰۲۵، ۲۰۳۱، ۲۰۴۲، ۲۰۴۴، ۲۰۴۵، ۲۰۴۶
 ۲۰۴۹، ۲۰۵۲، ۲۰۵۳، ۲۰۵۶، ۲۰۷۴، ۲۱۳۷
 ۲۱۴۶، ۲۱۵۶، ۲۱۵۷، ۲۱۶۰، ۲۱۹۴، ۲۲۱۹
 قَراد، ۱۹۳۴، ۱۹۳۵، ۱۹۳۷
 فرادات، ۹۴۶، ۱۳۴۴، ۱۳۴۶، ۱۴۱۱
 قَرادش مِن، ۱۵۴۴
 قَرارا اُرْت، ۱۵۳۱، ۱۵۳۵
 قَراسا اُرْت، ۱۱۶۶
 فراش آباد، ۱۳۲۲
 فرانسوا شام پُلِیون، ۴۳
 فرانسه، ۴۶، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۷۴، ۹۵۵، ۱۳۲۳
 ۱۸۸۸
 فرانکلین م. گون تر، ۱۳۲۴
 قَرْت قَرْن، ۱۵۲۵
 قَرْت گون، ۱۳۲۸
 قَرِدات، ۷۷۱، ۱۱۳۰، ۱۵۳۴
 فردوسی، ۲۰۶۷، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷، ۲۰۸۰
 قَرَس مَن، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۳، ۱۹۸۷، ۱۹۸۸
 ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۲۰۱۴، ۲۰۳۷، ۲۰۳۸
 فِرِکْ بِلَس، ۱۸۱۴
 فرگوسن، ۲۲۱۰
 فرنا باز، ۷۸۴، ۸۰۴، ۸۱۳ تا ۸۱۵، ۸۱۷، ۹۰۲
 ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۴ تا ۹۱۷، ۹۱۹ تا ۹۲۳، ۹۳۵

فسمتخ چهارم، ۵۶۸
 فلات ایران، ۱۶
 فلامی نی‌نوس، ۱۷۸۲
 فلاندن، ۵۴، ۲۲۰۶
 فلاویوس، ۷۶، ۲۰۱۱
 فلاویوس گالوس، ۱۹۳۸
 فلسطین، ۵۰، ۵۶، ۸۲، ۸۵، ۹۴، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۶،
 ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۶، ۳۸۳، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۹، ۴۸۴،
 ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۱۱، ۷۹۰، ۱۱۰۳، ۱۲۰۵، ۱۲۰۹،
 ۱۲۱۱، ۱۲۱۶، ۱۲۱۹، ۱۵۴۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۹،
 ۱۶۸۱، ۱۷۱۹، ۱۷۲۱، ۱۷۷۶، ۱۸۳۲، ۱۹۲۵،
 ۱۹۲۷، ۱۹۹۱، ۲۰۱۰، ۲۰۴۲، ۲۱۱۲
 فلورین، ۲۱۲۷
 فله‌گون، ۱۸۷۵
 فلی‌یونت، ۶۴۱
 فینکس، ۱۰۱۱
 فینی‌گنت، ۹۲۰
 فوتیوس، ۶۹، ۱۲۳۸
 فوثیوس، ۱۲۳۸
 فورموس، ۶۳۵
 فوروم، ۲۰۰۷
 فوستوس، ۲۱۳۴، ۲۱۳۶
 فوستوس بیزانسی، ۸۹، ۱۸۰۰، ۲۱۲۰
 فوسه، ۲۵۵ تا ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۹۲۸، ۹۵۰،
 ۱۰۱۵
 فوسید، ۲۴۲، ۶۵۶، ۶۵۷، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۹
 فوسی‌دیان، ۷۰۴، ۱۶۲۹
 فوسیوس، ۱۵۵۶
 فوسیون، ۹۶۳، ۹۶۵، ۱۰۳۷، ۱۶۳۲، ۱۰۱۶
 فونیان، ۱۷۴۵
 فهرس العلوم، ۹۵

فرهاد میرزا، ۱۲۹۴
 فرهدشت، ۲۱۴۷
 فرهنگ و متن‌های پارسی قدیم، ۴۵۹
 فری‌پاپت، ۱۸۱۴، ۱۸۲۷
 فریت‌کارا، ۲۱۴۴
 فری‌تیماء، ۴۷۷، ۴۷۸
 فرَیْدَن، ۱۱۷۰، ۱۲۰۵، ۱۲۲۰
 فریسمان، ۱۵۲۶
 فریکسوس، ۶۴۰
 فریگیوس، ۹۹۷، ۱۳۵۸
 فریگیه بزرگ، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴
 فریگیه، ۲۶۹، ۳۰۴، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۹۵، ۴۷۳،
 ۵۳۵، ۵۹۲، ۶۸۳، ۷۳۲، ۸۱۵، ۸۳۳، ۸۵۶، ۹۱۰،
 ۹۱۲، ۹۱۴، ۹۱۷، ۹۲۱، ۹۳۹، ۹۴۲، ۹۴۹، ۹۶۱،
 ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۶، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵،
 ۱۰۴۷ تا ۱۰۵۰، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۱۳۰، ۱۳۱۴،
 ۱۳۳۹، ۱۳۶۵، ۱۵۴۶، ۱۶۴۶، ۱۶۷۷، ۱۶۹۰،
 ۱۶۹۵، ۱۷۰۰، ۱۷۰۵، ۱۷۱۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳،
 ۱۸۷۲، ۱۸۷۶، ۱۹۱۵، ۲۱۲۷
 فریگیه سفلی، ۵۷۴، ۸۰۴، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶، ۱۶۳۰،
 ۱۶۴۴، ۱۶۴۸، ۱۶۸۹، ۱۷۲۵، ۱۷۳۲
 فریگیه علیا، ۵۷۴، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۷۳۲،
 ۱۷۵۹
 فریگیه سفلی (هلس‌بونت)، ۱۶۷۴
 فرَینِ شمیوس، ۷۶
 فری‌نیخوس، ۸۰۸، ۸۰۹
 فری‌نیکوس، ۵۴۴
 فری‌پاپت، ۱۸۱۳، ۲۱۰۷، ۲۱۸۵
 فساموث، ۹۴۲
 فسرون، ۹۷۶
 فسمتخ، ۴۱۸، ۴۸۴، ۹۴۲

فیلیپ پتر، ۲۰۸۴
 فیلیپ پنجم، ۱۷۱۷، ۱۷۸۷
 فی لیپ پی، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴
 فیلیپ پید، ۵۵۸
 فیلیپ، ۹۸۶، ۹۸۴، ۹۸۲، ۹۷۹، ۹۷۷، ۹۷۴، ۹۶۰، ۹۵۷ تا ۱۰۰۷، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۶ تا ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۸، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۸، ۱۰۶۸، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴ تا ۱۰۸۶، ۱۱۰۵، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۲۵، ۱۱۳۶، ۱۱۴۹، ۱۱۶۵، ۱۱۷۳، ۱۳۴۴، ۱۳۵۴، ۱۳۶۴، ۱۳۶۷، ۱۳۷۱، ۱۴۱۴، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۲۷، ۱۴۳۲، ۱۴۳۶، ۱۴۵۹، ۱۴۷۲، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۷، ۱۵۰۰، ۱۵۰۹، ۱۵۲۵، ۱۵۴۰، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۵۲، ۱۵۶۷، ۱۵۸۴، ۱۵۹۳، ۱۶۱۴ تا ۱۶۱۷، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۵، ۱۶۲۹، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶، ۱۶۴۱ تا ۱۶۴۴، ۱۶۶۰، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۹۸، ۱۷۲۲، ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۲، ۱۸۳۳، ۱۸۳۵، ۱۸۳۸، ۱۸۷۹
 فیلیپ ته آن ژل، ۱۳۴۸
 فیلیپ چهارم، ۱۷۸۵
 فیلیپ دروغی، ۱۷۸۳
 فیلیپ دوم، ۹۷۳، ۹۸۰، ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۰۱، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۸۶، ۱۶۹۳
 فیلیپ کازیمیر، ۱۱۹۳
 فیلیپ کاليس، ۱۳۴۹
 فیلیپ مقدونی، ۷۰، ۹۲۶
 فیلیپک، ۷۴
 فیلیس کوس، ۹۴۷
 فی لی مون، ۲۱۲۸
 فی لین نا، ۱۵۸۴
 فیلیه، ۱۳۷۹
 فینیقیه، ۳۰، ۵۰، ۵۹، ۷۳، ۸۰، ۸۵، ۱۱۶، ۱۷۱

فهژ، ۱۴۷۷
 فیثاغورس، ۳۳۱، ۵۰۲، ۵۴۳، ۹۸۳، ۱۵۱۸
 فیروز، ۲۰۸۳، ۲۱۱۲
 فیروز آباد، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲
 فیروز بن بلاش، ۲۱۰۳
 فیروز بن هرمز، ۲۱۰۵، ۲۱۰۶
 فیروزه، ۲۱۵۷
 فیس کوس، ۹۱۹
 فیلا، ۱۶۹۸
 فیلائون، ۶۵۳
 فیلادلف، ۱۷۴۴، ۱۷۷۵
 فیلادلفیا، ۱۳۲۵
 فیلاکوس، ۶۵۸، ۶۶۸
 فیلاگروس، ۵۵۸
 فیلوپاثر، ۱۷۳۰، ۱۷۵۱، ۱۷۷۶
 فیلو تاس، ۹۹۶، ۱۰۲۵، ۱۰۳۶، ۱۰۴۸، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۵۲، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸، ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲، ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۱، ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵، ۱۴۰۸، ۱۴۱۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۹ تا ۱۴۳۲، ۱۵۶۸، ۱۵۹۴، ۱۶۲۱، ۱۶۲۳، ۱۶۳۰، ۱۶۵۵
 فیلوسترآتوس، ۲۱۷۱، ۲۱۷۲، ۲۱۹۴
 فیلوکسن، ۱۱۵۱
 فیلوکسن، ۱۱۵۱، ۱۵۷۶، ۱۶۴۳
 فی لوفیلوس، ۹۸۶
 فیلون، ۸۰
 فیلون اینان، ۱۶۲۷
 فیلون تبی، ۱۳۴۸
 فی له تر، ۱۷۷۰، ۱۷۸۵
 فیله تروس، ۱۷۰۸
 فیلیپ آتالوس، ۱۰۰۸
 فیلیپ اول، ۱۷۸۸

۱۰۴۱، ۱۰۹۱، ۱۰۹۶، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۹۲،
۱۲۱۰، ۱۲۱۸، ۱۲۴۸، ۱۵۲۷، ۱۵۳۶، ۱۵۶۵،
۱۵۷۰، ۱۵۹۲، ۱۶۲۵، ۱۷۶۰، ۱۸۷۲، ۱۸۸۱

۱۹۹۸

قره‌آغاج، ۱۳۱

قره‌چای، ۱۶۰

قره‌سو، ۱۳۲۵، ۱۹۸۴، ۱۳۰

قریمه، ۱۸۷۹

قزل آیرماق، ۱۷۸

قزل اوزن، ۱۳۰

قزل ایرماق، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۰۸۷، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲

۱۲۱۸، ۲۱۲۵

قزل رباط، ۱۳۴

قزوین، ۱۸۲۹، ۱۸۴۰، ۲۱۵۶

قسنطنیّه، ۸۶، ۸۹، ۲۰۷۹، ۲۰۹۵، ۲۰۹۷، ۲۰۹۹

۲۱۳۳، ۲۱۳۴، ۲۱۵۰، ۲۲۱۳

قسنطنین، ۸۲، ۲۰۹۵، ۲۰۹۹

قشم، ۱۳۲

قصر، ۷۷۴

قصر آحناء، ۸۲۲

قصر سفید، ۷۷۵

قفقاز، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۶۵، ۳۸۶، ۴۱۴، ۴۹۲

۱۱۰۱، ۱۳۷۹، ۱۴۴۴، ۱۴۵۴، ۱۴۵۶، ۱۴۵۹

۱۵۴۷، ۱۶۲۶، ۱۸۴۱، ۱۸۶۸، ۱۹۲۲، ۱۹۶۹

۲۰۱۲، ۲۰۱۴، ۲۰۳۷، ۲۱۳۳، ۲۱۵۷

قفقازیّه، ۱۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۴

۱۹۴، ۶۰۴، ۱۲۱۰، ۱۳۴۹، ۱۳۸۲، ۱۵۸۸، ۱۶۲۴

۱۷۲۷، ۱۷۶۶، ۱۸۵۳، ۱۸۸۳، ۱۹۲۱، ۲۰۱۲

۲۰۱۳، ۲۱۳۴

قم، ۱۳۲

قَمَریان، ۲۱۲۱

۲۵۶، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۱۶، ۴۳۸، ۵۵۰، ۵۶۸، ۵۷۴

۵۷۵، ۶۱۱، ۷۱۷، ۷۷۴، ۸۰۲، ۸۱۳، ۸۱۴

۸۳۷، ۸۵۲، ۹۱۱، ۹۲۸، ۹۳۹، ۹۴۱، ۹۶۲، ۹۶۳

۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۷۲، ۱۰۸۸، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱

۱۰۹۳، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۶

۱۱۲۲، ۱۱۳۴، ۱۱۴۸، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۲۰۲

۱۲۰۵، ۱۲۰۹، ۱۲۱۱، ۱۲۱۴، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱

۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۴۹

۱۲۵۱، ۱۲۶۳، ۱۳۳۹، ۱۵۶۳، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳

۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۴۹، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۷۵

۱۶۷۹، ۱۶۸۱، ۱۷۲۳، ۱۷۳۲، ۱۷۷۴، ۱۷۷۶

۱۸۷۶، ۱۸۸۲، ۱۹۲۵

ق

قارن، ۱۸۶۶، ۲۱۲۲

قارن پهلُو، ۲۱۳۷

قارن سورن، ۲۱۲۱

قارون، ۲۳۹

قارّه اروپا، ۵۴۵

قاهره، ۹۷

قباد، ۹۷۸، ۲۰۷۶

قبرس، ۳۰، ۵۶، ۳۲۲، ۳۹۵، ۴۱۷، ۵۴۸، ۶۱۳

۶۵۳، ۶۷۳، ۷۱۷، ۷۶۵، ۷۷۴، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۳

۷۹۱، ۸۱۸، ۸۱۸، ۹۲۲، ۹۲۷، ۹۲۹، ۹۳۵

۹۳۶، ۹۵۲، ۹۶۱، ۹۶۳، ۹۶۵، ۱۰۹۵، ۱۱۰۰

۱۱۴۸، ۱۲۰۲، ۱۲۰۵، ۱۲۲۱، ۱۳۱۴، ۱۵۲۸

۱۶۲۵، ۱۶۴۴، ۱۶۵۱، ۱۶۷۸، ۱۶۸۸، ۱۶۹۱

۱۷۳۴، ۱۷۳۹، ۱۷۶۷، ۱۷۷۶، ۱۷۷۷، ۱۷۷۸

۱۸۷۰

قرطاجنه، ۳۰، ۳۱، ۵۶، ۲۶۱، ۳۸۲، ۴۲۱، ۴۸۵

۴۸۶، ۵۷۵، ۶۱۹، ۶۳۲، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱

کاتانِس، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸
 کاتِن، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۳
 کاتیان، ۱۴۷۳، ۱۴۷۶
 کادموس، ۶۳۱
 کادِمِه، ۱۰۰۷، ۱۰۱۱، ۱۰۱۳
 کادوسیان، ۳۹۹، ۵۷۳، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۴۰، ۹۶۰، ۹۶۰
 ۲۱۴۳، ۱۱۷۰
 کادوسیان کامیسار، ۹۴۲
 کادیکیّه، ۱۷۷۳
 کاراکالا، ۲۰۵۸ تا ۲۰۶۴، ۲۱۳۷
 کاراکاشش، ۴۹
 کارانوس، ۱۳۷۷، ۱۳۹۵، ۱۳۹۹
 کارتازس، ۱۳۹۷
 کاردوخ، ۳۰۸
 کاردوخش، ۳۰۸
 کاردیا، ۵۴۶
 کایس، ۱۵۵۷
 کازش تَنش نی‌بور، ۴۵
 کازسوس، ۸۳۷
 کارگمیش، ۱۷۴۰، ۱۷۱
 کارکوف، ۱۷۴۱
 کارِن، ۱۹۸۴، ۱۹۸۵
 کارناس، ۱۰۴۳
 کارناسی، ۴۱۶
 کارنامه اردشیر بابکان، ۹۹۸
 کارون، ۲۹، ۱۳۰، ۱۱۵۴، ۱۲۳۳، ۱۶۵۷
 کارّه، ۱۹۰۱، ۱۹۰۵، ۱۹۱۶
 کارّه (حرّان)، ۱۹۰۴
 کاره‌نوس، ۶۳۳
 کاریاند، ۵۲۵
 کاریست، ۶۸۰

قندهار، ۳۲۷، ۵۷۴، ۱۶۲۶، ۱۸۲۷، ۱۸۶۴
 قوچان، ۱۸۰۴، ۲۱۵۷
 قیصر، ۴۰۶
 قیصریّه کاپادوکیه، ۸۹
 ک
 کالیک، ۱۷۷۰
 کابری، ۱۷۶۵
 کابل، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۱۸۹، ۱۴۴۵، ۱۸۳۸، ۱۸۶۰، ۱۸۶۵
 کاپادوکی، ۱۷۵۹
 کاپادوکیّه، ۳۹، ۴۹، ۷۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۹
 ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۶۹، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۲۴
 ۳۲۸، ۳۶۹، ۳۹۵، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۳۵، ۵۷۴، ۵۹۲
 ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۳۳، ۸۵۶، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۲، ۹۴۴
 ۹۴۶، ۹۴۹، ۱۰۲۵، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۲۰۸، ۱۲۱۸
 ۱۲۳۴، ۱۲۴۲، ۱۲۴۹، ۱۳۰۴، ۱۳۱۶، ۱۳۳۹
 ۱۳۸۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۳۴
 ۱۶۴۲، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۶۰، ۱۶۹۰، ۱۶۷۴
 ۱۶۷۶، ۱۷۰۲، ۱۷۰۶، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲
 ۱۷۱۴، ۱۷۲۴، ۱۷۲۶، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۴۸
 ۱۷۴۹، ۱۷۵۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۷۵۳، ۱۷۵۷
 ۱۷۶۱، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۶۵، ۱۷۷۰، ۱۸۷۰
 ۱۸۷۲، ۱۸۷۳، ۱۸۷۸، ۱۸۷۹، ۱۸۸۰، ۱۹۱۵
 ۱۹۱۸، ۱۹۱۹، ۱۹۶۷، ۱۹۹۳، ۱۹۹۶، ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲، ۲۰۰۴، ۲۰۱۱، ۲۰۳۷، ۲۰۳۸، ۲۰۴۲
 ۲۱۱۹، ۲۱۶۷
 کاپریوس، ۱۹۹۰
 کاپونیوس، ۱۹۰۴
 کاپیتول، ۲۰۳۹
 کاپی تولینوس، ۱۷۹۹، ۱۸۰۰

کالائیہ، ۱۷۶۳	کارِیہ، ۲۵۵، ۲۶۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۱۸، ۵۳۸، ۵۴۲
کالاس، ۱۰۲۱، ۱۰۳۵، ۱۰۵۴، ۱۱۰۲، ۱۶۶۹	۵۴۵، ۵۴۸، ۵۷۴، ۵۷۵، ۷۱۷، ۷۷۰، ۷۹۹، ۸۵۰
کالانوس، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۳۸، ۱۵۷۲	۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۳، ۹۳۹، ۹۴۲، ۹۶۳، ۹۷۵، ۹۷۶
کالاه، ۲۳۷، ۱۱۵، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰	۹۹۶، ۱۰۲۳، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷
کالخ، ۱۵۳	۱۱۹۱، ۱۲۰۲، ۱۲۱۴، ۱۳۱۴، ۱۳۳۹، ۱۵۷۶
کالخاص، ۶۱۱	۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷
کالسدون، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۱۵، ۹۰۲، ۹۰۳، ۱۲۳۴	۱۷۲۵، ۱۷۳۲، ۱۷۷۴، ۱۹۲۵
۱۷۷۳، ۱۷۲۴	کارِیہ، ۵۹۳، ۷۹۹
کالسید، ۶۳۵، ۶۳۸	کازرون، ۱۳۲۰
کالسیس، ۵۶۶	کُاس، ۵۰۲، ۵۱۹
کاللیاس، ۶۲۹	کاسان دان، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۵، ۱۱۹۹، ۱۲۷۸
کاللی کراتید، ۸۱۷	۱۳۲۷
کاللی ماک، ۵۵۹، ۵۶۱	کاساندر، ۱۰۱۵، ۱۰۲۵، ۱۵۶۸، ۱۵۷۸، ۱۵۸۱
کاللیوپ، ۱۷۴۳	۱۵۸۲، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۷، ۱۶۴۹
کالودوش، ۱۲۳	۱۶۵۰ تا ۱۶۵۳، ۱۶۶۰، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰
کالیاس، ۷۷۹ تا ۷۸۲	۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶
کالیدروموس، ۲۰۱۹	۱۶۷۷، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹
کالیس، ۱۳۶۸	۱۶۹۰، ۱۶۹۴، ۱۶۹۸، ۱۷۸۵، ۱۶۷۱
کالیس تین، ۹۲۱، ۱۰۰۳، ۱۰۷۱، ۱۱۱۰، ۱۱۴۱	کاسپاتیر، ۵۲۵، ۵۲۸
۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۲۶ تا ۱۴۲۸، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱	کاش پریوس، ۱۹۸۸
۱۴۳۴ تا ۱۴۳۷، ۱۵۷۸، ۱۵۸۰، ۱۵۹۴، ۱۷۲۹	کاستابال، ۱۰۶۷
کالی کرات، ۱۱۵۳	کاستابالا، ۱۷۳۳
کالی کراتید، ۹۲۵، ۱۰۸۳	کاستامونی، ۱۷۷۳
کالی گولا، ۷۶، ۱۹۷۴، ۱۹۸۰	کاستنل، ۸۵۶
کالی ماک، ۱۷۷۴	کاستور، ۱۴۱۳، ۱۴۱۸، ۱۴۲۴
کالی ماندر، ۱۸۴۳	کُاس جبار، ۵۳۵
کالی میدون، ۹۲۱	کاسیوس، ۱۷۶۸، ۱۸۹۲، ۱۸۹۴، ۱۸۹۶، ۱۸۹۷
کالی نس، ۱۵۴۸	۱۹۰۳، ۱۹۰۵، ۱۹۱۸، ۱۹۱۹، ۱۹۲۲، ۱۹۲۳
کالی نی کُن، ۱۷۴۱	۱۹۲۴، ۱۹۸۳، ۱۹۹۷، ۱۹۹۸، ۲۰۳۰، ۲۰۴۴
کالی نیکوس، ۱۸۱۹	۲۰۵۰، ۲۲۰۸
کاما کسوس، ۱۴۶۲	کالائیانوس، ۱۵۲۲

۹۹۹، ۱۱۹۹، ۱۲۰۴، ۱۲۱۶، ۱۲۴۹، ۱۲۵۱،
 ۱۲۵۲، ۱۲۶۳، ۱۲۸۱، ۱۳۰۹، ۱۳۲۶، ۱۴۲۷،
 ۱۴۲۸، ۱۵۳۲، ۱۵۹۱، ۱۷۴۹، ۱۷۷۵، ۱۸۴۱،
 ۲۱۹۹، ۲۱۲۶
 کبوجیه دوم، ۲۰۵، ۲۰۷، ۱۷۵۴
 کبوجیه (سوم)، ۱۳۲۷
 کُپرنیک، ۱۷۹۷
 کُتا، ۲۱۳۵
 کتاب اشعیا، ۳۴۸
 کتاب البلاد و فتوحها، ۹۳
 کتاب التنبیه، ۹۴
 کتاب الفهرست، ۹۳، ۹۴
 کتاب الهند، ۹۵
 کتاب پیدایش، ۱۸۶۸
 کتاب حزقیال، ۳۸۲
 کتاب دانیال، ۳۴۳
 کتاب عزرا، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۵۷، ۵۷۸، ۷۹۰، ۷۹۷،
 ۸۲۱، ۸۲۵، ۹۵۶، ۱۲۱۸
 کتاب نحمیا، ۷۵۵
 کُت تا، ۱۸۹، ۱۷۶۸
 کتزیاس، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۹،
 ۱۷۹ تا ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۰ تا ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۷،
 ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۰۸،
 ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰ تا ۴۱۳، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۵۲،
 ۴۵۵، ۵۱۳، ۵۱۶، ۷۳۸، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۷۴، ۷۷۶،
 ۷۷۷، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۴ تا ۷۹۶، ۷۹۸ تا ۸۰۱، ۸۲۳،
 ۸۲۶ تا ۸۳۱، ۸۴۲، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۳ تا ۸۵۵،
 ۸۵۸، ۸۷۴، ۹۰۶، ۹۱۹، ۹۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۳۸،
 ۱۲۶۷، ۱۲۸۲، ۱۴۵۸، ۱۸۰۹، ۱۸۵۹
 کتزیفون، ۲۱۵۹
 کتیم، ۳۸۳

کامبادن، ۱۳۴
 کائوبون، ۹۸۰
 کامبیز، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۳۹۰
 کامپانی، ۱۸۹۶
 کامل التواریخ، ۹۶
 کامناسکیر، ۱۸۳۶
 کامیسار، ۹۴۶
 کانال سوئز، ۴۸۱، ۱۱۹۱، ۱۳۲۳
 کانداش، ۱۵۶۲
 کاندول، ۶۱۳
 کاندولا، ۳۲۰، ۱۷۴
 کاندیدیوس، ۱۹۳۸
 کانه، ۵۹۷
 کان بینگ، ۲۲۰۴
 کاوکاس، ۵۳۳
 کاوه، ۹۱۵
 کائیشتر، ۲۶۹
 کایستروپدیوم، ۸۳۲
 کایوس، ۱۹۵۸، ۱۹۸۳
 کایوس پاکسیانوس، ۱۹۰۹
 کُبارس، ۱۱۶۳، ۱۳۸۳
 کُئبن، ۵۵۳
 کبوجیه اول، ۲۰۵، ۱۳۲۶
 کبوجیه بَعثت، ۴۵۱
 کبوجیه، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۶۳،
 تا ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۸۷، ۳۸۸،
 ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۹ تا ۴۲۲، ۴۲۵ تا
 ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۰ تا ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶،
 ۴۵۸، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۲۳،
 ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۰،
 ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۹۰، ۷۹۷، ۸۰۳، ۹۳۱، ۹۴۱، ۹۶۰

کرخه، ۱۸۲۶
 کرداس، ۹۴۴
 کردستان، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۴،
 ۴۸۹، ۱۵۶۳، ۱۸۰۵، ۱۸۲۳، ۱۸۴۶، ۲۰۸۱، ۲۱۹۴
 کردوخ، ۳۲۵
 کردون، ۱۸۷۸، ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵، ۱۸۸۷، ۱۹۸۱،
 ۲۰۲۹
 گردون (کردستان)، ۱۸۷۴، ۲۱۵۶
 کروزوس، ۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۳۲، ۲۳۸ تا
 ۲۵۳، ۲۵۶ تا ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۴ تا
 ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷ تا ۳۱۹، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۷،
 ۴۰۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۲۰، ۴۲۷،
 ۴۲۸، ۱۲۶۳، ۱۵۷۱، ۱۷۷۱، ۲۱۲۶، ۲۱۲۹
 کزس، ۲۶۱
 کزسا، ۱۳۱۳
 کزست، ۸۳۹، ۱۷۲۹
 کرسن یانها، ۵۱۷
 کزسیر، ۶۲۷، ۶۳۲، ۷۶۰، ۷۸۴
 کزک، ۲۱۸۳
 کرکوک، ۵۷۴
 کرگیاس، ۱۴۰۹
 کرمان، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۳۴۳، ۳۹۰، ۱۲۱۱،
 ۱۲۲۰، ۱۳۲۰، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۸،
 ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۴۷، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴،
 ۱۶۵۶، ۱۶۶۵، ۱۷۳۲، ۱۸۲۶، ۲۰۶۹، ۲۰۷۷، ۲۱۵۶،
 کرمانشاه، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۷، ۲۰۴،
 ۴۵۸، ۱۲۸۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۹۸۴، ۲۲۰۷،
 کزنت، ۶۴۱، ۷۸۳، ۷۸۴، ۹۲۰، ۹۹۲، ۱۰۰۸،
 ۱۴۷۹، ۱۷۸۲، ۲۱۴۷
 کزنلیا، ۱۹۲۱
 کزنلیوس تاسیوس، ۷۷

کئی نیس، ۱۷۷۰
 کئی تیور، ۹۰۲
 کذولا عمر، ۱۱۸
 کدمان، ۹۶۱، ۹۷۸
 کرائونوس، ۱۷۰۴، ۱۷۱۳
 کراتر، ۱۰۷۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۵، ۱۱۳۶، ۱۱۵۵،
 ۱۱۵۸، ۱۱۶۳، ۱۱۸۵، ۱۳۴۱، ۱۳۴۴، ۱۳۵۲،
 ۱۳۵۴، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۶۶، ۱۳۶۹، ۱۳۹۴،
 ۱۳۹۸، ۱۴۰۵، ۱۴۱۰، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۴۶،
 ۱۴۴۷، ۱۴۶۴، ۱۴۶۶، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۹۰،
 ۱۵۰۵، ۱۵۲۵، ۱۵۲۷، ۱۵۵۵، ۱۵۶۵، ۱۶۱۵،
 ۱۶۳۰، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲
 کراتروس، ۱۱۷۱، ۱۴۹۱، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۲۶،
 ۱۵۴۲، ۱۵۴۹، ۱۵۳۷
 کراتی زی پولیس، ۱۶۷۷
 کراچی، ۱۵۲۰
 کزاز، ۱۱۴۹
 کراسوس، ۱۷۹۴، ۱۸۸۹، ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۳، ۱۹۱۵،
 تا ۱۹۱۷، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲، ۱۹۳۶، ۱۹۴۶، ۱۹۴۷،
 ۱۹۵۱، ۱۹۵۳، ۱۹۶۲، ۲۰۲۲، ۲۱۳۳، ۲۱۴۸،
 ۲۱۷۲، ۲۱۷۶، ۲۱۷۸، ۲۱۸۱، ۲۱۹۴
 کربولو، ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷، ۱۹۹۹، ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶،
 ۲۰۱۵، ۲۰۱۷، ۲۱۳۳
 گریدین، ۱۷۰۰
 کرت، ۲۴، ۶۲۷
 کزتن، ۴۷۶
 کرین، ۶۳۸
 کزنت حدشت، ۱۱۹۱
 کزخا، ۱۱۹۱، ۱۲۱۰
 کرخه، ۲۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۱۵۱، ۱۲۱۹، ۱۵۶۲
 کزخه دن، ۱۱۹۱

۸۷۴، ۸۷۵ تا ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۳ تا ۸۹۰، ۸۹۳
 تا ۹۰۰، ۹۰۲ تا ۹۰۵، ۹۰۸ تا ۹۱۲، ۹۱۴ تا ۹۱۶،
 ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۴۶، ۹۴۷، ۱۰۵۵، ۱۰۶۳، ۱۰۶۵،
 ۱۲۰۰، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۸، ۱۲۲۱، ۱۲۲۷،
 ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۶، ۱۲۳۸، ۱۲۵۳، ۱۲۵۶،
 ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۴، ۱۴۲۸، ۱۵۵۶،
 ۱۵۷۷، ۱۷۳۶، ۱۷۷۱، ۱۸۳۶، ۱۸۷۶، ۱۹۴۱

۲۰۴۹، ۲۱۴۶، ۲۱۶۲، ۲۱۸۰

کُسانفَرَس، ۱۵۰۰، ۱۵۰۸

کسانت، ۱۰۴۷

کسانتوس، ۱۲۳۸

کسانتیپ، ۷۶۹

کُسانتیپ، ۶۸۲، ۷۶۹

کُساندَرامِس، ۱۴۷۷

کَینَین، ۲۵، ۳۸۶، ۱۵۴۷

کُنت، ۵۴، ۲۲۰۶

کَیزِک سِش، ۷۹۴

کُسرواس (خسرو) اول، ۲۱۵۳

کُسمارتی دین، ۷۹۲، ۷۹۷، ۱۳۲۹

کُسن ناگُراس، ۷۱۳

کُسنودوخ، ۱۴۱۴

کُسنوفیل، ۱۱۵۳، ۱۶۶۵

کُسنیاس، ۸۳۰، ۸۳۸

کُسنیپ، ۱۴۳۸

کُسی آکشی - ماسو، ۵۷۹

کُسی فار، ۱۷۷۰

کُشات ریت، ۱۵۵، ۱۵۶

کُشف الظنون، ۹۳

کُفه، ۶۰۳، ۶۲۸، ۱۰۶۴

کُلیوپانز، ۴۳، ۹۹۳ تا ۹۹۷، ۱۰۰۶، ۱۰۱۸، ۱۱۰۷

۱۶۱۲، ۱۶۳۸، ۱۶۸۶، ۱۷۷۰، ۱۷۷۶، ۱۷۷۷

کُرنلیوس نیوس، ۷۰، ۷۴، ۴۵۷، ۵۶۲، ۷۶۶، ۹۴۲

۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۱۷۵۰

کُرنمان، ۱۷۲۹

کرنیداس، ۹۸۵

کروگیر، ۶۶

کره، ۱۷

کُریت، ۶۱۲، ۱۷۶۵

کُری تال، ۵۹۲

کُری توبول، ۱۲۱۲، ۱۲۲۸، ۱۵۰۵

کُری توپولیس، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶

کُریتودموس، ۱۴۹۵

کُریته اوس، ۱۵۲۲

کُری تی کُرس سیلانوس، ۱۹۶۴

کُری زیوس، ۱۰۶۴

کُری سان تاس، ۲۷۱، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲

۳۱۵، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۴ تا ۳۷۶، ۳۹۵

کُریشمان، ۱۳۲۵

کُریم خان، ۱۲۹۵

کُری یوس، ۵۵۲

کُزِرسِس، ۴۶

کُزنفون، ۶۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳

۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶ تا ۲۳۸

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۲ تا ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹

۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۳

۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۳ تا ۳۲۵، ۳۴۵

۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۶ تا ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۹۱

۳۹۶ تا ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۸۸

۷۳۸، ۷۸۴، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۱

۸۲۳، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۰ تا ۸۴۲، ۸۴۴

۸۴۵، ۸۴۷ تا ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۵۸

۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۵ تا ۸۶۷، ۸۶۹ تا ۸۷۲

کلود، ۱۵۱۰، ۱۹۲۲، ۲۱۲۷
 کلودیوپولیس، ۱۷۷۳، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲، ۱۹۸۳
 کلودیوس آلبنوس، ۲۰۴۸، ۲۰۵۱
 کلون، ۱۰۲۴
 کله ابیس، ۲۴۰
 کله اوخارس، ۱۴۶۱
 کله او فاس، ۱۴۴۹
 کله ایستین، ۵۳۱
 کلیاد، ۶۷۱
 کلی تارخ، ۷۷
 کلی تارک، ۵۷۶، ۱۰۱۴، ۱۳۴۸، ۱۵۰۹
 کلیتوس، ۱۰۲۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۳۰، ۱۱۳۵
 ۱۱۷۰، ۱۳۷۵، ۱۴۱۳ تا ۱۴۱۹، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴
 ۱۴۳۱، ۱۴۳۳، ۱۴۳۵، ۱۴۳۸، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲
 ۱۵۸۰، ۱۵۹۴، ۱۶۴۴، ۱۶۴۸، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲
 کلیله و دمنه، ۹۲
 کلین تون، ۱۷۷۳، ۱۸۲۰، ۱۹۵۸، ۲۰۰۶
 کلینوس، ۹۶۸
 کلی نیاس، ۶۵۴
 کلیون، ۱۴۲۴ تا ۱۴۲۶
 کمارن، ۱۷۰۲، ۱۷۲۰، ۱۷۳۲، ۱۹۲۷، ۱۹۲۸
 ۱۹۹۳، ۱۹۹۵، ۲۰۰۳، ۲۰۱۰، ۲۲۱۷
 کمبوجیه، ۶۶
 کمپید، ۴۶۰
 کمره، ۱۸۴۰، ۲۱۵۶
 کمین آبلن، ۲۰۴۵
 کمودوس، ۲۰۴۸
 کن، ۸۵۰، ۸۵۱
 کنت پروکش استن، ۲۱۸۳
 کنت کای لوس، ۴۴
 کنت کورث، ۷۶، ۷۷، ۴۰۸، ۴۵۷، ۵۷۷، ۷۸۰

۱۸۳۲، ۱۸۷۳، ۱۹۳۳، ۱۹۴۶، ۱۹۴۷، ۱۹۵۰، ۲۱۴۳
 کلویاتر ششم، ۱۷۷۸، ۱۷۸۹
 کل آرخ، ۷۰، ۸۳۲ تا ۸۳۶، ۸۴۳ تا ۸۴۵
 ۸۴۷، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۶۲ تا ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۶۹، ۸۷۲
 تا ۸۷۵، ۸۷۷، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۴، ۹۰۴، ۹۲۵۵، ۱۴۲۸
 ۱۵۲۲، ۱۶۹۰
 کل آرخ سول، ۵۱۵
 کل آندز، ۱۰۵۰، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۵۲۶
 کل اپاتر، ۱۵۳۹، ۱۵۵۵
 کلات شیرفت، ۵۲
 کلازمین، ۲۵۵
 کلاک سائیس، ۴۹۰، ۴۹۱
 کل امپرت، ۶۸۸، ۷۰۳
 کل امده، ۱۶۵۷
 کل امین، ۵۳۵ تا ۵۳۷، ۵۵۲، ۵۵۵، ۶۴۱، ۶۴۹
 ۱۱۱۲، ۱۵۶۹، ۱۵۷۸، ۱۷۱۴
 کل انتر، ۸۷۳، ۸۷۸
 کلاودیوس، ۷۶
 کلخید، ۱۶۴، ۵۴۹، ۶۰۴، ۶۴۰، ۱۲۳۴، ۱۳۷۸
 ۱۸۶۸، ۱۸۷۰، ۱۸۷۳، ۱۸۸۰، ۱۹۹۵، ۲۰۲۸
 کلخیدفازیس، ۱۲۳۳
 کلد، ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۵۱، ۵۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۸
 ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۶۷، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۸۰
 ۹۵، ۱۲۳۵، ۱۷۰۷، ۱۷۳۱، ۱۸۲۳، ۲۱۵۶
 گلنس، ۸۳۲
 گلنیش، ۱۴۹۰
 گل فن، ۲۵۵، ۲۵۶
 کلیمان اسکندرابی، ۷۶، ۱۲۳۸
 کلیمان هووار، ۹۶
 کلن، ۹۰۹، ۹۱۰

گته، ۳۸۳
 گنبد، ۹۱۹، ۴۷۷، ۶۹
 کوتیس، ۹۱۴
 کودور مابوک، ۱۰۹
 کودور ناخونتی، ۱۲۳
 کودور نان خوندی، ۱۰۷
 کور، ۱۸۶۸
 کورا، ۲۰۲۸
 کورپلیس، ۳۲۷
 کوزسک، ۵۱۴
 کورگان، ۴۸۹
 کورما، ۱۹۸۴
 کوروپدی، ۶۸
 کوروش اول، ۲۰۵، ۱۳۲۶
 کوروش بزرگ (سوم)، ۴۶، ۶۶، ۶۸، ۱۶۷، ۱۷۵،
 ۱۷۹، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۵۶، ۴۷۰، ۵۳۰، ۵۷۲، ۶۹،
 ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۵۷۹، ۸۰۳، ۸۰۱، ۸۲۷، ۸۵۶،
 ۸۵۸، ۹۷۰، ۹۷۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷، ۱۰۵۵،
 ۱۰۶۵، ۱۰۶۳، ۱۱۸۵، ۱۱۹۳، ۱۱۹۷، ۱۲۱۱،
 ۱۲۱۳، ۱۲۱۶، ۱۲۲۱، ۱۲۲۵، ۱۲۷۷، ۱۳۲۲،
 ۱۳۲۷، ۱۳۹۵، ۱۵۷۷، ۱۵۹۱، ۱۷۳۳، ۱۷۳۶،
 ۱۷۷۱، ۱۸۲۵، ۱۸۴۱، ۱۸۵۳، ۱۸۶۸، ۱۸۷۰،
 ۲۰۷۳، ۲۰۷۵، ۲۱۲۶، ۲۱۳۶، ۲۱۶۲
 کوروش، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۶، ۲۱۸ تا ۲۲۰،
 ۲۲۴ تا ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴ تا ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶،
 ۲۶۰ تا ۲۶۲، ۲۶۷ تا ۲۶۹، ۲۸۶ تا ۲۸۷، ۲۸۹ تا
 ۲۹۰، ۳۱۵ تا ۳۳۳، ۳۴۷ تا ۳۴۹، ۳۵۷ تا ۳۵۹،
 ۳۷۷ تا ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۳۲،
 ۴۳۳ تا ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۸،
 ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۴، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۲۳، ۵۷۰،
 ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۰

۹۶۰، ۹۶۱، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۱،
 ۱۰۰۲، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۸ تا ۱۰۱۰، ۱۰۱۱،
 ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳،
 ۱۰۲۵ تا ۱۰۲۹، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۶، ۱۰۳۸،
 ۱۰۳۹، ۱۰۴۱، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴ تا
 ۱۰۵۶، ۱۰۵۹ تا ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹،
 ۱۰۷۱ تا ۱۰۷۳، ۱۰۷۵، ۱۰۷۸، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱،
 ۱۰۸۳، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۹۲، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹،
 ۱۱۰۰، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۷ تا ۱۱۱۱، ۱۱۱۳،
 ۱۱۱۴، ۱۱۱۷، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۵،
 ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۱۴۴، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹ تا ۱۱۵۱،
 ۱۱۵۵، ۱۱۵۴، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸،
 ۱۱۷۲، ۱۱۷۵، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۱، ۱۲۴۸،
 ۱۲۷۹، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵، ۱۳۴۷،
 ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۴، ۱۳۶۶، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰،
 ۱۳۷۳، ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۹، ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳، ۱۳۸۵،
 ۱۳۸۶، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۶، ۱۴۰۰، ۱۴۰۳،
 ۱۴۰۴، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۲،
 ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۳۲، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۸،
 ۱۴۴۰، ۱۴۴۴، ۱۴۴۷، ۱۴۴۹، ۱۴۵۳، ۱۴۵۹،
 ۱۴۸۶، ۱۴۸۹، ۱۴۹۸، ۱۵۰۰، ۱۵۰۳، ۱۵۰۵،
 ۱۵۰۷ تا ۱۵۰۹، ۱۵۱۴، ۱۵۲۰، ۱۵۲۴، ۱۵۲۶،
 ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۵، ۱۵۴۰، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵،
 ۱۵۵۹، ۱۵۷۷، ۱۵۸۵، ۱۶۱۳، ۱۶۱۵، ۱۶۲۴، ۱۸۳۶

گن تبنو، ۱۳۲۵

گنیز، ۳۹، ۴۹

گنستان تَن پورفی روژنت، ۲۱۴۰

گنستان تَن مونوماک، ۲۱۴۰

گنگاور، ۲۲۰۶، ۲۲۱۹، ۱۳۴

گَنَن، ۸۱۷ تا ۹۲۲

گَنینگ، ۵۱

کوئس، ۸۱۱
 کونیش، ۸۴۲
 کوه اُموس، ۱۰۰۹
 کوه بابا، ۱۲۸
 کوه صیهون، ۳۴۶
 کوه گیلویه، ۶۴۳، ۱۱۵۶
 کوه لبنان، ۱۰۹۳
 کوههای اورال، ۴۹۳، ۳۸۶
 کوههای توروس، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴
 کوههای زاگرس، ۱۰۶، ۱۶۱
 کوههای سلیمان، ۱۳۴
 کوههای قفقاز، ۱۳۶
 کویر گوبی کبیر، ۱۸۵۵
 کویر لوت، ۱۸۰۹، ۲۱۵۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۹۲
 کوین توس، ۲۱۲۷
 کریونجیک، ۵۱، ۵۲، ۱۱۶
 کیاکسار، ۱۶۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۲۹، ۲۳۱ تا ۲۳۳
 ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶ تا ۲۷۹
 ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶ تا ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶
 ۳۵۵، ۳۹۳، ۳۹۴
 کیاگروس، ۶۳۰
 کیانه، ۶۵۲
 کیانیان، ۲۱۰۱
 کیثئس، ۶۱۱
 کی تی بوم، ۷۷۸
 کیخسرو، ۲۳۷، ۴۰۲، ۱۸۶۵
 کیرش، ۲۰۹
 کیس سی، ۴۶۸
 کیس سی ها، ۵۶۷
 کیش، ۱۰۳
 کی شاشو، ۱۵۵

۶۰۵ تا ۶۰۸، ۷۱۵، ۷۸۸، ۷۹۰، ۷۹۱، ۸۱۵ تا
 ۸۱۸، ۸۲۰ تا ۸۲۲، ۸۲۴ تا ۸۲۷، ۸۲۹ تا ۸۴۱
 ۸۴۳، ۸۴۵ تا ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۹، ۸۶۱ تا
 ۸۶۴، ۸۶۶ تا ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۸۰
 ۸۹۹، ۹۱۲، ۹۴۶، ۹۵۱، ۹۵۵، ۱۰۶۹، ۱۱۲۶
 ۱۱۶۴، ۱۱۸۱، ۱۱۹۹، ۱۲۰۴، ۱۲۱۲، ۱۲۱۴
 ۱۲۲۹، ۱۲۵۱، ۱۲۵۶، ۱۲۵۹، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴
 ۱۲۷۸، ۱۲۸۱، ۱۳۴۰، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۴۰۵
 ۱۴۲۸، ۱۴۵۸، ۱۵۲۲، ۱۵۳۲ تا ۱۵۳۴، ۱۵۸۹
 ۱۷۴۹، ۱۷۵۱، ۱۷۷۰، ۱۷۷۲، ۱۸۷۹، ۱۹۶۶، ۲۰۲۴
 کوروش دوم، ۲۰۵، ۷۰۷، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷
 کوروش کوچک، ۶۸، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۵۶، ۸۵۸
 ۹۰۴، ۹۱۱، ۹۵۰، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۱۲۸، ۱۲۱۸
 ۱۲۲۹، ۱۲۴۷، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۳۲۹، ۱۹۴۱، ۲۱۴۶
 کوریکوس، ۱۷۱۷
 کوری گالزو، ۱۲۲
 کوریوم، ۵۴۱
 کوسیان، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹
 کوشان، ۱۸۳۶، ۱۸۴۰، ۱۸۶۳، ۲۱۵۶
 کوفاس، ۱۴۲۱
 کوفیس، ۱۵۴۴
 کوفین، ۱۸۲۶
 کوفه، ۹۲
 کوگلیز، ۶۱
 کوگن نکا، ۴۶۰
 کوم، ۷۶۰، ۸۱۶، ۲۵۹
 کومون، ۱۷۴۴
 کوئاکسا، ۶۸، ۲۳۷، ۳۱۱، ۳۲۵، ۸۴۲، ۸۴۸، ۸۵۳
 ۸۵۵، ۸۵۸، ۸۷۸، ۹۰۴، ۹۰۹، ۹۳۴، ۹۵۱، ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴، ۱۹۴۱
 کوندوریش، ۴۶۲

گرگان رود، ۱۸۰۵
 گرگوس، ۶۱۳
 گرگیاس، ۱۵۵۴
 گزگیس، ۶۰۹
 گزنه آس، ۱۹۸۸
 گروپنا، ۱۸۰۰
 گروت فند، ۴۶
 گروت فند، ۴۷
 گروس، ۲۱۵۶، ۱۸۴۰
 گروندی، ۵۶۲
 گریوس، ۱۸۴۸
 گریگوار، ۲۱۳۷، ۲۱۳۵
 گریگور، ۲۱۴۰، ۲۱۳۶
 گری نیوم، ۱۰۲۱
 گزنفون ← کزنفون
 گش، ۷۶۹، ۷۸۶، ۹۶۱، ۱۰۵۴، ۱۴۹۵، ۱۷۷۸
 گش رُیس، ۹۸۹
 گشتاسب، ۴۰۹، ۴۱۰، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۲۰۷۸، ۲۰۷۹
 گشم، ۲۱۳۷
 گل، ۱۵۶۵
 گلانِر، ۴۹
 گلاگ، ۸۹
 گلپایگان، ۲۱۵۶، ۱۸۴۰
 گلندشمیدت، ۱۱
 گلن، ۵۰۴، ۶۲۷، ۶۳۰، ۷۲۰، ۱۱۹۱
 گلن، ۶۳۲
 گلن، ۷۲۱، ۷۲۲
 گلوزیس، ۱۴۷۲
 گلوس، ۸۶۱
 گلوسپاس، ۱۶۷۱، ۱۶۸۵، ۱۰۱۰
 گلوسیپ، ۱۰۳۸

گندروزی، ۱۳۷۷
 گندروزیان، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰
 گندروزی، ۱۵۲۲، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۸ تا ۱۵۳۰، ۱۵۳۰
 ۱۵۴۷، ۱۵۲۹، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶
 گیر، ۱۲۲۰، ۱۲۳۲، ۱۷۱۶، ۱۸۲۶
 گراکخوس، ۱۷۵۲
 گراگوس، ۱۴۹۹، ۱۵۰۷
 گرانی، ۱۶۷۲
 گرانیك، ۱۰۲۴، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴
 ۱۰۳۶ تا ۱۰۳۸، ۱۰۴۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۶، ۱۰۷۳
 ۱۱۸۵، ۱۲۶۶، ۱۴۱۴، ۱۴۱۶، ۱۴۱۹، ۱۵۴۶
 گرجستان، ۱۶۵، ۱۱۹۱، ۱۲۱۰، ۱۲۸۲، ۱۷۶۶
 ۱۸۶۹، ۱۹۶۹، ۱۹۸۷، ۱۹۹۰، ۱۹۹۵، ۱۹۹۸
 ۲۰۱۳، ۲۰۱۴، ۲۰۳۷، ۲۰۳۸
 گردون، ۱۱۲۳
 گردون چیلد، ۱۵۶۲
 گردیان، ۱۱۲۶
 گردیان سوم، ۱۸۰۰
 گردین، ۸۲
 گردیوس، ۱۸۷۳
 گردیوم، ۱۰۵۳
 گرگاتاس، ۱۳۷۲
 گرگان، ۱۳۰، ۱۶۵، ۱۹۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۴، ۴۱۱
 ۴۶۲، ۵۷۳، ۹۴، ۲۰۵، ۲۱۶، ۱۱۰۱، ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰، ۱۱۸۰، ۱۳۲۵، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۳ تا
 ۱۳۴۵، ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۸۱، ۱۳۸۶
 ۱۳۹۹، ۱۴۷۲، ۱۵۲۶، ۱۵۴۴، ۱۵۷۰، ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳، ۱۷۱۵، ۱۸۰۴، ۱۸۰۶، ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۰
 ۱۸۱۴، ۱۸۱۹، ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۴، ۱۸۳۵، ۱۸۳۶
 ۱۸۳۹، ۱۸۴۰، ۱۸۴۳، ۱۹۷۲، ۱۹۸۰، ۱۹۹۶
 ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰، ۲۰۱۳، ۲۰۱۶، ۲۰۱۷، ۲۰۷۴
 ۲۱۶۰، ۲۱۶۵، ۲۱۹۴

گلوکانیک، ۱۴۷۲
 گلوکوس، ۱۱۴۲، ۱۵۵۸
 گنج شایگان، ۱۲۳۹
 گندار، ۳۲۷، ۱۱۸۹
 گندسک، ۲۱۳۵
 گندوم، ۴۶۴
 گنزک، ۱۲۲۰
 گنگ، ۱۴۵۸، ۱۴۷۷، ۱۴۷۹، ۱۴۸۲
 گواس، ۱۰۸۶
 گویی مغول، ۱۸۵۶
 گوینو، ۱۸۳۰
 گوت شسید، ۸۰۳، ۱۶۹۷، ۱۸۲۲، ۱۸۲۳، ۱۸۴۰
 ۱۸۴۱، ۱۸۶۳، ۱۸۶۴، ۱۸۶۵، ۱۸۷۴، ۱۹۵۲
 ۱۹۵۶، ۱۹۸۲، ۱۹۸۵، ۱۹۸۶، ۱۹۹۹، ۲۰۱۶
 ۲۰۲۰، ۲۰۴۶، ۲۰۶۳، ۲۱۴۲، ۲۱۴۴، ۲۱۶۵
 ۲۲۰۴، ۲۱۸۷
 گودآ، ۱۰۶
 گودرز، ۱۸۶۶، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲
 ۱۹۸۳، ۱۹۸۴، ۱۹۸۵، ۱۹۸۶، ۲۰۸۰، ۲۱۶۳، ۲۱۶۴
 گودرز اول، ۲۲۰۸
 گودرز بن بلاش، ۲۱۰۴
 گودرز دوم، ۲۲۱۹
 گودزره، ۱۳۸۲
 گوذرره، ۱۳۲
 گوریان، ۱۴۴۸
 گوزهر بازرنگی، ۲۰۶۷
 گوگامل، ۱۴۵، ۲۱۴۹
 گوگانه، ۱۲۳۲
 گوگمل، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۳۵، ۱۱۴۰، ۱۱۴۳
 ۱۱۵۰، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۲۱۲، ۱۲۱۴، ۱۴۹۵
 ۱۷۰۶، ۱۷۹۳، ۲۰۳۱

گومایس، ۱۱۹۳
 گومتس، ۴۵۲
 گوناس، ۱۷۰۴
 گون دوفار، ۱۸۶۴
 گون گیل، ۵۵۷
 گویار، ۴۸
 گیب بن، ۲۰۶۳، ۲۰۷۰
 گئی چای، ۱۳۱
 گی که، ۵۲۱، ۶۸۳
 گیل، ۴۷۶، ۴۷۷
 گیلان، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۹
 ۱۹۴، ۵۷۳، ۹۳۲، ۱۱۷۰، ۱۲۳۲، ۱۸۶۵، ۲۰۱۳
 ۲۱۲۲
 گیم نیاس، ۸۹۸
 گینیس، ۱۵۶۲
 گیو، ۱۸۶۶
 گئی بی، ۳۹، ۵۰، ۱۴۰

ل

لئونستن، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱
 لئون، ۶۳۵، ۹۲۵
 لئونآتوس، ۱۴۴۶
 لئونآتوس، ۹۹۵، ۱۰۷۹، ۱۳۵۸، ۱۴۱۷، ۱۴۳۰
 ۱۴۴۷، ۱۴۶۹، ۱۴۹۵، ۱۵۰۵، ۱۵۱۰
 ۱۵۱۲، ۱۵۱۵، ۱۵۲۰، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۳۰
 ۱۵۴۳، ۱۶۱۵، ۱۶۱۷ تا ۱۶۱۹، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳
 ۱۶۳۱، ۱۶۳۳
 لئون تیاد، ۶۴۷
 لئونیداس، ۷۰، ۶۴۱، ۶۴۴ تا ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۴
 ۶۵۵، ۶۶۵، ۶۷۶، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۲۲، ۹۲۳، ۹۲۵
 ۱۰۰۱، ۱۰۴۲، ۱۱۰۷، ۱۱۶۰

لاگوس، ۱۳۸۸، ۱۵۰۹، ۱۶۲۱	لائودیس، ۱۶۹۳
لامپرس، ۷۸	لائوس، ۱۳۶۷
لامپساک، ۵۴۲، ۷۶۴، ۹۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۲۴	لائومدون، ۱۶۲۳، ۱۶۴۹
۱۰۵۰، ۱۲۳۴	لائومدون می تی لئی، ۱۶۲۱، ۱۶۴۳
لامپن، ۶۹۱، ۷۰۶	لائودیس، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۳، ۱۷۱۵
لامپونیوس، ۵۲۲	۱۷۵۹، ۱۷۶۰
لامیا، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱	لائودیسه، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۱۳، ۱۷۳۲، ۱۷۳۹
لامیوس، ۹۶۸	۱۷۴۰، ۱۷۴۳، ۱۷۷۰
لائنگاروس، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱	لابی نت، ۳۴۱، ۱۷۷
لاوی ژری، ۵۶	لابی نیوس، ۱۹۲۴، ۱۹۲۵، ۱۹۲۶
لایار، ۲۲۱۰	لاتوزبی، ۱۱۹۳
لیدس، ۲۵۵، ۲۵۶	لأتی خید، ۵۵۳، ۵۵۴، ۶۸۲، ۷۰۹، ۷۱۰
لبنان، ۳۰، ۳۸۳، ۱۵۲۸، ۱۶۷۶	لاتیرا، ۱۷۷۷، ۱۷۷۸
لپ، ۴۴	لار، ۱۲۸
لپ تین، ۱۷۵۲	لاراندیان، ۱۶۳۴
لیید، ۱۷۵۳	لارسا، ۱۰۹
لپیدوس، ۱۹۲۲	لاریس، ۷۰۱، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۹۶، ۱۶۱۷، ۱۹۳۲
لرستان، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۱۸، ۱۲۸	۳۱۶، ۱۰۱۸
لیروبناء، ۱۸۰۱، ۲۱۲۲، ۲۱۲۳	لاریسا، ۲۳۷
لیروبنای اِدسی، ۱۸۰۰، ۲۱۲۰	لاریس هاما کسیت، ۹۰۹
لسان الملک، ۲۱۰۵	لاریم، ۹۱۹
لش بُش، ۲۶۰، ۵۲۴، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۷۴، ۷۱۳	لازار فاربی، ۹۰، ۱۸۰۰
۷۱۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴	لازستان، ۶۰۴
لسه، ۹۴۰	لاسیمون، ۵۳۵، ۵۳۶، ۶۲۹، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۸۷
لُفتوش، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۲۲۱۴	۷۷۴، ۷۸۵، ۸۲۸، ۹۰۳، ۹۰۸، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۵
لیکاپن، ۲۱۵۰	۹۳۱، ۹۸۷، ۱۱۵۰، ۱۳۴۵، ۱۰۱۷
لیکتر، ۹۸۳	لاسیمونئی، ۵۵۰، ۸۵۵، ۱۰۸۳
لیکتر، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۳۱، ۹۴۸	لاکاش، ۱۰۶
لُکرید، ۹۸۷	لاکراتیس، ۹۶۶، ۹۶۸
لیک سیری، ۹۴۲	لاکونی، ۹۲۰، ۹۲۵، ۹۴۸، ۱۵۴۱
لیمان، ۴۷۰	لاگس، ۱۶۲۳، ۱۶۶۴، ۱۷۷۴

لمنٹس، ۵۲۲ تا ۵۲۴، ۹۲۳

لندن، ۴۸، ۱۲۳۶، ۲۱۸۳

لوئی پانزدہم، ۹۵۵

لوئی چہاردهم، ۳۶۱

لوازو، ۷۸۵

لوئین، ۱۸۰۰

لوئیوس اورلیوس گمودوس، ۲۰۴۷

لوئیوس وروس، ۱۷۹۸، ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۲۰۴۱

۲۰۴۲، ۲۰۴۶، ۲۱۵۳

لوسیان، ۱۸۷۴

لوسین، ۶۹

لوسیوس کوی بہتوس، ۲۰۳۳

لوسیوس لوکوٹوس، ۹۰۰

لوکریان، ۱۶۲۹

لوکوٹوس، ۱۷۲۱، ۱۷۶۴، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۸۷۷

۱۸۸۲، ۱۸۸۹، ۱۹۰۲، ۱۹۹۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۸

لوکیان، ۲۱۱۳، ۲۱۹۴

لولوبی، ۱۰۷

لوور، ۵۳

لوور پاریس، ۵۵، ۱۰۹

لہتوس، ۲۰۵۴

لہراسب، ۲۰۷۸

لیارد، ۴۷، ۵۱، ۵۲

لیبریوس ماکسی موس، ۲۰۱۹

لیبیا، ۱۵، ۳۲، ۳۷، ۲۴۲، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۵، ۴۳۷

۴۳۸، ۴۷۷ تا ۴۷۹، ۴۸۴ تا ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۲۵

۵۲۶، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۰۶، ۷۱۷، ۷۳۰، ۷۷۳

۷۷۴، ۱۰۴۱، ۱۱۱۲، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۴۷۹

۱۵۳۶، ۱۵۷۵، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۸۴، ۱۶۹۱

لییانیز، ۱۵۶۵

لی پودوروس، ۱۶۲۷

لیتوانی، ۱۶

لیخاس، ۸۱۱، ۸۱۲

لیدیہ، ۱۰۱، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹

۱۷۸، ۲۳۳، ۲۳۸ تا ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲ تا

۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۰، ۳۰۴

۳۰۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۸۷

۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۷۳، ۵۱۹، ۵۳۱، ۵۳۲

۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۴، ۵۷۴، ۵۷۶

۵۸۳، ۵۹۷، ۷۸۲، ۷۹۹، ۸۰۴، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۱

۸۵۶، ۸۶۷، ۸۸۵، ۹۱۳، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۳۹، ۹۴۲

۹۴۹، ۹۶۷، ۱۰۱۹، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵

۱۰۳۶، ۱۰۴۶، ۱۰۵۵، ۱۰۸۹، ۱۱۰۱، ۱۱۱۸

۱۲۰۲، ۱۲۱۰، ۱۲۱۲، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۳۱

۱۲۳۵، ۱۲۶۳، ۱۳۰۴، ۱۳۱۴، ۱۳۲۹، ۱۳۳۹

۱۳۵۴، ۱۴۵۴، ۱۵۴۶، ۱۵۷۶، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳

۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۴۸، ۱۷۰۰، ۱۷۳۲، ۱۷۷۱

۱۷۹۸، ۱۸۷۰، ۱۸۷۹، ۱۹۲۵، ۲۱۲۶

لیزانڈز، ۸۱۵، ۸۱۷ تا ۸۲۰، ۱۲۲۹

لی زانیاس، ۱۹۲۷

لیزیاس، ۱۸۳۳، ۱۸۳۵، ۱۸۳۸

لی زی ماخوس، ۱۵۳۷

لیزیماخیا، ۱۷۰۱

لیزیماک، ۶۹۳، ۱۳۴۹، ۱۴۱۷، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰

۱۴۶۳، ۱۴۷۵، ۱۵۳۰، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴، ۱۶۷۳

۱۶۷۴، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹

۱۶۹۰، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۲۶

۱۷۳۷، ۱۷۷۰، ۱۷۸۲، ۱۷۸۵

لیسوس، ۶۱۷

لی سیپ، ۱۰۰۴، ۱۰۳۳

لی سیداس، ۶۸۶

لی سیکٹلس، ۶۵۵، ۹۹۰، ۹۹۱

ماخه‌لونی، ۲۰۲۷
 ماڈ، ۱۱۷۹، ۱۲۱۲
 مادِ آتروپاتن، ۱۸۷۵
 ماد (آذربایجان)، ۱۹۴۷
 ماداتس، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵
 ماداکتو، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۴۰۶
 ماد بزرگ، ۱۶۲۳، ۱۶۵۴، ۱۸۲۸، ۱۸۳۰، ۱۸۳۶،
 ۱۸۴۰، ۲۱۴۳، ۲۱۵۶
 ماد، ۶۹، ۷۴، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۳ تا ۱۶۵،
 ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶ تا ۱۸۰، ۱۸۲ تا ۱۸۴، ۱۸۶،
 ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳،
 تا ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱،
 ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۲،
 ۲۹۶، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۳،
 ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۰ تا ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۲،
 ۵۱۶، ۵۷۴، ۵۹۶، ۶۶۹، ۸۴۲، ۸۸۵، ۱۱۰۱،
 ۱۱۴۴، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۹، ۱۱۹۷، ۱۲۰۶،
 ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۳۰۴، ۱۳۱۶، ۱۳۳۹، ۱۴۰۱،
 ۱۴۰۷، ۱۴۱۱، ۱۴۵۸، ۱۵۲۶، ۱۵۵۶، ۱۵۵۸،
 ۱۵۵۹، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۵۸،
 ۱۶۵۹، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳، ۱۶۸۰، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱،
 ۱۶۹۵، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۲۰،
 ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۹۳، ۱۸۱۹، ۱۸۲۳،
 ۱۸۲۸، ۱۸۳۷، ۱۸۵۰، ۱۸۵۳، ۱۸۷۱، ۱۸۸۳،
 ۱۹۳۳، ۱۹۳۴، ۱۹۴۸، ۱۹۷۴، ۱۹۸۶، ۲۰۰۰،
 ۲۰۴۴، ۲۰۴۶، ۲۰۶۹، ۲۰۷۲، ۲۰۷۵، ۲۱۱۱،
 ۲۱۱۸، ۲۱۶۲، ۲۱۶۶، ۲۱۶۷، ۲۱۸۷، ۲۱۹۷
 ماد سفلی، ۱۶۲۳
 ماد علیا، ۱۶۲۳
 ماد کوچک، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۲۱۴۳، ۲۱۵۶
 ماد کوچک (آذربایجان)، ۲۱۶۶

لیسوس، ۸۸۱، ۸۹۸
 لیکائوتیه، ۱۶۲۶، ۱۷۴۸
 لی‌کائی، ۸۳۳
 لی‌کائوتیه، ۳۰۴، ۵۷۴، ۱۱۰۲، ۱۶۴۵، ۱۷۳۲
 لی‌کُمد، ۶۷۹
 لیکورگ، ۹۹۱، ۱۴۵۸، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷
 لی‌کوس، ۱۱۲۲، ۱۱۴۰، ۱۷۴۸، ۱۸۴۵
 لی‌کومد، ۱۰۵۱
 لیکون، ۸۰۴
 لی‌کی، ۶۱۳
 لیکیه، ۲۳۹، ۳۳۲، ۳۹۵، ۴۱۶، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۱۱،
 ۷۱۷، ۷۷۰، ۹۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۷، ۱۰۴۹، ۱۰۵۳،
 ۱۱۵۸، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۷۴،
 ۱۷۳۲، ۱۷۷۴، ۱۹۲۵
 لیگ‌دامیس، ۶۱۳
 لیگ‌دامیس، ۶۱۴
 لی‌گیانس، ۲۱۱۷
 لیم‌نوس، ۱۳۶۹
 لیم‌نه، ۱۴۹۷
 لیمه، ۱۵۰۵
 لیندزی، ۱۸۱۸، ۲۱۸۳، ۲۲۰۲

م

مآندر، ۹۱۳، ۱۶۲۳، ۱۷۴۳
 مآندریوس، ۴۷۲
 مائوداکس، ۱۹۳
 مآنوو، ۲۱۴۸، ۲۱۴۹، ۲۱۵۰، ۲۱۵۲
 مابایس، ۱۱۲۹
 ماپن، ۶۱۳
 م‌آتید، ۱۶۵، ۵۰۳
 ماخارس، ۱۷۶۷

مارونه آ، ۶۱۷	مادی ٹس، ۱۶۴، ۵۹۳
ماریا، ۱۶۶۴	ماژ، ۳۸، ۳۹
ماریوس، ۱۷۶۳	مارآپاس، ۱۷۹
ماریوس ماکسی موس، ۲۰۵۴	ماژآپاس کاتی نا، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
ماری یث، ۴۴	۱۸۰۰، ۱۸۷۱، ۱۸۰۰، ۲۱۰۸، ۲۱۰۹، ۲۱۱۱،
مازااور، ۲۱۴۷	۲۱۱۷، ۲۱۲۰، ۲۱۲۹
مازارس، ۲۵۹، ۲۶۰	مارات، ۱۰۸۴، ۱۰۸۷
مازایس، ۱۰۸۹، ۱۱۰۸	ماراث، ۵۵۸، ۱۰۸۴، ۱۰۸۷
مازاکا، ۱۷۴۹	ماراتزو اتر دژ، ۲۱۱۱
مازاگا، ۱۴۴۹	مارائز، ۵۶۳
مازاوس، ۹۶۳	مارائز، ۵۵۹، ۵۶۲ تا ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۸۳، ۶۰۷،
مازندران، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰،	۱۷۹۳، ۷۶۸، ۶۹۸
۱۷۸، ۱۷۹، ۵۷۳، ۱۲۲۰، ۱۲۳۲، ۱۲۳۴، ۱۸۶۵،	ماراتوس، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷
۲۱۲۲، ۲۰۱۳	ماراتید، ۱۱۱۱
مازه، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۲۷، ۱۱۲۹، ۱۱۳۱،	ماراگ دوس، ۲۶۹
۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۵،	مارثیال، ۲۰۱۵
۱۱۷۱، ۱۱۷۹، ۱۱۸۴، ۱۴۱۱، ۱۵۷۱	مارد، ۱۸۲۸
ماساژت، ۴۰۴	ماردونیوس، ۴۵۲
ماساگ، ۱۴۴۸، ۱۴۵۱، ۱۴۶۱	ماژساگت، ۵۱۳
ماساگس، ۶۰۶	ماژک اړل آتوان، ۲۲۰۴
ماشکام، ۶۱۷	ماژک اړل، ۷۹، ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۰، ۲۰۱۹
ماسیست، ۶۰۹	مارکوات، ۸۶
ماسیس تش، ۷۱۲، ۷۲۸ تا ۷۳۰، ۱۳۲۸	مارکوارت، ۷۰، ۲۰۱۳
ماسیستوس، ۶۰۹	مارکوس، ۲۰۴۶
ماسیس تیوس، ۲۷، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۴	مارکوس اورلیوس، ۲۰۴۱، ۲۰۴۲
ماکرن، ۱۸۰۰	مارکوس تینوس، ۱۹۵۶
ماکری نوس، ۲۰۶۳، ۲۰۶۴، ۲۰۶۵	مارکوس کراسوس، ۱۸۸۸
ماکسی موس، ۲۰۳۳	مارکوس کوت تا، ۱۷۶۴
ماگاس، ۱۷۷۵	مارکوس ماریوس، ۱۷۶۴
ماگزی، ۲۶۰، ۴۷۲، ۶۳۴، ۷۶۴، ۷۶۵، ۱۰۳۷،	مارون، ۶۴۶
۱۷۱۷	مارونه، ۱۰۲۳

مانیوس آکویلیوس، ۱۷۶۸
 ماوراءالنهر، ۳۴۹، ۵۱۸، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۹۵۸
 ماوراء جیحون، ۱۱۸۲
 ماوراء سیحون، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸
 ماوراء قفقاز، ۱۹۶۹
 ماوراءنهر،
 مبارساپس، ۲۰۳۱
 مترون، ۱۳۵۶، ۱۳۵۹
 متلوس، ۱۰۳۳
 متن، ۹۸۴
 متورنو، ۳۳۷
 متیمن، ۱۰۵۱
 متیوخ، ۵۴۶
 مختصرالدول، ۹۷، ۲۰۹، ۴۰۹، ۴۵۷، ۵۷۸، ۷۵۵،
 ۹۷۸
 مد، ۶۰۴
 مد، ۶۰۴
 مدائن، ۱۷۲۷، ۱۶۸۷
 مداین (تیسفون)، ۲۰۸۲
 مدزپین، ۸۷، ۲۱۲۰
 مدوس، ۵۶۶
 مده، ۹۹۷
 مدیا، ۲۳۷
 مدیترانه، ۱۳۰
 مدیکوس، ۲۰۴۶
 مدیوس، ۱۵۶۷، ۱۵۷۸، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳
 میوئه، ۱۳۲۷
 مراکش، ۳۱
 مرتیله، ۱۱
 مرتیه، ۴۶۰
 میزدخا، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸

ماگنریا، ۱۸۷۰، ۱۸۷۲
 مالاکا، ۱۶
 مالت، ۳۰، ۴۹
 مالتی نوس، ۱۸۷۸
 مال خوس، ۱۹۲۷
 مالیر، ۱۰۰
 مالمیر، ۱۲۶، ۱۵۵۸
 مالوس، ۱۰۶۷
 مالوم، ۷۷۸
 مالیان، ۱۴۷۳، ۱۴۹۰، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۵۳۹،
 ۱۵۴۳، ۱۵۸۹
 مامی تیاریش، ۱۵۵
 مامی گونیان، ۸۹، ۲۱۳۵
 مان، ۱۵۵
 ماناس تیراس، ۱۸۷۴
 مان تئن، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۴۳۳، ۸۰۳
 ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۴۱، ۱۷۷۴، ۲۱۲۵
 مان تیاس، ۹۸۴
 مان تی نه، ۹۸۳
 مانداک، ۱۹۳
 مانداکیس، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳
 مان دان، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۳۳، ۷۶۵، ۱۳۲۸
 ماندانیس، ۱۵۳۷
 ماندروکل، ۵۰۰
 مان نُس، ۲۱۴۸
 مانو، ۲۰۴۶
 مان وال، ۱۹۵۸
 مانوس، ۲۱۴۹
 مان هایک، ۲۱۲۹
 مانیا، ۹۰۹، ۹۱۰
 مانیشتو، ۱۰۵

میسامبری، ۵۰۱
 مسپرو، ۵۸، ۵۹، ۵۱۲، ۷۲۸
 میس پیل، ۸۸۲
 مسترداویس، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵
 مسترهاکس، ۷۸۷
 میسروپ، ۹۰
 میس سین، ۵۵۰
 میس سینان، ۱۵۸۱
 مسعودی، ۹۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۵۷، ۷۵۵، ۷۸۶
 ۷۹۴، ۷۹۷، ۹۲، ۸۲۵، ۹۵۹، ۲۰۹، ۲۰۷۷، ۲۰۷۸
 ۲۰۷۹، ۲۰۸۴، ۲۰۸۵
 میسگونیه، ۲۰۹۶
 میسن، ۹۴۸
 میسنی، ۹۲۰
 مسیح، ۴۰۸، ۱۸۰۱، ۲۰۲۳، ۲۰۷۹، ۲۰۹۹
 ۲۱۲۳، ۲۱۵۰، ۲۱۵۱، ۲۱۹۷، ۲۲۰۱، ۲۲۰۶
 مشهد، ۱۸۰۴، ۱۸۰۵، ۱۲۹
 مشهد مرغاب، ۱۲۷۷
 مصر، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸ تا ۳۷
 ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲ تا ۶۵، ۶۷
 ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸ تا ۱۰۰
 ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۳۴۵، ۳۷۸
 ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴ تا ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴
 ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹ تا ۴۳۴، ۴۳۶ تا ۴۴۳، ۴۵۰
 ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۷، ۴۷۸
 ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۲۵
 ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۹۰
 ۶۰۶، ۶۱۱، ۷۱۷، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۶۵، ۷۷۱، ۷۷۲
 ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۹۱، ۷۹۶، ۸۰۲، ۸۰۳
 ۸۲۱، ۸۳۶، ۸۶۳، ۹۲۵، ۹۲۸ تا ۹۳۴، ۹۳۰
 ۹۴۴، ۹۴۹، ۹۶۲ تا ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۶۹ تا ۹۷۵

میزدان، ۲۱۱۹
 مزدنیش، ۷۱۱
 مزدوک، ۵۴، ۱۰۹، ۱۶۷ تا ۱۶۹، ۳۳۹
 مزدوک مؤدیک، ۱۵۲
 مزدونت، ۶۰۹
 مزدونیوس، ۶۰۹، ۶۵۶، ۶۶۴، ۷۱۷، ۷۲۲، ۱۲۲۱
 مزدونیه، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۸۵، ۴۸۶
 ۶۱۷، ۶۶۵، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۲ تا ۶۸۶
 ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲ تا ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۳ تا ۷۰۵
 ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۸۲، ۱۲۱۴، ۱۳۲۸
 مرغاب، ۱۸۰۷، ۱۳۱
 مرگند، ۱۳۹۲، ۱۳۹۵، ۱۴۰۳، ۱۴۰۵، ۱۴۱۰
 ۱۴۱۶، ۱۴۳۸
 مرگو، ۵۷۴
 مرگیان، ۱۷۰۳
 میرنآذ، ۱۷۴
 مرو، ۵۵، ۱۳۹، ۴۶۳، ۵۷۴، ۹۶، ۱۷۰۹، ۱۷۳۲
 ۱۷۴۳، ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۴۰
 مروئه، ۱۴۶۶
 مروئت گوش، ۴۶۰
 مروج الذهب، ۹۲، ۱۳۸، ۲۰۹، ۴۰۹، ۴۵۷، ۷۵۵
 ۷۸۶، ۷۹۷
 مروج الذهب و معادن الجواهر، ۹۴
 مروذشت، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰
 مروش، ۴۶۰
 میزانش، ۷۷۲
 میرامن را این تاروش، ۸۰۳
 میریس، ۱۵۱۰
 میریوال، ۲۰۳۱
 میزستیس، ۶۴۴، ۶۴۶
 مسالک الممالک، ۹۴

معبد می نرو، ۸۲۷
 معتمدالدوله، ۱۲۹۴
 معجم البلدان، ۹۶، ۱۳۸
 مغولستان، ۵۱۵، ۱۸۵۴، ۱۸۵۵، ۱۸۵۶، ۱۸۵۷
 ۱۸۵۸، ۱۸۵۹
 مقدمه ابن خلدون، ۹۷
 تتبعات تاریخی در باب ایران قدیم، ۵۷۱
 مقدونی، ۱۵، ۵۶۵
 مقدونیه، ۹۸۹، ۱۰۵۰
 مقدونیّه، ۷۴، ۹۵، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۴۸، ۵۷۳، ۵۷۵
 ۵۷۶، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۸۷، ۷۵۸، ۷۶۰
 ۷۷۶، ۸۰۶، ۸۱۱، ۸۵۹، ۹۷۱، ۹۷۳، ۹۷۷، ۹۷۹
 ۹۸۱، ۹۸۳، ۹۸۵، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۲ تا ۹۹۸، ۱۰۰۱
 ۱۰۰۲، ۱۰۰۵ تا ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲
 ۱۰۱۶ تا ۱۰۲۳، ۱۰۴۰، ۱۰۴۷، ۱۰۵۰، ۱۰۵۴
 ۱۰۶۱، ۱۰۶۸، ۱۰۷۳، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰، ۱۱۰۳، ۱۱۰۷، ۱۱۱۰، ۱۱۱۹، ۱۱۳۵
 ۱۱۳۷، ۱۱۴۷، ۱۱۵۲، ۱۱۵۹، ۱۲۰۲، ۱۲۱۰
 ۱۳۱۹، ۱۳۳۸، ۱۳۴۵، ۱۳۵۶، ۱۳۶۰، ۱۳۶۵
 ۱۳۷۲، ۱۳۸۵، ۱۴۰۲، ۱۴۰۷، ۱۴۰۹، ۱۴۱۱
 ۱۴۱۸، ۱۴۲۴، ۱۴۲۷، ۱۴۷۱، ۱۴۸۹، ۱۵۰۶
 ۱۵۳۹، ۱۵۵۱، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۷، ۱۵۶۵
 ۱۵۸۲، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۹۳، ۱۶۱۸، ۱۶۲۲
 ۱۶۳۰، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۴، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹
 ۱۶۵۰، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۶۰، ۱۶۶۶، ۱۶۶۸
 ۱۶۶۹، ۱۶۷۱ تا ۱۶۷۳، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۸۵
 ۱۶۸۶، ۱۶۹۰ تا ۱۶۹۲، ۱۶۹۷ تا ۱۷۰۲، ۱۷۰۴
 ۱۷۰۵، ۱۷۰۷، ۱۷۱۴، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۲۸
 ۱۷۴۰، ۱۷۴۱، ۱۷۴۴، ۱۷۵۲، ۱۷۶۲، ۱۷۷۴
 ۱۷۷۵، ۱۷۷۶، ۱۷۸۲، ۱۷۸۳، ۱۷۹۹، ۱۸۰۰
 ۱۸۷۲، ۱۸۷۶، ۱۹۱۶، ۱۹۶۶، ۲۰۲۲، ۲۰۱۷، ۲۱۴۷

۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۲۱، ۱۰۶۸، ۱۰۷۴، ۱۰۸۴
 ۱۰۹۷، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۱۱ تا ۱۱۱۳، ۱۱۱۶
 ۱۱۳۴، ۱۲۰۳، ۱۲۰۵، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹
 ۱۲۱۱، ۱۲۱۶، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۳۱
 ۱۲۳۴ تا ۱۲۳۶، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۶، ۱۲۷۳ تا
 ۱۲۷۵، ۱۳۰۴، ۱۳۰۹، ۱۳۱۲، ۱۳۱۴، ۱۳۱۶
 ۱۳۲۴، ۱۳۲۸، ۱۴۰۱، ۱۴۲۴، ۱۴۵۴، ۱۴۶۰
 ۱۴۸۹، ۱۵۴۶، ۱۵۶۹، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۴
 ۱۶۲۱، ۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۳۵ تا ۱۶۳۹، ۱۶۴۱
 ۱۶۴۳، ۱۶۴۹، ۱۶۵۵، ۱۶۶۹، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴
 ۱۶۷۷، ۱۶۷۹ تا ۱۶۸۱، ۱۶۸۴، ۱۶۸۹ تا ۱۶۹۲
 ۱۶۹۴، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۵، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸
 ۱۷۱۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۱۷، ۱۷۱۹
 ۱۷۲۳ تا ۱۷۲۵، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۷۳۰، ۱۷۳۴
 ۱۷۳۵، ۱۷۴۴، ۱۷۴۶، ۱۷۵۸، ۱۷۷۴ تا ۱۷۸۱
 ۱۷۹۶، ۱۷۹۷، ۱۸۱۰، ۱۸۱۸، ۱۸۱۹، ۱۸۴۷
 ۱۸۷۰، ۱۸۸۶، ۱۹۲۴، ۱۹۲۶، ۱۹۳۳، ۱۹۴۶

معبد آتلن، ۶۸۳

معبد آرته میس، ۱۵۷۳

معبد آفرو دیت، ۳۸۰

معبد آمون، ۱۱۰۹

معبد اپلن، ۹۳۱

معبد اساهیل، ۴۰۷

معبد اناهیتا، ۸۲۷، ۹۵۱

معبد بران خید، ۲۵۹

معبد بل، ۳۳۲

معبد دلف، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۲۵، ۶۲۵، ۶۵۷، ۶۵۸
 ۶۹۷

معبد دلیوم، ۵۶۶

معبد ژوئن، ۹۰۸

معبد سلیمان، ۳۴۶

مکران، ۱۱۹، ۱۳۹، ۵۲۶، ۶۰۶، ۱۱۹۱، ۱۵۲۱،
 ۱۵۳۹، ۱۵۸۹
 مکیا، ۱۱۹۱
 میگابات، ۶۱۳، ۹۱۶، ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹
 میگاباز، ۶۱۳، ۷۷۴، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹
 میگاباس، ۵۹۱
 میگاباگوس، ۱۸۹۹، ۱۹۰۱
 میگابرن، ۲۱۶، ۳۹۰
 میگابیز، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۸، ۵۱۱، ۵۱۷ تا
 ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۷۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۱، ۷۳۰
 ۷۵۷، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۹۸، ۸۲۳
 میگاپات، ۵۳۳، ۵۳۴
 میگاپان، ۶۰۴
 میگادست، ۶۱۷
 میگار، ۹۰۲، ۱۰۱۷، ۶۹۴
 میگاشتین، ۱۱۹۲، ۱۴۵۸، ۱۴۵۸، ۱۷۰۳
 میگاسیدر، ۶۰۷
 میگافرن، ۸۳۳
 مگال پولیس، ۱۱۴۹، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲
 ملی آگر، ۱۱۵۸، ۱۳۹۵، ۱۴۰۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲
 ۱۵۰۲، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰، ۱۶۲۲
 میلان تاس، ۹۰۶
 میلان تیوس، ۵۳۷
 میلانه، ۱۰۲۳
 ملایر، ۱۸۴۰، ۲۱۵۶
 ملس، ۷۶۰، ۹۲۰، ۹۸۸
 منطیه، ۱۷۷
 ملک فیروز بن هرمزان، ۲۰۹۲
 ملن، ۱۱۷۹
 ملوک الارض والانبیاء، ۹۷۸

مِلَه آگر، ۱۱۳۶
 ملیان، ۶۳۹
 ملیانی افی یالت، ۶۴۳
 منمزن، ۱۹۱۴
 منمزن، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۷، ۱۰۲۱، ۱۰۲۵ تا ۱۰۲۷،
 ۱۰۳۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۴۱ تا ۱۰۴۶،
 ۱۰۵۰ تا ۱۰۵۶، ۱۰۵۹، ۱۰۶۱، ۱۰۶۶، ۱۰۸۱،
 ۱۰۸۳، ۱۱۲۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۸۴، ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹، ۱۶۱۱، ۱۶۶۴، ۱۸۷۷
 منمزن، ۱۱۱۳
 مناسارس، ۲۰۲۸
 مناندر، ۱۵۷۶، ۱۶۲۳، ۱۸۶۲، ۱۸۶۳
 منای، ۱۵۳
 من تور، ۹۶۲ تا ۹۶۴، ۹۶۷، ۹۶۹ تا ۹۷۳، ۹۷۷،
 ۱۰۲۱، ۱۰۶۱، ۱۰۶۶، ۱۰۸۳، ۱۱۸۴، ۱۵۴۲
 منچورستان، ۱۸۵۸
 منیس، ۹۳۸، ۱۲۳۴
 منر، ۵۶۲
 منس تان، ۷۷۷، ۷۹۹
 من سی فیل، ۶۶۲
 منصور خلیفه عباسی، ۹۲
 منفیس، ۲۹، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۴۰،
 ۴۸۴، ۷۷۴، ۷۷۵، ۹۳۸، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۱۰۸۹،
 ۱۱۰۸، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۵۰، ۱۶۲۴، ۱۶۴۱
 من مون، ۸۲۵
 منن، ۸۳۳، ۸۳۶، ۸۴۳، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۸ تا ۸۷۲
 ۸۷۶، ۹۰۴، ۹۰۵، ۱۶۳۱
 منن تیشالیانی، ۸۳۲
 مننس، ۱۱۴۲
 منوبازوس، ۲۱۴۸
 منوچهر، ۱۸۷۴، ۲۱۴۴، ۱۹۴

مولون، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵
 مولیکوس، ۱۶۷۲
 موناکو، ۱۱۹۳
 مونیز، ۴۵
 مونوبازوس، ۱۹۹۱، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۶
 مونه‌زس، ۱۹۳۱، ۱۹۳۲، ۱۹۴۲
 مونیموس، ۱۰۸۳
 مونی‌موس، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰
 یه‌آندز، ۲۶۰، ۵۴۲، ۱۴۴۴
 مهارلو، ۱۳۱
 میهر، ۱۲۳۸، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹
 مهرداد اول، ۱۷۲۰، ۱۷۴۲، ۱۷۵۸، ۱۷۶۹
 ۱۸۳۱، ۱۸۳۴، ۱۸۴۱، ۱۸۶۲، ۱۸۶۳، ۱۸۶۵
 ۱۸۷۷، ۱۸۸۷، ۲۰۷۴، ۲۱۱۱، ۲۱۶۳، ۲۱۶۵
 ۲۱۶۸، ۲۱۶۹، ۲۱۸۶
 مهرداد اول اشکانی، ۱۸۷۱
 مهرداد اول پارتی، ۲۱۳۰
 مهرداد بزرگ، ۱۸۷۲، ۱۸۷۳، ۱۸۷۴، ۱۸۷۷
 مهرداد پُنت، ۱۸۷۷
 مهرداد پنجم، ۱۷۶۰، ۱۷۶۹، ۱۷۸۶
 مهرداد، ۲۱۱، ۳۴۹، ۸۰۱، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۸۰
 ۸۸۱، ۹۴۳، ۹۴۵، ۹۴۶، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۱۸۵
 ۱۲۵۶، ۱۷۲۵، ۱۷۵۶، ۱۷۵۷، ۱۷۶۲ تا ۱۷۶۷
 ۱۷۷۰، ۱۸۱۳، ۱۸۳۰، ۱۸۳۲، ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۱
 ۱۸۵۴، ۱۸۶۸، ۱۸۷۱، ۱۸۷۶، ۱۸۷۹، ۱۸۸۱
 ۱۸۸۵، ۱۸۸۶، ۱۹۴۲، ۱۹۴۳، ۱۹۶۹، ۱۹۷۳
 ۱۹۷۶، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹، ۲۰۱۸، ۲۱۴۳
 ۲۲۰۸
 مهرداد چهارم، ۱۷۵۸، ۱۷۵۹، ۱۷۶۹، ۱۷۸۴
 ۲۲۰۲
 مهرداد خواجه، ۷۵۶، ۷۵۷

منوژ، ۲۱۴۴
 مینوس تانس، ۱۳۲۹
 مینه‌داس، ۱۴۱۱
 مینه‌دم، ۱۳۹۵، ۱۳۹۹، ۱۴۰۵
 مینه‌زس، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱
 مینی‌داس، ۱۵۷۶، ۱۵۷۸
 منیسک، ۱۰۸۴
 موناطوس، ۹۴۲
 موداکیه، ۱۷۷۳
 مورات‌زان‌در، ۲۱۱۱
 موریتانی، ۳۱
 موریتانیا، ۲۰۶۴
 موزا، ۱۹۵۳، ۱۹۵۸، ۱۹۵۹، ۲۱۷۳
 موزول، ۹۳۹، ۹۷۵، ۹۷۶
 موزوله، ۹۷۶
 موزه لوور، ۴۳۲، ۱۳۱۰
 موزه متروپولیتن، ۱۳۲۵
 موزه لوور، ۴۳۱، ۱۲۱۳، ۱۳۲۵
 موزه لوور پاریس، ۱۱۶
 موسی، ۹۵۶
 موسی‌خورن، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۸۵، ۱۹۳
 ۱۸۰۰، ۱۸۰۱، ۱۸۱۷، ۱۸۴۵، ۱۸۷۱، ۱۹۷۴
 ۲۰۱۳، ۲۰۴۲، ۲۰۶۹، ۲۰۷۰، ۲۱۰۸، ۲۱۰۹
 ۲۱۱۱، ۲۱۱۲، ۲۱۱۳، ۲۱۱۷، ۲۱۱۸، ۲۱۱۹
 ۲۱۲۰، ۲۱۲۴، ۲۱۲۵ تا ۲۱۳۱، ۲۱۴۸ تا ۲۱۵۱
 ۲۱۹۵، ۲۱۹۶
 موسی (ع)، ۷۹۱
 موسیکانوس، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲
 موصل، ۵۷۴، ۹۶، ۱۱۲۸، ۱۹۸۴، ۲۰۳۱، ۲۰۸۷
 ۲۰۹۷
 مولتان، ۱۴۹۷

میتروبه، ۱۵۴۴	مهرداد دوم (بزرگ)، ۱۷۱۱، ۱۷۱۳، ۱۷۱۵
میتروپوشتن، ۷۶۳	۱۷۲۱، ۱۷۶۹، ۱۸۶۵، ۱۸۷۱، ۱۸۷۳، ۱۸۸۵
میتری دات، ۸۷۳، ۸۵۰	۱۹۵۷، ۱۹۶۱، ۲۰۱۶، ۲۰۱۷، ۲۰۲۲، ۲۱۵۶
می تی لن، ۲۶۰، ۴۱۹، ۵۱۹، ۵۳۵، ۵۴۴، ۸۱۷	۲۱۶۹، ۲۱۷۴، ۲۲۰۴، ۲۲۱۹
۱۱۱۲، ۱۱۰۳، ۱۰۵۱، ۱۰۰۳	مهرداد سوم، ۱۷۵۷، ۱۷۵۸، ۱۷۶۹، ۱۷۸۴
میثرن، ۱۰۳۶، ۱۰۷۹، ۱۱۴۵	۱۸۷۴، ۱۸۸۵، ۱۸۸۶، ۱۸۸۷، ۲۱۶۹
میثروس تس، ۱۱۲۹	مهرداد ششم، ۹۴۶، ۱۵۹۳، ۱۷۲۱، ۱۷۶۰، ۱۷۶۱
میداس، ۱۰۵۳، ۱۷۳	۱۷۶۸، ۱۷۶۹، ۱۷۷۰، ۱۸۷۳، ۱۸۷۵، ۱۸۷۶
میدیاس، ۹۱۰	مهرداد ششم اوپاثر، ۱۷۸۸
میرابی، ۱۸۰۴، ۱۸۰۵	مهرداد ششم پُنت، ۱۷۵۳، ۱۷۷۸، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵
میزتو، ۸۴۶	۱۸۷۸، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱، ۱۸۸۳، ۱۸۸۵، ۱۸۸۸
میرخوند، ۹۵	۱۹۱۶، ۲۰۲۱
میرسوس، ۵۴۲	مهرداد فیلوپاثر، ۱۷۶۹
میرسین، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۳۲، ۵۴۳	مهر سپند، ۱۲۳۹
میرونید، ۷۸۳	مهرن، ۱۰۳۶، ۱۰۴۷، ۱۱۸۴
میریآندرس، ۱۲۳۴	مهستان، ۱۸۷۴، ۱۸۸۶، ۱۹۳۰، ۱۹۶۲، ۱۹۷۷
میریاندر، ۸۳۷	۱۹۷۹، ۲۰۲۰، ۲۰۷۱، ۲۱۶۳، ۲۱۶۴، ۲۱۹۱
میری نا، ۲۰۳۰	۲۱۹۳، ۲۲۰۱
میس پیل، ۲۳۷	مَهَنَدَس، ۱۱۴۴
میستا، ۱۷۵۹	مِهَنَدَاس، ۱۶۸۸
میسیان، ۹۰۹	مِهَنَدَاس، ۱۱۲۹، ۱۱۳۹
میسیه، ۵۴۲، ۵۷۴، ۵۹۷، ۷۱۷، ۸۳۲، ۹۰۳، ۹۳۹	مِهَنَدَاس، ۱۳۷۵
۹۴۹، ۹۷۲، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳، ۱۷۳۳، ۱۷۷۰، ۱۷۷۱	مِهَنَدَاس، ۱۶۳۳
۲۰۱۹	میترا، ۱۲۴۰
میشل پافلاگونی، ۲۱۵۰	میترا دات، ۲۱۱، ۱۳۳۰
میکال، ۶۰۹، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۳۱	میترا مین، ۱۱۷۹
۱۰۳۸، ۱۰۳۹	میتروبرزن، ۱۰۲۹، ۱۰۳۱
میکال کلارومین، ۱۵۷۲	میترا دات، ۳۴۹، ۷۸۸
میگدنی، ۱۷۴۱	میتروباتس، ۴۷۱
میلاسا، ۱۹۲۵	میتروبازان، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲
میلان، ۱۷۹۹	میتروبرزن، ۹۳۹، ۹۴۴، ۹۴۶

ناحوم، ۳۴۸، ۱۶۹
 ناخون تی، ۱۵۶۲
 نادرشاه، ۱۳۴
 ناسائین، ۴۸۴
 نافرطاس، ۹۳۵، ۹۴۲
 ناقاطانباس، ۹۴۲
 ناکس، ۵۳۴
 ناکسیروم، ۱۶۷۱
 ناکلیس، ۶۳۳
 نان تاک، ۱۳۸۵
 نانداء، ۱۶۹۶
 ناهید، ۱۲۳۸، ۱۲۴۸
 نبرزن، ۱۰۶۸، ۱۰۷۱، ۱۱۷۱، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵،
 ۱۱۷۶، ۱۱۷۸، ۱۱۸۰، ۱۳۴۰، ۱۳۴۲، ۱۳۴۷
 نبو، ۱۰۹، ۱۶۹
 نبوپالاس سار، ۱۶۶ تا ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۱، ۳۲۹
 نبوکدنصر، ۱۱۴، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۹، ۷۸۷، ۸۲۲
 نبونصر، ۱۰۱
 نبونصیر، ۱۱۴
 نبونید، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹ تا
 ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۴،
 ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲،
 ۳۴۳، ۳۴۵، ۴۰۵
 نبونیدحران، ۱۶۸
 نبیرد، ۵۸۸
 نپتون، ۱۰۹۷، ۱۵۷۹
 نُس، ۷۹۷
 نحمیا، ۵۷۵، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۲۵، ۹۵۸
 نخائو، ۱۷۱، ۴۸۳، ۵۲۶
 نخت باست آراو، ۴۳۱
 نخجوان، ۴۸

میلت، ۱۷۷، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۵۱۹، ۵۳۲،
 ۵۴۲ تا ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۸۶، ۷۱۱، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۱۱
 ۸۱۷، ۸۳۰، ۸۵۶، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۱، ۱۰۴۴،
 ۱۰۸۹، ۱۲۳۴، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۴۱۸، ۱۵۴۶،
 ۱۵۸۹، ۱۶۷۹، ۱۷۰۹، ۱۷۳۰، ۱۹۱۰
 میلت را، ۱۱۰۲
 میلتوسیت، ۸۶۴
 میلتیاد، ۵۱۰، ۵۴۶، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۶، ۶۱۷، ۷۶۸،
 ۷۷۰، ۷۷۸
 میل زیالک، ۱۹۰۹
 میلُن، ۴۷۶
 میلی ته نه، ۲۰۰۵
 میلییاد، ۱۰۴۷
 مین دار، ۸۱۳
 میندوس، ۱۰۴۲
 می نرو، ۱۰۶۷، ۱۰۸۲، ۱۱۳۳، ۱۴۵۳، ۱۰۶۷،
 ۱۰۸۲، ۱۱۳۳، ۱۴۵۳
 مینس، ۴۳۴
 می نوس، ۱۵۷۹
 می نویث، ۲۵۵
 میو، ۱۵۶۸
 میونت، ۵۳۴، ۷۶۴
 می پر، ۵۶۲

ن

نثوپ تولیم، ۱۶۷۱
 نتوفیل، ۷۶
 ناپل، ۲۰۰۷
 ناپلئون اول، ۴۳، ۵۸۲، ۶۷۱، ۷۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۳۲،
 ۱۸۸۹
 ناپلئون سوم، ۵۶

نَدی تبیر، ۴۵۹، ۴۶۰
 نرام سین، ۱۰۶
 نرسی، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷، ۲۰۸۳، ۲۰۹۹، ۲۱۴۴
 نرسی بن بلاش، ۲۱۰۳، ۲۱۰۵، ۲۱۰۶
 یزگال، ۱۶۹
 نَرَم سین، ۱۰۱
 نروژ، ۴۹۵
 نرون، ۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۸، ۲۰۰۱، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، ۲۰۱۳، ۲۰۱۸، ۲۰۲۴
 ۲۰۲۶، ۲۰۳۵، ۲۰۹۵
 نُرَیس، ۴۷
 نِسا، ۱۷۰۳، ۱۷۰۸، ۱۷۷۰، ۲۱۵۷، ۲۱۵۸
 نِس ثوس، ۶۱۷
 نُ سیوم، ۷۸۲
 نصیین، ۱۸۷۱، ۲۰۰۱، ۲۰۲۹، ۲۰۳۳، ۲۰۴۹، ۲۰۵۰، ۲۰۵۴، ۲۱۱۹، ۲۱۴۹، ۲۱۵۰، ۲۱۹۶
 نِفْرِیث، ۸۰۳، ۹۳۵، ۹۴۲
 نِفورود، ۹۳۵
 نقش رجب، ۱۲۹۱
 نقش رستم، ۴۸۸، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۰۵، ۶۱۴، ۱۱۸۸، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۲۰۱، ۱۲۰۵، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۹۵، ۱۳۰۱، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۲۳، ۱۷۳۱، ۱۷۴۸، ۱۸۰۲، ۱۸۱۱، ۱۸۳۶، ۱۸۶۴، ۱۸۷۰، ۲۲۰۹
 نِکتاب، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۴۱، ۹۶۷، ۹۷۰، ۹۹۹، ۱۰۰۰
 نِکتاب اول، ۹۳۵، ۹۴۲
 نِکتاب دوم، ۹۴۲، ۹۶۲
 نُلدکه، ۱۵، ۶۹، ۹۳، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۴۹، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۵۲، ۵۱۲، ۵۴۷، ۵۷۱، ۵۷۷، ۷۲۷، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۸۰، ۸۵۸، ۹۲۴، ۹۲۷، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۶۰، ۹۶۵، ۹۷۵، ۱۱۶۸، ۱۲۸۲
 نلیفاتس، ۱۰۳۱
 نمرود، ۲۲۱۷، ۲۲۱۸
 نَمزِیس، ۱۰۰۱
 نوبی، ۱۷، ۲۵، ۴۴، ۵۷
 نوتاك، ۱۴۱۱
 نوتون، ۵۵۷
 نوح، ۳۳، ۱۸۶۸
 نوذر، ۱۹۴
 نورون دابات، ۴۵۲
 نوکراتیس، ۴۴۰، ۱۷۹۶
 نومیدی، ۳۱، ۱۵۳۶
 نه آرخ، ۹۹۷، ۱۴۵۸، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۵۱۱
 ۱۵۲۴، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۳۰، ۱۵۳۷، ۱۵۳۹
 ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۶۴، ۱۵۷۲، ۱۵۷۵، ۱۵۸۰ تا
 ۱۵۸۳، ۱۶۱۳، ۱۶۲۳، ۱۶۵۸
 نه آردا، ۱۹۷۵
 نه آپ تولم، ۱۷۶۱، ۱۷۶۲
 نه اُکُل، ۶۲۶
 نه اُن، ۶۵۷
 نه اوپ تولم، ۹۹۳، ۹۹۸، ۱۶۴۰، ۱۶۴۲
 نهاوند، ۱۴۶، ۱۳۲۵، ۱۵۶۳، ۱۸۴۰، ۲۰۸۱، ۲۱۵۶
 نیابت روزاسس، ۹۶۷
 نی بور، ۶۱، ۵۶۳، ۱۵۴۵
 نیپ پور، ۵۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۵۸۰
 نی تِیس، ۴۱۵، ۴۳۳
 نی توکریس، ۳۴۱، ۳۲۹
 نی ته تیس، ۱۳۲۷
 نی دین توبل، ۴۶۹
 نیریز، ۱۳۱
 نیس، ۱۴۶۰
 نِسا، ۱۲۰۷، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۵۵۷، ۱۷۵۵

۴۶۰، ۴۵۹، ۴۶۰
 ۱۰۶
 ۲۱۴۴، ۲۰۹۹، ۲۰۸۳، ۲۰۷۷، ۲۰۷۶
 ۲۱۰۳، ۲۱۰۵، ۲۱۰۶
 ۱۶۹
 ۱۰۱
 ۴۹۵
 ۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۸، ۲۰۰۱، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، ۲۰۱۳، ۲۰۱۸، ۲۰۲۴
 ۲۰۲۶، ۲۰۳۵، ۲۰۹۵
 ۴۷
 ۲۱۵۷، ۲۱۵۸، ۱۷۷۰، ۱۷۰۸، ۱۷۰۳
 ۶۱۷
 ۷۸۲
 ۱۸۷۱، ۲۰۰۱، ۲۰۲۹، ۲۰۳۳، ۲۰۴۹، ۲۰۵۰، ۲۰۵۴، ۲۱۱۹، ۲۱۴۹، ۲۱۵۰، ۲۱۹۶
 ۸۰۳، ۹۳۵، ۹۴۲
 ۹۳۵
 ۱۲۹۱
 ۴۸۸، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۰۵، ۶۱۴، ۱۱۸۸، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۲۰۱، ۱۲۰۵، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۹۵، ۱۳۰۱، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۲۳، ۱۷۳۱، ۱۷۴۸، ۱۸۰۲، ۱۸۱۱، ۱۸۳۶، ۱۸۶۴، ۱۸۷۰، ۲۲۰۹
 ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۴۱، ۹۶۷، ۹۷۰، ۹۹۹، ۱۰۰۰
 ۹۳۵، ۹۴۲
 ۹۴۲، ۹۶۲
 ۱۵، ۶۹، ۹۳، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۴۹، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۵۲، ۵۱۲، ۵۴۷، ۵۷۱، ۵۷۷، ۷۲۷، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۸۰، ۸۵۸، ۹۲۴، ۹۲۷، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۶۰، ۹۶۵، ۹۷۵، ۱۱۶۸، ۱۲۸۲

نیکومید سوّم، ۱۷۸۹
 نیکومدی، ۷۹، ۱۷۷۳، ۲۰۶۰
 نیکه، ۱۴۴۵، ۱۵۱۵، ۱۶۳۸، ۱۷۷۲، ۱۷۷۳
 نیکه‌فوریوم، ۲۰۴۴
 نیگر، ۲۰۴۹، ۲۰۵۰، ۲۰۵۱، ۲۰۵۳
 نیل، ۳۰، ۳۷، ۴۳۵، ۷۷۵، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۶۶، ۹۶۷
 ۹۶۸، ۱۱۰۸، ۱۱۵۲، ۱۲۱۶، ۱۴۸۹، ۱۵۰۲، ۱۵۷۵
 نی‌لوک سنوس، ۱۳۷۹
 نینوا، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۸۷، ۸۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۴
 ۱۲۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵ تا ۱۶۷، ۱۶۹
 تا ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۷
 ۳۳۰، ۳۷۹، ۴۶۷، ۱۲۲۰، ۱۷۲۸، ۱۸۷۳، ۲۰۳۱
 ۲۱۱۱، ۲۱۴۹، ۲۲۱۷
 نینوس، ۷۴، ۶۰۳، ۱۲۶۳، ۱۸۶۸
 نیوپورک، ۱۳۲۳

و

واجه، ۲۱۳۵
 واحه‌الخرقه، ۴۸۰
 وازباس، ۱۹۳
 واکد، ۳۵
 واگارش، ۲۱۱۳، ۲۱۵۳
 واگارش‌آباد، ۲۱۱۳، ۲۱۱۵، ۲۱۱۶، ۲۱۳۵
 واگیز، ۱۸۵۵
 وال‌ارشک، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۸۷۱، ۲۱۰۹، ۲۱۱۰
 ۲۱۱۱، ۲۱۱۹، ۲۱۲۰، ۲۱۲۲، ۲۱۲۸، ۲۱۳۰، ۲۱۵۴
 والیزین، ۲۱۲۷
 وّالِس، ۴۵۶
 وامبری، ۱۸۰۶
 وان، ۲۹، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶
 ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۹۷

نیسایه، ۱۳۴، ۱۳۹، ۵۹۶
 نی‌سه‌فوریون، ۱۷۴۱
 نی‌سیاس، ۱۰۳۶
 نی‌سیب، ۱۷۴۱
 نیشابور، ۹۵، ۱۸۰۴، ۱۸۰۵
 نیفرات، ۱۰۲۶
 نیکاتور، ۱۶۸۰، ۱۶۸۴، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۷۱۳
 ۱۷۲۶، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱
 نی‌کارخید، ۱۱۶۳
 نی‌کارک، ۸۷۳، ۸۸۰
 نیکانور، ۱۰۳۸، ۱۰۷۱، ۱۱۳۵، ۱۱۸۰، ۱۳۵۱
 ۱۳۵۹، ۱۳۶۱، ۱۴۴۴، ۱۶۲۳، ۱۶۳۴، ۱۶۴۹
 ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳
 نیکانور ستاژیری، ۱۶۲۸
 نیکلائوس دمشقی، ۶۹، ۱۸۱، ۲۳۵، ۱۸۴۵
 نیکلاؤس، ۶۲۳
 نیکلای دمشقی — نیکلائوس دمشقی
 نی‌کُ‌مِدِ اوّل، ۱۷۷۲
 نی‌کُ‌مِدِ دوّم، ۱۷۷۲
 نی‌کُ‌مِدِ سوّم، ۱۷۷۲
 نی‌کُ‌مِدِی، ۱۷۷۲
 نی‌کوژن، ۷۶۰ تا ۷۶۲
 نیکوشترات، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۱۴۲۹
 نیکولا، ۷۸۴
 نیکوماخوس، ۱۳۶۹، ۱۹۰۱
 نی‌کوماک، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۹، ۱۳۶۲
 ۱۳۶۸
 نی‌کومِد، ۱۷۸۵، ۱۸۷۳
 نیکومِدِ اوّل، ۱۸۱۶
 نیکومِدِ چهارم، ۱۷۵۵
 نی‌کومِدِ دوّم، ۱۷۸۷

وُئِن، ۱۹۵۶، ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶، ۱۹۷۸، ۱۹۸۲،
 ۱۹۸۷، ۱۹۸۵، ۱۹۸۶
 وُئِن دَوَم، ۱۹۸۶، ۲۰۱۵
 وِنوس، ۹۵۲
 وِنیس، ۱۳۲۰
 وودا، ۱۲۶۵
 وولسین، ۱۳۲۴
 وُهرکان، ۵۷۳
 وُهرک، ۴۵۴، ۷۹۲
 وُهی یزادات، ۴۶۳، ۴۶۴
 وی تلیوس، ۱۹۶۶، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴
 ویدزَن، ۴۵۴، ۷۹۸، ۸۴۹
 ویرگی لیانوس پدو، ۲۰۲۹
 ویزی گس، ۱۸۹۱
 وِئسباخ، ۳۸، ۴۵۸
 ویش پااوزات، ۴۶۲
 وِشتابازونک، ۱۸۵
 وِشتاسپ، ۲۹۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۸۲، ۵۲۴، ۵۵۷
 ۵۸۷، ۶۴۶، ۷۳۹، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۷، ۷۹۳
 ۱۱۸۸
 ویکتور لانگلو، ۲۱۲۵، ۱۸۵
 ویلِکن، ۱۷۷۹
 ویلیام جَکسن، ۲۱۶۰
 وِندفَرَن، ۴۵۴، ۴۶۵
 وِین کَلر، ۳۴، ۴۱، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۱۹۸، ۳۳۸
 ویوان، ۴۶۴

هـ

هَتومَه وَرَکَ، ۱۳۱۶
 هائوآن، ۹۸۱
 هاترا، ۲۰۳۱، ۲۰۴۹

وان اری مِنا، ۳۲۸
 وِبِاوسی، ۸۱۱
 وُتسپاز، ۴۵۴
 وُخَش، ۵۷۴
 وُخَشَرَت، ۱۸۲۰
 وِدا، ۱۴۱
 وِرتانِس، ۲۱۳۵
 وِرَزَدات، ۲۱۵۴
 وِرَگون تینوس، ۱۹۰۴
 وُرنُژ، ۵۱۴
 وِروس، ۲۰۴۶
 وِرَزَنگ، ۱۶۲۲
 وِشپاسیان، ۷۵، ۷۷، ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵
 وِشپاسیانوس، ۲۱۷۴
 وِشتا، ۳۵۶
 وِشتازانور، ۱۴۰۷
 وِشَتی، ۷۳۵، ۷۳۸
 وِشتاسب، ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸، ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰، ۱۳۳۸
 وِقایع، ۵۸۳
 وِقایع نگاری کلیسا، ۱۸۴۵
 وِکل آندز، ۱۰۹۵
 وِلادی قفقاز، ۲۰۱۳
 وُلتَر، ۱۸۰۰
 وِلگا، ۱۳۲
 وِلوگروثرتا، ۲۱۵۹
 وِلیکا اوئیَه، ۱۶۴۴
 وِلیکون، ۷۹۹
 وِلیوس، ۱۹۵۶، ۱۹۶۰
 وِمیس، ۴۶۱
 وِناسب مُرهاب، ۲۱۱۳
 وِنی دیوس، ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹، ۱۹۳۲

۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۸۶، ۱۵۲۴، ۱۵۲۶، ۱۶۲۲،
 ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۵۶، ۱۶۶۵، ۱۷۳۲، ۱۸۰۴،
 ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۴۰، ۱۸۶۳، ۱۸۶۴
 مُراش، ۱۹۵۳
 هراکل، ۴۳۶، ۴۹۱، ۱۰۹۰، ۱۰۹۲، ۱۶۱۱، ۱۶۱۶،
 ۱۶۴۲، ۱۶۶۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶
 هراکله، ۹۰۲، ۱۲۳۳، ۱۷۳۹
 هراکله (ارگله)، ۱۷۵۷
 هراکله اسکندر، ۱۷۴۳
 هراکله پُنت، ۱۷۷۳
 هراکلید، ۱۵۷۰
 هراکلید کومی، ۹۰۸
 هراکون، ۱۵۲۶
 هرایو، ۵۷۴
 هِرثسفلد، ۱۲۸۰، ۱۲۹۰، ۱۳۰۳
 هِرْخواتیش، ۴۶۴
 هرخواتیش، ۵۷۴
 هرکول، ۳۸۶، ۶۴۱، ۶۴۵، ۹۹۶، ۹۹۸، ۹۹۹،
 ۱۰۰۷، ۱۰۸۲، ۱۱۰۸، ۱۱۹۳، ۱۴۱۸، ۱۴۲۴ تا
 ۱۴۲۷، ۱۴۴۲، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۵۰۳، ۱۵۰۸،
 ۱۵۱۴، ۱۵۵۶، ۱۵۷۴، ۱۵۸۷، ۱۶۶۴، ۱۶۸۶
 هُرْمازَس، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴
 هِرْمامیتر، ۶۱۰
 هِرْم خِاُنِس، ۴۳۱
 هرمز، ۱۰۶۳، ۱۱۱۵، ۱۲۲۰، ۱۲۳۰، ۱۲۳۳،
 ۱۲۴۶، ۲۰۷۷
 هرمز بن بلاش، ۲۱۰۳، ۲۱۰۵، ۲۱۰۶
 هرمزد (هرمز دگان)، ۲۰۶۹، ۲۰۷۵
 هُرْمَزِی، ۱۲۳۲
 هِرْمِش، ۵۱۸، ۷۱۰، ۱۸۶۳
 هِرْموژِن، ۹۲۱

هادریان، ۱۷۹۵، ۲۰۳۴، ۲۰۳۷، ۲۰۳۸، ۲۰۳۹،
 ۲۰۴۱، ۲۰۴۵، ۲۱۵۲
 هازپات، ۹۵۴
 هارپاک، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
 هارپاکگ، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۶۰ تا
 ۲۶۲، ۳۲۶، ۵۴۵
 هارپالوس، ۹۹۷، ۱۰۲۵، ۱۱۷۰، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱،
 ۱۵۵۶، ۱۶۳۵
 هازمودیوس، ۱۵۷۲
 هالوس، ۱۹۷۱
 هالیهوی، ۳۶
 هالیاکث من، ۶۲۱
 هاليس، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۳۹، ۵۳۸، ۱۱۲۰، ۱۱۸۴،
 ۱۲۱۸
 هالی سازن، ۹۰۹
 هاليس (قزل ایرماق)، ۱۷۵۷
 هالیکارناس، ۶۳، ۲۵۵، ۶۱۳، ۶۱۴، ۷۱۳، ۹۷۶،
 ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۲۳۴، ۱۲۵۲،
 ۱۴۰۸، ۱۴۱۷، ۱۵۸۹
 هاماکسیت، ۹۱۰
 هامان، ۷۳۷، ۷۳۶
 هامون، ۱۳۱
 هامیلکار، ۶۳۲
 هان‌نی‌بال، ۱۷۶۰، ۱۸۷۸، ۱۸۸۹
 هایک، ۱۸۷۰، ۲۱۰۹
 هایکا، ۱۸۶۸
 هایک دوّم، ۱۸۶۸
 هیبز، ۱۰۲۳
 هخامنش، ۲۰۵، ۲۰۶، ۶۴۸، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۶،
 ۱۳۲۷، ۱۳۲۶
 هرات، ۱۳۹، ۳۲۷، ۵۷۴، ۱۱۸۹، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳،

۱۲۰۱، ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۸، ۱۲۱۰ تا ۱۲۱۸، ۱۲۱۸ تا
 ۱۲۲۱، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۲، ۱۲۳۶،
 ۱۲۳۸، ۱۲۴۱، ۱۲۴۶ تا ۱۲۵۵، ۱۲۶۰، ۱۲۶۴،
 ۱۲۷۳، ۱۳۰۷، ۱۳۷۷، ۱۳۸۴، ۱۳۹۲، ۱۵۵۶،
 ۱۵۶۱ تا ۱۵۶۳، ۱۵۷۱، ۱۵۷۳، ۱۵۷۵، ۱۵۹۱،
 ۱۶۲۴، ۱۶۶۶، ۱۷۳۸، ۱۷۹۸، ۱۸۰۰، ۱۸۰۴،
 ۱۸۱۲، ۱۸۲۰، ۱۸۲۵، ۱۸۳۶، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴،
 ۱۸۵۹، ۱۸۶۰، ۱۸۶۹، ۲۰۱۳، ۲۰۷۵، ۲۱۲۶،
 ۲۱۹۹، ۲۱۶۲، ۲۱۴۷، ۲۱۳۶

هرودوت کراکسار، ۱۶۲

هرودیان، ۲۰۳۴، ۲۰۴۸، ۲۰۵۲، ۲۰۵۳، ۲۰۵۸،
 ۲۰۶۱، ۲۰۶۲، ۲۰۶۴، ۲۰۶۵، ۲۰۶۸، ۲۰۶۹،
 ۲۰۷۱، ۲۱۷۵، ۲۱۹۴، ۲۱۹۵، ۲۲۰۲، ۲۲۰۴

هرودیانوش، ۱۸۰۰، ۲۰۵۱

هرومیه‌نس، ۱۰۴۸

هریرود، ۱۳۱، ۱۴۰۶، ۱۸۰۴، ۱۸۳۱، ۱۸۳۳

هزلیات آریستید، ۱۹۰۹

هزیود، ۶۷

هژزیسترات، ۶۹۵، ۷۰۹، ۱۰۳۸

هژساندر، ۵۴۲

هژلوخ، ۱۰۵۴

هژلوک، ۱۱۰۲، ۱۳۶۷

هژیاس، ۶۹۵

هستیاء، ۲۶۴، ۳۵۶

هسی فیوس، ۸۲۵

هسیود، ۴۹۴

هشام کلبی، ۲۰۹۶

هفایش شس، ۳۵۲

هفس توس، ۴۸۰، ۱۰۲۴، ۱۳۵۸، ۱۴۰۳، ۱۵۰۲

۱۵۶۰

هفس تیون، ۶۱۹، ۱۰۲۴، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۸

هرموس، ۲۴۴، ۲۴۶

هزموسید، ۶۹۰

هرموکرات، ۹۹۴

هزمولائوس، ۱۴۲۸، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲

۱۴۳۴، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷

هرمیاس، ۹۷۲، ۱۷۱۴

هرو، ۱۴۳۷

هروپولیس، ۱۵۷۴

هروداس سی راکوزی، ۹۱۱

هرودوت، ۲۷، ۳۸، ۵۳، ۶۳ تا ۶۶ تا ۷۰، ۷۳، ۸۴

۱۷۷، ۲۰۴ تا ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷

۳۲۰، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۷۷ تا ۳۸۰

۴۰۹ تا ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳ تا ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۱

تا ۴۳۴، ۴۳۶ تا ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶

۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۸

۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۴ تا

۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱ تا ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰

۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۱ تا ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵

تا ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۷ تا ۵۴۱، ۵۴۳ تا ۵۴۴

۵۴۹، ۵۵۱ تا ۵۵۳، ۵۵۵ تا ۵۵۸، ۵۶۰ تا ۵۶۳

۵۶۵ تا ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۷۸ تا ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲

۵۹۴ تا ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۰ تا ۶۰۳، ۶۰۵ تا ۶۰۷

۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۱

۶۳۲، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵

۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲ تا ۶۵۴، ۶۵۶ تا ۶۶۱

۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵ تا ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۸۲

۶۸۳، ۶۸۷، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۷، ۷۰۰ تا ۷۰۷، ۷۰۹

۷۱۰، ۷۱۴ تا ۷۱۸، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۷ تا ۷۳۱، ۷۳۷

تا ۷۴۰، ۷۵۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۸۰، ۸۰۲

۸۲۳، ۹۳۱، ۱۰۲۴، ۱۰۶۴، ۱۱۰۷، ۱۱۱۲، ۱۱۴۴

۱۱۶۱، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۵، ۱۱۹۷، ۱۱۹۹

میلیوپولیس، ۱۱۰۸

همدان، ۶۲، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۱،
۱۸۹، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹،
۲۴۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۴۲،
۹۵۱، ۱۰۲۲، ۱۱۰۱، ۱۱۴۵، ۱۱۵۴، ۱۱۷۰،
۱۱۷۹، ۱۱۸۲، ۱۱۹۵، ۱۲۰۵، ۱۲۲۰، ۱۲۳۴،
۱۲۶۳، ۱۲۷۳، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۹، ۱۳۱۸،
۱۳۳۷، ۱۳۵۸، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۹،
۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱،
۱۵۶۹، ۱۵۷۲، ۱۶۵۸، ۱۶۶۳، ۱۷۱۳، ۱۷۲۷،
۱۸۲۳، ۱۸۳۳، ۱۸۴۰، ۱۸۶۴، ۲۰۸۱، ۲۱۵۶،
۲۲۰۷، ۲۲۰۴، ۲۱۶۰.

مُمر، ۴۹۴، ۵۵۰

قَم مِل، ۳۹، ۴۰، ۵۹، ۲۰۴

هند، ۴۰، ۴۱، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۸،
۱۳۰، ۱۳۴ تا ۱۳۷، ۴۸۳، ۵۱۵، ۵۲۵ تا ۵۲۷،
۵۳۰، ۵۸۰، ۷۳۷، ۹۷۲، ۱۱۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۶،
۱۲۱۶، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۴، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹،
۱۲۵۲، ۱۳۱۲، ۱۳۲۵، ۱۳۳۵، ۱۳۵۴، ۱۳۸۳،
۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶،
۱۴۵۸، ۱۴۶۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۵، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳،
۱۴۸۹، ۱۴۹۷، ۱۵۰۱، ۱۵۱۸، ۱۵۲۲، ۱۵۲۴،
۱۵۲۸، ۱۵۳۱، ۱۵۳۶، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱،
۱۵۵۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۳، ۱۵۷۵، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹،
۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۴۴، ۱۶۵۴، ۱۶۵۶،
۱۶۶۳، ۱۶۷۵، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸،
۱۷۱۶، ۱۷۱۸، ۱۷۲۱، ۱۷۲۷، ۱۷۴۳، ۲۷۲،
۱۸۲۵، ۱۸۲۶، ۱۸۳۶، ۱۸۳۸، ۱۸۴۰، ۱۸۵۶،
۱۸۶۰، ۱۸۸۹، ۳۰۳، ۲۰۲۵، ۲۰۳۳، ۲۰۶۷،

۲۱۳۴، ۲۱۳۶، ۳۳۰، ۲۱۵۶، ۲۲۱۸

هندوچین، ۳۸۱

۱۱۰۳، ۱۱۳۹، ۱۱۸۵، ۱۳۳۰، ۱۳۵۸، ۱۳۶۶،
۱۳۷۰، ۱۳۷۵، ۱۳۹۸، ۱۴۰۳، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰،
۱۴۲۸، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۵۷، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲،
۱۴۶۹، ۱۴۷۳، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰،
۱۴۹۱، ۱۵۰۲، ۱۵۱۱، ۱۵۱۹، ۱۵۲۱، ۱۵۳۰،
۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹،
۱۵۶۰، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۹، ۱۵۷۱،
۱۵۷۲، ۱۵۸۰، ۱۵۸۲، ۱۵۸۵، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۶۲۴،
هکاتم پی‌ئس، ۱۳۳۸، ۱۷۱۵، ۱۷۴۳، ۱۸۱۸،
۱۸۲۲

هکاتوم‌ئس، ۹۲۸

هکاتیه، ۶۳، ۲۴۹، ۱۰۰۶، ۱۰۰۸، ۱۳۴۹، ۱۳۷۲

هکاتیوس، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۵۳۴، ۵۴۲

هکتور، ۱۱۰۶، ۱۳۶۱

هیکل، ۱۱

هنگ متان، ۱۲۲۰

هَل دیت، ۴۶۵

هَلَس، ۵۱۱

هَلَس پونت، ۲۶۹، ۳۲۳، ۳۹۵، ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۲۲،

۵۳۳، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۸، ۶۰۰،

۶۰۱، ۶۶۰، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۸۱،

۷۰۴، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۸، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۳۲، ۸۰۴،

۸۱۳، ۹۲۰، ۹۶۱، ۹۸۵، ۱۰۲۷، ۱۱۰۱، ۱۲۰۴،

۱۴۵۹، ۱۶۲۲، ۱۶۳۹، ۱۷۱۷، ۱۷۲۵، ۱۹۲۶

هَلَس پونت (داردائل)، ۲۰۰۶

هَل لانیس، ۱۴۱۶

هَلَم، ۱۰۷۱

هَلَن، ۵۵۰

هَلی اُکل، ۱۸۳۷، ۱۸۶۲

هَلی کُس، ۸۰۱

هلیل، ۱۳۲

هپ سید، ۱۳۹۹
 هید، ۱۰۸۰
 هیدارن، ۱۵۴۴، ۴۴۴
 هی دارنش، ۶۲۳
 هی داسپ، ۱۱۰۱، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴
 ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۸۸، ۱۵۰۳، ۱۵۴۴، ۱۸۳۸
 هیدراآتس، ۱۴۹۲، ۱۴۹۶
 هیرکانوس، ۱۹۲۷
 هیرکانی، ۲۰۱۳
 هیرکانیوس، ۱۹۲۵
 هیرمند، ۱۴۰۶، ۱۳۱
 هیرو، ۱۸۹۱، ۱۸۹۵، ۱۹۰۷، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۱۱
 هیروس، ۱۹۲۱
 هی رویاس، ۲۴۷
 هیستاسپ، ۴۶، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۳
 ۳۲۴، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۳ تا ۳۷۶، ۳۸۸، ۴۵۰، ۴۹۹
 ۵۲۴، ۵۳۳، ۶۰۵
 هیس تیا، ۵۰۸
 هیس تیه، ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۹
 ۵۴۳، ۵۴۵، ۶۱۳، ۶۵۵، ۶۶۸
 هیفاز، ۱۴۸۸
 هیلمند، ۱۳۹
 هی ماس، ۱۳۲۸
 هیمالایا، ۱۲۸، ۱۷۴۵، ۱۸۶۳، ۲۱۵۶، ۲۱۵۷
 هی میر، ۱۸۵۰، ۱۸۵۱
 هی میژوستن، ۱۸۵۰
 هی میروس، ۱۸۵۲
 هیمه، ۵۴۱، ۵۴۲
 هینکس، ۳۵، ۴۸
 هی یام پلینس، ۶۵۷

هندوستان، ۲۱۵۶
 هندوگش، ۲۰۷۴
 هندوگه، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۸۳۶
 هنیوخی، ۲۰۲۷
 هوار، ۷۸۶
 هوتانه، ۷۵۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸
 هوتوم شنیدلر، ۲۱۶۰
 هورالحویز، ۱۳۰
 هورخ شتر، ۱۵۶
 هوزنیگ، ۳۸
 هولوفرن، ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۴
 هومبر، ۵۹۴
 هومر، ۲۴، ۵۷۱، ۶۷، ۵۹۷، ۱۰۰۴، ۱۳۹۳
 ۱۴۳۶، ۱۴۸۹، ۱۷۰۷، ۱۷۷۶
 هومرنه، ۱۲۶۳
 هومه ورک، ۴۰۴
 هون تینگ تون، ۱۳۲
 هووادی ک ی، ۴۶۴
 هورخ شتر، ۱۶۲، ۱۶۴ تا ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶ تا
 ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۴۶۰، ۴۶۲، ۱۱۴۴
 ۱۸۵۳، ۱۸۷۰، ۲۰۱۳
 هی پارنس، ۱۰۴۷
 هپ پوسترات، ۱۶۶۴
 هپ پوکرات، ۵۵۸
 هپ پولیت، ۱۵۵۶
 هپ پوماک، ۶۹۵
 هپ پونیکوس، ۷۷۹
 هپ پیاس، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴
 هی پرانت، ۶۴۵
 هی پران تیس، ۱۳۲۸

بنیان، ۹۵۰، ۹۶۷، ۱۲۱۴

یوتاپ، ۲۱۴۳

یوتاپا، ۱۹۵۰

یوتی‌یا، ۴۶۳

یوستی، ۴۵۶، ۷۵۶، ۷۹۳، ۷۹۴، ۸۰۰، ۱۱۸۵،

۱۳۲۶، ۱۷۷۰، ۱۸۲۳، ۱۸۷۵، ۱۸۷۷، ۱۹۸۲،

۱۹۸۶، ۲۰۱۶، ۲۰۲۰، ۲۱۴۳، ۲۱۴۴

یوسف فلاویوس، ۷۱، ۷۵، ۱۷۴۰، ۱۷۴۲، ۱۷۹۴،

۱۷۹۵، ۱۸۴۵، ۱۸۴۶، ۱۹۲۵، ۱۹۵۴، ۱۹۶۱،

۱۹۶۲، ۱۹۶۳، ۱۹۶۴، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۲،

۱۹۷۳، ۱۹۷۴، ۱۹۷۵، ۱۹۷۷، ۱۹۷۹، ۱۹۸۱،

۱۹۸۲، ۱۹۸۵، ۱۹۸۷، ۱۹۹۱، ۱۹۹۹، ۲۰۱۰،

۲۰۱۲، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۷۵، ۲۱۰۰، ۲۱۴۸،

۲۱۴۹، ۲۱۵۱، ۲۱۵۵، ۲۱۷۲، ۲۱۷۳، ۲۱۹۴،

۲۲۰۲، ۲۱۹۵

یوشیا، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲

یولائوس، ۱۵۸۱، ۱۵۸۳

یولاس، ۱۵۷۸، ۱۶۵۳

یولیان، ۸۳

یولیانی، ۱۰۰

یولیوس آلکساندر، ۲۰۳۳

یولیوس سزار، ۶۷، ۱۵۳۸، ۱۸۸۸، ۱۸۸۹، ۱۹۰۳،

یولیوس کاپی، ۲۱۹۶

یولیوس کاپی‌تولینوس، ۲۰۳۹، ۲۰۴۰، ۲۰۴۴،

۲۰۴۷

یولیوس مارثالیس، ۲۰۶۳

یون، ۱۳۱۲، ۱۵۷۹

یونان، ۱۵، ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۳،

۷۹، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴،

۲۵۲ تا ۲۵۴، ۲۶۲، ۴۱۶، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۱،

۴۷۴ تا ۴۷۷، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۳۰ تا ۵۳۲،

هی‌پرامین، ۸۱۱

هی‌یروپولیس، ۱۹۳۲

هی‌یرون، ۷۶۰، ۱۵۷۵

هی‌یرون‌سلی، ۱۵۷۴

هی‌یرونیوم، ۱۶۴۵، ۱۶۸۴

هی‌یرونیوس، ۱۹۰۱

ی

یاثراگراس، ۵۳۴

یازس، ۸۰۰

یازون، ۱۸۶۸

یاشیل ایرماق، ۱۷۴۸

یافت، ۳۳

یافت‌بن نوح، ۵۱۶

یاقه، ۱۶۷۶، ۱۶۸۱

یاقوت، ۹۶، ۹۷۸، ۱۲۸۱

یاکسارت، ۱۸۲۰

یاکلا، ۱۸۲۶

یانزو، ۱۵۲

یاواناس، ۱۶۹۶

یحیی زکریا، ۲۰۷۹، ۲۰۹۹

یزت، ۸۲۷

یزد، ۱۸۴۰، ۲۰۶۹، ۲۱۵۶

یزدکرت، ۲۱۴۴

یزدگرد اول، ۲۱۵۴

یزدگرد سوم، ۲۰۷۷

یشوع، ۷۸۸

یعقوب، ۳۴۷، ۱۶۲

یعقوب (ع)، ۱۲۷۲

یلبریه، ۱۰۲۵

یمن، ۹۸، ۲۰۸۷

۱۴۲۸، ۱۴۳۵، ۱۴۵۴، ۱۴۷۱، ۱۴۸۱، ۱۴۹۸،
 ۱۵۲۷، ۱۵۴۰، ۱۵۵۵ تا ۱۵۵۸، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲،
 ۱۵۷۶، ۱۵۷۹، ۱۵۸۲، ۱۵۸۸، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲،
 ۱۶۱۸، ۱۶۲۷ تا ۱۶۳۰، ۱۶۳۸، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲،
 ۱۶۷۲، ۱۶۷۵ تا ۱۶۷۷، ۱۶۸۴، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹،
 ۱۶۹۰، ۱۶۹۱، ۱۷۰۱، ۱۷۰۴ تا ۱۷۰۶، ۱۷۲۵،
 ۱۷۶۳، ۱۷۷۶، ۱۷۷۷، ۱۷۷۹، ۱۷۸۲، ۱۷۸۳،
 ۱۸۰۰، ۱۸۷۲، ۱۹۱۱، ۱۹۱۶، ۱۹۲۱، ۱۹۲۶

۱۹۴۱، ۲۰۰۸، ۲۰۲۳، ۲۰۳۰، ۲۱۲۴

یوتیه، ۳۹۵، ۵۵۶، ۵۷۴، ۶۷۵، ۷۶۱، ۱۰۲۵،
 ۱۲۳۵، ۱۳۱۳، ۱۳۳۹، ۱۴۷۹، ۱۵۴۶، ۱۷۰۰،
 ۱۷۲۶، ۱۷۳۰، ۱۷۵۱، ۱۸۷۹، ۱۹۱۰، ۱۹۲۵

یوبان، ۱۷۹۷

یهودا، ۳۴۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۹۵۶، ۹۵۸، ۳۸۳

یهودیّه (ایلدومه)، ۱۷۳۲

یَهْرَه، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۸۲ تا ۳۸۴، ۷۸۸، ۹۵۶ تا ۹۵۸

یهریا، ۱۷۲

یهویاکین، ۱۷۲

۵۳۸، ۵۴۹ تا ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۵،
 ۵۸۱ تا ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۸، ۶۰۹،
 ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۳۰ تا ۶۳۳،
 ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۸۱،
 ۶۸۲، ۶۸۷ تا ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۷، ۷۰۱،
 ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۴۰،
 ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۵ تا ۷۷۰، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۹،
 ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۵، ۸۰۴، ۸۱۱، ۸۱۵، ۸۲۰، ۸۲۱،
 ۸۳۶، ۸۶۶، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۹۰، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷،
 ۹۱۷، ۹۲۲، ۹۲۴ تا ۹۲۸، ۹۳۶، ۹۴۶ تا ۹۴۹،
 ۹۵۵، ۹۶۹، ۹۷۳، ۹۸۰ تا ۹۸۲، ۹۸۶ تا ۹۸۸،
 ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۰۱، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷،
 ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۴، ۱۰۳۳، ۱۰۳۶، ۱۰۴۰، ۱۰۵۰ تا
 ۱۰۵۵، ۱۰۶۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۹۰، ۱۱۰۳،
 ۱۱۲۸، ۱۱۴۶ تا ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲،
 ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۷۳، ۱۱۷۶، ۱۱۹۵، ۱۲۰۷،
 ۱۲۰۹، ۱۲۱۱، ۱۲۱۶، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹، ۱۲۴۹،
 ۱۲۵۲، ۱۲۶۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۳۳۸، ۱۳۴۰،
 ۱۳۴۲، ۱۳۴۵، ۱۳۹۰، ۱۴۰۷، ۱۴۱۳، ۱۴۱۹



مجسمه اُگتاویوس (اگوست)
از کتاب اُنسکار یگز، تاریخ عمومی



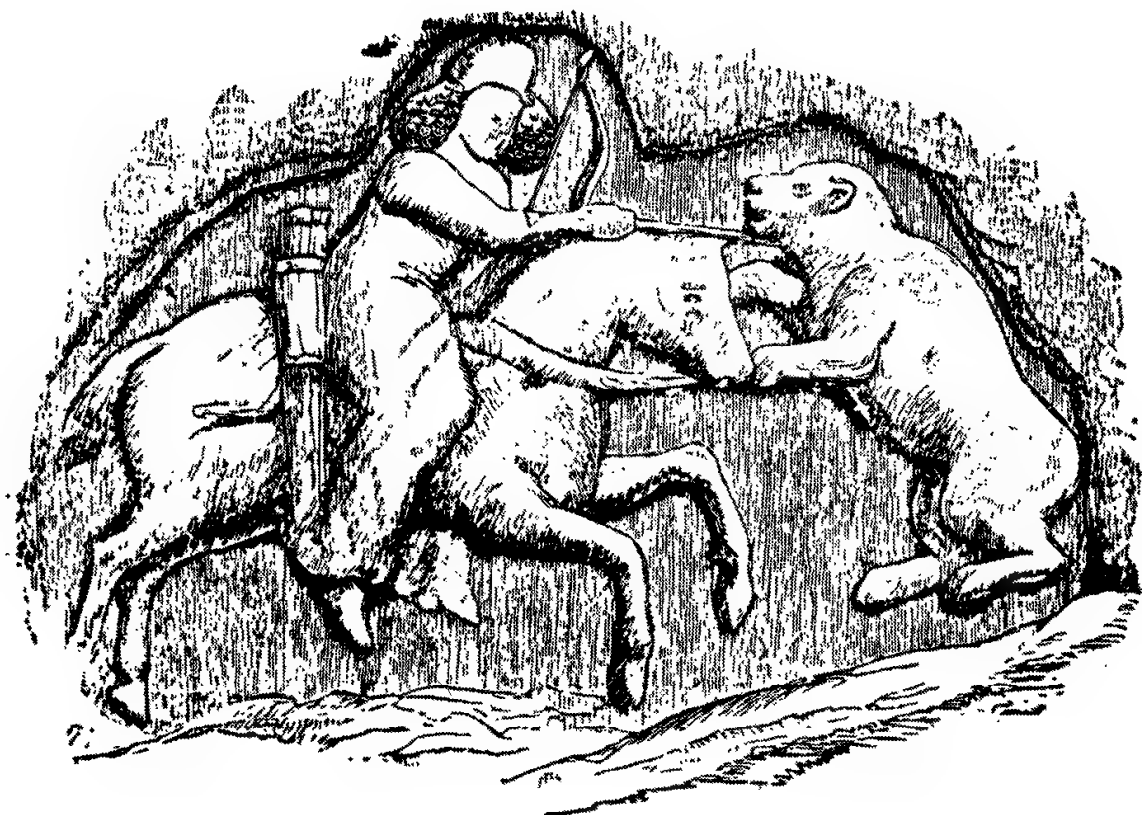
مجسمه تی بویوس
(از کتاب اسکارینگر، تاریخ عمومی)



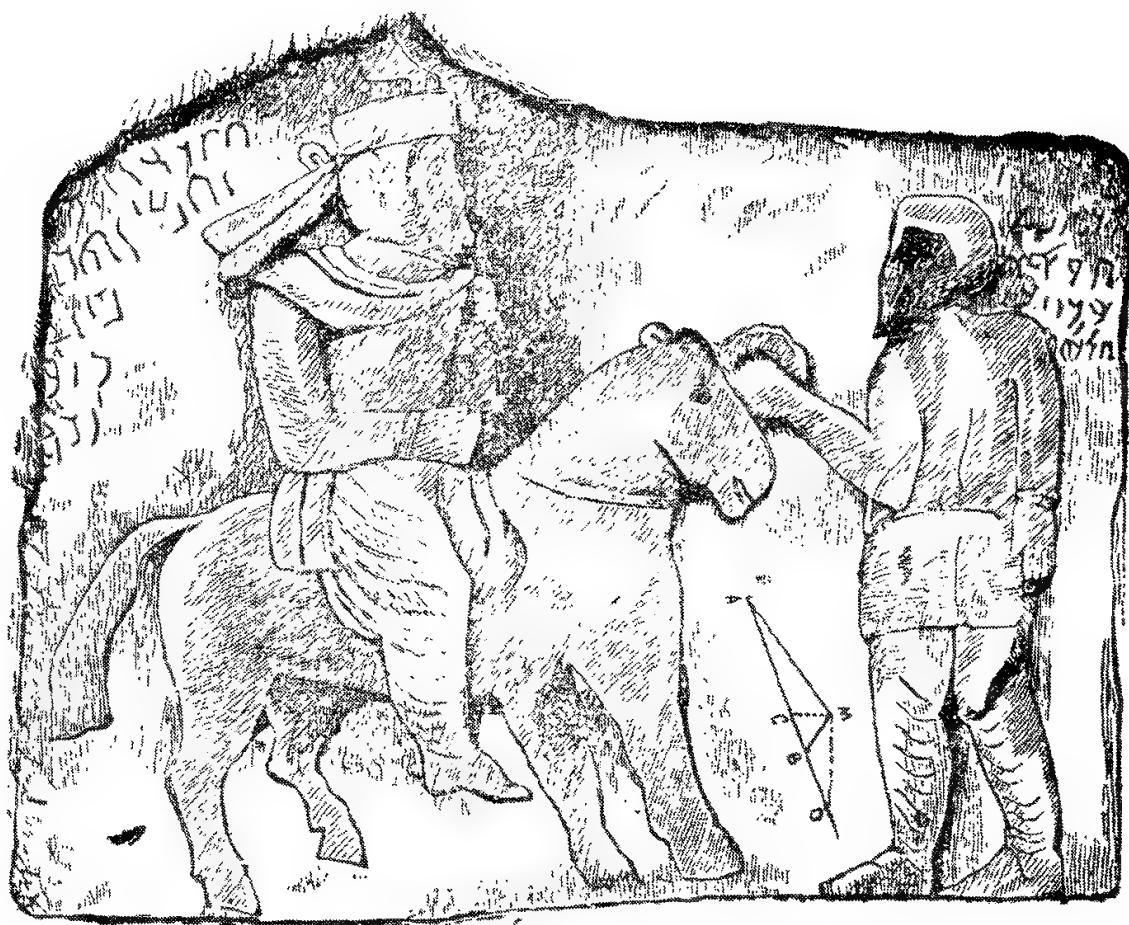
مجسمه سپاسیان
(از کتاب اسکارینگر، تاریخ عمومی)



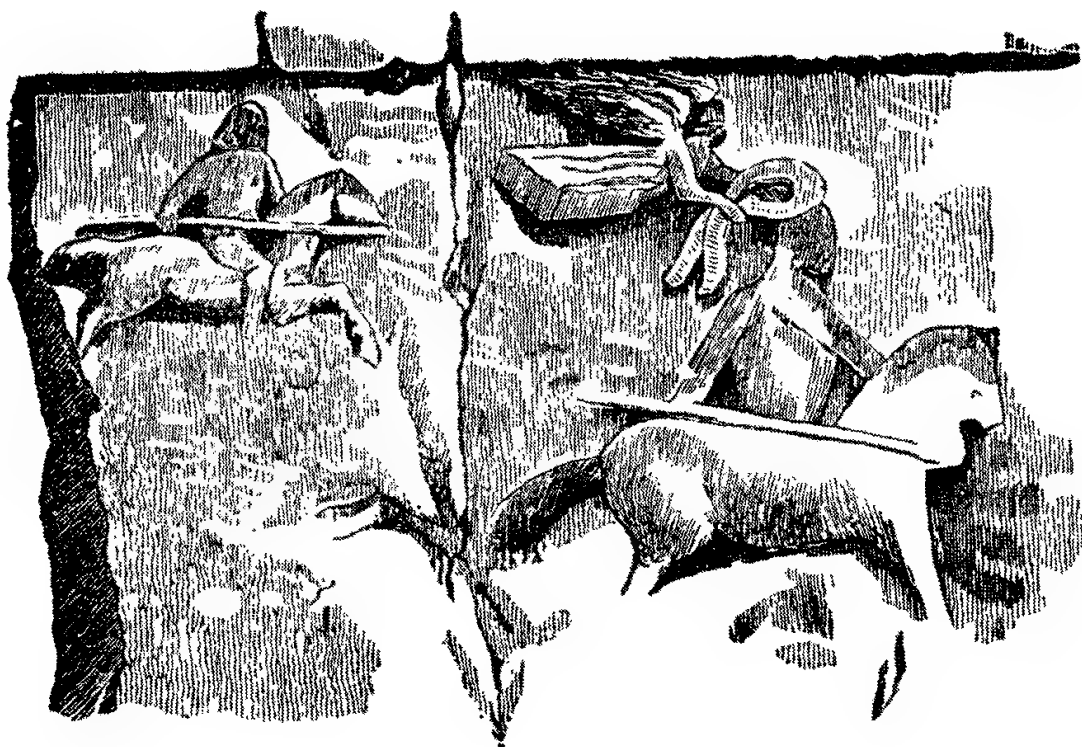
مجسمه تیتوس
(از کتاب اسکارینگر، تاریخ عمومی)



شکار خرس (مطابق کتاب فلانْدَن و گُشت)



حجاری دیواری برجسته یک شاه اشکانی و یکی از رعایا (مطابق کتاب فلائندن و گشت)



حجاری دیواری برجسته از گودرز اشکانی در بیستون (موافق کتاب فلاندن و کُست)



حجاری دیواری برجسته از یک مغ (مطابق کتاب فلاندن و گشت)



سربازان پارتی در سواری و تیراندازی مهارت بسیار داشتند.



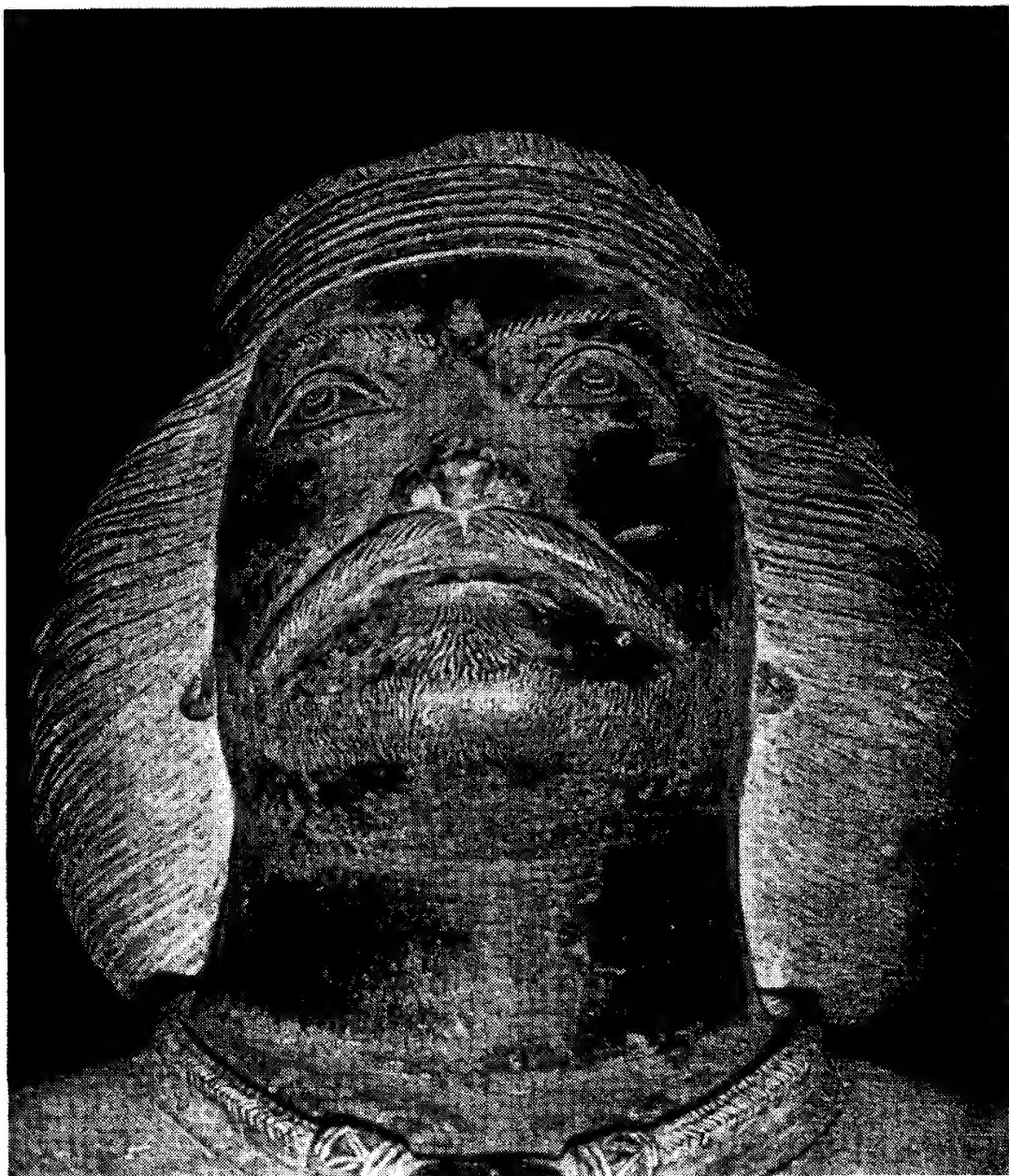
کراسوس سردار رومی که می خواست ایران را تسخیر کند از شورنا سردار بزرگ اشکانی شکست خورد و خود و پسرش در این جنگ کشته شدند.



مجسمه‌ای از یک سرباز پارتی



بر روی ظرفی از جنس نقره متعلق به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم میلادی،
شکار شیر توسط شاه پارت نقش بسته است.



مجسمه‌ای برنزی از یک شاهزاده پارتی متعلق به قرن دوم میلادی

Ancient Persia



ISBN 964-351-194-4



9 789643 511944

شابک دوره: ۲-۱۹۵-۱-۳۵-۹۶۴
قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

طبع: چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳



مؤسسه انتشارات نگاه